

Sahifah II. up to A.H. 1025.

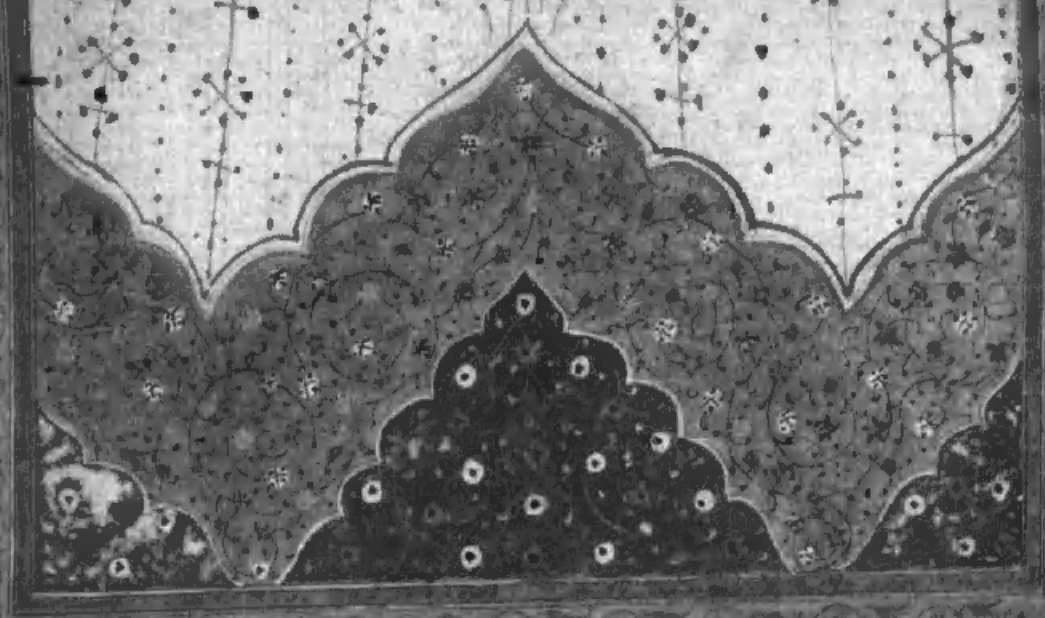
عالم آزاد عباسی
مکتبہ دوم





تصنيف منشی سکندر بیگ
محقق دوم تاریخ علم آراء عباد

دارالحدیث شریعت
بکاملاً، محمد علی شاہ



بسم الله الرحمن الرحيم

سجده دوم از تاریخ عالم آرای عباسی عنوان صحیفه سلطنت و عالم اردبیلی پادشاهان کامکار و دیباچه دوان
خلافت و کشورگشائی شهریاران کرد و نواختن که بر حسب الملک و الدین توانان ناظرین و دین دولت
و مستداریان محافل ملک و ملت اند خدایس مبالغی عدل و احسان و بسط بساط رافت و امتنان بسبت
بعلیان زینت پذیر نیست چه هر یک ازین گروه والا که خود را در گاه احدیت مامور با امران ابد بالعدل
والاحسان دانسته این شیوه ستوده را پیش نهاد همت ساخته در نگهبانی خلق الله کوشش نموده اند
بزرگوار بلندی نیکنامی و رفعا مکاناتا علیا رسیده بدولت جاوانی و عزت و وجهانی فایز گردیده اند و آری
تحقیق موده و روان عالم تمیز و تدقیق که نظر بصیرت بمشاهدات مصنوعات کارخانه خلقت گشوده اند صاحبان
این نشا اکامله و دریافندگان این کیفیت شامله را که از مظاهر صفات کمال احدیت است بر حسب خطاب
از مبیات السلطان عادل خل الله خلالات بیوچیت و جزوی از اجزای نبوت و ولایت شمرده اند سر عدل کن
ز انکه در ولایت دل و در پیغمبری زند عادل حق جهان را بنور عدل آراست آسمان و زمین ز عدل بیاست
بجده الله و المنه که ذات کامل الصفات عالم آرای صورتی و معنی خدیو جهان و قهرمان زمان شاهنشاهی
قدت قدر توانان جزو کامکار کامبخش کام آرای عنوان صحیفه خلافت و عالم آرای آرایش ایوان معدلت و کوشش
رینت افزای سر بر سروری آرایند و بهیم عدالت کسری فرمانروای جهان خرد و دانش یکانه گوهر دریایی

سلطان چهار باش دولت و کامکاری زبیده اوزنگ نصفت و بختیاری همی غم بی آخر الزمان غلام با خلاص حضرت
شاه مردان که از وفور عقیدت و پاک اعتقادی خود را کلب استنان ملایک اشیان آنحضرت میداند و در
التاج تارک اقبال شاه بیت قصیده اجمال آنخوال نبی عوش اساس بن خسر و محمد شاه دین عباس علی علیه
الوای دولت و خلافت برین شیوه استوده موصول و باطن فیض بواسطش بدین شیمه کریمه منظور و مجبولست لاجرم
از دیوان رفیع الارکان ربک مایشاء و بختار توفیق سلطنت و پادشاهی ممالک فتح السالک ایران که
خلاصه برج مسکون و بهترین عرصه جهانست از زمره شاهزادگان این دو دمان صفوت نشان بنام
آن خسرو عالمقدار بلند مکان زریب و زینت یافته و منشور این موهبت عظمی با سیم سامی آن سلطان
سلاطین نشان توشیح و ترمین پذیرفته بعد از آنکه ساحت نزمت آبادارم نهاد و مملکت ایران مروج
جمهور صاحب خردان عالم نیز است از خشکسال حواری زمان پیر مردکی یافته بخش احوال ساکنان
آن دیار از سبوم هموم بی طراوت شده بود از انبام صبح اقبال و از نسیم عینیت و ولول
وزلال کوثر مثال نهرین چاه و جلال آنحضرت طراوت تازه و نکبت بی اندازه یافته نصارت و خرمی
از سر گرفت و چنانکه در صحیفه اول این اوراق نگاشته ملک بیان کردید مگر سلطنت روز افزون و
ستمر خلافت ابد متروک و زبور و دوحکب سعود و رشک دار الخلو و گردانیده اعدای مخدول العاقبت
که محس و خوار بخش همیشه بهار دولت ابد چون آنحضرت بودند از نایره قمر قمران زمان سوخته راه علم
گرفته اند و آنحضرت بنیاد و ارباب منان و تقویض والد عالیشان بی مانع و منازعی بر سرند و تاج
ایران و تخت فیروز تخت آبا و اجداد عالیکان نکیه و جمیع طوائف قزلباش که سرگردانان بدید حیرت
و بی سرانجامی بودند و وجود کرامی آن کوهر و ریای سلطنت و پادشاهی را گزینیدید از جایای آسمانی و بی
عطیه از عطایای یزدانی دانسته از بیعت قدم فرخنده از دوش آثار بشارت و شاه کامی تجر ظهور آورده
بشارت و مبارکباد از میان طوائف انسان ملکوتیان افتاده فرزند مبار و وجود نایر با سیم و لقب جانش
سکه و آرایش یافته صیت سلطنت و پادشاهی و آوازه خلافت و شاهنشاهی آن برگزیده الهی در قضا
آفاق آشتیاریافت خلائق از اطراف و جوانب روی ارادت بدرگاه کیوان آشتیابش آورد و بخشش
شایسته نمود و نوزبان حال کافه انام بدین مقال گویا بودند شهادت دولت بکام تو باد ملک پرست
رام تو باد مبارک بود بر تو تاج شهبان که برتست زبیده بخت کیان برارای اوزنگ خواند می

که هستی سرور شاهنشاهی بود از عنایات پروردگار قضا با تو را مقرر با تو یازده بهر طبعی رسد سال
بودی توفیق افروز اقبال تو بهائی بفرخندگی و جلال بر او رنگ شاهی صد و بیست سال تاریخ جلوس منبت تو
آنحضرت را مستعدان عراق ظل الله یافته اند و این دژ و احقر بدین طریق در رشته نظم کشیده قطع کرد و در
شهرنشاهی چون جلوس آتش بهایون گاه بود چون سایه خدای جهان سایه انداخت بر عباد الله سال
تاریخ دل طلب میکرد با توفیق بانگ زد که ظل الله واسم شریفش عباس بهادر خان نیز تاریخ جلوس
شده و از الهامات عالم غیبی و رموز و اشارات لاریبی است شعر بر مسند خاقانی زد و تکبیرش ایران
تاریخ جلوسش شد عباس بهادر خان بعضی مروج مذہب نیز یافته اند و برین وجه بنظم در آورده شعر
تاریخ خود مروج مذہب یافت ظل الله عباس بهادر خان هم امید که زمان دولت سعادت پیونددش ظهور
حضرت صاحب الامر متصل بوده انوار معنیش بر سید عرصه کینی گسترده با دو قواعد قصر خلافتش اختلا
حوادث روزگار مصون بوده بهادر دولتش را آفت خزان می رسد و سالکان مساکین بخلایم و دشواریان
عتبه علی بن ابی طالب که با عنجد حلقه ارادت و نیکو بندگی این استان در رفع بنیان در کوشش غاشیه عقید
و خدمت گذاری بردوش جان دارند تخصیص صاحب سعادت که در خدمت این خدیو زمان منصب
والای وزارت دیوان مغزو سر بلند و این دیباچه اقبال بنام نامی و القاب عامی سعادت منوچهر
و مزین و صدر صحیفه اول باوصاف کانش معنون است از نهال برومند حدیقه رافت و امنان و شجره سعادت
در ریاض محبت و احسان لایق سلطان سلطان نشان بهره مند بوده پس توجه خاطر آفتاب نشین
آن خسرو آفاق کامیاب غرت و عاقبت باشند تا بیدارم این مقالات و محرم این حالات که در ذمه
کترین غلامان با خلاص این دولت ای پیوند معذور است بتوفیق و یاری حضرت بابری عز اسمه شرح
وقایع ایران و ظهور دولت این خاندان ولایت نشان و شطری از حالات اجداد کرام عالم مقام
حضرت اعلی شاهی ظل الله را که در شهر باران عالم مغنی اند و قضایای زمان ولادت با سعادتش با خلاص
احوال خیر مال بر سبیل اجمال تا این سال که سنه تکوینیل مطابق نه صد و نود و شش هجری است در جلوس
بی عبارات ششمانه و استعارات مترسلانه بطریق رموزی تکلفانه تنوید نموده با تمام برسانیده همچنانکه در
صحیفه اشارتی بان رفته اگر از عمر امان یابد و فرصتی بدست آفت مسوده اند که در آن رموزی از حکایات
بعبارات شریفه و استعارات لطیفه در سلک تمجید کشیده بیاض بر دوز و آید را که در وقت کنش خفا

زبان قلم حریان یافته و ضروری فن تاریخ نیست انداخته نسخه بنظم و تشریح و اختصار آید که مقبول طبع بالغ نظران صاحب
دستعدان عالی فطرت گرد و اکنون بنابر وعده سابقه اراده چنان است که درین صیغه که یک قرن سعادت
اقراران از قضایای زمان سلطنت ایران آنحضرت که فی الحقیقه آغاز دولت و سال اول ممکن بر او رنگ
خلافت است سال بسال هر قوم مسلم و قبیح نکار گردانند بانو و اندیشید که اگر بر روش اهل تاریخ سنه هجری
بکلیت بدان آن بعرف اهل عرب اول ماه محرم است منظور دارد اکثر اهل عجم میفهمند زیرا که در میان اترک و اهل عجم
مبدأ سال نوروز سلطانی است که اول بهار عالم آراست و تا انقضای چهار فصل که نوروز دیگر میشود گشت
و ماه محرم در عرض سال ترکی واقع میشود و تواریخ که ارباب استعداد بکثرت وقایع عظیمه روزگار در سبک
بلاغت اشغام میدهند با سال ترکی مختلف است بعضی موافق سنه سابق هجری و بعضی مطابق سنه الهی
یعنی کم است یا زیاد چون در حقیر ملتزم است که این نسخه عالم آرا از غوامض مشکلات بری و عاری بود
عام فهم و جاحل پسند باشد نظر از آن اختلاف پوشیده بسال ترکی که عام فهم تراست قرار داد که ستم
احوال را دانش افزا باشد و بهم بر سالکان مسلک جهانداری روشن گردد که در عهده خلافت این بکانه
دوران در هر سال چگونه قضایا روی داده و بتوفیق حضرت ذوالجلال و حسن سعی این شهریار بی حال
و نیروی اقبال در هر سنه چه مقدار ترقی در امور دین و دولت واقع شده اگر چه در دوسه سال اوایل
دولت ظفر مال چون هنوز اختربخت ایران و حقیقت و بال بود بعضی کمربات که در لوح قضائیت شده
بکیر ظهور آمد اما بتوفیق از زمان او بار سپری شده زمانه ابواب سعادت و اقبال بر روی اولیای دولت
پسر و ال کساد و بیمنت بخت هایون و نیروی بخت و الارفع مکاره گردیده ریاض مملکت از شجاعت
سحاب الطاف الهی و حسن اعتناء و اهتمام با دشمنان خارجی تازه یافت فی الواقع بی شایه تکلیف و سخن پردازی
اگر بدیده بصیرت مشاهد شود که در آخر حبه آثار این تائید یافته حضرت آفرید کار کارنامه سلاطین جهان
و دستور العمل پادشاهان عالیشان است اکنون بر سر سخن رفته نوعی که خامه و قیام نکار قبل ازین تجرین
بر و اخت می نگار که چون مرشد قلینان نوعی که قبل ازین سمت یافت خلط از امر و عراق جمع نموده
من حیث الاستقلال تکیه بر سنده و کالت زده و قطع فیصل جهات دیوان پیش گرفت و حضرت اعلی
شاهی ظل الهی بجهت استحکام قواعد قصر سلطنت و صلاح دولت دست تصرف او را در انظار عموم
جهانداری قوی و مطلق داشته روز بروز عظمت و اقتدارش می افزود و در اوایل حال در دولتهای سراسر

بسر برده صبح و شام امر او وزیر ارکان دولت در دولتیخانه جایون نزد او حاضر گشته کلی و جزوی مهمان
برای و صلاح او فیصل مییافت بعد از چند روز از دولتیخانه بیرون رفته در منازل پرنیان خانم ضیاء بخش
که در جنب دولتیخانه بود ششمین ساخت و از امرای اطراف و لیخان حاکم کرمان و یوسفخان ولد قلی بیک قورچی
باشی افشار را از ابرقوه و علیخان ذوالقدر و میرزا عبداله ولد میرزا سلمان از شیراز و علیقلی سلطان نواده
شاه قلی خلیفه ذوالقدر و مراد از قم و امیر حمزه خان طاش از استرآباد و پاینده سر بر سلطنت مصیر رسیده
پسپوس مشرف شدند و منصب قورچی باشیگیری بیوسفخان قرار یافته هر داری علیقلی سلطان ذوالقدر
مقرر گشت و ایالت شیراز بمهر قلیخان تعلق گرفت و قورچس ولد و لو بوداق منصب خلیفانی یافت و در باب
وزارت دیوان اعلی که میرزا عبداله ولد میرزا سلمان و عده نموده رقم فرستاده بودند بلاخطه خاطر میرزا
شاه ولی ولد میرزا احمد که وزیر مرشد قلیخان بود و پدرش حق خدمت درین دولتیخانه داشت تلافی فرمود
و خدمت وزارت میرزا شاه ولی متمشی میشد و ولایت دکنشای اصفهان که بشا هنزاده منصور سلطان حمزه
و بعد از او با بوطالب میرزا تعلق داشت بر مرشد قلیخان تعلق گرفت و این بی ادبی و خطائی بود که از و در حوز
آمد و الکامی قم سیدان خلیفه ترکان تعلق گرفته قورچس خان شالمو بکومت بعد از آن منسوب گشت و سایر حاکم
بنوعی که رای مرشد قلیخان اقتضا کرد با امرای عظام تقیم نموده از هر یک فراخور الکامی و ایل و او بانی گردان
در باب تشون و لشکر کنند گرفت که در سفر خراسان حاضر سازند و قرار یافت که در اول بهار موکب حاکمان
شاهی بجانب خراسان در حرکت آمده باشند که برای عراق و خراسان بدفع عبداله خان پرداخته محصوران
هرات را از مضیق محاصره خلاصی دهند و در حالات تنگدیل سال اول جلوس سمیت بانوس سمون علی مطابق
توسیع و تعایه بجری و بیان فتنه که در درگاه معلی میانه امر اردوی داد و جمعی از اعظم امر اقبال رسیدند
چون حضرت شاه فیصل اللهی از اوان طفولیت و دربار سلطنت بهرات نزد علیخان الله و طایفه شالمو شوال
یافته بالطبع ایشان بود و بعد از آنکه میانه او و مرشد قلیخان چنانچه در صحیفه اول رقم نگارش یافته تزیین و وضع
مهم بجاریه انجامید و آنحضرت بدست مرشد قلیخان در آمده مشهد مقدس تشریف آورده و لکن مرشد قلیخان
و در میانه استاجلو بودن مکرره خاطر شرفش بود اما بجهت صلاح دولت رعایان داده بود و در وقت
که بر تخت فیروز تخت موروئی جلوس نموده مرشد قلیخان پایه قدر و منزلت با یوان کپوان رسانیده
شوکت و اقتدارش از دیار دیر وقت امر اعظام خصوصاً بر غیب خان استاجلو و برادران او که از مرشد

آمده از ته کار خبر داشتند و اکواه خاطر اشرف را در شوکت و اقتدارش از پیش مرشد قلیخان میخنده بودند تا بوقت
و اقدار او نیاورده آتش متحد و در کانون درویشان اشتعال یافت و یکی همت بدفع او گذاشته بانوای میرزا
عبدالله میرزا سلطان که بهوس وزارت دیوان اعلی آمده مقصودش حصول نه پوسته بود با محمد قلیخان حاکم
شیراز و یوسف خان قورچی باشی و علیقلی سلطان ذوالقدر مهر دار و ابوالعصوم خان ترکمان و قورخوس خان خلفا
اتفاق نموده عهد و پیمان بسته در دفع مرشد قلیخان یکجمله گشتند و مشط فرستادند و چون مرتضی اعظم میرزا
محمد امین ولد میر میران صدر که از اعظم سادات عالیشان بود از اصفهان آمده بجوالی فردین رسید بود
و مرشد قلیخان قرار داده بود که با اتفاق امرا با استقبال او روند اصحاب مواضع قرار دادند که در برابر
او را بمیان گرفته خاطر از هم اوج جمع سازند و صبح آنروز دوسه کس از مردمی که از مواضع قرار دادند کوچه را
نزد مرشد قلیخان آمده از خیال خبر دادند و مرشد قلیخان هو او را همان خود راجع نموده از راه میدان اسب
بدولتخانه آمد حضرت اعلی شاهی را از فتنه و فساد امر خبر داده امرای طاعی بمنزل یوسف خان قورچی باشی جمع
چون واقف گشتند که مرشد قلیخان از کید و عذراتشان خبر دار شده خود را بدولتخانه انداخته در ملازمت
اشرف است بنیات اجتماعی بدولتخانه آمدند و بیانه سواری و استقبال میرزا محمد امین اکثر ملازمان و فوج
ایشان براق بسته بودند ایشک آفاسیان و قابوچیان خواستند که شکریا را از دخول مانع آیند هجوم نموده
نمکین نمودند ولی اعتدال آنرا نبلز رون دولتخانه در آمد با سلح و براق با یوان چهل ستون در آمدند و اتفاقا
ایشان این بود که این اراده موافق مزاج اشرف است و معاونت از آنحضرت یافته دفع مرشد قلیخان
باسانی خواهند کرد حضرت اعلی هر چند که از اطوار مرشد قلیخان و زیاده و خلق و اقدار شن را راضی بود اما
بعطانت رای و حسن تدبیر غایت جانب مرشد قلیخان نمودن و بدین وسیله طاعیان مذکور را که خود
سری برآمده بودند اکثر در ایام شورش و فترات تغلب مرتبه ایالت و بزرگی یافته طریق سلوک ملوک
طوائف داشتند از میان برداشتن اولی و اهم دانستند زیرا که جهت دفع این جماعت بهانه بهتر ازین
بر دست نمی آمد بالجمله چون حضرت اعلی در آمدن امرا با یوان چهل ستون واقف شد کس نزد ایشان با یوان
چهل ستون فرستادند که مطلب شما ازین هجوم و از دخام جهت و باعث این شورش و غوغا چیست ایشان
گفته خودی کرده دلیری که میبایست کرد که در دزد و جرات بیشتر رفتن نموده حصول مطلب خود را بوقت دیگر
حواله نمودند و در جواب عرض کردند که اراده استقبال میرزا محمد امین داریم و آیدیم که اگر خان میل استقبال

داشته باشد باتفاق با استقبال رویم والا از خدمت اشرف شخص کشته روانه شویم چون ایشان حرف دیگری گفتند
نواب اشرف شخص ایشان را دوده فرمودند که شایر وید که خان در خدمت اشرف بهی مشغول است نمیتواند
ایشان از کمال سعادت و سعادتی بکشته بعد از استقبال بنیات اجتماعی بیایم سعادت ابا در فتنه و دانستند
که بعد ازین از مرشد قلیخان این نمیتوانند بود و پدیده از روی کار برداشته مخالفت او ظاهر ساختند که
نمودن لشکر مشغول شدند و معنی را که بول حال در کمال آسانی میسر بود و دشوار کرد و بنحو در ارجح ساختند مجمل
چون خبر جمعیت و شورش خونمای ایشان در باغ بیع اشرف و مرشد قلیخان رسید و قورخس خان شاه
نزد ایشان فرستاده استغفار کردند که سبب این شورش چیست و چه مدعا دارد ایشان علانیه گفتند
که به تسلط و اقتدار مرشد قلیخان راضی نیستیم و سلوک نامنجان از نسبت به بندگان حضرت اعلی شاه
مینائیم که مرضی قزلباش نیست و ما را با او تعیش و صورت محبت نه بند و حضرت اعلی فرمودند که شما ملازم
این درگاهید اگر حرف و دولخواهانه بشمارید یا از بد سلوکی مرشد قلیخان و دیگری شکایتی داشته باشید بفرمایید
آنست که بباغ عرض کنید که بهر چه فرمان ماحاد کرد و بعمل آوردید بنود سری در میان قزلباش نشسته انگیزش و گشایی
نمودن موجب عصیان و طغیانست و بلاخطه انکه مبادا اندیشه دیگری نموده و سودای دیگری داشته
باشند دفع ایشان را بر ذمت محبت لازم دانسته بجهت انکه ملک جمعیت ایشان از هم پاشیده و روشاهی
سیون کرده و بار فرمودند که هر کس سر مبارک شاه را دوست میدارد بدولتخانه همایون جمع آید طوایف
قزلباش کرده و بدولتخانه میدان اسب جمع آمده و رفته رفته جمعیت ایشان بفرقه و پراکنده کی روی
آورد و ایشان از حصول مقصود و ایوس کشته قورخس خان را بهیج خود طلب نموده و محبوب او بنجدت اشرف
پغام کردند که قصوری در اخلاص و بندگی مانده و از نواب کامیاب اشرف کمال رضا داریم خاتش
از مرشد قلیخان آزرده خاطر شده ایم که بامایه سلوکی میخاید و چون هر یک بنصبی عالی از مناصب دیوان
اعلی سرافرازیم لوازم آن منصب ایام نمی شود و همچو که ام در محم خود استعلائی داریم و توقع تقویت و غوث
بیشتر از بیشتر داریم و کمتر ظهور میرسد طمس آنست که بندگان حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه شده بودی
که لایق دولت قاهره باشند میانه ما و او اصلاح فرماید چون تو خوشخان پغام امر را گزارد و قریامت
که ایشان بتزلزل قورخس خان رفته اشب معان او باشند و زدیگر مرشد قلیخان استرضای خاطر ایشان
جسته از همه جهت مطین گردانند و قورخس خان بوسیله صلح شد که ایشان را یکدیگر صلح دهد و قورخس خان ایشان را

تکلیف خانه نمود و در آخر روز از بی سعادتی از باغ سعادت آبا و پیرون آمده بنزل او رسیدند و شب در آنجا بوی
تو خمسخان کا بنی بلو از مسمانی پرداخت اما جماعت شایه سیون که در دولتیانه جمع آمده بودند در آن شب
تا صبح پاس داشته طریق خرم و احتیاط مرعی داشتند روز دیکه که حضور ثوابت و بسیار برادر نک جهان پادشاه
فلک سینار نک بر آمده خود کو اکبر را بشعشع تیغ آشبار متفرق و معدوم گردانید تو خمسخان بدولتیانه آمده
و محمد قلیخان ذوالقدر مهر دار حاکم شیراز که عقل انجاء بود و باتفاق او آمده از جانب خود و امر از جهت
اشرف خدایی او پیمان خواسته شروع در کله گذاری کرد و عرض کرد که مرشد قلیخان برای خود و بی عرض افتد
در گردن او کجسته آنچه را در ده خاطر اوست بفعل می آید قاعده آنست که مرشد قلیخان مهرای مبارک را
من بعد خود نگاه نداشته به بندگان اشرف بسیار که بطریق زمان شاه جنت مکان و حرم محافظت
نمایند و در هر هفته دو روز دیوان کرده امرای عظام که هر یک منصبی از مناصب دیوان دارند و پیش
سفیدان او بیاق خود اند جمع شوند و محلات به طایفه باستصواب و پیش سفیدان طایفه فیصل باید توجی
باشی را در میان تو جهان عظام و هر یک از امرای ارکان دولت اند در میان ایل و او بیاق خود درخت
و اعتباری باشد بندگان اشرف فرمودند که در زمان نواب سکندرشان بجهت اقتدار امر او امتداد
داخلت ایشان و نفیض گیری یکدیگر خدین فساد و در میان قزلباش روی نموده درین زمان آن قاعده
را فراموش میاید که در اختیار محلات با پادشاهت ما مرشد قلیخانرا محل اعتماد و دانسته حل و عقد امور را
صایب او تفویض کرده ایم هر کس که رضای خاطر مبارک ما میخواهد او را بزرگ و پیش سفید خود میاید و
محمد قلیخان در انشای محاوره و گفت و گوی او از بلند کرده با مرشد قلیخان سخنان خنونت امیر گفت خضر
را بایز غضب مشتعل شده فرمودند که ای مزدک مغرور ایالت شیراز و رتبه خانی سرافراز فرموده ایم
زیاده ازین چه توقع داشتی که میان قزلباش فساد میکنی و وجود امثال شما مردم که بخود سری بر آمده اید
خاکلزار و تیسید رخه کر ملک سر افکنده به یعقوب پیک و لدا بر ایتم خان ذوالقدر که در زمان شاه
جنت مکان حاکم شیراز بود حکومت داده محمد قلیخانرا با و حواله کردند مشارالیه در مجلس بهشت آیین او را
گرفته دست بپشت تاج از سرش بر داشتند پیرون کشید و حسب الاشاره مرشد قلیخان در آنجا قتل او مبارک
منو و جهان لنگه بر تبه ایالت شیراز سرافراز شد بعد از قتل او اسلمش خان و لده شاه رخ خان ثانی اغلی ذوالقدر
که مهر در نواب سکندرشان بود و پادشاهت ابوطالب میرزایان مغول کشته به ساداره و مواخذه گرفتار بودند

به دستور منصب مهر داری عنایت فرموده مهم علیقلی سلطان مهر دار را با و حواله کردند و همچنین شاه علی سلطان
خلفا را که همین حالت داشت به منصب خلفائی سرافراز فرموده مهم قورخمس خان را که خلفا شده بود و کنایات او
منقرون گردانیدند و در خان افتاد و برادر سکندر خان را قورچی باشی فرمود و دیگر قنن و یوسف خان را مورخ
او هم خان ترکمان بک قنن ابوالصوم خان معین گشت و امراء استاجلو دفع پر غیب خان و برادران منکفل شد
و نام برد با محمود شاه سیونان سوار شده رو بخانه قورخمس خان آوردند امراء طایفی که تصور نمیکنی کرده
نکرده بودند از خیال آگاه شده چون اکثر مردم ایشان متفرق شده بودند تاب توقف نیارده در کمال خطر
اکثری سراق سوار شده روی بدامن کوه قزوین آوردند که شاید خود را بکیلان توانست رسانند هنوز هم
از شهر سرون نهاده بودند که طلیعه کشف اثر ایشان رسیده ملازمان سر خود گرفتند و امر بعضی کوچک
ایستادند در جاهای گشته شدند و بعضی که صرفه در چنگ ندیدند دستگیر شدند سوای یوسف خان قورچی باشی
که مرشد قلیخان بکیت آشنائی قلی بک پدرش و اینکه جالا در روم است راضی قتل او نشد و امیر اسلطان
برادر پر غیب خان که نواب کامیاب اشرف را با او شفقت تمام بود احدی از آنجا حد رازنده نکند شدند
و این دو کس اگر گشته نشدند اما محبوس گردانیده بقلعه فرستادند و بعد از ایامی که در قلعه بودند یوسف خان
بالتاس و لیخان حاکم کرمان که غم زاده اش بود بجات یافته امیر اسلطان قتل رسید میرزا عبدالمعز
سلطان که محکوم این فتنه بود با میرزا نظام الملک بدین کارش گرفتار شده مهم ایشان تبرجان قرار یافت
درین روز میرزا شاه ولی برتبه وزارت اعظم سرافراز گشته اعتماد و له لقب یافت و بعضی او میرزا بولجا
انچو که در زمان ابوطالب میرزا صدر شده بود به دستور با علی منصب صدارت سر بلند شد مهر داری مهر
اشرف بسید بک کوز شفقت شد بعد ازین قضایا مرشد قلیخان سرپایوان کیوان رسانیده من حیث
الاستقلال بر سنده و کالت دیوان اعلی تکلیف زده با نظام مهم مالک پرداخت و نواب کامیاب اشرف
تکلیف دامادی کرده از ساکنان و بنات مکرمه این دو دمان حبس سلطان مصطفی میرزا که تا غایت
بجای آمده در نیامده بود و حبس سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که در حبس نواب غفران پناه شاهزاده
منفور سلطان حمزه میرزا بود جهت نواب هایون اختیار نموده آن دو بره زهرای دبیران سلطنت را
با مشورتی اوج سعادت عقد بستند در میدان اسب شاه خست مکان جشن ملوکانه و مجلس پادشاهان استه
سربازان و زرعوسی کرده خلائق بعیش و طرب گذرانیدند و در شب سیوم با هر دو زفاف واقع شده و مردم

سرای مقدس بوجو و شریف آن دو جایون ملت اریش یافت درین نام قلخان قاجار بکلر یکی قزلباغ باجل طبع فوت شد
ایالت آنولایت محمدخان ولد خلیل خان این شاه وردی سلطان زیاده اغلی قاجار که در زمان شاه جنت مکان بکلر یکی
قزلباغ بود و موقوف کشت را تم حروف بتوفیق اله تعالی شرح قضایای ایران از آن زمان ولادت با سعادت شاه حمزه
طایک سپاه ظل الله تا آخر این سال که تنگوزیل ترکیت و تاریخ هجری نصد و نود و شش رسید به بی عبارات منشیانه
و استعارات مترسلانه بطریق رموز توید نموده با تمام رسانیده که اگر از عمر امان یابد و فرصتی بدست افتد و صاحب
سایه اتمام بر تالیف این نسخه شریفه اندازد و نوعی که در خاتمه صحیفه اول اشارتی بیان رفته مسوده مذکور را که از حکام
رموزی خالی نیست عبارات شریفه و استعارات لطیفه آراسته به بیاض برده و زواید را که در وقت کتابت
بر زبان قلم جریان یافته و ضروری فن تاریخ نیست انداخته نسخه بنظم و تشریح و اخته آید که مقبول طبع بالغ نظر
صاحب طبع و استعداد عالی فطرت گردد و اکنون اراده چنانست که قضایای زمان سلطنت حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی را از مبداء سال سبقتان یل که سال دوم جلوس سعادت مانوس جایون و تکیه بر اورنگ طاعت
عظمی است و فی الحقیقه آغاز دولت و سال اول تکیه بر سر سلطنت سال بیال مرقوم قلم و قایع نگار گردان
که مستخرجان احوال برادارش افزا باشد و هم بر سالکان سالک جهان داری روشن گرد و که در عهد خلافت این
یکانه دوران در هر سال چگونه قضایای روی داده و نیروی اقبال و حسن سعی این صاحب دولت در هر سینه چنان
ترقی در امور دین و دولت واقع شده اگر چه در دو سال اوایل ظفر مال هنوز اختراخت لیرانیان و حقیقت بال
بعضی مکروهات که در لوح قضایا ثبت شده بود و بجز ظهور آمد از زمان او باز زود سپری شده زمانه بابواب سعادت
اقبال بروی اولیای دولت پنهان کشاد و بیمنت نجت جایون و نیروی همت و الارتفاع مکار که شته ریاض
حکمت از سحاب الطاف الهی و اجتهاد و اهتمام باد شاهی خرمی تازه یافت و فی الواقع اگر بدیده بصیرت
مشاهده اعمال و کردار این یابید یافته الهی نمایند کارنامه سلاطین جهان و دستور العمل پادشاهان عالم
امید که دولتش بر زبان ظهور صاحب الامر معل با ذکر وقایع سبقتان یل ترکی که سال دوم جلوس هیوان
سینه طایق سینه سبع و تسعین و تسعایه هجری و شرح استیلائی اوزبکیه بر بلخه فخره هرات و کشته شدن
علیقینان و ستمسال طایفه شالمو چون رستان بیابان رسید و نور در عالم افروز بفرخی و
سبارکی روی داد و شو باد بهاری طرب انگیز شد بروی هوای طعمه آمیز شد از اثر زلاله کوثر سرشت و صحن
کشت جوایع بهشت بابتین عرصه جهان که غارت زوکان لشکری بودند از آسیب حوادث طمیان یافته

با هزاران برک و نواز و زحمت و خرمی از سر گرفتند و شاهان ریاچین که بر کعبه اختفا برده بودند بیکباره گریه و
بجست افزای خلائق گشتند و مرشد قلیخان بهمه اسباب یورش خراسان پرداخته همه روزه اوقات صرف
احوال شکر مینمود و نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا را از چشم گشته آفرینش اول حال قلعہ الموت که طعنه
میرزا نیز در آنجا بود و دستاورد تمام و دست سفر خراسان و در آن قلعہ باشند و ثانی الحال بخت نزدیکی کیلان
آنجا را مصلحت ندیده قلعہ ورامین ری که وسط ملک عراقست و منازل مرغوب دارد و مسکن ایشان قرار یافته
یکی از معتبران طایفه استاجلو که محل اعتماد بود و بجا فطرت قلعہ و زحمت ایشان معین گشت و مرشد قلیخان که
همه روزه یساق خراسان و تخلص قلعہ هرات در میان داشت اما باطن چون از علیقلیخان شاملو حاکم
هرات خایف بود و توجه خاطرین را باو میدانست بجا خطه آنکه سباده و دیگر باره وکیل و رکن سلطنت گشته از خواست
گشت در رفتن خراسان تاخیر مینمود تا آنکه مسالمة و احوال از حد اعتدال گذرانید و محصوران قلعہ هرات از فقدان
آذوقه و عفونت هوا و بیماری که در قلعہ بهم رسیده بود و پتاب و توان گشته و قدرت مصاید و قوت قلعہ را
نداشتند و طایفه اوزبک بر قلعہ مستولی گشته آن بلده فاخره بدست معاندان افتاد و شرح این احوال پس
اجمال است که چون بعد از احوال از اطاعت و انقیاد علیقلیخان مایوس گشته که همت بخیر قلعہ هرات بست و طایفه
اوزبک بمحاصره قیام نموده قلعہ را سرگزدار در میان گرفتند علیقلیخان و طایفه شاملو مدانه پای ثابت
و قرار استوار داشته بلوازم قلعہ داری پرداختند همه روزه از جانبین محاصره و مصاید و وقوع یافته باز
کیر و دار کرم بود و مبدع منیر تیر و تفنگ پام اجل میکند و بعد از آنکه توجه هایول علی از خراسان بعراق
و تمکن آنحضرت بر سر سلطنت موردی ایران مسموح طایفه جلیله شاملو گردید اگر چه علیقلیخان بیایر غنا و
که فیما بین واقع شده بود و از آمد و مرشد قلیخان مایوس بود اما بجنس غیرت و خلوص طویت و غلامی چندین سال
این دولت ناممکن و مقدور ایشان بود کوشش نموده نمیکد اشتند که اوزبکیه قدم بر خاک زیر تو اند نهاد
و چند مرتبه بیرونیان هجوم نموده بمذق در آمدند و محصوران مردانه بدفاعه کوشید و بسیاری از بهادران
نامی را بر خاک زیر پا گذاشتند تا آنکه مدت محاصره با متداو شد و از هیچ طرف نسیم امدادی نوزید و از فقدان
آذوقه و ماکول نامناسب و عفونت هوا و بیماری عظیم در شهر بهم رسیده از عوام نجوا من شکر سواست کرده و در
خلق کثیر از ترک و تاجیک راه عدی پیوند و بدینخت اختلال تمام باحوال محصوران راه یافته از مصادم عاجز گشته
و بعضی از اهل خراسان که در قلعہ بودند مخصوصا طایفه خنری که سالها ننگ پرورده این دولت بود حرام نمایی گزید

برجی از بروج را که در عهد اتمام او بود خالی گذاشته بیرونیان ملحق شدند و بی سرکجامی قلعه و محصوران را بقیه
مسایمان بوضع قوت و قدرت ایشان از چنانچه بود بعد از آن خان خاطر نشان کرد و اظهار داشت و خواهی از کینه
نموده در تخریب قلعه سعی کرد و گفت علیقلیخان ابوطالب یکبار و بایستی مستوفی خود را که با نسبت و رتبه
داشت و چند نفر از معتقدان خود را فرستاد که با عبد الله خان تمهید مصالحه نموده قرار دهد که بجماعت قریب
ماه دهند که دست از مملکت باز داشته با خانه کوچ و اهل و عیال بیرون روند عبد الله خان که در احوال حال
اینمغنی شمای مطلبش بود و در نیافتن تفریکه ملا میر راضی نشد و با آنکه شر و آیین شاهان و رسم کیان
پیام اوران اینست از زبان دور هیچ عهد و زمان کشتن اهل جان معمول نبوده و هیچ یک از کشورگشایان
و الا شکوه ترکب آن گشته یکی ندوم شمرده اند عبد الله خان بان امر شنج اقدام نموده فرستاد و بار
در دهان توب نهاده بجانب قلعه انداخت و آتش پدید و در خرمن عمر آن چهارکان زده فی الحقیقت آب
ناموس خود را سوخت فی الجمله چون علیقلیخان و اعیان شاملو از مصالحه بایوس شدند و ابواب خلاصی
مسدود یافته بهر طریق که بود قریب به دو ماه دیگر با آن لشکر خود را مقاومت نموده قلعه را نگاه داشتند
اما اکثر از بروج نگهبانان خالی مانده بود و در ماه یازدهم روزی بوقت استوکه علیقلیخان از برج خود متبل فرست
بود و اکثر قریب از سیستلای جوع بجانهای خود رفته بودند شخصی از برج فریاد زد که این برج از کسانان
غایبست جمعی از بهادران او را بکیه که همیشه مستعد بورش بودند خود بپای برج رسانیده با ایمنان ایستاد
و چند کس را با لاکشیدند و همچنین در دوسه برج این عمل کردند علیقلیخان و لشکر قریب از بیست نفر از اینمغنی غافل
بودند ناگاه آواز گرانای برج و باره برآمده او را بکیه بشهر ریختند و از غایت مرگباری و عدم قدرت احدی
از ستحفظان بدافعه ایشان نبرد اخت و دست از محاطت بروج و باره کشیده در کمال اضطراب و خوار
خود را بجهار اختیار الدین که در میان شهر واقع شده و از ستحذات ملوک غور است رسانیدند و شهر
هرات بدست او را بکیه و رآمه قتل و عارت و یغادر شهر شیوع یافته آتش پدید و بوجی مشتعل گشت که زبان
بکزه انداخته علیقلیخان و جمعی از طایفه شاملو و غیر هم که در حصار اختیار الدین بنا بسته بودند و در
در کمال پریشانی و اضطراب بزرگ چون آذوقه در حصار نفوذ حیران کار خود گشتند عبد الله خان چون
خبری از احوال حصار مذکور داشت و تصور نمود که محصوران آنجا چون جمعی قلیل اند و آذوقه بسیار اند
و رنگه داشتن آن ادک سعی بسیار خواهند کرد و در محاصره بامتداد خواهند کشید بوساطت محمد باقی اتالیق و

و میر قلیا با کولکانش و امرای معتبر اوزبکیه بعلیقانیان پیغام کردند که اگر ترک طعنه داری کرده ارک را بسپار
و تو ملکات خود را پیشکش نماید او را مخص می نمودیم که با طبقه قزلباش بر طرف که خواهد بود و شرط و بکن
آمد و اگر کورنش نماید بعلیقانیان و اتباع او اگر چه اعتمادی بنجن عبداله خان و شرط و عهد طایفه اوزبکیه بدست
ما از قندان آشفته خبر بیرون آمدن چاره نیافتند و رضا بقضای کرد کار و او روز سیوم بیرون آمد و باقی
امیر عبداله خان متوجه کریاس گشتند و اوزبکیه ارک را بتصرف در آوردند عبداله خان میر عبداله خان
باراده خود را با شاره پدر علی اختلاف الروایتین و ای تقدیرین جمعی از بهادران اوزبکیه را که اکثر برادر و بر
و اقوام ایشان در محاربات ایام محاصره بدست قزلباش کشته شده بودند تحریک نمود که از طبقه قزلباش
اشقام کشند در وقتی که بعلیقانیان در مردم او کجالی خانه عبداله خان رسیدند امرای اوزبکیه گفتند که بشمار
و یراق بخدمت پادشاه رفتن خوب نیست تمخیر را از میان ایشان کشیدند در آن اثنا یک وونفر اوزبک
تمخیر کشیده قزلباش چون مشاهده این حال کردند بهم برآمده دانستند که حال چیست کلمه شهادت بر زبان آورده
مجموع بیرون آمده با شربت شهادت چشیدند و عبداله خان بعد از وقوع این حال حکم قتل عموم قزلباش
نموده اوزبکیه نوعی مبالغه و قتل و غارت نمودند که بسیاری از مردم تاجیک نیز با وجود موافقت مذیب
با ایشان با ولیای قزلباش کشته شدند و صبیان طایفه شالمو و غیر ذلک را با سیری گرفته بی سبب
ماوراءالنهر فرستادند و خواتین معظمه شالمو را بدست آوردن و غایر و وفایین برتین و شکو کشیده و دقیقه از
و قایق نامرعی کذا گشتند و بعد از شکو بسیار و اخذ اموال برهنه و عریان سر میزدند که کسی از آن بلید نیست
یافت و قلیلی از آن طبقه که در پوخلها خزیده بودند بشیها بیرون آمد و در ظلمت لیل پاد و برهنه پاها
سر بجا انداده راه غواری هموزند چند کاهشیو کشتن در آن ملک زواج داشت هر کس که عداوت قدیم
با کسی داشت فی الحال بر نفس منسوب ساخته دو جا مل تا دازا کواد گذرانیده قاضی متدین مذمب خفی بی
مامل حکم جرق و قتل آن چهاره می نمود و هر کس کمان اندک توی بود بمصادره اوزلبکان گرفتار بود و مجلا چک
رعایا و غیره با میل رنج و غنا بودند تا آنکه عبداله خان حکومت آن ولایت را بمیر قلیا با کولکانش که از زمین
سمرقند و مرد فاضل صاحب طبعیت بود و حق خدمت قدیم فرزند مست خان داشت محل اعتماد او گشته
رتبه امارت را با منصب عالی مدارت جمعه انشته تفویض نمود و مشارالیه شیوه ملک داری و رعیت پروری
بش گرفته ابواب جور و اعتساب مسدود نمود و متعصبان مذمب خفی دازا هزار و اضرار خلایق ممنوع

ساخته بالتسیام چراگاه و بچاگان پرداخت فی الجمله استقامتی در آن ملک پیدا آمد انصاری عبد الله خان بوزار
فتح و تخریر ابراهیم خان غوثیت بصوب مشهد مقدس منقطع نمود و ابراهیم جان و شلو برادرش قلیان که در وقت
حاکم مشهد مقدس بود خواست که بمشانت رای و حسن تدبیرش آن گروه را درین سال از سر ساکنان آن
بقعه شریفه دفع نماید و کلامی عبد الله خان ابواب الفت و آشنای مفتوح ساخته تخلف و هراس بخدا
فرستاده عرض کرد چون لشکر از یک مدت مدید است که از او طمان جدا افتاده و تخریر قلعه هرات
بسیار کشیده اند و هرگاه متوجه محاصره قلعه مشهد مقدس گردند استعداد قلعه داری و مردم این ولایت نیرست
و جهت حفظ و حراست روضه مقدسه حضرت امام الجن و الانس در قلعه داری زیاده از مردم هرات سعی
و کوشش خواهند کرد و موکب عالی را توقف بسیار در نیولایت میباشد که در لشکریان رحمت بسیار خواهند
کشید و مع ذلک پادشاه بارسند سلطنت و پادشاهی موروثی نمکن یافته با عموم سپاه قزلباش از پای
نفت هایون بیرون آمده متوجه خراسان است و اگر در آشنای محاصره مشهد مقدس این ولایت مدعی معلوم
که طایفه اوزبک که درین سال باقی خراسان کشیده باشند تاب مقاومت لشکر سپاه قزلباش توانند
آورد و اولی نیست که درین سال بسجاول کوچ فرموده متوجه تتر سلطنت گردند و ما را محلت دهند که در سال
آینده اگر پادشاه مادر خراسان باشد ایشان نیز صلاح دولت خود دانند و علمایند و الا احتیاج نصرت کتب
عالی نیست هر کس از امرای اوزبکیه را فرستند با محکمت را سپرده راه خود میگیریم عبد الله خان از بخون
معتول افتاده و آوازه توجه موکب هایون نیز باور رسیده بود بعد از کنکاش مکرر صلاح و بر مراجعت داشته
بزرگ محاصره مشهد نموده بمشکر مشکشی قناعت کرده ببل ارتحال فرو گرفته متوجه جانب مغرب شد و چون
بپای قلعه رسیدند در حوالی شهر فرو آمده میرا بن حسین خان حاکم آن ولایت که در میر حسین سلطان فیروز
جنگست و از زمان شاه خبث مکان و سلک امرای چغنی خراسان نمیکند و درین عهد حاکم مغرب بود
ابواب شهر و قلعه مسدود ساخته و لازم حفظ و حراست مرعی میداشت و حاکم بسیاری از جنود اوزبک
در محارباتی که فیما بین روی و ادضایع شدند بالاخره مخفی از و عده و وعده کرده جنگ را در باقی گذاشتند
عبد الله خان بمشکر مشکشی قناعت کرده ببل رحیل گرفت بعد از رفتن او امرای قزلباش با غوریان و قزلباش
بودند و از غوریان تا کنار مرغاب تصرف اوزبکیه در آمده میر قلیا با حاکم و فرمانروا گشت در ایامی
که عبد الله خان در حدود مشهد مقدس بود اوزبکیه چنانچه عادت ایشانست بهب و غارت و خرابی محکمت

قیام داشتند صلی و اتقیا می شدند مقدس عریضه موعظه آنیز بیرون می نمودند که شاید بدو وسیله دست از خدای
باز داشته متعرض محصولات که اکثر بر کار فیض آثار متعلق است و مدد معاش جمعی کثیر از خدمت آنروند متوجه
نکردند علماء و فضلاء اوزر کبیه در جواب عریضه مکتوبی با تقیای شدند مقدس فرستادند و مولانا محمد مشکک سید را
جوابی نوشته فرستاد صورت هر دو مکتوب بی زیاده و نقصان درین صحیفه درج افتاد که ارباب فطنت و ذکا
از مطالعہ آن بهره ور گردند و حسن و قبح عقاید ایشان و حق و باطلان ظهور نماید تا آنکه علماء و اولیای
در جواب بعضی از فضلاء می شدند مقدس نوشته اند پوشیده نیست هر چه مومن عالم که توفیق احوال و
نفوس کسانی که گویند کلمه طیبہ لا اله الا الله محمد رسول الله اند و ادعی که از ایشان افعال و اقوالی که موجب
کفر است صادر شود و عمل بطریق مرضیه سلف و ائمه اثنی عشر رضی الله عنهم منبوءه باشند جایز نیست یا توفیق
که تکلم باین کلمه طیبہ نموده اند و اهل سنت و جماعت و طریقه علماء و اقبیاء را با کلمه مجبور گردانیده و اظهار
طریقه شیعہ شنیع نموده سب و لعن حضرات شیخین و ذی النورین و بعضی از ازواج علیا هرات صواب
الله تعالی علیم که کفر است تجویز کند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر انام بنا بر آن حضرت ملک عظام قلع
انها اعلام الدین الحق واجب و لازم است و تخریب انبیه و اخذ اموال و امتعه ایشان جایز و اگر پادشاهان
و خلیفه دوران خلد الله جل جلاله در جهاد که با اتفاق و اجماع علماء واجب و طریقه حضرت رسالت پناه
و اصحاب کرام است با وجود استنطاعت و قدرت تسامح نماید چگونه از عهد جواب و سوال ملک متعال
یوم لا تجزى نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها شفاعه ولا یؤخذ منها عدل ولا ینفع یسرون که بایک کلمه یسرون
الذین ارسل الیهم و غیره ثابت شده تواند بیرون آمد و بر هر عاقل که بمقتضای عقل رفته در آیات احادیث
تامل نماید ظاهر میگردد که جماعتی که مشرف بخراب صحبت حضرت رسالت پناه گشته بطریق تبعیت و محبت
مرعی داشته با علماء و اولیای کلمه حق با کفار و در کتاب آنحضرت مقاتله نموده باشند خالی از شوائب نقصان
و سنی چنان خواهند بود خصوصاً آنها که بمقتضای آیه که بر لفظ رضی الله عن المؤمنین اذ یبا یعونکم الشجر
بشرف رضوان حضرت ملک نشان مشرف گشته اند اولیک الدین مد الله فیه یم ائمه و شک نیست که
حضرات شیخین و ذی النورین ازین جمله اند و بمصاهرت و محبت آن سرور عزیز و مکرم اند و صدیق عظام
حضرت علیم و کلام قدیم صاحب او خوانده کما قال از بقول اصحابه لا تخزن و بمقتضای و ما یطلق علی
ان هو الا وحی یوحی جمیع اقوال و افعال آنحضرت بموجب ثبات وحی است و آنحضرت کمال تعظیم و توقیر و احترام

ایشان میداشتند و در تحریف هر یک احادیث کثیره و در کمال ایشان در کمال کمالی و حدیثان
و فی الحقیقه منکر قرآن و نسبت کنند نقص بر و این جهان و معتقد و محبت ایشان برضی و تابع این سرور باشد
و بنا بر موده حق تعالی قل انکم تمجبون الله فاتبعونی بحکم الله و یغفر لکم امید است که بشرف محبوبیت سبحان
و عز و غفران برسند و ایضا شجاعت و اهتمام حضرت امیر المومنین علی صلوات الله علیه و سلامه علیه و اعلای
دین حق از آن مشهور تر است که بر کسی پوشیده ماند و آنجناب در زمان مباحث و متابعت خلق ایشان
بوده و خود نیز متابعت و مباحثت کرده پس آنجاعت که اثبات نقص با تحفیرات نمیکند فاعلمند از آنکه
ثبوت نقص با آنجناب لازم می آید و ایضا چگونه است نسبت کردن حدیقه راضی غنایا با آنکه متعلق است
که شرف فراش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یافته و محبوب آن سرور بوده بعضی از امور شیعه گفتن
و شنیدن آن جایز نباشد و در قرآن مجید واقع است که الجیثات للنجین و النجیون للنجیثات و العیاب
للطیبین و الطیبون للطیبات پس ملاحظه باید نمود که نسبت جثت با آنچه مجرک میگرد و ایضا از آنچه
بازاری را که نسبت با شیعه نمایند آن بازاری در کمال و حشمت میگرد و پس چگونه صاحب فراش آنحضرت
با مثال آن چیزها که بعضی از طایفه شیعه نسبت میدهند توان داد و نمود با بند من ذلک فاعتر یا اولی
الالباب و اگر بعضی گویند که از ما امثال این امور واقع نشده و نخواهد شد مشک نیست که این محلات را
میشنوند و منع نمیکند پس ایشان نیز حکم اینها داشته باشند و آنچه نوشته اند که حکم آیه و لا تأکلوا
اموالکم بینکم بالباطل و حدیث لا یحل مال امر مسلم الا من طیب نفسه چگونه اطلاق محصولات و زراعات
شده مقدس علی حلال باشد و پیش از آنست که در آیه و حدیث اموال تخصیص بومسلم یافته و آنچه تواتر ثابت
که جماعت شیعه میکنند از مکره اهل اسلام و ایمان بیرون اند و این آیه و حدیث بنا بر مفهوم مخالف که بعضی
علماء اعتبار کرده اند و آیات و احادیث دیگر که احتیاج به نوشتن نیست کمال است و در آنکه قتل و غارت اموال
و سوختن و ویران کردن زراعات و عمارات و باغات اهل کفر جایز است و بالعکس در آن خلافت نیست
و ایضا حرب با جماعتی که بیعت با پادشاه اسلام و خلیفه امام نمایند و بعد از بیعت عصیان و زندقه جایز
با اتفاق علماء هر چند آنجماعت گویند که کافر نیستند و مسلمانی باشند و برین دلست بعضی و گویند که اسد الله الغائب
علی ابن ابیطالب در زمان خلافت خویش کرده اند و ازین قبل است عربی که اعلی حضرت عاقانی با بعضی
از مسلمانان نموده اند و آنچه نوشته اند که زراعات و باغات اطراف مشهد مقدس وقف بر کار خیر فایض الاوقاف

که آبا و اجداد حضرت خاقانی وقف کرده اند چون این دیار از حمله دارالخلافه و نزول اسلام موقوفات
متنازع و معین نیست او نیز حکم سایر باغات و دریاها را در تقدیری که تعیین و امتیاز باید بمصرف آنها
مسلمانان نخواهند بود و وقتی که بمصرف نرسیده باشد خلیفه را جایز است که آنرا بفاریان و لشکر اسلام حلال کند
و آنچه نوشته اند که اکثر ساکنان این دیار از ذریه پیغمبر اند صلوات الله علیه و آله و سلم بر تقدیر تسلیم گویا این
که میر اندلیس من الملک اند عمل غیر صالح را نشینده اند و آنچه نوشته اند که همه صالح اند صلاح فرع اسلام است
و آنچه نوشته اند که در کرب و بدین و شام با علما صحبت داشته اند شهر کرار روی بهر بود داشته
و این روی نبی سود داشته و آنچه نوشته اند که علما تحسین ایشان کرده اند ممنوع است بر تقدیر تسلیم
بنابر عدم اطلاع بر عقیده فاسده ایشان خواهد بود و آنچه نوشته اند که ماه رجب از حمله شهر حرام است و قل
جرب در آن ماه با جاعتی که در مقام حرب نیستند جایز نیست جوازش نیست که حرمت شهر حرام ممنوع است
بنابر احادیث صحیح مشهوره و بعضی از غرارات حضرت امیر المومنین علی صلوات الله علیه و آله و سلم
بر سر عادی و رین شهر دالت برین و آنچه نوشته اند که آیه و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون
از حمله محکماست و ران شک نیست و لیکن شک نیست که حرب با کفار از اعظم عبادات است و ای برانجاست
که ترک عبادت نموده سب و لعن اکابر صحابه نمایند و آن کفر و ذنوب را باعث ثواب میداند با آنکه شکی
در میان علما در لعن کردن شیطان که نفوس بر بلوغیت او دارد است ثواب نیست و عیبت با آنکه
در میان ایشان جمعی هستند که معالی ظاهر و آیات و حدیث را میتوانند دریافت و در ترجمه آیات و احادیث
مکتوبه اظهار نمیکنند نموده اند ازین دین ظاهر الظلال بر نیکی و بدعت ایمه اثنا عشره و سلف نمیناید
قد بین الایات لقوم یعقلون و اگر بعضی اند مصلحین افزا نموده اند از بعضی ایمه و سلف و تقویت معتقدات
فاسد ایشان چیزی رسانیده اند یا در آنچه ذکر کرده شد کسی را سخنی باشد که دامن و ریشخ شایع باشد
بر وزن فرستند تا امان و آلوده با بعضی از ملایمان رکاب های یون منظره نماید باشد که مذبح حق بر سر
ظاهر کرده و دو السلام علی من اتبع الهدی جواب نامه علماء و ائمه و انوار الله فی فضل و شرف مقدس مولانا محمد
شک رستمی شایع افکار و شحات اقلام قدر بار افاضل با و داد الله بهما هم ایمه و ایا نا اکی پس از انشاء
و حفظ اند و ایا نا عن التعصب العناد و توقوف پوسته و ران باب آنچه صواب و موجب اجر و ثواب است
ذکر میشود و برای حکومت اراعی حضرات عالسات مخفی نماند که حضرت سید المرسلین بر وجهی که در کتب

و اهل سنت مسطور است ائمت خود را بتابعیت کتاب الهی و محبت عترت طاهره مامور ساخته اند و چون حضرت
امام الحسن و الانس ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام و الثّاور یلما و عجم غریب واقع شده اند را هم حروف
محمد خادم برای احترام غریب آنحضرت و بواسطه فیوض و برکات که از روح مطهر آنحضرت یافته و ذکر آن
درین صحیفه مناسب نیست از سایر حضرات ملازمیت ایشانرا اختیار نموده نه باقر لباشش الفتی و اردو
از او یک کلمه فتی بی میل عنان نسبت باطایفه بعد از تحقیق و تفتیش در امور دین تحصیل یقین کرده آنچه متفق
حدیث و قرآن و موافق امر حضرت ملک مناست اختیار نموده از روی انصاف کلمه چند بعضی میرساند
اگر قبول انظار افادت شمار حضرات شود و هو المراد و الاشهر من آنچه شرط بلاغت با تو میگویم: تو خواه از خرم
بند کبر و خواه طلال و غیر این سخن کسی که صاحب ادراک کامل و انصاف شامل باشد میتواند بود و آنچه اهل
ماوراء النهر که مقرر دین انجند و دود و ذسموع شده است که نواب اعلی خاقانی باین دو صفت حمیده استند
و از امرای ایشان نواب کوکلتاش بهادر و جمعی دیگر بقون فضایل و تمیز پر استند اند اما تصدیقی که از ایشان
الی الان بحکایات علمای ماوراء النهر واقع شده بنابر مثل مشهوری که چون تنها بقاضی روی راضی الی
معتبر نیست چه فضلا از مذهب ایدانشا عشر مجلس سامی ایشان مشرف نشده اند و علمای اهل سنت چنین عامل
نشان کرده اند که مذهب شیعه مبتدع و مخترع است و اصلی ندارد و اگر بعد از تحقیق حال تفتیش اصول و
فریقین در اختیار احد المذمومین امری فرماید بگویم کلام اللوک ملوک الکلام مطاع و منقاد خواهد بود مجمل
در طریق شیعه و سنی کتب کثیره در احادیث مشهور شده اما احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه باشند
و احتیاط متفقین است که آنچه متفق علیه باشد بواسطه منافات حدیث مختلف فیه متروک نشود زیرا که
اهل اسلام منحصر درین دو فرقه اند چه اگر خلیفه بعد از پیغمبر مولا فاصله او بگردد امید آنکه اهل سنت اند و اگر
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب مامور امید آنکه شیعه اند و قول ثالث نیست پس آنچه متفق علیه فریقین باشد
مجموع علیه اهل اسلام است و ترک مجموع بعهده برای مختلف فیه باطل بعد از تمیز مقدمات کونیم آنچه
مردم قلم حضرات عالیات شده بعد از تتبع و تحقیق حکم بفر شیعه ال پیغمبر است بدلائل متعدد و دلیل اول آنحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرجع خلفا ثلاثه فرمودند و سخن آنحضرت بمقتضی آیه کریمه و ما یطق عن الاوی ان
هو الا وحی یوحی و حی است و شیعه که سب خلفا ثلاثه میگویند مخالفت وحی میکنند و مخالفت وحی کفر است
جواب آنست که ازین دلیل قدح خلفا ثلاثه و بطلان خلافت ایشان لازم می آید زیرا که در شرح مواقف ترمذی

که از اکابر علای اهل سنت است مقول است که فریب بوفت حلت حضرت پیغمبر صلعم در میان اهل اسلام محلی
چند واقع شد اول آنست که حضرت پیغمبر در مرض الموت فرمودند که ای یولی بقول من کتبکم شیئی ان تصلوا
بعده می عمرید بن اسرار ضعیف شد و گفت ان الرزل قد غلب علیه الوجع و عندنا کتاب الله حینا کس صحابا یختلف
کروند تا آواز بلند شد و حضرت پیغمبر از بعضی از رده شده فرمودند که برخیزید که پیش من نزاع منزه از اوست
و این حدیث در اوایل صحیح بخاری و اکثر کتب اهل سنت به عبارات مختلفه مذکور است و مخالفت دویم آنکه حضرت
پیغمبر در مرض الموت جمعی را مقرر ساخت که همراه اسامه بن زید بنحروند و بعضی از ان جمیع خلف نمودند و بعضی
سبا را که حضرت رسید به بالغه تمام فرمودند و جنود او پیش اسامه بن زید من خلف عنه و مع هذا خلفا ثلاثه و حل
پیش اسامه بودند و متابعت نکردند پس گوئیم امری که حضرت صلعم در باب نوشتن وصیت فرمودند متفق
اینکه کریمه مذکور به بنسره وحی است و منعی که عمر کرده روحی است و روحی که فرست علی با اعتراض فتم به و علی با
دل علیه قوله نعم و من لم یکلم بما انزل الله فاولیک هم الکافرون و کافر قابل خلافت پیغمبر نیست پس هرگاه که
در سلب قابلیت خلافت بر وثابست شد بنا بر دلیل شمال لازم که ابوبکر و عثمان نیز خلیفه نباشند تا خرق اجماع
مکرب نشود چه بذهب جمهور اهل سنت هر سه ایشان خلیفه اند و بذهب شیعه میگوید که ام خلیفه نیستند و اینکه
عمر خلیفه نباشد و ابوبکر و عثمان باشند موافق رای میگوید از اهل اسلام نیست و نیز تخلف از پیش اسامه
بمتفقنای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفای ثلاثه اند باتفاق و از هر یک از روایتین مذکورین
بوجه مشکته اثبات مذهب شیعه و نفی غیر آن لازم می آید و تفصیل آن درین صحیفه نمیکند و اهل شیعه
در اثبات مذهب خود و نفی آن جماعه چندان دلیل معقول و منقول دارند که احصای آنها ملک متعال
میداند و این جمایف کنجایشند که آن خلاصه و الی یحق الحق و هو یدعی الی السبل المطلق و دیگر چون
حضرات در صحیفه شریفه اعتراف کردند که فعل حضرت صلعم و از او از مدینه وحی است و آوردن عثمان را
بدیده و تفویض امور عظیمه با و نمودن خلافت وحی و مخالفت وحی کفر است بعد و دلیل اول آنکه حضرت فرمودند
و دویم قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الا خیرا و ادون من حادوا و رسولهم و لو کانوا الایم
و انبا یم و انخوانهم و غیرهم الایه و دلائل شین برای تحقیق حق و تزییف باطل بر سبب امامت برهانها و
بسیار است ولیکن خراسان مثل مشهور است که بوسه بچشم میشود و اگر شرف طاعت میر شود و موضوع
خواهد داشت شود هر جمعی تو حرم لعل ان بعضی وایگان اما بشرطی که مناظره بهتد مات علمی باشد نه بشمیره

و بگو که و حکمرانش و نیز در خود و مع خلفا ثلاثه از حضرت پیغمبر متفق علیه فریقین نیست چه در کتب یا اثری از انان مکتوب
در آنچه دلالت بر ذم ایشان کند مثل روایتین مذکورترین و غیرهما در کتب فریقین مسطور و مذکور است و نیز بعضی از
اهل سنت تجویر وضع حدیث برای صلوات کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست خصوصاً وقتی که
ناقل آن تجویر وضع حدیث کند تا عادل نباشد و خبر متفق علیه دلالت بر خلافت آن کند و مخالفت خبر و سایر
با خصوصیات مذکوره و لا نسلم که کفر باشد و اطلاع پس در همه و هر یک مسلمان نبوده چه مخالفت اخبار اعدا از
مجتهدین واقع شده و تعظیم و توقیر پیغمبر بیت بخلافی ثلاثه قبل از صد و مخالفت از ایشان بود و دلالت بر
عقیدت و من خل ایشان نمیکند چه عقوبت قبل از صد و عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لایق نیست و لهذا
حضرت علی علیه السلام از عمل ابن الحکم علیه اللعنه خبر دادند و عقوبت نفرمودند و روایتی که دلالت بر
فعل مخصوص کند مفید نیست چنانکه در آیه تقدیر رضی الله مذکور میشود و دلیل دوم آنکه مقتضای تقدیر رضی الله
عن المؤمنین از پیایونک تحت الشجرة خلفای ثلاثه بر عنوان ملک منان مشرف شده اند پس سب ایشان
کفر باشد چنانکه در لول آیه عند الله یقرب رضا الله است از ان فعل مخصوص که بجهت است کسی
و عذبه ندارد که بعضی از افعال حسنه منسوبه از ایشان واقع شده سخن در آنست که بعضی افعال قبیحه از ایشان
صدا در شد که خلاف همه و بجهت است چنانکه در امر خلافت مخالفت اخضر حضرت پیغمبر معلوم که در کتب
فریقین مذکور است نمودند و غضب خلافت کردند و حضرت فاطمه علیهم السلام را زوده ساختند چنانکه
در صحیح بخاری مسطور است و این عبارت در صحیح مذکور است این روایت است نفست فاطمه فوجت
عنه و لم شکم مع حتی ماتت و فقیر خود در صحیح مذکور شده که در اعم و نیز در صحیح بخاری و مناقب حضرت
فاطمه علیها السلام مذکور است من اغضبها فقد اغضبنی و در مشکوٰۃ در مناقب آنحضرت منقول است
من اذا با یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة ناطقت حاصل که بواسطه این افعال بجهت
مثل منع وصیت حضرت پیغمبر صلوات الله علیه از چشم اسامه و غیره که در خیر بیان در نهی آید مورد مذمب
شدند چه سلامت عاقبت بحسن خاتمت اعمال و وفا کردن بعهد و بجهت حضرت رسول متعال است
صلی الله علیه و آله و سلم و هر کس بغاوت خلافت خاتمت میشود بواسطه انقض بجهت و مخالفت
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مستوجب عقوبت میشود چنانکه آیه کریمه فن نکث فانما نکث الله
نفسه و من اوفی بآمانه علیه الله فیه اجر عظیم امان شاهده است دلیل سوم آنکه حضرت الله تعالی

ابوبکر را صاحب خوانده و صاحب قابل لعن و ذم نیست جواب است که آیا کریمه قابل اصحابه و هو سیاه و کوه
با اندکی خلط من تراب و آتش بر آنکه مصاحبت میان مسلم و کافر واقع است و مصاحبت از نسبت تنافی الطرفین
همچون انوثت پس همچنانکه هر یک از برادران نسبت به دیگری برادر است خواه مسلم و خواه کافر و هر یک از برادران
با دیگری مصاحبت هم است خواه مسلمان و خواه کافر و آیا کریمه یا صاحبی السجین را باب تنفرون خیر ام بعد
الواحد القهار نیز میگوید مقصود است چه صاحب کثافت و پست و بی نظیر آن صاحبی فی السجین کرده اند
یعنی ای دو صاحب من در زندان پس یوسف را که پیغمبر است و دو کس را صاحب خود خوانده که بت پرست بودند
چنانکه تمهید مذکور و دلالت صریح دارد برین پس ظاهر شد که صاحب پیغمبر صلعم بودن دلیل خوبی نیست و
نیک جباری شده تعلیم خجسته رقم حضرات که شعر هر که را روی هم بودند داشتند دیدن می نمی سودند
اما از حضراتی که دعوی ادراک و قایق قرآنی نموده اند بغایت متعذر نمود که در بیت مذکور بجای هر که او را
نوشته رابطه مصرعهای مذکور را برداشته هر مصرع را فی نفسه ناقص گذاشته اند و این دقیقه متیقن
نشده روح پر فتوح ملا جامی را آنده سه خنند و لیکن چون غارت و تالان بر کافه اهل خراسان
شد و خانهها خراب شده و حضرت مولوی نیز از انجاعت است اگر یک بیت و نیز خواب شده باشد باکی
البیته اذاعت طایفه از حضرات است که بجز و اینها مطلقا تامل و معنی استدلال نفرمایند دلیل جام
آنکه حضرت مرتضی علی علیه السلام با وجود کمال شجاعت در وقت متابعت مردم با خلفای ثلث بودند
مخالفت نفرمودند و متابعت فرمودند این دلیل حقیقت بیعت است و اگر نه قبح انحضرت
لازم می آید جواب است که قبل از آنکه حضرت امیر از تکفین و تجمیع حضرت رسول فارغ شود و خلفای ثلث
در تنفیذ نبی مساعد اکثر اصحاب را جمع کرده برای ابی بکر بیعت گرفتند و جوهری که ذکر آن درین جمیع کتب
و انحضرت بعد از اطلاع برای قتل اتباع و پیغم ملاک اهل حق و یا باعث دیگر مباحثه حربه نشدند و این
دلالت بر حقیقت بیعت ایشان نمیکند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر بوده و
حضرت پیغمبر در شجاعت و قوت از انحضرت کمتر نبود و چنانچه اخبار و آثار بران دلالت است حضرت پیغمبر
و حضرت امیر و سایر صحابه با اتفاق با قریش جنگ نکردند و از آنکه مخطو صحابه تمام بودند بعد از مدتی که
متوجه که شدند در حدیث صلح فرموده مراجعت نمودند پس هر دو جمعی که برای پیوستن درون حضرت پیغمبر
حضرت امیر و سایر صحابه بکنج برای جنگ نکردن حضرت امیر تنها کافیت مع شمی زاید جملی هر است که

حقیقت کفار قریش مطلقاً تمسیر است و نزد اهل تحقیق این نقص در بالاترین جایست چه فرعون با وجود دعوی
خدایی چهار صد سال بر سینه سلطنت بود و هر یک از شداد و عمرو و غیر هم مدتی برین دعوی باطل میبودند
و حضرت الله تعالی با کمال قدرت بالغه و حکمت کامله ایشانرا بلامکه و تا خلق بسید بدان کمران اعتقاد
آورند هرگاه در راه الله تعالی تاخیر در دفع خصم نمیداد و بدهنده بطریق اهل حق بود و آنچه فرموده
که حضرت امیر علیه السلام ایشانرا بجهت کرده وقوع آن بلامکه و تقصیر ممنوع است و تحقیق آن درین صحیفه
نیکو عرض که شایع عقاید نسفی درین که سبب تخمین کفر باشد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه
از کبار فرق اسلام شمرده و صاحب مواقف نیز برین رفته و دجوهی که برای تکفیر شیعه توهم کرده اند که
و امام محمد غزالی سبب تخمین را کفر ندانسته و شیخ اشعری شیعه را بلکه اهل قبله را کافر نمیداند پس آنچه حضرت
در تکفیر شیعه فرموده اند نه موافق سبیل مومن است و نه مطابق حدیث و قرآن با وجود آنکه خود هم شیخ
که در حدیث معلوم شده و سبب و لعن در معتبر نیست و میگوید که نام خلفای ثلاثه هرگز بر زبان شیعه جاری
نشود و لعن ایشان واجب نیست اگر جاهلان شیعه حکم بوجوب لعن کنند سخن ایشان معتبر نیست همین که جاهلان
اهل سنت حکم بوجوب قتل شیعه میکنند و این حکم مطلقاً مستثنی افکار سلف و انظار خلف نیست و اما آنچه
فرموده اند که هر کس اجتماع بعضی حکایات کند و منع کند کافراست عقلاً و شرعاً دلیل برین نیست قال شیخ
ابن السینا من اتوا ان یصدق من غیر دلیل فقد انسلج عن الفطرة الاسلامیه و آنچه از بحث و فتن و در راه
عایشه بشیعه نسبت کرده اند حاشا که هرگز واقع شده باشد چه نسبت فتن بکافران میان حرام است چه کما
حرم حضرت رسول ۱۱ اما چون عایشه مخالفت امره قرن فی یوتکن نموده بجهت اند و بحرب حضرت امام زمان
اقدام نمود و حکم حدیث حربی که فریقین در مناقب آنحضرت نقل فرموده اند حرب حضرت امیر حرب حضرت
پیغمبر است و محارب حضرت پیغمبر صلعم مقبول نمیتواند بود پس این مورد در حدیث شده و این ضعیف در کتب جلیلی
از کتب شیعه دیده که عایشه در خدمت امیر از حرب تو به کرده هر چند قضیه حرب تو اتراست و حکایات
تو به خبر واحد اما بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره و قتل جلیل بزرگوار از محارب و غیر هم اگر آن تو به مقبول
لعن او برای حرب نباید کرد و الله اعلم بالصواب و هو حکیم بایق یوم یفزع فی الصور و آیه کریمه
للمغضوبین ان یخفی نذرهم که نوحین و محمد و حیات من جمیع الوجوه و شریک اند چنانکه اگر کسی از این
مستحق بهشت یا دوزخ باشد آن دیگر را نیز چنین باید بود و الا منضی شود بحضرت نوح علیه السلام و بعد

و زوجه ایشان و اسبیه زن فرعون بلکه میتواند بود که این مذکور دال باشد بآنچه در این دیگر صریح شده که
الزانی لایحک لا رائیه او شرکه و الزانیه لایحکها الا ان او شرکه و فیه نظر و کلام جواب و آنچه در تکفیر مآوات و غلام
که فرزند آن سید نام اند مرقوم ساخته بودند محل نیست چه هرگاه حرم پیغمبر بر خلاف امر آنحضرت نکند و
باشخصی که باتفاق کافر مسلمانان خلیفه پیغمبر باشد محارب نماید و او خود مناقب آنحضرت از حضرت پیغمبر
شنیده روایت کرده باشد و بواسطه این حکم حدیث صحیح محارب پیغمبر شود و باعث قتل هزار نفس از صحابه
و تابعین گردد و فرزند پیغمبر نسبت کسی که پیش بعضی خلیفه پیغمبر باشد سخن نیست گوید حال آنکه فرزند
پیغمبر مخالفت آنکس ثابت نباشد و بمقتضای دلایل بر چنین ظاهر شده باشد که آنکس که مخالفت پیغمبر
و نقص عهد آنحضرت کرده و نیز از آن سخن فرزند پیغمبر اصلاً از ربانی و ضرر مالی بکسی نرسد و اگر آن سخن
خطا باشد بر آنکس که در حق او کوفت حاصل شود و یا که ام ازین دو عمل رنج و اشغ با شد و سبب آنکه اول اصلاً
باعث قتل نشود و دوم موجب کفر باشد چه تواند بود اگر مضمون حدیث موضوع سبب الشفیعین کفر تمسک
شوند جواب آن ظاهر شده اگر چیزی دیگر افاده فرمایند مستغنی شویم بهر حال انصاف منطوق است و مقول
در کتب شیوخین است که در وقت حضور این مکتوم اعلی در خدمت حضرت پیغمبر کسی از اهل حرم آنحضرت
عبور نمود حضرت پیغمبر از بعضی خواص فرمودند چرا بحضور این مکتوم آمدی آن شخص گفت یا رسول الله این
شخص کور است پیغمبر فرمودند اگر آن کور است تو خود کور نیستی و علمای اهل سنت نقل کرده اند که حضرت
پیغمبر صلعم هایشه را بر کتف خود نگاه داشت تا ماشای جمعی کند که در کوچه ساز میخوانند و بعد از مدتی گفت
یا حمیر اهل شجعت این قیامت را بار ازل شخصی نیست نمیتوان که در قیامت این مرتبه ایست که تصریح نمیداد
نباشد و آنچه لازم این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ شک نیست که کافر باشد بهر حال مابعد از حضرت
الله تعالی هیچ موجودی را اشرف و اکمل از حضرت رسالت بنا معلوم نمیدانیم و بخیری که منافق ایشان و جلات
آنحضرت باشد اعتقاد نکنیم اما فریاد از جزایهای حقارت که بواسطه میل تعصب با حدیث موضوع شرع دین
ضایع کرده اند شواهدی پیش تو گفتیم غم دل برسدیم که دل از رده شوی و رده سخن بسیار است و آنچه در داده
سخن حرمت اشهر حرام فرموده اند اصل عدم است تا دلیلی معتبر که منع قرانی تواند بود ظاهر شود حکم نسخ
توان کرد و محارب حضرت امیر بر تقدیر تسلیم کردیم و بعضی ازین شهر باشد بعد از تقدیر خصم بوده اند ابتدا بلکه
حروب آنحضرت همه ازین قبیل بوده و هرگاه کفر اهل شیعه ثابت نباشد چنانکه از اجوبه سابقه معلوم شد و جمعی

که برای طاعت و غارت ساکنان شهر مقدس فرموده اند تا است و بر تقدیر سلیم حضرت را اطلاع یافت
و سرایر جمعی که هرگز ندیده اند چون حاصل شد و اسد علیم بذات العبد و علی ای حال مزاج پادشاهان چون
ولایت علماء کرام است که بر لال موعظه سکین القهاب آن آتش فرمایند تا خلق اسد نبوی نه انکه بیاد اف
آتش را مشتعل سازند و اصل و فرع مثال اعمار آل بندهاں خدا را سوخته بجا کملت اندازند و شورش
مشوند و سرکش مبادا که دود از دل مستلانی برآید و بی هر است که باین فتویهای بی ملاحظه سپاسی
بماند و اهتمام در استعمال بندهاں خدا تعالی بهم میرسد و استعمال ایشان اگر چه کافر باشند ملایم حضرت اند
که در کمال در حجت علم است چنانکه روایت شریفی از حضرت فوج مدور و زیارت برای ملاک کفار خلق
و آثار و اخبار نیز برین و است که تفصیل آنها درین محیفه میکنند هر گاه سپاسی بقوی علما این کار کند فظلم
جواب آن در روز جزا بر عا خواهد بود و شعر در این روز که فعل بر پسند قول الوالعم راتن بلرز در هول
بجای آن که در حشت بر نماند تو عهد کنه را چه داری بیانه محقق نمائند که این طایفه که از علای شیعه بوده
در اصول و فروع از مجتهدین بود و مع هذا در فقه تعریف نموده بنابر آنکه حضرت اسد تعالی در آیه حضرت
صلعم که دوست آنحضرت است و در نیار اطفال او خلق کرده و گفته و لو تقول علینا بعض الاقاویل
لاخذنا منه بالبعین ثم نقول من فاما من احد من حاجزین هر گاه در آیه حضرت پیغمبر این همه تندید و
مبالغه واقع شده باشد اگر دیگر را در امری غلطی واقع شود چون از جمله بیرون آید پس اگر حضرات عالی
طریق اتقایی سلف را امری داشته شمیوه احتیاط را منظور دارند بهتر خواهد بود و در عرصه عرصات جواب
مطلب و مان خصوصاً اطفال که بمضمون رفع القلم عن العیسی حتی یبلغ و الجمون تمسک اند بجا نیست صحبت
بجرم عشق هر اگر کسی چه خواهی گفت جواب خون غریبان که بکنایه از ایشان مراد و ازین جمله بخواهی است و اگر
برین همه ستانیم چه مقصود است چون اکثر مقاصد عالم از اغراض فاعله و نیویست و مناسب است
که ارباب فضل برین اغراض تنزه باشند بلکه بعد از عمری که افاضل ما و ساء القدر بکوالی شهد تحسین علی
شریف آورده اند فقیر از انبیا و جنس شمرده شرف خصوص شرف و مسرور سازند و اگر بواسطه قماری
نواب خاقان فریدون مکان این فقیران اند که بیرون نتوانند آمد ایشان در صحت امام امام سجاد آورده
سجادت زیارت تشعشع شوند و این فقیران بی گناه و بی گناه آن عزیزان فیروز یابند و بی معنی بوجود نیاید
بقوی بقتل فقیران و دود و خون چندین هزار بیکانه بر خاک ذلت ریخته اند بار که اسد اعظم جو کم و اصل اول

شهر مکن که در جوار کناره نباشند مکش مکش که پشمان شوی و جاره نباشند و السلام علی عباد الله الطین
و ذکر توجیه رایات مغروران بصورت سان و نقل آوردن مرشد قلینان و قضایای که در آن مغرور و طایفه
چون اخبار خراسان بنوعی که مرقوم ملک بیان گشت بوق رسید و یک از گریه‌کنان آن حادثه عظمی کجالی که کش
میتواند پیاده سریر اعلی آمدند نواب کامیاب اعلی شاهی ظل اللهی از قضیه گشته شدن علیقلینان و قتل و هتک میر
طایفه شامو بغایت آزرده گشته موجب غبار خاطر مبارک گردید مرشد قلینان نیز طایفه اظهار طاعت نمود
بجکایات سپاهیان و نکند دای مرات خاطر اشرف میشد و در توجیه خراسان اتمام نموده در ساعت بعد
از منظر سلطنت عظمی شجاعانه هایون بیرون بروند و محمد شریف یک چاه و شلور را که نواده حسین آقا و قورچی
کمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی شده بود در پست فرموده به تبرک لایات و خانی رسانید و حکومت قزوین و حرث
پای تخت هایون با و رجوع شد و در اول بهار که صحرای هامون از کثرت سبزه و ریاحین رشک سپید طالع
بود و موکب هایون در حرکت آمد و به جهت جمعیت لشکر طوایف در بیلاقات رفتند و قرار یافت که هنگام مراجع
محمولات بتالی طی مسافت بینموده باشند در بیلاق لاریجان از ملوک رستمدار ملک بنهر و الی لاریجان
و ملوک لایت نور و لور که هر دو ملک جهانگیر نام داشتند و پدران ایشان چون در جبال رستمدار بنحو و مالی بوده
بودند و دیگر را بنظر در نمی آوردند و از ملاقات امرای قزلباش بغایت تحاشی مینمودند و همیشه طایفه بوده
اطاعت قزلباش چنانچه بایست نمیکردند و در صورتی که بمن اقبال هایون آن وحشی صفقان بر دم گشته
بر بنمونی نجات بی دهمت بار دوی هایون آمده بشرف طاعت و عتب بوسی علیا مشرف گشته و خلعت اعلا
در گوش و غاشیه بندی بر دوشش گرفتند و الحاق وقوع اینحال در نظر و نمایان روزگار دیده از موبدیت
اقبال نمود و موکب هایون چند روزی در بیلاقات بنهر برده و بعد روزه عسکر اقبال بار دوی طغیان گشته
در بیلاق مذکور و نهند بی منت گشتند و ایستادند نواب کامیاب فرزند داری در چند کرامت فرموده سلطان
حسین میرزا موسوم گشت قصه موکب هایون که از راه فیروز کوه برانغان رفته در آنجا نودول اجلال فرمودند
مرشد قلینان چون خاطر از هر سه حد اندر بیجان جمع نداشت و در اول حال تمهید مصالحه که میان نواب
غفران پناه جهانبانی و فرما و پاشا شده بود و لایق آن گشته بود و از او بان هم آمده بود و در ارضی خود
و تجویر فرستادن شاهزاده و ترک طلب لایت تبرک که در اعظم مصالحه بودند و بعد از آنکه خبر تسخیر ملوک
و استیلای عبدالرحمان از یک بر بلا خراسان رسید اگر خود را مشغول مهات کند بیجان و محاربه و بیجان

میساخت قطع تعلقی از خراسان میبایست کرد و از دو طرف دنیا و پادشاه وی شوکت و دود و منن توی دست خدا
قدرت دشمنی کردن از عقل و دوزانیش دور نمود و تا جابر راضی بآن مصالحه شده قرار داد که چند روز در حین سلام
توقف کرده به ترتیب اسباب فرستادن شاهزاده مشغول گشته او را با اهل سخندان در ملاقات ولی اقرار و امانت
و یار و هم کرد و اندک خاطر از طرف آذربایجان جمع گشته از روی اطمینان قلب بجانب خراسان کوچ کرد و بکشت
برکنگره تغییر هرات اندازند چون از دامنغان کوچ کرده در شاهرو و نزول اجلال واقع شد از اقتضای
قضا قضیه قتل مرشد قلیخان بوقوع انجامیده آن اراده موقوف گشت تبیین انتقال آنکه سابقا مرقوم شد
سقم گردید که مرشد قلیخان از وقتی که در معرکه سو سفند تر شیر برعلیق قلیخان شاملو طفر یافته حضرت علی شاه
نعل اللهی بشهد مقدس آورد و بعضی موجب اندوه خاطر اشراف گشته با الطبع با او التیام نه داشت و از به سلوکی
او نیز خاطر شریفش آزرده بود غایتش باقتضای وقت و رعایت سلسله نظام هر دو استحکام نیان دولت قدسی
سریر با او بسر بر میبرد و بعد از آنکه بواجب آمده بر سریر دولت و فرمانروائی ایران تمکن یافتند با وجود سلوک
ناانجام و کثرت اعوان و انصار بیکت حسبی و خدمات او درین دولت تاب تسلط و استیلا می آورد و
خنان اختیار و اقتدار را نوعی کف کفایت او که آشته بودند که در هیچ امری دخل نمیزمودند تا آنکه دار
السلطنت قزوین بعد از خبر واقعه هرات و قتل و کشتن علی قلیخان پای از اندازد بیرون نهاده اراده
وصلت با او و مان ظاهر نموده خواست که یکی از بنات مکرّم شاه جنت مکان پا اولاد نماید از شر بحاله
نجاح در آورد و بعد از قیل و قال بسیار و ارا دمی و وزیر کار که مرضی خاطر مبارک نبود قرعه اختیار بایم
مید غفران پناه سلطان حیدر میرزا که نواده شاه جنت مکان و پدرش برگزیده طایفه استاجلو بود
افتاده و خواستگاری آن شاهزاده با کفایت نیکو سر و ساعی گشت و الله محترم میرزا و قریب حیات
تو و راضی بآن شد هر چند حضرت اعلیٰ ظاهر استکلیف مرشد قلیخان باین باب توجه فرمودند آن غنیف
لباج و زبده رضا بآن نمیداد چنانکه یک مرتبه بواب سکندر نشان حسب الاستدعای مرشد قلیخان
تشیت این مهم بمنزل سلطان حیدر میرزا قدم رنجه فرمودند و مبالغه بسبب حد افراط رسانیدند صورت
نیافت مرشد قلیخان را منقنه آتش که حضرت اعلیٰ ایشان را از قبول این مدعای منع نموده و الا عورت
را چه قدرت نیست که سر از حکم پادشاه بچند و نیم حضرت بد منظره کرد و دید از عالم غرور و ترک آن نمود و ناچار
حسرت گشت و بعضی از طایفه استاجلو که سکندر پادشاه او بودند خصوصاً محمود یک اعلیٰ استاجلو علامه سکندر

که این پادشاه باطن با تو صفای ندارد و شب روز در اندیشه دفع نیست و غریب تر از این کرده او ساق
استاجلو بجاگ تیره بر او خواهد شد و خیالات فاسده در سواد او جای داده بودند و از صبح تقوی
استماع نمودم که محمود یک صوفی اغلی بر شد قلیخان میگفت که ای جوان عاقل چرا از احوال خود و ما چنین غافل
اولی آنست که نام سلطنت و پادشاهی بر اسمعیل میرزا اول سلطان حمزه میرزا که طفل شش ساله بودند داده
والده او را خواستگاری نمائی و خاطر ازین دفعه فارغ ساخته به قضای ربانی در میان قریب باش
و کامرانی فرمانروا باشی حضرت اعلی امقرات را بخوار است و دانش خود او را با خبر بعضی از خاصه کسان قلیخان
که از تبه کار خبر یافته از آنجا که به مقتضای عقل و اندیشش بود بر شد قلیخان بد منظمه شده و بگریه پیر کار و افتادند
و اهل طبع ناپسند بر شد قلیخان از قبول آن ابا داشته باشد از واقعه این نوع حادثه عظمی غفلت و زردین
از عقل کامل دور بود و لیکن چون سفر خراسان و امور عظیمه در پیش بود آنحضرت از حمایت تهور و تفاضل
وزیرید بعضی اطمینان قلوب نمایان هر چنان عالم صورت با تدارائی میکردند و لفظ خود کرده با احتیاط تمام
روزی میکردانیدند تا آنکه بر شد قلیخان بد سلوکی بر حد افراط رسیده و اجنوائی که در زمان طفولیت با
آنحضرت سلوک مینمود و در وقت نیز که او ان نشو و نما استیلامی قوت غضبی و حدت طبع و آتش مزاجی بود
بهان طریق سلوک میکرد و بچشم حقارت و ران حضرت نگریسته و اقتدار اختیار میداد که بار بار ده خاطر مبارک
عطای بکسی تواند کرد و واحدی از ترک و تاجیک را قدرت آن نبود که برضای او بخدمت اشرف بازگشت
و آشنائی تو بود و زیاده تفاضل و زردین در حوصله شرفش ننجید و عرق ناموس سلطنت و حمت پادشاهی
بجرت آمده نایره غیرت در کانون خمیر میزش اشتعال یافته و مع هذا با او بد منظمه شده و العیا و با بد منظمه
جانی علاقه آنها شده بود و بدو دفع او شرم و غرور فخر و دمت حمت لازم گشته میخواستند که دست مبارک چون
او آیند چرا که از خراسان آمده که حسب اصلاح بر شد قلیخان در خدمت آنحضرت بودند و میخواستند که
آن نمیکردند چون اهل عراق باطن با تو صفائی که اشتند اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که بوسیله
ایشان او را دفع نمایند در خضیه معتقدی نزد میرزا محمد که در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتماد الدوله
شده بود او را فرستاده او را بمنصب وزارت مقرر کردند که با اهل عراق که محل اعتماد باشند قوار
این امر دهند مشارالیه امت یک قرا ساد و کو و کوشاک اعلی که از نیکو جوانان علی قلیخان بودند و بدست
بخت مصدوره گرفتار گشته کمال آزر و کی از بر شد قلیخان ظاهر ویردی یک ندرک باشی و محمد ساد

اسمش یک سار و قی قراوداوند که این خدمت بتقدیم رسانید از خراسان آمد با حسن پادشاه قورچی تیر و کمان
که دو لشواره و یکجفت حضرت اعلی شاهی بود رفیق ایشان گشت و انتهاز فرصت می نمودند تا آنکه در شبی که نزول
اجلال در شاهرو و بطام واقع شده و مرشد قلیخان بطریق مهود و مشک آمده در خیمه دولتی که در پیش
اتاق خوابگاه اشرف نصب می نمودند خوابیده بودند نصف شب که اهل کشک اکثر در خواب بودند نام برد با شمشیر
کشید و بر سر او آمده اول امت یک شمشیری زد بعد از آن قرا حسن و دیگران کارش با تمام رسانیدند و
این قضیه نتیجه کمال بی اخلاصی تواند بود همانا همه سعی و ترویات لو که در اعتلای لوای دولت جای نمود
مخص جاهد طلبی و استقلال بر سر دست بزرگی و اغراض دنیوی خود بوده که در آینه خاطر فیض مظله بر جایون
بر توطئه را انداخته بود با آخیره کار با نیکی کشید القعه بعد از گشته شدن او همان لحظه میرزا محمد را طلب نموده
حسب الوعد بمنصب وزارت سرافراز شد و برادر مرشد قلیخان که حاکم مشهد مقدس بود از آن مهم
معزول گشته بواخته گردید امت یک بر تبه بلند خانی وریش سفیدی او میاق استاجلو سرافراز گشته
یراق مرشد قلیخان با وعایت شد طازان لو بلازمت مشارالیه نامزد گشتند و آمد و یردی یک
زکر باشی بر تبه امارت سرافراز شده الکای جربا دقان باو شفقت شد محمد یک سار و قی داروغه
اصفهان فرموده قرا حسن نیز بر تبه خانی و التفاتهای کونا کون سر بلند کردید و حضرت اعلی شاهی ظالم
که تا غایت در امور سلطنت و پادشاهی مدخل نیفرمودند بنفس نفیس امور دین دولت گشته و خط
النور رسوخ یافته بود که هر کس از معاندان قزلباش بخود صری و خود را نمی برآمد و باشد دفع نموده
کلز همیشه بهار دولت که از حسن و خاشاک اهل بغی و عصیان و خشکبالی و لو ش و نوایب و ان
بیر مرد گشته شجاعت سحاب الطاف الهی و فکر صائب و همین تدبیر حضرت اعلی شاهی قتل اللهی طراز
افزاید بالجله بعد از قتل مرشد قلیخان در همان روز کوچ شد در جن بطام نزول اجلال واقع شد محمد خان
ترکان که در آن چند روز بار دوی جایون داخل شده بود و میخواست که بطریق زمان نواب سکندرشان
صاحب اختیار مطلق بود و هیچ مهمی بمشورت و صلاح او فیصل نیابد و حضرت اعلی خود از چند جهت کمال
بی التفاتی با و داشتند و وجود او را که در دولت میدانستند یکی آنکه باعث قتل نواب مهجور مدعی
چکم و الله آنحضرت و همین شریک آن امر شایع بود و دیگر آنکه با نواب جهانبالی رضوان مکانی سلطان حمزه
میرزا عصیان و طغیان و زنده حکمت قتل امیرخان در مقام فساد در آمده و طها سب میرزا را دست

خود کرده بان شاهزاده مرحوم که فرزند اکبر ارشد و ولیعهد پدر نامدار بود وصف ارالی کرده محارب بود
چون پیرامه رفته بود تا نید یافت ثالث آنکه از جمله بقایای مغه ان قزلباش بود و در سیوم از قتل
مرشد قلیخان فرخ خان بزرگ را که منظور نظر شفقت شاهانه بود طلب فرموده اظهار کرده که چون یکی
صحت والا مصرفت بر آنکه فتنه و فساد از میان قزلباش برطرف شده مغه ان بر او میاق را از باب اخلاص
آن او میاق از میان بردارند تا در میان هیچ طایفه تعصب او میاق نبوده باشد و طوایف قزلباش عمو
بابا پادشاه و ولی نعمت کیدل و یکجست کشته از امر پادشاهی رسانی از احکام الهی شمرند و عالمیان را معلوم
که از محمد خان چه مقدار فتنه و فساد در میان قزلباش وقوع یافت بجلا قتلش بکارند و بهت و اجب
قتل انصی و این حدیث بود فور اخلاص و یکجستی تو منوط و بر طست فرخ خان طوعا و رغبتا زیر خدمت
از خراگاه بیرون آمده محمد خان را که در بیرون خراگاه نشسته بود گرفته تاج از سرش برداشت و از خیمه و لشکر
بیرون آورده در محال قتل او پرداخت و سر او را بر نیزه کرده گرد و گردانیدند طایفه تهاج که
بجهت قتل مرشد قلیخان تزلزل تمام داشتند از قضیه قتل محمد خان خوشوقت گشته شفقت شاهانه
امیدوار شدند صاحب مدد ازین دو واقعه که در نظر تابعیه مینمود از بام و سپاست پادشاه
اندیشه مندرگشته بای درو اسن او به بچند بد خان افشار با یالت استر ابا و منصوب گشته احمد سلطان
نوال قدر حاکم خوار و سمنان بگو یک او معین گشت و منصب قورچی باشیکری که معظم مناسب
دیوان اعلی است بولنجان افشار که حاکم کرمان بود شفقت شد و حکم ایالت کرمان با ستم پکتاشینان
و لاد که در نزد بود و خواص در یافته مقرر شد که بکرمان رفته با طوایف افشار که درین چند سال از بدست
ویساق قاعد و زید و بوند خاسان آمده با قوتن که استه بنظر رسانند و تا قریب کابل روند
بجهت جمعیت عساکر در آن کجا تمام توقیف فرموده از راه اسفراین بشهر مقدس شریف بروند و
بشرف زیارت آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن و الانس شرف گشته چند گاه جهت تفحص احوال
خراسان و قضای حاجت خراسانیان و تحقیق احوال اندکیمه که در هرات اند و در مشهد مقدس توقیف نموده
خلاصه اوقات را صرف خدمت روضه مقدسه امام باقر علیه السلام و میرزا محمد و میرزا علی اقدار افخته
در کمال عظمت و استعلا با مروت دیوان اعلی قیام داشت و در امور ملکی دخل نموده در کل
مواد بصوابید او عمل میشد و بودا قحان چکنی را منظور نظر شفقت گردانیده به نص و الای الکی و النقی

شماره سلطان حسین میرزا مغرور و سر بلند کردید و حکومت مشهد مقدس معلی با و نامزد شد و الکاهی خوشان و محالی که
سابقا باو متعلق بود با ولاد او حسین علی سلطان و حسن علی سلطان و سایر برادران تقسیم یافت و خلال این احوال
سلطان علی خلیفه شاه ملوک و ولد نولا و خلیفه که حاکم قاین بود بجهت آنکه هر روز مکرر سوخته تر شیز صفت سپاه
علیه قلیان شاملو را ویران کرده بر شد قلیان پوست و پشمی موجب انزاع علی قلیان کردید و سلطان علی
ترکان که دلا و مرشد قلیان و با او متحد بود و مواخذ کردید از اوج عزت بخصیض مذلت و خواری افتادند
و قریح انحال بود اتقان چکنی که دختر خود را بر شد قلیان داده با او وصلت کرده بودند و اندیشه منگشته باغوا
پسرانش که چکنی داعیه صاحب بی اعتدال و بدنها بودند از جاده اخلاص منحرف گشته شمارده را بر داشتند
خوشان که کیشند و بی انگه از جانب اشرف بوی بی التفاتی بشام ایشان رسد مرکب این عمل شنیع گردید
سلماخان و له شاه علی میرزا نواده عبد الله خان استاجلو که حاکم تون بودند و همه نموده در قلعه تون را
بسته شعار خلافت بطور رسانید آقا یان و والقد شیراز نیز که خود سری برآمده مخالفت حاکم محتاج شدند
با یعقوب خان تاج شیوه پیش گرفته و همه نموده از مشهد مقدس فرار نمودند یعقوب خان جهت دست آوردن
ایشان مرخص گشته روانه شیراز شد اما آقا یان که سر کرده ایشان حمزه یک جاشلو بود چون نبرد رسیدند
یکتا شخان ایشان را دست آورده بعلی قلی یک تورچی ترکس شاملو که داروغه نیند بود سپرد که در قلعه نگاهدارند
چون یعقوب خان متعاقب ایشان بنیرد رسید پکت شخان او را استقبال نموده بشهر در آورده و یعقوب خان
از اطوار پکت شخان تفرس نموده بود که با فساد میر میران اراده کرده که او را گرفته حمزه یک مذکور را بایات
شیراز مقرر نماید و طایفه ذوالقدر را با خود متفق ساخته لوائی مخالفت بر افراز و یعقوب خان شیوه اعتدال
مرعی داشته در جانشین احوال و احوال را را که آشته از نیر و برقی فرار روانه شیراز شد و پکت شخان
جمعی را متعاقب او فرستاد و با و نرسید باز گشتند باطله حضرت اعلی این مقدمات را زیاده اعتباری نفرموده
حکومت مشهد مقدس معلی را بامت خان استاجلو تفویض فرموده قشون و لشکر مرشد قلیان ابراهیم خان
بر او ریش را که خانه کوچ و مشهد مقدس داشتند بلا نیت او با مور ساختند و دیات جهانشانی بکاتب
هرات در حرکت آمده تا بند فرمایان تمام تخریف کردند و خلال این احوال اخبار موخشی از جانب عراق
رسیده آن غریمت را عایت گشته باز گشتن بجای عراق لازم شد و لاجرم رسید که فرما پاشای سید
که در ارن الروم توقف داشت باشکر سجد و مرنبر باغ آمده و ولایت را از تصرف امرای قاجار و

در بیدار گنج قلعہ ساخت و دیگر آنکه خیال افلی حاکم بغداد و بالک عراق عرب بنی احمد آن آمد با نور محمد خان
حاکم گنجا و امرای آن خود و محارب بنموده نور محمد خان گرفتار شد و آن ولایت عرضه انهب و غارت گشت از حد
پشته آمد و در بناوند که بقرب جوار ملک عراق است قلعہ ساخته و نیکی و آذوقه و یراق سامان نموده
بر حاجت نمود و از وقوع این اخبار بسیاری از عسا کر منصوره و نور چان عظام که در ولایت همدان آن خود
خان کوچ گواشتند در کمال اضطراب و اضطرابی اختیار بازگشتن گرفتند و فی الجمله پرتانی بر بنیامین و راه
یافته در رفتن هرات نبرد و خاطر گشتند و محفل بود که اگر متوجه محاصره قلعہ هرات گردند ایام محاصره بامتد اکشد
و در اول بهار عبدالعزیز خان پسرش عبداللہ بن خان غلبه و از و حام تمام بخراسان آیند و عسا کر منصوره را با
امتداد و سیاق خراسان و تفرقه سپاه تاب مقاومت نموده باشد هرگاه غلبه از جانب لغز بکیر روی و پدید
که مغزت بسیار بدین دولت لاحق میگردد و اما کولات نیز و خراسان روی نقصان آورد و عسا کر منصوره
تنقص یکشیدند و درین سال در مهم هرات تغافل و زریدن و بازگشتن بجانب عراق و خاطر از جانب روست
جمع نمودن اولی و انب و اصلاح دولت بقرب نمود رای جهان آرا بنویت جانب عراق تعمیم یافته یعنی
از امر خراسان را که نصب کرده زمان مرشد قلیخان و محل اعتقادش بمانه بودند غول فرمودند که از راه یزد و کرمان
رفته چون محلات یزد و کرمان و فارس بجهت نیامدن پکتاشخان حاکم کرمان و توقف نمودن در یزد و حاکم
آقایان شیراز نمودن مخمل گشته بود و در انشای امور انشظام دهند و پکتاشخان اگر نشاء دولت روز افزون
داشتند باشد و بنف ملازمت رسیده آثار سعادت از نامه حاش هویدا باشد آقایان شیراز را از گرفت
بجز او سرارسانند و او را بجانب کرمان گسیل کرده خاطر از محلات یزد و کرمان و فارس جمع نموده بدین
قزوین روند بدین غزیت متوجه و دروغ آید و از او و محولات که بر سمت راه یزد است گردیند و چون از راه
مخالفت بود و اتقان شیوع یافته باعث و دیگران نیز میشد که باعمال اصواب جبارت می نمودند از انجا
کو حسن استاجلورا که از معتبران طایفه استاجلورا بود و از اتقان بنخوشان فرستادند که او را بمواید
بادشاهانه مستقر کرد و انید بپایه سر بر علی آورد و چندگاه در آن مکان توقف نمود و انتظار خبر بود و اتقان کشیدند
مشار الیه بمعاذیر محمود به تسک حسته و آمدن تقاعد در یزد میرزا محمد وزیر مخلص گشته بود و انور
خان کیرا نیند سبب انرا و مزاج اشرف اگر چه معلوم نماند اما آنچه بر عقل طایه بود و خرد تصدیق آن می نمود
اولا آنکه بعد از نواب حاکمانی سلطان حمزه میرزا باعث تربت ابو طالب میرزا شده از جانب امرای عراق

سخن او بانه نسبت بخدمت علی بن ابراهیم نوشته بودند تا اینکه این است که بطریق مرشد قلینان غالباً به سلوک کرده و معاش
ممالک را بی عرض شرف برای و صلح خود فیصل میداده باشد و دیگر آنکه بامیر میران تمید مقتدرات و صلت که از او
نموده چون به نزد رسید بکشتن سخنان هم و اما که در و او را حاکم خود که اندیده باستظهار طایفه افشار پادشاه
نشان باشد و بود اتق خان نیز پیغام کرده بود که باغسا و میرزا محمد این چهار نفر از من ظهور آمده و مجله چون
صاحب نفس قوی و مفسد بلند پرواز بود مقتضای این مضمون که عاقل و سران بدوی که در سرداری و اسباب
او بار او سرانجام یافته بجز یک متریان بساط اقدس که غفلت و اقدار او مکر و طبع ایشان بود و گرفتار شد و چون
چنانچه حیاتش پر شده بود و حکمان عدم او را بر وجه توجیه نموده بدست پسر قلی آقا اربطان ملازم فرما و خان قتل
رسیده اموال و اسباب او بدیوان تعلق گرفت درین منزل ملک یمن لایر بجائی در اردو بود و بختی طایفه هزار
نموده و لایر بجان رفت و بعد از وقوع این حالات حضرت اعلی امیرای عظام راجع نموده مکرر مجالس کشاکش
انفقا و یافت که توجه موکب هایون بپرتی از کدام راه مناسب دولت است و لیکن توجیهی باشی که در
پکتا سخنان بود و غرض کرد که اگر موکب هایون بطرف یزد و حرکت آید موجب از و یا تو هم پکتا سخنان
و میر میران کشته جرات آمدن پیاپی سریر اعلی نخواهند کرد و محتملست که مشاغل عظیم پیش آید اولی این است
که از اعمال ایشان که همه ملازم و نمک پرور و این درگاه اندر اغراض فرموده از راه ترشیز و سبزوار بوق
رفته و بر سر سلطنت نامدار نزول اجلال فرموده متوجّه نظام سرحد و زبایجان بود و دفع صولت و میان
کردند و هرگاه درین امر تغافل پادشاهانه شعاع خود ساختند از اطوار ناانجاری که بظهور آمده اغراض فرمایند
این نیز غلام متقبل میشود که در کار پسر پکتا سخنان در شای خطره مبارک حاصلی نموده بعد از اطمینان او را بپا
سریر اعلی آورد و نواب کامیاب حسب التماس او فتح فریاد نیز نموده از راه ترشیز و سبزوار متوجه عواف
گشتند و چون به امغان رسیدند زیستان بیابان رسید و بود مستعد و در امغان توقف فرموده
بیش نوروز و نواندم آن روز و فیروز قیام نمودند و از انجاری روانه می شدند و چون در وقتی که مرشد قلینان
نواب سکندر شان و شاهزاده را را قلع و راین میر ستاد و فرستادن نواب سکندر شان مکر و طعنه
شاه حجه بود و در نیوقت اراده فرمود که بخدمت را از قلع بیرون آورده مصحوب خود کرد و داشت در موضع
ایوانک جشن عظیم و مجلس عالی انداخته نواب سکندر شان را از قلع بیرون آوردند و چون بار و روز یکسید
حضرت اعلی با مستقلا از کوار سوار شده چون موکب اعلی نمودار شد حضرت اعلی شاهی از است پیاپی شده

در کمال اوبه الدن و رکاب مقدس پیر زمانه در پوسه دادند و اب سکندر شان فرزند ان عالیشان در خوش
مهرانی کشیده بدیدار یکدیگر آتیه حاج و استیضای نمودند و از خیمه دولشان تا کنار اردو پای اندازانده اخته چون
بیدگرایان گردون اساس رسیدند چند جان در پاشا نمودند آنروز را بعیش و خرمی گذرانیدند و از مجلس مجسم
سرای مقدس شریف برده همیشه محضره اش زینب بیکم و پسر دوکیان سر اوق اقبال شرف ملازمت دریافتند
و از آنجا کوچ فرموده در مراقبت یکدیگر بدلا سلطنت فرودین رسیدند و غیره و زی و اقبال در مقام سلطنت
ابدی الاتصال نزول اجلال فرمودند گفتار در میان قالیچی که بعد از توجه فرمود پاشای سردار درم بحالت تراب و باغ
سابقه قوم قلم و قانع نگار گشت که قبل ازین قرار یافته بود که هر مصالحه و میانجویی که در زمان خیا
نواب غفران پناه جهانبانی سلطان حمزه میرزا تمهید یافته بود بعمل آید مرشد قلیخان ولی آقا جانشین که در شکار
را که از روم بدین مهم آمده بود و بار دو طلب سید و متوجه سرانجام این امر بود که قتل او بوقوع انجام میدادند
در آنوقت صورت نیافته در خیز تاخیر ماند و میان از استماع توجه رایات نصرت آیات بخراسان تها
فرست نموده فرمود و پاشا با عا که سجد و سر که در ازین الروم توقف داشتند متوجه تسخیر قرا باغ که
در پان شروان و آذربایجان واقع گشتند و در سلاطین کرهستان سیاه یون خان که همیشه در لشواره
اینطرف بود و گریه و میان محاربات قوی نموده بود و درین هنگام فرمود پاشا با دو ابواب بلایمت مفتوح
و داشته و او را بخواهید و پسند و هدایای ارزنده فریفت و مشارالیه نیز که مرد عاقل بود و علت طبیعت
داد و بهلوان مخالفت که فی الحقیقت مقدور و خوش بود و خالی کرده و بر میان راه داد و برکن فرست فرمود پاشا
خاطر از کار اوج ساخته بغیر اقبال از مضائق کرهستان گذشته قدم بولایت قرا باغ نهاد و محمد خان که همان
ایام برتبه ایالت رسیده هنوز استعلا می نیافته بود و مضطرب گردید از امرای قرا باغ نظر سلطان بلایل خود
روگردان شده بر زمینان چو سسته برتبه پاشاهی یافت طایفه قلیار و ایل و او میافات قرا باغ نوعی
بیم برآمدند که مطلقا حاملین و سرانجام جمعیت نیافته و متاومت با آن لشکر نیز مقدور نشان نبودست
از مملکت کشیده در کمال اضطراب و پریشانی کوچ کرده از آب اس جوهر کرده بلر سبار آمدند و پریشانی
و اختلال تمام باحوال انجامت راه یافته بسیاری از اموال محاسبان ایشان بوجوه نهب غارت گشت
و فرمود پاشا چند روز در بلده کچه محل اقامت انداخته قلعه در کمال حصانت و مناسبت ساخته و بر خسته
برودان کار و الت کارزار و از وقت و براق بسیار مستحکم و امنه مراجعت نمود و حفره اش که در قلعه نیز بود

خدمت سلطان حیدر میرزا بود و سید سلیمان مشهور رسید یک کوزه از سادات و نقبای نجف اشرف از اولاد سید محمد کونه
بود که در زمان خاقان کیتیستان بنا بر خدمات و دولتهای که از او بطور آرمه بود و مورد تربیت گشته در سلک امرای ششم بود
و در مکه که چالدران شهادت یافت و شاه جنت مکان او را منظور شغبت کرد و پند و اندرز او معتبر در گاه معلی و مورد
مهر شرف نفاذ بود و دیگر امر او و حکام در مالکند هر طایفه بودند که در تفصیل آنها زیاده فایده نیست و از یوزباشیان
و از ارباب مناصب و قوچان معتبر از هر طایفه جمعی کثیر در درگاه معلی بودند که اگر چه بر تبه امارت سرفراز نشده بودند اما
در اعتبار کثیر از امرای بودند و کرسادات عظام و فضلا که از زمان شاه جنت مکان که در حین انتقال بعضی در درگاه
در مالک بودند اگر چه مناصب این بود که بنا بر اعزاز و احترام این طایفه حله اسامی شریف ایشان بعد از اسامی شاهزادگان
رقمده ملک بیان کرد و اما چون تاریخ النسب و الزم بود فلم جارت رقم تحریر از انقدم داد و بالجله از سادات عظام علمای
نام و در باب علم که در درگاه معلی بودند میرغیاث الدین محمد میران که با عنجد از اعظم سادات حسنی اصغریان لقب
النقب بود و درگاه معلی بجای بر تبه امارت عظمی سر بلندی داشت و بغایت خوش طبع و پر هیبت کار بود و میرزا محمد و غلام
او از افضل و دانشمندان روزگار بود و میرغیاث الدین محمد میران بنده کا ولد شاه نعمت الله که شرف معاصرین
و دوران سرفراز شده بود و خود مورد و قطعات شاهانه گشته در نزد پسر میر و لقب مرتضای مالک سلام داشت و میر
سلطه شاه نعمت الله ولی با او پسر میران سلوک کرده و تقباس انوار سعادت می نمود و حاصل ادراکات و محصولات سلطنت
آن پسر سلطه پنجاه تومان میشد و او نیز از اعظم سادات نیز بود و شاه قاجار بخش از اخلا و قدوة الالکین سید محمد
که در پشت روی سکن داشته اند و خود در درگاه معلی منظور نظر التفات شاهای و مرجع میران سلطه عالی و خوشبین
شاه غیاث الله الدین اصغیان و در روی معلی منظور نظر التفات شاهای و مرجع میران آن سلطه بود و منصب
عساکر داشت و بغایت مشرع و پر هیبت کار بود و میرسد حسین کرکیل عالی دختر زاده مجتهد مغفور شیخ علی عبدالعالی و در زمان
شاه جنت مکان از جیل عامل آمده مدتی بشیخ الاسلامی و متصدی امور شرعیه دارالارشاد در پل قیام داشت بعد از
در درگاه معلی بر ساد و اجتهاد و تکیه زده منظور نظر التفات شاه جنت مکان شد صاحب نفس عالی فطرت کامل و ماطنه
عظیم بود و به زبان فصیح تکلم می نمود و گاهی متوجه فیصل قضایای شرعیه شده و جمعی کثیر همه روز یکجا علیه او رجوع می نمودند
و در امایند شرعیه کتاب محکمه مشارالیه قد القاب او خاتم المجدین می نوشتند اگر چه علما درین باب بحث داشته اند کسی
در مقام منع از روشن این عبارت نشده و تصانیف معتبره در فقه و در حقیقت مذاهب اثنی عشره و مذاهب بنده دارد
است و مدعی از افضل علما و دانشمندان روزگار خود در درگاه معلی منظور نظر حضرت خاقانی بود و همه روز

جمعی کثیر از طلبه علوم معقول و منقول بهارس او حاضر گشته استفاده علوم نموده و میر حجت الله فی الحال کجی از سادات نجف
اشرف و شاکر و پیر اسطوخارین شیخ زین الدین علیه الرحمة بود و درگاه محلی منصب پنهانی داشت و مورد شفقت شاهانه
و بغایت متقی و پرهیزگار بود و شعر بی بسیار خوب میگفت و در علوم فقه و حدیث مرتبه عالی داشت و اکثر اوقات او
صرف درس و افتاد و میشد میر علاء الملک از سادات مرعش فروزین در درگاه محلی منصب مدارت کیلان امتیاز داشت
و جامع الکمالات صوری و معنوی و در علم و حصول و در جل سرتاد روزگار خود و محدث خوب بغایت خوش صحبت
و بذل کو و مطبوع الطباع بود همیشه در مجلس بحث آئین زیاده از دیگر علما اشرف مکالمه و همزمانی اشرف اخلاص
میرزا محمد تقی ولد میر سید شریف شیرازی دخترزاده قاضی جهان وزیر فروزین بود و پسر دوازده ساله محلی میر میر
و بغایت فاضل و صاحب کمال و مغرور محدث و خوش محاوره بود و در علم بسیار خوب میگفت و همیشه در ایام تبرکه در مسجد جیدیه فروزین
بگفتن و خط اشتغال نموده و جمعی عظیم در پای منبر و خط او حاضر میشدند چون تمت زده تسنن بود و بدینجهت از شاهجهان
زیاده توجه بنیافت اما بعضی اوقات بر تو انوار توجه و التفات نواب شاهزاده عالیان پسر همان خانم بیروجنایب
می یافت میر ابو الوفا و شاه ابو احمد و لدان میر شاه محمود و انجوی شیرازی اندیز ابو الوالی سید فاضل فقیه متعصب
تشیع بود و در فضایل و کمالات از برادرش در پیش بود و در اول متولی آستانه مقدسه رضویه علی شرفها الف الف
صلوة و تحیه شده از ان مهم بحیث نزاعی که میان او و شاه ولی سلطان و القدر حاکم مشهده مقدس واقع شده و فزول
شده با دو آمده و بشکرک برادر متولی غازی شده و در آخر ایام مذکور منصب تولیت خطیره مقدسه حضرت سلطان الماویا
یافت و بعد از ارشاد و در پل رفت و برادرش من حیث الانفراد متولی غازی گشت و بعد از ان بار و آمده قاضی گشت
و در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاه فی ظل اللهی بنصب والای صدارت ترقی نموده و ذکر عائش و محل خود خواهد
شاه مظفر الدین و او نیز ولد میر شاه محمود از فاضل بود و در دار الملک شیراز بنصب شیخ الاسلامی و وکالت عالیات
شرفیه امتیاز داشت شاه نقیب الدین نایب از سادات نساء شیراز است بسیار فاضل و دانشمند از ملائذ شاه فتح الله
بود با مولانای میرزاجان سباحات نموده و در مقولات ترقی فاضل نمود و جمعی کثیر از طبقه علما بدرسه او حاضر شده استقامت
علوم نموده و میر محمد شولستان از سادات شولستان بغایت فاضل متدین و نیکو اخلاق فقیه خوب از کاروان
شیخ زین الدین علیه الرحمة بود و کسب مقولات و در خدمت سلطان العیال میر غیاث الدین منصوبه نموده و میر محمد باقر التخلی
باشراقی آنحضرت خلف الصد مرحوم سید محمد و اما دخترزاده محمد مغفور شیخ عبد العالیست بدینجهت
بدانداشته شمار یافته بود و کثرت فهم و جودت طبع اتفاق دارد و در سخن مشهده مقدس محلی زنده و صحبت و زبان قابل

امکان فیض آثار کتب علوم می نمود و در اندک وقت و اسرع از زمانی عظیم ایشان گردید و در زمان نواب سکنه نشان بود
معلى آمد بصحبت علای افاضل درگاه معلى مشرف شده مدتی بامیر فخرالدین ساجی استرآبادی و سایر دانشمندان بیجا
نموده و علوم منقول و منقول سرآمد روزگار گشت و الیوم بر تواتر اوقات انوار فضایل و کمالش بر سلامت اهل طایفه علوم
و نشان و لغات کتب طبع آفتاب میانش بر عالمیان تابان شد و از تاسیج ارجحال شاه جنت مکان الی آنگاه
سنه هجری پنجم عشرین و الف رسیده لفظ از مطالعه مباحثه غافل نشده و لحوه اوقات شریفش بی مطالعه نگذشته
و الحق جامع الکمالات صوری و منوی و کاشف و فایق آفاقی و انفسی گردید و در اکثر علوم از حکمت و کلام و فقه و فنی
و طب و فقه و فقه و حدیث و درجه علیا یافته و عمارت عالی اجتهاد ینمایید و از تصانیف معتبرش کتاب صراط المستقیم
و کتاب اقیق البین است که ملو از لال ثمین و نکات دقیق شیرین و حکمت و کلام شرح کلینی و تفسیر قرآن که به دست
موسوم است و رساله خلق اعمال که با یقاعات منتهی گشته و عیون السایل و ضوابط الرضاع و حاشیه شرح مختصر
و ایضات و طایفه البکوت و شرعیه التشبه و سبع شاد و رساله عشر غیر و غیره و چند رساله و کتاب که بیک از فضایل
لو کتبه ظهور پوشیده است و حافظ اش بمرتبه ایست که از اول حال الی غایت هر نقد عبارتی که بخازن طبیعت
سپرده و در حفظ آن شرط امانت کما فی بی جای آورده حرفی از آن فلسفه دوران فوت شده و طاعت تبتعالی داد
و خلاصه اوقات حیات صرف مطالعه و مباحثه و عبادت الهی میشود و گاهی بنظم اشعار که دون مرتبه عالی است
زبان کشود و اشراقی تخلص میناید و در قصاید و غزل و مثنویات محالی رنگین و حکایات و نکات و لایه بر شیرین
جناب بر السند و افواه و ایر و سایر است این رباعی در وقت حضرت رسالت پناهی تینا و تبرکات از منظومات
او ثبت افتاد و رباعی ای ختم رسل و کون پیرایه تست افلاک کی نبره بایه تست که شخص ترا سایه بینه غمش
تو توری و آفتاب و سایه تست و الیوم و در ادب سلطه اصفهان مسکن دارد امید که وجود شریفش سالهای بسیار
زینت افزای گلشن روزگار بوده و طلبه علوم از بر تواتر اوقات آفتاب شرفش مستفید و مستفیض گردند و میر محمد
استرآبادی از سادات عظام استرآباد و خواهرزاده امیر فخرالدین ساجی است بسیار فاضل متدین نیکو اخلاق و صاحب
طبیعت بود و گاهی بنظم اشعار میبود و قصاید و رباعیات مرغوب دارد و در علوم عروض ساله تصنیف نموده که
تا غایت دوران علوم مثل آن رساله تالیف نموده اند و در صلاح و تقوی درجه عالی داشت تعلیم شاهزاده عالمیان
سلطان حمید میرزای قیام داشت بعد از وقوع واقعه ایلدیززاده و استیلاء اسماعیل میرزای قیام ایران نیارده
بجانب هند و کن رفت اندو لا و عظام و کن بجهت و نور شیخ ملازمت محمد علی قطب شاه اختیار نمود و در آنجا

مستقر شد و مرتبه و کالت و پیشوایی یافت و اکنون که تاریخ هجری پنجم عشرین و الف صید و رفیع حیات است و مستحقین هر دیار
بوسیده او از سلسله قطب شاهیه تنوع می یابند و میرکلان استرآبادی از سادات عظام استرآباد است و از اقوام سبزه گران
بود و در علم فقه مهارتی تمام داشت و نهایت خوش صحبت بود که کو و صالح بود و بر نیابت شاه جنت مکان بتولیت محال
و قنای حضرت چهارده محصوم که همشیره اعیانی شاه جنت مکان و قضا و ده تولیت بنواب جنت مکان اولاد نامدار او
که مسند نشین تخت پادشاهی باشند تقویض نموده قیام داشت و بوفور دیانت و رای تصان داشت و نیز علی خطیب
از سادات استرآباد بوده است و در درگاه معلی منصب خطیبی و خطابت داشت و بعضی اوقات محاسب الملک بود و
امر معروف و نهی منکر مبالغه مینمود تا به حد افراط میرسانید چنانچه شش بیدار و اغراض دنیوی میشد و از تنه و مزاج و استیلا
نفس کار زده و طبقه علماء و فضلا بلا خطه زندگانی میکردند و با وجود آن از دست و زبان آن نمیرستند و میرزا هر کاشی
از سادات عظام کاشان در درگاه معلی دست افرا می رسید علی خطیب بود و نیز بنیالین محاسب و نیز از سادات
عظام کاشان است میرزا که کشته را داشت و داماد میرزا علی قزوینی بود و در درگاه معلی منصب محاسب السلطنه
قزوین داشت و نیز کجالت میرزا علی خطیب و میرزا هر دو در جمیع امور مقتدی برایشان بود و میرزا شیخ الدین محمد بن
از سادات عظیم القدر اصفهان است که در آن ملک سادات عظام خلفا مشهورند بسیار فاضل و دانشمند و صاحب
عالی و در علم متداوله و معقولات سرآمد روزگار و مجلس شریفش هرگز از طلبه علوم و دروس بحث خالی نبود و از ویر
فقر او درویشان و طلبه علوم را از خالص محصولات خود رعایت مینمود و میرزا میرزا ابراهیم همدانی از سادات عظیم این استان است
و بنده در عهد آن منصب قضا و قعدی امور شرحیه داشت و او در دار السلطنه قزوین در خدمت علامه العلماء فخرالدین
سماکی استرآبادی الکتاب معلوم عقیده نموده در حکایات ترقی عظیم کرد و بعد از ارتحال شاه جنت مکان در عهد آن منصب
موروثی قضا داشت اما خود کمتر متخل مشاغل امر قضا سیکشت و نایبان محکمه اش بقطع و فیصل مراجعات می بردند
و جناب میرزا خلاصه اوقات شریف با صرف معانی و مباحثه کرده جمعی کثیر از طلبه علوم در خوره درس او مستفید میشدند
و در معقولات حکایات حواشی دقیق و در مثل شرح اثبات واجب ملا جلال و شرح الکیات شفا و حاشیه شرح شفا
در سال الف و خ و غیر ذلک و در زمان دولت هیومن اعلی کرار بار دوی معلی آمد و منظور از نظرات التفات خسرو
کشته از سیور غالات و او را رات مغز باغامات و نوره شاهیه بهره در سیکشت چنانچه کبریه مواری منصبه توان
شفقت شده او را از دیوان مسلمین سبکبار گردانیدند و در سال مطابق عشرین الف هجری که از بنو کرجستان
رضخت الفضل یافت و روانه همدان میشد در راه مرا حله زندگانی او غلی گشت و میرزا علی سادات عظام

و متولی بقعه شریفه منصوبه بامام ساجدین و قبله العارفين امام زين العابدين عا و النجيه بود و در اصفهان او نیز با اعتماد
خود و معقولات و حکایات خود را از اقوان برتر میداشت سید علی شوشتری ولید مجد میرسد آمد صدر است که در
سال من حیث الاستقلال در خدمت شاه جنت مکان بجای رتبه صدارت مغز و مکرم بود و او در آخر ایام حیات بخت
کبر سن و شیخوخت از آن شغل دامن در چیده و بعضی اوقات متولی سرکار فیض انار رضیه رضویه شد و در شهادت
اقامت داشت سید آدمی بزرگ و پاکیزه روزگار بفضایل حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در ایام آون منصب
دامن بخت و پرهنر کاری خود را بلو شطرح کو ده نکره آبا و اجداد ایشان در ولایت شوشتر نهایت بزرگ محترم و
مرجع خلایق بودند و میر عبد الوهاب برادر موسی الیه از غایت دولتمواری و حسن خدمات برتبه لاریت و در قول سر او
حکومت شریعیات و عرضیات آن ملک برای وراثت او منقوض شده بود و میرزا ابوالقاسم از سادات عظام
بود که بسادات خلیفه نازندانی اشتها دارند و بشراکت میر کمال الدین بخدمات سرکار شرعی قیام و ششدر حال
استر با وی از انظار سادات عظام استر با وی بود و او در آخر ایام شاه جنت مکان بمنصب تولیت سرکار فیض انار
سرافراز گشته در شهادت مقدس معلی بخدمت خود مشغول بود و در طبقه مشایخ شیخ عبد العلی خلف الصدق مجتهد مشهور علی
عبد العالیست و در علوم منقول و معقول سرآمد روزگار بسیار خوش محاوره و منظور صاحب خلایق بود و من حیث
الاستقلال بر سنده عالی اجتهاد ممکن داشت و اکثر اوقات در طبقه طایفه کاشان اقامت نموده بدرس و افتاد علوم
اشتغال مینمود جمعی را بفیصل قضایای شرعی و اصلاح بین الناس میکاشت و گاهی بیگاه معلی آمد و شاه جنت
در تعظیم او نهایت مبالغه میفرمودند و همیشه باب سعادت بابش خواه در اردو و خواه در کاشان مرجع الفضل
و دانشمندان بود و اکثر علما تصدیق او کرده در اصول و فروع علم مینمودند شیخ علی بن ابی فاضل فقیه و دانشمند
که در شهادت مجتهد مشهور شیخ علی عبد العالی بود و در رسائل شرعی و اخلاق و فقه و فقه معتبر و موثق بود و در تنظیم
امور شرعی و عرفی و بصیانت رای سرآمد اقوان بود و انوار توجه و التفات شاه جنت مکان بر وجایح اش
تافته بمنصب شیخ الاسلامی و وکالت طالیات اصفهان که معظم مالک و از بلا مشهور افاضت منصوب بود
و در آن مهم استقلال یافته در تنظیم معاملات دینی و دنیوی بدینا مینمود و سوانا عی که مولد شرفش دار الملک
شوشتر است و چون بخت او مقصود بتحصیل علوم منقول بود بعد ازین مدتی در شیراز بکسب علوم معقول روزگار
کنده و متوجه سفر عربستان شده بصحبت بسیاری از دانشمندان خصوصاً فقهای حیل عامل رسیده و در وصول
شرایع و ارشاد مرشدین در جلال یافت و از انظار بار دوی معلی آمد و بعد از استسعاد سعادت بساط طوبی شایسته

و حضرت توفیق بنده مقدس معلی و مجاور روضه مقدسه تبرکه منوره امام تاسمین ضامن حاصل بوده مدتی در آنجا
تشریف با فائده علوم و هدایت خواص و حوام بیست محمد و شریعت خوا و امر معروف و نهی منکر بر وجهی قیام نمودند
و اکابر و اصحاب خود و گاهی بنفس نفیس در جماعات متوجه و غوطه جمعی از بزم و غلط او مستفیض شدند تا آنکه
هجری که آن بقعه شریفه بدست جماعه اوزبکیه درآمد حضرتش را گرفته باور الله برزند و میانه علمای ماوراءالنهر در حقیقت
مذهب امامیه مباحثات و مناظرات واقع شده با وجود آنکه مشارالیه تفرقه کرده و خود را شافعی مذهب باز نموده
مذهب حنفی غلبه کرده و او را با بوکده و قلمتراش بدرجه شهادت رسانیدند و لایزال میرزا جان شیرازی فاضل
و از علمای دانشور و دانشوران فضیلت کثر که در دارالملک فارس امتیاز داشت کتاب علوم در درسه خواج
کمال الدین محمود شیرازی که شاکر و بواسطه علامه العلماء فی زمانه جلال الدین محمود و دوانی بوده ترقی عظیم کرد
مجملا در علوم معقول و حکمیات سرآمد روزگار خود بود اما متوجه علوم منقول گشته بود در زمان شاه جنت مکان
در خطه طبرستان بر سر تدریس مکن یافته جمعی کثیر از طلبه علوم هر ولایت که بجهت تحصیل مطالب علمی بدان خطه طبرستان
بودند بخود رس و حاضر گشته استخوانه علوم نقلیه می نمودند و از تلامذه او اکثر مرتبه مدرس اشتند در تصانیف
عالی بر کتب متقدمین حواشی دقیق دارد و در زمان اسماعیل میرزا بار و آمده چون علمای شیعه کمان نشین بودند
متمنه بوده بودند که مشارالیه با ستمها شقیق اسماعیل میرزا بار و آمده موسمی الیه از ان ابا نموده بلکه خطه
بعضی زبان نشوده بعد از فوت اسماعیل میرزا بدیجست در ایران توقف نتوانست نمود بجانب ماوراءالنهر و هند
رفته در ان ولایت رخت هستی بیاد فناداد و خواج فضل الدین محمدی ترک که از ثرا و قضاات ترک و دار السلطنه اصفهان
و در اوایل حال با کتباب علوم عقلیه و نقلیه قیام نموده ترقی فاحش کرد و از اصفهان بار و دوی معلی آمد منظر از خطه
شفقت شاه جنت مکان گردیدند و بعضی اوقات از مباحثات او متبع تمام می یافتند و در زمان اسماعیل
بر خلاف سایر علما بدستور مغرور و محترم و اکثر اوقات آرا میانه مجلسیان بود بعد از فوت اسماعیل میرزا بدیجست
با اصفهان رفته با مور شرعی و امر قضا که همیشه در سلسله ترک بود قیام داشت و بجهت تاهواری حکام و اترک
و امن از ان شغل و ریچه منصب تدریس خادمی روضه مقدسه رضویه یافته ایامی در مشهد مقدس معلی بود تا او
سکندر شان بخراسان تشریف برده بودند و درین مراجعت همراه آورده و در ولایت ری بخواج رحمت جلی پوت
شیخ حسین بن محمد از مشایخ عظام جیل عامل و در جمیع امور خصوصاً فقه و حدیث و تفسیر و غیر آن دانشمند کامل
و صاحب بود و خلاصه ایام روزگار جوانی را در محبت شمیمه ثانی و زنده جاودانی شیخ زین الدین علیه الرحمه

ببر برده در محضر صبح حدیث و در حال صیقل و مقدمات اجتهاد کسب کمال شریک و بهم هم بودند و بعد از فراغ از تحصیل و فور
ببر تبه اجتهاد از توفیق با لوف متوجه پایتخت رسید و با علی شایسته تباریج سینه نمید و پنجاه و شش بوز با طوسی شاه جنت مکان
استماع و یافت و مشمول عواطف پیکران شاهی گردیده مرتبه افتاست و اجتهاد او در معرض تصدیق و ادعان علمای
در آمد و در اقامت نماز جمعه بعد از آنکه مدتی بود که بنا بر اختلافی که علماء در شروط آن کرده اند متروک و معجز بود و سی مرتبه
رسانیده با جمعی کثیر از مومنان بان قیام مینمود و آخر منصب شیخ الاسلامی و تصدی امور شرعی ممالک خراسان عجم
و در دار السلطنت هرات خصوصاً با متیاز خد متش رجوع شده مدت مدید در خطه و کشای هرات به ترویج شریعت
و نظم و نسق اوقات و تقویم سبب بقای الخیر قیام نموده با فاده علوم دینی و اخلاصه مبارک باقیه و تصنیف کتب و رسائل
افقای فتاوی مشکل روزگار میکند رانیدند تا آنکه شوق حج بیت الله الحرام و زیارت روضه سید عالم مبارک علیه السلام
علیه و عظیم الصلوة الله الملک العلم و خاطر شریفش رجحان نموده با نصب با جواب توجه نموده بعد از استعاضا بن
سعادت غلی در حین مراجعت چند روزی در طما و بکون محل اقامت انداخته با فضلا آن مزدوم بسر می برد تا آنکه
شایخ ثامن رجب الاول سنه هجری در بکون بکوار رحمت یزدی پیوست شیخ بهاء الدین محمد خلیف صدق شیخ حسین
شار الیه است در صنوس با والد ماجد عظم آمد و از روی بد تمام وراثت لایا و الابداد و تحصیل علوم و کتب کالات
اشتغال نموده در علوم تغییر و حدیث و فقه و علوم عربیه و امثال آن از برکات انفس بدر بزرگوار مرتبه کمال یافت و کسب
و کلام بعضی علوم معقول را از فیض صحبت مولانا عبدالعزیز یزدی بدست آورده و در فنون ریاضی نیز مدد علی منصب
و مدافضل فایض و بعضی دیگر از اهل فن نموده و در علم طب و قانون دانی با بقراط زمان حکیم صدر الشریع یکیلانی
و حالینوس دوران حکیم عادالدین محمود طرح مباحثه انداخته بهره و کمال از ان یافت با جمله در اندک زمانی حضرتش را در
علوم معقول و منقول ترقیات عظیم روی نمود و در هر فن سرآمد فضلای عصر شد و تصانیف معتبره در هر فن از شجاعت
و قلمش مطرح انظار علمای ذوی الاعانت مبارک و بدین کتاب عوده الوثقی و تفسیر قران مجید و کتاب جلالتین در
سپاه احادیث صحیح و موثق و شرح هر یک از احادیث کتاب مشرق الشمسین و تفسیر آیات احکام و احادیث صحیح
خواجده شهیدی و کتاب حقایق الصالحین در شرح صحیفه کامله و کتاب عن الحیات فی تفسیر آیات کتاب اربعین حدیث
و شرح الشرح بخمینی و در بیات رساله تشریح الاخلاق و در بیات رساله خلاصه الحباب و رساله صفیه و اسطرلابات
و اثنا عشریات خمس در طهارت و صلوه و صوم و زکوة و حج و کتاب زبدۃ الاصول و حاشیه شرح مختصر و شرح حاشیه
مستول و چند رساله و کتاب دیگر بعضی از ان تا تاریخ تحریر این صحیفه که شصت و نه است با تمام رسیده و انعام بعضی از این

توفیقات الهی و برکات سعی آن قبله احرار میداشت که بعد از ارتحال شیخ علی منشا منصب شیخ الاسلامی و دو کاتب
حالیات و تقدیمی امور شرعی و از سلطنت صفه بان باو مرجع شده چند وقت بطریق استقلال میان شغل پرداخته
آخر شوق ادراک بیت اندام الحرام و ذوق سیاحت او را از اشتغال باقبال این محامات مانع آمده و متوجه آن سفر
خیر اثر شده بعد از استسعاد همان سعادت عظمی نشان فقر و درویشی بر مزاج شریفش غلبه کرده جمیده در کسوت ریاض
سافرت اختیار کرده مدتها در عراق عرب و شام و مصر و بیت المقدس سیاحت مینمود و در ایام سیاحت بصحبت
از علماء و دانشمندان و اکابر صوفیه و ارباب سلوک و اهل اندر رسیده از صحبت فیض بخش ایشان بهره مند گردیده
جامع الکالات صوری و معنوی گشت اکنون در علم ظاهر و باطن سرآمد روزگار است و با غنای جامع علماء و فضلا تشریف
عالی اجتهاد دارد درین زبان نجسته امان علی شاهنشین ظل الهی وجود شریف آن یگانه روزگار را اهل روزگار غنیمت
دانسته از مهربان رکاب شرف اند و اکثر اوقات در سفر و حضر بوثاق او تشریف قدم اندازی داشته از صحبت
فیض بخش او سرور میکردند اگر چه شعر و شاعری دون دراتب عالی اوست اما ذوق سخن پردازی بسیار دارند و در
فتون سخنوری قطب السبق از اقران ربوده اند و عبری و فارسی اشعار آید و معانی رنگین و نکات شیرین از آن
زیاده تر خواص و عوام است و به تحفیض بعضی مشنویات بروش بلای روحی از شاخ طبع و قادش بر مثال در غزل
درشته نظم کشیده و این یک بیت از آنجمله شعرینج و راحت دان جوش و طلب بزرگ کرد و کله تو تیاخی چشم کرگن
و مجموع ترتیب داده و در ضمن هفت مجلد از سخنان رنگین و عبارات بلاغت آمیز و اشعار آید و قدما می شناسند
دلکات دقیقه از هر فن و حکایات لطیفه از هر باب کثوف ساخته بچکول موسوم گردانیده و جمعی کثیر از طلبه علوم
فاضل عصر از استفاده مجلس او کامیابند امید که عمر طبعی یافته از باب خلاص از فضایل و کالاتش محفوظ و بدست
باشند شیخ علی مشهور باین خاتون از شاخ آل خاتون خیل عامل بود و در او سلسله شیخ باب بقصد یار شریف
مقدس علی ساکنین شریف التقیه و السلام بحکم آمده بعد از استسعاد و سعادت پایموس شایسته مکان چنانکه
در مشهد مقدس رحل اقامت انداخت و در زمان نواب سکندر خان بمنصب جلیل القدر مدرس آن استاز
سرافراز گردیده تی در مشهد مقدس بامر مذکور قیام داشت و طلبه علوم دینی از افاده مجلس درس او بهره مند میبودند
و در اوایل حال جلوس علی شاهنشین ظل الهی منصب والای خادمی آن استاز متبرکه که نیز علایقه تدریس مذکور شده در
فترت اوز بکیمه شومیه در ملک شهد آن مکان در آمد شیخ فضل الله از زمره فضلا و نقباء ساکن مشهد مقدس معالی
و از ان سرکار فیض آثار موقوف و صاحب اجر می بود و بغایت فقیه و متقی و برهنه کار و مدعی جامع مشهد مقدس تدریس

و پشمازی قیام نمود و جمعی کثیر با فقه امیکردند و لایق شایسته آن بودند و فقرات او زبکیه از آسیب آن طبقه نجات یافتند
مسلم و اتقیا در جبهه شهادت یافت شیخ طه اندیش بر شیخ ابراهیم میسی است که از فضلا، متبحر و فقهایی مشهور حضرت مولانا
موضع میس جیل عامل است و در اوایل سن شباب احرام زیارت امام ثامن خا من علیه الصلوٰه و السلام بسته شد
مدید و در آن مکان شریف بتحصیل علوم روزگار گذرانید و از برکات صحبت مولانا عباد الله شوشتری و غیره افضل از
فضلائی آن دیار شده بهره کامل از علم و فقه و حدیث بدست آورده و در زمره مدسین آن آستانه متبرکه که اشقام یافت
و در زمان اعلی شاه علی غل اللهی منصب والای خادمی نیز عطا شده آن شده از آن سرکار مواهب آثار موقوف بود و در وقت
او زبکیه از آسیب آن طبقه نجات یافت و در گاه محلی آمده مدتی در قزوین بود و در پیرس و افاده بسر برده و حاکم دار السلطه
اصفهان در جوار مسجدی که برابر دولتی از مبارک نقش جهان احداث کرده حضرت اعلی شاهیت متوطن و در آنجا
بامامت خلق و درس فقه و حدیث و عبادت مشغول است و از اوقات خالصه آنحضرت موقوف و جمعی کثیر در نیاز و حاجت
یا و فقه اینماینده شیخ حسن ولد شیخ محمد داد و استر آبادی و دو یک خادم رفیع مقام روضه مقدسه مطهرم است و الله اعلم
در زمان شاه جنت مکان غایت مغز و محترم بود و در بزم بهشت آیین زیاده از علما بنحیث موقوفات امیر حقیقت بنان
کتابخانه زبان صدق بیان میگشود و در نهی مگر سامحه جائز نداشته مباله بر حد افراط میرسانید چون خالی از اغراض
و مینوی بود شاه جنت مکان فصیح او را بسبع شریف رضا اصفا میفرمودند و لند اولد امجدش غایت متقی و پر پرکار
و در زمان فقرات او زبکیه سلامت و سعادت بواق آمده چند سال در ظل عاطفت همایون علی روزگار گذرانیده
در اکثر اسفار ملازم رکاب همایون بود بعد از وقوع او زبکیه و تسخیر خراسان مورد توجهات مالد شاهان گشته سر کنگد
صاحب خدام روضه شوش مقام گردیده بنیابت نفس همایون منصب خدام باشیکدی و کلید داری ضلع مبارک
نیز او متعلق است و در ایام و دیالی با سائیکدی پاشیان از نیابت حضرت اعلی خدمت نموده تا غایت الان در آن
آستان قدس پاشیان بفرغ خیال روزگار میگذرانند و در رسته مقدس محلی صلی و اتقیا و ارباب فضل و کمال در مقام
در حال شاه جنت مکان غفران مال مشار بودند و درین هنگام اگر قلم و قایم نگار تجریر آسامی شاهپریانان بردارد
موجب الطاب و طول کلام میگردد و لند انکه گراین چند نفر اختصار نموده دیگر از علای سایر ممالک مولانا محمد علی تبریزی
نولد مولانا غایت ابه است مرد سلیم النفس و فاضل و پر پرکار و بنیابت حق خلقی و پاکیزه روزگار بود و در پیش نهاد
در در السلطه تبریز شیخ الامی و وکیل طالیات سرکار خالصه شریفه تا مور بود بعد از فوت والد ماجدش مناصب گوه
با و موقوف گشت اما موصی الیه در فضل و کمال از والد ماجدش درجه پیشتر داشت و ایام فقرت رومی از تبریز

بوراق آمده در ولایت ری محل اقامت انداخت و در آن دیار غنیمت سفارخت نمود و ذکر فرمای عظام و ارباب کوفه
وزرای عظام زمان دولت شاه خجنت مکان جوینی که از اسنود و انوار معلومین نذر حقیر گشته در اول زمان جلوس
جلال الدین محمد تبریزی و بعد از وی سیف ساوجب و بعد از او احمد یک بدر آقا کمال اصفهانی و بعد از او قاضی جهان
قزوینی بوده و بعد از او بعضی اوقات امر وزارت میان خواجه غیاث الدین علی شیرازی مشهور بغیاث که در اوقات
فرمانی و امیر یک تبریزی که مشهور و امیر یک محمد دار و خواجه میرزا یک سابق در دیوان موزع گشته چون بعضی
از ایشان معزول گردید مستوفی شدند و امر وزارت دیوان اعلیٰ معصوم یک صغوی امیر دیوان منعلق گشته
شار الیه چند سال من حیث الاستقلال وزیر و اعتماد الدوله بود بدلایت اودی رفیق اراده و چیت استلام
نموده چون فیما بین شاه خجنت مکان و سلطان سلیم فرمان فرمای روم قواعد مصالحی استقام داشت از هر دو
پادشاه مرخص گشته با اتفاق خان میرزای پسرش که در زمره افاضل و دانشمندان بود و برآه آورده جماعت
با او هذر نموده و رحینی که محرم شده بود در لباس اعراب بر سر او ریخته او را با پسرش و چند کس دیگر از رفقا بدو
شهادت رسانیدند و در حین غیبت او میر سراج الدین علی قبی وزیر او بنیابت بدان خدمت قیام داشت
بعد از قضیه معصوم یک چند سال سند وزارت از وزیر مستقل خالی بود و در او آخر ایام حیات میر حسن فیما بین خواجه
جلال الدین علی تبریزی بنعبد والا وزارت میرافراز شده یکسال بدان خدمت اقدام نمودند و الهوار ایشان من
طبع اثر و گشته از آن منصب عالی معزول شدند و یکنوار تومان که از خزانه عامه بمواجب ایشان مرحمت شده بود
مسرور گردیدند و تا حین ارتحال احدی بر تبه وزارت سرافراز گشت منراش که مستوفی المالک برقی فقی
صحات دیوانی قیام داشت و از وزرای مالک میرزا هدایت الدوله میرزا شاه حسین ساروقی که سابق وزیر و
بود وزارت کیلان منصوب گشته بود و در زمان خواب سکنه شان بعد از قتل میرزا سلمان وزیر دیوان علی شکیر
خواجه قاسم علی وزیر حسن یک یوزباشی بود وزارت آذربایجان سرافراز شده چند سال این خدمت قیام داشت
اما تا حین ارتحال شاه خجنت مکه در درگاه معلی مانده تا بولایت رفت خواجه محمد شریف طهرانی که از وزارت نیز
معزول شده بود وزارت دار السلطه اصفهان منصوب بود و دیگر میرزا جلال الزمان و له آقا ملا قزوینی و دولت
نجم ثانی وزارت دار المومنین کاشان قیام داشت و دیگر میر عبدالباقی مشهور بزاده محمد و م ولی فضل اسنود
شهرستانی اصفهانی بعد از فوت میر سید علی صغوی قبی وزارت دار السلطه قزوین سرافراز گشته و در آنجا قیام
داشت احمد یک و له آقا ملا دولت دار و وزیر سبزواری و بعضی محال خراسان بود و میر حسن قانی خطیب دار السلطه

هزارت بوزارت محال خاصه شریفه قیام داشت میرزا احمد و له میرزا نور احمد کفرانی وزیر خالصه شریفه فارس بوده در زمان
نواب سکندر نشان بجهت حسن خدمات که در شیراز از مشارالیه صدور یافته بمنصب نظارت کل سرافراشته^{۹۹}
و میرزا احمد کرمانی که وزیر احمد بیک قورچی باشی بود بوزارت دارالارشا و در پهل قیام داشت و در تفصیل سایر
وزرای جزو زیاده فایده نیست دیگر از ارباب قلم زمان شاه جنت مکان میرزا اسکر استوفی المالک است مشایخ
و له خواججه حبیب الله اصغری نیست مرد سلیم النفس و صاحب مکیان و وقار و مناسبت متبحر و خوش نویس و نیکو الهام
بود و هر چند سال از دیوان اعلی بخدمتی مامور میگشت و چند سال در درگاه اعلی بی آنکه بمنصب از مناصب دیوان
سرافراشته باشد در مجلس بیست و نهم راه خدمت یافته از زمره مجلسیان و متفرقه نویسان بود و بعد از آن استوفی بقایا
کردید چون سلوک حسن خدمت و بغایت مستحسن طبع اشرف گردیده بود و میر غیاث الدین خجندی در شهرستانی اصفهانی را
از منصب استیفای محاکم مخول فرموده آن منصب عالی بمشارالیه تفویض گردید و تاجین ارتحال شاه جنت مکان
سین جنت الاستقلال بدان خدمت مشغول داشت و در زمان اسماعیل میرزا چنانچه اشارتی بدان خواهد رفت وزیر
و اعتماد الدوله شد در زمان نواب سکندر نشان بوزارت و ممیزی خراسان و قولیت سرکار فیض آثار منصوب گشته
به انولایت رفت بجهت تکبر و بزرگ منشی که از سیاهی او مشاهد میشد میباید او و امرا خراسان طرح بدشت مقام
چنانچه بایست تشییع یافت در بلده دامغان از دیوان فانی بجهان باقی اشتغال نمود و میرزا سلمان ناظر و له خواججه میرزا علی
جابر اصفهانی که پدرش چند سال وزیر ابراهیم خان حاکم شیراز بود و مشارالیه در آن بلده فائده کتب فیضایل و
کالات نموده و فور قابلیت و رشد و کار دانی متحقق گردیده بعد از فوت پدر بار دوی افعلی آمد و بقوت میرزا اعطای
وزیر آذربایجان چند سال بخدمات خدوان ولایت مشغول بود از جانب مشارالیه بار دو آمد و چون آثار قابلیت
کار دانی از ناصیه احوالش هویدا بود و متور و تربیت سادگانه شده بعد از اخذ و قید آقا جلالی کرمانی ناظر بمنصب نظاره
اکثر بقوات خاصه شیراز فرستاده در سنگ مقربان مجلس جایون منسلک گردیده تاجین ارتحال شاه جنت مکان
سین جنت الاستقلال بدان خدمات قیام داشت و در زمان اسماعیل میرزا بعد از عزل میرزا اسکر استوفی بمنصب وزارت
دیوان اعلی سرافراشته شد و اسماعیل میرزا در تربیت و تقویت او مبالغه نمود و حکم شده بود که بجهت تعلیم هیچ یک از
خطام از منسند وزارت قیام نکند و بعد از فوت اسماعیل میرزا و جلوس نواب سکندر نشان بدستور وزیر و اعتماد الدوله
گردید بدستور از پیشتر استقلال و در آن مهم درجه کمال یافت مال و حال در زمان نواب سکندر نشان مرقوم ملک بیان میگردد
و میر شاه قاضی از سادات اصفهان و بجماعت علاقه بند مشهور است و نویسنده محاسب کاروان بود و چند سال در زمان

شاه جنت مکان بخیزی و سایر خدمات دیوان قیام می نمود و در آخر ایام حیات که میرزا اشکر الله ولد میر محمد و متوفی
از استیفای بقایا مغزول شد مشارالیه مستوفی بقایا کرد و تاجین ارتحال شاه جنت مکان به آن خدمت قیام داشت
و در زمان اسمعیل میرزا که میرزا اشکر الله وزیر شد او را مستوفی الممالک کردند و در زمان نواب سکندر نشان به دستور
منصب ممالک سرافراز شد و در آن مهم کمال استقلال داشت چون میرزا اسلمان را نسبت با وسوسه فراچی بهم رسانیده او را
مغزول نموده منصب استیفا ممالک بخواججه محمد باقریزدی متعلق گشت و میر شاه قاضی روی توجیه بوطن اصلی او را در آنجا
متوجه جنت ابد اطعام شد و در آن سفیر نیز مستوفی گردیده خواججه ابو القاسم ناظر از اعیان ولایت فرابان
وزیر مهر دار دیوان اعلی بود و در بدعت و درست صادق القول نیک روش و دستاوی منش بود و بطور ارباب سلطنت
اشرف آمد و از وزارت مهر دار نظارت بعضی از پوات نامه شریفه ترقی نمود و تاجین ارتحال به آن خدمت قیام
داشت و چند گاه در زمان اسمعیل میرزا نیز مشغول خدمت و بنایت معتبر بود با آخیره و این شغل در چند روزی
بوطن اصلی نهاده و جمعی دیگر از وزرا و ارباب قلم در خدمت اشرف راه خدمت داشتند اگر چه بهیچ از مهمات دیوان
اختصاص یافته بودند اما در بهشت مجلس آیین مشیر و مشارالیه و صاحب دخل بودند خصوصاً میراثم قبی که از سادات
موسوی دار المومنین قم بود و در شیرین سخن و هم زبان و صاحب الممالک و رقبات و ثروت و مکت بود و در خدمت
اشرف راه سخن و عرض مطالب و به عیادت می نمود و زیاد از دیگران داشت گاهی را آنچه منصب وزارت دیوان
اعلی باشد میر سید پادشاه رتبه سرافرازی نیافت و شاه جنت مکان همیشه با او بنزد و مطایبه پیش آمده توجیهات
به نعل آمیز میفرمودند و اکثر اوقات در اثنا عزت و اعتبار بمواضع و مساعده کرده و تاجین ارتحال شاه جنت
مغزول و محترم از حوالت و طلب حنف عالی بود و دیگر از اهل دیوان این طبقه خواججه عبدالقادر کجی استانی ولد خواججه
بود و از اعاظم و اکابر و اعیان ممالک بزیادتی الممالک و رقبات و حاصل و منافع منفرد و ممتاز بود و از دار الممالک
کرمان حسب فرمان قضا جرایان پایه سریر اعلی آمده و از زمره مجلسیان محفل بهشت آئین بود و گاهی نوبه وزارت
دیوان اعلی می یافت و اما او نیز بطریق میراثم با وجود عزت و اعتبار از نشسته و ارباب حوالت سودگی نداشت
و برضا و رغبت دوازده هزار تومان پیشکش قبول نمود که رخصت رفتن کرمان یافته به دستور در آن ولایت عزت
و عمارت قیام داشته باشد اما این مسئول در جبه قبول یافته تاجین ارتحال شاه جنت مکان در آن دوی بهیچ بود و
در زمان نواب سکندر نشان رخصت انصراف یافته متوطن و وطن اصلی گردید اما در آن ملک از اسلوک ناپسندگی پیش
افتاد که رایت خود سری انواخته تحصیل دار تقبل مشارالیه بود و حال اقامت نیافته متوجه غیبت حالت کرد

انتقامی کمال او نکرد اما در زمان حضرت علی شاهی در ملک طراز زمان ترقی تمام داشتند و بمشهوران آن که محرم یک
 نقطه مجرم شود گرفتار شده چنانچه حیات که از شربت ناکوار عمارت بریز شده بود لاجرم بکشتید بر بستر فنا نمود و حکیم علی
 هدانی مشهور بکیم خیری مرد فاضل صاحب حال و از اصحاب فضل و کمال بسیار خوش صحبت و شکفته طبع و مطایبه دوست
 شاه جنت مکان آن توجبه و التفات تمام بمشارایه بود و بخدمت معالجه مرضی غربا و مردکی مونت ماکو کشته رقی و فتی
 شتر تاجه خیری بکنج بعلق داشت و بدینجهت بکیم خیری مشهور شده بود و دوسر قایل داشت حکیم نورالدین علی حکیم
 هر دو مورد تربیت پدر بودند و در خدمت مرجع معارفش می نمودند مردی سخن سخن و همان دوست بود تا آخر عمر
 و پس از آن هر دو از زراعت و عمارت محصول حلال خود سوره درویش بر سر راه کثرت و بخدمت اغوا آمده و زنده
 قیام می نمودند میر روح الله ولد میرزا شرف بن قاضی جهان که از سادات عظیم القدر سیغی حسینی قزوین اوصاف حمیده
 صفات والده واجد او از غایت شهرت از بیان مستغنی است آثار جلالت و بزرگ زادگی از ناصیه احوال علی و نمایان
 و با خلاق رضیه و اطوار رضیه بین الاکابر و اعیان موصوف و بکلیه فضل و دانش آراسته و بوفور حکمت و استعداد و پیرایه
 بعد از اکتساب علوم متدوله ذوق علوم طب یافته در آن فن شریف عمارت تمام یافت اگر چه معالجه مرضی کمتر برداختی
 اما تصرفاتش در معالجات علل و امراض پسندیده خواص طبایعی افتاد و طبیب زادگان قزوین اکثر در خدمت او مشایسته
 علم طب نموده بشاکردی او افتخار می نمودند و شکسته تعلیق را بسیار خوش می نوشتند و در زمان نواب سکندر شاکر
 در قزوین ستمی بر بزرگش مستولی گشته طبیب فساد دست از تصرف معالجه بدش کوتاه کرده در عالم جوانی مقیم منزل جوادانی
 گردیده و دیگر اطباء حاذق و در ملک محروسه بودند مثل حکیم نورالدین علی یزدی و میرزا ابوالقاسم شیرازی و حکیم علای بزرگ
 و حکیم رشیدی قبی و اطباء اصغرمان و دیگر اطباء حاذق از بلاد ایران چون عوض تقدیر طرازمان رکاب تقدس شاه
 جنت مکان و اغوا اردوی علی بود زبان تسلیم از توصیف کل آننا کشیده داشته بذکر احوال خوش فرشتان برخت
 از خوشنویسی که در آن عهد بکس خط شهده جهان و آرایش زمان بودند و نظیری و مانندی و مثلی نه داشتند و قلم
 نسخ بر خطوط سایر استادان کشیدند از تعلیق نویسان اول با عقدا اهل هرات و جمهو مردم خراسان و عراق
 مولانا محمودی سیاه و شافیت ثانی میر سید احمد شمعوز می شدی که خوشا کردان بواسطه مولانا میرزا علی در آن عصر
 کسی نسخ تعلیق را بنبراکت و اندام مولانا محمود و بد کوز نوشت و اهل هرات خط او را از خط میر سید احمد بهتر میدانند و
 اعتقادشان آنست که جناب مولانا میر علی او را رخصت داده بودند که قلمه بنام مولانا بنویسد اما اهل مشهد انیمشی را
 مسلم نمیدانند و این چند بیت مولانا میر علی را مشاهده غای خود بسیار از قلمه خواج محمود که بکندی نوشت و دشاکردی

در حق او زلفت تقصیری نکر چه او هم میکند تقصیر هر چه خود میگوید از بدو نیکت میکند جلد را بنام مقرب رسیده است
از و بهتر میشود از الحق جناب میراند خوشنویسان بی بیل و قطعه بی قرینه بود و در خراسان و عراق بل تمام اتفاق شد
نام داشت و صاحب خط را اعتقاد تمام بخط او هست الحق درین امر منفرد و از اقران ممتاز بود و خط او اعتبار تمام
داشت و قطعه او با طراف و صاحب عالم خصوصاً مانند و ماوراء النهر و روم میبردند و جمعی کثیر شاکردی او کرد و از و
فیض بسیار یافتند اما در او آخر تغییر روش داد و تصرف چند نمود که پسندار باب تمیز نبود و دیگری نسخ از تعلیق نویسن
آن زمان مولانا محمد حسین تبریزیست و او پس مولانا غیاث الدین و برادر مولانا محمد علی که ذکر او در زمره علماء قوم ملک پسران
کرد و با کمال تعلیق که اهل عراق و آذربایجان نوشته اند در نظر خوشنویسان خراسان اعتباری ندارد و این سوره
با اهل خراسان مسلم است اما اشاریه در مشق نسخ تعلیق ترقی عظیم کرده بسیار قلم بر مغزی داشت و آنچه از قلم او بر صفحه
رسمیده میشد بی عیب و بی آرایش اصلاح بود و دیگر ترقیات عظیم در شان او آن بود که اگر از عمر بان سلامت می یافت
قلم نسخ بر خطوط استخوانان مقدم میکشید در عالم جوانی ملک حیاتش از آسیب قمار نگریسته و همیشه عمرش از قیوم
کار مروانی ساده گشت اکنون صفحه مشق از و در پیش کسی اگر ظاهر شود دست بستش میکردند و بی لبان این فن
از یکدیگر کش میربایند میرغزالدین کاشی که در آن جناب معوی خوشنویسی میکرد و خوب می نوشت و کنایت میکرد و قطعه ای
بود و نهایت خوبی غایتش اعتقاد می کرد اهل کاشان و عراق با و داشتند خالی از صحت بود و خوشنویسان خراسان که
اسم آنها مذکور شد پیرایه نیک و اما مولانا بابا شاه اصفهانی از نستعلیق نویسان عراق منور و در کتابت مشهور
اتفاق بود الحق کاتبی مثل او در عراق بهم نرسیده و در آن جناب خراسان نیز نبود اوقات بکتابت صرف کرده
تحصیل و جمعیت از آن نموده و اکابر و اعالی خولان خط او بودند رعایتها نموده کتابت او نزد مردم عراق
بسیار بود اما درین جناب کمتر بست می آید اکثر با ذوق و جوانب بر و بعینت علی میفرستند میر صدر الدین محمد
ولد میرزا اشرف قاضی جهان نیز نسخ تعلیق نویسن و از خوشنویسان عهد بود وی از سادات سنی حسینی تیره است
و برادرش مروج است از اکابر سادات و مستعدان روزگار بودند و والد ایشان از غایت شهرت و فوق قابلیت
و استعداد فضایل و کالات صوری و معنوی محتاج توصیف نیست و فراموشی زکین عاشقانه میرزا اشرف که بطریق خاص
در رشته بلاغت اشطام داده و او از غایت ملاحظت شور و میانه سخن دانان آن عهد انداخته بود و بدین دعوی شاع
عدلت و اولاد کرام مذکور او بر حسب الولد الخیر بقیده ی بابایه انور در کتاب علوم متداوله قصب السبق از اقران
هر دو بنور اخلاص سینه متعلق و کماله فضل و دانش و استعداد متعلق بودند مناسب این بود که اسم شریف جناب برادرش

در زمره سادات عظام و اکتا بر ذوی الاحرام ترقیم باید چون هر دو از ارباب قابلیت و استعدادان و هر دو ذی اسم و نسب
میر در زمره خوشنویسان و اسم برادرش در سلک اطباء قوم ملک بیان کردید و با جمله جناب میر تعلیق نویس خوشنویس
مولانا ملک دیلمی قزوینی بود که از خوشنویسان مسلم الثبوت و اوق بود و تعلیم خط از او داشت و معروف نویس بود و در
جوانی بسیار بسیار با تراکت و با نثره مینوشت اما در آخر بجهت ضعف بصره ترک نوشتن کرد و بر آنچه در اوایل بود گفت کرد
در روش نسخ تعلیق و تتبع خط مولانا سلطان علی و تعلیم و قایق آن خط از صاحبان این فن ممتاز بود و او معتقد
بخط مولانا سلطان علی بیشتر از مولانا میر علی داشت و تتبع او بهتر از دیگران کرده سالها مطالعه کتب قدیم و تتبع کتب
مقدمین و متاخرین کرده تا آنکه تالیف نمود که در از منته سابقه کثر تالیف یافته و در پنج سکون از هر کس مصرع و موزونی برود
جناب میر پروی حال او کرده و در تذکره اش درج نموده و اکثر شعرا و دانشمندان و با آنکه اوقات حیاتش صرف آن شد چنانچه
میخواست تمام نبافت و در علم موسیقی و او و در بسیار سعی نموده و سرآمد روزگار گشت و در تصنیف قول و عمل آوده کار و
بغشهای بر پیشین مجلس آرای شکفته طبعان روزگار و گویند کان زمانست و در زمان سکندر شان از در مجلسیان
و مقربان شاهزاده کامران سلطان حمزه میرزا بود و در زمان حجت شان حضرت علی شاه فی ظل اعلی بیشتر از پیشین منظور
نظر التفات گشته همواره لازم سرکار اقدس بود و در بعضی از اسفار خراسان آنهنگ سفر آخرت ساز داده بطریق
روندگان مرحله ساز و پیش روان راه حجاز از کوه چلچلی بر راه طایفه استی بسته عزیمت عالم بقانون میرزا ابراهیم
ولد میرزا شاه حسین صفهانی او نیز وزیر راوده قابل مستعد خوشنویس جناب میرزا بطریق میر معروف نویس بود و با خط او
رتبه میرزا داشت سخی طبع و صاحب همت قلندر روش بود آنچه دست کنش آن میر رسید در سوغه اخلاص نهادن
سوسه غماش از آمد شد طرفا و شعرا و مردم اهل عالی بود و گاهی بزرگان در کمال تنعم سوز کار کنده و گاهی بایام غمت
بنای جوی قناعت میکرد و بر در توکل نشسته بود و از ارباب صاحب اعیان بقدر رعایتی میافت اما بسیار
خوش طبع صحبت دوست بوده راه ستم ظریفی و خجاست و بدگوی وضع و شریف و خدمت جناب میرزا گشاده
در شعر فنی و تتبع لغات فرس و عوی الفار و می نمود و در رساله که در لغات فرس تصنیف نمود اکنون در عراق شایسته
دیگر نسخ تعلیق نویسان در میان هر طبقه بودند مثل عیسی بیگ ولد شاطر محمد نواده شاطر علی که در کلمه نویس بی بدل بود
نیز و پیر بدیع بیگ و ملا و آقا بیگ قبلان اعلی شامو که در نسخ تعلیق قریبی کرده و در میان اترک ممتاز بود و پیران بکاولی
عوبکر و تیر نسخ تعلیق نویس بودند که اگر قلم غریب رقم و تصنیف هر یک از امثال اینها در زبان کتبه قطع تعلیل می
انجامد و از طبقه تعلیق نویسان کسی که در آن عصر خوشنویس سمرقند بود و خواجہ علاء الدین منصور منشی که از جمله مشایخ

همایون بود و اسم او در ملک منشیان مرقوم گشته چون از جمله خوشنویسان بود از مکراران اندیشه نموده تحریر نمود وی از کمال
تران الکاء که هر دو است تیغ خط مولانا در ویش بسیار خوب کرده در آن عصر مسلم الثبوت بود و ما جمعی دیگر که در غنیه
خوشنویسی این خط داشتند می گفتند که خط او مرتبه کمال دارد و ما بسیار در شب نویس است و دایره باران بزرگ می نویسد
و کتاب فرامین و نشانه آن خوشتر است زیرا که مولانا عبدالحی منشی سلطان یعقوب ترکان نیز که از خوشنویسان
عظیم المثال تعلیق نویس بود در شب نویس دایره بزرگ کشیده و نوشته خواهد که در شکسته تعلیق را نیز خوشتر
میرزا احمد و میرزا عطاء الله نیز از خوشنویسان تعلیق است اگر چه در او اهل شاکر وی خواهد علاء الدین منصور که در او
در او آخر ترقی عظیم کرده تیغ روش شکسته مولانا در ویش که نفیسم کن نوشته بسیار خوب کرده و دایره خط بر خلاف
خواجہ علاء الدین منصور که دکاواک بود اما زیاده مطلوبی ندارد و وی از وزیر زادگان معتبر زمان شاه جنت مکان بود
در ایامی که پدرش وزیر آذربایجان و شروان و منظور نظر شاه جنت مکان و بغایتهای کونا کون محمود از کجاک
بود و در اردوی محلی و از اهل خدمت بود و خدمت مجبزه و دوات قلم و قلم تراشیدن شاه جنت مکان با تعلیق
داشت و در او آخر عمر معاندان حمایت کرده او را از نظر فیض اثر انداختند و مدتها بر نشان مال میکرد و با
هرگاه کتابت بود نوشته میشد او را انحصار می نمودند و در انشا کتابات و خیل بود و بعد از جاری شاه جنت مکان
وزیر شوهر و خراسان شد و در زمان نواب سکنده نشان بمقریب وزارت مرشد قلینان بخراسان رفته چون
بمنه پرواز بود محرک قضای خراسان شده در قلعه تربت بست برادرزاده اش مقتول گشت میرزا محمد حسین ولد میرزا
شکرافند که پدرش ستوفی المالک شاه جنت مکان بود و اسم او در ملک سامی وزیر او آمده تعلیق نویس با بدلی
و خوشنویس مثل و مانند بود و بعد از او میرزا احمد ترقی عظیم کرده خط تعلیق را بر سر حد کمال رسانید و نیز تیغ مولانا
در ویش کرده اما با اعتقاد و سواد و زاتی اگر چه هر دو بنای خط را بر سطح بنیان مولانا در ویش نهاده اند اما هر دو
ما صاحب طرزند هر کدام این خط را بطری علیحد و نوشته اند که هیچ کدام کمتر از طرز مولانا در ویش نیست طوبی که خط
میرزا محمد حسین بیشتر از خط میرزا احمد است او در زمان حضرت اعلی بجانب هند رفته در ملک منشیان و ملازمان
فرمان فرمای هندوستان منسلک گردیده در آن سواد اعظم خط زندکی بر میخیزد حیات کاست حسین یک منشی ولد
خواجہ غیاث الدین وزیر حسین یک تعلیق خوشتر است شاکر و خواجہ علاء الدین منصور بود و در سلیمان در ازلان
همایون منسلک گردید بر ویش استادش کاکا نویس بود بسیار سرحد الکتابت بود و شکسته تعلیق را نیز خوشتر
و دیگر خوشنویسان مثل مولانا محمد امین منشی قزوینی و غوغو بودند از طبقه ثمت نویسان استاد زمانه و یکانه دوران

تبریزی بود که جوهر خط او در میان جواهر خطوات یافت ما بود روش مولانا عبید الله صریح نوشته تا رقم نسخ بر خط او دیگر است
کشیده و نیمه نثر و صاحب تبریز و سایر باب نیز متحقق است و ارشاد کرد و آن او مولانا علی حسامی تبریزی حسن یک و یک و یک
سالم ترقی کرده یوسف ... کتاب از تبریز خوشنویسی و جمعی دیگر در تبریز و شیراز و خراسان و عراق بودند که اگر قلم شکسته نیم
بجزیر و دیگر آنها بر دار و قصه بطول انجامد و لهذا اسامی مشایخ این طبقه جمعی که سمت بایستادند بگاه پادشاهی دارند و هر قوم که
زبان قلم را از دیگران کشیده داشتند که نقاشان بایع نگار و نه همان آفرینا که هنرمندان روزگار بودند و در آن حسن
اوراق زمانه بود ایشان تدبیر ترین و داشت شعر نگارنده نقاش بنزد دست و حریر سخن را چنین نقش میبستند که حضرت
شاه بخت مکان عظیم ایشان نقاش نادر کار مصور نازک قلم و نگار بودند هر چند اسم شریف آنحضرت را در مقدار هر دور
و در کار در آوردن نوعی ارکستاسی است اما چون صحنه حال سعادت و نامش درین نقش بدین آراستگی داشت بدگر آن خیرات
نمود آنحضرت شاگرد استاد سلطان محمد مشهور بود و در خط و قلم را بمرتبه کمال رسانیده بودند و در آغاز جوانی با
استاد بسیار باین کار داشتند و استادان نادر کار این فن مثل استاد بنزد و سلطان محمد که درین فن شریفی
و در نازک قلم شده و اتفاق بودند و در کتابخانه مجبور کار میکردند و اقامه میکردند نقاشی اینها خاص و مونس نیم آنحضرت
آنحضرت باین طبقه الفت تمام داشتند هرگاه از مشاغل جهان ادری و تر و دات ملک آری فراخی حاصل میشد پیشانی
ترتیب و باغ میکردند و در او آخر از کثرت مشاغل فرصت نگار نمی یافتند و استادان دیگر نیز که در صورتی را از دیگر
آیینی حیات میخواستند آنحضرت کمتر توجه آنکار میشدند اصحاب کمال بعضی که در حیات بودند مخلص ساختند که بخت
خود کار میکردند و در آخر ایام حیات مولانا یوسف غلام خاصه را که خط ثلث خوب مینوشت و تربیت از آنحضرت یافته و کتاب
دار می کرده کتب سرکارخانه شریفه تحویل او بود و جمعی از استادان این فن که بعد از انتقال شاه بخت مکان یافتند
صحایف زبان بودند اول نادر و دوران و حیدر خان مولانا مظفر علی که بقلم خوشکاف چه و کشای صورت اهل انسان است
و نسبت خوشی با استاد بنزد و در دو خدمت او کسب هنر نموده بمرتبه کمال ترقی نمود و جمیع استادان نادر و کار
کشایان باین نگار و درین فن بی عدیل مسلم میداشتند و مصور خوب و طرح بی بیل بود و تصویرات و دولتی
و مجالس ایوان چهل ستون طراح مشایخ و اکثر نگاشته ارقام زرین قلم اوست بعد از واقعه ایلیه شاه بخت مکان
صحیفه هستی طرح عایت انداخت میرزین العاجین و خنزراده استاد سلطان محمد مصور استاد شاه بخت مکان بنایت
سلیم نقاش و اخلاق و پاکیزه روزگار بود و آهسته روی و حسن آداب شیوه و شعاع خود گردانیده و در خدمت وضع و ترفیع
مقرر بود و نقاش خوب و مجلس ساز بی قرین پاکیزه کار و حیره بر دوازده شاگردانش کارخانه نقاشی و در ساخته کار میکردند

اما خود همیشه جهت شاهزادگان و امرا و اعیان کار کرده و حمایت می یافت و انوار بوجه و مرحمت کا بر بر صفا حالش می یافت و
زمان اسمعیل میرزا که ابداع کتابخانه مجدد نمود و شارح نیز از اصحاب کتابخانه گردید و صادق بیگ از آنرا که طایفه افشار مرد و کهن
صاحب طبیعت بود صادق بیگ بود و آنرا از جوانی ذوق نقاشی یافته ملازمش شهاب زوری نام در عصر الزمان بستن و
اجتیار نموده آثار قابلیت و ترقی و تامل حوال او مشاهد نمود و جهت تربیت او مصروف داشت و در شاگردی او بهر کمال
ترقی نمود و مدتی از غرور نفس و شکر کشتی طبیعت که در کار نقاشی روحی بود و زمانه بر حسب حالش دوران ننمود و ترک آن کرده از
لباس ظاهر پرستی عریان گردید و شیوه قلندری پیش گرفته باز مرده قلندران سیاحت پشه دوران نمود و امیر خان موصوفه حسنی
که حاکم همدان بود از حال او خبر یافته او را از لباس قلندری بیرون آورده ملازم خود ساخت و با او سلوک ادبانه میکرد و متبکی
طبع ترکیب می نمود و قلاباشی دعوی جلالت و شجاعت نموده شجاعان آن زمان را بیاد بر نقش می آورد و در زمان نواب کشید
ملازمست اسکندر خان افشار و پدر خان برادرش اختیار نموده و در مکه بقیه ترکمانان استر با دجله و تهای بی فخلانه از نظر
رسیده اما هیچ وقت از مشق نقاشی غافل نمید و در و آخر ترقی عظیم کرده مصوری بی نظیر و قلم و نقاشی و طراح بی نظیر شد
و بقلم موشکاف هزاران هزار پیکر برج بر بویجه مقصود می کشاشت و بزیر قابلیت و بهمت او آراسته و بکلیه شاعری و
سخنوری پر استه قضا و غزل و مثنویات مرغوب دارد و این بیت را در مثنوی جنگ نامه بسیار گفته است
پیکان بر پرندگی نه شده آفت نزع زندگی چون در سلک کائنات اربابیات او چند بیت مرقوم خواهد شد در اینجا چنین
اگنفا نموده در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه بود و در زمان علی حضرت شاهی ظل اللهی منصب جلیل القدر کتابداری
یافته نمود و شغف و منظور نظر عاطفت گردید اما بغایت بد مزاج و غیور و تنگ حوصله بود و خوی زشت بد مزاجی و کینه
از اعراض نفسانی آسوده نمیکد غلت و بهیشتیایان انبانی جنس بمقتضا طبع علم نموده بد سلوکی را از اعتدال میکنند
و ایشان این بیابان کاسه را که در بازار اراکیت بسازد و است از و گنجان خریدار بود و او پای از دایره انصاف
بیرون نهاده و در زشت خوئی با همه کس افراط مینمود و بد بخت از بسا طرب و منزلت دور و از خدمت موجود
موجود بود اما تا آخر ایام حیات تغییر در مودت او نشده و موجب کتابداری از دیوان علی میگرفت و مولانا عبد الباقی
جاسجی علی منشی بستر ابا دی تعلیق نویست در اوایل حال کسب فنون نقاشی نمود و در آن فن رتبه عالی مهارتی تمام
یافت و مشق خط کث نیز کرده که به نویس خوب بود بسیار در کتب خوش صحبت و بند که کوی و شهرین زبان بود و اکابر
و اعیان بصحبتش رغبت نمود و فرصت کارش نمیدادند و مدتی بکلیان رفته در سلک ملازمان وند و مصلحان
خان احمد کملانی منسک بود بعد از شورش آنگاه و گرفتاری خان احمد مدار سلطه قزوین آمد و محل اقامت آنجا

اگر چه کارخانه نقاشی وایر ساخته بود اما اکثر اوقات خود را صرف مجلس امر و اعیان موده خود بدان کار کمتر پرداختی و حتی خوابگاه
پیشش که مانند پدر بلکه از پدر بهتر خلقت یافته کسب استعداد نمود و پادشاه کرد و ان کار میکرد و زیاد از دیگران حبس
یوزباشی که سر کرده سلطان حیدریان بود و مربوط و مختلط بود بنا بران و در زبان اسمعیل میرزا از خدمت کتابخانه مجوز
گشته پیش در ملک اصحاب کتابخانه منسلک گردید و در زمان نواب سکندر شان کاغان احمد بکومت کیلان نصب شد
محمد و ملازمستان اختیار کرده بکیلان رفت و دران دیار بجوار رحمت حق پیوست سیاهوش یک کرجی غلام شاهت
سکان بود و آنحضرت آثار قابلیت از اطوار او مشاهده فرموده و او را یکب نقاشی دادند شاکر و استاد حسن علی
منصور بود چون بقدر مهارتی دران علم یافته بود نزاکت قلش خاطر نشان شرف کرد و بنفس نفیس تعلیم او متوجه گشته
در شاگردی آنحضرت که بر حسب امر صورت کرم تصویر یافته قلم قدرت مصور الاشیا بود و ترقی عظیم کرد بسیار دانا و قلم
و دقیقه کار و صورت پیرینه بود سیاه قلم و کونه پردازی و تصویر او را هیچ استادای بدست نمیتوانست گرفت و مجلس
سازی بی بدل بود و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و در زمان نواب سکندر شان او و برادرش
فرخ یک در ملک مقدمان شاهزاده جوان نجب کامکار سلطان حمزه میرزا منتظم بودند و در زمان علی شاه علی شاه
در تمام ملازمت شرف نموده در رکاب مقدس آنحضرت چکر عمرشان بود کشت مولانا شیخ محمد شیرازی مردی بدله کوی
قیافه و خوش اخلاق بود و در فن تصویر و رنگ آمیزی مهارت دم از یکانی میزد و الحان و دران دعوی صادق بود و در استان
نقاش درین ماده با او موافق بودند و نستعلیق را بسیار خوب می نوشت و نقل قطعات استادان جهان میکرد و که تکرار
از منقول عنه نزد دیده و دران خطاط بسیار دشوار بود و صورت فرنگی را در عجم تقلید نموده شایع ساخت و کسی بهتر از کونه
سازی و چهره پردازی نکرد و در سبزه و ار ملازمت سلطان ابراهیم میرزا اختیار نموده در خدمت او بوقایع و در زمان
اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و بعد از ان بخراسان رفته و دراک زمان فرخنده نشان حضرت علی شاه علی شاه
کرده و در ملازمت آنحضرت در غارت نمود و نشان مبارک قزوین کار میکردند و در بندگی این آستان جان داد و کمال
اعطای کاشی استاد بی قرین و مقهور پاکیزه ساز در پرداخت و در رنگ آمیزی نمود و در کونه پردازی و در مجلس سازی
از اقران در پیش بود و او نیز در خدمت سلطان ابراهیم میرزا بود و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و
پیش آقا رضا در فن تصویر و چهره کشی محبوبه زمان گشت و درین عصر و زمان مسلم الثبوت است
از جهالت نفس با آن نزاکت قلم همیشه زور آزمایی و ورزش کشتی گیری کردی و از ان شیوه مخلوط بودی و در محبت
استعداد و کنار جسته با آن طبعه الفت داشتی و درین عهد فی الحمد از ان هنر و ادائی باز آمد و اما توجه کار کمتر بشود و از نظر

مصدق یک به مزاج و تنگ حوصله و سرد اخلاط است اما الحق استغاثی در بعضی است و خدمت حضرت علی شاهی علی السلام
مورد و الطاف و الطمان کردید و رعایتها و کلی یافت اما اطوارا بنجار صاحب اختیار نشد و همیشه مغلس و پریشان حال بود
این جهت مناسب حال او افتاد طالب هیچ شایان جهانند مرا در منادان بکرا از بهر محبت خون شد میزاج
اصفا فی مصون از کلام شاکر و خجسته الغریز کا بود در برداشت مجلس سازی پتقرینه و در دیزه کاری هیچکس ازین طبع
با او برابری نمی نمود و در زمان اسمعیل میرزا در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید و مولانا حسن بغدادی در فتنه
زنده گی کار و وجد دوران بود و محلا فن تندیب ابرمد عیاز رسانیده بود و جمیع استادان این فن او را درین
هنر مسلم میداشتند و تندیب مولانا یاری که این شیوه را بر طاق بلندی نهاده و در برابر ریزه کاری و دقیقه برداری او
تعب و زحمتی ندارد و در او از زمان شاه جنت مکان او را بان منتم ساخته که تقلید هنر اشراف کرده الحق در آن کار بیضا
نموده بود شاه جنت مکان او را گیرانید و همواره تمهید قطع میفرمودند تا با خیره بخت انگه دیکند مبارک حضرت
ابی عبداللہ حسین کار کرده زیب و زینت آن روضه مقدسه داده بود و از سیاحتش انماض نموده توباش او از کنگر
ترکب چنین امری نگردد و در زمان اسمعیل میرزا داخل اصحاب کتابخانه شد پسرش نیز از هنر برده مندی تمام یافته تندیب
و تصویر بایکدی جمع کرد و مولانا عبد الله شیرازی نیز تندیب خوب بود و در ملازمت سلطان ابراهیم میرزا میبود و در
قتل سلطان ابراهیم میرزا از جمله اصحاب کتابخانه اسمعیل میرزا که در آن عصر دیگر نقاشان و مصوران ماهر بودند
مثل محمدی هروی و نقدی بیک کوه و غیره اما بکرو چند نفر که مشاهیر این طبقه و شهره این فن بودند اختصار نمود
شعرا و باب نظم سعادت نشان که در حین ارتحال شاه جنت مکان سخن پرداز بودند شعرا
پیش و پس است صفت گریه پس شعرا آمد و پیش انبیا از طبقه علیه شعر که اکثر ناظران مشاظم سخن برائی و پیرایه ندان سلسله منی
آرانی اند و در آن هنگام در روی محلی و در محاکم و سه شاعران فسخورمان بلاغت کسرت میبار بودند و در اوایل حال حضرت
خاقان جنت مکان از توجه تمام کمال این طبقه بود و چنگاه میرزا اشراف جهان و مولانا حیرتی از مصیبتان بنیم اقدس معاشران
لمجلس مقدس بودند و در آن خجاست که در امر معروف و نهی منکر مبالغات عظیم میفرمودند چون این طبقه جلیله را وسیع
شهره از فرقه صلواتی از مره اتقیا نمیدانستند زیاده توجی کمال ایشان میفرمودند و راه کذرانیدن قطعه و قصیده نمیدانند
مولا ناختم کاشی قصیده غرا در حین آنحضرت و قصیده دیگر در معرجه محمد زمان شاهزاده پرنیان خانم تعلم آورد و در آنکال
فرستاده بود و در سبیل شاهزاده مذکور معروف گشت شاه جنت مکان فرمودند که من را ضعیفم که شوار از زبان هیچ
وثنای من آلاینه تصایید و در مع حضرت شاه ولایت بنابه و ابریه معصومین علیه السلام گفته صله اول از ارواح مقدس حضرت

و بعد از آن از ما توقع نمایند زیرا که ب فکر دقیق معالی بلند و استعاره ای و دراز کار و در رشته بلاغت در آورده و بملک
نسبت میدهند که مضمون از کذب دوست احسن او اکثر و موقع خود نیست اما اگر کفایت مقدسات ^{۹۳} نهاد نمایند
در شان معالی نشان ایشان بالاتر از آن ثابت و محتمل الوقوع است غرض که جناب مولانا صله شوار جانب اشرف
نیافت چون این خبر مولانا رسید هفت بند مرحوم لاجن کاشی را که در شان جناب شاه ولایت سلطان سریر
در رشته نظم کشیده همانا الهامات آسمانیت و دست سخنوران زمان از پیرامن آن کوتاه جواب گفته بخدمت
اشرف فرستاد و صله لایق یافت شولای خود نمای بای تخت همیون نیز شروع در هفت بند کوی کرده قریب پنجاه
هفت بند غرض از بدیع بعضی عرض در آورده و همدی بجایه و صله منظم و میا هی کشتند با الجمل از من هیر این طبقه که
بعضی در اردوی علی بودند و بعضی دیگر در محاکم کوی تفوق و رجحان از افرون میر بودند اول افعی افعی مولانا
ضمیری افعی نیست که زبده و خلاصه سخنوران زمان و یکانه دوران بود و علم رمل را خوب میدانست از آن جهت
ضمیری تخلص کرده بود زیرا که صاحب ضمیرش منبع معالی و سر مایه فکرش فصاحت سبحانی خاص عام این طبقه او را
سرخیل سروران میدانستند لای اشعار بلاغت اشعارش در حیرت بسیار پیوست بسیار سریع فکر بود هر روز در
ده غزل از مطلع طبعش سر میزد زمین شورا با تقدم با جواب گفته دیگر متهامی عالی بر مثال در غزل از بحر امواج طبعش
بما حل ظهور آمده و از جمله این بیت از غزل سر دیوان جواب با با فغانی که نغمه از سحر سامیت و هر مصرع به دیوان برآید
شعر که قریب عده روز جزا بود و توده سوی بدن که آورده جان کریم یاری را و این بیت هم در مداحی عالی افتاده
روزی که شد افراخته ایوان قصر نقشش بوده زمین مشت کلی کردست بنار نیخته و از ابیات عاشقانه اش این چند بیت
اقتفا نمود بیت لب یکیدی و من از ذوق قدام پشوش با تو این کیفیت با و نه نام چون کرده این بیت نیز از ابیات
مولانای مشهور بغایت عالی است جمعی مولانا داعی پسرش نیز نسبت کرده اند تا قدرت به این نوعی است آفریده
پیش ازین خوبی بطرف حسن کنجایش داشت و در راه که بلای علی بای جناب مولوی را مبر آورده بود قطعه درین
گفته این دو سه بیت از انجاست قطعه بسیار است رفیق در طریق که بلا لیل که دریای طواف پاوشا حق وینا را
غلط کردم با رقم از آن سر بار بود از من کنه از جانب بود جرمی نیست سر باره ولی محذور میدارم که در این
چنان بودم که از مستی زنده شام ختم بار از ابیات بلند و معالی نکین و طبعند او بسیار است و این صیغه کنجانی زیاده
ازین نداشت استاد سخنوران عالم مولانا مختتم از خطه کاشان است و در شاعری شمره آفاق و شرف
طریق صنایع بدیع که مولانای مذکور در شعر و درج میناید دست فکرت را باب نظر آن نمیرسد از جمله قصیده در

استعمل میرزا گفته بود که هر مصرع از آن تاریخ جلوس است قضا به طبع بسیار و غزل ترجیع بند و ترکیب بند چهار و در این
که جهت سید الشهدا خاص آل عبا در ملک نظم در آفریده ابیات بلند و معانی دقیق در آن برشید و راج کرده که گوشواره گوش
سمنوران عالم است و بر مرثیه شیخ آذری که تا غایت هیچ یک از شواشیج آن توانستند نمود و رقم نسخ کشیده این دو بیت
از آنجا است شعر روزی که شد پندره سران بزرگوار خود کشید سر بر نه سر آمد که همدار تر هم خدای قائل او چون نظم نهند
کیبار بر جریده رحمت قلم نهند در فوق اشار شده که مولانا قصیده جهت شاهزاده پریان خانم گفته بود این بیت
از آن قصیده است نظم در خواب نیز تا تواند نظر کند تا محرمی بر آن منویشید احتیاج نبود عجب اگر کند از دیده و گوش
سماکار خانه احساس منع خواب خود هم بعکس صورت خود که نظر کند ترسم که غصهش کند امراض در عتاب فرمان
که عکس میرزا محمد آقا بیرون برو قضا هم از این هم ز آب و غزل های ترکیب بسیار در این مطلع بغایت زیاده است
ای کردن بلند قدان در کند نو در معانی آفریده قد بلند تو چون این مختصر کنایش آن ندارد که محل رقم اشعار شواشیج
انگار کرد و چنین قدر مختصر رفت المص الشیر مولانا ولی جناب مولوی از اعیان ولایت دشت بیاض من اعمال فایز است
شاعر شیرین زبان و موزون خوش صحبت فصیح البیان بود و در برخی از غزل های آیدارش در روانه است از کمال لطافت
و تصادف و غایت فصاحت و بلاغت در زمان شاه حکیم مکان بر فاقه سادات دشت بیاض که یکی از ایشان
مطلوب مولانا بود و در سلطه قزوین آمد مدتها توقف نمود و با مولانا ضمیری و شعرای پای تخت میون معاشرت نمود
در زمان نواب سکنه رشان خراسان رفت و در قریب حصول خراسان تا چم سلطان اوزبک بعلت رفص در مقام آزار او
در آمد و تعیش فرمان داد و عذر آن میگفت که شاعران سیه زبان میباشند چون مولانا از آن آزرده شده بود و ملاحظه کردی
که مبادا جو با بکند و بر صغیر روزگار باقی بماند شخصی از اهل خراسان در جواب گفته که کدام جو بدتر ازین که جناب سلطان
قل مولانا ولی را از کتاب نمود و این برنامی جهت خود بر صغیر روزگار گذاشت آن شخص نیز در ایام این سخن بقتل آمد مولانا
و خشی یزدی از شواشیج منور و سمنوران فضیلت کثیر بود همیشه در دارالعباد و بزرگداشت نمود و بهیچ دیگر فکر شوم نبود و در وقت
راه رفتن در غزل و مثنوی یکانه موهر است و کتاب فرما و شیرین که از نتایج طبعش در رشته بلاغت اشطام یافته منسوب
مشهور است و ابیات بلند و شیرین از نتایج و معانی دقیق و رنگین در آن مجید بلاغت آئین مندرجست و از دیوان غزلیات
ابیات عاشقانه بر زبان کشا و پیکان بسیار است خواه چنین ثنائی در آن حین در خدمت سلطان میرزا بود از جانب
بر عایت می یافت شاعر قصیده گوشت و معانی بلند و در و ما در شعر قصه ای حمده میگرد و کربلا
معانی آن قاصر است و چند زبان و فرد در آن میرجید معانی کاشانی از سادات طباطبائی حسینی صاحب سوز غالات انجمن

در شیوه متاعی شل و در تاج کوبی بی بدل بود و مدت عمرش از نو و تجاوز بود و هرگز از روزه عاشقی خالی نبود و در زمان شاه جهان
در کاشان بمیرزا جعفر ولد میرزا ابراهیم الزمان وزیر آغا صاحب میل و مصاحب بود و میرزا جعفر نمیدانست که رتبه تصفیاتی یافت
جناب میرزا در زمان حضرت علی شاه شوق ملاقات میرزا غالب آمده بودند و به وسیله او بخدمت پادشاه و الاجاه
جلال الدین محمد اکبر پادشاه رسید و در روزه مجلسیان آن پادشاه انسلاک یافته آصفی ان آبی اسکی که در طبیعت داشت مودعی
یکمتر از تومان یکیناب میرزا عایت نمود و از پادشاه نیز عایتی کلی یافت بعد از ایامی که در آن ولایت بسربرد میرزا کرد
اراده چوبیت اندک اطعام نموده بان سعادت فایز گشت و دو سال در کمره اقامت داشت بمقتضای حب الوطن و الاجاه
دست قاید قضا کر پانش گرفته بخط کاشان کشید و از حضرت اعلی همیون با نعمات و سیور غلات بهره ور کرد و پادشاه
در قطعه و قصیده و غزل و نایج بسیار است درین صحیفه یک باعی از مناجات اختصار نمود و باعی را اینگونه کند که قهاری تو
ما غرق کنایم که غفاری تو: او قهارت خواند و ما غفارت: یارب کعبه نام خوش داری تو: مولانا ملک طیفور انجمنی و برادر
مولانا داغی هر دو پروردگار صاحب حل و از اهل فضل و کمال اندک ملک طیفور در زمان شاهجنت مکان در مدینه در بنای شهر قزوین
بود و هرگز کرد و بسیار شیوه و عاشق بنده بود با کمال صلاح و تقوی و جوان خوش روی خوش چنانچه او فرودشت و در سوک
بر طبق غالب بود که با وجود فقر و تنگدستی در زمان حضرت اعلی شاه همیون رخت اهل از قزوین بکاشان کشید غایت تن
و طبیش بود که با وجود فقر و تنگدستی بنای جوی قناعت کرده هرگز بکبر و سرای بزرگ کرد و کان ایردی نمیکرد و خود را در زیر
اهل طبع در دنیا و در دوزخ اشعار او این یک بیت بدیوانی برابر است شعر خون چکانست حکمتیستم تیرم که بی آخر بنده خاند
برود: مولانا داغی برادرش در انجمن میباشند گاهی بکاشان آمده باشوای کاشان صحبت میداشت و نیزه فایز و در
نهادست اشعار آید از او بسیار سروده قصاید و غزلیات مرغوب است از اشعار او یک رباعی اختصار رفت باعی
تا آن سر زلف تابدارش دست: مانند کسی که مارش دست آزار دل عاشق چاره جز او را جزئی که روی کارش است
مولانا خرنی اصفهانی مرد فاضل خوش طبع و کوی بود و در دیوان غزلهای رنگین و ابیات عاشقانه بسیار دارد و
بیت از انماست شعر هنوز این اول شقت خرنی که بیکه کن که وقت نالهای در دیوان بردار می آید: مولانا ملک طیفور
مرد درویش نهاد بود و چیزی نخوانده بود و سواد داشت و شعری که میگفت در کوچه و بازار بهر کسی که میرسد الناس سکود
که بیت او مسوده میکنند و در نهایت شیوه از مردم مخفی بود قصاید و غزلیات مرغوب دارد درین صحیفه یک بیت اختصار
شعر تو طورین همه دانی و بگذری به تغافل شایک طور تو کرد و دلاکی همدانی: مولانا ملک طیفور کاشانی جوان خوش روی
و جیه مصاحب حسن و طبع نو و حسن خلقش قلم نسخ بر صفا عارض خوبان کشید و سخنان شیرینش شور در میان سخنوران جهان

در آغاز نشو و نما از ولایت دکن کشمیر بزم سیر و باد را که صحبت شادمانی آن آمد چند گاه درین ولایت بود از اینجا بزم کرد
چنانچه بجهت بدیاری خود و مولانا ملک فی شاعری خوش شعر است در آغاز شاعری جاشنی تمام در سخن داشت
که در اشعار دیگران نبود و در او آن حدیثی در شعر ترقی کرده کلامش نهایت مذهب و بختی یافت از ایران بکن رفته در طراز
عادل خان روزگار گذرانیده مولانا ظهوری کتاب نویس را که نه هزار بیت است بنام عادل خان تمام کرده هر یک چهار
و پانصد بیت گفته اند و نه هزار چون مال بالناصفه صد یافتند مولانا فی کشته شاعر سخنور بود بعد از مولانا محتشم کاشانی
در ازبکستانی میرزا و از سایر شاعران کاشانیان نفوذ و ممتاز و قوتش حجت بابر که و ساز بود این بیت در قصیده که بجهت وزیر
اصفهان گفته بود بسیار خوش اوست شعر کلاه رنگه مهر بر سر صحبت بعد از او که آب کرده است بشیر مولانا ملک
کاشانی شاعر شیرین گوی بود از حد زیاد و بجز مولانا بسیار سبز جهره و سیاه لون واقع شده بود و طر فای کاشانی طعن مندی بود
میزند و در حضور او سخن هندوستان می گفتند مزاج او ازین لطافت بهم بر می آمد و وقتی چاقو سبزه پوشیده بود یکی از
خوش طبعان گفته که مگر طایفه تبار را در مالیده جناب مولانا همیشه مورد این لطافت بود و در شیوه غزل می بدین خصوص
فی سید صالح پاکیزه روزگار بود سالها در جناب عالی که لطافت و عبادت گذرانیده مولانا مبروری روز بهان همگام
در بطنه اصفهان اقامت داشت میرزا احسانی از آدمی زاده با یکی قصیده نظیر و خوشنویس قاسم ستونی بود چون قابل بود
شعر را خوب می گفت و در علم موسیقی ماهر بود و تصنیفات با مضره و نقشهای بیع نامدار و زبان زد کونیدگان عراقی است در بطنه
اوقات بهشتی کلر خان و او را که صحبت خوبان صرف نمودی از اشعار او درین کتابت این بیت مشهور در خاطر بود
بر حسابی رشک دار و مدعی خوش صحبت است رشک می بود بهت بهت کشید بهار هم اسمی کونیدگان خوشش آمد و
مطربان نغمه ساز چون شاه بیت مکان از مناجای جناب تمام می نمودند و این طبقه را در نظر شریعت پرورش بر امتیازی
اعتباری نبود و جمعی را که ملازم بودند اخراج فرمود و دیگر استاد حسین شیری بلخی که سوزانی نقاره خانه هیون بود
و یکی کسی ازین طبقه ملازم نبود و در آخر حیات بطنه ملک ساد و شاهزادگان بصحبت ایشان رغبت نمایند و بعضی
از امر که در بطنه علت طبیعت بهند و وجود ایشان در اردو باعث میلان خاطر مردم کرد و در مناجای این طبقه که در
بودند مثل حافظ احمد قزوینی که در کونیدگی طاق و در پیش آواز و ننگ خوانندگی شده اتفاق بود و حافظ جنبه تری
برادر مولانا جعفر خال و غیر هم را از اردو اخراج کردند و استاد حسین سوزانی را که چون مجلسها می رفت گرفته چند گاه
محبوس کردند آخر قسم دادند که سوزانی که در نقاره خانه هیون خواند در جای دیگر نواز و اما جمعی که در آن زمان مجبور
بودند در زمان اسمعیل میرزا در اردو جمع شوند از کونیدگان حافظ احمد قزوینی که در شیوه کونیدگی و قدرت آواز در میان

امثال و اقوال امتیاز داشت حافظ جلالی باختری خوانندگی و گویندگی را جمع نموده در پیشیوه مرتبه کمال داشت و اهل بی
بر سایر این طبقه رجحان داشت در زمان اسمعیل میرزا چالچی باشی شد و این بیت مناسب حال اوست شعر ای خوش آنی
دامن صحرای که در روز پرنیان همچو جلال بغض آمد هبل و در زمان فرخنده نشان حضرت اعلی قرب منزلت تمام یافته و در
اصفهان آهنگ سفر آخرت نمود حافظ مظفر قی قرار داد و خاطر است که خوانندگی مخصوص اهل خراسان و کونیز و
مخصوص اهل عراق است و حافظ مظفر اگر چه از اهل عراق بود اما بروش خراسان خوانندگی کردی و اهل حق درین شهر
و عراق طایق بود حافظ با ششم ولد درویش قزوینی اگر چه در آن زمان در جنب دیگران نبود و زیاده شهرت نداشت
اما در او آخر ترقی کرده شعله آوازش زمانه بنگ میکشید و در خدمت نواب سکنه رشان و نواب شاهزاده مغفور
سلطان حمزه میرزا قرب منزلت یافته از امثال و اقوال در پیش بود و از زمره سازندگان استاد محمد کاجی سازنده
پتقرینه بود و دهم میخواست و در زمان اسمعیل میرزا ملازم شده از اکثاف و اقوال ممتاز بود و استاد محمد موسی که تاد
قبلی یک عودی عموه نوازی پتقرینه و سازنده بی مثل بود تیزی مضارب چاشنی پوست و رطوبتی در ساز او بود
که دست دیگری بدان نمیرسید و اهل حق درین فن مغفوره و ممتاز بود و در او آخر ملازمت خان احمد کیلانی اختیار نموده
کیلان رفت و در آغاز جوانی عمرش در آنجا سپری گشت و استاد تیمور جارتاری که چار تا طنبور میخواست و در یاد داشت
و استاد دی دم از کینائی میرزا اما سازش زیاده مزه نداشت استاد محمد شتر قوی و رامینی استاد پتقرینه و صاحب
یاد داشت بود و تصنیفات با مزه داشت در زمان شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا ملازم شده در خدمت او مقرر
و محترم و مورد شفقت و تربیت بود و در زمان حضرت اعلی نیز قرب منزلت تمام یافت و پتقرینه بود و در خطه درین
جمع کثیر از برادران از وفیض فیه بر تبه سازندگی رسیدند و هنگام نغمه سرائی و آنجا از برادران مرتبه بالائی
داشت و استاد محصوم کاجی در پیشیوه نوازندگی بی مثل میماند بود و در مشهد مقدس محلی در خدمت سلطان ابراهیم
میرزا میبود و از آنجا بجای دیگر رفت سلطان محمد طنپوری درین فن ترقی عظیم کرده در عراق و طنپور نوازی
استاد محمد اما در عالم جوانی بعالم بقارفت میرزا حسن طنپوری در جنگ نوازی استاد بود و این هر دو پیشیوه را
کمال رسانیده بود و دیگر سازندگان در اطراف بسیار بودند باین چند کس اختصار رفت از طبقه قصه خوانان سازندگان
خوانان و امثال ذلک جمعی بودند اما با اسم این دو برابر و ختم نمود استاد سلطان محمد کلکی قصه خوان بی بدل در خدمت
نظیر و عدیل نداشت مولانا حمید برادرش شاهنامه خوان بی مثل بود و شعله آوازش یک فرسخ زبان میکشید و این
بهر کمال رسانیده بود و ابی سلام ذکر شهیدت شاهزاده مغفور سلطان حمید میرزا و فضائی

که بعد از آنکه شاه جنت مکان روی داده سابقا سمیت که از ترس یافت که در شبی که واقعه آمد شاه جنت مکان دست
داده سلطان حیدر میرزا که مدعی سلطنت خود را ولی عهد میدانست حسب الامر شاه جنت مکان را با اختیار خود علی بن
شاهزاده عالیقدر در دولتماندن توقیف نمود و این معنی غافل بقدر که اعوان و انصار او در بیرون اند و این شب که در آنجا
همیون بکسب اتفاق از جماعتی بود که با او اتفاق انداشتند بالجله نواب میرزا صباح آنروز تاج شاهی بر سر نهاده و
شمشیر خاصه شاه جنت مکان را حایل کرده و وصیت نامه به مبارک آنحضرت ظاهر ساخته مدعی آن شد که آن وصیت نامه
سراسر بخط اشرف آنحضرت است که او را ولیعهد و قائم مقام ساخته تمامی شاهزادگان امر او صوفیان و موافقان
آن دو دمان بایوان چهل ستون برآمده معاندان گفتند که این وصیت نامه بخط مبارک اشرف خاقانیست بلکه خط
یکی از محدثات حرم است که بخط اشرف مشابیهی داشت بعد از فوت آنحضرت نوشته شده و اکثرین از اگشت مبارک
بیرون آورده مهر کرده اند العلم عند الله بالجله شاهزادگان بوزباشیان و قوریان و ایشک افاسیان و جماعتی
که اهل کشک و اهل خدمت در دولتماندن مبارک بودند طایفه بسیار کرده و انعامات داده و عده های نیکو میدادند
مرتبه گفت که در رکشوده ملازمان شاهزاده که در کسین مجتمع شده بودند باندرون آورند انجامت از صباح شین
بطریق محمود با او از روی او بپایان کرده هر خطی باشد و فک الوقت میکردند و او را ملیت و لعل تسلی میدادند و در کسین
در عده های مناسب میگفتند از وی یک یوزباشی حرم قوم بولی یک افتخار حاکم کرمان که در آنشب در کشک بود و در
ثقات منقولست که گفت نواب میرزا امر اطلب نموده و عده حکومت کرمان و خورچی باشیکی داده فرستاد که
نزد قوریان محاط درگاه رفته این مهم را نوعی صورت دهم که در را باز کرده ملازمان خاصه میرزا را باندرون آورم
من تا پیش در فرستاده آمدم و صریحا گفتم که قوریان بیای می کنند و میگویند که پادشاه از میان رفته و طوایف قزلباش
دو کرده شده و هر گروهی جمعیتی نموده اند ما ترک هر دو گروه گفته حراست دولتماندن مبارک و حرم و محافظت بایست
پادشاهی پیش نهاد جنت ساخته ایم و امر او ارکان دولت هر گروه تا با اتفاق امری نکند و بصلاح دولتمندان
و رئیس خیدان هر فن این مهم بصلاح نیاید و خاطر ما دولتخواهان که جز بایست حقوق و نعمت امری دیگر کم کوز خاطر دولت
از فساد و دست درازری تا خاطر جمع نشود و محال دخول و خروج احدی نمیدیم شاهزاده دانست که این جماعت با او
و بگویند دست بشمیر که در من قتل خود را رضی شدم و الله اش از بس بد شاهزاده این حال که فریاد
بر آورد و مانع آن شد شاهزاده اوضاعی شد و بجرم رفت و تا آنروز در مضطرب الاحوال گاهی در بیرون و گاهی در
اندرون بود و مشخص او شد که در حبس آنجا محال ماند محال دخول اعوان و انصار است اما اندر ارکان دولت هیچ

بر خضیه با طایفه اهل طایفه ایستند و میرزا سلطان خان افشار را سلطان احمد میرزا بنزل حسین علی خلیفه فرقه سلطان محمد میرزا نیز که در منزل
از سر خان رولو بود با آنجا آمد و اسمعیل میرزا بنان همگی صحبت نمودند و جماعت شیخاوند و طایفه حاش و دستا جلو و گرجی و ^{۹۹}
سلطان حیدریان که معظم ایشان صدرالدین خان صفوی و حمزه سلطان حاش رسید یک کونه و امیر خان یکتال یک
گرجی و آله قلی یک سلطان الیک اغلی بود بنزل حسین یک یوزباشی جمع شده بلا مرت سلطان مصطفی میرزا که در خانه او بود
پوستند و سلطان ابراهیم میرزا و له برام میرزا آنجا آمد مجمل جمعی عظیم درین محل گرداد و جمعی از اعیان امرانیر مثل حیدر سلطان
سابق ترکان و آله قلی یک افشار حاکم کرمان و محمد قلی خلیفه ذوالقدر مهر دار و میرزا علی سلطان فاجار و بعضی دیگر تا آنوقت
در منزل خود توقف نموده و بجهت همگام حاضر نشدند بمجلس و در باب حصول مطلب خود مساعی بودند سلطان حیدریان
چندان بقوت معزور بودند که از ان طبقه حسابی برنمیداشتند و اراده ایشان آن بود که بهیت اجتماعی حیدر و ولشانه آمده
داخل دولشانه شوند و میرزا را بدست آورده جلوس فرمایند و هر کس مختلف نماید برقع او بر دوازند خاطر ایشان از جانب
اسمعیل میرزا که در قلعه قهقه محبوس بود بجهت اتحاق خلیفه انصار قرار داد جلوس حاش و قلع جمع بود که بعد از جلوس سلطان حیدر
میرزا در باب او با آنچه حکم شود عمل خواهد نمود و اما بعضی عقلا از این می گفتند که چون فورچیان کشیک ابواب دولشانه را
سد و بکوره نسبت بشاهزاده آثار خلاف بطور آوردند و چون بدر دولشانه رویم فی مابین همگی واقع شود و کجاست
بالضرورة قصد شهادت نمایند هر ساعت تغییر رای داده اند و نشدند و یکدیگر دزد آخر این امر قرار یافت که تا آخر روز که
وقت کشیک است خبر نمایند و آخر روز چهارم آنکه شب گذشته کشیک انجماعت بود و شب طایفه استاجلو نسبت
بطریق مسود بخدمت خود و کشیک دولشانه میر ویم و از میان انجماعت آله قلی سلطان الیک اغلی گفت که براق بستمه بدو و تلخا
پادشاه رقت از صوفیکری و اخلاص و راست و نیز چندان نفسیید هر هنوز و غایه حسین قلی خلفا چندان جمعی شده
اولی است که اول سپهر گرفته مهم او را بر وجه دلخواه ساخته بعد از ان بغراض خاطر تبه بر کار و اتمام مهمی که پیشنهادت است
بر و از بیم و فی الواقع عقل این بود و اما چون او بار قریب حال این طبقه شده بود و بدو غفلت بدوی و انش و پیش انقوم
که هر کدام تدبیر عالی بودند کشیده شد حسین قلی خلفا که تدبیر روز کار بود و اوایل حال و غده عظیم داشت که مبارک سلطان
حیدریان بر سر او آیند تا بر می اندیشید که باعث خلاصی او کرد و او را بدلق خان رولو و شاکر علی سلطان مست اغلی
را که مردم ریش خیز بودند بر سالت از جانب سلطان محمد میرزا و اتباع او بخدمت سلطان مصطفی میرزا و حسین یک
و اتباع او فرستادند که بای و میدان مصالحه نموده در دفع شر و فساد سعی نمایند خلاصه بخام آنکه ترک دولی گردد
همگی آنکه بیک اتفاق نهایت اول ساس کوکوری پوشیده و لوازم قربت شاه خشت مکان و کفن و تجمیع مبارک

آنحضرت پر دایم بعد از آن ریش سفیدان با هم مجامعت و صلاح و فساد را در هر دو طبقه از یکدیگر گفتگو نمودند و آنچه
مصلحت دین و دولت باشد هر یک ازین دو شاهزاده که حصانت دین و دولت بهتر تواند کرد و شایسته تر باشد باو نشان
انتخاب نمایند هر چند میدانست که مفایده است باجمعت تقوی ایشانرا فرستادند و ایشان آمد و پیغام گذاردند و از طرف
نیز جوایهای غنیف داد و شد و در این قبیل و قال که شست بعد از آن تهر و دیگر اندیشید و کسی بیک فرسخ قزوین فرستادند و قزوین
که با یلغار آمده و رسیده ان سیمیل میرزا رسیده اول شبین بود که راکب مرکوب عرق عرق خود را بشهر رسانید و در راه
که اینک سیمیل میرزا با یلغار رسیده و شهرت یافت که شاه جنت مکان داده و از راه روز قبل ازین در خفته کس طلبت شاهزاده و فرستاد
بود و او را نیز بسپار تعلیم می آوردند و اینک بسبب استعمال رسیدن طایق و عوام الناس که با طبع خواهان او بودند و بشهر
و غوغا در آمده و بجانب خانه خلفا نهادند و کثرت عظیم در آنجا واقع شد و سلطان حیدریان ازین حال بنایت انقباض و برین
خاطر گشته تا آخر روز باعث توقف را در ایشان شد تا آنکه در آخر روز مشخص شد که این خبر با ذی شخص تدریس خلفا بود و
در مطلب او دخل عظیم داشت تا آخر روز اکثر مردم از اطوار سلطان حیدریان انقباض و کس تمام تقوی نمودند از دولت ایشان
بایوس شدند و بعضی امرایش محمد قلی خلیفه مهر در آنجا که در خانه های خود توقف داشتند بجای خلفا رفتند و حین یک و
اتباع او آخر روز در طرفین دولتماند و کشیک عازم و جازم کردند و در کباب سلطان مصطفی میرزا اسوار شده و در دولتماند نهادند
در وقت سواری و کثرت و از دو حامی شکران سلطان ابراهیم میرزا تخلف نمودند و بجای خود که در آن حوالی بودند گشته
در بسته همچنین که قلی سلطان الیک غلی بهنزل خود رفته و موافقت نمودند و حسین بیک اول از راه مهر و که راه خیابان
بود روانه شد چون بحوالی خانه خلیفه مهر در و الله قلی بیک افشار رسید مردم ایشان کوچه بند کرده بودند از پشت بام بر
و نقشک بسیار انداخته و اجتماع را راه انداختند و حسین بیک مصلحت در جنگ ندید و از آن راه مهر و نموده از راه دیگر که پشت
خانه های خزانه عامه بودند روانه شد و غریبان خزانه نیز بلا خطه آنکه مباد ایشان بر سر خزانه آیند قدم مخالفت پیش نهادند
در اول حال تیر و نقشک بسیار انداختند و حسین بیک فریاد کرد که ما را با کسی جنگ نیست و کشیک میرویم شمارا با چکار است
و اجتماع دست از جنگ کشید و انداختند حسین بیک در قفا بر دو دولتماند رسیده و در راه متغیر یافتند هر چند در کوفتند و
نشد خبر ایشان رسید که خلفا و اتباع او از راه خیابان آمده و میدان اسب که متصل با غنچه حرم است از آنجا داخل شدند
سلطان حیدریان و غنچه کردند که مباد اجتماع بیشتر از ایشان از آن راه بیایند و حرم در آید و قصد شایه انداختند
در دو دولتماند را با و بخت گرفته شکستند و بدولتماند نه نشاند میرزا و حرم بود و در بام سد و ایشان به طرف که رفتند
راه نیافتند و هر دو که رسیدند در آن شکستند و داخل شدند و شاه حیدریان فریاد زنان بخانه ها آمدند اما از نظر خلفا

حکیم بود و در آن شهر کیهانی که در ملک بلای خاصه شریفه ملک بود و از جمله سلطان حمیدیان بود و بعد از آن حال شاه جنت مکان
مراقت سلطان حمید میرزا اختیار نموده در دولتیانه توقف نمود چون واقعه مذکور بوقوع انجامید راه پروان شدن نیفت
در یکی از منازل دولتیانه در میان بخاری پنهان شده بود و قریحان خوشیانه تجرک و اغوای بعضی از اهل عناد و رستمیان
که در حال پنهانیت نموده و در نور حسب الفرموده سلطان حمید میرزا استم جان که از داخل کرده بود که باعث جرات شده
او را پروان آورد و در همانجا پاره پاره کرد و در صدر الدین خان شیخاوند را متعبد نمود و سپردند که در باب او هر چه حکم پادشاه باشد
عمل نمایند و در حکم و فرمان بر نواب پریان خانم بود و در مسائله امر احسن قلی خفا که چنین کاری بزرگ از پیش برده بود و دست
و خود بر فلک می افراشت و جمیع امر حسب الصلاح نواب خانم از میان امر حمید سلطان جابوقی ترکان بخت آوردن اسمعیل
بقلمه فتنه فرستادند و امر او مستخرج جمع شده نقش شاه جنت مکان و سلطان حمید میرزا را قبل داده شاه جنت مکان را
در تابوت مخوف بر جبهت حی لایموت نهاد و در خانه شروانی که در دولتیانه بودند که آشفته که بعد از وصول پادشاه بدینجه
مقرر شود عمل کنند و شرح نقل آن بشده مقدس معلی در زمان اسمعیل میرزا بر قوم ملک بیان میکرد و نقش سلطان حمید میرزا
را باستانه فردوس نشان امام حسین ۱۲ و آباء النجیه الرحمن برده و خلی کرد و مجله از روز سه شنبه که این قضایا بوقوع پیوست
تا در جمعه در دار السلطه قزوین آتش فتنه و آشوب بوقوع مشتمل بود که آشفته و بکانه در میسخت فتنه روز اکبر در میان خلق
پدید آمد و اجاره و او باش محلات سرشورش و فساد بر آورده هر کس بر کس عداوتی داشت جنل کنی نام نهاد و سلاطه
قتل اومی پر افتنده و احکام قدرت آن نبود که از جم مضرت اجلاف در از خانه پروان نواند آورده و هر کس بقدر حال دم
یراق در جمع کرده محافظت خود میکرد تا آنکه روز جمعه است و چهارم شهر صفر چارچان مقرر داشتند که با اتفاق میرزا علی سلطان
قاجار در محلات منادی کردند که کوچ بند باکشایند و من بعد هر کس متعرض کسی کرد سیاست خواهد یافت و در اسواق انکس
بود و معامله مشغول کردند مردم را بسجده جامع ترغیب کرد و جمیع شاهزادگان و امر اسجده جامع حاضر شدند خطبه سلطنت
و پادشاهی اسمعیل میرزا خواندند خطیب اول بارغرا و تعزیت شاه جنت مکان شروع کرد چون این مصراع خواند که
شهریت بر حضرت غم شهریار کو نه فریاد و فغان از زمین آسمان به جاست تا آمدن اسمعیل میرزا همه روز جمعه امر انکس
حسین قلی خفا جمع شده او را ملازمت می نمودند و همراه او بدولتیانه نواب پریان خانم آمده جماعت ضروری که در امور ملک
مال بود و بعضی میرزا نینده و احدی را حد آن نبود که در حکم و فرمان پریان خانم تجاوز تواند کرد و درین اثنا سولایح حسین
و غنی خلیفه تکلو که در سام و انکسور کهلان می بودند به دار السلطه قزوین آمدند بعد از آن طایفه تکلوارا ده کردند که در
که در سوابق از بان میان تکلو و استا جلوه و تاز که کرده آنچه از طایفه استا جلوه در زمان شاه جنت مکان نسبت بکلیت

در دفع قزاق خان و له محمد خان شرف الدین علی حاکم هرات که با فساد آن طبقه سمت وقوع یافته بود و آن سبب از سعادت
بساط قرب منزلت و در افتادند و درین هنگام که فرصتی چنین برست افتاده و در مقام انتقام شوند و چون از آن طبقه اندکی
سلطان الیک علی جمعی کثیر از میرزاها را استاجلو در قزوین بودند و او قتل ایشان کردند بحسب قلی خان اصلیت و بدین
او بخت نگه نشیند بود که امده قلی سلطان در روزی که استاجلو بر سر دولت خانه میرفتند گفته بود که رای صواب این است
که اول بر بر حسین قلی خلفا بریزیم بکرتبه وراثتای نکلات کنایه باو گفت که اگر سلطان حیدریان برای تو عمل میکند چه کنم
تشیست می پذیرفت لکن از خای خان کرده زیاده در مقام منع انجاعت نشد ایشان از اطوار و عدم مصایفه نفوس نموده
بیت اجتماعی سوار شده و در بختان ابد قلی سلطان نهادند و ایشان واقف شده و در بار مضبوط ساخته و در مقام حاضر
در آمدند طارمان بی حقیقت اکثر دست از معاونت کوتاه کرده سر خود گرفتند سی چهل نفری که از باب بقیع بودند
پای ثبات افشرد و بیک مشغول شدند طایفه لکلو که قریب یکزار و پانصد نفر بودند از در و بام فرو ریخته تیغ بر سر انجاعت
نهادند امده قلی سلطان با چند نفر از پسران و اقوام و عینیان بیک و له بر محمد خان با چند نفر از جماعت جلو شلو و قوم
و دیگر اعیان استاجلو تا بخت و چهار نفر مقتول شدند و خانهای ایشان از انداج و غارت نمودند حتی اطفال و محرومان
برهنه و عریان کردند و همچنین جامه و او باش و عوام الناس سیاهانه لکلو دست بخاربت و تاراج خانهای
سلطان حیدریان کشاده کسی نتوانست منع آنها نتوانست شد و از خانه حسین بیک و صدر الدین خان حمزه سلطان
و سایر سلطان حیدریان چندان از نفایس و اموال و متاع و اجناس بیرون آمد که در خزانه خیال نیکیند و نهایت
خفت و خواری بر سر عیال و اطفال آن طبقه آمده و امیرخان موصو لوترکان که در خوانداری میبود و با تفاق حسین خان خیل
اراده قتل ببری بکست و جلو و استاجلو بایان که با او در درامین میبودند نموده بر سر خانه او رفتند محاصره کردند و اکثر قتل
از سر او برانگه شده سی و چهل نفر کاسم و رسمی داشتند توقف نموده دست بتیر و گمان کشاوند تا تیر در ترکش آتش
جنگ کردند و لکلیان و ترکمانان و طایفه قو جلو که قریب ده هزار کس بودند سی بسیار نموده ببری بیک را با تمام اقوام
قتل آوردند و اسباب و جهات ایشان با آتش و شورش و باعث کل ازین همه شورش و غوغا آن بود که ده پانزده روز و اصل
خبری از جانب طوفان قوتیه نیامد و امر او مردم را دغدغه شد که مبادا سلطان حیدریان باستصواب خلیفه انصار و اولاد
نسبت با اسمعیل میرزا عذری اندیشیده باشند و عالم را بی صاحب تصور نموده مردم شروع در بی اعتدالیها کردند و آنکه
خبر صحت اسمعیل میرزا و خروج او از قلعه رسیده و نواب برنجان خان حکم کردند که امرای لکلو با استقبال او بشاه رفته و شهر
توقف نمایند و ایشان غریمت رفتن کرده شورش و غوغایان الحمله تسکین یافت بعد از رفتن ایشان نواب بکند امرای

و مدام در اسلام بعد از او ان مدد و توقف نموده از بیم سخت دلی اعتباری از روی وطن نکرد و در ان ولایت ایام
حیاتش سپری گشت و از وزرا و اماره عظام و کلان تران از باب الی مالک و جمعی کثیر که در درگاه عالی مجلس نشست این
راه مطایبه و هرنانی داشتند و بجزات نامور میکردند که تفصیل آنها موجب اطباب بود و از نشیان محمد یک بزرگوار
اقوام میرزا که ریاست که منشی المالک بود و سابقه شکاری قدیم داشت فوت شد و دو منصب انجا مالک با جندی بنویس
شد میرزا محمد ولد خواجه علی یک سرخ کرمانی که نسبت خویشی با محمدی یک مذکور داشت و قاضی عبدالله طوسی خواجه
علاء الدین منصور هروی بخدمت انشا مالک قیام نموده از زمره مجلسیان بودند میرزا محمد در زمان اسمعیل میرزا منشی مالک
گشته بنایت مغزو و محترم گردید و در زمان نواب سکندر شان بعد از قتل میرزا سلمان ستونی المالک در زمان نواب
بنصب وزارت ترقی نموده مال حال در زمان خجسته نشان حضرت علی شاه فی ظل آلهی رفته و مالک پیمان خواهر گشت
از در باب قابلیت و استعداد و در زمره خوشنویسان بودند اما قاضی عبدالله در فن انشا بر اقران رتبه درجهان داشت
و در حکام اسبج انطاس ازین طبقه فضیلت نشان در مالک ایشان جمعی کثیر بودند بزرگ چندی که نسبت ملازمت اشرف
قیام داشتند و مشاییر این طبقه بودند اقدام رفت حکیم غیاث الدین علی کاشی مردی صادق القول و راست گفتار
ساده لوح بود در کتاب علوم متداوله کاینی سعی نموده در علم طب مرتبه کمال داشت بعد از فوت برادرش حکیم نور الدین
بلازمت اشرف فایز گشته در سلک حکما انظام یافت در معالجات مرضی یدر پنهان نموده و قوش در میان حکماء قدوه
قانون بود و در خدمت شاه جنت مکان بجهت صدق اخلاص و راست گفتاری زیاده از اقران محل عناد و حکیم
کمال الدین حسین شیرازی طبیب فاضل و دانشمند بیکو اخلاق بود در اول حال حکیم مرتضی اعظم شاه نعمت الله بزرگوار
در خدمت او میبود و بعد از فوت او در سلک علمای درگاه عالی منسلک گردید و اختیارات عظیمه بر می نمود و تصرفات منطق مسیح
آسایش اکثر اوقات از مسلک خطا دور افتاده معلولان نخل فرشته و مریضیان امراض مختلفه بمن معالجاتش محبت
می یافتند چون توسیع مشرب مشهور گشته بطریق در باب دیار به فروش نمود با احتمال ارتکاب شراب خمر که الهی محبت
ابدان عموم جایز می شمارند از شاه جنت مکان زیاده توجه نیافت و در زمان نواب سکندر شان ملازمت خان احمد
کیدان لغت بسیار نموده به ان ولایت رفت و مدام در خدمت او مغزو و مستبر بوده و الی مذکور با او صاحب طب می نمود و
خیاتش در انجا سپری گشت حکیم ابو نصر ولد عبدالرشید کیدانی مردی وجهیه و خوش معاوده و خوش کلام و بنایت
صلح و معالجات خوب بود اکثر معالجاتش در اردوی عالی موافق انچه مرضی افتاده و در ان فن شهرت تمام یافت
و در بیماری شاه جنت مکان راه خدمت شبان روزی یافته محمود امثال و اقران گردید و در خدمت شاهزاده طاهر

سلطان حمید میرزا قرب منزلت تمام یافته بحض توجیه والتفات بر سایر حکما عظیم جاهلان محبت و بالآخره ایضاً بهشت
آن شد که در قضیه ارتحال شاه جنت مکان او را در محالجه نیانت شتم داشته در دولتماندن هابون برست قوچان
حوضخانه تقبل رسید میرزا محمد شیرازی قوم حکیم کمال الدین حسن حکیم فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود در محالجه مرضی بر پنا
کار میفرمود اکثر حکماء عصر قول او را مستبر و تصرفاتش را در محالجه تش معتمد علیه و موثوق میشدند جمعی از اطباء کرام
او افتخار کرده مباحثه کتب طلب با او میکردند و الحق بقراط زمان و افلا تون دوران بود غایتش اوزیر بطری حکیم کمال الدین
حسین تو سحر مشرب مشهور و از توجیهات پادشاهی معجور بود و راه خدمت کمتر داشت و بعضی اوقات در اردوی معلی
و بعضی اوقات در دوازده العباد و نزد روزگار سکندر انید حکیم عماد الدین محمود اوزیر نسبت قرابت و خویشی باین دو حکیم
داشتند داشت و در علم و حکمت میان هکنان طاق و در دانشوری و خدایت مشهور آفاق بود و رسالات مرغوب
و نهای غریب از و در علم طب و ترتیب معاصن و مصالح امراض مزمنه خصوصاً جرب و جذری صغیر و کبر که بین الجهور تشنگ
مشهور است در میان اطباء معتمد علیه است در اوایل حال در خدمت عبداله خان استاجلو حاکم شروان میبود عبداله خان
پنجتنی از جهات تغیر مزاج با او نموده تشغیضش آفریده کشته او را بر سر او برفت تقدیب کرد و کشتن با صلیح او را در میان
برفت کشته بود و جنازه جناب حکمت تاب در آن قضیه با فرط خورون افیون علاج خود کرده از آن بلیه سالم ماند و چون نمود
افیونی بود با فیون اعتقاد تمام داشت و چون شاه جنت مکان در رواج و رونق آستانه مقدسه حضرت امام الزمان
باقضی الغایه توجیه مرضی داشته از هر طبقه آنچه بهتر بود بخدمت آن سرکار تعین میفرمودند اوزیر طبابت سرکار فیض انار
نامی کشته متهما در مشهد مقدسه معلی محالجه مرضی مشغولی داشت و الحق جامع صفات کمال و زبده اصحاب فضل و کزیده
ارباب افضال بود حکیم ابو الفتح تبریزی مشارالیه از اطباء اشته تبریزی است و چون حقیر الحینه بود بین الجهور و حکیم
استمداد دارد و در آن شهر از سایر اطباء امتیاز تمام داشت در تشخیص مرض و احوال مرضی منفرد بود و اگر مرضی خطی
زده بودی آنکه سوال احتیاج داشته باشد از دیدن نبض ادراک آن خط زده اظهار نمیکرد این کوفت از کل فریب
غذای کدام شربت است کسی اگر واقع شده بوده است از اوزیر اظهار میکرد و اکثر اوقات مطابق واقع می افتاد
و این شیوه را بر حد اعجاز رسانیده بود و جناب حکمت تاب در زمان سلطنت اسمعیل میرزا در خدمت او قریب نزلت
یافته از جمله مقربان و محرمان محرم غرت گردیده از سایر اکفاد و اقربان بشرفه قرب منزلت امتیاز تمام داشت و در
زمان نواب سکندر نشان که امیرخان موصول و ترککان حاکم تبریز و امیر الامراء آذربایجان بود جناب حکمت بناهی
سکک ملازمان خانانده در خدمت او تقریباً بسیار داشت و بعد از واقعه امیرخان چون از خواهان او بود و نوازشها

که منصب اینک قاسمی بامشی کری داشت با اتفاق میرزا اسکان با طر استاب سلطنت و پادشاهی و پسر زرین و نقارخانه و جوتانی
بر داشته با استقبال رفته در چمن رنگان بسعادت ملازمت مشرف شدند که جلوس اسمعیل میرزا سابق و محمد اسمعیل میرزا
ارشد اولاد شاه خجست مکان و برادر اعیانی نواب سکندر شان بود بخت ارتکاب بعضی از محرمات که از نزد شاه جوانیت مثل
مصاحبت با دیوانه خیران که مرضی خاطر اشرف شاه خجست مکان بود که اشتن او را در راهی هلیون مصلحت ندیده نواب
سکندر شان از دار السلطه هرات طلب فرموده او را در عوض حکومت خراسان فرستادند و محمد خان مشرف الدین علی
بکلو بستور لکه میرزا شده سلوک او در خراسان نیز پسند اشرف نیامد و بطایفه تکواندگی بی اعتقاد شده بودند به دستور
نواب سکندر شان از هرات فرستاده او را طلب داشتند و بی آنکه مشرف ملازمت دریاید بودند و یک قورچی بامشی حبس لامر علی
او را از حوالی قزوین گذرانیده و بقلعه قمه بر دو حکام قلع که هر چند سال دیگری تعیین میشد بجا رست شاهزاده قیام داشتند
تا آنکه نوزده سال پیش شاه دشت و یکصد و هشتاد و دو سال که رانیده درین حکام حکومت قلع بخلیفه انصار تعلقی داشت
و جمعی از قورچیان حبس لامر شاه خجست مکان بجا رست شاهزاده مشغول بودند که خبر ارتحال شاه خجست مکان و قتل سلطان
حیدر میرزا باور رسید بحسب اتفاق خلیفه انصار بشکار رفته در پای قلع بود چون اسمعیل میرزا بخلیفه انصار بی اعتقاد بود و او
سلطان حیدری میدانست و قتل سلطان حیدر میرزا بدستین بود و احتمال کذب میداد با قورچیان متفق شده چنان
در قلع وابسته ابواب دخول و خروج سد و ساخت تا اخبار رسید و نصایا اندک و کور بوضع انجامید و اعدای انصار
جمع آمد و خلیفه انصار در شکارگاه خبر برم شنید و دانست که قفسه سلطان حیدر وقوع یافته بپای قلع آمده و در آمده و دیده
هر چند تفرغ نمود و اظهار بندگی کرد و قفسه برفتاد محملات ناسه روز پنج آفرید و در محال دخول بقلع ندانند تا آنکه جمعی کثیر از اهل
ار و مردم از راجیان بپای قلع حاضر شدند و قفسه قتل سلطان حیدر ب تحقیق بطور پوست در را کشود و جوق جوق
مردم بقلع رفته بشرف سجده میشدند و از طایفه استاجلو نیز جمع آمده بودند میرزا یک از مصاحبان سلطان حیدر میرزا
که نمایانده ایشانرا بشتافت و قلع قتل آورده و سایر اعیان استاجلو نیز جمع آمده بودند خایف و ترسان گشته خود را
بدارالارشا و در پل انداخته در خطیره متقدم سلطان الاولیا متحصن شدند باطلحه اسمعیل میرزا بعد از رسیدن حیدر سلطان
چاقوقی که از قزوین بطلب او آمده بود و جماع مسا کرد و ساعتی که خود خجستیار کرده بود از قلع بیرون آمده و خیمه حیدر
سلطان اقامت نمود و هر روز جمعی کثیر و در کشته بشرف سجده و بپای بوس مشرف میشدند جماعه فراداعلو اراده قتل خلیفه انصار
کردند و شایر ایه خود را بشرف خند میزدند ساینده عرض کرد که سزا با مقصود مستوجب سیاست و اگر رضای اشرف مقرون
بقتل بنده است اشاره فرمایند که ملازمان این استان بدان امر سادرت نمایند و اگر رقم غفور بقصیرات بنده کشیده شود

سور و توجه و التفات کردند که این جماعت سرافکنندگی بیرون ایم اسمعیل میرزا فرمودند که من ندیده ام که اگر از یک
و عذر اخلاصی یا هم و روزگار بکام من کرد و با هیچکس در مقام اشتغال نباشم و چون تو شرط خدمت و نوکری بجای
آورده باشی از توئی نعمت خود میدارم که مرا مضبوط داشته باشی و با مردمنی من التفات میکردی نوکری خوب چنین میباشد
که در خدمت مرجوعه از هیچکس حتی عزیز من هم ممنوع میگردد حکم شد که مشارالیه بپشتور سابق در ملک ادر استقامت بوده باشد
انکه از خدمت بیرون آمده آن ادراده از خاطر قرا و اعلویان محو شد باطله نواب اسمعیل میرزا بعد از سه روز از پای قلعہ کوچ
کرده با همگی طی مسافت مینمود تا به دارالارشاد و دجل آمده شرف زیارت خطیرة مقدسه دریافت و از آنجا منزل منزل می
تا و چون بختان سلطان ابراهیم میرزا و میرزا سلمان نظر و اکثر اهل خدمت شاه جنت مکان رسیده دولتیانه مبارک از حرم
و دیوانخانه و بیوتات پادشاهی نصب کردند و چتر زرکاره پادشاهانه بر سر او افراشته بظلمت لشوکت هر چه تمامتر بار آوردند
در دولتیانه نزول کرده سلطان ابراهیم میرزا شرف ملازمت رسیده سجده تخت مبارک بادی تقدیم رسانید و اسمعیل میرزا
او را در آغوش مهر بانی کشیده انواع تفقد و دلجویی بطور آورده و او را برادر خطاب کرده انیس مجلسی صاحب دایمی
در منزل مذکور بهر محمدخان استاجلو نیز از گیلان رسیده و امام قلی میرزا را آورده قبل ازین نگاشته ای که بپشت
که مرادخان استاجلو عمده سلطان جدید ریان بود و شاه جنت مکان بعد از صحت از چارخی او را به تفریح قلعه کور مستاد
هنوز در پای قلعہ بود که قضیه ارتحال شاه جنت مکان و شهادت سلطان حمید میرزا بوقوع انجامید مرادخان از کور
طایه بجان رفته بهر محمدخان استاجلو طعی شد و بهر محمدخان در میان امرای استاجلو به دوستی اسمعیل میرزا اتم نمود و بیک
شاه جنت مکان او را با بعضی امرای بخت آوردن خراسان و تحقیق تصرفی که اسمعیل میرزا در خراسان نموده بود و بجانب قلعه
فرستاد و یکی رفقا بنا بر خوشی آمد کوئی شاه جنت مکان با شاهزاده بی اندامی بسیار کرده بود و ملا بهر محمدخان
با او با دلبستگی کرده بود و بهر محمدخان استاجلو چنین اشتها یافته بود که با شاهزاده عهد و پیمان در میان آورده و خود را
نزد او کرده و هو فیان و ارباب اخلاص او را به دوستی اسمعیل میرزا مطعون میبایستند و چون جمعیت ایشان در این
بسامع جلال رسیدند ببران که بهر محمدخان را از دولتیان خود میدانست خاطر از وجع داشت اما و عذر کرده که مبادا
مرادخان او را از جاده اخلاص منحرف سازد و امام قلی میرزا را دست آورند خود کرده در ملک گیلان که جای حکم حسن است
توقف نمایند و طایفه استاجلو آنجا را مانع خود ساخته و ای طغیان متفکرند دانند علیخان بیک ترکاک دار و غم و فقر خانه
نزد بهر محمدخان فرستاد و گویا بهر محمدخان استاجلو این است که در قلعه نموده ایم و در هر باب طایفه استاجلو هر گونه انکار
نمایند با جناح مقرون است اما چون مرادخان باعث فتنه و فساد گشته در میان قزلباشان رزم و دوی انداخته چشمهای او را

خود را برادر امیر قلی میرزا بر داشت با استقبال موبک همیون آید چون علیخان بکیلان رسید و پسر محمد خان نورانی
امرا علی کرده کلاه بالاسم العین بر زبان آورد و علیخان بیک بخدمت موجوده قیام نموده بازگشت و پسر محمد خان
در کباب شاهزاده والا متوجه استقبال شده و در حین رنجان به سعادت ملازمت فائز گشته و با نواع تفقدات پادشاهانه
سرافراز گشت اسمعیل میرزا امیر قلی میرزا را فرزند نامید و آغوش مهربانی کشیده و از آنجا منزل بمنزل با کمال شکوه و عظمت
و کامرانی بتانی ملی مسافت نموده در قزوین نزول نموده شاهزادگان و حسین قلی خلیف و امیر اعظم ایشان که شهر
بودند به سعادت ملازمت فائز گشته و بجهت ملاحظه ساعت بشهر نیامده و بجانب شمالی شهر نزول کرده و درین منزل
حسین بیک را در کسوت شعبانان عهد پوش و کلاه نمودی بر سر بر سوادلی آوردند که کس چنان پنهان و همه غایب از احوال
و جوانب بطعن لعن یاد میکردند و کار و شمشیر و خنجر بر جواله کرده بودند و محافظان مانع میشدند چون نظر عالی ایل
میرزا درآمد سجده مکرر و مصلحت وقت خود نکاهی بر اطراف و جوانب حضار مجلس کرده گفت سبحان الله از میان این همه
مردم همین کلاه بکار با بوده ایم اسمعیل میرزا فرمودند که جمعی دیگر در باب سلطان حیدر از تو بجهت تر بودند کلاه همه بر سر
حسین بیک بر سر آورد و گفت که ای پادشاه عالمی سلطان حیدری بودند غایتش اقبال تو بلند می نمود و خدای تعالی
بصلحت خود عمل کرد و در مقام انتقام خواهی بود و عالی را قتل کن اول مرا اسمعیل میرزا تصدیق سخن او کرده اینمقدار
باعث تاخیر قتل او شده و او را مجلس فرستاد و حضار مجلس خصوصاً خلفا که در سیاست او مبالغه داشتند ازین سخنان با
بکام کشیده خاموشی گزیدند و روز دیگر از آنجا به سعادت آباد که احداث کرده شاه بخت مکان و باغ ارم نشان است
تشریف آورده میر فرمود و بلا حظه سعادت که اختیار کرده بود داخل دولتشاه مبارک نشد و جهت سکنی چند روز
خانهای حسین قلی خلفا تعین یافته از باغ بمنزل او رفت و در آنجا سلطان مصطفی میرزا را حاجی اویس سلطان بیات
آورده بود و بپای پس اشرف مشرف شد و اسمعیل میرزا روی شاهزاده را بوسید و استمالت داده میان برادران مجلس
آمد که شاهزاده اراده نشستن هیچ یک از برادران تعلیم او نکردند و خود باین تر از سلطان سلیمان میرزا که مبالغه در بخت
بود و جا اختیار نموده بر سایر برادران تقدیم کرد و اسمعیل میرزا در مقام تفقد برادران و آمده همه بایشان زبانی بظهور
آورد و گفت اگر شما با من در مقام محبت و راستی باشند انشاء الله تعالی من بایشان نوعی سلوک خواهم کرد که هیچ پادشاهی
نابرادر من نگردیده باشد و اهل او این حکایت نچند داشت و اکنون خاطرش جز آنست که عدم ایشان خبری دیگر نبود و
آنچه در خاطر داشت بمنجه ظهور آورد و چنانچه در محل خود سمیت گذاشت و خواست یافت فتح الله بیک و شاه قلی بیک و علی بیک
و شاه وردی بیک برادران حسین را آوردند ایشان را امیر سلطان کنکر لور که در سلک اماره سپاه جلوسه نظر بود و میرزا

او بکشت رشت و اعتبار خود و چهار در و خانه خلفا بقتل آورد چنین قرار یافته که هر کس را بایاق پیکانه می سپردند گناه
 سید بکشتند هر کس را بایاق خودش می سپردند همان لحظه بقتل می آوردند و چهار ده روز در خانه خلفا بسر برده اکثر
 امر بطریق محمود ملازمت در خانه پادشاه پریخان خانم می نمودند این معنی را باعث اعتبار و رفع در خات نزد پادشاه
 میداشتند و کلاهی نواب مشارعین پادشاهانه و نزدیک و طر اقی و در خانه نیاده از ایام شاه جنت مکان طرح
 نهاده بواب و کلا و ملازمان بطریق سلاطین نظم و نسق درگاه می نمودند و مقتدا نواب خانم این بود که چون سلطنت
 اسمعیل میرزا بسی او صورت بست و در زمان شاه جنت مکان نیز همیشه مدد و معاون او بود و زیاده از شاهزاده سلطنت
 همیشه شاه جنت مکان و در امور پادشاهی صاحب دخل خواهد بود و بکس تقدیر بر عکس مطلوب فخر داد و بامر سخنان کنایه
 در باب ملازمت در خانه خانم میگفت نوبتی تصریح کرده گفت که گریبان نفیحه دانه که دخل او عورات و در امور ملک
 لایق مامون سلطنت و پادشاهی نیست و آشنائی مردم بچندرات استار و دومان علیه فیج است امر از حقیقت کارگاه
 شده ترک فرود نهوده درین اثنا مزاج جناب اسمعیل میرزا از خلفا منحرف گشته در مقام کسر شوکت او در آمد سبط هر که
 که بمقتضای عقل و در اندیش پسران خرد و سنجیده و بنای خیر این بود که طرف طاعت خلفا از باوه غفلت و غرور بالا مال او زیاده
 از حد اعتدال بزرگ شده بود و خود را پادشاه نشان قرار داده بخت عظیم بر اسمعیل میرزا داشت و این بار بر خاطر خطیر
 پادشاهان بسیار گران می باشد و بر صاحب وجودی که خود را موجود مجازی ساخته باشند القا نمایند و سبب دیگر
 که بعد از آن ظهور یافت آن بود که چند روز که از قتل سلطان حمید میرزا گذشت خبری از جانب قلعه نمی آمد طایق مضطرب
 خلفا گفته بود که سبب اضطراب مردم چیست سلطان محمود میرزا هم پسر شاه جنت مکان است جوانی قابل و شایسته پادشاهیست
 و جناب پریخان خانم نیز عرض کرده بود که ظن غالب نیست که اسمعیل میرزا در شب اول که خبر فوت شاه جنت مکان
 بقلمه رسید سلطان حمیدیان ضایع کرده اند اگر انجمنی بوضع شوند و سلطان محمود میرزا را پادشاه کنیم نواب خانم
 فرمودند که برادر همیانی من سلطان سلیمان میرزا از و پس بزرگتر و بکشت برادری من پادشاهی ندارد و تر است او را
 پادشاه میکنم درین اثنا خبر محبت ذات اشرف از قلعه رسید و در آن چند روز که اسمعیل میرزا در خانه های خلفا بود و معاندان
 این مقدمات باد خلوت بعضی رسانیده و چنانچه مزاج پادشاه را از و منحرف ساخته بودند فی فی خلط کفتم هیچ یک ازینها
 نبود بلکه حق سبحانه و تعالی که منتقم حقیقتی است بمصدق کلام صدق انجام من امان ظالمات ضد سلطه علیه مزاج
 میرزا را بدو تغییر ساخت و زمانه بطلب خون الحق ریخته شاهزاده مظلوم سلطان حمید میرزا برخواست زیاده ازین کتاب
 اقتدار آن ظالم نهاده و در غریب ساعیان قتل آن شاهزاده مغرور و قاتلان او هر یک به پای کفر آید و از خطبه

چون اسمعیل میرزا نسبت بخلفائی اعتقاد شد اول او را تکلیف منصب عالی و کالت دیوان علی و نیابت نفس همیون کرد مشروط
بر آنکه منصب دیگری بخلافت داده شود و مطلب اسمعیل میرزا آن بود که چون صوفیان خلفا را خلیفه و نایب امرش کامل
و حکم و فرمانی حکم مرشد میدانند در آن هنگام فریب ده هزار کس از این طایفه در قزوین اقامت داشتند که از اول
جان محکوم حکم خلفا بودند و خلفا باستظهار ایشان این همه تسلط و اقتدار یافته بودند و در آن است و امتحان نمایان گفت که
پایه تو از مرتبه خلفائی گذشته باید که منکفل منصب و کالت دیوان علی کردی مشارالیه در جواب گفت که منصب خلافت یا
از دست نیکند از من اگر و کالت و خلافت هر دو باشد فیها و الا بو کالت راضی نیستم چون پایه خود را از و کالت تبر
میدانست قبول نکرد و اسمعیل میرزا از این حکایات اظهار آزر دکی کرد و شکوه بر زبان آورد و امرای روم و افغان را طلب
گفت که هرگاه صوفیان و طالبان از سخن مرشد کامل تخلف و تجاوز نمایند در طریق صوفیکری و سلوک مشایخ صوفیه
به مکافات دار و ایشان گفتند که هر کس از رضای مرشد کامل تخلف و تجاوز نماید صاحب خطا و مردود است گفت
بر خلفا جوار و سخن ما که داین حکایات بخلفا رسید مباح که بخدمت اشراف آمد که بعضی حکایات بعضی رسانید چون خطبه
ایشان آقا سیان بر شاه علیه مانع شده گفتند که هر چند که این خانه است اما پادشاه درین خانه اقامت دارد و در
نزول پادشاه است و دولتمانه قریب باش است و تو در خدمت پادشاه که مرشد است صاحب تقصیر و خطائی مادی
که مرشد کامل از خطای تو نکند و در طریق صوفیکری و سلوک جایز نیست که داخل دولتمانه شوی در برابرگاه نشین
تا مرشد کامل بر منای خلفا امری که هرگز تصور و نقل نگردد بود مشاهده نموده و در عجزت به باغش راه یافت و
تا وقت ظهر در در خانه بطریق کناه کاران نشست و جمعی کثیر از مردم روم و بلو و غیره در اول روز با او موافقت نمودند و اسمعیل
میرزا بیرون فرستاد که خلفا بمنزل خود رود که ما هر سخنی که با او داشته باشیم خود با او گفت و شنید خواهیم کرد و خلفا از این حکایت
خی الجمله طمیان قلب حاصل نموده همکنان را تصور آنچنان که پادشاه بمنزل او رفته دارک خاطرش خواهد کرد و از روز
خانه نشین بود و بتغافل گذشته صورت ملاقات روی نموده اما در روم و بلو بستور رفیق او بودند و در نیم اسمعیل میرزا
براق بر آنکه از امر او روم و بلو مردی ترک راست اعتقاد بود و طلب نمود که گفت که خلفا چه میگوید او جواب داد که از تخلف
پادشاهی نام و پنهان است و بهر خدمتی که اشاره شود که اگر همه سکبائی این آستان باشند منت بجان داشته بدان
قیام مینماید میرزا اسمعیل گفت که اگر راست میگوید و مطیع امر است باید ازین خدمت او را بامری نامور میسازیم که حسب
رفع درجات دنیا و آخرت او باشد او را قورچی باشی مشهور من مخلصی کردیم که من بعد در روضه مقدسه حضرت
امام الحسن و الانس خدمت کرده هم در خراسان اعتبار و دنیا و هم احوال آخرت داشته باشد باید که همین خطه او را

سوار کرده روانه سازی و لوبه ابق امراء و ملوک و سایر خواهان خلفا هستند که اسمعیل میرزا باولی اعتقاد است و بودند
و بار و ممکن نیست شخصی را که سرخوت مغرورش بکالت دیوان علی فروغی آمد تکلیف قورچی باشیکی می شد متد
که در خور ادنی ملازشت نیست و با وجود آنکه نمودن علامت غضب و بی التفاتیت از دوری گزیده عموم طایفه ملوک
حتی ملازمان بدخاندان فرستند و او حیران در کار خود مانده بود که درین اثنا و لوبه ابق آمد به جام شاهی که اندو او را
بنشین گذاشته فی الفور سوار گرد و از شهر یک فرسخ بیرون برده باز آمد و یراق و اسبابش همان لحظه بار کرده و برگرد
چون خلفا بدامغان رسید علی خلیفه آنچه قونیلو حاکم دامنغان حکمی ظاهر ساخت که خلفا در دامنغان توقف نمایند و هر چه بخواهند
حکم شود عمل آورده و بعد از چند روز که شاه علی روملو حسب الامر اعلی دامنغان رفته دیده عسرت پیش از مشاهده صورتی
عجیب و غریب دنیا عاری و عاقل ساخته معده و مالبصر گردانید مجله چون اسمعیل میرزا خلفا را از شهر بیرون کرده از
منزل او بیرون رفته خانه شاهنقی سلطان یکان استاجلو که در این میدان اسب شاهی قریب خانهای نواب بختیار خانم
و اقامت فرو داده در آنجا نواب خانم و محمدات استار سلطنت بخت ملاقات فالیف و فایز کشته زیاده هر دانی که میخواست
نواب خانم بود بطور نیاید از آنجا در ساعتی که خود تعیین نموده بودند و تخته مبارک که تغییر و تبدیل بسیار در عمارت
دولتخانه کرده بعضی منازل طرح انداخت و همه روزه بنیای بنا کار میکردند و به نیت کاهی بمنزل شاهنقی و کاهی در
خانهای نواب بر بختیار خانم و کاهی در باغ سعادت آباد میر میرز و طوایف قزلباش از اطراف و جوانب ممالک و
بدرگاه معلی آورده کثرت و ازدحام خلایق در دربار سلطنت قزوین مشاهده گشته که در کوچه ها و اسواق تردد و عبور و مرور
بود و تحف و هدایای سلاطین و پیشکش امراء و ملوک اطراف و ارباب و امانی ممالک چندان در دربار سلطنت قزوین جمع
شده بود که محاسب و هم از تعداد آن بجز و قصور اعتداف داشت و چون ساعتی بجهت جلوس اختیار کرده بود جمع
معات سلطنت و پادشاهی را موقوف داشته بروز جلوس عده نمیکرد و مردم روز میفرستادند و انتظار وقت میکشیدند
و طوایف قزلباش بنوعی مطیع امر و فرمانش گشتند که از جانب و نسبت بر کس سود مزاج فهم میکردند و خوش آن و اقبال
بهانه آنکه از سلطان جمعی بود و بقتلش می پرداختند و به نیت جمعی کثیر از طایفه استاجلو را و عدم پیوند حسین علی
برادران محمدی خان تحاق که با چکری روم رفته بودند ایشان خود همه روز در طاعت شرف میبودند و ابوتراب سید
معتوب یک میرزا که از ایماق ایشان بود در وقتی که ایشان از دولتخانه بیرون آمده بمنزل خود میفرستادند و در کوچه
با چند نفر از مردم خود که در کین خند گشته بودند شمشیر باخته آن دو میرزا ده بار باره کرده و چون این قسم اعمال
تج در اردو بنهروی آمد و باز خواستی میشد مردم دلیر تر گشته این امر را پسند ممالک کردند و نه سرایت کرده هر کس در مقابل

یکی از اعیان استاجلو قدرت می یافت بلانخیر با درت می نمود و از جمله حسین قلی سلطان افشار حاکم فراه و سایر امرا
که در دربار سلطنت هرات بودند اتفاق نموده شاه قلی سلطان یکان استاجلو بیکری خراسان را بقتل آوردند
اینمقال آنکه شاه قلی سلطان بیکری هرات را بکامیاب شرف علی شاهی قلی اللهی بود بعد از شرح واقعه شاه چیت
امرا محال فریب هرات را بکشت حراست سرحد طلب نموده بودند از امر او که کور حسین قلی سلطان افشار حاکم فراه
شاه قلی سلطان را با خود و قهر ساخته با امر از رفیق هواضه نموده و بیرون دروازه ملک جمعیت نموده چون خبر هواضه ایشان بگوش
اعیان استاجلو رسید ایشان نیز در درگاه سلطان جمعیتی بایراق و اسلحه بر خود مرتب داشته ترصد جنگ بکارگشتند
و امر با دو پیغام فرستادند که طایفه استاجلو مغضوب پادشاه اند و محل اعتنا نیستند و ما شهر و قلعه هرات را به تصرف تو
که در معنی خانه پادشاه است بکنه ایریم و استاجلو را داخل نداده و حراست قلعه و ملکیت می نایم که تا از جانب پادشاه کس
تفویض کرد و بسپاریم اولی اینکه سلطان از شهر بیرون آید و اگر او را در رفتن بیکاه معلی داشته باشد روانه شود
و الا در گوشه نشسته منتظر امر پادشاهی باشد و جماعت استاجلو در مقام سازعت در آمد و جواب دادند که ما حساب
پادشاه حاکم این ممالک بودیم و ما داعی که حکم غزیت از جانب پادشاه مال ما نرسد دست از حکومت و ملکیت کوتاه
نخواهیم کرد و جملا و سبکسران هر دو گروه بگوش و خروش در آمده از جانبین شکر کشی و قیل و قال در میان بود
هر چند مردم صلاح اندیش در هرات بودند که افغانا می رفته نماندند کرد اما بملاحظه سوی مزاج پادشاه بمردم طایفه
استاجلو اراخامی همان کرده در مقام دفع فتنه نشاند شاه قلی سلطان که مردم بزرگ صلاح اندیش عاقل بود ایریم
بنامی طایفه استاجلو را از یراق بستن لشکر کشیدن منع کرد و ابواب ملاقات مردم را مسدود ساخته بحال خود نشست
و دست از او دستد ملکیت کوتاه کرد منتظر بود که از جانب اسمعیل میرزا در باره او حکومت هرات چه حکم شود
چنین گفتاگر ده علی الفلعه بر سر خانه او هجوم کردند و جمعی که حاضر بودند در مقام مافعه در آمده کاری نتوانستند
خایفه افشار بنما در آمده در حالتی که او بی یراق و اسلحه ایستاده و مردم خود را منع میکرد و تنهاکشیده و در گوشه
و بقیش بر داختند رخوت خانه او بنارت و تاراج حادثات رفت بعد از وقوع این حال جماعت استاجلو از هرات
برکنده شده غارت زده و بریشان حال بعضی نزد ایریم سلطان پسر شاه قلی سلطان که حاکم بخش بودند فرستند
و بعضی روانه اردو شدند و نواب کامیاب شرف علی شاه قلی اللهی که در آنوقت هفت ساله بود در هرات بی الله و
مخافت مانده طایفه افشار و غیره که در هرات بودند بملاحظه توجیبی اسمعیل میرزا زاده ملتفت نباشند چون خبر نقل
سجده قلی سلطان را در دوشید اسمعیل میرزا قلی بیک و که سلطان حسین بیک ساطو نواده در میش خان را برب

فرموده بر تبه خانی و شرف مصاهرت این دو دمان سرافراز نموده بکومت و ارباب سلطنت بهرات و امیرالامرا را حراست
نصب فرموده و قضیه شاه علی سلطان تهاقل بمنزله در مقام بازخواست نشاند اعیان استاجلو که در اردو بودند
بیشتر از پیشتر بر ایشان حال گشته حیران گشته بودند و چه که ام آموده حال شبی در بستر آسایش نمی نمودند و غلط انداخته
خالی بودند درین اثنا محمدی خان تهاقل که از امر اعتبار استاجلو و بکار پکی خورشید بود و بایلیگری روم رفته بود و عادت نمود
بر ارباب سلطنت قزوین آمد و بیایا بوس اسمعیل میرزا مشرف شد و توجه و التفاتی که متوقع بود شاه به نمود بلکه در مقام
آن شد که الکا خورشید را از دغیر و او به جای او را با بوتراب سلطان که نموده او بود و در شاه علی سلطان قزوین
استاجلو نیز که از تابعین سرحد بود آمد و التفات نیافت و طایفه استاجلو در میان دقالباش خجلیت زده مضطرب
شبی بروزی آوردند و گفتند که چون در خدمت مرشد کامل صاحب تقصیر و خطا شده ایم و تا مرشد کامل رقم عبور جرایب
تقصیر و خطای گذشته خان و زن و فرزند و آسایش بر احوال است حکمی امر او اعیان و یوزباشیان این طبقه بدو تهاقل
مبارک جمع شده در برابر درگاه محل اقامت انداخته شب در روز آنجا بیدار میسر بودند پره محمد خان و محمدی خان تهاقل نیز خود را در
سککنه کاران استاجلو در آورده در میان آنجا محبت نشستند و این معنی پسند ظلمت شرف نیامد مگر اظهار نمود که محمدی خان
هرگز داخل آنجا نرفته بود حالا بر او داخل کرده حمایت و شفاعت مینماید شاراییه از بین سخنان ترک فاقیت ایشان
نگرده و قریب به هشتاد روز بعد و در همان نشسته مشغول شده و غنود و مان بودند اما سایانها و یکدیگر کشیده اسباب
و تجملات بزرگان در آنجا آورده همه روزه شیلانها کشیدند و ظروف نقره و یراق ملوکانه در نظر ارباب اعیان چند حب
جلو میدادند بعد از مدت ده روز اسمعیل میرزا تیری که در شب قتل سلطان حیدر میرزا جاعت استاجلو انداخته بکلی از
درخان بنابر بر جمل ستون بند شده تا غایت نماند و پوشیده به بست یکی از مقربان داده میان مجمع استاجلو
که شهادت و صوفیکری میکنند آنجا تیر است و به باعث آنکه این تیر را بجانب مولی مرشد کامل و در میان
نفس شاهخت مکان انداخته اند آنجا محبت در جواب گفتند که باز در طلوع آفتاب دولت این دو دمان قبله گاهی
نداشته ایم ابان بعد خدمت این آستان کرد و بجز این درگاه بنای و امید گاهی نداریم جمعی از سپه و لشکر غوی می گمان
راه صواب کم کرده و تکلیف امور را صواب شدند و هر کس این عمل کرده بجز او خود رسیده و میرسد و بکار آنجا که است
و مع ذلک ملکی کن کار دستن سیاستم و در عالم اخلاص آنجا به جانب شرف بار سه در لطف و قدر بآن کریم
که تیغ بار و در کوی آن ماه که درون نهادیم حکم میزدین اثنا جمعی را بیرون فرستاد که سایانها بر سر ایشان نمود
آورند و حوام الناس اسباب ایشان را غارت کنند و مردم هجوم کرده دست بغارت بر آورند و آنجا بر رویانی

و اتباع که بیدان سب در اندک حال سلطان در باغچه را نشود با اتفاق انجاعت اکثری سوار و باغچه حرم در اندک وقت
جوش شاهزاده شغل شدند سلطان حیدر میرزا چون دید که مخالفان هجوم آوردند از حرم متوجه بیرون شد و در آمد و
دیوار دار باغچه و مخالف یافت و راه بیرون شدن نیافت و دیگر باره باند و حرم نزد والد رفت باستظهار که در
حرمت حرم نگاه داشته باندرون خواهند آمد تا لحظه خود را در آنجا حفظ نماید که مردم او پرسند ندانست که جمعی که سوار
باغچه حرم که تا غایت محل حیات در باب خلاص بود و در آمد و بازشد ملاحظه ادب خواهند کرد و انجاعت خود پای از دیوار و
بیرون ننهاد و بحرم خاص میان محورات در آمدند و در ایستادند شاهزاده علاجی دیگر نیافت والد و بانوان بکس
ایشان پوشیده از خانه بیرون آمد و بخانه دیگر میرفت همین یک مذکور از زمره کشیک آقا سیان حرم و علی بک شاهزاده
شناخته اثار که در مذکور مطلوب شایسته جمشید یک حرکس غلام سلطان پیمان میرزا و علیان بک نور باشتی
در او کینه بیرون کشیدند خلفا و شغال سلطان فی الفور بکوی قتل او کردند چندان خنجر و شمشیر و نیزه و تیر بر نهادند تا آنکه
بر رویاض سلطنت که در کشتن اقبال نشو و نما یافته بود و نسیم مامت از حوالی او مجال وزیدن نبود از پای در آوردند
و همان لحظه سر فرخته او را که بجز خرج فرو دنی آمد از بدن جدا کردند و چینی که علیان بک که جی خال شاهزاده و
و جمعی کثیر از قدویان شاهزاده در دار و در هم کوفته شاه حیدریان امره زبان بد حرم نزدیک رسیده بودند سلطان
حیدر را از میان ایوان بیان آن گروه انداختند و فریاد کردند که اینک سر پادشاه شما از شاه و این حال تش
سلطوت و استیلا انقوام آب یاس و دشمن کامی منقطع گشت و دست شان از کار و کارشان از دست بیرون رفت
چون دولت از ان طایفه روگردان شده بود با وجود آنکه شاهزاده جوان بخت کامکار سلطان مصطفی میرزا چون
قابل ششده ساله و شایسته دولت و اقبال بود و درست داشتند و ممکن بود که سلطان حیدریان او را در عرض
پادشاهی بر دارند و بیده بصیرتشان از شاه و این حال تیره و تاریک شده قدرت این نیافتند که در شهر توقف
نموده اندیشه دیگر کمال خود نماید بحسب اجتماع از دولتماند بیرون آمده روی بخواهند و ند که بر سر است غافقی نمود
رای ایشان بهره قرار یابد عمل نمایند چون زمانه اسباب پادشاهی و سلطنت حضرت اعلی شاه را بر انجام میداد
یک گونه فکری و تدبیری که عطا در باب فطنت هر دو کرده می اندیشیدند از خطا و جواب آنچه منتج حصول مقصود بود و
ظهوری آید چون مقتدر الهی بود که اسمعیل میرزا چند روزی قدرت و اقتدار یافته مصالح خلافت و پادشاهی نوکابینا
تا بر وجهی که بر لوح قضا نوشته بود سر انجام و در هیچ رای این طبقه موافق تقدیر نیفتاد و آنچه جواب پنداشته خطا
بیتجه و در بالحد چون از دولتماند بیرون آمدند چهار و انگ شکران مردمی که زیاد تعیین بودند و اسم و رسمی داشتند

بجانهای خود میزدند و با سلطان مصطفی میرزا و حسین بیگ کسی جهان سازد ایشان را علاج روی بفرستادند چون جمعی که مانده
 بودند همه از یکدیگر خائف و هراسان بودند بعضی از طایفه استاجلو از ایشان جدا شده و بر امین رفته به پیری بیگ موصوله که
 از سلسله سلطان حیدریانند و بیایند و بپوستند و چون طایفه بیات که ده هزار خانه بودند و در کرهرود و اوج
 اقامت داشتند لازم سلطان مصطفی میرزا بودند و شاهزاده اراده نمود که بمیان آنجماعت رود و تفرقه و پراکندگی آنجماعت
 را بیاورد حسین بیگ که دوسه منزل در رکاب شاهزاده بود از عند طایفه بیات اندیشید و چون با محمدی که حاکم
 ارستان میلی بود در تفرقه محبت و آشنائی تمام داشت اراده نمود که نزد او رود و در آن خود را نزد شاهزاده که بشته خود
 به تقریبی جدا شده از لباس بیرون آورده و اسباب خوف و التماس بیانی داده خود و کسوت شبانان درآمده پیاده قطع طریق نمود
 که خود را برستان رساند چون مرد معتمد پاکیزه نهاد بزرگ منش بود و بگفتای پیاده و روی که سنگی زیاد صبر نتوانست نمود
 بآبادانی میل کرد و صحرائینان از اطوار و سیاهی او بزرگ ترستی نفس نمود و ندانستند که از کجایندگان است گرفته نگاه
 در آن روزی که اسمعیل میرزا داخل قزوین شده او را بقزوین آوردند اما احوال سلطان مصطفی آنست که چون شاهزاده
 میان بیات رسید حاجی ابویس سلطان بیات از تشریف قدوم شاهزاده خبر یافته او را بدست آورده اما زیاده
 احترامی نکرد و بکسب هر مرامات او بنبوده باطن جمعی را بجا برست شاهزاده کاشت فی الفور کسی بقدر غن بدو اسلحه
 فرستاد و خلفا و اسمعیل میرزا و یاران با علام نمود که شاهزاده را گرفته نگاه داشته ام هرگاه موکب جایون پادشاهی
 از قندهار بقر سلطنت رسد و مردم متوجه بیابان علی گردند او را بخدمت می آورم باقی احوال او و حسین بیگ سلطان
 حیدریان در ایام سلطنت اسمعیل میرزا از فرزند ملک بیان خواهر گشت با ملکه خلفا و اسمعیل میرزا میان بعد از قتل سلطان
 میرزا و تفرقه آنان بود در آن شب جمعی را کشیک و دلشاکانه که بشته بمنازل خود نزول نمودند و جمعی کثیر از هر طایفه در
 سوار شده روی بقلعه قندهار نهادند و بجا نخبه بعضی از طایفه استاجلو نیز که از آن معرکه بیرون آمده بودند متوجه خدمت
 اسمعیل میرزا شدند و صبح آنروز جمیع امر او شاهزادگان بدولتخانه همیون جمع شدند و سلطان ابوالهم میرزا استیلا
 آنکه در وقت سواری از آنجماعت تخلف نموده بر سر دولتخانه نیاورد و خود را اسمعیل میرزا دانسته بدولتخانه آمد و املا
 و تکریم بقاعده مقرر کردند و اندک فانی سلطان الکجاک علی نیز که در وقت سواری از ایشان تخلف نموده بکانه خود رفته بود و
 مستظهر بود با علیخان یک و ده پیر محمد خان و جمعی از میرزا و بای استاجلو بدولتخانه آمد و در جگر انداختند اما بای
 نداشت نال بیک و پنج بیک گری و حمزه سلطان طالش و جمعی دیگر از سلطان حیدریان و بعضی دیگر که از حسین بیگ تخلف
 نموده رفته بودند کس از ستاده از خانهای خود گرفته بدولتخانه می آوردند و بضرر تیغ انتقام و از راه عدم می نمودند

که کس پیدا بر آنکه شده خود را بساکن خود رسانیدند و چند روز پیر محمد خان منصوب بود و بعد از چند روز بطلب آمده و اظهار کرد
که سلطان مصطفی میرزا بجهت دوستی سلطان حیدر و سلطان سلیمان یکم آنکه از همیشه داشت بر میان خانم منسوب
ظاهر شده و آنچه کوی داشتند بطور نیامده با من عداوت دارند و من از ایشان این ستم پیر محمد خان عرض کرده بود
که هرگاه خاطر مبارک پادشاه از ایشان بخبر آلوده باشد یکی از طاع فرستند که عمرشان در قلعہ سیری شود و همگی میرزا
بغفر باو گفته سلطان مصطفی پرورده طایفه استاجلوست او را بشما و سلطان سلیمان را بشمال جرکس که خال دوست
می سپاریم که هر کدام را میخواهید تربیت کرده پادشاه کند روز دیگر حکم شد که حاجی اویس سلطان مصطفی را بمنزل
پیر محمد خان برده باو سپارد و قبض کبیر و همچنین سلطان سلیمان میرزا را بجایه خالوی او فرستاد و چند روز کوی
در میان طایفه استاجلو بود و هر چند نمیخواستند که بخون او لاد شاه خست مکان دست آید اما عظامی اینطایفه داشتند
که اسمعیل میرزا جزایا و اعدام شاهزاده بنوعی دیگر راضی نمیشود و علاج دیگر نه استند عاقبت رای هکی قرار یافت که او را ناچهار
روز داند شاهزاده از عقل و فراستی که داشت این معنی را نمید و در آن چند روز که در منزل پیر محمد خان بود و شب
مترصد قتل میبود و بطاعت و عبادت میکرد تا آنکه شبی چند نفوز منال این طایفه بخوابگاه شاهزاده رفته او را
چیز کردند شمشال نیز با سلطان سلیمان میرزا همین عمل نموده هر دو را در کیش شربت شهادت جشانیدند و نفس ایشان را
باستانه مقدمه امام زاده حسین مجاورده دفن کردند بعد از این قضایا پیر محمد خان مورد شفقت و رحمت تربیت گشت
و خرد او را که نامزد اسمعیل میرزا بود عقد نموده و طوی پادشاهان کرده با او زفاف کرد و دختر حسین خان سلطان خوسلو
خواستگاری نموده هر دو را در کیش بکرم محترم در آورده بعد از دامادی استاجلو در مقام شفقت و آسوده و برایم
سلطان و مرشد قلی سلطان پسران یکان شاه قلی سلطان تربیت کرده ابراهیم سلطان با حاکم قزوین و مرشد
قلی خانرا بکومت سیستان نامزد کرد و طایفه استاجلوی الجله آبروئی یافته دیگر کسی دست درازی با ایشان نتوانست
و از شاهزادگان نامدار سلطان ابراهیم میرزا صاحب و انیس مجلس خاص بود باو گفت که تو شاه خست مکان را بمنزل
فرزند بودی و بر سر پادشاه میکردی و حالا ما را بمنزل برادری باشک تقاسی باشیکری لایق تو نیست تغییر آن را و او را
بمکه و از خود کرد که همه وقت در پیش نظر نشست باشد و بشرف هنرانی و مکالمه مشرف باشد و منصب باشک تقاسی باشیکری
تجسین قلی سلطان بشاه تو فیض نمود و میرزا بشکرا را در صفهائی که مستوفی الممالک شاه خست مکان بود و وزارت
دیوان اعلیٰ منصوب ساخته میر شاه غازی مستوفی بقایار استوفی الممالک قرار داد و چون روز چند که جب جلوس
نمیدن کرده بودند و روز و روز و دخل و انتظام مدام ممالک کرده انجاء مطالب خلائق را از ترک و ناپیک و سیاسی در

که در پایه سیر بر علی جمع شده بودند بر روز موعود و عده میداد و عمارات عالیه در دولخانه طرح انداخته استادان هر یک
کار میکردند و بهر حاجت از در باب صناعت یکی از متران قزلباش سرکار دار بود و مجلا اساس سلطنت و مطراق پادشاهی
بنوعی طرح انداخته بود که قیصر و خاقان از کمترین ملازمانش بشیر و نصیحت وصولت جهانبانی و آوازه شکوه سلطنت کاملاً
او بنوعی در اطراف و افاق پخش شد که نقش مخالفت در آینه خیال هیچ پادشاهی نماند شوکت صورت نشین و جمیع سرحد از
امرا و عارسان و لشکریان عالی مانده بود و هیچ مخالفی را قدرت آن نبود که بجز طریق انقیاد قدم در عرصه ممالک توغای
یا از سر حد نفوذ قلم و قزلباش بر خاله تواند برد و الحی طرزه شکوهی عظیم و صلابتی سهمیم داشت و چون روز عده جلوس
نزدیک رسید اول رازده که حکمجهت خروج نواب جنت آشیانی آتش داده نقش مطهرش را که بچنان در دولخانه بود
بآستانه مقدسه امام زاده حسین برده و آنجا نگاه داند که در وقت پذیرفتن بشهت مقدس معلی شود و براق و اسباب آنرا
بر روی قبر امام زاده مذکور برده و خمیده و سارپرده بسپار نصب نموده مجلس عظیمی آراستند و دوازده هزار طرف اطعمه الود
شیلان و حلاوه سرانجام نموده نقش مطهر شاه جنت مکان را از دولخانه بیرون آورده آن خایه منفعت اندازده را
میز را بهوش خود گرفته و سایر شاهزادگان موافقت نمودند تا بیرون دولخانه آورده در آنجا اسمعیل میرزا سوار
شاهزاد و آستانه مقدسه امام زاده حسین جنازه را کشیده بآستانه رسانیدند و بعضی امران نیز موافقت نموده نقش
در اندرون آستانه و در جوار مرقد امام زاده با صندوق نهادند و صندوق پوشش بر دانه آختند و خطاط تلاوت کلام
ملک علام و ختمات قیام و اقدام نموده از آنجا مجلس آتش رفته دوازده هزار قاب طعام و حلاوه کشیده فقره مساکین را
انام مومنین از سبای و رعیت ازان بهره و گشتند و چون خاطرش ازین امر فراغت یافت و در روز موعود جلوس
بوقوع انجامید و در ایوان چهل ستون جشن عظیم الشان و مجلس عالی ملوکانه ترتیب یافت و امرا و شاهزادگان و ارکان دولت
جمع شده اسمعیل میرزا با شکوه و عظمت تمام ایوان آمد و بر فراز مسند پادشاهی جلوس نموده در مکان مبارک شاهنشاهی
قرار گرفت و زمانه عذار با پایدار بر زبان حلال اینقبال ادا مینمود و فرخوش گرفتند و عیقان سر زلف ساتی بگرفتند
بکنار که قرار می گیرند با مجلس اول شاهزادگان و بعد از ان سادات و علما و مجتهدین و بعد از ان امرای عالی شان
و اعیان قزلباش و وزیران و در باب قلم و اکابر و اعیان ممالک بشرف پای بوس شرف شده و پیشکش و ادایا از ملوک
اطراف که از بدایت خروج از قلعه تا حین جلوس در درگاه فلک شهباه جمع شده بودند بجزر عالی عرا و دوزند و بعد از
جلوس همچنان محلات ممالک در عده تعویق بود و هیچ مصیبتی نیافت و انتظار خلایق از حد گذشت بجهت رفع
تشنگ مردم نواب سلطان پیراهیم میرزا را مقرر کرد که با اتفاق محمدی خان تهاق و میرزا علی سلطان آقاجار و میرزا

بعد از تسخیر آن ولایت اکثر قبایل و زبکیه که لشکر حاجم خان بودند کوبانیده بولایت دیگر فرستاده بود و از آنجا
و انصار او صاحب وجودی در خوارزم ننشاند و بوالجمله عبد الله خان بعد از اجتماع خبر ورود حاجم خان جمعی
از امرای معتبر خود را با لشکر عظیم بر سر او بخوارزم فرستاد و بان گفتنموده و متعاقب به انصوب و حرکت آمد
حاجم خان چون از ورود لشکریان عبد الله خان خبر یافت متعجذ آن ولایت را جمع آورده بمقابله ایشان نشست
و بین الفريقین محاربه عظیم اتفاق افتاد چون آوازه قریب وصول موکب عبد الله خان سیه ترزل در میان افتاد
و قرار خوارزمیان افتاده درین حرکت شکست بجانب ایشان افتاد و حاجم خان منهدم گشته محال توقف در آنجا
نیافت و نخواست که خود را در یکی از قلاع محصور گرداند بالضرورة باتفاق عرب محمد سلطان پسرش منهدم و پشیمان
حال خود را از ولایت خوارزم بیرون انداخته سوی بجانب استرآباد آورد و در آنجا بدو مساعدت یقین گمان
مایین خانی خود را بر حد قریبش رسانید حضرت اعلی شاهی ظل الکلی از آمدن او خبر یافته کس باستقبال
او فرستاده بدرگاه محلی طلب فرمودند او دیگر باره بخدمت اشرف آمده در دراز سلطنت قزوین بخلایف
همایون فایز گردید از جانب اشرف لوازم نفقه و دولتی و اشفاق پادشاهانه بظهور پیوست اما بابا خان را در
زاده اش که در شهر وزیر بود قلعہ آنجا را قایم کرده توقف نمود هر چند میدانست که هرگاه محصور گردد از هیچ
طرفی مدد یاب و منصور نیست و عاقبت گرفتار عادی خواهد شد از عالم غیرت و مردانگی بجانب نیکی گشته
بکشتن را بر حیاتی که بدلت و خواری کند راجح دانسته مردانه واردان قلعہ اقامت نمود و لشکریان عبد الله
خان قلعہ را محاصره نموده قریب یک ماهه با لشکر شمار عبد الله خان تلاش کرده قلعہ شهر وزیر را گناه داشت
عاقبت لشکریان او و مردم شهر و قلعہ از محاطات قلعہ داری و اهمه نموده با و پیوفائی کرده میل بجانب عبد الله
نمودند او بمعنی را دریافت با معدودی از ارباب حقیقت و وفادار و آه قلعہ را گشوده خود را فدائی و انجمنان
ز مجلا در دریای حرب غوطه خورده او را بکمان عبد الله خان برد و او محیط گشتند و لطف لطف عزمه کلزار را
بر و تنگتر میکرد و بهیچ طرف راه بیرون شدن نداشت بالاخره در موعده زدم گشته شد و بقیه السیف بکشد
شدند و ایوم حرف شجاعت و دلادری بابا خان در خوارزم مذکور السنه و افوا هست و عبد الله خان با محمد
فتح تغیر ولایت خوارزم تیسرین برفته بهر کس الامروم آن ولایت بکمان خلاف داشت او را از میان برداشت
و قلعہ را استحکام داده با و را اندر مراجعت نمود و در مزارعتی که درین سال میان مهدی قلیخان شاطو حاکم
شوشتر و جماعت افشار سید مبارک الدل بوستان بخشیده آمد درین سال جمعی از مفسدان طایفه افشار کوبه

خصوصاً جماعت ارشاد با امیر خان حاکم انولایت یاعنی شده و در راه مرز از قصبات کوه کیلویه جمعیت بود و در آن
چک نواده تعلیخان را در میان خود بجائی برداشته و در مقام عصیان و خلاف در آمدند مهد تعلیخان شاملو بر سر
ایشان رفته و در این شوشته راه مرز میان ایشان در تعلق افتاد و طایفه افشار از فوج قلیل شاملو منتهی کشیده
سید مبارک والی عربستان نبردند و مهد تعلیخان همیشه سید مبارک را از مخالفان دولت قاهره شمرده و در
احوال اعراب جویره و مردم او میشد و از سید مبارک زیاد حسنی نیک گرفت و با او غالباً سلوک میکرد سید مبارک
از بد سلوکی مهد تعلیخان متشکی بود و مکرراً عرایض بر گاه محلی فرستاده از شکایت مینمود و میخواست که مهد تعلیخان
کو شامی داده او را اندکی از خمار با ده نخوت و غرور بهوش آورد و منتظر فرصت میبود و در نیوفت جماعت افشار که
سلسله نزاع گشته او را بچاره مهد تعلیخان ترغیب نمودند و او در مقام معاونت جماعت افشار در آمده جمعی
از جنود عرب بر سر مهد تعلیخان آمده در وقتی که او از راه مرز معاودت نموده به شوشتری آمد سر راه بر گرفتند
و بین الفریقین اندک محاربه واقع شد چون اعراف اصناف مضاعف شکر مهد تعلیخان بنمودند او صریحاً در
صحران دیده خود را بحصاری که در آن حوالی بود انداخت و اعراب آمد و حصار را محاصره کردند چون حصار که
زیاده استحکامی نداشت و ذخیره در آنجا نبود با ضرر و زیاده با سید مبارک صلح انداخت سید مبارک نیز
چون از حضرت اعلی شاهی ظل الکی خایف بود و ملاحظه بسیار داشت بصلح راغب گشته میان ایشان صلح
و قیوع یافته قرار یافت که سید مبارک کوچ کرده بطرف جویره رود و مهد تعلیخان از حصار بیرون آید و به
مراجعت نمایانده جمعی مسوم شد که سید مبارک نسبت به مهد تعلیخان عذر می در خاطر داشت و با اعراب قرار داده
بود که چون مهد تعلیخان از حصار بیرون آمده رفاهت شوشتر گردد عطفه عنان نموده بر سر او تازند و تشبه و تادیب
او بپروانند سید بدر و سید مبارک که اظهار ارادت و اخلاص بدین آستان کردند و مناصب مینمودند و مهد تعلیخان
از کید و عناد اعراب خبردار گردید و چون در حصار محافظت کرده بیرون نیامد سید مبارک معلوم کرد که او
استقامت را بیکه عذر نموده خرم و احتیاط مرعی میدارد و بنا بر آن توقف نموده بجانب جویره رفت و العلم عند الله
و شاه و روی خان عباسی در لرستان این مقدمات را استماع نموده اظهار دولت خواهی کرده بمعاودت
مهد تعلیخان متوجه القوب شدند تا رسیدن او میان ایشان صلح کرد و اتفاق افتاد و بود با جمله چون مهد تعلیخان
خاطر از کید اعراب جمع کرد و از حصار بیرون آمد و متوجه شوشتر گردید و حقیقت حالات را عرض نمود و باین
سزا محلی فرستاد چون حضرت اعلی بنخواستند که سید مبارک ازین دولت روگردانند و امثال سابقه را بجنو

و انما ضعیف متعرون گردانیده بودند بهدلیقین این احکام مطاعه فرستادند که با سید مبارک من بعد سلوکی تسخیر بود
اصلاً دست کم از بی بالکا و مملکت او نیکند و مطلق با عشایر و قبایله انوار متعلقه او کاری نداشته باشد
و اما نیز غضب قیامت نسیب شاهانه در باره معصیان افشار اشتغال یافته حکومت کوه کیلویه را غنیمت معات
فارس گردانیده باشد و در یحان مغوض گردانیدند و تنبیه و تادیب متعرون افشار و قلع و قمع پید و نالان
را بسی و اتمام او منوط فرمودند و خان مشارالیه بدان ولایت رفته جمعی کثیر از معصیان افشار را سوار شلو و
کند و ملوک خمیر مایه فساد بودند بقتل رسانیده خرمین غنیمت بسیاری از قبایل سرکش جانکی و بندانی الوار که
همیشه در آن ولایت آتش فتنه و فساد می افروخته و بیاد داده بر سایر اناس تحمیلات نمود و سواران
ببخت و سرکشان افشار و الوار را جان کوشحالی دادند که بعد از آن خیال فساد بر امن خاطر ایشان نگشت
و معات آن ولایت را حسب الدعا سرانجام داده از غلامان خاصه شریفه حاکمی در کوه کیلویه تعیین نمود
مراجعت کرد و تحقیق حالات را بپایه سریر اعلی عرض کرده خدمات او در وجه استخوان یافت و مشمول توفیق
و التفات شاهانه گردید و ذکر آمدن جنود او از بکیه از خراسان بباخت و جهاد یزد و محاربه نمودن قریب شبیه با
ایشان منسوب شد و از بیک طایفه ایشان درین سال جمیع از جنود او از بکیه پای از دایره اعتدال بیرون نهاده و باران
و غارت دار العباد و یزد و از راه طبرستان و باطات بخار و خندق آمدند و علیقلینان شاملو قورچی ترکش حاکم
یزد و محمد انجان قاجار حاکم طبرستان و کس نر و او فرستاده او را از آمدن جنود او از بکیه آگاه گردانید و لشکر را
مضبوط کرده در واز بار است و جنود او از بکیه بظاهر شهر رسیده در کمال قدرت و اقتدار در حوالی شهر فرود
آمدند و بهر جا دست ایشان رسید نهب و غارت نموده آنچه بنظر ایشان در آمدن تمام ملک و تصرف بر آن کشیده
اموال پنهانیت جمع آوردند و علیقلینان در اول حال سالک طریق خرم و احتیاط گشته محاطت شهر و قلع
و در وازه بر پاخته جزا است بیرون آمدن نکرد و روز دیگر که از کیفیت و کیفیت لشکر اطلاع یافت بقتل آن است
از شهر بیرون آمده طرح جنگ نه اخت و لا و را و جنود قریب بش و تنگیان و غیر ذلک مردان و بجا آمدن اشتغال
چون او از بکیه را عرض ازین آمدن تاخت و غارت اموال او و خواستند که باز گشته اموالی که فراهم آورده اند
بیرون برند و علیقلینان با غازیان بخار و یزد و کشته بر سر ایشان تاختند و مسلک جمعیت ایشان از آن فرود
او از بکیه روی بودی فرار آوردند و قطع نظر از اموال کرده سلامت رفتن را غنیمت شمردند و علیقلینان
بفتح و طفر اختصاص یافته غازیان شاملو چند فرسخ از بکیه را تعاقب کرده جمعی را بیدار و زده و منظر و منظر

محمد انجان از طبس باخوچی از جوانان کار آمدنی که از عقب ایشان بهار العباد و یزیدی آمدند در باط حراتی بنمودند
او یک سیده در نیمه شب شکست فاش بحال آنجا آمدند و یافت و جمعی کثیر قتل در آمد و بقیه السیف پراکنده گشته
سرکوبه و بیابان بی آب نهادند و لانا فخر الدین صاحب فقی با جمعی از تفنگچیان یافت و بهار با و سر دینی ایشان
نهادند بسیاری از آن طبقه را بخت در آوردند و جمعی که از هول جان سرکوبه و بیابان نهادند بودند از تشنگی
هلاک شدند جهان از آن مهلکه بیرون نبردند و الله از جمعی که آمد بودند کمتر کسی نجات یافت و همدین سال
جمعی از اوزبکیه لشکر باین عبد المؤمن خان بر سر علیخان کراچی رفتند جمعی از مردم او را قتل آوردند و او را قتل
و غدا در آن قلعه را مامن خود ساخته در کمال ندامت و پشیمانی بر سر میر و عاقبت بکفران نعمت گرفتار آمد
و در آن نیش مبارک شاه جنت مکان از مشهد مقدس بهار السلطت امتهان و نقل نمودن بقبات عات
ملایک پاسبان در صدر صحیفه اول این اوراق رقم نگارش یافته که اسمعیل میرزا در زمان سلطنت خود نقش مبارک شاه
جنت مکان را نقل نموده مر قاضی قلیخان پرنایک حاکم مشهد بدین خدمت مانور گشت و او در وقت
مقدس حضرت امام الحسن و الانس در سه چهار موضع حفر نمود که بمصلحت متولی و خدام هر کدام که انسب و نصیب
از اعدا اقرب باشد موقوف سازد و چند روز قبور مجبور و منظور خلایق بود تا آنکه در شهری که راوده دفن داشت یافت
باتفاق میر سید علی صد شوشتری و شیخ حسن خوار مشهور مشهدی در هر مکان مقدس بسته در جوار مسجد مبارک
علامت قبر گذاشته محل دیگر حفری نموده آن ذکر را نماید و در صف آن خاک پاک مخزون ساخته و قبور دیگر را
سجاک انباشته در صفه پایین پای مبارک علامت قبر گذاشته شهرت دادند که دفن شاه جنت مکان
در آن صفه و همان مکان است که علامت گذاشته شده و حفاظ سر قبر مبارک همیشه در آن مکان تلاوت می نمود
و خادمی که بخدمت سر قبر مبارک شاه جنت مکان مامور بود در آن مکان شموع افروخته خدمت میکرد و این الجهور
در همان صفه و مکان قبر شاه جنت مکان است و یاد یافته بود و در حینی که عبد المؤمن خان مشهد مقدس را شرفیور
آن طبقه شریف بدست اوزبکیه در آمد آن کمال بی عاقبت از غایت جهل و تعصب راوده نموده که اجساد شاه
جنت مکان و شاهزادگان صفوی که در آن صفه دفن بودند بیرون آورده و لازم بجزمتی بطور آورد
آن قبور را حفر نموده استخوان چند بیرون آوردند بعد از چند سال شخصی که از اهل ضلالت و کفر عبد المؤمن خان
و عبد الله خان سائید که نقش شاه جنت مکان در مکان دیگر دفن است و من الملاح دارم ایشان
باغواهی از باب تعصب رستم بهار در نام اوزبکی را فرستادند که آن مکان را حفر نموده نقش را بیرون آوردند

بجایارساند که هر کوه استخانی که در خاطرشان رسوخ یافته باشد بطور او ریزند و رستم بهادر حسب الامر تقاضا
 آن محمد و آل انوش را از آن مکان بیرون آورده راه ماوراءالنهر پیش گرفتند رضا قلی یک ولد پهلوان شجاع
 انباردار سرکار فیکن آثار که اصفهانی الاصل است در تون بود رستم بهادر در خانه او معان شده و او را
 بیرون بخشید که در اصلاح یافته چند روز رستم بهادر را نگاه داشته تواضعات او میان نسبت باو بجا آورد
 روزی در اثنای محاوره با او بر سپیل مطایبه گفت که اگر این بخش را از راه طبع بمیان تو بیاش می
 ده مثل آنچه از عبد الله خان و عبد المومن خان و دیگر این خدمت توقع داشته باشی تو میرسد رستم
 بهادر که حرف انعام و احسان شنید اظهار کرد که ماوراءالنهر کاملاً نیست و چندان تعلق در آنجا ندارم
 اگر راست میگوئی و متعهد میشوی که آنچه میگوئی بعمل آید چنین میکنم و او تعهدت نموده با اتفاق یکدیگر بخش را
 برداشته بر سپیل ایغار بطبع آوردند و محرمانه آنجا قاجار حاکم طبع ایشان را تقطیع و تکریم بسیار کرده حقیقت
 بعضی اشرف و رسانید حضرت اعلی شاهی ظل الهی ازین خبر بخت اثر مسرور و شادمان گشته حکم جایان
 صادر شد که از طبع تا در السلطه اصفهان منزل بمنزل استقبال کرده بخش را در کمال توقیر و احترام
 به در السلطه اصفهان رسانند و حسب الامر الاعلی بولایت عراق رسیدند و خلایق با استقبال بیرون
 بخش را بردوش کشید و بمنزل میرسانیدند و نسبت بر رضا قلی یک و رستم بهادر که حامل و محافظ آن جسد
 مطهر بودند خدمات شایسته بجای آوردند چون بدین پنج کواالی اصفهان رسیدند حضرت اعلی شاهی ظل الهی
 با جمیع امر و ارکان دولت و اعیان حضرت با استقبال شتافته آن جازه منفرت اندازد و از دوش
 یکدیگر بر بوده در کمال توقیر و احترام بشهر رسانیدند و در بقعه شریفه منسوب با امام الساجدین و قبله العارفین
 امام علی زین العابدین علیه السلام که مدفن دو امام زاده عالمقدار است گذاشتند و خلایق بشهر ایثار زیارت آن
 جاز قیام نمودند و این خبر خجسته اثر در اطراف و اکناف مالک شهرت یافت هر چند صدق و کذب این
 مخفی با الفرض بود اما بنا بر احتمال وقوع بمصلحت وقت و شهرت بین ابلا عادی جانب صدق راجع نموده
 بالفرض که احتمال وقوع داشته باشد چون در اول خال عبد المومن خان بر شهید مقدس معلی مستولی
 استخوانی چند از عظام مریم مدفون در چاهین پای مبارک اعتقاد اینکه استخوان شاه جنت مکان شاهان
 بیرون آورده و در استخفاف ساخت و چون اراده ازلی بدان متعلق گشت که سلب بدنامی از جسد مطهر
 نموده شود چه امری که خلاف توقیر و احترام نمیدانست بدان باو شاه سید دین دار پاک اعتقاد پسندید

درگاه آسمانی جو چنین امری روی نمود تا بر عالمیان ظاهر شود که جبه مبارک آنحضرت سزاوار استخفاف و شایسته روی
او نیست تا بجله رستم بهاورد و رضاقلی بیگ هر دو در ملک ملازمان درگاه انتظام یافته زیاده از اموال خانها
و افراسیاب از شدت و حکم شد که جمیع امر او اعیان قزلباش و هوخواهان این سلسله علیه در رعایت ایشان
تقصیر نمایند و مطایای اهل ایشان با انواع عطایا و کربانها که دید و آن نقش مطهر را بعتاب عالیت سدره
مرتبات نقل فرموده و در یکی از اماکن شریفه که بنا بر مصلحتهای وقت تصریح آن لازم نبود و دفون گشت بعد از
فتح خراسان را قلم حروف از شیخ حسن جفاری شنیدم که می گفت دست نامحرم مجرم قهر مبارک شاه جنت مکان
نرسیده ع نقد کنجینه بیان مهر و نشانست که بود و آن نقش که آورده اند یکی از سادات و ضمه مقدم بود
که ببرکت روح مقدس شاه جنت مکان از شر عادی مصون مانده در چنان مکان شریفی دفون گشت
زهی سعادت دنیا و دین زهی توفیق و العلم عند الله و هو اعلم بحقایق الامور بیان وقایع متسلسله که
درین سال تقدیر خالی بجا نماند و از سوانح اقبال که درین سال روی نمود و قضیه فوت سلطان حیدر میرزای ابن سلطان احمد
میرزا است که بنا بر ضرورت باستنبول فرستاده شده بود چون حال رخسار این دولت بود شایسته نینمود که
سید زاده پاک اعتقادی از شاهزادگان صفوی شرا و در بلا و روم بودند و او را عقاب بهرساند و در استنبول
بمرض طاعون در گشت و هوخواهان این دودمان قدس نشان بل کافه اهل ایران و وقوع این قضیه را
از تبلیغ دولت و اقبال این خاندان کرامت نشان دانسته از دغدغه مال حال آن شاهزاده مغفرت مال
فارغ ببال شدند و دیگر از وقایع این سال آنکه علی یار خان ایلور در حدود استرآباد فوت شده بهر شرم
یار خان نام که هنوز متحی نشده بود از طایفه کوکلی و او خلوصیایه پوشان استرآباد خایف گشته بوسطت
میرزا بیگ فخر سکی و له میرضیاء الدین که از زمره سادات عظیم القدر استرآباد بدو لشوای و نیکو بندگی
این دودمان سعادت نشان منفرد و ممتاز بود و روی ارادت بدرگاه معلی آورده و در دار السلطنه مهران
بسعادت بساط بوس فایز گشت جماعت ایلور از یقه ترککانان صابین خانی اند که بسلاطین خوارزم متعلق اند
و در حدود استرآباد اقامت دارند اگر چه نسبت بسایر قبایل و عشایر صابین خانی کرده کمتر اند اما علی ایحال
ذکور در میان آنجماعت بعتل و دانش و کارد و کار و والی ترقی کرده و سائر قبایل بزرگی او را پذیرفته بودند
و این طایفه در زمان شاه جنت مکان در حدود استرآباد در کنار رود کرکان اقامت داشتند و در غایت
بسیار در آنجا کرده و بعضی اوقات مطیع حکام استرآباد بودند و مال نداعت میدادند و بعضی اوقات دشمنان

در ریده از جمله و بواسطه ایشان دست درازی بخوالی ملکت میرسید بعد از فوت شاه جهت مکان الحاح احتلال در بروج
 قزلباش پیشتر از حکام قزلباش در استرآباد کسی اقامت نتوانست نمود و در هر جا بلوکی از اعیان سیم سیه
 بنیاد نهاد و جهت کافع شریقه ترکمانان صابین خانی برای حفظ مال خود قلعه ترتیب داده تفنگچی و گنادر بسیار بفرستاد
 و در آن بلوک ندای انا و لا غیره بگوش هوش دیگران میرسانیدند و علی یار مذکور با انطایفه عاقلانه آمیزشی کرده
 بلند که هدیه تکلفی قناعت نموده زیاده در مقام تسلط در نمی آمد و در زمان حجتیه نشان بایون علی چون اوزبکیه در
 نوای اقتدار افراخته ولایت خوارزم و سن او درون که بولایت استرآباد متصل تبریز اوزبکیه در آمده بود حضرت اعلا
 بنا بر رعایت خرم و احتیاط بلا خطه آنکه مبادیقه ترکمانان مذکور که با اوزبکیه هم کیش و مذمب از مطیع آن منطقه
 اوزبکیه با استرآباد راه یابند با علی یار خان مذکور که بوسیله میرزا پیک بدرگاه معلی بازگشت میکرد بمصلحت وقت
 تملط آغاز کرده حکم ایالت استرآباد بکام او فرستاده با و مدار فرموده و او بهمان خورسند گشته دروغه بشهر
 مینفرستاد و خود دیگران اقامت نموده با سپاه پو شان بدارانند کالی میکرد و بوسیله او اهل استرآباد از شر
 سایر قبایل صابین خانی محفوظ بودند و چند سال بدین هیچ گشت درین اوقات که علی یار خان فوت شد پیک
 بدرگاه معلی توسل جست چون هنوز آن ملاحظه و احتیاط باقی بود دستور حکم ایالت استرآباد با اسم محمد یار خان
 پسر او غرضه دریافت و او را مشمول نوازش و الطاف پیکران نموده و امانت نمود و درین سال ایلچیان از اطراف
 و جوانب بدگاه عالم پناه آمده بعضی در قزوین و بعضی در اصفهان سعادت بساط بوس دریافتند و درگاه
 معلی از ایلچیان و مهمانان مجمعی دست داد که در سنوات ماضیه کمتر وقوع یافته و از هر دیار تحف و هدایای شجر
 بنظر کمیاء اثر رسانیدند و از جمله ایلچیان مذکور میرزا الدین کاشی و ابو نصر خواست که از جانب پادشاه و الامرا
 فریدون بارگاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمان فرمای دیار هندوستان همراه یار کار علی سلطان ارباب
 که هفت سال بود که با پیکری هند رفته بود در رسم رسالت آمده در دار السلطنت مذکور سعادت بساط بوس یافتند
 میرزا الدین مذکور و له میرزا فیض الدین قاضی کاشانست که قریب به هشت سال بود که بولایت هند رفته در
 سلک ملازمان آن پادشاه عالیجاه و آمده اعتبار تمام یافته بود و بونصر از مردم ولایت خواست که درین اوقات
 هر دو با اتفاق یار کار علی سلطان را در سوختن آستان ایران بامو گشته از راه کچ و کرمان و از آنجا بدگاه
 سعادت نشان آمدند و حسب فرمان قضا جرایان میدان سعادت آباد قزوین را جرایان کرده بازار را از این
 بستند حضرت اعلا چند روز ایلچیان مذکور را در میدان ملوی داد و درین اغراض احترام کرده و انیدند تحف هدایا

که آورده بودند با شتران کوه پیکر همچنان ببارید رسیدان سعادت آباد از لطف های یون گذرانیدند و بعد از فراغ از
و صحبت میدان هوای سیر صفهان و عشرت سرای نقش جهان از خاطر خطیر سرزده بعشرت و کامرانی توجیه انصوب شدند
و در آن خطه فردوس نشان یکیک از اهلچیان اطراف رسید و غرضت بوسی شرف میشدند و یکی از ایشان امیر یکیک
کراتق تبریز است که چند سال قبل بر رسم رسالت نزد سلاطین عظام میزد و کن فته بود و درین سال مراجعت نمود باز
خانها از اجناس و امتعه نفیسه میآورد و به پیشکشهای لایق گذرانید و اسلام یکیک یوزباشی شاطو که بر رسم رسالت
میر قلیا با کولکاش حاکم هرات فرستاده بودند آمد و اهلچیان مشارالیه که دیگر باره بر فاقه او بخدمت اشرف ستاده
بود با تحف و هدایا بنظر انور درآمده و نوازشات پادشاهانه سرافراز شدند و چون ظاهر بود که الفت و شناسائی
میر قلیا با حضرت اعلی بی امر و اشاره عبده خان نیست و چون او مفتوح ابواب آشنائی شده حضرت اعلی نیز
بنا بر صلاح وقت با عبده خان ابواب مراسله مفتوح داشته محمد قلی یک ایشک آقاسی غرکپور ابا اهلچیکری
تعیین فرموده با اتفاق فرستادگان میر قلیا بار و نه نمودند و همچنین اهلچیان سلاطین عظام کرجستان سیده
مشمول نوازش و الطاف پیکران شاهانه شده معاودت نمودند و دیگری از سوانح این سال لنگه از جانب
پیکر یکی دارالسلام بغداد رسولان سخندان سیده بعد از عرض عودیت و اخلاص خبر فوت خان احمد الی کلا
رسانیدند که در استقبال با جلای سعیدی در گذشته دیگر از وقایع این سال آنکه امیر تاجمیر نجیبیاری که با عبده میرزا
الوارنجت بیاری بود تا غایت ماند و حشی صفقان با دینیه خلاف با همجکس رام شده بود از وفور عقیده و اخلاص
که درون مناس آمده به پیشکشهای لایق گذرانید و بعد از عذر تقصیرات ایام گذشته تقبيلات گیرنده که دل
گرداند بخلایق فاخره مخزوم و ممتاز گردید و مقتضی المرام رخصت انصراف یافت و دیگر از سوانح آمدن ملک جمال الیه
خان ولد ملک محمود والی سیستان است که از تسلط و ظفیان سپاه اوزبک در سیستان مجال مقاومت نیافته
بود از روی اخلاص و ارادت موروثی احترام ملازمت عتبه اقبال شاهیه بستره از راه کرمان بدرالسلطنت
اصفهان رسید و در اینجا تشریف محالست مجلس خلعتنیزین سرافراز شد و حضرت اعلی شاهی بقدم او استبنا
نموده اغاز و احترام تمام فرمودند و دیگری از سوانح این سال مغضوب شدن طایفه تکلوت عمو و حکم
قتل ایشان بسبب آنکه حضرت اعلی قطع نظر از اعمال و ذلالت سابقه ایشان که اولامه و غازی خان تکلوت
با جماعت خود در زبان شاه جنت مکان ازین دولت و کرمه کرده بودند و بر قوم فرستند و یا محمد خان شرف الدین
حاکم خود محالقه نموده ولایت عراق عرب و بغداد را سلطان سلیمان خواند کار روم دادند و محمد و احمدت محالقت

و سرخ ایشان با نواب جهایی سلطان حمزه میرزا با ایشان توجیهی داشتند درین سال که فرهاد خان بنحیر باز در ایران میبود
 بود و برضی اشرف هم رسید که چند نفر از طایفه تگلو ملازم ملک بجهن شده قلعه آمل را ایشان نگاه میدادند و بمعنی موجب
 اشتغال نایره غضب شاهانه بقتل انطایفه فرمودند مقرر شد که هر کس از انطایفه در هر جا که باشد حاکم آنجا او را بقتل
 آورد و بر متلکاتش رقم تملیک کند چون اکثر در همدان و قلمرو علیشکراقامت داشتند حکم اشرف درین باب
 باسم حسن علیخان چکنی غاصدار یافت و او بسیاری از انطبقة را براه عدم فرستاد از عظام انطبقة که درین قفسه
 را و عدم میبودند مصطفی خان و ولد مسیب خان شرف الدین اغلی و ولی پیک یوزباشی و ولد الیاس بکست و بر
 بقیه السیف ترحم فرمود و جمعی از تورچیان تگلو که مانده بودند به دستور قورچی شدند دیگر از متوفیات این سال
 مرحومی آقا شاه علی دولت آبادی اصفهانیست که مستوفی المالک بود در ایامی که ریایات جلال در دارالسلطنه
 اصفهان نزول جلال داشت در اینجا مریض گشته برضی ذات الحجب و ذات الصدرازه عالم رحلت نمود
 شتار الیه مرد و او می بر میز کار نیک نفس بود در ایام عمل با خلایق سلوک پسندیده میمود و در علم سیاق و سواد و سبکی
 بی بدل و استاد الحاسبین بود مستعدان اصفهان این قطعه در تاریخ فوت او گفتند قطعه مستوفی
 پادشاه ایران: از دهر بجای راستان رفت: ازین واقع شیون خلایق: از غصه بهنتم آسمان رفت:
 دل میطلبید سال فوثن در بحر سخن بفران رفت: یک نقطه ز قاف سرود گفت: قانون حساب میان رفت
 سر و از اسقاط یک نقطه قاف است که فاش و دست از عدد کم شده خمس الف موافق تاریخ آید نواب اشرف
 باز ماندگان او را نواخته منصب استیفا را با قاضی را علی برادر او مرحمت فرمود و آغاز سال شصت مال قوی
 ترکی مطابق سنه ستم و الف که سال یازدهم جلوس شرف اغلی شاه فی ظل الشیخ نوروز طربان و درین
 سال جمایون فال در روز جمعه دوم شهر شعبان المعظم اتفاق افتاده یعنی شهریار کامکار فلک افتد از علی حجت
 شاه فی ظل الشیخ و در دارالسلطنه قزوین اقامت داشتند هوای خلاف طبع بهار مانند تیره بختان روزگار کی
 در هم کشید چشم سحاب لحظه از قطره انشانی خالی نبود و برودت هوای برفی فصل شتا اشتداد پذیرفته از اکثرت
 و باران که از آسمان متواتر و متقاطر بود و چند روز بلوزم خشن نوروز قیام نتوانستند نمود و بعد از آنکه خود برود
 سیران از راه یافته افواج قاهره و ریاضین بکمال شکست آید بعد از امید فرمانروای اقالیم شادمانی گشتند
 فرمانبران حسب فرمان شهریار کیتیستان در ایوان جلوس دولتیانه مبارک مجلس بهشت امین آنرا ستم سلطین
 و سلاطین از ادبای اطراف و اکناف و اطمینان که در بایه سر بر اغلی بودند بآن مجلس ارم تزیین در آمد و صحبت پادشاه

انتقاد یافت و طبقات انام بعبادت با لباس استعار یافته بر بنیت نوروزی اقدام نمودند در حلال این حال
و اوایل این سال فرخنده فال اختر تابان و کوكب درخشان از مشرق سعادت طالع و از مطلع اقبال لامع گردید
بخشنده عطیت و عطا بخش بی منت شاه مجاهد را از عطیه خانه لم یلد ولم یولد فرزندى ارجحه عطا فرموده آن مولود
مسعود سلطان محمد میرزا موسوم گشت و جهت تبلیغ این خبر سرت اشرمنهیان با طراف و جوانب ملک فرستاده شد
چند روز غارتباری شاهانه بنوازش در آورده و مغیر و کبریا و پرشکرا نه این موهبت عظمی و تهیت قدوم سعادت
لر و م آن مولود خجسته و رود بعیش و سرور مشغولی داشتند و حضرت اعلی همه روزه در میدان سعادت آباد
بچوکان بازی و تفریح اندازی اوقات شریف صرف نموده چند روز در تقیم طر بنانه فراغت و خوشدلی بودند چون
از آن امور فراغت دست داد برای جواب و فکر دور بین ناظم امور دین و دولت و مشاطه عروس مملکت گشت
بسمات خمروری سلطنت برداشتند در اوایل این سال جماعتی از اوزبکیه پای از دایره اعتدال بیرون نهاد
از دوسه طرف بحد و ممالک تاخت آورده آسیب غارت و یغای ایشان از خراسان بوزج رسید و جمعی از
پرولان جنود اوزبک بسطام و دامغان آمده بعضی بجهت غارت اموال در مواضع و محال پراکنده شده بعضی
دیگر در کین مددکاری نشسته بودند حسن علیخان چکنی که بعد از مغزولی از ایالت بهمان حاکم بسطام شده بود و
میرزا علی بک عرب عامری مستخط شوارع که در آنولا در بسطام بود سر رشته خرم و احتیاط از دست داده
بعد از اطلاع بر وصول لشکر غارت گران بک متقیه بجمیت لشکر شده اسب جلاوت پیش رانند و از
جنود اوزبکیه جمعی از کین کاه بیرون آمده جلور نیز بر سر ایشان تاختند و سلک جمیت ایشان را از هم بشکسته
رخنه در بنیاد حیات جمعی کثیر انداخته حسن علیخان و میرزا علی عرب بعد از محاربه بسیار شربت ناکوار عار جانشیده
راه عدم بمووند و فوجی دیگر از آن فتنه انگیزان غارتگر از ترشیز خراسان راه بیابان و کوه زرد و بلوکسان
بیابان دامغان پیش گرفته سر از الکای خوار بر آورده و اشر تاخت ایشان تا گران و پیکل کلشان که محیط
آن ببادیه پیوسته است رسیده داروغه سمنان نیز بطریق حسن علیخان زیاده چالی از آن طبقه برنگرفته
بغرم دست برد با معدودی که اکثر تاجیک سمنان بودند بتعاقب ایشان سوار شده ببادیه فرستند اوزبکیه
در بادیه عطفه مخان کرده بن الجانبین محاربه مسبب اتفاق نهاد و داروغه کاری ساخته به حال متهم
باز گشت اما شاه علیخان میر حبیب کرک در الکای خوار این حال آگاه گشته با جمعی از غازیان حبیب کرک بتعاقب
آن فتنه در حرکت آمده و در بادیه بخوار اوزبکیه رسیده جنگ در موستند و چند نفر از بهادران اوزبکیه از پای

خاک هلاک انداخته بجای او بر یک تاج مقاومت میاورد و جلسته و بر پتان حال دست از اموال بر داشته را در
ممودند و شاه علیخان استر و ادعایم ایشان نموده مظهر و منصور را بازگشته برای قتلان و گرفتار خواهد نگاه
عالم بنامه فرستاده بعد از واقعه مذکور او بر یک تاج بای و در دامن کشیده و دست و پا زنی هیچ طرف نتوانستند
و بجهت دست درازیهای جنود او بر یک تاج و طعیان عصیان علیخان کرایی که در آن سرحد شورش و فساد شعل
و لازم شد که جمعی کثیر از جنود مظهر و در قتل ایشان را بطرف بسطام فرستند که از حد و دزدان سران خبردار
سوق فتنه علیخان بر دارند و ایالت بسطام به پیرام علی سلطان برادر حسن علیخان بکلی شغقت نشده و کار
ایل کرایی بدرویش علی خلیفه کرایی و له میرزا علی خلیفه که میرزا زاده قدیم الطبقه است بقولین یافت حسین خان
شاملو حاکم قم و ولایتان میرزا نواده و در پیش خان و حسین خان قاجار حاکم دی را با قتل و لشکر آرسته
به بسطام فرستاده مقرر شد که تا حصار و غلات خراسان در بسطام اقامت نموده اگر از جانب او بر یک تاج
واقع شود بدافند قیام نمایند و از اطراف و جوانب خود و سرحد خراسان خبردار باشند بعد از آنکه محصول
ز قلع شده ذخیره قلعها کشیده شود و خاطر از مر مخالفان فارغ کرد و حسین خان قاجار با کای خود و حاکمان
و حسین خان حاکم قم با جنود شاملو بمیان کرایی در قلعهای حصار را از تصرف علیخان بیرون آورده و در پیش
خلیفه را بر سر حکومت انولایت متکلی ساز و امرای عظام حسب الفرموده و علموده چون خاطر از آن عزم
یافت حسین خان قاجار بازگشته حسین خان شاملو حسب فرمان قضا جریان متوجه قلعهای حصار شدند
و به نیروی دولت قاهره قلعهای مذکور گرفته بدرویش علی خلیفه سپرد و مقتضی الامر بایه سپرد علی نمود
مشمول نوازش با شاهانه کردید علیخان کرایی بدرویش اصغر اردست از قلعهای باز داشته در آن عهد و بی
سامان میکرد و بد اکثر ریش سفیدان کرایی شاهی سیونی اختیار نموده از وجهه بگذشت بدرویش علی خلیفه
رسیدند و او از مخالفت باین دولت پشیمان شده باره جوی بود اما چون سر رشته اخلاص از دست او
بود و او را با روی آورده عاقبت حرام نمایی و امکنه گشت و ابواب قوچات بر چهره انامی و ابال اونی
دولت ابدی الاتصال مفتوح گردیده درین سال مبارک خال چند فتح عظیم روی نموده کل ولایت طبرستان
و قلاع سپهر ارتقاغ نازدندان و رسته او برستان بکام و تصرف اولیای دولت قاهره و زنده
ای باب عصیان و طعیان خصوصاً علیخان کرایی و ملک انکر و دلار یحییان و رسیدند و شاه و دردی خان حاکم
رستان گرفتار شدند چنانچه در ذیل وقایع این مرقوم قلم و قالی نگار میگردد و در وقایع شیر و

ولایت ستمدار در میان کسلان نازمان

واقع شده طویش از حد و داخل تاشکابین کسلان در غرض از کوه دماوند تا کنار دریاست در عهد خلفاء عباسیه
کل ولایت رستمدر مع مصافات در طرف ملک کیومرث نامی بود که نسبت خود کبان درست میکرد و بمصاف
زمان خلیل بعضی محال خصوصاً شهر رومال که در آن زمانه سابقه حاکم نشین و در الملک ستمدار بود و راه یافته و بعضی
دیگر از ولایت مذکور بخوزه تصرف سلاطین ایران در آمده داخل در الملک عراق شد و آنچه در تصرف ستمدار
مانده و لاریجان و نور و کور است که منایه اولاد ملوک انعام یافته در عهد شاه جنت مکان سه طبقه از ایشان
بحکومت و دارائی قیام داشتند ملک بهمن والی لاریجان و ملک عزیز والی نور و ملک سلطان محمد والی کور
ملک سلطان محمد و ملک عزیز فوت شده پس از ایشان که هر دو ملک بهاگیر نام داشتند هر یک متصرف
ملک یوزوشت بودند چنانچه سبق ذکر یافت در وقتی که موکبهایون در بیلاق لار بود و پاپیه سریر علی
آمده ملازمت شده سینه پادشاهی اختیار نمودند والی نور مردی درویش عافیت دوست بود و الهامی
نمود و از شکش کرده در عراق محلی که معاش او کافی باشد التماس نمود حسب الاستعداد عای او محلی باقطاع بود
مقرر شده در آنجا باجل طبعی در گذشت و ملک کور ملک بهاگیر و ملک مفرمان و مجلسیان خاص منک کشته
محمود و امثال و اقربان و متصرف ملک موزوشت بود و بهالت و بخون بر دغلیه کرده و توهم غلط در کمال
و اعتبار روی از استان بدره نشان شاه یافته از پاپیه سریر علی فرار نموده کجور رفت و قلاع خود را
استحکام داده سالک طریق عصیان و طغیان شده ملک بهمن اگر چه بحسب الکاد ولایت کمتر از ایشان بود
بوفور عقل در شد کار دانی و اندک از زمان حکومت صاحب جاه و مکت شده بود و چون الکاجی او باز نماند
باقرب بود و از نزدیکان آن ملک صاحب وجودی نماند بود و مردم آن ولایت طریق ملوک طوایف پیش گرفته
هر یکی ولایتی را بخواه مخصوص ساخته بودند و ملک بهمن به ایحمت قرب جوار حاکمی نمود ساخته ولایت امل را که
از بلاد مشهوره طبرستان است بلو از که داشته بودند حضرت اعلی شاه ای مل الکلی کند بخت برکنگد تعنی
ملک زندان که موردی آنحضرت بودند اخذ ملک بهمن بطمع ولایت امل از جاوه اخلاص متحرک کشته باهنگام
پاپیه سریر اعلی بکبر و حیل سلوک نموده اعمال نفاق امیر پروا به بدن گرفت و بالاخره بخیران شد که ولایت
نمودنی را بطمع امل بآورد و خواست تانان به کرالاید بعد ازین شهید یا سکر جایه عاقبت که عهد کارش
دولت و بخت روی اندوخت یافت طمع خام و بخت خفته او رو گرفتند تانان بختی او چون قلب زدن و نوبی بخان

نفاق الود او بر ملک طبع و قوادش رفت کم عیار نموده و مراد خان بر حسب فرمان پلاریجان مستلحه ملک چین را
 چنانچه سبقتی ذکر یافت بدست آورده پایتخت میرزا علی رسانید بخیرای اعمال ناخواسته سید اولاد او در قلعه دشمن
 کور بودند و او خزان و دغابین خود را با بنی القل نموده اعتقادش این بود که تا آن قلعه در دست او باشد
 کسی با او کلاه برسد اما خاطر او را بندهکان اعلیٰ انمقدار از اطوار ناخوار و غبار الوده بود و نوعی باغی
 در باره او التهاب یافته بود که خبر بزال تیغ آید از منطقی نیست تخصیص در باب ملک سلطان چین بواسطه
 و فرزند آن سکنه او که با وجود قریب قرابت رداش از پادشاهی گزیده قطع صلحه رحم بر او داشت و انفع
 جور و ظلم بی رحمی نسبت با ایشان مظهر آورده و مکافات عمل گرفتار کرده و او را بدست ملک سلطان چین
 برادر ملک سلطان چین و سیاست تمام تقبل رسیدار شد اولاد او ملک کبیره بود و در حسن و عهده سالکی
 که برادران و اهل بیت و در قلعه دشمن کور مقام داشتند بعد از واقعه بد از غضب پادشاهی اندیشیده
 قدرت آن یافت که دم از مخالفت و قلعه داری و زندان زبان و اتباع ملک چین انمقدار از اعمال انست
 و ظلم او آورده بودند که عدم او را موجب آسایش خود دانسته در مقام حفظ و حراست قلعه و حیانت
 فرزندان او نیامدند چه قسوت قلب عظمی داشت و باندک جریمه عقوبت بسیار میکرد و در زندان او جمعی
 بودند که بیست سال و سی سال در سیاه چاه محبوس بودند انقصه ملک کبیره و چاره کار خود را مختصر
 پایتخت میرزا علی دانسته با چند کس از ریش سفیدان آن سلسله بدرگاه جهان پناه آمده سعادت بیابان
 دریافت متقبل شد که قلع خود را تسلیم کاشتهکان دیوان اعلیٰ نماید محمد یک یکدی که از عظامی طایفه
 شاملو و مترومان باطاعت بود و بیض اموال ملک چین و بدست در آوردن قلع و فرزندان او را مکرر
 روانه القوب شد و به نیروی دولت قاهره قلعه لاریجان و قلعه دشمن کور را که در حیانت و محکمی شهده
 افتادست تصرف در آورده اموال ملک چین را از نفوذ و نفایس اموال و توب و تنگ و اسلحه و یراق
 قلعه و اسباب ایالت و بزرگی که بکلیت ضبط در آورده بود با اولاد و اتباع بدار السلطنت فرود آورد
 و چون بندهکان حضرت اعلیٰ با ملک سلطان چین و عیال فرموده بودند که هرگاه بعنایت احد تعالیٰ جن فو
 ملک چین را بدست در آورده استیلای قلع و فرزندان او میخیزد و تمامت ایشان را بدست در آورده
 چون اراده از بی بی معنی متعلق گشته بود که غنایر مکافات اعمال اصواب ملک چین با و فرزندان او عاید
 و غضب پادشاهی که نمونه از غضب الهی است گرفتار آمده ایشان را کور و ناانابه دست ملک سلطان چین

و او بر حسب تقدیر تقسیم حقیقی کرده آنچه کرد الکای لوانسان بملک سلطان من شغقت شد و لاریجان بیول عالم قزلباش
 مقرر گشته دولت آن سلسله سپری شد
 چون خاطر خطیرهایون از فتح و فتحی غلام لاریجان و بدست در آمدن اولاد ملک بهمین فراغت یافت متوجه بخیر کجور شد
 آوردن ملک جهانگیر گشته توجیهان عظام را بر سر کردی اسقلی یک توجی باشی بنجیدت مامور فرمودند و ایشان ملک
 و از سلطنت قزوین متوجه انصوب شده ملک جهانگیر بقلعه کور که نعلیه ماران کوه استهار و در محض شد و توجیهان
 عظام قلع را محاصره نموده در لوانیم قلعه گیر ای اتمام منمودند و توجیهان خاصه شریفه در پای قلعه توب بزرگ
 ریخته بقلعه نصب نموده همه رفته بین الیاسین جنگ و جدل وقوع مینافت و تا چهار ماه مدت محاصره است
 یافته درین اثنا فاشعه غریب روی داده رستخاریان در مقام ندر در آمدند و مقتضای من جفر پیران فاشعه
 شامت عند بانجا غبت راجع کرد و بدین اتمثال آنکه جمعی از ملکات قلع از قلع آنجا بایکدی که مواضع نموده کمال
 و توجی باشی را که سر در لشکر است متبع عند از پای آورده محمودان قلع ماران کوه را از بین محاصره خلاص
 اظهار اطاعت و شاهی سیونی کرده قزوین بچاه نفر از مردم متعین از قلع خود بیرون آمدند و در لشکر قلع ماران کوه
 نمودند توجی باشی حقیقت آمدن ایشان را بایه سزیر اعلی غرض نموده طلاع فاشعه بدیشان عباس شد
 با حضرت اعلی بالهام لم غیبی سفارش نموده که اندک و کید رستخاریان این بوده احتیاط خود را از دست
 و نجاعت بخش لباس دولخواهی گشته چند گاهی در اردوی قزلباش خدمت تقدیم میرسانیدند و فاشعه فوره
 بجز گاه توجی باشی در آمده تدریات میکردند و مشظر فرصت بودند و توجی باشی با وجود کمال عقل و دانش
 قریب ایشان خورده بقول و فعل ایشان اعنا و نموده بود و روزی که توجی باشی بحام رفته آنجا غبت
 آنکه در باب قلع حکایت ضروری دارند با اسلحه و یراق بر سر حام آمده بودند و شخصی از ارباب مواضع آن
 او را ازین حال آگاه ساخته قبل از بیرون آمدن کن بطلب یوزباشیان فرستاده بکوفتن آنجا غبت ایشان
 نمود و بطرفه العینی یکی بقید سلاسل و اغلال در آمدند بعد از تحقیق فی الحال بحال تباهی که با خود اندیشیده بودند
 معترف شدند و از یان عظام متبع تیر را بر انقوم
 سترده گشته بعد از قتل آن گروه و بدست
 را با سعه ایشان ملک جهانگیر از قلع داری جنگ آمده در
 نمود و در قلع که بسته خودشی از قلع ماران بیرون آمده بقلعه دیگر رفته و بدین قلع نیز اقامت
 گوانت نموده بنشیند و شکل در آمده هر روز در مکانی در شب در مقامی بر سر و بعد از چند روز توجیهان عظام

۴

اطلاع یافتند که ملک جهانگیریت چون در میان طایفه جوب بسیار کشیده بودند از ضربت بوب دست و کل برچی از
 قلعه را بیکت جوبها نمایان شده بود و دوسه نفر از تورجیان در جوف لیل پوشیده و پنهان بپای دیوار برج قلعه
 نقطه و آتش همراه برده بران جوبها آتش افروختند و چند برج سوخته محصوران سپید واران را با آتش باطل
 و رانند و از مصالحه قلعه داری عاجز گشته فرمادالان برآورده و جاره بجز انقیاد نیافتند و ابواب قلعه بر
 نویای دولت قاهره کشود و گشت و تورجیان عظام قلعه و نژاده ملک اشرف و ملک کاویس برادران ملک
 جهانگیر را که در قلعه بودند بدست آوردند و عظیم سپاهیان بجز او سزا رسید و عوام الناس در ملک نمایان
 گشتند و بعد از فتح قلعه مذکور غازیان عظام کرده و در پیشه بار کنده شده و تفحص و تجسس ملک جهانگیر شغل
 گشتند از قضای الهی جمعی از طایفه صوفی ملازمان ولی سلطان حاکم را بکوه کیلان که حسب حکم اشرف باده
 ملک تورچی باشی می آمدند و در راه ملک جهانگیر دوچار شدند که با چند نفر از مخصوصان در میان پشته تغییر مکان
 میکرد و چون در میان مذکور مشاهد انجاعت گشتند ملک جهانگیر رفقای خود را بر محاربه و مدافعه مشغول ساخت
 فرار نمود و صوفیان انجاعت را مغلوب گردانیدند و از ایشان ملک را شناخته رفقای خود را آگاه گردانیدند
 دست از تعاقب او انداخته بیزوی قانت قاهره و آمدند و قاید اقبال در کینانی باور رسید و از اسبان بیاد
 کرمان که پوشیده و او را شب هنگام بار دوی تورچی باشی رسانیدند و تورچی باشی حقیقت این فتح مهین را بپای
 سیر اعلیٰ عرضه داشت نموده مدتی که ابیات نصرت آیات تنبیر رستمان توجه فرموده شاه و در میان عباسی
 در آورده بودند این خبر سرت اثر فرح سمع همایون گردیده موجب اشعاش طایع گشت حضرت علی اوزم حیدر
 حضرت مفتی الابواب بمقدم رسانیده و بجایزه و جلدوی انجمن است اما بجز بقورچی باشی شفقت شد و اول
 و شوق انولایت داده کاشتهای خود تعیین کرده ملک جهانگیر و برادران و سایر کز قار از مصحوب خود گردانید
 روایت دار السلطنت فروین گردیده در ساوچ بلع حسب مقرران قضا جریان نقض و جوب سلطان مذکور و اتباع
 بزنج قریب شاهی از صفی حیات تر گشته دولت ملکان متحد اسیری گشت و کل انولایت تبعید امرای
 قریب باش قرار گرفت

مجموعه خبر از حوادث سدر کار اعیان ملک باریع نگار و صفی سنجی
 چنین نگاشته که در هنگامی که فرهادخان و جناب اصف صفات اعتماد و له حسب فرمان شهریار جهان از راه
 خرم آباد و رستمان متوجه بوستان بودند شاه و در میان عباسی با نشان نوسل حسته اند اعمال سابق در میان

پیموده چاشتگاه بظاهر خرم آباد رسیدند و در آن بین ریاضه از جبل و چاه و نوار و جیان و غلامان همراه
بنود از کناری باغات تصور آنکه شاه و درویشان در قلعه و منازل خود خواهد بود و بدانطرف توجه فرمودند که بر دو
خانه او محیط گشته توفیق رب الارباب او را بدست آورند اما چون منتهیان او خبر بیرون آمدن حضرت اعلی از قزوین
بار آوده اصفهان باور ساینده و تاساوه هر روز قاصدی مجد و میر رسید و خبر توجه اصفهان میگفتند مع
نیکر و میگفت که از ساوه میر و جرد را بهست محفلت که نواب اشرف از آنجا عطفه عنان بجانب لرستان
نمایند خرم و احتیاط مرعی داشته در کنار رودخانه بر سمت راه صیمره خیمه لری که بلایمردان مشهور است
زده از انجالی بود و چند اسب دهنده از موده را از خامی بیرون آورده با دین و کام و در بلوی خود بسته بود
و چون قاصدی که از ساوه آمد گفت که تا آوده همراه نوکب جایون بودم که متوجه اصفهان گشتند فی الجمله خاطر
جمع کرده بودند اما در روری که حضرت اعلی چاشتگاه خرم آباد رسیدند صبحی شخصی آمد گفت که از طرف بروجم
سواران دیدم که با یلغار می آمدند مشار الیه بنا بر خرم و احتیاط فی الفور استعداد سوارانی شده فرزندان
عوارات را سوار کرده نقد و جواهر مرصع آلات خود را بار کرده در لایمردان خود ایستاده بودند که چند نفر
غلامان خاصه شریفه که از عقب می آمدند در کناری باغات رله غلط کرده بطرف رودخانه که محل اقامت شاه
درویشان بود افتادند شاه و درویشان چون از دور سواران بکانه دیدند فرار پیش گرفت و غلامان با رسیدن
تا نیم فرسخ تعاقب کردند چون از عقب کوکب رسیدند علاج باز گشتند اما حضرت اعلی چون بنازل او رسیدند
مشخص شد که او و خیمه سیو و باغات بیرون آمده خیمه رسیدند او نیم فرسخ راه قطع نموده بود و خطه توقف فرمودند
که جمعی از عقب برسند و بر تر رسیدند و اسپان ملازمان رکاب اقدس چنان از کار مانده بودند که گفتند
پیش رفتند اشتند و چون تعاقب او بنفس جایون در آنوقت مقتضای عقل دورانیش نبود و از خرم
دور میموند و تاساوه روز و خرم آباد محل اقامت انداخته توقف فرمودند و اکثر قبایل الوار که در آنجا اقامت
بلازمیت اشرف مشرف شدند حضرت اعلی حسین خان ولد منصور یک سلوری را بمی فطت ایل و الواس نام
ساختند و چون درین سال دو کس از مخی افان بودند بر باب عصیان و طعیان که علین که اعیان یک
جاکیز والی کور باشد بدینست و لشو امان اخلاص شعار گرفتار شده بودند حضرت اعلی نمودارای صدق
اشای حدیث بحرب لانتی الا و قد ثلثت همت والا بکرفتاری شاه و درویشان معروف داشتند و شاه و درویشان
در آنجند و توقف نموده خود را از لرستان بیرون انداختند و بکانه حضرت اعلی در صیمره توقف فرمودند

علامان خاصه شیرنه را ببر کردی اید و در میان فولاد قاسی جمع دیگر از طار ملن رکاب اقدس را ببر کردی قنبر یک اسلحه
دار باشی استاجلو بطلب او فرستادند و ایشان هر یک بطرفی که منظر رفتن او بود رفتند و شاه و در میان
خا بهر خ تاجی از اقوام خود که از جانب روم میان سنجی قلعه جنگ از توابع بغداد بود و پناه برد و با اعتماد انگه لشکر
تومباش پای بر زمین ولایت رومیه نخواستند نهاد و در آن قلعه توقف نموده چون او یار یار روی آورده بود
قایمان اقبال راه طلب کاری اوی هم بودند از خود طغور و دایه و در میان و غلامان را از قضای ربانی
لی انگه از خبری که داشتند باشند صبحی بر سمت آن قلعه عبور افتاد و از شخصی که کاویاری میموده خبر گرفتند و شخص
تومباش و در میان با کوچ و فرزندان باین قلعه آمد و همان لحظه از کردار و پای قلعه تاختند و جمعی از شعبان
جنگ دیده و کار از نموده در پای قلعه پاده شده از روی تخت مل بدروازه شتافتند و مردم قلعه اکاهی
یا فته بیرون و باره برآمد و بدافعه مشغول شدند و از جانبین صغیر تیر و تفک آمد شد آغاز نهاد و غلامان
که در درازه قلعه رسیده بودند از بیم سیاست بادشاهی و ضبط سردار لشکر قدر بایک گفتن نه داشتند و
آتش بد قلعه زده سرباز بر کشیده انتظار فرجه میکشیدند که خود را بقلعه اندازند و چون آتش زبانه
رو در میان قدرت پیش آمدن و افسردن آتش نیافتند چون در قلعه نیم سوز شده بود فرجه بپرید
غلامان سپردار و سر درع و خندان و لاور می در بر از میان آتش بقلعه دویده داخل حصار شدند و آل
قلعه بسیاری بر باروی حصار بودند و بعضی دیگر بام خانه ها برآمده مشغول شدند و شاه و در میان بام
خانه خود برآمده تفکی و درست در شسته هر چند خواست که بجانب غلامان اندازد آتش نکر فته او فضا
شده تفک را از دست انداخته و تیر و کان برداشته صبح القول از نقل نمود که چون تیر اول انداختم
زده کان کینت و انستم که رشته دولت من کینت بخت از روی برافته و بار غالب است و اقبال مهاب
کا نرا دور انداخته و دست از محارب بهداشتم و غریب از مردم که از طرفین دست از جنگ باز دارند که
باقضایر میتوان آمد یا قدر در میتوان او بخت بد کس فرستاده اند و در میان القاس نمودم که
حکم کنند که احدی با دلیلی من متوجه است
عبور نموده بقلعه درآمد و چون قایم بر دست تیر کشیدند غلامان نیز حصار افتاد و در میان
متوجس حال کسی نشدند و چون شاه در نهایت از دایه و در میان آمد مردم او نواز مردمی بجا آورد و جمعی
بما فطرت و محاربت جرمها و فرزندانش تعیین نمود و خویش شاه و در میان که گو که میر سنجی رومی حاکم قلعه

چون تیری باورسیده بود از هم گشت و مردمی که باشاه وردیخان و با فرزندان و متعلقان او بودند مصیبتی
گردانیده بار آورد و در کنار آب صیمره زنجیر کردند و نهاده سر زنجیر را اندر دیخان بدست گرفته اورا
به ولخانه همیون آورد و زبان منی اقبال بدیخال نیز نم گشت که سری که کردن از امرت کشید کردوش
بر استانتوانیک کشان کشان آورد شاه وردیخان جوان زیاروی خوش فیاده نمایان بود و اگر اندکی تواضع
و مردمی و افتادگی که در چنین وقتها بکار آید میکرد و احتمال قریب داشت که مغربی با و نرسد اما او در کمال سخت
و عجب و کبر که در هر وقتی خصوصاً در خدمت پادشاهان هنگام نجات بر کشتی مذمومت سلوک کرد و همیشه
احوالش غرور و نفاق نمایان بود و در میدان خرد و حدش بر وجود سنجیده تر آمد اورا با چند نفر از جوانان
او بقتل آوردند و حکم شد که قنبر یک استاجلو جمعی از عا که منصوره که بکر کردگی او بطلب شاه وردیخان
رفته بودند باز گشتند اما ایشان بطرف باورای رفته در آنجا دست درازی چند بر عایای تابع الکای دوم
نموده و اب و انعام بسیار غارت کردند و چون بار و آند اندیغنی مرضی خاطر اشرف نموده غارت کردند
جمع نموده معسوب یکی از قورچان عظام نزد حاکم بغداد فرستادند که بصاحبان باز دهند و از صیمره کوچ
کرد و بخرم آباد آمدند و حسین خان ولد منصور یک سلوری را تربیت فرموده حکومت لرستان را بتفویض
فرمودند صیمره دهندین و محالی که قریب سنور بغداد بود و بطها سب قلی سلطان اینا کو افشار شفقت شد
چون جماعت سیاه خانه تندیل با جماعت سلوری عنادی و وزیدند و بهوخواهی شاه وردیخان و اولادش
الدین الطاعت سلوری کرده حکومت حسین خان را کاره بودند انطایفه مور و غضب شایانه گشته مفردان
انطقه با جمعی دیگر از اولاد که منطقه ایشان بود و در خرم آباد بیا سار ساینند و جهانگیر نامی از اولادشجاع
الدین که در میان جماعت عباسیان بود و کجول کردید دولت عباسیان در لرستان پیری شد و سایر
اولاد بلازمت حسین خان شتافته و بمن تربیت شایانه زوزر در حکومت آنولایت استقلال یافته
باینه قدر و منزلتش در آنولایت ارتفاع یافت و ذکر گرفتاری علیخان کراچی و عقوبت او بکفران نعمت
سابقا گشته ملک بیان کردید که علیخان کراچی خلاص و یکدیگر منخوف گشته سالک باو یعیان
و یعیان شد و حضرت اعلی شاهی از الکای او جاجرم و بعضی محال بتوکل خان کراچی و قلعه پای حصار و
بعضی محال دیگر را بدرویش علی خلیفه تفویض فرمودند و حسین خان شالمو حسب الامر اشرف قلعه باجی حصار
که با من علیخان بود و گرفته درویش علی خلیفه را در اینجا متکین ساخت و اکثر عطا و ریش سفیدان کراچی که از و

و گردان شده رضای خاطر مبارک اشرف جسته و بخت درویش علی خلیفه و توکل خان که بسته علی بن قرین بن حرم
در آنجد و دلی سر و سامان یکشت چون یک تیر به میان او زبکیر رفته بود و عبدالمو منج خان متوهم گشته فرار نموده بخت
اشرف آمده بود و اعتمادی بر او زبکیر نه داشت بدینجا نتوانست رفت کس نزد منصور یک کرایلی که با او است
تومی داشت و از جمله شاهای شیونان بود و با یکدیگر عنادی و زبکیر فرستاده التماس طاقات نمود و منصور
رضاء داده مشارالیه با چند نفر از ملازم و خدمتکار بجای او آمد و خواست که بجای او و زبکیر او را با خود متعلق ساخته
بمعادنت یکدیگر در انولایت بگستند و فساد قیام نمایند منصور یک چون همیشه از فتنه و فساد و مجتنب بود و بخان
نفاق او و او را سمیع رضا اصفا نکر و ملاحظه عاقبت کار خود و ایل و شیرت کرایلی کرد و از بیم سیاست و غضب
پادشاهان او را از دست نتوانست و او را اگر گرفته مقید و محبوس ساخت و حقیقت بپایه سر بر علی آنها نمود
حکم هیون بار سال او صادر شد منصور یک علی بن را کند و دو شاخ کرده در وقتی که رایات نصرت آیات
از سقز مقرون بفتح و ظفر لرستان معاودت نموده به بر و جرد رسیده بود و بنظر اشرف رسید چون بایره
غضب شاهانه در باره او اشتغال داشت و فی الواقع قدر شقتهای پادشاهی نهانسته بکفان نعمت که بدین
و بایم است اقدام نموده مستوجب انواع سیاست شده بود و شمه غضب بنادیب او بر وخته همچنان که دیده
بصیرتش از مشاهد الطاف پادشاهی پوشیده گشته چشم جهان پندش را از حدقه بیرون آورده از نعمت دیدن
عاطل ساخته و قطع بعضی از اعضای جوارح او کرده عبرة للناس بدین هیات او را در آن بیابان افتاد
و او را کوچ کرده از بیم غضب و مخط پادشاهی اصدی از رعیت و سپاهی را قدرت آن نشد که بقصد ثواب آخرت
بجافطت او بر و از شر بکافز نعمتی گردید مشهور بختی کرد و جان از کالبد دور و خوشحال با یافکان با کرب
و منزلت که دیده عبرت بین نشود و نظر بر مال حال و عاقبت احوال اندازند و قدر عافیت شناخته خود را
بدنام نمک حرامی دنیا و آخرت سازند اما کوشش سخن شنو کجا میوه اعتبار کرد و گزشت و تخی قلعه بازندان
از قلع مشهور عرصه جهان است دیگر از سوانح اقبال که درین سال حسیه مال ظهور آمد فتح قلع اولاد
که از قلع مشهور باز ندر است تبین احوال و تفصیل این احوال آنکه در سال گذشته که فرهاد خان باز ندران
رفته بود و اکثر محال از ندران بخیطه تیر اندازنده آورده بودند سلطان برادر خود را در ندران گذاشته قلع اولاد
که محکم ترین قلع طبرستان است و در تصرف او بود و او سر بجنبه اطاعت و بر نمی آورد و بعضی از ندران
و یوسار تحریک بودند و منفردان انولایت که چاشنی حکومت در مذاقشان جایگزین شده و دل از آن بر نمیداشتند

بالوند سلطان با علی شده اطاعت شایسته تقدیم میرسانید و لوند سلطان مصلحت وقت بالوند دیو و حاجی
مدار امیر و چنانچه بعضی از ارباب غرض از اینجانب افت برادر و موافقت با غیاث بازندان متهم ساختند
اگر چه پشارایه اندک بهره از جنون و افعالش موافق قانون عقل نبود اما این معنی که جز مقتضی جنون کامل نتواند بود
از و در می نمود با بطلان ریایات جلال از سفر ارستان عود نموده بمقر سلطنت نزول نمود و فرادخان را خست بازندان
دادند که لوند دیو و قلعه او را تصرف در آورده ساخت و تولایت را از خار تعرض ارباب طغیان و حصیان
پاک سازد و فرادخان کیه بر اقبال پسر وال شاهی کرده روانه انصوب شد نخست برادر خود را که متهم به یغیاری
شده بود گرفته پایه سیر بر اعلی فرستاد و چون بر ضمیر میر اثرش ظاهر بود که این معنی نسبت با و تممت و افرست
و اگر ارتکاب بعضی امور خلاف امیر کرده باشد از سخاست و بی عقلی و نشاء شراب جمل و جنون است او را طلاق
الغیان ساختند و فرادخان در کمال شوکت و اقتدار متوجه اشقام مهابت کل طبرستان شده میانه او و لوند
نخست مراسلات بوقوع پوست داد و از حال ملک بمن قیاس حال خود نموده اصلا از خوف جان راضی
بطلقات فرادخان نمیشد فرادخان از اطاعت او با وسوسه گشته متوجه تسخیر و محاصره قلعه اولاد شد و لوند دیو
چون بالفعل و ناصری که او را از مضیق محاصره شکر قزلباش خلاص سازد و کان داشت خود را محصور خسته
اولاد و اتباع و فرزندان را در قلعه گذاشته خود با معبودی از موافقان روی بچنگستان آورد و فرادخان
بمحاصره قلعه پرداخته بمن سحر و تدبیر کار بر محصوران تنگ ساخت و جمعی از اهل قلعه را بدانه انعام و احسان
ساخته چاره بجز بیرون آمدن و قلعه سپردن نیافتند و بمن اقبال پسر وال با دشاهی فتح قلعه می گشته بخت
اموال و اولاد و اسباب مملکات لوند دیو و اولاد و اتباع او بدست درآمد و حقیقت این فتح بدین
نجد مستشرق عرض کرد در وقتی که ریایات جلال از فروین برسم سیر و صحبت با مصنفان توجه نمود و بکشتان
رسیده بود و بنابر فتح قلعه اولاد رسید و فرادخان بخلع فاخره و جایزه و جلدوی متکاثره سرافراز گشت
و لوند دیو با بی سرو سامان در جنگل و بیشه گردیده هر روز در جالی و هر شب بمقامی در کمال بی آرامی ارام
داشت باقی احوال او در سال آینده میرقوم قلم میارند و خواهد ذکر و قایم کونا کون بقتضای سیر و قلمون که درین
موقع جوست در اوایل این سال دو افتخار خان که با یلگیری روم رفته بود مقتضی المرام معاودت نمود
مکتوب محبت امیر محمودی بر استحکام بنیان صلح از جانب حضرت خواند کار آورد و بعد ازین سال میرزا ضیاء الدین
و خواجه ابو نصر خوانی المصنفان جلال الدین اکبر بادشاه فرمان فرمای هند را خدمت انصاف اندازی داشته و

و اینها مات سراز از ساقند منوچهر یک اینکما قاسی علام خاصه شریفه با یلیگیری هندامو کشته برفاقت
سیر ضیاء الدین روانه شد و خندایای لایقه و تنوقات فایقه فرستادند از جمله تحف یکصد راس سیخ ازاد
یاک ترا که از اسپان نامی ولایت عربستان و کرجستان و بیات بجاصل آمده بود و وادیهای تازی را
که هر یک بعالی برابر بودند و سایر تحف و هدایای نفیسه ایران علی هذا القیاس و مکتوب محبت نیز درج
مکتوب انتخاب در قلم آورده و در این نامه نامی قلم صداقت و یگانگی نگاشته شد که چون محبت و لاکت
تبخیر خراسان و استر و دو ملک روز و شش و درین چند سال که جلوس بر سنده سلطنت فرمود
ایران روی داده بکمت مشاغل عظیمه که در دفع دشمنان غارتگری پیش آمده بر دفع دشمن پیکانه نبرد ختم و یک
مرتبه که سفر خراسان واقع شد از حوادث روزگار تخیل آنولایت همچنانکه پیش نهاد و همت بود تیسیر بکشت
و اکنون که ازین امور فراغت روی داده و فرمان فرمای روم در مقام محبت و دوستی در آمده از چاه
ابواب خلعت و استقامت سلوک کبر بحاریه اعدا و دفع مخالفان افزون گشته است که مقتضای بانی
با خود ظهور و در قریب باش و براق چند ساله روانه آنولایت کردیم و پیروی نجات و دکاری اقبال نامزد
ملک روت بالکلیه فرمایم معاودت کنیم بهمت یار و بتوجه باطن مدد کار باشند که هر چه کند هست مردمان
و ایلچیان قریب اغراز و اکر ام از راه کرمان و کچ و مکران روانه فرمودند و چون درین سال رای همان را
بدان قرار گرفت که دار السلطه اصفهان را بمقدور دولت آید بوند گردانید و عمارات عالی طرح نمایند بدین
صادق توجه انصوب گشته بستان از ایش و خورجی در دولتخانه مبارک نقش جهان گذرانیده اکثر اوقات
بسیار و شکار صرف میفرمودند و شبها مجالس حبت آسار مسته با طعشرت گسترانیده میشد عمارت نما
در نقش جهان طرح انداخته مزاران و مهندسان در تمام آن میکوشیدند و از جانب اسکندرخان
سمون خان سلاطین کرجستان ایلچیان از ناوران پایه سر بر اعلی آمده اظهار اخلاص و بندگی نموده پیران
یوسف لقاد و خیران حور سرشت با سپاه اولاد و علما و کرجستان که نزد او از خدمتکاری حیرم اقبال شهریار
بی حال و قابل خدمت مجلس نشست این ارم تر از این بودند و در سال داشته آثار اخلاص و یکجهتی ظهور
آورده ایلچیان بدو قریب اغراز و اکر ام و غریق بحر احسان و انعام معاودت نمودند و کارکنان قضا
پوسیده اسباب آنحضرت را بر بخت تمام میدادند و دیگری از وقایع این سال آنکه محمد یار خان ولد علی ایلخان
ایلور که بعد از فوت والد بر تبه امالت و خانی سراز از شده حکومت استر آباد و بسور تروالد و شفققت شد بود

در بیت طایفه اولی نقل شد و قلع یک نام برادر که جگر او بعد از تفتیش گشته شدن برادر از استر اباد و احرام طاعت نموده
خلک بنیاد بسته روحی را دست بدین استان آورد و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اورا در کشف محبت و الطاف خیر
جای داد و به خواص ایالت استر اباد و نواز شات از جمله مغز و سر بلند گردانیده روانه فرمودند و در ستان
در آن بگذشت نهاد در کمال فراغت و کامروائی بپایان رسانیدند تا بهیچ وقت از تدبیر امور دولت غافل
نموند و پیوسته نقش استر و او ملک خراسان ازید مخالفان در صفی خیال می نگاشتند و استبداد اصول
این مطلب اعلی از درگاه و اهب الطایا نموده و بهوار از روح مقدس حضرت امام الحن و الانس استر اباد فرمود
و عاقبت بدینت صادق بود جای و اثنی بهشهای مطلب رسیدند در اول سال سمیت مال است بل ترکی ابواب
فتح و فیروزی بهجهه امانی و امان کشایش یافته نسایم حضرت و فیروزی وزیدن گرفت و شرح این داستان
در طی وقایع سینه مذکور توفیق ملک منان رقم زد و ملک بیان میکرد و در منه الا عانه و التوفیق ذکر سوانح ایام
سعادته در جام سال مبارکیت بل ترکی مطابق سینه سبع و الفک سال و در دهم جلوس تاجون شاهی ظل اللهی است
باز ملک بچمن افروز شد و نوبتی خسرو و فرزند که کوبه خسرو کردند و نهند و غلغله در کسبه مینا کنند و چمن
باز چمن بهشت تازه شد از مقدم اردوی بهشت خسرو گل گفت ریاحین سپاه از و بعد آیین بچمن بارگاه
نوروز دولت افروز این سال خجسته آغاز فرخنده انجام در روز سه شنبه سیر و هم ماه شعبان المعظم اتفاق
افتاد و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در دار السلطنت امضیان عشرت پیرا بوده و در فصل بهار که دماغ
روزگار از سیم غنیمت شکوفه و از بار غنبر آگین بود در کمال مسرت و شاد کامی و فراغت و خوشدلی بسیر و
مشغولی داشتند در اوایل این سال محمد قلی پیک ایشک اقا سی عرب که لو که بر رسم رسالت بیانه انور که
فرستاده شده بود و در هرات با عبد الممنان ملاقات نموده بودند و با یلیق بهادر که با یلیگری آمد و بهیچ
ابواب الفت و آشنائی شده بود و میر قلی با کوکلتاش غریفه اخلاص آیین بخدمت اشرف نوشته چون
در هرات پسرش را که خدا کرده بود و طوی الوشی ارسال داشت و میرزا پیک نامی از اعظم نقبای ماوراءالنهر
و خواجهای سلسله نقش بندیه با کوچ خود که از بیات کرات سلاطین کاغذ بود و قصد گذاردن حجه الاسلام
همراه محمد قلی پیک و با یلیق بهادر بدین ولایت آمده و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اغراز و احرام بسیار نموده
سفر مبارک بهت استبداد احرام فرمودند اما فور راه با جل بودند که نشسته مطلب صوری رسید و چون از قضا
زمان معطر ملک خراسان که محمد و ج جمهور سخوران روزگار است بدست انور که بر آمده بود و حضرت

همواره استر واد از پیش نهاد و همت ساخته هرگز از فکر و اندیشه آن خالی نبودند علی الخصوص مشهد مقدس علی
و آستان ملائکه شیان حضرت امام الجن والانس که خال رخسار ملک ایران و آرایش و سیاه سلطنت این
دو دوانست و در سلطنت هرات که مولود و منشا نشو و نما می آنحضرت است اما مقتضای الامور مرهونه باوقایع
صورت این مدعا در پرده توفیق مستور بود و درین اوقات که فی الحلقه فراغت از مهم ضروری حاصل گشته
عرصه محالک از خض و خاشاک ارباب غنایان و گردنشان اطراف پاک گردیده بود و متواتر اخبار که در دست
دستار عبدالمومن خان بادرش میر رسید بخاطر غیبی سریر اشرف اعلیٰ حضور نمود که چون میر قلبا با کوکلتاش علم
هرات که از تربیت یافتگان عبدالمومن خان است با وی الفت و آشنائی شده المچی اظهار محبت و دوستی پایه
سریر اعلیٰ فرستاده در بیوقت که میانه عبدالدخان و پسرش اسباب و خشت نماده گشته و کار نیز ابراج حدال
انجامیده مانیر بنا بر مصلحت روزگار ازین طرف با عبدالدخان طرح خصوصیت و آشنائی انداخته همراه المچی و
فرستاده پسر ناخلف او را از حبارت و بی ادبی که نسبت به پدر نموده و میباید نکویش و سرزش نماید مقصد
نخیر مشهد مقدس معلی و محالی که در تصرف عبدالمومن خان است روی توجه خراسان او ریم و یمین منکام که پدر
و پسر با یکدیگر مشغول اند و عبدالدخان بکمت حقوق و عیایان که از پسرش سر میزند در کسر شوکت و قدرت او
کوشیده متوجه امداد پسرش اند و شد بتوفیق الهی تعالی محنت که تسخیر انحال بآسانی دست دهد از فرستاده
المچی قصوری به بیان قصر دولت نمیرسد لهذا محمد قلی بیگ مذکور را که مرد جرب زبان سخندان بود بر
تعیین فرموده تحف و هدایا مرتب داشته امداد فرستادن ساختند و تمهید اسباب سفر خراسان برداشتند
و ده هزار نفر تفنگچی مقرر شد که در محالک محروسه سر انجام نموده در موکب هایون باشند و قرار داد و خاطر
آن بود که بعد از رفتن المچی مذکور میر قلبا با کوکلتاش را از توجه موکب هایون خبر داده روی توجه نخیر
مشهد مقدس او زند و درین اثنا قاصد آن اطراف و جوانب خراسان سید و خبر رسانیدند که عبدالدخان
عالم فانی را وداع نموده رخت به عالم عقبی کشید و اکثر امرای اوزبکیه مثل محمد باقی که دیوان یکی از عمده ملک
عبدالدخان بود طوقا و کربا سلطنت و پادشاهی عبدالمومن خان پسر او اتفاق نموده او را طلب داشتند
نظام همایون ملک و دولت را بکف اختیار و تحفه اقدار او نهادند اما هزاره سلطان ببادر زاوه عبدالدخان
و رستم سلطان و اوزبک سلطان و اقربا و المچی اعام او که در سر قند و تاشکند بودند بکمت آنکه اعتمادی
بجانب اوند اشتد ازین معنی سر باز زده با اتفاق یکدیگر خاطر بخاطر الفت عبدالمومن خان قرار دادند و از امر

او اعیان اوزبکیه هر کس از عبد المومن خان خونی داشتند بر سر ایشان حجت نمود و عبد المومن خان متوجه قندهار شد و در میان اوزبکیه شورش و آشوب و ریجاست بعد از تحقیق این اخبار توچه خراسان بیشتر از پیشتر در غلظت و
در سوخ یافته بهمت و لافمت با مضای این غرمت معروف داشتند چون در صد صحیفه اول ایامی شده که بعضی از
احوال اوزبکیه و روسیه که در طی قضایا و سوانح احوال ایران و وقایع ایام سلطنت شهریار کاخ بخش کار آمدنی
حضرت اعلی شاه فیصل اللهی روی داده بنا بر ارتباط کلام و تناسب مقام در رشته تحریر در می آورد
درین وقت ناگزیر است که برخی از احوال عبد الله خان و عبد المومن خان و سبب و حشمت و نزاعی که میان
ایشان بتدریج پدید آمد و قضیه فوت عبد الله خان و جلوس پدرش و اختتام احوال او که در طی حالات سفر
خراسان از آن چاره نیست بر سبیل اجمال رقم زده ملک نکته پرداز کرد و اند بنا بر آن عنان کیت خوش خرام
قلم را در میدان قضایا اند کور بکولان در آورده و ذکر مجالز قضایای ماوراءالنهر و بیان احوال سلاطین
اوزبکیه شاهدان شیر و اخبار بستیری ملک بدایع نگار در عرصه ضمیر نرم آریان طر بنجانه آگاهی بدین این
جلوه مینماید که عبد الله خان با عبد المومن خان پدرش که یکانه والد بود محبت مغرور داشت و او را با یک
و مرم و ماوراءالنهر اوزبکیه عبد الله خان را خان کلان و او را خان خود می گفتند حکومت ولایت بلخ و تاجیک
باید داده بود و او بعضی خود را و پدر ولایت بدخشان نیز از تصرف سلاطین را و بای ختمای بیرون آورد
و در سال تنگوزیل اربع و تعیین و تعیای که عبد الله خان بلده فاخره هرات را بعد از یازده ماه محاصره بنوعی
که در طی قضایای آن سال تحریر چو سسته تخمیر نمود چون عبد المومن خان در تخمیر آن بلده و قتل قزلباش سخی
نموده بود و سلج که الکاء اوست قریب جوار داشت چشم می داشت که پدرش الکاء هرات را با و در بلده
خان بکیت حد است سن و قلت تجربه روزگار طمتمش او را مبدول نداشته هرات را بمیر قلیا با کولکش
که از بر کشید کلان دولت او و مرد صایب رای کار از موده بود از زانی داشت و آنچه از مالک خراسان
که بحیثه تخمیر او در آمده بود و با برای اوزبکیه قیمت نموده دین محمد سلطان حوله جانی یک سلطان جوان
خود را که بتیلم سلطان مشهور بود و با برادران نیز در همان الکاء او و در آنجا کذا داشت و از ولایت مفتوح
خراسان چیزی به پدرش نداده و او را باین سخن تسلی می نمود که چون منی همه تو تعلق دارد اگر چه منعی باشد
آنند و کی بسر گردید اما در آنوقت قدرت اظهار آن نداشت بعد از دو سال از بد القاس نمود که من
آنچه از مملکت خراسان منعی او مفتوح کرد و با و تعلق داشته باشد این طمس مبدول افتاده در سینه او و دل از

شکر باشد مقدس کشیده محاصره نمود و در آن قضیه تسلیم سلطان و امرا می عبد الله خان که در خراسان بودند
آمد و او اندک بعد از آن که آن بلده شریفه بحیطه تصرف و تسخیر او در آمد از جانب خود حاکم تعیین نموده همچنین بنشیند
و ترشیز و آنچه از محال خراسان بتدریج تسخیر نمود از جانب خود حاکم تعیین میکرد و بعد از این قضایا که حکمت
بر تسخیر ولایت نسا و اپور و دوزون و سایر محال که ملک موروث نور محمد خان ولد ابوالمحسن بن محمد خان
نسبت اولادیت را منحوس ساخته نور محمد خان را از ملک موروث بیرون کرد و ازین فتوحات که او را دست داد
طرح سلطنت انداخت و شوکت و قدرتش بر روی دراز و یاد نهاد و چون عبد الله خان یک پسر داشت و
دینخواست که در ایام حیات خود او صاحب قدرت و شوکت بود شکر عظیم داشته باشد که بعد از فوت او
بنی اعوام و سلاطین اوزبکیه که الیوم گردن بطوق فرمان برداری داده اند بپیشش سزا خفته نتوانند نمود و نور
در تربیت او میکوشید تا آنکه پست هزار جوان کار آمدنی در ظل موکب او جمع شده کمال استقلال یافت و بجای
نخوت و غرور بکاخ و باغش راه یافته نسبت به پدر عظیم الشان در مقام حصیان در آمده بای از این
ادب بیرون نهاد و چون در وقتی که عبد الله خان بر بلده بخارا استواری گشته سلطنت رسید اسکندر خان
پیش در حیات بود و بتوریه و یاسامی جنگیزی اسم سلطنت بر پدر اطلاق نموده خطبه و سکه بنام او گردانید
رتق و تق امور و قضیه اقتدار عبد الله خان بود و اسکندر خان از پشای جز نامی نداشت او نیز گاهی از
جمل مغرور میگفت که پدرم پسر شده اولی نیست که بطریق اسکندر خان در گوشه نشسته محاسن سلطنت
بمن گذارد و چون معظم بلاد خراسان به تصرف نمود در آمده بود و میخواست که کل اکان خراسان تا بلخ و کنار
چگون او را صاف کرد و دگر را طلب هراته از بدو کرده مقبول نیفتاد و از آزر و کی میگفت اگر پدرم هراته را
بمن نمیداد خود بر سر میر قلیا با کولتاشش رفته بقره و قله هراته را میگيرم و این سخنان بعد عبد الله خان
نسبت به پسر سوزناجی بهم رسانیده و هر چند همان یک پسر داشت که ولیعهد خود میدانست اما از جمل مغرور
نوازش و ملاحظه داشت که مبادا بی صبری کرده او را نماید که پدر را بی اقتدار کرده خود پادشاه شود
و او در زمان حیات بن سلاطین خفیف و بی ناموس گردید چون ملک عظیم دست و شریک بر نمی تابید نمیخواهد که در زمان
حیات قطع نظر از سلطنت و پادشاهی ملکی بخت و در مقام کسر شوکت و اقتدار پسر در آمده او را از نظر انداخته
از تره دات ملک گیری منع کرد و بامرای خراسان پیغام داد که دیگر با من و نهی و التفات نموده بهر طریق کشت
رقاقت و همراهی نمایند و بعد از چند مرتبه که عبد الله من خان بتسخیر سمرقند و بعضی محال خراسان که در تصرف

مانده بود اند و از عراق حضرت اعلی شاهی ملل الهی بفرموده او توجیه نمود و تسلیم سلطان و برادران او و امرای
عبدالله خان که در خراسان بودند رفاقت و همراهی او نمیکردند و چون مقرون برضای پدر نبود و او نیز دیگر کاری
نموانست ساخت و پدرش با و پیغام کرده بود که ترک زیاده روی نموده در بلخ بجال خود باشد و الکاهی که
با و داده شده قناعت نموده پای و در دامن ادب سجده و نظر کمال من و پدرم اسکندر خان نکنند که او همچون
نیتواند بود و من همچو اسکندر خان نیستم اما عبدالمومن دل از آرزوی ملک هرات برنمیداشت و همواره
میر قلیا با عرایض شکایت آمیز به پدر میفرستاد و عبدالله خان پسر را درین مآذ و صاحب غرض داشت و التماس
بنحان او نمینمود و از مقدمات میانه پسر و پدر بقدر رغبتاری ارتفاع یافت اما جانین اینجی را در برده
داشتند امری که مشور بر خلاف بوده باشد بخیر ظهور نمی یابد و ندانند که در سده تحاقویل است و الف عبد الله خان
با خواص امر او ندانند و مترابان از راه چهار جو بمراد آمد و بسیر و شکار مشغول بود و میر قلیا با کوه کلتاش از هرات
آمد و خانرا با بدین هرات تکلیف نمود و درین اثنا عبدالمومن خان از بلخ با دوسه هزار کس بفرموده ملاقات
پدر بمراد آمد هر چند امر عرض کردند که با خان مرد می همراه اند و اعتمادی بجانب عبدالمومن خان است
در ارک سرور و دل نموده شکر یار از دخول ارک مانع آیند و او را با معهودی در ارک رخصت کوشش
و چند خان چندان جنابی از نو گرفته قبول اینجی نموده و در باغ شاهم بی نزول نموده پسر را و آنجا ملاقات
نمود عبدالمومن خان نیز مصلحت وقت را در اطاعت و انقیاد دیدند و کوار دانسته در مقام تواضع
ادب بوده و عذر تقصیرات خود است و با اتفاق یکدیگر چند روز در سر و بسیر و شکار بپرداختند و میر قلیا
حسب الامر عبد الله خان عبدالمومن خان را تیر تکلیف میر هرات کرده خود پیشتر هرات رفته سامان
ضیافت نمود و پدر و پسر با اتفاق بشهر هرات آمدند میر قلیا با بلو ارم میر با بی پرداختند و طویهای نزدیک
سراجام نمودن خان کلان و خان خور و چکشهای لایق کشید اما عبدالمومن خان از میر قلیا با همچنان
از روی داشت و سخنان عتاب آمیز و خشونت انگیز نسبت با و زبان می آورد و او را بتخلی و تصرف
اموال و دیوانی متهم داشته محمد باقی دیوان یکی و جمعی را که در مزاج عبد الله خان راه سخن داشتند
تخریک مینمود که در باب او دوستی که بقول باش میکند سخنان لایع رسانیده اما عبد الله خان از قناعت
التحاقی که بپدر داشت اصلا کوشش بنحان ارباب غرض نمینمود و قصد عبدالمومن خان و هرات از پدر
التماس نمود که مراجعت بفر سلطنت از راه بلخ نموده چند روز در بلخ بماند او بود و باشد عبد الله خان

مجلس اور اہل دول و شہر پسران دست واد کے بلج رفتہ تہیہ اسباب ضیافت پر واز کہ ایک سیدیم عبدالمومن خان بلج پسران
در سر انجام ویراق جمائی کوشید جمعی از ثقات نفل نمودند کہ عبدالمومن خان تخت مرصع از طلا و جواہری کہ در خراسان
و بخشان بدست آورده بود و در وہان سپاہیہ از نفرہ کہ از ان نزدہان بر تخت برآیند ساخته بود و می گفت کہ جہت
پدرم ساخته ام کہ چون بہمانی من آید جہت او نصب نمایم و خود در پای تخت بخدمت پدر باستم و آنرا با سایر مول
و اسباب کہ دارم پیش کش کنم و جمعی کہ از نو خایف و ہراسان بودند خصوصاً میر قلیا با میکفتند کہ حیلہ سازی مینمایید
و بخان او فروغی از صدق ندارد و غرضش آنست کہ پادشاہ بی و ہشت بمنزل در آید و پادشاہ را در ارک بلج نکند
لی اختیار سازد و بر سلطنت باور النہر خراسان و ترکستان و بلج و بخشان رقم اختصا ص کشت مجاہد عبدالمومن
تحریک میر قلیا با و بعضی امرایا بر مقداتی کہ مذکور شد بلج رفتہ از ہان راہ جہاں جو بہرعت و استیصال خود نمود
داخل بخارا شد و این خبر عبدالمومن رسید ہر محقق کشت کہ پدر با و بی اعتقاد شدہ و این مقدمات از میر قلیا
دانستہ را از تخییر ہرات نمود و بالمشکر عظیم خراسان آمدہ اول یہانہ زیارت مشہد مقدس محلی آمدہ از راہ
ہرات عبور نمود و چون بکوالی ہرات رسید کس نزد میر قلیا فرستادہ و او را طلب داشت و خواست کہ
بلطایف الخلیل اورا بدست آوردہ ہرات را متصرف کرد و میر قلیا با کہ مرد عاقل و دانا کار دیدہ بود و بعضی را
در یافتہ از ملاقات او با نمود و محقر مشکلی بیرون فرستادہ در وہب شہر و قلعه را مسدود ساختہ و در مقام
قلعہ داری شد و عبدالمومن ہر چند خواست کہ بلا میست و ترویر برود دست یابد صورت نیافت و خود
روزی با پنج شش کس از متربان بپای حصار آمدہ خواست کہ چو اسطہ میر قلیا بالوکلانش مکالمہ نمودہ
فریب دہد میر نشد و چون تخییر قلعہ ہرات با سانی تیسر بخدمت عبدالمومن خان صلح در محاصرہ ندیدہ قریب
یاس و حیران بجانب بلج باز کشت و میر قلیا با کس بخارا فرستادہ حقیقت بخدمت عبدالمومن خان عرض کرد
عبدالمومن خان اورا در باب تخمین کردہ جہت او جایزہ و جلدوی فرستادہ بن الجہو مشہورست کہ عبدالمومن
یکدستہ تیر و گانی فرستادہ بجام کرد کہ ہر گاہ عبدالمومن خان بخود سر ہرات آمدہ بپای حصار خیمہ او را
نشاندہ کردہ این تیر را ایکیک بجانب او اندازد و در مقدمات با عشت زیادتی کلفت بدہد و بکشتہ روز
بروز میانہ ایشان و ہشت زیادہ تر میشد تا آنکہ شنید عبدالمومن خان با محمد و دی از میر شکار خان و تو بجا
وند ماو متربان و ارباب طرب از بخارا بشیر و شکار قمر شہی آمدہ در باغ بزرگہ آنجا طرح جشن و صحبت انداختہ
اکثر اوقات در ان باغ بفرغت و عشرت مشغول اند با خود قرار داد کہ از بلج ایجا نہ نمودہ و چون برق ما خود

بفرشی رسانیده آن باغ را که عشرتگاه خان و مقربان است احاطه نموده بمطلب خود فایز گردود و این معنی را پادشاه محمد
ایله چیان که از خصوصان و امرا می مقتدر و مشیر و مشارالیه او بود در میان نهاد و بهمانه یورش جانب بدستان
شکر جمع نموده چهلار کس کار آمدنی انتخاب کرده از مظهر ترند عبور نموده به سرعت برق و باد روی بفرشی نهاد
شاه محمد ایله چیان همیشه در خدمت عبدالمد خان مطعون بود و میگفت که پسر مرا با آموزش میکند و تبحر یکدیگر را
و این اعمال از پسر من بطور میرسد و درینوقت شاه محمد مذکور بکثرت رفع آن منظمه جلالتی خان کلان منطور داشته
مقتدی فرستاده او را از زانی الضمیر پسرش آگاهی داد و عبدالمد خان در وقتی که بزم پادشاهانه را ساخته
و مطربان بصحبت و شاد کامی مشغول بودند خبر آمدن پسر با یلغار باور رسید چون با معدودی ببارق سیر صحبت
آمده بود بدفعه و محاربه پیش توانست آمد براق و اسباب و خیمه و خرگاه بر جاکه داشته اسبان باور قار سوار
شده با یلغار روی توجه بخارا نهاد و دوسه فرسخ مسافت طی کرده بود که عبداللومین خان باغ فرو داد و اصلا
مقتت با سبب و براق مذکور نشد و از عقب خان یلغار کرد که شاید در راه او را بدست آورد اما بگرداورد
عبدالمد خان خود را انداخته در وب شهر آمد و دو ساخته عبداللومین خان چون دانست که پدر همچنان
شمال و صبا طی مسافت نموده و باور رسیدن ممکن نیست عثمان از یلغار باز گشتید و با هستی بخارا آمد چون
تیرمهای او بر دهن او نیامد و در بیرون شهر شسته کس بخدمت چند فرستاد که چون شوق ملازمت غالب
بود بفرشی تشریف آورد و به بلخ نزد دیکتر شده بودند مقید بر خست نشد لغزم با پیوس آمد کم کنون التماس ارم
که رخصت دخول و کورنش از زانی دارند و هر روز شفیعی انگیزه استدعای کورنش میکرد و عبدالمد خان
اعتقاد نمینمود و رخصت دخول نمیداد از صحیح القولی استماع شد که درین قضیه عبدالمد خان را نوعی شعله غضبش
در باره پسر اشتعال یافته بود که کمرانها را میکرد که اسی عبداللومین اگر از عمر زمان یا بم جان کنم که تو خود باب
خود را زین میکرد و به باشی مرو با شتم و اعراض بر مستولی شده دست بر سر میگرفت و با خود خطاب میکرد
و میگفت کنای عبدالمد بعد از رخصت و پنج سال که لوی مردانکی از عرصه جهان ربوبی آخر از شاه جوهری
در بلخ بجانب سمرقند و تاشکند و اطراف ممالک فرستاده لشکر مطلب داشت و عبداللومین خان هر چند
سعی نموده قسم نامها بخدمت پدر فرستاد که این منظمه با این فرزند غلطت خان التقاتلی نمیکرد و محلا علی
خان چون بمطلب خود رسید و مریوطا هر شد که شاه محمد ایله چیان افشای راز او نموده بود و او را در هاسا
سیاست رسانید و تحقیق پوست که لشکر عظیم از خراسان رومی بخارا دارند خوف و هراس برپا شد

بروی بطرف بلخ آورد و بعد از رفتن او لشکر با از اطراف و ممالک بخارا رسیده در موکب خان جمع شدند و بعد از آن
بخدمت تادیب و کوشمال پسر از بخارا پیروان آمده روانه طرف بلخ شد و عبدالمومن خان مضطرب الحال کنبار آب
میخواست که عبور نماید درین اثنا شاه اسماعیل بی حاکم مر و که از عبد الله خان رنجش داشت و از مر و قصد طاعت عبد الله
خان نموده بود رسید و او را از رفتن بلخ منع نموده و خواست که لشکر با را بخود راک و در بلخ انداخته و مر و در کنار آب
مستعد قتال کرد و عبدالمومن خان بصوابه و غل نموده در کنار آب پای ثابت استوار داشت و توفیق نمود
عبد الله خان که کوچ بر کوچ بر سر او می آمد استعداد محاربه او را شنیده در آمدن شامل شد ریش سفیدان مشایخ
پای دور و امن اصلاح نموده هر دو را بنحمان مو غله آفرین ازین اراده منصرف ساختند و خان شاه اسماعیل را با
دو سر کس که ماده فساد میدادند طلب داشت عبدالمومن خان انکساعت برایش بدو فرستاد و عبد الله خان
ایش را سیاست نموده بازگشت و هر دو صحبت و سلامت بمقدور دولت خود مراجعت نمودند از صحیح القولی مسعود شد
که او از عبد الله خان نقل میکرد که بعد ازین قضیه فکر گرفت که مدتی در معارک و محاربات تعلیم فیروز نجات داده
بشت بدشمنی نمودم عبد الله من خان که از عمر و دولت او را متعجب بود و درین آخر عمر کرد و عارفان بر چهره روزگار
من نجات و چون حقوق و عصیان نسبت بدو ظاهر ساخت عاقبت بفرین پدر گرفتار آمد و از عمر و دولت
تمتع ندید چنانچه از کلام آیند به موضوع می پیوندد و بالجله چون اخبار مخالفت و نزاع بدو پیوسته در ترکستان
شبیوع یافت سلاطین قزاق که از مصلحت و سطوت خانی جز با دین زندگانی نمیکردند بر طغیان آوردند
از آنجمله توکل سلطان قزاق اسم خانی بر خود و اطلاق نمود و با لشکر عظیم بر سر تاشکند آمد و عبد الله خان
او را شایسته مقابله خود ندیده برای لشکر ممالک و لشکریان خود را بدو افروخته او نامرد نموده در مابین لشکر
و سمرقند میانه آن دو گروه جزئی غلیم اتفاق افتاده لشکر عبد الله خان که از بدایت جلوس الی غایت
در هیچ معارک فیروز جنگ بودند و درین معرکه شکست خورده اکثر لشکر او و محارفات سپاه عبد الله خان و غیره
از اقربای او قتل آمد و بقیه السیف شکسته و بریشان حال بخارا آمدند و انیمعنی غلاوه که ورت پریشانی
خاطر او که از اطوار پسر داشت شده همت بدارک آن گذاشت و کس طلب میر قلیا با کوکلتاش بهرات
فرستاده همیشه درین فکر و اندیشه بود که لشکر جمع نموده جبر آن شکستگی نماید بعد از آمدن میر قلیا با و اجتماع
عساکر متوجه دفع و فتنه و اشتقاق توکل خان گشته بجانب سمرقند نهضت نمود و در بخارا غایت اعراض که
از مخالفت و نفاق پسر و خیر کی لشکر قزاق داشت مزاحش از جاوده اعتدالی منحرف گشته سلاطین را توانا

نهاد و عاقبت و دینت حیات بتقاضی اجل سپرد و در فوت عبداله خان و جلوس عبداللهم بن جان سپرد
از ختم احوال سلاطین او زکیمه در آخر سال تحاقیل ستمسته و الف و خط سمرقند جاری عارض ذات
عبداله خان گشته صاحب فراش گردید هر چند اطبا در معالجه و مداوا کوشیدند مفید نیفتاد و محمد باقی انالیق دیوان
یکی که از سایر امرای عبداله خان بزرگ شوکت و اقتدار امتیاز تمام داشت مگر چه از عبداللهم بن جان غایب
و هراسان بود و اعتمادی بر او نداشت اما چون میدانست که با وجود بزرگی سلطنت کی از برادر زادگان
اتفاق نمودن خلاف عقیده مردم است و تمسک نخواهد پذیرفت طوفا و گریا سلطنت او را رضی شد و مقارن
دولتخواهی در آمد و در خفیگی کس فرستاده او را از جاری پدر و این که انقضای علاج پذیر نیست خبر داد و باطل
سمرقند ترغیب کرد و در آن هنگام میر قلیا بابیب خونی که از عبداللهم بن جان داشت از خبر مرض عبداله خان
متوحش و مضطرب شده اراده توکل بحضرت عواق و آمدن نمود و چون اسم او مکرر درین صحیفه تقریبات
مذکور شده لازم نمود که برخی از احوال مشارالیه و اختتام حال او در رشته تحریر گشت مشارالیه سمرقندی اصل
و تاجیک زاده است مادرش دایه عبداله خان شده او را شیر داده بود و برون او زکیمه و خجندی برادر و عیال
را کوکلتاش میگویند بدینجهت او کوکلتاش عبداله خان بود و بقدر کسب فضایل و کالات نموده نظم
اشعار زبان میکشود و در بهایت حال که عبداله خان از مرتبه نوکری سلاطین ما و راه النهر بای فرزند او
لواای جهانگیری برافراخت او خدمات شایسته تقدیم رسانیده همواره جان سپاریهای او بمنصب ظهور
میر رسید و حقوق خدمت بر دهنه خان بسیار داشت و بعد از آنکه عبداله خان بای پوسند جهانبانی نهاد
از آثار رشد و قابلیت و کاروانی دیدن بار حقوق خدمات و نوازش تربیت یافته یوما فیوما اعتبار
می افزود و عالی منصب عداوت با امارت جمع داشت و محل اعتماد بود تا آنکه بکلمت هرات منصوب گشت
و چند سال در کمال عظمت و اقتدار بآن مهم پرداخته با مردم آن ولایت معاش و سلوک پسندیده کرد و همیشه
با التفات جناب خانی مستظهر بوده محسود جمع امر او ارکان دولت بود و با جلد چون عبداله خان در آن
از صحت خود با یوس گشته بموت خود متیقن گردید و از غایت شفاق و التفاتی که بمیر قلیا با داشت میداشت
که عداوت عبداللهم بن جان با او درجه مرتبه است صلاح در توقف او ندیده و حضرت انصاف از زالی
و گفت تا هنوز قطع رشته حیات من نشده روانه شده خود را بقلعه هرات برسان که از اسب عبداللهم بن خان
ایمن کردی و در آنجا هر چه معلوم دانی جان کن مشارالیه اخلاص و زهد در توقف جدا شدن خود را لایق

نمیدانست و تار و زی که حال او در کون شد میر قلیا با صلاح در رفتن خود دیده از خدمت پادشاه بیرون آمد
مگر در خان هراچند مستی با مور ساخته و با پسران و ملازمان که همراه داشت سوار شد که روانه شود و محمد باقی اتالیق
دیوان یکی که از قضیه آگاه بود و دشواری عبدالمومن خان و دزدی که از میر قلیا با محبت رشک و جد کجی از
دولت را با یکدیگر میباشند در خاطر داشت در مقام محافطت درآمد گفت که اگر عبدالمومن خان را بخواهند
نمایند که او را چرا از دست گذاشتی چه جواب دهم میر قلیا با چون دید که ستمیزه با او گردان مفید نیست در وقت
که مردم از حیات خان مایوس شده و خواهی عبدالمومن خان اظهار نمایند و که در وقت احوال میر قلیا
معلوم دارند بگفته محمد باقی دیوان یکی معامله گرفت و گیر سرایت میکند پسران و ملازمان و مردم خود را
همچنان سوار گذاشته خود بخود دست خان رفت که از دستعانت جوید چون بر سر بالین خان آمد حال او را در گذران
یافت و مشاهده نمود که اطباء دست از معالجه داشته اند او را شوری نمانده دست محمد باقی اتالیق را گرفت
او را بکوشه بر و بچوب ربانی و سخنان عاقلانه او را از مقام محافطت باز آورد و خاطر نشان او کرد که صلاح ما
و بهر دو در رفتن است چه عبدالمومن خان همچنانچه بمن بی التفات است با تو هم هست ما هر دو گریبان خود دست او
دادن که هر چه خواهد با ما کند از عقل دور است و تا من در قلعه هرگز متکلم باشم او بجهت تالیف قلوب دیگران
و به دست آوردن من مافی الضمیر خود را نسبت بتو و هیچ ایک از دشواریان عبدالمومن خان بطور نمیتواند
آورد چون انحضی در عالم معامله دانی راه بجائی داشت محمد باقی دیوان یکی بر رفتن او راضی شد و با یکدیگر
عهد و شرطی چند کردند بیرون آمد سوار شد و در وقت رفتن او عبدالمومن خان و دیعت حیات بختقاضی اجل
سپرده بود و او بیرون آمد اظهار آن کسی نکرد و ملازمان احدی خبر نداشت و مقتضای عقل و اندیشه
او آن بود که تا خود از محال محقق نگذارند و بمانی نرسد اظهار آن کسی نکند او از غایت اعتمادی که بولانا
قرا که از امرای تاپین میر قلیا با تربیت یافتگان او بود داشت قضیه فوت جان را با او در میان نهاد و چون
بکنار آب چون رسیده غلظت بجهت آوردن کشتیها توقف نمود و دوسه کشتیبنان بر و سلام کرده و شخص
احوال خان کردند میر قلیا با بی اختیار شروع در گریه کرد و حقیقت حال بر همه کس ظاهر شد مولانا قرا با بعضی
ملازمان دیگر مواضعه نموده گفت که اینمرد از پادشاه میگریزد و نمایان قزلباش یا محتاجی خواهد رفت ما با او کجا
میرسیم هیچ تخفیه امروز در پیش عبدالمومن خان مثل میر قلیا با نیست در وقتی که میر قلیا با خواست که کشتی
در آید مولانا قرا گفت که عبدالمومن خان ازین عالم رفته و حالا پادشاه او را بک عبدالمومن خان بر او است و ملازمان

ملازم نکند و از جانب او بکوشش غضب شده مشور او در دست نه داشته باشند شمار بقلعه هرات بخوانند
اولی نیست که بر سمت راه بلخ روانه شده بکوشش پادشاه مشرف شویم میر قلیا با خواست که بسنجان بمشغول
خاطر نشان او نماید که در نیوقت دیدن او مصلحت نیست مشاهد نمود که جمیع ملازمان با یکدیگر اتفاق نموده
همین سخن میگویند مولانا قراگنت که اگر شما خلاف این رای خواهید کرد این جهالت شمارا گرفته مجوس ساخته
بخدمت خان خواهند برد میر قلیا با غلوی مردم درین باب دیده هر چند دست و پا زده فایده نکرد و بجا
او به برفتن مجبور ساخته روی بدرگاه عبدالمومن خان نهادند میر قلیا با بالضرورت قطع تعلق از ملک ملایک
حیات کرده مجوس دار روانه انصوب شده در وقتی که عبدالمومن خان از بلخ بیرون آمده روانه سمرقند
میر قلیا باز آید نمود و در اول حال از آمدن مشارالیه اظهار داشت و خرمی کرده اظهار التفات کرد میر
قلیا با محروم داشت که تقصیری که تا غایت در مواضع متکامری واقع شده بجهت رعایت تلخ رنگی
و پاس حقوق ملی نعمت بود و بعد ایوم حضرت خان ولی نعمت اند و آنچه از دست آید در خدمتکاری جان
سپاری تقصیری نخواهد نمود اما مولانا قراقرز قاضی خدمت خود را هر ساخته عرض کردند که منی است که
برات رود و قلعه هرات را با پادشاه قزلباش ده مجلار و نسیم مغضوب گشته او را گیرانیده بجمع اموال
و اسباب او پرداخته تفصیل اموال از و از وزیر او گرفت از مردم خراسان استماع شده که از اولان
میر قلیا با پنجاه هزار تومان و خراسان و ماوراءالنهر بمحصل پوست و بعد از آن اموال در مقام سیاحت
در آمده اول فرمود که هر دو پسر او را در برابر پدر بطریق کوسبند زنجیر کردند و گفت میباید قتل پسران را
بدان تلخ میباشد یا نه پس تو چگونه در میان من و پدرم فساد کرده و منی خواستی که پدر مرا ضایع کرده از پای
در آورده و بعد از آن چنین سموع شده که اول خود تیری بر سینه او زد و دیگران با تمام کار او پر واختند و
تمام گشته شد و در اول حال سلیمان یساول با بکر است همراه فرستاده بعد از آن حکومت انولایت را بجای
بی که از ملازمان دولتش او بود داده روانه نمود و او بر عت و استعمال بهرات رسیده بهجار بالش ملک
تکیه زد و اکنون بر سر احوال عبدالمومن خان باز کردیم در وقتی که فرستادهای محمد باقی تالیق متعاقب یکدیگر
بلخ رسیدند و او را از چاری پدرش و خرابی احوال او خبر دادند از مبالغه که محمد باقی تالیق در آمدن نزد
کرده بود و بفرمای و راقدا و چون با امرای عبدالمومن خان بجهت مخالفتی که در زمان حیات پدر او داشتند
استنادی نداشت بانه گفت که چون پدرم سیار است بعبادت او میروم جانم و ز که خبر فیت عبدالمومن خان

شیوع یافت چنگ کس دیگر بکشت رسانیدن بخرم بقری شد و کالی روانه اردوی عبدالمومن خان شد که از دیگاری
و جلد و بهره ور کرد کسی که اول رسید شروه داد و دانست که وقوع دارد و با و اعراض کرده گفت که خبر فوت
بدان به پسران آسان میتوان گفت شاجری تا بل من خبر داده خاطر من بخون میسازید که بهای دگر
میکرد اما از بشارت و خرمی حد پوست نیکوید شخص سیم که آمد و خبر رسانید و اتفاق محمد باقی دیوان بکی
و سایر امور را مرده بسلطنت خود شنید و ترک خود داری کرده مجلس عالی پادشاهی را از استیضاح سلطنت
جلوس کرد و تقاریر می شاد و مانی با هم او بنوازش در آوردند و خبر رسانان تربیت یافتند اما همچنان
تانی میرفت و روز بروز از امر او جدا گراور بکسیه از اطراف و جوانب باستقبال شتافته بکوشش او رفت
میشدند در اثناء طریق شنید که هزاره سلطان برانده اوده عبد الله خان که در حدود سمرقند و تاشکند
بود لقب خانی بر خود نهاده مخالفت عبدالمومن خان اظهار نماید و رستم سلطان و او زبک سلطان
که از اقربا اویند اطاعت و انقیاد هزاره خانی نموده لشکرهای تاشکند و سمرقند و غلامان اعلام دولت
او مجتمع اند عبدالمومن خان که پادشاهزاده سفاک خونریز و بقسوت قلب موصوف بود با اقربای بی اعلام
توجهی نداشت و ایشان را خار گلزار دولت خود میدانست هزاره خان و اقربا و خویشان چون بر اطوار او
اطلاع داشتند و از آنچه میآید او پدرش واقع شده قیاس حال خود میکردند بجهت حفظ جان فرزندان
در مقام خلافت او شده بودند باطله عبدالمومن خان در کمال عظمت و اقتدار بنحله سمرقند و در لده پای بر
جهانبانی نهاده با لشکرهای بلخ و بخارا و قرشی در انحد و دفع فتنه هزاره خان را وجه همت خود ساختند
تا شکند رفت و ایشان بخارا پیش آمد بن الجابین حربی صعب الغلبه افتاد چون اکثر خلایق میل بکجا
عبدالمومن خان کرده بودند ایشان منزه گشته بدست درآمدند و عبدالمومن خان ایشان را با فرزندان
و کور از پای در آورده در قطع صلح رحم و قیافه گذاشت نکرد و حکومت سمرقند را بمحمد باقی دیوان بکی
داده بر همه محل حکام تعیین کرده منظر و منصور بخارا را بجهت نمود و سلاطین زاد های فراق و حکام
اطراف کس بخدمت او فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند و در بخارا نیز از اقربا و خویشان بکس
منظور شد و قابلیت و شایستگی امور دنیا داشت از پای در آورده و در اردو خان خود بر آورد
سواهی بر محمد سلطان نامی که مرد کوکناری در ویش بود همیشه در کمال فقر و نامرادی در کوکنار خانها
بسیر بر داورا قابل کشتن ندانست و دوسه طفل دیگر و دیگر صاحب وجودی از اقربای عبد الله خان

زند و کذا شمس و از بخارا با لشکر عظیم بارافه پورش حراسان روانه بلخ گردید و بعضی اوقات عمو با امرای عبدالمومن
مخلیاب عتاب آمیز نموده سخنان گنایا میسر میگفت جمعی که کمان عداوت او بخود داشتند لشکر کار خود افتاده
بروند که چون او بلخ میرسد نسبت بایشان کنون خاطر خود را بفعل خواهد آورد و عبدالمومن بهادر میراخور عبدالمومن
و محمد قلی بهادر که در روز یکشنبه جوانان بهادر نامی بودند متقبل قتل او شدند یا یکدیگر موافقت نموده در کین فرصت
عبدالمومن خان بکشت او گردی و هو اشب کوچ میکرد و در وقت سواری اشک آفاسیان و سیاهان
و اهل خدمت و متوثران یک تیر بر تاب پشت و امرا و چهار کمان و سایر لشکریان یک تیر بر تاب پس تیر میزدند و در
میان با جلوداران و دوسه پسر سواره و دو چند نفر از نداد و مطربان روانه شده طی مسافت مینمود و شبی از شهرها
که از پهلوی دمی میگرفتند عبدالمومن بهادر و محمد قلی بهادر از میان لشکر جدا شده بدیوار است آن ده وارد
در کنار راه پس دیدند که شسته کمانها بر سر خنک آورده انتظار رسیدن او داشتند بعد از آنکه مردمی که از
پس میفرستند که شسته عبدالمومن خان با دوسه مشعلدار و جلودار و دوسه نفر از نداد رسیدند و قفسه خوانا
در پهلوی او میرفت و بکشت او قفسه خواند چون بجای دمی رسیدند هر دو در روشنائی مشعل مشعل گشتند
از قضای الهی هر دو در این امر اسید خطا شد و از اسب غلطید و ایشان با شمشیرهای آخته بر سر رسیدند
مشعلداران مشعل را انداخته که نختند و مطربان و قفسه خوانان که مردم تا جیک بودند از شمشیر سر خنک
گرفتند و ایشان فی الفور سر او را جدا کرده یک کس از پری چرخا که بر سر او ایستاده بود او را هم باره بار
کردند و سوار شده رویا را آوردند بعد از لحظه که مردم رسیدند او را در سر راه کشته یافتند بعضی که از قفسه
واقع بودند حاشب روانه بخارا شدند اما اکثر مردم در انشب اطلاعی نیافتند صبح که باره دور رسیدند
از خانی اثری ظاهر نشد تصور مردم آن بود که صبح بکار رفته تا آنکه مردم از عقب رسیدند صورت قفسه
باز نمودند و فقرت و آشوب عظیم در میان خلایق پیدا آمد امرا و لشکریان دو گروه شده ملازمان قسیم عبدالمومن
خان و امرای بلخ از احوال و احوال او آنچه توانستند برداشته روی توجه بلخ آوردند و امرای عبدالمومن
و لشکریان بخارا اکثر بیوتات او را غارت نموده بخارا باز گشتند و کسی که شاسته سلطنت بوده باشد بخارا
منو و ناچار سلطنت بچند سلطان که افراطش را کوکنار او را بکار آمده از تلامذ امواج بحر غضب عبدالمومن خان
کنار افتاده بود راضی شده اسم سلطنت و خانی بر او اطلاق کرده خطبه و سکه بنام او نمودند و صورت حال
بجز باقی دیوان سکی که در سمرقند بود اعلام دادند و امرای عبدالمومن خان بلخ رسیدند بعضی اراده نمودند

که پسر عبدالمومن خان را که طفل دو ساله بود بجای پدر در بلج پادشاه کرده الکا و ملکتی که در تصرف عبدالمومن خان
از کتاب چگون تا سر حد قریب شش ضبط نموده از کشندگان او انتقام کشند بعضی دیگر خلاف کرده گفتند که طفل
دو ساله شایسته سلطنت نیست مگر جوان کار از بود می باید که با اعدای مقاومت تواند نمود و جانی یک
سلطان خواهرزاده عبد الله خان که پسر دین محمد خان و باقی خاست عبدالمومن خان گرفته محبوبس نموده بود
چون پسران او در خراسان حاکم بعضی محال بودند اراده کردند که او را بیرون آورده زمام سلطنت بدو بقبضه
اقتدار آورند و یکی بدین انگاش معلومه سلطنت جانی یک سلطان در خاطرشان رسوخ یافته بود و از نظر
ایزدی زوجه عباد الله سلطان برادر عبد الله خان که در جباله عبدالمومن خان بود بلج آمد او از یار محمد میرزا
و بعضی رئیس سفیدان که باستقبال او رفته بودند تفحص احوال مینمود ایشان او را از قرار داد خود آگاه کردند
او انکار این نمی نمود و رئیس سفیدان عرض کردند که چون پسر عبدالمومن خان طغست و دیگری از دو دمان سلطنت
لا علاج سلطنت او بجهت خواهرزاده کی عبد الله خان راضی شده ایم آن بانوی عظمی گفت که از دو دمان پشای
پادشاهزاده قابل و سزاوار سلطنت است ایشان استفسار نمودند گفت شوهرم عباد الله سلطان پیری
از جاریه داشت عبد الامین نام و بعد از شوهرم چون مادرش فوت شد من او را محافظت نمودم از خوف
عبدالمومن خان که مکر قتل اقربا و بنی اعمام خود بسته بود من او را بدلباس مختران چه کرده نگاه داشته ام
و اینک در کجا و است که در عقب شتر من است ایشان ازین سخن تعجب کردند چه هرگز نشنیده بودند که عباد الله سلطان
پیری باشد خان ساعت او را از میان کجا و بدلباس نوان بیرون آورده بدیشان نمود و هر چند میدانستند
که این حکایت فروغی از صدق ندارد اما چون جوان قابل رسیده بنظر درآمد و اسم برادرزاده کی عبد الله خان
در ثنیت امور سلطنت بسیار دخیل بود راضی باین نمی شدند چنانچه او را بجام برده موی سرش که بطریق
کیسور از بود تراشیده بدلباس و کور متلبس ساختند و اسم خانی بر او اطلاق نموده او را بر سر سلطنت نشاندند
جمع امرا و اعیان بلج کور نش نمودند و از خزاین و اسباب سلطنت و پادشاهی عبدالمومن خان آنچه در بلج
موجود بود بقبضه تصرف و اقتدار خود گرفت و امرا و رئیس سفیدان بی صلاح و مشوره او هیچ نمی دانستند
سبحان الله چه بوالعجب است که از شعبه بازهای فلک محبت باز از بس برده و بخت ظهور می آید چون
اخبار بخارا و جلوس پسر محمد سلطان سموع او را بکیه بلج کرد دید برای و صلاح عقیقه مذکوره بامرای بخارا است
مخالفت در نوریده از جناب عبد الامین خان مکتوب اخلاص امیر پسر محمد خان نوشته او را تهنیت مبارک

جلوس عالی گفتند و القاس بودند که عبد الامین خان از فرزند خود داشته بطریق زمان عبد الله خان و عبد المومن خان
هر یک در مقرر دولت خود متکین بوده و معاونت یکدیگر بدارای مملکت مشغول گردیدند که یکجا امکان اجمال مدخله نمود
باشد و امرای بخارا از محدثات استار سلطنت آن دو و مان تحقیق حال نمودند متفق اللفظ گفتند که عبد الله
هرگز پسری نبود و این معنی قریع سمع هیچکس از مردم بیرون و اندرون و محرم و نامحرم نشده و این مکر و تدبیر است که از
عبد الله سلطان بطور آمده اما عطا و ریش سفیدان یکجاست آنکه آن مردم را بخود رام سازند مصلحت وقت
در تقصیری دانسته نگذیب و انکار این معنی نکردند و از جانب پیر محمد خان یرلیغ باو نوشته فرزند خطاب کردند
و شکر این علیه گفته اظهار بشاشت و خرمی کردند و مملکت عبد المومن خان را بر و مسلم داشته بشروط بر آنکه
نکته بنام خود نزنند و در خطبه اسم پیر محمد خان بر اسم او مقدم باشد چون بشور دولت بقم توفی الملک من تشار
آرایش نیافته بود و هم هیچکدام تمثیل پذیرفت و در همان چند روز باط دولت ایشان در هم نور گشت
چنانکه از سیاق کلام آمده بطور می چونند و ذکر احوال خراسان و جلوس دین محمد خان هرات بر سر سلطنت
احوال او و ارتقاء لوای دولت باقی خان برادرش را و از اندر سابقا سمت گذارش یافت که تسلیم سلطان این
جانی بیک سلطان خواهرزاده عبد الله خان بابر و در بعضی محال خراسان حکم یرلیغ حکومت مینمود و تمایلی
عبد المومن خان و پدرش و خشت و نزاع پیدا شده بود ایشان بلاخطه حقوق تربیت عبد الله خان نیکو کردند
و بامر دینی او زیاده التفاتی نینمودند و بعد از فوت عبد الله خان که عبد المومن خان در سلطنت و پادشاهی
استقلال یافت و قطع رشته حیات اقربا و بنی اعمام نموده جانی بیک سلطان پسر ایشان را گرفته مجوس کرد
خوف و وحشت بر ایشان استیلا یافته التجا بسایه دولت حضرت علی شاهی ظل اللهی آورده و بسایه کعبه
حاکم کرمان دست و فرارک معاونت قریبایش زدند و تسلیم سلطان باستظهار معاونت و همراهی نمودان
دولت قاهره شاهی و خراسان کوس مخالفت عبد المومن خان کوفته خواست که بلطایف الحیل قلعه هرات
که پای تخت خراسان است بدست آورد و بدین غایت بانکه مردمی بکوالی هرات آمد و امرای او را بیکه در
بودند با وجود کثرت جنود او بیکه قدرت بیرون آمدن ننموده و قلعه کشیده در مقام مانعت شدند و او را
راه بقاعه منافات در مقام ماحت و غارت آمده اطراف و جوانب هرات را غارت نموده باز گشتند در
همان ایام نوبت دیگر باد و سه هزار کس بر سر فراه آمده قلعه فراه را گرفت و همچنین بسبب در آنجا تصرف نمودند
غزمت هرات کرد و حاجی لی حاکم هرات در شهر توقف نموده ملاقرار با دوسه هزار کس بمقابله او فرستاد

دراستان چایل مالان آمد که کس نزد تیلیم سلطان که در سبزار بود فرستاده پیغام داد و آنکه ترک بی اعتدالی کرد و بزرگوار
والا محاربه را آماده باشد مشارالیه بدین سخن التفات نمود و از سبزار ایلتغار نمود و بزیارت نگاهداری رسید و مستعد
محاربه انجامت شد ملاقات و رسید محمد سلطان صف سپاه آراسته در مقابل او ایستاد و هنوز از جانبین
بالت قتال نبرده بودند که از جانب بلخ و بخارا قاصدان معتد رسید خبر گشته شدن عبداللوس خان بپشت
حاجی بی در بجز تکیه و اندیشه غوطه خورده مضطرب شد و چون او از توجیه موکب هایون حضرت اعلی شاه بی غلطی
بخراسان رسید و در راه انهر کسی که شایسته پادشاهی باشد گمان نداشت و با این حال تیلیم سلطان
مقاومت نمیتوانست کرد و آخر با اعیان اوزبکیه قرار داد و آنکه چون در راه انهر از ثراد سلاطین کسی که
شایسته سلطنت باشد نمانده تیلیم سلطان را که بشجاعت و دلاوری انصاف دارد بهرات گزیده و اورا با
ارجمند خانی ملقب سازند امرای خراسان بر سر او جمع شدند و بخواست مملکت مشغول شوند و همگی صلاح حال خود را
در اطاعت و انقیاد او دانسته حاجی بی جانروز کس نزد او فرستاده ازین قضیه خبر داد و تیلیم سلطان که
بعد ازین بدین محمد خان تعمیر خواهد رفت بعد از تحقیق این خبر سرت اثر کلاه شادمانی بزرگ اقبال نهاد و بخا
نخوت و غرور کباخ و دماغش راه یافته قرار سلطنت و پادشاهی بخود قرار داده ملاقات و رسید محمد سلطان
که با اظهار عناد و بی اندامی نموده بودند از و اهرم فرار نموده لشکریان با و پیوستند و حاجی بی با اشرف
و اعیان هرات و عظمای اوزبکیه که در هرات بودند بی یراق و اسلحه باستقبال او شتافتند و در جل مالان
بلذمت رسیدند و پیش روز افزوده کورنش نمودند و در رکاب عالی او بشهر گزیدند اما در آن روز ساعت
به بود و قمر در طریقه محترقه بود و دین محمد خان از خوف انکه مباد اصولی دیگر روی نماید مقید بزیک و بیعت
شده در آن ساعت سخن داخل شهر شده و در باغ شهر که محل نزول سلاطین است نزول کرده طرح سلطنت
از احتیاط برینها باستالت سادات و از باب و االی باطراف و جوانب خراسان و مستحقان قلاع و بلاد
فرستاده توجیه جنگیزی و شکوه عبداللوس خانی علم نموده چون یار محمد خان پسر کلان او که از مسجج آمد همراه بود
اسم پادشاهی بر او اطلاق نموده خطبه بوسکه بنام او کرد و امرای خراسان بقدیم اطاعت و انقیاد پیش
بر سر او جمعیت نمودند و او باز گشت و ششگانی که با حضرت اعلی شاه نموده بود و بجزایر و انسیان نهاد
در مقام ضبط مملکت خراسان درآمده انقیاد هر یک از امرای اعیان اوزبک را بر او خور حال بیایستاد
عالیه اختصاص داده فارغ المال بر چهارمالت سلطنت بگزید و خوش گرفتند و حریفان بر زلفش

کرن فلک شان بگذارد که قاری نکرد چون خبر گشته شد ان عبد المومنین خان و او از تو به شکر و لباش او زبک خراسان را
ساخته بود و یکی ماه صواب کم کرده اندیشهای تبا و فکرهای پچاسل نموده حفظ حال خود در آن تصور نموده از جمله
یساول که از امرای معتبره او زبک و در وقت حسب الغرمان عبد المومنین حاکم مری بود و بعد از ششیدن قاضی عبد المومنین خان
قاسم سلطان نامی را که میگفتند از نژاد و جانی پکست که از بعد او عبد الله خان بود و در لباس فکر و درویشی در انولایت
بی نام و نشان بهر سیر و به دست آورده اسم سلطنت بر و اطلاق کرده بود و لایت مرو و خراسان و چهار چوب
و ایچور و دواخند و در قلم اختصاص کشیده و بعد از آنکه خبر استیلا دین محمد خان و خراسان سموع او که دید از آن
تا دم و پشیمان گشته عرض داشتی منی بر اخلاص و دولتیهای بخدمت او نوشت و بقاسم سلطان نیز تکلیف نمود
که عرض داشت با و نوشته اظهار اطاعت و اخلاص نماید قاسم سلطان که از سلطنت جز نامی نداشت از اطوار
سلیمان یساول آگاهند امت و پشیمانی نفس نموده در مقام آن شد که او را دفع نموده دم از استقلال استیلا
نزد سلیمان یساول اگر چه تعلیم و تکریم او میکرد اما او در ملک و مال بدخلی نداشت و چون دین محمد خان از جواب
مرو و اطلاع یافته عرایض اخلاص از جانب سلیمان یساول رسید ولی محمد سلطان برادر کوچک خود را بهر پشیمان
مشور استمالت با اسم سلیمان یساول از سال داشت از نیک و بد فحاشات انولایت را در قبضه اقتدار او نهاد که
بهر چه را می او اقتضای عمل آورده در مرو سک با اسم یار محمد خان پدر کلان فوزند ولی محمد سلطان بهر پشیمان
سلیمان یساول با استقبال او شتافت و قاسم سلطان نیز تکلیف استقبال کرده با گراه با خود همراه برد
در وقتی که بدر و از رسید سلیمان یساول بلانان اشاره کرده در سر نخسته پل کردن آن چهاره بکانه
ند و ولی محمد سلطان از فرین اغوا و احترام بشهر در آورده سلیمان یساول بلوازم خدمتکاری قیام افتاد
نموده هنوز ولی محمد سلطان در مرو آرامی نگرفته بود که در میان چند روز طغنه رایات لغرت لایات حضرت
اعلی شاهنشا علی اللهی بخراسان آمدن نور محمد خان که اباعبد و ارت مرو و خراسان و دواخند و دواخند و در انولایت
بلند آواز شده و ایشان مجال توقف نیافته چنانچه در ذیل این دفتر سمیت گذارش خواهد یافت دل از ملک
و مال برداشته از راه چهار چوب با و را نهر رفتند و ابوالمجدبی که حاکم مشهد مقدس بود از آمدن لشکر قزلباش
خبر داشت و دیگر براق قلعه داری شد و از که خدایان بلوکات بهر کس اعتباری داشت تکلیف کرد
که خانه کوچ بشهر را آورده در محاطت قلعه سعی نمایند درین اثنا خبر یافت که ولایت نیشاب به دست قزلباش
افتاده و در اندیشه تدارک انحال درآمده چند کس را از او زبک به نیشاب و در حکمت انما صحن مملکت سعادت نمود

نمایش خبر گشته شدن عبدالمؤمن خان رسید و تحقیق انجامید ابوالمحیر چون باقی در شکیکه اضطراب افتاده را در آورد
که اگر از باب و ابالی ملکیت در مقام دولتخواهی باشند و بدخیره و اسباب قلعه واری مد نمایند قلعه واری
کرده شهر را محافظت نمایند تا وقتی که پادشاهی اوزبک شخص شود که بچه کس قرار یافته درین اندیشه بود که اقلعه
و تاج و در او کان خبر رسید که فرهاد خان با دوازده هزار کس از لشکر قزلباش آمده بدستبرد فرو و آمدند ابوالمحیر
لی از این خبر اسیر گشته مجال توقف و قلعه واری نیافت و اوزبکیه عموماً مضطرب الاحوال گشته گفتند که از این اوضاع
چنین معلوم میشود که دولت از دودمان اوزبکیه کنار رفته و بار رو بایطایفه آورده است و پادشاه
مستقل نیست با چنین حال بر سر مملکتی که اکاد صد ساله قزلباش است و تار و متصرفان ما در آن تملک نموده
از عقل دور است تا وقتی هست و محصور نشده ایم از لاطم امواج بحر کجمن خود را با حل نجات رسانیده
و عیال را با ما نمی رسانیم یعنی جهلاً گفتند که چرا شهر معموری بقزلباش کذا ایم شهر را غارت نموده مجبوراً
ضریح مبارک حضرت امام المین و الانس و میل مرصع سر کنید مبارک و آنچه از حلال و حرام خود در آستانه وجود
باشد تصرف نموده روانه جمعی از سادات و عقلا که در آنوقت در مشهد مقدس بودند ازین اندیشه اطلاع یافتند
با ابوالمحیر گفتند که از غارت نمودن شهر که متجذبه اوزبک نمایند هیچ نفعی با میر نیرسد و ملکیت که با او باشد
و اجلاف مشهود بل عامه خلق بمانعت بنواسته بجهت حفظ حال و اموال خود دست درازی با اوزبکیه نمایند
و قتی غلبه حادث شود و طلا و مخرج مبارک و سایر طلا و نقره در تنگ چنان اوزبک با میر مسلم نه داشته تعلیف
قسمت خواهند کرد و بد است که درین صورت با میر چه رسد و اگر مسلم نیرد و زند همیشه امیر مطعون بین مردم
خواهد بود و هر یک پادشاه اوزبک خواهد شد که کشتن مال را در او مشتال حساب نمود و در مقام بازخواست خجسته
اولی بجال امیر نیست که ترک این اراده نموده جلالی اوزبک را ممنوع سازد که چون مدت ده سال است
که این طایفه نمک مردم این ملک خود داده اند حق نمک خواری را منظور داشته در تنگ عرض ناموس مردم نمک
نکوشند و بصحت و سلامت روانه شوند مجلبه دلائل معقوله خاطر نشان او کردند چون ابوالمحیر لی که مرد معقول
و متخذه ان بود ازین اراده که گشته گفتا مشبک کوچ میانیم اما متوقع است که برایش سفیدان محلات تنبیه
نمایند که اجاره و اجلاف متعرض احدی از اوزبکیه و اهل و عیال ایشان نشوند تا سه روز بکس بیاید و شب
نورستند و ازین حال خبر دهند تا اوزبکیه از بیم آفت ایمن بوده خود را با ما نمی رسانند و ما نسبت به آنی کج
در رواند و تمامی اوزبک مستعد بیرون رفتن شده بعضی که مؤمنی نباشند پیاده و دست اهل و عیال گرفته

از دروازه میر علی آمد بیرون رفته برادر حسن روانه شدند و بسیاری از اوزبک که با مشهدی وصلت کرده دختر
از ایشان بغضب گرفته بودند قطع نظر از فرزندان کرده در مشهد گذارشته رفته بعد از رفتن اوزبک در محله
سادات و ارباب و اهل مشهد مقدس کس نزد فرادخان و امرا به سجده و دستاوردن و ازین حال خبر دادند
فرادخان همان ساعت کوچ کرده بمشهد مقدس آمد و داخل شهر شد بمجاورت زیارتستان ملک ایشان
حضرت امام الحسن و الحسن مشرف شده عرض داشتی مشتمل بر عرض این احوال و فتح مشهد مقدس بایزید
حضرت نجم الدین مشرف فرستاده در وقتی که مولب هایون شاهی بموضع اشاجی شقان و جورد رسید
بود که کس فرادخان و مردم مشهد مقدس رسیده این اخبار مسرت آثار رسانیدند و بعد از آنکه ابوالمحمدی
و اتباع او از حد مرخص گشته نزد فرادخان آمدند شنیدند که دین محمد خان در دار السلطنت بهرات بر سلطنت
جلوس نموده و امرای خراسان بدرگاه او شتافته طوق فرمان برداری برگردن نهاده اند و نیز با اتباع
بدان طرف رفت دین محمد خان از قضیه آمدن او از دست داد و مشهد مقدس معلی خبر یافته کس فرستاده
او را با لشکریان و اتباع بهرات برده در معرض یرغ و عتاب و خطاب در آورده و اخذ نمود که چرا ولایت
مشهد را از دست گذاشته بیرون آمدی او عذرهای معقول میگفت اما مسموع نداشتند و او را تا سه روز در
کونش نداد و دین محمد خان سید محمد سلطان را که از بنی عام او بود و بکومت مشهد مقدس معلی تعیین کرده
با چهار صد کس از بهادران کار آمدنی بایلغار فرستاد که پیشتر از لشکر قزلباش مشهد مقدس در آمده آن ملکه
بیار که را ضبط نمایند ایشان چون بترت جام رسیدند از وصول قزلباش مشهد مقدس خبر نداشتند و
جام قاصد مبارقا بر مشهد مقدس فرستاده فرادخان را از آمدن انجماعت خبر داد و فرادخان چنانست
ذوالفقار خان برادر خود را با بعضی امرا بدفع ایشان نامرد نمود و ایشان بایلغار بجام رسیدند و در دست
سواری اوزبک که اکثر ایشان را تکلیف آش خوردن نگاه داشته بود که طلبه لشکر قزلباش ظاهر شده اوزبک
بی دست و پا کرده مجال مجاربه و صف آرایی نیافته فرار برقرار اختیار کردند و لشکر قزلباش ایشان
اکثر را قتل آوردند و قریب هشتاد نفر اسیر و دستگیر کرده بمشهد مقدس مراجعت نمودند سید محمد سلطان
شکسته و بریشان حال بهرات رسید و دین محمد خان را از ورود لشکر قزلباش خبر داد و در میان اوزبک
جین شهر یافته که فرادخان و کنجعلیان حاکم کرمان خبر فوت عبدالله خان داشته شدن عبدالغنی
شنیده خراسان آمده اند و بدو و فرادخان و امرای قزلباش که در خراسان مانده بودند ایشان ملحق شده

در مقام ضبط خراسان درآمده اند و از توجه رایات منصور بجای نپذیرفتند از وصول این اخبار دین محمد خان
اظهار قدرت و اقتدار کرده بفرموده دفع لشکر قزلباش از شهر بیرون نموده در باغچه خواجه نوروزول کر و دلا
امرا و پیش سفیدان و تالایقان و در محاربه قزلباش تامل داشتند که راقعه مشورت در میان انداخته
مجالس ککاش انعقاد یافت بعضی عقلا و پیش سفیدان خصوصاً میرزا عبداله منقسط که از سلاطین و پادشاهی
منقسط و مزدکار دیده باری و تدبیر بود و حاجی محمد بی و ابوالمحمد بی گفتند که ولایت خراسان یورت و مسکن
صد ساله قزلباش بوده و در هیچ زمان اوزبکیه در خراسان استقامتی نیافته اند و یورت و مسکن نپذیر
ما و در انهر است یورت قدیم خود را که از اشته بر سر خراسان تلاش نمودن مصلحت نیست و چون در انهر
کسی که شایسته سلطنت باشد نیست اولی آنست که روی توجه به انصوب نموده که حکمت ضبط ان ولایت پذیرد
و اگر نخواهد که بالکلیه دست از خراسان کوتاه کند باقی سلطان برادر خود را با دوسه هزار کس و ذخیره کمال
در قلعه هرات بگذارد و قلاع تون و قاین و سیستان و محال این طرف هرات را بمقتدای سپاری و چون
با حضرت اعلی شاهی اظهار دوستی و اخلاص کرده کس فرستاده اند مجدداً مکتوب محبت اسلوب قلمی نمود
اعلام نمایند که بعون الله تعالی و بمن موافقت حضرت اعلی و بمن همت ایشان از تسلط و استیلای
عبدالمومن غارت فراغت حاصل شد و اوزبکیه طوق فرمان برداری این محب بر کرون جان نهاد و اکنون
سخن بهانست که عرض نموده خراسان بلا زمان تعلق دارد و ما روی توجه با و در انهر که مرکز دولت این سلطنت
داریم مشهد مقدس معلی نشا بور و ترشیز و قلاع بعضی محال را خالی کرده بلا زمان سپردیم چون در وقت
برون خانه کوچ متعذبو و نگهبانیت آبی و لطافت شهر باری و مروت جلی ایشان کرده فرزند ان
و اهل و عیال خود و امرای اوزبکیه را با برادر م باقی سلطان در قلعه هرات گذاشته ناموس خود را
بلا زمان آنحضرت سپردیم همت در رفع ندارند که انشا الله تعالی چون یورت اصلی متصرف در آید بنیان
سلطنت استقامی باید و در سپردن هرات و سایر محال خراسان از فرمان آنحضرت تخلف نخواهد و وزیر
وطن غالب آنست که پادشاه روی موافقت و دوستی را با خن مخالفت نخواهد و درین نهفت
بفتح مشهد مقدس و محالی که از اوزبکیه خالی شده راضی گشته متعزز هرات و نواحی که بعد از آنکه
ما و در انهر و ترکستان و بلخ و بدخشان حسب الله ماصورت یافته امور سلطنت استقام باید اگر چه چنانچه
حیران داشته باشید از روی اقتدار و استظهار بخراسان آنچه و متعزز مشهد مقدس و سایر محال برداریم

والا بتفتای وقت عمل کنیم اکثر ایشان این ای را پسندیده داشته قرار نام بر داشتن و تهیه اسباب قلعه دار
بخود دادند و جمعی از اهل بهرات را که منظم خلاف در ایشان بود گرفته متعید ساختند اما بعضی جهلا و جنک
جویان باین صلاح اندیشی راضی نشده گفتند که حالا از پادشاه قزلباش چیزی و اثری نیست و جمعی که پیش آمده
ده دوازده هزار کس پیش نیت و مع نه بسیار نزدیک شده اند و در نهایت سلطنت زنده دوازده هزار
قزلباش که قریب باشد اندخوف نموده پشت بر ایشان دادن نوعی از ضعف و نبرست است و هرگاه
باین طریق باورالنهر برویم و انهم از نواب خانی در اولایت اشتها ریابد و خراسان از دست دلاوریم
مردم ماورالنهر با طعن نموده تنصیر و نامردی متهم می دارند در صورت پیداست که چه هم از پیش خواست
چون هنوز بر اوضاع ماورالنهر قرار داد و خاطر امرای آنجا اطلاعی نداریم دست از ممالک خراسان بکشیم
و نقد را بنسبه دادن مقتضی عقل و مردانگی نیست مگر محاربه این جماعت بر میان جان بسته میانه دار روی
حمت بدفع اقبال آوریم و اگر منظر و منصور بر گردیم اوازه اقتدار خانی با طراف و جوانب رسیده کل
مهام بر حسب مرام تثبیت خواهد یافت و اگر عیاذ الله همه نوع دیگر صورت بند و بار می ممکنان معذوریم
چون طبیعت دین محمد خان بشق خانی راغب بود و اکثر شرکریان بر خاشجوی جنگ دوست که لذت حکومت
خراسان از مذاق ایشان بیرون نمی رفت این کنکاش را ترجیح نداده در مقام مزاج کوفی درآمده و در آنجا
چون یک مرتبه در ایام حیات عبدالخان با دوازده هزار کس و زتر شیز با امرای قزلباش که با عناف لشکر بودند
محاربه نموده بجهت اختلاف و نفاق امرای شکست بجانب قزلباش افتاده بود و محاربه قزلباش را بهل
و آسان انگاشته اند خودی که داشت قرار محاربه با خود داد و بعضی امرای که حرف رفتن میکنند و زیوت
بجهت آنکه بچین و بد دلی منسوب کردند از آن حکایت ساکت شدند ابوالمحب بی که مرد عاقل کار دان
بود و محاربه او را با قزلباش صلاح نمیدانست و اوضاع او را بر وجه دلخواه مشاهده نمی نمود و جمیع
کثیر از او زبکیه از وجدانده راه فرار نمودن گرفت دین محمد خان از این معنی واقف شده چون مسافت
بعید قطع کرده بود و علاجی نتوانست کرد دین اثنای خبر رسید که امرای قزلباش قلععه باغ را بخیر که از آنجا
تا سر بل هر ارباب و دودش فرسخ است رسید و بد بجهت اخبار موحش که از جانب عراق با ایشان
باگشتند ازین خبر اندیشه قلعه و قلعه داری بالکلیه از خاطر بیرون کرده بغرم تعاقب قزلباش و حفظ
و سایر ولایت از پاغچه خواجه نور کوچ نموده بیشتر اندک و قراولان تعیین نموده تهیه اسباب جنگ

روز دیگر قراولان مجهول از مردم ذوالفقار خان را گرفته آوردند و دین محمد خان او را از قل امین گرفتارند
تحقیق احوال قزلباش و توجه رایات منصوره شاهی نمود چون فریاد خان و ذوالفقار خان در حوالی بسطام
از موکب هایون شاهی جدا شده پیشتر آمد و بودند و اکثر ایشان خبرند اشتند که موکب هایون شاهی کجا رسید
او در جواب گفت که اردوی مهملی در حد و بسطام نزول اجلال دارد و امر که پیش آمده اند فریاد خان و
ذوالفقار خان و اکثر لشکر آذربایجان اند که چون راه دور و دراز پیچیده اند امشبهای ایشان تمام رنجی
ولاغوبیاری پیاده اند و حالا بموجب حکمی که از جانب شاه رسیده بازگشتند ازین خبر کمال مسرت و شادمانی
برین محمد خان روی آورده رسوخ بود و جنگ قزلباش و تعاقب ایشان پیشتر گشت آنروز شخصی از او کجا
میش مست که حضرت اعلی را دیده بود و پیشناخته آمد به حاجی بی حاکم هرات گفت که من شاه عالم پناه را
با بعضی امرادر سرل هرات رود دیدم که با یلغار می آیند و دوریت که صبح باین حوالی رسند و با اندک
مردمی بودند و لشکر از عقب بی فاصله می آیند حاجی بی ریش سفیدان و اتالیقان را ازین حال آگاه کرد و
در جنگ کردن با پادشاه قزلباش مترود شدند و چون شدت و غلظت دین محمد خان را در امر محاربه میدانستند
جرات عوض این حکایت با و نمیکردند و بقاعده که تمهید یافته بود بیاتی سلطان برادرش گفتند که تحقیق چون
که پادشاه قزلباش با این لشکر است و لا اقل سی چهل هزار کس همراه دارد و اصلا محاربه با ولایت و دست
دولت نمیدانیم اولی آنست که بقعه هرات باز کردیم و صلاح اندیشان فرستاده بقاعده که تمهید یافته
بود نامه مخلصانه نوشته گفت و گوی صلح میان او و رحیم باقی سلطان برادر را از آمدن حضرت اعلی و
گفت و گوی امر او ریش سفیدان آگاه کرد و شخصی را که خیر آورده بود حاضر ساختند او بر مدق قول خود
قسم یاد نمود و دین محمد خان با امر او اعیان مبالغه کرد که این حکایت را از لشکریان پنهان داشته
شهرت ندهند که مباد درین شب که فردا احتمال جنگ در لشکریان خایف گردند و خود بخواب گفتگوی
برداخته گفت که وقت تنگ شده اگر امشب سوار شد خایف روی بشهر نیم نصف این لشکر متفرق
میکردند و ما از فرصت قلعه قایم گردن و تمهید اسباب قلعه داری غانده و در شهر انقدر مجال توقف
نخواهد شد که دست اعلی و عیال گرفته بطرفی رویم ولی جنگ و جدال تنگ اندر آنم یافته کمر و عازم فرار
روز کار با چخته خواهد شد بهتر آنست که مردانه و اربابی ثبات و قرار استوار داشته روی بموکه کارزار
نیم اگر غالب گردیم پادشاه قزلباش را شکستیم و او از او آفتد را با اعیان رهند و اگر مغلوب گردیم

از پادشاه شکست خوردن عیب نیست اما جنگ کرده فرار نمودن عایت نکند و عارست امر اورش میدان که بسیار جنگ
شوند و بایشان خطاب کرد که یاران و بهادران شمار چه واقع شده هرگز طبقه نوز یک چنین بد دل و ترسناک
نمودند همیشه جمعی قلیل با لشکر بسیار صف قتال از استقامت کارزار نمودند و حال کار از آن گذشته و آنچه بمقدور اللهی
خان خواهد شد ازین مقوله نباید گفت و راه حرف ایشان بست که درین اثنا فراوان رسید خبر آوردند که
لشکر قزلباش درین شب مشاعل افروخته بخوف و وحشت می آیند و در حوالی بل سالار فرود آمدند و مثال
مستغرق شده اما پنجاه مشعل در یک مقام دانست که ریات جلال شاهی نهضت فرموده اند صبح آتش که
روز جمعه ششم محرم الحرام بود از جانبین صف سپاه در استه شد و فیما بین خربی صعب بشرحی که در ذیل مرقوم
سیکرو و اتفاق افتاده شکست بر لشکر اوزبک افتاد و دین محمد خان در موکه زخم خورده بیرون رفت و چون
حیات و محلات او معلوم نبود آخر مشخص شد که در راه خون بسیار از زخم او رخت بر و غالب شده و دیعت
حیات بتقاضی اجل سپرد و اتم حروف قضایای مذکوره را بنوعی که در رشته تحریر کشیده از مولانا ابراهیم
پشمندی که از ملازمان سلسله میرزا ابوطالب رضوی بود و در ایام استیلای اوزبکیه اول منشی میر قلی بابا کاشانی
شده بود بعد از آن در خدمت دین محمد خان رتبه انشای شده بود و در محال ککاش را به داشته استماع نمود اما
باقی سلطان بعد از شکست بی آنکه از حال برادرش خبر داشته باشد از موکه بطرفی رفته از آنجا با سبی جهل نفر
بجانب اند خود رفته از معبر که کی عبور نموده بطرف بخارا رفت و از آنجا بمنتهی رفته در آنجا لوای دولت
او روی در ارتقا نهاد تا آنکه سلطنت ترقی نموده کل ممالک عبدالغفار بتدریج تبعیض تصرف و اقتدا
نمود و باقی حالات ما وراثت و تفصیل قضایای باقی سلطان و ارتقا لوای دولت او که بجه عنوان
واقع شد بعد از تحریر تفصیل داستان فتح خراسان رقم زده ملک بیان خواهد شد ان شاء الله و حد الخیر
و داستان فتح خراسان بعضی حالات که غلط این احوال را در ملک متعالی می نمود قبل ازین نداشت ملک نکته بردار شد
که درین سال حضرت اعلی شاه فیصل اللهی پورش خراسان در ضمیر الهام پذیر تصمیم داده تیسر سال بن
که خبر فوت عبدالغفار از یک رسیدن اراده در خاطر خطیر از دیا و پذیرفته بفرم درست و طالع بیرون
مورسیوم شهر رمضان مبارک سینه سته و الف که ساعت سعد بود و از دار السلطنت اصفهان بیرون
فرموده چند روز در کاشان بجهت تنخواه مرصوات شکریان و سرانجام ضروریات آن سفر توقف فرموده
از روی محلی را رخصت فرمودند که از راه خوار و فرزند که رفته بمن بطعام توقف نماید چون از روی شکلی

مازندران که ملک موروث حضرت اعلی شاه است بسیار داشتند و تا آنکه بکلی تصرف در آمد و بوندیده بود
در وقت که فرهاد خان در آنجا بود بنقص نفیس رسید و در عیال از راه سیاه کوه روانه ماندند و آن شدند که
بعد از فراغ سیر و شکار از آن راه به بگرام آیند و احکام مطاعه با خوار امیر او عا که قلمرو جایون و ستاد
مقرر داشتند که قورچی باشی با قورچیان عظام که در طهران بودند روانه بگرام شده باری و بی نظیر قورچی
و اسد ویر و یحییان با غلامان و لشکر فارس و گنجه یحییان با لشکر کرمان از راه نیر و دیابک بخراسان آمده
در محل که ریات جاه و جلال نزول اجلال داشته باشد بموکب نصرت قرین ملحق شوند مجلا عا که و امیر
قریب باش حسب فرمان قضا جریان بروی توجیه بخراسان آورده در جمن بگرام جمعیت نموده و حضرت
نیز چند روزی در منزلت مازندران بشت نشان بسیر و شکار پرداخته بعد از اجتماع عا که با اتفاق
فرهاد خان از راه سار و چهارده با ستره آباد و بار و ملحق شدند و حاجی محمد خان پادشاه و ولایت حاکم
و عرب محمد سلطان قلم او و نور محمد خان ابن ابوالمجد خان والی مرو شاه یحییان و نسا و پوز و جناح سبک
و کربا فته از دولت سپاه عبداله خان از مملکت موروث میر آمده بسایه دولت جایون استقلال حبسته
در رکاب اشرف بودند و چند روز جمن بگرام محکمه جایون بود و دوسه روز بان عا که نصرت نشان
سوامی لشکر فارس کرمان که نیامده بودند سی هزار کس منتظر درآمدند در خلال این احوال اخبار متواتر شد
که عبداله موذن خان میر قلیا با کوهکناش حاکم هرات را که از مولانا قرا و جمعی از ملازمان نمک حرام او گرفت
نزد عبداله موذن خان برده بودند بسیار است رسانید و دوازده دومان او بر آورد و از بلخ و بخارا و سمرقند
و تاشکند لشکر کشیده با هزاره خان و اوزبک سلطان چنانچه در طی احوال او و الله نعمت که ارش یافتند
محاربه نموده بر ایشان ظفر یافت و ایشان را با هر کس از سلاطین زاد که مظنه فتنه داشت از میان برداشتند
تمامی اوزبک به طوق فرمان برداری او برگردن گرفته در کمال استقلال و غلبه از دعام متوجه بلخ و خراسان
از رسیدن این خبر اختلاف در رای ارباب تدبیر پدید آمد بعضی از کوته اندیشان رفتن خراسان را صلاح
نمیدیدند و صلاح در آن دانستند که درین سال متوجه قلم و نسق استر با گذشته خاطر از ضبط آن مملکت جمع
نموده خان غریمت بصوب مراجعت الطواف دهند که قرار داد ظاهر عبداله موذن خان معلوم نموده سال
دیگر بمقتضای وقت عمل نموده شود و چون حضرت اعلی شاه شهباز بلند پرواز همت را بصید عقاب مملکت
خراسان در بردار آورده بودند زیاده التفاتی بنیمنان است همان خطا اندیشی نیز نمودند و باطله اندیشه

که در چنین بظام سر برده و بازگاه با وج هر دو ماه برافراشته بودند منوچ نظام و نسق استر اباد شدند و چون حکومت
نارنجستان بفرمان و حاکم تعلیق داشتند بجهت قرب جوار استر اباد و این غنیمت آنراخته احکام مطاعه بنام ارباب
و اکابر استر اباد که هر یک به بلوکی از بلوکات رقم اختصام کشیده صاحب پیش و لشکر شده چند سال بود که بخود
سری برآمده اطاعت و انقیاد احکام قریب باش و بقیه ترکاتان صایین خانی نمیکردند و قلم آورده فرستادند
فرزاد خان فرخان پکنامی از اقوام خود مبار و علی نصب نمودند با سیمند نوزاد فرمائیلو و غیر فرستاده اطاع
استر اباد که در اطاعت و متابعت مترو بود و چون بیکه یک خصوصیت داشتند و اردوی هالیون با یک
قریب باش بدولت و اقبال در بظام نزول اجلال فرموده بودند بفرمان اطاعت و انقیاد اجازه نیافته بکین غن
مذکور کردند و بخلال این احوال یوسف قوش یکی نامی از تسلیم سلطان که هنوز رتبه خانی نیافته بود و بکین
خان در حیات بود بر سر رسالت رسیده و خلاصه پیغام آنکه در زمان عبداله خان بجهت آنکه در میان
و پسرش مخالفت و نزاع بود از متابعت او سر باز زده و در مخالفت پدر با و اتفاق نداشتند و او بجهت
کینه بنده در دل گرفته اظهار عداوت میکرد و حال آنکه در دار السلطنت استقلال یافته که بقصد اقران
اعمال بسته و قتل ایشان و قطع صلح رحم و قبیله فرو گذاشت نمیکند و از میر قلی بابا که کلانشان بر سر
که در زمان پدر با او متفق نبود و اشتقام کشیده کینه کثیر را شعار خود ساخته و یقین حاصلست که چون
بخراسان آمد و باین دولخواه دست یابد بی تاخیر توقف از پای در می آورد و یک و دو بلکه یک ساعت بمن برادران
ابقا نمیکند در این صورت بخیر از استان ملایکه اشیاں شاهی پناهی نداریم و هرگاه آفتاب محوک هالیون
بر خود وصول بخراسان اندازد و در ملک ملازمان درآمده غاشیه اطاعت و بندگی بردوش میکشیم حضرت
اعلی ازین خبر مسرور گشته مکوب محبت اسلوب یا مانده و برادرانه با و نوشته نوید عطف و الطاف بپا
دادند و محمد قلی بیک اینک اقامی عرب که لوراک در سال گذشته بهرات رفته بود و همراه یوسف قوش یکی
نزد مشارالیه فرستاده تحفه و هدایای لایق بجهت او ارسال داشتند و قصه در چنین بظام بعد از اجتماع
فیروزی آثار سلطنت پناه حاجی محمد خان از راه استر اباد بجانب خوارزم روانه فرموده و قبضه بقیه ترکاتان
صایین خانی که از کنگر و در کنگر تاحد و خوارزم اقامت دارند و قدیمایان امر و نهی سلاطین خوارزم بودند
مناشیر بهستانت فرستاده با اطاعت و انقیاد و مراقت حاجی محمد خان ترغیب فرمودند و مشارالیه بر نزد
سلطان و الخ میرزا پسر ابدای خود را در ملازمت اشرف گذاشت که همیشه ملازم بکباب افروخته باشند

خود با عجب محمد سلطان پسر بزرگتر و سایر فرزندان در واداشت و حضرت اعلیٰ بغیر نوری و اقبال از بطام لوح
 فرموده اند راه جاجرم روانه شدند و فرمود خان و با دو انصار خان و پسر یکی آذربایجان و بعضی امر کردند
 شکران ایشان همه هزار میر سید جرجی و مقدمه الجیش فرموده یکمتر از پیشتر فرستادند و در خلال این احوال
 انو خطور نمود که یکی از ملازمان جان نثار کتاب قدس را بر سیم رسالت نزد عهد المومنین خان فرستاد که کتاب
 مشتمل بر مصالح مشفقانه و سخنان دلپذیر پادشاهان و وعده و وعید با و قلمی نمایند و روح الهی یک سیاهی
 صحبت و القدر متقبل این خدمت شده مکتوب مذکور در قلم آمد خلاصه مضمون آنکه چند سال است که بنجم
 ملک ستانی همه ساله بطرف خراسان خدمت مینماید بجهت آنکه ما را در عراق و دارالمرز بعضی گرفتاریها بود
 در هنگام خدمت مشهود مقدس و بعضی محال خراسان را تصرف شده در تنجیه سایر محال تنگ و می نمود و هر مرتبه که
 بارزوی ملاقات لوازم عراق متوجه خراسان شده راه دور و دراز طی می نمودیم و بمقابله عساکر منصوره و در
 فرار برقرار اختیار می نمود و بدین بهانه متعجب بود که پدرم که پادشاه است خدمت متقابل پادشاه قزلباش
 و درین کدو شد و لایت خراسان از جویش شکر طرفین پایمال سم ستور و رعایا و زیر دستان و آوار و پنجه
 مان شده اند فعلا پدید بزرگوار عالم فانی را و داع نموده سلطنت ما را در ترکستان و بلخ و بدخشان بان
 و الاثر او قرار گرفت و اصفه او بنی اعوام را رفع نموده او را منازعی نماند و کمال نگویند استقلال یافته و عموم
 سیاه او بر یکیه مطیع و فرمان بردارند و با بجهت استخلاص ملک موروث خراسان آنکه بجهت تنجیه آن بجهت
 انشا الله تعالی در نیمه تبه تا استرداد محالک خراسان دست ندهد و معاودت بمرکز دولت ممکن نیست اگر
 مصالح مشفقانه ما را بسمع رضا اصفه نماید اولی اینست که دست از ملک خراسان که قدیمادخل ایران
 و موروثی یکصد ساله این دو دانست باز داشته و در مقام اعتقاد و الفت و اتحاد بوده باشد که ما نیز
 بجهت جمعیت آوارگان و آسودگی چهارگان دیار خراسان بمضمون الماضي لایذکر علم نموده با امانت
 و اتمام را در نور دیده با او در مقام محبت و دوستی و الفت باشیم و در استقامت امور دولت او سعی نموده
 بمال و لشکر معاون و مددکار گردیم و اگر جنبه غفلت در کوشش مصلحت نبوش نهاده ابواب دوستی
 مسدود گردانند و در مخالفت و عناد و لجاج اصرار نمایند و بطریق سانهایی که در مقام مکر و حیل بود
 باشد و از عار فرار که در هنگام استقلال و اقتدار پسندیده عالیشان نیست اندیشیده بی تا علی پای دلی
 در موکل کارزار نهند که دیگر کنجایش بهانه نماند و در هر محل که مصلحت داند تلافی قریبین را که سال است

که عالمیان چشم انتظار بران دارند قرار دهد که آنچه مقدر الهی باشد از پرده حجاب بجاوید و گاه ظهور آید و الا وسته
باشد که نامتنت بوی زنده قلعه های خراسان نشسته و توفیق الهی است تعالی اش به نسبت نیز کام اندیشه را غریم رزم آن
عالی ثرا و در حرکت آورد و تا بلخ و بخارا عنان بکیران باز نمیشم و خدا داد کند که از آسیب لشکر قیامت اثر
دران دیار چطوفان بلاخیز و این ایات دران نامه مندرج گردید و بود و شو که ای دو خاندان کهن
زمن کوش کن حافظان سخن ندارم تمنای آن مرز و بوم که درم بلخ و بخارا هجوم که این کینه و لشکر مشاد
که از آرد و جانب آن دیار شود مال تاراج و مردم اسیر و بال چنین را بگردن گیر سخن بشنواز گفت سخن
بدین ماجرا پیش ازین در هیچ اگر ملک و دولت را بسیرای خود بپوش کنی بر هر یکا بخدمت ما و خراسان
مکن تنگ بر خود جهانی چنین که تا بلخ پاینده ماند و بخارا ملک فرخنده ماند و تو روح الهی یک بندگ را
روانه فرمود و بگو کتب فیوری نشان بجانب مشهد مقدس معلی در حرکت آمد و چون حضرت عالی شاهی
قلل الهی اسری بچشم و کاری بزرگ پیش نهاد و همت والا ساخته قدم توکل بودی مخاطرات عظیم نهاد
بودند برای جهان آرای پیش بین مصیبت های نهانی که در عرصه ضمیر پادشاهان و بزرگدکان درگاه الهی
ظهور آید و دیگر از خبری از آن نیست اقتضای آن نمود که درین سفر شهادت داده کامکار محمد باقر میرزا
که خور و سال بود همراه نبوده از معارک خطرناک برکنار باشد از همان منزل اورا بشیخ احمد یک لشکر آفرینی
حکم سپرده روانه اصفهان فرمودند و در وی هایون بعد از عید ضحی کوچ فرموده چون کالیوش محل
نزول لشکر دریا خروش گردید امارات فتح و فیروزی و علامات نصرت و بهروزی ظاهر شدن نصرت
و اخترهایون فال ظفر از مطلع اقبال و خشنیدن آغاز نهاده نخست ولایت یشا بود تبصوف اولیای
قاهره و درآید بین اینمقال آنکه حکومت ولایت باجه سلطان نامی که از ثرا و سلاطین اوزبک بود
تعلق داشت چون خبر قریب حصول موکب پادشاهی باجه سلطان رسید قنار هواخواهی قریب باش
در نامه احوال عامه خلق اند یافته قدمت حراست قلعه واری درخونید و از خوف سیاست مملکت
خان بمیان اوزبکیه توانست رفت و ملا خطه داشت که در وقت خروج اجامه و او باش یشا بود
بخارت در تنب اموال و اوزبکیه برآوردند بار آید سفر حج بیت الحرام برون آمد احوال ملازمست و کجایی
بسته با محدودی روانه مقصد گردید و اوزبکیه یشا بود متفرق شده بعضی بمشهد مقدس و بعضی بطرف هرات
رفتند و هنوز احمد سلطان از دروازه شهر نمانده بود که اهل یشا بود قنار دانی ماسو ساجی

ملکه نواز که داند چون در کالیوش نیشا پور و پرون آمدن احمد سلطان از آن ملک بوضع اشراف رسید و میرا
 المعالی نیشا پوری را که با عیال از سادات رفیع مکان و کلا نتر و مطاع آن ملک بود از تاریخی که آن ولایت بمصرف
 اوزبکیه در آمده بنابر دولتشو اعیانین و دودمان ترک و وطن اصلی کرده بوقاق آمده و در رکاب حضرت شمس
 میبود جهت ضبط ملک و روانه آنصوب فرموده حکومت آن ولایت بجهت سلطان بیات که در آنوقت حاکم
 سبزوار بود تفویض یافت و احمد سلطان بعد از آنکه سعادت بساط بوس نصحت حج یافته قرین اغراض
 و احترام روانه گشت و بیات اقبال از کالیوش کوچ فرموده از راه شغبان و جورد متعاقب فرما و خان
 و امرانی مقدمه الجیش بودند بجانب مشهد مقدس معالی و حرکت آمد و چون موضع اسبابی من اعمال شغبان
 محل نزول موکب فرشتان گردید و غنایان از جانب فرما و خان و اهلای مشهد مقدس رسیده بجهت گشتن
 عبدالمومن خان و بشارت فتح مشهد مقدس نبوی که در طی احوال اوزبکیه سمت تحریر یافت رسانیدند و
 حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از ورود این خبر بجهت اثر که از عطایای ایزدی بوقوع پیوسته بود و شوق
 ادراک سعادت طواف زیارت آستان طایک آشیان حضرت امام الحن و الانس که مقصد اصلی علت
 خانی این یورش آن بود بجدات شکر اللهی تقدیم رسانید و عموم سپاه کلاه کوشه شادمانی بر تارک
 خورشید شکسته غلغل بشارت و مبارکباد با وج کیوان رسیده در شهر طوس نزول اجلال واقع شد و
 فرما و خان و اعیان مشهد بامتقبال موکب هایون برآمده و در طوس مسجد اشراف مشرف بقده
 لوازم دعا و ثواب و تهنیت بجا آوردند و حکم شد که فرما و خان و جمعی امرای چچی بنوم تخیر بهرات روانه شده
 آن بلده فاخره را بمصرف قرار دهند و هنوز اخبار سلطنت دین محمد خان و جمعیت اوزبکیه و قرار داد نظام
 چنانچه واقع بود تحقیق نه انجامیده بود و روز دیگر که بیست و پنجم شهر مذکور بود و احرام طواف مرقده منور حضرت
 امام همام که مطاف سحان طاه اعلی و سجده کلاه کروبان عالم بالاست روانه شدند و چون به شوشه رسید
 افزون گنبد مبارک که مبط الوار اللهی است خورشید مثال درخشیدن آغاز نهاده و روشنی بخش دیده نظر کران
 حاکم شوق گردید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی پا ده کرده و دیده بشکر انداخته این عطیه ایزدی پشانی مسکن
 بر خاک نیاز سودند و آنک شادمانی از دیدن باریدن گرفت و از انجا که جهان جهان اخلاص مع عالم عام
 نیاز مندی و برهنه پای و کشاده پشانی طی مسافت فرموده زبان حال شاه و سپه بپیمشال مترجم بود
 شکر خدا که از مدد بخت کار ساز کامی که خواستم ز خدا شد میسر آمد آن دولتی که میطلبیدم سالها

۱۱۸
است از عنایت حق در برابر من کافه جلای بین این قدم در راه نهاده کنهای پادشاه عظیم خاریلان کل
و کو با کل و ریحان بی سر غازیان بود و به نظریاتی در وقت استوار که از حرارت هوا مایه غلبه بر نایب جرح برین
میشد و عرق چشما بر مثال لکری یادان بود و بر وقت مطهره رسید بعد از تلخیم عتبه عالی به جبهه اخلاص برین
پاک سوخت و بلوا زرم و عا و شهاب و اخته آستانه مقدسه را بغارت بی سببان و از قنای و طلا و نقره و طلا
یا فتنه از علی و زیور ایام قزلباش سوا می نمود طلا چری نموده بود و در همانجا بود اتقان چکنی را بکومت
مشهد مقدس میر افرا که دانیدند و از آستانه مقدسه به چهار باغ تشریف برده در آنجا اسیران از بکیر
که در جام کز قاری غازیان خون آشام شده بودند بخطر نفس رسانیدند و از اقوال ایشان فرستاد
سید محمد سلطان تحقیق پیوست که دین محمد خان در هرات طرح سلطنت انداخته ظاهر بود است
ولایت خراسان قرار داده و عهد شکریان او را انجاعت با هست هزار بند کور میساختند اما اهل خراسان
نکذیب قول ایشان کرد و زیاده از پنج هزار نمیدادند و عقلا این قول را ترجیح میدادند چه عتبه مسموع میشد
که تسلیم سلطان و برادران او دو هزار کس دارند حاکم هرات با جماعت بلوچ و میران او میاق شاید
دو هزار کس باشند و سایر مردم نیز بکزار باشند و زیاده از این نیستند و بخاطر خلوص نمیکرد که در وقت
که در میان او و یک پادشاه مستغنی نیست و دریا و راه فرات است ایشان با اینقدر مردم و در
توقف توانند نمود و با وجود عدم امید داری به دو کومک اراده قلعه داری توانند کرد و با جلد حضرت
اعلی فرما و خانزاد با امرای چرخ میماند و زنجانب هرات روانه نموده بودند که تا هنوز روز یکشنبه است
نیافته اند و اسباب قلعه داری به تب ناخته آنولایت را از ایشان خالی نمایند و از سیران خلفه
که ملازم دین محمد خان بودند و در مشهد مقدس سپرده فرمودند که چون لو با ما دعوی اخلاص کرده اگر در
قول خود صادق باشد ملازمان او را خلعت و یراق داده هر جا باشد نزد او فرستیم و تمهید بیاورند
و قرار داد خاطر با آن بود که چون انجاعت خبر وصول و کسب جایون شاهی و ورودش کرد و شایسته
نمایند چون از راه دیوس اند جزای قلعه داری نخواهند کرد و غیر از رفتن و ملکیت خالی کردن چاره ندارند
بلکه بکسب جایون علی میر در مشهد مقدس بجهت نظم و نسق سرکار فیض آثار توقف فرموده و بلیت آن سرکار را فضا
سلطان ترتیبی که از سادات تربت حیدریه خراسانست و در فقرات اوز بکیر بوقا آمده در آن اوقات دار و قفسه
نوز عنایت فرموده تربت حیدریه را قبول او مرحمت کردند و بود اتقان چکنی و شاه قلی سلطان بیات را با این

از قورچان عظام و ملازمان رکاب اقدس همراه نور محمد خان بجانب سا و پور و وروغ فرستادند که ملک موروث
بدست آید و به اشارت بسیارند و بیست و هشتم شهر ذی حجه اطرام از مشهد مقدس بیرون فرموده در سنگت
نزول فرمودند و بیست و نهم بفرجه جدام آمدند درین منزل محمود یک شالمو برادر اسلام یک یوزباشی که در
فترات هرات بهند رفته بود و دیو لا از هند بازگشته بدلت رسیده بود که این قضایا سوی داده از جمیع حالات
بود رسید و از کجای حالات خبر داده عرض کرد که دین محمد خان نوعی دل در سلطنت خراسان بسته که اساقی سلطان
برنمیدارد و حالاده و دوازده و از یک هزار و دوسه هزار کس از هزاره جات قبایل بر سر او جمعند و ملازم رسیدن کوب
هایون شاهی بدین مقام اطلاع ندارند و کلان دارند که هنوز در حدود بسلام اند و قرار متقابل و متقابل و در خان
وامرای عظام که پیش رفته اند با خود داده اند بعد از آنکه وصول موکب هایون نزد ایشان محقق کرده و برگشته
مقابلند داشته باشد باقی سلطان برادرش را با دوسه هزار کس در قلعه هرات گذاشته خود با ورنه میرود
که لشکر جمع نموده بخراسان آید و هیچ وجه قطع تعلقی از خراسان ننمایند و با سانی ملک با ورنه دست ننمیدهند چون
بر قول او وثوق و اعتماد بود حضرت اعلی مترو و خاطر و متفکر گشتند که چه تدبیر اندیشند که نتیجه آن حصول مقاصد
از الهام ربانی شیری بخاطر اشراف رسیده که موافق ثبت صحیفه تقدیر آمده صورت مطلوب بر وجه دعا
چهره کشود و تبیین این مقام آنکه بعد از اطلاع بر احوال هرات حضرت اعلی ارکان دولت قاهره را طلب فرمود
بزبان الهام بیان کنند ایند که جمعی کثیر از لشکر اوزبک در هرات اند اگر فراد خان و امرا که پیش رفته اند
بیشتر روند اوزبکیه دلیرانه با ایشان محاربه نمایند و این معنی لایق دولت قاهره نیست زیرا که پادشاهان ایشان
همراه است و محاربه بشکرو شبات قدم ایشان در محاربه که پادشاه همراه باشد نسبتی بجای آید امر و سرداران
مملکت که چشم زخمی بفرمانش سده بعد از آنکه مردم با مقهور گردند موجب دلیری اوزبکیه شده دین محمد خان بفر
خاطر تنبیه اسباب قلع و داری برداخته لشکر جلاله گذاشته خود با ورنه میرود و هرگاه مهم بجای قلع رسد
معامله بدور دراز میکشد زیرا که قلع هرات قلع ایهست در کمال استحکام که خاکریزش با فلک الافلاک دعوی
مسادات بنماید و عبد الله خان و پسرش که با چهل و پنجاه هزار کس محاصره نمودند مدت محاصره یازده ماه و
یافت بخاطر چنین خطور بنمایند که کس نزد فراد خان فرستیم که بکنیزل بازگشته او گفته اند از کس از جانب
و عراق اختیار موحش رسیده که رومیه اشماز فرصت کرده بمالک محروسه آمده اند و کوب هایون شاهی
زین خبر مضطرب شده مراجعت بجانب عراق کردند هرگاه که خبر بازگشتن فراد خان بدین اضطرار اوزبکیه رسد

اندر قلعہ دلدی باز آمد و شکایت کرد که دیوانه بزم دست برد و قاقب امر او ضبط مشهود و آنچه دود عاقل از هرگز پیران نمی
و مار و دوی اغوق و حرم را با جمعی که اسب زبون داشتند باز شدند که اشتهای بسیاری با بعضی که اسب کوی داشتند
ایستادند و بفرمان و خان و امر اعلیٰ کردند و مقید آمدن لشکر فارس و کرمان شده با بلغار بر پیران ایشان رویم
و فرصت قلعہ بندی و قلعہ داری ندیم افشا الله تعالیٰ اگر چنانچه خدا خواسته باشد محکمت که حسب الله غایت
پذیرد و جمیع عتلا و ارباب رای و تدبیر مقید بر این شدند و داشتند و علی الفور رقی بغداد خان نوشته فرستادند
که بقاعده که گذر شد یک منزل باز گشته بر سرحد و وصول بموکب هایون باشد و کس نزد او و در دیحان و کجلیان که
فارس و کرمان از راه طبرستان و داخل الکاخراسان شده بودند فرستادند که مقید بآوردن لشکر شده خود با جمعی
که اسب بلغار داشتند باشند جرید و سباسبی ایستاد کرده و در غوربان خود را بموکب هایون رسانند
و جناب اعتماد الدوله حاکم یک وزیر را برای سرانجام اردوی لغوق و حرم که داشتند که با استکی کوچ کرده می
باشند و در وقت پیشین روز یکشنبه غره شهر محرم از فرجه جرد جام سوار شده برهنه قاید اقبال و جفان بی
با بلغار روانه گشتند و در راه فرما و خان و امر که یک منزل از قلعہ با عیسی آمد بودند بموکب هایون ملحق شدند
و آمد و در دیحان و کجلیان نیز اردوی خود را انداخته با جمعی که اسب ایستاد داشتند ایستاد کرده و در سر مل
تزو بموکب هایون پوشتند محلا بموکب هایون مسافت ده روزه راه را و چهار روز طی فرموده و بخت نیمه محرم
در حوالی مل سالار هرات که چهار فرسخی شهر است بمخالفان رسیدند و صبح روز ششم صف قتل آراستند
نیماچین در رباط پریان محاربه اتفاق افتاد و در محاربه لشکر ظفر با جنود او یکسره و قیر روزی یافتند
و قتل دین محمد خان ساکنان بموکب سوانج نگار شد که دین محمد خان از وصول بموکب هایون شاهی خبر یافت
و آمدن فرما و خان و امر را شنید و از شهر بیرون آمد و بود و خبر بازگشتن امر او قریبش او را از فکر قلعہ و سب
اسباب قلعہ داری انداخته بزم استقبال ایشان پیش آمد و بخواست و آمد و بود که شب از وصول
مموکب هایون شاهی خبر یافت و چون وقت تنگ شده بود و هیچ اندیشه دیگر محاربه نتوانست کرد و از غایت
جمل و غرور محاربه قریبش را سهل و آسان با کمانه نوعی شعله نجات دهنده و در کانون ضمیمه زنانه کشیدند
که جز مشقه تیغ آبدار انقطاعی پذیرفت صبح آنروز که ششم شهر محرم بود طلوعه اشک قریبش ظاهر شد و چون
خان چرخ و جو افکار و بر افکار آراسته باقی سلطان بر او شش با امیر زاعبه و منقط و حاجی بی حاکم هرات
در دست راست و یعنی امر او دست چپ و قول گذاشت و مقید کرد که چون از جانب قریبش کارند خود

یکه از نواز جوانان یک کزیده اعتمادی همراه گرفته در طرف دست چپ ایستاده مقرر کرد که اگر خود او ذی بک غالب
گردد و اگر مغلوب آن یک هزار کس از وجهانشوند و ریایات جلالت چون پهل رسید از حدایت هو او شدت ایضا که
انچه از کار بمانده از ملازمان رکاب تقدس زیاده از هزار کس موکب جایون رسیده بودند و باقشون با جان
وامر اچرخ بی هه هزار کس میرسیدند کسیر غایت الهی و اقبال پادشاهی کرده فرما دختان و ذوالفقار خان و
چرخ را با چهار پنج هزار کس بیشتر فرستادند و قول جایون نمود وجود آید پس از ایشقی یافته امر او تو چرخان غلامان دست
و دست چپ هر یک در محل خود قرار گرفتند و چون در رباط پریان تلافی فریقین روی داده چرخان هر دو کس که
ایستادند غازیان عظام نیز عنانی کرده یکبار بهیات اجتماعی خود را بخالفان نداده چرخان او زبک را منهدم ساختند
و تمامی لشکر تالش مردانگی و آوردن سر و اختیره روی به مخالفان آوردند چنانچه بر سر فرما دختان کسی جان نماند بود
بانی سلطان چون انهم لشکر چرخ میثابه نمود و با لشکر جو انفار جلو انداخت غازیان قریب باش تاب صد ملک
لشکر نیامورده بازگشتند و چون فرما دختان علم که علامت سردار لشکر است همراه داشت لشکران چرخ در
در موکه فرما دختان را نیافتند که بر سر او کیجا جمع شوند و چون او زبک هجوم آورده بود راه انهم هموده شکست
قاخش خوردند چنانچه شکسته قریب باش بقول جایون رسیده نزدیک شد که موجب برهم خوردگی قول کرد و فرما دختان
با چند نفر در میان موکه ماند و خود مبارزه حرت شد و در ایشای کرد و فرزند ارشدند طریق انهم هموده با وجود جلا
و مردانگی بین الاقران قنعت ند که ریز گشته خبر عارف از هر چه روز کار او شست چون نواب اعلی مشاهد
فرمودند که فرما دختان و امر اچرخ منهدم شده شکست بشکر از بایجان افتاد اند و در دختان و قورچی باشی
وامر اعلی غلامان و قورچیان دست راست و دست چپ را رخصت محاربه دادند و ایشان حسب الامر
بمافیه اعدا اشتافتند و از آن طرف لشکر جو انفار و بر انفار مبعده کارزار اشتافتند هر دو سپاه یکدیگر آمیخته
کرد و موکه نیز در زو فلتک نیز گرد رسید اگر چه اکثر از کسیر در اند و از اند و موکب مغفرین شاهی و افضا
دل اند و دست داده بودند اما ثابت قدمی و محاربت در زید و جنگهای فرود اند کردند آخر الامر از صدمات فزاینده
و لاوران که از قول جایون رکاب اقدس بچک نامور شد و بودند نزل باحوال او زبک را یافته از تنه او فر
عاجز آمده روی انهم نهادند و نسیم فتح و غیره زمی بر یاصیه احوال غازیان جان نثار و زیدین گرفت عین محمد
خان که شکست بشکر او زبک مشاهد نمود و با کینه از نواز بهادران نامی که همراه داشت از طرف دست چپ
که بمقابل دست راست قول جایون بود و بار آورده آنکه خود را بر قول جایون زید پیش رانده از کثرت کرد و غلذ

شاه غازیان مردی حضرت علی با بعضی از قربان و ملازمان رکاب اقدس اشرف که کاپش دولت لغوی بود و در مکه
ایستاده بودند که سلطان علی چینی ولد بود و قحطان با بعضی از دولتمداران که پیشش موبکهایون میرفتند ملاخط نمود
که از میان فی زاری که در آن حوالی بود طلیعه لشکر نمایان شده برق کلاه خود و درج و خشتان و خشمین گرفته
مقران حضرت علی را خبر داده ملازمان رکاب اقدس از غلبت لشکر آید شنیده بقصد خوئی بخاطر ارا و یافت حضرت
اعلی که ازین حال اطلاع یافتند فوراً است و دانستند که دین محمدیان است که بفرمود قولهایون آمده از کمال
و سرانگی ملازمان رکاب حضرت انساب خطاب کردند که چه ایستاده اید از عارفان آید شنیده و مزبونه و اقدم
در مکه کار زنده کنید که خبری کشته شدن بهتر از زندگانی و حیاتی است که بی ناموس شده باشیم فردیانه تن
بکشتن و بیم مبادا که فرصت بدین و بیم اول کسی که از جوانان قزلباش است جهانده بهادری از بهادران
اوزبک را انداخت علی یک میز شکار گستاخو بود و مجلسی چهل نفر از جوانان نصیری پیش که در پیش موبک
هایون بودند استقبال انطباق کرده هر کدام یکی از مخالفان را که اسب جلالت پشترانده بودند از صدرین
زبده خلک را که انداختند چون قضا کرد او بار بر فرق روزگار دین محمدخان بخت بود عنان گیران باز شنیده
آدم دلیری توانست که خوف و وحشت بران کرده استیلا یافته روی از مکه بر تافتند و حضرت علی
خواستند که بنفس نفیس مباشرت بآوردین محمدخان و ازین راه و بهر طریق که باشد او را بدست آورند
که ملازمان کجخلخان رسیده از جانب او پیغام آوردند که قول دین محمدخان بنمود و رعیت از کجخت
حضرت علی از آن اراده منصرف گشته صبر کردند که قبول آورسند اما فایان دست از تعاقب باز نداشتند
بسیاری از بهادران نامی را بر خاک هلاک انداختند و دین محمدخان رحم سنان یافته از مکه بدر رفت
سوز یک کرجی که در سبک غلامان خاصه شریفه انطظام داشت میگفت که من بدین محمدخان رحم نکرده
زدم و طایفه اش افتاد دیدم که یکی از بهادران طایفه خود را بر داشته بر سر او نهاد و خود سر بر نه بر داشت
دانستم که دین محمدخان بود و انطایفه یکی از غازیان برداشته بود و اما هیچکس اینمقدمه را از قبول نیکو و
و پیراذه طالش لیدال یک نام با او متاع بود و میگفت من زخم زدم و مسود و اوراق از مولانا ابراهیم
منشی دین محمدخان که تفصیل احوال و شرح جنگ او از تقریر شارالیه تحریر پیوسته استماع نمودم که میگفت همه
خان بودم و وقتی که بقصد قولهایون رانده از میان آن فی زاری پیرون آید مشاهده نمود که اندک مردی
ایستاده اند از دور سیاهی دیگر منظر آمد بهادران اوزبک یکی را تصور شد که قیبهایون شایب است که از

دو سیاهی آن میناید و بشا به آن سیاهی رعب و هراس در دلها افتاده ایمان او بیکه و تالیقان که همراه بودند
عنان باور که فیه عرض کردند که مردم ما شکست خورد و به شک شکسته قریب بشهر رسیده اند پس پیش ما را قریب
گرفته اگر ما خود را بجنگ این فوج قلیل مشغول سازیم تیب شاهی از دور سیاهی آن میناید بپشت کرده ما را در میان بگیرد
و یک کس را امید نجات نیست کلا از سعی و کوشش گذشته و وجود این حضرت خان سلامت و کسی رسیده
و کار معتبر نشد و بیرون می باید رفت چون خان آثار کرامت حیرت و خوف و زنا صیه اندر مردم مشاهده نمود
که اراده فرمودند از نه چار روی از مو که بر تافت اما همین که عنان کرد و انیده کام پس نهادند نوعی تفرقه و بگریختن
میانه و آنجا حاکم واقع شد که باین محمد خان زیاده از پشت کس نماند و قریب پیش که از عقب می آمد و در سر راه
داخل شدند خان و رحین فرار زخم خورده بودند و اما از رفقان پنهان کرده در حوالی چهل و هفتان مشاهده شد که
خون بسیار از جیب و بغل او دروزان آمده و آنجا بمن رخصت داده گفت تو اهل عیال در شهر داری
کجا می آیی باز که من از آنجا باز گشته خود را بشهر انداخته مخفی گشتم تا وقتی که استقامت در شهر پیدا شد آتی
کلامه و باقی سلطان با چهل و پنجاه نفر بطرف کدستان افتاده از آن راه رفت و بسیاری از معارف سپا
کشته شده و اکثر ارازمه اسیر شدند و حاجی بی حاکم هرات در آن مو که قتل رسیده میرزا عبدالمنطقه
محمد مراد بی و محمد یار اخلان و سایر ارازمه گرفتار شدند و سر دوزان مقبره سوای ابوالمجد بی که پیشتر از جنگ با جمعی
کثیر فرار نموده بود کسی بیرون نرفت غازیان جهلاوت شعار تا سر خیابان و حوالی کاوه گاه و از آنجا که دستگیر
مخالفان را تعاقب نموده قتل با فراط کردند و بعد و قتلان چهار هزار کس رسیدند از شهرت ابلاغ کردند
و بسیاری تک تار مو که نبرد و حارث هوا اکثر سپهائی لشکریان از حرکت باز مانده از آنجا پیشتر نتوانستند
رفت و شب نیز حایل شده و از جماعت او بگریه که از مو که جان سلامت بیرون بردند هر کس اهل عیال
در شهر داشت رو بشهر آورده دست اهل و عیال گرفته از اموال آنچه توانستند برداشته راه میمند و فاریاب
پیش گرفتند و جمعی که اهل و عیال نداشتند از جنگ گاه راه فرار نمودند و حضرت اعلی شاهی ظل الکنی بغیر وزی
و اقبال بکاروان سرای بریان و سواد هرات رسیده بشکر آن این مو بهت عظمی که از عطایای این
قرین حال خیال گشت ملتفت استیصال بقیه السیف که اکثر ضغاف و عورات و اطفال همراه داشتند نشد
اغراض فرمودند و لشکریان در سر خیابان فرو دادند درین معرکه از عمارت منسور کسی که نام و نشان داشتند
بغیر از ولی یک نیز باقی است و جلو و قاسم یک جلو و در شامو ضایع نشد و بدو کشته کان قریبش آمدند

واردوی اخرق و اهل حرم که حاتم یک وزیر و بقیه لشکر که متعاقب می آمدند بکار نیز باختر رسیده بودند که شاه دست
یک سال محبت از جانب شرف رسیده و شرف فتح و فیروزی رسانید و کوچ در کوچ آمده و سر خلیان هرات
نیکه گیر رسیده و جماعت اهالی هرات و میران قبایل و هزارجات قبیاق و طاهری و جمشیدی ببلال زمنت اخرق
تبلغات پادشاهی اختصاص یافته و چون در عراق نوید حکومت هرات بفرهاد خان داده بودند اگر چه در
جست شکستی که از سوی تاجیک خورده بود باطن اقدس از آن غبار آلوده بود و اما بوعده و فایز نموده زمام حکومت
هرات و امیرالامرائی خراسان بکف اقتدار او نهادند و درین اثنا قفسه گشته شدن دین محمد خان تحقیق انجامید
خاطر اهل خراسان اطمینان یافت اما طریقی گشته شدن او که بر چه پنج واقع گشت معلوم نشد جمعی گفتند که در موکه
قتل رسیده و جدش در میان گشتگانی بوده که در آن فی زار افتاده بود اما از تقریر مولانا ابراهیم منشی که تاجر بکشت
و گفته بود که تا چهل دختران همراه بودم منافی این قول است واضح آنست که چون بحوالی مار و جاق بیاض نایل
فانچی رسیده بود خون بسیاری از زخم او رفته ضعف برو غالب شده بود و چند نفری که همراه بودند او را در
کلاشته فرو آورند که لحظه استراحت نماید جماعت فانی کار او را با تمام رسانیدند و در بهانجا رخت برای او
کشیدند و رفقا جدا او را در آن حوالی بجاک سپردند و رفته بقصه چند روز حضرت اعلی در بیرون شهر بکشت دیدن
سروا خرمه و باز گشتن به روانگی هر کس توقف فرموده کار فرهاد خان بوقوع انجامید و حکومت هرات بکشت
تو بهی شمشیر شالمو قرار یافت و از قتل فرهاد خان و بیان قضایای گم در آن و آن است و در و مراجعت موکب تا بیون بطال
نشد و بخت میمون سبب ظاهری قتل فرهاد خان آنکه همیشه در خدمت اشرف لافهای کرافه میزد و میگفت
لا زرو دارم که در موکه که حضرت اعلی شاهی تشریف داشته باشند جان خود را تار و تار موکب بیون سازم چون
چانه نخوت و غرورش از باوه پندار بریز گشته بود و دست باوه غفلت شده و در جنگ دین محمد خان سستی کرده
شکست خورد و از شکست او نزدیک بود که چشم زخم نبات اقدس رسد و از بخت سختی عقوبت بود تا من
بعد تربیت یافتگان بارگاه مغلی در معارک کارزار جان خود را در راه ولی نعمت شانه نمود و گران رگانی گشته
و سبب دیگر که بتدریج ظاهر شد آن بود که حضرت اعلی کمان بندی باو برده بودند و در مقام امتحان و رانده
رفته رفته از الطوار او آن کمان بسر حد یقین رسیده و خود نیز گشتنام این را یکم نموده بود اگر چه از مشایخ
که تروبادای و هوش و صاحب خرد بود و مکر را مشاهد فرار و تشبیه حوادث نموده لطمه روزگار خورده بود
و در سنبله و که با وجود آن همه تربیت و جاه و بزرگی که بدولت اشرف یافته بود قدر شغفهای پادشاهی نه است و نه

شیطانی از راه رفته طریق عذر و کافرتی سپرد اما چون بدلائل و براین قاطعه نقد ایمنی در دراز ضرب طبع
همانین بیکه قبول یافته بود و بر تو شعور او بر بخشی تا فته اعتماد و انباشت مجلات حرکت کار فرمایان قضا و قدر است
قتل او کما و گذشته بود و در دستان و بعضی امر او غلامان بدین خدمت مامور گشتند و ایشان بمنزل او رفته با تمام
مهم او پرداخت و وقتی که آمد در دستان و دست بپایان او زد و خبر او را از غلامان کشیده بود و او دانست که محبت
همین قدر بیارت ترکی گفته بود که سید اولدی یعنی کار با چنین شد و الوغار خان برادرش که امیر الامر او در
بود در کمال اضطراب خود را بدو نشانده و چون رسانید و مترصد قتل میبود چه گمان نداشت که با وجود قتل برادر او
زنده بگذارد اما حضرت اعلی در باب بیخلف و شفقت امری دیگر بظهور نیارودند و همانروز او را بخلایع خیره
سرافراز فرموده خاطر او را اطمینان بخشیدند و مشارالیه از روی اخلاص عرض کرد که چون فرما و خان مستحق قتل
شده بود و چرا این خدمت بر بند و رجوع نشد آری جعفر قرب سلاطین بخوان برشته شده و عمره ضمیر نادشها عالم دیگر
حکیم بدار دل بسیار متری باید که از شاه آباده جا و بندگی سرست نکرده و در جولا نگاه قرب سلاطین بای نیشه اش
تلفه و بی عقلای صایب رای و خدمت سلاطین براتب عالی رسیده و در علم قرب از شاه راه اخلاص منور
گشته سینی روزگار خورده اند و آتش قرب با بدامن پیدایشی افروخته عاقبت سوخته اند و شادمانندی که در حال فوق
آبجی یافته مضمون این رباعی را که از مکتوبات را تم حر و دست سرمایه قرب و منزلت خود ساز و رباعی ای دل ز شراب
وصل میوش مشو و زباده قرب مست و دهوش شو؛ هر چند بدست بستر بنی ناز و در عرض نیاز گوش خاموش شو
اما حضرت اعلی همیشه ازین دو جهت اظهار ظالم میفرمودند یکی بر توجهات شاهانه که در عرض چندین سال در تربیت او نمود
آورده و از این بزم برسانیده بودند و حیف میخورند و دیگر اینکه مبادا در شپشان بساط غارت که چیزی از اظهار بیک
ندارد بر امور دیگر محل نمایند بالجمله بعد از گشته شدن فرهاد خان حکومت بهرات را بحسین خان قورچی شمشیر شامو
تفویض فرموده بکیش خان استاجلور که تا فایت در سلک ملازمان بود و بر تبه امارت سرافراز فرموده بقلعه
مار و جاق و ضبط مرغاب فرستادند و مشارالیه قلعه مار و جاق را تعمیر نموده حدود مرغاب را بحیطه ضبط در آورده
و را بادانی آنها سعی نمودن گرفت و حکومت هر ولایت از ولایات خراسان یکی از امرای اخلاص مشیر علی
شده درین اثنا ملک جلال الدین سیستانی که از جهدمات لشکر او ترک ولایت سیستان کرده بدین ملک حاکم
پناه آمده بود و از خدمت شرف رخصت یافته درین هنگام در قندهار بود و بلا مرتب اثرش رسیده حکومت سیستان
کرمانه و بمیل خان شده با و اختصاص یافت و در آنجا قاجار که حاکم طبرستان بود از آن راه می آمد که بار دومی همان

پسوند و در تون اند یار غلان حاکم انجارا محاصره نموده در کرکمار روز که غازیان بعد از تردد و فرود آمده استراحت می نمودند او با ملازمان از دروازه شهر بیرون آمده راه انزلی می پیمود و محرابان واقف شده تعاقب نموده او را به است آورده سایر اوزبکها را به تیغ و شمشیر کشته اند و او را در هرات پایتخت سربازان علی رسانیده و عنایت و سیور غایتی یافته حکومت خواند و با خبر با و تعلق گرفت اما بود و اتخان و قورچیان عظام که همراه نور محمد خان بودند در اوایل سال می تواریسید و محمد ابراهیم سلطان ولد ترسون محمد سلطان که از بنی اعمام عبدالخان و خالو زاد و پسران عبدالخان جوان صبیح الوجه پسر ده ساله بود و در بقو ای حکومت قیام داشت از اخبار برهموردگی باورالنه و او را و وصول موکب غفر قرین حضرت اعلی و رسیدن نور محمد خان با شکرتزلباش که متعارف یکدیگر بودند و وقوع بیست تزلزل باحوال او را یافته تا ب توقف نیاموده و راه را رفته بود و که خود را بمهرور رسانیده از راه چهارجو بنجارا و قورچیان عظام و غازیان جلگه کابل برق الحافظ بطلب او شتافته کابل را به بالید را و راه میان گرفته اوزبکها که در ملازمت او بودند تا به شکرتزلباش نیاموده و بعد از محاربه راه انزلی می پیموند و محمد ابراهیم سلطان بدست غازیان غفر نشان و راه و همچنین ساواپور و در ابهر و در او روی توجه بر و شاه جهان نهادند سلیمان یساول و ولی محمد سلطان برادر دین محمد خان که در سر بودند از راه و وصول موکب هایون و و نور محمد خان پریشان خاطر شده اکثر قبایل که جز ولایت مرو و قاصت داشتند و عامه خلایق اند یار را بجانب نور محمد خان که وارش بود را غلب یافته و لاجرم توقف را محال انگاشته و کمال یاس و حرمان دل از ملک و ملل برداشته طالب یمنی گشتند و تحقیق که ریایات غفر آیات شاهی از شهرهای بجانب توجه هرات نموده و شکرتزلباش اطراف و جوانب خراسان را فرو گرفته اند از جهت خوانسته که بهرات رفته بدین محمد خان ملحق گردند و بالضرورت از راه چهارجو بخارا رفتند و امای مرو شعار داشتند و خودی نور محمد خان را ظاهر ساخته با استقبال او شتافتند از قبایل جلایر و سالور و سایر ترکمانان آنخود و جمعی کثیر بر سر نور محمد خان جمع شده همچنان غفر و اقبال بخطه مرو درآمد و مقارن اینحال خبر فتح هرات و استیصال لشکر اوزبک به ایشان رسیده و تقارن شادمانی بنوارش در آورده و در ولایت خطبه و سکه باسم ولایت هایون آرایش یافت و بود و اتخان و قورچیان عظام بسیار من دولت ابد معز و شاهی نور محمد خان را میسرند سلطنت موزوت ممکن ساخته حقیقت بخدمت اشرف عرض کردند و محمد ابراهیم سلطان با جمعی از ملازمان قزلباشان محمد متاشرف دستاورد غازیان او را در دار السلطنت هرات بار و دیوار کردند و شکوه رسانیده بنظر اشرف اوردند

و او منظور انظار ملاطفت شاهی و ملحوظ عین عنایت شاهنشاهی گردیده و او را بطاعت علی یک کرجی علامت خاص
 شریفه سپردند که مغزو محترم نگاهدارد و و خاطر او را بتوجهات خسروانه اطمینان داده و نوید سلطنت ماورالنهر را وادادند
 و همچنین از جانب حاجی محمد خان نیز عرایض اخلاص آثار رسید که بمن توجه و الطاف شهنشاهی ممالک خوارزم
 بدستور زمان سابق بتصرف اوده رآید و عرضده این ولایت از خار و خشاک ارباب خلایف پاک گردید و دیگر باره
 این دولتشوایه بر سر بر غر و جاه نمکن یافته همواره زبان حال باقی حال گویاست شعر اگر هر موی من کرد و در بانی باشد
 هر یک ترا سپی خوانی هنوز از بی زبانی خسته باشم زنده شکر کی نگفته باشم و باطله نجات قضا یابی مذکور حضرت علی
 از خیابان بیابان شهر شریف برده چند روزی با شطام مدام خراسان و انجام مطالب و مدعیات ارباب حاجات
 و دولتشوایان پرداخته جمعی از اهل خراسان را که در ملازمان او بیکه خلایف و دولتشوایان بطور آفریده بودند بعضی که ترک
 اوطان نموده بوق آید و بعضی که باور بیکه مخالفت نموده قلع خود را نگه داشته بودند بسور غالات انعام
 و خلایف فاحره نواخته بین الاقرا ن سمت امتیاز بخشیدند و بعد از فراغ از مهمات مملکت و انعام احوال سپاهی
 و رعیت غرم مراجعت فرموده موکب لغز نشان بجانب مشهد مقدس معلى در حرکت آمد و قریب یکماه در
 مشهد مقدس توقف فرموده و بوجبی بنظم و نسق آستانه معتبر که پرداخته وظایف خدام و مدرسان و جنای
 نو سایر عله و خدمتکاران و اطعام فقر و راغب خواران بدستور زمان شاه جنت مکان تعیین یافت و اوقات
 بر صبح و طلا و بقره و شمعدان و قالیه های تکلف کرمانی و جوشقانی و ادوانی و ظروف آنچه ضروری سرکار فیض آثار
 بود بر انجام یافته و در زیب ریخت روضه مقدسه کوشیدند و تا در مشهد مقدس نزول اجلال داشتند هیچ شام
 بساعت زیارت غایب گشته از غایت ارادت و حسن اعتقاد اکثر اوقات بنفس نفیس بخدمت خادمی و فرشتی
 غرم محترم و سایر خدمات قیام نموده بدان منته و مباحی بودند و چون در خراسان امری که باعث توقف باشد
 نماند روضه مقدس را و داع فرموده رایات فیروزی آیات از راه را دکان و خوشان بعزم استر ایاکجا
 داشت بکرمان در حرکت آمد و که شکار کردن خاقان و الا مکان بر محل را دکان چون دکان محل نزول بود
 لغز نشان کردید نشاط شکار از خاطر خطیر مایون سرزده طرح فرمود یعنی شکار چه که انداخته عا که منصور در امور
 داشتند که از دوسه روزه را جانوران شکار بیاور محل معین جمیع نمایند فرمان بران بخدمت قیام نمود
 چون دایره که دست بهم داد انقدر از جانوران شکار نمی بیکر که در آمدند که محاسب و هم از تعداد آن بجز
 و تصور آخران نمود هنوز از اردوی نفرت قرین تا عرصه جگر کین فرسخ بود که حضرت انجلی بیان جگر که در آمد چنانچه

بنظر در راه استهب سار خنار خلک چاراکه بتیر کامی بر برید سریع السیر فلک بشی میکردت درین عرصه شاد افرو
بجولان در آورده و غنای بجانب کور خزان انعطاف دادند و بعد از تک و نای بسیار بغرب تیغ آید از صحرای از پای
در آورده از صبح تا پیشین که عرصه جولان فراخی داشت با سبب تاختن و میدان تاختن پر داشتند و یک و نفر از
مقربان در رکاب اشرف تک و دینم و دندمان خست مید افکندن نیافته بودند آنحضرت کمان بهرامی بر سر جنگ
جلو و دران تیرهای خنک و سسته و سسته چون عقابان تیز بر میرسانیدند و از جنگ آنحضرت بال کشاده بعضی آهوان
و جانوران در پر واز می آمدند و هر صیدی که بنوک واک وک و زخرو کپتی افروز از پای در می آمدند و لیکن رکاب
اقدس حساب شماره آن نگاه میداشتند در از و ز یکصد و شصت و چهار جانور بغرب تیر شهاب آسای حضرت
بر خاک خاک افتاده بود و چون حلقه شکار دایره کردار شکسته شد بعضی از امرا و مقربان رخصت و دخول و صید افکنی
یافتند بعد از لحظه اکثر ملازمان رکاب اقدس از قورچیان و غلامان و غیر ذلک منحصص کشته شکار انداز کردند و
بالاخره عموم سپاه رخصت شکار یافته کار بجائی رسید که آهوان و جانوران شکاری از تک و دو باز ماند و قدرت
حرکت نداشتند و مردم پیاده و در آه و بدست میکرد فتنه کسی نمیکند که صیدی نیابدش در دام هنوز تا صبح
روز را آه و در میان جگره سرگردان و متحیر ماند و به طرف میشتافتند و خود را با پسته دام عنادیده راه قرار
بمسدودی یافتند از نوادر غریب حالات امری غریب از آن حیوانی چند مشاهد شد که آهوان چهار و چهار
دیگر نیافته با دام ملهم غیبی روی بجای که حضرت سواره ایستاده بودند آورده بودند و آنحضرت محیط کشته بعد از آنکه
دو سه مرتبه کشته شد یکی برانورد آمد و پیچید و انتقام بر مثال تیاق کوسید بنظر در آمد و حضرت اعلی بعد از شکار
ایحال مردم را نمی فرموده حکم شد که کسی متعوض جانوران نشود بعد از زمانی تمتد که وقت غروب آفتاب بود
و جانوران ساعتی آرامیدند رقم ارادی بر حقیقه حال ایشان کشیده امر فرمودند که طرف دست راست را
کشود و راه دهند و هیچ آفریده را قدرت نبود که بر امون جانوران باز مانده کرد و تخمینا دوسه هزار شکاری از غنای
بلاجات یافته بجانب دشت شتافتند روز دیگر حکم شد که هر کس که شکاری داشته باشد بنظر انور رساند
و یکی را جمع نموده در میانها اگر منصور قسمت یافت و از آنجا شکارکنان از راه خوشان و شمعان و
و جرمغان بدشت بکریان نزول اجلال فرموده و راه داده توجه استر آباد و قلم و نسق انولایت و ماد و بتمردان
او خلنو و کوکلن و سایر الویس هاین خانی که همیشه متعوض الکانه کور میشدند از خاطر خطیر سر زده و غنای
را انصوب مطلق ساخته و ذکر توجه رایت مملو آیت شاهی بصوب ترماد و تینه متردان به نداد و تینه قلع مبارک آباد

و چند در طی وقایع هر سال مناسبت مقام برخی از احوال استر اباد و فتن و فتور انگلک مرقوم قلم واسطی رقم گشته
دیگر باره تجربه بر آن پیر و اخن موتمن شایسته نگار و موجب اطلاع و تجدید نگار است اما در مقام منسوب نمودن محلی
از احوال آن ولایت مرقوم صحیفه بیان کرده اند که طالبان سیر و اخبار را اطلاع بر آغاز و انجام آن حاصل آید القبه
دار الملک استر اباد که از متزلزلت عرصه ایرانست و صحرای دلکشای آن ولایت که از یک طرف بدریای خنجر
غیر است و خرمی در ریح و حریف یکبار و قطعه ایست از روضه جهان و مردم آنجا به تشیع فطری و کلیه
ایمان آراسته و در زهد و تقوی درجه عالی دارند اما خالی از اجامه و او باشن هم نیست و بجهت قریب
مازندران و نظر بدو ساران آنجا کاهنیه هوای تندر و عصیان و سرایشان می افتد و این طبقه را سیاه پوش
مینامند و در زمان شاه خبث مکان که امنیت و استقامت ملک ایران در نصاب کمال بود و از ضبط حکام
قرن باش سیاه پوشی از سرپرون کرده در کمال هواری رعیتی می نمودند اما قبایل و عشایر الیوس صایح خانه
نزد اخلو و کوکلن و دیلور و سالور و غیر ذلک که از اتباع والی خوار زم اند در کنار آبی که میانه ولایت
جرجان و خوارم فاصله است اقامت داشتند و تا کنار رودخانه کرکان آمده در ارض بسیار در آن صحرای
بی پایان نموده مال فروشی بکلام میدادند و حکام نیز بجهت آبادانی ملکیت مانع نمیشدند تا آنکه رفته رفته طبقه
سرطریان بر آورد همیشه دست درازگی بملکت استر اباد میکردند و حکام استر اباد دفع فتنه ایشان
بدین جهت اکثر اوقات حد و استر اباد از فتنه آشوب خالی نبود و شاه خبث مکان بجهت دفع فتنه ایشان
قلعه مبارک آباد را در کنایب کرکان ترتیب داده مقرر کرده بود که حکام آن شهر طبقه نقل نموده در آنجا اقامت
بجراست ملکیت قیام نمایند که از یقه ترکمانان مغزقی نرسند بعد از رحلت شاه خبث مکان که نواب سنجیدگان
و لشکر عراق با ذریایان رفته بدفع صولت سپاه روم مشغول و امرای خراسان و جوق شده با یکدیگر در مقام
جدال درآیدند طوایف قرن باش را بچندان مشغول دست داد که چند سال ضبط استر اباد و نیز داخند و آن ملکیت
از حاکم مستقل خالی ماند و جماعه یقه ترکمانان خصوصاً علی یار دیلور و لیر شده تا خراسان و قلعه مبارک آباد را
رحل اقامت انداختند و قلعه را ویران کرده فارغ البال نشستند و ایامی استر اباد بجهت دفع مغزق انعم
یکمجه بکفط حال خود پرداخته احوال ایشان نیز بالاخره تیر و عصیان سرایت کرده در هر بلوکی متطبیعی
بر آورده رسم سیاه پوشی تازه کردند و در آن بلوک قلعه ترتیب داد و تشکیلی و کاغذ ارجع کرده سر بدیکری فرود
نمی آوردند و دیگر باره هوای حکومت و خود سری متغلبان و سرداران سیاه پوش افتاد و با ستمها و غنی

طرق و معسوبت راه چکل بالکنیه کردن اطاعت و انقیاد از قبلش بچندند و محالی که در کنار رودخانه کرکان است
و صحرا واقع بود بر یقه ترکان بازگذاشته و ایشان بهمان راضی گشته نفع بالی و صحرای دلکش ای جرجان ^{۱۳۹} نیلاق
و قشلاق بنمودند و از بیم سیاه پوشان شهر و پیشه و جنگل و محال صعب السالك نمیتوانستند بشهر در آمد و بعضی
اوقات نیز مایکد یکم را راکی میکردند چندین سال احوال ایشان بدین وتیره گذران بود تا در او آخر ایام دولت
نواب سکندرشان و اوایل جلوس حضرت عالی شاهی بعضی اوقات مرتضی قلیخان پرباک و ایامی بدرخان
سکندر خان افشار حکومت آن ولایت منصوب گشته و بیشتر استراپاد رفتند سرداران سیاه پوش که هر کدام
در یکی از بلوکات دم از حکومت و استقلال میزدند طایفه یقه ترکان را حامی خود ساخته ترمود و عسکریان و نیزه
ساکم بازگشت نمیکردند و ملازمان حاکم مکی فرسخ از شهر بیرون نمیتوانستند رفت و متشی از آن ولایت بیهوش
یافت تا آخره از خوف یقه ترکان و طغیان سیاه پوشان در آن ولایت محال توقف نیافته باقی
و جی بیرون میرفتند و از سرداران سیاه پوش خصوصاً خواجه شرف الدین ساوری بی اندامی بسیار
صند و ریافته جمیع اموال و اسباب مرتضی قلیخان را غارت کردند و اسب و یراق از غازیان گرفته و نیزه
سر میدادند تا آنکه اکثر محال خراسان بمصرف او بکبیه در آمده و ولایت بیوردو و نسا و درون و بقو و الک و
بود جامه استراپاد و اتصال دارد بمصرف امرای او بکبیه قرار گرفت و عبدالمنغان مملکت خوارزم را تسخیر
نموده حاجی محمد خان والی آن ولایت را بیرون کرد و حضرت عالی بلا حظه آنکه مباد از سرخیلان الواسطین خان
اطاعت او بکبیه نمود و باغواهی ایشان ولایت استراپاد بمصرف او بکبیه در آید و تسلط ایشان باز ندران
و دوازدهم که بولایت عراق بوسیله سرایت کند باقتضای زمان و حسن تدبیر با الطیفة تملط آغاز نهادند
و از زمره آن گروه علی یار بیک الیور که از سایر سرخیلان قبایل مابین خانی بزمید اعتبار امتیازی
ناشت و در جوانی مبارک آما و بود بوسیله میرزا بیک و له میرضیا الدین فندرسکی که مسیه بزرگ
عالمشان و از زمره دولتمندان این دو دمان ولایت نشان مرد عافیت طلب و صلاح اندیش بود
و بیک فندرسک استراپاد و باو تعلق داشت و بخدمت آن سدره نشان شاهی اظهار دولتمندانی نمود
بنمود و حضرت عالی بنا بر صلاح دولت قاهره او را بر تنه خانی سرافراز فرموده مشور حکومت استراپاد
فرستادند اما سرداران سیاه پوش زیاده تمکین او نمیکردند و او با ایشان بداراسلوک کسوده بهین قدر
راضی بود که نایب او در شهر نشسته سمت حکومت داشته باشد و خود در میان ایل و محای کنار کرکان

و بعد از فوت او محمد یار خان پسرش بدرگاه عالم پناه آمد و بجای پدر منصوب گردید و طبقه او خلوا بود در مقام
خلایف درآمد و بالاخره در دست جماعت او خلو تاجعل رسید قلیچ خان برادر کوچکتر او پایه سریر اعلی آمد و
ایالت استرآباد حاصل کرد و مهم او نیز از طغیان و بی اعتدالی او خلو مشیت پذیرفت تا درین سال که ایالت
منفرت آیات شاهی قنچه خراسان در حرکت آمد و در حین بطام نزول اجلال واقع شد متوجه منبط ولایت
جرجان شده حکومت آن ولایت بفرمود خان که حاکم مازندران بود و تفویض یافت و او چنانچه سابقاً محبت
کندارش یافت و از روغه خود با ننگ فرستاد چون مازندران بمصرف قلیباش درآمد بود و آمدن لشکر
از راه مازندران با استرآباد آسان بود و سرداران سپاه پوش از تبر و اندیشیده جز اطاعت چاره نیافتند
و بدرگاه جهان پناه آمد و در سوخته اثر خراسان مراقت اختیار نمود و بعد از قتل فرمود خان حکومت آن ولایت
بکچین بخان زیاد و اعلی قاجار نامزد شد چون دفعه فتنه او خلو و متمردان بقدر ترکانان و نظم و نسق تهران
بر دست محبت لازم گشته توجه موکب هایون بدالضوب پیش نهاد محبت والا بود و در نیقت که داشت بکران
محل نزول اردوی سعادت نشان گردید اکثر غرق اردوی سپاه شکر از راه بطام بوق نوسه
با خلاصه ملازمان رکاب قدس و امرای عظام روی توجه بدالضوب آوردند و جهت المینان قلو طایفه
بقدر ترکانان محمد قلی بیگ میرانور با ششی ختایی را نزد قاریخان میرانور خلو که در محبت راه اقامت داشتند
احکام استمالت با اسم امرای قبایل بقدر ترکانان عرض اصدایافت که چون ایشان از قدیم الایام مسلمان
خوار رقی ثعلقی دارند و اکنون حاجی محمدخان پادشاه خوارزم و اولاد او که از حوادث روزگار پناه بیایند
دولت شاهی آورده مدتی در طلال اقبال هایون میرانور و بدین معادلت و مساعدت هایون با محمد و ابر کلکت میرانور
استیلا یافته خود را از مشوبان درگاه هایون مایشمارند و فی الحقیقه مشوبان حاجی محمدخان با ثعلقی دارند باید که از
محمد قلی بیگ با استقبال موکب هایون آمد و بغیر سبای موسی سرانوز کردند و اصلاً و خدغه از وصول موکب هایون نماند
که هرگاه ایشان در جاد مقام قدیمی ساکن گشته بای در دامن ادب پیچ جز لطف و شفقت امری دیگر در بار ایشان
بنظور نمیرسد و موکب هایون بدلالت سروران سپاه پوش متعاقب او از راه کبود جامه در حرکت آمد
و قاریخان او خلو نخست محمد قلی بیگ را اغوا و احترام نموده فرمود که با سایر امیران و رئیس سفیدان اوسان
مشوره نموده یکی را با طاعت و ایلی و انقیاد هایون اعلی ترغیب نموده و مراقت انقوم پایه سریر اعلی آید
آن گروه که چندین سال بود که از خوارزم خود را بکنار کشیده در میان ایل خود میسر میآمده بودند و درین اوقات

اطاعت والی خویش نیز میگرداند و وصول موکب عروجلال اندیشید و کمال سراسیمگی بحال ایشان راه یافت و از این
بیایه میر علی قناده و زید در مقام فرار شده بجانب ترک کوچ کردند و جمعی از بی باکان انقیاد که سالها با طو رو
در بادیه ترو و عسبان تک و تازان نموده بودند همچنان بر سر خرگاه محمد قلی بیک آمدند و ملازمان او بعد از قیام نموده پنهان
بیک و جلال و قوی یافت و محمد قلی بیک را چند بار خنجرهای منگیزه و ده چند نواز ملازمان او در چند شهادت یافتند و
اموال خود را غارتید و از عقب قوم خود شتافتند بعد از ورود این خبر حضرت اعلی هم از روزگار خود جامه بیرون آمد
بتعاقب ایشان ایستاد فرموده شب بیورت ایشان کسیده دیدند که خنجر خرگاه و آله جوق بر جا گذاشته فرمود
بودند و آن شبی بود منظم در غایت تیرگی از جا به بابل نشان میداد و هوامتر اگم کشته خنجر سیاه از گردن و شک
نقاشی باز نمی ایستاد و شوشی از تیرک چون جمیع کامل شوشی تارکتر از جا به بابل هوامی فیکون نشی تا روستی
برده و رجعت بابل را زین تیره بدان شب تا خرگاه نبردی دستها سوی دهانه حضرت اعلی شاه علی
اداره داشتند که کجا بخارینان برسند و او را بدست نیارند و عنان از ایغار باز نگشند و در هیچ مکان ترو
نگشند و انخواهان نیک اندیش که تجربه روزگار مذهب بودند عرض کردند که دستور نیست که درین نوع شوشی
منظم بادشاهان بنفس خود یا غی را تعاقب نمایند حضرت اعلی که بنور رازی ثاقب حوادث غیبی را در آینه حال
مشاهده میفرمودند همیشه کردار صوابش باصورت قضا و قدر مقارن افتاده کارنامه که در امور سلطنت
و فرمانروایی از آن حضرت عهد دریافت دستور العمل سلاطین روزگار است تصدیق قول نیک اندیشان فرمود
در بیورت ایشان فرود آمدند و چون مطلب اصلی بر آمدن استر اباد آن بود که آنولایت و لکشت را از خورشید
اباب طغیان پاک سازند و روی کیهان پوی را در جایگاه آشته مقرر شد که روز دیگر کوچ کرده بکنار آب رود
کرکان رفته رحل اقامت انداخته مترصد مراجعت موکب هایون باشند و بر خور دایم یک اینس تو بچی شوشی
با جمعی تفکیک بر سر اعزق گذاشته و چون طلیعه صبح صادق نمایان شد با آنکه هوامچنان شرح و بر فطر افشا
بود و بغیر وزی و اقبال سوار شده و در کنار آب ترک کوچ قبال او ظهور رسیدند قاری خان اند کوچ و متعلقان
جدا شده با معدودی سبای از آب کذاشته راه داشت چو دوایل و احشام او بی سیر غازیان لغو فرجام
گشته فردان ایشان لغو شمر آید و نسا و صبیان سیر و گرفتار و اموال و اسباب و مواشی و اقامت بیاد غار
و تاراج رفتند و چون معلوم شد که قارینان کدام طرف فرار نموده عنان از گاه پوی آن داشت و بیابان بی
پایان باز کشیده بصورت مراجعت انعطاف دادند و در کنار رودخانه آب کرکان حوالی کندی فتن شمس ایالت

بار و طعن شدند و اندکجا بغیر وزی و اقبال بجانب قلعه مبارک آباد توجه نمود و در پای قلعه نزل اجلال واقع شد
ریش سفیدان سایر قبایل میان خانی از دیلور و کولکن و سالور و غیر ذلک از فرمان غضب پادشاهی اندیشه ناک
گشته پایه سریر اعلی آند و نوازش یافتند و رای ضوایحی بتغیر قلعه مبارک آباد متعلق گشته متور شد که حاکم استر آباد
با تشوون و لشکر خود بدستور مان شاه جنت مکان در قلعه که کور اقامت نماید و اطراف و جوانب قلعه بر امر
و عساکر قسمت شده غازیان شروع در بار کرده و در عرض دوازده روز حصار قلعه که در نهایت وسعت و بزرگی
بود تمام یافت و بخاطر اشراف ظهور نمود که در میان سرداران سپاه پوش کسی که ایام تسلط حکم و زمام است
ملک دریافت رعیتی قریب نود و هشت فغانه و جوانانی که دین عمر بر سر آمده اند قریب پست و پنهان متجاوز است
که حاکم بنده خود را حاکم تصور کرده اند و بخار پندار و در داغ ایشان جایگزین شده حال کردن بر عینی نهادن
بر ایشان و بشود است این محقه مردم هر چند امان یافته اند و افعال سابق ایشان اغماض شده بحال اصلی
که داشتن مصلحت نیست و استقامت درین ملک بهم نمیرسد و خرم و احتیاط مقتضی آنست که ایشان از اقل
از خواب غفلت بیدار سازند بعد از اتمام قلعه گیر و جمع سرداران سپاه پوش را طلب نموده بمقتضای
با ایشان فرمودند که چند سال این ملک را علیه ضبط و منق حاکم قریبایش عاری بود و شما هر یک بحفظ مال خود
انطریق رعیتی عدول نموده قدیم در عرصه سپاهیکری نهاده اند و از خوف یکدیگر و آسیب طایفه ای که ترکمانان
پوشان جمع کرده بی اندامیه از شما نسبت بامرای قریبایش نیز واقع شد اکنون که از افعال سابق تا دم گشته
در مقام اعتدال و انقیاد داند ای مایه اغماض عین از افعال سابقه و سبوی افعال که در زمان هرج و مرج واقع شده
بود نموده گمان کمین انگاشته ایم ابا حال که خواستی ملکیت میان اقبال و یون و سلطت قهر بادشاهی ضبط
امن و امان گشته مالک طبرستان و جرجان و خراسان ناگوار آب مرغاب و تصرف اولیای دولت قاهر است
و سلاطین خوارزم طریقه اطاعت و انقیاد می سپند و متمر دان الواس میان خانی بخرای خود رسیده بقتضای
سر حلقه بندگی در آورده اند و حاکم ضابط درین ملک بدارائی قیام مینماید و من بعد بتوفیق الهی از جودش
روزگار و تعدی و تسلط انسانی جنس امن خواهند بود و اگر ترک الطوار سابق و رسم سپاه پوشی با انگلیه کردید
باید که قلاع خود را منهدم ساخته و سلاح و یراق از تفنگ و زره و تیر و ترکش و گمان آنچه در قلعه و سپاه
پوشان هر یک بوده باشد بسر کار حاکم دهید که یراق قلعه مبارک آباد نماید و خود خانه کوچ قلعه مبارک آباد
آورده و در آنجا اقامت نموده بدستور قدیم بزراعت و غارت رعیتی مشغول گشته و رسم سپاه پوشی را منقو و بید

که حاکم مملکت از شاهی و شاهزادگان این بود که محل اعتقاد گردید چون انجاعت بجز انقیاد جاریه نباشد یعنی شدند
و حضرت اعلی شاه هم هر یک را یکی از معتقدان خوانند و نموده اند که مردم هر ملک را جمع نموده و قلعه که در آنجا باشد ویران
سازند و یراق قلعه و اسلحه سیاه پوشان را بنوعی که مقرر شده جمع نموده با کوچ سر و داران قلعه مبارک بیاورند
بجای که سپارند که من بعد ایشان با کوچ خود با اتفاق حاکم در قلعه باشند و در کشتن یراق با نفع عظیم نموده و مقرر شد
که چنانکه از ایشان بگزینند که اگر یک قبضه شمشیر یک کعبه دین پنهان نمود و تعلیم دهند مجرم دیوان کشتی عقوبت بوده باشند
انجاعت خود را در ورطه غمی که از غایت محض وجود رانی هرگز تصور نگردیده بودند و بداند که با گناه اختیار کرد و بلی
فرمان نهادند و بقاعده که مقرر شده بود قلاع ایشان را بنه بام یافت و قرب دو نصد هزار تنگ و چندین هزار
نفر کش و کمان جمع شد و چون فرزندان و متعلقان ایشان را بقلعه آمدند آنها را بجا که سپرده ایشان از دست گذاشتند
در خلال این احوال حضرت اعلی شاه علی ملکی روزی که بجام شهر تشریف برده بودند ملاحظه کردند که ناله و فغان عورت
پنجار کان بزرگ بود و خواهی پدید و سیاه پوشان بکره اثیر می رسید در ایام هرچ و مرج ازین طبقه نسبت به مردم
شهر استر اباد که اکثر از عباد و زهاد و صلی بودند بی اعتدالی بطور آرمه بر کس نامک کان تنولی داشتند شب جمعی
در سیاه پوشان با مشغله بدر خانه ایشان رفته بعد از قتل داده و مایه عرف ایشان را بخت میکشیدند و زنان جزیره
دوستان ایشان را بجز و تعدی کشیده از تنگ عوض در باب ناموس اندیشه نمیکردند و بعد از ایامی با نهار بر سر
حد متان گرفته سر میدادند و تخصص خواجده شرف الدین ساوری که دو مرتبه با گروه انبوه بدحامی که از عورت پشیمان
و از باب ناموس ملو بودند سواره ایستاده ملازمان او باند رویان رفته زنان جوان را برهنه و غریبان را حرام
چیزدن آورده و بنظر رسانیدند حسن و اندام هر کدام که مرضی و مقبول او بود بخت کشیده همراه با سیاه پوشان
او بطریق اسارای فرنگ عورات سادات و علماء از باب ناموس با برده بجا زدند که نگاه داشتند یک یک
بصاحبان می فروختند چون برای این گونه بدکاران ندادن هر چند در ایام هرچ و مرج باشد در سیران عدالت
و مقیاس داری از سلاطین که ظلال ربوبیت اندر سجده و پشندیده و بنمود و خاطر ضعیف و ستم دیده بی سیاست
بدکاران اطمینان نمی یافت و ساخت انگشت از وجود طاعیان چنین پرداختن اولی نمود شرع بود که دی مباح
این گرفتار داشت که خواجده یافت از گردون مکافات را برای جهان پیر او خاطر خلیه محبت آثار و انجاعت
ستمکاران خود را برای قرار یافته در روزی که متوجه حال سادات و علماء در باب عایم و اصحاب بیو غالات بود
هر کدام از انجاعت و اولاد ایشان که بحالت اصلی باقی مانده در ملک اجامه و بدوستان کینه و پوشش فریاد بودند

سیورغال ایشان بمضا، قهایون مترون کشت و از جمعی نا اهل که داخل سیاه پوشان شده بودند قطع سیورغال
فرمودند بعد از فراغ ازین امر حضرت عالی از خواجہ شرف الدین ساوری تحقیق فرمودند کہ بر تقاضی قلیخان پرنال کچھ
کیفیت بات را بداند و بگویند رفت مشارالیه در طی آن احوال بامید واری حضرت عالی ذلالت ایشان را کہ در زمان
فتور و هیچ و مرج قبل از جلوس هیون واقع شده بخوف فرموده اند از غایت بیعتی و اعتدالیہا، خود را و خفت بی
ناموسی کہ بر تقاضی قلیخان و مردم او کرده بود و عرض کرد کہ عطفش آن بود کہ با وجود اینکہ گناہ تکیہ بر مروت شایانہ
کر بود قبل از فتح خراسان نیز خود را باستان ملایک آشیان آورده ایم و حضرت عالی چنین تعصیرات و ذلالت
بزرگ و غایب عظیمہ کہ اکثر قبل از جلوس قهایون و زمان مرج و مرج بود و بخوف و محاض فرمودند کہ شاید باین
از تلامذہ امواج بحر غضب شایانہ این کردند اما چون تیراہ مظلومان و دعای مستندان بہمدف اجابت اقران
یافتہ بود و سیاست این کوہ ظلمہ و صیغہ تقدیر پیرایہ می فرمودم گشتہ بود این سخنان واقع قضای گشت و حکمی
گرفتہ شنبہ قہرمان سیاست ایشان برداختہ خواجہ شرف الدین در آن میان قطع قطعہ کردہ ہر قطعہ را در یک محل
و ہر اورا باز در حمام او میختند و بعضی دیگر را بقنوت تمام بقتل آورده اجساد خبیثہ ایشان را عبرۃ للناظرین
از دروازہ کھنوسار ساختند و چند نفر را کہ چندان بی اعتدالی نگردہ بودند جسم کنندہ از دست کنندہ گشتہ غفلت
فح و انبساط غلاییش و شغف سرور ایشان بکوان رسیدہ دراز و دعای دوام دولت و زور افزون گوشتید
دلہای رسیدہ آرامش یافت و جرات ناسور لگستان انقیام پذیرفت و بعد از آنکہ رایات جلال متوجہ عرفا
بشدہ حسین جان حاکم استرا با وزیر تنہی حال را با بطنیان برداختہ از ہر کس منلنہ فساد داشت از میان برداشت
و در سلب صلب و الت جاذبہ و اراق بتوہمی میالغہ کردہ کہ ہر کس من بعد نگیرد و شصت داشتہ باشد شصت
بریدہ آن نیکو را پیرون آوردند طبقہ سیاہ پوشان در کمال خوف و ہراس ہوا سیاہ پوشی از سر پیرون
پای و بردامن بر جہتی میچند و آنولایت نیز بدستور سایر ممالک مہبط امن و امن گشت و گریہ بہت آمدن الوندیوں
و توجہ موکب نصرت نشان بصوبہ از نندران و نظیر و نشی آنولایت بہشت نشان حضرت عالی شاہ ظل اللہی
بعد از فراغ از محات استرا با و جنت بہشت آوردن الوند دیو و سایر دیو ساکنان از نندران کہ منور در پیشہ
خلافت ماندہ بودند غم توجہ انصوب خرم کردند و قرار داد خاطر اشرف آن بود کہ اگر قہرین از مستان و نازیدن
توقف باید کرد و توقف فرمودہ چون پیشہ از برگ و بار عریان کرد و اورا با سایر باغیان بدست آوردند و قاضی
آنولایت بہشت نشان از ارباب طغیان و متغلبان پاک نکرد و بجانب عراق حرکت نفرمایند و اعیان را

بوعده و وعید نیکه کرده به پیداکردن الوند و یو و باغیان مکلف ساختند و جمعی را پشتر از موکب همایون مخصوص و حسن
ایشان مامور فرموده روانه نمودند این اخبار بالوند و یو رسید و راه نجات را منحصر در استیذان و آمدن بدرگاه ملک
نشان یافت نخست کس خود را بدرگاه معلی فرستاد و بشهزاده پاک طینت تیکو سیرت بعضی نواب مستطاب علی
غالیه عمه محترمه حضرت اعلی که رحمة الله علیه است توسل جست که اگر از خدمت با شرف در خواست کنایان این کمال
فرموده مقبل عفو تقصیرات من کردند از من قدم ساخته بدرگاه خلایق پناه می آید و نواب محمد علیا ملتمس او را
بر عرض اشرف رسانید حضرت اعلی مقبل فرمودند که اگر او بدرگاه معلی آید بجان و مال و عرض و ناموس در امان
والاداسته باشد که انشاء الله تعالی تا دفع شر او نشود حرکت از ما ندران هیچ طرف واقع نخواهد شد الوند و یو
از نوید عطف و جان بخشی مستظرف تکیه بر مروت شاهی نموده روزی امید بدرگاه جهان پناه آورده خود را
بدولت سرامی همایون انداخت و حضرت اعلی حسب الوعد او را نوازش فرموده و رقم عفو بزرگداشت کشید و بنظر
بر آنکه هوای سواد کوه و از روی حکومت از سر بدرگردد و باطل و عیال بوق آید و منفه الحال و در ظلال دولت ابدین
بسربردن شارالیه ازین عاطفت و جان بخشی کلاه شادمانی بآسمان انداخت و حیات چند روزه را غنیمت شمرده
با پسران و فرزندان و اهل و عیال بوق آید و بالاخره قیومین و دارالملک شیراز مامور شده خاطر اشرف از
و غده و اخراج یافت و چند روز بر سر و شکار ما ندران مشغول فرمودند و هر کس را منظره عسیان بود بعضی
تسلیات فرموده و بعضی را بوق کوچ دادند مجله آنولایت نیز به دستور جرجان از خس و خاساک ارباب طایفه
پاک گردید و کل مالک و دارالملک را جرجان و ما ندران و برتیمار و کیلالت و کسک و طوالتش تا سرحد شروان
که در قرون سابقه میان چندین ملوک و حکام ذوالاقتسام انعام یافته بود چنانی گشته و منظره آنولایت که
همیش از شورش و فساد و نزاع حکام چون زلف تان برهم زده و پریشان بوده چون دلها می آرمید همینان
یافت و ریایات همایون فال همنان بفر و اقبال از راه دامن کوه و ماوند که راه است بغایت صعب از غلظت
بشتهار محتاج شرح و بیان نیست شرف از شرف جو قدرت بلند و شیش زنجیر کون تر بچندین مراتب و دراز
زیاده از یک تیره برف داشت و راه عراق گشتند و شکر طراثر در راه صعب تعب و شوق بسیار کشیدند چنانکه
حضرت اعلی پناه شده جلوسب خود را بدست مبارک گرفته تا یکنفری که راه باریکی بود و عبور آنرا را به
کس را میسر نبود پیاده رفتند و از آنجا بساوت و اقبال بقضیه و ماوند رسیدند از راه طهران روانه شدند
فرود شدند و در باب سلطنت قزوین از ورود موکب بفر قزوین تراست و خرمی از سر گرفت و خلایق استقبال

موبک هایون بوده لغاری شادمانی بلند آوازه کرده صیت فتح خراسان و آیین جهانجانی و ملک ستانی شیرازی
با طراف و اکثاف رسید و در آن خطه عشرت بیان محوری خراب آباد و دستکی کوشید و زینت افزای عالم شادمانی گوید
و عساکر منصوره را بمساکن و اوطان رخصت داده از قزوین عنان غنمت بدر السلطنت اصفهان انطاقت
در ساعتی که نیرین را با کوب سجدین مقارنه اتفاق افتاد و از ترمیج و مقابله برکنار بودند میدان نقش جهان تبارک
از عمار موبک هایون عطر سالی آغاز نهاد و همستان از در کمال بهجت و مهر و در آن بلده جنت نشان پایان رسانید
و کز بعضی سوانح و قضایا که در سفر خراسان پراوده تقدیر ملک نشان حضرت سبحان وقوع و ظهور یافته است
از سوانح همین سال که در اثنای سفر خراسان بوقوع پیوست قضیه کشته شدن ولینخان میرزا ولد علیقلینخان نواده دیور
شلموست که بین الاقوان بشرف معاشرت این دو دمان همت امتیاز یافته ضمیمه اسمعیل میرزا در جلاله نکاح او بود
صالح یک نام جوانی تبریزی که از پیش خدمتان محفل بهشت آیین بود و سبب کما هری آنکه هانا یکد و مرتبه صالح یک نام
از آنها خصوصیت خاص نموده بود و او کو از زبان صدق بیان حضرت اعلی شنیده بود که میفرمودند که هر کس منسوبان
و ملازبان ولی نعمت خود کثیر خیانت نظر کند مستوجب جزا عقوبت و قتل و سیاست است و در اثنای سفر خراسان
که در حوالی با جرم ولینخان میرزا در مجلس نشست آیین در محالیت کیفیت با و و عدم شعور با صالح یک نام که در همان
شوق آمیزی کرده و در وقتی که از مجلس بیرون آمده دست صالح یک نام گرفته شروع در دست بازی و امثال این
نمود صالح یک نام شمیری بر او انداخته و او را از بدن جدا ساخت و بجهت شرف آورد و محل تخمین کردید و جسد او
تا صبح در حمامستان افتاده برادرش دیارای آن بود که بتدقین او برادر و مسیحی ملازمانش رخصت تدفین محل
کرده تشون و لشکر او به حسین خان میرزا برادر کو چکتر که او نیز برادر هم داماد بود و شفقت شد و در اوایل این سال
جماعت او خلوی یقه ترکان بر محمد یار خان ولد علی یار خان یلو که بعد از پدر حکومت استرآباد منصوب شده بود و مقام
عذر و خلاف در آمده بلطایع المیل با و دست یافته و از غار جوانی که زیاده از پست بر حلقه احوال بد کافی میگردید
نهال عمرش را به هر مرتبه از پای در آوردند قلیچ خان برادر کو چکتر او پناه بسایه غوغا آورده و بسایه بوس درینست
و بدستور برادر مور و الطاف پادشاه کشته شده بر تبه حکومت استرآباد سر بلند شد اما چنانچه باید و شاید بلوازم حکومت
نخواست پرداخت و زیاده نکن یافت تا آنکه ریاست نصرت آیات از سفر خراسان عود نموده متوجه نظم و نسق
استرآباد گردیدند و طایفه او خلو چنانچه کشته شد بجزای اعمال تا صواب رسیدند قلیچ خان حسب الامر اعلی کوچ و کوچ
خود را برداشته بولقی آید و سایر رئیس سفیدان سالوسرینا نظر یک شهر نظر کو رو غیر ذلک ملازم حسین خان

حاکم استرآباد و موکشته خان که جای خود را قلم آورده و در آن عین که ریاست جلال و استرآباد و نزل جلال و شیت
زوالفقار خان برادر فرامو خان هزارش یکم این اختصاص یافته بدستور سابق حکومت آذربایجان منصوب گردید
و خدمت رفتن یافت و دیگر از سوانح آنکه در دارالسلطنت بهرات میرزا علی بیگ کرامیلوراکه در سلک یوزباشیان
شاملو انظام داشت برسم رسالت بجانب هندوستان فرستاده مکتوب مبادقت اسلوب محتوی حقیقت
فتح خراسان و بیان محاربه دین محمدخان پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه مرقوم قلم غبرین رقم گردید
و همچنین محمد قلی بیگ اشک قاسی عرب کرور بر رسالت روم تعیین فرموده مکتوب محبت اسلوب سلطان محمد
خان بن سلطان مراد خان فرمان فرمای مملکت قیسری نوشته فستوحاتی که روی نموده بود و اعلام دادند
عواطف و اشتیاق شاهانه که درین سفر ظفر اثر نسبت به عموم رعایا و زیردستان عراق بطور آید اول تخفیف وجوه
چوپان یکی است که از شمار کوسپندان بازیافت میشود و قریب نپست هزار تومان عراقی هر ساله از آن بچوب
می پوست چون از ابتدای فطرت خراسان الی یومنا هذا اهل عراق بال و جان امداد و اگر نصرت نشان
خراسان و هر طبقه از همانان کرده تعب و تشویش بسیار کشیده بودند حضرت اعلی درازای آن نیکو خدایها
وجوه چوپان یکی ایشانرا تخفیف مقرون داشته تصدق فرمودند که من بعد یک وینار باین علی بن احمد می باشد
نشود دیگر تخفیف و تیار یی چندینار که عمل حکامست که برورایام در عراق معمول شده بود که اصل مال تصدیر
بامنافع تولیداری و داروئی و آنچه حسب المقطع از رعایا میگردیدند چون خلاف قانون قدیم و دستور اعلی
شاه جنت مکان بود و بر طرف شده مقرر گشت که همان اصل مال را با فروعات تابعه بدستور همان شاه جنت
بازیافت نموده برسم محدث که معمول ساخته بودند متصورند و دیگری تخفیف مال و منال کیا که کل اصمهان بود
که در این ایام خدات نیکو نبه کیا که از اهل اصمهان بطور آید و بود از جانب اشرف بدین عطیه سرافراز گشتند و
مال و منال کیا که آن بلده که قریب چهار هزار تومان میشد بارباب و رعایا بخشیدند و الحقی این عطیه عظمی بود که
از کمال رافت و رعیت پروری نهایت شفقت و مرحمت کسری بطور آید امید که ذات خجسته صفات این
پادشاه والا جاه و تائید یافته درگاه اله از آفات مصون بوده بر توانوار معدتش بر مغارق حال غره و زیر
دستان پاینده و تائید و با وجود کیت نیکو خرام قلم در بنهار سخن کناری بقدر الطافت تکمیل نماید و
این مال میمون فال را بر صیغه بیان نگاشت رجاء و اتق است که همت بلند دانشوران روزگار و مسامت
نحبت مدار صفاتی نماید که در عرصه قضا سال آینه و تکیا بود و آمده آنرا جلد را نیز بر حسب آرزوی نمود و عطا

نکند و اندک التوفیق آغاز سال فرخنده فال نیکو میل ترک موافق سینه تمان الف که سال سیزدهم جلوس پشاهنشاهی است
باز نور و زمینت فرجام فرخ آغذه کشت و خوش انجام از برای پشاه و خسر و عهد کشته اند فرش زرین همه کشت
بهار چون دل جام خرمی بخش خاطر ایام نور و عالم افزو این سال مبارک فال در روز یکشنبه بیت موسوم
المعظم اتفاق افتاد یعنی خاقان مشرقی آفتاب آفتاب بر سینه پست الشرف بهر آمده ساحت جهان را از طغیان شر
خار شکر وی پر و اخته پهن تر پیش دیگر باره نصارت و خرمی افزوده رشک کلزار جان ساخت خسر و کیستی
در باغ جهان آرای نقش جهان که از شکوفه و از بارش و باغ روزگار غریب این گین بود بر قیاس عالی فرمان ده
منورمان و ارکان دولت ابدی بنیان و اهل صفهان و همه طبقه مردم که مد پاید سیر خلافت مصیر بودند دران
باغ دلکش بر و دریاچه باغ مجالس بهشت آسایش داده چهار طاقها بخون غریبه آراسته چراغها بران
نقیصه کرد و شوز بسیار شیوع و نور چرخ دل روشن فلک بود باغ چون عکس چراغان نمودی در آینه محفل کشتی از
بر توش آفتاب ز عکس چراغان در آب روان نمود آب و آتش بهم آفران و شهریار رزم جوی بزم آرا و کافه
ملازمان رکاب فلک فرسائل عموم بر ایوان شیر و شکر با حوران زیبا و تان ماه سیاه دران سرای با وای و سیمای
عشرت برای کشته شود جو شیرین و شکر حوران زیبا همه شب باتیان ماه میانه دران عشرت سرای شادمان
کشیدی با وای از غوانی و تاسه شبان روز با شاد کامی گسترده ابواب بخت و خرمی بر روی خلافت کشته
در خلال این احوال مایه عالم آرای همایون توجه امور مملکت داری کشته دیگر باره جنت تجدد طواف هر قدر نور
حضرت امام تا کنون مناسبت و استیقام مهم خراسان و استطلاع احوال با ورنه و از یکیه داعیه آن سفر خیر از
فرمودند و نیزه نگر شد که نور محمد خان بخت آنکه او یکیه تا میان که ملازمان و نمک پرور و قدیم با و اجداد او بودند
در هنگام تسلط عبدالعزیز خان با و بی وفائی نموده بعد از خان و عبدالمومن خان چوستانه و او را از ملک محروم
پروان کردند تا درین ولایتها من اقبال شاهی و اما ملازمان موبک پادشاهی استیلا یافته انطباق را اعتبار
نکرده اند و در اطوار او این قرباشی مشاهده نموده در مقام عذر و نفاق اند و معاونت نور محمد خان حکام
مهم او نیز که فی الحقیقه نصب کرده نواب علم یون بود محرک آن داعیه کشته مضای این غریت بر رای ثاقب صیاب
نمود بعد از انتضای ایام بهار که محصولات بهار رسیده بود و غنای غریت بصوب خراسان مطوف و نشسته
به ای جمعی که همیشه ملازمان رکاب اشرف اند و یکی از اسرا و عساکر مالک را از چهار نفر نمودند و میبایستی این سفر
خیر اثر المی از جانب بر محمد خان و امرا می بخار با اتفاق ملازم نور محمد خان بایه سرور و الا آمده مکتوب صداقت

اسلوب و عرافت خلاص آوردند خلاصه مضمون بعد از تحسین شمس و شانی محبت آنکه فرزند اعراف محمد ابراهیم که از بنا بر پاشا
مرحوم جانی یک خان و بنی اعظام عبد الله خان و این مجلس و دلخواه است در بقوا گرفتار طایران اشرف گشته بود
درینولاجین مسموم شد که با او مقتضای مروت جلی که از ابا و اجداد ایدمه معصومین میراث دارند عمل نموده منظور
شفقت گردانیده اند چون نوبت سلطنت اینولایت حسب الارث بمجلس سیده و او این محبت بمنزله فرزند است
اگر عنایت شهر بر می اورا رخصت این دیار دهند غایت مرحمت و مجلس خوارست اما امرای بخارا بنور محمد خان بن
متوسل گشته پیغام نموده بودند که با بالضروره سلطنت هر محمد خان راضی گشته ایم اگر چه او از دو مان سلطنت بحسب
ارث شایسته پادشاهی است اما مرد و روشی است که کج قناعت و فراغت را بر شاغل سلطنت و ترد است
که لازمه ملک و اریست راجع میله اند و بدین سبب ظلمها در امور ملک و دولت پدید آمده باقی سلطان بروایت
سمرقند استیلا یافته کوس مخالفت نیند و در بلج طرح دیگر افکنده اند اکنون سلطنت ماورالنهر و قارم مقام پادشاهی
که اختیار کرده ایم بحسب ارث و استحقاق شایسته تر از محمد ابراهیم سلطان نیست متمسک است که آنحضرت و مسیله
از خدمت حضرت هایون اعلی شاهی استند عا نمایند که او را رخصت این دیار دهند و مردم اینولایت ازین
منت خود گردانند که در مدت العمر با منصوبان درگاه شاهی برادرانه و محبتانه سلوک نماید و من بعد میان طبعه و کینه
و قریب باش طریق اتحاد و دوستی مسلوک و مرعی باشد چون از به و حال که محمد ابراهیم سلطان از ان بقوا بنده است
آورده بودند کمون خاطر اشرف بود که او را بر سر نه سلطنت ماورالنهر متکین سازند این پسول در چه قبول یافته و
یافت که از مشهد مقدس کی از امرای عظام با همراه او نموده نزد نور محمد خان مرو فرستند که اگر امرای بخارا در
قول خود راسخ و صادق باشند با استقبال او برو و چهارچو آیند و نور محمد خان از ایشان عهد و میثاق گرفته
از عهد و اتفاق جمع نموده او را روانه نماید اما چون ریهات نصرت آیات بخط سمنان رسیدگان از جانب نور محمد
خان رسید اخبار ماورالنهر عرض کردند که میان هر محمد خان و باقی سلطان محاربه واقع شد و هر محمد خان بدست
باقی سلطان بدست رسیده اکثر امر گشته شد و خدای نظر بی که موشس مرقب امور دولت بر محمد خان بودند
محو که بیرون آمده بر آمده است و باقی سلطان بر بلده بخارا مستوکی گشته طایفه اوزبکیه طوخوا و کرکات هم
در وادی متابعت او نهادند و او تمامی مملکت ماورالنهر را محیط ضبط و راوده بعد از استماع این خبر حضرت
مقدس فرمودند که نور محمد خان خدای نظر بی را بدرگاه جهان پناه فرستند که چون مشهد مقدس بر بیم و خدای نظر
بیارگاه فلک استیلا رسد از تقریر او بر کماهی حالات اوزبکیه اطلاع تمام حاصل شود و در باب محمد ابراهیم سلطان

به آنچه مصلحت وقت و صلاح دولت قاهره باشد عمل رود اکنون بنا بر قاعده سابقه و ارتباط سخن برخی از وقایع گذشته
و بیان احوال باقی سلطان که به چه کیفیت برسد به انبانی عروج نموده نگاشته کلک وقایع نگار گردانیدن احوالی
و در وقایع ماوراءالنهر و بیان احوال باقی سلطان از تنافع و احوالی دولت و کارهای سابقه نگاشته کلک سخن پرواز کردید که بعد از
قتل عبداللهم بن خان لرد و اعیان او از بکینه عبداللهم خانی بخارا آمده بهر خمره خانرا که از اقربای عبداللهم بن خان و سلطان
زاد بود و دمان خانی یکی بود و پادشاه کردند چون خبر قتل عبداللهم بن خان و در بلاد ترکستان اشتها رفت
توکلخان فراق ماوراءالنهر را از پادشاه صاحب وجود خالی یافته لشکر سپید و مر از قبایل ترکستان و دوزبان بخارا
سخت گمان جمع آورده بهرزم شخیر آن بلاد روی توجه بدان صوب نهاد اکثر مردم آن ولایت مقاومت با آن لشکر
انبوه و خمره کوه شکوه را در چیز قوت و قدرت خود یافته طغیان و کربا ملج و متغایر گشتند و توکلخان ندکود
بامبارزان بخارا که هر روز از یک دروازه بهرون نموده آتش محاربه می افروختند و خرمن عمر جمعی شعله بیج آید
میسوخته یازده روز بین الفریقین نیران محاربه و متغایر اشتعال داشت روز دوازدهم عموم شکران ارباب
جلالت و بهادران بهیات اجتماعی بهرون آمده از طلوع آفتاب تا غروب میانه هر دو کوه محاربه عظیم بود و فوج
و درین روز بخاریان آثار غلبه لنگه نور آورد و شکست بر لشکر توکلخان افتاد و خدش از مقام خود حرکت کرده
منهزم بار دوی خود آمد و اکثر شکرانش شرف و پراکنده روی بصوب فرار آوردند و چون شب بیان درآمد
نیر و دم بخارا منظر و منظر بازگشته بشهر درآمدند و تعدادی شادمانی بنوازش در آورند و توکل خان غایت ابرسان
گشته مجال توقف نیافت و آتش در اردوی خود افروخته در ظلمت شب روی بصوب مراجعت آورد و در کنگرگان
لشکر بهر قند رسید و ایشم سلطان از حقیقت حال و بایکشتن خان آگاه گردانیدند ایشم سلطان از نغمه شفته
گشته کس بخدمت برادر فرستاد که عاری عظیم باشد که لشکری عظیم که در رکاب عالی بودند از فوج قلیل بخارا
شکست یافته بصوب نیریت شتابند و اگر خان منهزم بهر قند آید بکن که منته قندمان ابواب خلیف کشوده و قند
بر روی مانده صلاح دولت است که خان باز کرد که من نیز این لشکر برکاب عالی ملحق میگردم توکل خان بخوا
دید برادر عظیم و عطفه عنان نمود و ایشم سلطان با دو پوسته دیگر بار آمده و چنگ و پیکار گشته بهر محفل
و اتباع او بعد از فرار توکل خان بهرزم تعاقب او و استلا و محالی که بضبط اشارتیه در آمده بود از بخارا بهرون آمده
و اطراف و جوانب ماوراءالنهر خلقی کثیر ایشان پوسته همت بدفع لشکر پیکار مقصود گردانیدند و در اردوین مثل
و میان کمال مخالفان رسید و بن الفریقین آتش محاربه اشتعال یافته در نشاء این حال باقی سلطان برادر

دین محمد خان که از معرکه جل سالار از صدات لشکر نصرت شعار قزلباشش نموده بود بخدمت پیر محمد خان رسید شرح
آمدن او آنست که چون دین محمد خان بخوئی که ذکر یافت در معرکه جل سالار غلبه از غازیان جلالت شعار و ملازمان
مکاب مقدس نصرت آثار حضرت اعلی شاه فی ظل الکلی شکست یافته زخمی از معرکه بیرون رفته در راه غسان ایستاد
عالم فنا گفت باقی سلطان برادرش با محمد دوی از چند گاه بیرون رفته بخارا آمد چون پیر محمد خان از بخارا بتعجب
توکل خان متوجه شده بود اهل بخارا بپرخشست او باقی سلطان را بشهر راه اندادند اولاً علاج از زخم او خواجہ بابا که
که شسته متوجه اردوی پیر محمد خان شدند درازون متعل بموکب او پوست و بوسیلہ امر اعرف ملاقات دیت
بابا بوقاعده جنگیزه پاو کورنش نمود امر پیر محمد خانی آمدن او را منتقم دانسته بود و او استنثار نمودند و تمام
او را مغز و کرامی داشته تقویت او کرده او را بمحاربه مخالفان نامزد کردند باقی سلطان با مردم توکل خان
محاربه قوی کرده در اکثر معارک بطرف نصرت اختصاص یافت و عبد الواسع بی که از امر امیر عبد الله خان
و شریک قتل عبد المؤمن خان بود و بان سلسله کفران نعمت و زبده بخدمت توکل خان بدفته او را بتغیر ماورالنهر
ترغیب و تحریک نموده بود بدست باقی سلطان بقتل رسید و قریب یکماه که میان دو گروه آتش حرب
و پیکار اشتعال داشت باقی سلطان هواخواهی پیر محمد خان آثار جلالت و یکمشتی بطوری آورد تا آنکه
توکل خان از بخارا بپستوه آمد و شیخی غلیم بر لشکر پیر محمد خان زد و از بیطرف نیز مردم پیر محمد خان سپر حاجت
بر روی کشیده باز وی جلالت کشاند و حربی صعب میان اتفاق افتاد اگر چه سید محمد سلطان قوم پیر محمد خان
و محمد باقی تالیق دیوان یکی عبدالله خان و بان شیخون بدست شکران توکل خان بقتل رسیدند اما توکل خان
نیز زخمی شد و کاری ساخت عنان غریبت بصوب مراجعت تافته تا شکنند رفت و در اینجا بیماری عارض
ذات او گشته بعالم بقا پوست پیر محمد خان درازا نیکو خدمت های باقی سلطان بعملت نیک اندیشی
نوام ایالت ولایت سمرقند را در قبضه اقتدار او نهاد و روانه انصوب گردانید و خود بخارا باز گشت و باقی
سلطان کامیاب و کامران بمرقند رسید سمرقندیان که از تسلط کریمکانه به تنگ آمد بودند مقدم او را
شمرد و بقد مشوق باستقبال استقبال نمودند و دوست و رفراک دولت او بیکجته در مقام یکجته درآمدند
و باستصواب مشایخ نقشبندیه بلشکر قراق و والی ایشان که تافته تا شکنند بودند صلح کردند و مشروط
بر آنکه لشکر سمرقند متوفض تا شکنند نگردد و انقضای باقی سلطان در کمال اقتدار بر سر نه حکومت آن خطه فرد
نشان که تنگها و صاحبقران امیر تورکورکان و اکثر اولاد و نامدار او بود و کمیز زد و خطبه و مسکه بنام پیر محمد خان

ارایش یافت و حواشی مملکت را بکلیت ضبط و آورده در آن سال آثار اطاعت و انقیاد از و بظهور می آمد رفته رفته از باد کثرت
و غرور سر مست گشته بستی آغاز نهاد چون خود را در امر سلطنت و فرمانروایی اندر پیر محمد خان شایسته تر میدانید و بی مانع
و منازعه مثل سمرقند مملکتی وسیع در تحت او آمد و عمره ولایت را از صاحب جودی خالی میدید و هوای سلطنت را
در سرش افتاده بخار شغوت و غرور بلخ و ماغش را یافت و دل بیدل عطا کشود و حاصل ولایت را بتمجده و بیکان
سید او و خود چیزی ذخیره نیکر و و تا کرده انبوه از طوایف اوزبکیه بر سر او مجتمع گشته جمعی عظیم دست داد و چون
علی سلطان و عباس سلطان و ترسون محمد سلطان و برادرش و سایر اقربا و اعیان بمرقند جمع آمد و پای می نمود
اطاعتش نهادند و روز بروز روانی دولتش ارتقا می یافت و بلقب خانی مملکت گشت و از مردم او دست
در آریها بجوای مملکت واقع میشد امر او ارکان دولت پیر محمد خانی بعد از آنکه دوسه مرتبه او را ازین زیاده روی
و حرکات ناملازم منع کردند و ممنوع نشد در مقام نادیب و کوشال او در آمده شکر عظیم جمع کرده قصد سمرقند کردند
باقی سلطان که بعد ازین از و باقی خان تعمیر خواهد رفت ازین مخفی خبر یافته صلاح در ملائمت و قرونی دیده گان
فرستاده بتمیمه معذرت پرداخت چون تا غایت تغییر سک کرده بود و از ادیل اطاعت و انقیاد خود ساخت و
قرار داد که من بعد پای در دامن ادب بچند بولایت سمرقند که هرگز تصور نگرد و قناعت نماید امر به بخارا نیز تمایل
داد و بین الجانین که گشتی واقع شد و روزی چند شعله نزاع فرو نشست اما از طوایف قبیان آثار خلاف
و با هر بود و احکام و مناشیر که در خفیه با اعیان اوزبکیه فرستاده ایشان را بتاعت خود ولایت مینموده و
گشته بر عطاء و دولت پیر محمد خان و مانع گشت که باقی خان پیوسته بر بخت اطاعت در نمی آید و چون خیال سلطنت
و پادشاهی در دماغ او جای گرفته و حاصل سمرقند و خابطوفه و منومات آن جمع کثیر نیکر و درین مرتبه بر تاز
روی کار برداشته غم مخالفت جزم کرد و بار بار دانه خیر ولایت میا نکال با شکر و موفور از سمرقند بیرون آمد
نخست قلعه دپوس میا نکال را محاصره نمود شاه کوچک و در می حاکم میا نکال از قلعه گریزند و با قبیان رفته
اطاعت او کردند بدینجهت بر قلعه دپوس دست یافته تبریز در آورده و محمد شریف سلطان قوم پیر محمد خان را که
در آن قلعه بود و قتل آورد و علم تسلط و اقتدار برافراخت و در حواشی مملکت آنچه توانست بکلیت ضبط و آورد
و پیر محمد خان و اتباع او در بخارا ازین اخبار موخشی بی آرام گشته عا کرد و اتباع خود را جمع آورده که گشت
بر دفع و اتصال او بستند و کس بیخ نر و عبدالای خان و امر او انجا فرستاده ایشان را از طغیان با قبیان خبر داد
استمداد نموده اهل طغیان و ریش سفیدان بلخ چون تسلط و اقتدار با قبیان را موجب تکار خود میدانستند و

کاره بودند بعد از شاوره و نکاحش خاطر معاونت قرار داده قریب به هزار پیاده و سوار بر کردگی شاه خواست
که از سادات عالی درجات آنوقت و دیگر سرداران معتمد آماده ساخته روانه شوند و پیر محمد خان بعد از جمعیت
که قریب چهل هزار کس بلکه زیاده بودند باستظهار تمام بر سر قندشگر کشید چون قریب بدان بلده رسید باقی خان
در مقام اقتدار و فروتنی در آمده هر چند خواست که لطایف الحیل و جالوسی آن علوت را رفع نماید مفید معاد و پیر محمد
خان و ارکان دولت بواقیانرا در قول خود کاذب یافته اعتماد بعد شرط او نموده و تنبیه و تادیب و اسباج بودند
باقی خان از مصالحه با یوس کشته چون قوت قدرت جنگ محو از خود ندید ناچار در حصار سمرقند خیزید و اسباب حصار
واری مرتب ساخته و در وب شهر راستی کرد و اندک عازسان شجاعت شماران نگاشت مردم بلخ اگر چه بجا و تفت
پیر محمد خان آمده بودند اما سرداران ایشان را امر انجاری جبهه اندیشه مند بودند و باین شگر می آمیختند و بیان جنگی
در طرفی علوی و فروتنی آنکه باطله پیر محمد خان با شکر بلخ و بخارا را با هر شهر سمرقند رسید و بلخ در محل مناسب و داده
مستعد محاربه و پیکار گشتند و مردم سمرقند از دروازه بیرون آمد و پشت بقلعه داده دست بآلت قتال بردند و
در آنروز بین الجابین محاربات عظیم واقع شد و دیگر باقی خان فوجی کثیر از لشکریان خود را از دروازه بخارا
بیرون فرستاده در مقابل شکر بلخ صف قتال را بسته جنگهای مکرر و ناله میکردند و پیر محمد خان نیز صف بسته
لشکریان او بدافعه سمرقندیان بطرف دروازه بخارا رفتند و درین روز دو ستم اغون که از امرای عبدالمعدنی خان
حرام گلی کرده از پیر محمد خان روگردان شده باقیخان پیوست و موجب قوت و قدرت باقیخان گشته مردم
در محاربه پای ثبات و قرار استوار داشته تا آنکه غلبه بر ساختند و او جلالت و مردانگی میدادند لشکریان را و عزم
شکر بلخ معاونت یکدیگر که بستند و محاربت مشغول گشتند و رفته رفته اکثر لشکر بغرم استیصال معاندان از قول
پیر محمد خان بیرون رفته بخار بهیشتا رفتند و از طریق خرم و احتیاط خافل افتادند و درین اثنا باقیخان با خلاصه لشکریان
که با خود داشت بر حمن قلی سلطان عم خود را بر خنجر کرده خود با بعضی از فدویان و دلیران شاکر که بقولی گفته که در قلع
با نصد کس پیش نبودند از دروازه شمال بیرون آمد و مانند برق لامع متوجع بلخ پیر محمد خان شدند و چون از فراوان
دو ستم اغون و همی عظیم بشکر پیر محمد خان راه یافته بود و در حمله اول که حمن قلی سلطان او را قبول بهم برآمده و دست
نیز بغرم بیافتند و شکست برایشان افتاد و پراکنده شدند و مجبوری از اخبار به پیر محمد خان رسید و بنا شناخت او را رخمی قوی
زود بعد از آن شناخته گرفته نزد باقیخان آمد و جان ملطه بقلش برداختند و خبر گشته شدن پیر محمد خان و فرار لشکریان
اقول بمعبر که رسید و عموم لشکر شکسته و بریشان حال دست از اموال و اسباب ظاهری باز داشته را و انرا هم بودند

مردم بلخ از لشکر بخارا جدا شده زیاد فتوری بحال ایشان رده یافت و بیات اجتماعی از موکب برکنار آمده بقوشی آمدند
سلیم سلطان که پسر محمد خانزاده بود که چور سال بود و در قوشی میبود و داشته روی توجه بلخ آوردند و باقی مظهر منصور
باشکر مو فوری بلیت و درنگ روی بصوب بخارا نهاد و بعضی از امرای بخارا که جان از موکب سلامت بیرون آوردند و
خصوصاً خدای نظری که از مقبران نظامیه بود بخارا رسید چون پادشاهی نداشتند و سرانجام قلعه داری در خود دیدند
در حاشیای بی هر و سامان از شهر بیرون آمدند از معبر خارجو که شته نزد نور محمد خان آمده و باقیان روز سیم در سلطنت
بخارا رسیدند اشرف و احیان بخارا بر اسم استقبال استقبال نموده و آب کوشش و تهنیت بظهور آوردند و در پیش
سلطنت و کامرانی قدم در بلخ فرو رشتن نشان بخارا نهاده و در تختگاه عبدالخان بر سر سلطنت جایگوش نمودند
او زکیه پایی در دایره شتاب بخش نهادند و از مردم پسر محمد خان هر کس بدست افتاده و جمعی را که منطقه خلاف داشت
بتخصیص کوفتاش و برادرش و دوست چوره اقامی و غیر ذلک را قتل آورده و با سلیحه و دم برفی و دار اسکو
کرده از باس و خط خود این ساخت و روس منابر و وجوه و نایر باسم و لقب اوزریت یافت سلطانین اطراف و
ناشکند و ترکستان و بلخ و حصار شادمان و بدخشان ابلجیان فرستاده و اورا تهنیت و مبارکباد گفتند و آذینه
ماقدهار و جهانبانی او با طرف و اکناف رسید الحی باقیان دلیر و دلاور بودند و در امور سلطنت و پادشاهی خرمی
جست و رای درست داشت که پاوری بخت و کین تدبیر و روانگی از درجه توکری و یک سواری بمرتبه سلطنت
و فرمانروایی عروج نمود و بالاخره بر ولایت بلخ و بدخشان و حصار نیز استیلا یافته اعلام دولتش بر نصبه خور و
و با همه طوق بر فروغش و در لغات آمده ساحت مجالک ماروشن ساخت چنانچه بر توی ازان بدست یاری خلیفه اربع
نشان بر روشن زبان که شمع آسافروغ بخش انجمن سخن سرایانست بر ساحت ضمیر مبالغه کنده کان کلام آیند خواهد یافت
و که توجه موکب های یون بصوب مشهد مقدس معطوف و آنچه دران اوان دست فر قوم ملک سعادت ملک شده بود که درین
سفر خراسان و خطه سمنان اخبار را و رانند و استیلا باقی خان چنانچه نگاشته ملک بیان کردید رسید و فرستاد
محمد ابراهیم سلطان بدینجهت بتعویق افتاد و از آنجا کوچ واقع شده از راه کالیوش روانه جانب مشهد مقدس
و چون موضع خباش که از آنجا کالیوش مخیم سرادقات جلالت گشت مزاج و لاج اشرف از جا و اعتدال منحرف
تب محرق که عارض ذات هایون گشت و بیماری ابتدا و یافته قریب یکماه صاحب فرانش بودند اطباء بسیار توفیق
پرواخته هر کس بگری که بیشتر تعلق داشت از تصدیق هایون میکرد و آنکه از اثر و عای خلایق لطیف الهی شامل
عالیان گشته از بیخا خانه و منزل من القرآن با هو شفاء و رحمة الله بهمین شفاء عاجل کرامت گشته مرض و دمی بخیر

وزمانه لوی شادمانی افزوده ابواب بخت و رحمی بر روی خلائق کشود و ایام قناعت بانی در آن منزل گذرانید و بعد گشت
نام کوچ فرموده از راه شبخان و جور بد با سفر این تشریف برده تا پست دوز در آنجا توقف نموده حسب الصلاح طبای
تقیه فرمودند و در اثنا بیماری حضرت اعلیٰ خدای لطیفی در موضع خباش از سر و باد دوی معلی رسید و چند روز بخت
عاریه ذات مقدس بشرف مجدد شرف نشد بعد از صحت مزاج مبارک بسعادت جلالهوس مشرف گشته حقایق نکالا
باور الله چنانچه مرقوم خامه بلاغت نشان گشت عرض نمود حضرت اعلیٰ تحقیق حالات بلخ نیز و طلب فرمودند تفریق
و از بیکان چنین معلوم شد که عبد الالین خان که پسر بی عباد الله سلطان موسوم گشته بسی زوجه عباد الله سلطان
سلطنت بلخ رسیده و بر او نیست پسر محبوبیست که آن مجذبه عظمی او را دست آورده خود ساخته و این گفت و گو میان
او و بکیه است غایتش ضرورت تقدیری این حکایت کرده اند برای عالم آرای های یون که مرآت حقایق اشیا و اشیاء
کیتی نیست بر تو نه اخت که چون او و بکیه بلخ در محبت نسب عبد الالین خان شیده دارند و فی الحقیقه الملك الملک زوجه
عباد الله سلطنت و محمد ابراهیم سلطان برادر زاده اوست اگر او را بجانب بلخ فرستیم بخت که یکی بجانب او میل نماید
و مهم او در بلخ تشیت پذیرفته از آنجا با استعداد تمام که همت بتبخیه ماور الله نهند و مطلب حصول بوند و اگر احیاناً
محمد مذکور به جانب برادر زاده فروگذار و نخواهد که خلل در بنیان سلطنت عبد الالین خان شود و گفت که بیکدیگر
اتفاق نموده شکر باور الله کشند و مملکت موروث را از تسلط یکاگان خالی نمایند خدای لطیفی این رای را
مستحسن شمرده درین اثنا از جانب بلخ نیز المپیان پایه سریر خلافت انشیان رسیده از جانب با نوعی عظمی رضی الله
بلخ مکاتبات و عواض آوردند که درین وقت که باقی خان بر ماور الله رستل یافته ایشان نیز جایف گشتند و
و بدگاه جهان پناه شاهی بازگشت نموده و بسته های الطلاق محمد ابراهیم سلطان نیز نموده بودند از وصول
این اخبار این داعیه در ضمیر او رسوخ یافته او را بسمت فرزندی موسوم و ملقب از جند خانی مغرور و کرامی
گردانید و خدای لطیفی پسر دند او را اتالیق و دیوان پکی گردید و در خدمت فرستاد او و بلخ دادند و بعد از آن
کتوب عطاوت امیر قلمی فرموده بصلحت وقت رعایت ظاهر کرده با او نیز فرزند خطاب کردند خلاصه مضمون آنکه
مملکت ماور الله مورث قدیم موروث پادشاه مرحوم جانی بک خاست و بکب ارث باولا و او تعلق دارد و حالا
از او لا و نامدار او آن شتراد و محمد ابراهیم خان مانده اند و هر دو مارا بمنزله فرزندانند و چون خاندان قدس نشان از
دودمان ولایت و کرامت است و محمد ابراهیم خان بکب تقدیر است ایندی درین دودمان واقع شده و آن شتراد
نیز باین دودمان بملک گشت نموده و تسلیم حبت نیز محض حصول نیکامی زنک کلفت و عداوت و با بقدر از آنینه خاطر

صت با بیای خانوادگی پیک معروف داشته ایم و در راه دور هم ای ایشان حسب القدر توجه به دل داشته خود را
نمیداریم و مطلب دیگر سوای حصول نیکبختی نیست غیرت و مردانگی متغنی آنست که برادرانه با یکدیگر اتفاق خود را
بصرف یک موروث معروف دارند و دست تغلب یکا کانه را که بملکت مستولی گشته اند از یورت و مسکن با او
اجداد کوتاه سازند و احکام مطاعه نیز بایم معتبر از یکدیگر بلیغ صادر شده که ملک خود را که چندین ساله سلسله جا
یک خانرا منظور داشته در راه ولی نعمت را در میان بسیاری نمایند و بیکانه را برایشان اختیار کنند
که در میان عالمیان به پوفانی و کوفانی نعمت منسوب نگردد و محمد ابراهیم خان از خدمت اشرف نشان هاید
در باب تخویض سلطنت کل باور اند و ترکستان با اسم خود القاس نمود و اب اشرف ملقب او را بمندول داشته
راقم حروف حسب الامر اعلی نشان هایدون بدیاج مناسب در قلم آورد و بمهر مهر آثار مزین ساخته تسلیم نمود
و از اسفرائین و روانه فرموده بود و آنجا حاکم مشهد مقدس با قشون و لشکر خود در فاقه او را مورث
لیکن بعد از رفتن ایشان بخاطر اشرف خطور نمود که اگر کیمیه از مردم بلیغ استخراج نموده قعد نفر دم فی الجمله
سمت ظهور یابد و آید و شد تکرار یافته بر کاهی احوال الملاح تام حاصل شود بمقتضای آن عمل نموده در کاهی
که ریات جلال در دار السلطنت هرات که بلیغ اقربت نزول اجلال داشته باشد او را از اینجا باستعداد
تمام روانه نمایند هر آنچه بصواب اقرب خواهد بود چون خرم احتیاط مقتضی آن بود باین رای صلیب
بلغم نموده او را در مشهد مقدس توقف فرمودند و روح اندیک یساول محبت ذوالقدر را با مکتب و
مواکام مطاعه همراه همچنان بلیغ بدانصوب فرستادند و از اسفرائین توجه مشهد مقدس گشته شرف طواف
سرفراز حضرت امام الجن والانس مشرف شدند و در میان دران بقعه متبرکه که پایان رسانیده و نیایی
و ایام متبرکه شریفه بلوانیم دعا و زیارت پرداخته همواره بخدمت خادع باشکیری که دران روضه مقدس
بنات اقدس هایدون اختصاص دارد مشغولی میفرمودند که نسیم غنیمیم بهار چون مشک تار و وزیرین
آمده و باغ روزگار را معطر ساخت آغاز سال محبت مال بخت مال تر که مطابق سنه تسع و الف که سال چهارم
جلوس شاهی ظل الهی نوروز عالم آرای این سال میمنت مال در روز چهارشنبه پنجم شهر رمضان المبارک اتفاق
افتاد یعنی سلطان سیارکان که فیض بخش عالمیان است با شکوه و اقبال بر سر پیر شرف برآمده و لوحی
بلند نامی بر فراخت نسیم اردی بهشتی از نسیم کلهای بهار عطرسائی آغاز نموده و باغ روزگار را معطر ساخت
شاهد بهار و لکشا بهاران زیب و بهار حمله مشتاهمه نمائشته سرور افزای خاطر عالمیان گردید و شوق

چنانچه بیانین که اندوشت بر دشمنی گردی و در نهانخانه خاک بر کعبه احتفا فرود پای در دامن جلال محمد بودند
بر بجلوه گری بر آورده شوخی آغاز نهادند و باز نور و زکشت هر آیین با کرم محمدین جو خلد برین شد نسیم بهار غنیمت
در و بام جهان نشا اگیر از نسیم بهار فیض صبح هر دم جان و در مقابل روح به شام جهان در لطف بهار
میرسد بوی ذوق و نکست حضرت اعلی و مشهد مقدس معلی کامیاب دولت بوی لای شادمانی بر افروختند و
در میدان بگو کامبازی و قبح اندازی نشا افزای خاطر انور بودند و بعد از سرور و نشاط ایام نور و زینان محبت
بعصوب در سلطنت هرات معطوف داشتند و بغیر و زی و اقبال بدان خطه جنت مثال رسید و در پنج شهر
نزول فرمودند حسین خان شالمو حاکم آنجا با ابلی و اعیان رسم استقبال بجا آورده بخدمت لایقه قیام نمودند
مثال عالی بطلب حاج محمد خان و الی خوارزم و نور محمد خان و الی مرو شامیجان شرف اصداد یافته مضمون ملازمت
رکاب اشرف فرستاد که در باب محاسن ماورالنهر ایشان مشوره نموده بدینچه صلاح دولت باشد عمل حاج محمد
خان اقبال فرمان نموده از خوارزم بیرون آمد و روانه بود که در راه چاری عارض او گشته چند مرحله در محضه
آخر الامر ضعف او قوت گرفته نتوانست آمد و تمهید معذرت بی اختیار قیام نموده بندگان حضرت اعلی تبرع
پذیر گشته اما نور محمد خان بعد از پیروزه تمسک بسته از آمدن قاعده و زید و در سلطنت هرات روح ایک
از بلخ باز گشته عرض نمود که بعضی از مردم بلخ بغیر ستادون محمد ابراهیم خان راضی اند و بعضی دیگر از ملاحظه خاطر علی
خان که حکم علی الاطلاق ایشانست راضی نمیکردند بعد از آنکه کمر مجالس کنکاشش معاشره و زبکینه افتاد یافت
از حضرت اعلی شاهی ظل الهی اندیشه نموده بگرا راضی شدند مشروط بر آنکه عبدالامین خانی برادر بزرگتر داشته
پیش کوشش نماید و متقاعد امر و نهی او باشد و در محاکمی که در تصرف اوست آنچه عبدالامین خان بروسلم دارد
بکم مبلغ تصرف بوده و تافه ماورالنهر همان قناعت نماید که بعد از آنکه توفیق اند ماورالنهر تصرف در آید
که ام در بخارا و یکی در بلخ متکون گردند و از جانب او محمد ابراهیم خان نشان استمالت نوشته برادر عزیز خطاب
کرده بودند هر چند بمعنی مرضی خاطر اشرف نبود اما مصلحت وقت مفایقه نمر بوده گفتند که شو دولت همه را فدا
خیزد بدولتی از خفاقی خیر چون اعتماد تمام برای صایب و حسن تدبیر خدای نظری بود کوشش بکوشش محمد ابراهیم
خان ببلخ و صایح کرا با کر و اندیشه سفارشات بلخ نموده که از رضا و صلاح خدای نظری در گذرد و بخت
با عبدالامین خان ملائمت و اظهار محبت نموده بمقتضای عقل و دانش عمل نماید و اسباب یرق با سادانه
مرحمت فرموده بود و آنجا حاکم مشهد مقدس معلی را امر کرده روانه نمودند و امام قلی یک پاکیزه بر کمان بلخ نزد

عبد الامین خان و علمای اوزبکیه فرستاده مناشیر عفو از سال داشته سخنان حقیقت ثرا و باب وفاق و اتفاق
قلی فرموده اعلام نمودند که در تخییر ملک موروث سامی گشته اگر یکویک قزلباش احتیاج داشته باشد اعلام نماید
که فرستاده شود و محمد ابراهیم خان در ساعت بعد از خدمت اشرف جدا شده با جنود قزلباش و خدای نظری
روانه شد امام قلی یکپیر از پیشتر به فرستاده که نزد آمدن او رسانید و محمد ابراهیم خان را با استقبال و ترغیب نماید
و مشارالیه بیخ رفته او در سالت نمود اما مردم بلا حفظه خاطر عبد الامین خان که بالفعل پسند سلطنت تکیه دارد
انهار خواش نمیتوانستند نمود و بر حضرت اوجرات استقبال نکردند با آخره بصکاح و صواب بدستیز با نوبی
علمی بعضی از ریش سفیدان صلاح اندیش استقبال او رفتند و در عهد و میثاق میان ملاقات واقع شد و مجلس
در باب گفت و شنید بسیار واقع شده انجماعت از اطوار محمد ابراهیم خان دانستند که سر بمجول النسبی فرود نخواهد
و بعضی که از عبد الامین خان تربیت یافته هوای دولخواهی او را در سر داشتند انهار خلاف نمون از کجا با رسته
بشهر رفته و بعضی دیگر گفتند که لشکر قزلباش باز گشته با دوازده بار با گذارند که اوزبکیه به چه مسلح و گشتند
علمایند بود و اتفاقان و خدای نظری بخود مر راضی با بعضی نشد و قرار دادند که از جانشین حقیقت بخدمت اشرف عرض
نمایند که بدینچه از جانب اشرف اشارت شود عمل رود و محمد ابراهیم خان و رفقا بجهت رعایت جانب خود و احتیاط
چون وثوق و اعتمادی با انجماعت نداشتند کوچ کرده یک منزل پس فرستند که یکویک قزلباش نزد دیگر باشند و
کس بلازمیت اشرف فرستاده حقیقت عرض داشت نمودند و ریش سفیدان مذکور بلیج مراجعت نموده چون از
بندگان حضرت کمالی و الله داشتند ایشان نیز کس بیایه سریر اعلی فرستاده عرض دعای خود نمودند و فرستاده
در در سلطنت هرات بدرگاه فلک شهباه آمدند و حضرت اعلی فرمودند که همت ما مصروف است که محمد ابراهیم
لشکر بر سر بخارا کشیده ملک با و انهر را ازید متغلبه اشراع نماید و از عبد الامین خان و امر او اعیان بیخ توقع مر
و همراه است و ملا تو قبی بر ملک بیخ و محالی که در تصرف عبد الامین خاست ندارد و چون باین لشکر قزلباش
راضی نیستند اگر عهد و میثاقی میان آورند که با او عهد می نمایند و چنان با میان مولد سازند که خاطر اشرف از عهد
و اتفاق ایشان اطمینان یابد و بعد از عهد و میثاق بود اتفاقان باز گشته او را با جنود اوزبک بسلامت رسانند
بیخ گردانند و پاکیزه امام قلی دیگر باره بجهت این مهم بیخ رفت و مردم آنجا را هرگز بر وفق رضا عبد الامین خان
نخن میکنند اما باطن اکثر علمای اوزبکیه با او عهد و میثاق بستند که هرگاه محمد ابراهیم خان تصرف آورد با جانب خود
صحیح النسب خود را فرود که استه جانب مجول النبی که بالضرورة اختیار نموده ایم بر راجح نخواهیم داشت و در خدمت انهار

نامها درست کرده پاکیزه و امام علی سپردند و او خاطر از موافقت و متابعت جماعت بر جمع کرده باز گشت محمد ابراهیم خان با خدای جل جلاله
پنجوف و دشت و ملاطفتی سپاهیان بجانین بجز بد و قتل بشیر از جانها رحمت نمودند و محمد ابراهیم خان چون بکابل رسید
رسید عبد الامین خان از آمدن او اطلاع یافت جمعی را باستقبال او مأمور ساخت و از آنجا که باستقبال او رفته بودند
بعادت ملازمت کوشش او فایض گشتند آثار بجانب و پادشاهی از تاصیه احوال او مشاهده کرده خاطر بملزمت او
قرار دادند روزی که بشهر می آمد امر او اعیان که در شهر مانده بودند عبد الامین خان را باستقبال او ترغیب نمودند و او بخت
رتبه سلطنت ازان با اینهمه و تا آنکه مردم بجزده غلظی عرض کردند که اگر نواب خانی باستقبال محمد ابراهیم خان تشریف نبرند
و اظهار عطف و اشتیاق بر آورده نغز نمایند عالمیان شمار نسبت به برادرزاده نامهربان خواهند فهمید این معنی محمد ابراهیم
را سخن افتاده عبد الامین خان را باستقبال محمد ابراهیم خان ترغیب نمودند عبد الامین خان را با امر او اعیان بخواه
باستقبال محمد ابراهیم خان سوار شد و چون از شهر برون گشته موکب علی محمد ابراهیم خان نمایان شد اکثر مردم
که اشتیاق دیدن او داشتند پیشتر آمد کوشش کردند و رفته رفته گشتی چنان ماند و چون منتهی بکابل رسید اعیان
بعد الامین خان تکلیف کردند که پیاده شده محمد ابراهیم خان را در اغوش مهریانی کشیده با او برادرانه معانقه نمایند و کلاه
مشغافه بجای آورد اول چهار سازه لوح از مرکب فرو داد و محمد ابراهیم خان چون ملاحظه نمود که او فرو داد و او
ایستاده مقرر کرد که او را پیش آورده کوشش فرمایند فرمان بران امثال امر نموده چون وقت نازک بود احدی را
نزد زد و نشد و عبد الامین خان کوشش بجای آورد و محمد ابراهیم خان بآنها اشاره نمود که سب سوار می گویند
او را صاحبی کشان چهار بعد از کوشش هر چند جلوی طلب که سوار شود دریافت نشد و زیر دست و پای هر کس که
حیران مانده بود عاقبت الامر محمد ابراهیم خان او را پس انداخت و اعتماد سپرد که مضبوط نگاهد آشته بشهر آورد و بدولت و
اقبال و عظمت و اجلال داخل بلخ شده و در سرای سلطنت نزول نمود و محترمه برادرزاده نموده چون کار درست
رفته بود اظهار علاقه و مهریانی کرد و استدعا نمود که نسبت به عبد الامین خان مروت و احسان بجای آورد و بدی در
حق او نمیدانند اما در عاقبت بار محمد میرزا اظهار دولتشواهی کرده او را از میان برداشت و محمد ابراهیم خان بفرمان
بال برسد سلطنت تکمیل زده طوایف اوزبکیه پای در دایره متابعت نهادند و حکام حصار شادمان نیز اظهار
انقیاد نموده و لای و دوشنبه تغای یافت بعد از استیلا او گشته شدن عبد الامین خان استماع یافت که
عمدهش بدو از روی کار برداشته گفت که چون مردم بلخ بسلطنت جانی یک سلطان پدید آیند اتفاق نمود
خانواده جانی یکی با یکی متماصل شدند این تدبیر اندیشیده محکمت را بجهت توحید و مودم اما محمد ابراهیم خان نسبت

بجست گفت و گوی مردم که صدق و کذب آنرا خدا می داند زیاده التقالی نمود و یراق سنج او مرتب داشته رحمت
ج داد و مشارالیهما در راه مذکور بعالم آخرت پوست و عریضه اخلاص آیین مثل بر حقیقت حالات بپایه سر را علی
فرستاد حضرت اعلی از ورو داین اخبار سرور و شادمان گشته تهنیت و مبارکبادی او با معتمدان و فرستاده انواع
و انعامات فرمودند و او از سلطنت و اقتدار او با و را الله رسیده باعث اضطراب خاطر باقیان گردید و ولایت
چکیت و میمنه و قاریات و اندخو و شبرخان و بلخ و مضافات آن تاجد و بدیشان مجید ابراهیم خان صاحب کشتناریا
جلال و خراسان بود همیشه قاصدان بپایه سر را علی فرستاده و قلیح یومی عرض می نمود و و خدای نظری دیوان سبکی
زاتن و فائق معات کشت و اگر نهفت رایت نصرت آیات بجانب پور و ورو شاهی آن و تسخیر آن ولایت و دست
آوردن نور محمد خان سابقار قزده ملک بیان کردید که نور محمد خان هر آمدن بدگاه فلک پناه تعاضل فرموده و غدر
پنجه ووزان کار گفت مزاج مبارک شرف ازین حرکت نامنجان را و متغیر گشته فی الجمله خاطر انور خبار آلود کرد و دید انظار
سپاهان دستور انظار عطف و اشتیاق فرموده خسرو یک نیاول مجلس هشت آیین مشهور چهار یار را که از زمره
مقریان درگاه و محرمان بساط غربت بودند و نور محمد خان فرستاده و فرمان عطف و شتمل بر توجعات شاهانه و حرف
محبت و الا با تنظیم امور می که موجب ارتقاء لوازمی دولت او باشد شرف اصدار یافته ظاهر اندکی که در زیاده
بپایه سر را علی القانوده بود پذیرفته و از آن معاف داشتند اما در خیمه ستم و از آنکه توجه موکب جایون
و غیر تبه بخراسان بحض معاونت آن برادر و استحکام بنیان دولت اتفاق افتاد و خصوصیت و اتحاد و معاشرت
و همصوبی شباسگری چندین سال که فیما بین سلوک بود و اتفاق آن میکرد که بی آنکه از جانب جایون ناظر شنیاف
و خواش ملاقات شود آن برادر بی تابانه موکب جایون را در دامغان و بسطام استقبال نمایه بجهت طعنان قحط
و فقرت ما و را الله تجویر حرکت او درین بخش با که و خراسان بودیم نفرمودیم اما حالا که مابذولت و اقبال و در دست
برایتیم و باقیانرا مثل مجید ابراهیم خان خصمی در برابر پدید شد من بعد ضروری از و تصور نیست اگر فیما بین صورت ملاقات
روی نماید و در نظر عالیمان مشتبه بعدم ارتباط گشته منطقه خلاف میسرند و جمعی که در لباس و خواهی او را و
لازم است اشرف مانع اند در حقیقت ما و را الله و نیستند بلکه اسباب پیدوالتی او سر انجام میدهند اولی و انصب
بحال او انصب که درین باب سخن میگوید را شنوده یارانه و مخصوصانه غریبت ملازمت نشود و چند روز در دولته
جایون معات باشد و عهد ملاقات تازه نموده قرین اغراض و احترام باز کرد و غرض از اینرا داین حکایات گنگ و غیر
هیچ وجه رضا بعدم ملاقات نمیدهم و اگر او نمی آمد همان پذیرا میشد که با مقرب فکار موداد و او را ملاقات مینمایم

ازین دوستی هر که ام مفضی او است بان غل میگیرم خبر و یک چهار بار حسب الامر شریار کرد و آن قدر از نور محمد خان رفته ادا
پنجم سعادت فرجام مییون نمود و او را بکشد ترغیب کرد و او مکر قبول آمدن نمود و بار بصلح و باز دید قاضی پدر که شریار
و مشارالیه او بود و نیز غیبت و زبیرش از آن پشیمان گشته عندای پاجاهل میگفت تا آنکه خبر و یک با نیل مقصود باز کرد و
و خوش آمد گویان خانه بر انداز خاطر نشان او کرده بودند که حضرت اعلی شاهی ملل الکی طبع در نیولایت کرده و نیز تبه که بود
در آمدی تر همراه عراق برده این ولایت را با بر او تر با شش میداد حافظک بنوشانی که حتی خدمت قدیم در این سلسله
داشت و همراه نور محمد خان عراق آمده بود و او را از ارتکاب امور که خلاف رضای خاطر اشراف باشد منع نمود و بخت
که اگر نواب کامیاب مییون درین محقر ولایت طبع میداشت در سال اول که فتح خراسان شد با بر او تر با شش سپرد
بنو نمیداد این اندیشه غلط بخاطر راه مده از طریق ضوابط کم کرده بود دولت خواهان به کوشش میکرد تا آنکه حافظک سلطان
قتل آورده مجله آنکه طغیان و کفران تحت از و بنظر میرسد درین اثنا محمد ابراهیم خان یکدیگر و کن بت او را که بعد از
خان نوشته بودند دست آورده بخد مت اشراف فرستاد که با او عهد میثاق بمان آورده اغوا نموده بود و که رضای
با بدین محمد ابراهیم خان نشود و وزیر با شش داخل شد که مقصد شاه از فرستادن او آنست که بتقریب او را به راجه
در او رود و سخنانی که مشعر خلاف و عدم اتیان بود و در آن مکاتبات بر قوم شده بود و این اعمال تا بهر جواب
از دیار و نقار خاطر اشراف گردید اما همان اظهار علاقه و ارتباط میفرمودند تا آنکه نور محمد خان خواجگان جغتای که
از جانب او حاکم اپور بود و بجهت آنکه همیشه اظهار اخلاص نسبت بحضرت اعلی شاهی ملل الکی نموده بودند شد و
مقام دفع او را در مشارالیه از و خالیف گشته مرشد قلی سلطان چلایر را که در پناه کوه مشهور مقدس میبود و بپناه
نزدیکست طلب نمود که قلعه اپور در ابا و سپارد و خود و التوا بعتبه علیه شاهی آورد و مرشد قلی سلطان که توحه اشراف
شاهانه و پناه نور محمد خان بدین کمال میداشت جرات رفتن بفرض اشراف نیکو دام را سله خواجگان کرمان
و چون فی الجمله جرات نا ملایم او و بخار خاطر اشراف از نیامدن بدگاه جهان پناه ز مردم دور و نزدیک
شده بود تا عرض کردن و جواب باور رسیدن ایامی میکشید جرات رفتن کرد و میرزا خواجگان قلعه بدو سپرد و چون
روانه در گاه جهان پناه گردیده و در دار السلطنت هرات سعادت ملازمت و کوشش مییون مشرف شد و از
عمیان و طغیان نور محمد خان خبر داده حضرت اعلی را توجیه آن ولایت ترغیب نمود چون این اخبار در مردم و مسجون نور
محمد خان گردید سر اسیمه شد و بجانب اپور و منفعت نموده و در پای قلعه نزول کرد و کس نزد مرشد قلی سلطان فرستاد
اعلام نمود که حراست احوال حکم جهان ملایم داخل در ولایت من کرده اگر حکمی درین باب صادر شده ظاهر باشد و الا از

قلعه بیرون روانه و جواب گفته بود که حکمی درین باب بمن رسیده و بخواهید سرآمد ام ناما جالاکه واقع شد و بیکم اشراف
بیرون نمیتوانم رفت چند روز صبر نمائید که کس بپایه میرزا علی فرستاده عرض نمایم هر چه امر اشراف صادر کرد و عمل بود
نورمحمد خان راضی باین معنی شده و او را از غضب شاهانه تقویف مینمود و چند روز قبل از آمدن میرزا تاجه کلان اشراف
بارخانه بیک کار خاصه شرفیه آورد و چون حضرت علی یک قطار را سر محمد بارخانه مصحوب ولی یک توریچی ایوان علی جهت
نورمحمد خان فرستاده بود و در وقتی که نورمحمد خان در پای قلعه اپور نشست میانه او و مرشد قلی سلطان مرشد قلی
در میان بود ولی یک رسیده و بارخانه آورد و آنها را محو لطیف و الطاف شاهانه نمود و نورمحمد خان در وقت این معنی
توریچی عظیم دانسته و ولی یک را که مرشد ترک ساده لوحی بود فریفت که مرشد قلی سلطان حرف نداده و او را منع نماید
مرشد قلی سلطان که جوان جاهل و نادان بود از سخنان او و اهمیت بخود راه داده از غضب شاهانه اندیشه نمود
قلعه پیرده متوجه چاک که گردید مردم نورمحمد خان در وقت رفتن بقاریان جلایری اندامها که ده چند کس القبل
آوردند و نورمحمد خان قلعه اپور و راجه صادق یک جغتای و قاسم یک کبوتر باز که از امر او و سرنگان اعتمادی
او بودند سپرد و چون از حضرت علی شاه قلی خان خایف و غمخوار بود خواست که خود را از حوالی موکب جان
دور تر اندازد و هفت مشت هزار کس که همراه داشت متوجه نسا و بقوات و حضرت علی غم ملاقات نورمحمد خان
جزم فرموده بسعاد و اقبال از دارالسلطنت هرات بیرون آید و از راه سرخس روانه شدند و چون به
چهار رسیدند در اینجا شخص شد که نورمحمد خان طریق بی مروتی سپرده پهلوان میرزای فغان غریز خالی کرده
و قلعه مرو و اچوگ و راجه محمدان سپرده اسباب حصار داری مرتب داشته اند و خود بطرف نسا و بقوات قلعه
مستحکم دارد در فتنه که بمعتقدان سپرده خاطر جمع نماید و معلوم نیست که چه اندیشه دارد و حضرت علی باغوش ازین
امتحان آید بود که اگر بجاده و قادری تمیم بوده دل اخلص کزین تعل و غش خلاف نیالوده باشد و استقبال موکب جان
کرده سعادت و ملازمت در یابد چند روز بیکدیگر در آن سرزمینها شکار کرده از راه اپور و بمشقه متعین معلی قیته
از بخار و آنه عراقی کردند و اگر آینه خاطر را از بخار خلاف مکر ساخته مست با ده غفلت و غرور شده باشد او را از
خواب غفلت بیدار سازند و چون بوقدم مخالفت و قلعه داری پیش آید کوشمال او بر دست همت شاهانه لازم شد
حین خان شالو بیکر یکی خراسان را بایکیش سلطان حاکم مار و جاق و قیصر خان شالو حاکم غوریان و ابن جین خان
حاکم سرخس و میران قیایل اتباع حاکم هرات را از حجه بر سر مرز فرستادند که قلعه محاصره نمایند و خود بایمانان
رکاب اشراف که بغیر شکار همراه بودند و در آن هنگام تعداد ایشان چهارصد و شصت نفر بود و بر سر اپور و تشریف

برده قلعہ را محاصره فرمودند و چون در بنیاد وصول بایات نصرت ایات بایور و نور محمد خان رسید با وجود قلعہ کمر
منصوره و کثرت لشکر بایان و بمقتضای ملازمان موکب هایون در حوصله خود ندیده تخیر و سرگیمه گردید و تفرقه و پراکنده گی
میان مردم و افتاد و قریب پنجاه نفر از جماعت جلایرو علی ایلی و او یماق مابین خانی که در حید و دنا و درون بقوات
و مسکن دارند و ملازمت او اختیار نموده بودند در جانجا از و جدا شدند و بساکن خود فرستند و او با و ده تنه هزار کس از راه
چول ایغار نموده بر و رفت در راه انجیاعت نیز از و تعلق گشته در هر محله جمعی راه فراری میجویند تا باند که بروی میگوید
شب از در دانه جانب او رکنج داخل مرو شد خبر آمدن او با مراد عظام که در مرو بودند رسید و بکیش سلطان استابل
و ابوجین خان و فوجی از غازیان او را استقبال نمودند که در راه با و رسیده او را بدست آوردند و در انشاء طریق
مشخص شد که او از راه غیر متعارف گذشته اند باز گشته در راه بکمی از خدمتکاران لو که بران رکابخانه و غیره همراه داشتند
رسید و تحقیق نمود که او از کدام راه و فته از عقب ایغار کردند اما تا رسیدن امر او خود را اطلاع انداخته بود و حضرت علی
که محاصره ایپور فرموده بودند متاثر طاعه با خصار لشکر عراق و فارس و خراسان فرستادند و مقرر داشتند که
بودا قحان حاکم مشهد مقدس محلی و محمد سلطان بیات خاکم نیشابور بگو یک حسین خان بر سر مرو روند و حسین خان چنان
حاکم استرآباد را مقرر نمودند که بر سر قلعہ ناسد و حاکم اسفراین و بعضی جمال بگو یکد و معین شدند ملازمان رکاب قدس
تسخیر قلعہ ایپور و مشغول گشته حوالتهای ترقیب دادند و چند جانب زده از خندق کنده اندید و بدو ار قلعہ رسانیدند و محاصره
و قلعہ داری میگویشیدند و روز بروز غنا که اقبال بآردوی هایون رسید سپهپاشا برده در انجام سپاه قلعہ کبری
اتمام می نمودند تا کار بر محصوران تنگ گردید و تفرقه و پراکنده گی لشکر و ویرانی احوال او شنید و حالت در فکر استیصال
نمودند و طلب عفو و امان نموده و در روز پست و چهارم از میان محاصره قلعہ را سپردند و محمد صادق بیک و قاسم
خلعت امان پوشید و در سلک ملازمان رکاب اشرف منسلک گشتند ابراهیم بیک برادر حافظک سلطان که شرف ملاز
در یافته بخدمت قیام داشت بر تبه امارت سرافراز گشته بعضی از الکاه خراسان با و مرحت شد و زیات جلال
بعد از تسخیر قلعہ ایپور و بغیر و زی و اقبال متوجه مرو شایه جان گشته اردوی ظفر از در پای قلعہ نزول اجلال فرمودند
نور محمد خان از وصول موکب فیروزی نشان و بدست آوردن قلعہ ایپور و خبر یافته دیگر تفکر فرو رفته انکشت تخیر
بدندان گزید و بجز اظهار عجز و مسکنت چاره نیافته کس بیرون فرستاده اعتماد الدوله حاکم بیک وزیر و بسطام
اقا ترکان از طلب داشت و ایشان رخصت رفتن یافته قلعہ رفته با و ملاقات کردند و او را از اعمال و افعال انجا
که موجب غرار خاطر مبارک اشرف گشته بود بگویش بسیار نمودند و حضرت علی شاهی ظل اللهی معصوم فرستادگان

سوارش نموده بودند که اگر نور محمد خان از کرد و یا ارم بود و قدم اقتدار پیش آید اصلاً حضرت عالی و مالی با و داخل قلعہ
دانشان متقبل غنیمت قرار داده بدلیل معقوله او را بدین یافت ملازمت اشرف را غلب ساختند منفعت آن لشکر و حضور
میر خیاب الدین وزیر و قاضی جدید که رکن الدوله و مدار الملک او بودند را معنی با نیمنی نمود و او را همه بسیار حضرت
اعلی داشتند تا چون استعداده قلعہ داری در ایشان نموده بود و بدوی از هیچ طرف متصور نبود از خواب غفلت بیدار
شده و با و کمره بنا سپردن آمدن او و او را در میان روز با کمال خجالت و شرمندگی بیرون آورده در مراجعت
اعتقاد الدوله و نظام آقا بشرف ملازمت اشرف مشرف گشته مسجد خجالت و انفعال تقدیم رسانید حضرت
اعلی شاهی از محض و مدق خود که در غنیمت است که در اشقام نیست منظور داشته انواع نقد و دلجویی بطور
خاطر او را لذت باس و مخط با و شاهی امین گردانیدند و در انشای بطریق مهود با او در کمال شگفتی صحبت داشته و
خواب تکلیف باز گشتن قلعہ فرمودند و چون اندکی از مستی غفلت بوش آمد و بود و غافلانه پیش آمده از رفتن قلعہ با
نموده و دیگر قلعہ رفت و در صباح آن روز که جمعه بود حضرت قلعہ شریف برده در مسجد جامع مر و خطبه ای که اشیای علم
صلواته الله الملک الاکبر نام می نامی و یون خوانده شد اما مرویان و کافه خلق آن دیار بجهت شهرت شنیدن و متعجب
از عجب از طایفه قتل باش خایف و هراسان بودند بنا بر اقتضای قواعد محلت و رعیت پروری از جانب هایون
عاطفت و اطمینان یافته حکم شد که بجهت اختلاف مذاهب و مشارب متعین احدی نشوند و ایالت و دارائی
از ولایت بکیش خان استاجلو حاکم و چاق تفویض یافت و چون ساکنان شهر و قلعہ بجان و مال امان یافته
بودند مقرر شد که هر کس سباهی و موجب خوار بوده اسلحه و یراق را سپرده بهر جا خواهد رود و من بعد در قلعہ
باشد و آنچه رعیت اند مرده و اسود بر یعنی خود مشغول گردند و متوجه استحکام قلعہ شده و در حصار را برادر او
منصوره تقیم نموده خندق عمیق حفر نمودند و تعمیر برج و باره و اهتمام ذخیره و یراق قلعہ داری کاغذی سرانجام
یافت و نور محمد خان را با فرزندان و متعلقان کوپانیده بجانب عراق فرستادند و مقرر شد که از آنجا بفارس فرستند
در بلده فاخره شیراز محل اقامت انداخته بهر اقبال در آن بلده ارم مثال روزگار گذرانند و هر یوم سیاحت
چهار وینار عراقی که بعرف اهل علم و تومان تیریز است جهت معیشت او تعیین یافت و فی الواقع در برابر اعمال آن
که از و بظهور آمد نهایت سروت و الطاف در باره او مبدول افتاد و اگر دیده و زان عاقبت بین بدید و انشا
در خاتمت امور و عواقب احوال کردند نور محمد خان میامن عواطف و الطاف شاهانه سلطنت صوری و معنوی عاقل
گردید و حسین خان دیار اعلی قاجار حاکم استه اباد و بعضی امر که متوجه قلعہ فاما مور بودند انقلعه را متصرف و

حقیقت بخدمت اشرف عرض کردند و ملکش سلطان و له کیش خان را بر تبه امارت سرافراز فرموده ولایت نسا و اپوز دو
بقوا با وعایت شد و بعد از انتظام مهمات آنجا عنان غنیمت بصوب مزاجیت العطا داد و از راه پاکوه بشهر
مقدس معلی تشریف برده بعد از طواف استان ملائک اشیان حضرت اما الجن و الانس متوجه عراق شدند و بغیر
و اقبال بدار السلطنة قزوین رسید و یکماه در آنجا گذرانیده بدار السلطنة اصفهان تشریف برده و دیگر باره آن بلند
جنت نشان ازین مقدم موکب ظفر نشان طراوت و نظارت یافته رستار از بعثت و شاد کامی پایان رسانیده
در خلال این احوال اخبار فوت محمد ابراهیم خان و در آمدن ولایت بلخ و معافات تبصره باقیان بمسامع جلالت
فی الجمله موجب اندوه خاطر گشت و گرفتاریای بلخ و فوت محمد ابراهیم خان و تسلط باقیان بدولایت آمدن
یار محمد میرزای اوزبک و رفقا در موکب سلاطین زاد دای اوزبکیه بدرگاه فلک نشان چون مهمات محمد ابراهیم
خان بنوعی که سبق ذکر یافت در بلخ بر وجه دلخواه تمثیت پذیرفت و خدای نظری دیوان یکی و رائق و فائق مهمات
مالی و ملکی کرد و بدین نظام اوزبکیه بلخ خصوصاً یار محمد میرزا که در تمثیت مهمات محمد ابراهیم خان سعی نموده بود تاج تسلط و تاج
خدای نظری نیافریده و بنیاد غرور سعادت کرده خاطر خازن بختان جا بلانده از و تحمیر ساختند و خاطر نشان از و دنگدیم
بنیان عمر نظری موجب استحکام بانی دولت و افزونی شوکت و اقتدار جناب عالی است و او سخنان عرض آید
و با عیان از در دل جای داده و در اندیشه دفع او شد و چون بهرخصت حضرت همایون علی بدین حرکت اقدام نمود
نمود مکرر ارض خفیه بدین باب بپایه سریر عالی فرستاده حضرت عالی رضا بآن نمیدادند تا آنکه رسل و رسایل
مکرر یافته عرض نموده بود که میانه او و اعیان اوزبکیه اینولایت التیام ممکن نیست و اگر در رفع او اهتمام
متمم گشت که معاملات بفساد انجامیده ضرر کلی روی دهد و اب اشرف در جواب قلمی فرمودند که عرض اصلی آنست
که چراغ دولت آن فرزند سعادت چونند که بسی وقت را که مرد کاروان و تخریب روزگار مهندست افروخته گشته و
افزای انجمن کامساری کرد و درین باب آن فرزند نیکو سیرت مال نموده آنچه در هر باب متضمن صلاح دولت و استوار
سلطنت خود انداخته است محمد ابراهیم خان بعد از ورود این منشور سعادت بدین حرکت تشبیل کرده خدای نظری
اقدام نموده فی الحقیقه تشبیه بر بای دولت خود زده انجمن مرد و هوشمند صایب رای موکه آرای که او را در مقام اوبار
و اقتدار در کار بود از پای در آورده زمام دولت او بدست نادان جاہل و جاہلان غافل افتاد و یار محمد میرزا و
یکی و رائق و فائق مهمات گشت و هر یک از تیر دولتان خود ستای بار اوهای متخالفه ابواب حسد و ضدیت نمود
ما از رفاق کرم کردیم و محمد ابراهیم خان با جندی از بیستان با و ده جل اقامت صرف عیش و فراغت نموده با نظام

امور دولت کثرتی پرداخت چون در شیت از دی بعلم تقدیر کارش یافته بود که ز نام حمام دولت طایفه اوزبکیه بجهت
اقتدار باقیخان در راه تماشا بیان کارخانه قدرت الهی را موجب مزید چنانی و اکاهی کرد و محمد ابراهیم خان از افراد
شرب حمام تقیم المزاج کشته تب محرق عارض او کرد و ماده حصه و آله قوی کشته بعد حسرت و هوان عالم عمر جوانی را
و داغ خود باقیخان که باز بلند پروا و احمق و در آرزوی صید عقاب انگلک در پرواز داشت در آن حین لشکر
حصار کشیده آن ولایت را محاصره کرده بود از اجتماع این واقعه سرور و شادمان گردید و دست غنیمت شمرده حمام
مستعمل که اشته تسخیر بلخ را که عده تر بود اهرام و اولی دانسته بر سپل استعجال روانه جانب بلخ شد و ولی محمد خان برادر
خود را منقلای لشکر گردانید و بیشتر روانه ساخت یار محمد میرزا و عطای اوزبکیه بلخ را از وقوع این حادثه غافل
از جان رفته چاره جوی شدند بعضی از خواص و معتبران که اعتقاد حلی بجانب باقیخان نداشتند خصوصاً یار محمد میرزا
و شیر افکن میرزا و عرب بهادر اتالیق و شاه خواجه نقیب عبد الله سلطان نامی از اقربای سلاطین جانی بسکی را
که در حصار شادمان میبود بعد از استیلا ی محمد ابراهیم خان اطاعت و انقیاد او بر خود لازم دانسته بلخ آمد و دوست
آویز خود ساخته بدافع بیرون آمدند اما اکثر سپاهیان و معارف لشکر که از سلوک ناهوار یار محمد میرزا آزر و کی داشتند
مخالفت باقیخان را مناسب وقت دانسته باطلان باطاعت و متابعت او بسته بودند از مرافقت ایشان بازماندند
و قلیلی که با عبد الله سلطان بیرون رفته بودند تاب صدمه لشکر باقیخان نیاورده بعد از ظهور طلیعه سپاه منقلای
از یکدیگر پراکنده راه انزاع پیش گرفتند عبد الله سلطان در مکه نایاب بلکه مقتول گردید یار محمد میرزا و رفقا
جز توجّه خراسان و گنج نمودن بسایه اقبال شهر یار کیتیستان چاره نیافته در کمال اضطراب راه فرار چو دند و اند
اقربا ی محمد ابراهیم خان جهانگیر میرزا و ولد بسید محمد را که در شیرخان میبود و محمد سلیم سلطان ولد پسر محمد خان که در آن
خود میبود و محبوب خود گردانیده روی توجّه خراسان آوردند و ولی محمد خان بطرف نصرت اختصاص یافته فرود
فتح و ظفر با استقبال برادر فرستاد و باقیخان در کمال عظمت و کامرانی بلخ درآمد و بقیه لشکر ابو طغ و شاهان
امیدوار ساخته از این مسخره خویش این گردانید و تمامی اوزبکیه اولایت بای در وایزه اطاعت و متابعت
نهادند و حکومت بلخ و اند خود و شیرخان و میمنه و فاریاب و چکمتو و مضافات تا کنار آب مرغاب بحیطه تصرف
درآمد و بعد از فتح و تسخیر اولایت تمامت قفقذ و بقلان و ختلان و حصار شادمان تا حد و دبدخان ضمیمه
ماورالنهر و سایر ممالک کشته بایه قدر و منزلتش شرب بای رسید اما شاه خواجه و یار محمد میرزا و رفقا در مکه ب سلاطین
زاد باسلامت بهرات رسید و چند روز از ریج راه آسوده غنیمت درگاهان پناه نمودند و در ایلان

بسلطنت آستان بون خایز گشته مورد نوازش و الطاف شاهانه گردیدند و چند روزی در طلال دولت چال و سایه
چترهایون خالی از آسب آفتاب خواهد شد و محنت روزگار آسودند و باقی احوال باقیان انشا الله در محرم خود رقم
کتاب بیان خواهد شد و قایم احوال و سوانح اقبال که درین سال سمیت مال او سل تمنا مطابق سنه عشر الف
که سال اینده هم جلوس جایز نیست بحسب ظهور در آمد نوروز عالم افزو درین سال مبارک قال در روز چهارشنبه
شانزدهم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاد یعنی خسرو و ماور که بر بی عالم کون و مکان است از نهانخانه جوت بیرون
خامیسه با شش تنج جهان افروز در تخت فیروز تخت حمل برادرش با جهان مشغول فرود شد و بخت همگانه نوروز شد فوق
چون ز خورشید گرفت باغ شرف غری از سر گرفت و دو جهان از طراوت نوی تازه قدش کو کینه خسروی درین هنگام
سلطنت فرجام دار السلطنت امضیان بمن مقدم شهریار گیتی آستان غیرت افرای جهان بود و همه روزه و با غایت
آن خط خود بس نشان بعیش و شاد کامی گذرانیده اسباب فیروزی و اقبال پر وجه اتم و اکمل آماده بودند و از هیچ
امری که موجب آزار خاطر اولیای دولت قاهره بوده باشد واقف نبود و بعد از چند روزی از اوایل این سال اجبا
بلخ چنانچه که شت بسامع جلال رسیده از قضیه بایده محمد ابراهیم خان که بخشیم زخم زمانه گرفتار آمده در اوان جوانی
سریر دولت و کامرانی را بنا کامی گذاشت بقدر غبار بلالی بر جواشی ضمیر اندر گشته تا سب بسیار خود و دست
شاه خوبه نقیب و یار محمد میرزا و شیر افکن میرزا و عرب اتالیق و در قضا و موکب سلاطین زاو با و ملازمان خود و حکام
که کاپش موازی سیمند بودند بدار السلطنت امضیان رسیدند و حضرت اعلی شاهی ملل الهی مراسم اغزاز و احترام
سلوک داشتند ابواب عاطفت و احسان بر چهره انانی و آئال ایشان گشودند و جمیع امر و ارکان دولت و اعیان خدمت
و عمو و خلائق از وضع و شریف حسب النعمان جایون با استقبال شنافتند با اغزاز و اکرام پیام ایشان را بشهر آورده
در دولته مبارک نقش جهان شرف محالست مجلس بهشت آیین دریافتند و حضرت اعلی سلاطین زاد بار در
آنخوش مهربانی کشیده و لطف و دلجویی بنظهور آوردند و وعده الطاف بی نهایت دادند و اعانت بهر نوع که لایق
و مناسب آید باشند و او را نازل مرغوب جنت سکنی ایشان تعیین یافت و مبلغ کنیزان و تومانی شاهیه عراقی زر نقد
جنت خرج ایشان انعام فرموده نزل و سادری از کوسفند و برنج و روغن و قند و سایر بایحتاج علی هذا القیاس
نعمت نمودند و در دیگر سلاطین زاو با و اعیان از یکیه محقر بخششی که داشتند که را نیند از جمله بخشش کلمه طاعت
که اینها بود که از خزاین سلاطین هند به دست جایون با و شاه درآمده بودند و در وقت آمدن ایران از ابریم تخت
و در ایام خدمت شاه جنت مکان علی بن ایشیان آورده و آنحضرت الماس نه کور را نذر سرکار فیض آید حضرت

والانس فرموده بران حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود و در وقتی که مشهد مقدس علی بدست وزیریه درآمده علی پور
روضة مقدس را از وزیریه تصرف نمود و دالیس بنکر را عبدالمومن خان و ولد عبدالمومن خان بکلیه تصرف درآورده
درید تلک داشت و بعد از کشته شدن عبدالمومن خان یار محمد میرزا از اجد است آورده بود و درین هنگام برسم کفنه بنظر
اتمس رسانیدند و چون بر غیر نیز اثر شرف ظاهر شد که در سر کار فیض آثار بوده تصرف دران فرموده بعد در و عکاس
که اگر عدول مومنین تجویز نمایند فروخته قیمت آنرا در مصارف شریعه آن سرکار موهبت آثار صرف نمایند و الباقی
بجنس باستانه مقدسه متبرکه فرستند بعد از استفسار علما تجویز فروختن کردند که قیمت آن الماک مرغوب خید
که حاصل آنرا در مصارف آن سرکار صرف شود و بنا بران ولایت روم فرستادند و جوهریان در استنبول مبلغ
پنجاه تومان برای خریداری نمودند و همچنین مبلغ لبر کار با و شاه روم خریدند و قیمت لبر کار فیض آثار و کشته
شد القه حضرت علی شاهی ظل اللهی کمال مرومی و احسان نسبت بسلاطین را و اولاد و رفقا بجای آورده امر فرمودند
که در دار السلطه قزوین اقامت نمایند و چند موضع مرغوب از مواضع قزوین بدیشان شفق شد که حاصل
آن صرف بایحتاج ایشان شود و با تجارت چندگاه از محنت روزگار آسایش یابند که اگر مقدار آبی شده باشد
بهمین سعادت منسوبان این درگاه بملالب خود بگردند و ذکر توجیه حضرت علی پاده بصوب مشهد مقدس معانی
زیارت سلطان و فرقه عنا علیه التحیه و الثنا چون حضرت علی شاهی ظل اللهی نذر فرموده بودند که از دار السلطه
پاده زیارت روضه مقدس ملحق حضرت امام الجن والانس و در دین سال اراده خاتم اشرف بان متعلق گشت
که نذر با وفای نگانید و بدان سعادت عظمی غایز گردند و بدین نیت در دست غرم لایق قدم در شاهراه اخلاص
نهادند و از دشمنان مبارک نقش جهان با عالم عالم شوق و جهان جهان آرزو و اعتقاد صادق مرحله جانی آغاز
نموده در روز اول از شهر مسجد طوقی که در بیرون شهر واقع است تشریف بردند و از اینجا بموضع دولت آباد
برخواستند و در وقت مقرر شد که هر کس از امر او در کان دولت و ملازمان و مقربان بیل زیارت مرقه نور
حضرت امام مقرر فی الطاهر داشته باشد سواره مرافقت نمایند و تکلیف پاده رفتن با جدی فرمودند زیرا که
نذر مذکور مخصوص ذات مبارک اشرف بود و ملازمان و مقربان بساط عزت و خدمتکاران و کاتبان و مستخدمین
و کشیک مرافقت اختیار نموده هرگاه از پیاده رفتن بستموی آمد سوار میشوند اما و نه کس از ابدان آنها پادشاه
در ملازمت بوده مطلقا سوار نمیگردند از ملازمان و کاه محمد زمان سلطان بایندری ترکان مشهور و کاهولی
و محترمان کاهلانی از اهل صفهان میرزا هدایت الله و آوده نجم ثانی و رفقا شایسته لسانی بدست گرفته بکراهت رود و

که کفر منجی است منظور داشته باشد می چو دند و عده النجین مولانا جلال یزدی نجم خاصه شریفه حساب از انگاه میدهند
که مشخص شود که هر روز چه مقدار راه طی میشود و نیز معلوم کرد که از مضایان تا مشهد مقدس چند فرسخ شریف است و در دو
بقاعده مقرر کوی که در منزل منزل میرفت حضرت اعلی برنجی که نذر فرموده بودند قطع مسافت فرموده هر جا که از
پیاده رفتن دلگیر میشدند لحظه اقامت محل انداخته استراحتی میفرمودند بعد از آنکه آسودگی و غنودگی باز قدم در راه
نهادند و بین و تیره طی منازل و مراحل میشد تا آنکه در عرض جمل و یک روز آن مسافت بعید را قطع فرمود و در روز
چهاردهم شهر جمادی الثانی داخل مشهد مقدس علی و روضه مطهره می شد با دراک سعادت طواف و زیارت آن مقدسه
منوره و مشهد مطهر که شریک طواف درش از قول رسول قرشی تا بهن فتاوح ناکه کیان آمد فایز گشته تارک مباحث
بر فرق فرقان بودند و در آن روضه جنت نشان که محل استجابت دعا و مصلحتیوانات عالم بالاست و کمال
مفوض و خشیوع با دای بنیان و نیاز اشتغال نموده بدرگاه حضرت خالق الارض و السماء بعرض حاجات و مطالب
و مآرب دنیوی و آخروی زبان گشوده بعد از دریافت آن سعادت و ادراک آثار استجابت چهار بار مشغول
که دو لشانه مبارک است شریف برده سعادت و اقبال نزول اجلال فرمودند شوال بلاغت شعار و ارباب نظم و تاریخ
قطعات و قصاید و تارینهای مرغوب درین باب در سلک قلم در آورده اند از جمله این تاریخ که از واردات
طبع را قلم حروفست ثبت افتاد قطعه غلام شاه و در آن شاه عباس بن شاه ذوالکدر خاقان امجد بطون مرقدش
خراسان پیاده رفت با اخلاص بجهت قدس بود در جبر یافت توفیق که فایز شد بان فرخنده مقصد و چو از یک
صفایان در بر گرفته بدین مطلب رسید بخت مرید و پیر عقل پیر نیکنامی نوشت این یک بر طاق زیر جبهه
پیاده رفت عشت تارین رفتن از مضایان پیاده تا مشهد کینه خدام عتبه سپهر مرتبه جن علی اصفهانی تاریخ
پیاده طی نمودن نواب اعلی را در سلک قلم چنین در آورده قطعه آمد موفق از حق شاه جهان که سازد چون جاده
رکن کتی ملک جهان مسخر از مطلق دل او در طواف سرزد و طواف امام ضامن که گفته بجهت هفتاد حج اکبر آمدی
طوافش این کینه صبح است نزدیک گفته بجهت قدس توفیق بنزد و هم سوخت برده پیاده و این
چونانک بر فلک خمر تا تاریخ این منور است از طبع شاه گستاخ گفتا پیاده کردم هفتاد حج اکبر و الحاق
بایست ظهور اسلام تا حال هیچ از سلاطین نامدار را توفیق این سعادت نشده و بدین طریق امری که همه
کس شایسته است نایافته در روضه الصفا مسطور است که از قیامه روم هر قل که ملت نصاری است
و ادراک زبان و بخت و دعوت حضرت رسالت صلعم نمودند و ذکر کرده بود که از قسطنطیه که در الملک او بود پیاده

پای بطواف بیت المقدس بود و در هنگام ایستادن هر روز ایشان و خدمتکاران و زرافه‌های کمون سترده
در یاجین بر روی آن می‌نخستند و او بطریق سیر ماند و همچنین قدمی چند می‌نهاد تا آنکه به پست در راه راناد و ماه
با سیر طریق طی کرد و حضرت اعلی درین سفر آید بر پای و قدم بر خاک ننهاد و از کتاب انواع مشقت و صعوبت راه
نموده از منزل تعارف با زنی نامزد مع بن تفاوت ده از کجاست تا کجاست مجاهدان بستان مرشد مقدس علی
توقف نموده ماه رجب و شعبان و رمضان که اشهر حرم و ایام لیالی متبرکه بود در آن روزه مقدس طاعت عبادت
کنند و در لیالی جمعه و شبهای معیت و استغفار و عزت و ولایت القدر که افضل ایام و اشرف لیالی شهر
مذکور است در آن روزه منور و مظهر احیاء گذشته از اول تمام تا طلوع آفتاب بخدمت خادمی و سرشروع گرفتن
بر داخه دقیقه از دقائق خدمتکاری فرو گذاشت نمی‌فرمودند و در بعضی حالاتی که در حال فساد و مشقت
مقدس معلی وی از سوانح اقبال که در ایام اقامت مشهد مقدس روی داد است که عرض شد و آشتی از جانب
بکیش خان حاکم مرور رسید که با قیطان پادشاه اوزبک با او سالک و ادبی الفت و آشنائی گشته و با حضرت اعلی
خل الکلی اظهار صداقت و دوستی مینماید و مکتوبی از روی خصوصیت و آشنائی به بکیش خان نوشته مخصوصاً
دور اسب توپچاقی طلب نموده بود و حضرت اعلی بعد از اطلاع بمضمون عریضه بمقتضای مروجی و شیوای
دوستی عمل فرموده بکیش خان را رخصت داد و آنکه جواب مکتوب بر وجه مرغوب نوشته چند را به
و تحفه لایق مصوب مروجی مقصد بخندان ارسال دارد چون امر او حکام سرحد را بمنزله و اعتل و دانش است که همه
ملکت و اسباب سلوک خود را با دوست و دشمن که قریب جوار باشند کاوش بجایست و دلاوری و مردانگی
گاه بمروجی و کاروانی و جریب ربانی انتظام دهند و نیز این قاعده و سنجید را مروجی داشته طریقه مروجی
و مروجی را از دست نهند به بکیش خان بعد از استجازه از حضرت اعلی پیرام علی یک نامی از طایفه استاجلو
که جوان عاقل و متدین کار آگاه بود و بر سالت با قیطان همین نموده با اسبها و تحف و هدایا می‌جاری فرستاد
با قیطان او را تعظیم و تکریم بسیار نموده با بکیش خان ابواب لایمت مفتوح داشته ایلی او را با تحف و هدایا
دوستانه باز فرستاد و بعد از آمدن او بخاطر شرف اقدس علی خطور نمود که چون این دو شاهزاده اوزبک
که جهانگیر میرزا و محمد سلیمان باشند از سلسله جانی یکی و آفر با و نبی اعوام عبید الله خان بدین دودمان
ولایت نشان پناه آورده اند بر دمت صحت لازم است که در آمد او طاعت و اشتیاق اسباب دولت
ایشان بقدر مقدور توجه مند و اولی الی الی با قیطان تغلب بر کل ولایت ماوراءالنهر و ترکستان که ملک موروث

این طبقه است استیلا یافته چون باین سلسله عطیه بادی الفت و آشنائی شده اظهار دوستی کرده ماینه نضاج و ستیلا
با او القافرموده اورا از دو مقدمه که منتج انواع سعادت مندی است آگاه گردانیم یکی آنکه ولایت بلخ و تواج که در
تصرف عبدالمومنین خان بود مجد ابراهیم خان اخی و اولی دانسته دران نهایت اهتمام مسلوک داشتند باین
و معاونت منسوبان این دولت تصرف او قرار گرفت و او تواج امر دهنی با بود مناسب این بود که بعد از وفات
ناکریر مجد ابراهیم خان بی امر و اشارت هایون شاهی مدخل دران ولایت نماید و بمملکت ماورالنهر و ترکستان که بر
حسب تقدیر ملک تدبیر تصرف او در آمده قناعت کند دیگر آنکه باارطعی دران ولایت نیست چون از اقربا و محاربیم
و دودمان عبد الله خان و و طفل باند پناه باین خاندان ولایت نشان آورد و اندر رضا خاطر اشراف منور
باشت که ولایت بلخ و مضافات که مجد ابراهیم خان تعلق داشت بایشان متعلق باشد و چون عبد الله خان
را نسبت بپا قیام حقوق و لی نعمتی است و مدت های مدید پدر او را برادران و فرزندان بحض رعایت صلبه
رحم و طفل عاطفت و اشفاق در آورده تربیت مینمود و حالا که بر حسب تقدیر این دی دولت از دودمان او کثا
جسته سلطنت و دارائی حاکم عبد الله خان بآن خان عالیشان منتقل شده رعایت حق نگذار کی و سر او افتخار
و انصاف و مردمی است که او نیز دراز از حقوق تربیت عبد الله خان با اقربا و بازماندگان سلسله او نیکی
کرده ایشانرا در ظل رافت و اشفاق با وی دهد و ایشانرا بمنزله پدر و برادران خود دانسته ولایت بلخ
و محال اینطرف آب را بدیشان گذارد و خود بمملکت ماورالنهر و ترکستان و حصار شادمان و بدیشان که حی جان
و تعالی نصیب او کرده را منی و شاکر بوده شکر عطیه الهی بجای آورد و اشفاق پدانه و برادران و اهل ایشان در هیچ
که هرگز ایشان نیز او را بمنزله پدر و برادر بزرگتر دانسته کمال اطاعت و متابعت بتقدیم رسانید و جان محمد یک
نامی از ملازمان قدیم سلسله باقی خان که دیوان پسکی درین مجد خان برادر او بود و در جنگ تون و طبرک جنگ
قبل ازین میانه اوزبکیه و امر اعظم افشار واقع شد گرفتار شده بود چون بشیوه ستوده هایون علی
که همیشه گرفتار از طریق مهمانان رعایت و غرت می نمایند او نیز بطریق معهود از ان تاریخ در اردوی معلی
و محترم میبود و درینوقت او را طلب فرموده مقدمات مذکور را با خاطر نشان فرموده رخصت انصراف بطن
مالوف دادند و اظهار فرمودند که باقی خان رضای خاطر اشراف جسته بدین محقر ولایت بایشان مسافه کند
و آنچه دارد شاکر باشد بر حسب ولین شکرتیم لازم یکم موجب از دیاد دولت و اقبال و تحصیل رضای حضرت
ملک متعال خواهد بود و نواب هایون ماورا بمنزله برادر دانسته هر گونه امداد و هر ای که در هر باب لازم باشد

بنظور می آوریم و اگر باقیخان سالک طریق جبل و غرور بود و نصایح مستغفانه را از بسج رضا اصفا ننماید و تن باین صلاح
اندیشی نداده روی صداقت و دوستی را بناخن مخالفت و نلافصافی بخراشد و مخالفت اصرار نماید چون اعدا
و معاونت پادشاه زاد پادشاه کور پشنها و همت و الانعت است مجار به و متقابل را آگاه و بهیامی باید بود که با
در هنگام بهار نهضت هاپون با بجانب بلخ و آنحدود واقع خواهد شد که آنچه خدای خواسته باشد بنظور آید و چون
جان محمد یک روانه بخارا گشته بلا زمت باقیخان رسید باقیخان از آمدن او اظهار شاشت و حرمی بی اندازه
کرده او را در سلک همراه معتبر در آورد و در خلوت که میانه او و باقیخان گفت و گوی مقدمات مذکور میشد و از
خاطر شرف را در باره سلاطین زاد و محض قول انگاشته و بفعل آوردن آنرا محال پنداشته از آن امانت
کرد و جان محمد دیوان پکی بلالزمان بکیش خان که همراه او رفته بودند گفته بود که باقیخان بار آورده و اختیار خود
بقریه از قزاقی آنولایت بایشان نمیکند و اما در عریضه که بخدمت اشرف نوشته بود از جانب باقیخان توضیحات
دوستانه و نهایت اخلاص و حسن اعتقاد اظهار نموده در باب سلاطین زاد و نوشته بود که ایشان توهم
سجاکرده یا محمد میرزا و جمعی که ازین طرف خالیف بودند با گراه ایشان را بجانب آورده اند که بخدمت اعلی
رسیده ایشان را دست آور می بوده باشد اگر شخصت عام که جلی آنحضرت است ایشان را و آنرا مصوب
نماید نوعی که اشاره عالی شده ایشان را در جناح راخت و اشتقاق در آورده بطریق سایر برادران و
فرزندان در هر جا مناسب باشد یورت و مقام و وجه معاش معین خواهد شد و مدعی باقیخان آن بود
که حضرت اعلی شاه بی ظل الهی سلاطین زاد های مذکور را باور النهر نزد او فرستند که بهر عنوان که خواهد وجه
معاش داده بروفق رضا و صلاح دولت خود با ایشان عمل نماید و چون اعتقادی بجانب باقیخان بود
و فرستادن ایشان نزد او در میزان مروت و قسط اس فتوت سنجیده و پسندیده بنمید و حضرت اعلی
مکنون خاطر خطیر هاپون را پذیرفته بنظور آورده تهیه اسباب یورش بلخ پذیرداخته احکام مطاعه باخصار را
و عا کر نصرت قرین شرف حد دریافت و مقرر شد که شاه خواهد و یار محمد میرزا و رفقا سلاطین زاد را
که در دار السلطنت قزوین بودند مصوب خود کرد و اندیده در موکب عالی ایشان نیز روانه خراسان
کردند و در تخریر ولایت بحرین و لار که درین سال سجدی آمد ویر و یحسان امیر الامرا فارس و نوع فیت حکومت
و بحرین در از منته سابقه و فرون با ضمه در تصرف ولایه و غیره بود و محمد استوفی مولف تاریخ کزیده در زمره
القلوب نوشته که بحرین از خراسان فارس و محل غوص لول و مر جانت ده فرسخ طول پنج فرسخ عرض دارد

از جوهران طشت قرین و دیده و دران بصارت این بر سلطنت عقل و در اندیش دیده و شنیده که لولوی که در
غوص میشود در نظر دیده و دران باریک بین و جوهریان خود این زیاده از لولوی دیگر بجای اعتبار دارد و اولاً
کثیر المنفعت بمرد و در وایام تصرف توران شاه دلی هر فرد را در همیشه حاکمی از جانب ولایت هرگز بضبط اینجا
قیام داشت و در ایامی که جماعت فرنگیه ضابطه غشور بنام می بودند و کلاه دالی هر فرد را بشو و غنیه بجهت و ترویج
بجزیره هر فرد را یافته کت که عبارت از قلعه است تزیین داده و در اینجا مسکن گرفته بمصارف زبان فوجی که اینجا
جمع آمد و محل اقامت انداختند و در بایت حال برسم اجاره و استجاره و محل در مهام ملکی نموده اکثر منافع و محل
آن بلده را باینچیز اقتدار خود آوردند و گنبدستان فرنگیه که عبارت از امیر و حاکم است در شوکت و اقتدار قومی تر
از وای که دیده به بخت و بکرمین نیز دخل کرده بودند و درین هنگام که فرخ شاه دالی هر فرد فوت شده فیروز شاه
پیشش قیام مقام کرده رکن الدین مسعود نام برادر رئیس شرف الدین یوسف اندوزیر هر فرد که صاحب اختیار مطلق
بود از جانب برادر حکومت رفیق و متفق مهمات بکرمین قیام داشت و بمعاونت برادرش که نزد هر دو حاکم
مستحب بود و در اولایت مطلق العنان شده بود و درین اوقات از زمانه اقتدار و اختیار جماعت فرنگیه تمام
شدخواست که معین و ناصری بهر ساند کس بفارس نرود و خواجہ معین الدین خانی که با او قرابتی داشت و
ازو استمداد نموده و خواجہ مذکور حقیقت حال با او ویرد بخان بیکر یکی فارس اعلام نموده خان شارالیه چون
همیشه در تخییر هر فرد و سپردن کردن فرنگیه از انگلیس اهتمام داشت و خواجہ مذکور را با جمعی از تنگیان خانی که با کمال
جلالت و طریق قدر اندازی مهارت تمام دارند ظاهر آمد و حاکم و باطن بخت آنکه طریق تخییر و تصرف انگلیس
به نظر احتیاط در آورد و چنین فرصتی را از دست ندهد و خواجہ مذکور بعد از دل منفعتی تزیین بوضع با جمعی خاندان
رکن الدین مسعود و بخت باندرون رفته او را و خواجہ نگاه خود با چند نفر از اقربا و ملازمان که حاضر بودند تفصل آورد
و غم او از خیال خبر یافته در مقام دفع این حادثه شد و چون حاکم گشته شده بود و متعده بکرمین زیاد جزای
و دلیری توانستند نمود و خواجہ معین و رفقای او بکراس و حفظ حال خود پرداخته دفع شر آنجا عتبت نمودند
از اتفاقات حسنه مستلزم اقبال مصون از اختلال شاهی امیر یوسف شاه برادر امیر کمال الدین برانکار زیاده
بیت اند لرام خود نموده بعضی اسوال او را قطع الطریق بکنجالی برد و بوند آمد و بر ویرد بخان و در امور
که با جمعی از تنگیان برانکار تنگس اسوال خود و بدست آوردن قطع الطریق بکانب بکرمین رود که اگر خوب
معین الدین فرصت یافته مهمی از پیش بر و معاونت او برساند که بکرمین آسیمی با و مردم او نتوانند بکرمین

و امیر یوسف شاه با جمعی از مردم بر انکار که یکلاوت و مزد و انکی از اقران ممتاز اند سران اموال خود را تقوی ساخته و
بهرین شد در وقتی با تجار رسید که خواج معین الدین و رئیس منظور عمر آوده او حاکم را کشته بامروم او در مجادله
بودند و هنوز از بیم کردند اجتماع آرامی نیافته بودند بطایف الحیل خود را باندرون شهر و قلعه رسانیده با
خواج مذکور و مردم غالب بدفع و رفع اهل خلاف قیام نمودند جمعی که طریق ممانعت مسلوک داشتند بجز او میسر
سایران مس که جاده مطاوعت را بقدم متابعت نمودند استمال یافته بر عیثی مشغول شدند و ساخت آن خطه
دلکش که اصدق مرجع التجرین بایستیان و بیخج منها اللولو و المرجان است از لالی آید اصدق اقبال باز و لاشی
تر جمیع و زمین یافت و چون این اخبار بهر مرز رسید فیروز شاه والی هر مرز و کپستان و نکیه هر یک جمعی از خود خود
با ستر و ادعای بکرم با مور ساخته فرستادند بن الفریقین مکرر از خشکی و دریا محاربات وقوع پیوسته اگر چه
خواج معین الدین و امیر یوسف شاه هر دو زخمی شده و عاقبت از آسیب زخم فوت شدند اما خود فارس و بکرم
اقبال بایون بر فرقه لطلال غلبه یافته جمعی کثیر غریب بکرم کشته بقیة السیف فی سبل مقصود منتهزم و مغلوب گشتند
و هر چند دست و پایی زدند کاری نتوانستند ساخت عاقبت ترک مجادله کرده دم در کشیدند و اند ویرانی
حاکم ضابط فرستاده در استحکام قلعه و سعی موافق ظهور آورد و متارن این حال ولایت لاریز سعی الله و زیاده
بمحیطه ضبط و تحویل ای دولتی بدینان و راند و در تواریج منسوط احوال ملوک عجم مسطور و پین الجمهور مشهور است
که حکام لاریز ترا در کین میلاد اندک در زمان کینج و کیانی بکومت لاریز منصوب شده بود و از آن تاریخ از اول
او در انولایت حاکم و فرمانروا بوده در زمان ملوک لوارین بیشتر از پیشتر اقتدار یافته از حکام ولایت قریب
تاجستان بوده اند و در ازمنه سابقه هرگاه ممالک ایران پادشاهی نافذ فرمان بوده خصوصاً در زمان
الحاکم کونین بطور می آورده اند و در سایر ایام لوی خود سری افراخته از ابتدا فرمان فرمای لاریز
ابن چونند قدس نشان صفویه الی غایت طریق ملایعت و باج گذاری مسلوک داشته بنصب امیر و پاد
درین دولت داشته و در زمان نواب سکندر شان نور الدین خان ابن ابراهیم خان والی آنجا فوت شده
میرزا علاء الملک پیشش قایم مقام گردید و نواب سکندر شان او را ابراهیم خان ثانی لقب دادند در وقتی که توفیق
بخت سلطنت و پادشاهی بذات قدس بایون شاهی ظل اللهی آرایش یافت و ملوک بایون غالب گشت
فته یعقوب خان بجانب فارس توجه نموده در دار الملک شیراز نزول اتفاق افتاده قریب بولایت لاریز
مناسب این بود که ابراهیم خان در چنین وقت قرب جوار دست داده ادراک ملازمیت عتیقه جلایار افروز علیهم

شمرده بجهت ادای مراسم بنیت جلوس جایون با فراق اهل خلاص بروی نیاز بدرگاه گردون مناسبت آورده و سوار
بساط بوس دریا بد مشارالیه از جبل و نادانی و مخالفت تیره رایان الا خصوصاً میر درگاه که صاحب اختیار مطلق بود
توفیق این سعادت نیافته بتغافل کند ایند و از پنجمت چهار مزاج اشرف تتراید و متعاضف شد تا آنکه بدسلوکی
میر درگاه بکاران بارگاه سدره اشتباه شاهی که با خد باج و خراج میرفتند و زیاده ها که بتجار و مترودین این بار
مینمودند مزید علت گشته اند ویردین خان حسب فرمان قضا جریان متوجه نادیب و تنبیه ایشان گردید چون ببار
رسید ابراهیم خان تمهید بساط معذرت پرداخته مبلغی خطیر برسم پیشکش قبول نموده متعهد شد که من بعد در
استر ماه خلط مبارک اشرف کوشیده و مراسم نیکو بندگی بطور آورده اند ویردین خان فسخ غنیمت کرده بگشت
و ابراهیم خان در انزال اندک مدارائی کرده ببار طریق خلاف پیودن گرفت و در او او جوه پیشکش و تقبل سال
مینمود و بتجار و مترودین که وارد میشدند زیاده ها کرده از جمعی مبلغ بغف و نقدی گرفت و بتجار شکایت
از و کلا و منسوبان ابراهیم خان و عدم قدرت او بر منع ایشان نمودند و بخرتبه زجر و کوشال ایشان و ستراد
مال تجار واجب و لازم گردیده اند ویردین خان مره بعد از خری غنیمت لاری نمود و چون بحوالی ابراهیم خان رسید ابراهیم
خان اموال و اسبابی که از تجار گرفته بود باز فرستاده و در باب وجوه تقبل زبان تمهید معذرت گشاده اند
ویردین خان با او اعلام کرد که چون درین حوالی نزول اتفاق افتاده و ابراهیم خان خود را از حمله زندگان بدرگاه
شاهی بشمارد اگر در قول خود صادق است مناسب است که بخوف و وحشت آمده بین الجانبین صورت
ملاقات روی دهد که بدون این معنی امر بجهت لایق دولت پادشاهی نیست ابراهیم خان جزایات آمدن نکرده
بستور سالک طریق خلافت گشته در مقام مدافعه و قلعه داری شد و موکب عالیجناب خان نیز بطاهر شهر رسید
نزول نمودند و عا کر منصوره فارس توجه تنخیر شهر و قلعه شده و در تفتیق محصوران میکوشیدند و لازمان از
ورود جنود و قبایلش مترنزل گردیده و اتمه برایشان استیلا یافت درین اثنا از اعیان لاری قاضی و اهل
که نزد معتبر و از اشرف و اعیان لاری بود بطریق اخلاص شاهی سیونی پیوده بابرادرش بخدمت خلعت آمد ابراهیم
خان از رفتن ایشان هراسان گشته نوشتا و نام سپهسالار خود را با پانصد نفر پیرون فرستاد که شایعاً بطریق
این حادثه را دفع نماید فرستاد با وزیر قبایده پوشیده بودند در عین ملاقات معلوم شد و ازین علی بن کار
و عند ظهور رسید موجب اخراج خلط خان گردید و بکس و قید ایشان اشاره نمود این معنی موجب یاد خوش
و هراس لاریان گردید و خطاب اند ویردین خان ابواب داد و دوش گشاده بیدل و انعام و احسان اکثر متعهد

از مخالفت و قلعه داری باز آورد و ابراهیم خان در جنگ جدال اثار کرده و ملال و ناصیه احوال لاریان شایه بود
دست از حصار باز داشتند مقلعه رفیع که یکطرف آن بکوه پوسته رفته محصن گردید و عا کر منصوره در کمال قوت
و افتاد شهر در اندیشه با پای قلعه رسانیدند و ابراهیم خان قوت مصادمه و مدافعه در خود ندیده از ترس و کشتی
تا دم پشیمان گردیده دست در زامن بخوار استیمنان زده راغب آمدن شد اندر دینان او را بجهان لاریان داده
او با جمعی معارف و اعیان لاریان آوردن که در انبار بخوار مسکن نمود و جناب خان او را اغراز و احترام نموده بطریق
مهمان نگاهداشت که بنایه سریر اعلی آورده و باره بباره بچرخه رای نرین شهر یاری بوده باشد علفناید و از بنجده بگویم
لاریان را که محرک ماده خلاف بودند و نقطه فساد و فساد داشت از میان برداشته سایر اناس را مستمال امید
گردانید و مردمی که در قلعه بودند جز قلعه سپردن چاره نیافتند و اندر دینان شهر و قلعه را بمقتدران سپرده
رتق و تقصیر محلات مملکت با بقاضی ابوالقاسم رجوع نمود و ابراهیم خان را با متعلقان و بقیه آن دو دمان
بشیر از آورده خراین و امویل و اسباب ایشان بحیطه ضبط در آمد و تحقیقت این فتحهای مبین بد آنکه بنیر و بی بل
هر دو در یکسال اتفاق افتاده بنایه سریر اعلی عرض کرد و در چینی که رایات نصرت آیات جاده و جلال در مشهد مقدس
تشریف داشت و رای جهان آرا بیورش بلج تعظیم یافته همیشه اسباب آن سفر خیر اثر مشغول بودند و در وقت
مذکور سرور از فرای خاطر انور گردید و خان رفیع مکان از جانب جایون اعلی بجایزه و جلدوی نمایان سرافراشت
و تریج مطاع با حصار خان رفیع شان مذکور و عا کر فارس غرض و ریافته در اوایل سال آینده که رایات
فیروزی آیات جهت اجتماع عا کر ظفر قرین در مترتبات هرات و چمنهای دلکشای بادغیس اقامت داشت
در استه بار و روی گردون شکوه ملکی گشته ابراهیم خان را آورده و تحفه و هدایا که از خراین سلطان لاریان
در اسده بود و بنظر کیمیا اثر رسانید و انانجمله کفر و تاج مکمل مرصع بدر رویو اقیست بود که از ابا و اجداد ایشان مانده
بود و جدا خواه و اسنه مذکور است که در چینی که کینه و کینایی کر کین میلاد در انجکومت لاریان سرستاد بلج مذکور
با و داده بود و از ان تاریخ در سلسله ایشان مانده هر که اقم قائم مقام و یکری میشده اند پوشیدن آن
و تبرک میجسته اند بن الجهور مشهور است که کر کین میلاد چون بجا شهر لاریان سید جته و دخول شهر ساعت
اختیار مینموده منجمان نجم و اختر شناسان لاریان و بخش کو اکتب و نظرات قوی با منظر تدقیق ملاحظه نمود
تا مدت هفت سال ساعتی که بدرجات و دقایق موافق و از نحو است و حیوب نجومی خالی باشد نیافتند و
انقضای هفت سال ساعتی بود که دلالت بر ثبات و بقای دولت نموده میر از عیون بود و خستیار نمودند

در کین هفت سال در کنار شهر توقف نمود تا در روز موعود که مختار را باب سیم بود داخل شهر شد و از آن زمان حال
که قریب چهار هزار سال است سلا بعد از اولاد او در آن دیار حکومت نموده هیچ پادشاه و شوکت را نتوانست
تیسرین روز فتنه بگذازد از ولایت آنجا راضی نشده اند و همچنین بین الناس مشهور است که حکماء عجم طلسمی در آنجا
بودند که ساخت آنرا از عبور ستم ستور بیکانه مصون بود و پادشاه از حکمت بالغه این روی درین زمان فرخنده
نشان آن طلسم بدست اقبال و سر بخت افتد از ملازمان درگاه سپهر مثال شهریار بلند قدم و جمال شکسته
آن ولایت بمصرف اولیای دولت قاهره و راجه چون در کتب تواریخ ملوک عجم ازین قبل بیانات که خارج از
دوایر عقول و بیرون از احاطه قبول ادراک ذوی العقولست بسیار نقل نموده اند را تمحرف نیز در باب اختیار
ساعت و تاج و طلسم آنچه از افواه و السنه مسموع شده بود مقید بصدق و کذب آن نشده چون در نظر عقل زیاده
بعید نمیشود درین صحیفه درج نمود باطله چون ابراهیم خان در ییلاق باو غیس شرف استانبولی مشرف شده
مقرر شد که در آن سفر بدستور بطریق همان در منزل اند و در میان باشد و چون در آن سفر در اردوی عظیم
پجاری شیوع یافت مشارالیه نیز تریض گشته معالجات طبایفید نینقا و تا آنکه شحه طبیعت دست از محال
ملک بدنش کوتاه کرده از شکنجه هستی خلاصی یافت مثله الیه جوان قابل مستعد در پیش نهاد با شوق پشیمان
طبیعت بود و اکثر علوم متداوله را مطالعه نموده در علم موسیقی و ادوار مهارتی تمام داشت اما بسیار تنگ عاقل و صفا
لوح بود جزو ناری که در امر حکومت ضبط و ربط حکومت بسیار در کار است کمتر داشت و در آغاز جوانی بهشت
افزون را غلبه و با فراط خوردن آن متعاشده بود و القصد درسی و پنج سالگی بعالم بقا پیوسته دولت از آن
دو زمان متفرغ گشت و از انطباق جز نامی در عالم نمائند که وقایع احوال سوانح اقبال که در سال فرخ از آن
ترک مطابقی سناحدی عشر و الف که سال شانزدهم جلوس سعادت چون شاه فیصل الله است بود که در نوروز این سال
مایون فال در روز پنجشنبه بیت و ششم شهر رمضان المبارک واقع شد مزاج افسرده روزگار که از غلظت و امراض
بارده شتا از اعتدال افتاده بود بصحبت و استقامت که ایند بهار عالم آرا با هزاران خرمی و دلگشایی طوبه
ظهور نموده عالم سیر طراوت جوانی از سر گرفت بساط خوشدلی و نشاط در نریمت آباد جهان گسترده گشت یعنی
خسر و سیارگان بر این بخش شرف مسند و اقبال گشته قدم بر بساط جهان آرائی نهاد و موه که آرای عالم غفر
بار استکی و پیر استکی سپاه ریاحین پرداخته لوای بلند نامی برافراخت اردوی ظفر قرین در ساعت سعد
از دار السلطنت همراه مصوب بلخ و حرکت آمد بعد از قطع منازل چون حدود قلع اند خود مغرب خیام ملک

کشت حسین خان شاملو بعضی اشرف رسانید که چون این قلعه بر سر راه واقع است ممکن است که در وقت محنت
از جمعی که بجای این قلعه قیام دارند تعرض به مترو دین اردوی معلی بسد بس اولی نیست که اول این قلعه را
آوریم که راه تودر لشکریان کشاده باشد اکثر عظام این ایام صایب شده عیان غریمت به انصوب و حرکت که
و بغیر وری و اقبال در پای قلعه منزل نمودند در همان روز اطراف و جوانب قلعه را با امران و عساکر طفره شعار
بظوابط لشکر قدرت ایات قسمت نمود و هر طایفه را یافت عساکر قدرت شعار قلعه و امر کرد و در میان گرفته
شروع در حفر و جبر نمودند و شب سورن کشید و سیصد عدد توپ و خبر زن و بادی که همراه بود و با و هزار
تفنگ یکصد نفر و دوازده اسلحه آسای توپ و تفنگ غلغل و دلوله و زرین و زمان انداخته کوشش فلک
گر ساخت و روز دیگر از اطراف و جوانب هجوم نموده بخندق داخل شده از میان آب خندق خود را بپای حصار
رسانیدند ساکنان قلعه اند خود از محط طرف بلار آنجو و محیط یافته از هجوم شمعان لشکر قربا باش چنان خوف برآید
برایشان استیلا یافت که جز طلب امان جازه نیافته دست در و امن استقامت زدند و خلافت در کمال
اضطرار نزد مومن بی جمع شده و عجز و پیکار کی خود و استیلا لشکر قربا باش اظهار نمودند و او را بمصلحت و استیلا
راغب ساخته با اتفاق مشارالیه وجود او زبکی در خانقاه شیع و معتزلی خود که بفرزندان مشهور بود رفته اکتفا
نمودند که قدم رنجه فرموده بیرون تشریف برد و خطبگان جهت محصوران حاصل نماید و چنین مذکور شد که معتزلی
بیکو نیز که خود را از زمره اهل اسلام و دین است در عالم کشف و مجاهدت یافته بود که استیلا لشکر
قربا باش برین قلعه در لوج قضا بقلم تقدیر نگارش یافته و ستیزه با خصم قوی دست بخون خود بازید و پای
از دایره سلامت بیرون نهادن سخت و دوسه کس از مریدان و معتقدان خود را بپایه سر بر علی بیرون
عجز و افتقار و مسکن ساکنان حصار را معروض داشت که اگر محنت پادشاهی شامل حال این گروه گردد
قلعه را بتایید بخت و اقبال بر روی دولت بی سوال میکشایند و التماس عنو تعمیرات و جابرت بی ادبی میباشند
که قلعه بر روی ملازمان موکب جایون بسته نمود حضرت اعلی شاه بی زبان الهام بیان بر فوق و ملائمت ایشان
در تکلم آمده نوید عاطفت و جان بخشی بمومن بی و عامه خلق آن دیار دادند و مسود او را ق را طلب فرمود
حکم استیلا با اسم مومن بی و ساکنان قلعه در قلم آورد و خلاصه مضمون آنکه نعمت جایون ما با بیطرفی بعض
معاونت و اید او سلاطین را و ای جانی بکی اتفاق افتاده ما را طمع در نیول است نیست و هرگز در داخل ملک
خبر فاه حال و آسودگی کافه خلایق و عبادات نموده با طوایف اتم صلح کل داریم و ما را بجهت و ملت گیتی

شاید صدق یعنی از اطوار مردم و در خاطر نشان ایشان شده باشد که از تاریخی که بحکم تصرف و تخریب اولیای فی وقت
در آمد و مساجد و معابد اهل سنت و جماعت و طبقه علییه شیعه هر یک شیوه و شعار خود سلوک نمایند و هیچ گونه
تکلیفی که مکر و ه خاطر ایشان باشد نشده و نمیشود مومن بی و جماعه اوز یکیه هر کس برضای خود اراده ملازمت میکنند
زاد و داشته باشد توقف نماید و هر کس میرو و مختار است و رعایا و عجزه اسوده حال بر عتی خود مشغول باشند که
از عسا که منصوره آئینی بر ایشان نیرسد و فرستادگان احتمالات یافته در کمال فرح و انبساط عود نمودند از ورود
این منشور عاطفت خاطر خلایق اطمینان یافته همان لحظه عزیزان باسی چهل نفر از اشراف و اعیان و مریدان
آمد و سعادت ملازمت و کورنش همایون شرف شد و حضرت اعلی شاه علی شاه علی شاه شیوه شعار اوز یکیه که با مرشد
انقوم پیر میرد سلوک نمایند عزیزان سلوک نمودند و اوالتامس نموده که عسا که منصوره را مشب از کار کردن
محرار بنه نمایند که فردا مومن بی محقر پیشکش از جانب خود و از باب و ابالی سر انجام نموده بیرون می آیند حضرت
اعلی چون قدغن فرموده بودند که امشب تشکیبان اینین جنگ از هر محل رخنه در حصار انداخته سوراخ کند و ابالی
صبح کرنا کشیده بقلعه یورش نمایند و فرمان بران با تمام در کار بودند و با احتمال مکر و حیل که قلعه دایره از ان گرفت
حضرت اعلی اعتماد بخیان ایشان فرموده فرمودند که اگر در طول خود صافند چنین لحظه بیرون آیند که مار پیشکش ایشان
احتیاج نیست و الا صبح آماده معاصد و محاربه باشند چون آخر روز وقت نماز عصر بود و ایشان جهت ادای
نماز اضطراب داشتند حضرت اعلی جهت اطمینان قلوب آنجماعت را رخصت نماز دادند که در بارگاه معلی نماز
کند و پیش نماز ایشان از روی اطمینان خاطر قوم را ابابت نموده بند خنجر نماز کردند و اهتمام عسا که منصوره را
در تخریب قلعه بحد کمال مشاهد نمود و متقبل شدند که همانا عدت مومن بی را بیرون آورند و رخصت یافته بقلعه فرستاد
و فی الفور مومن بی با طبقه اوز یکیه و عزیزان و اشراف قوم بیرون آمد و سعادت کورنش سرافراز شد و حضرت
بنظر اغراض و احترام در ان طبقه توجه فرموده خاطر ایشان بتفقدات پادشاهانه و سخنان مرحمت آئینه اطمینان
خلعت امان عنایت فرمودند و رخصت معاودت ارزانی داشتند و مومن بی از رفتن بقلعه با نموده حضرت
امر فرمودند که امشب ساکن خود مراجعت نموده فردا بلازمت آیند و آنجماعت در کمال فرح و انبساط خاطر از
نهب و غارت و مسنگ و با و تنگ عرض و توأمیس جمع نموده بقلعه عود نمودند و علی الصبح در و قلع
مانده نماز و اقبال بروی اولیای دولت بی زوال کشیده تمامی سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان
در بارگاه فلک مناص آمد و جمعه اخلاص بر زمین نیاز نمودند و مجلس آریان با طافند و س با بارگاه معلی با و کمال

و هیبت و غایت جلال و سطوت را بسته انجاعت را بار دادند و یکی بسعادت باطیوس فرشته بجلال فائز
نزد او گشتند و مومن بی نصرت رفتن بخدمت باقیان طلب نمود و نواب کامیاب در عالم حقیقت و پاس حقوق
نگذار کی او را استخوان فرموده نصرت رفتن دادند و ابا اند خود بفرشته السلاطین محمد سلیمان عنایت شده
غرب بهادر با تالیقی او معین گشته متور شد که بنیابت سلطنت پناه بومی الیه بکومت آن ولایت قیام نماید و در
در رفتن و ماندن چنانکه در انداز ملازمان بکوب سعادت فرین محمد قلی بیک ایشک افاسی عرب که بکوتوالی قلعه
ما مور گشت که بیکصد و پنجاه نفر سوار تفنگچی حراست قلعه نماید و رباب سوار عایا امید و در اسم و اعطای شایسته ای
گشته بر محصولات خود که بجماد رسیده بود رفتند و در همان روز ملازمان و مردم مومن بی احوال و اقبال او را
بار کرده از راه کرکی روانه کنار آب شدند و خود تا نیمروز در مجلس بهشت آمین بود و بعد از تفرق عوام الناس مجلس
خاص انعقاد یافته جرعه های دوستگامی بگردش آمد و حریفان سرگرم باد و نشاند گشته هر گونه حکایات بیان
آمد و حضرت اعلی سخنان حقیقت بنیان که بر حسب کلام الملوک الملوک الکلام آفریده گوش خردمندان تواند بود
زبان الهام بیان آورده مومن بی خطاب فرمودند که دعای ما باقیان برسان و بگو که بر چنان معلوم است
که امروز وراثت ممالک عبداله خانی باین دو طفل که از آن دو دمان باقی مانده اند منقسم گشته مقتضی هر وقت
نیست که تو ایشان را از ملک موروث خود و او را سه ساخته خود بطلب بر تمامی ملک موروثی ایشان رقم اختصاص
گشتی در سوابق از زمان همیشه میانه سلسله ایشان نیران قتالی و جدال اشتغال داشته حال که پناه باستان ولایت
نشان ملایم آورده اند غرض اصلی از معاونت و ابداد ایشان حصول نیک نامی است که در صحایف روزگار نگاشته
ملک سخوران بلاعت شکار کرد و با وجود عداوت قدیم بجز توسط والتی انعامین عین از خصومت و دشمنی بود
در مقام امداد ایشان شده ایم و بجز نام نیک مطلب دیگر در خاطر نیست اولی این است که باقیان نیز بصلح متفق
نارایس معاف نموده قطع طمع از محکمت بلخ و توابع نماید و ببالک و اورا نهر و ترکستان که بدست او درسه
فایز بوده شکر نعمت باری تعالی بجای آورد و قدم اندازد بر اثر انصاف بیرون نهند چه هرگاه و پادشاه برزده که
از آن دو دمان باقی مانده اند از محکمت و وسیع ابداد خود باین محور امنی شده باشند که اوقات گذران
باشد مضایقه در آن کردن تا انصاف نیست و پسندیده خدا و خلق اند نخواهد بود و هرگاه باقیان چنین قاعده
سلوک نموده با ایشان در مقام عطف و خیر فرزند می بود و باشد ما نیز با او در مقام و داد و در امر ترکستان
نزاع و جدال نموده بفراع خاطر مراجعت مینمایم و اگر تا انصافی کرده خواهد که بالکلید از آن ملک از حق موروثی

مردم نباید چون اعدای ایشان بر دست محبت پا و شانه لازم گردیده و این نعمت همایون بکس معاودت این
اتفاق افتاده آنچه بجز ظهور سید معذور نخواهیم بود و در رفع محبت از خود گردیم بعد از ادای این بختان و لا ویر خدای تعالی
فامت قابلیت مومن بی باطل فخر و جعفر و کرم صحراراسته رخصت دادند و او سر مست با ذه التفات شاهی از مجلس
بهشت آیین بیرون آمدند و نه شد و حضرت اعلی جام المانی و امال مومن بی را از باده عواطف خسروانه لبریز کرد و اندک بعد
مراجی نقره طلوع ریحانی که در خمنا خرد و آگاه ولی پرورش یافته خمار شکن و سرستان از شراب غفلت و آگاه و لایزال
مایه نریز آگاهی تواند بود و با پاله طلا و پیش انداز زربفت از بی او و مستانند که در راه دفع خمار مایه مردم ولایت
اند خود و او زبکیه که در آن ولایت بودند مبلغی بعلت مال المانی متقبل میشوند که بیوان اعلی رسانند و حضرت خسروانه
رقم بخشش و احسان بران کشیده و این معنی موجب از دیاد و غاکوئی گردید و ذکر قضایای که بجز تسخیر قلعه اند خود و ریحا
داد و وقایع احوالی که در سفر خیر اثر بلخ ظهور یافت چون مومن بی از خدمت اعلی روانه گردید خبر رسید که باقیان
و سبای از چگون عبور نموده با بنظر آنکه اما محقق نبود و روز دیگر اردوی گردون شکوه از پای قلعه کوچ کرده و خواجه
و که نزدیک بانه خود است نزول نموده یک روز در آن منزل با جناح مطالب و حصول سعادت ارباب اعیان از خود
بر داخته روز دیگر کوچ کرده در دوفرنجی خوابیده که نزول فرمودند و درین منزل تحقیق انجامید که باقیان با پست نزل
کس از چگون عبور نموده با بنظر آنکه حضرت اعلی تصور آنکه باقیان قدم جلالت پیش نهاده اراده متقابل با یک
همایون شاهی دارد چون امید و دلیری و نصرت حضرت باری عز اسمه زیاده از حد پان بود و اظهار سرشت و شایسته
نموده فرمودند که در اردوی معلی نثارهای شاد و یانه بنوازش دادند و در تزیین مقدمات جنگ برداشته و اول
چرخچ دست راست و دست چپ و بوی کجی شکر و صد و پست و طایفه و تفنگچی و سایر اسباب محاربه
و آتشند و راجی جهان رای برین قرار یافت که تا احوالی رود و چون استقبال جنود مخالف نموده در هر جا که باشند
تلاقی روی داده صف قتال آراسته شود و آنچه مقدار آتشی بوده باشد از کین غیب بجز آنکه غیر و تهاون را مصلحت
نمیدیدند از یار محمد میرزا و شاه خواجه و رفقای ایشان که صاحب وقوف شوارع آن ولایت بودند تحقیق را بهیاب
فرمودند که یار محمد و رفقا از هر راه که مناسب تر و آب بیشتر باشد روانه شوند که عا کر اقبال از قلعه آب در فدا بیا
یار محمد میرزا و رفقای سفیدان از زبکیه مخالف رای همایون اختیار نموده معروض داشتند که تعجیل در امر محاربه موافق
مصلحت نیست بلکه صلاح دولت در اینست که اردوی کیمیا پوی بکثرت لشکر و انبوهی خلائق با هستکی
کوچ نموده جنگ را در خیر تاخیر و تراخی اندازند چه مطلب ایشان آن بود که طوایف از زبکیه که سالها تکمیل بودند

عبد الله خان این مصیبت وقت و حفظ حال خود را در موافقت با قیام اختیار نموده مطیع و متقاد او گشته اند و حال آنکه
موجب نصرت ترین ها چون شاه بی بی محبوب در حرکت آمده و خوف و داشت بر آن جماعت استیلا یافته قرار داد
خاطر آنها آنست که تحت بلند نعمت شاهانه بنیخ و ولایت ماوراءالنهر و قلع و استیصال اوزبکیه مقصور است بالضرر
بر سر باقیان جمعیت نموده بقصد مغرور در مدافع میگوشتند و هرگاه بر ایشان ظاهر شود که حضرت اعلیٰ شاه علی گلی
طمع درین ملک ندارند و غرض ازین نصرت احیای سلسله عبد الله خانست و صاحب اختیار آن ولایت بدستور
امراء اوزبکیه خواهند بود و رفتن و رفتن لشکر روی بمغفره و پراکندن خواهد نمود و هر روز یکفرسخ پیشتر میر و بیگم جمع از اوزبکیه
استقبال موجب سلاطین زاده خواهند نمود و کمون ضمیمه انور بی جنگ و جدل بمنصفه ظهور جلوه کر خواهد شد
این رای موافق صوابه اشراف اعلیٰ بود اما چون ریش سفیدان اوزبکیه فلو داشتند و بعضی از دولتمداران کسان
نیز این رای را بر تعجل ترجیح میدادند و نیز معلوم بود که باقیان اراده جنگ دارد و یا نه چه مذکور میشود که او بدین قصد
آمده که برادرش را از بلخ بیرون برد و بعد از مشاوره و گفتگو بدین کنشاش علم نموده در طی مسافت تالی و جگر
کردن تاخیر نموده هر روز یکفرسخ و دو فرسخ کوچ واقع میشد از اتفاقات که موبد قول ریش سفیدان اوزبکیه است
آن بود که بعد از آنکه قطع مسافت نباتی قرار یافت میرزا محمد بیگ نام شخصی از اعیان اوزبکیه که از قریبای یار محمد میرزا
بود و باده پانزده نفر از بهادران بجانب بلخ آمده بمسک سلاطین زاده را ملحق شد و در خاطر با سوخ یافت که این
سای صایب بود و دامن بعد کرده کرده اندین مردم غم آمدن خواهند نمود و یا زخم میرزا نیز از جانب جهالگیران
پراغها باستمالی امراء اعیان لمبقات اوزبکیه فرستاده همه روز منتظر بودند که غریب خورتی روی نماید
که منتج مطلوب باشد اتفاقا این تدبیر موافق تقدیر نیاید و در مغفده عظیم بران مترتب شد اول آنکه از زمین قضا
بجای حاصل و حاکم کشید که مخالف رای های یون بود مخالفان چهره شده و خوف و وحشتی که از لشکر قیامت از پیش
برایشان استیلا یافته بود زایل گشت دوم آنکه آب و هوای آن ولایت موافق مزاج اهل اردو نیامده و از حرارت
هوای غفونست که با و آنها می کل او که بکار میرفت بیماری در میان لشکر حادث شد و مرض اسهال شیوع یافت
و با اینحال در عرض بیست روز بجوالی شهر بلخ آمده نزول اجلال فرمودند اما بیماری لشکر حضرت اعلیٰ را در امر
مچار به مثال و مترد ساخت و چگونه متاعل نکردند که رای تالی اندیش همواره در امور جزیه بر نبات است
خرم و احتیاط مرعی میدارد و در مقابل و متاعل که کرایران و توران که از قدیم الایام منظم ترین قضایای
عالم بوده چگونه مرعی ندارد و از احوال باقیان آنچه معلوم مکنان کردید آن بود که چون از آب عبور نموده و

می آمد مومن بی از اند خود رسید شرح گرفتن قلعه و حقایق حالات عرض کرد و باقیخان ظاهر ابا و عتاب و حکایت
آغاز نهاد و چند وزیرین الجمهور از طاعت و در بود و اندر خفیه که تحقیق احوال می نمود و او شمه از عظمت و احوال
پادشاهی و کثرت و از دعام شکر عرض نمود و خاطر نشان کرد که جنود او از یک بهیج و جود قدرت مقابلت
با جنود ظفرو و دقرباش نیست باقیخان در بختی افتاده در روی بازگشتن و نه رای پیش آمدن داشت
روز بروز توقف و عنان کشید که لشکر قرباش خوف و هراس از خاطر او از یک بهیج رایل ساخته اند که جبر و شد
و از اطراف و جوانب جمعی باو ملحق شده و در اردوی او از یک بهیج نیز جمعی فراهم آمد و باقیخان بجوای شهر آمد و استحکام
برج و باره و تعمیر فسیل و دروازه سعی نمود و در سواد شهر قریب بقعه محل مناسب جهت نزول لشکر اختیار
نمود و پشت بقعه و دیوار بست شهر داده اقامت نمود و در پیش اردو خندق کند و عقب خندق را بنوب
و تفنگ استحکام داد چون قدرت جنگ و بر و در خود ندیده قرار داد که بدین نسق حراست شهر و قلعه نماید
و تا بست روز لشکرهای ایران و توران مقابل یکدیگر نشسته بودند اهل علم شانه که در میان مردم الواسع
بغایت مقبر و مجرب است هر چند ملاحظه میکردند صریحا میکنند که جنگ سلطانی میانه این گروه واقع نمیشود و جای
تعجب بود دیگر تبه قراولان جنود ظفرو و دقرباش اند که نیز عنانی کرده پیش رفته بودند قراولان او از یک
پیش آمد و بین الفریقین بقدر دست بازی شد و از طرفین دلیران هر اول یکدیگر رسیده و ملائی گشته است
بالت کمال بودند و شجاعان جنود اقبال مانند شیر پیشه و لاوری بر انقوم حمله برده و بست و چهار نفر از بهادران می
کرفتار شدند و گروه مخالف عنان از جنگ کشیده پس رفتند و سرداران آن فوج بدین بهانه نسک شدند
که بر بیخ خان درین باب صادر شده و با جنگ مانور ستیم و جمعی که دستگیر شدند خود میسر آمد و بودند و الحی
همایون اعلی نیز قدغن شده بود که احدی از دلیران عساکر فیر و زنی نشان بی رخصت اشرف اعلی بنود و سرشته
حرب نکردند و محلا بعد از محاربه مذکورده روز دیگر بجوای شهر توقف واقع شد و از طرف او از یک بهیج آمدی فوجیم
قدم از دیوار بست شهر و قلعه پیش نهاد و بوضع پوست که باقیخان جنگ میسازد و از سواد شهر و کوچه و بازار
قدم جلالت پیش نمیند و عطاوار باب رای و تدبیر صلاح نمیدیند که گروه قزلباش میانه لوجه باغ در آمده
جنگ در خندق و دیوار بست شهر وقوع یابد زیرا که از پیش رفتن عاقبت محاصره و قلعه گیری پیش می آید و محمل
که با تیر کشد و چار می کشد که اشتداد یابد و ماکولات درون بقع ان آورد و ظهور این مقدمات موجب ضعف و بی
لشکر قزلباش و دلیری سپاه مخالف نکرد و و ظلمهار روی نماید که راهی عظام و سفید رشان عاقبت بن کفیل

مقدس خیم شده مجالس خاتمی انعقاد یافت و از هر گونه حکایات بیان آمد حضرت اعلیٰ فرمودند که غرض از اینست
اعدا و سلاطین را و با حصول نیکامی بود اکثر باقیان بنوعی که همیشه لاف میزدند بمقابلہ موکب پاون می آمدن
صف قتال آراسته آنچه مقدس آنگهی بود بطور رسید حال که او از جنگ رو بر و تقاعد و زبیده حرفه کار خود
می نماید با چراغ خطه کنیم و شکر را بیان دیوار است و کوچ باغ مقابل قوب و تفنگ در آوریم و مع پیادگی
در میان لشکر شتاد و یافته هر روز جمعی راه عدم می پویند اگر را کب جبل و غرور بود و بلا خطه حمیت و غیرت
و نیا درین ولایت توقف نمائیم موجب استیصال سپاه منصور و اختلال عظیم امور دولت است طریق
صواب آنست که درین وقت بجهت نفع و ار کی لشکر نفیون دور اندیش علم خود غسان غریمت بصوب مراجعت
و همی که باقیان بفرم تعاقب از پشت خندق پیرون آید عطفه عنان نموده بدافع پروازیم و الا سلامت کج
کرده بتوفیق الهی معلولان سپاه را بمانی رسانیم که اگر مقدس آنگهی بوده باشد مرتبه دیگر کنون خاطر انور
بر وجه جمیل جلوه ظهور یابد القصه در روز نهم شهر محرم الحرام اردوی کرد و درون شکوه کوچ کرده از رود خطب
عبور نموده فرو آمدند و درین کوچ ظاهر شد که دو ثلث لشکر طغرائی سقیم المزاج و پارانده و ثلث دیگر بلکه بیشتر
پاردار و چهار داران خواستار متعلقه چار داری بهیچ خبر دیگر نمیتوانند پرداخت تا بقال و جدال چه رسد از
مشاهده این حال غم بازگشتن در خاطر انور رسوخ یافته مشخص شد که اگر فی المثل هفته دیگر تاخیر در مراجعت واقع
میشد احوال مردم اردو بنوعی مختل میگشت که البتہ اصلاً اصلاح پذیر نبود بالجله روز عاشورا در کنار آب
خطب توقف نموده بلوازم تقریر سید الشهدا و لب تشنگان باوید کرب و بلا قیام فرمودند صبح روز یازدهم و بفرمود
احمد بر زبان آورده کوچ شد امر اچونچی را امر فرمودند که در غیر مرتبه چند اول بوده از عقب لشکر آید و بنوعی
که مقرر شده بود در نیم فرسخی اردوی هایون نزول نموده باشند درین مرحله دو فرسخ قطع نموده فرو آمدند
و بعد از لحظه از جانب امر اعظام که در عقب بودند خبر رسید که سیاهی از جانب مخالف نمودار شده آهسته
پیش می آیند حضرت اعلیٰ شاهی متفر فرمودند که اگر سپاه مخالف بفرم جنگ پیش آمده آنک محارب را ساز دهند
ایشان نیز بدافع قیام نموده ما را خبر داد کنند و اگر او یکبار ای جنگ نداشت باشند و بجهت حفظ حال خود و یابی
نمایند غازیان نیز محارب را در باقی گذاشته آهسته آهسته خود را بار اردوی هایون رسانند بنوعی که قرار یافته
در نیم فرسخی اردو نزول نمایند و چون پدارولان مشیاء طبع بلوازم باس و کشیک قایم بودند و در آن حال مخالف
باشیم خطه غافل نبود و در ششگون ایمن نباشند و بعد از آنکه زمانی خبر رسید که جمعی کثیر از لشکر او نزدیک فرم

مبارزه پیش آمد از آب که شستند و نیز غنائی کرده خود را بخاریان رسانیدند و فاجین بران قتال اشتغال یافتند کار از ملاحظه
و احتیاط که شتر حضرت علی ابن حسین خان بعضی از امرای جنای را بمحارست اردو تعین فرموده بغیر و زنی اقبال
سوار شده عطفه غنائ فرمودند و پست عرابه تنگ پیش فرستاده دست راست و دست چپ قول جایون بگردان
کار و دلیران مکر که بکار استحکام داده عملهای ظفر و اقبال کشود و بمقابل احد اشتغال شد و بعضی از امرای کبک لشکر حرجی
تعیین فرموده بیشتر فرستادند و قول جایون تعاقب در حرکت آمد و چون قریب بکنفر سنج و نیم از اردوی معلی جدا شد کبک
قتال نزدیک شدند غازیان عظام یکی از بهادران اوزبک را که دستگیر شده بود آوردند از تقریر او چنین معلوم
شد که در وقتی که خبر کوچ کردن اردوی کیهانپوی بایقچان رسیده متعجب شدند که آیا سبب مراجعت چه بوده
باشد جمعی محل بر بخود بونی کرده گفتند که فرصت را از دست نداده تعاقب ایشان میباید کرد و بایقچان نیز بجای
الطیفة گرفته در تعاقب مبالغه داشت و جمعی دیگر از ریش سفیدان و اتالیقان روزگار دیده کار از مود و قضیه
شاهی بیکچان اوزبک را تقریر نمودند که در وقتی که خاقان سلیمان شان شاه معمول علیه الرحمة والغفران لشکر بر
او کشیده بخراسان رفت و او در قلعه میر و متحصن گشته بمحاربه اقدام ننمود حضرت شاه از محاصره ملول گشته آوازه
مراجعت شایع ساخته بمنزل کوچ کرد شاه بیکچان بی ثباتی کرده بتعاقب کردن پیرون آمد خاقان سلیمان نشان
عطفه غنائ کرده فیاپین محاربه بوقوع پوست و ظفر و اقبال قرین حال آن پادشاه شیردل گشت و محملست
که حضرت شاه حجه خواهد که با شاهمان معامله پیش بر دگر جدا و با شاه بیکچان پیش بر دو نیمت مصلحت
تعاقب نمی بینم بالاخره از خلوی بهادران جنگجو لشکر بایقچان تعاقب پیرون آمدند و بکنار آب سیده فی النور عبور
کرده آماده قتال شدند القصه از اینجا نب امر عظام باین شایسته جنگ مشغول گشته از جانبین داد و دلاوری
داوید بکیش خان استاجلو که هر اول چرخ و پیش جنگ بود حملات دلیرانه نموده مخالفان را کتار آب دو انداخته
که در این دین آوازه توجه بکوب جایون شاه بمرکز سیده بکیش خان و بخت قلیخان شاملو با جمعی از دلیران
لشکر فیروزی اثر باستظهار لشکر قول از آب عبور نمودند و در انطرف آب معرکه زرم و پیکار گرم کردید تا غروب
افتاب بیکبر و در گرم بود بعد از غروب بنیروی اقبال بی زوال شاه بیکچان فیروزی بر شقه اعلام ظفر فرجام
از او طاریان بکوب اقبال و زید شکست بر لشکر مخالف افتاد و تا هوا تیره و تاریک شده بود غازیان مخالفان را تعاقب
سفر نموده می آوردند و در وقتی که مشاعل خورشید مائل در قول جایون از درخت کشت خبر شکست مخالفان رسید
حضرت علی کس بقدر غریب از ایشان فرستادند که چون شب میان آمد بعدی از غازیان در انطرف آب توقف نمود

باز کردند بعد از خطه که خاطر از کید و مکر مخالفان جمع کردید موکب هایون شاه بجانب رود حرکت آمد و در اینجا
هایون نزول فرمودند تا چهار دانگ از شب گذشته متوجه دیدن سرا و اختر هما بودند عبدالرحمن نامی از مردم معتبر
او بکیم دستگیر شده بود چون بنظر اشرف درآمد نام و نسب خود بیان کرده حضرت اعلیٰ او را شناسانیدند و گفتند
عادت رضیه و خصال رضیه اشرف اعلیٰ است که با گرفتاران تخصیص جمعی که طریقه آشنائی داشته باشند علی بن
با او عمل نمود فرمودند که بند از دست او کشوند و زخوت بخون آلوده که در برداشت پروان کرده زخوت پاک
از قباچه چانه خاوه شریفه آلوده در پوشیدند و سایر گرفتاران در هاشب بیا سار رسیدند و از شکر قریب شش
سوا می شریفان تنگ برادر محرابان قاجار کسی که نام و نشان داشته باشد ضایع نشد و جمعی ضلح اندیشی
چنین تقریر کردند بهتر نیست که موکب هایون رجعت نمود مصلحت کوچ بطرف بلخ واقع شود که با قباچه و او بکیم را
دیگر قدرت محاربت و جرات مقابله با عساکر اقبال ندارند اما چون راهی صایب حضرت اعلیٰ غم مر حجت
خرم کرده بود و چاری در میان شکر شده او داشت با احتمال طعنه سخن به بوده که باین طریق سلامت را از دست
نداده فتح آن غنیمت نغمه نمودند و باین قدر فتح و ظفر از جای رفته ترک قرار داد خاطر اشرف کردند و الحی در آنوقت
هیچ فتحی شایسته تر از آن نبود و هیچ تدبیری جهت اصلاح حال لشکر از آن صایب تر نمینمود و قریب نصف شب بود
که امر از موکب بزم بازگشته بلامت رسید و زبان به تنبیت فتح و فیروزی گشادند و بنوازشات خسروانه نوازا
گشتند و مقرر شد که بقا نمید که قرار گرفته نیم فرسخ از عقب اردوی آمده باشند و حرم و احتیاط را از دست نداده
اگر احدی از ضعفا و لشکر در عقب مانده باشد همراه آورند و هر کس از سپاهان فوت شود اگر تواند بار و در سینه
و الا در هاجا و فلی کرده چنان نمایند که مدفن معلوم نباشد و هر روز جمعی از یوزباشیان و قورچیان بطرف دست
راست اردو و جمعی بطرف دست چپ تعیین می یافتند که نیم فرسخ بلکه کمتر میرفتند باشند و اگر احیاناً او بکیم مانده
داشته باشند علی الفکر دست بروی نمایند بغیر تیغ آبدار منع نمایند مجازا آنچه لازم خرم و احتیاط بوده می
داشتند و چون در آنوقت نزول اجلال واقع شد ضبط و تسبیحی که در باب نسب و غارت و امیر نمودن بود بر طرف
شد و مردم غارتگر با طراف جوانب خصوصاً شریفان رفته آنچه می یافتند می آوردند و اردوی معلی یک روز در
پای قلعه توقف نموده اکابر و اعیان و قاضی و مفتی و کل سکنه قصبه اند خود را نام نویسی کرده هر خانه و از برای یکی
از اهل اردو سپردند که با بستران و شتران خود حمل کرده رودخانه را سلان و عراق نمایند بکمانه العین قصبه آن
معموری و بر آن گشت و بسیاری از نسا و حبیلان بدل اسیری گرفتار آمدند که کسی بود که اسیران را همراه داشت

و در سوابق از زمان که از سلاطین بزرگ بجز اسان و سلاطین دوم با در بایمان بقصد محکمت گیری یا نسب غارت می آمدند
چون اسیر نمودن عیال و اطفال مسلمین جایز می داشتند و از بلاد شیعه اسیر میکردند و بادی این امر شریع ایشان بود
روز کارا شقام آن از ایشان کشید و چون کان آن بود که با قیامان و رغبت موبک هایون لشکر تاخت و غارت
سرحد خراسان فرستند متوجه استحکام قلعه مار و جاق شد و ملاحت آنجا را از نظر علی سلطان شامو که شایسته آن
نبود تغییر داده و یوسف علی خان ولد بوداغان چکنی که حاکم مشهد مقدس محلی بود تفویض یافت و پیرام علی سلطان
اورانیز در آن حدود الکلاده بکومک برادر تعین فرمودند و بایحتاج لشکر او از زره و اسلحه و یراق و ضروریات
قلعه و از وقدر وجه لایق سرانجام یافته و حکومت مشهد مقدس بجز آنجا منتقل شد و در نخست بکیش خان
و ملکش سلطان پیش رخصت یافته برو و بتول خود داخل شدند و در آن سلطنت هرات بمساع جلال رسید
که بایقمان لشکری بچکاو فرستاده و از راه دست و راندهی بمرحد خراسان و از حضرت اعلی فوجی از عساکر
منصوره را بر سر آنجا حجت فرستادند بایلغار رفته سلک جمعیت آنجا رفت بحد و زره و لشکر طوفا از هم پاشیده
بغیر و زی و اقبال مرا حجت نمودند و اجماعی درین سفر حضرت اعلی بنفس شریف محفل انواع شد ایدشته عا که منقول
رحمت بسیار کشیدند و از کنار بلج تا مرغاب هر روز گروهی از چهاران لشکر فوت میشدند و در راهها دفن
و چون نواب کامیاب قدغن فرموده بودند که چهاران را در راه بیند از نوباد او بزرگوار از عقب آمد و مرده
کشی نمایند و آنرا پیش خود ببردی حساب نموده سر او را بر بند بسیاری از فقرا و لشکر و مردم فرومایه که با وجود
نیستوانستند بار کرده بمنزل رسانید و از بیم قدغن شاهی نتوانستند انداخت هنوز آخرین رتق از حیات
باقی بود که در خاک می نهادند و تغیل و تدفین بوجه شریع صورت نمی بست و در باب خلاص و در رضا جوئی و بی
آنز احیات ابی شمرده اصلا ازین قضایا آنا کر و ملال از نامه ایشان مشاهد نیست ملاحظه بسیاری درین
سفر از مرض اسهال تلف شدند و تازه پست روز که در هرات بودند هنوز اثر آن حادثه عظمی باقی بود از بیم
متوفیان که درین سفر زحمت بعالم بقا کشیدند سید یک کونده بود که با غنچه از نقباء بخت شریف بود و سید محمد
جد او از بغداد با شعار شاهی سیونی و شیخ ملاذمت خاقان سلیمان نشان آمده بود و در سلک امرای بزرگ انتظام
یافته فاجعت در جنگ جالند ان شهادت یافت و مشارالیه از زمان شاه خجست مکان الی غایت در سلک امر
منتظم و مهر دار مهر مبارک شرف نفاذ بود و اگر چه در اوقات ایولات و اسباب خجست او تغییر یافته بود و نام
مهر دارکی و قرب ظاهری داشت دیگر ابراهیم خان والی لار که در منزل آمد و بر دیخان بطریق همان مغز و مخمر

بود و چنانچه بمرض اسهال رفت دیگر قاسم یک سیاه و سی قورشا ملوک که در معتبران انطاکیه و در سلک قریبا
بود و دیگر میرزا یعقوب دست غیب که از عادات دارالملک شیراز و مختص با نولایت بود و بمرض گرفتار آمده
از هم که شست و دیگر یولانا خوسا شوشتری که از سوارزان و مستعدان دوزگار و سخن سخنان نادره کار و شاعران
تبار بودند سال عمرش از مصر حمل از پای در آمده و در اند خود فون گشت القصد از هر طایفه و هر طبقه جمعی را فضا
چو بودند از انطیاب بجنبان نموده زبان قلم دادند و ایشان کشیده داشت رحمة الله علی جمیع اهل الایمان
و کرامت حضرت مولک نشان خیر و افاق یعقوب الملک عراق بنایت حضرت مالک الملک علی الاطلاق
شانه و علم سلطان چون ریای حضرت کیان از سفر خیر اثر پنج مراجعت نمودند و دار السلطنت هرات نزول اجلال
واقع شد چند روز جهت نظم و نسق عالما بوقت توقف نموده از آنجا بتهنئه مقدس رفته بانجام مطالب مدعیات
حکام کرام و صوابه اعیان خراسان پرداخته و یکی را بنوازشات خسرو اند و خلع فاخره پادشاه خوشدل
و سرافراز گردانید و نخست انصراف اندانی داشتند و دوسه روز در استانه مقدمه مقبره که اوقات شریف صرف
سرا رفیض آثار و انجلیح المسمات سادات و خدام و ارباب و طایف و سایر مهمات استانه نموده از آنجا
عنان غربت بجانب عراق منقطع ساخته روزی چند در ملک را و کان خیم اقامت نصب نموده جمعی که درین سفر
خدمات شایسته ظهور آورده بودند با تعامات سرافراز گشته جمعی دیگر که در خدمات مقصر بودند از ملازمت خارج
شدند و بعد از فراغ ازان سواران را به خوشان شکار گران رفته چند روزی در آنجا و پیش از شکار سرور و زین
خاطر بودند و روی کیهانپوی و غرق را از راه جنگ مغزیه بسطام روانه نموده خود جریه با معبودی از خود
رکاب اشرف بالائی درون تشریف برده به نیک و بد قلعه درون و مهمات آنجا رسیده شاه علی سلطان غلام
خادمه شریف میر چشمک را بر تبه و الای ایالت و خانی مرید گردانید و حکومت الکادر درون را با و غایت
و خاطر از مهمات آنجا جمع فرموده در آنجا خوابار و روی کیهانپوی ملحق شدند و سلاطین زاد های او به کیهان
یار محمد میرزا و رفقا نخست قزوین دادند که در محالی که با ایشان محبت شده بود ساکن گردند و از راه سیاه کو
بکاشان آمد مردم کاشان شهر را چراغان کردند تا شب محبت چراغان گرم و روشنی افزای خاطر خوشدل
بود و از آنجا متوجه دار السلطنت امینان گشته بغیر وزی و اقبال در مرقه دولت ابدی اتصال نزول اجلال
فرمودند و فصل طرب انگیز با نیزه و رستاخورد و دار السلطنت ندر بخت و گاه انی گدایند و او فراغت و
خوشدلی دادند از سوانح انوقت آمدن ایلچیان از جانب شاهي بکجان حاکم قندهار که مراد سلاطین پادشاه و الای

جلال الدین محمد اکبر پادشاه است عزمه داشت اطلاق این بنایه سر بر علی پادشاه اظهار اطمینان و دلجوایی و یکنوایی کرد
نخایس و امتعه و پیشکشهای لایق از سال داشته بود بندگان حضرت عالی الطحان او را نوازش بسیار فرموده عطا کیا
و راجع از زانی داشتند ذکر احوال باقیان بعد از معاودت موکب همایون از یورشش پنج از تقریر و اردین
چنین بوضوح پوست که در وقتی که خبر مراجعت کردن لشکر فیروزی اثر قلباش باقیان رسید چون غلبه و
قدرت ایشان محسوس نمود داشت متفکر شد که آیا چه صورت روی نموده باشد و ترزلی که بجهت بیماری دارد و
اعظم واقع بود معلوم از بکیه نشده بود چنانچه تحریر پوست اندیشه آن داشت که مبادا حمله و تیریری در میان
باشد و اراده عطفه عنان داشته باشند آخر الامر با نخواستگی جمعی از جنگجویان بسیار را بتعاقب مامور کردند
خود نیز اراده سواری داشت از تقدیر این روی غلبه از جانب عساکر نصرت نشان بوقوع پوست شکست بر
از بکیه افتاد و باقیان مضطرب الاحوال گشته هانشب اراده نموده بود که سالک طریق فرار گشته متوجه بخارا
شود که خبر باو میرسانند که موجب معالی پادشاهی عازم خراسان شده از منزل کوچ کردند خاطر او اطمینان تام
یافته کلاه شادمانی بر آسمان انداخت و چنین عاوده عظمی باین سالی از دفع شده و یکبار به علم دولت کلامه
بر او اخت و چون لشکر از یک جمعیت تمام نموده بودند اراده تخیر بدیشان نمود و مردم بدیشان که از بیم
از بکیه در بنجولهای کوستان خریداری بودند از هر گوشه سر بر آورده فراهم آمدند و بدیع الزمان میرزای
از نژاد خواجهای احرار که نواده دختری شاه سلیمان والی بدیشان بود بر خود والی ساخته بودند و از بکیه
برآمده درین دوسه سال که میان از بکیه فتنه بود و اولایت که بحیطه تصرف میرزا گذر داده بود باقیان
چون خاطر از معاودت موکب معالی شاهی جمع و میل نموده موکب همایون بدار السلطنت هرات باورسید
غریبت تخیر بدیشان نموده روایت انصوب گشته بدیع الزمان میرزا قوت جنگ صحرا در خود ندیده قلمر شخص
و بدیشان انکس باو پوفالی کرده تفرقه بر آکنده در میان ایشان افتاده عاقبت الامر باقیان بقلعه کجا
مشغول گشته بدیع الزمان میرزا را از دست آورده از پای در آورده و اولایت را یکی از امرا محضه سپرد
در خلل این امر بعضی امرا که باو بدین مضمون بودند قصد عذری داشته اند و همانا در پنج با یکدیگر مواضع نموده
اراده کرده بودند که او را ضایع کرده بجانب جهاگیر میرزا میل نمایند بعد از خبر مراجعت همایون از این عیس
باز آمده اند اما یکی از اهل مواضع اظهار دلجوایی کرده نزد او زبان باظهار این راز کشوده بود و او کتمان آن
واقع کرده در موقت که خاطر او از توهمات شکر بکانه جمع شده بدیشان نیز حسب دلخواه بر انجامت

در مقام دفع بدخواهان درآمده امرا و از بکیه که داخل این مواضع بودند پنهان کنکاش جمیع نموده و جمعی از دولتمندان
و فدویان را در کین باز داشته و در پرتیهای محاوره با ایشان عتاب خطاب آغاز نموده اظهار مواضع ایشان نمود
و آنجا که کار نموده شخصی که کشف اسرار نموده بود و در مواضع گفت حکم بر گرفتن اکثر آنجا صادر شده همان لحظه
قریب بی چل نیز از امرا و از بکیه که اسم و رسمی داشتند با سار رسیدند و در عرض آنجا ترمیم کرد و ای خود را
تعیین نموده بکامرانی و اقبال بجانب بخارا خود نموده دیگر باره چمن دولتش بر سبزی آغاز نهاد و کلدی محمد
خان قزاق که در تاشکند لوای استقلال بر ترفع گردانیده بود با او در مقام ملائمت درآمده ریش سفیدان دولت
او بکیمت تقویت مذهب تجوید مضامین با او کرده ایمان فرستادند و باقیان همیشه در فکر و اندیشه ولایت
تاشکند بود که از تصرف قزاق انتزاع نماید مصلحت وقت عمل نموده صلح گونه کردند و مستند فرستادند و همیشه از بخارا
آن داشتند که حتی بدست آورده متعرض خراسان کردند و شکوه سلطوت قاهره شاهای و غلبه و از دحام که
قرلباش که در سفر بلخ مشاهده نموده بود اندیشه نموده که کنون خاطر خود را بخیر ظهور نیتوانست آورد و لافهای کوفی
که پیش ازین میزد ترک نموده زبان در کام او بکشید و بامرا سرحد خود تحریک نمود که کس بامرا سرحد و مار و چاه
و هرات فرستند که با یکدیگر ترک خصوصیت کرده متعرض مملکت یکدیگر نشوند و مانع آمدن قواقل و تجارت گردند
و در امنیت و استقامت طرق و شوارع کوشند و امرا و عظام حقیقت بپایه سیر اعلی عرض نمودند و از قضا
جلال نیز حکم بایان نهاد و شد که امرا سرحد با هم بازگشت نموده ابواب آمدن تجارت و تردد دین مفتوح بوده
و مدتها پس از این منازعه روی نموده تا یکصد سال در هیچ طرف دست درازی واقع نشد و ولایت
خراسان بیرونی دولت قاهره محبط امن و ایمن بود و با در خاطر حقیقت بنیان رسوخ داشت که بعد از
اصلاح کمال شکران و آسودگی سپاه ظفر بانه و دیگر باره یورش بلخ اتفاق افتاد چون عنایت الهی در تیر
کنون خاطر انور بر حسب دلخواه نعمت ظهور یابد و باقیان نیز پوسته متزلزل و مترصد این معنی بود بحسب تقدیر
در سرحد بغداد و آذربایجان بعضی قضایا یا رومیه دست داد که توجه موکب همیون با نظرف او ای الزم نمود
چنانچه در طی وقایع سال آینده مرقوم ملک بیان میکرد و باقیان را بعد از استماع این اخبار تزلزل که از
خوف نعمت همیون داشت زایل شده اطمینان تمام یافت بفرایع بال بر سر ساد و رست و اقبال کنیز
بشرت و کامرانی مشغول داشت تا آنکه زمانه غذا چنانچه عادت اوست زیاده ازین با قدر او نیافر
در اندک روزی چنانچه بر زبان الهام بیان اشرف گذشته بود بمکافات کفوان فحمت عباد خالق انشا

که در باره باز ماندگان سپیده او کرده بالکلیه ایشان را از ملک موردش محروم ساخته بود و بام اجل گرفتار آمد و در سنه ثلاثه
عشر و الف از در فنا به عالم بقا انتقال نمود و شو اجل خانه عمر پر و آتش که از تخت بر تنه انداختش و قایم سال ^{۱۹۷} سال مبارک
توشان میل تر که مطابق اثنتی عشر و الف که سال هفدهم جلوس جایون شاهي خلل آندی است و کرده اخبار عالم
بر اقلیم زمانه کشت غیر و ز زمانه کرده و آنکه طرب سازد در عشرت بروی خلق شد باز به هم پیوسته شد عقد شب و روز
نوبه عیش و عشرت و او نوروز زمین کسرت و همه خسروانی بکیتی و وصلای شادمانی نسیم نو بهاری عطرسا کشت
نسیم غیر نسیم بهار چون مشک تار غیر نیری آغاز نهاده نکمت رسان شام دلگشای کردید کوس نوروزی صدای نجات
افزای جهان افروزی در نه رواق سپهر انداخته صلاي عشرت و شاد کامی بهالسیان در داد و اعنی خوشید عالم را
که تخت نشین دار الملک فلک چهارم است در روز جمعه هفتم شهر شوال سنه اثنتی عشر و الف از آرمگاه جوت شهر خاگاه
عمل خرامیده و لای شوکت و اقتدارش ارتفاع آسمانی یافت جهان را خرمی تازه پدید آمد ابواب نشاط و شادمانی بر روی
خلایق کشود کشت شهریار زرم جوی بزم جو بر سیل معهود و مقادور در السلطنت اصفهان بزم آرای محفل کشت
بر حسب فرمان در باغ جهان آرا فی نقش جهان مجالس بهشت نشان مرتب گردید و اسباب چراغان مجای و آلوده
چراغها شکفتگی و افروختگی پذیرفت شهر زبس شمع در مجلس افروختند دل روشنان فلک سوختند در آن بزم روشن
چون خوشید و ماه بسی بختان مرصع کلاه القمه در شبانروز سپاهی و رعیت داد و شاد کامی داده شهریار بخت
آزاد بواطن خسروان طرب افزای خواطر بودند از سوانح اقبال که در اوایل این سال بطور یوخت بدست آمدن قلعه
نهادند است که بفعال اعلی که در آغاز جلوس جایون محافظان بران تغین نموده بود بعد از آنکه بجا بین حضرت اعلی
شاهی و سلطان مراد خان خوند کار و روم صورت صلح روی نمود چون شرط شده بود که در حین انعقاد صلح آنچه
در تصرف منسوبان طرفین باشد کماکان ستم بوده از جانبین تعرض نرود و به جهت قریب پانزده سال آن قلعه در
تصرف رومیه ماند و چون الکامای نهادند خراب بود و طو و و مسمومات محافظان قلعه نهادند از خزانه بغداد داد
میشد هر چند از طرف نبار در دست چانی تعرض آن نمیشدند اما برادران سرحد بغایت دشوار میمود که رومیه
را از میان الکامای باشد که نشسته قلعه مذکوره که وسط معوره قلمرو علیش کرد عراق عجم است آمده شد نمایش
و مکرر تحقیقت بوزر او ارکان دولت پادشاه روم اعلام کردند که بدون این قلعه که چهار دیواری پیش نیست
منتهی از آن دیوان پادشاهی نمیرسد بالآخره موجب فساد و قصور میان مصالح و اتحاد است اولی نیست
که این قلعه خراب شود و رومیه نبار بر دست چانی بلا خطای دور قبول این معنی نکردند بعد از فوت سلطان مراد خان

سلطان محمد خان پادشاه شده در مالک دوم او با شمس پد و ناسان منطقه سرخویش و فساد برآورده خود را جلای نام
کردند چنانچه در طی احوال جلایان هر قوم قلم و قایع نکاز خواهد شد نهب غارت محاکم می نمودند و سر رشته دولت
از نظام افتاده سلطان محمد خان از طغیان جلایان قدرت تمام برد و رفع آن اختلال نبود پاشایان سرحد نیز از هجوم
این حالات اطاعت و ادعای او امر پادشاه خود می نمودند غلامان بغداد و بخود و سری حاکمی که از جانب پادشاه منصوب
بیرون کرده از ون احمد نامی از آقایان بغداد را بر خود حاکم کرده غلوه غلامان نهادند که از بغداد داده میشد
باز گرفتند و بعضی از انجاعت بخت باز گرفتن غلوه و مر سومات پراکنده گشته بعضی دیگر حصار نهادند و پناه خود حصار
بر طغیان بر آوردند و متعرض قری و مزایع آنند و گذشته روز بروز در طغیان و بی اعتدالی می افزودند امر اعظم
سرحد حاکم بغداد را از اطوار انجاریشان اخبار نموده از انجانب محمد آقا قبیله قتل یا بارت ایشان منصوب گشته و آن
نهادند شد بکشته قلعه اورا نگین کرده و مایل و اسباب و غارت کردند محمد آقا استغاثه بدرگاه جهان پناه
نموده از منصوبان این استان استمداد طلبیده از موقف جلال منشور عاطفت و افضال شتعل بر غوطف پادشاه
باسم انجاعت شرف صدد ریافت که ترک نافرمانی کرده پیرامون عصیان و بید و گیتی نکردند و حسن خان و امیران
سرحد باند محمد آقا مامور شدند و قبل از ورود آن منشور جمعی از مردم احتشام آن حوالی در عایا و قریه قلعه که قریه
ایشان بجان آمده بودند هجوم نموده عازم آن شده بودند که آن گروه را از حصار مذکور بیرون نمایند و انجاعت
بدافع و محاربه قیام نموده فیما بین نایره شورش و آشوب اشتغال داشت حسن خان جهت اصلاح این احوال
و اندام محمد آقا متوجه انصوب شد و درین شورش و غوغا محمد آقا ترک حکومت را غنیمت شمرد و سر خود گرفت از ننگ
حصار که از ظهور گرفت و بیم مخافت شبی بر بستر آسایش نمی نمودند ولی بکثرت نامی از رویه شعار دولتی و لشواهی این
دودمان ظاهر ساخته برجی از برج قلعه را که او داشته بدست پرونیان و در دمی از خیال خبردار گشته بین
الفریقین جنگ و جدال بوقوع پوست و سر و انجاعت با چند نفر قتل رسیده قلعه بدست پرونیان درآمد
و در خلال اینحال حسن خان بپای قلعه رسید و بقیه السیف را مان داده هر که امی بطرفی رفتند و قلعه خالی گشته
حسن خان حسب الامر اعلی تخریب آن پرداخت و وقوع اینحال که احدی را اصلاح و خیال نبود موجب اختلال
مصلحت گردیده هر چند از جانب مایون اعلی توجهات پادشاهانه در استحکام بنیان آن مبدول می افتاد از نظر
امری چند که مخایر عمد و چنان بود بطور می آمد و پادشایان سرحد آذربایجان نیز شیوه جلایان پیش گرفته
نسبت مردم این طرف می اندام می نمودند تا آنکه بی اختیار سوار آذربایجان و قوچ یافتند و توبه و مکتب فزون گشت

از بایجان و تصرف در آن اولایت چون مختاریت ملک منان عنایب نمیرد از قلم در کاشن سخن خیرانی نوازی ملک
فتح آذربایجان و باعث توجه موبک غزنشان بر بد اخلاکت و زمت بنیان بدین آنک می براید که بعد از واقعه ۴۲۰ سلطنت
خان خوندکار روم و جلوس سلطان محمد خان اجامره و او با شش زوم و پهلان اگر از سر شورش و ف بر آورده
خود را اجلائی نام نهاده بودی که در طی احوال جلایان مرقوم ملک بیان خواهد گشت ندب و غارت ممالک نمینمودند
و سلطان محمد خان قدرت تام بدفع آنجا عت یافت و ازین شورش و آشوب احوال مملکت بی سامان گشته پاشایان
سرحد اطاعت فرمان پادشاه نمینمودند و داغ هر یک را سودای خود بر می شورید و داشت بنابران میران قبایل و عشایر اگر
آذربایجان که طینت ایشان بخته و فتور سرشته شده بتخصیص اولاد شاه قلی بیگلر که زیاده از دیگران شورش طلب اند
با سپهر بکیان رومیه مخالفانه سلوک کرده اطاعت شایسته بتقدیم نمیرسانیدند و بدگاه جهان پناه باز گشت نمود
کسان خود را یا غریض اخلاص بنا فرستاده اظهار دولخواهی کرده تحریک داده فساد می نمودند از آنجمله ایوب سلطان ولد
اولاد میر بکر تبه با جمعی از او با شش بقصبه خوی رفته و در سه ماه حکومت کرده خطبه بنام نامی هایون خوانده شعار
قریش شیوه خود ساخته اما حضرت علی شاه قلی اکتی از نقص عهد و پیمان بر حسب ولا تقصو الایمان بعد از یک
احترار فرموده اصلا فتوری و اختلافی با مردم مصالحه راه نمیدادند و هر چند تغییر سلوک از انطرف پشتر ظهور می آمد بر طر
دست احکام خیانت صلح پشتر مبالغه میشد چنانچه در سه مرتبه در سرحد آذربایجان و همدان جمعی اجامره و پید و تان و
دنازی بمحال رومیه کرده بودند حضرت اعلی حکام سرحد را مواخذه فرموده مغفرت از ایدست آورده بیست
سدانده سرهای ایشان را نزد پاشایان سرحد فرستادند اما شرایط و اداب صلح بنوعی که از نیطوف مرعی بود
از انطرف مسلوک نبود و بامور نا شایسته اقدام نموده بی ادبها از ایشان بطهور می آمد چنانچه احمد پاشا که در آن
اوان فرمان فرمای تبریز بود خلف پکنام تاجر سلطان تیموری را از تجارتخانه شریفه شاهی گرفته بطمع مال او را
قتل آورده تا سوازی چهار هزار توکلن عراقی مال خانه شریفه را متصرف شد و در شروران نیز ملازمان اشرف را
که بجهت خریداری اسیر خواجه بطرف و غنستان رفته بودند گرفته اموال ایشان را غارت نمودند و حضرت اعلی
تجامل آنها محل فرموده بتخافل پادشاهان میگردانیدند و مکررا اعمال قبیح پاشایان سرحد پادشاه روم و وزیر اعظم
اعلام شد چنانچه بران مرتب گشت و در سلوک ناپسند امر ازین نمینمودند محلا افعال ذمیمه مردم حد از حد اعتدال تجاوز نموده
بسرحدی انجامید که زیاده از ان تاب و تحمل مقتضای غیرت و حیست شایسته نمینمود و در خلال این احوال میان غلغله
کرد که از اولاد شاه قلی بیگلر است و در میان منازعه بدیده آمد و او قلعه قاری یارق را استحکام داده اطاعت بکلی

تبریز نیکو دو علی پاشا که درین هنگام بجای جعفر پاشا بکرسی نشسته بود بیکت تنیده و تاویب غازی پیکر و متمدن اگر او
شکر تبریز و پنجوان و ایر و انرا جمع نمود بر سر ایشان رفت غازی پیکر نبدال نام پسر خود را بپایه سر بر اعلیٰ فرستاد
استد او نمود بخاطر فیض مظاہر شرف رسید که چون در میدان با قزلباش بر منظره شده دور هنگام فرصت بالقوه خود را
بفعل می آورند و جند نمی پذیرند درین صورت مملکت آذربایجان و شر و انرا که ملک موروث هایت در تصرف
جمعی بدولتان جلای که با پادشاه خود هم عامی گشته اند گذاشتن و فرصت را از دست دادن از عقل دور است
اگر درین چند روز که پیکر پیکر تبریز بر سر اگر در فتنه یورش های یون بدانصوب اتفاق افتاد بر سبیل ایثار روانه شویم
و میان آن لشکر و قلعه تبریز که خالی از حارس صاحب وجود است فاصله کردیم بحتم که قلعه تبریز به دولت دست آید
و صورت متصور که فتح مملکت موروث آذربایجان و تنبیه متمدن است با حسن وجهی چهره نماید و این اشار و غیبی را
با دولتی و این ساخت اقبال و محمدان حریم جبر و جلالت در میان نماده قرعه مشاوره در میان انداختند چون کمر
استحسان شد که آنچه در امور دولت بر زبان صدق بیان جاری شده و دل الهام پذیر تصدیق آن کرده بی شایسته
و مکان تحت وقوع یافته و درین موده ضمیر صفات شریف که مرآت صور غیبی و تجلیات لایچی است گواهی میداد که
مغرب این ظن بدین پسند علی اسرع الحال بدین مطلب علیا فایز و کامل میگردد و لند از ای شایسته دولتی و این
به لالت ملهم اقبال و تحریک کار فرمایان حوادث روزگار با مضای این غریمت تصمیم یافته قرار یافت که از صفات
ایثار نموده قبل از معاودت پادشاه و شکر یان به تبریز رسند جناب مولانا جلالت الدین محمد بن محمد زوی که حدیث در
ساعات و ملاحظه و قاین و جات زبان طالعش از سهم الحوادث فکری مصون و اختیار و مطلع و قادرش بحجاب
تقدیر و غنم نیست ساعتی بعد که بسو و ناظر و از محبوب نجومی میرا و با کو اکب طالع های یون موافق بود اختیار نموده
بیکت انگه اواز و توجه موکب های یون در انولایت شیوع نیاید نخست شهر دادند که فرنگیه شکر بر سر کمرین فرستادند
در ایات جلالت جهت دفع فرقه ضلال بدو ابته فارسی است و بعد از چهار پنج روز که این خبر با طرافه و جوانب رفته
به کور ساختند که فرنگیه فتح این غریمت نموده اند و قاصدی از اند ویر و یحان حاکم فارس سیده که آن هم خبر
اقبال بر انجام یافته و احتیاج نیست مملکت جلالت نیست حضرت اعلیٰ فرمودند که چون مدتی است که موسیٰ و شکار
مانندان در خاطر و خاطر دست و با جمعی از ملازمان موکب اقبال که حاضر اند مستعد سفر شده اند بنحایت این
میرویم که چند روزی در انولایت و کشتا مشرت بر اگر دیدیم و از محمدان مراد قی سلطنت به اسقام یک وزیر و یحی
شاملو و اند قلی یک توجی باشی جبار و بطام آقا احمدی ازین کنکاش الملاحع داشتند که خاطر مجلس خلوت میکرد

که اینمشی درین اوقات از قوه فعل آید و از غریب حالات آنکه در آن روز که در اصفهان آید مقدمه تمهید می یافت و در همان روز که
مولانا صوری منجم تبریزی با وکیل پاشا که در قلعه تبریز ماته بود ملاقات می نماید وکیل از تفتیش میگوید که خبر آمدن شاه
بتهرین در شهر برج پنج مذکور میکرد و او چون خبری نداشت گفت که این خبر در شهر نیست شما از چه گس شنیده اید وکیل گفت
که چنین گوش زد من شنیده اما قایل نیستم کیست ملکه این گفت و کو در میان بوده قرار یافته که از دیوان خواجه
حافظ تغافل درین باب نمایند از مولانا صوری منقول است که بعد از تغافل در اول صفی بنام مطلع این غزل
برآمد شعر عراق و فارس کز فتنی شعر خوش حافظ بیا که نوبت بعد از وقت تبریز است مجملاتخیر آذربایجان شروان
بخش نهاد و همت والا کردید و بهما پنج هفتم شهر بیخ الثانی با عتی که مولانا جلال مذکور اختیار نموده بود و از دار السلطنت
اصفهان بیرون آمده شب در قریه دولت آباد و بر خود توقف فرمودند و از آنجا بدو کوچ بکاشان تشریف بردند
و یک روز در کاشان اقامت داشته از آنجا بمنزل بگرد و قزوین رسیده در آنجا حقیقت نهفت همایون بیخ
آذربایجان بکاشان رکاب اشرف علی هرگز دید امیر کونه بکنت قاجار که داروغه قزوین بود حکم شد که از
قورچیان و غلامان هر کس در قزوین باشد همراه آورده به کلب همایون بپزند و کس نزد و الغفار خان حکم
ار و پل فرستادند که با لشکرهای آن طرف که نزد او حاضر باشند بر سپل استعمال میبایخ آمد و در آنجا بر رکاب
مقدس صلی ملحق گرد و از حدود قزوین شبان شب ایغار فرمود و بخشش روز بهر روز رسیدند چنانچه از اصفهان
به یازده روز به تبریز رسیده صبح روز دوازدهم داخل شهر شدند علی پاشا قلعه قارنی یارق را بصلح از غارتها
گرفته بود اما هنوز در آنجا بود و مردمی که در قلعه تبریز مانده بودند اصلا خبر نیافتند و در آن صبح که داخل شهر شدند
بکشد و این سرای شبلی رسیدند چند نفر از رومی که در آنجا بودند جانناحت خبر داشتند بیک ابل گرفتار آمدند
و چون قریه فوسج که از آنجا تا شهر سه فرسخ است رسیدند رعایا و مردم آن موضع تا فوج قزلباش دیدند فی الفور
شعار دولتی را بر سر ساخته بی آنکه از تشریف قدم همایون علی خبردار گردند تا جمعی خود را که در زیر زمینها
و نهانخانهها پنهان کرده بودند بیرون آورده فرق مبارک خود را بدان افسر کرامی داشتند و هر کس از رستم
در آنجا بود بقتل آوردند و پیش جوش منصوره افتاده صدای بجهت افزای الله آمد که شیوه و شعار یاقه
ز قیوم قزلباش است با وج آسمان رسانیدند و از آنجا جمعی را بیشتر فرستادند که اگر فرصت یابند خود را بقلعه
اندازند اما جمعی از اهل قلعه که بیرون آمده و در میدان و بازار بسواد و معامله مشغول بودند غلغله نشاء اهل تبریز
بگوشش ایشان رسیده تصور نمودند که اجاره و او باش سرحد از خالی بودن شهر و قلعه خبر یافته بطعم مال و نوب

و غارت آمده اند احتیاط کرده معادن وصول مقدمه الحیش خود را قلع انداخته دروازه را بستند و اهل تبریز را
شکر و لباش و موکب مسعود شاهی خبر یافته اکثر درمخیا بان بجاوت رکاب بوسی فایز گشته از غبار سم سمند جهان
پجاسی که سالها چشم امید بران داشتند و شنائی دیده و پنا حاصل کردند اما شهر تبریز طرفه ویرانه و زلزله آمد زیرا که
دران چند سال اول که بلده مذکور از تبریزیان خالی بود و در میانه ویرانی خانه ها و عمارات عالیه شهر و قیقه
فرو گشته نگرند اگر چه در مقامی پست سال که آن مملکت در دست دومیه مانده بود رعایای غارت شده
بی بضاعت از اطراف و جوانب فراهم آمده بقید جمعیتی شده بودند اما از هر صحنه کینه چنان نشده بود که اثرات
حالت بهم رسیده باشد و حضرت علی بن محمد مولانا و قومی تبریزی تشریف برده و در آنجا نزول فرمودند مردم
از زو میله آنچه در شهر و نواحی بود گرفته بپایه میرزا علی آورد و بقتل ایشان مبادرت نمودند و بعضی با حال
انگه مباد از جانب شرف جان بخشش بایند در راه بی آنکه بنظر جایون رسانند مقتول ساخته سرهای ایشان
بنظر شرف در می آوردند و اهل تبریزیان دین نموده بوسی مبالغه نمودند که جمعی را که در عرض پست سال با تبریزی
وصلت کرده دختر تبریزی در خانه داشتند و از و فرزندان بهم رسیده بود پدر و برادر و اقوام آن دختر
قربت محلی را منظورند ایشان را از روجات و فرزندان جدا کرده مقتول می ساختند و مجبان اهل
که بتقیه زندگانی کرده بودند علانیه شعار محبت و ولای اهل بیت طیبین و ظاهرین را هر ساخته غافل فرج
و انبساط با یوان کیوان رسانیدند و آنچه نهایت اخلاص و نیکو خدمتی بود از ایشان بظهور پوست و کرمی خسته
اعلی و ملایان موکب محلی با علی باشا و طوایف و دست آوردن تبریز بون عنایت حضرت خالق الارض
و السماء فارسان مضار سخن سرائی گیت جهان چای قلم را در صحایف معرکه آتالی بدین امین یولان در میزدند
که در چینی که موکب جهان کشای شاهی بون الطاف الهی داخل شهر تبریز شدند روز اول جماعت در میله که بکوت
قلعه مانده بودند تصور آنکه جامه و او باش سرحد بنیال نمب غارت بآدن و لیری و جارت نموده اند قاصد
سریع السیر نزد علی باشا فرستاده او را ازین واقعه خبردار گردانیدند و پاشای مذکور این قضیه را سهوا و اسان
انگاشته عنان غریمت بصوب مراجعت انعطاف داد و در حد و سرحدش شکر ایروان و پنجوان از و جدا شد و
خود رفتند و چون او با بانطایفه روی داده بود چنانچه جانتان از داده اجل لبریز شده بود غفلت دیده بود
ایشانرا پوشیده از طریق خرم و احتیاط دور افتادند و مسوران در کمال غرور روی بپوشیدند و بر او در منزل
دیگر قاصدی از جات اهل قلعه ایشان رسید که چنین معلوم میشود که ذوالفقار خلک حاکم اردو سلطنت کرمان

در آمدن کمال خرم و احتیاط مرعی دارند علی پاشا ازین خبر در آمدن بقدر شامل گشته با حلیل پاشا و محمود پاشا که بنیاد بودند
و عظام و ریش سفیدان عسکر در حرکت و سکون مشورت نموده چون اهل و عیال و اموال و اسباب شکریان با التمام قلع
تبریز بود و اعتمادی بر قلع و داری سکنه نداشتند اندکی متفق اللفظ پیش آمدن را عیایب شمرده از ان خبر نیز پادشاه
حاجی نگر فتند و با پنجاه ارکس کجا پیش که همراه داشتند کوچ کرده پیش آمدند روز سیم نزد اهل قلع تحقیق پیوست که
حضرت اعلی شاه بی تنفس شریف منفعت فرموده اند قاصدی دیگر فرستاده علی پاشا را از نزول موکب هایون خبردار
گردانید و پاشا مذکور این خبر را از لشکریان مخفی داشته از غایت تنور و دلیری با کمال سخاوت و غفلت و بی احتیاطی
پیشتر آمده در موضع صوفیان که شش فرسخی تبریز است فرو داده و حضرت اعلی نیز متواتر کسان آگاه دل بجهت تحقیق
حال پاشا و لشکریان فرستاده بودند و ایشان حقیقت حال و کیفیت احوال لشکر را معلوم نموده متعاقب یکدیگر
خبر میرسانیدند تا آنکه مشخص شد که بصوفیان رسیده اند و در حرب و قتال گشته اند و در آن روز که در شنب غازان
نزول شده بود و اصلا بموضع قلع نرسیده و از جرئت دولیری پاشای مذکور که با چندین بی باکانه پیش آمده حاجی بود
اگر چه در موکب نفوذ قرین درین هنگام زیاده از پنج شش هزار کس نبود اما مقابله و مقابله نمودن پادشاه عاقل و عاقل
و سستارای او رنگ جسم بان قلب سپاه و عدم استعداد از عقل و درین مورد باطله آخر روزی در خدمت اشراف
پیوست که رویه بصوفیان رسیده اند در محاسبه زایات طلال از شنب غازان کوچ نمود رزم مخالفان در
آمد در موضع حاجی سراسر ای که دو فرسخی شهر است نزول فرمودند و دیگر دو انصار خان چرخچی لشکر فخر اثر مقابل
رومیان فرستادند هر چند مهم ایشان بود و توجیهی از عالم امر او فوجی از دلیران لشکر طوقا تا کفایت متولیان
و احتیاج منفعت موکب هایون نبود اما حضرت اعلی از غایت خرم و احتیاط که لازمند از باب خرد و دانش است
بمضمون این مقال خبر دشمن اگر چه است سهل نباید گرفت و آتش گرفته است خود رو نباید شمرده عمل فرمود
بیمنه و بسره هایون را بر مردان کار و دلیران موکه کارزار است حکام داده خود بنفس شریف در قلبه اگر گرفته اعلام
نصرت فرجام انداختند و مستعد رزم و قتال گشته متعاقب چرخیان در حرکت آمدند صدای کرنا و تغییر و کور که
و کوس و کینه فلک نیلگون بجد از اطراف نیز پاشا مذکور چنانچه داب و عادت رومیانست عریای ای
و ضرب زن را یکدیگر استوار نمود و با توپچیان و دیگران پیش انداخته با محمود پاشا و حلیل پاشا در قلبه گرفته
بآیین شایسته پیش می آمدند تا آنکه بنیاد فریقین بتلافی انجامیده مبارزه از طرفین دست با استعمال سیف و شمشیر
بروند و در اول حال رومیان آثار جلالت ظاهر ساخته متواتر حملات دلیرانه می نمودند و چرخیان حیوش و کوشش

قزیشی مولهایون نمایان شد و ششصد نفر عالم افروز بکس نصرت شاهی قرین بر ساحت معسکریه و پرتوگون
عساکر فیروزی نشان یکبار انداختی و از جلواند اخته با جمعی افغان در آن میخند و آتش حرب افروخته خاک موکه را از تنگای
باد بپایان چون افتاب بر فرقان ریخته و جو و دود و طبع تاب صدند و لیران عمره بفریاد و ده از ملاحظه اعلام داشت
و چتر فلک فرسای شاهی مترنم و بی دست پاکشده این المونکویان راه انزلام میروند و جمعی از مبارزان قول
هایون نیز بهار به ما موکشته تیغ میانی اخته سر افشانی آغاز نمادند و بطرفه یا یعنی از آن کرده انبوه و ران صحرانگوه
ویاری مانند لاجله محمود و پاشا و خلیل پاشا بقتل آمدند و علی پاشا را سارو یک بیکه لی برادر متوب الحضر محبت یک
گرفته آورد و حضرت اعلی بنظر اتفاقات بد و نگرسته از غایت دردت جلی او را دلاری بسیار داد و خاطرش را بفر
عواطف خمر وانه از مکاره و آسیب زمانه اطمینان بخشیدند و در جهت محمد امین نام پسر سیمی خود اضطراب غلیم داشت
که سباده و موکه بقتل آید همان لحظه او را نیز که چون صبح الودیه بنیکو نظر صاحب جلال بود زنده آوردند و اندکی خوب
اطمینان خاطرش کرد و بدو شکر الطاف شهریارسی که خلافت متوقع او بود بجا آورد و جوشش منصوره بخیان
را تا منتهی تعاقب نموده کمتر کسی از اطمینان نجات یافت مگر قلیلی که در پنهانها خزیده در شب تار راه روان
پیش گرفتند و غنائیم سو فور به دست سپاه منصوره درآمد و حضرت اعلی بعد از مشاهد پیکر فتح و ظفر شکر محال
و عطایای از چند نامتناهی بجا آورده بجنب شهر خود فرمود و امت والا نعمت بمنجیر قلعه مصروف داشتند و حقیقت
حال باطل قلعه اعلام فرمود و به مقام نصیحت آمیز محبت انگیز دادند که نفس خود را در معرض طاع در نیارده
قلعه را بسیارند که هر کس خلقی در ولایت تبریز داشته باشد در سلک ملازمان و رکاب و انتظام داده علوفه
و مردم مضاعف آنچه در زمان رومیه داشتند داده میشود و هر کس که اراده رفتن داشته باشد باطل بیا
و اسباب سالن و خانها روانه شود که اصلا آسیبی از عساکر منصوره با و نمیرسد و علی پاشا را بیای قلعه بستانند
که با عطای قلعه داران درین باب گفت و گونموده از لجاج و عداوت که عاقبتی و خیم دارد منع بنماید و در اول حال
مخاطبان گفت و گویای سپاهیان کرده تن بصلح در نمادند و با از جاوه امن و سلامت بپوشان نهاده
بیمالو راضی نشدند و با علی پاشا خنونت آغاز کرده و در قلعه داری اصرار می نمودند تا بر عتلا ظاهر بود که
بیمختی با خون قوت و قدرت ایشانست زیرا که محافظت آن حصن وسیع را الا اقل سه هزار کس میباشد و
مردم کار آمدنی قلعه سیصد نفر زیاده بودند و جمعی کثیر از شاه و صبیان و منسوبان قتلاندند و بودند و اندوخته
که لازم زندگانی باشد در قلعه نمود و مع بدامش شاه بلکه کمال تصور نمود که مدوی ایشان آرند قلعه و فرزند

عاکر اقبال اکثر از اطراف جو انبساط و در تبریز مجتمع می گشتند و حضرت اعلی شکر پادشاه را با خود فرموده اطراف قلعه را
بجنگ و نامحدود و قسمت فرمودند و از هر طرف سپهها و سوارها را ترقیب یافته در لوارم قلعه داری میگوشتید و عتلاکی
انقوم و از باب رای و تدبیر که غوری در امور داشتند یقین داشتند که سپاه قزلباش غنای قلعه را فدا و حیرا
منقوح می سازند و پدید است که مال حال کجا میخیزد و وایشان از این بار قلت سپاه و نقد آن خیره و استعدا و قلعه داری
طاعت مقاومت پادشاه ایران نیست و از هیچ طرف در آن هنگام مدی تصور نمیکند و در قلعه جمعی ساخته در باب صلح
و جنگ فرغ مشورت در میان انداختند و از مفتی و قاضی استفسار نمودند سید میرم ولد میر محبتی تبریزی که در میان جمعی
انظار تسنن نموده مفتی شده بود و جمعی دیگر از تبریزیان که در وقت قلعه بندی در قلعه بودند بر حسب آید گرفته و لا تقوا
باید یکم الی التملک که اجتماع را بتسلط شاه و الایجاد و حیانت نفس و مال و لایبت نمودند و بر بواطن و ضایران ایشان
نیز خوف و هراس پیشیا مستولی گشته بود و جمعی را بیرون فرستاده عرض نمودند که اگر عهد و مشروطی میان آید که فتوی
بر آن باشد قلعه را بلا زمان رکاب اشرف می سپاریم حضرت اعلی بنا بر ترفیع حال خلائق و حفظ دما و رضای حوای حضرت
خانی اعتدال ایشان را پذیرفته امان نامه بر وفق مدعای ایشان در قلم آورد و بعد هر آثار زمین ساخته بقلعه فرستادند
اعل قلعه تسلیم یافته در وب قلعه را مانند نجبت و اقبال بر روی روزگار فرخنده آثار او لیای دولت ابد چون گشتند
بعضی از اهل طبقه را که اراده توقف نمودند بوعده کریمانه و فافرموده و علف و سرسوم مضاعف زمان رو میة قرار دادند
سالیانه را پسند فخر نقد و در امن ایشان ریختند و با اموال و اسباب خود بیرون آمدند مقصود یک مالک و
احوال متحولان و اسباب و یراق قلعه با موکشت و فرجنامی یک با جمعی از علایان خاصه شرفیه محافظت قلعه
و محاربت خانهای متحولان قیام نمودند و آوازه فتح تبریز با طراف و اکاف ممالک رسیده فتح نامها بر طرف
ارسال یافت و غارتی یک کرد و قورچی یک برادرش با پسران پایانه میر اعلی آمده بتربیت و شفقت شاه مخصوص
گودیدند شیخ حیدر ولد امیر کریم بقبر بوسی سزاوار گشته لازم رکاب جلیون گشت و حکام اطراف رسولان پایانه
میر خلافت معیر فرستاده زبان به تهنیت فتح تبریز گشادند و ایالت آن خطه و لکشانه و الفقار خان شفقت شد
و مرند را بخشید سلطان و بنی که مدتی بود که پایانه میر اعلی آمده موکب ملازمت موکب جلیون ننمود و در سفر و
خراسان همراه بود و نهایت فرموده خوی باغانی چپک و مراد میرا بخشید حیدر رحمت فرمودند و چراغ سلطان انبساط
استان جلیو را با فوجی از جنود و لفظ و دیکنار آب اسب فرستادند که حولا را محافظت نموده از لشکر نخبه ان و ایوان
خبردار بوده و سوانح حالات را بمرض حیدر ساینده باشد و امیر که یک قاچار را که هنوز زنده نداشت یافته بود و بصفت

شجاعت و اصابت دای و تدبیر تصاف و ثقت و محل اعتماد شاهان بود و با جمعی از مردم طالش و سحر کلنجار می‌جستند
که ایل و کوس و اویماقات آنچند و در جمع نموده در کنار کتب محل اقامت انداخته هر کس از اویماقات و کتب و مردم
تراکات که در قزاقان باند اندید می‌طرف آورده نزد خود نگاه دارد و از کنار آب خردار باشد که مبادا از رویه که
در کنج و شر و اندست درازی باین ولایت واقع شود و علی پاشا را با پسرش به سلطنت آقا سپردند که در منزل اهل
باشد حضرت علی از جلالت و مردانگی او که و میری کرده با موبک هایون شاهی متقابل کرد و نمی‌خواستی را پسندیده
داشتند بدست او را منطور نظر اتفاقات گزینید و جمع اموال او را که در قلعه بود با و از زانی داشتند و شایسته
بجای اختلاط و کلمات زکین و طرائف و لطایف در مجلس خلد این راه یافته حریف بزم خاص گردید و ذکر توجیه کوب
هایون بجانب بخوان و ایروان فتح قلاع آنجا پسر عم او علی پاشا حضرت علی بعد از تسخیر قلعه تبریز و انتظام محلات
آنجا کند محنت برکنار و تسخیر کل ولایت موروثی از پادشاهان آنجا خسته لاری جهان کشای افراختند و عنان غرمت
خبر و انبوه بصبو بخوان و ایروان و طواف دادند و در آن هنگام سید محمد پاشا مشهور بشرف پاشا به کلر سیکی
ایروان و از سادات بلاد عجم و اصفهانی الاصل بود که چند سال قبل ازین جهت کسب تعلقات وینوی و اعتبار اهل طایفه
که لازم بشرفیت از تقدیرات فکری ولایت روم رفته و در استنبول ملازمت اعیان دولت عثمانی اختیار نموده از پادشاه
نوکری اعیان او را ترقیات دست داده به مرتبه ملازمت پادشاه رسیده خدمت او مستحسن گردید و چون در محال
کاره ان باتدبیر و راسی بود پادشاه روم در ترتیب او افزوده به مرتبه ترقی یافته بایالت و دارائی ولایت مصر رسید
قاعده و قانون رومیان چنان است که هر کس بایالت مصر رسد پایه ترقی او وزارت اعظم است پادشاه که در
چند سال در مصر حکومت نمود و خیرات و مبرات بسیار و آثار خیر مشار از و در حین شرفین ظهور یافته بعد از آنکه
ازین منصب منزله گشته بدرگاه پادشاهی آمد از خدمت پادشاه التماس نمود که حکومت ولایت ایروان
و بخوان با و نامزد کرد و با سمعت وزارت باین منصب بامور گشت را تم حروف بعد از فتح قلاع ایروان که پیش ازین
تکلیف بخدمت اشرف رسیده و شرح آن مختصر به قمر زده ملک پان یکم روز و از سوال نمودم که ایالت مصر بایه وزارت
اعظم است بعبیب چه بود که نوزاد بعد از آن منصب عالی شمارا بحکومت ایروان و بخوان که فو و از آن منصب است
فرستاده جواب داد که خود این التماس کردم بنده از عبیب آن پرسیدم گفت شما لها بعبیب فرستادین
و جاده طلبی با تشیع فطری در میان اهل سنت و جماعت روزگار گذرانیده تقیه کرده و در هنگام پیری که انوی
عمر است از رویه مردم که در جای مقیم باشم که بخدمت خود عمل توأم کرده و نمی‌خواستی از قوت بیسی اندوخته داشته‌ام

که حکومت ولایتی را التماس نمایم که بولایت نجم نزدیک باشد شاید که چرخ سعید و باز طریقی اندازد و شعیب باز دکه بمن خود را
بنگ نجم و بیان شیعیان تو انم انداخت محالی که مناسب مطلب من بود بغداد و تبریز بود و ایالت بغداد در آنوقت ^{۱۴۶}
بکمن پاشا و ایالت تبریز علی پاشا که هر دو از ملازمان کرامی بودند کار بودند و تعلق داشت و تغییر انصوب نمی یافتند
نخجوان و ایروان را التماس کردم فی الجمله مطلب من نزدیک بود مجملات را الیه در آنوقت بیکر یکی اینجا بود و لشکر
آنجا را با محالی که تابع آنجا بود و دوازده هزار نفر بیشتر دند و همچنانچه مردم کشت آنطایفه درجه و دمنند از علی پاشا جدا شده
به نخجوان آمدند هنوز در جا و مقام خود قرار نگرفته بودند که خبر قتل لشکر تبریز و کفر قاری علی پاشا و بدست در آن
قلعه تبریز ایشان رسید و متحیر و سر اسیم گشته و چون زیاده اعتمادی بر قلعه نخجوان نداشتند و قلعه ایروان در کمال
مناحت و استحکام بود خاطر بر تخصیص قلعه ایروان قرار دادند بجهت آنکه بکاره قطع نظر از الکاه نخجوان کردن شاید
نکرده بودند کار باشد یکی از آقایان را بامارت آنلک نوید داده با یکصد و پنجاه نفر در قلعه نخجوان گذاشته شریف پاشا
با سایر لشکریان و زعمای دیگر بایان و ملازمان پادشاه که در آنوقت در میان ایشان بودند بایران رفته آن قلعه را
استحکام تمام دادند بنابر آنکه قلعه مذکور انکاش اقامت کل آنجا عت که قریب به هزار کس بودند نداشت لشکر
حصار دیگر در جانب قبلی قلعه عتیق جهت مسکن خود طرح کرده کل سپاهی و رعیت هجوم نموده شب روز کار کردند
در عرض هفت روز که حضرت عالی بهات تبریز و نظم و نسق امور ضروری آنجا مشغول بودند ایشان حصار مذکور
تمام نموده آذوقه و یراق قلعه داری و وسایل قرار دادند و حضرت عالی بساعت مسعود از تبریز بیرون آمد و اتفاقاً
خانزاده ابرجی پشتر به نخجوان فرستاده موکب هایون متعاقب در حرکت آمد و سر در آمد محمود و چنگیز کی که
چند گاه در میان رومیه جلای بود و دتی بود که پناه بیاخته چتر هایون قال شاهی آورده و در رکاب خلک فرسای
بود از حد مت اشرفنا علی اجارت یافته با سیصد نفر از او باش متوجه ایروان و آنجا دو کرد و دید که دست بر
نماید و ترور در میان دشوار باشد و آوازه جلالت او در ولایت شیوع داشت اما از عدم پیشی بدی
از مواضع فریب ایروان وقت نموده از شرب شراب غفلت وستی در لوازم خرم و احتیاط غافل افتاده بپایان
خبر یافته قریب هزار نفر بر سر او تاخته او را مست بدست آورده بقتل رسانیدند و بعضی از رفقای او متغول
که فرار شدند القه چون زوال فقر خان با چند نفر و رود که مقدمه الجیش بودند نزدیک نخجوان رسید و بالای
و اعیان آنلک باستقبال مبادرت نموده انظار پشاست و خرمی کردند و جماعت دو میک در قلعه نخجوان وقت
نموده بودند از شکوه لشکر قزاقش و آوازه و رود موکب هایون شاهی هراسان گشته از جزات و جباری که

توقف قلعہ نموده بودند پیشانی شدند قبل از ورود بموکب مغفرین دست در دامن استیمن زد و کس نزد و انقضای
در ستاده بجان و مال انخواستند و خان مذکور ایشان را بمواجد دلپذیر مستنکر گردانیده معتمدان اقلعه و مستل
عمد و پناهی که خاطر خواه ایشان بود میان آوردند و بکجاست باره بجز انقیاد یافته طوغا و کربا پروان بندند و قلعہ
نخجوان نیز با توابع و مضافات که معظم ولایت آذربایجان است بمصرف اولیای دولت قاهره و در آمد
مذکور حقیقت از پایا سپر بر اعلی عرض نموده موجب انبساط خاطر اشراف کشت و کوچ بر کوچ روانه شطاب طبعه
نخجوان محل نزول اردوی مغفرین گردید و مستحقان سایر قلاع آذربایجان که در این طرف ارس بودند قلاع
خالی کرده به ایروان جمع آمدند بندگان حضرت اعلی الکای نخجوان را بچراغ سلطان استاجلو مرحمت فرمود
رومیان مذکور را که نزد طارمان ذوالفقار خان محان بودند با و سپردند که چون خانه کوچ ایشان در قلعہ ایروان
و اعتماد بر ایشان نمیتوان کرد تا فیصل مهم قلعہ ایروان نزد مشارالیه بوده باشند و درین منزل منطوق یک
محمودی که حاکم قلعہ باکو بود و از اجاطم امر اراک و محمودی بود بغرض بوسی مشرف کشته مورد توجهات شاهانه گردید
از آنجا بغیر وزی و اقبال متوجه ایروان کشته از ناحیه دیدی جمعی کثیر از مردم اویماقات البابت و سعد و و باقی
و غیر هم که در آن زمان قربان باش دولایت نخجور سعد اقامت داشتند و در قدرت رومیه اکثر در انحال اند بودند
انظار شاه سیونی گرد و بموکب هایون ملحق کشته و تمامی ریش سفیدان و ملکان ولایت مذکور نیز اید انظار
اطاعت و انقیاد نمودند و از آنجا کوچ فرموده بکنفر سخی قلعہ نزول اجلال فرمودند و درین منزل قریب دو هزار
هزار پاد و برالکاء مواضع ایروان و نخجوان و آنحد و در قم شد که پای قلعہ آمده در سیبها کار کنند و در آنروز
جمعی از خازیان جلالت شعار تا پای قلعہ رفته آثار اقتدار تمام ظاهر ساختند و رومیه نیز پروان آمد و بدفعه
قیام نمودند و چند کس از جانبین زخمی شدند و روز دیگر آیات نصرت آیات پای قلعہ در حرکت آمدند و
کوہ روان شدند و رومیه در وازهای قلعہ بسته دست بانداختن قوب و ضرب زدن و باولج کشاند و اردوی یوان
بسیان باغات و دیوار بست و حوالی قلعہ در آمد و هر کس در محل مناسب فرو آمد و جهت آسیب کلوز ضرب زدن
و باولج که بر امثال تکرک از قلعہ می بارید در یکطرف خمیده خود که بجانب قلعہ بود پناهی ساختند و قلعہ ایروان
مستقل بر سه قلعہ بود یکی اصل قلعہ عشق که فرما و پاشا سردار که در کسین یونان منهد و نو و و یک که بمشیر ولایت
مذکور آمده بود و نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه در خراسان بود که در کنار رودخانه از یکی جالی درخت
استحکام ترتیب داده بشیر حاجی ساخته خندق عمیق حفر نموده بود و یکی قلعہ کوچکیست بر بالای تلی بزرگ که درین

جنوب غربی قلعه واقع است ترتیب داده بودند و قلعه کوزجی نام نهاد و فاصله بین القلعتین دو سترترتاب بود و بنا
و آب این قلعه را از رودخانه بردند و درهما پر کرده نگاه میدارند و مستحفظان هر دو قلعه با ستنها را یکدیگر بیرون آید
آب از رودخانه و با محتاج از قلعه بزرگ میسرنند و یکی دیگر قلعه جدید است که در آن چند روز لشکر بخوان محبت خود
در جنب قلعه حقیق و طرف قبلی تربیت داده خندق عمیق حفر نموده اند بندها که حضرت علی شاهی مل الشی و
عظام اطراف و جوانب قلعه را احتیاط فرموده اگر چه تخیر به قلعه چنین که محلو و شگون بگردان کاری و اوقات
قلعه داری و ذخیره فراوان بود با وجود آنکه مستحفظان هر سه قلعه باید و یکدیگر مستحفظ بودند و نظر خاص و عام بتمام
مشکل مینمود و از زمان ظهور دولت و جهانشانی سلاطین مغویه تا غایت کثرت واقع شده بود که قریب باش قلعه
از رومی گرفته باشد و در خاطر با چنین قرار یافته که قلعه از دست رومی گرفتن امر است محال اما حضرت علی
والا نعمت بنیمر آن معروف ساخته اطراف و جوانب قلعه را برادر اعظام و قورچان و غلامان و سایر عساکر
لشکر نشان قسمت فرموده و ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان را بتخیر قلعه کوزجی بمو فرموده و در حوالی
یکتار با غلامان خاصه شریفی و هر یک از امر او عساکر را بمحل مناسب تعیین نمودند و در میان در محل
واقع است و محارب مشغولی نموده چند مرتبه با فوج کثیر از قلعه بیرون آمده و در فضائی که در جانب قبلی قلعه
جدید واقع است صف آرای گشته مستعد رزم و بیکار گردیدند و از بنظر نیز لشکر قریب باش بمقابل ایشان
استافتة بین الجانین محاربات روی مینمود و از جانبین جمعی قتل و مجروح میکشند و یکی از معارک شیخ جدید خان
کمری بی با کانه خود را بدو میان زده و زخم تفنگ مشغول شد و چون رو می پشت بقلعه و دیوار است داده و پشت
نمی آید و جلاد و بی باکان لشکر قریب باش از جبل و غر و جوانی تا پای قلعه میدویدند و تفنگیان که رو می در
مکان باز داشته بودند زخم تفنگ فزاینده از خود می نمودند و چند کس از جوانان و لیر کار آمدنی ضایع شدند
حضرت علی صرفه کار خود درین نوع چنانکه دیده ام فرموده که در میان فضائی مذکور جری زده جمعی از تفنگیان
و قورچان و ملازمان خاصه شریفی در اینجا کشیک نگاه دارند که من بعد از دوازده لشکر بیرون تواند آمدن
بر آن حسب الامر نموده جایون ترتیب جری پر و اخته فازیان و تفنگیان بمحافظت و محاربت مشغول گشتند
و همیشه را بیرون آمدن و ضعف آرائی بر خود میداد و یافته ترک آن کرده اند و درون قلعه بدافع و مضاد مشغول
گشتند و از جانب در امر محاربه و تربیت سپهاسی موفور بنه و میر میسند انیس الدوله بر خور و در یک
برخی توب با مو فرموده مقرر شد که در شهر ایران که تا پای قلعه کفر نفع است بیراق توب زیری مشغول باشند

و هر کس به تبریز فرستاده بالین بزرگ و چند توب و دیگر که در قلعه تبریز بود آورده اول توب را با بویچیان به قلعه
دادند که بر قلعه کوزجی زندی را که تا آن قلعه مفتوح نشده از نظر آن سیر پیش نمیتوانستند آورد و در میان قلعه
و عقیق با ستظار قلعه کوزجی بکنار رودخانه و باغات تیره و میوه و در فتن قریش بسیار این دو قلعه و بخت
سیر با حقن بغایت دشوار بود و تا آنکه بعد از چند روز که توب نیز دند از اتفاقات حسنه توب به برجی که خمای آن بود
خورد و فرو ریخت و خمها شکسته بهار بخت و در همان وقت ملازمان ذوالفقار خان جلالت نموده بهر کمال
پن تعلیقین است و مانند مستحطان قلعه کوزجی از فقدان آب و درآمد قریش میان دره سر کشیده
راه تیره و آب آوردن را بر خود مسدود یافته یکی با شمشیرهای اختر برون و دیده جنگ کنان خود را قلعه جدید افتند
و چند نفر از رومیه مقتول و زخمی شده قلعه کوزجی تصرف در همه و بعضی مقدم فتح و ظفر کشته غازیان جلالت افتاد
بیشتر از پیشتر در محاصره و استحکام سیر با کوشش مینمودند اما چون سرهای مغرور و برودت عظیم بر جوا استیلا یافته بود
و صولت و خدمت سر تا بر تیره رسید که دستها از حرکت باز نمانده و زیاده اثری بر جی و اهتمام غازیان مترتب شد
و همین قدر بود که سپهها را استحکام میدادند و شب روز تحفظ و احتیاط بکامی آورند و در میان کیم تیره غازیان
بازگی ناخته و کیم تیره علیه بونات ریخته بعد دست بردی نمودند و کیم تیره بطرف قریشی بکشت و غلامان چیدن
آمد و بودند شکست یافته حسین آقا که یکی از اقبال مغیر رومیه بود زخم تفنگ یافته بجا شصت نفر از رومیه زخمی و
مقتول شده و نازستان و سر ما و پنج بند بود برین و تیره بمحاصره قیام داشتند و از جانبین توب و تفنگ کار
رومیان در انداختن با دلچ و ضرر زن نوعی مبالغه مینمودند که هیچ خیمه از خیمها نبود که ده و دوازده کلوله بود
از این خیمه جمع شده و باشد و جمعی از مترو دین میان اردو و مردم اردو باز از ضرب کلوله با دلچ ضایع شده و اکنون
مناسب جناحه خود که اول خبر و قایم که درین رستان در پای قلعه ایروان دست داد شروع نموده بعد از
یک هفته احوال قلعه و شرح فتح و تسخیر آن حصن حصین که کارنامه سلاطین دارد و خواصین روزگار است بر آورد
و در قایم که درین رستان در حصن محاصره قلعه ایروان می داشتند و قیام و تعبیر خالی بلاد و عیال و خیمه ها و شمعند آن کارگاه و باریک
چنان عالم اقبال صورت این مدعا با حسن و جمعی جلوه ظهور دارد که هرگاه که کوب قبال سعادت مندی از مطلع امید
درخشیدن آغاز کند بدست یاری برده کشایان سراق غیبی اوجبه فتوحات از کمن الطاف لاریجی بزهر کائنات
سعادت مندی کنایش یافته اسباب رفعت و اقبال انصاحب اقبال علی حسن الحال میباید و گاه و بیکر و صدق و تقابل
صداوت احوال سعادت منوال شهر بار بهال اعنی حضرت اعلی شاهی تواند بود که چون بانی سعادت در کار است

و اقبال نهاده بمقتضای عمت بلند و غیرت ارجمند که بر این سلطنت ایستاده بودند و فرمانروایست با فرمان فرمای ممالک و دم که
سلطنت پادشاهی و کثرت عساکر و بیعت محکمت و عظمت قهرمانروایی او از تکلفات بخواران و نکته نگاران محض بود و در سال ۱۶۹
ابواب متقابل و مجاهد که نشود بلذه فاخره تبریز که از مسطحات بلاد جهان است و با وجود خرابی در آوازه و نام زبان و
خاص و عامست مجدد و بکلیه تغییر در او در خرابی و تو خجانه و اسباب قلعه را متصرف گشته هفت بر تیر سار ممالک قلاع
آذربایجان معطوف و معصوف داشتند و در حین محاصره قلعه ایروان بعضی امور ساخت شد که هر یک از آنها نشان دولت
و بر این اقبال بود و اول سلطان محمد خان که در آنوقت فرمان فرمای ممالک روم بود و بر بزرگ پست و یکساله خوار
سلطان مظفر نام که آثار سلطنت و پادشاهی از ناصیه احوالش لایح بود و با غوای بعضی از اهل جرم که ضد مادر او بودند
او را نسبت به پدر به ضد متهم ساخته بودند و بکرم سرای طلبیده بدست خواجهر لیان ناخبر گردانید و بمضمون اقبال
رخ نه دست تو دار و خبر نه تیغ تو آلودگی و شمنی خنین دفع شد و بعد از قضیه سپهر و استماع اخبار تبریز و شورش و غوغا
آذربایجان انواع کدورت و طلال شیار بر ضمیرش استیلا یافته بمقتضای آیه کریمه آواجا، اجلم لایست اخرون ساعده
یستقد مون ادم اللذات بر سرش ناخن آورده روی بعالم عقبی آورد و ارکان دولت خانوادۀ عثمانی ازین موقع
ایلده مترزل گشته سلطان احمد نام پسر کوچک تر او را که شانزده ساله بود بر تخت پادشاهی عوم جلوس نمودند اما
بجست و قایع مذکور و عداوت سن پادشاه بیشتر از پیشتر شورش و بریشانی بملکت راه یافته احوال مستحقان قلعه
ایروان نیز اختلال پذیرفت و از مدد و کمک بابوس گشته سعی و جدی که در امور قلعه داری می نمودند مترزل گشت
و یکروز سواخ ایام محاصره آمدن میر محمد معصوم بکریست که از ابرام معتبر سلسله پادشاه عالیجاه جلال الدین محمد اکبر پاشا
حاکم ولایت بکر بود که از جانب آن پادشاه همراه منوچهر بک اشک افاسی غلام حاکم شریفه که هفت سال
قبل ازین بر سر رسالت بجانب هند رفته بود و با همکاری آمد و تحف و هدایای لایقۀ آورد و از جمله هدایا یک قبضه
شمشیر غلاف و آنجا سر اسرم صرغ بالاس ریزه و جوهر قیمتی بود و در چنان عالم معنی فرستادن شمشیر مذکور را
در چینی که حضرت اعلی که همت بکین اعدا بسته متوجه شمشیر ممالک موروث آذربایجان و شروان و کرهستان بودند
از جانب معاجد و لقی که همیشه تیغ قبرش بر فرق اعادی افانده و منور مظفر و منصوره آمد و بعال شکون گرفته
بفتح و ظفر شهریار کامکار امیدوار شد و القصد بلی مذکور در پای قلعه ایروان بار و روی مظفرشان رسید بانها
منوچهر بک شرف محالست مجلس نشست این دریافت و تحف و هدایای پادشاهی را به و نشانهای چون آورده بودند
بر یکدیگر میداد که هرگاه خدمت یابند از نظر احدس کبدانند حضرت اعلی شاهی اهل آملی چون از دیر فرستادن و آنجا

و تافل نمودن از محالته قدمی که در ماحضه نامی اشاری بان شده بود و بجهت کمالی خاطر داشتند زیاده التفتی کمالی
نفرموده حرف نظر محبت بجز خاصیت از تحت و بهایانی مذکور نموده سوای شمشیر که منشا آن فال و شکون بود و شومین
آنها نشاند و ملازمان خان بکرم چهار ماه که از مصلحت سر ما و شدت شتار روح و را بدان منجم میشد در دولتیانه بکنک
و محافظت بارخانه مشغول بودند و درین چهار ماه ایلچی زیاده از دوسه نوبت شرف ملازمت حضور در نیافت و چون
مشارالیه مرد شاعر پیشه بود و نامی تخلص میکرد و کمر را در خدمت اشرف زیان بجهت و ذکر او صاف کشوده حضرت اعلا
در مقام عطوفت در آمده بعد از فتح قلعه که تشریف پاشا و اکثر عطا و معارف سپاه رومیه و دیگران و در بارگاه املا
حاضر بودند تحت و بهایانی پادشاهی را با شکست ایلچی از نظر اقدس گذرانیدند و حضرت اعلی جمیع آنها را بر اعظم
و حکام ولایات و اشرف اعیان هر طبقه و هر طایفه که در اردوی هایون مجتمع شده بودند علی قدر مراتبهم
قسمت فرمودند و دیگر کار سوانح خبر آمدن الکسندر خان بن الوذخان و الی کرجهستان کاخ است که از جلجلیج
گذاران این دو دمان و تابع امر و فرمان بود و او بعد از بد بر حکم بر این جهان مطاع حضرت شاه خجست مکان عالی
ولایت مذکور گشته تا مین خیانت آنحضرت بر جاده اطاعت و انقیاد راسخ بود و همه ساله باج و خراج میداد و بعد از
واقعه شاه خجست مکان و فوت امیر میرزا بنوعی که در محققه اول نگارش تحریر یافت و میان لشکر با تمسیر ولایت
شروان فرستاده و عبور آن لشکر از ولایت کرجهستان بود و الکسندر خان بر خلاف هایون خان و الی کاریل ملک
حال خود در اطاعت و انقیاد رومیه و به پاشایان و سرداران که می آمدند طریق بازگشت مرعی میداشت نزل
و ساری داده خدمات میکرد و چون ولایت شروان و آذربایجان بتصرف رومیان درآمد مشارالیه نیز باج
و خراج قبول کرده همه ساله اوای آن میکرد و بد ولایات اوسکنه و خطبه بنام خوانده کار بود و چون گفتند ایل
پسر او که در اوایل بخدمت سلطان حمزه میرزا فرستاده بود و در اول ملولیت و میان قربان شش نشو و نما
و خدمت اشرف قرب و منزلت تمام داشت و در ملک مقربان و مجلسیان ششم بود و الکسندر خان مل اندیشی کرد
همیشه کسان خود را بر کارگاه علی فرستاده آنها را اخلاص میکرد و تحت و بهایانی میفرستاده و با نعامات و مطناسات
شاهانه سرافراز میکرد و بدو بیوقت که سرفراز بیجان اتفاق افتاده و محاصره قلعه ابروان واقع شد که سندیل میرزا
در خدمت اشرف تهنید نمود که بکرجهستان رفته بدو خبر را بداد و جهان پناه آورد که من بعد ترک دوستی بفرمودم
رومیان نموده بدستور زمان شاه خجست مکان تابع امر و فرمان شاه عالیجاه کشورستان بوده و باشد بنابرین
یافته بکرجهستان رفت و خان مشارالیه را که با محاسن رای و تدبیر همراه برنا و پیر و جلجلی و در دوا به بازاری جوان ایل

بجس خلق و لطف گفتار و وعده و وعید با بی و انصاف این دو دمان و آمدن پاپیه سر بر اعلی شاه کشور شاهی چاکر است
راغب ساخته طوفا و کریمایر و ان آورد و در روزی که مشارالیه بار دومی محلی غنی شد حسب الامر الاعلی امر و ارکان
دولت باستقبال رفته او را به تعظیم و تکریم آوردند و هم از کرد راه بیارگاه سپهر شهباه در آمد و بفرست پاپوس
حضرت اعلی شاهی محل اعلی مشرف شد و طبق زرا شرفی چنانچه رسم و آیین سلاطین کرجهستان است که بر سر شاه
نثار میکنند بدست گرفته در حین ملازمت نثار فرق جایزون کرد و نواب شرف او را در خوش عطف و التفات
کشیده تا نواح نوازش و الطاف پادشاهی مخزن و مباحی گشت و همواره در این مجلس خاص و مصیبت بزم اختصاص
بود و همچنین طبعی بیک غلام خاصه شریفه که در سنگ متریان درگاه منتظم بود بطلب کرکین جان و در کربان
خان که بعد از گرفتاری چند در کرجهستان کایتیل که ولایت موروثی و آن سلسله بود بایالت و دارائی شریفه
و او عن جمیع القلعه احرام عتبه اقبال بسته در پای قلعه بار دومی محلی رسید و بشرف مجازت بهشت آیین مشرف
بتعلیقات و تکریمات پادشاهانه و اختصاص یافت و در خلال این احوال که وی از اویماقات ولایت دوم که در
پیش نام نهاده بودند و در روم شاهی سیون شده قریب به هزار خانه و در روی امید بدرگاه جهان پناه نهاد
بر محل از ولایت دوم که عبور نموده هر چه یافته بر طبق نام خود یکاروب حادثه پاک رفتند و ریش سفیدان ایشان
در پای قلعه بشرف سجده و اشرف مشرف شده و تهریت و نوازش سرافراز گشتند و در ولایت ری بوساده و چو
ذویروز که به جهت طوایف مذکور قشلاق و یللاق تعیین یافته روانه عراق گشتند شمس الدین پاشا و اقرقر نیز با
جمعی از ایل مذکور که از اویماقات قریب باش بوده و در قریب باغ مسکن داشتند و در قدرت و زمینها عادت نموده
به تبه لامارت و پادشاهی یافته و جمعی دیگر از ایل سقر شمس الدین و حاجی لرو غیر ذلک پاپیه سر بر اعلی آمد و دیگر
بار و فرق افتخار خود را به پوشیدن تاج و تاج دوازده ترک اشاعشری بفرستدین رسانیدند پاشای مذکور
بلقب ارجمند عالی سرافراز شد از آمدن سلاطین کرجهستان و امر ادا کرد و ایل و اویماقات روز بروز شکست
و اقتدار پادشاهی از ویاد پذیرفته موجب اختلال احوال و میان مستحقان قلعه میگشت و گرفتاری از دیگر
با امر و عا کر فارس حسب الفومان قضا جریان بر سر بغداد و مراجعت نمودن بدرگاه فلک بنیاد
در سال گذشته از مرده نمایان بغداد و افند احمد که بوفور عقل و کار وانی از سایر اعیان و اختیار صحت امتیاز و
با حاکمی که از جانب خواند کار و روم منصوب بود مخالفت نموده رقم حکومت عراق عرب بنام خود کشیده با عتبه علیا
شاهی در مقام اخلاص و هواخواهی در آمد عرض نموده بود که خطه بغداد را بجهت اولیای دولت ابدی بنیاد و محلی

نموده ام و هرگاه که موکب هایون نصرت قرین برین طرف در حرکت آید و یا یکی از امرایان در بین خدمت موجود
بند و در اطاعت فرمان قضا جریان نموده شهر و قلع می سپارم و درین توجه را با تظفر آکایت بصوب آذربایجان
حکم هایون برین جمله نفاذ یافت که شد و بر دینان امیر الامرا فارس با عا کر ظفر مآثر آن ولایت از راه شوشتر
و حویزه بجانب بغداد رفقه اگر از اطوار اوزن احمد را کچھ صدق و اخلاص بشام خوان رسیده بود و فغانا
بجاست آن ولایت پرواز و الا بمقتضای وقت عمل نماید و بر دینان حسب فرمان قضا صولت قدس تولا الشکر
فارس و کوه کلبویه و خورستان از راه عربستان و رستان بجانب بغداد در حرکت آمده حسن خان استاجلو
حاکم همدان و حسین خان حاکم لرستان با امر او عا کر ظفر و علی شکر حسب الامر الامرا علی بنان مشار الیه پیوسته مجموع
دوازده هزار کس جنگی ترفیع یافته با تشون آراسته و پیراسته بجوالی بغداد رسیدند ابراهیم بیگ نام شخصی را
که مدتی بود از بغداد شای سیولانگشته ملازمت عقبه علیای شاهی آمده و در سلک غازیان درگاه منبک و در بر
نزد اوزن احمد بشهر فرستاده و او را بمواعید و لید پرواز شات شایان مستظهر و امیدوار گردانیده پیغام داد
که حسب الامر الامرا علی بنابر وعده که بنسویبان درگاه شاهی نموده بودی آمده ایم اگر بوعده وفایمانی و کردار مطای
کفایت باشد هر آینه در خدمت شرف بمجول مطالب و مقاصد ارجمند مغرور و سر بلند گردی و الا آنچه در مشیت الهی
برقم تقدیر پذیرفته باشد بخیر بگورید اوزن احمد چون در امر حکومت فی الجمله استعلائی پیدا کرده بود و امکان دولت
عشای منسلک وقت در انحاض و تغافل داشته حکومت بغداد و امیر الامرا فی عراق عرب را با و گذاشته
بودند مشار الیه صلاح در آن دانست که خود را بهوخواهی و دودمان آل عثمان ننموده بالشکر قریبش در مقام
خلافت در آید و بدین وسیله بنان حکومت و اعتبار خود را در آن سلسله تحکام داده و تقدیر بنسیدند
بنابران ابراهیم بیگ مذکور را که بام آوری پیش خود بر خلافت قاعده قتل آورده و او ای مخالفت مرتفع گردید
عاقبت بشامت این کردار زشت گرفتار آمده رسید با و آنچه رسید و بر توی از آن سرگذشت هر صیغه
احوال سال آینده خواهد یافت بالجمله در روزی که جنود نصرت نهاد و نظاهر شهر بغداد رسیدند متعجبه
شهر بای جلالت از دروازه بیرون نهاده و برابر لشکر فیروزی اثر مصف قتال را استند و ازین طرف بیرون
قاهره در حرکت آمده مبارزان محو که بر خصوصاً حسن خان حسین خاکی که چرخ خوار قبول بودند پای مبارزت پیش نهاد
بیا و حمله بر سر اثر سلک جمعیت انظار یافته را از هم بیکته خاک محو که را بنحون مبارزه کردند متعجبه شدند و اوتاب
مقامت نیارده روی بهر بیت بجانب شهر آوردند و در وازای شهر و قلع را بطرف تحصن و قلع و دی

فرار دادند و سپاه طغرلین به میان را قریب بدروازه تعاقب نموده جمعی کثیر بر خاک هلاک شدند چنانچه چند نفر
در کنار تخت ایل شهبستان عدم فرستادند و جناب سلطان با مراد عظام با کمال شوکت و اقتدار محل بر دل اختیار کرده
فرود آمدند و جانرو از موقف غرور و جلال منشور اقبال شرف و رویافت مضمون بلاغت مشحون آن خطاب بآریا
بر پاشا راه آسمانی هزاران حکمت علی در آن مندرج و منظوم و الفاظ آن نکات بقلم تقدیر در صحنه تدبیر پادشاهان آلاء
شکوه که بر ده گشایان سرایر غیبی اندر رقم تصویر یافته آن بود که اگر اوزن احمد از غده پشیمان گشته در مقام مخالفت
و قلعه داری باشد چون در وقت کمر همت تنجیر ولایات موروث آذربایجان و شروان و کرهستان بسته ایم و ایام
بفقس نفیس محاصره قلعه ایروان فرموده ایم و آمدن لشکر عظیم از جانب پادشاه زوم حجت استخلاص محصوران
و محاربه جنود نصرت نشان محکمت و از دو طرف خود را پای بند جوارش نمودن مصلحت وقت نیست در بعد از خود
بمحاصره قلعه مشغول ساخته متوجه آذربایجان گردیده و بکوب نصرت نشان پیوند چون در آنوقت شاه تنجیر ملک
بعد از در نهانخانه تقدیر الهی روی در نقاب احتجاب و پشت خان مومی الیه قتل فرمان واجب الادغان گشته محاربه
قلعه نیر و اخته طبل رحیل کوفت و در اثنا راه معلوم شد که پسران قباد و له میر عمر کوران که از امر اسبجی روی بودند
و قلعه بکبر و آنحد و اقامت دارند متعرض خود اقبال گشته حضرت و اسبجی که متعاقب امر عظام می آمدند
رسانیدند تهیه و تاویب آن خاک را آن که در غارستان وادی اوبار و وطن دارند بر دست همت لازم دانسته جمعی
از امر او را که به خدمت مامور گشته روی توجه بساکن انقوم آوردند و ایل والوس ایشان که در مسکن با نوع بر غفلت
خفته بودند بر پشت آنده مملکات ایشان عرض نهیب و تاراج شد و میر عمر یک نام پسر قباد که بریاست و سروری قوم
از پسران امتیاز یافته بود از میان والوس فرار نموده بقلعه زنجیر گنجیت و از افواج قاهره ملازمان جن خان و سلطان
تعاقب باز نهشته متقارن وصول او بقلعه رسیدند و عمر یک فرصت مدافعه و قلعه بندی نیافته فرار نمودند و باو
جنو و غیبی و نیروی اقبال حضرت اعلی بدست مبارزان لشکر غیر وزی اثر گرفتار گشته تمام قلعه و مالک ایشان
بصرف اولیای دولت ایچوند و راه پسران دیگر چون جلال بر بنیوال دیدند دست در دامن عجز و ساجد گشته
در ملازم جناب عالی بار و روی یکسان پیروی آمده بمرحمت پذیرد و آنکه سرافراز گشته و در ملک عساکر منصوره بودند
اما چون نشانی از دولت نه اشتند عاقبت که در وان از جنبه اقبال گشته بالکاو اقطاع خود رفتند و در میان
و حسن خان متوجه اردوی بایون گردیده و حسن خان در هنگام محاصره قلعه ایروان و اندر جردنجان در روزی کشف
قلعه شده و بوسیله سر سلطنت مصر آمده و شرق باطوس و از شتاب خنده وانه میر گندی بافتند و حسن خان بعضی

امرا تباخت آنچه که از گرجستان قسطنطنیه و ایاکام و چو خان و اما و سیاهون خان بود و به صرف در میان درآمد بود و به صورت
و آن خدمت را بر وجه مرغوب تقدیم رسانید بسیاری از خواص و جویان کوفه کرج اسیر نمود و بر وجه احسن معاودت
نمود و از سوانح آن ایام تحریب قلعه تبریز و عمارات عالیّه آنجا بود که در میان در عرض سی سال که آن بلده فاخته
در تصرف ایشان بود ساخته و پرداخته بودند اگر چه اکثر صاحبان بیوت و حمامات و مستقالات مرغوب که در آن قلعه
احداث شده بود درین محارکه روی شهرستان عدم اوزده بودند اما طایفه رومیه خصوصاً اقربای آنقوم را
علاقه خاصی که لازم از باب اعلی و تا که نیش و بستر است بخانه و متعلقات آنجا بود و وجه قطع علاقه آنجا نیز
قطع و قمع آنجا نهاد و از راه حمامات و مستقالات که سالها از آن متضرع یافته بودند و محو آثار رومیه بر زمینهای نام
لازم نمود و لهذا از موقف جلال فرمان قضا جرایان با ستم تبریزیان در آن باب غرض و دریافت و اخلاص گزینان
حقیقت این تبریز نطق بهمت با قدم این خدمت جبت بر میان بسته در اندک روزی از قلعه مذکور و آنهمان
و عمارات از خانه ها و دکا کین و حمامات و امثال آنها آثار نگذاشتند درین سال قاضی را علی دولت آبادی که
مستوفی الملک بود و بعلت آنکه مخیر از ابراهیم شیرازی در سال گذشته کتاب دفتر خانه هیون را به تصحیر جده
مستهم ساخته بود و از آن منصب عزل و امر فرمود به معزای مذکور مغضوب گردید چون برخی از سوانح و قضایایام محامره
قلعه در رشته تحریر درآمد اکنون وقت آنست که بر سر سخن رفته کیت اقلام جهان نور و اندیشه را در میدان سخن
پردازی بچولان در آورده و قایع سال مینیت آل بویل ترکی را با شرح فتح قلعه و دیگر فتوحات که بنیر و بی اقبال
در آن سال فرخنده فال سمیت ظهور یافت در سلسله تحریر این نظام و دشواری که قاید توفیق یارسی به منبتاح مسلم
از لطف باری بکنایم قلعه امید را چست آنکه دو کربان محترم است و قایع سال فرخنده فال بویل ترکی مواجی است
نکست و الله سال شرو و هم جلوس سعادت بانوس عباسی است نوروز این سال جهان افروز جایون
روز یکشنبه نوزدهم شهر بوال ختم بالیز و الله و الا مجال اتفاق افتاد خسرو ستیا رکان که قلعه کشای طارم چهارم است
بر وجه مشیده و لود و حوت داسیری ساخته نوای نفوذ اقبال در ساحت دلکشای حمل افروخت و شاهانچم سپاه و الله
و اردوی کوه شکوه گردون مثال در پای قلعه ایروان ترویل اجلال داشتند و در مدت محاصره جنت هجوم لشکر
دی و شدت زمستان و سورت سرد و سردی روزگار که پنج بند بود و زمینها حکم فولاد و کبر و شدت چندان کارگی
از پیش رفته بود درین هنگام که شهسوار کیتی خرام جهان چا باشکوه و عظمت و اقبال از شکست و ظلم دی بیرون
خرامند و کند زمین تا دشت بر تخریب و صحت آباد جهان انداخت و افسردگی روزگار روی با طاهر نور و قلعه کشایان

باغ و بهار جلوه گری آغاز نهادند و در زم از میان بحر که نیرو و بهادران مولک با حال چتر او چتر که جهت بر میان
بسته بر هم قلعه گیری برداختند و و عدد و توب قلعه کوب بزرگ که هر یک تخمینا سی یکن بعدل تبریز که باز ده من شاهی باشد
سنگ می انداخت ترتیب یافت و بر برای جهان آرای بر تو انداخت که نخست در تخریق ساکنان حصار جدید پیش
متوجه تخریب قلعه عیش کردند و روشن مشعل تقدیر بگلستان تپه افتاده جانی که بقدر خجای یک و غلامان متعلق بود و بچاق
از انصار خان و لشکر آذربایجان مغرض گشت مقصود یک ناظر با غلام کار خانها و محمد تقی یک مین باشی با تنگین
با فتی که در طرف شرقی قلعه عیش پیله داشتند متوجه شد که یک توب از انطرف حواله نمایند و امیز کونه خان که حکومت
ایروان منصوب گشته از جانب قرا باغ آمده بود و قرار یافت که در جانب شرقی مابین قلعه عیش و جدید در برابر برج
که معظم بروج قلعه بود و ارتفاع آسمانی داشت حواله ترتیب داده پای جلالت و مردانگی از انطرف پیش نهادند و
سلاح را باشی کوری بکلو با بعضی از دلیران یک جانب شرقی قلعه جدید معین شدند و از برجی که رکن طرف قبل حصار جدید
پود تا دروازه در عمده و اهتمام قورچی باشی و قورچان معظم قرار یافت و یک توب در آنجا نصب نمودند و
و جوانب هر دو قلعه سوای جانب غربی که رودخانه تنگی جانی مشهور از آنجا میگذرد و وسیع آوردن از انطرف متعذر بود
بر مردان کاری استحکام یافته قلعه را کاحاله الهاته بالبر و بر میان گرفتند و هر یک از سرداران مورچل خود در استحکام
تمام داده حواله ترتیب دادند و خاک پیش برده تل خاکي چون کوه الوند بدو حصار رسانیدند و نقبها بروج
و بار روزه در ضها بفریب توب و بروج افتاد و بسیاری از یکجانب و سایر متحطان از آسیب کلوله تنگ راه
عدم نمودند کار محصوران تنگ گشته زلزله و اختلال تمام باحوال اروام راه یافت و اسباب یوش قلعه جدید همه
طرف دست بجهاد مبارزان دزم از آناهاده آن کار شدند اما حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و دام پورش منکر بود
بعضی از ارکان دولت قاهره مثل قورچی باشی و بطلام آقا و غیره از آناهاده پورش داشتند و بعضی دیگر بخیر نمیکردند
چنانچه تا ده روزین محاصره معوق مانده این گفت و گو در میان بود چه محمل بود که خلقی کثیر زخم تنگ ضایع و ناخوش
و اعلیایان و اگر هم تخیر درین پورش صورت تغییر نپذیرد و بعد از آن محصوران بجهه گشته کار بدور و دراز کشد
بالاخره قرار یافت که حضرت اعلی بنفس نفیس بیها تشریف برده بر االعیین مشاهد منافذ و ضها نموده بدیگر
رای عالم آرای اشرف خاقانی که مذهب تجلیات سجایت اقتضایه و جان سپاران عقبه اقبال را بدان امور
گردانده که طاعت کنده اری بر میان جان بسته اقدام نمایند بدین نیت و غم لایق بدن بی میل با بیع
حمایت اللهی و بنو جلهای مبارزان فیروز مندا تشریف برده مساعی جمیل هر یک از زندگان و کارا را در

خدمت هر چه بطور آید و در مدخل طریشان بودند و ملاحظه اوضاع سپهها نمود و چون کار نزدیک رسید و بگویند پرس
فرمودند بتایید روز شنبه بیست و هشتم شهری الحرام عساکر نصرت اقصای که تسخیر قلعه جدید بودند و سپهها جمع شدند و منتظر
بودند که هرگاه از جانب اشراف اشاره شود روزی جهاد است و مردانگی تسخیر حصار آوردند چندان جمعیت و از دحام و سپهها
شد که دلبران جهان شارب بر بزرگدیکر افتاده جای ایستادند و داشتند و از موقف جلالت حکم قضا جریان بخیزد و غایت
که در هنگام یورش قلعه جدید از جانب قلعه عتیق شورش و غوغا آغاز نموده توب و تفنگ بسیار اندازند اما
از جای خود حرکت نکردند و قدم فراتر نهند که مستحفظان قلعه عتیق بخود در مانده از ایشان مددی ببردند قلعه جدید
قریب بلبلوع صبح صادق گرنای نواخته و سوزن انداخته افواج قاهره هر یک از مورچل خود هیچ و باره دویده از
رخضا که پدید آمد و داخل قلعه جدید شوند و درین شب رویان از زیادتی شورش و غلغلہ عظیم زیاده پاس شد
اما دمه دفعه و مضامین بودند از اتفاقات حسنه که تا بذات یزدی عبارت از آن است قریب بیست و شش هوا تیر
یافته غام سپه خام روی فلک تیره و تار گردانیده باران عظیم باریدن گرفت و در مورچلهما و سپهها چندان
مروان شد که از کثرت کل و لای سپاه منصور اجمال حرکت نمود و بالضرورة این معنی در عقدۀ تاخیر افتاده در انظار
و بگویند آنکس قضیه یورش صورت نیست اگر ظاهراً برستان عالم صورت آن شورش طوفانی را سدره طغر
و مانع توفیق فتح دانستند اما بر دور ایشان جهان مضمی ظاهر بود که هر قطره که از آن بحال ریزان بود و چندان
مصلحت یزدی و در کمال غلغلہ و بلبله شب دیگر که بیست و هشتم شهری کور بود بهمان قاعده عساکر نصرت نشان
مورچلهما جمعیت و از دحام نموده اما دمه یورش گشتند و میان بطریق شب و دوشین تا نصف شب کاین
بلوارم خرم برداخته پاس داشتند اما بعد از نصف اللیل از آثار و علامات چنین ظاهر شد که در بروج و باره کثر
کسی نماند و اکثر خوب غفلت فرورفته اند و قصه قریب بصبح صادق که هنگام غروب کوکب بخت مخالفان بود و در آن
قرلباش یکدیگر را خبردار گردانید و بخت از جانب سپه تورچان عظام گرنای نواخته از اطراف و جوانب
سوزن انداخته در قلعه فرو ریختند و از جانب قلعه عتیق نیز سوزن انداخته بقارهای شاد و یاده نوازش دادند
و در میان نیز خبردار شد و خود را به بروج رسانید و جنگ در پوسته آوازه و بعد آنکس توب و تفنگ گذار
جانبین متواتر بود و غلغلہ در زمین و زمان انداخته و صدای گرنای که از میطرف بلند آوازی داشت کوفت
که ساخت و لا و ران بشکر قرلباش اصلا از مخالفان پیچ نکرده و میمند و از انچه میخواست کارزار میخواستند
و در میان از جهاد و مردانگی سپاه منصور بای اقامت مست شده دست از کار کشید و اطراف و جوانب را

نموده محیط یافته بطرفه العینی میان قلعه را از خود و قبله اش ملو یا فتنه و از مستیز و او بر عاجز گشته با ضروره در کمال اضطراب و
بجانب قلعه عتیق آمدند و در اجل هر که لعم تاخیری بود و در قلعه انداخته نیم جانی از در طه پاک با صلح بجای
تیغ بیانی دلیران آغاز سرفشانی کرده اندک زمانی دو سه هزار کس طعمه شمشیر آید و برخی گرفتار شدند و عیال و اطفال
انظار ایشان بلال اسیر بر سر تخت گیر گشته اموال و اسباب و اثاث ایتان همه نهب و غارت گشت و چون
حصار جدید سحر بولیای دولتی آمد چون که دید جلالت چنان شجاعت اندیشه از انطرف بسپیدش آورده قلعه
عتیق را دایره وار در میان گرفتند و خوف و هراس مقیاس بر ساکنان قلعه راه یافت مع ذلک همه امکان
حراست قلعه سعی بطور بطور میرسانیدند تا آنکه از طرف شمال ذو الفقار خان در دوسه روز سپید را از مورچل خود
بجوار شیر حاجی رسانیده آتش بدروازه شیر حاجی زد و از طرف شرقی ملازمان خلاصه شریفه و آقایان پوتالت و
تفکیکیان تبریزی و با فقی و غیر هم هجوم نموده شیر حاجی در آمدند و در میان مراسیم وارد دست از حراست بازداشتند
بقلعه گریختند و امیر کونه خان بر برج سفیدی که در طرف سفیدی که در طرف شرقی بود وورش نموده بعد از چهار بسیار
و حملات مردانه که متواتر از غازیان قاجار بطور پوست مردانه و ابران برج و باره مستولی گردید اهل قلعه از طرف
خود و راندگی خود را برای العین مشاهده نموده عقلای انظار بعد الیوم طاقت و مقاومت و قلعه داری در عا کر
ندیده استیمارا احم و الزوم دانستند شریف پاشا و حسن آقای چاوش باشی را بخدمت شریف فرستاد که اگر عتبات
شهریاری شامل محصوران کشته رقم حضور تعزیرات و کستانها ایشان که در ایام محاصره وقوع یافته و در آوا
چاکری و طرق خدمت کزاری و پاس حقوق نگذار کی ولی نعمت که از ان چاره نبوکشید و عموم اهل قلعه از این سخت
پادشاهی ایمن کردند قلعه را تسلیم نمایم حضرت اعلی شاهی شاهی ظل اللهی از شمول عواطف و الطاف جلی این حضور
از محاربه و یورش و خونریزش الیق و بصواب اقرب دانسته متمسک شریف پاشا را با جناح مقرون گردانیدند
و میرزا علی یک یوز باشی بزمک ترکان را بقلعه فرستاده مشور و ملافت با اسم شریف پاشا و آقایان بلوک باشی و
کل مردم قلعه از کمن عنایت و مرحمت پدید میخیزد و از غرض و یافت اما جملای انقوم که از خردی بهره بودند
بمحو و انجیار ارجف که در باب رسیدن دو کویک در میان قلعه مذکور میگردد و بر سر محمد پاشا و ولد حضرت پاشا
که در ان قلعه بود جمعیت نموده بخیال تباہ قتال و اندیشه جنگ و جدال راضی بقلعه و بدون نشد میرزا علی یک
دو روز که داشته روزیم بیرون فرستاده حجت الطینان بخردان جا بل و جا بلان داخل تاده روز حملت کشته
بودند که در کمال جدال بر داختن در خیر تاخیر و تراخی بوده باشد تا حقیقت کو یک موضوع بودند و چون

در عالم حساب دانی و محاسبه نمی این گونه هستند عاقلان از خصم تحصیل در مهم قلعه که بهجت فرمانروایان قلعه کشای
در حصول مقصود یک روز و یک ساعت و یک دقیقه مقصود است و در از عقل بود و این همت و اوان در میزان خردی
نمی نمود و مرجع اشرف ازین حرکت نامیها منصرف گشته فرمان جهان مطاع نافذ گردید که چون اقوال و میان فروغی
از صدق ندارد و اعتماد و انضای افواج قاهره بیشتر از پیشتر درگاه قلعه کشانی در تفتیق محصوران اتمام نموده
قلعه را قهرا و جبر اسیر سازند و لیران خود اقبال بجاودت عاقل نظر مال شروع و کار کرده بجا یک روی چاک
از هر طرف کار بر محصوران تنگ ساخته و بپایان آتش فعل ضرب توب و خنما در بروج انداختند و در آن چند روز
که بازار محاربه و گیر و دار گرم بود هر اسبش بر اکثر اهل قلعه استیلا یافته هر روز جمعی از خوف یک یک و در خود
از بروج و خنما بریزند آخته شعار شاهی سیولی ظاهر ساخته از تاب آفتاب حوادث بسایه اقبال شهر بارستی طلب
می جستند و کار بجایی رسید که گروهی که گروه بی تابانه خود را از بروج می انداختند چنانچه مخالفان قلعه از ضبط لشکر
و حراست بروج و تبار و عاجز آمدند و در شب عاشورا که مردم این طرف بخبر حضرت سید الشهدا و جگر خندان
بادید که بلا قیام داشتند غوغای عام عاشوریان اردو بازار محصوران قلعه شورش و غلغله یورش نمود
جمعی که راضی بمصلحت و قلعه دادن نداشتند از خواب غفلت برآمده از روی اضطراب دست در دامن تشفع شریف
پاشا زدند و یوم عاشورا که مقتل سید الشهدا بود حضرت اعلی و علما و اعیان لباس ماتم و سوکوری پوشیده
بلازم تغریه مشغول بودند شریف پاشا دیگر بار حسن تقای چاوش باشی را بپایه سریر و الا فرستاده بروحات
خامس آل عبا شهید اکر ملا و خواست آن گروه نموده متقبل آتش که در چارنور بیرون آمده قلعه را بسپارد
اگر چه آیه خاطر مبارک از ان الطوار نامیها که از ان طایفه ظهور آورده غبار آلوده بود چون ارواح متدینه
شهید را تشفع ساخته بودند بصیقل رحمت زنگنه ذای خاطر انور گردید و متفر شد که قرق خدای یک غلام
خاصه شریفه با فوجی از غلامان قلعه رفته محافظت قلعه و یراق متعلقه بر کار پادشاهی نمایند و پاشا اندک
با کل اهل قلعه بیرون آمده در محراب اقامت نصب نمایند و بعد از قیام توایم سریر سلطنت محیر هر کس را درین
دیار علاقه بوده اراده توقف و ملازمت داشته باشد مختار است و هر کس اراده رفتن بوم نماید مقرر کرد
حسن اقامه و روشادمان بقلعه آمد محصوران از تنگنای محاصره نجات یافته کلاه شادمانی بر تارکال انداختند
نماده نوعی که قرار یافته بود بیرون آمده فارغ البال و خجسته را کم رفتند و قرق خدای یک
که در الحقیقه کلیه تمام طلاع از با بجان و شروان بود و تصرف و لیلی دولت بدو نمود و در حقیقت قوتها خجسته

تا بدانی که احاد و جنود و غنمی توانند بود زیرا که جماعت رومی که درین قلعہ بودند با وجود امتداد و ایام مجامع و کشته شدن
جمعی کثیر از ایشان در روزی که قلعہ سپرده پیرون آمدند را قلم این قوم متفرج جان کرده ایستاده بود و غلامان ایشان
وزعاً و چاوشان و نیکوچریان و سایر لشکریان چنان سپاه آراستند و پیراسته بنظر درآمد که آنرا استکی اسب و یراق
و استعداد و کثرت بنظر درآمد و ولیکن این و تعالی که عاقبت اندلی و برای سعادت بر روی صاحب دولت و خیر اندیشی شود
اسباب افزونی دولت او سرانجام میداد بچنان رعب و هراسی در دل انطاغیه افکند و بود که من بعد وقت مصاصیه
و قدرت قلعہ داری و خود نیافته دل از ملک مال بر گرفته زندگانی دور و دور را غنیمت شمرند و القصبه بعد از پیرون آمدن
رومیان همت بخرامیت خسروانه کل متکات انطاغیه بایشان مسلم داشته در مقام انعدهات و متکات ایشان
نشدند و رومی بعد از ظهور چنین مروت و احسان که در تخلیه ایشان بود و قرار دادند که بشکرانه این عاقبت و احسان
که غلامان جان بخشی شده بود و طوعاً و بر غلامان سوار می دوازده هزار نفر قاتل عراقی در میان خود سرانجام داد و بنظر اقدس
کنند حضرت اعلی شاه فی ظل الهی صرف نظر بهمت از آن فرموده اظهار کردند که چون جمعی را بجان و مال امان دادیم
از ایشان چیزی گرفتن لایق مروت و قنوت نیست غلامان رومی تصور نمودند که آن مبلغ و رزق کثرت و استقامت
ایشان قلیل است سخن از نیلوه میکنند حضرت اعلی اصلاً نظر قبول بران نداشتند بآنطایفه عطا فرمودند شریف پاشا
و محمد پاشا و ولد حضرت پاشا و بعضی از غلامان محقری از اسب و یراق و تحت لایقه بنظر اشرف و راوردند و حضرت اعلی
جست الطینان انقوام بکشتهای ایشان چند را اسب و چرخه و یکد و قبضه تفنگ فرنگی و امثال آن برداشتند
و باقی را بایشان بخشیدند و از ظهور این عاقبت عیا که در نظر ارباب تعلق بسیار نمود و لهای انطاغیه که برهمزده
حوادث بودند آمدید کی یافت شریف پاشا که شمه از احوال او گذار بخش یافت چون شیعه مذاهب بود و میخواست که دلا
آخر عمر در میانه شیعیان بطاعت و عبادت کند و دل از فرزندان و اموال بی نهایت که در روم داشت
برداشته اراده توطن مشهد مقدس معلی و مجاورت روضه مقدس امام ثامن خا من علیه التحیه و الثناء نمود و کمال
اسباب ججت عالم غفران سرانجام داده کامیاب دولت ابدی گردود و توفیق ادراک این سعادت عظمی یافته جمعی
از ملازمان و اتباع که قرب یکصد نفر بودند روانه آن مقصد اعلی گردید و عاقبت علیای شاهی هر ساله مبلغ سیمصد
تومان عراقی نقد و موازی با نقد خود از شتری علیه بدو معاش او و محبت فرموده مخلص ساختند که در ایام ولید
معتمد که دستور سایر خدام و الامتظام در روضه مقدس خدمت نماید و محمد پاشا و ولد حضرت پاشا که رده سایر قوم کشته
بجانب و مینقند حضرت اعلی صغری بیک بجلی را با جمعی از قوچیان بجلی و علیخان بیک ایشان ایشک اقصی روملور ایشک

آنجا است که وند که ایشان را قلعہ قارض که در تعرف و میسر است برده سلامت برسانند که مبادا اجامه و او پیش
جست طبع مال در راه آسیبی ایشان رسد منوچا یک توپ چنان ایشان را از محال خطر ناک گذرانید باز گشتند و علیخان
ایشان تقاضای ایشان را قیام رضی رسانید اما رویانی که در قارض اقامت داشتند و برادران خود مست علیخان
را گرفته تا آنکه خیال اعلی سرور در قلعہ مقید و محبوس نگاه داشتند شرح آمدن خیال اعلی و قضایا که در آن چین
روی نمود و مردم خانه بدایع نگار خواهد شد القصه بعد از فتح ایروان بایالت آن ولایت که با میکون خان تفویض
الکاجنجان بمقصود سلطان کنکوشفت شد و قاضیان و آنجا و بنفس سلطان سعد لو قرار یافت و امر او اگر او
که شاه بنیون شده باید سر بر علی آید و بودند مثل غازی یکس و توپچی یکس برادر او ولدان شاه علی بیلان
و قلع یک دینی و جیشید یک دینی و منصور یک محمودی و اولاد و لورایه و تولات مناسب رحمت شد و از سلیمان
که حستان که کیر خان ولد سیمون خان والی کاریل بحیث آنکه مبادا در میان قلعہ و قلیس و جسته و نشت و درازی
بملکت او نمایند رحمت انصاف یافته بشمول عوالم خسران و خلایع کرانمایه و دیگر نوازشات و تقدمات
سر بلند کرده غریب کج احسان شود که حستان شده و صبیبه صلیب او را که در حمله غفقت داشت در سلک سایر
خجانه نشینان همراهی اقبال انتظام بخشیده این مژده و مسرت افزا و علاقه سایر الطاف گردیده جهت محذرات
پرستاران و دو دمان خلعت های فاخره و تنوقات و افزه فرستاده مقرر شد که هرگاه اشاره شود آن محذره بکلی
سری اقبال فرستاده و الکسند خان همچنان در اردوی معلی بود با جلد ریات جلالت بعد از قرار محبات خجور سعد
و انتظام امور ضروریه از پای قلعہ کوچ فرموده و در فرق بلایع نزول اجلال فرمودند که محاربه و او دباشای
پیکر تنگی و باغ صاحب خان قاجار و قایم که در آن است و سابقا به تحریر پیوست که در هنگامی که موکب
نصرت قرین از تبریز بجات نخوان و ایروان نمخت می نمود امیر کوند خان قاجار را که هنوز در تبایالت نیافته و در
قرزین بود با جمعی از اویماقات که در حوالی اردبیل و آرس بار می بودند بر کنار آب آرس فرستادند که در آنجا اقامت
نموده هر کس از طایفه قاجار دایل و الوس تراکات قرا بلایع که در آن ولایت مانده اند بر سر خود و هیچ کس در از انظر و خبر
باشند که مبادا از رویان کنجه و شران دست درازی بآنچه و واقع شود و چون در زمان شاه جنت مکان
علین آشیان ایالت کجبه و امیر الامراتی قرا بلایع نمائند و زیاده اعلی قاجار تعاقب داشت و ایام دولت روز
افزون شایع مل آلکی از آن خانواد حسین خان شمول عوالم و تربیت شاهان گشته درین هنگام ایل و دارائی
ملکت استرآ و مخصوص بود حضرت اعلی حسین خان مذکور را از دسترآ باطلید و منشور ایالت استرآ و در اردبیل

بوسفیک میر شکار را بکومت استر ابا و سر اوزار ساخته با نحد و در ستاوند و حسین خان روانه ملکیت قرا باغ شکیوه خان
حسب القوام قضا جریان بکوب نصرت نشان پوسته چنانچه اشارتی بدان فت بایالت خجور سعد سر بلند حسین
خان در کنار آب محل اقامت انداخته بقبضه و رباط سپاهی بدو عینت پرداخت حسین خان کور که چون بفرست
و دلیری و مردانگی اتماعت داشت اما بسیار شکوه و خود را می و بزرگ منش بود و دلا بازده و از بای نخوت و بزرگ است
شده با مرای رفیق و ملازمان بکوب اقبال بزرگانه و شکوه سلوک می نمود و امر او سر داران که بر فاقه او بی حدت بود
بودند راه و در سم خدمت و اطاعت بتقدیم میرسانیدند و از توقیر و احترامی که چشم داشت ایشان بود و بطور بی آن
بلکه در خدمت و بی اعتباری ایشان میکوشید و از عجب و غروری که داشت حساب از رویان قرا باغ نمیکرفت بلکه
شایسته سر داران با بای و تدریست بلوازم خرم و احتیاط نمی برد و دخت تا آنکه جواوت روز کار قدری او را کشتی
فعلت بهوش آورد شرح آن هرگز نشد لکن او را که پیکر بکی قرا باغ و ساکن گنج بود بعد از رستان و شدت با
که مکر غیر و دهنده بجا مریه ابروان مشغول بودند عبا کرد و میسر را که در قرا باغ و آنحد و بودند جمع آورده اشکر
شروان نیز جمعی با و پیوستند و بغرم دستبرد و استیصال حسین خان و لشکر قرباش که در کنار آب اقامت داشتند
تا موازی هفت هزار کس از گنج بیرون آمده متوجه انصوب شدند و چون آوازه حرکت در میان قرا باغ بگوشید حسین خان
رسید ایل و الوس و اغرق را در کنار آب که آشته باشکرسبایی بی آنکه بکینیت و کیت لشکر و قوف یابد و
بقدرت خود و لشکر خرم باز رسد بی تدری که پیرانه از آب که نشسته محالفا را استقبال نموده آنرا دلیری نام کرده اما
چنین غریمت و رفتن را ثبات قدمی و در خور آن لازم است بالجملة چون تقارب فریقین روی نمود حسین خان
اندکی از خواب غفلت و غرور بیدار شده دانست که روی زیاده از مردیست که با آواز آب که نشسته اند و مرغ
بعضی از مردم ایل و الوس نیز که همراه اند اسبهای زبون دارند صلاح و در جنگ رو بروندیده قرار داد که
از مقابل ایشان بیکسو رفته از سمت راه دور شو و که رو میگردانند بر سر اغرق رفته تاراج مشغول گردند و لو
از عقب در آمده بر فغ خصم بر داند و امر او ریش سفیدان کار دیده که همراه بودند این رای را خطا شمرد و گفتند
که تفرقه و پراکنده کی بایل و الوس راه یافته اردو بغارت میروند و اکثر مردمی که همراه اند بکمت محافظت اغرق جدا
شده خواهند رفت و جمعی را که توقف می نمایند قدرت مقاومت و قوت مدافعه نخواهد بود و چاره کار نخواهد بود
شق است اول آنکه چنانچه آمده ایم دل و کرم آبی باشد بجز ظهور آید و شق ثانی آنکه بهیلت اجماعی مراحت نموده
از آب بگذریم و ایل و الوس و اغرق را کوچانیده بحال دور دست فرستیم که از آسیب دشمن برکنار باشند و خود

باش که در کنار آب ایستاده و بر حفظ نموده گذاریم که رومی بهر نمایند و املی رای ضایع شد بدین شایسته حسین بود
حسین خان مبالغه نمود که بازگشتن نوعی از بهریت و بدنامی دارد و جنگ کردن مقدور نیست و هر جهان بدین
اندیشه بود و اصرار نمود و خان از مقابلۀ اعدا یافته یکطرف میل نمود و چون قرار ترک تازی بخود داده بود و بفرار کرد
که هر کس اسب بدو نداشت باشد و رخاقت تواند نمود و پیشتر رود و اکثر مردم زبونی اسب بهانه کردند و بکشتن
احمال و اطفال و یوگانان غرق آوردند و در میان اردو شورش عظیم واقع شد و سپاهیان که می آمدند بخیال
آنکه اردو نهب و غارت رویان خواهد شد پیش دستی کرده دست بتاراج یکدیگر می بردی و روزه خزان اسباب
نجات سرکار حسین خان و امر ابغارت دفته پیدا و منظور اگشت جماعت دو نوک قراباغ که چرخش که مخالف شده
آمده بودند از کپور قن حسین خان خبردار شده دلیل شکر و می کشته ایشان را بر حسین خان آوردند و او
پاشا با هفت هزار کس که همراه داشت صف بنزد آراسته باین جنگ پیش آمد حسین خان و امر ابا مردمی که
بر سر ایشان مانده بودند سوار شده قرار دادند که هر کس اعتماد بر اسب خود داشته باشد بایشه و باقی مردم بجز
پروان رفتند خود را بهمانی برسانند و بکند کی در لشکر افتاده چهار صد نفر از مردمان دلیر و زرم از رمای
بعین خان امر اثبات قدم و زبیده و در برابر هفت هزار کس صف کشیده از جانبین دست بآلت کار را بر برد
ازین طرف مبادان لشکر قراباش مشبه آغاز نهاد تیر باران عظیم کردند در آنوقت مدعی حسین خان بجای
ایستاد و بانکه این مردمی که داشت با خصم محاربه نمودن آن بود که لحظه زود خورد و نمود و خصم را بخود مشغول کرد
که تعاقب نه می توانست نمود و تا از رویان آسیمی بقراباش نرسد و ایشان تا شام جنگی بکیر کرده خود را
از جنگ اعدا برسانند از جمله امر استم سلطان سولکلی که جوان شجاع و دلیر مردانه بود قدم جلالت پیشتر نهاد و با مخالفان
در آنوقت و جنگهای مردانه کرده فوجی از رویان او را در میان انداختند و فوجی چند قوی یافت چون از سینه
و او نیز عاجز آمده زنده گرفتار گشت حسین خان بضرر صام خون اشام کرده مخالف را از تعاقب ارباب همت
باز داشته و او را بکشد و آن مو که از او بظهور آمد و زمانی مدت رویان را بخود مشغول کرد و اندک مملکت
از آسیب دشمن نجات یافته پروان رفتند و حسین خان نیز با چند نفری که با او بودند جنگ کنان و تیر اندازان
از مو که سلامت پروان رفت و رومی از جلالت و مردانگیها مو که بنفسه در آنمو که از او بظهور آمد تعجبها نمود
الغرض رومی شدت فوج قلیلی از لشکر اقبال را بدانشا به مشاهدۀ بنوده بدست آوردن رستمه همان اکتفا نمود
جرات بیشتر آن نکرد و از هاجها طبل مراجعت نمود و کوفته باز کردید و او را با شایسته هم طایفه از اهل عظیم نمود

جراحان بجای از زخمهای او پیرداخته و در قلعه کنج او را نگاه میداشتند و حسین خان مرقا که از آب که شسته پوزت خود را میخورد
ایشان گفت که اوقتی بیاد غارت و تاراج رفته و تفرقه بحال مردم راه یافته و در انشب از غایت تیر و دو ماندگی استبان
دنگ و دو بسیار که نموده بودند هیچ امری نبرد انقدر روز دیگر مشخص شد که رومیه جرات پیش آمدن نکرد و باز گشته اند
چون از آن محل خارج حج گردیدند محل مناسب فرو آمد و بجمع نمودن مردم و ایل و الوس استرداد اموال غارتی هر چند
آنچه بدست آمد بصاحبان داد و مرتبه مرتبه اکثر اسباب ظاهری و اسب و شتر و خیمه و حرگاه که از سرکار او و اسرا
بقصد غنایم بدست در آمد اما تقود و اوانی طلا و نقره و مخفیات بسیار از میان رفت حسین خان با کمال احتیاج
و شرمندگی شرح واقعه را بپایه سریر و الوی عرض نموده است و انمود که بکنجه رفته بتدارک آن قضیه پردازد و حضرت اعلی
شاخی ظل الکی چون بروشجاعت و دلیری او اطلاع داشتند وقوع این حال را از شمول عاطفت باقتضا
تقاضا کرده مشور استخالت بنام او در قلم آورده بنحان و لایز غافل اند و یکین او را اطمینان بخشیدند آری
در عالم بسیار کمتری از نیکو خط بسیار واقع میشود و وزیر عظامی صایب رای را کار مخالف تقدیر می افتد و در
ظهور است و گاه نهیمت و این امور اختیاری نیست و چون هنوز تسخیر قلعه نشده بود و عا که منصوره بدان مشغول
بودند رای جهان آرا در آن هنگام در مقام انتظام شده مقرر شد که بتدارک احتلال احوال خود و مردم اهل
والوس بر داخته بحال خود باشند که بتوفیق الکی بعد از فتح قلعه بد آنجه مقتضای وقت باشد بعمل آید و بعد از آنکه
قلع ایرمان فتح شده ساحت فرق بلایغ مغرب خیم نصرت و اقبال گردید چون جوای فرا باغ بسیار کم
نیباشد و در آن ایام توجه بکوب هایون با نظرت مناسب نبود و یکد و قلعه در شوره کل در دست رویان
مانده بود که نهضت هایون بدان حدود لازم بود بخاطر خطیر الهام پذیرا شرف چنان خطور نمود که تخت فوجی
از سپاه ظفر بنه بجانب قرا باغ فرستند که تا کنجه رفته اگر رومیه بیرون آمد و بچنگ پیش آید ازین طرف نیز بجای
خیام نمود جزای کردار در کنار شان ننهند و اگر در قلعه خیمه متوجه حرب و قتال نگرددند شکر فیروز من جمعی
از مردم و دو نوک و ایل و الوس را که بخواه ای رویان در انحد و توقف نموده تا غایت با این طرف نیامدند
قتل و غارت نموده محصولات را ضایع و نابود گردانیدند هر جهت نمایند که در وقت تشلاق که خاطر از شما
نرسد ایروان و آمدن لشکر مردم فراغ یافته باشد عنان غنیمت بخیمر انولایت معطوف گردیدین غرمت
و فکر صایب اند قلی بیک توجی باشی قاچار را سر کرده گردی اندام او تو چیان مسا که نصرت نشان فرمود و بچ
نامزد فرمودند و با موادی پانزده هزار کس از جنود خود روانه جانب قرا باغ گردید چون کنجه رسیدند رویان

نیز جمعیت نموده بنجیل مقابل و متناظر از دیوار است شهر پروان آمد و صف از ای کشته در میان اندک زمانی با چرخ
در او نیخته آغاز نیز نمودند اما چون چشمشان قبول بزرگ افتاد طاقت مقاومت در خود میداد ترک ستیزه و او نیز کرده
روی نهیمت بجانب قلعه آوردند و در وب قلعه را بسند و ساخته با استعداد قلعه داری پیدا نمودند و افواج کافه
کفار خندق تعاقب دشمن کردند و جمعی کثیر را بر خاک مالک انداختند و برخی دستگیر شدند از جمله کزقاران کجک حسن بنی
نواز معتبران رومی که از قلعه تبریز فرار نموده بقلعه کنج رفته بودند و چون توجی باشی بجای قلعه مأمور شود در محل
تبریز نمود تا سه روز هر روز لشکر اثر را فوج فوج و جوق جوق بتاخت و غارت اطراف و جوانب میفرستاد
و جنود ظفرو رود آنحوالی را بجا روبرو و غارت رفته غنیمت بسیار از اسب و شتر و کوسندگان و اثاث البیت
درست آمد و بسیاری از نسا و صبیان با سیری که رفتند و ششم ندای کوچ در داده قرین نصرت و غیره می نمودند
هنوز از یورت فرقی بلایع غنیمت سر اوقات اقبال بود که توجی باشی و امرا با سپاه سر بر اعلی آمد و برای قتلان و اخترا
و کسیر از انتظار اقدس در آورده اند اگر چه خدمت ایشان مسخر افتاد اما اسیر نمودن نسا و صبیان مسلمانان را که شرعا
مذموم است مگر و شمر و حکم شد که تمامیت اسیران آزاد بوده باشند و چند کس که اسیر نهان نموده بودند و در
و غلبه پادشاهی شدند و این آوازه و عدالت و دادگری بقرایغ رسید و از هر کس اسیری رفته بود و بار و وی
معلی آمد و اسیر خود را بر دوش سائر غنایم که بقلعه آمد و بسویت و راستی بر لشکریان قیمت شده و کجک حسن بنی
هم در اسیرند که بطریق همان نگاهدار و دود قی در خانه خان مشارالیه کامیاب غرت و فراغت بود اما در چنی که
جنال اعلی سر دار آمده از حد و قارض فرار نموده برو میان پوست و شتر آن قضایا در محل خود خدمت گذار
خواهد یافت انشاء الله تعالی و گو آمدن از و ن احمد با عبا که بغداد بر قلم و علیشگر و گرفتار شدن او و شکایت
رومیه بتقدیر خالق اکبر و در آن هنگام که بیلای فرقی بلایع مغرب سر اوقات جاه و جلال بود از جانب
حدان خبر رسید که از و ن احمد که سر کرده لشکر بغداد بود بعد از معاودت آمد و در بخان و بعد از عظام قزلباش
خیال انتقام نموده با عبا که بغداد و امر استیجی و اگر اوقات با عبا یکبارگی بغداد جمعیت نموده از شهر پروان آمده
غزیت تاخت و غارت قلم و علیشگر دارند بجوالی مای داشت که سرحد الکای قزلباش است رسید و از و ن
کوچ و متعلقان جمعی کثیر از طوایف قزلباش از تورچیان و ملانان درگاه که در آن ولایت الملک ویتولا
دارند و ملانان امر او غیر ذلک در آنجا مسکن داشتند و حسن خان چاوشلو که یکبارگی آن ولایت دستگیر
همان بود و در آن سرحد صاحب جودی که دفع الکایت خصم تواند کرد و کمتر بود و دونه روزی این فکر و اندیشه

خاطر بار پریشان داشت که قاصد آن بسته پام که بر تال و صبا سبقت گرفته بودند رسیدند و مرده فتح و طغریا کردن
و خبر کفر قاری اوزون احمد رسانیدند و موجب مسرت و شادمانی گردید کیفیت آن فغیر چنانست که بعد از آنکه او در یکی
و امر از بغداد و مرجعت نموده الکامیر قباد و له عمر پیک که از سنجی پکیان تابع بغداد بود و تعرف شده بار دوی معالی
پوستند اوزون احمد را بخاطر رسیده که چون حاکی در همدان نیست و این هر حد خالیست با عا که بغداد تا حدی
قل غایت نماید که هم اشقام از لشکر قزلباش کشیده باشد و هم محاسن که با و از لشکر توج عراق عرب اهل عراق
عجم هم بر آید لشکر قزلباش باول کرانی بهر سد و ترک تنخیر قلاع آذربایجان کرده روی بجاست ملک عراق آورده و بدین
نیکو خدمتی منظور انظار شفقت پادشاه سلطان روم کشته مجملاتی که قبل ازین از و صا و کشته موافقت کرده و از مخفی
غافل افتاد که کار پردازان عالم غیب که اسباب دولت روز افزونی را سر انجام میدهند اول بدفع بنحو امان از پیش
انقضه محمد پیک نام بر خود را که آخر مرتبه پاشائی یافت در بغداد و قایم مقام گذاشته با هفت هزار کس از متحده بغداد
بیرون آمد و روی توج بجانب همدان آورد و فوجی از اگر او بدست به نهاد نیز بطبع نهب و غارت بد و پوستند
از امر از قزلباش قاسم سلطان ایما ملو افشار در آن سرحد بودند از آمدن رومی خبردار شده کس بجانب لرستان
نزد حسین خان حاکم آنجا فرستاده ازین واقعه خبر دار نمود حسین خان با یک هزار نفر از قبایل لر که ملازم او بودند و در دست
برق و باد متوجه انصوب کشته بقاسم سلطان ملحق گردید و با اتفاق رفع شر انظار ایضا را و جهه همت ساخته بجانب
دشت که عبور لشکر بدانجا واقع میشد در حرکت آمدند و بالوسات و اشامات و سپاهیان قلم و علیش که کسی نتواند
که چون دفع صایل و اجمیت هر کس اسب سواری داشته باشد بشکر لفظ اثر ملحق گردید و بالجله موازی سه هزار کس را
و افشار و سایر جنود طغریا فرام آمد بعد از مشاوره و کنکاش رای عکی بر جنگ قرار یافت تکیه بر الطاف الهی و نیروی
اقبال پیر و ال شاهی نموده بمقابل اعدا اشتافتند و در باهی دشت تلافی عسکرن روی داد و سرداران لشکر
قرار دند که چون لشکر مخالف بهتر است بیشتر از آنکه مخالفان بر کیفیت و کیت لشکر قزلباش مطلع گردند و لیکن از گزاه
بر صف سپاه تاخته بقاعده و آداب جنگ متعین گردند و انصاف فواج قاهره دو گروه شدند یک گروه قزلباش بهر که
قاسم سلطان و یک گروه الوار بهر که و کی حین خان و از ان طرف اوزون احمد اند رسیدن جنود قزلباش خبردار شده
از دوی خود در آن مکانی که فرو آمده بودند نگذاشته با سوار و پیاده تفکیک و گاندار که همراه داشت از او و بیرون
صف سپاه آراسته آماده پیکار گردید و لا و ران سپاه منصور را چون چشم بر جنود مخالف افتاد و بنوعی که تمهید بسته
بود از دو طرف جلو نیز صف سپاه تاخته فدائی و ابرار فیه کثیره حمله آور کردند و رومی را از جلالت و دلیریا

ایشان پاشی ثبات از جای افتد دست شان از کارزار ماند و بی انگیزگی و کینت شکرگاه شوند تاب صد مدینه و لیلانه
سبازان جنود اقبال نیامده و همان بودی فراتر یافتند و از زون احمد در محله ثبات قدم و زریده هر چند خواست که
شکر باز از فرار مانع آمد و جنگ ترغیب نیاید میسر نشد و بجای آن فرصت محاربه نیافت و از زون احمد مدینه و لیلانه
بجای تسکین بود از محله که بیرون نتوانست رفت و هاجا و مستگیر گشت و تا مغازی و دونه را کس از رویه و اگر او طبع شیر
آباد و فوجی گرفتار گشتند و سبب منصوره و قاصد دشمنان کرده که روی که از جماعت الهی بر اردوی رومیان گذار افتاد
بنیب و غارت مشغول شدند و طایفه افشار و قزلباشیه بقدر و مقدور گشتش و کوشش خود کمال مردانگی نمودند و در
و غنایم نامحدود است لشکر منصوره افتاد از جمله غنایم چند راس اسب جوانی نژاد و اقرب و مادیان بود که اشباح کرده
بخدمت اشرف فرستاده بودند و الحی آنچنان تازی نژادان و دیو سرشت کمتر بنظر درآمده بود و باطله مردم آن ولایت
که برهنه و این واقعه بودند اطمینان یافته و عایا و سپاهی از شر الطایفه خلاصی یافته آسایش و آرامش تمام در آن
سرحد پدید آمد و امر اعظام از زون احمد را با سرهای قیتلان و گرفتاران محبوب محمدان بیایه سریر و الا و ستودن
از جمله غنایم آنچه لایق نظر قبول شهریار کامکار بود و در سال گردانیدند و در چینی که رایات نصرت آیات و در قریب بلخ
تخلیقات کوه که تکثیر نزول در سال داشت از زون احمد را دست بسته بانفایس و غنایم بنظر اقدس در آورده
حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنظر توجه التفات و روی نگریده امر فرمودند که دستمای او را که بکشد گزند بسته بودند
بکشایند و لفظ که بار فرمودند که تو با ما پیغام داده بودی که با خواند کار مخالفت و زریده بنید دولت خواه شاه دم
بند او را بجهت آنحضرت ضبط نموده ام بهر کس اشاره شود می سپارم و مانیر و عده کرده بودیم که هرگاه نقد ملک
تو در بونه امتحان تمام عیار نماید هر آنکه مشمول نوازش و ترحیمت شاهانه خواهی گشت تو از آن اراده پشیمان گشتی
بوعده و فاقمودی و باز عده التفات پشیمان نیستیم و با وجود جراتی که از تو ظهور یافت آنرا منطبق
بوعده که میانه وفا نموده بار دیگر ترا ببیند او میسر تیرمشارایه مندرجالت غریبین افکنده بر زبان مسکنت موضوع داشت
که اگر رعایت پادشاهی ذلالت این بنده گفته کار را اعتقد فرموده جان بخشی فرمایند بشکرانه این موهبت دست العز
سراپنجبر بندگی و طوق فرمانبرداری نه بچشم و بغداد را بهر کس اشاره شود سپرده و خود یا فرزندان در رکاب اشرف
غاشیه بندگی بردوش گرفته بر اسم خدمت و جان سپاری بر دارم حضرت اعلی شاهی ظل الهی او را بجهت
علیای شاهی اختصاص داده بکس خان حاکم قلعه و علیت که سپردند که همان او باشد و در چند روز که از مشت
بند و زنجیر و محنت را آسودگی یافت بجمع فخره سرافراز گردانیده و خدمت انصاری رسیده و در آتش بهر ای طایفه

حسن خان روانه مقصد فرمودند و بکشت حسین خان حاکم لرستان و قاسم سلطان و جمعی که در جنگ از خون احمد مردانی کردند
بودند خلع کرانمایه ارسال داشته مورد تمکین و آفرین گردیدند و از خون احمد چون پیراهن برافتنده بودند و بطلبی که داشت
غایز کشت و از قضای الهی در راه مرغان کشته چون بقصبة زنگان که از قصبات مشهور گاهت رسید غار اجل و سنگ کشته
رخت هستی بسراخیستی کشید و ملازمان حسن خان که همراه او میرفتند حقیقت فوت او را بعرض اشرف رسانیده مقرر شد که
آنجا دفن سازند و فرمان عاطفت و مشهور است حالت با هم محمد پیکر و له او عز اصدار یافته شمه از رحم و الطاف که بکمال
پیش شده بود در آن منشور اقبال درج فرمودند اما احوال بقية السیف لشکر بعد از آنکه بعد از آن زمان شکسته و در میان
حلق شهر در آمد محمد پیکر را از گرفتاری بیدار گاه گردانیدند و او بخود و بعد از آن بخود متفق گردانیده خود را پانچام
کرده بر حکومت انولایت رقم اختصاص کشید و حقیقت گرفتاری پدرش را بدگاه پادشاه روم عرض نموده اظهار
دو لشجاری کرد و ارکان دولت خاندان عثمانی مصلحت وقت در تربیت او دانسته نشان پاشائی و ایالت بغداد را هم
او فرستادند و او در حکومت انولایت تملک یافته بایستادگان پایه سر بر اعلی از راه اتفاق و خلاف پیش آمد چون
از پدر و پسر خود سری بطور آمده بود و از ارکان دولت عثمانی نیز خایف بود و تمولین عراق عرب را تحمیلات نموده صادر
بیکر و بکشت خود بشکر خامه که در میان رومیه بیکان مشهور و معروفست بفرستاده و بالکشف او و قتل پادشاهی با شیط
زندگانی مینمود چون پیراهن میرفت او نیز بطریق بدتایند نیافته ایام دولت مستعار و عمر ناپایدارش زود سپری کشت چنانکه
از بسبب کلام آئینه بوضع می بودند و ذکر بعضی سوانح احوال که از وقت نیلاق تا هنگام آمدن جناب اعلی
روی او در ایام بکشت فرجام بهار که هنگام تراست و خرمی روزگار است حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در مترا نیلاق
کو کجبه تنگ که فی الواقع بلطافت هوا و عنده بیت ما و کثرت ریاحین و از درویشهای خوشکوار و ترشح ابر و برش
امطار رشک گلزار حناست عشرت پیرا بود و بشاط سیر و شکاری پروا نداشتند محمد معصوم بگری الهی پادشاه علیجا
فرمان فرمای مالک هند را که بخدمت اشرف آمده بود و رخصت انصاف از رانی داشته روانه بویار هند فرمودند
اما زیاده اتفاقی که در خور باشد بحال او واقع نشد و همچنین امراء اگر اد که در پایه سیر اعلی بودند خصوصا غازی پیک
جکاری و مصطفی پیک محمودی رخصت یافته بالکا خود رفتند چون مسیه کرکین خان و له سمیون خان و در سلک
پروکیان نمر اوق اقبال در آمده بود و بکشت مراعات الکسند خان او را نیز بفرموده این عطیه والا سرور گردانیده مسیه
و او و خان پیرا و را که و لیعهد بود و باجل موجود در کشته و و پسر و یک خستار و مانده بود و در سلک محمدات ستار
سلطنت اشطام داده و مقرر شد که والده ایشان که بدیدی خال مشهور است و کرچان ندن پادشاه خود را دیده

میگویند صبیحه مذکور را با برادران پیاپی بر خلافت مکان آورده هنوز یلاقات اقبال بود که آن روز هر هر اعلی حضرت و
بخت و جلال باری بر روی کمر دوش شکوه آورده بجز مرامی مقدس در او روزه و پیران و او و خان نیز که بزرگتر از اعلی حضرت
و کوچکتر از کشیش میکنند بخدمت اشرف مشرف شدند از سوانح آن ایام ایضاً نمودن اسد ویر و یحیی و فوجی از
و عا که نصرت نشان بر سر محمد پاشا جلالت شرح انحال بر پیل اجمال آنکه احمد پاشا از جمله ملازمان جعفر پاشا
حاکم تبریز بود و او در صد و تربت احمد پاشا در آمد و با تاس و استعدای او حاکم نقشه بود و در حینی که لحظه اقبال
و نهفت موبک همایون شاهنشاهی در آید با یحییان بلند آواز کی یافت احمد پاشا از ابالت و آن مغرول شده بود و او
تکلیف حکم پادشاه خود کرده دست از حکومت باز داشت و دست درازی بدیگری و لایات فرسوده نمود و خود سرخی
و عابد و لوز و التبان و آنکه در احوالی بیکر تبریز در آورده بشکر و حشر چهار بر سر خود جمع کرد و محالی را که ضبط
نتوانست نمود اطراف و جوانب آنرا بجا روبر و غارت رفت و آنچه بدست آورد بکنایان و لوندان
که از هر دو طرف جمع آید و شورش افزای دماغ او شده بودند و از تقریر و اردین سموع شده که عد و ملازمان او
به هزار رسید بود بعد از رحلت سلطان محمد خان پادشاه روم و جلوس سلطان احمد خان پسرش احمد پاشا
دولتخواهی او کرده و عزم داشت نمود که جزایرت و جباری که ازین و بعضی امور صادر شد بکشتن فتنه و قتلش
تغیر حال است ارکان دولت خانواد و عثمانی صلاح وقت در غافل و اغماض دانسته چشم از اعمال تا صواب او
پوشیدند و بورد و تربت عاقل و خط او را اطمینان بخشیدند و او پیشتر اقداریافته از باوه هوش ربای خود
و بزرگی و جرمه مر و افکن خود سری و خود رانی مست گردیده نسبت ملازمان متب اقبال شامی بی ادبانه سلوک نمود
سخنان نپردان و در از قتل و انصاف و اخای کریم از و بگو میر رسید و یک و سال قبل ازین در وان یکی از تجار
مالک محرومه همایون را بطمع اموال قتل آورده تا موندی سه هزار تومان عراقی و متعلقات او را تهرمت نمود
و همیشه خاطر خطیر محدث تاثیر رسوخ داشت که در حکام مجال و اثر نیاز فرصت او را کوشمال سیر داده و فوجی
که بر آند کی بشکر او را و یا بدورین اوقات که یلاقات کو که تنگیز مخیم سر اوقات اقبال بود خبر رسید که احمد
بر سر قلعه ارجس آمد و محمد پاشا اولد زال پاشا که در آن قلعه بود و با احمد پاشا اعلی حضرت شایسته نمیکرد و
نموده حضرت اعلی شاهی اسد ویر و یحیی را با فوجی از عساکر منصور که قریب به هزار نفر ابر و دند بر سر او نشاند
و چون او بخاطر آورده بود که پادشاه و قریب بمش و عد و ابر و ان اقامت دارد ایضاً حضرت اعلی
شهر است مباد که درین وقت او را غافل تصور نموده ایضاً بر سر او آورده و در عالم اعیان و طرز ساهیگری

کسان کار دیده اعتمادی بر سمت دایره و روان فرستاد و خود را مستعد و آماده و کوچ کرد تا آنکه اگر امری بظهور آید علاج
و اقمه پیش از وقوع کرده باشد و آن دیده و روان دور بین کار آگاه علامت کرد و غلبه می نماید که در سمت راه
ایروان هر تفعی که شد و از روی تجربه و قیاس معلوم ایشان شد که کردش کراست فی الفوج خبر با و میزنند و او را
بر اسکی براسب فرار و کشته تا صحرای هوش و هیچ مرحله یک ساعت عنان باز کشید و تفرقی در میان لشکر و افتاد این
فرار اکثر آواره و دیار اویار کشته و خود تا آمدن جلال از غلی در ها بخا اقامت داشت و اسد و در میان چون قلعہ از
رسید و کیفیت فرار را چو پاشا معلوم کرد و چون پیش رفتن با موثر بود و بعد از آسودگی انسان عنان بصوب حجت
انقطاع داد و بخویر آزار و اضرار رعایای بیچاره مگردید و چند الکام مخالف بود لشکر یا از از تنب و غارت خراب
زراعت که بکساد رسیده بودند نمی نموده اصلا درین آمد و رفت آسیمی از عسا که متصوره با مدی بر رسید بعد از
وصول ایشان بدگرگاه سدره نشان چون کروی از او پیش روی میوه بقلعه شوره کل که از توابع خور سده است
در آمد و آن حصار را پناه و استظهار خود ساخته متعرض خلق اندیشیدند و ریات حضرت آیات بد نظر و حرکت
آمد و چون ساحت آن عرصه و لک که از کثرت سیره و شتاقی و علف زار های مرغوب از ریاض جنان نشان
مغرب بر اوقات جاه و جلال که دید آن سیه بختان تیره رای از بخت بکشتگی آنها را استوار زانسان خود خسته
پای جبارت در جرات آن محکم فشر دند و از خطرف فوجی از عا که نصرت نشان و تشکیان قدر انداز صفا
بلخیر قلعہ با سو کشته و آن کرده اقبال که بهشت تبخیر آن قلعہ حبت بسته و شب اول پای جلادت و مردانگی
پیش نهاد و خود را به پای حصار رسانیدند و محصوران هر چند آثار مبارزت بظهور آورده در دفع خود اقبال کوشیده
سعی بجایده ایشان بجائی نرسید و مبارزان قلعہ کشا چند جا سوراخ در دیوار کرده قلعہ در آمدند محصوران
بر کشته بخت کلبانی که در از مننه ماضیه از سنگ سیاه ترا سید و در غایت استحکام و ارتفاع ترغیب داده و
قلعه واقع شد و بمنزله ارک بود پناه بودند عاقبت از این نصیب پل لباس کون سوراخ کرده و بران عمارت بلند
از ارتفاع استیلا یافتند و تمامی محصوران سیه کلیم مورد و خط و غضب پاوشای کشته یکیک را بفرمان قهرمان زمان
شکم دیده از کنگر ای قلعہ عبرت لاناظرین می آید چنانچه دو و حصار از وجود چیده انجانیست چکان را این قلعہ
نقدی از آن قوم تیره روز کار بجانت نیافت بعد از چند روز که تشریفات آن با حمت و لکشا تخم خیم نصرت
واقبال بود اهل اردو و بازار تجزیه و حصار را موثر کشته جا بکدستان اردو بازار و تجزیه آن حصار
نموده در اندک روزی با خاک یکسان کردند اما کلبای مذکور که ارک آن حصار را استوار بود از غایت استحکام و

استادان سنگتراش و در نظر بنده یکبار پسندیدم که خام نمیداد و با تمام خراب شد و چون خاطر خطیر اشرف ازین امور گرفت
یافت عیان غریمت بطرف قلعه قاهره من آمد و در محوطه داشتند از سوانح آن ایام آمدن سلیمان پیکر محمودی
حاکم خوشاب و احصار است وی از امر ای سختی روم پیکر یکی و آن است و از شکوه جلال پادشاهی و آوازه
جسوت و سلطنت شاهنشاهی دل بای داد و همه بیکه بشیوه و شعار را که اگر اشتقاوت نهاد است که مصلحت
وقت خود منظور داشته از هر طرف تسلط و اقتدار مشاهده نمایند اظهار و دلخواهی آن طرف مینمایند و نیز عاقل
کرده از وفور اخلاص و حسن عقیدت که بزبان اظهار نمود و در ویش از آن خبری و از جوهر و دلخواهی اثری
احرام دریافت کعبه اقبال بسته بغاوت بساط بوس غایز کردید و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی هر چند عیار جوهر
اخلاص این طیفه گرفته اند اما مرامات جانب ظاهر که شیوه فرمانروایان عالم صورتست کرده و او را منظور نظر انتقام
گردانیده و بجمع گردانیده و لقب از چند خانی سر بلند یافت و بین الاقوام بدین بایه والا علم مخالفت بر آن
و بعد از چند روز که در ملازمت اشرف کامیاب غرور و عاقلیت بود و خفت معاودت یافته بایگان خود رجعت
نمود و دیگری از سوانح آن ایام آمدن ایلمی معتبر است از جانب سلاطین ترکستان پادشاه اسپانیه و پرتغال
که تا موازی پناه نظر ملازم براق و در همراه داشت در حد و قاهره بدرگاه محلی رسید و بشرف عتبه بوسی اشرف
شده تحف و هدایا لایق از نظر اقداس کسرا نیده منظور نظر عنایت و التفات گشته در جهان چند روز رحمت
انصراف یافته مشمول عاقلیت و احسان روانه شد و در خلال این احوال با سوسان که بجهت تحقیق احوال سلیمان
اخبار یکانب استنبول رفته بود و خبر رسانیدند که در کمان دولت خانواد عثمانی خیال اغلی را که در میان ایشان
بوفور شجاعت و اصابت رای و حسن تدبیر از امثال و تقران سمت رحمان دارد و در سر حد ترکستان قایل
بوده و با اصطلاح رومیان میر بحر را قاپودان می نامند بدرخانه طلب نموده بوزارت اعظم و سرداری منصوب ساخته
ده دوازده هزار نفر از قاپو قلی و دیگر یی همراه کرده بر سر قزلباش تعیین نمودند و لشکرهای این طرف استنبول
که رومیان اناطولی میگویند عبارت از بر ساد بلاد قرمان و شام و حلب و مصر و تونس و دیار بکر و
الروم و وین و کردستان و غیر هم است بر انقضا او مأمور گردانید و چاوشان قمر سیر با حصار ایشان نشستند
و خیال اغلی از استنبول بیرون آمده بحد و دیار بکر رسید و در محرابی موش بجهت جمعیت لشکر توقف دارد
بعد از تحقیق این اخبار رای صوابی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تبدیع و رفع و شمر و در حال ایشان بر خیزد
عساکر منصوره را فوج فوج و جوق جوق بتاخت و غارت ابا قاهره و آنحد و دوسو صحن عکلات و علفزارهای

آن نواحی فرستاده شود و چون در راه که عبور از شهر روم از آنجا خواهد بود حرات ایران حتماً در میان
 و غله و آبادانی اثر گذارند و رعایای آن نواحی را که غیر ملت اند با بیطرف کو جانیده مردم هر محل که شعار و لشکر ایشان
 ظاهر ساخت از کوچ کردن با بیطرف کاره باشند تا خست و غایت کرده و قیقا از ویرانی فرو گذارند و عبا کر نصرت
 نشان پذیرای فرمان گشته تا حسن قلعی که ما بین قارص از زن الروم است تا خست و غایت کرده و در روز جمعه خلی
 و سوزاندن علف دارها و غلات تقصیری نگردند تا دو سه هزار خانه و دارا رامت و الوس و احشام که در انولایت
 سیلاق و قشلاق داشته اند کو جانیده با بیطرف آورده بواق فرستادند و مویشی و اغنام بسیار بدست عبا کر لطف
 شعار افتاده و تا قریب بیست هزار اسیر غیر ملت آورده اند که در میان قزلباش شرف اسلام دریافتند و آیات نصرت
 آیات جاه و جلال با موزی حمل هزار کس از عبا کر اقبال که در موکب میاویون مجتمع بودند در آنجا و توقف فرموده
 هر چند روز نیز خوش و گنج و کسب عمل نمود و در وی که پانوی می شد و منظور و در عبا کر روم بودند که چون قدم بدین ولایت نهادند
 بنوعی که مصلحت وقت باشد و خرم اندیشی اقتضا نماید بعد از آنکه در آنجا دستور برده تقدیر باشد بخیر ظهور آید و در میان
 بساط آگهی پوشیده نماند که از سوابق ایام الی غایت همیشه حرکت لشکر روم در هنگام رفع حاصل که هنوز خبر نمند در میان
 باشد و واقع میشود و در قانون سلسله عثمانی چنانست که هر طرف که لشکر کشند بجهت طرفیه احوال سپاه و سیر و عجم
 که تبری آنرا قاسم کونی میگویند یعنی بدو زی که فوج داخل غله میشود و در هر جا باشد عنان بصوب مراجعت غلظت
 سید مندر که از راه دور بر می آیند و قریب بجول جدی که اول مرستان و شدت سرما و بارش برفست بنال
 خود رسیده باشند و اگر فی المثل قلعه را زمان ممتد محاصره نموده کار بر محصوران تنگ کرده و محمل باشد که فرار و
 قاسم کونی قلعه تصرف در آمد و ملکی متفوج کرد و در میان بجهت آنکه تغییر بقانون سلسله عثمانی راه نیاید انهم
 محمل و محمل گذاشته کوچ می نمایند و اگر پادشاه خود همراه باشد روز قاسم کونی طایفه نیکی که پیاده اند و استعداد
 سفر کمتر از دیگر سپاه دارند علامتی را که در برابر خیمه و حرگاه پادشاه نصب میشود از آنجا گذشته بر عقب حرگاه و بکن
 پادشاه برده نصب می نمایند و اشاره بدانست که پادشاه مطلع گردند که روز موعود و زمان مراجعت روز
 دیگر البته کوچ میشود و تغییر بدین قاعده را ندارند و اگر احیاناً پادشاه اراده خلافت نماید و نیز از کاب و لبت
 تجویز نموده بی اختیار کوچ می نمایند و هرگاه در موکب پادشاه چنین باشد مردار لشکر خود بطریق اولی خواهد بود و اگر
 آن مردار بجهت حصول مقصد و اتمام خدمت هر چه از نیکی آفاسی التماس دو سه روزه توقف نمایند بجهت
 تکلیف نکردن طناهای خیمه سردار را با شمشیر زده خیمه را بر سرش فرود آورده و حیرت آمیز میگویند و مردار و نیکی

آقاسی که اختیار قتل و سیاست ایشان دادند درین مادیکت خط قانون بچند تم منع ایشان قادر نیستند عرض از تمهید این
مقدمه اگر بایات جلال شکام باین در اندر و خیام اقامت نصب فرموده توقف داشت تا آنکه وقت اقامت میسر شد
هوازدی ببردی کوز و قاسم کونی رو میان نزدیک شد و خیال غلی هنوز در محوای موش بود بنابر قاعده و قانون
سلسله عثمانی درین سال آمدن او محتمل نبود قرار داد خاطر اشرف آن بود که درین سال قشلاق جایون در قریب واقع شده
اگر مقرون برضای الهی باشد بتوفیق الهی درین رستان بتجیر طلاع کنج و شتر و آن پیر دازند در اوایل بهار شکام
حرکت لشکر است متوجه طلاقات کشنده در هر جا که صلاح دولت قاهره باشد جمعیت نموده آماده پیکار دشمن باشند
لذا جمعی از امر او تورچان و غلامان ترم ساز و تفنگچیان باریک بین قصد انداز و سایر عساکر نصرت طراز را در کابل
جایون نگاه داشته تا بقی لشکریان از روی تلفاتشان خدمت بازگشتن یافته اکثر مردم ایل و اویماتقات و قشلاق
نمود آورند و مرتبه مرتبه کثرت و ازدحام در اردوی نصرت فرجام روی در کی نهاد و درین اثنا خبر آمدن خیال غلی
بتواتر توالی رسیده تحقیق انجاسید و چون آمدن بی شکامی کرد کاری ساختن جایب و خاسر باز کردید چنانچه ازین
کلام آیتده و مضمون خواهد یافت و پرتوی از ان بر شگاه خاطر معرکه آریان مضار سخن مریخی خواهد یافت و ذکر
آمدن خیال غلی وزیر اعظم و سردار لشکر روم بجانب آذربایجان باین مقصود بازگشتن آن جوان و دیگر قضایای
بعاد ایشان برستمعان نوادر حکایات و از خود مندان عجایب روایات مخفی و مجرب بنانند که خیال غلی سنان پشیمان
دار و دوزخی نژاد است که پدرش خیال نام داشت به زبانه اعتبار سپری او کاهی او را خیال زاده می نامند و که خیال غلی
میخواست و باین نام شهرت بیشتر و در ولایت دوم به نور و مردانگی و شجاعت و فرزانی بلند نام و بحسن و رستایی
و دمه پزبان زو خاص نام بودند به شجاعت او را قابودان یعنی میر کرد و به شجور اسلام و سرحد فرنگستان نشسته
بودند و او با کتاب فضایل و مطالعه کتب سیر و تواریخ بایل بود چون یکشنبه در زمان سلطان اروخان فرزند خان
پاشا سردار بود و با زبانه بجان آمده بود و با لطفه فرزندش نیز از نامی کرده و ده ماه و رسم جنگ قریب باش میباش
و در آنوقت در میان پاشایان و سرداران خانوازه عثمانی صاحب وجودی که با ستر و اولاد و قلاع منصور و
در موضع دولت سپاه فرزندش و متعلق نبودن با پادشاه ایران تواند پرداخت جز او کان نمیدرند و از اقران
بشی داشت و او را در راه باجکت جمعیت لشکر توقف بسیار واقع شده جمیع سپاه و برتر دست میدادند
و با محتاج سپاه که اولین اندیشه لشکر کشی از ضروریات سپهداریست کمتر بدست میآید و الا ایات تا طولی
بجکت شورش و فساد و ایضا جلای و منصب غارت ارباب طغیان اکثر خراب و قری و موزنج و مراغ و ایران بود و بکم

پوستن عساکر از بیم آسیب او باش جلای که شمر از احوال ایشان در ضمن ایراد حکایات آینده مرقوم ملک بیان خواهد شد و
 میبود بعد از آنکه از هر طرف لشکری بدو پیوسته بقدر جمعی فراهم آورد و توقف نمود در راه چون از حد اعتدال گذشته بود
 پای جلالتش بنهاد و تا ازین الروم آمد و استالانت نامها با حیدر پاشا دستاورد و آنرا بکومت آذربایجان نویذداد
 طلب نمود و هر پاشا اگر چه بخت سوی اعمال خود نمری و عصیان از دست خویش بود در نیوقت فی الجمله استال گشته با کوهی
 از لوندان که بر سر او جمع آمده بودند بخیال اغلی پوست و عساکر ازین الروم و خسته و آن جوانی نیز ضمیمه عساکر جمعی
 عظیم در معسکه او پدید آمد هر چند وقت گذشته بود از فقدان آذوقه و عسرت و تنگی در میان سپاه شیوع یافت با خیال
 خدمت بولایت باغی نهادن اصلا مناسب وقت و مقتضای عقل نبود اما خیال اغلی چون شنیده بود که لشکر قربانیش
 با و طمان آورده در رکاب عیون فرمانروای ایران محدودی بنیت بخیال آنکه حضرت اعلی شاه ظل اللهی با سلطنت
 و شهنشاهی را ملاحظه نموده خود نیز از مقابل او که غلامی از غلامان خوانده کاه است نخواهند بجد و اگر در نیوقت بقیه
 و کارزار اتفاق افتادن اغلب آنست که صورت فتح و ظفر در آینه مراد جلوه گر آید و ازین غلبه که او را روی دهد
 و از گذشته محاسن آذربایجان حسب البدعاصورت انجام یابد باین خیال باطل از ازین الروم بیرون آمد و قایل
 عنان باز گشتید حضرت اعلی که رای عالم آرایش مبط تجلیات انوار غیبی و ضمیر منیرش مکن اسرار لاری بود از آمدن
 که نه وقت قلعه سازی بود و نه هنگام حمله باری متعجب گردیده امراء عظام و ارکان دولت را بکاشش طلب نموده
 از هر کوه حکایات بیان آوردند و هر کس را آنچه بمقتضای عقل و تدبیر بود بکس تقریر عرض میکردند و از روی عقل
 و دانش را دوه خاطر او معلوم مکنان کردید حضرت اعلی شاه ظل اللهی بزبان الهام بیان که ترجمان ملهم غیبش
 فرمودند که آمدن او در نیوقت و احتمال دارد یکی آنکه چون پسرش محمود پاشا بکلی شتر و انبث شایده
 خاطرش بآن تعلق گرفته باشد که از دامن کرجستانات گذشته درین رستان بقربانغ که آب علف بسیار
 و دانه طبع قشلاق از دانه و آذوقه و بامحتاج شکر از شردان که معمور و آبادانست و قنوری بآن راه افتاده
 آورده و در بهار که علف زار برای سبزی و خرمی آورد و شکر گنج و سروانرا بخود ملحق ساخته علم بکار بر آورده
 و بهار در بهار صلح دانسته باشد قلعه بناماید دیگر آنکه قلعه قارص را استحکام داده و خیر و بامحتاج بکار
 دهد و از اینجا باز گشته در ازین الروم قشلاق کند رای جهان آرا بدین قرار یافت که چون خانه کوچ شکر
 اکثر همراه است و در نیوقت بخت کمی لشکر مقابل و بکار مصلحت دولت روز افزون نیست از منزلت عظیم
 سراوقات جهاد و جلال است کوچ کرده و بیکسول کرده چند روز در محل اقامت اندازند که شخصی شود که خیال اغلی

چند چال دارد و ازین دوشق که امیر یکصد اهل علی آورد و بنا بر آن از آن هر یک کوچ فرموده و رانجه قلعه نزول احوال
 فرمودند که بعد از تشخیص اگر خیال تشلای کنج و قرا باغ و بطن کرجستان آورد و موبک هایون نیز متعاقب و حرکت
 آید و در هر جا مقام و آرام گرفته خیام اقامت نصب نماید از یک طرف سلاطین کرجستان که تجدید غاشیه اعلی
 و بندگی این دودمان پرورش جان گرفته اند و از یک طرف محاکم نصرت نشان که در موبک مغرورین اند و از
 و جوانب اردوی او را احاطه نموده راه تردد و آمد و شد برایشان بسته گذارند که از هیچ طرف ذخیره دست
 آورند و اگر تدبیر موافق تقدیر افتد توفیق الهی تعالی نبوی که در سوابق ازمان امیر که چهره حسن پیکر کان پادشاه
 سعید مغفور سلطان ابو سعید کورکان در قرا باغ عمل نموده با خیال اغلی مانیتر جان شیوه پیش گیریم که بعد از چند روز
 که یورت مذکور محل نزول اردوی گردون شکوه بود خبر رسید که خیال اغلی شق ثالث اختیار نموده از راهی
 که بطرف کرجستان میر و ندگذاشته بر سمت ایروان در حرکت آمده و قاعده و قانون رومیانست که تنبیه و تادیبی
 که زود در اینجا قلعه بنا نموده جمعی را بجا است آن گذاشته ذخیره و یراق قلعه داری سرانجام داده باز میگردد
 و درینوقت بکمت سردی هوا و پنج بند چون عمارت قلعه متعذر است و باز گشتن متعذر و بر من صورت در ایروان
 و پنجوان و تبریز و هر جا کان ذخیره داشته باشد طرح تشلای اندازد که در وقت بهار کنون خاطر خود را بطور
 آور و حضرت اعلی بعد از استماع این خبر فرمودند لایق دولت چنانست که رعیت این محال را کوجانیده بجانب
 قرا باغ و اطراف و جوانب بفرستیم و از وقت آنچه پس باشد و شکر قریش تو ایند برد است پر دارند و آنچه
 باند سوخته و نابود کرده چنان نمایم که درین محال اصلا ذخیره بدست ایشان در نیاید و خانه کوچ را جدد کرده
 بان که سبای بر اطراف و جوانب ایشان گشته بفرستیم و نمایم که بعد از آنکه بشکر از فقدان ذخیره و عینق چنان
 تنگ آید زبون شده باشد و در هر جا معلوم باشد برفع ایشان پرداخته گذاریم که تا بهار آرام گیرند بدین
 درست و غم لایق که در آنوقت مناسب دولت جایون بود و نبوی که اندیشیده بودند خانه کوچ را جدد کرده
 بطرف النبی فرستادند که از آسیب حوادث برکنار باشند و بامیر کونه خان حکم فرمودند که بان شکر خود و کوجانید
 رعایای محالی که بر سر راه است بردار و از وقت آنچه مانده باشد ضایع و نابود کرده و آبادانی و در سر راه گذارد
 مشارالیه حسب الفوان قضا جرایان مردم ایروان و بلوکات را کوجانیده و عیاری ذرا نهد و دنگداشت مگر
 که در شعب خیال و جابهای و در دست مانده بودند چون اردوی رومینه و منتهی از دوی این رسید
 از آنجمله قلعه کوچ کرده در اوج کلیبیا نزول احوال واقع شد درین اثنا طینیان بکت ایستاد و شکوهی از ملوک گرفت

همان یاقتهای قلعه ایروان رفته بود و در میان او را در قلعه تهاص حبس نموده بودند اما بعد بفرستادند بوسی سرافراز شده بود
 که جلال اعلی چون بقارص رسید از احوال او خبر یافت آقایان رومی را از نگاهداشتن او سرافراز نمود و او را نزد
 خود طلب داشته عزت خواهی نمود و در شای مجاوره و استفسار احوال پرسید که سبب چه بود که حضرت شاه دنیالی
 را بشورش آورده در مقام شکرگشتی قرار بدند علینا یک که در میانه توکلش بزبان او ری مشهور بود و جوابی
 مناسب وقت داده آخر گفته بود که ای صاحب سعادت سبب چه بود که سلطان مراد خان بعد از رحلت شاه
 جنت بارگاه وفات اسماعیل میرزا انقبض عهد و میثاق پدران نموده بناطمنجان که چندین سال در سیطره انگریز
 بود در هم نوردیده عالم آرامیده را بشورش آورده تا ده سال هر سال شکر ببالک عجم فرستاده و ولایت آنجا
 و شروان و قراباغ و کریمستان را که موروث سلاطین شمشیر این مضمونیه است تصرف نموده حاصل کلام آنکه ملک
 معشوق سلاطین و پادشاهان در طلب آن گنج آرام کفایت که حق میراث داشته باشند ظهور این گونه امور مقتضیات
 افلاک و تاثیرات نجوم است و بی اختیار روی میدهند جلال اعلی ازین جواب سکت که فی الحقیقه عذر هر دو طرف
 بود منبسط گشته و از رخصت آمدن داد و مکتوبی محبوب مشارالیه خدمت اشرف فرستاد و مکتوبی دیگر بامام
 حاتم یک وزیر نوشته بعد از ایراد مقدمات مناسب و اظهار شوکت و قدرت پادشاه و بوم خود را اشاعت
 و دلیری ستوده و در مکتوب وزیر از غایت عجب و دلیری فرج نموده بود که عرض اصلی از آمدن محاربه مقابل
 طریق آنکه عارف را بخود قرار نداده در محل مناسب آماده بکار باشند که با یکدیگر صف نبه و آسسته صورتی که
 که در پرده خفاست و با شد بجا و ظهور آید ازین طرف نیز جواب بکاتیب نوشته بعد از تحریر مقداتی که باعث
 جانپوش شده بود و شمه از آن در محل خود گذارش یافته اعلام شد که عجب از آن خرمند کارگاه که با وجود ملایحه
 کتب تواریخ و اطلاع بر نیک سازی و سعیده بازیهایی جریخ شعبه باز که درین میان بشوکت و قدرت خود
 مغرور بوده سخنان غالبانه تحریر نمود هر چه دولت خواست نه آن میشود آنچه خدا خواست چنان میشود
 بهر حال شما در ثبات و قرار راسخ باشید که ازین طرف عارف را بخود قرار نخواهند داد و از قریب ایشان بختیار
 نخواهند کرد و هرگاه مقتدر الهی بوده باشند و وقت اقتضای محاد بنماید آن تیر و قوع یافته آنچه در کمن غیبت
 بنصف ظهوری آید انصاف چون شکر روم با وج کلپ یا نزدیک شدند اردوی معلی کوچ کرده بجای یراق قلعه
 و از آنجا برود خانه وادی آنکه فرمودند ازین منزل مقصود سلطان کنکری لوی حاکم آنجا را ریکو جانیدن الما
 آنکس و طعنا سب قلی بکت غلام خلع شریف را بکوج دادن مردم حلقا مالور فرموده فرستادند مردم لایحه بکوج

بارد و باد و جلفا به زمار از محال قراجه و انج رستند و مردم جلفا را اگر چه از مسکن خود جلا نمودن بجا نیاوردند و نهایت صوبه و توار بود
 زیرا که خانه های بکلیت ساخته و پروانته تعلق تمام به ان مقام داشتند اما در وقت بخت ضیانت حال حفظ اموال
 را ضعیف بجای شده بطور عاوه که تا موانع می گزیده هزار خانه و ده کوچ کرده بوقار رفته و در دار السلطنت صفایان جنت نشین
 در کنار زانینده رود مسکن ایشان قرار یافته شد هیچ خانه های بکلیت و باغچه و غارت نموده جمعی دیگر که در آن رستگاه
 توانستند رفت بر بهار رفته و ایام سه هزار خانه و بار جلفائی در آنجا مقام و آرام گرفته از حوادث زمانه
 یافته اند البتة حضرت اعلیٰ و در و ده خانه وادی یکروز توقف فرموده فوجی از مبارزان جلاوت شعار را بجا
 دست راست و دست چپ مقابل و میان فرستادند که روز بروز از نزول و ارتحال ایشان خبر داده بودند و هنگام
 فرصت بختبر و بپیموده باشند و جمعی را که بطلب ذخیره بیرون آیند بدار عدم فرستند بن العسکین سه فرسخ
 و بدین قاعده تا بخوان آمدند و در آنجا بمساجد جلال رسید که جمعی از مردم آن شهر گردن از انطوق فرمانبرداری بجهت
 در زیر زمینها و مغولها خریده ذخیره بسیار در بناهای نامانده آن چون مردم بخوان بجهت موافقت نهیب میباش
 مردم از بیابان به خواهی رویان ششم اند حضرت اعلیٰ این حضرت تا به چهار راحل بران معنی فرموده بجهت آنکه
 درین شهر آذوقه بدست رویان و دریا به جای فشاقت باشند یکروز در آنجا توقف نموده جمعی
 بجهت حسب وجوهی غله و ذخایر و بدست و از فرزند مختفیان و حرابی چوت امور گردانیدند و مواضع و مزارع
 فریب شهر را آتش زده جالی که قابلیت نزول لشکر داشته باشد نگذاشتند از تقدیرات فلکی و تاثیر قران علوین
 که درین سال متوجع یافت و همراه ارباب تلخیم خصوصاً مولانا فخر الدین تلمیسی و پازیری کرمانی در احکام این قران
 تصحیح بخوابی بلاد و جلا شدن خلایق از اوطان قدیمه و تغییر و رکیش و نهیب و امثال ذلک نموده بودند اکثر
 از بیابان بفعال آمد و خرابی عظیم با نولایت راه یافت روز دیگر از آنجا کوچ کرده از معبر جلفا از آب راس
 عبور نموده از علی قده سی که گذرگاه تنگست که شش در محل مناسب محل قامت انداختند و مبارزان خود
 اقبال که بفرم دستبر و در باکی می یافتند هر کس را از روی می آوردند اسبهای ایشان را غرور و کمال زیور
 بود و تقریر می نمودند که ذخیره و علق السواب بجا نیت نایابست چنانچه علق بکراس اسب اگر بعد تشویش جوب
 آید گاهی بکند و مار چل است که شش و دینار عاتی باشد و گاهی بیزار چل و بعضی اوقات به مار چل نیز خرید
 و فروخت میشود بعد از اطلاع بر خیال و زیور بی اسبها را ای جهان از ابلهان قرار داده چون بجهت قلت
 آذوقه و غرت و تنگی و نقصان علق الدواب اسبها را و بکار مانده لا غرور و بوزن اند بر مذکور مناسب

و تا مواریست بر اسوار و پیاده لشکری که در رکاب شریف اند و همیشه گریه بر گرفته در وقت عبور رویه فدائی واد
 خود را بران خیمه کثرت زده آنچه در مشیت حق تعالی بظهور آید بعد از چند روز قراولان جنود اقبال خبر معاودت او بکباب
 روان رسانیدند و جمعی که از اردوی رویه جدا شده آمد بودند کیفیت واقعه را چنین تقرر نمودند که طایفه کوچری
 و قتل پادشاهی بر سر خیمه سردار هجوم آورده گفتند که تو خلاف قانون کرده در قاسم کونی بای بولایت دشمن نهادی
 که بکشت نقد این ذخیره از راهی که آمده ایم مراجعت متعذرت است بیشتر رفته از ایروان و گنجان که جای غلخیز
 و عبور و آباد است ذخیره پست در زنجیرهای تیر و باز میگردیم اکنون ولایات مذکور خراب و ویرانست
 و تنگی بحد کمال رسیده اکثر عساکر پادشاهی را نابود کردی و مع ذلک ممنوع نمیکردی که پادشاه قزلباش عطفه
 بجان کرده آماده زرم و بکار است با اخیال نه طاعت مقاومت داریم و نه قدمت اقامت جنجال افغانان
 بر ضایع الطایفه عمل نموده بعد از مشاوره قرار یافت که بجانب وان که نزدیکتر رفته در اینجا طرح قتلایق
 انداخته ذخیره بر امیران سبزی اگر او تحویل نمایند و بقلل و زری احمد پاشا کوچ کرده از راه جورس با کور وانه شدند
 و چون راه نیلماقت و گریو بار برف گرفته بود رحمت بسیار و مشقت بسیار را شکر رسیده اسب اوم منبت
 تلف شد و به حالی و پریشانی بوان رسیده جنجال اعلی با قاپو قلی در بلده و مواضع قتلایق نموده سایر شرکان
 بپراکنده شدند و امر آنکه در استان که تا غایت و دم از هوخواهی این دو دمان متعذرند و در مقام حدیثی
 و طاعت گذاری در آمده بودند چنانچه غایت قدیر ایشان است که هر دو طرف را ملاحظه نمایند و هکلی
 در وان بجنجال اعلی بازگشت نموده آثار انقیاد و بطور می آورند بر خرد خورده وان معلوم است که سردار
 غفلت شعار و بخت درآمد و رفت کاری ساخته بجز سارت و نقصان سودی نکرد و توقف نمودن
 او با فوجی قلیل در قلعه وان مقتضی عقل و در اندیش نبود و بچو دانند که مسامحه که از عالم سپاه بگری و ملاحظه
 مرفه کار از این طرف بظهور آید چند کوچ پس نشستند از تا معامله دانی و ثبوت و غروری که داشت روحی با فوج
 نهاده اصلاحی از لشکر قزلباش گرفته و در قلعه وان که شش روز راه تیریز است رحل اقامت انداخت
 اما عاقبت از خواب غفلت برآمده اند است آن کشید چنانچه شمه اژدان در طی حکایات و واقع احوال سالانیه
 مرقوم ملک شیرین مغال خواهد شد انشاء تعالی و ذکر توجه را بایات عالیات بصوب السلطنت تبریز و قتلایق
 نمودن در آن مکان خطر بزرگ است بجهت افزونی لشکر و انکه چون همواره مهمام سعادت فرجام دولت روز افزون است بای
 کارکنان عالم غیب سرانجام یافته و می یابد و حضرت علی شاهی ظل اللهی در جمیع امور بکاه حضرت خاتون

و اثنی عشر به چمت همیشه بر وفق مراد و حسن اعتقاد و کامیاب صورت و منعی میگردند و دفع نکایت خصال قوی بنیاد برین
 محبت و امداد و اقطاب و او تا که در شرفان کارخانه عالم اند احسن و جوی روی بنمایند القصد چون خبر معاودت خیال علی
 سر در بجانب و ان در بر و وضع یافت عنان غیبت بصوب دارالسلطنه تبریز معطوف داشته از دره مذکور
 که محل اقامت اردوی مغل نشان بود کوچ کرده در ساعت سعد و زمان مشکوود داخل شهر شده طرح قشلاق انداختند
 و رعایای محالی که کوچانیده بودند آنچه بجال فرسیده بودند متور که در هر جای مسکن گرفته بودند درین رستان جایجا
 بوده در سال آینده آنچه در شیت پارتی عالی بوده باشد بظهور خواهد آمد و یکی آنجا عت از مال دیوان آذوقه و یکتج
 رستان غایت شد و چون اراده ازلی باستیعاب ارمنه ایروان تعلق گرفته بود دران رستان خلق پنهانیت بقصر
 در غربت برض موت گرفتار آمده و بار غایب فاش شده و در بهار چون استقامتی در انکس بود حضرت عالی از آنجا
 ترحم و شفقت بخلق این حکم فرمودند که جمعی از آنکه که از جنگ اجل ربانی یافته اند بمیان اصفهان شتافته تا امنیت
 و استقامت ایروان که ایوم بر حسب اقتضای قضایا که کوب حوادث است دران ولایت آسایش نموده و باغبال نگار
 اندازند و جمعی کثیر را خانه کوچ رزاده شده و در بلوکات اصفهان بایشان محل زراعت و تخم و قناری شفقت شده و آنکه
 هزار تومان بدین بملت از مال دیوان بایشان دادند امیر کوزه خان حاکم ایروان دران رستان بمقتصد و سلطان کلان
 حاکم تجران و سایر زبانتان در این قشلاق نمودند که بجهت این حاکم که باز از امر اغذیه فرستاده اند که قشلاق نماید و سایر
 امر اخست یافته بالکای خود رفتند که ترتیب و تجهیز نشکر نموده و در اول بهار بار دوی مغل شکار چویدند و درین
 او یاقاقت با قدغن فرمودند که هر یک تفصیل او بیاق خود را که در عراق و آذربایجان و توابع مقام دارند بعلوم و ادو
 متور دارند که با اتفاق در اول بهار متوجه بیاق شده بمو کب حضرت شاعر بلخی کردند و قورچیان بهرام صولت میراث
 ما موگشتند چون ایالت و دارائی و امیر الامرائی و ولایت شروان امیر زاده اعظم گشتند و امیرزاده الکسندر خان
 تفویض یافته با فو از خدمت اشرف محمد نمود که او را همراه بر کرده بشروان فرستند که با شکر خجستان معاونت
 پیر تقدیم دسانیده درین رستان که در دوی از هیچ طرف پرومیان شروان نمیزند ولایت را مسخر گردانیده
 بدو سپارد و بدین نیکو خدمتی عیار اخلاص خود را بر محاکم طبع و قادیان و یون ظاهر و هوید کرد و اندر چند بر زمین شرف
 و هوید بود که سخنان او فروغی از صدق نداده و مطلب اصلی او آنست که خود را بولایت خود رساند اما حضرت عالی
 شایق فل آنکی که راعی عالم آرایش نظام بخش سلسله ظاهر و باطن است بنا بر استمرار قاعده فرمانروائی و مراعات
 سلسله ظاهر گشتند و امیرزاده را متطور انظار شفقت شایان گردانیده بر تبه بلند امیر الامرائی و لقب ^{خدیجه} بیگمائی مقیم گردانیدند

و چند کس که شایستگی امانت داشتند بر تبه امانت سرفراز فرموده ولایت شروران را در میان خان مذکور و امیر این
قسمت فرموده روانه و دلازل شلواری و پل گردانیدند که در آنجا ساختگی خود و لشکر کرده روی توجه بقصد آورند و حکم
بعد و بر پوست که هر کس از مردم ایل و اویماقات جوانی اردیلب و اشتهق و طواش و آنجا و ملازمست کستند ایل خان و
اعوامی شهنشاه اختیار نماید ای مانع نشود و الکسند خان را به احوال طاف خبر و آنه مستلزم گردانیده خلع گردانید از تاج و
حکم و صبح و سایر تقاضای خدمت فرمودند و طهورت خان پسر زاده او را در ملازمست اشرف نگه داشتند سایر فرزندان مجاز
استاران سلسله که در اردوی علی بودند بخدمت انصاری یافته با اتفاق پدر و پسر روانه شدند و امرانی که بخدمت
کستند یحییان مقرر شدند بهیچ است که مرقوم میگردد و شاه میر خان که از شروران و ایان قدیم ولایت شکی است و
بود که بپایه سیر اعلی آمد و خیمه اخلاص بر زمین بودیت میسود و عاطفت علیا شاهی در از انطور اخلاص و در
در مقام احیای سلسله قدیم شده بود با ایل و دارائی ولایت موروث شکی سر بلند گردانیده با اتفاق امیر الامرای
مذکور روانه فرمودند شمس خان فراق که با اتباع خود در قرا باغ مانده و در میان رومیه رتبه پادشاهی یافته بود و
قلعه ایروان بدرگاه صدره نشان آمده اظهار ارادت و اخلاص و مورد الطاف شاهان گشته به تاجی یافته بود
در وقت در سلک امیر شروران و انشطار یافت و دیگری علیخان موافق که از جماعه رومیه قرا باغ بود و در زمانی که کستند
از خدمت اشرف بیدین بدر بکر جستان رفته بود و علیخان مذکور در قرا باغ او را ملاقات نموده انواع بد و هوای
بطور آورده بود و او را در میان رومیه علی یک منافع می گفته اند او نیز در پای قلعه ایروان بخدمت اشرف رفته
به تبه امانت و خانی یافت مقرر شد که در زمره اویماق شامل بوده من بعد او را علیخان یک موافق گویند و او را
نیز در شروران و کا داده با اتفاق کستند یحییان فرستادند هر چند سابقا اشعاری برین تقدیمات شده و دیگران
احوال ایشان گردید و دیگری پیکانش سلطان پسر محمد خان مصلوی ترکانست و او را بطه خوشی کستند یحییان
حسب الاتماس مشارالیه مرتبه امانت و لقب سلطانی یافته و در سلک امیر شروران مستلزم گردید و دیگری تیز رو
سلطان مقدم و انخی سلطان جاکیر و و علیخان سلطان شمس الدین و پسر سردار محمود علی سلطان ارشی و فوجی
از تفکیک آن موکب جایون نیز بمرافقت او مامور شدند و چون اتجاها از معبر قوین اطمینان یافت که در نزدیکی
کنجه است بخور میبایست کرد و لشکر کنجه و شروران قریب دوازده هزار نفر بودند و جای ملا حظ بود و مقرر شد
که ذوالفقار خان قرا باغ و باقشون و لشکر آراسته شود و حسین خان زیاده اعلی که در اسباب اقامت شت
با اتباع و مردم خود تا کنون بمرافقت الکسند خان کستند یحییان نموده ایشانرا بسلامت از آب گذرانیدند

و ایشان بکشت بدارالارشاد و دلیل رفته بشفرت زیارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام قدس سره و ایداد هم
مشت بکشته از ارواح مقدسه آن بزرگان دین و پیش قدمان شاه راه یقین بشمار نمود و تا موزی ده هزار
از طوایف قبل بکش کفر ایداد بودند روی توجیه مقصد آوردند و انصار خان و حسین خان صاحب الفوائد و ابوالکلام
ایشان از آب کر که زانیه و مو و نمودند و کشته لیان با ابراهیم و ان متوجه کرستان و بر خودی که از اینجا کرجی را بخود ملحق کردند
متوجه قنیه و لایت شریف و آن کرد و شرح احوال او و قضایائی که او را در کرستان و شروان روی و دود و در وقایع سال آینده
توفیق حضرت باری عز اسمه مرقوم کلک بدایع نگار خواهد شد با طبع حضرت اعلی شاهی ظل العالی در آن استان در بزرگوار
تبریز کامیاب دولت و عافیت بوده و بعد از فراغ از تدریس و معالجه ملکی و نظام مهمام شکرگشی و تکراری و داد
و دی خلائق بعیش و خرمی اوقات کرامی صرف مینمودند و مقرر شد که جمعی از اعا که خراسان در ولول بهار متوجه سیاق
آذربایجان کشته و زیورش سال آینده در موبک جاده و جلال بوده باشند و خیال اعلی چون درین آمد و رفت کاری
ساخته دروغی چند بی فروغ بپادشاه روم عرض کرده بود و بخاطر آورده که شاید بگفت و گوی صلح و صلاح کاری خسته
شو و سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب را که بنایه نریز اعلی آمده و رتبه عالی یافته بود و وسیله ساخته کتابات با عتقاد بود
حاتم بیک وزیر فایده کان دولت قاهره نوشت خلاصه مضمون آنکه چون مصالحه که واقع شده بود با غوای ارباب محل
و بدستان جرم غرور برهم خورد و تدارک آنرا در مقام نه امت و اعتذار بوده باشند و حضرت اعلی شاهی ظل العالی روی
توجه بجانب عراق آورده و تدارک اموری که در روی داده و سپردارند و ازین طرف تیر افغان عین از اموری که صدور
نموده شود و بنیان دستور بین الجانین مصالحه و دوستی مرغی باشد این خود امری بود و دور از کار و از روی بود و کار
از دایره عقل و اختیار ازین طرف جمعی که تیر و آن نسبت بجهت بنابر آسودگی خاطر و فراغت مطلبی گفتگوی صلح را
بهین طریق اظهار مینمودند که دارالسلطنت تبریز و محالی که درین طرف آب ارس واقع است و بکلیه طرف درآمده و
قرلباش که آهسته مضایقه نماید و محالی آنطرف آب از ایشان بوده از جانب قرلباش تعرض بیان نمود و وفای صلح
بین الجانین زود خانه ارس باشد و بیانات و بیانات فلک جهان و دیگر و سودای عاشقی و دیگر است و هم باین باین
معروف برانست که کل مالک دلا و علم و شاه و جنت مکان علین آشیان که درین مصالحه آنحضرت با سلطان سلیمان
خواند کار روم داخل سور قرلباش بود و دستور بکلیه تسخیر و تصرف و بود و در نیم و از زمین و ایداد و با تعلق
شاه و جنت مکان مد تصرف و دیگر آن که از دوتا ممکن و مقدر است بر سر آن مامور است جواب کتابات باین طریق
نوشته شد اما آنحضرت که مسطور کشت هرزه و رایان میدهد و گوی سلیمان بیک بر بانی بجام دادند و جلال افغان

که هنوز از باده خمار افزای نخوت و بزرگی سرگرم بود و راضی بآن مقدمات نشده و دیگر باره سلیمان پیکر تکلیف کرد که
یک مرتبه دیگر کس فرستاده نگذارد مقدمه سابق نماید و در تیرتبه جواب صریح نوشته شد که در خدمت اشراف احدی از^{۱۸۵}
مغربان و مخصوصان بساط قرب و غرت و اجرات اظهار این حکایت نیست و ازین گفت و گو با شغف شد که خیال آن
یا صابت را می و حسن تدبیر شهرت کاذب کرده بود و او را اصلاً از خبر و بهره نیست چه هرگاه پادشاه قزلباش اقبال
خردمندی و فطرت عالی بطلب ملک موروث برخواست که محبت بحصول این مطلب علیاحتیاجت بسته باشد بیکو نه باشد
بیان آوردن اعیان و شیوه ناخردمندان است البته چون اراده تقدیر ملک قدیر نوع دیگر بود و اثری
بدین واسطه و آمد و رفت مترتب نشد و از جانبین تشییت این مهم حواله بشییت آلمی شد که از نهانخانه غیب چه بیرون
روی نماید و قلم تقدیر بچه سان بهره مقصود کشاید و کریمست و در آمدن قلعه بستی زمین و او را که سیر قند بار بار آورد
حقی قادر نخست از سوانح این سال بدست و در آمدن قلعه بستی است شرح این سرگذشت آنکه سابقاً رقم نگارش تمام
که میرزایان قند بار اولاً و سلطان حسین میرزا اول بهرام میرزا که مدتی در آن عرصه و لکشاگاه و امروای دولت بودند
و زبی سعادت و او را بار روی ازین دولت یافته بودند و ازینکه از یک بر حق هندوستان را غلبت حاکمان
جلال الدین محمد اکبر پادشاه و مانعی فرمایند یا قند بار را بشاهی پیکان چغنی سپرده خود بخدمت او پوستند و چینی
که مالک فخره السالک خراسان محمد و اجوزة تصرف و تخییر اولیای دولت سعادت بودند و در آمد و ساحت اولایت
از لشکر ضلال اوزبک پاک شد چون همیشه قیامین سلسله علیه منصوبه و دو دمان و الامکان تیموری تخصیص خانوادہ و مع
بابری رابطه الفت و دوستی باشد رسولان و نامهای محبت نشان حکم بود حضرت اعلی شاهی علی الدی بستی
و او ازون قند بار را بقر و غلبه لایق شیوه دوستی و شایسته طریقه مردمی ندانسته تغافل ورزیدند و بعد
آن بودند که چون دست قتل اول اوزبک به بنیروی اقبال از ملک خراسان کوتاه شد بمخایب منصوبان خود را طلب
دانسته اولایت که ملک موروث یکصد ساله این دو دمانست بل ازمان عتبه اقبال بسیار و در آنحضرت توفیق
انیم و می نیافت و در سالی که رایات منصوره از سفر بلخ مراجعت نموده و توجع عراق بودند میرزین العابدین
نیز به میر عبدالمی که در کریمیه قند بار تیرتبه بزرگی داشت از اطوار ناانجار و سلوک نامور جاگیر داران اندیشه یک
آمده ترک جا و مقام قدیمی کرده فرزند آن و متعلقانرا گذاشته التجاب با معدلت و الطاف پادشاهانه اولاد
و در السلطنت هرات مشرف زمین بوسی دریافت و حضرت اعلی اورا بحسین خان امیر الامر اخروسلطان صفارش
نموده او در ولایت فغانا کسکن کرید شاهی یک خان حاکم قند بار و نیمه خاندان کوچ و ده پیر سید مذکور و اهل

قند بار برده بضا سرچاوه تا دو سال در قلعه نگاه داشته رحمت آمدن ندارد و از جانب فرزند آن خود شورش خاطر بود
خبر و یک غلام حسین خان که بجهت ضبط باج شوارع و در راه بود و سوسه کرده بود را در تنجی و گرفتن زمین داد و گرفتن
قلعه بست ترغیب نمود و جمعی از ملازمان قدیمی سلسله میر عبدالحی که در زمین داور بودند با و اعلام نمودند که حسن پیک و
حسین پیک ولدان حاتم بنا و در محل که عارسان قلعه بست اند در حال غفلت اند لکن با جمعی متوجه این طرف کردند قلعه
بموت بدست و می آید یعنی محکم آن داعیه شد خسرو پیک و پیک و پیک از پشتراغ خوانم بود و از جهالت خود را می که از آنجا
بناده بی امر و اشار حسین خان با جمعی از تاپیان و اتباع خود با اتفاق میر زمین العابدین بدانصوب و حرکت آمد
جبل فرسخ مسافت راه طی نمود و شبی در قلعه رسید و عارسان را در خواب غفلت یافته زربان بر دیوار حصار گذاشته
بقلعه درآمدند و قلعه غیر در شد و با قزلباش جنگ در پوستند حسن پیک کشته شد حسین پیک خود را از قلعه انداخته
راه فرار پیش گرفت و قلعه بست که از قلاع مشهور قدیمه در آغاز دولت ملوک غزنویه محل تولد امیر ناصر الدین سلسله
نوبت با سالی تصرف خسرو پیک درآمد و چون بر تو شورشاهی پیکان برین خبر یافت امر اقامتین خود را مثل زلفان
حاکم قلات و ادوس و سبها و حاکم زمین داور و جمعی از جاگیر داران آنجا و دشکریان قند بار را با فیضان جنگی اسباب
قلعه که بر سر قلعه بست فرستاد و بخان امیر الامرا و خراسان از استماع رفتن خسرو پیک و خود سری و خود را
بر آشفته انداوه نمود که او را ازین حرکت ناانجار منع و خیر نموده چون مخالفت و عنای اشرف اعلی است قلعه را
بستور بنویسان پادشاه و الا جاه سپارد و درین اندیشه بود که خبر شکر فرستادن شاهی پیکان بر سر خسرو پیک
بهرات رسید حسین خان کند و در این خبر کشته شد زیرا که سرمدان و که شاهی پیکان کس نزد او فرستاده و که
این قضیه را برای دوستانه او منوط و منوط گردانند و او را غرور و جاه و بزرگی مقید باندا و اعلام امیر الامرا را
نکشته شکر فرستاد حسین خان را غیرت و حمیت قزلباشی از ان اراده منفعت ساخته در مقام معاونت خسرو پیک
در آمد و جمعی را از غازیان شالکو و میران او میاق را با اتفاق ملک شاه حسین سبتانی که در بهرات بود و ائمه انصوب نمود
با اسمعیل خان ابلا و حاکم فراده نیز اعلام کرد که با شکر خود و خاقت کرده و معاونت ایشان که بند دو این گروه از راه
ایفار نموده صبحی از آب بهیرمند عبور کردند شکر ختای از ورود قزلباشی خبردار شده بقصد آنکه در بهیرمند سر راه
بر قلع قزلباش کیرند پیش آمدند با آنکه هنوز زیاده از دوست سیمه غر از آب نکشته بودند و شکر کار آمدی ختای
از پنجه از تنجا و زبوند یکدیگر تلافی شده جنگ در پوست در حمله اول به نیروی دولت و یمن اقبال شاهی گشت
بر شکر ختای افتاده زلفان با جمعی کثیر از ساداران و سنگگیر کشته اروس بهر کس کشید زیاده از بافند لغو

در مکر بر خاک افکند و طعم جام خون آشام و لیران بهرام اهتمام کردند و جنود و قزلباش فتح و طمع اختصاص یافت
قلعه را بجز سلطان شاهر که از ملازمان منظم حسین پسر ابجد و متلی بود از دست سپاهان خود نموده در ملازم حسین خان
میسود چون از او متاع آن ولایت خبردار بود و سپرد و ماز و قوه و یراق قلعه داری سرانجام داده خود نمود و بعد از آن
جنود و قزلباش شاهی یک خان در آن ایام خود را بشکر آراسته و فیضان جنگی پراستند و اسباب قلعه گیری بر سر
قلعه بست آمد و چون پای قلعه رسید از کمال غرور و دشمنی که اراده نموده که عورش بقلعه انداخته چیرا و قهر است
کردند و فیل نامی که از معظم اقبال او بود بر دوازده قلعه ناند و شکران از اطراف جوانب هجوم نمود و در جنگ
جنگ و جدال با دلچ از قلعه اخته در چینی که فیل خرطوم شعبان بشال بلند ساخته با و زد و یار در عربه بود و کلاه
با دلچ بردان و خورد و حلقه شش از یکدیگر دریده کار کرد و فیل غلطیده از پای درآمد از افتادن فیل شکوه
دست از کار رفته پای اهتمامشان نیست کردید و بسیاری از بهادران نامی بر حرم لشکر ناچیز شده راه عدم
هموند شاهی سکنان درین یورش کار می ساخت و دست قدرت خود را از دامن مقصود کوتاه دیده و بجز
کشتن چاره نیافت و قطع تعلق از ولایت کرده بجانب قندهار باز گشته ولایت گیر میر تعریف نولیا فی وقت
فرار گرفته سادات و رعایا متوجه زراعت و آبادانی شدند حسین خان حقایق انحال پایه میر علی عرض نمود
زاد خانرا بخدمت اشرف و مستاد حضرت علی شاهی ملل الکبی بر قوع این قضایا که بی اختیار روی داد بود
در موقع قبول در نیامد زیرا که اگر از طرف لغت و دوستی منظور نبوده باشد چرا این اهتمام در تنجیه قندهار
نظور نیاید که خود را فلوله قلعه نسبت سازند علی ای الحال چون در آذربایجان مشاغل عظیمه در پیش بود از آنجا
بعلیقینیان شاهر حاکم ری سپردند که در بی نکا بمانند که بعد از فراغ مشاغل آذربایجان او را بدو دیگر گرفتار
قرین اعزاز و احترام روانه و یا خود ساندند و در آخر این سال مغز انیرا میا شیرازی که مستوفی الماکت شده بود
کامیابی از عهده این امر خطیر توانست بیرون آمدن بی پروائی و مستی باده هوش ربای منصب در محاسبات
کیلان خطی چند ده مبلغی کلی بسپه و نسیان از مال دیوان فروخته اشت کرده بود که میرزای عالمیان وزیر
انگلیک خود بمقر آمد و عرض نمود و ذره از شعوری او بر پیشگاه خیمه اقدس پر تو شعور انداخت او را عزل نمود و
اوایل سال سیلان میل اربع عشر و الف آن منصب عالی میرزا قوامی ولد میرزا حسن کهزانی اصفهانی که از انجمن
از اکابر و ادلی آن دیار است و درین مقام وزیر اشراف بود و تفویض یافت و او کسب علم سیاق اراغی
دولت آمادی مستوفی سابق له استاد الماسین بود و نموده در آن فن شریف کمال مهارت دارد

و قایم سال منبتیل بیلان بیل سابق سده اربع عشر و الف که سال نوزدهم جلوس سید و شاهنشاهی اعلیٰ است و بیان
حالات که در طی آن سال بقوه پوست پوز و عشرت افزوده این سال جایون فال در روز دوشنبه غره شهر ذی قعد کنند
در پنج عشر و الف اتفاق افتاد یعنی نیز اعظم و عظیم بخش عالم که اکثر از ریاض جهان و طراوت عالم از فیض تربیت اوست
بمنزل شرف اشتغال بوده و همین حکمت کامله مبین جهان آرای قیامت برای جهان و کلشن احوال جهانیان از فیض هدایت
و لطافت اظهار طراوت تازه و نوزدین بلی اندازد یافت حضرت اعلیٰ شاهی غل اعلیٰ و در السلطنت تبریز از روز و طراوت
اکتیر از ابفرخی و فرخندگی گذرانیده و از حم شین و سوز و فراسم شادمانی و سپهر و راقه ام فرموده بر احم خسرو و ابیجت
افزای خاطر خلایق بودند و اسراء تاهار و صدور عالیقدر و روز را و مقربان بارگاه ملک مدار و اعیان سپاه
که در انولایت در موکب نصرت شعار بودند هر یک علی قدر در ایتیم و شکستهای نوروزی خود را و احکام سرحدات
حاکم از نظر اقدس گذرانیده و نواز شتاب از چند سرفرازی یافتند در همین روز فیروز طارزان امیر کونیه خان چار
که بر حسب فرمان در النجی نخوان اقامت داشت آمد خبر جنگ خود را با محمد تکلوی سختی رومی و آنرا اتم یافتن او را از
عاکر منصوره رسانیده از جمله غنایم و اخترهای مخالفان چند را سبب و چند قبضه تفنگ که لایق سرکدگان
اعلیٰ آورده و بنظر اقدس گذرانیده شرح این سانحه آنکه محمد تکلو که خود را از شجعان روزگار میشار و از جانب در
رتبه امارت و جمعی یافته با فوجی از ابطال رجال تایید و آن و کوه و آنند و آمده بود که با جود و قریب باش که در نخی
توقف نموده باشند متجاوزت نموده دست بروهای نمایان نماید و از تهور و جلالت هر چند روز در یکی از
خراب و آبادان ایروان بسر میرد و در خلال این احوال امیر کونیه خان خبر رسید که از خود رومی و پاشایان
سر و افغان پاشا و مصطفی پاشا با گروه انبوه و میران اگر او بعزم مجارنه او بکنار آب ارس آمده اراده دارند که
عبور نموده بر سر قریب باش آیند امیر کونیه خان با گروهی از طایفه قاجار و امراتان و جمعی که بگو یک او تعیین
غلبه بودند تا کن رآب استقبال آن گروه نموده و پاشایان مذکور از دلیری و پاهای جلالت پیش نهادن امیر
کونیه خان خوفناک گشته جزالت کرده فتح آن غریت نموده باز گشته بودند و امیر کونیه خان خاطر از عمر مخالفان
جمع کرده غنان بصوب مراجعت یافت محمد تکلو از رفتن امیر کونیه خان بکنار آب خبر یافته بخیال آنکه بعد و نخی
آمده تا تحت وفارت و دستبرد می نماید با فوجی از ابطال رجال و گروه انبوه مردم طاعنی باغی تا صد و پنجاهان آمد
امیر کونیه خان اکثر مردم خود را که احوال و انتقال همراه داشتند پیش انداخته خود را مستی و اودی چند آمده
چون میدانست که محمد تکلو درین حوالی میگردد و همواره و در کین مکر و خدعه است بچشمش را بر سم خبر گیری بخت

ایروان و ستاده بود که مبادا امر رانی بر عاریان لیر دایتان چند نفر از اولان او دوچار شده چون اندک مرد می بودند
با آنکه در این سپاهیکری خبر گیران را با ضرورت نشود و خست محاربه نیست را کب جمل و غور گشته برایشان تاخته در بزم سخن
و انجاعت بان فارسان مضار جهالت و نادانی بچلید و سوابه بازی جنگ کرده طوطی ایشان را بخود مشغول کردند تا آنکه سپاه
شکر عزم نمایان شده آن دلاوران معرکه نیز در او در میان گرفته فیما بین جنگی عظیم در پیوست و اکثر افراد مردان معرکه
بهر خاک گردیدند و چند نفری که در اجل ایشان تاخیری بود و زخمی بودند و ناتوان بیرون رفتن خود را با میر کونه خان رسانیدند
و حقیقت حال اخبار نمودند و همان طوطی که مخالف نیز نمایان شده و امیر کونه خان را شکست داده و جنگ گشته
اکثر مردم او پیشتر رفته بودند چنانچه اسبان سوار می و کوههای او برده بودند و نیز محاربه نمودن لایق نام و ناموس خود
نداشتند با فوجی قلیل که همراه داشت و معرکه کارزار نهاده فیما بین جنگ در پیوست و محمد تگلو با گروه دهنو و جلوز
معرکه استیز رسید و یک حمله اسب که چرخیان خود در قبلاش را شکست داد و امیر کونه خان مشاهده این حال نمود
توکل بر عنایت قادر و الجلال کرد و با امر ارفیق و مردمی که همراه داشت غان پیران بخارنه اعذا انعطاف داد
فیما بین نیران قتال و جدال اشتعال یافته و گروه مخالف آثار اقیهه را طاهر ساخته بسیاری از دلاوران شکر و قربان
زخمی کردند و چنانچه مقصود سلطان کنکوز خمار گردیده و بر اسب سوار می امیر کونه خان چند زخم رسید و علی
به القیاس نزدیک بان شده بود که چشم زخمی رسد از مویات دولت زور افزون سعادت مقرون شاهی عالی
که همیشه قرین حال متسبان این سلسله ابد میوند است چند نفر از ملازمان امیر کونه خان که پیشتر روانه النجی شده بودند
از دیر آمدن غان متزلزل خاطر گشته بلا خطه اداب نوکری باز گردید خبر رفتن او بر سمعت ایروان شنیده طریق شد
سپهر و طبعیت برق و باد خود را در هنگام گرمی معرکه باورسانیدند و از آنجمله جلوز داری که اسب توکل همراه داشت
در وقتی که اسب سوار می غان از شدت زخمها و بسیاری تک و دو واز کار مانده بود و رسید و امیر کونه خان این
لطیفه غیبی را از مادرش فصح و علامات ظفر دانسته بر اسب آسود سوار شده با فوجی که در آنوقت حاضر بودند بر پشت
تاخته و آثار غلبه ظاهر ساخته مخالفان از آن جرات غالبانه و حمله دلیرانه و رسیدن کوکب فرس نمودن و مقاومت نیافتند
شکست یافته روی بواوی نهیمت نهادند و خود و قبلاش تعاقب نموده اکثر آن مدبران طبعه شمشیر بر او و برخی که
و گرفتار گردیدند و محمد تگلو شکست و مغذول بیرون رفت و غنایم موفور بدست سپاه منصور درآمد و کامیاب طغوز با
غان بصوب النجی انعطاف دادند و این جنگ مغظم از محاربات است که امیر کونه خان را در بران اوقات مخالفان دست داد
و مردانگیهای او بطور شایسته در میان دوست و دشمن بلند و او را گردید و ذکر آمدن و میر و اگر ادنوی میزند و توجیه

رایست محمود فرخ تیر ایشان قضا یا سی سال از قضا یا سی که در اوایل این سال روی داد آمدن محمود رویه و اگر گوشت
نجوی و مرغ شرح این مانده آنکه جمال اعلی سر و دست پیکیان بود که او را با جمعی از یو میس باخت و غارت ثوی زند محمود
ساخته مصطفی پاشا را با شلیق ایشان کرده روانه نموده مصطفی پاشا از ایغار حضرت شاهی ظل اللهی که در خطه خط
تبریز اقامت داشتند و از آنجا تا مرز که سه مرحله است یکشنبه ایغار حضرت اندیشه نموده خود در خوشی توقف کرده ای
محمودی و سایر کرد را که مقدم ایشان سلطان یک محمودی که حاکم خوشاب بود و چند دستا و جمعی سلطان علی
که حاکم مرز بود از آمدن مخالفان آگاه گشته حقیقت بخدمت اشرف عرض نموده حضرت علی جان خط که خبر رسید
اسد قلی یک قورچی باشی قاجار را با فوجی از قوچیان مله شعار بدافعه آن کرده فرستادند و آن طایفه در کمال
خوف و بیم مواضع مرز رسیده و دوسه محل را تاخت کرده و دو باب و اغنام آنحال را رانده چند نفر از رعایا نیز
فی الفور بایستند جمید سلطان چون از اینجا آگاه شدند دافعه ایشان را اسل و اسان شمرده متعید رسیدن گوشت نشد
بایستند نفر از مردم خود تا قریب شش فرسخ تعاقب ایشان نمود و چون بسیاری غارت کران رستیده غارت کران دست
از غنائم و اسیران باز داشته نفر را بر جا گذاشته رفتند جمید سلطان از مسلک خرم و دوزانیشی که جزو اعظم سلاطین
بود افتاده فرار نمودن آن کرده را گل بر صفت و زبونی کرده از غایت جهالت ولی بالی جوانان این عصر که هنوز
مسئله دوز کار نخورده اند و از آقا شور و شجاعت نام نموده دلیری کرده تا سه فرسخ دیگر بغرم کوشال آن کردند و فرود
نمود مصطفی پاشا و سلطان یک که با جمعی کشید و آمدند و ایستاده مستطردم و مراکنده خود بودند از آمدن جمید سلطان
بآن میر و مردم واقف گشته روی بجای پورند و او نیز با وجود کمی لشکری او آب یکک مباردت نمود و یکبار خبردار شود
که لشکر مخالف اطراف و چو آب او را فرو گذاشته اند که از غفلت و بهوشی جهالت بهوش آمده چاره جز فرار نیست
بفرار و بانی شجاعت و مردانگی خود را از آن ملکه بیرون انداخته راه فرار بخودن گرفت و مخالفان برادر او را دستگیر
نموده بسیاری از مردم او در آن قضیه قتل و گرفتار گردیدند و او با بقیه العیف شکسته و پرتان حال مرز رسیده
در حین ورود قورچی باشی با او بریان عتاب و سرزنش خطاب کرد چون فایده بران تترتب نبود باز گشته بخدمت
اشرف آمد و درین اثنا خبر رسید که قزاق پاشا و مصطفی پاشا که قبل ازین تکرار یافته بود که بر سر امیر کونیه خان روند
و در آنوقت صورت نسبت حال آن غریمت را تقصیر داده با دوسه هزار کس بطرف باکورفته اند که میران محمود و
نجو و ملحق ساخته از آب عبور نموده بر سر امیر کونیه خان رسیده حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در میدان صاحب باب و کج
بازی مشغول بودند که ملازم امیر کونیه خان آمده عرض نمود که او را بکوتی که یکی از امیران محمودی با او اظهار دوستی کرده

از غنیمت رو میاورا اخبار نموده بود و رسانیده گفت انجمت الحال قریب کنار آب سوره اند بجز آنطور خط و رسم و که
از تبریز ایلغار نموده از عقب آن لشکر دراپند و از پیش امیر کونه خان و از پس عبا که منصوره موکب هایون ایشان را در
گرفته برای انقوم در کنارشان ننهد و فی الواقع اگر این خبر محبت میداشت و مستبر و عجبی بود القصد حضرت اعلی اقامت
بر مضمون عریضه و مکتوب کرده چون در عالم سپاهیکری در نیگونه غیبتها تاخیر موجب مذامت و سوء اندر است
همان شب پای غنیمت در رکاب سعادت آورده به سرعت برق و باد روانه مقصد شدند و چون تعجب طبع و جلال
سلطان رسیدند خبر آمد که پاشایان از روان بیرون آمده چون یکدیگر جلای کردند از ایلغار حضرت اعلی طایفه و کسان
که در رکاب اشرف انداخته کرده مصلحت ندیدند که از روان و معسکر سردار انجمت را دور شوند فسخ آن غنیمت کرده
از یکدیگر بازگشته چون عبا که منصوره از تبریز بیرون آمده مستعد یورش بودند قورچی باشی را بتاخت ولایت الیق که
حاکم آن از منسوبان رومیه بود فرستاده خود و بنفس نفس در آمد و چند روز بشاطشکار پر واخته بمقدور دولت بازگشت
و عبا که نظر حال از قتل خیال صعب السالک که دو ماه از نوروز گذشته از کثرت برف جنود و هم و خیال را بمحور از آن
محال مینمود و بیروی اقبال گذشته الیق را تاخت نموده غنایم مو فور بدست آوردند تا یکدیگر از نوازنا و صبیان
گفته نصرانی که با جنود مسلمین و غازیان نصرت قرین بجا ربه پیش آمد خرق زخم نموده خرابی شده بودند و اسیران
شتر غالبه چون از رسیده بود اسیر کرده مظلوم منصور با غنایم مو فور مراجعت نموده بوکب هایون پوستند و گرفتاریای
کرستان و شروران و محاربه گشته پلجان بر میا و غلغله یافتن بیروی اقبال شهر نازمان در ملی قضا با سال گذشته در قوم
ملک بدایع نگار کردید که ایالت و دارائی ولایت شروران نامزد گشته پلجان شده بود که بتوفیق الهی ابدان فتح
باو توفیق را بدو الکسند خان بدو از خدمت اشرف متقبل شد که بهاونت فرزند رشید که همت جنب بسته درین سال
اول ولایت را با لشکر قزلباش و جنود کرجی و خراسانی به پسر سپارد و او را با جمعی از عبا که در ملافت الکسند خان
بر وانه کرستان فرمودند که از انجا بنوعی که تمید یافته بود بر شروران روند و بعد از آنکه کرستان رسیده چند روز از
برنج راه آسودند هر چند گشته پلجان حروف رفتن شروران بمیان می آورد و پندش تغافل و زبیده میگذاشتند
اصلا متوجه سرانجام کار بر نمیشد که کین میرزا تا هم چهری داشت که ولی عهد بدو بود و او اصلا را فنی نبود که گشته پلجان
که شرف اسلام داشت با آنکه کرجیان امانت حکم مسلمان میخایند و در قرب جوار اوقاداری بمرسد و مانع بدو نماند
مسالما و اهل از حد اعتدال کنده اند و امر از قزلباش امانت توقف نموده از معاونت باوس شدند و چنان معلوم
ایشان شد که الکسند خان و کرجین میرزا چشم افشار و فیصل مهم خود و قزلباش و سردار دارند که درین سال چه صورت

خواهد داشت و غلبه از که ام طرف خواهد بود بمقتضای وقت عمل نمایند قزلباش شیرتانی آغاز نهادند روزی کستند یلخان
با امرا و قزلباش از اردوی خود سوار شده بمنزل پدر آمد و برادران نیز طلب نمود و باب توجه شروان بخان بیان آورده
درستی آغاز کرد و عذری چند میگفت هر چند کستند یلخان از مقتضای وقت که کرد و توجی نیافت الکسند خان او را در کجای
کذاشته بکلوخانه خود رفت و در کین نیز زانیر شیوه پدر علم نموده سوار شده روی بجانب منزل خود آورده کستند یلخان
ازین تعامل و طرز سلوک طاقت طاق شده سوار شده از عقب برادر شتافت و باور رسید و بزبان کرجی سخن گفت
در پشت بزبان آورد و توقف نمود و جواب گفتگوی برادر زبان کشود کستند یلخان با و نزدیک شده و شمشیر بر خیزد
از نیام انتقام بر آورده زخمی جان برود و که او قدرت حرکت نیافت و بطرفه العین با تمام کارش پرداخت و از آنجا
بازگشته بکلوخانه پدر رفت از امرا شاه میرخان و علیخان موافق همراه او بکلوخانه درآمد و بکتابش سلطان و ملوک
ترکان با جمعی قزلباش و سپه بیرون توقف نمودند اما با پدر زبان کرجی درستی آغاز نهاد و پدر با و زبان سیاه و شمشیر
کشاد و برین اثنا از قضیه که کین نیز از خبر یافته از پنجه خانه فریاد بر آورد و باز ناواران کرجی اشارت قبل امرا و قزلباش نمود
علیخان موافق شمشیری بر و انداخته شاه میرخان با تمام کارش پرداخت و دوسه نفر از ناد نیز که بجا نرفت الکسند خان
شمشیر کشیده بودند از همان شربت جشیدند و جنو و قزلباش بر کستند یلخان و امر جمعیت نمودند و از ناواران کرجی
دیدند که الکسند خان و در کین نیز از کشته گشته و چهار صد پانصد نفر کرجی که در آنوقت حاضر بودند دیدند که از
عمده کستند یلخان و امر بیرون نمیتوانند آمد جز اطاعت و انقیاد چاره نیافته بکلی سر بر خط فرمان کستند یلخان نهادند
و او خراین و وقاین پدر و برادر را بمنصرف شده و بر کجستان فرمانروای مستقل گشت و لشکر با و از علوفه
مرسوم داده سر انجام پوشش شروان نمود و با جنو قزلباش و کرجی که قریب دویست نفر بودند روانه جانب
شروان شدند این سانحه حیرت بخش عبرت افزا را وایل این سال وقوع یافت القصه چون کستند یلخان قدم
بولایت شروان نهاد اکثر اهالی و اعیان الماعت فرمان قضا جریان کرده دل بدفع رویان و رعیتی کستند یلخان
بستند شاه میرخان حاکم شکی و بعضی امرا که مقدمه الحش بودند در حد و قبیله با محمد امین پاشا حاکم آنجا جنگ
کرده و او را شکست دادند و محمد امین پاشا با جمعی رویه بقتل رسیده بقیه السیف قلعہ در آمده و با و از قلعہ داری
مشغول شدند و چویش منصوره بیای قلعہ آمد قلعہ را محاصره کرده و از و بانها و اسباب قلعہ گیری ترتیب دادند
و چون خبر آمد کستند یلخان و امر بمحمد پاشا و له جنال اعلی بکلی شروان رسید و آنرا که در اطراف
و جانب بودند جمع کرده با قوی و ارا به و استعداد جنگ از شماخی بیرون آمد کستند یلخان جی با بر سر قلعہ کذاشته

با تیر سپاه عثمان بجای اعدا تافت و در کنار رودخانه استولانی فریقین دست داده و چنان بقتل حریف و قتال متعال
یافت و میان در اول حال لشکر قزلباش باز یاده و قتی نهاد و اسب جلالت پیش را نه و بفرج چرخ و گرو و دست
و دست چپ زور آورده و تیر برسانیدند نزدیک بان رسید که با فرج قاهره چشم زخمی رسد کشتن یغان کجایر الله
الهی و نیروی دولت شاهی نمود و خود بالشکر قول کیت شجاعت و دلاوری را در میدان کارزار بخولان در آورده
و لیر از بر مضایقه باخت و امر او لشکر یان و دست راست و دست چپ نیز که راه انزاسم بوده بود و عطفه عثمان
نموده بطرفه العین ملک جمیعت آن گروه را متفرقی و پیریشان ساختند شکست بر مخالفان افتاده محمود پاشا پسر
مغال علی پیریشان و بد حال عثمان از مکر که یافته و بر نیت نهاد و خود و طرف و رود تعاقب آن گروه و محمد و اول اقب
گروه و طغی نام محمد و از جنود و رسید بر خاک هلاک شدند و تعاقب آن گروه و محمد و اول جنین اتفاق افتاده بود که محمد
پاشا و پیش کشتن یغان افتاده و بفرستادند در یافته که محمود پاشا است و نزدیک بان رسید و بود که نوک سنان
و خشان او رساند و در شاهی کیه و در بر خیم تیری مجروح کشته خود از آسیب زخم از کتک و باز مانده و تیر و سندان
بر مقدم گفته که مرا قوت حرکت نمائید بازمی تو دست اند و باز در او نیز مقداری مسافت طی کرده چون گرفتاری او
در لوح قضا قبل تقدیر تحریر یافته بود و در پیش پدید مشاهده نمودند که کشتن یغان تعاقب گروه عثمان از تعاقب کشتن یغان
کشیده بجمع غنای مشغول کشته تیر و سلطان نیز باز گردید و محمود پاشا جان هلاکت از مکر که پیرون برده و تیر
بقاعه شامخی در آمده و سباب قلعه و در بی مرتب ساخت و با شش کام برج و پاره پروخت و جمعی که بجای آمده و قلعه
مانده بودند توقف کردند و در شاهی انزاسم و به بهر که رسیدند قما موازی سه هزار نفر از رومیه و برین محاذ
مقتول شدند مستحطان قلعه قبل از انزاسم خود روحی و غلبه لشکر قزلباش خبر یافته قلعه را خالی کرده فرار نمودند
و همچنین که تو آلان سایر قلعه دست از محاربت آنها کشیده شامخی رسید و جمع شدند و سوامی قلعه شامخی و باد کو
و در بند قلعه دیگر در تصرف رومیان نمائند کشتن یغان جهت ضبط امر محل محل الکاتین نمود و جمیع اهل ایالت
شروان مسلح و متباد کردند و جنایات حالات که خستان و شروان چنانچه کشته شد محبوب سرعان بپایه سر بر
عرض نمود و در اساطنت تبریز قارانی شادمانی بخوارش در آورند و تعاقب ملازمان او آمده و سوار
بر دوازده آلهی که عبارت از رایتیست و چند نفر زن و بده گاه معلی آورند و حسب الامر اشرف غلامان کرجی
و جگر کس استقبال نمود و سرنامی متولان و گرفتاران و ریایات مذکوره را در میدان صاحب کلاه و نظر اشرف
و حضرت اعلی شاهی کلل آلهی از عطا طعنه و اند چایزه و جلد وی فتح و نشر نیات غافره از تاج مرصع و کمر خورشید

و اسب تازی ترا و بزرین و بجامه صحر و دیگر تزیینات لایقه جنت او و امرای رقیق در ستاوند و گستره یلغان چند روزی
بجست معالجه زخم توقف نموده بعد از آنکه جرمست فی الحکمه التیام یافت بر سر شاهی آمده و بجا مبره قلعه پر وخت و چون بجا
قلعه گیری آید و نداشت یراق توپ ریزی و سرب و باروت و سایر ضروریات که چند نفر توپچی از درگاه محلی طلب داشت
و از درگاه جهان پناه ابوتراب یک توپچی باشی با عله و آنچه محتاج بود آن کار بود فرستاده شد حال حال او مختصر بقلم
پذیر گلکلمه و خواهر شد ذکر قلعه ساختن و زوار سلطنت تبریز و توجه رایات خورشید شراق بجست زیارت ایستاد
اردو پس از بر تخیل و هوشندان انجمن معنی و معنی آرایان مجامیف و هوشندی پوشیده نماد که در آیین سلاطین
روم و فرمانروایان آن هر روز بوم ملک داری بترتیب قلعه و بر حصارهای سپهر از قلعه منوط و موط است و جمیع
شهر و اقصیات و ولایات که بخور و تصرف و تسخیر ایشان در فی قلعه ترتیب داده و خارج و در بقاعده و قیامی
که در سلسله عثمانی متعارفست تعیین نموده است حکام میدهند و در میان انطاکیه جزو اعظم ملک گیری و مملکت داری است
قلعه است و محلی تا قلعه داشته باشد از آنکه خود و پیشاوند و چینی که قلعه تبریز و سوادلیای دولت قاهر گشت
برای جهان آرای شرف علی اقتضای آن کرد که چون در زمان شاه جنت مکان طنین کشیان قلعه و تبریز بود
قلعه را که در میان قریب داده اند منهدم سازند که آثار انیمیه نوید درین شهر باقی نماند و لهذا قلعه مذکور را با
خانهای مرغوب و حملات و دکانات که اهالی و اعیان انطاکیه در عرض قناری ایام ساخته و پرداخته بودند
قلع وقوع نمود و سوای دولتشاه قدیم انشیری از آثار آن نگذاشتند و درین اوقات بسامع جلال بسجید که در میان
نرمیان و اگر از مذکور میگرد که اگر طبقه قریب باشی و درین دیار علاقه میبوی و قلعه را خوب نمیکردند و همواره
چنین را ویران نمیکشند و مقصد ایشان ازین حرکت خبر قلعه وقوع و ویرانی نیست و خواب کردن و بیدار کردن
نخجوان و فرستادن رعایای آنجا بوقایع بر صدق از انتقال و سلبی قاطع و بر بالی ساطع است و از نظر انجبال
و گفتگوی ارباب ضلال و تزلزل باحوال سکنه آنجا که یافته خاطر اهل تبریز اطمینان تمام میباشد تا بزرین
مقدمه ای عقده کشای شرف که محتاج بواب سعادت و مقابله کنوز دولتست اقتضای آن کرد که قلعه را
مجدد و تعمیر نموده است حکام تمام دهند که هم موجب فتح عقیده ارباب خلاف و هم باعث اطمینان قلوب اهل آن
شهر و نواحی گردد و بخان و قیقه مشایخ ساعی حجت بنیای قلعه تعیین نموده و در روز هفت و هجتم
شهری حجه الحرام مطابق سنه اربع عشر و الف حضرت اعلی شای نخل الکی نفیس نقد ^{در آن} کار شکر گشته
طول و عرض قلعه و بلند می و بنای جدار را افزوده و چهار دروازه تعیین نمودند و بکعبه رجه از بزرع آوردند

برادر او اخیان سپاه و تورچان و علایان و سایر غاکر ظفر و شکار قیمت نموده چند هزار مرد و کجفت کار کردن
و نواحی قریبه رقم شدند و فواید آن پذیرای فرمان فرماید زبان گشته شروع در کار کردند و از ده خاطر اشرف بدان
متعلق گشت که تا اتمام قلعه بدارالارشاد و پل رفته بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام
عالیه مقام فرودس احترام مشرف گشته از ارواح مقدسه نشان برگزیدگان درگاه ایزدی استمداد و بصیرت کرده باز گردید
برقع اعلاوی برداشتند و بدین غنیمت علمی در سلج باده گذراندند و متوجه آن مکان بر سر و گشته بدان مطلب اعلی و مقصد
افضی فایز گردیدند و خود را رفیع مقام و خدیده انروخته فرودس احترام را بنوازشات در چندین متوج و مسرور گردیدند
صلوات و صدقات مستحقان رسانیدند و از راه اهر و مشکین خود نموده و سعادت زیارت سلطان الحاکمین شیخ
شهاب الدین اهری قدس سره استعاده یافته و در روز پست و دویم شهر محرم سنه خمس عشر و الف و زیان
حضرت ملک نشان بدار السلطنه تبریز رسیدند و امر از نامدار و ارکان دولت سپهر دار که بتعمیر و تزیین قلعه
بامور بودند الحاقی در آن کارید بپایان نموده و در عرض پست بروز قلعه با تمام رسید که نامهاران قضا و هند سان قدر
بنای قلعه در اوقای سپهر نهاده بروج مشیده کرد و در آنکه کربای ماه و مهر احکام داده اند قلعه باین منانت و رمانت
در راحت کیتی نباشد و خندق عمیق مانند فکر دقیق عقلا حفر نموده بآب رسانیدند و از دوقه و یراق دوره ساله
از توب و تفک و باروت و همه و لفظ و غله و امثال آن تعیین نمودند و الحاقی این تدبیری صایب و رانی ثاقب
بود و برومیان و امرای اگر او و مردم دور و نزدیک ظاهر شد که خود و قریایش و لب تکی با تکیک دارند و آسان است
از آن بر نمیدارند و مستعدان عصر چند تاریخ خوب و زیاب با تمام قلعه تبریز یافته و در سلک بلاغت نظام دانند
از آنجه جناب اعتماد الدوله حاکم یک و تبریز امن شد تبریز تاریخ یافته و درین قلعه مندرج ساخت طعه قلعه تبریز
اتمام یافت و دیده اعدا و دین را میخ شد باعث امنیت تبریز گشت و امن شد سیر از آن تاریخ شد
سودا و اوراق را بجا بر رسید که تاریخ کربای شبی درین اندیشه سرزانی فکر داشت خود خورده بین و طبع الفنا
کزین چراغ پیش در خلوت که دل افروخته انیمینی روشن شد که جناب آصفی درین قلعه تاریخ داد فکر و بلاغت
ازین بهتر چه توان گفت غایتش باصطلاح اهل این فن از تاریخ و از آخر مصرع تمام شود و بهتر خواهد بود و قلعه
تاریخ نموده قایل در رشته نظم در آورده بود و در نیمه تمام بیت افتاد اگر در توانی محمول و معروف واقع شده باشد
که در قلعه و قصیده استادان سخنور جایز داشته اند و در دیوان خلاق العالی کمال اسمعیل ازین قبل بسیار است
معذور خواهد بود و قلعه شاه عباس شاه و الا جاء خوش نبای نهاد و در تبریز قلعه ساخت هموسد سید

پاسبانان و بندگان و غیره و نیز طرفه حسن ریح نیاوی که نه کسری نهاد و نه پرویزه قلعه مثل قلعه کردون سخت
بنیان جوای اهل زمین و در چه قلعه که شیر کرد و نه از نبود اندر و مجال ستیزه به تاریخ که میگردم و طبع از پرکی
نموده اند که در مردم بکنند و که ای نادان آبرو به این فسانه مریز نور یعنی از بهر چه غیبت یافته در ضمیر سحر آمیز
گشته طبعی که بود و معنی از جام فکر نشسته بهر آنکه صفت جمه از آنکه بود سیم و زرش همتش از نیزه طوطی
طبعش از گنجینه ای به تاریخ گشته فکر نیزه طبع از شوق شد فرج افرازد و دم از حرمی نشاء و گنیزه چون بهر
ازان تاریخ باقی گفت امن شد تیر نیزه بعد ازین لب ازین حدیث بنبند دست و دامن دعا و نیزه
تا بود ثبت بر حقیقه و نیزه شرح تاریخ خبر و پرویزه عمر و دولت قرین حالش بود و جهان تا بر فرستاد
و در فرستادن چو شمس و یاقوتش قریب باش بجانب ان بر سر حال ان سرور در میان شقاوت با سبک
اند و در دینان بکلی فایس چون خاطر خطیر اشرف اعلی از تعمیر و ترتیب قلعه تیر فراغت یافت و شکری املی
بدرگاه ملایک معطوف جمع آمدند ازاده خاطر فیض مظاہر بیان متعلق گشت که عا که منصوره را از دو جهت بوان
بر سر سر دار فرستند اول آنکه چون بگردانکه حضرت با علی در آغاز در این او بقلعه و مایون چند روزی صرفه در
محاربه میدیدند که کج ریش بسته زیاده اعتباری از امر و عظام قریب باش و بهادران سوکب اقبال گرفته تهنوت
و در ان که شش منزلی تیر زیست توقف اختیار نمود و بنا برین در محبت خنده وانه او را کوشمال بسزایان
دویم آنکه هنوز شکری ای روم جمع نشده اند و تا جمیع شکری که روی از شجاعت طوایف قریب باش که
یا محصور میکرد و از این پایه هر دو شق موجب خفت و بی اعتباری سردار و رفقا است بنا برین محرم لایق چو شمس و یاقوتش
سوکب اقبال را بر کردی اند و در دینان بر سر و ان و خیال غلی سرور و دستاورد و خان مذکور با اتفاق امر و عظام
خصوصاً ذوالفقار خان قزاق و بیکلر سکی از باجیان و کجیلان حاکم کرمان و همد سلطان حاکم کوه کیلویه و چون
حاکم قلعه و علیشکریه سایر امر نامدار و قوریان و غلامان نصرت شعار فریب سی هزار کس در کمال شوکت و اقتدار
انصوب گردیدند و چون خبر حرکت شکری قریب باش سردار رسید از غایت ثبوت و غرور این حرکت را از طبقه قریب
او در دانسته محل بر حرکت مذکور که چون در صحنه خیال رومیه رقم ثبت یافته بود که شکری نصرت قرین پادشاه
عجم را با جنود رومیه قدرت مقابل و طاقت محاربه نیست این حرکت واقعی نهادند با آنکه از خطه تیر زیست
بوان رسیدند از مسکن خرم و احتیاط دور افتاده قزاقی هم بجهت تحقیق اخبار تعیین کرده بود تا که تیر زیست
اطلاعی از وصول شکریه نداشتند چنانچه بعضی اهل اسبان سردار در حالت نرسیده محاربه را می نمود و در ان

که چرخ سپاه منصور بودند اسپانرا صاحب شد چند کس از علما و اولی که رفتند و خبر سردار پرسیدند گفت در خطه و آن
 مستقر است که عا که در دم که آمدن ما تو را بر سر او جمعیت نمایند و متوجه او را بجا آن کرد و او امرا اگر او چنانچه میشود
 و شعار قدیمی ایشانست که بر دو طرف مدارا کرده بطایف الحیل روز یکدیگر را بنده بر اسلحه و پیغام با جناب عالی بازگشت
 تا بنوعی از پسران سلطان محمودی و برادرزاده ای او کسی دیگر نزد امرا نیامد و جناب خان صلاح در اغماض دانسته تکلیف
 آمدن باین وحشی صفتان نکرد و القاص چون عا که نصرت نشان در مکتب نری و آن نذول سعادت نمودند روز دیگر
 با دواب جنگ پر و اخته چرخیان را بیشتر فرستادند و جو انبار بر انبار و قول آراسته اما در حربه قتال شدند و آنانی
 مستقر طور سپاه مخالف بودند جنال اعلی در آنوقت ندیده از پانزده هزار کس بر سر نه داشت و باین میامیزم
 باقر باش که دو برابر ایشان بودند مقاومت نمیتوانست کرد و حصن و قلعه داری قرار داده از شهر بیرون نیامد
 بعضی پاشایان با جنود بر علیه بنجم انکه پشت به یواریست شهر داده در سواد شهر حربی بصرفه نمایند بیرون آمدند
 قتال آراستند و چرخیان پیش فرستاده اما ندیده از نیم فرسخ از سواد شهر فرور میشتند و دلاوران این طرف پنا
 جارت پیش نهادند با جلد عا که طرفین یکدیگر ملاقی شده جنگ در پوستند و از جانبین داد و دلاوری داده
 جنگهای مروانه میکردند تا سپاه قول که بر داری اند و در میان آرایش و استحکام داشت طی هر شده بود
 در میان دست و پای میزدند بعد از آنکه قول اند و در میان نمایان شده آواز گران و غیره گوش مبارزان عا که
 دار و گیر رسید چرخیان سپاه منصور جلوریز بر سپاه مخالف تاخته صف اعزاز از یکدیگر پاشیدند شکست بخورد
 رومی افتاده تیغ و نیزه در مو که ساعتی کردار سر قشانی نمود و عا که نصرت قرین بر نیروی اقبال دولت مین
 اقبال از توب و تفنگ رومیه احتراز نمود و مردانه واریکوشیدند چنانچه چند نفر را در روی تخته مل کنای خندق و شکست
 نمودند و قریب دو هزار کس درین مو که قتل رسیدند و چند نفر از معتبران رومیه خصوصاً آقای شرفه اقا سی
 درگاه عالی که معتبران رومیه و در بران دولت عثمانی بود با یک پسرش اسیر و دستگیر شده عا که نصرت نشان نیروی
 اقبال شاه جهان بفتح و ظفر اختصاص یافته اردوی قول باش در حوالی شهر بکان مناسب فرو دادند و اندوختند
 در برابر سردار رومیان سر بریده بارگاه باوج مرد و ماه افراشته امرا عظام در کمال شوکت و اقتدار خیا نصرت
 نموده سایبانهای کفر افروختند روند و دیگر چنین معلوم شد که جمعی از جنود رومیه و لشکر سیواس بکوک سردار
 ملی آمدن از آن مذکور فرجای یک را با جمعی از غلامان بر سر آن کرده فرستاد و جنود اقبال با دشمنش فرسخی و آن
 آن گروه ملاقی دست و در میان ایشان آتش قتال اشتعال یافت و بر نیروی دولت قاهر شکست بجانب اعدا

افتاده جمعی مقتول و برخی زنده و دستگیر شدند و محمد پاشا سش کار مشهور که سرداران آن گروه بودند محمد ارکر قار کردید
چون زخم مهلک داشت از هم کذاشت و اتواج قاهره بفتح و فیروزی خود و نموده بار دوی امر ملحق شدند و در آن روز
که قریب جای یک هزار و دویست و بیست و هفت رومیان مشاهده نمودند که لشکر بسیار از اردو بیرون رفت و نظر بر آن کردند
بنگاه در میان لشکر می باشند که باخت و غارت سوار شده بودند انداخته بمصو را نگه بر سر در آن قرار داشت کسی چنانکه
تاب مقاومت رومیان داشته باشند نیست بیات اجتماعی از شهر بیرون آمدند و یکدیگر را از عقب و دیو بر پای باخت
سوار شهر باز داشتند که اگر طایفه قریب باش پای جلالت پیش نهند زخم کلوله انفکاجی که در دماغ پنجانب خود و اوج
زخم و اختیاطی بود و در اولان جنود اقبال مستعد جنگ و جدال آماده حرب و قتال بودند و طایفه نامحمد و در کلوله
قریب باش درین روز بمجره کارزار رومی آورده و فیما بین حربی صعب اتفاق افتاد و رومیان تاب مدمات و لیه خود
قریب باش نیارده و پشت بمجره کارزار داده روی بشهر و قلعه آورده و جنود اقبال محالانرا تا کنان خندق دو اندیدند
و چون درآمدن رومیان در هنگام کمترین از یک دروازه تضرع بود و جمعی از آن دروازه راه نیافته از کنار خندق و کما
بعد دروازه دیگر آوردند و دعا کردند که نصرت نشان فرصت قیمت شمرده با آنکه از بالای برج قلعه و عقب دیوار کلوله
نیکو این بر مثال تکریم بخت صلا از آن نیندیشید و کارزاری کردند که داستانهای باستان کهن ال روی کار
از یاد رفت خلق کثیر از رومیان در دروازه فن بشهرستان عدم شتافتند چنانچه مردم اردو بازار میان باغات
خوابهای حوالی شهر قریب جبل پنجاه نفر رومی را که در کوشها خرید و بودند گرفته آوردند و بیا سامیرسانیدند و
معارک از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشد و زیاده و کمتری سپاه فخر پناه رسید و دیگر
رومیه را قوت قدرت بیرون آمدن نمانده و قلعه خنیدند اما در قلعه و آن ذخیر بسیار نایاب بود و سردار
میدانست که چون محصور کرد و ساکنان خطه و آن از فتنه آن ماکول عبرت و تنگی کشید و خیر از حضرت نان
جان میدهند و غریبی بفرنگ کشته دانست که در توقف کردن و آن خطا کرده با خود اندیشید که چون قصدی
قریب باش از محاصره و آن بدست آوردن دوست هرگاه او از قلعه بیرون رود و جنود قریب باش دست از محاصره
باز داشته تعاقب اختیار نمایند یا باز میگردند بر هر تقدیر محصوران قلعه و آن از مضیق محاصره نجات میدهند
القصدی که بر آب ندو شستیه و سفاین بکنار جوی با چروان که یکطرف آن قلعه اتصال دارد آورده و با بعضی
که معلومت وقت و مراقت ایشان دانست بسفاین در آمد و کشتی اندیشه را دریائی ساخته و ششید و پنجاه
بیرون رفت اندر و یحسان حقایق حالات و محارباتی که در آن سفر بارومیه وقوع یافت بکلیه سر بر خطی عرض نموده

ریاست علم شاربعد از ورود این اخبار از دار السلطنت تبریز بفرمودی و اقبال در حرکت آمده نهفتن همایون متعاقباً به کمال
وامده است که نصرت منش با نظرات واقع شد و چون تحقیقت بیرون رفتن جناب اعلی در اردوی امر الشیوخ یافته تحقیق بیست
بتعاقب بود حرکت کرده تا عادل جواز و در چشم که اختیال بیرون آمدن بود و رفتند در آنجا و اثری از او پیدا نبود
و معلوم نمیشد که بگذریم طرف رفته شرح رفتن و باز آمدن او در همین سال عنقریب هر قوم قلم شیرین مقال میکرد و مجمل
است و در میان و امده از اردو و در چشم همان بصوب رجعت لطیفان و در جمیع غلات آنجا الی را چو آمده و خوراند
سالها غایتاً بازگشته و بیورث سلما با و از اعمال خوی بگو یک مقدس همایون پیوسته منطوق نظر التفات شده حضرت
اعلی شاهی ظل اللہی چند روز بسر رفت و شاد گامی به بیلاقات آنجا و در بشاطیر و تکار پر و اخته موکب علم نشان
چالدران که نبردگاه پادشاه جم قدر سلیمان نشان و سلطان سلیم فرمان فرمای ملکه دوم بود و بدین جهت شهره آفاق است
توجه موند و در امکان برای خیلان حرکت دادن و کبر قناران انعام و اختراک و اختراک در دست و آمده بود و نظر از
ورامده جلالت و مردانیکها که از سپاه بیانی موکب و لیزی و قوادر و کما در آن هنگام بطور رسید بود به بعضی
درامده به عوالم خروانه اختصاص یافته سرای مخالفان خود میوه در آن محراب مثال کوی بتکسبای متجده و لوای
خلطان بود و در آن وقت و صحرای نادر اشدید چون خار خیلان می نمود و مولانا عباد الهامی بخار پشت نشین
کرده درین بیت میوزامه و او بخوری و اوده بیت قتاده در آن پس بدشت و دشت در سر گذر اشدید چون خار پشت
از غریب اتفاقات آنکه چون صد سال پیش ازین در همان مقام میانه بین دو پادشاه جنگ و اتفاق مصافقت و در جمعی
بطبقه قریباً رسید سرای جان شاران موکب اخلاص در آن با ویه افتاده بود و بعد از صد سال و زکار و مقام
انتقام درامده همان دستور سرای در میان در آن محراب منطوق نظر عبرت گزینان بود کار کردید خندان آفاق
متفرقه آقاسی بکشت رابطه آشنائی و دوستی که با غازی کرای خان تمار بدشت بکشت عایت خاطر او با پیش
سعادت بخشش و بخشایش یافته ایشان را بقرابه داغ فرستادند که حاکم آنجا بطریق همان نگاهدارد و نامزد غازی کرای
خان فرستند در آن ایام منتهی فرجام که اردوی کرد و در آن شکوه در آن محراب و کوه نزول سعادت داشت برای جهان
از اتفاقهای آن که در کوه در بلده خوی کنفی الواقع از لطافت هوا و غنای نبات و حضرت و طراوت محراب برین بیان
و قصبات آذربایجان است و بکشت آنکه در سرحد واقع شده و مردم آنجا اکثر اوقات بلکه کوب جو اوقات آنجا
بوسیله روح بخش و لکشا از تربیت و تعمیر بازمانده قلعه باشد و که در نزول جو اوقات و هنگام قور سکنه آن بلده و آن
دار امکاهی باشد و در محراب سبیل حمله انداخته قبر یک سلی را بانی است و جلوسه کاری عادت قلعه نامور

پیر بود آقخان حاکم تبریز و جمعی دیگر باین خدمت مامور گشتند و در اندک روزی قلعه و درگاہ منانیت و حصانت ترتیب یافت
و ذخیره و اوراق سرانجام یافت و کوکوتوالی قلعه بسیدی سلطان خوشنویس و خروج شده الکاخوی با و تقویض یافت و انیمینی
موجب اطمینان خاطر مردم خوی گشته و زجا و مقام خود آرام گرفتند و دیگر از سوانح عبرت افزا که در آن ایام روی
فضیه گشته شدن شیخ احمد آقا است مشارالیه یکی از اوسط الناس طایفه شرفی استاجلو بود و آقا جلوس جان
شاهی ملل الهی بلا زمت اشرف رسید و بخدمت شهبان روزی در گاه معلی خود در بنظر نظر اعتبار گردانید و حضرت
افغانی آثار رسیده و کاردانی و ضبط و ربط از خاصه احوال او مشاهده فرموده و در اول حال ضبط و راز و دو نشانه هارون
با و خروج شده و در ادای خدمات شایسته دار و علی دار السلطنت قزوین با و شفقت شد و در آن مهم از قنات
تقلبی که داشت و کان سیاست کشوده و از خویشی و از او و دوست سیصد نفر از مردم تبریز بر جمع شده و حرکت
قزوین بر اطراف و جوانب عراق حکم رانی کرد و ملازمان خود را و ستارهای سرخ بر سر بسته بدین علامت در
میان قزلباش پشته باز یافت هر یکی از ایشان از جانب او بهره مندی که مامور گشته به طرف میرفتند و یک از
عظام را قدرت آن بود که خلاف اراده آن ملازم بنظر آور و در خواست چاره نداشت و سیاست الهیه
رسید که چند کس از جماعتی را که بعلت دردی و حرامی گری گرفته بودند بحق و ناحق در میدان سعادت با و قزوین
زنده بر پنجهای آهنین نهاده آتش افروخته کبابیکه و مجازای سبحان و تعالی که حاکم عادلست بهمت سیاست کار
بدکارتری برایشان نگاشته بود و اگر چه اعمال و افعال او بر وفق قانون عدالت نبود اما موجب خوف و بیم خلائق
گشته اجماع و پند و نکات ان پامی و در امن سلامت سجده از اد کتاب نمودن استندید و باز آمدند حضرت اعلی
ملل الهی هر خدمتی که بی سیاست متمشی نمیشد با و خروج میفرمودند و قصه میر غضب بود چند کاه بخدمت این کارگزار
حرم علیه تزیین داشت و آخر بربطه امارت رسید و چون بی اعتدالی او از حد اعتدال گذشته بود و از انگونه
اعمال ممنوع گشته درین سفر با قشون اراسته لازم و کاتب شرف بود و بر پیل انقادی یکی از قورچان عظام نظام
او بر سر غلامان جنگی واقع میشود شیخ احمد اقامیرسد او از غرور نفس عادت طبعیت فی القوت قبل آن جوان بادت
نمود و اقربای او بخدمت اشرف آمده تعلیم نمودند حضرت اعلی فرمودند که در ایامی که او را حاکم حارس مملکتی فرموده
بودیم بهمت سیاست بدکاران و ضبط مملکت اعمالی که از او بنظر میر رسید میگردانیدیم حالا که بدست ایشان
اعمال ممنوعه است چگونه بی حمتی خود در تعقل شخصی که ملازم اشرف باشد و در ملک قورچان
جرات مینماید ارکان دولت قاهره را بر پیش خمیه نگورامور فرمودند و دیوانیان اعلی در حاکمته جایان نمود

از بسبب قتل او بر سیدنا عجب و غوری که داشت اعتراف نمود که بلامرغ من بر سر غله جنگ کرده بود و او را ششم هر خلیفای
اعلی اظهار فرمودند که که ام ملازم تو او را مقتول ساخت بخود منسوب ساخته اقرار میجو که من گشته ام حقیقت بوض
اشرف سید را یعد البت انما اتفقای آن کرد که او را بدست اولیای مقتول دهند حسب الامر اعلی او را گرفتند
خلبان دادند و اصل او را خطور نمود که آنجا حجت جرات قصاص نمایند و کان طایفه و پیش این بود که برایشی
خواهند شد چون پناه حیاتش قهر بر شده بود فی الفور او را بی مقتول قتل او برداشتند و موجب عبرت و استعجاب
خلایق گردید و شش یک و ده او را حکم شد که قشون و لشکر او را ضبط نموده بخدمت مرجع عقیام نماید و یکی از سوانح
آن ایام خبر فوت باقی خان اوزبک است که در یورت سلما با و رسید که با جل طبعی در گذشته بعالم آخرت منتقلت
و امیر اوزبک به سلطنت ولی محمد خان برادر کوچکتر او اتفاق نموده او را در آنجا بر سر سلطنت و پادشاهی مقرر
و ترکستان بنامند و ذکر توجیه ریایات جلال بصوب اکویر و تنبیه متمر و ان که در محمودی و قضایای که در آن صین و می
چون ریایات جاگشتای اقبال نشان چند گاه در شلالت خوی و محوای دلکشا و تشریفات فرج افزای آنجا عشرت پر بود
شدت کرمارا کنند ایند نمر و ارکان دولت را جمع آورده قرعه مشورت در میان انداختند که درین هنگام پورش
همایون بکدام طرف انصب و صلاح دولت اقرب است جمعی توجیهی بجنب غرض نمود و سوزانیدن غلات و تحریب
آن مرز و هم را صواب شمرند که درین سال عبور عکس زوم بجهت فقدان ذخیره از آن طرف متعذر باشد و بعضی توجیه
بجانب وان و تنبیه بر کشان کرد و حستان را مصلحت میدیدند چون بعضی از امراء اگر محمودی که در قلعه یک و باکو
و آنحد و قاضی و ارند درین ایام که اردوی کردون شکوه و راجد و بود از آمدن پیاپی سریر اعلی تقاعد و ریزه
بجهت تنبیه و تادیب انکلافه که در سوابق زمان کردن انطباقه را نیز میدی بیشتر ده اند بر ذمت محنت خسروانه لازم
و جمعی ازین فرقه را که با و لا و منصور یک تعلق داشته و اظهار دولخواهی این دو دمان سینمودند که بایستد
عواقب فرستاده و جمعی از امراء و عا که نصرت نشان از بر سر دل و غشایر حاکم یک مستاده اردوی کردون شکوه
بجانب باکو و حرکت آمد مصطفی محمودی حاکم آنجا با آنکه اظهار دولخواهی کرده و جده آمدن بدرگاه اعلی و ادراک ستاد
بساطیوسی نموده بود و در وقت که ساحت الکای باکو از غبار رسم بسمند جهان پیاپی کشیده از بخت برشتگی
باخواهی جمعی از مردم فتنه انگیز خصوصاً برادران او که همیشه آثار خلافت از تاصیه احوال ایشان مشاهده می افتاد و بظن
باکو تحسین جسته از آمدن پیاپی سریر اعلی تقاعد و ریزه مشار الیه و قلعه و حیطه تصرف داشت کیتلعه در دمان
کو که باکو که مسکن اصلی او و اقربا و اتباع او بود و یک قلعه در بالای کوه میانه دره که از فایت رفعت و اشتاد طریق

تسلط هیچ صاحب شوکتی بامن آن نرسید مگر سلطان چارپاش اعلیٰ ملک چهارم اعظمی اقتاب طنباب شیر برکنده آن
چون قلعہ و امن را یاده اعتمادی بداشت احوال و انتقال که نقل آن قلعہ بالا دشوار بود و هر جا که داشته کمر بسته
جمعی را بجا رست تعیین نمود و خود با کوچ و اقربا و اتباع قلعہ بالا رفته طریق موافقت و متابعت مسدود ساخت و
قره قراغی شعله افروز کشته طایفه قرا و داغلو و مقدم را بنسخه قلعہ و امنکو با همور فرمودند و انجاعت در جانب
بر اطراف جوانب قلعہ محوطه کفته و رسته اول مستحفظ را متصور گردانیده خود را با بیاض حصار رسانیدند و در
کنک و پل سور انجا در قلعہ کرده قلعہ فرو ریختند و مسدودی که بجا رست قیام داشتند دست از حراست
بدان باز داشتند و عرصه تیغ فنا گشتند و سایر ساکنان آن قلعہ پائمال و اودش و نوایب کشته آنچه از صامت فانی
در انجا یافته شد بیاد بی نیازی رفت بعد از وقوع انحال فوجی از جنود اقبال تاخت و غارت طایفه محمودی کشته
چون بنسخه قلعہ بالا بسوخت تیسیر پذیر بود حکم شد که لشکر قیامت اثر متوج بنسخه قلعہ شده اگر مخالفان محمودی قدم
جرات پیش نهاده بمقابله و مقاتله اقدام نمایند جزای ایشان در کنارشان ننهند و الا در ساکن ایشان آنچه
یافته تا رایج نمایند چون ایل و عشیرت محمودی جمعی کثیر بودند و در قلعہ مذکور جهت عشیق مکان و قلع آساکن
نبودند اکثر مردم قلعہ پائمال هم مستور عسا کر گردیده تمامی دواب و اغنام و ما یعرف انقوم خواهد در یک
خواه در یکا کویر یافت عصیان منظمی یک برادران و چند نفر از منفدان عشیرت او که در مخالفت اصرار
تاراج حادثات رفت چنانچه کوفته خوب در اردوی معلی به نجاه وینا رعایتی و یکرا اس کا فیه ویت دینا خرید
و فروخت شد و بسیاری از نسا و صبیان انطایفه محبت سیری گرفتار آمدند القصد داده روز اردوی کولان
شکوه دران یوزت نزول احوال داشت و جمعی از عشایر مذکور که از شب لشکر طفر اثر خود را معاک جال کشیده
بودند بدست درآمده از اسبب حوادث نرسیدند و در خلال انحال خبر عصیان و طغیان جماعت کرجی و مخالفت
ایشان باز گشتند طمان و پروان آمدن او بدینجهت از خروان چنانچه در ذیل این دفتر سمت کندش خواهد یافت
رسیده تحقیق بنوست راسی عالم آرایه ان قرار گرفت که پنچون که میانه راه و ان دافض دوم است رفته
چند روزی در کن آب ارمن محل قامت اندازند اگر درین سال سردار روم را جمعی روی دهد و غنیمت
آورد با بجان نماید و را بن هر ذره که محل عبور لشکر روم است مستعدا فعه بوده بهر طریق صلاح دولت با
علموده شود و اگر درین سال آمدن سردار صورت نرشد و شقاق نمایون در قلع بنه شده بتوفیق
امده تعالی بنسخه قلعہ کچ و محکمت خروان را وجهه محبت علیا محبت سازند بدین راسی قلعو ایهای سمنوده عنان

بدان وقت سقوط کرده اند و در برابر ویرانه گچوان از آب ارس عبور نموده در کنار آب پیام اقامت نصیب کرده
هر ابرو دو بار گاه با وج هر ماه افزاشته و امیر کونخا را بتجیر قلعه ایروان با مور ساخته چندی را بدان خدمت
او گردانیده و چند روزی که ساحل رود ارس محل نزول موکب مقدس بود مسرتان خبر آمدن سردار از راه
ایاق و سلماس رسانیدند چون آن خبر بتو اثر انجامید کار قلعه ایروان بوقت دیگر انداخته ریاست غیر وزنی
بدانصوب در حرکت آمد شرح آن بحوال آن بعد از ذکر وقایع کرجستان و مال حال کشته یلخان مرقوم ملک بچا
میکرد و ذکر عصیان طغیان کرجیان با کشته و رفتن او بر تنهایی کرجستان و مجازیه کردن کرجیان قضیه قتل افراز
مکشان برواقخان موافقت نمودانی و بکشته پر و از آن اسرار صافی صحت ظهور در جبهه و ضووح دارد که ز نام جهام
ملک داری و قبضه اقتدار و اختیار قادر مختار است و تمشیت امور شهر یاری و ابسته بشیت حقیرت افریکا
بیت کیست دین دایره ویرانی کولمن الملک زنجرفضای به هر ضاحجه و لقی که رضای حضرت رب العباد
در انتظام امور ملک و ملت مطمح نظر اصابت اثر و ملحوظ خاطر مصلحت کشته داشته اعلام جهان بینی را بر روی او
در عرصه جهان افزاشته و هر خود را بی عاقبت کوتاه اندیش که بوسه و سوس شیطانی میزد و کشته مرکب افعال و مبدء
کرد و بواسن نفس خود پرستی و خیالات فاسده الطمانه افشارش گرفته اند و از غم این پرستی غافل اند و بیک زبان
بنای دولتش اندام پذیرفته و وجه بر مندا قبالتش از هر صحرادش و تندی باز او بار از پای و رمی آیه معظم امور
نامرضیه که نزد خاق و خلایق پسندیده نیست قطع ملامت و محالفت ابوبن است که بحسب جاه و هوای پرستی و طغیان
و نبوی ارتکاب آن کرده و از شرافت آن دیده بصیرت پوشیده دارند و در لول کریمه و ایتقوا الله الذی تالون
زونی الارحام بر این معنی دلیلی روشن و بر بانی بر خیزت از بنایت ظهور اسلام و قبل از آن نیز انی و اولاد و اولاد
هر کس از بنای سلاطین زمان و خاقین دوران بیکت از قطع لوی جهان بینی مخالف پسند اختیار نموده و بوجه
مقتصد و مرام کلمه و انگریزیه در مخالفت بی سر انجام که بامید خود کامی قتل پیدا نه داشته زیاده از شش ماه
قدم بر سینه کامرانی نهاده و در مولفات علای سیر و مصنفات اصحاب خبر مرقوم ملک مشکین هم کشته که قبل از
ظهور اسلام که شیر وید پر خرد و بین فعل شنیع اقامه نمود و از شاه طریق جهان بینی نه پیوده و از طغیان
جغای سلسله اموری میرزا عبد اللطیف ولد میرزا الف پیکر بین فعل بیوم اقامه نمود و این بیت شهسوار که
بیت پدر کشادشای دانشمند و اگر شاید بجز شش مرتبه بیدار صدق ناقصه و در کتب نیز بطور است
در حال غفلت و ابله بر خیزد کامرانی و اقبال سواره میرفتند تا که تیری جان فرساز از عصمت قضا کشتا یافته بر

مسک آن بد که رسید و بعد عزت و توان دل از ملک و مال برداشته از موکت عزت بر خاک زد و اتفاقاً در آنم حروف کوبیده که
در ایام حیات خود که سنین عمر ناپایدار در مرحله پناه و چهار نزول نمود و چند کس را بدیده عبرت بین دیده که ترک قتل می‌گشتند
و از عمر جوانی تمتع و بر خوداری نیافته و همان چند گاه از هاشمیت چشیده می‌دید و خیال و ممدق اینمقال قضیه عبرت گیران
گستند لیکن ولد الکسند خان است که پدرش او را در ایام جهانبانی شاهزاده مغفرت اشیا سلطان خرمه رزاجانچه و علی
بسیف اول سمیت نامور یافته و تحریر پوست و بخت است حکام تو اعد متابعت و انخلاص بپایه سیر کرد و در مناصب و کسب
بود و از محمد صبی‌الی یومنا بدوین دولت سعادت پیونذ شوفا یافته بر تبه بر شد و کمال رسیده بود و در ایام جلوس
همایون اعلی شاهی ظل‌اللهی شیره از پیشتر منظور تر بیت و عاطفت گشته و در محافل خاص و صحبت بزم اختصاص بود و
روز بروز عزت و اعتبارش در نظر همیون می‌افرو تا آنکه دیورش از بایجان بیالت و دارائی شروان نامر گشته
در قشلاق تیریز با اتفاق پدر روانه کرد و بدو پیوستی که در قضایای اول سال در قوم ملک شیرین مقال کرد و در کرجستان
تقبل پدر و برادر اقدام نموده دم از استقلال و استبداد زوده کوای حکومت بر افراشت و از انجا با کرده اسوه و
شروان شده محمود پاشا و در خیال اعلی سیکر یکی آنولایت بخر یافته بخره قلمطماخی قیا و اوانی جوان شجاع علی
ساحب جنت مردان بود و اما بغایت متکبر و مغرور بود از نخوت و غروری که داشت امر از رفیق خود رزایاده و
اعتباری نینهاد و بخار عجب و نخوت و پندار در کاخ و ماغش متعاضد گشته امین سلاطین پیش گرفت و امرای لشکر
که بر حسب فرمان خارج امر و نهی بود و دند از خوف و خشیت پادشاهی تاب تسلط و اقتدار او آورده و مجال و مردون گشته
اما طایفه کرجی از هو جنت با او نمی آمیختند و زود از سلطنت او متغیر گشته و مقام دفع او در اندام اول مغایرت گشت
اولت که او مسلمان بود ایشان حاکم نصاری نمی گشتند و دم نگذاشته خان یا از نادان کرجی مخصوصانه زندگانی
و در جوانی ایشان حجاب و بویاب نبوده و مخالفت و دور باش میا و لان و ایشک آقاسیان را که نر زیده بودند و جمعی
که همیشه شجاع و بخلوت برای الکسند خان میرفتند حالا در هر روز یکبار به پونخانه عامه بار نیسیا فقط از اطوار بلوکان
او دلیه گشته با یکدیگر عهد و شرط نمودند که در هنگام فرصت با شقام خون الکسند خان او را از میان بردارند و در
الکسند خان که همراه داشت بر داشته روی بکرجستان آوردند با آنکه یکی از دولتمداران او را از مواضع کرجستان
کرد و او از کمال غفلت و نخوت و غرور کانی بی دفع آن جا و غریب داشت و اراده نموده بود که چند نفر از معینان کرجی
که خمیر مایه فساد بودند از میان بردارد و بخواهد چنانچه ضیا الدین کاشی وزیر الکسند خان که در آنوقت وزیر بود و مشوره نمود
وزیر بی تدبیر موهمنه که جان را بر کذب و دروغ عمل نموده خان را و از آنرا ده منصرف ساخته خاطر نشان کرد که اگر دست

بفضل احدی از ایشان الائی موجب خوف و هراس کل اطایفه میشود و خود با عطای زمان انقبوب و برین باب گفت کونود
بموضع و مضایح پر و خست آنجا که اظهار نمودند که خان ولی نعمت زاده ماست و از هیچ کلمه در بخشی نداریم اما از ^{۱۹۰} متها
سفر و سیاق به تنگ آمد و مستطاعت توقف شروان نداریم جناب وزارت آب قرار داد که یکماه به این محل ایشانیان از سر
خان سرانجام داده بعد از یکماه نصبت کر جستان دهند و مقدمات مذکوره را بموضع و پشته خاطر خان ساده دل دادند
از فتنه ایشان فارغ و مطمئن ساخت اما بموضع و پند و انقوم سودمند نیامد و ازین گفت و گو رسوخ ایشان در ارفاق
خاطر خود بیشتر کردید و نصف شبی که در کشیک بودند از ابروان کرجی با تیغهای کشیده بر خرگاه جناب خان حمله گشته آثار شورش
و غوغا کردند و قراپری ملازم خاصه شریفه که از جانب حضرت اعلی نزد او رفته بود و واقف شده پناه خود را خرگاه کشید
او را از خواب غفلت بیدار و از خیال خبردار گردانید و او سر اسیر عقب خرگاه را با شمشیر شکافته خود را پیرون انداخته بکمال
علیخان موافق رسانید و کرجیان عاصی بدرون خرگاه رفته و در جوان ماه سیما از اهل خدمت که در خواب بودند تصور آنکه
یکی از ایشان کشتند لیکن است بیخ عذرا به پاره پاره کردند و جمعی دیگر رو بطرف خمیر که نمبرهای الکسند خان پناه میشدند
آوردند و ایشان را بدست آورد و بکج خود پوستند کشتند لیکن از چون هنوز پناه جانش بر نشده تقدیر الهی چنان بود که
چند روزی دیگر کوفری نماید از آن محله که نجات یافته بسلامت بخیمه علیخان رسید بکن از انصورش که کرجیان بر وی
مواضع نمود و باستظهار ایشان بدین حرکت اقدام نمودند و در خانه علیخان کرمای نواخته طبقه قریش که در سپها
و مورچها بودند با کج جمع آمدند و در انشب هولناک شورش و غوغای عظیم بوقوع پوست کرجیان از اواز کرمای
و جمعیت لشکر دانستند که آسیمی کشتند لیکن نرسید و بیات اجتماعی میرزا داریا گرفته روانه کرجستان شدند که کشتند
و از برای قتلش تا طلوع صبح سواره ایستاده صبح بطریق ایستاد بعباقب کرجیان در حرکت آمدند که شاید شغلی
کشند با میرزا داریا کرجی را که دست او را بکجاعت انداز دست ایشان توانست گرفت و از سواد بهراردوی خود
در پای قلعه گذاشته رفته قریب بوقت که کشتند لیکن خود با معدودی بیشتر اندوید که کرجیان رسید طایفه کرجی
عنان از رفتن بچده در مقام دافعه ایستاده پای ثبات نشدند و مصرحیا باو از بلند فریاد بروردند که تو مسلمان
ما را خاک نصاری میباید و در وقتی که میان ما و تو هیچ گفت و گو نبود اعتمادی بجانب تو نداشتیم حالاکه این صحبت
روی داد و چگونه خاطر ما از تو مطمئن باشد اولی نیست که از سر این معامله که شسته باز کردی والا ما کین از او جدا
با تو قتال می‌نمایم چون جمعی کثیر بودند و صرفه در جنگ نبود اما می‌خطام کشتند لیکن را از لجاج و عناد ایشان گذشتند
بریک نماز کردند و از خوف رومیه جزات بازگشتن بای قلعه نگردید و از جانبا راه نرسیت میش گرفتند و دست ^{حال} آنها

و انقل شسته تا کنار آب در هیچ جا مقام دارم مگر فقط تیر و سلطان مقدم چون زخمی داشت که ساری میتوانست
کرد و در او مانده بود و مردم او منتظر بازگشتن خان و او بود و درین اثنا خبر از ملازمان سلطان آمد خبر نیت شکر
رسانیده و در کمال اضطراب او را برشته بسته بودند و باز وقوع این حال مردم را و و بهم برآمده بودند و از کبر خلافت و از
رومیه یکی دست از یاقوت خود شسته راه سلامت پیش گرفته و سوال و اسباب بنیاد از تجار و مردم باز از برجامانده روم
خود یعنی راجع به و قریب محل کرده و از ملا حظ و احتیاطی که داشتند خبر از قلعه برنیا و روم تا آنکه یکی از ملاها کارخانها پیا بود
از ضعف و بیماری فوت فرار نمائسته و باز روم مانده بود و از یکم شسته شدن بر خاسته افغان و خیران خود را بدو از روم
خصت و راندن طلب نموده در بلقان او را بشهر در آورند و این واقعه عجیب و غریب را که روی داده بود تفریر کرد
فی الواقع این قضیه عجیب و غریب از غرایب حالات و عجایب اتفاقات القصر رومیه بعد از اطلاع بر حقایق حال
اتاری داشت و شاه و کامی نموده از مضیق محاصره و حضرت نجات یافته روی بار و روی قزلباش آورند و اموال بسیار
و ذخایر شمار که قزلباش جمع کرده بود بدست رومیه درآمده از فقدان ماکولات و سایر محتاج بی نیاز گشتند و امر که
در موکب جناب جانی بکنار که رسیدند بلی توقف عبور کردند و باز ماندگان او دفعه دفعه از عقب میرسیدند و بر اخیار
رومیه و عدم اطلاع ایشان باین واقعه خبر یافته نگشتند است میگزیند و پشیمانی سودی نداشت القصر از قله
جبال و غور و سوی تپه بی جنگ و جدال شگفتی فاش قرین حال گشتند یحییان و امر آگشته به ارالارشا و اردل
آمده بنگرند که این قضیه افتاده و قزلباشی مذکور از کنار آب میرعت و استیصال تمام درگاه که دون شتابه
در روزی که اردوی کیهانپوی در قلعه باکو نزول اجلال مینمود این خبر ملالت اثر بر بعض اشرفا علی رسانید و در
دفن گشتند یحییان تپه تا بکربستان آل جان جان جان و از تقدیرات ملکین چون خبر عصیان و طغیان که چنانچه
آمدن گشتند یحییان از شروان مسلح جلالت خسرو کامبخش کامران رسید و او نیز کس فرستاده است و نمود و از قوت
معاونت و اخذ عاجل او از وجهت لایق دولت قاهره نبود و او اگر هنوز از خاطر آمدن سردار و سکر روم حقیقت
به دویدن هنگام که آمدن لشکر قتل بود و در گردن کردی از خود اقبال از موکب جابه و جلالت مناسب حال ولایت دولت
پروا نمینمود و مردم اگر چون این واقعه بر گشتند یحییان از عصیان که چنان آمد او از انجماعت آرزو دل بود و هرگاه که
و دیار او را قدرت و اقتداری بهر سدی تا بل بر سر ایشان رفته و او ای که از غلطایده تمام گشته هیچ دیگر خواهد
برداشت در صورت که چنان ازین دولت مایوس گشته خوف و هراسی که دارند متراکیم - مال خود را کس بهر در
فرستاده اظهار متابعت رومیه خواهند کرد و بعضی لایق دولت قاهره نیست رای جهان را بدان و دریافت که

در هنگام تشاق که خاطر از جانب سرداران اطمینان یافته باشد موبک نظر فرین بجانب فراغ در حرکت آمد و خود نفس میانی
متوجه گنج شد و جمعی از امرای و عساکر نصرت نشان را با اتفاق کشته یلچان روانه کرجهستان نمایند آنچه اکنون خاطر خان مذکور شده
بعل آوردند لهذا او را بهو اطف پیس بیخ شانه استمال گردانیده و مقرر فرمودند که موبک جایون پیوند که انشا الله تعالی
جنگستکی و جنگ اختلال او به نصرت موبک مقدس جاده و جلال خواهد شد مشارالیه از باده نخوت و غرور چنان سست
شده بود که اصلا درک این مقدمات نکرد و بجز دانگ چند روزی پای از مرتبه جاگری و از ترناده تکیه پرسد سلطنت
و اقبال نموده بود و خیالات فاسده در کاخ و مانع راه داشت بدگاه معلی نیامد ولی آنکه از جانب اشرف بدو یابد
و بر فتن کرجهستان بدون و مرخص گردید و از خود دمری و خودانی مبلغی خطیر از تجار و سوداگران دارالارشاد در سل
طوفا و کر با برسم سعادت و مصاحبه گرفته و بر تنجده قیمت نمود و شکری فراهم آورده با اتفاق امرائی که بهر فتن
او مامور بودند روی توجه کرجهستان آورد و از طایفان معتد او سموع شد که قصوری در بنیان اخلاص او نشده بود و مانع
خجالت و انفعالی که داشت بخدمت اشرف نیامد و در خاطر او چنان بود که ولایت کرجهستان را از لوث وجود سازگان
مفسد پاک و مصنی گردانیده بالشکرهای انظرف تسخیر ملک شروان کرده رفع خجالت و انفعال خود نموده و رو سفید
بخدمت اشرف آید و در نظر حکمان بتقصیر شکست معاتب و مخاطب نباشد لیکن نگاشته قلم تقدیر خلاف این باشد
و بدو بود و در خلال اینحال از جانب کرجهستان و ایض اخلاص رسیده از بد سلوکی کشته یلچان شکایت بسیار کرده
استمدعا نموده بودند که طهورت میرزا این داود خان بن الکسند غازی که در سال گذشته بخدمت اشرف آمده و در
سیر اعلی شاهی ظل اللهی میبود و بارانی ایشان نصب نموده کرجهستان فرستند چون ظاهر و باهر بود که الفت و التیام
و زیاده کشته یلچان و کرجهستان بی دین بی ایمان صورت پذیر نیست و او بجز در حکومت کرجهستان نموده بود و اگر
امر مذکور با و تفویض باید جز عصیان و طغیان از کرجهستان محصور نه لاجرم صلاح دولت در آن بود که دست سست
لمتس ایشان ننهد و بواجید خسر و اندک شفقت شاهانه امیدوار گردانند که نقش مخالفت این دو دمان بر لوح ضمیر خود
ننگارند بنا برین مشور ماطفت و حکم استمالت باسم از ناوران کرجی و محمدات استداران سلسله که در معالاک
ملکیت و خلیل اند و بعد از یافته مصحوب یکی از قویچان نظام کشاد کشته یلچان نیز انقضایات انجام گرفته و بعد از روستا و
تورجی مذکور رفتن کشته یلچان بوضوچ پوست از رفتن او بجز و سر بی اذن و رضای پادشاه و مرشد و
تعمیب تمام دست و او که با این محقر و مترت و پروردگی نیست این دولت برای دارا و خود توجیه ملک گیری
و امر حکومت کشته از خدمت اشرف استمداد همتی و اظهار خضعت نیز نماید زیرا که نشان ساطعت که بجز روستا و

بودند بیده بصیرت بطر بر اطوار انبار او نموده اصلا تصدیق نمیدادند که کشتن یمنان ازین تلاش و تیر و کامروای طلب بود
زیرا که قتل پدر پسر خود اگر چه بر باطل باشد بجنس هواپرستی و تعلقات دنیوی پسندیده خالق و خلایق نیست و منع خدا
ایالت مملکت که جستان از جانب اشراف او تفویض نیافته و اهتمام او درین باب مقرون بر رضای ولی نعمت نیست
ولهذا او را در انولایت کاری از پیش گرفت و در او ان جوانی و آغاز کارانی از عمر و دولت و خبر داری نیافته
و ابی قضا و قهرمان قدر دست او را از حکومت ملک بدن کوتاه کرده هنوز از کشتن پدرش شاه نگذاشته بود که غرض
قتل او روی نمود بمضمون بمقتال که بیت پدرش پادشاهی را نشاید و اگر شایسته بجزشش مه نیاید هر چند که
آغاز داستان این بیت نوشته شده بود و ذکر در مقام چون مناسبی بود و مردم گردید مفصل این مجمل اگر چه چون
کشتن یمنان در معبر قبله از آب که عبور نموده متوجه معاملات شروان نشد و بجهت انتقام که چنان و استخلاص
ولایت که جستان از ید اهل عصیان و طغیان پیش نهاد و همت ساخته نبوک و اقتدار تمام متوجه انولایت
شد و خلقی کثیر از متجذبه او باش و جماعتی از کی و شروانی و ایل الوریکی و غیر ذلک بر سر او مجتمع گشتند و شاه
میرخان نیز از جانب شکی آمد و با و ملحق شد و از ناویران که جی از او ازده صول و ترزلی یافته معتبران ایشان که
باعث و بانی خلاف کشتن یمنان بودند پسرهای الکندر خان را با محمدات آن دو دمان طوقا و کر ابر داشته
بجانب مدیو از اعمال که جستان که بجهانت و ارتفاع جبال و ضیق طرق مامن انولایت بود و رفتند کشتن یمنان
در شهر زکم که متفر حکومت و مستقر دولت آن دو دانست نزول نموده ابواب مدیو و حال بر روی کاغذ
خلق آندار از مخالف و موافق و سپاهی و رعیت کشاد و اکثر مردم معتبر که جستان بخدمت مبادرت جستند
انقیاد و بطور آورند و هر کس از رفقا و اهل عصیان در مقام اطاعت و آمده ملازمت رسید تقصیرات
بعوض و اغاض مقرون گردید و کس نزد محمدات استار دولت آن خاندان خصوصاً دیدی خال و الده
طهورت میرزا که چون که جستان سلطنت ملک موده که جستان را با هم پسر او فرزند بود و در امور مملکت
و خیل بلکه اعیل بود و فرستاده و نریان و طوفت و اشتقاق پیغام داد که مرا سوای چهار نفر از ما و ران که در مقام
قتل من در آمد و باعث چندین فساد شدند با دیگری کاری نیست و نسبت بفرزند آن او که صله رحم و پیوند
بخدمت و اشتقاق برادرانه امری بطور غیر رسد و اگر آن چهار نفر نیز فرزندان گرامی را شفیق تقصیرات
خود ساخته اند کرده نام بوده در مقام اطاعت ترک فساد بوده باشند بایشان نیز آسیبی ازین جانب نیست
و اگر بر این امور جو غنده داشته باشند معتمدی ارسال که همین مغلفه موکه کرد و چون فرستاده او بگوید

ادای پیغام نموده اند دیدی خال تو اضحات دوستانه بطور پوست و ابواب لایست و داد و ستد و داشتیم
بر آن داشتند که جواب عرایض ایشان از درگاه معلی رسیده بدینچه امر و اشاره باشد بعد از آن روز چند روزی
بر اسلحه و پیغام گذرانید و با و دارائی میکردند تا آنکه منشور اقبال که با سیم دیدی خال و غلطای کرجستان بمو
سار شده بود بایشان رسید و بوضوح پوست که گشتند لیکن خود سرآمده و تلاش او در حکومت آن ملک
مقرون بهضای خاطر مبارک اشرف نیست چون از او ازلی بقتل او تعلق پذیرفته بود بمعنی مانیه استظهار
گشته تفرکی و پریشانی رویخت و اطمینان آورده اموان و انصار خود را جمع آورده با تفاق دیدی خال میرای
الکندر خان با او در مقام مجادله و محاربه شدند و گشتند لیکن نیز از ابلت و انقیاد ایشان مایوس گشته بدین
ایشان توجه نموده در کنار آب سار و کتوالان از اعمال سدیو تلافی فریقین روی داده از جانبین تبریست
جنگ بر داشتند و در روز شنبه نهم شهر جاوی الاثانی گشتند لیکن چرخچی جو افشار آراسته توپچیان و تفنگچیان
در محل مناسب تعیین نموده و خود با شاه میرخان حاکم شکی که مردی جنگ دیده کار آزموده که نه سپاهی بود و
بعضی امر او در قلب قرار گرفت و از جانبک جهان نیز صفت قتال آراسته گشته فیما بین جنگ و بیوست و طیران
سرکه جهاد حملات متواتر نموده بر کفره کرج نه در آورده مسلک جمعیت ایشان را از هم فرو ریختند و تزلزل تمام بجای
کفره راه یافته بعضی از ایشان روی بپاوی فرار آورده و نزدیک آن شده که یکبارگی شکست برایشان افتاد
گشتند لیکن را بصواب فتح و غفر در آینه مراد جلوه گردید شاه میرخان و علیخان سلطان شمس الدینلو و بعضی
امر او در قلب که گشته خود در انشای کرد و فرخیال صف آرائی و ضبط لشکر از قلب جدا شده بجانب دست
رفت و فرج خانی نام غلام او که از مرتبه رفیت و بندگی بریده امارت رسانیده و فرج خانی سلطان میگفتند و
دست راست بجنگ مشغول بود که جهان مقابل او زور آورده او را فی الحکله مغلوب ساخته بودند و مردم او
از یکدیگر پراشیده بطرف قلب می آمدند گشتند لیکن این مصوب را مشاهده نمود و بی تابانه بمعاونت او سب جلا
بخش را از دینفیه مباشرت گشته بی آنکه جمعی همراه باشند بمهر که در راه از قضای ربانی چند نفر از کرجیان که کشته
مهر که باور رسیده یکدیگر و کس او را شناخته بزبان کرجی رفتار خبر و میخایند که این خاست انجاعت در گوشه
مهر که او را تنها یافته روی با و نهادند و او از غایت جهالت و غرور نفس برکش که ابنا می زمانه آنرا فریت
و مردانگی نام نهاده اند خواست که از فوج قلیل روی گردانیده و در میان شجریان روزگار تمت زده که نیز
خارج مل و قلعه جنگ در دامن او نبد کرده و خود تنها با گروهی از کفره در هم او نخت و انجاعت چند سنانها

بر من و خندان او بند کرده از مرکب دولت بجای دلش انداختند و بطرفه یعنی زخمهای کاری پلوزده با تمام کارش پرداختند
و از امر او ایمان قریب باش و بنود کرجی همچو امیر خیال اطلاع نیافته بودند بعضی از کرجیان با علی بن موافق که در صف
شکر او بودند و در تر از قضیه قتل او اطلاع یافته کس بجانب دیدی فال و میرزایان کرجی و اتباع ایشان دانستند
که پای ثبات استوار دارند و چنین صورتی روی نمود و ایشان جل بر خنده نموده استبعاد می نمودند تا آنکه قاتلان
رسیده و شتر قتل او دادند و موجب فرح و انبساط انقوم گردیده و طبقه قریب باش مدجا و مقام خود ایستاد و هیچ
و ظفر منقش گشته و قلع این حادثه در صحیفه خیال همچو نقش پذیر نیگشت تا آنکه چند نفر از مقربان و ملازمان محمد
که در معارک از وجود ایشان خبر رسانیدند هر چند امر او استند که بصورت را نهان داشته همچنان در محاربات
نمانند که شاید میرزایان کرجی را که دست او بر کرجیان است بدست آورند که در خدمت اشرف و دست او بر ایشان
باشد صورت نیست و این اثنا که چنان کس نزد او فرستادند که با یکم هاپون شاهی مستظهر گشته تکلیف حکومت
کستند عثمان نمیجویم اکنون که هم مجار با شما میند و از تقدیر است آسانی او قتل رسیده دست از محاربه کوتاه کرده
از طرفین متعرض یکدیگر نشویم که ما را از فرمان قضا جریان مختلفی نیست دیگر آنچه امر و صلاح دولت ظاهر دانست
و ما را به این بامود سازند علما کنیم ما هر کس از افراد اجناد که بدین حادثه اطلاع یافت عثمان از موکب پیچیده و رو
بصوب نهر حیت نهاد و ضبط لشکر از حیره قدرت امر سپردن رفت تا چار و یکجا هم بر فاقه دیگری نشد و از بیم
عذر و آسیب کرجیان سر کیم راه نهر حیت و فرار پیش گرفته و ازین بی اتفاتی بسیاری از لشکریان در میان
جنگلهای کرجستان بدست کرجیان بی ایمان افتاده و درجه شهادت یافتند و بعضی را که در اصل ایشان تاجیک
بودند اسب و یراق و بران گشته از آن طرف بلا سازه در کمال بیخ و عنان و در باطل نجات کشیده اند و اول
و اسباب بسیار از طبقه قریب باش و مال سوداگر اهل السوق که بار و وی گشته عثمان بود و او معامله رفته بودند بخار
رفته سودی که اندک کشیده بودند بریان تبدیل یافت بعضی امر از آب گرفته شده با بیطرف آمدند و بعضی همراه
شاه میرخان بطرف شکی رفته حقایق حالات بپای سر بر اعلی عرض کردند و در وقتی که جلال اعلی سر و اربابش که
بشار روم متوجه اند بایجان گشته از سلاطین گذشته بطریق آمد و بودند و موکب لغو نشان از راه خوی و میزند
بمقابل اعدا شتافته و در راه که کینوسخی فریه صوفیان تبریز است دخول اجلال داشت این خبر رسیده کرجیان
نیز صورت این واقعه را عرض داشت نموده بودند چون واقعه از آن عظیم تر در میان بود و هکی است و اکت
بر فتنه که قصیر مردم مقصور بود و اتفاقی مان اخبار و حکایات نشد ذکر آمدن جلال اعلی و وزیر اعظم و سردار و امیر

بجانب تیر و محاربه میان لشکر و قشون از آن زمان تا این وقت رسید به حدی که منان قبل ازین در ملی قضایای این سال مرده
کشتن شیرین محال کردید که خیال و بسکال در خطه و آن خود را از مضیق محاصر در اندازد راه دور یا کشتی بیرون رفت و خود
فرمانش بعد از اطلاع از پای قلعه بر خاسته تا عادل جواز و در حین و اختلاط رفته غلات آنحوالی را سوخته و تمامت
آنولایت را بحار و بسمب و غارت رفته باز کرد و بدیند و سر و اندک کوهی که بهوش آباد مشهور است رفته در آنجا
رمل اقامت انداخت و جاوشان قمر میر با خوارغا کرد و مردم و عساکر آنروز و بوم که بهمدای او سبزه مورشده بودند
احکام و مناشیر موی که دستاورد به سرعت و استیصال تمام طلب کرد و پاشایان و سپهکریگان و میران سختی موی و اگر
تخصیص میر شرف حاکم خیریه و میران محمودی و کسی و سایر قبایل از اطراف و جوانب بدو پیوستند و در او انصراف
باین کرده و انبوه روی توجه با وزیر ایگان آورده از راه الیاق بکاس آمدند میران سختی و گریا یک بسی که بظلمت
و قدم و دومان از اقران امتیاز دارد و از آمدن قناعت و زید اما پسرش و برادرش را با جمعی فرستاده بود و میران
برادر دست نیز بدو لشکر ای حضرت اعلیٰ بعضی بهانهها بسته هم چنانچه عادت قدیم زمین و اریست که همیشه طرفین ملوک
داشتند و هر وقت اطاعت هر طرف الزوم باشد بظهور می آوردند معسکر سرور و در ملکی گشت القصد و هنگامی که
ملوک بایون در حدود و پنجهان در کنار آب ارس نزول اجلال داشت خبر آمدن سردار متواتر گشته تحقیق پست
رایات فیروزی آیات چنانچه اشعاری بدان شده از یورت اقامت و حرکت آمده در جان و زاز آب عبور
کردند و تمهید قلعه ابروان را موقوف داشتند و دفع شر آن کرده را و نه همت ساختند و از راه جوریس کوچ بکج
بخجی آمده ساختند آنولایت مغرب سراقات اقبال گشت از آنجا میر بود و قحان حاکم تیر نیز را بستر فرستادند
که مردم مواضعی را که بر سمت راه رو میباشند کو جانید و بخیال حصین فرستند و از قوه آنچه نتوانند بر مضایع و آباد
کنند و با استحکام قلعه و سر انجام اسباب قلعه داری پرداخته از مردم شهر هر کس بقلعه آمدنی باشد با از قوه ویران
بقلعه بر دو سایر مردم را آمده کوچ سازد که هرگاه حکم شود بیرون روند و بیرون قحان بر حسب فرمان از راه طبع
روانده شده بخدمات مرجوع قیام نموده در شهر اقامه و او باش اندک بی اعتدالی کرده دست بغارت و تاراج
بر آوردند و حرکات نامور از سیاهیان نیز ضد و ریافت اما بر بود و قحان بکیت دفع فتنه او باش و در کوچها و کلا
کرید و چند کس را که دنت و از بی بالی تجار و رعایا کرده بودند بقتل آورده سرهای ایشان را بر سر نیزه کرده در محلات گردانیدند
و آن شورش و بر غزوی شکین یافت و بر خور و در یک توپچی باشی با توپچیان و تفکیکان که بهر سمت قلعه مامور شده بودند
با اتفاق بر بود و قحان بقلعه فرار کردند و در سر انجام امور توپخانه و استحکام بروج و باره سی موفور بظهور آمدند و در

کیهانپوی و پور و در خوی توقف نموده جمعی از جوانان دلیرو سپاهیان کار از نموده بقراولی امین شدند که تا حوالی اردو
مخالف دفته کیفیت و کیت شکرو نیک بد احوال ایشان اطلاع یافته خبر تحقیق می آورد باشند قراولان مذکوره
بنوعی که مامور بودند علم نموده سپاهی لشکر را در وقت نزول و ارتحال ملاحظه نموده از روی تخمین و قیاس سپاه
دو صد هزار کس بنظر در آمده بود که یکصد هزار سپاهی کار آمدنی کایش از میان بود و یکصد کس از آنکه بر سپاه
آورند مطابق آن تقرر کردند اما سر داری از غایت غرور و پندار اصلا از لشکر قزلباش حسابی نگرفته بآوردی
خود فرم بجانب دارالارشاد و اصل و تشلاق نمودن و در قزل آغاج که قریب بولایت شروان است محمود پاشا
پیشش که پیکر یکی آنجا است شهرت داده کوچ بر کوچ بر سپاه استعجال روانه بود چون اندک طسوج بجانب تبریز
میرفت در آن راه نیز پیر بود اتقان از صامت و ناطق نگذاشته چون آذوقه نایاب بود برای عالم آرا بدان قرار یافت که
از راه مرند یا دانی دارد متوجه شده در هر جا که مصلحت باشد و مقدور آئی شده باشد سر راه بر مخالفان گرفته بعد
قیام نمایند از خوی کوچ فرموده از جهنم اختا خانه بزند که در ای جهان آرای حضرت اعلی شاهی ظل العالی
اقبال است اقتضای آن کرد که بنفس شریف متوجه تحقیق قلعه و کثرت لشکر اعدا شده اردوی ایشانرا بنظر احتیاط
در آورد بدین غرمت بر محلی از قزل جبال که مشاهده اینحال آنها میسر بود صعود نموده تخمین و قیاس بر کیفیت
و کیت احوال ایشان فی الجمله اطلاع حاصل فرمودند فی الحقیقه انصورت ارتقا بر مدارج اقبال و صعود بران قلعه
اعتلا بنزوه عظمت و اجلال بود چون از نمند کوچ واقع شده عا که منصوره را بچند فرقه منقسم ساخته اند
نامدار و غازیان سیر شکار طوایف قزلباش را بر داری آمد و بر دینان پیکر یکی فارس که در امر است
و حسن تدبیر از عقلائی زمان و در دلیری و تهود و دلاوری مسلم اکثاد افران بود جدا کرده مقرر شد که خود بمحور
سپاه در قلب بوده بعضی از انکار خان و کنجلیخان حاکم کرمان و نیاز سلطان میر مقدم خرجی بودند
و امیر کونه خان را بعضی امر او دست راست تعیین فرموده همچنین دست چپ را نیز بوجود جمعی از مقتدران
استحکام داده بهر ای جنود توفیق الهی از موکب نصرت قرین جدا کرده سفارشات بلوغ فرمودند که نصرت
جوی بوده و از هم و احتیاط مرعی دارند بی صرفه بش نروند و نگذارند که جوانان نیز جنگ بی تامل و درنگ
یکران بمیدان ستم منطف ساخته از جهالت و غرور نفس شتم زخمی ببولت قاهره رسانند و اردوی حاکمان
در مکانی که قریب بقریه صوفیان بود نزول فرموده چون بنظر تقنین مسافت قریب بود و در و دیگر که مشنبه
بست چهارم شهر محمد الشاهی مسند مذکور بود حضرت اعلی شاهی بملاحظه آنکه سوار از مخالفان بخود اقبال که از موکب

جاده و جلال جدا شده اند کسی می رسد بر خیزد کرد و در آن حرام برآمده از اردو و سپه رواند از نامراده اند از عیال خان اشک افکشی
باشی شالو و اند قلی یک تورجی باشی قاجار و نذر خان و و القند هم در و غیر هم در و کب هیا یون روانه شده طوایف
سپاه و افواج قاهره از تو چنان و غلامان و تنگمیان و سایر ملایمان درگاه فلک بارگاه بقاعده نزول یک سینه
بر محل مرتفع که مشرف بر دست راست تیریز بود و توجیه فرمودند و مقرب حضرت قزلباش یک را که جوهر عقل و کار و دان
از سیاهی او نمایان است و در فتح قلعه ایروان خدمات شایسته از بطور رسید و با جمعی از غلامان خاصه شریف و نجیب
در ستاد فلک اگر رومی یک پیش آمد باشند معاون باشند چرخیان جنود و میسر از شسته کوچ کرده و در جلال و تیریز
که شش فرسخی تیریز است فرو آمدند و عرابه و رنجور و یک طرف اردوی خود که جانب قزلباش بود و در هم کشید و چرخیان
را همچنانچه قاعده رومیان است در میان نه عرابه جای دادند و چون سرداران روم که همراه بودند مثل کوسه و غیر
یکدیگر یکی از روم که شجاعت و دلوری در میان رومیه شهرت کرده بود و عثمان پاشا یکدیگر یکی شام و عثمان پاشا
رنجور و سایر پاشایان از اقرب و صول لشکر قزلباش خبر یافته به تیریز شکست و افتادند و در و فرود آمدند که مطلقا
حسابی از لشکر قزلباش نیکو فتنه و با خود قرار نید و اندک جنود قزلباش قوت مقابله و قدرت متعاقب ایشان شد
از باد و هوش ربای نخوت و غرور سرکشته فوج فوج و سنجی سنجی از اردوی خود و سپه روانه در برابر مصروف
قاهره صف آرای گشتند و چون این یعنی بر غیر تیریز شرف بر تو ظهور انداخت بلا حظه آنکه سباده از کثرت و انبوهی
رومی غلبه بر عساکر منصوره واقع شود و تیریز شایسته بطور آورده جمعی از طایفه قاجار را با تورجی باشی و ستاد
که در میان اردوی رومی و لشکری که بهار پیش آمده اند بر بلندای سیاهی نموده مبارزه حرب نگردند زیرا که چون
رومیان سیاهی لشکری از اطراف مشاهده نمایند ناچار جمعی از لشکریان جدا کرده بمقابل ایشان تعیین نمایند و چون
که بهار پیش آمده اند کمتر کرد و قبل از این از جمعی که در خدمت لشرف رتبه معامله و کشاکش داشتند مسموم میشد
که قرار داد خاطر لشرف آنست که فیما بین جنگ سلطانی وقوع نیاید و یک دفعه هم محاصره فیصل نپذیرد بلکه همه روز
دلاوران خود و اقبال فرصت جوی بوده در هنگام فرصت خود را بر اطراف ایشان زده و دستبرد های نمایان نمود
شدن ایشان به تیریز بدین شیوه عمل نموده شود و بعد از دخول شهر اگر توقف نموده بمحاصره قلعه مشغول گردند راه تردد
سد و ساخته چند روز دیگر که هوا سرد شده برف بیار و ذخیره اردوی ایشان مغتور و نایاب گردد و افواج قاجار
از اندرون و بیرون بر حسب اراده قادر چون و خالق کن فیکون بقطع هم ایشان پردازند و اگر متوجه تیریز قلعه نشده
همچنانچه شهر داده اند بجانب اردو بل و قزل افواج روند در میان سراب و در بل هر حال ملاقات افتد از بلطن حضرت

اطهار و شایع بر کوار استمداد نمود جنگ سلطان در آنوقت وقوع یافته آنچه در شیت الهی قرار یافته باشد بطور آنکه الهی
خرم احتیاط سپاهیان مقتضی آن بود و در آنروز که امیر جهان نزد امیر و دیخان و قزلباشی یک و امیر چرخ میستایند
که در جنگ کرد و تعجیل نمایند و بی محابا پیش نروند لیکن چون اراده انزل و شیت لم یزل بر خلاف اینصورت تعلق
پذیرفته بود تا رسیدن سرعان نزد او را آن قضا و قوی و کسان قدر عیان اختیار از قبضه اقتدار و لاواران نامدار
و سرداران موکب که در آن بوده قدم جلالت پیش نهادند قزلباشی یک و جماعت تشکیلی بر تلی که شرف بر صفت
رومیان بود و بر آمد و بودند چون از جانب هایون علی خطاب خطاب امیر رسید از پیش رفتن و یک یک بزرگ و
چو ستن ممنوع شدند از مخالفت امر اشرف و بنحو دیگر مباشرت در غلبه شدن اندیشه نموده از آن تل پایان آمد و خود را از
پیش کشیدند و میسر یعنی راحل بر بخور و بونی کرده پیشتر آمد و بر آن تل بر آمدند و دست بکشت قتال بر ده خیر کی می نمود و
و کار بجای رسید که اکثر امیر چرخ زخمی شده ملک جمعیت ایشان از هم پاشید قزلباشی یک و قزلباشی یک چون حال
بر میخواست دیدند هر یک در مکانی که بودند مای ثبات و قرار استوار داشته و در آن بگردن کار لنگر اقامت انداخته از آب
کوار تشنگ که ترک آسامی بارید یکی پیاده شده سپاه از اسب خود ساخته تشکیلیان قدر اند از خود مسعود و دست
مخالفان را فروختن آتش پیکار دفع کرده چون که وقار پای مردانگی قایم کردند از خود تشنگ عالم را شنیدند
یافت پست نفسها اندر آبی خوشنوار در شرف ایشان همه چون شعله ناری قزلباشی یک کس نزد آمد و در دیخان
فرستاده اعلام کرد که رومیان خیره شده و جنگ محاربه ساز داده اند و اگر اندک تماولی رود بهیات اجتماعی
جلو ریز بر سر قراباش تا خسته گشتن را امید نجات تصور نیست ملک علی یک خارجی باشی که از جانب اشرف علی حکمت
تحقیق حال آمد و برای العین مشاهده احوال معرکه کرده آنچه دیده بود بعضی اشرف رسانید چون حقیقت حال خبر
و غلبه مخالفان خذلان مال بر ضمیر و اهام پذیرد و تواند تحت یقین صفای غیرت جلی دفع شر اعدا را و وجه بهت خسته
با صفوف اقبال و اعلام مظهر حرکت آمده و سرخی نزدیکان و امیر فرستادند که اینست آهسته پیش روند
چرخیان خود اقبال را آگاه کردند که مردانه بوده فرصت به دشمن ندهند که ایک موکب هایون و حرکت آمد
متعاقب ربابات ظفر پیکر شاهی سایه وصول بر ساحت معرکه نبرد می اندازد و ملک علی خارجی باشی را نزد قزلباشی
یک فرستادند که او را از توجه موکب شایان شاهی و نزدیک رسیدن قبول هایون مطلع گردانید و سرگرم با و نبرد
کردند و چون مشاهده میشد فوج و آلائی آلائی خود در میانه از روی مهر و در پیرون آمد و متوجه معرکه قتال میشدند
رای صدهای اشرف اقتضای آن کرد که جمعی از سپاهندان رزم از آسای را از جانب دست چپ هایون فرستاد و

رو میان دستند و در آن مابین طرح جنگ خاند و که از دو طرف معرکه رزم کرم کردید و جمعی از جنود و رومیه متوجه مجانبه
ایشان گشته غلبه و هجوم عسکر روم در یک طرف معرکه نباشد بدینجهت علیقلیخان دیوان پسکی شاملو را که قشون است
داشت با جمعی از قوچیان شاملو که در دست راست مقام داشتند روانه آنطرف فرمودند که بقضای عقل
و دانش عمل نموده لوازم مردانگی بطور آویند و از مدتی پس قوچی باشی را نیز فرستادند که قشون خود را بقشونی که
بشتر فرستاده شده بود ملحق با اتفاق علیقلیخان بمصلحت ولایت ابد بنیان عمل نمایند چون نیم دولت و اقبال نظر
رایحه نظر بشام جان میرسانید حضرت اعلیٰ بالهام ملهم غیبی توجه تمام در آن ماده فرموده طبقه علیه شاملو را بمو
بامقرب حضرت محمد پیک پیکدلی که از عطای طایفه جلایه شاملوست باخند کرناهی رعد آواز و فوجی از جنود
دست راست بکوک علیقلیخان بد آنطرف ارسال نمودند و فوجی دیگر از افواج قاهره بمید دو کوک جنبای
وامرا و جرجی مامور ساخته دفعه دفعه لشکرهای دست راست و دست چپ را باین شایسته متعاقب یکدیگر
فرستاد و هر طرف را تاز و تبار و بقدر مقتدر و باز سال کوک و فرستادن سازان نصرت بیک که در ظل لوک
فلک فرسای بودند استحکام دادند و راقم حروفیت که ملازم زکاب اشرف بود قطع نظر از شیوه تکلف و سخن در آنجا
که موزخان بلاغت شعار با قلام طبع آزمایی بر محیطه مقصود می نگارند و خالی از حقیقت نفس الامر است که ده
میگوید که در آنروز حضرت اعلیٰ شاهی برهنه تازی قاید بنامد و نیروی اقبال نوعی بلوازم سپه داری و قریه مقدس
جنگ و معرکه آذانی برداختند که دقیقاً از دقایق خرم و در اندیشی و دلیری و دلوری فرو گذشت نشسته تهری
که اندیشیدند موافق تقدیر افتاد با مقتضای امور و اوراق اگر درین عهد امیر مغفور تیمور کورکان که در شجاعت
و سرداری و تدبیر مایب مسلم روزگار و حیات در آن احوالی آن خسرو جهانگیر کارنامه سلاطین کامکار و دست
الحمل خواتین نامدار است و در حیات میبود و در خدمت این جهان دانش و فرهنگ سپهر انداخته تعلیم جهانگیری
الگو که آری میگزفت اگر درین باب مبالغه و وسوسه نباشد از میگذشت القصد حضرت اعلیٰ بعد از فرستادن
باو نایق الطاف الهی و تقیه جنود نصرت و رو که در قتل جایون بودند پشتر آمد و برشته که مشرف بمعرکه قتل
بود برانند و بمشتر تقابل و بمیدم بشارت فتح و نصرت میرسانید چون فرجای بیک امرا و جرجی مامور بیک گشته
اشاره و علامات مدد و کوکک مشاهده نمودند علیقلیخان و قوچی باشی میان جنود رومیه و اردوی سرداران
آتش مجاریه افروختند که معرکه ایی بفرنگ تیز گردید سید تدبیر مایب حضرت اعلیٰ موافق تقدیر افتاد و بشارت
و سرداران لشکر روم از مشاهده و غبار و غوغا که در دوار که در حوالی اردوی میان بطور عمومی پوست نبود

آنکه موبک غفرین شاهی بر سر اردوی سردار توجه فرموده تزلزل تمام یافته از او میخیزد که از آن بلندی بریزد و بر سر
دست راست خود را به مقابل آن کرده فرستاده و نیز مرتبه مرتبه لشکریان را بطرف او و تیر و کمان ساخته از هر دو
طرف خبردار باشند بدین غایت از مقام خود حرکت کردند مبارزان سپاه منصور آن حرکت را حمل بر انگ میخانه
کرده از اطراف و جوانب صدای انداد که شعار طبعه رفیقه قرلباش است بلند ساخته از پیش و پس از جوانان
مجوم آورده از همه طرف جلوریز بر سر دشمنان تا خنجر و از مدیات و لیرانه و حملات مردان و جنود اقبال کمال
تزلزل و اختلال باحوال و در میان راه یافته و دیگر مجال صفت آرائی و مدافعه نیافتند و بنای شوکت ایشان یکبار
انهدام پذیرفت و لاوران بر خاستجوی قرلباش غلغله فتح و نصرت و دلاسان نیکوین ملک انداخته خاک موی
بخون آمد آنگه کون ساختند و عموم سپاه و مردم بمغنون الفرار محال ایطاق نماند و در روی بودی هنرمیت نهادند
باشایان و سرداران مذکور روی و کرد و نکته در آن بلندی شجاعت قدم در زینده که شاید صورت و یکروی نماید
صورت نیست چون راه اردوی خود را مسدود یافتند عیان فرار بطرف مسوح و مسلمانان یافتند بیشتر از قضا و قدر
بشارت فتح و ظفر داده سر و دشمنی ندای بخت افرای انانیتانک نشا مبینا در داده طنطنه و نیز ملک
نصر عزیز بلند آواز کی یافت افواج قاهره از عقب نه پتیمان شتافته در هر قدم فوجی را بنوک سنان نشان
از صد زمین روبرو و بجاک هلاک می انداختند در آن صحرای پر و شست از کشته پشتهها بدید آمد جمع سرداران
رومیه بعضی گرفتار و بعضی مقتول گشته کوسه صفر و زین که سر و از معتبر و پیکر یکی از زن اردوم بود و شجاعت
خود مغرور بوده همیشه لافهای کرافت میزد و مصطفی پاشا و له رخنه خاتون مشهور که وزیر خانی پادشاهان
و دهها قائم مقام وزیر اعظم بود و شیر احمد پاشا حاکم فارس و فوجی خان که در برادر غایب خان که روی پنهان
دولت تافته لبر و در پدیدار بوسه بود و از مشاهیر کرفاران بودند کوسه صفر و کفات شیوه میبند
مقتول گردید و از مشاهیر قتلان علی پاشا و بنجه خزن و عثمان پاشا که پیکر یکی خام بود از امر و پاشایان
روی و سنجی پکیان و میران قبایل و عشایر اگر او قریب شصت هفتاد نفر مقتول و گرفتار شدند و در
ذکر اسامی ایشان زیاده فایده نیست آخر روز قریب بغروب آفتاب بود که این فتح نامه ار که طراز فتوحات
سلطین کامکار تواند بود روی نمود و با آنکه آفتاب عالمتاب از مشایده شدت حرب خون بریزی سردار
نقاب حجاب کشید و فضای دشت و صحرای دل دشمنان دین و دولت تیره و تار شده بود و لیران هر که
بر دست از تعاقب منتهزان باز داشتند بی نیل مقصود باز نمیکردیدند محلا اکثر این سیه بختان در انقب

هونک او از صحرای عدم گردیدند و اگر احوالناجی اظلمت لیل در غولهای دشت و کوه خنیده در شب بدست نیامدند
روز دیگر رعایا موضوع که او از فتح مشنیده از رویای اختصار پروان آمده بودند بیان گشتگان وادی او بار رسیدند
حیات شان را بشام محات مهمل ساختند و جمعی از مبارزان پشه هیا که از قول خاصه جایون کینک رفته بودند فوج
کند سرهای قتلان محو کردند و در زیر سم سمند صبا پیوندی انداختند و گرفتار از با اخترها بنظر فرخنده اثر در آوردند
به تنیست فتح و غیره می کشادند چون خورشید جهان را مانند کوب بخت رویان در مغرب و ال غروب نمود
روز منبس لباس عباسیان شده بود و دلیران شجاعت شمار متعاقب و متواتر سرور زنده و اخترمه و یراق آویخته
حضرت اعلی شاه فی ظل الکی بغیر و زی و اقبال بخت شهادت کذاری جان سبازان معرکه مردانگی در جانجا فرو داده
مشعل داران موکت جلالت ساحل خورشید مائل افروخته انورمه دولت اساس چون ضمیر روشن دلان حق شناس
فروغ صبح سعادت یافت اندامه درو متریان و مخصوصان بارگاه سپهر مدار که سعادت حضور داشتند طرح باطل
انسل کسره مجلس هیش و نشاط را استند معرکه اندم با محفل بزم توکم گردید رومی تبران صبح الوجوه و غلامان غلامان
فرنگی و روسی که با اخترها بنظر اشرف در آورده بودند بر حسب فرمان ساتی آن بزم بزم آیین گشته اقداح راجح
بگردش در برورند و مغنیان نغمه ساز و مطربان خوش آواز در آن بزم دلکش و در آن معرکه بزم اتفاق افتاده
در پرده مخالف نمای فتح و نصرت بدین ترانه می سرودند نظم که شاه فلک تلخ رای تست سیر یکان جهان جانی
به یک سعادت بقانی تو باوند سر دشمنان نیز پای تو باوند جهان کبیر از عدل آباد باوند دل خلق از دولت شاد باوند
و حریفان عرصه نشاط سرگرم باوند انسل کشته صدای نوشا نوش کوش ساکنان فلک اطلس پوش رسانند از جلال
کوفتاران کس اسم و سبی داشت لقا داشته دیگر از ابرق طالع میگردند از اتفاقات محمد پیکام بهر بزرگ خندان
آقای متوقه افاسی که پدرش باهر کوبک و جنگ و ان گرفتار عا که نصرت نشان گشته بود چنانچه در آن داستان
اشاره بدان شده سعادت بخشش یافته بود درین معرکه گرفتار گشته از قوت طالع و نیروی بخت زنده بنظر اشرف
رسید او نیز بدستور چه و برادر منظور نظر اتفاقات گشته حسب الامر دست او را کشوده و خصمت نشستن فرمودند
و نوازش بسیار کردند و تصدیقهای بهر بخون دلیران که ساتی اجل در مذاق روزگار سپود زمانه بستی اظلمه
نموده و در آن محفل نشاط امیری در غایت غریب بنظور چوست و نزدیک آن خنده که از اصابت عین الکمال
چشم زخمی عظیم العیا و باوند بذات محبت صفات جایون که سرایه امن و امان و موجب ترفیه حال عالمیان است
از گید باختری برسد چون نهایت الهی در جمیع احوال از مکاره و مضار نگهبان ذات قدیم المثال است اثری بر آن

نکشته کیدی که آن بد اختر اندیشیده بود و با و راجع گشت و مضمون کردیم و لایحقیق المکر الشی الا بالبله بالغ و جوی بطلو و
شرح این سرگذشت عبرت گزین بگفته شخصی قوی عیال عظیم الجثه ضمیم البدن و در سوخته قتال طبع سنان لبان مثال
یکی از قورچان استاجلو که بغایت حقیر الجثه و ضعف البدن بود و بجاک مذلت افتاده بیرونی دولت و اقبال قاهر
شاهی گرفتار او شده بود و بنظر خسته همایون در او در غفلت و زبیده از خورد سالی و عدم تجربه روزگار دست لورا
مانند دیگر گرفتاران بر پشت بسته بود حضرت اعلی از نام و نسبش پرسید گفت از قبله مکر می ام چون جمعی از غنیمت
مکری ملازم رکاب اشرف و بشرف سعادت حضور اقدس مشرف بودند و تصور آن بدتر از آن بود که بشافعت دور
خواست بکجاست نجات یافته ثانی پسران خندان آقا خواهد بود یکی از عظامی اقوام رستم پیک نام عرض کرد که ما را سلبه
ایشان ربطنی نیست در میان قبله ما و پدر او عداوت و خونها در میانست حضرت اعلی بقورجی امر کردند که او را برستم
بسیار که هر چه خواهد کند و حکایت قتل و قصاص بر زبان که نشان گذشت رستم یک از گرفتن او با نموده گفتند
کرده ام که از دشمن در حالت عجز انتقام کنم و دستش را بکنتم ازین گفت و گوی نفاق امیر مزاج اقدس متغیر گشته
با آنکه صریحا حکم قتل آن خون گرفته نموده بودند بزم آن نفاق برشت بهمان قورجی اشاره قتل او نمودند و قورجی
در کبر او زد که اندکی از حضور اقدس دور تر بود و آن غداران بکار حرف قتل شنیدنی تامل خنجر آباری که همراه داشت
کشید و بقصد ذات مبارک روید و خود را برابر بالای آنحضرت رسانید و در وقتی که آن بد برشت خنجر حواله آنحضرت
دست مبارک فرزد کرده و بر نیچه تنور و مردانگی که از اجساد بزرگوار میراث دارند دست لورا که خنجر دست نگرفته
بجانب خود کشید و از انوی مبارک بر بالای آن نهادند حضار مجلس از مخالف و موافق که مشاهد اینصورت کردند
بهم برآمدند از اطراف شمشیر باحواله آن بد بر کردند از اندام غلاتی و بهم برآمد کی روشنائی مشاعل گشته شده از غایت
اضطراب و سرسبکی حضرت اعلی و آن بد اختر را از یکدیگر تمیز نمیکردند درج و خفتان آن بد نهادنیر در رنگ درج
و خفتان مبارک آنحضرت بود و بد بخت جرات شمشیر زن نمیکردند و زمانی ممتد و در هم آویخته با یکدیگر تلاش می نمود
تا آنکه حضرت اعلی بزر و بانی و دانی و بیرونی دولت و اقبال خنجر از دست او بیرون کردند و بعضی از غلامان
او را کشیده اندکی دور کرده از اطراف و جوانب شمشیر بر و بر بختند و بغیر تیغ بکرات پاشش بر زیر کردید و این
واقع حتمی در آن مکر که علات روز رستخیز ظاهر گشت و غلاتی از بیم اگر مبارک اسبی بنات اقدس رسیده باشد
در کجه اضطراب افتادند راقم حروف گوید درین قضیه عبرت آموزه اند که هولناک حاضر بودیم چون مشاهد
انحال نموده انگشت حیرت بنزدان تحجب کردیم نوعی در قتل و اضطراب افتادیم که زمان دراز حالت معروضه

از شورش بهرام کی مرده ویده از اظهار احوال باز مانده و اهنه عظیم داشتیم که مباد از زخم خنجر جان قوت بازوی
چنین آسیب نومی بدست هایدون رسید و باشد تا آنکه آوازه خجسته آنحضرت بکوش رسید که میفرمودند دست او را
گرفته ام فی الجمله تسلی یافته حصاران انجمن بآن علامت دانستند که ذات الشرف و رضوان امان نگاهد ازنده زمین
آسمان است بحدت لشکر آسمی بجا آورد و باب اخلاص حیات تازه یافتند و آنحضرت اصلا ازین حرکت متاثر نشد و کم و همگما شکر شرف
حضور را که آغاز پستی کرده بودند از فرخ جو صلی تسلی بخشید جهان قاعده جو در نشاط می شامیدند و ملاحظه سرودند
و اختصر میکردند ازین حرکت تا بنهار که از آن بگریه و در بظهور آمد آتش غیرت خدیو جان شادان فروخته شد و خرم حیات
اکثر کفر را از محرق گردانیدند مجلا تا قریب بنصف شب در هاجنا شغل مذکور بر داشته چون حقیقت حال خیال معلوم نمود
که بعد از مغلوبیت لشکر به خیال داشته باشد ویرد بخان و امر اعظام را حکم شد که در هاجنا اقامت نموده ملواری
پاس قیام نمایند که روز دیگر بر کیفیت احوال خیال اطلاع یافته بدینچه متضمن صلاح دین و دولت باشد توفیق الهی آید
و خود بغیر وزی و اقبال سوار و دولت گشته باردوی مسلکی که تخمینا یک فرسخ بود توجه فرموده در دولتیانه مبارک تریول
اجلال نمودند و در انشب مسود او راق حسب الامر خسرو آفاق برینج جهان مطاع با سم هر بود اقیان حاکم تبریز در قلم اوایل
صورت واقعه را که بغیر وی بخت بلند و اسعاد طالع ارجسته بظهور آمده بود اعلام نموده متوجه شد که با قشون خود و جمعی
که بجا فطنت قلعه تبریز را سوار بودند از طرف شهر متوجه شدند صبح روز دیگر که چهارشنبه است و پنجم شهر جمادی الثانی بود در آنجا
مبارک سوار و دولت شده بتوزوک و آیین مقرریسل آمده است با عا که فیروز منده ساینه و مصلحت ببر دگاه انداختند
مشخص شد که اردوی سردار از مکانی که اقامت داشت حرکت کرده بمنام جلال رسید که جان فولاد اعلی هومی
که سردارها را طلب و توابع است با موزی قیست هزار فرساز خود رو منیه متعاقب می آمد که بسر در طلی که در قبضه
طسوج رسیدند آنحضرت اعلی شاه علی ظل اللهی امده ویرد بخان و امر اعظام را طلب فرمودند که در باب جان فولاد
افغانی نکاش فرموده جمعی از عا که منصوره را بر سر او فرستند که باردوی سردار طلی تواند شد تا قریب بوقت ظهر
اوقات فرخنده ساعات بگذردند پیرمهم جان فولاد اعلی و سردار و ملاحظه بقیه سربازان خود را که ملازمان را کاقبال
بنظر خجسته اثر در می آوردند صرف شد چون بعضی از دست همتان کوتاه اندیش بدل که در زمان نواب سکنند نشان
رضوان مکان و کثرت لشکر و خسر سرداران روم و انبوهی مردم مجهول که بعرفند و میان طلب کار کدوک می نمایند
مشابه نموده بودند سخنان بدولانه کوتاه خردان اظهار نمودند حضرت اعلی در کمال روز اندیشی و غایت اعتنا
که جزو اعظم جهاندار می و جباریت در رفتن بر سر سردار و جنگ نواب نامل بادشاه فرموده قیومل دادن امر صاب

شمرند چه عقلا و اموز جزیه تامل و تحقیق نمایند در کارهای عظیم و مطالب کلیه تنقیص در امور حرب و قتال که مضاعف
بر آن مرتب و خونها از طرفین ریخته میگردد و محل اشتباه نیست که تامل و تامل عین هواست شعر اگر خواهی نکرد و کار قاطع
نگین در کار بسیار تحمل تامل در همه کار است محمود و زیانت در تامل میشود و کلام مشهور الصبر مفتاح الفرج مود
انیمانی است اگر فارس قلم در همه اینگونه سخن سرانی کند و نماید از جا و مقصود و نمودن و دور میاند بر سر سخن و فته عیان
بصوب انعطاف میدهد که میر شرف حاکم جزیره که از کثرت عشایر از سایر میران قبایل که دوزر کتر است و تابع پادشاه
و چند سال بود که بلازمان استان اقبال آشتیان شاه طریح آشتیانی انداخته اظهار خلوص عقیدت و صفای طو
مینمود و کسان اعتمادی خود را بدگاه و الامیر مستاد و بهفتقات شاهانه بن الاقران شرف افتخار داشت و درین
باخود جزیره رفیق خجال اغلی و صلاح اندیش او بود و خود بکجک نیامده بود و درین روز چند را بجوای اردوی سردار
گرفته بنظر اشرف در آورند یکی از ایشان از اگر جزیره و مردم میر شرف بود حضرت اغلی او را آزاد فرموده و کمر
بمیر شرف نوشتند که تا فایت بخت بعد مسافت میانه قریب باش و اگر جزیره و ساز عه بنوده و خون که باعث شد
و عداوت میکرد و در میانه ریخته شده و چون بر تو اخلاص او بر پیشگاه فیمیر اقدس یافته چند نفر از مردم او که درین
بهست در راه بودند نگاه داشته حکم قتل فرموده ایم اگر تواند خود را بمو کب اغلی رساند و الا ازین محکم که برکنار بود
راه جزیره پیش گیرد که آسیبی از ما اگر منصوره با و مردم او نرسد و آن شخص با قزاولان بار دوی سردار مستاد
که بمیر شرف رساند بعد از آنکه زمانی یک نفر قلعچی که رویان آب غلانی میگویند اسباقای خود را سوار شده و بجای
قزاولان معسکرها یون و دانیده بوده آورند و او قتل نمود که میر شرف با طبقه اگر جزیره و آنچه و احوال و انتقال خود
ریخته جریده و بسیاری بهانه آنکه جمعی اگر او که میر مند باز کرد اند از صف سردار و سپاه جدا شده از کنار فریادی
سلامت تنهاراه فرار پیش گرفت و سردار یار مدعی که بکجک نیامده و رار و مانده بودند متلاشی شده و ریش سفیدان
و اهل تدبیر هکی در فکر دانید که گزند که اغرق را انداخته جریده رویی بودی فرار نهند و کار از ضبط و ربط سردار
و امیر و مهم از جزیره بگریخته حضرت اغلی سخن آن مجهول خدانی اعتماد کردند و چون خجال اغلی را به شجاع و مردانه
و دلیر و سردار بارای و تدبیر شنیده بودند کان نمی بردند که عار فرار بخود قرار دهد تا آنکه از تقریر جمعی که قاریان شش
که سردار بعد از شکست و اندام لشکر و کفر قاری پاشایان و سرداران سپاه و تفرقه و بغیة السیف مکرر قتل
بعد اندوه و طالع گزیده اند و علی الصبح فوجی را از طایفه بیکری و چلو شان و جمعی از هر طبقه که دارد و بر سر او مانده بودند
باستحکام عراب و سکاری تو بجان و خدایات با مور کرد و اندوه قلعیان اردو را نوید که دو کتایان داده و تحمل نه بر نفوس

و نیز کسپا بیانه و تیر پیر پیر وانه و فریب اوسط الناس بر داشته بعد از ظهر بخیز و همطراز او بر همه کس طاعت داشت و از میان
سزا پسکی نمیدانست که چه کند چیران کار خود نمانده هر ساعت فکری میکرد و درین اثنا خبر رسید که پیر جان فولاد با سپاه حلب
در روز جنگ طسوج آمده بود و آنروز که مقدمه لشکر شکست با و رسید همان ساعت طبل چیل کوفته در کمال سرعت طریق
امن و سلامت اختیار نموده بطرف دوان رفت ازین خبر تعلق و همطراب مردم زیاده شده پیر و از روی کار بر داشتند
مردم راه فرار را گشاده یافته هر کس بهمانه از محسوس خود جدا شده جوق جوق میرفتند سردار بالضروره ترک فوج میکرد
سپاه بیانه کرده با خواص و اعیان و قاضی و مفتی مشوره نموده رای هکلی بر فرار قرار یافت بقصد آنکه ظلمت شب از راه
کار خود ساخته از غراب بلا باطل نجات رسد تا آخر روز بعد از ایشام و بزم گذرانیده آخر روز راه کریمش گرفت
و علامت روز رستخیز در میان محسوس او پدید آمد پاشایان و مردم لشکر قطع نظر از مشکلات خود کرده مقید بقصد
سردار نشده در طی وادی فرار میکرد یکسبقت میخواستند در باستان نامهای شهریاران و الا شکوه صحت و ضووح
که چون دشمن فرا جوید راه کریم را مسدود ساختن آیین فتوت و لایق پادشاهان صاحب فتوت نیست بلکه قاتل
نمودن بصلاح دولت او نیست چو دشمن راه چاره جوید همان دشواری چاره چو یان زکیق مجمل آنروز بود
که تقسیم غنیمت ایشان ظهور یافت حضرت اعلی علیه السلام نیز اجمعت تحقیق این حال بود فرمودند که تا حوالی اردوی سردار
رفته گاهی احوال عرض نماید مشارالیه پذیرای فرمان گشته وقت غروب هنگام افروختن مشاعل نزدیک باد و در
برور روشن شد که یخ و دو سه چهار در آنجا دایر نیست پاسی از شب گذشته بود که مقصدی از جانب عیقلین آمده
شده فرار سردار و چون داب و قاعده سلاطین نبود و دستور نیست که در شب تعاقب دشمن نمایند
حضرت اعلی تجویر تعاقب در آن شب نکردند اما حاجتی از مردم فرومایه و او با شن قزلباش بخت اندام اول
سردار ایشان نهاده الاغان باردار و شتران کم رفتار که تاب ایستادند داشته و بعضی فرومایگان قطع
تعلق از آن نهاده بودند و بعد از یکسبقت و بهر کس میر رسیدند بقتلش میبرد و اکتفا از غلامات و بار که
بناظر ایفرو آورده بود و گریه ایشان که قریب بانصد فر بودند شب راه کم کرده صبحی میان باغات
قصبه طسوج درآمدند و شخصی را از مردم طسوج میخواست آورده او را بنزد فریخته که زنجاری که در طریق سلامت
درا برون شد بد ایشان نماید شخصی از صداوت قلبی و تعصب مذهب ایشان را بیلا رها گشته بیان میکند
طسوج آورده طسوجیان را خبردار میکند و جایا هجوم آورده دروازه بیرون شد تا گرفته شروع و گرفت و کبر
و قتل و کشتن نمودند و میان را بنوعی دست از کار مانده بود که بکفر رعیت بی راقی جانشین نفس سپاه بیانه

که میوه را پیش انداخته اسلحه و یراق از ایشان گرفته نقل میرسانند و نقد آن کم گشتگان با تمام طمع تیغ انتقام
طسوجان شدند و میبایست ایشان را غیب بجا آمد شده تا سلاسل و الیاق اگر از نیز بار میوه بدین شیوه عمل نموده اگر
از سر حیاتشان میگذشتند از خوت و لباس شان نمیکه شتند محلا نصف شب بر عموم سپاه قزلباش فرار و در
نخاکشته از جهت اموال و اسباب و بجانب و بجانب اردو و غرق در میوه آورد و تا صبح که از آن اردو بر آوردند
و جمعی که پیشتر از دیگران رفته بودند نقل میکردند که خیمها و مغوش و مناویق چیده و شتران در برابر خیمها خوابیده
و اکثر طوایف بقاعه متور بود چنان معلوم میشد که جمعی که در جنگ مقتول و گرفتار کرده خانه ایشان بی صاحب مانده
و دیگری که روز سیاه خود در مانده بود و پروای دست درازی بآنها کرده و جمعی که بجنگ رفته و در خانه خود بودند
نقد و نفایس اموال را با بالا خان و شتران توانا برده سایر اسباب با اسب و شتری که تاب ایستادن داشته بر جا گذاشته
زیر آنکه جمعی به حاجت که بختها رفته بودند اسب و شتر و یراق بسیار آوردند و مردم طسوج نیز غنیمت و افراز
مقتولان آنجا گرفته بودند پس معلوم شد که هر کس آنچه توانسته همراه برده اما پری سلطان قزاق را که اول شام
داخل اردوی سردار شده بود نقل مینمود که بمیان خورگاه خاصه سردار در آمد و باره زر سلوک سرخ و سفید ریخته
بود و انگشتری او در کنار سندان افتاده و شمشیری مرصع بر سیم قاعده متور که در پهلوی او امیکند از زمیناده شده بود
بخراشته او در دم خیمه بزرگ طولانی بود و مناویق بر دور آن چیده صندوق پوشهای زر بفت و مخمل بر روی سنگ
کشیده و اکثر مقتول بودند و صندوق را کشودم از اسباب و اشیاء بر بود که هیچ از آن برنداشته بودند چون تنها
بودم یک قطعه شتر را شتر خانه بر آورده چهارده صندوق بی انگلیانی صندوق مطلع کردم بار کردم و با شمشیر
خاکو بر روی آوردم وقت بیرون آمدن صدای مردم از اطراف و جوانب اردو آمد که داخل شده اسباب بیانی
میباشد شخصی نشان سرداری خصال اغلی را که منشیان روم بایات و احادیث مناسب تر شمع و طلا و لاجورد
داوده بودند دست آورده بنظر اشرف رسانید چون حکام و اسناد و بندهای در صندوقهای مخصوص می باشد
از اینجا قیاس میتوان کرد که چه مقدار سر اسب و منظر برفته اند که پروای بر داشتند آن نگه انداخته اند حاصل کلام
اموال و اسباب بلا یعد و لایکمی که در آن اردو بود و تمامی تبارج حادثات رفتی دست مردم فرومایه اوسط
آن حس در آمد که کسی اطلاعاتی بر آن نیافت هر کس از طایفه ان خواص غنیمت خود را بنظر اشرف در آورد
دست بدان نیالوده بهمان کس که آورده بود عطا فرموده پری سلطان قزاق را آورد و خود به عرض من در آورد
به دستور با و مرحت شد و او شمشیر مرصع را با شش هزار مد و فلوری طلا که در یکی از مناویق بود پیشکش کرده

استدعای قبول آن کرد و باقی اموال و اشیاء اشعرت شد بر خود و از یک انیس توچی باشی بنبط و بجانه نامور شسته
قریب یکصد در یکصد و نوب و ضرر زن بزرگ و کوچک بنبط و در ادا القصد بعد از وقوع این احوال غرق بجانب تیر
رفته و کوب هایون فل بجانب سلاطین نهفت نموده مصطفی یک محمودی که در قلعه باکو متحصن شده بود و زیفت
تشریف در کرون آویخته بپای پیر میر علی آید صفا پادشاه شاه طحال او کشته بشرف پاپوس مشرف شد زینل یک محمودی هم
سلاطین یک عالم خوشات که با او معاند بود و التی بسایه مرحمت شاهی او را و نوازش یافت و الکای خوشاب
باسم لورقم اختصاص یافت امیر خان جلالی بر او دست که تربیت یافته حضرت علی شاهی ملل الکی بود از او می آمد
بشرف با لبوس مشرف گشت و تعمیر طارست که درین جنگ بکوب هایون نه پوست معاذیر سپاهیان آن نمود
بنا بر ایفای قلوب سایر وحشی صفهان اگر او در معرض قبول افتاد و در خست بگشتن یافت ذکر یا خان رسولان
مقتولان بکشت تنیت فتح و اطمینان عقیدت و حسن اخلاص بجنبه علیه گردون مناس فرستاد حضرت علی بنو ستاد
او خطاب بود و ندکه وقتی آنده اخلاص او از بوت که از تمام عیار می آید که چلا خط و تسیا ط زمین در آن آمده سعادت
گوش در بایه ازین خطاب عتاب نیز اندیش نموده و رکال حشمت و پیم احرام ملازمت بسته روانه سلاطین شد
چون مدت اقامت آنجا پست بود کشید و تمام ضروری انجام یافته بود و سپاه بر سر هجوم آورده و در سلاطین
نیز نموده امای عظام را حکم شد که استقبال ذکر یا خان کرده او را با غناز و احتلام به تبریز آورند و در حسب التور
عمل نموده ذکر یا خان را با غناز و احترام به تبریز آورند و در غناز مبارک تبریز سعادت گوش هایون مشرف
مجااست مجلس شست این مغزو کرامی گردید و جنگش خود را گفتند و تبلیات شاهانه اختصاص یافت چند روز
در پیم خاص و انیس محفل قرین اختصاص بود و بعلایای ارجمند از خلع فاخره و کمر خنجر و کمر شمشیر مرصع بزرگ
با توت اوستازی و خا و خامه ازین و لجام مرصع و آتش و اجناس و مصالح طلا و امثال آنرا افزون
گشته نخست اشرف یافت و حسن بک بر اندازد و او که حاکم الباقی بود به دستور بجمع فاخره نوازش یافته
متعقی الامم روانه مقام خود و کوه و لاجل سردار آنکه بعد از فرار این بی سامانی و اضطرار که تخریر پوست
با صمدی خود را بویون رسانید و آنجا نیز بکشت اندازد و در کوب مغزین شاهی که بجانب سلاطین
نهفت یافته بود و محال از قین و کرامت نیافتند و دیار بکرش گرفت در شاهی طریق به پیر جان فولاد رسید روزی
به یکاهم حکام و گفت و گوی با او خطاب فاخره نهاد و گفته بود که این فضیلت و بی ناموسی بکشت دیر آمدن تو و طلب
بر سر من آمده ناموس چندین ساله پادشاهان روم با وفات رفت و چندین هزاره و تو بجانه پادشاهی اموال شکوای

بدست و بمن افتاد و جمعی ایشان را از کین مراد و همتا عت بختش برداشتند و سر او را بمیان سپاه طلب که اکثر نوزد است
بی نام و نسب بودند انداختند و فکری میان آن کرده افتاد و راه طلب پیش گرفته و گروهی بر سر هر او جمعیت نمود و جلایان
شرح احوال او در ذکر طبقات جلایان هر قوم ملک بیان میکرد و در هر یک یک کسید و حقیقت احوال بدگاه خوانند
عرض نمود چون مرد غیوری بود سپاه غم و الم بر کشور جانش مستوی گشته و راه سفر آخرت پیش گرفت و رفت تا عالم
و اگر کیر و رفتن پاشا هزارگان اوزبک و ماوراءالنهر بجانب خراسان و در جستان سوار و احوال ایشان جهانگیر خان
و در سید محمد سلطان و محمد سلیم سلطان و در محمد خان که از بنابر پادشاه موم جانی پیکر خان اوزبک و خویشان نزدیک
عبدالله خان بودند و جمعی که در وقایع سالهای پیش هر قوم قلم محو اب اندیش گردیده از بیم سطوت باقیان که در بلاد
ماوراءالنهر استیلا یافته سیل آمده و در سایه دولت ابراهیم خان که فراتر قریه ایشان داشت و از یک خانواده بودند
بر سر میر و دزد و در سبیل تسبیح و الف که ابراهیم محمد خان عالم جوانی را دواع نموده غریبت ملک بقافز بود و بوی
متوجه تخریب بلخ شد و یار محمد میرزا که دیوان یکی و صاحب اختیار دولت ابراهیم محمد خان و عده الامرا بلخ بودند و بعد از
محاربه و انهدام با چند نفر از خواص اعیان که عده ایشان شاه و خواج و شیر و فکن میرزا و عرب انالیق بودند و با موافق
سیصد نفر از ملازمان جهانگیر خان از بلخ و محمد سلیم سلطان از اوزبک و در دست خراسان آمد و التماس بایه اقبال
شاهی و ساعت کتبی مسافت جاده و جلای شاهنشاهی اوزبک و در میان سیل عشره الف سفر خیر اثر بلخ بمعاودت ملل او
ایشان اتفاق افتاد و چون از راه ازلی متعلق آن نشده و بعد معاودت موکب هایون و سیبی که در محل خود مختار
یافته روی نموده مهم سلاطین زاد با تشیت پذیرفت و در رکاب هایون شاهی بازگشته ملازمت موکب اقبال
مینمودند تا آنکه در سفر از پایگان یار محمد میرزا اصلاح دید که در ملازمت سلاطین زاد و او را و از خراسان گشته بعضی
قلاع و محال غریستان که در تصرف ملازمان این درگاه است جهانگیر خان عنایت شود که باید از حسین خان بکری
خراسان سایر محال غریستان که محل مضبوط است و قلاع مستحکم دارد و حضور گشته آنرا از من خود سازند و از آن
شورش بکنند و طوایف اوزبک را بجانب خود ترغیب نمایند و اگر جمعیت لشکر روی دهد فرصت جوی بوده
هست تخریب بلخ کارند و چون فیما بین حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و پادشاه دخی جاهدوم غبار و خشت و در طاع
یافته متوجه تخریب ملک موروث آذربایجان و شروان شده بودند و نمیخواستند که درین مقام که چنین مهمی بر کتف
نهادند و علیاست در هر چند خراسان نشسته و آشوب یافته و نیز این مقدمات یکسر و دزد و حواله بوقت دیگر مینمودند
که چون منیروی اقبال و توفیقات آسمانی ظاهر شرف از جهات آذربایجان خارج گشته بجانب خراسان نهفت جانان

واقع شود این غریمت با مضار سه درین سال که قضیه فوت باقیخان و قوع یافته بوضوح پوست یار محمد میرزا موقوف
که ما را بهتر ازین فرصتی بدست نمی آید که باقیخان از میان رفته و ولی محمد خان برادرش هنوز استقامتی نیافته و مع
سلطنت و پادشاهی باور آنکه زیاده از حوصله برادران بود هرگز در محلیه ایشان نمیگوید معتم شمرده و او را در نظم
و نسق آن ملک سعی بسیار در کار است معلوم نیست که بغبط و ریلج و این طوط آب تواند برداخت درین وقت و کات
بلج و محال تصرف بر بهیم محمد خان کسائی بدست می آید و این اراده تاخیر نمی پذیرد چون در عالم حساب معامله فیهی این
کاشش الجله راه بجائی داشت و یار محمد میرزا که صاحب وقوف محلات اولایت بود این رای را صایب شمرده
مبالغه مینمود حضرت اعلی شاهی نیز تجویز فرموده سلاطین نداده و اتباع ایشان را بجلایع کرانمایه و انعامات فرخته
معرض گردانیدند و ریلج مطاع باسم حسین خان بکلر بکی و امرای خراسان غرضدور یافت که اغوا و احترام
سلاطین نداده بجای آورده خدمات لایق تقدیم رساند و آنچه از الکا و قلاع غرجهستان در تصرف جماعت جمعی
و غیره از منسوبان این درگاه است تصرف ایشان گذارند و کویک بقدر احتیاج همراه نموده ایشانرا بفرجهستان
فرستند و سلاطین نداده و کنار آب ارس از حوالی نخچوان مشمول نوازش احسان از آستان اقبال آشتیانی
نداشد خوشدل و شادمان روانه شدند شاه خواهر که مرد عاقبت اندیش بود از راحت طلبی توقف اختیار نمود
همراهی نکرد و یار محمد میرزا نیز بجهت آنکه او در درگاه اعلی شاهی باعث انجام مهمام ایشان و محرک آمد و معاشرت
باشد تجویز توقف او نموده هنوز ایشان در دراز سلطنت فروین بودند که قضیه جنگ سر در در و کاداد حضرت
طغر و نصرت یافتند و آواز فتح بخراسان رفت و یار محمد میرزا و رفقا غایب و محذرات خود را در فروین در
مواضعی که بعدد معاش ایشان شفقت شده بود که اشت غریمت خراسان نمودند و حسین خان چندگاه ایشانرا
در هرات نگاهداشته و باینجا بروج لایق سرانجام میبرد و اوایل سال یونست نیل اربع عشر و الف که بیات
فیروزی کیامت غر و جلال متوجه قریه قریانغ شده به همراه قلعہ کج مشغول بودند حسین خان فوجی از خود در کابل
خسته و طاقت فرساده را همراه سلاطین نداده کرده در زمان پروردگار عالمیان روانه غرجهستان گردانید
اولایت را بخیطه تصرف در آورده تمامی کلانتران و کلانان اولایت که در هاکیر خان و یار محمد میرزا را دیده
مقام خدمتکاری در انداخته و معظم قلاع غرجهستان بدست ایشان در آمد اکثر قلعه داران و هزارجات و صدقات
قبایل را بی در دایره متابعت نهادند و روز بروز جمعیت لشکر و حشر زیاد میشد تا آنکه توجه جانب بلج و غیر
یار محمد میرزا رسوخ یافته غریمت انصوب نمود شرح آن سرگذشت در قضا یامی سال آیندگار مساعدت ملت

کشتار و نهضت جایون از راه اردبیل بزم و شیر و لایق و فتح قلعه کنجه بعون عنایت حضرت ملک عثمان
چون خاطر خطیر شرف اعلی از حمام ضروری بر سر حد تبریز و کردستان فراغت یافت و امر او اگر اولو قوا و کرامت و در و دیوار
مستاجبت این خاندان ولایت نشان نهادند خاقان دشمن سوز و دست نواز امر او اگر در باب انعامهای وادار و خلعت
فاخره اختصار و خوشدل به تبریز خدمت انصاف از زانی فرموده هر یک بقدر حکومت خود بازگشتند اگر چه عموم سپاه
از آمدن او مسو شاق و یساق تنگ آمد بودند و بعون عنایت الهی فتح جبین مدوی داده بود و خاطر جانب عراق
میل و رغبت تمام داشت اما هیچ یک از امر اعلام راجلات آن نبود که در خدمت اشرف زبان بانظار این دعا
کشاید و رای عالم را می اشرف اعلی بوجه جانب قرا باغ و فتح قلعه کنجه و انتظام معاملات اطراف بمشک نشسته نقوش
این بزم بومی مدعیانند بر خرد و چنانکه تعلیم تقدیر نگارش یافته بود که تغیر در آن محال مینمود و در بول بول جدی گفته
شدت شتاب و هواد رغایت برودت بود که و با یون از مدوی دی پوستین قائم برف و در خود پوشید و کلاه
سجانی ابر بر سر داشت و از پیمنج بند زمینها پست و بلند گردیده ستوران از رفتار عاجز آمده در خاطر محکم
قرار میگرفت که در جبین وقتی که طبایع طلبکار شعله آتش و آرزو مند کوشه قشلاق اندر سفر و یساق احتمال داشت
باشد که از قوه لعل آید حضرت اعلی از درازا سلطنت تبریز عثمان غنیمت بصوب دارالارشاد و اردبیل منعطف
ساخته روانه شدند و از امر امانه اراک و میر و دیخان رخصت رفتن بجانب فارس حاصل کرده روانه آنصوب شدند
که در زمستان تخمیز شکر کرده در بهار با قشون آراسته متوجه یساق گشته در هر جامه و کوب جایون نزول اجلال داشتند
که و لشکر قزوین بودند و لشکریان امر او اراکان که درین سفر بودند مرخص شده روانه اراکان شدند و بسیار
از عا که منصوره و طازمان امر او بمبافه و الحاح رخصت یافته روانه عراق شدند و از قورچان و غلامان و طازمان
در کاه نیز بالفروره اغراض عین فرموده با مثال این امور همچو گونه فتوری و در غنیمت جانب قرا باغ واقع شد جبین عثمان
استاجلو حاکم همه اراکان که حسب الامر اعلی حجت ضبط شعور طرف بغداد و در عهد آن گذاشته بودند در بوقت
طلب فرمودند که در سفر قرا باغ همراه باشد و او با قشون آراسته آمد و همه جا با برف دست و کربان و کور
از نا همواری زمینهای پنج بسته اققان و غیران خود را باستان اقبال آشیان رسانیدند الی اصل موکب
جایون خال بر دولت و اقبال جبار الار سا و اردبیل رسید و شرف طوان هر قدر منور حضرت سلطان لایق
و مشایخ عظام صفویه استعدا یافته از ارواح مقدسه اجداد کرام رضوان الله علیهم اجمعین استمداد و عین
نموده در اوایل ماه رمضان المبارک از اردبیل متوجه کلخارا آن که مدفن حضرت سلطان سید جبرئیل علیه الرحمه

شده چند روز در آن موضع تیرک توقیف نمودند و سواران این سفر آنکه خواججه شمع را که وزیر دارالرزق و فرزند بود چنان
میزران عالمیان داشتند بوزارت خراسان سر بلند گردانیده آن منصب عالی با علاقه مناسب سابق فرمودند و بطور
و نسق کل ولایات خراسان و محلات آنرا احکام و عزل و نصب عمال و کلمات آن برای و رویت او مفوض گردید
باید تقدیم منزلت او را با وجع اعتدال رسانیدند چون درین سال در آن ولایات کم محصول بود بجهت خرابی آب و
و نخل آن خلایق از آن طرف روی جانب اردبیل و قراجه داغ آورده بودند و عسا که منصوره نیز وارد شدند و در آن
نیز بجهت تاخت قبل از آن احوال رعایا اطفال پذیرفته نداشتند شده بود و غله کم یافت بود و شکر بیان لا علاج
آذوقه دوسه بار از اردبیل سرانجام میبایست نمود و غله داران غله خود را مخفی داشتند که قیمت بسیار میخواستند
از موقوف بلال حکم قضا جریان بنیادهای پست که دیوانیان اعلی پست در آنجا و از غله بر محال آبادان آذربایجان کم نموده
محصلان تعیین نموده که رعایا با بلاغ خود بار دوی اصلی نقل نمود و یکصد من بوزن تبریز پنجاه دینار رایج و یکصد
بجا که منصوره هیچ نمایند و در تانی الحال بجهت بعد مسافت و گرایه الاغ منقحت رعایا را منظور داشت یکصد من
بده هزار دینار قرار یافت و دیوانیان عظام حسب الفرموده عفو و محصلان بانجام این خدمت تعیین شدند بعد از
فراغ ازین امر از راه انکوه بازسبدر رفته منازل خلف پیک سفری واقع در کنار کتب اس از فرزندول جایون شک
منازل چنان گردید و در آنجا بجهت روزه داشتن قصد اقامت فرموده ماه صیام را با اتمام رسانیدند و درین
منزل منشور عافیت جایون بجهت رفع حجت روزه قیام بجای آورده ام حفظان قلعه کنجه مستعمل بر بوجوه و فضا
پادشاهان فرستاده پادشاه قاضی و اعیان سپاه اعلام فرموده که مالک آذربایجان و شروان ملک موروث
است و در میان بعد از احوال شاه جنت مکان کم فرستی کرده بقلب متصرف شدند و همت و الانهت
بتنجه آن محروفت و محظوف داشته هیچ وجه دست انداز من مقصود باز نپذیرایم و تا عافیت بهر طرف حرم
فرموده ایم ایستاد و نظر اختصاص یافته ایم و جنال اعلی که از جانب پادشاه روم سرور شده آمده بود و در آن
قلعه باو مستقر بود و بیجا و نیت جنود تائید الهی و نیروی دولت شاهنشاهی شکست یافت و دیگر از هیچ طرف درین
سال مدوی بشما نمیرسد ترک مخالفت و قلعه بندی نمایند تا قبت اندیشی و تا مل عاقلانه درگاه عالم پادشاه
که توجیه خسروانه باج عاج طلب او مبذول افتد و هر که امرا و ده رفتن دیار روم داشته باشد با اموال و از اوق
امل و عیال سالانها غارتار و نه شود که از عا که منصوره آسیمی ایشان نیرسد و وبال چون مسلمانان را در کردن
خود گیرند که اگر بنده بودند ما را قبول نکند و بناست عصیان و طغیان گرفتار آیند از جمل مغرور خود داشته

[illegible]

کامران بهر بالای آن قالیچه برادران کرج طبعاً پزند نموده اراده نمودند که شایسته حضرت علی چون برنجال افکار
یا فیه امرو نمودند که اول از جانب اشراف شایسته بعد از آنکه از جانب اعلی صبیق زو جواهر آورده شایسته گردانند اما
و حضار مجلس نشست آنگاه هر کدام بوازرم شایسته قیام نمودند و از آن شایسته گردانند و پدید آمدند اما در کاسه و او نمود و از
خان شایسته کاسه نوشیدند و هکلی انظار به تعبدات شایسته و خلع فاخر و خمر و اندر از کشته و خست انظار یافتند
بعد از رفتن که چنان از آنجا کوچ واقع شده در اول تحول حوت ظاهر شد و کنج حوالی متعبد قهوه و التجهیز شایسته نظامی
قدس سره مخیم بر اوقات جاه و جلال گردید و بر خود ابریک توپکی باشی را مقرر فرموده بودند که قلب تو بهار که در
بر کشت است و در هر دو تو بریزی ناید و مقرر فرمودند که امرای عظام قریب باشی مثل قجای یک و جمعی
در علامت غیر هم ملاحظه اطراف و جوانب قلعه کرده محل اقامت اردو و جای سینه تعیین کرده و شخص سازند که
از کده اطراف سینه پیش میرود و محاصره یک عنوان میراست تخت یکمت اگر راه آمدند و میان از قلعه مسدود کرد
بعد از این در دوازده حضاری ترتیب داده علی بن ابی طالب و باو فانی قریب یک سجدار باشی و جمعی از تشکیان و غلامان در آنجا
بر قیادت نامور گشتند و چند روز یکمت قرار محاصره در رسیدن قالب تو بهار در امکان توقف واقع شده
سال با فر رسید و دیگر باره کوکب خمر و نوروز عالم افزو گشت و قیام سال نخست نال یونیت نیل که مطابق
سنة خمس عشره الف سال مینویسند و بیان مجامع قلعه کنج و دست و دادن ان حصن حصین و سایر حصون
و حضرت قادر چون سال جایون فال یونیت نیل تر که آغاز شد و بهار و لکت انداختند خمر و نوروزد عالمیان افزو فرمود
و فرزندکی داد و وساحت عزمه جهان از لطافت بهار چون روضه چنان طراوت تازه یافت تبصیر لایست
قربانغ که از لوطیت هوا همیشه بهار و سبزه را بانش و صیف و خشتا یک قرار چنانچه استاد و مخوران شایسته نظامی
قدس سره و لطافت و تراست آن سرزمین گفته نظر خوشا ملک برود که افضای وی نه دردی بهشت است
بنا کل نه دردی و تموزش کل لوه ساری نازستان نسیم بهادی و بهار همه ساله بیکان آن سبزه شایسته همیشه در نور
نعت فریاد سلطان سرافراز اقلیم چهارم با کوکبه خمر و آسمانی بای بر سینه خمر و شرف نهاد یعنی یونس آسان گشت
حوت بیرون آمد و بطریق آن محل فرامید و نوروز غیر و این سال در روز شنبه پانزدهم شهری قهوه اتفاق افتاد
عالم بر جوانی از سر گرفتار و وی کرامی در جنبه شایسته نظامی تر و دل ابلال داشت و در جهان منزل بوازرم شایسته
نوروز و مراسم افزو فرمود و اقامه و قیام نموده چند روز با طعنه عشرت گسترانید امیر و وزیر و غیره و کبر و باری
و دستهای کشیده و انجمن و خرمی دادند بعد از فرایح جشن نوروز متوجه قلعه گیری شده از آن یورت کوچ کرده

در پای قلعه نزول کردند و سیاهانمت کرده طبقات شکر هر کدام بوجمل خود فرو دادند و روزی بر دروازه فروری
تاثر که بمنزل خود رفته بودند فوج فوج چایه سر بر علی می آمدند و دروازه قلعه گیری را اسم جان سپاری بطور می آورد
و توپیان نیز توپخانه ترتیب داده شروع در توپریزی کردند و از بجاخت اروام و در حاصه و قلعه داری میگوشتند
و توپ و تفنگ و بالیج مار و وی هایون ریخته آنچه کال می بود در امر قلعه داری از ایشان بطور می پوست
و بخت اگر کلاه باقری بخش گیر نمایند رستم سلطان را که دو سال بود که نزد ایشان محبوس بود قتل آوردند یکی
از سادات عظام عالی سبب شدند که نسبت قرابت بوالده اشرف داشت و بحسب تقدیرات آسمانی در قلعه
گنجه واقع گشته و مخزن و مخرم بود و در وقت ازاد بار و بخت برشتگی این سپه غریز پیکناه را بجان نسبت مقول ختم
ابواب ملایمت و کشتی بالکلیه میزد و در ولیدند چون حضرت فتح ابواب که بخشاشده بی منت و کشیده
در پای سعادت است ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار فرخنده آثار هایون کلاه و عظام سلطنت
و جهان داری و منافع عظمت و کارهای بود و او را اندوید منبره من یشاد کفایت و قبضه و رایت اولیا
دولت از چند و مقریان خلافت آمد چون داده اصلاح اثری بر سعی و اهتمام ایشان مترتب گشت و عاقبت
بشامت خدایان گرفتار آمد بجای اعمال صواب خود رسیدند تفصیل این اجمال و تبیین آن بمقال دیگر مکتوبه
که بجای صده قلعه قیام داشتند مقرر شد که اتمام توپ سیاه را تا حوالی خندق که جای انداختن توپست پیش برده
بیشتر از آن نروند و خواهان نصب نمایند که بعد از آنکه توپها ترتیب یافته شروع در توپ انداختن شود و از آنها
نقبها بحدق برده بر برج و باره رسانند و اگر بهرام اتمام حسب الفرموده بدان خدمت قیام داشتند
و تا قریب سه ماه بین این نین نقش اندم و یکا به اشتعال داشت و یکم تیر رسید و ذوالفقار خان ریخته چون
او غافل بودند بقصد دستبرد می نموده چند کس را علاج کردند و یکم و مرتبه دیگر بسینه حسن خان پرون آمد و جنگها
کردند اما کاری نداشتند تا آنکه توپهای بزرگ ترتیب یافته شروع در توپ انداختن شد و در خلال این حال
الفد و یزدی خان نیز بالشکر فارس سید و در طرف شرقی قلعه فرو داده از آنجا سینه پیش برد و از طرف جنوب
کار بر محصولان تنگ شد و قورچیان عظام و غلامان خاصه شریف پیش از آنکه توپ بقلعه اندازند نقبها از خندق
گذرانیده بر برج و باره رسانیدند از یک طرف قریب با نقد فرغ زیر و یوار اصل قلعه را خالی کرده و چهار
ستونها استوار کرده یکبار آتش در آن زدند و جو بهاسوخته سر آمد و در اندام پیروث رویا آن خطرب
گشته هر چند هجوم آوردند که سد آن دشمنان نمایند از آسیب کلوا تفنگ و صفت آن نمیدانند و از یک طرف به قلعه

چون از اطراف و جوانب انولایت در دست قزلباش بود بفرم تصرف آن محال بیرون آمد غریت اردبیل نمود
تا سرای سکه چون قدرت پیش رفتن نداشت از اینجا باز گشت اما شاه و درویشان و ده خلیفه انصار که حاکم قزوین
و راج بود با او در مقام کتبه بنشیند و در آن روز و او به تبریز فرستاد و از بی صداقتی فرق دولت خود را از تاج
و راج عاری ساخته مجوزه رومیان بر سر نهاده بعد از این قضا یا امرای قزلباش دست از ولایات
حوالی تبریز کوتاه کرده از دوبادو مرند و ذهاب و روزنوز و کر و آن حوالی متصرف جعفر پاشا قرار یافت و
سنان پاشا مشهور بجنال افلی که پیکر پکی بغداد بود او را نیز هوس تنجیر قلم و علیشگر در سر افتاده
شکرهای عراقی عرب را جمع آورده اگر او آن سرحد را بخود ملحق ساخته غریت انولایت شود و قورخس خان
شاملو که حاکم همدان بود امرای آنحد و دلا اخبار نموده در مقام مقابله و مقاتله درآمده اما قبل از آنکه
او را جمعی دست دهد جنال افلی قدم با نولایت نهاده با غلبه تمام بحوالی همدان رسید و قورخس خان
از کمال غفلت و غرور از طریق خرم و احتیاط دور و متعجب بحیثیت شکر شده باندک مردمی که داشت بمقابله
آمد اشتناقت شاه و درویشان عباسی که حاکم رستگان کونند و قورخس خان آمده بود از قلت لشکر اندیشیده
از محاربه منع مینمود و چون قورخس خان اعتدای بجانب او نداشت این سخن را بکبد و عذر حمل نموده خرم
و احتیاط که لازم سپاهی کریت مرغی نداشت بهر که قتال اشتناقت و شاه و درویشان با لشکر رستگان
بهلوار تحاربه خاکی کرده برکنار ایستادند و در میان حلات متواتر نمود و شکر قزلباش را که فوج قلیل بودند
در ساعت احاطه نمودند قورخس خان در آغاز محاربه با چند نفر از جوانان شاملو از صف سپاه بیرون آمد
که چرخ جیانرا بچنگ ترغیب نماید که و می از دومی و چهار شده با او در آویختند و یک دو کس از مردم
انولایت که روگردان شده بر و میان پیوسته بودند او را شناخته معاندانرا مخبر ساختند و یک نفر کس
از اطراف و جوانب با او جلو انداختند مشارالیه خود را بفرقی بکارزار یافته دست و پائی که مقدورش بود
زده گرفتار گشت بعد از گرفتاری اولش گریان دست از محاربه کشیده راه نهم می بودند شاه و درویشان
راه رستگان پیش گرفته و دست نهیب و غارت بردند از گردنه ای همدان و چهارکان انولایت بهم
دست ایل و عیال گرفته به بخوابان خریدند و جنال از حوالی همدان گذشته بطرف نهاوند آمده بخار که
یکطرفش بلوچستان پیوسته است جهت قلعه ساختن اختیار نمود که هم ولایت قلم و علیشگر متصرف در آید
و هم الکاهی لرستان در تحت فرمان ایشان باشد باطله قصه نهادند و قلعه ساخته قلعه حیکر در سعد و قاضی

نزدیک داد و عارض نکمیان و از وقت و براق سرانجام نموده مراجعت نمود در عیای آنها و ندکه شیخ طری
بارو میان نمی آویختند و مواضع و مزارع خود را خراب کرده و در اطراف و جوانب پراکنده شدند و در
آمد و رفت خرابی بسیار بولایت قلم و علیش کرده یافته اسرو نهب و غارت بسیار بوقوع انجامید خیال غا
قوچرخان را بنمیداد بیده حقیقت بخدمت خواند کار عرض کرده مورد استعجاب کردید و در احوال امری
و بعضی حالاتی که بعد از مراجعت بایت حضرت شایسته است و بعد از مراجعت موکلت ایون از خراسان بود و ایون
و اولاد او و کاند امیرالامرائی کشاده اجناس مطالب خود را که در خراسان ضمیر داشتند بر روی کار آوردند
و شاهزاده سلطان حسین را دهمت آویز خود کرده و بعضی از امرای مغزول را که در خراسان مانده بودند
بجانب خود خوانده خاطر نشان مردم نموده که حضرت اعلی شاه فی ظل اللهی قطع تعلق از خراسان کرده و برای
تشریف بردن و از استیلای رومیان فرصت آمدن خراسان نخواهند یافت و ما پادشاهزاده و درست
داریم بر سر او جمعیت نموده بشهد مقدس معالی برده بر سر سلطنت خراسان ممکن میسازیم و یکی خراسان را
منبط نموده از آمدن اصیانت میخانیم و هر کس طاعت نکند بدفع او پرداخته الکاهی او را بیکری میدیم
چون نام شاهزاده و رومیان بود جمعی بطرف او رغبت نموده امیرالامرائی و رئیس سفیدی بودند و آنها را
پذیرفتند از جمله محمودخان صوفی اعلی استاجلو که از حکومت نیشابور مغزول گشته بود و با او اتفاق نموده
باستظهار او بنیشابور آمده غازیان استاجلو ملازمان شاه نظر سلطان کوشک اعلی قوم امنیان
که حاکم نیشابور شده بود چون ملازم قدیم محمودخان بودند بجانب او رغبت نموده ولایت نیشابور را
بصرف او دادند شاه نظر سلطان بشهد مقدس نیز و امتحان رفته محمودخان در حکومت نیشابور
مشغول گشت و همچنین امام قلیخان ولد قبادخان قاجار که از حکومت سبزوار بجهت بدسلوکی شکوه
رعایا مغزول شده بود بر سبزوار آمده انولایت را از تصرف کاششکان محمدخان ولد یعقوب بیگ
جاشلوپرون آورد و متصرف گردید ابو مسلم خان جاشلو حاکم اسفرائین نیز با ایشان اتفاق نمود
امت خان که حاکم مشهد مقدس و از جانب حضرت اعلی شاه فی ظل اللهی امیرالامرا بود کس فرستاده ایشان
از خود سری و خود را می منع کرد ایشان ممنوع نگشته در مقام آن شدند که بر سر مشهد مقدس معالی آمده
از مشهد مقدس بیرون کنند و بدین اراده جمعیت نموده بودند که آمدن عبداللهمن خان بخراسان و وی
امتحان محصور گردید باقی احوال ایشان در قضایای سال آینده هر قوم ملک بیان میکرد و بعضی از مردم

مخزن خراسان که مواخذه و محاسبه کرده گرفتار آمد و بدو از جمله سلطان علی خلیفه ترکمان و جمعی دیگر از مفسدان بیک
رستم میرزا واد سلطانی حسین میرزا که حاکم زمین و او را بدو و در قندار با منظر حسین میرزای برادر بزرگتر خود مجاز
نموده بر دلفریافته میل نموده بطرف قندار فرستاد که او را با سلطنت خراسان فریفته با نظرف اوزند و پاد
از سپاه میان خراسان از هر طایفه بقصد ملازمت میرزای مذکور که نسبت به طرف قندار فرستاده با چون بایست
میرزا رسیدند میان برادران صلح واقع شد میرزا بدستور قندار را با منظر حسین میگذرانسته بود رستم میرزا اول
حال مقدم امیر اکرامی اشته از مافی الضمیر ایشان استطلاع نموده امرای مذکور میرزا را با بدن خراسان
اغوا نموده خاطر نشان کردند که ملک خراسان بی صاحب است اگر موکب عالی با نظرف نهضت نماید
بندگان که خدمتکاری بر میان بسته آثار جان سپاری بظهور می آوریم و غنایب شکر عظیم از طوایف
قرنباش که در خراسان اند در موکب عالی جمع شده نواب میرزا بدراج عالیه ارتقاء خواهند نمود
رستم میرزا اگر چه جوان شجاع دلیر مردانه بود اما بغایت فراغت دوست و راحت طلب بود و چندگاه با
امراء را نموده مجالس عیش و عشرت ترتیب میداد و در مقام مستی و بخار نشاء شراب و عده های کمینده
مینمود اما هیچ یک از قوت بفعل نمی آمد و بعضی اوقات بکنایه سخنان شتم بر عیدم رغبت آمدن خراسان
بر زبان می آورد تا آنکه خبر استیلای عبدالوسنجان بر مشهد مقدس باور رسید کینا قطع تعلق کرده
سرخیابان را جواب داد که تحت سلطنت و پادشاهی ایران با ولا و نامه در شاه جنت مکان متعلق است
و بماندستی ندارد و ما پدر بر پدر ملازم آن درگاهیم و هرگاه من بخود سری بخیال استقلال خراسان نمائیم
مخالفت طبع حضرت عالی شاهی قلل الهی است و با حضرت که پسر شاه جنت مکان و وارت ملک ایر است
مخالفت میباشد که در واز یکطرف با وزیر یکیه مقاومت میباشد نموده معلوم نیست که این مقدمات برینج و لایق
تمشیت یلبد با خود قرار داد که به شهر خود دروم و شهر بار خود بشم مجلا امر ابو الفضول را خند خواسته
با ملازمان قدیمی که داشت راه زمین و او را پیش گرفت و پای در دامن عافیت سجده چند روز فرستاد
غنیمت شمرد و اما از او صنایع روزگار مجال عافیتی نیافته زمانه بساط انبساطش و چیده غنایب اختلال
احوال بن سلسله راه یافت باقی حالات او و منظر حسین میرزای برادرش در قضای قندار و سیستان
و مال حال اولاد سلطان حسین میرزا از ابتدا تا اشتهار در طی قضایای سال آینده در دستانی علیحده توضیح یافته
بشرح و بسط در محل خود سمیت گذارش خواهد یافت ان شاء تعالی ذکر وقایع او و ایل ترکی که سال سیوم جلوس

جایبوست مطابق مستطمان و تسعین و قیاسیه بهار شد که در راه بوستان کیریم نهاده ضعیف رنگ
گلستان کیریم گهی بیاد جان سرور انظار کنیم گهی ز شوق لب یار اغوا کیریم درین سال نوروز
جهان افروز بغری و فرغندگی جود بخشیده و دوزخ هم در بیج الاول اتفاق خیر و ستیاریکان چون بود
شاهجهان در برج شرف نزل نمود و شوق کل بعد افغان کشید مرغ صغیر جود شاهجهان تار گشت
عالم پر موکب هایون شاه علی ظل اللهی بقر سلطنت ابد رسید و یکامرانی بر سادّه دولت و اقبال گشت
گشت و منصب رفیع القدر وزارت دیوان اعلیٰ بیز البلف ابد شیرازی که وزارت نواب غفران پناه
جهانبانی بدو مرجع بود و درین هنگام وزارت سرکار نواب علیه عالیّه قیام نمود و توفیق یافت
قابلیتش باقر شریف کرانیّه انیمرتبه عظمیٰ که استه که داند زمام مهم دیوانی را بکف کفایت او داد
و حضرت اعلیٰ شاه علی ظل اللهی ایام بهار را در دار السلطنت قزوین بعثرت و شاد کامی گذرانید بکفایت
رفع مکاره زمان و اقتضای ایام شهاب بهار زندگانیست در باغ و بوستان تجمیع راح ریحانی قیام
نموده از گلرخان سخن غدار کامستان بودند اما در لباس عشرت و نقاب غفلت که بر چهره آگاهی افکنده
بودند چون آگاهان خرد پرور با شططام مهم مالک که بغایت محفل گشته بود و در داخل از خطه تدابیر امور
ملک داری غافل نبودند چون شرط مصالحه رویان فرستادن شاهزاده و قطع نظر نمودن از ملک
آذربایجان و غیره بود و تصرف ال عثمان در آمده بود و این معنی بر طبایع کران می آمد و فرستادن شاهزاده
اصلامرضی طبع اشرف و اعیان قزلباش بود اما رای امابست اشخاص مقتضی عقل و درین عمل نمود
رضایان دادند زیرا که از دو طرف دو پادشاه عالیجاه روی بمالک ایران آورده بودند و هنوز بی اعتباری
در میان اطوایف قزلباش واقع بود و از بگشتن اشخان حاکم یزدانار مخالفت بظهور میر رسید و طایفه
ذوالقدران فارس تجرک و اغوامی بگشتن اشخان که در مقام سرکشی بودند و بعضی از امراء ارسلو که از حدود
اصفهان تا کوه کیلویه اقامت داشتند تا غایت اطاعت شایسته بظهور رسانیده بودند و حسن خان
افشار که در کوه لیکویه بنحو دسری حاکم گشته و ولایت ماموریت بود باز کشتی بدگاه جهان پناه نکرده بود
و سرکشان اکناف و ولایت اطراف مالک ایران که همیشه حلقه اطاعت در کوشش داشتند و اتوایف حکومت
شاه جنت مکان تا حال که پانزده سال است هر یک در مقرر حکومت خود دیوانی اقتدار افزوده و دم استقلال
و استبداد میزدند و باین حال مقاومت یا آن دو دشمن قوی متغذرو جاریه جز آن نبود که مدارائی بیکطرف

باروز کار ساز کار کردند و شورش باین پشته اش نمودن که آواز ناید یک کف برون چو شد هر دو با یکدیگر
اشنا بگردون کردن آن زمانه صدها بالغ و دردت حضرت علی شایع نقل اللهی صفا بمصالحه داد و متوجه بسان
یراق شاهزاده کشته محمد یقینان جاوشلو و یعقوب سلطانرا که در آنوقت حاکم دارالارشاد و ارباب بود
عقل و دانش و وفور فهم و کیاست و کار دانی و کمند و خشم از سایر امرا امتیازی داشت بر سالت
تعیین فرموده میرزا را باین شایسته روانه نمود و نامه صداقت آمیز و مستانه بکفرت خواند کار نوشته تنج
و هدایای طایفه ارسال نمود و لی آقای چاشنی کیر باشی را که دو سال بود بدین مهم آمده توقف داشت بنظر
نظر عنایت کرد اینده رخصت انصراف دادند و چون مشارالیه می نمود که از جانب خود کار حکم نشده بود
که خیال اغلی شکر بولایت عراق کشد و او بخود سری آمده در نهادند قلعه ساخته بخاطر انور خطور نمود که
جمعیت را بتخیر آن قلعه مامور فرموده تا رسیدن شاهزاده باستنبول آن قلعه خراب کرد و در حین انعقاد
مصالحه قلعه نهادند و در تصرف نبوده باشد ایالت ولایت همدان بطعاسب قلی سلطان ارشاد و عتقا
فرموده او را بتخیر قلعه نهادند مامور ساختند و امرای بیات را بجا و انت او مامور فرمودند ایشان
حسب الامر مشرف متوجه آن خدمت گشتند و قلعه را محاصره کرده چندگاه در تخیر آن اهتمام می نمودند چون
در آن اثنا آوازه آمدن عبدالوس خان بخراسان شیوع یافته متوجه موکب هایون بطرف خراسان
لازم گردید امرای مذکور کاری ساختند و خیال اغلی مرتبه دیگر بجانب نهادند آمدن باین حاج قلعه را
از بغداد آورده خراسان تازه رور کاشته رفت و بغداد انعقاد مصالحه چون خلاف شرایط صلح
بود متوجه تخیر آن قلعه که در وسط عراق واقع شده بودند و همچنان در تصرف رومیان گشتند
و استرداد آنرا بوقت دیگر حواله نمودند چنانچه مشرب بکفر ظهور خواهد آمد از مصالحه مذکور و فرستادن
شاهزاده و مسامحه که بار و میان نمودند جمعی از جهلای نادانرا که از خرد بهره نداشتند خارج قصبه و تقلید
و اسکیر کشته زبان سخن کشوند و نواب کامیاب اشرف با وجود قماری و آتش مزاجی و استیلائی قوت
غضبیه ایام شباب برای پیران صاحب خرد علم نموده گوش سخنان اینجاری را عمل روزگار نفرمودند و الحق
از انقدر مسامحه و دلداری نداشتند که بدین دولت رسید زیرا که چون خاطر از طرف رومیان جمع کرده متوجه
دفع اختلال احوال ممالک شدند به نیروی اقبال و حسن تدبیر و رای صاحب غبار فتن و فتور از ساحت ملک
ایران محو گشته در اندک فرصتی معاندان طایفه از هر طوایف سرکش قزلباش را دفع فرموده سر سرکش را

بنوعی بکبر طاعت در آورده اند که موجب حیرت ارباب بسیار گردید و آن قلعه و بسیاری از قلاع و بلاد
عظیمه که بتصرف امادوی درآمده بود است و او فرموده چندین قلاع و بلاد مفتوحه ضمیر آنها کرد و بقضاء
حاکم بنوعی از حسن و خوشایک متناظران پاک گردید که اکنون ساحت ملک ایران غیرت او ای برده
رضوانست و عقرب شرح هر یک در محل خود ممت تحریر خواهد یافت و ذکر آن کشید ان عباد الله من خیر الخلق
او از یک ولایت خراسان و سمرقند و مشهد مقدس و قتل غارت ساکنان آن بلاد طایفه دیگر سوانج
سابقا ایراد یافت که بعد از آن که در سال گذشته بمشهد مقدس محلی آمد و بود بمحضر پیشکش قناعت کرد و از سر مشهور
ابراهیم خان استاجلو که در آن سال حاکم مشهد بود و او ای آن ملک بنابر صلاح وقت با و وعده کردند که سال آن
اگر پادشاه قزلباش بر است آن ملک توجه نماید هر کس از جانب او قبیله این ولایت آید شهر و قلعه با و
سپارند و چون سمیع عبداله خان گردید که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بخراسان آمد و بی آنکه متعرض لید باشد
کرد و باز گذشته بجانب عراق رفت هوس تسخیر خراسان که در ضمیرش جای گیر بود و از دیار پذیرفته عبداله موسی
پسرش را از بلخ متوجه انصوب گردانید و دین محمد سلطان و له جانی یک سلطان خواهرزاده عبداله خان
که بیلم سلطان اشتها داشت و میر قلیا با او کلماتش حاکم هرات با لشکرهای بلخ و اندو و شیرخان
و چنگو و میمنه و فاریاب و هزاره و قیاق معاونت او اما موکشته پیش از آنکه محصولات بخصا درسد بخراسان
در آمدند و در اول حال که آمدن عبداله موسی خان بخراسان محقق و معلوم نبود و چون بسرحد و استعجال باز آمد
مردمی آمده بود و اول نیشا پور آمده محمود خان صوفی افغانی و غازیان استاجلو که در نیشا پور بودند بعد از اطمینان
بی آنکه حقیقت حال و کیفیت و کیت لشکر آنها بی یابند بفرم زرم با قشون آراسته از شهر بیرون آمدند
و با طایفه لشکر آوزبک در هم آویخته اندک محاربه فیما بین موع یافت و قزلباش آثار جلالت و شجاعت
بنظر آورده چند نفر از بهادران نامدار معتبر گرفتار کرد و دیدند و چون شخص شد که سر کرده آنجا عت عبداله
خانست غازیان استاجلو دست از محاربه کشید و خود را بقبله رسانید و در و بیاستحکم گردانید
بر بروج و باره برآمدند عبداله موسی خان در ظاهر شهر نزول نمود و خود آوزبکیه کرده و گروه جمع شدند محمود خان
چون اسباب قلعه داری جمع نداشت بوسیله گرفتاران که اقوام معتبر و میاننده لشکر آوزبکیه داشتند
مخفی پیشکش بیرون فرستاده عرض کرد که نیشا پور تابع مشهد مقدس است هرگاه مشهد مقدس را محبط تخیر
در آورند ما این ولایت را بی نزاع می سپاریم محلا عبداله موسی خان سعی جمعی از ابرار که اقوام ایشان گرفتار شده بودند

رضا بصلح داده کوچ کرده محمود خان سامی که قلعه انرا بیرون در ستاد و از آنجا عنان عربیت به
شهر مقدس معلی معلوف داشته چون بظلمت رسید اندک مردمی که با او بودند با آن بر آن درول
حال بجا میروند و توانست بر دخت در جوش توفی که نیم فرسخی شهر است نزول نمود تا آنکه میر قلی با حاکم
و نیکم سلطان و سایر امرای او بیکدیگر که در آنجا حاضر بودند بر سر او جمع شده از آنجا بجوای شهر آمده می نمود
شروع در لوایم قلعه گیری کردند و هر کس بخیال از مسیحا میان آنجوالی را که دست رسید بشهر آورد
برج و باره و فیصل و دروازه شهر بیرون را بقدر متدور استحکام داده بر برجی از جنود و زن بشیه
و ابالی و اعیان مشهور مستحقان کاشته بدافعه و قلعه داری مشغول شدند و کس پاپیه سریر اعلی مستاد
و حقیقت حال و تنقیص آذوقه و عسرت و تنگی اهل قلعه عرض کردند نواب هایون اعلی بعد از اطلاع
بر مضمون عریضه امت خان همت بر دفع اعدا و استخلاص محصوران شهر مقدس کاشته از مقر سلطنت
در حرکت آمد و بجانب مقصد توجه نمود و چون الکایری بضررت سرادقات اقبال گشت چند روز
بلند طمان جنت اجتماع عساکر نصرت نشان توقف واقع شد چون هنوز کوکب بخت ایرانیاں ظلمت
و بال بیرون نیامده استقامت احوال بر اختلال ایشان ایستادی مقرر بود و از اتفاق قضا و عنونت
هوای بیماری در معسکرها یون شیوع یافته عرض مرض بذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سوا یک
بیماری صعب عارض ذات هایون گردید جمعی از امرای عساکر را بستر فرستادند که مقدمه الحشود و تاه
بسطام برفته در آنجا منتظر ورود موکب اقبال باشند که بعد از صحت مزاج و بلج روانه انظر شوند و با
یعالجه و مداوا بردارند و چون اراده ازلی با اختلال احوال ساکنان آن بقعه شریفه و شهادت معلی انصاف
روضه مقدس رضیه رضویه علی شرفها الف الف سلام و التحیه و رفع درجات اخروی آن کرده سعادت
نشان تعلق گرفته بود بیماری و سقم مزاج بامتداد کشید بسیاری از عساکر منصوره بمضایق خاک و مضاجع
بلاک شتافتند و بیکدیگر ازین خبر متبجح و مسرور گشته از روی اطمینان قلب سعی در تسخیر شهر و قلعه نمودند و
و محصوران ازین اخبار طمانیت افزا پریشان حال گشته تا مدت چهار ماه در غایت یاس و جوان روزگار
گذرانیدند و با همدادین بود دولت مقاومت نموده بقدر مقدور در مدافعه کوشیدند و رفته رفته کار با
انجام میزد محصوران از فقدان آذوقه بجان رسیده دست از بیرون شهر باز داشته حصار اندر و نرا نیز
چندگاه محفلت نمودند و روز بروز بر و نیاں از رسیدن مدد و کوکب قوت گرفته محصوران ضعیف تر میشدند

و بجهت امتداد چاری و نفاست ذات مبارک اشرف قطع امید از آمدن او کمر بستند و چون عریقان بجزیر
اضطراب افتاد و از مقاومت عاجز شدند و حرکتی مالی کرده بمقتضای العزق مشت بکل خیش را داد
نمودند که بسید میر قلیا با عبدالمومن خان دم از مصالحه زده شهر را بسپارند شاید بجان لمان یافته
پروان روند خداوردی خان جلایر را پروان فرستاد و استاده عامی مصالحه کردند و عجز ایشان بعبادت
نما هرگز و بدیده المومن خان بان راضی نشد و خداوردی خان را با قبیح و جوی در برابر قلعه سپاست نمود
مقتول ساخت در کمال خشم و غلظت متوجه تخریب قلعه شده امرای او را بکینه بیشتر از پیشتر ساعی گشته
از همه طرف هجوم کرده وورش نموده و قزلباشی تاب مقاومت نیاورد و قوت مدافعه نیافت و او را
بر بروج صعود نموده بشهر ریختند امتحان با غازیان استاجلو و سایر مردم و صحن آستانه مقدسه
جمع شده حصار روضه مقدسه را پناه خود ساخته بمحاربه مشغول شدند جمیع سادات و علما و خدام و دربار
سیر کار فیض آثار و صلحا و اقیای که در مشهد مقدس بودند و آستانه مقدسه را ملجا امید داشتند با جمیع
به غارتزاری اشتغال داشتند اما این همه سعی سپاهیان و دعاگوهای مظلومان و افع قضا گشت و او را
چون اطراف و جوانب را احاطه کرده طایران تیر و تفنگ از جانبین پرواز کردند عبدالمومن خان و دیگران
مشهور به تسلیم سلطان با جمعی از بهادران نامی بشهر درآمد و بعضی آستانه و در آمدند غازیان قزلباشی
بلا ساخته و دل از جان شیرین بر گرفته مردانه و ارمیکوشیدند و یکبار از جام بلا شربت شهادت نوشیدند
تیغ بیانی سرافشانی آغاز نموده و صحن آستانه مقدسه از گشتهها پدید آمده امت خان با کل سپاهیان
و مردمی که یراق بسته بکنک مشغول بودند قتل سیده افکیه بر تنفسی ابقا کردند و چون از ارباب جلالت
برداشتند دست بخون علما و سادات و صلحا و خدایه آستانه و جمعی که پناه بروضه مقدسه آورده بودند
یا زیده عبدالمومن خان شیوه این زیاد ملعون پیش گرفته شعله غضبش جز بخون سادات و علمای شیعه
الطافی پذیرفت و از مضمون لای رحم المد من لای رحم الناس احتراز نموده با کمال قساوت قلب در
صحنه عیش شیر استاده جنود شقاوت در و داونیکه را باندرون روضه فرستاده و یکبار از پیکار کان منظر
از دار استاده و دار الحفاط پروان کشیده بدرجه شهادت میرسانیدند و مصاحف از دست مخاط
گرفته از جهان شربت میچنانیدند و از صبح الفوی استماع رفت که میر محمد حسین استرآبادی مشهور سالی
سرکه در صلاح و تقوی و عبادت درجه عالی داشت و همیشه در بالای سر ضریح مبارک نماز و طاعت تلاوت

نموده که از آن مقام شریف حرکت کردی و در آن روز هولاک که به دستور متاد در بالای سر شسته تباروت محول بود
یکی از اوزبکان از خدایچه دست در که بزرده پیرون میکشید میریچاره از هول جان و کشاکش و اضطراب دست بر
تخته ضعیج مبارک زده آنرا محکم گرفت و از یک دیگر شمشیری انداخته قطع میاد و نموده و شش و مجرمانه و او را پیرون
پاره پاره کرد و بجا آورد و غم اندوز ثانی روز عاشورا نمونده دشت که بلا بود و خون کشکان در صحن آستانه متبرکه که پیش
آب روان جریان یافته سفینه حیات نمرود خرق بگرفت کشت مولانا شانی که در ولایت عجم مرتبه سبحانی و در و شیر
درین باب بنظم آورده این بیت مناسب مقام است هنوز اگر نقش از خاک مٹهد را سفینه و شرط خون تا بکلا
برود عورات این طبقه که بر پوشیدگان جرم غرت و برده نشینان بر اوق غفلت بودند و آستانه جمع شده لختی
کشته بودند از جوی و پیران و برادران خود را غرقه دریای خون دیده و خود را دام محنت و بلا افتاده بدست
اوزبکان پیما اسیر و بسته شده و همچنین در کوچه و محلات دست قتل و اسیر و بیچاره آورده هر کس را
از محل اختاپرون کشیدند بعد از قین و شکنجه و اخذ مال همان شربت پیشانی نذر و ضمه مقدمه بیاد عیارت
و تاج رفت قنای دل مرصع و طلا و نقره و شمعان که از خیزنده پیرون بود و سفر و شات و ظروف و لوازم
چینی و کتابخانه سرکار فیض آثار که در تادی لایم از اقصی بلاد اسلام جمع شده بود و از معاصی بخلوط شریف
حضرات ائمه معصومین و استادان و مقدم مثل یاقوت مستحسنی و استادان سسته و دیگر کتب علمی تازی فارسی
که از خیر احصا پیرون بود بدست اوزبکان بی تمیز نادان و دانه آن در گرانایید چون خرف ریزه بی بهای میوه
مجلدات سده روز آتش پدید آید و نایب نهاد اشتغال داشت قلیلی از سپاهیان و سادات و اصحاب آستانه
و مردم مشهود که در نهانخانه خرید و بودند شبها پیرون آورده پاره و سر کوبه و میخ و اناده خود را با من میزدند
بعضی بوق آید و بعضی دیگر که قطع تعلق از فرزندان نمیکردند در موضع و محال نوحی شدند مقدس مختفی شده
بعد چم و هراس روزی میکند را نیندند تا آنکه جو و اوزبک از قتل و غارت و اسیریت ممنوع شدند خلیای
که در زوایا اختفا بودند یک و دو و جمع شده بقدر جمعیتی روی داده با وجود غارت زدگی مال و پوزانی حواله
میشد و هر کس قدرت بر ادای آن داشت اطفال و کوه و کانرا عوض میکردند بسیاری از نسا و صبیان را
که اسیر شده بودند پیا و را نهد برده بدل رفیت گرفتار کردند عبد المومن خان حاکمی در مشهد تعیین نموده در وقت
رفتن میل ملای بالای کنبه مبارک را که شاه خست مکان از هفت من طلا ترتیب داده بودند تعریف نموده
بعد از تسخیر مشهد مقدس روی توجه بجانب سرخس آورده شهر و قلعه را در میان گرفته اوزبکیه محاصره و محاصره

پروا شد این حسین خان حاکم سرخس طایفه افغانی که طایفه از زمان قدیم او بود و بر اسم قلعہ واری کوشید و قلعہ
بن الیابین محارب و قلعہ و قلعہ یافته چند مرتبه یورش و هجوم آورده کاری نفس افغانند و برین محاربات فوجی کثیر از
جنود او زکیده و بهادران مقتدر متغول و گرفتار گشتند از اهل قلعہ کمال جهاد و مدد و انکی بطور رسید آخر اهل
عبدالمومن خان از تنجیر سرخس یوس گشته مهم آنولایت مابال دیگر انداخته از پای قلعہ کوچ کرده و راه پنج گزین
و این حسین خان در آن سال در عباد و مقام خود اقامت داشت اما اکثر محال خراسان خصوصاً جام و خواف
و باخرو و کوس و غوریان و خوشنج از قزلباش خالی شده به تصرف او زکیده قرار گرفت محمود خان نیز سبک طاعت
که خانه کوچ در نیشابور داشتند شهر را خالی کرده به بطام آمده آنولایت نیز باستانی بدست او زکیده درآمد
کنجلیخان چندگاه در خواف قلعہ سلامت را نگاه داشتند و در آنکی نموده اما بالاخره چون از کوسک یوس شد از بیم
آواز مخالفان آنک عراق ساز کرد و بالبله در بله طهران که فی الجمله عارضه نواب نواب کامیاب حضرت علی شاهی
قلل اللهی رویا بهودی آورده هنوز صحت کامل نیافته بودند که خبر طاعت انز و واقعه فایده مشهده مقدس معلی اردو
رسیده موجب بریشانی ضمیمه انور حضرت شاه جهان و افسردگی عموم سپاه گردید چون قضاای آسمانی را جزو مبر
چاره نیست دست بجز حرکتی حضور می نرود و کافه خلافت لشکر سلطنتی ذات مبارک اشرف قیام ننمودند
و چون ضعف ظاهر شده اند در آن تا قصبه بلخیه عبد الغفور شریف آورده چند روز در آن استانه مقیم و زیارت
و دعا شنودی نمود و چون خبر مراجعت عبدالمومن خان تحقیق پیوست دیانت نصرت نشان بصوب مقر
سلطنت و حرکت آمده بصحت و سلامت بداد السلطنت فرودین رسیدند و گرمی زبده بود و افغان و امرا
بافزودن خان و جنود او زکیده نایمان شکست یافتن بتقدیر و کار جهان کلک سختی بردان که موکد ارامی مختار سخن
سرانیت عثمان اشهب سبک سیر را بجانب احوال خراسان لطافت داده و مینماید که قبل ازین مرقم پذیر میخیزد
ظهور شده بود که بود افغان چکنی بابو مسلم خان چاوشلو و امام قلینان قاجار و محمود خان صوفی افغانی استاجلو
و غیر فلک که با او متفق بودند شهادت سلطان حسین را دست آورده خود کرده جمعیت نموده اراده داشتند
که بشهد مقدس معلی رفته امت خانرا اگر اطاعت ننماید از مشهد بیرون کرده بود افغان قلعہ و امیر الامرا
بوده بضبط ولایت خراسان کمتر نیندند و برین اثنای عبدالمومن خان بر سر مشهد مقدس معلی آمده امت عثمان
محمود او زکیده کردید کس نزد ایشان فرستاده که جمعیتی که نموده اید بغایت موقوف است لیکن چون حال او بر
قدم بدین ولایت نهادند اول بر رفع دشمن بیکانه بروا حقن اولی الامت اگر قدرتی و قوت داشته باشند

و تا مشهد مقدس تواند آمد به نجد و آیند که مانیز با ایشان محلی گشته بر فتح محالان پرواریم و اگر قوت مقاومت
نداشته باشند تا حد و در او کان حرکت نمایند و چند روزی معاندان را بنحو مشغول گردانند که تا از عراق مدتی
رسد شاید این خطه شریف از مرء اعدا مصون ماند ایشان اگر چه تاب مقاومت عبدالمومن خان نداشتند
اما بقصد توجه شهید از موقع خود در حرکت آمدند در حلال این احوال نور محمد خان ابن ابوالمحمد خان ابن محمد خان
که والی محروم و نسا و اوچ و دوتیو بود و میان او و عبدالمومن خان وحشت پدید آمد و از خوف ناک بود و به هم ننگ
مباد و عبدالمومن خان قصد ولایت او داشته باشد و از یک نایمان و جمعی ترکمانان همایون خانی ساکنین ساقی
و آنچند و در اجمع نموده تا موازی شش هفت هزار کس جمع آورده بکوالی خویشان و آنچند و آمد چون آن
او سموع بود اتقانی و امر کرد دید بمطمنه ننگ مباد و نور محمد خان عبدالمومن خان ملحق کرد و مقاومت بآن شکر حرار و
شود رای و تدبیر ایشان بآن قرار گرفت که بمقابل نور محمد خان شتافته قبل از آنکه آن دوشکر بایکدی بکرتلافی گردند
با او محاربه نموده ننگ جمیع او را از هم فرو ریزند چه هرگاه او را منهنم سازند اگر فی الواقع در مقام مدافعان
خان بوده باشد انزاع او بسبب ضعف و فتور احوال عبدالمومن خان میکرد و و هم آثار غلبه و اقتدار ایشان
نمور یافته باعث خوف و هراس عبدالمومن خان از لشکر قربانان میشود و تخمیل که از آن لشکر حسابی گرفته
درست از محاربه مشهد باز دارد بدین غرضت مجازم گشته که محاربه او بستاند و بالشکر بر جاشجوی بمقابل و شتافته
نور محمد خان کس نزد بود اتقانی و دستاورد اعلا م نمود که مرا بالشکر قربانان کاری نیست بلکه غرض از این حرکت
صیانت ملک موروثی خود و دفع شر عبدالمومن خان است ایشان حکایت داخل بر یکدیگر نمود و با کمال سخت
و غرور از حسابی نگرفته و در مقابل اوصاف سپاه آر استند از آنجا نباشد و از یکدیگر نیز در مقابل آن فرقه مغرور
صف آر گشته از جانبین دست بآلت کار زار بر وند بهادران و از یک دولیران قربانان در هم او نخته
چرخیان قربانان محاربه با یکجا نباشد اما خسته هر اول و چرخچیان از پیش برداشته نصف رسانیدند سپاه
نور محمد خان شبیه آغاز نموده چون شکریاری از لشکر قربانان بر حرم تیر و دوز مجروح شد و چون از یک
بیات اجتماع حمله آورده جلوریز نصف سپاه قربانان که اکثر کمال فتح پراکنده شده بودند تا سخت و لشکر
قربانان چون خلاف رضای ولی نعمت پیش گرفته بودند تا ناید با وجود قوت و قدرتی که داشتند منکر
را از نزد پیش گرفته و نور محمد خان بران فیصا بنی نظریافته تا موازی ششصد مقصد نفر از جوانان کار آمد و
در آن محو که ضایع شده به راه عدم بودند نور محمد خان بعد از آنکه از قربانان دست از تعاقب باز داشتند و شتافته

بودن آن و امر که اسبهای دهنده تو بچاق داشتند از معرکه بیرون آمد هر یک شکسته و پشیمان حال با بیکدیگر
آمده با استحکام قلاع خود پراکنده شدند و بود آن خان عریضه ضارعت امیر سجدت بنده کان حضرت اعلی شاه فیصل علی
نوشته حسین علی سلطان پسر خود را که ارشد اولادش بود بدین گاه معلی فرستاده اظهار ندامت و شرمندگی
بسیار کرده استند عامی غفور تقصیرات خود نمود و نور محمد خان مرده فتح عبداللہ موسی خان فرستاده منت خود را
بروندا و بمقدور دولت خود بازگشت و عبداللہ موسی خان اگر چه در انسال مشغول الکای او شده اما بعد از تسخیر
مشهد و نیشابور طبع به ولایت او کرده و در اندک زمانی مدو را عبداللہ خان و او پور و سایر محال را عبداللہ موسی
از تصرف او بیرون آورده و او را از ملک موروث بیرون کردند و شرح آن احوال در ضمن قضایای بعد ازین
از مساعدت بخت مامولست انشا الله و عده العریز و قایم متوجه که درین سال بر حسب تقدیر خایق عبای
روی داد و درین سال محمد خان زیاده اعلی قاچار و امرای قرا باغ که در سال گذشته از صولت سپاه
روم از ولایت مذکور جلانموده بایل و اویماقات باز بسیار آمده بودند بخیال تسخیر قلعه کهنه با شمی انبوه از قبا
ایل و اویماقات ترا که قرا باغ آمدند و بپای قلعه کهنه رسیدند بمحاصره پرداختند و مورچهها بر طایفه قیمت نمود
سیما ترتیب داده و در لوازم قلعه گیری اتمام نمودن گرفتند و مقصد ایشان آن بود که چون کنگر صلیح
بار و میان پیش از تسخیر کهنه و قرا باغ شرایطی که مذکور شد تمهید یافته بود و ایشان بعد از آن لشکر قرا باغ کشیدند
تا رسیدن شاهزاده و ایلچی قزلباش بروم ایشان قلعه کهنه را از دست رومیان گرفته ویران سازند و منذ
چنین استحکام شرایط صلیح قرا باغ در تصرف قزلباشش بوده باشد اما از انطرف حارسان قلعه مذکور بریدند و سر
بجانب جعفر باشا که حاکم تبریز بود فرستاده از حقایق حال خبر دادند و او ایلچی بخدمت اشرف فرستاده و فرمود
که چون هنوز قواعد استحکام نیافته لایق نیست که در بدایت حال آثار مخالفت از جانب ملازمان انبوه
و بجالی که ایوم در تصرف منسوبان ال عثمانست تعرضی از و حضرت اعلی شاه فیصل علی چون صلیح مذکور را در وقت
موجب بنیان قصر دولت میدانستند بلا خطه آنکه مبادا در وقتی که شاهزاده بپایه سر بر سلطنت دروم رسد
این حرکت تا بخارج قزلباش موجب تزلزل امر صالح گردد حکم عاجون با اسم محمد خان و ملا اقا چادر فرستادند
که ترک محاصره کهنه نموده دست از ولایت قرا باغ باز دارند و چون تا ولایت و لکشای در لطافت هوای کشت
سبزه و ریاحین و ارتفاع صحرائشان و خصوصیات یلیاق و فلاق مشهوره آفاقت و شمه از این سخنور نامی
شیخ نظامی علیه الرحمه در کنند نامه اظهار نمود که شعر خوشا ملک بر روح که قصای می نه از بهشت باطل نه و

تیمورش کل کوه مبارک و دهستان سیم بهاری و دهانه سال سمرقند و ریحان شاخ همیشه در زمان دولت فرخ
زمینش با بیدار گشته اند و کوهی در و غفران گشته اند و در آن ساخت گیاره و جای همان از پله بسی کج در و
و طایفه قاجار و ایل و او میاق ساکن قرا باغ چندین سال بود که در آن تربت بخش بانس گرفته اهلک و باغ
کثیر انفع بهر سائیده بودند و دل از آن سرزمین باستانی بر نیده اشته و قطع نظر از وطن قدیم خود میکروند و بیخ نکند
ممنوع نگشته دست از محاصره قلعه باز داشتند تا آنکه خبر بغیر و پاشا که با بخت و بانی امر صالحی بود و هنوز در سر
از آن الروم بود و رسید از جانب او نیز ایلچی آمده در آن باب گفت و گو و مبالغه کردند بندگان حضرت عالی
خلل الکی متقدمی از ایل قاجار شاه وردی پیک نام جو لاق مشهور از دهم خان زیاده اعلی و ریش میدان الطبق
فرستاده پیغام کردند که پیدان شماروی ارادت و اخلاص بن دو دمان آورده از میان تربت و شفت
آبا و جدا و بیا چون با براتب عالی رسید اندک قرا باغ را با بایش داده بودیم و چون ایوم مصلحت و
مادر آنست که در نیوقت دست از آن مملکت بدایم ایشان اگر دولخواه و یکجست این دولتند و رضای ما را
منظور میدارند دست از آن ولایت کشیده و بنظر آید که در عوض قرا باغ در سایر ممالک و مقام بدین
عنایت میفرمایم قرا باغ بجای نمی رود اگر خدا تعالی خواسته باشد باز باستانی بدست می آید و اگر مقادسی
شوده باشد بر روزگار ستیزه نمیتوان کرد و امید داریم که بمن الطاف الکی عنقریب حق در مرکز خود قرار گیرد
محمد خان چون صوفی دولخواه بود بعد از اطلاع برین مضمون رضای خاطر اشرف جسته از بابی قلعه برخاسته
بجانب ارسبار آمد و از ایل و او میاق هر کس بهره از اخلاص داشت رضا جوی خاطر مبارک را بر ملک
و خلل ترجیح داده ترک آن ولایت کرده ممالک محروسه آمده جمعی که اعتقاد دست نه اشته روی ازین دولت
تا فتنه تن بدلت و خواری یعنی رومیان دادند و آن ولایت محک تجربه ارباب اخلاص گشت خوش بود
که محک تجربه آید بیان تا سیه روی شود هر که دروغش باشد چون بندگان حضرت شاهی ظل الکی مبارک
و اثنی دینت هاد و بی بعد از بیت سال که آن ولایت در تصرف رومیه بود و بمقتضای الامور مرهونه باوقات
انجمنی از خیرت و نفع بعمل آمده و نیروی اقبال و مساعدت نجات فرخ خالی در سال یونیت یل سنده اربع عشر
و الف نوعی که در طی فضایی آن سال سمت گذارش خواهد یافت متصرف اولیای دولت با دقرین در آمده
محمد خان که انواع قسب و قتلش کشیده و جرمهای ناگامی از دست دوزگار کشیده بود و از روی اخلاص
یک رنگی و یکبار و مایه آن ولایت سر بلند یافته از خفیف بدلت با وج عزت رسیده و از هر طایفه که اخلاص

و یکجستی ظهور آمده بود دیگر باره در آنوقت لای عزت فراتند و جمعی که در اخلاص ایشان خللی پیدا کرده بود در آنوقت
آهنگ مخالفت ساز کرده بودند و ترک لوطان خود نمودند قهرمان قهرناشاهی با جلال ایشان حکم فرمود
همگی را بجز او قهر از دیار خود بیرون کرده باز نذران فرستادند که موجب آبادانی ولایت و اطمینان مردم موافق
از منافق متمیز بوده و هر یک بجزای عمل رسند و این معنی کارنامه سلاطین نامدار و دستور العمل خواقین و کارکرد
و اگر چه این مقدمات در محل خود سمعت تقریری باید و ذکر آن در طی سوانح این سال مناسب نبود اما کمال سخن
بر دانه در انشای گذارش قصه بی اختیار از شایسته نگارنده پیشیه تجریر آن برداشت و دیگر از سوانح این سال
فرار نمودن محمد شریف خان جاوشلو و استشارالیه و ولد خلیل پیکر این حسین پیکر قوجی تیر و کمان شاه
جنت مکان جلیین آشیان و دخترزاده معصوم پیکر منوچهرت در خدمت هایون مغزو و محترم منصب
موروثی سرافراز بود در وقتی که ریاست جلال متوجه سفر خراسان شد مرشد قلیخان او را بر تیر ایالت
وخانی و دارائی قزوین نویسد داده این منصب را بپدر سلطان کو تو ال عمرزاده خود داد و بمحض سفاری مرشد
قلیخان و هوا پرستی و بجای طلبی ترک خدمت شهباز و زنی حضرت اعلی شاهی ملل الکی نمود و قطع تعلق از
موروثی کرده ایالت وخانی اختیار نمود و تا معاودت موکب هایون حاکم قزوین بود و در اوایل این سال
بی لنگه ششام را بجهت بی التفاتی نموده باشد بمقتضای الحایف خاین چون برضای خاطر اشرف قبول خدمت
نموده بود و خوف گذشته با چند نفر از مهران و معتقدان خود از قزوین فرار نموده بکیلان رفت مرشد قلیخان را در
اصحی قلیخان شامو نیز بجهت برادری مشارالیه و مخالفت ایام ابو طالب میرزا اندیشه ناگفته فرمود
کیلان رفت و چند کس دیگر که از حضرت اعلی بهراس داشتند این عمل کردند خان احمد والی کیلان بجهت
در کیلان جای داده بایشان از مردمی بسیار کرد و نواب اشرف بجهت آنکه به این باب شود ایش را
از خان احمد طلب داشت مشارالیه از فرستادن آبا نموده التماس عفو و انخاض نمودند بکام حضرت اعلی
چون مقتضی بازخواست نبود و تغافل با و قضا بانه شعار خود ساخته در آنسال در مقام بازخواست آن بر نیامد
و هم درین سال فرماد آقای غلام حاکم اصفهان را بجهت آنکه حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان
نواب جهانبانی حمزه میرزا منظور نموده بپس حکومت اصفهان نوکری مرشد قلیخان اختیار نموده بود
مواخذه گردیده دار و فکی و کل معاملات اصفهان بولی پیکر غلام نواب غفران پناه جهانبانی که در خدمت
حضرت اعلی مغزو و کرم و کرامی بود شفقت شد و چندین سال قرا حسن جاوشلو قوجی تیر و کمان که محل افتاد بانه

و منظور نظر عاطفت بود و بمصاهرت این دو دمان از اقران متمایز یافته بصیبه سلطان چید ریز را که مرشد قلیخان
از نروی تروج او داشت و صورت نسبت بکانه او در آورده و نواب اشرف عروسی پادشاهانه جهت تکریم
نموده و او را بدین رتبه نامی سر بلند و کرامی و مستخر کرده اند و ذکر در بیان حالات و محاربات که در فارس
و کرمان و دیلم میانه امرای قزلباش بود و قسوس چو دست قبل ازین فارس مضار قصه پروازی یعنی ملک
برایع نگار و مولا سخن طرازی چنین تک و دو نموده بود که چند نفر آقایان ذوالقدر فارس بخاسته یعقوبخان
امیرالامرائی آنولایت پر خست از اردو فرار نمودند و در حدود یزد بکتابت خان افشار ایشان را بست
آورده و بعلیق قلیخان شاملو توجی ترکش که داروغه یزد و حارس قلعه آنجا بود سپرد و کسب ظاهر یعنی راجه
نام نهاد و اما چون مرد میل صاحب داعیه بلند پروازی بود میخواست که بوسیله آقایان مذکور ذوالقدر فارس
بخود رام ساخته و صاحب اختیار آنولایت باشد و بتجریک و اغوای میرمیران که مرد فتنه انگیز شور طلب
بود در کل ولایت فارس و یزد و کرمان لوای اقتدار برافراخته فرمانروا باشد و زیاده جالی از ارکان
دولت قاهره پادشاهی نمیکند و چون هر دو مست با ذه غفلت و غرور بودند و خامت و از عاقبت
نمی اندیشیدند بعد از آنکه یعقوبخان متعاقب ایشان بی یزد رسید از اطوار ایشان آثار بغی و خلاف تصور
نموده لب از گفتگوی آقایان بسته همان لحظه خود را از یزد پیرون انداخته راه شیراز پیش گرفت بیکتابخان
جمعی را از عقب او فرستاد و اما بگردش نرسیدند و چون یعقوبخان بشیر از رسید و در مقام دفع منفعت
طایفه ذوالقدر که با جدا و بکتابخان مستظهر بودند درآمد خواست که در کسر شوکت بکتابخان سعی نموده
شعله اقتدار او را بر لال تدبیر فرو نشاند که قوت امداد ذوالقدران نداشته باشد و چون از جانب اشرف
مرخص بود که در انتظام محلات فارس آنچه صلاح داند بعمل آورد و نوید ایالت کرمان از جانب هاپون
عباس سلطان افشار عم بکتابش داد و بطوایف افشار که در کرمان بودند اعلام نمود که بر سر عباس سلطان
جمعیت نمایند که نواب اشرف بنابر سوی اعمال خود و سر بهای بکتابخان ایالت آنولایت را بعباس سلطان
شفقت فرموده اند عباس سلطان که همیشه در آرزو بود و نیمه قد مد را فوزی عظیم دانسته طرح ایالت دار
انداخته دست تصرف با موال دیوانی دراز کرده عموم سپاهیان آنولایت نقد را بنیهایی پیغامیده و آن
زبان بزرگ اندیشیده بامید انعامات و مناصب بر سر او جمعیت نمودند و او بکجاست آنولایت مشغول گردید
چون این خبر به یزد رسید تزلزل و احوال بکتابخان بدیده اند و برایش سفیدان افشار که دیرین با او بودند

بی اعتماد گشت اما چون پدرش در داد و دیوید از جانب او اشعاری نشده بود دانست که ساخته و پرداخته
یعقوب خان است حقیقت را خاطر نشان ریش سفیدان افشا کرده با جمعی که با او بودند و کما پیش با نفس کس
میشدند از نیز و متوجه کرمان شد و چون آمدن او مسموع عباس سلطان کردید خشری انبوه از متجدد افشا
و سرداران اعصاب و کرمان و احشام آن ولایت جمع آورد و با سه هزار سوار و پیاده متوجه لوگشت پیکان
چون از جمعیت او خبر یافت و کسی از جماعت افشار و مردمان کرمان نیز نترسید و او نیامد و مع هذا باز که مردی
که با او بودند به مظنه وی اعتماد بود و خاطر نشان لوگرددند که اساک بر طبیعت عباس سلطان غالب است
و زیاده داد و دهنی ندارد و جماعت افشار سالهاست که غریق بحر احسان و نمک پرورده این سلسله
و بحسب ضرورت بر سر او جمع شدند و معلوم نیست که بکشت خاطر او بجایه خان رغبت نمایند و اگر اندک ناخیرگی
در رفتن واقع شود بر چنین دید ولی محمول گشته موجب دلیری اتباع عباس سلطان میگردد و پیکان شخان
که الحق مرد شجاع و دلیر صاحب همت بود به پسر عقالی صایب را می غلنمود و مستعد رزم و پیکار او گشته تا
حالی شد در هیچ مکان توقف ننموده از انطرف عباس سلطان با قشون آپاسته از شهر سیرون آمده
ننگی بسیار بر زمین و بار باز داشته و در ظاهر سواد شهر صف سپاه آپاسته پشت بدیوار بست شهر قلعه
و او چون پیکان شخان بمقابل او شتافته تقارب فریقین دست داد و با اتباع و مردمان خود جلوریز بر او خیزد
بیک حمله دلیرانه صف سپاه کرمان را متفرق و پراکنده ساخت و اتباع عباس سلطان که حال بد بنیوال مشا بودند
چاره کار منحصر در فرار و تحصین و قلعه داری دانسته و با پیران و مردم اعتمادی خود و قلعه رفته متحصن گردید
پیکان شخان مغرور و منصور بنظر آمده در مقام ترتیب اسباب قلعه گیری شد جناب آصف صفاتی حاجم یک
ولد ملک بهرام اردوبادی که مرد صلاح اندیش صایب رای و وزیر پیکان شخان بود و در آخر مدبر و وزارت
دیوان اعلیٰ صعود نموده رعایت حقوق ملک خواری که آن سلسله نموده صلاح دولت ایشان در آن دانست
که غم و برادر زاد و بساط مخالفت را در هم نوردیده ترک عناد نمایند و از پیکان شخان استجازه نمود و قلعه
و عباس سلطان را بمن تقریر و نصایح سودمند و خواهی پذیر بمصالحه راغب ساخت و عباس سلطان بمصالحه
داد و مشروط بر آنکه پیکان شخان قسم بیاورد نماید که در حق او و پسران و مردمی که مراقت او اختیار نموده اند
در مقام غدر نبوده باشد و بدی نیندیشد و الکا و تولی که قبل ازین داشت دستور باو که از پیکان شخان
شرط نموده گور را میان مغلط مو که گردانید و عباس سلطان و پسران و سایر محضین علیه بر عهد نامستوار او گرد

بعد از عهد و میثاق از قلعه بیرون آمدند اما پیکت استخوان بجمد و جان وفا نمود و در همان چند روز عم و عمو را در
بی اطلاع وزیر و متنبیان آن پسر از میان برداشت و این معنی بر او مبارک نیامد و در همان ندوی زمانه
عذر خاک او بار بر فرق او بخت و از کاس ناکامی شربت هلاک در کام او ریخت قصه پیکتاشان خاطر از حقا
کرمان جمع نموده دیگر باره بریز و مراجعت نمود اما یعقوبخان در فارس لوای شوکت و اقتدار افراخته شروع
گرفت و دیگر ذوالقدران مغضوبه با هر کس که منظم خلاف داشت گرفته تعقل رسانید و خانه های آقاها را
که ورز بود و بعضا من داده اطلاق و اسباب ایشان را تصرف شد شاه و روی خلیفه و ولی خلیفه شالمور و دیگر
محمیل قلینان که در زمان و کالت مرشد قلینان حاکم تبریز فارس شده با دوست سعید نفر شالمور از زمان
قدیمی ولی خلیفه در آنجا اقامت داشت یعقوبخان چون سود مزاج اشرف را بان سلب میداد است او را از ملک
آن ولایت عزل نموده مشارالیه از اطاعت او سر باز زد و یعقوبخان برای خود یا با شاره خپان اعلی علی نقی
بیانه شکار از شیران بیرون آمده علی الغله بر سر او ایغار نمود و مشارالیه ثابت مقاومت نیاورد و کفر
کرد و یعقوبخان تعقل او و چند نفر از اولاد و اقربای او مبادرت نموده دقیقه از وقایع نهب و غارت
فرونگداشت و بقیه السیف را از انولایت بیرون کرده جن یک پسر بزرگ شاه و یردی خلیفه با سایر مردمی
که از آن مملکت نجات یافته بودند در کمال سامانی و غارت زودی بریز و آمدند و پیکتاشان مقدم ایشان را
کرامی داشته همه را در کف حمایت خود جای داده رعایت نمود و در کل مواد مخالفت یعقوبخان اختیار نمود
اوقات بکرو اندیشه تنصیع او بر سر و تا آنکه آقایان ذوالقدر را نیز که در قلعه در دست علیقلی پیکت شالمور
ترکش بودند بعت گرفته مطلق العنان گردانید و در مقام تربیت حمزه یک جانشین و در آید و در ایالت شیراز
نویس داد و از جانب ایشان عرضه داشتی بیاید بر اعلی نوشته مبلغی خطیر بر رسم نرجان قبول کرد که چون میانه
یعقوبخان و طایفه ذوالقدر بفساد انجامیده ریش سفیدان آن طبقه به پیروی با و التیام نمیکردند و ایالت او را
نمیبردند اگر رعایت شهر یاری شاطمال آن طبقه کشته یعقوبخان را از حکومت فارس عزل نموده دیگرانی از طایفه
در گاه شفقته شود و اصلاح دولت اقرب است و نیز پست که بدین وسیله کنون خاطر او بطور آید و زمام مهم آفتاب
در قیامه اقتدار او باشد هر چند نیکو امان و صلاح اندیشان خصوصاً حاتم بیگ وزیر او را ازین بوالفضولی منع
نموده میگفتند که جناب خان با طایفه افشار حسب فرمان پادشاهی حاکم کرمان اند و همایش یزد و طایفه ذوالقدر
تسبی بدیشان نداد و لایق حال و مال است که از یزد متوجه کرمان شده بداری آن ولایت مشغول باشند و

این گونه بود الفصولی که مرضی خاطر پادشاه و ارکان دولت قاهره میت کردند و هوار و لیجان بدش نیز که در اردو
بود گمان فرستاده او را منع میکرد و اما چون او از اخلاص بهره داشت منع احدی ممنوع گشته از اطوار او آثار
عصیان و طغیان بنظر میرسید تا آنکه خیال تباه اساده نموده بود که اگر از دیوان اعلی بروفتی رضای او عمل نیاید
یکی از حفا و میر میرزا که پیراهن و ختری شاه جنت مکان بود دست آور خود کرده بر کل ولایت یزد و کرمان فارس
رقم اختصاص کشد بکناش خان بشارت بکم میل داشت و به ترکیب ایون و از معتاد بود و اما جان از باد
غرور و نخوت سرست بود که جز حرف استقلال و بلند پروازی بر زبان نمی آورد و کاهی در آغاز نشاء ایون گفت
که من از امیر محمد مظفر کتر نیستم که از مرتبه شکی میدکیزد بپایه سریر سلطنت و پادشاهی عروج نمود القعه آقا
شیراز از نو قعد نمودند که بفارس رفته هر یک او میاق خود را جمع نموده مردم آن ولایت که از تسلط و استبدادی
یعقوب جان بجان آمده هکی از و خایف و هراسانند بجانب خود خوانده و او را از آن ولایت اخراج نمایند بکناش
خان بختان واهی و دراز کار ایشان خرقه شده نام ایالت فارس بر حمره یکس با مشلو نهاده و او را با قلع
ذوالقدر و یکصد و پنجاه نفر از غازیان افتاری بجانب فارس فرستاده خود را در اردو خود که قلعه یزد را از
علیق یک پیرون آورده و ما من خود سازد و علیقلی یک سر از اطاعت او باز زده قلعه را ضبط نمود بکناش خان
و دیگر فتن قلعه اهرار نمود جمعی را بمحاصره امر کرد و هر روز بهین الفریقین نزاع و جدال به توجع می انجامید تا آنکه
جمعیت این حالات بمسامع جاو و جلال رسیده توجه موکب هایون جهت دفع آن اختلال به آن طرف نهادند
و از دوازده سلطنت قزوین بصوب اصفهان و حرکت آمد چون خطه کاشان محل نزول موکب نصرت نشان
گشت خبر گشته شدن بکناش خان باستقبال موکب هایون آمده خاطر از آن اندیشه فارغ گردید و بهین خیال
و تصحیح احوال آنست که چون آقایان ذوالقدر قدم ولایت فارس نهادند یعقوب خان بنوعی آن ولایت را ضبط
نموده بود و طوایف ذوالقدر چنان از و خایف و هراسان گشته بودند که حرف مخالفت او و بهین خیال بکناش
نقش می بست حمره یک بجانب شولستان که در زمان حکومت ولی سلطان با و طایفه جاشلو تعلق داشت
رفت و باستظهار طایفه افتار دست تصرف بآن حوالی دراز کرد و نخست قلعه سفید را بدست آورده
بامیت آقا نام معتدی سپرد که اگر حادثه ایشان را پیش آید که بهیاضی استیاج داشته باشند خود را با و قلعه
کشید و از حوادث روزگار حیانت نمایند بعد از استحکام قلعه در آن خود روزی سپهر محل اقامت انداخت
اما طایفه ذوالقدر کسی بر سر او جمع نشد و عنایت ایشان بر دوجی که مطلوبشان بود و تمشیت نیز بر فتنه یقوب خان

از آمدن ایشان اطلاع با جمعی از دولتمردان خود بر سر اجتماع ایستادند و آقایان افشار که علامات او بار داشت
مشاهده میشد اراده بازگشتن کردند جمعی از ذوالقدران یعقوبخان بایشان رسید و جنگ در پوستند و اگر ^{۲۱۶} کشته
مقتول گشته قلیلی که نجات یافته پنهان و آمده بکشتار خود از حقیقت حال آگاه کردند اندکی موجب خفت بی اعتباری
او گشت القعه حمزه پیک و اسماعیل خلیفه و له اسحاق خلیفه و رفقا که از قضیه افشاران و آمدن یعقوبخان خبر یافته
چون جمعیتی که کمون خاطر ایشان بود بر سر ایشان نشده بود و قوت مقاومت یعقوبخان نداشتند و فرار
قلعه واری بخود داده چون بجای قلعه رسیدند امت آقای کوتوال که محل اعتقاد حمزه پیک و رفقای او بود
بقلعه راه نداد و بنا بر آن از تحسین قلعه مایوس گشته چاره دیگر جستند که یعقوبخان چون قضای مبرم و بلای
آگاهان رسید و زیاده دست و پایی نتوانستند زد و همگی گرفتار بند ملاک دیدند و یعقوبخان بیست و چهار نفر
از آقایان معتبر را مقید و مجوس بشیر از آورده سایر شکران خصوصاً جماعت با مشایخ و بزرگان
گشته حمزه پیک و رفقا که بدست مردمان یعقوبخان در آمده بودند مقتول شدند و یعقوبخان هر یک از زمان
مماند او خود را بموعی که توانست بدست آورده مقتول ساخت و یا هر کسی مظنه داشت از میان برداشته
در سنگ و باد ایشان تاخیر جایز نمیداشت و خاطر از عمر ایشان جمع نموده بر کل ممالک فارس و الی قندهار
فرمانروا گشت و امت آقای قلعه را بتصرف یعقوبخان و ذوالقدران گذاشته بعد از آن قضایا یعقوبخان بیست
نزد دفع پیکتا شخان تا قریب هفت هزار کس از امر او ایمان و تجمعه فارس جمع آورده بجانب یزد و کت
آمد یوسف خان و دلقلی پیک تورچی باشی که قبل از جلوس هایون حاکم ابرقوه بود و در ایام جلوس هایون
منصب تورچی باشیکری یافته در ثانی الحال بر اقامت امرای عاصی در قلعه مجوس کشته بالعماس و اینان
بر پیکتا شخان از حبس نجات یافته در ایامی که موکب هایون در خراسان آمده یزد و با جمعی از ملاکان
قدیمی او و پدرش که در ابرقوه بودند با مادر پیکتا شخان قلعه ابرقوه را تصرف شده حاکم آن ولایت گشت
اما بزرگی و عظمت و اقتدار پیکتا شخان بر منضم خاطرش نبود و باطن منافعی با او نداشت اما پیکتا شخان
بجست قریب قرابت و حقوق تربیت قلی پیک پدر او با و مدارائی میکرد و چون یعقوبخان به نزد یک
ابرقوه گیس نزد او فرستاده اعلام نمود که چون از پیکتا شخان خلافت و دولتمردی بطور میرسد سمت
او مقصود است طریق اعطای آنست که تعصب او بیاق را منظور ندارند و بیکر این جانب ملحق گردند که
ایشان را بعد از آن چون برفع شر او نموده شود حکومت کرمان بآن عزیز تعلق خواهد یافت و یوسف خان نوید آن

کرمان یافته با قشون و لشکر خود به یعقوبخان ملحق گشته اطاعت و انقیاد نمود و یعقوبخان برافقت او که بزرگراه
افشار بود دستگیر گشته با حشری و بنوه و لشکری که در شکوه روانه نیز دشت و در حینی که بکتاش خان قلعه نرود را
محاصره نموده میانه او و علیقلی یک فورجی ترکش کو تو ال قلعه نزاع بود و نظر هر نیزه رسید و بکتاش خان
چون از آمدن او خبر یافت بجهت آنکه اکثر قشون و لشکر او در آنوقت در کرمان بود و بهر او حاضر نبود بمقتضای
گشته بارش سفیدان افشار قریه مشورت در میان انداخته بکنج امان آن سلسله باو گفتند تا خان در نرود
توقف دارد مردم دور و نزدیک او را بعضیان و طغیان منسوب میسازند اولی آنست که ترک مکنی بزرگ کرد
روانه کرمان کرد و دوع بشهر خود و دوشهر بار خود باشد و هرگاه که خان در کرمان بوده باشد بخوابد از جمال شنج
نمی ماند و یعقوبخان جرات آمدن کرمان نخواهد کرد مع هذا اگر یعقوبخان لشکر بکرمان کشد و راجع بدفع او اسان
میتوان بر دخت بکتاش خان را غیرت و انگیز گشته نخواست که پشت بضم نماید و پهن الجهور تهمت ده
که نیز باشد و میر میران نیز چون معاونت او در آنوقت لوای شوکت و اقتدار برافراشته بود مانع رفتن او
مجملا بجهت بکتاشخان جملا و مردم نادان باندک مردمی که با او بودند بجای یعقوبخان که بستر از شهر بیرون آمده
در برابر او صف سپاه آراست و از جانبین دست بآلت قتال برد و چرخیان لشکر شیراز حملات متواتر نمودند
و دلیران لشکر افشار تا بصدای ایشان نیامده تزلزل بحال سپاه نرود را یافت بکتاش خان چون قوت
لشکر خود و کثرت اعدا را مشاهده نمود دانست که اگر بقاعده و آداب جنگ کند مقاومت با آن لشکر شایسته
که بخاطر آورد که بطریق که در محاربه عباس سلطان عمل نموده بود بعمل آورد و بهیئت اجتماعی یکبار فدا
و در بر صف سپاه شیراز زد قول را بدین غیرت بمحمدان سپرده با خلاصه شجاعت لشکر خود از قول صدای
جلو نیز بر سر ایشان تاخت و صف سپاه چرخیان او را ویران ساخته تزلزل در بنیان و ثبات و لشکر
شیراز انداخت و یعقوبخان صراحت گشته از حد مدد گیران که از غازیان افشار بنظر آمد آنگاه ضعف و کسالت
در ناصیه احوال لشکریان خود مشاهده نموده چنان مضطرب شده بود که از پای علم دو گشته بهریت را
آگاه شده بود محمد قلیخان ولد مر قلی قلیخان پرنایک از زمره امیران فارس بود و او را ازین حرکت مانع آمد
بصبر و ثبات ترغیب نمود و اما بکتاش خان در آشنای کرد و فر چون بقول یعقوبخان رسید جمعی از غازیان
افشار از کثرت اعدا اندیشه مند گشته دست از عنان تکیا و رافده او را ازین جرات و دلیری مانع نماندند
و در اثر قول متوقف شدند و القدران چون توقف ایشانرا مشاهده نمودند اینک اطمینان یافته بکشت

وزیرین و جمعی از افسران طایران یوسف خان در عین تیز و او نیز پیکانش خان را در میان بکاهت شناخته
به یعقوبخان خبر دادند که پیکانش خان در میان فوج قلیلی است که پیش چنگ اند یعقوبخان که او را در قول تصور
نموده کمال و خنده داشت چون مطلع شد که از قول دور افتاده پیش آمدش که خود را ترغیب نمود که او را در میان
گرفته راه بیرون شد و او را مسدود سازند شکران از اطراف و جوانب او در آمده و او را در میان گرفتند
پیکانش خان چون حال بدان منوال مشاهده نموده خود را غرقه در یای بلا دید از آن توقف ناهنجار شگفت
آنکشت تفکر به ندان تغییر گزید و اگر بجای به مشغول میشد احتمال گرفتاری داشت با ضرورت عثمان از مسکه که جمعه خواست
مقبول ملحق کرد و فرصت نیافت و چون به از آن صف شکن مصروف مخالفان از هم شکافته راه شهر پیش گرفت
و مردم قول نیز از هریت او آگاه گشته راه فرار پیمودند و چون بشهر داخل شده و در ازای شهر را به مردم اعتماد
سپرده نزد میر میران رفت که در رفتن کرمان و توقف نمودن نزد قلعه داری کردن با او مشورت نماید
جمعی از نیکوایان او که بشهر آمدند او را ازین آمدن بگوشش نموده گفتند که از هاجا راه کرمان پیش میبایست
گرفت و الحق مقتضی عقل این بود حالا نیز مجال توقف نیست و تا صبح ده فرسخ میتوان رفت همین لحظه روانه
می باید شد پیکانش خان را غیرت و انگیز گشته صبیحه میر میران را که حرم محترم و محبوبه او بود نمیتوانست که در نزد گذشت
خود بیرون رود و همراه بیرون دشوار بود که مفاسد داشت چه محتمل بود که یعقوبخان جمعی کثیر سیر راه کرمان
فرستاده باشد و بمردم خود نیز به مظنه شده اعتماد نمیکرد و اما یعقوبخان و لشکر ذوالقدر بعد از مشاهده آثار
مخلوبت غالب آمد و بطور نصرت اختصاص یافتند و چون روز بکاه شده بود تعاقب هزیمتبان بگریخت
و داخل سواد شهر نتوانستند در هاجا فرو آورند در هاجا شب شخص شد که پیکانش خان بشهر رفته
یعقوبخان خواست که او را با لطایف الحیل به دست آورند و اندیشه آن داشت که مبادا صبیحه میر میران را که
زوجه دوست بر داشته در چنین شب روانه کرمان کرد و همان لحظه دو سه کس از ریش سفیدان خود را بهم
در حالت نزد میر میران بشهر فرستاد و خلاصه پیغام آنکه پیکانش خان مخالف دولت و دوستان شاه
عالم پناه است او بشما سپرده ایم اگر بطریق رود آفتاب در خدمت است مواظف خواهد بود و در ضمن پیغام
آنکه تهدیدی کرده میر میران که سید عالی شان بزرگ منش با احترام بود و هیچ زمان احدی از امر او عیان
بسیوی اوب بجانب او نگاه نکرده بود و چون میدانست که یعقوبخان هر دو جا مل متهم مخدور است و محتمل که
با او نیز در مقام خفت در آید از تهدید او اندیشه نموده در حضور پیکانش خان بنفوس او گفت که اینک نزد

آمد بجائی نمیرود و نشاندند تعالی آنچه خیر و صلاح بوده باشد بعمل خواهد آمد و بلا حظه آنکه مبادا بکشتن خان بطریق
پیرون رود و او موانع باشد جمعی را تعیین نمود که از او غافل نباشند و اگر پیرون در و مانع آیند و بدین اتفاق
نگرند بدو دانه فرستاد جمعی از مردم یعقوبخان بشهر آورد و در در خانه او ماند داشت بکشتن خان کشیده
چو غائی میرمیران ملاحظه نمود از مراقت و معاضدت او بایوس گشته دانست که مستحکام بروج و باره
قلعه داری ممکن و مقدر نیست و مع هذا مردم خود نیز بدمنه شده بود و اعتماد نمیکرد و در شکله اضطراب
افتاده نمیدانست که چه کند نه ای بودن داشت و نه بای رفتن و مردم میرمیران بس و پیش او را گرفته
در پیرون و اندرون از او غافل نبودند چون چانه حیاتش پر شده بود و اجل و امن گیر او گشته نگذاشت
که هیچ طرف حرکت نماید در شب و بچو که مردم او هر کس بخود در مانده بودند او در کمال اضطراب نظر
باندون میرفت و پیرون می آمد و هر دم خیالی و اندیشه دیگر میکرد و درین آمد و رفت مشاهده نمود که چند
نفر از مردم پیکانه یزاق بسته در خانه را گرفته داشت که مردم یعقوبخان اند و با شانزه میرمیران آمدند
بس دست بشمیر یازید و بجانب ایشان توجه نمود و درین اثنا غلوا تفنگی بدست او خورده دستش از بار بار
مشخص نشد که کسی دانسته تفنگ بر و انداخت یا یکی از خدمتکاران او که تفنگ در دست داشت در آنوقت
حاضر بود از شراره قضا آتش گرفته خرمن حیات او را سوخت القصد انجماعت او را زخمبار یافته خود را
باور رسانیده او را گرفتند بکشتن از غیر تا که داشت نخوابست که او را دست بسته برابر یعقوبخان بنهادند
انجماعت را از طایفه افشار خوناک گردانیده بقتل خود رهنمایی کرد و ایشان فی الفور بقتل پرورخته خاطر
از مهم او فارغ ساختند و نصف شب بود که این واقعه روی نموده مژده قتل او به یعقوبخان رسید
و او را مسترت بی انداز روی نمود و کلاه کوشه عظمت و اقتدارش با وج جرج برین رسید و سر بکشتی را
بدگاه والا فرستاده حقایق حالات را عرض داشت نمود و ملازمان و اتباع بکشتن خان بقطعه حال
خود پرداخته در جایهای محکم مخفی گشتند هنوز طلوع صبح صادق نه میدید بود که لشکر ذوالقدر بشهر ریخته
دست به غارت و تاراج خانهای افشاران دراز کردند و مردم بی سرو پا که موافق از مخالف و دوست
از دشمن نیشناخته بهر جا دست می یافتند بجا روب نسیب و غارت میرفتند مجلا در آن قضیه نواحیب
و تشویش باطل برادر رسیده و دوسه روز این شورش و غوغا در کار بود خانه بسیاری از اهالی بیرون رفت
نسب و تاراج گشته میرمیران خلیل آمد که همیشه مامور نقیض و مابکت شخان مخالف بود میان او و یعقوبخان

مراصلت و انج می شد در آن وقت نزد یعقوب خان آمده و عز و محترم بود اما میر میران و سایر اولادش را یعقوب خان
بموافقت پکتاشخان بجا گفت و حصان متمم داشته زیاده احترامی نکرد و بلکه در مقام استخفاف در آمده
جمعی را که بجهت ضبط خزاین و اموال پکتاشخان تعیین کرده بود و محافل خانه را و نیز دیگر زندگانی
چون از نبات مکر مر شاه جنت مکان و سلسله علیه صفویه یکد و نفر در منزل او بود و در لباسش بقدر ملاحظه
نموده زیاده بی اندامی نکرد و دست درازی بجانهای میر میران کمتر واقع شد با خفت و خواری
با و رسید و یعقوب خان توقعات از او کرده مبلغهای کلی برسم بکش و ترجیح باز یافت نموده را اقم حرف
حقیقت و آنچه مذکور را از جناب آصف صفات حاتم یک که در میان آن قضیه بود استماع نموده و بنوعی
که از شنیده بود و مردم ثقه تصدیق نموده اند از اطناب نیندیشد و خصوصیات آن قضیه را بی زیاده
و نقصان در قید تحریر در آور و القصه یعقوب خان چند روز در دار العباد و نزد باغات و سبزه ها
جنت آیین بعیش و خرمی گذرانیده شاه خلیل ابد ضیافتهای ملوکانه میکرد و یعقوب خان را که امسال بر سر
غالب بود چون خزاین و اسباب پکتاشخان که در عرض هشت سال جمع آمده بود در تصرف خود دید
شیفته آنجا گشته از طریق اخلاص و بندگی مخوف شده رقم اختصاص بر آنها کشید و نفایس اموال حجت
خود جدا کرده خلیلی از آنها را بپایه سر بر اعلیٰ فرستاد و اگر دیده اخلاص بین میداشت بطور این بیکدیگر
افتخار نمود و خزاین عالم را بان برابر میکرد و خود را آلوده درم و دیناری از مال او نمیکشید چه هرگاه
بدین شیوه سلوک نمیداد و همت بخواصیت خسروانگی با یوسف پکتاشخان رافع شمی زاید با و انجام
مینمودند و این ادنی مراتب سعادت گزینان عالم اخلاص است چون او بهره از آن نداشت برفت
و بنوعی گشته اسباب عظمت و بزرگی خود را همه جهت آماده یافته بنوعی مست با و غفلت و بیاداری
بود که چشمش از قبیح اعمال پوشیده گشت از نشاء و خمر و غرور و پستی آغاز کرده بخود سری بازتاب
بعضی امور جزاات نمودار بجلد و سببها را برای اصلاح خود بکومت کرمان فرستاده شرط و پیمان از او
گرفت که از مواجید او تجاوز نکند و در کل مواجیع امر و نهی او باشد و استقوه را به بدخان بر او زاده خود
داد و از سعادت خدمت اشرف روی گزیده بخیال استقلال بدو لک شیر از توجه نموده از جهالت
و خود را بی این سلاطین پیش گرفت و صبی میر میران را که زوجه پکتاشخان بود و عقد از و اج خود و اعتدال
لطف و تعدی همراه بشر از برده بعد از انقضای عدت بحاله خود در آورد و تغییر و تبدل در احوال نمود

کل ملک فارس را طلق نمودند و پنداشتند اهلک جمعی از او القدر را ترا که مقتول ساخته بودند و دجوت خود سونگ نموده
بجمله مضبوط در آورده و با غشش بغایت محبط و پریشان گشته جاه و جلال او ببردی رسید که جهت والی
لا خلعت فرستاد چون عالمیان شفقت شاهی و باره یعقوبخان بدیده کمال مشاهده نمودند بزرگی او را
پذیرفته از فرمان او تنجا و تنیکر و ددالی لاری بطریق جا کران استقبال نمود و خلعت او را پوشید و جمعی از یقوبخان
چند گاه در شیراز کامیاب دولت بود و بعیش و خوشی روزگار خود میگذرانید تا آنکه چشم زخم روزگار باورید
و احوال شنیع و سومی او بداد او را بکنوان نعمت شتم ساخته بامت آن گرفتار کرد و دید خاتمه احوال او در
در قضا یا می سال آئینه بتوفیق اندر نموده ملک بیان خواهد گشت و که توجه موکب هایون شاهی ظل اللهی
بجانب خطه بهشت نشان اصفهان و شیراز و بیان حالات مقتوعاتی که در آن سفر خیر اثر روی داد
قبل ازین و پانجاه سخن سرای بدست یاری ملک قصه پرداز بدینگونه آرایش یافت که چون اخبار انقلاب ملک
ولایت یزد و کرمان و عصیان پکتاشخان بمسامع جاه و جلال رسیده توجه موکب هایون بطریق
جزم فرموده بجهای قاید اقبال از مقر سلطنت و حرکت آمده توجه دار السلطنت اصفهان گشتند و درین
سفر خیر اثر نواب سکندر شازاد کلین در افتت فرمودند و آنحضرت رضا جوی خاطر انور گشته با اتفاق یکدیگر
سخ قران کرده با هم مدد آفتاب روی توجه بانظر آوردند و بی یک غلام خاصه شریفه که حاکم اصفهان
بود و آنولایت را بر آفتاب دیده او را نیز قلعه طبرک را تعمیر نموده بروج و باره را استحکام داده از قوه و یرق
و بایحتاج قلعه داری مرتب داشت و از غایت شقاوت و بی عقلی و غلوی خوش اندکویان خود را
مالک ملک اصفهان جنت نشان دانسته حرف استقلال بر صفت خاطر منکاشست و قشون و لشکر آراسته
جنت خود مرتب داشته لوائی اقتدار برافراشته بود و چون رایات نصرت آیات و خطه کاشان نزول
فرموده در اینجا خبر محاربه یعقوبخان و کشته شدن پکتاشخان چنانچه خبر بر پوست رسیده موجب
اتهام ضعیف اثر گشته جنت یعقوبخان خلعت فاخره بکاینده و جلد و فرستاده او را استحسان فرمودند
و کس با اصفهان فرستاده بیولی یک پیغام کردند که همان پذیر باش که اینک بهائی تومی ایم و بار
استمالت نامها و خلعت بی دربی خاطر او را الطینان بخشیده روانه اصفوب شدند بیولی یک چون گشتند
پکتاشخان و توجه موکب نصرت نشان خبر یافت چاره بجز اطاعت و انقیاد ندیده قلعه را بمقتدران سپرده
خود جریده و خود سبای با استقلال هایون آمده در میان کاشان و اصفهان شرف بهایوسی دریافتند

موز و مفتضای بی اندازه گشت و هفت روز نخست یا فخر حجت سرانجام ضرورت سرکار خاصه شریفه و بر
معانی باصفهان بازگشت و ریاست نصرت آیات و رسالت مجد باصفهان رسیده اهل آن ملک بلوادم
استقبال برداشتند و از دولت آبا و که سه فرسخی شهر است تا در لشانه مبارک نقش جهان پای اندازند
در چند باطنهای زرشار موکب هایون می نمودند و بنده کان حضرت اعلی در کمال مسرت و شادمانی داخل شد
در دولخانه نزول اجلال فرمودند و انتظام مبارک از فرورد و مقدم همان رشک جهان گردید ابواب
عیش و شادمانی بر جبهه اهل و امانی متسپان دولت قاهره مفتوح گشت و یولی یک به اسم خدمات قبل
میشود و با قلعه بکر را استحکام داده معتقدان خود سپرده بود و احدیر اده با قلعه نمیداد و این معنی از و که داغ
بندگی این دولت بر چین داشت پسندیده نمیشود و حضرت اعلی ازین مقوله حرفی با و اظهار نیکو دند
هر روز لطیفی مجدد و باره او منصفه ظهور می رسید تا آنکه حسب اشاره هایون در منزل خود تشریف اسباب
سرور و جشن برداشتند و با محتاج آن مجلس عالی بر وجه لایق سرانجام نمود و بنده کان حضرت اعلی با خصوص
و متران باط اقدس اعلی و مجلسیان بزم مقدس جرعه های شادمانی از دست ساقیان زهر چین گام
آرزو می بخشید یولی یک بمقتضای الی این خایف الطاف کونا کون شاهی راحل بر صدمه و فریب تصور
نموده خالی از توهم نبود و در آن مجلس و انچه عظیم باوراه یافته در همان دو سه روز با جمعی از معتقدان خود قلعه
کریمت و توب و لشکر یسرج و باره در آورده شروع در قلعه داری کرد و این حرکت ناانگار که از کمال
سفاقت و به عقلی تواند بود موجب استعجاب حکمان گردیده بنده کان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اندکی
تکلف و بنده پروری جمعی از اعزّه خصوصاً سید یک کونه را که از امرای شاه جنت مکان است نزد او
بقلعه فرستادند که از سبب توهم او پرسیده و بهایج از کفران نعمت تحذیر و تحویف نمایند یولی یک
پنبه غفلت و نادانی در کوشش نماده آن نصاب بپایند بر ابرامع رضا نشود و فرستاد با و قلعه توفیق
نموده معتقدان سپرد و چون آوازه مخالفت مثل او غلامی نادان در شهر صفا مان که محل نزول شهریار
جهان باغچه موجب نقص دولت و منتج مفاسد عظیم بود و بساط محاربه او در نظر دیدن و تا فاضل پادشاه
شعار خود ساختن و خاطر او را بشقت و عفو و اغراض اطمینان بخشیدن اصلاح دولت اقرب می نمود و از این
فرمانلو که موتمن الدوله و مقرب الحضرت بود و با یولی یک از زمان شاهزاده منصور سلطان حمزه میرزا
صد اقت و دوستی میوزید از خدمت اشرف متقبل شده که بقلعه رفته او را نصیحت نموده بدون آورد

مجلس او در قبول یافته فرمود خان چند نفر از ملازمان و اهل خدمت قلعہ مستند یولی یکس روز اول با فرمود خان
یاران کرده و توابعات رسمی بجا آورده و اسلحه و دیگر باصا و جمیع مغان مستند انگیز که با او بودند فرمود خان از قلعہ
نکاح داشت و از شمیر و آلت بارجه آنچه او و ملازمان خود داشتند از میان کشود و ملازمان او را بر دم هوشیار سپرد
چند روز در قلعہ میان ایشان ملاقات نشد چون خبر گرفتاری فرمود خان به زندگان حضرت اعلی رسید این جہا
یولی اولی نایب حیت شایانہ التہاب یافته حکم شد کہ تو چنان غلام و ملازمان کرام در گاہ و اکابر و اعیان صفهان
شاهی سیون نموده اطراف و جوانب قلعہ را مرکز دار در میان گرفته تبریب اسباب قلعہ گیری بر بردارند و زو
بران او خان فرمان بادشاهی نموده در اطراف و جوانب قلعہ محبط گشتند و چند روز بین الی انہین ابواب
مخاربه مفتوح بود و یولی یک بعد از خراب البصرہ از غایت بی فکری بفرکار خود افتاد و دانست کہ شیوہ نامہ
مخالفت باعث کفران نعمت و موجب خذلان و بنا و آخرت است و قلعہ با فرمود خان ملاقات نموده گفت
کہ اگر زندگان حضرت اعلی رقم مغفور ذلات این غلام کشیدہ حکومت صفهان بمن بہ ستور تقویض نماید ترک
قلعہ داری نموده بیرون می آیم فرمود خان بنا بر صلحت قبول انجاء تمنیات او کرده بخدمت اشرف عرض نمود
بندگان حضرت اعلی شاهی ملل الکی بعدا بدید فرمود خان غلام نموده در عیادت یولی یک و تعہدات فرمود خان را بجا
مستون گردانیدہ خلع فاخرہ فرستادند و خاطر او را ہوا عید کوتا کون بادشاہانہ اطمینان بخشیدند و
یولی یک تعہدات فرمود خان اعتقاد نموده از قلعہ بیرون آورده شرف ملازمت دریافت بندگان حضرت اعلی
بجسب ظاہر تو جہات فرمودہ اعزاز و اکرام بسیار نمودند اما باطنی خاطر مبارک ازین حرکت نامہا را بخبار
آلودہ بود بگو نہ نباشد کہ با حولی نعمت عصیان و زیرین و بد نیکنہ امور جبارت کردن و اسید فلاح و نیجای
داشتن نہی سخاوت و بیعت شری با حولی نعمت از بیرون آئی کہ سپہر کا کہ من کون آئی نہ عاقبت ایمنی مصدق
حال او افتاد و بالجلہ چند روز یولی یک کہ ہوا ی حکومت صفهان در سر داشت رفیع خبار خاطر اشرف را در
قلعہ تصور نمود و قلعہ را سپرد و بعد از آنکہ قلعہ تصرف درآمد الی صفهان کہ در ایام قلعہ داری او و لشواری
حضرت اعلی اطہار نموده با یولی اندامیہا کرده بودند حکومت او را کارہ بودہ بگفت و کہ درآمد یولی یک
بنا کام قطع نظر از حکومت صفهان کردہ بمیانہ را منی گشت و فرمود خان متوسل بودہ کار خود را بوجہ نمود
و فرمود خان با وسو لک آو میانہ کردہ بین الی انہین نعمت تمام بود تا آنکہ کفران نعمت شایع شد کہ غریب
رشتہ حیاتش بتبع قدر منقطع کردید ذکر وقایع سال منبت آل فارس کی مطابق تسع و عین تسعا ہجری

که سال چهارم جلوس بکارش علی بن ابی طالب شد بدستان و بهر باره با خطاط آورد و خسرو بهار کلا در جهان را
بقدرم مسرت از تو تم فریخت و او به سیم بهاری طاعت و نهای عالم جوانی کرد و پیشتر باز فرانش محمد فروردین^{۲۲}
بست ایوان و هر را آئین شکست چون خسرو و سحر گاهی میسند که ای کشور شاه بهی در قضای جهان به پیروزی
کنند و فروش نوروزی یعنی خسرو و ابی سکیار از طاعت بهی حوت بیرون فرستید و پنجاه حمل برآید بندگان خست
شاهی علی در در السلطنت اصفهان کامیاب عیش و عشرت بود و روزگار خجسته آثار بخرمی و شاد گامی کشید
از سوانح این سال فرستادن یاد کار علی سلطان طالش است برهم سال است بجانب هندوستان به قایلان
و بمعنی کاشمش الشارق من الغافل هر دو میاست که از آغاز طلوع خیر عالم افزوز این دولت روز افزون
محمد بابر پادشاه ابن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابو سعید کورکان از سپاه مولف اوزبک و استیلای محمد خان
شعبانی در ملک ماوراءالنهر و اخی و اند جان و بلاد فرغانه که مرکز و قشش بود مجال اقامت نیافت بعد از یکبار
قوی در حدود کابل و حصار شادمان بی سر و سامان میگشت چنانچه در واقع احوال خاقان سلیمان نشان اشرافی
بران رفته که با ملازمان در گاه شاه ای از روی اخلاص و هواداری پیش آمده سلطان او میسر از عمر آوده
خود را که حاکم به خشان بود و به میرزا خان استعمار داشت بخدمت اشراف فرستاده و در استر و اد ملک موروث
از آن حضرت استمداد نمود و خاقان سلیمان نشان که روحی از شکرت و لبش با معا و نیت او نامزد فرمود و بد باهر
پادشاه باستظهار آن سپاه ماوراءالنهر را بجهت تسخیر کشیده و در خطه سمرقند پای بر سنده جانمایی نهاد
و چند سال که در میانه او و خاقان اوزبک در ماوراءالنهر و ترکستان و حصار شادمان محاربات روی میداد
همیشه بجای خاقان سلیمان نشان غالب میگشت و بن الجانین و فایق دوستی مرعی و مسلوک بود تا در تیره
اخیر که سپاه اوزبک هجوم آورده و در حدود بخارا با عبید الله خان و طایفه سلطانان اوزبک صفات و شکست
یافت و دیگر باره که آن خود را به گاه عالم بنده فرستاده و بخدمت او نمود و در خیرتبه خاقان سلیمان نشان امیر خرم الشانی را
که در کن السلطنت بود با اتفاق امر از خراسان بکوکه فرستادند و بکسب اتفاق در پای قلعه غجدون با خاقان
اوزبک محاربه واقع شده کاری از پیش رفت روی همیشه خیر مالک هندوستان آورده کامیاب دولت
و فرمانروائی گشت و چند روزی که بابر پادشاه سلطنت را در دایع نموده و دلدارش شدش محمد جایون پادشاه قایم
مقام بهد عالی که در گزیده او را در و صحت که با هندوستان فتوحات غلبه رود و در چندین سال بدولت
و اقبال کنند اینند از تقدیرات الهی و مولت سپاه افغان دست برد شیرخان احوال او ختلال پذیرفته چمن و شش

روی به پیرم دی نهاد و در محاکم هندوستان مجال اقامتش نهاد و آن ملک را بشیرخان گذاشته شکسته و پرت
و بی سر و سامان روی بطرف هند و سند و قندار آمده و آنجا نیز از عدم موافقت بخت مجال توقف نیافته
روی امید بدرگاه جنت مکان عظیم آشیان آورد و از شاه جنت مکان چنانچه در کتب تواریخ خصوصاً در
تاریخ اکبری مستور است فرموده او را عانت او و دقیقه فرو گذاشت نشاند و را با این شاهانه روانه فرمودند و
به نیروی اقبال شاهی تدارک احوال او شد و از جانب آنحضرت تاجین حیات طریق محبت و دود مسلوک بود
بعد از آن حال آن پادشاه نیکو امتحان فرموده و چندی در جلال الدین محمد اکبر پادشاه پای برسد و روی نهاد
شاه جنت مکان سید یک دله دکن السلطنت معصوم یک صفوی را با تحف طایفه به تنهیت جلوس و پیش
واقع و والد بزرگوارش فرستاده انواع مهر بانی بطور آوردند و بعد از آنکه مشارالیه در سلطنت و فرماندهی
هندوستان مطلق العنان گردیدند ابواب آشنائی شده و باین واسطه وارد شد انقطاع یافت چنانکه
بعد از سنو و واقع باید شاه جنت مکان که انواع قضایا در محاکم ایران روی نمود امتداد لازم الفت و
و پرستشهای دوستانه که در هنگام شدت از دوستان خوشنماست بمل نیامد و مدتهای پهن الحانین مل
آمد شد مسدود شد تا آنکه حضرت علی شاهی ظل الهی دین که او آن جلوس سعادت مانوس هاپون برآورد
عالم آرائی بود با پادشاه عالینما مشارالیه بادی آشنائی و الفت گشته اراده احیای خصوصیت قدیم فرمود
و الحقی که سلسله محبت و دوستی را که در زمان آبا و اجداد اشتهار و ارتباط پذیرفته چگونه طبع حقیقت شربت
به دم بیان رضا دهد و خاطر دوستی دوست از ان اغراض نماند بالجله رای جهان آرای بدان تعلق گشت
که یکی از اعیان طبقه قزلباش را بر ستم رسالت بخدمت آنحضرت فرستاد و فرقه اختیار بنام پادشاهان
طالبش که در صوفی نهاد صافی اعتقاد و طرز دان چرب زبان بود افتاد و از دار السلطنت صفهان او را
لایقه و نامر محبت اسلوب ارسال داشتند و در ملاقاتهای اشعاری بکلام دوستانه از مفارقت و پشیمانی
ایشان فرموده و محبتی نمود و موافقت قدیمه و محکم سلسله و دو گشته اظهار فرمودند که چون بر حسب اقتضای
تقاضای امداد خان و جنود او از بکیر برخاسته است و کی گشت بکلی هست بدفع پادشاه او را یکسواستحلال محاکم
منور و شرف خراسان به دست اگر امداد و ظاهر می متعجب باشد بهمت و توجه باطنی در فریاد دارد که
هر چه کند هست مردان کند و شمع آمدن او بعد از هفت سال از هندوستان در محل خود بهمت گذارش
خواهد یافت و یکی از سوانح این سال آنکه میرزا لطف الله خیرازی که وزیر و اعتماد داله دله بود و مورد اعتماد

شاهی گشته ایالت با و زرات جمع کرد و جماعت خاص از تاج و کمر مرصع و اسب بایزین بجام مرصع و چهار قبطی طلا و
و علم و نقاره که مخصوص امرای نامدار است سرفراز گردیده پایتخت و منزلتش با یوان کیوان رسید دیگر
از وقایع آنست که میر میران بکشت سوی اعمال و موافقت بکشتار خان منظور نظر عاطفت نکشت و زیاده
نیافت اما شله خلیل آمد و داد که با یعقوب خان متفق و شاهی سیون بود و مورد شفقت های کونا کون گشته
و محاسن زیاده و شفقت شد و در خلال این احوال خانیش یکم صبیحه محمد شاه خجست مکان که در جبال شاه خجست
ولد میر میران بود با جل طبعی در اصفهان در گذشت حضرت اعلی تغزید او تشریف معظم از زانی داشتند و یکی
از قضایا آنکه محمد شریف خان و برادر اسمعیل قلیخان با چند نفر از فتنه انگیزان که فرار نموده بکیلان رفته بودند
بندکان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بودند شاهزادگان کامکار را در قلعہ و رامین صلاح دولت بسته
ایشان را با اصفهان آوردند و در قلعہ طبرک نگاه داشتند و کوتوالی و محافظت آن شاهزادگان را با احمد یک
کر اسپار جمع فرمودند و گزیده هایون بدار الملک پارس و لشکر فرستادند بکرمان بعد از انتظام مهمان نهادن
معاودت نمودن بموسلمت سعادت چون یعقوب خان نوعی که سابقا تحریر بهوست از یزد متوجه شیراز شده
از زیاده غفلت و غرور بهیست و بی شعور گردید بعضی دیوانه حیزان قزلباش که از سوی اعمال خود وقت
و بکلمات مختلفه از بندکان حضرت اعلی خایف بودند مثل بوداق قراکونه خوسلو و مختار سلطان آملو و ابی
ولد و لوختیار ترکمان و ابوالفتح شاملو و ولد فولاد یک امیر خورازار و فرار نموده بشیراز نزد فرستند
یعقوب خان اصلا تمهید برضای ولی نعمت نشده مقدم ایشان را کرامی داشته و با ایشان خصوصیت و
مصاحبت آغاز نهد و ایشان در طغیان نشاء با و خوش آمدای بلند در کار او کرده و موک از و یاد و پیشی
و بیستی او میکشند و بکشت بازخواست خراین و اموال بکشتان او را از ملازمت عقبه اقبال شاهی
و اندیشه ناک گردانیدند و این معنی موجب مزید علت کشته بیکبار کی سر نصیان و طغیان بر آورد و امرای
فارس را بمتابعت خود ولایت نموده هر کس اطاعت او ننمود تغییر داده برای خود امر تعیین مینمود
بندکان حضرت اعلی مکر را منشور نصایح و در قدام شفقت امیر فرستاده جهت دفع مشاعرت و بدنامی
او را بآبدن اردوی اعلی و شرف ملازمت اشرف تکلیف کردند معین بقتاد و چون دالده امش از حواری
حضرت شاه خجست مکان بود که با ابراهیم خان پدر او خجسته بودند از علت سودا و طغیان باخوبی و جمع
امر میکفت که ما در چون از حرم علیه بیرون آمد عالم بود و من پسر شاه خجست مکانم و از مالک ایران بدین

ملک فارس بن میرسد و از نیکو نه دایات مخرجت بر زبان می آید و خوش آمد گویان صدیق بمودت العاصه
تخلع از فرمان پادشاهی کرده کاهی خیال مقابل با هم کراقبال شاهی بممود و کاهی در استحکام قلعه تو
اندیشه تمحصن و قلعه داری میگرد و طایفه ذوالقدر و امرا می فارس ایچان غنبد نموده هراس بر دل ایشان
انداخته بود که حرف مخالفت او در منظر خیال هیچکدام نقش نمی بست با آنکه بعضی امرا آثار عصیان از اطوار
مشاهده نموده در یللاق کوشک دراز اردوی او جدا شده ملازمت اشرف آمدند و حقایق احوال معروف
نهفت موبک هایون را بجانب فارس لازم شدند و لهذا توجیه رایت طفر آیت بد انظر خرم کرده و در ساعت
سعد به انصوب و حرکت آمد یعقوبخان آواره و در موبک هایون شنیده و بی اتفاقی امر اویده و حال و احوال
خود را بقلعه صخره فرستاده با چندی از مردم اعتقاد می بجانب قلعه رفته تمحصن کرده اعیان ذوالقدر قریح
باستقبال آمد و مورد عنایت شاهی شدند املش خان مهر دار با یوزباشیان و تورجیان عظام ذوالقدر در
بجای قلعه مامور فرمودند موبک هایون بجهت حرارت هوا چند کاه در یللاق مذکور گذرانید و غنیمت شیر
شیر را فرمودند و آن بلده فاخره را که شکاه جمشید و سلیمان و محمد و جمهر و سنخوران جهانت و از فرقه
هایون زینت بخش روضه جان گردانیدند و میرزا لطف الله وزیر چون شیرازی الاصل بود و با دای
خدمت پروا نداشت تمامت امالی و اعیان ولایت فارس بپایه میرزا علی آمد و بوسیله او سجدت بخت و تملک
بجای آورد و ده پشکتهای لایق گردانیدند و ابراهیم خان والی لارنگ و هدایا فرستاده اظهار تکیه اخلاص
نمود و ایالت ولایت شیراز و امیرالامرای فارس به بنیاد خان که در ملک یوزباشیان ذوالقدر
داشت نامزد شد و حضرت بغیروزی و اقبال در مشروبات آن بلده فردوس نما که آب خرمی بخت و تملک
بیر و سوار میفرمودند در خلال این حال از اصابت عین الکمال خیمه زخمی بذات فرخنده صفات
اشرف رسیده در هنگام سواری و اسب اختیج از اسب افتاده پای مبارک گردید و خراجان بجای
برداخته قریب یکماه صاحب فراش بودند بعد از آنکه کوفت ذایل شده بجهت مبدل گردید و خیمه عیسی
و عصیان یوسف خان افشار رسیده که جاده تورجیان و ملازمان درگاه را که جهت غصات دیوانی در کران
بودند بیرون کرده قلعه را استحکام گردانیدند و هم از موافقت و هو اخوای یعقوبخان نیز در بندها حضرت
فرهاد خان را بجهت دفع فتنه و اور و آنکه کرمان فرمودند چون لشکر کرمان اکثر ملازمان قدیم و لیغان بکشتن
بودند بنا بر صلاح وقت و لیغان را که مرد نیکو و صلاح اندیش و همیشه منکر اعمال مپرس بود و بایالت ایچان

سرافراز ساخته بعضی دیگر را با همیمل خان افشار داده هر دو را همراه فراد خان فرستادند یولی یک علام و پیر
بر قیامت فراد خان نامزد شده از سوانج عبرت افزا که در شیراز بطور آید گشته شدن شاه قلیخان افشار هست
حسن خان دلد عبد العلیف یک که هر دو از احفاد افشار منصور اند و در محیضه اول این دفتر رقم پذیر کلک گشته
که در ایام شورش و انقلاب طوایف قزلباش که در هر سحری سودای پدید آمده بود در جانب کو که کیوید بعد از
طوایف قزلباش و قوت سکندر خان حاکمی که از جانب دیوان منصوب باشد بنود شاه قلی یک پسر که جلیلیان
بخود سرنام خانی بر خود نهاد و خود را حاکم کو که کیوید نامید و با حسن یک ولد عبد العلیف یک پسر خود را در
از افشار گشته ترویج و با دو مخالف در و باغ او پیچید و با او مخالفت آغاز نهاد و جمعی از طوایف افشار و الوار را خود
جمع کرد و مدعی حکومت شد و هر یک بقدر قدرت و توان تصرف بعضی محال گشته ماحین و رود موکب جهانکشی
هایون موکب اعلی با یکدیگر عداوت را و احتیاطی بودند تا آنکه درین هنگام هر دو بیایند سریر خلافت میراث یسار
مازیت غایز گشته و هر یک استعدادهای آن ولایت داشتند اگر چه بنده کان حضرت اعلی با عموم
این طبقه که بخود سری عادت کرده این شیوه جعلی ایشان شده بود و توجیه نمیدادند به جهت هیچکدام قابل تری
نبودند و چون پسر جلیلیان و بزرگ منشی و باغ شاه قلیخان را آشفته تر داشت و مطلقا بشیوه جاکری و
بر داری آشنای بود و حسن خان بقدر مراتب نوکری ملی کرد و از روستا ده دل تر میبود و توجه و التفات از جانب
و شرف او پشتر یافت با ستظهار لطف هایون در مقام دفع شاه قلیخان در آمد و علی حین الغلبه با جمعی برادر
رفته یکدیگر حیاتش متبع تیز ریزه ریزه کرد و ایند و مورد عنایت و التفات گشته با بایت کو که کیوید بر تمام اختصاص
گشاید دیگر از حوادث گشته شدن حسین علی سلطان جلی و ولد بود و آنجا نیست که در خدمت شرف از جمله مقران
بزم اقدس بود و حسب ظاهر که معلوم همگان کردید آن بود که او مرد مجمل فتنه اندوزی بود که زبانش فل فتنه
نداشت و چنین کسی شایسته قرب و منزلت پادشاهان نیست و دیگر آنکه از بود و آن خان و اولاد او چنانچه سبقتی ذکر یا
در خراسان حرکت ناانجاری صد دریافت که شاهزاده سلطان حسین را بر داشته فرار نموده قلعه خجستان
برده متنی سالک طریق خلافت بودند و نیز به جهت محل اعتقاد بود و غایتش چون با کمال اذیت و خجالت مذکور می
ارادت بیایند سر بر والا آورده شاهزاده بدست آمد و پدرش با جمعی کثیر از اهل و عشیرت و اولاد و اقربا که در
خراسان بودند بوقی آمدند و خاطر افروخته شدن ایشان جمع نکردید و در از وزیر متناوی ایام تقرب با همین بودند
مع بدانست بخند مکار این بزم خاص و ام نکی از ظهور یافته بود که محکم عقوبت و سزاوار تیغ شمشیر سیاست شده

بود القصد که حسن استایل و بعضی از متربان بساط عورت و حرم در خلوتخانه میون آورد و نیز او متربان سائیدند و ملازمان حسین خان
شاملو حاکم قم حسب الامر اعلی بر سر اردوی بود و آن خان که در الکاهی می بود رفته و در آن مقام آوردند و تمامی اموال
و اسباب اردوی او بغارت و تاراج رفت غایتش چون در کلمات خراسان صاحب توقف بود و بعد از آن
دیگر باره مشارالیه و اولاد او منظور نظر شفقت گشته حسن علیخان که پسر بزرگتر او بود بایالت همدان سرافراز شده
خود با سایر اولاد ملازمت عتب اقبال شاهی می نمودند و القصد بعد از رفتن فراد خان و کشته شدن حسین علی
چکنی چون قلعہ مطهر که بنات و استحکام شده عالم دنیا که ده فریدون و جم است بقهر و غلبه دشوار نظر می آمد
از الهامات غیبی بخاطر قدسی سرافراز نمود که بقوت بخارا با فساد و اغشون خود مدد جست آورد و بعد از آن
که آموهای رینده را بجهنم بدرمید نمایند شرح شکار کوزان انداخته با جمعی از مخصوصان وند ناشکارکنان از خوا
اصطخر که گشته یک مراحجی شراب ناب جهت یعقوبخان فرستاده بخام کردند که هر چند توانا بکنند می باز نمیکند
و خاطر اشرف بصیبت او دایمت چون او دوران وحشت آباد خود را پای بند سلسله هوا پرستی گردانیده بنای
خیالات فاسده نفانی از آمدن تخاشی دارد و این مراحجی را با مخصوصان خود آشنامیده و با یاد نمایندگان
ازین پنجم سرور و شادمان گشت و چون فراد خان در پایه سر بر اعلی نبود و حسین علی سلطان مکی و دیگران
چنانچه که گشت قتل رسیده بود و بزم بشت این را از وجود و اخبار عالی دیده از تحسن و قلعہ داری نیز قنک آمد و بود
صلاح وقت در ملازمت و برچیدن بساط کلفت دیده بآمدن خدمت اشرف راغب کردید و غنائی که مشور
بر اعلی عت و انقیاد بود و عرض داشت نمود و گشت میرزا جان پیک وزیر خود را با تراجی یک دله و لوا خستید
ترکان و مراوقلی یک برادرزاده خود و بشهر فرستاد که بلازمت اشرف رسیده معلوم نمایند که با او در چه مقام
و هرگاه در مقام شفقت باشند و شرط نمایند که حکومت فارس بدستور با و متعلق باشد و مجده او را در آن ملک
مطلق العنان گردانیده و خود را روانه عراق کردند و این عهد و پانز ابامیان هو که کردند و اند او از قلعہ بیرون آمد و اشرف
با پوچس مشرف کرد و در بی مهابت ولی اخلاصی که ولی نعمت خود را بر قسم همراه کلف نماید و از زمانه چشم فلاح کلام
داشته باشد اما چون میرزا جان پیک وزیر بلازمت اشرف مشرف شد بنا بر مصلحت وقت آنقدر از لطف از زندگان
حضرت اعلی نسبت به یعقوبخان بمنصه ظهور رسیده و چرب زبانها و فبون سازها که و چنین کار باید کار فرمود
که غبار وحشت با انگیزه زایل گشته میرزا جان پیک متکفل آن شد که قلعہ رفته یعقوبخان را بلازمت اشرف که در
بشمیری مکی تا ده توان گشت و برای لشکر را بشکستی بشت و القصد میرزا جان پیک بقلعہ بازگشته و آنچه دیده و شنیده

تزلزل و حسن حصین دولت ایشان انداخته سیر کلود تنگ آتش نشان بمیدم پیام اجل میگرد و در اول حال از جانب
سینه قوی باشی بر جی از برج قلعه هجوم آورده وورش کردند و در میان از قلعه کلود تنگ بطریق تکرار و باران میخند
قریب پنجاه شصت نفر را بعضی دیوها و مویها آنگهان سوخته بودند که از امر و از ریش و از فرق نمیشد و بعضی ضایع شدند
مجله هر چند رومی سپهر عافیت در کوشیده و در دافعه کوشیدند اثری بران مترتب نشد و از صبح تا عصر در نینوال
انجا بنین جنگ و جدال در کار بود تا وقت عصر قورچان هجوم آورده چند نفر از ایشان پای جلاوت بالا نهاده و برج
عروج نمود و از دست رومیان گرفتند اگر چه بعضی موافق مزاج مبارک اخیره نبود که تعجل در گرفتن قلعه کرده و جوانان
کار آمدنی که در معارک کارزار در کار اند و جنگ قلعه ضایع شوند و قورچی باشی را مورد اعتراض فرمود و خطاب خطاب
آنرا فرمودند اما نهایت سرانگی و دان روز از قورچان عظام صد دریافت و با وجود آنکه حضرت و آسیب که از امر
توب و تنگ و ریختن قارورهای آتش بر ایشان رسیده و برج را اندست نداده و ضرب شمشیر و زور بازوی و انگلی
نگاه داشتند و روز دیگر چند کس از قلعه بیرون آمده و تفریر کردند که درین جنگ تا موزی یکصد و پنجاه کس از رومیان
زخمی و زایل بودند و هشتاد و هشت نفر قتل رسیده بودند و غلامان خاصه شریف از سینه خود هجوم آورده و دوسه برج
از برج شمشیر حاجی را گرفته شروع در کندن دیوار اصل شدند رومیان قوت و قدرت قزلباش و ضعف خود را نشان
نموده و دیدند که در عرض سه چهار ماه که بموقع و قلعه داری مشغول بودند از هیچ طرف مددی نرسید از اطراف جوان
خود بلار محیط یافته جز استیان چاره نیافتند اما پاشا قلعه که احمد پاشا نام داشت ایشان را بمعاودت قلعه داری
ترغیب نمود و تا آنکه کار اندست رفت قزلباش از بر جای شیر حاجی پشتر رفته هر چند رومیان و دافعه کوشیدند
مغیبه خفتاد و دوازده و در برج قلعه عروج نمود و دوسه برج معتبر بدست غازیان درآمد محصوران فریاد الا مالان اورد
کس بخدمت اشرف نرسد انداختند عافیت و تقصیرات خود نمودند چون در اول حال محبت بر ایشان تمام شد و چون
و عصیان بی ادبی آنجماعه از حد اعتدال تجاوز نموده حضرت علی زیاده انتقامی بنشان ایشان فرمودند روز دیگر
و در شنبه که بیست و هشتم صفر بود پاشا و عظام رومیه بیرون آمده بشرف مسجد شاه اشرف مشرف شدند و از جنبه
معاودت یافته بمنزل خود رفتند تا دست از قلعه باز داشتند مفتاح و دواب و غلامان خاصه شریف سپردند و
آتش تا صبح باس قلعه داشتند و دیگر اهل قلعه را نام نویسی کردند و کرده حسب الامر علی بنظر اشرف
می آمدند که روی با یکی از غازیان سپردند و مقرر شد که اموال و اسباب ایشان را بحیض ضبط و دارنده احمد پاشا
چون تبریزی الاصل بود که در او ان طغولیت بنیانه رومیه افتاده و خدمت احمد پاشا که حاکم و ان نشو و نما

بر تبه ایالت و پاشایی رسیده بود و ال تبریز استعداده داشتند که برستان ایشان دهند که بخوار سازند و پسران
رستم سلطان نیز همین اراده داشتند که چون بد قعاص نمایند اما حضرت عالی رعایت جانب اعلی زندان ابراهیم را فرمود
و آنست که او را بدست باز در اینان دادند که در عوض خون آن سید پیکناه مقتول سازند و چند نفر که قبل از آن شاهی
شدند و بیرون آمدند بود و بخشش و نوازش یافته بقیه سپاه که رفتار غلظت از آن غلظت شده بودند و چند روز که حساب ایشان
بخطه ضبط درآمد و حسن جانی فرمان قهر پادشاهی قتل کرده و عذر از آن گذشته قریب دو هزار کس را در آن پورق تیغ
اشقام گذرانیدند و در انتمزل پر و حشت از کشته پشته پدید آمد که بجای آتش خشم پادشاهی در باره آن کرده و نوعی زبان
شعیه بود که جز بخون آن کج که فغان انطفا نمی پذیرفت عموم الطایفه عرصه تیغ فکاشته مگر فلیلی که سمت نوکری
و اسم و رسمی داشتند نجات یافتند مستعدان اردو تارهای مرغوب جت فتح قلعه یافته در رشته نظم کشیدند و بکمال
منیا و نواده میرزا احمد کورانی اصغری که شاعر شیرین سخن خوش طبیعت است این تاریخ یافته بود که ثبت افتاد
و همچنین که بر زبان صدق بیانش جاری شده بود و غریب بمنطقه ظهور آمده در سال دیگر فتح قلعه شامی شد تاریخ
سنت خدایر که با قبایل بیروان ملک شده زمین و زمان در فراخیت از بسکه نصرت از بی نصرت میرسد تا هیچ کس
کنجه کینه شامیست بعد از فتح قلعه که چون از حسین خان قاجار اهلواز انبجار ظهور آمده مردم قمر باغ از بسکه
با هموار و شکوه کردند رای عدالت افتاد او را از نظر اعتبار از اخته ایالت اولایت محمد خان زیاده اعلی قاجار
که برخی از احوال او در وقایع سالهای گذشته مرقوم قلم بیان کردید و رحمت خود و بعد از انتظام مهمات باغ
نصرت و الانصت بنحیر قلعه لوری و تغلیس و تو مانوس معروف موکب اقبال متوجه آمدند و دست چون خستاد
محل نزول اردوی گردون شکوه کردید و نوعی رعیت و هراس در دلهای مستحقان قلاع استیلا یافته که خیل
مخالفت و قلعه داری در تخیله و بکس نمیکشید نخست محمد پاشا از قاهر حاکم قلعه لوری که تا غایت در راه و در تخیله
رو میانه ثابت قدم بود و مطلقا از جاده متابعت انقوم مدول و انحراف جایز نمیداشت بی اعتبار کسان عتاد
باید سر را علی فرستاده توسط محمد یکدی که از احسان درگاه بود عرض استکانت و بندگی نمود و زبان غدار
بکلمه استغفار بگشاد و عوضه داشت نمود که اگر عفو پادشاه کامکار شامی این خاک ارشته بخیر ایم سابق مورد
عقوبت گردد و سر قدم ساخته بخاکبوسی آن درگاه می آیم چون صدق قول او بر ضمیر مریض فیض تاثیر خیر و جز خشمش
پوزش پذیر بر تو ظهور از دست فرستاد می او را نوازش فرموده پاشا اندک و در ابواب عید پادشاهان نوید داد
او و مردود بخشایش یافته مادی بر از امید قاصد آن کعبه اهل کشته بار دوی علی داخل شد و بواسطه احوال و توان

بجاست مجلس نشست نشان سینه کردید و بطور نظر عنایت و عاطفت شد و بجای فایده از تاج و کمر مرصع و سایر
نوشته و تقدات برافراشت و کلمه را بنسب و بان درگاه شاهی سپرد و حضرت علی کس بجست محافظت قلعه و خط
توب و تفکد و سرب و بدو و ویراق قلعه فرستاد و چون خاطر از قلعه دوری جمع کردید و نفعت جایون بجانب
تفکس و توانوس تعمیم یافت از سوانج آن ایام فوت کرد کین خان و ولد سمیون خان و الی کرستان کاریل و آنکه تقدان
او درگاه فلک شهباه است که چون قریه فوت او بسامع جلال رسید جمعی از مقدان آن سلسله بلازمت اشراف مشرف شدند
حضرت علی آید بارافرازش فرموده و از عمارت خان پسر او که در وقت چهارده ساله بود چون چهارده و حسن تمام است
فرزند می موسوم گردانیده بجای والد محکومت ملک موروث مرعند داشته احکام شفقت آئین و خلایع فاخر جهت او
و محمد زات استبان سلسله فرستادند محمد پیکر لی را به انصوب فرستادند که بر شش مشارالیه و محمد زات
آن دو دمان نموده شفقت شاهانه مطمین سازد و وجهه کرکین خان را که نوید انتظام در ملک پیکر آن مرادق سلطنت
یافته بود و یراق کرده بکرم سرای اقبال آورند و در خلال این احوال بر ایض مراعت آئین از جانب مستحقان توانوس
رسیده استدعا نموده بودند که اگر از جانب قریایش آئینی برایشان نرسد و از مرصع قیامت اثر پادشاهی
ایمن بود باشند قلعه را سپرده روی بخور و اقتدار بدگاه سپهر اقتدار نهند مراحم حوائج احکام استمالت نبی
بر عواطف شاهانه با سیم ایشان فرستاده اشاره فرمودند که هر کس از ایشان اراده بودند آن و یار داشته باشند
ملوفه و بیماری که در زمان درو میزد و هشته باشد مضاعف آن غایت میشود و هر کس اراده رفتن و یار و روم نماید
با اهل و عیال و از یراق و عواطف مدانه کرد که هیچ وجه آئینی از شکریان بگویند جماعت از و اتم مستحقان
قلعه توانوس ایمنی را بر پایه کجاست دانسته علی روی امده بده گاه جهان پناه آورده بجای فایده و توارفتا
و از مرخصی شش جمعی را که اراده رفتن داشته کس همراه کرده سالها غایتا روانه نموده و بعضی که توقف
اختیار کردند بمشایک ملایم خود غایب کردند و چون در دهانه آل کت از حد و در کرستان مغرب مرز قات
عظمت و جلال کشت عبدالمطیف پادشاه حکم تفکس و آقایان و ریش سفیدان رومی که در آن قلعه بودند
تاج لطف و قریه پادشاهی را از احمد پادشاه و مردم کج و لوری و توانوس قیاس نموده بدالت بخت پدار
کس خود را با عواطف مرصع و خیمت اشراف علی فرستاده همین استدعا نمودند و تقدان نیز بر این
شد حکم جایون منی بر استمالت و قبول استبان با سیم ایشان فرموده یافته جمیع یکجا جی باشی
فرمانده رز و پادشاه فرستادند پادشاه و آقایان اینجا است اگر چه نیستن شده بودند که در مواعد شاهانه خلاص

بهر کس این داور قدرت و اسب قزلباش این باشد اما بخت اطمینان قلوب عزت بنود و امتیازان قلوب که از حد
مشوره آفاق است التماس نموده بودند که از امر احوال و مقدار قزلباش اند و در میان پای قلعه آید که قلعه که بود
بوساطت او بخت شرف رسید حضرت علی شاه علی الله علیه و آله و سلم را به بند بست و فرموده بجانب تفلیس
فرستاد و او به آنجا رفته پاشا که کور و آقایان بوازدم استقبال قیام نموده نهایت اطاعت و انقیاد و بطور
قلعه را بعلیقینان سپردند و دوسه روز باطل اردو بود و او محاطه پر و اخته الانج باری و سواری گرفته و در عرض
اسیران کرجی میدادند و بعد از آن یکی بجانب کوچ از قلعه بیرون آمدند بعلیقینان حسب الامر الا علی جمعی از غازیان
شاه و تفلکی نیز از قلعه گذاشته خود با اتفاق پاشا و معتبران اردو آمد و روی که با بنوی آمده و آل کت باقی
در خفا سعادت گستان بوسی دریافتند و از شات خسروانه سرافراز شدند و خلایق فاجر به یکی ایشان علی قدر
سراجیم عنایت شد چند نفری که انداخته توقف نمودند بمقاصد از چند غایز گشتند و پاشا و سایر جماعت که رفتی بودند
چند نفر از ملازمان درگاه تپلا و زری ایشان مقرر شد و سالک و فائز با سر حد رسیدند و در میان بوستند و حضرت علی
تغیس نفیس متوجه قلعه شدند و نیک و بد آنرا بنظر احتیاط در آوردند قلعه تفلیس قلعه ایست در کوه گوی بلند واقع
شده از یک طرف سرش را افزاشه آب رودخانه که در آنجا از جانب غربی که جستان کاریل آمده شرف شهری است و در
جوارش روان آب ارس جو و بوستند و دریای خزر میریزد و با کجالی تفلیس که میرسد پیچیده شده و کمی از شمال آمده
بجنوب میرود و در جاکوالی قلعه از سمت جنوب که دیده بجانب شرقی می افتد و در حریم شهر و قلعه که آب میکند زمین
سنگی است مرتفع واقع شده و در مقابل آن کوه بلندی پیش آمده تخته ملی در کمال استحکام در آنجا ترتیب داده اند
که از تفلیس بولایات که جستان از آن تخته ملی تزد و می نمایند و رودخانه بان عظمت که در آنجا مشهوره افتاد
از زیر آن تخته ملی میکند و در شهر تفلیس بر جانب غربی آن تخته ملی افتاده چشمهای بسیار از آن کوه جریان می یابد
و آب گرم از هفتاد و هشتاد و محل جریان یافته و در آن قدم هر کس از سلاطین اسلام و کفره که می کند ببالای
آبهای گرم عادت کرده است حمام منموده اند و حمام مردم آن شهر منحصراً در آنجا و چند حمام در میلان قلعه و بسیار
در بیرون قلعه است و الیوم قریب بچهل حمام کمال خود بود که بعضی دایره و بعضی استعد او و در بیت ندارد و انچه
بر وجه پاشا که با فلک الافلاک دعوی محاورات می نماید و از هیچ طرف سلاطین افاق را تسلط بر آن قلعه تصور
نیست زیرا که از هر طرف آن کوههای بلند آب رودخانه میکند و در نیمت مکانی که محل اقامت و ترویج شک
تواند بود و در حریم شهر و قلعه نیست و الحی بدست در آمدن این قسم قلعه که از الحقیقه مستثنی و ولایات که جستان

و شرف و است باین سالی جز بنیاد است سالی و توفیقات بجای و نیروی اقبال بلند حضرت علی حاقانی شود و بود و سکن آن
اکثر مسیحی و از منی و کرج و قلیلی از مسلمانان نیز هستند کلیسای و معابد نصاری که اکثر قدیم است در آن شهر و حوالی بسیار است
و دیگر سوانج آن ایام آنکه در همان چند روز محمد یک پیکدلی از کرجستان معاودت نموده میباید که کین خان را آورد و از
ساعت نجات مادر زاد بشرف اسلام شرف گشته در سلک پادشاهان اقبال نظام یافت و اکثر میرزاها
و از نادران کرجی همراه او آمده بشرف استخوان بوسی شرف شدند و این مصاهرت و ارتباط علاوه بر رابط سابق
و مواد اعتماد و استظهار کرجیان آن سلسله بلطف و شفقت خسرو کامکار عالی ثرا و سمت از دیار پذیرفته حضرت علی
میرزا دایمی کرج را علی قندمر استم تمفقات شایان و عطایای خبر وانه نواخته عکاسات ایشان بر وجه حسن و خواه
ساخته همه را خوش مل و شادمان روانه کرجستان فرمودند و بجهت لواصابتان دیگر باره خلایع فاخره و
تسوقات و افزه دستاده بمواجید شایان امیدوار گردانیدند و حکومت تغلیس و کوتوالی قلعه مذکور محمد یک
مشهور بدو محمد ولد علیخان سلطان شمس الدیلولو تغولین یافته جمعی تشکیان خاصه شریفه مقرر شد که با او در آن
قلعه بوده بجا نفلت قیام نمایند و اسباب و یراق قلعه و مانوس و لوری قرار یافت که جهت قلعه ایروان نقل شود
و اردوی کیهانپوی از آن منزل کوچ فرموده منظر و منصور لوی معاودت برافراختند و چون خاطر اشراف
ازین مهات فراغت یافت همیشه تسخیر قلعه شروان و تعمیر قلعه ایروان و تعمیر منیر الهام پذیر رسوخ و اختدای
جهان آرا اقتضای آن کرد که متوجه سرحد ایروان گشته قلعه آنجا را تعمیر فرمایند چون خاطر از آن امر و آمدن سردار شکر
روم جمع کرده و در میان شروان نیز درین سال از مدد و کمک یوس گردند و خان نصرت نشان بدو
انطاف و بند و بدین غریمت و الا عنان فیروزی نشان از راه جبال آخابا و که رای بود و نهایت صفت
و از کثرت درخت و جنگل و پشته آفتاب را مجال بایدن آن سرزمین نیست و نشیب فرازش با صدق یعنی که
بست کسی نمیده فرازش بگر چشم ضمیر کسی ز فتنه شمشیر مگر بجای کلان و ضیق طرق بمشایبه که اکثر جاها کمسوار
بعد فتوش عبور نمید و متوجه شدند طبقات لشکر را تقسیم بچند کرده فرموده قرار دادند که در هر روز یک گروه
کوچ کرده نمایند مجلا قریب به روز تمامت لشکر از آن راه عبور نموده و در کوچه تنگیز مجتمع گشتند و دیگر از سوانج
این سال آنکه دهکامی که فتح قلعه کجی بطور پوست است که میرزا ابوالولی انجوی شیرازی بجهت خویشتر در آن
و مسامحاتی که از سلامت نفس و کم آناری در ضبط و بطوجه شرعیه نمود و ملازمان لوبی اطلاع اوجبات
و دلیری کرده در وجود متعلقه بر کار حضرت امام الحن و الانس عا تصفات کرده بودند از منصب عالی صدارت

مزدکشته قاضی خان ولد میرزا برهان که از اجله سادات عظیم القدر سیغی حسینی قزوینی و از انوار قاضی جهان ویر
شاه جنت مکان بود باین برتبه عالی سر بلند یافت و بعضی محال عراق که معظم آن در ارباب سلطه اصفهان میر و
وکاشان بود و میر حلال الدین حسین سلطانی اصفهان که سید فاضل صاحب سخن و از سادات شهرستان اصفهان
بود و آبا و اجدادش همیشه درین دودمان قدس نشان بنام صبیح الیه اختصاص داشته اند تفویض یافت و در
تعمیر قلعه ایروان محالست متوجه که قبل از یورش سردان کت وقوع نیست چون موکب ظفر نشان در کوچه تیرول احلال نموده
عساکر منصوره فرج فرج بر درگاه خلافتی شاه مجتمع شدند و اکثر امرای عظام و طبقات شکو ظفر فرجام سوای جمعی از خاصه
در گاه و مقابله بساط اقدس تعمیر قلعه ایروان مامور گشته ببرداری و سرکاری اندک علی بیک قورچی باشی متوجه انجام
آن خدمت شدند و حضرت علی شاهی ظل اللهی باو فریاد و شمول ارباب از ساحل دریای کوچه عبور فرمود و میرکن
و صید افکنان از راه سیاحان بطرف پنجه ان توجه فرمودند و در خلال اینحال عورتی مسما بکلچره از کنیزین کرجی آزاد کرده
شاه جنت مکان که بعد از سنو و واقعه ناکر نیز آنحضرت همراه سایون خان بجانب کرجستان رفته بود و بعد از آنکه
سایون خان گرفتار و میان شد و بستمبول بردند و محضات آن سلسله او را بکثرت طرز دانی و آداب خدمت
بستمبول فرستاده بودند که چون در آن اوقات والد سلطان محمد خان خوانده کاروم مشهور بود و السلطان
امور سلطنت آن دودمان صاحب اختیار بود شاید بخدمت او راه یافته و در بازه سایون خان معاونتی تواند نمود
آورد و او بوسیله خدمتکاری حرم علیه شاه جنت مکان بخدمت والد سلطان محمد راه یافته چند گاه در بستمبول
بود و درین هنگام تجرید و زرا و ارکان دولت سلطان روم بتخصیص و رویش پاشای وزیر اعظم با اتفاق یکی
چاوشان رومی از جانب سایون خان بدگاه سعادت نشان آمد و عرض نمود که منسوب خورشید احتجاب
ناموس العالمین عمده محترمه حضرت علی پور و حاصل کلام آنکه همیشه سلاطین عدالت آیین امنیت عالم و رفاه احوال
امم بر مطالب عالییه تقدم و راجع داشته اند و خصوصیت و نزاع میان دو پادشاه و الا جابه موجب خرابی مملکت
و تفوق احوال مجمره وزیر وستان و ریختن خونهای خلایق است و التماس نموده بودند که نواخته بشید احتجاب
علیه که رحمة للعالمین است حضرت علی پور و خصوصیت و نزاع باز آورده بکثرت حصول نیکبختی دنیا و منفعت
عقبی ترغیب نمایند که بساط جدال و قتال را در نور دیده پادشاه روی جابه روم با وی الفت و وفاق گردند
و بکنس بکثرت تمهید المصالحه ارسال نمایند که ازین طرف نیز دولت مند آن خیر اندیش و پادشاه پاشای وزیر
اعظم باعث انجام این امر خیر فرجام شده نباشی که رضای خاطر اشراف بود و باشد فیصل نمیدهد ازین طرف جوایز

سایون خان برین پنج قلمی شد که میانه حضرت شاه و جمعه جنت مکان و پادشاه محوم سلطان سلیمان بنو ابی عبد و میان آن
یافته بود که نسلا بعد نسل میانه این دو سلسله مخالفت نبود و باشد نقص عهد از طرف واقع شده مملکت موروثی را بر اخصب
متصرف شدند و اکنون مطالب حق موروثی خودیم اگر فرمان فرمای مملکت روم عهد و پیمان پدر را منظور داشته در مقام
الفت باشند و سوره خود بقاعده انزمان مقرر کرد و دانیز بهجت ترفیع حال عباد الله از طریق خصوصت و عطا و عدول نموده
مسالک دوستی و اتحاد میگردیم و اگر بلای و زلزله در مقام عداوت باشند توکل بالظاف این روی کرده دست از طلب
حق موروثی باز نمیداریم و آنچه حدایت عالی خواسته باشد بخان خواهد شد و مقدرات ازلی را از ظهور چاره نیست و یکبار
سوانح این سال است که چون در زمستان سال گذشته که ریات جلال متوجه تخریر قلعه کنجه قرا باغ بود از جماعت یوسف
فوجی بناخت آمده و دوسه فریاد فرای کوچه تنگیز را که بامیر کونیه خان متعلق بود غارت نموده بودند درین سال کونیه خان
با اتباع خود بناخت و غارت انکار و میان رفته تا حوالی خطه وان و ارجس و عا و لوزانخت کرده سالک و غافل
و از امر او که محمودی آن سرحد عبد البیک حاکم خوشاب و زریل خان حاکم قراحصار و مصطفی بیک حاکم باکو و زریل بیک
حاکم جوریس و ایلچیان میر شرف حاکم خیره و ذکر یا خان و ضیا الدین خان و ولد شرف خان حاکم تبلیس جهت اظهار
روشنخوایی و انجام مطالب و کرب خود نزد امیر کونیه خان آمده با اتفاق او بدرگاه عالم پناه آمدند و در حد و دوزخ
سعادت گستاخوسی دریافتند امیر کونیه خان بجانب ابروان رخصت یافت و امر او ایلچیان بیک که مشمول انعام احسان
کر دیده حکومت جوریس بدستور زریل بیک و باکو مصطفی بیک شفقت شده مبلغ و دست تومان نزد عبدالو انعام
فرمودند و عبد البیک بعد از فوت سلیمان بیک برادر خود بیکم سردار حاکم خوشاب شده بود و زریل خان عمر او
بقصد با او معاند بود و قراحصار را بغف از گرفته بود چون بعد از وقوع محاصره و انترام سردار التی باطلال با طفت
شاهی نموده در سلاطین پایه سریر اعلی آمده و مشور حکومت خوشاب با اسم او غرض دریافت و میانه عمر او باقی
بود درین اوقات که هر دو شعار شاهی سیونی ظهور آورده مشمول عنایت خردانه شدند مقرر شد که میانه عمر او با
صلح واقع شده انکار موروثی حسب الصلاح سفید ریشان اگر او میانه ایشان منتقم کرد و درین سفید ریشان اگر حسب الصلاح
عمل نموده و میثقه دران باب نوشته از جانبین راضی شده بعضی اقصی رسید و حکم جایون بر طبق آن با اسم هر یک
صد دریافت لازیل خان چند روزی با عبد البیک که که آشتی کرده با آلاخره فیما بین با فساد و منفعت آن که هیچ
ازان خالی نباشد و طبقه اگر او از همه در پیش اند موافق و در میان آمده قلعه خوشاب شعبه زریل خان درآمد
شرح آن عنقریب مرقوم ملک بیان خواهد شد تا الحاله عنایت خردانه امر او را که او ایلچیان مذکور را بخلع کردن نماید

و مود بهجت پیر شرف و ذکر باخان و ضیاء الدین خان نیز خلیف فخر و منو قات لایق دستار و یکی را مسرور و خرد
رضعت انوران از نانی داشتند بعد از رفتن ایشان را راده خاطر اثرش بسیر و گشت خطه اردو باد متعلق گشته مایه
اقبال بر مقلدق متوطنان آن بلده طبعه کسرت و نه که تا تعمیر قلعه ایروان و بازگشتن ایما و لشکر این چند روزی در انتظار
بهجت قرار مسرت پیرا بوده بعد از فراغ خاطر از استحکام قلعه ایروان و نشان نصرت نشان پنجه ولایت سر و ان معلوف
دارند اردو باد تقصیر است بغایت و کثرت و دشمنی در جانب شمالی آب ارس که سخن پرواز خطه شیر از خواجہ طاعت
و مرجع سواحل آن بلده طبعه فرموده شوای مبارک گزری بر ساحل رود ارس جو سوزن بر خاک آن ولوی مشکین کشین
و در دامن کوه واقع شده در کمال تربیت و خرمی لطافت هوا و عذوبت و باغات و باغین پیوه دار و چشمه های و
شهره آفاق است هیچ منزلی و سرسین نیست که چشمه آبی در نهایت لطافت و سردی نداشته باشد مردم آنجا شایع نظر
و خلوص اعتقاد و دوستداری و دودمان ولایت نشان صفوی مشهور و معروف اند چنانچه در زمان تسلط رومیان
چند مرتبه بدینجت قتل عام یافتند و خرابی تمام آن بلده طبعه جنت مکان و اختلال احوال سکنه آنجا مخصوصا طبقه
علیه نصیر که از اعتقاد استاد البشر و العقل الی وی عشر خواجہ نصیر المله و الدین طوسی روح احمد بروحه اند راه یافت
و درین هنگام که آن اختلال میروی اقبال پیر و ال اصلاح پذیرفت چمن عواطف پدریغ شای غل الهی منظر انظار
غایات خسر و اند گشته از جمیع تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم و در کل آذربایجان محمود اقران اند و چون صف
جم اعتقاد اعتقاد الدود و غفران و ثار حاتم یک از ان سلسله علیه است و را تم حروف را چون بهجت طول مدت معاف
و مصعبتی طریقه اخلاص و تنگ خودگی آن عالیجناب بود تا که نیز بود و در مقام برخی از احوال سعادت منوال آن سلسله
بقلم اخلاص و محقق بیان نگار و ذوق ضبط تحریر و در هر دو که این طبعه علیه از فضایل و کمالات عقلیه و فطریه جزیره
بی بهره نیستند و اکثر بحلیه صلاح و پر هیز کاری و استعداد و قابلیت و اخلاص حسنه و سلامت نفس که استعداده
مرجع و مرجع عموم مردم اند همیشه منظر انظار سلطین عالمقدار بوده اند و آن رفیع جناب غفران آب صاحب و
بود بمکارم اخلاق حمیده و موصوف و عالی منزلی سلامت نفس و نیک اندیشی خلاق معروف از و نور قابلیت
و کاروانی و تائید نیر وانی بر تبه وزارت دیوان اعلی منور گشته قریب بهست سال سند وزارت دیوان و حل
و عقد امور جهانیا ن بنات ملک معاشش آراشکی داشت و همواره و نور تربیت و پر تو عاطفت پادشاه
بر و جناب احوالش تا فتره روز بروز پاینده و منترتش بلند می گرفت رای که اسمن توجه انست
شاه جهان کام بخش کافه انام و درگاه که است انباشش مرجع حاضر و عام بود و تمام دست نباتت رای از منظر

و مشید و امور خلاقی بحسن کیاست و کار دالی آن هر سپهر کامرانی بر حسب خواه محمد هرگز در دست اجل بود است و ملک
راضی نبود و گذار از خرد ووری و خاتم خیر آن آصف سلیمان متر است خطور نمود و القمه خامر سخن گذار و برین حالت پسندیده
آن وزیر صواب تر بهر جز و تصور معترفست و خبر بهر دوستان فلیح شده از فکر او صاف حمیده آن دستور تا قیام خیر و یاری
خوب و ناکامی متکلف هر چند درین باب محض بود یکی از هزاران و اندکی از بسیار و رویا بجا اظهار نمیتواند و بگوید و لهذا
در مقام همین قصد گفتا نمود و آن دستور غفران مال رضوان مقام خلف صدق مرحوم ملک بهرام است و او زک
بود و کریم الذات و کریمی پسندیده صفات در زمان سلاطین آفت قویلو برنج آبا و اجداد برسد غرت و کامرانی تنگن چون
آثار بجانب بزرگسازان صید احوالش ظاهر بود و بر قوا التفات پادشاهان آن بقدر بر خباب احوالش یافت قطع مایل ملک
برای صوابانیش محض بود و در زمان ظهور دولت و جهانگشائی خاقان سلیمان شان جنت ششیان اسکنه اوقعا
فی فردیس الجان چندگاه بنابر غم و سعادت عامه آن و در باب غرض از وطن الموف جلا نموده بر حسب تقدیر و در وقت
مهر و خنده و اقامت داشت تا آنکه کار فرمایان عالم ابداع ابتلای ایام محاجرت را با تمام و ختام رسانید و بجا
راحت و فیروز مندی را آید و گردید و خاقان سلیمان آن خطه و گشتا دارد و باور را بفرمود و هم جایونی زیب و زینت داد
منازل مرغوب آن صاحب دولت که آثار رفعت و بزرگی از آن نمایان بود و مشاهده آن پادشاه و ااجاه گشت چون
از جوارش دوران و تعاریف زبان و خالی بودن از وجود آن طینه مکان فی الجمله اندام بدان بران یافته بود و خاقان
سلیمان شان از عیب اندام پرسید متأسف شدند حسین یک لکه که در خا صان و در گاه چان سپارین و دشوار بود
و او صاف حمیده آن دستور و صفات را معلوم داشت حقیقت او را با صامع جلال رسانید و قرابت قریبه خواجی
منشی نیز که در آغاز خروج آن حضرت تخت طغرای غرای این دولت کبریا سرایه سعادت سرمدی شافیه لقا زنگار
مخلص بر مناشیر اقبال او نگاشت علامه توجهات قلمی گشته حکم استالت باسم او نموده دریافت که روی او چون
اصلی آورده ملک بهرام بعد از ملاحظه مشهور طاعت با ستار تمام توجه مسکن و مقام الموف گشته تبارک اقبال
احوال و بی سر انجامی بر داشت و در زمان خجسته نشان شاه جنت مکان علین ششیان بیشتر از پیشتر منظور نظر
عوام و الطاف گشته منصب کلانتری و تقدم بزرگی مالی آنکست دستور سابق برای صوابانیش متعلق گردید چون
حضرت شاه جنت مکان را توجه و التفات تمام بآن بلد جنت مشال بود و چنانچه طرح و تمثال آن بقعه شیرین
حسب الاشاد و جایون نقاشان نادر و کار و مهوران سحر نگار و دیوان جبل ستون دو خانه بسیار که قدوس نگاشت
کلک موسی شکان گردانده اند و اندک مکرر انشا و میران خطه لیت و شکار را می رود و درس از خاطر او فرموده و انتقام

افزای چمن قدوم آن خسرو سپهر اقلان غیرت افزای بلع غارم کردید در مرتبه منزل انتخاب ابوقدوم بخت نمود نورانی
درین منازل انشین بود از چمن و سوسور و بخت و سوسور و پیر و اختد و یعنی موجب آمدن و موافقت و تصدیق
و حشمت آن عالی حضرت گشته روز بروز پادیه قدر و منزلتش اقبال می یافت و مرحومی میرزا کافی منشی که شایسته تربیت
بود بخت قرابت و خویشی کیا نصاحب دولت داشت مورد تربیت شاهانه گشته بنسب درجه یافت و حاکم سلاطین
یافت و چمن تربیت فکر کیا تا شیر انحضرت درین فن ترقی عظیم کرده جمال اعلاش بر یور قابلیت و استعداد داشته
گمید بگلک بدایع نگار رقم نسخ بر منقشات سخور ان پیش کشید و قاطع اقلان زمین فاش بر صحنه بیان چون
مردارین سلطان و چندین سال از زمره مقربان بساط قرب منزلت آن سلطان سعادت نشان بود و از تشریف
اخلاص شکوخته میبهای انطبقة اکثر اوقات یکی از مستعدان آن سلسله رفیع دین و دولت بود فرین بدین منصب
والا سر بلندی دارنده با جلاله نصاحب سعادت عالی هم در ان بقعه خرم خوان که کم تر اندیشه و پرسند و از روی انعام
و احاشش محکوظ و بهره ور می بودند و سنین عمر تشریفش از مرحله اشتداد در گذشت و بر منزل بود رسیده بود و در او اثر
ایام حیات را داده چ بیت الحرام و دراک سعادت زیارت و طواف مدینه مشرف حضرت خیر الانام و در وقت
مقدمات ایام کرام علیهم السلام نموده غزیت آن سفر مبارک کرد و در این شام و شیرب مزاج و با جشن از
تجاده استقامت و اعتدال منحون گشته بر یاقین قدس خرامید و ولید شده شش لایحه یک که توفیق رفاهت
و صبرای یافته بود بخش مظهر آن بدینگونه سیر را در میانجا که بقعه حمید مشهور و معروفست و فن خود تا آنکه در سالی
که مغفوت پناه معصوم یک صفوی متوجه آن سفر غیر اثر گشت و میرک یک پسر بزرگتر مرحوم نکو همراه بود و بعد
شریف پسر بزرگوار را در ان مکان بیرون آورده و بهرینه لایحه نقل نمود و در جوار ایام تبعی علیهم السلام در قون
ساخت و اولاد کرامی انتخاب غفران باب که در عین حیات او در قید حیات بودند و معصوم و نورانی با قاطع
تعارفی با حوال ایشان بود و هیچ تواند و هر چند که ارش آن در اینجا مناسب سیاق تاریخ نیست بنا بر ایمانی که در
صدر داستان شده میخنده اخلاص را بنکارش آن آرایش داده میگوید اختلاف صدق او اول رحمت قبا
میرک یکست که بنور قابلیت و استعداد و زیور الهیت و رشاد آراشکی داشت و در او ایل حال که در خطه اردو
بیرون آمده بار دوی معلی آمد ملازمت غفران باب رکن السلطنت معصوم یک صفوی اختیار نموده منصب
انشاء و شکر نویسی یافت و با لایحه بر تریه وزارت تریه کرده چند سال من حیث الاستقلال منصب استیوال بود
تا آنکه همراه معصوم یک سفر حج از رفته در ان سفر که آن امر مغفوت نشان تیغ خنده و نمایان گشته و در

شهادت یافت و متعلقان مرحوم مذکور را آورد و دست به تسمان آن امیر که کمال تحقیق و پاس حقوق ملوک و کی بطور
آورد و در مجلس نشست این حضرت شاه عجباً بهشت مکان را خدمت پدید کرد و بعد از میرزا کافی نشستی چند گاه خدمت
مجلس نویسی میکرد و حضرت شاه عجباً بهشت مکان و در مقام ترشش بودین اثنا اجل بود و در قم حیاتش را از میوه بهستی
محو کرده اودم الله تعالی بنا حیاتش را بر انداخت و یکراهم یکست که او نیز بوفور قابلیت و استعداد ذاتی و اخلاق
جمیده صفت بود و در بدو حال در افاقیت چند پهل متوجه سفر خیر اثر چهار شده بعد از واقعه ناکریر و والد بدان سعادت
علنی استعداد یافت و چون از آن سفر سعادت نمود و بار و آمد اوقات خجسته ساعات کسب فایده و نیکو
سعدت و اثر از جانب شاه عجباً بهشت شاهزاده مرحوم سلطان معنی میرزا یافت و در اواخر منصب وزارت
نواب میرزا با انتخاب تعلق گرفت و تا حدین فوت شاه عجباً بهشت مکان چند گاه متوجه ششلی از مشاغل دنیا نبود تا آنکه در زمان سلطنت
و جهانبانی نواب یکسندشان سلطان محمد پادشاه منصب کلانتری دار السلطنت تبریز یافت و از آن مهم بنابر نجات
و غور خود و دیگری خود را فی امیر خان ترکمان حاکم تبریز دامن در چند و چند گاه در اردو باد و مقیم بود تا آنکه در اواخر
ایام جهانبانی شاهزاده مغفرت انما سلطان حمزه میرزا که امیر خان درازا ناخر ماینها که از و بطور آمده بود و مغفرت
علیق خان فتح اعلی استاجلو مرتبه ایالت و دارائی تبریز یافت در مقام تربیت مشارالیه در آمد و منصب کلانتر
خان مذکور با انتخاب تعلق گرفت و من حیث الاستقلال بهم رسید و در زمان جلوس سعادت مانوس عالی
شاهی ظل اللهی که بساط دولت علیق خان فتح اعلی و رفقای او در نور دیده گشت جناب مشارالیه چند روزی
بنابر مصلحت وقت وزارت آملش خان هنر در اختیار نمود و با لآخره از مشاغل دنیوی و کثیر و کثرت میل
توطن مشاهده مقدمه و کسب ثوابات اخروی نموده چند گاه توفیق مجاورت نقبات عالیات و دریافت و بدو
فرخنده میرش را از روی ملاقات برادر غالب کشم استند ما حضور کرامیش نموده خدمتش با فرزندان و متعلقان
بواق آمد و بعد از آنکه با برادر خجسته سیر و اقوام والا که عهد ملاقات تازه را داده توطن شیراز نمود و متطور از نظر شفقت
شاهانه گردیده هر ساله مبلغ مسیحه تومان عباسی از دارالملک شیراز برسم سیور غالب با رعایت فرمودند و در ایام
توطن شیراز مرتبه دیگر سفر خیر اثر چهار اختیار نموده توفیق حج کمر یافت و یکید و مرتبه بعد زیارت حضرت امام الحسین
و الانس سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء توجه مشهد مقدس محلی گشت بهان سعادت
علنی مشرف گشت و در سینه تخا فویل سینه ثمان و الف هجری در خط شیراز آنکس بقا ساز داده خدمت مستی
بردار الملک عدم کشید شیراز نیز جو حله یک مردان دیگر دید بانجهان شتابان تا دیگر از اولاد نامدار ملک برآمده

وزارت و اقبال اعتماد الدوله غفران ملل حاتم پست که بعد از فوت والد و بالانشاد منصب کلانتری اردو باد بود
منصب کشته با وجود صداقت حسن عشق و انشاد شتاب از روی کمال دانش و پیش پوزم انهم اشتغال مینمود و آنکه
بجست مناقشه و گفتگوی بعضی حاکمان آنکه از انهم مستقر و ملوک شسته بی آنکه رقم غل بر محیطه حالش کشیده شود
ترک کلانتری داده و در اردو بر افتت برادران سیر و صحبت مشغول مینمود و در نو آخر ایام شاه جنت مکانی
دلو بود و آن رول و حاکم خوی اختیار نموده چنگاه بان امر مشغول بود چون دلو باقی از امارت خوی مغرول شد
جناب آصفی کید و سال بی شغل گذارد و در پسر بر و تاقضیه رحلت شاه مجاهد جنت مکان روی نمود و وزیران سبیل
میز از زیارت عتبات عالیات توجه نموده بعد از معاودت که اسمیل میرزا از جهان غانی رحلت نموده جلوس
پادشاه سکندر شان رضوان مکان روی نمود و سمت وزارت و لیخان حاکم کرمان یافته قریب ده سال حین
الاستقلال با انهم مشغول بود و در زمان جلوس سعادت افوس حضرت شاه فی ظل اللهی که لیخان بار روی
سعی آمد و منصب توری باشیکری یافت و ایالت و دارائی کرمان بیکتاشخان ولد او که پوسته هوش
باده خود سری و خود رانی بود تفویض یافت جناب آصفی بدستور طوعا و کرها مشغول تمام وزارت او گشت چون
بجست بعضی اعمال ناشایست و حمایت بخیر و چندی از مغربان ذوالقدر یعقوبخان حاکم شیراز چونی که خانه سخن پرداز
در محل خود تخریر آن بریده اختبر بر سر او شکر کشید و از نیز نگازی خرج شعبه باز در خطه یزد بدست لشکر شیراز نقل رسید
اسباب و احوال جناب آصفی در آن واقعه تاراج حادثات رفت اما یعقوبخان بعد از ملاقات آن عالیجناب را
در مقوم خود ما و داده همراه بشیراز برد و بعد از آنکه خیر قضیه بیکتاشخان مروض ماکان سده جاده و جلال رسید
ریات جهان کشای شاه فی ظل اللهی در در سلطنت اصفهان بر تفع گردید حضرت اعلی در از حقوق حد
موروثی و نیکو خد متیهای سابق و لاحق که از ایشان نهمور آمده بود و در مقام تربیت جناب آصفی منافع
توری بطلب او فرستادند یعقوبخان که از باده هوش ربای غفلت سرست شده بود تبوهم آگه میاد و اطلب او
بجست تحقیق احوال و اسباب بیکتاشخان باشد فکرهای سجاصل و دندیشهای تبا و بخود راه داد و در تستان
او متفکر و مترو بود و در ضمیرش میگذاشت که بلغیا و یا نسبت بآجناب غندی اندیش چون کار فرمایان قضا
قدر جندین امور خیر و کارهای شگرف در ذات کامل الصنائش بود و بیعت نهاده بودند که در خدمت این خدیو
زمان بر محیطه دوران رقم پذیر ملک ظهور کرد و دوسی عقدای مشکل که در دولت ابد بنیان شاهی بمقتضای
کره کشایش کشته نقاط اقلام غیر فامش خال رخسار سلطنت و نتایج ملک در اربع نگارش نیور نگارستان

دولت کرد و از ترکی براندیشهای باطل و مترتب گشته خبر دستاوردن چاره نیافته بر فاقه توجی روانه پایتخت رسید
آنجناب در میان حمایت الکلی بایده سر بر علی شاه می رسید و در مصفاان سعادت پای بوسی هلیون و محالست مجلس خلد
اینک دستهاویافت و او را بفراخوان سپرده و در نقد احوالش شطر مبالغه بجای آوردند و در وقتی که ریاست
جانشینای بجانب دارالملک شیراز و حرکت کرده از آنجا فراموشخانه ایستگاه نظام مهمات گران و دفع فتنه
یوسفیان نوعی که در محل خود گذارش یافته نامزد فرمودند جناب اصفی را بجهت آنکه در تدارق و فائق مهمات انولایت
و صلیب اختیار طبقه افشار بودند و غازیان افشار برای زمین او در صلاح حال و انتظام احوال خود قدم و میداشتند
همراه فراموشان خود و انتظام مهمات انولایت را برای عقد کشایش مفوض داشتند و آنجناب خدمت مرحوم
بر وجه دلخواه صورت انجام فرموده و در شیراز بشرف استانبوسی استعدا یافت و حضرت علی و وزیر وزیر پیش
افزوده در رکاب هلیون مبارک العباد نیز رفت و در آنجا بمنصب جلیل القدر استیفا و مالک محروسه رسید و کوشیده
ششاه در کمال استظلال با نهم پرداخت اگر چه سمت استیفا مالک داشت اما بمن توجهات شاهانه اکثر امور و کار
دیوان علی از و متمشی میشد و تا فیو تا پایه قدم و مترتس در جذبه ارتفاع می یافت آنکه در اول نوروز و توفیقان میل
مطابق سنه هجری الف بمنصب عالی وزارت دیوان علی ارتفاع نموده تمامی مهمات مالی و ملکی مالک محروسه را
صوابا غایش مفوض کرد و در چنانچه در محل خود گذارش یافته و هر چند برخی از اخلاق حمیده و اوصاف کاش در صدد کشتن
برستاری قلم و زبان بر ساحت بیان بر ترقوم انداخته چون محل مناسب و اخلاص قوی بود قلم فی اختیار تکرار
او پرداخت محمل آنجناب دستور و الد غفران باب نطاق و دشواری بکمر همت بسته در عرض مدت وزارت خدمات رسانیده
و کارهای شگرف از و در راه این دولت بمنصه ظهور رسید و جو و فایض الجوش باعث رفاه حال عالمیان گردید
استقامت احوال ایرانیان کردید سمند موم جرم جبرایم که در راه سابق در ضمن رشد و کفایت خود شایع ساخته
باعث تفرقه خاطر خلق اندک شده بودند و در میزان عدالت و دارائی و مقیاس نصرت و فرمانروائی این بنیاد
و ناپسندیده اینم و از میان خلق بر انداخته و در ادب نصرت و داد و دهی دستور و در قاعده حساب دانی
قانون بود و چند مرتبه که از جانب حضرت علی شاه علی الملک بخدمات مامور شده از موکب هلیون دوری جست
آنخدمات را از روی اخلاص و کمال دشواری و غیرت مردانگی موافق رضای شریف و صلاح دین و دولت قلم
تقدیم رسانیده و در باب مرضی و مستحسن بود چنانچه تفصیل هر یک از آنها در ضمن وقایع آن سال سمت انداج
یا فتنه میاید و در مقام چون شاید تکرار می نمود زبان از آن کوتاهی کنیده قلم آن مرکز دایره اقبال بر مسند جاه و جلال کمن بود

عالمیان از میان محدث و نیک اندیشی و خیرخواهیش که نسبت بکافه العالم متساوی بود و مرفه و اسوده حال بودند تا آنکه
 در سنه یونف میل تسع عشر و الف که بمنیر قلعه دهم دهم و دفع فتنه امیر خان برادر مست مشغول بود و شبی در پای قلعه
 بنیاد و گردنشت و موجب آمد و ده طلال جهانیان گشت نبوی که در قضایای سال مذکور سمت تحریر خواهد یافت خلف
 از چندش میرزا ابوطالب که در جمیع موارد صدیقی الولد سرپر و در فضایل و کمالات علییه و سخاوت و احسان تهر
 رحمان داشت چمن شغقت و الطاف حضرت اعلی که طبع حقیقت پرستیش قانون حق که اریست بجای والدیه
 وزارت دیوان اعلی در نظایافت و اکنون سرپر وزارت بود و کثیر الجود آن آصف سلیمان مرتبت مزین و محلی است
 و دیگر از اولاد و الاثراد ملک بهرام و برادران نیکو سیرت و سرپرست آن وزیر آصف مرتبت عالی مقام بود
 پست و ابوطالب یک که هر دو بوقور قاطبیت و استعداد ذاتی موصوف و در علم موسیقی باهر بیاق و نویدگی
 مشغول بودند ابوتراب یک چنگاه باستیفاء مشهد مقدس معلی مؤخر گشته بدان مهم قیام داشت و در اواخر ایام
 حیات شاه فردوس مقام از آن مهم معزول گشته در دفتر خانه های یونان به تنقیح بعد ایام عمل می پرداخت بعد از
 واقعه یابنده شاه جنت مکان در زمان فرمان فرمائی اسمعیل میرزا ابوتراب یک بوزارت مرتضی قلیخان بزرگ
 حاکم مشهد مقدس معلی منصوب گشته متوجه انصوب گردید و کمال اختیار و اعتبار یافته از انجام دست قضایا
 عمرش در نور دیده و دویست حیات را به تقضی اهل سپرد و در آن روضه مقدس مدفون گشت و ابوطالب یک
 منصب استیفاء علیقلیخان شاملو حاکم هرات که فی الجمله نسبت قرابت و خویشی با و داشت یافته در ملازمت او
 روانه خراسان گردید و چند سال در سایه دولت انصاحب قبال بسر برده و فراغ حال گذرانید تا وقتی که میرزا
 خان اوز بک خراسان آمد و ننگ صحت بر کمره تنخیر قلعه هرات انداخت و قریب یازده ماه مدت محاصر امتداد یافت
 از هیچ طرف نسیم امدادی نوزیده و کار بر محصوران تنگ گشته بود علیقلیخان ابوطالب یک را یکد و فراختر
 برسم رسالت بیرون فرستاد که حرف صلح بمیان آورده بواسطت خیر اندیشی آن ملک که در شش ماه و یک
 بیرون روند با آنکه در توره و آیین سلاطین فعل شنیع مذموم المی گشتن در رسم و آیین بنوده آن پادشاه پیمروت
 چشم مردمی بنجاک پیمروتی انباشته از مشناحت آن امر قبیح اخترا از نموده آن جوان پاکیزه روزگار را با رفقا بجای
 کلوه در میان توب کلان نهاد و بجانب قلعه انداخت و آتش پداو آن سلطان پیمروت خست مستی او را
 سوخته شاه باز خاتش و در راه دین و دولت و رضای ولی نعمت بریاض خلد پرواز نموده بزبان حال انقیاد
 بی ملر و خردمند داشت شکر که ستم بر ما کرده و در گردن او نهاد و بر ما گدشت و حقایق این احوال و صعوبت آن احوال

در محل خود نگاشته قلم شیرین متعال شده چون جواد قلم خوش خرام در میدان بیان حالات این مملکت و احوال تمام
الطافت تک و پوی نمود اکنون وقت آنست که سر رشته سخن را به دست آورده روی بشایع مقصود نمیم و
به دست یابی خامه بلاغت نشان بر سر حرف نخبین رویم القصه چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی متوجرا در
شدند جناب آصف صفات اعتماد و الدوله مرحوم کسان اعتمادی بکثرت تهیه اسباب بخش و ضیافت و سائوری
و رستاد و فرستاد و چنانچه باید و شاید و در حوصله خیال کنجربانان و سرانجام امور ضیافت پروا نمند و خورد
و بنزدک آن بلد به استقبالی استجمال نموده از روی کمال خلاص جبهه عبودیت برخاک درآموده از غبار بزم
جهان پهای شاهی روشنائی دیده امید حاصل میبوند و آنحضرت بدیده مطلق و رحمت و انعام نظر انداخته در
کمال مسرت خاطر و شگفتگی مزاج بمنازل دلکشای آن سلسله رفیع نزول احلال فرمودند و فرمان بران دستور
نشان جشنی شایان و مجلسی پادشاهانه که در خور پادشاهی چنان معانی باشد در استمه پیران صاحب جلال بکگونه
رخسار و آرایش خط و خال با مجلس مهشت نشان بان جو و غلمان درآمده و قداح راح ریحانی بگوش و آفرود
و چند روز در کمال نشاط و خرمی بکثرت افزای خاطر بودند و ملازمان آصف جماعت در لحظه از کشیدن میوه و اطعمه
و اشربه لذت نمی آسودند و با وجود آنکه در آن سال اجناس در آن ولایت بغایت نایاب بودند و ملازمان چنان
آصفی خب الاشاره آنجناب آن مقدار از هر گونه ما محتاج جمع آورده بودند که زیاده داران در تمیله خیال نمیکند
آنجناب چند روز بر نیمه نوال خوان کرم گسترده جمیع امر و ارکان دولت پادشاهی و مخصوصان و مقربان و
ملازمان خاصه شریف را که در رکاب نصرت نشاء بودند امر و اعیان که از تعمیر قلعه ابروان فارغ شده
لوح فوج وارد میکشند مقداری کرامت علی قدر مراتبهم جسم اقامت و بناوری ایشار میکشند و اهل محبت
و ارباب طرب و ندای مجلس مهشت آیین و انجلاخ غلخه و انعامات و تکلفات و افره نوازش فرمودند
بعد از چند روز ازاده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که مواضع قریه را سیر فرمایند از آنجمله مواضعی است
و تشه نام از قریه فیضیه و در کله و در دامنه کوهی واقع شده و در میان جوار و هر دو طرف ورز باغات و
بساتین پشاور آب خوشکوار تن مصدق و تجوی من تمنا الانهار و حدائق میوه دارش طوبی مثال بر برگ و بار
و چون موضع مذکور نیز محل توطین بعضی از طبقه علیه نصیریه است و اعیان آن سلسله الماک در آنجا دارند و موضع
نیز منسوب بان سلسله است و در آنجا نیز اسباب ضیافت به ستور دارد و با د از سر کار آن هالین جناب آصف صفات
در تب گشته دقیقه از و خایق میزانی فرو گشته است نموده و از آنجا نیز سیر اکلیس که نشان آنجا اهل ملت سیم و جی

مسلمانان نیز مستند تشریف برد و در منازل ایشان فرود آمدند و بعد از فراغ از سیر و تماشاى انجمن و دیوبند
مراجعت نمود و دیگر باره آن بلده طیبه از ورود و مقدم شهریار کامکار رشک کلزار ارم گشت و چون راه
دوره علی که محل عبور لشکر بود بغایت تنگ عبور و دسواران از پیلوی یکدیگر در مضایق آن بغایت دسوار بودند
همایون صادر شد که امر او اعیان لشکر و طبقات ختم فوج و مرتبه مرتبه بدینچ از آن راه عبور نمایند تا در
روز بجهت محویت راه و کثرت لشکر و حشر و خطا و کثای اردو باد و غارت پراپوده کاهنجش کنند آن بلده بود
و خدمات اخیره سلسله علیه نصیریه و اقربا و اتباع اعتماد الدوله مغفور تحسین کافه خطای گشته التی دوست
و دشمن زبان تجسین گشادند و بندگان اشرف مکرانها را خوشنودی فرموده بمکی ایشان از انجمن فخر افزای
ساختند و از آنجا موبک هایون فال بغیر و اقبال بجانب مقصد که تسخیر ولایت شروان بوده و در حرکت ابرام
عظام و عساکر نیک فرجام که بایرونان رفته بودند اطراف و جوانب قلعه سابق را که بنا بر صلاح و فساد
وقت گشته شده بود و بر بولایت قریش طبقات لشکر محنت فرموده هر کس در کار خود اتمام نمودند و وقت
فرصتی عمارت قلعه با تمام رسید و خیزه و براق بشتان عساکر منصور نقل انجام شده قلعه را بامیر کوزه خان
سپرد و کوچ کردند و در جلد بر کشا و بارودی هایون پیوستند ذکر توجه موبک نصرت نشان تسخیر ولایت
شروان و فیروزی یافتن آن ولایت چون غایت سحران عندلیب نغمه پرواز قلم در کشتن احوال آن یورش خیزان بمقابل
میرید که چون خاطر از تعمیر و براق قلعه ابروان و و حده سفور میان اطمینان یافت موبک طغرشان را در بارودی
غرم توجیه بجانب شروان خرم فرموده از دره علی عبور نموده در جلد بر کشا و سر پرده و بارگاه باوج مهرام
برافراشتند چون عساکر منصوره چهار سال بود که در بیاق بودند و پریشانی بولی سانی بجهت امتداد ایام
سفر از حد اعتدال تجاوز نموده اکثر طبقات بجهت فتحان غله و قوط و غلایه قریب بدو سال بود که در کل
ولایت آند با بجان شیوع داشت و از غلیق اسپان عاجز بودند از مرکب غوث فرو داده پیاده بلنده که
می سپردند و بدین جهت از اسلحه و براق سکا بر گشته بودند و معارک سپاه که اغلب در دست داشتند
لیدین دو سال اکثر بعلت مهر انگاه گشته قوت و توانائی در مرکب نمانده و بولی سر انجامی لشکر بجائی رسیده
و بهر حدی انجامیده که در نظر عقلا فکر و اندیشه یورش شروان شرکا و عقلا نه منظم نمیداد و هیچ یک از امار
و ارکان دولت و برین هنگام بختن شروان از اصلیت و قوت نمیدانستند چه قرار داد خاطر آن بود که چون
درین سال سرداری از جانب دوم و زمامت طلبیده در بهار آیند و امین شاید نخواهند آمد و بیاقی شروان

باعث شد تا بی پامالی و پیرشالی شکر شکر در مقام آمدن رومیان مقابله و متانکه بایشان بیرون از خیر قدرت
و قوت عساکر فیروزی نشان خواهد بود و مراجعت جانب عراق و اندیشه سامان و سرانجام بیاق آینده نمودن اصبو
میشمر و دماند سر و دشمنی و بیشتر ان بنات لاری نویذ فتح شروان بنوعی در ضمیر الهام بدید حضرت عالی جاگیر بود
که فتح آن یورش مطلقا احتمال نداشت و از اوضاع رومیان شروان و تقریر آینه کاین چنین بوضوح پیوست
بود که چون درین سال از آمدن کوک مایوس اند ترک شدت کرد و دست از محاربت قلاع باز داشته همگی
تقلعه در بند تحسین خواهند جست و ولایت شروان باسانی مفتوح میگرد و جمعی از اهل شروان که شعار و لفظی
این دو دمان ظاهر ساخته در پایه سریر علی بودند تحریک امضای این یورش می نمودند حضرت عالی چند روز در الکا
بر کشا و سیر و شکار مشغولی فرموده و محمد پیک ولد کور خلغای اروملو که یکی از مخصوصان بساط عزت و مرد قابل
کاروان بود بشواخی فرستاده مشور عا طفت نبی بر سهالت بنوعی که بر و میان قلعه کچو نوشته حبست و از اتم
نموده بودند بجان قاعده باجه پاشا و پیکر پکی و سایر رومیان شواخی فرستاده فصاح و پسند دمان حکم
مندرج فرمودند حاصل کلام آنکه از روزی که سمن جهان پهای اندیشه را در غریمت ملک موروث کفر بایجان
و شروان بکولان در آورده ایم الی غایت ابواب فتوحات مفتاح تائید مفتوح ابواب بر روی لولایای لوت
قاهره داکشاده قلاع فلک ارتفاع انما لک در اندک فرصتی بدست درآمده درین سال خود حرکت شکر و دم واقع
نشد و تا حال دیگر مدی تصور نیست ملاحظه عاقبت حال و خاتمت کمال خود کرده از روی عقل و دانش قیاس نمایند
که از عدا و بلجاج چه مجبوران قلعه کچو رسیده و از ترک قلعه داری و عدا و مردم قلعه تغلب و توانوس را چگونه
امن و سلامت قیاس حال او گشت غرض از ایراد این مقدمات آنکه اگر در محالفت و قلعه داری اصرار نمایند
بتوفیقات آتی قهر اجبر مفتوح گردد و توقع امان نیاشته باشند و وبال خون همه مجبوران بدر کردن ایشان
خواهد بود بعد از اطلاع اقایان و پاشایان بمضمون فرمان قضا جراین شمس الدین پاشای که اباعنجه از
شیخ زادای شروان بود بجهت پندیده و مرتبه امارت و پاشائی بافته و دولته را به رومیان بود و بجماعت از
صوابیه او تجاوز نمی نمودند به ستور شیخان شیا و در مذاق عمل نموده انطا یله را به مردم و افنون از جاده امن
و سلامت مخوف ساخت و دکان حیل و تندر کش و خواست که بطایف الحیل شکر قریبانش را از آمدن شروان
باز آور و سخنانی که از صدق فروغی نداشت بجهت پیک گفته اظهار نموده بود که ولایت شروان ببلان زمان
ایران تعلقی دارد اما رفتن با و لشکریان رومی که همه خانه کوچ همراه دارند درین رستان بدست سر متعذر است

و بجوار شاخ خزیده راه پروان شد و بنوقتی بایم التماس داریم که حضرت اعلی شاهی ملل الهی درین سه چهار
مارا محلت داده در این راه و قزل آغاج و آنحد و دوسیر و شکار شغولی فرمایند که در وقت بهار که هنگام ترمود و
آمد و شد است که موافق رضای خاطر شریف عمل کنیم بر آنچه رای جهان را اقتضای نماید عمل آورند و جمعی از شاهی سون
که اقوام ایشان در اردوی محلی بودند بایشان پیغام فرستادند که احمد پاشا و لشکر شمس الدین پاشا را قبول
فرستاده اند که بجهت ایشان کوک آورده و در اردو خاطر ایشان آن که دست از قلعه ملک شروان باز داشته
بقلعه دریند و پشت به آنستان داده درین رستان بجا باشند و در بهار آیند منتظر کوک شود و بوده
بمقتضای وقت عمل نمایند درین اثنا شمس الدین پاشا از راه کته آمد و مناشیر استالت از جانب خواند کار پاشا
و اعیان لشکر و اهل شروان آورده شهادت داد که درین چهارده هزار یکپرسی با دوشامامور شجرت کجبه آمدند و غنچه
میرسند و در بهار آیند و سرداری تعیین شده و لشکر عظیم لطیف آذربایجان می آید فائز کرای خان و لشکر تاتار
بآمدن شروان مامور شده و اندو غنچه بزرگ و لشکر دوم بدین نزد بوم میرسند و بدین حکایات مردم
تجصن و قلعه داری ترغیب نموده از آن اراده منصرف ساخت و اظهار کشف و کرامات کرده می گفت که
اولیا و اقطاب بمن خبر داده اند که لشکر قزلباش برین ملک تسلط نمی یابد اگر قدم باین ولایت نهند متهم میگردند
و در قتل آسبی از ایشان بقلعه و مردم قلعه نمیرسد ساد و احوال تباه اندیشه خرد و ملک ان سفاهت پیش از
سخنان واهی و فریفته گشته دل بر مجاری و قلعه داری بستند اما میخواستند که بجایه و ترمود درین رستان
خود را از آسیب لشکر قزلباش محافظت نمایند و در بهار بآمدن کوک و لشکر تاتار مستعد گردند چون کمر حلیه
اند و ز شمس الدین پاشا ظهور یافت التماسی گنموده بودند چون در میزان قتل و طایل خود سنجیده نمیتواند
در جبه قبول و در افتاد و غریمت شروان نصیم یافت و از نهان ارخی از سبار کوچ کرده شکار گران میفرستادند
در سیم ماه مبارک رمضان در کنار آب که نزول اجلال واقع شد و چون جسر جواد بریده شده بود و در آنحد و
کنار دیگر بنود و محاکم منصوره با و کشته گشته جهت کند ایندن احوال و انتقال جال تخت روان ترتیب دادند و در بهار
و شتر از آب می انداختند که بشناه پروان روند و از سو خانه کوچ کرده در این طرف آب فرود آمدند و در
دیگر کوچ فرموده و در قرا سونزل اجلال نموده از راه عقبه سامان متوجه شاخ شدند و کریان اردو باز آمد
و مردم اردو تا ده روز بهزار مشقت عبور کرده و فوج فوج بموکب هایون پوستند و بخاطر خلوت نمیدادند
و در آنوقت عبور از آن آب ممکن باشد زیرا که شفت سرد و برف ببار چهای برف و برف بخت و کوه کوه از روی

وزیر دیوان محل شریعت محاکمات حجابی خلایق و امور جزیه محاکمات اعیان و احکام و مناشیر بطور ایام و دیوان شریعت
ترین ساخته بهر مرتبه آثار که عیون و حکمت آن احکام ترتیب داده عبادت و دیوانی اشرف علی بیان نقش کرده و مختصر کنند
و چون زبان نظم شمار می شود و عادل تخلص می کرد و در احکام و مناشیر خود نیز هو العادل قلمی می نمود و منصب صدارت نصف
محاکمات با بسیادت پناه میرزا محمد و هم شریعتی و نصف دیگر را بشاه نهایت است نقیب صفهائی که در زمان خاقان جنت مکان
قاضی معمر بود نامزد نموده مقرر شد که احکام و امشده شریعتی بر مردم دهند و ماه معاملات جزئی شریعتی و حسابی کاظم مردم
هر دیار و دیوان اعلیٰ فیصل یافته احکام و مناشیر بهر اشرف میر سید و اکثر اوقات از عدم رشد و کار دانی میرزا شکر الله
وزیر شریعت کایت کرده و امور و اعتراضات که حق بجانب او بود می ساخت و چنانکه ماه بانه نشانه اوئی بر در خلل این احوال
خبر فوت مرحومی سلطان حسین میرزا اول بهرام میرزا که حسب فرمان شاه جنت مکان در ولایت قندهار حاکم و فرمان بود
رسیده که باطل طبعی و دلیع عمر و دولت ناپایدار نموده بعالم بقا پیوسته است بنابراین نواب سلطان ابراهیم میرزا
و پرورش او قدم رنج فرموده بمنزل او رفت و مراسم تقعد و بطوری بنظر آورده نواب میرزا احمد محرم او را با صبیحه شیشه
و محمد حسین میرزا اول سلطان حسین میرزا که در درگاه معلی بود و بخلع فاخره نوازش فرموده از لباس سوگوار بیرون آورد
اما بعد از وقوع این قضیه در اندک روزی اسمعیل میرزا تغییر کرده با او کرده و دیگر بوی اشتیاق و التفات بشام او نرسید
و زبان اعتراضات به موقع برکشوده رفته رفته سوی مراجع اوسیت نواب میرزا و سایر شاهزادگان بهر حدی رسید که
افقاده ام ایشان را پیش نهاد محنت ساخته در همان چند روز قبل ایشان به خواست نکر شهادت شاهزادگان بدار
و از پای آمدن آن عمر ایشان در مرقده زانند و ناپایدار از آنکه آفریننده کل مخلوقات است قطع صلح رحم با از زایل
تودیه و معرات ذوالارحام با از محسنات شمرده و اسمعیل میرزا بقاوت قلب موصوف بود و مطلقا بهر ازین شیشه
سعادت افزا داشت و هرگز نسبت به برادران و بنی اعوام و برادرزادگان اشتیاق و مهربانی از او بنظر نرسید و وجود
ایشان از خار گلزار دولت خود میداشت و تواضعات رسمی گاهی نواب سلطان ابراهیم میرزا میگرد و در آخر معلوم شد
که سبب آن ملاحظه جانب سلطان حسین میرزا برادرش بوده که در قندهار بود و در غده آن داشت که مبارز از آن
فته از او بنظر رسیده بعد از خبر فوت او با بزرگ روزی تغییر سلوک با میرزای مذکور برادرش کرده زبان اقتراض کشوده
نواب میرزا که خبر آن اطلاع با کالات و استعدادات کسی جمع داشت مستشام را بخیلی التفاتی نموده که چه نیت است
که جز بقطع رشته مباحات او چیزی دیگر تسلی نمیشود ترک ملازمت کرده گوشه انزاد او گوشه نشینی اختیار کرده که شاید بان
دو سه روزی تسلی بخش خاطر اند و کین خود کرد و آقا بایان ملازمان خود را امر کرد که در منازل خود بود و ملک خدمت ملا ملاحظه

مستعد حکم قتل میبود تا آنکه ده بیست نفر از جرکسیه از رقی چشم که به نظر فرستادند که کشیک خانه میرزا نخواهد داشته محافظت
نمایند جرکسیه چون بخانه آمدند میرزا در منزل حرم و خواب بود جرکسیه ابواب خروج و دخول سد و ساخته و سایر در و باب را
مغفل گردانیدند و در حرم اقامت نمود و کشیک میداشتند تا آنکه روزی در میدان سعادت در میان جماعت صوفیه
و طایران عبد الغنی بیک مستاجلو که در دهنه قزوین شده بود بر خیزد و فرخت کوفته اندان نزاع شد و صوفیان هجوم نمود
طایران در دهنه رازند و این خبر بهار دهنه رسید و جمعی را بگرفتن آن جماعت فرستاد و صوفیه نمکین کرده بی اندامی و تنگی
با فرط رسانیدند و در دهنه با مردمی که داشت خود سوار شد و بیدان آنکه صوفیان در دهنه را بشک و کلونج گرفته رفته
کار بکار و در خنجر صوفیه هجوم آوردند و در دهنه مغلوب گردید چون خبر با اسمعیل رسید او با طبقه صوفیان بکشت ارات
و انتقامی که با خلفا داشتند صفائی نداشت جمیع اماران فرمود که براق بسته بیدان اسبشای حاضر آید امر احون جوق
براق بسته می آیدند و او برقع فتنه صوفیان میفرستاد و در آخر حکم قتل عام آن طبقه گردید جمیع لشکریان او بمنزل آن جماعت
گردید و ای خانه خلفا بود و آوردند چون صوفیان حال بر میخواست دیدند اسلحه و براق انداخته میکشیدند و غازیان بی
بدیشان رسید قتل و اسیر می نمودند و در طرقة العین قریب بدو هزار نفر از آن طبقه قتل آمدند اسمعیل میرزا در دهکامی
که مردم را بر سر صوفیان فرستاده با خدمت مشغول ساخته حکم قتل شاهزادگان نیز فرموده دستمندان هر یک یکی
که بخدمتی که موزند قیام نمایند اول جرکسیه بچشم نواب سلطان ابراهیم میرزا آورده او را از پیش خلیفه جلایارش که قبیه
قدسیه شاهنشاهی مکان بود بیرون کشید و طاب و بخش انداخته که دند بعد از نقطه فریاد و فغان براه و طاب شد
که قتل او اقدام نموده اند همچنان با کمک نوح و فریاد از مناسک شاهزادگان باور سید خاطر جمع کرده رقم غنیمت جیفه مال
صوفیان کشید و بقیه السیف بجای یافتند و مشخص شد که این محرمه را بکشت قتل شاهزادگان کرم کرده بودند پس بلا خطر
آنکه با طبقه قتل بش ازین محل شنیع امتناع نمود و فتنه حادث گردید این امر مشغول گردانید و اکنون خاطر
خود را بطور آورد و در آن روز شش نفر از شاهزادگان تنبع بداد او در قزوین شربت شهادت خشنیدند اول
سلطان ابراهیم میرزا می مذکور که از مستعدان روزگار بود و با نفع کل آراسته و نقون هنر و بی پر استی بود
و خط نستعلیق بسیار خوش می نوشت و مصون از ک قلم بود و در موسیقی و علم ادب و مراد روزگار و در تعریف
قول و عمل شاکر مولانا قاسم قانونی بود و ساندان خوب می خواست و در صنعت در و دگر می و خاتم بندی و سوزن کاری
صاف تمام داشت و در خراسان اکثر اوقات بشواری و با ب تلیم ملاغت شاعر محبت داشته خود با جمعی تخلص میکرد
و غزلهایی عاقلانه از و در میان مردم مشهور است از جمله این دو مطلع در حین تسویه حالات او خاطر رسیده

اینکه اهل بصره مردم را قتل جان می نمودند و کشتی اگر طاقت دیدن داری بعد از هر شب که می نشستند و جای تخت از درخت بود
و گنگا بنامه عالی بجز سائیده از خطوط استادان و خوشنویسان با قدم و از تصویر مصوران عظیم المثال درین علم و سایر تحف
در سرکار او بسیار بود و چینی خانه اش را شک چین و خطا می نمود و حرم مختصرش بعد از واقعه نیز از اکثر آنها را بخت کمر بست
همچنین میرزا یاسید در آب ریخته و چند را خود کرده بقیه افش را آتش زد و در ماتم میرزا فرید و وفغان از مد اعتدال کشته شد
از کثرت جریح پهلوی برشته توانی نهاده در جهان ماه عالم غالی را و داع کرده به عالم بقا پوست و محمد حسین نیز ای برادرزاده
جوان قابل هفده ساله بود و اول چشم او را میل کشیدند و او از شدت زور و زاری بسیار کرده آرام نیک گرفت
این خبر با سمیع میرزا رسید فرمود که او را نیز از شکنجه هستی خلاصی دهند فرمان بران حبس فرموده عمل کردند سلطان محمد نیز
که در میان جماعت رولوب بود و بسیار جوان سلیم النفس عافیت دوست بود و هر نفس خیال بزرگ و جاه طلبی در غیبه
خاطرش جلوه می نمود چون بفرموده برادرزاده میرزاان موافقت سایر برادران اختیار نموده در وقت قتل تکفین جمعی کرده
و چشم باز کرده معلوم شد که در وقت خفه کردن در میان رک که در نش را گرفته بود و سمیع میرزا ازین حال آگاه گردید چون
ویده و عیش از قباچ و ششای این حال پوشیده بود و با تمام کارش امر فرموده او را با محمد باقر میرزا بسره که کودک خورده
بود یکدیگر قتل ساختند امام علی میرزا و سلطان احمد میرزا هر دو را به ولفخانه آورده در جالی میدان نگاه میداشتند
و در همانجا شربت مرگ چشانیدند و همچنین کس فرستاد که میرزاان میرزا اوله بهرام میرزا را با پسرش بهرام نام که کودک
خورده سال بود قتل رسانیدند تیورخان استاجلو که در حین ارتحال شاه جنت مکان حاکم سیستان و ولایه میرزا بود
چون مراد خان بسره و در درگاه علی از جمله سلطان حیدریان و مغضوب بود این خدمت را مصلح حال خود دانسته فوراً
برخ میرزا و بسره او بر داشته هر دو را متغول ساخت و کس بطلب سلطان علی میرزا که در شکنجه بود فرستاد و بعد از چند روز
جماعت قباچ میرزا را آوردند و ترجم نموده از قتل او در کشته است اما میل در چشمهایش کشیده اند و دیدن عامل ساختند و
نواب سکنده شان که برادر علیانی او و مصنف البصر بود از اولاد نامدار و اندیشه مند و در فکر کار ایشان بسیار بود
تا آنکه عاقبت خست باطن خود را نسبت بدیشان نیز بطور آورده اول سلطان حسین میرزا ای بسره بزرگ نواب سکنده شان
که در طهران بود قتل آوردند و باین منوال در شرح بایست حال و احوال شاهزاده نیکو خصال است که نواب خست مکان
آورد از و از سلطه نواب طلب فرموده در پای بسره علی متغول نظر التقات بود و چند سال در ظل تربیت جد عالمیده از نو
یافته بمرتبه کمال رسید بعد از فوت سلطان مراد خان والی باز در ان شاه جنت مکان ایالت نصف ولایت باز در ان
بجانب شاهزاده کی تقوای فرموده نصف و کران ولایت را بمیرزاخان و له سلطان مراد خان والی باز در ان شفقت فرموده

و میرک دیو که از طبقه دیوانان زندران بود و بنزد عقل حکیم است ممتاز بود و کالت شاهزاده تعیین کرد و نواب میرزا ابوالباب
مخصوص گشته و در کمال عزت و اعتبار باز زندران مشتاقه میسرند ایالت و آیین نصفت آنولایت نمیکند و میرک دیو که
و فاتی محبت گشت و همانا سلوک او بروفی رضای نواب میرزا نبود و برای صلاح خود فیصل محبت نمود و ملازمان قدیمی نواب
شاهزادگی را مطلقا در هیچ امری دخل نمیدادند و این معنی مرضی خاطر شریف او نبود و تا بسط و اقتدار او نیار و ده غوکا
جمع از ملازمان پسران سید مظفر که صاحب داعیه باز زندران و بطایفه دیوان معاند بودند میرک دیو را بی امر و شاره
شاه جنت مکان قتل آورد و در مقام آن شد که دست دیو ساهان باز زندران را از معاملات ملک کوتاه کرد و اندو
باعث رسیدگی آنطایفه شد و چون حقیقت حال بعضی رسانیدند این جارت و خود را بی پسند طبع اشراف نیاز و نمیکند
خاطر گشت و بخاطر اشراف رسید که نواب میرزا این حرکت را تحریر یکدواغوا میر غریزخان و له میر عبد الله خان که خالو سیاهی
میرزا و درار دو بامیرزا صاحب بود و بفعل آورده کس فرستادند علی الفوج جمع کاغذها و اسباب میرزا را آوردند
در میان کاغذها مراسلات امیر غریزخان ظاهر شد که میرزا را بامیر غریزخان نموده بودند و بران او را معتمد نمود و بقلعه
فرستادند و بجهت تسلیه خاطر دیوانان و تالیف قلوب ایشان باخراج ملازمان قدیمی میرزا حکم فرمودند و جزئی
چند اندکی خیف و بی اطمینان شد و هر چند نواب شاهزادگی عرض نموده که میرک دیو با بی از دین و اطاعت بیرون
در مقام عصیان و طغیان بود و اگر دفع شر او بر این بجا است اشراف میسر تمام انواع فساد و جلا بنظر میر رسید از آنجست خود
سهرجات این بی ادبی نمود اگر چه بقدر ضرر پذیر گشته محبت او بی الجمله باصلاح آمد اما زیاده در مقام تدارک احوال او نداشتند
و میرزا نیز حکومت ناقصی میکرد و در او آنهمی از اهل باز زندران را بکرامت و التفات بخود رام ساخته در مقام اصلاح
حال خود بود که قضیه ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامید سلطنت و پادشاهی ایران بعم حقیقی او اسمعیل میرزا
قرار گرفت و سلطان حمید میرزا بعد از اطلاع بنیجالات چون خد معالی سلطنت و والده اسمعیل میرزا که جد میرزا بود
بامیر کرامی محبت مغرور داشت شاهزاده تصور آنکه نواب میرزا ایها در اقام سلطنت عم بزرگوار صاحب اختیار و قدر
خواهد بود و عم مذکور حالا پسر می دارد و بکومت ناقص مختار زندران که محل نورش و فساد طبقه دیوان و سایر طوایف
بود و تکی با یکدیگر معاند بودند راضی نشده بخاطر رسانید که در خدمت عم و جد بنزد فرزند کرامی بوده صاحب
محبت ایران بلکه و لیعهد و قایم مقام خواهد بود بی امر و اشاره اسمعیل میرزا اراده پنهان آمدن داشت و فرست
طبقه دیوان و در مقام بازخواست خون میرک دیو فرستاده بر سر خانه میرزا هجوم آورده و برادر و پسر سید مظفر خان را
که سران فساد بودند خانه میرزا بر و ن کشیده نقصان خون میرک دیو قتل آوردند ولی اندامها از آن طایفه نسبت میرزا

نخود آمد و بعد از وقوع این حال سید مظفر با چای از جاده اطاعت میرزا پروین نهاده با طایفه دیوان صلح کرد و بهر دو
کرده با یکدیگر متفق شد و مخالفت میرزا نخواست و چون میرزا از آشوبش نه ایشان مجال اقامت در آن ملک یافت
در کمال آن ده و طلال برهنه و بی سرو سامان از زمانه دین پروین آمد و بفرم طاعت اسمعیل میرزا احرام بسته از غایت
ساده لوحی اصلا در خاطرش خط و نمایی که عم نامهربان در باره او غندی اندیش چون بطهران رسید اسمعیل میرزا از آمدن او
خبر یافت از غایت ملاحظه و احتیاطی که داشت ماضی بآمدن نشد از پنجهت که ظاهر او را دفع نمیتوانست کرد و چه بدکار
و دو برابر او در دار السلطنت شیراز و میان طایفه ذوالقدر بود و یک برادر او در هرات و میان طایفه هستان بود
و رعایت جانب والده داشت نیز در نظر خلایق فی الجمله لازم نمیداد کسی نزد او فرستاده بنجام داد که چون والده محترمه ام
که جد آن فرزند است در قم است و اراده آنست که او را با غر از و احترام تمام و تجملات شاهانه بیاریم و چنین مسموع شد
که شاهزاده نیز بسیار بی سامان شده و حالا بتربیب یراق آوردن والده مشغولیم آن فرزند در طهران توقف نماید که
بعد از آنکه یراق و اسباب والده سرانجام باید کسی فرستاده شود که بتربیب یراق آن فرزند پرداخته علی از امر اعظم
بطلب او خواهیم فرستاد که ملاقات او و والده یکمرتبه واقع شود میرزا حسب الامر در طهران توقف نمود و اسمعیل میرزا غافل
در باب آوردن والده عظمی می و زید و گاهی اتمام عمارات و گاهی تعیین منازل و امور مختلفه بهانه ساخته دفع الوقت
میکرد و شاهزاده در طهران بود تا آنکه در آمد و حکایات اختلاف مذہب در میان آمد و بعضی خوشگویان با اسمعیل میرزا
رسانیدند که چون اکثر قریب شش سالگی حسن جناب عالی بوده با جناب دل که کون کرده اند و اراده دارند که مسلمان
حسین میرزا را آورده با شاهزاده نمایند و این مقدمه را بهانه ساخته بقطع رشته حیات شاهزاده پیکناه فرمان داد و دلیل
حال مسیبتان شرف الدین اعلی التکلو که خواهرزاده نواب سکندر ریشان و اسمعیل میرزا بود و بین خدمت نامزد گشته
با که تمام رو براه آورده بعد از چهار پنج روز خبر رسید که او تبائی طی سافت نموده و هنوز از سادخ بلای گذشته
از تغفل و تسافل آواره شده و از امر ای ترکمان کوسه علیقلی را با جمل نفوذ تو چنان هر او بباقی فرستاد که هر چه
میکرد طاب بخت گرفته شاهزاده را خفه نمایند مسیبتان از این معنی اسرور شده باز کردید آنجا حت چون بلای ناگهان
بطهران رسیدند و شاهزاده از طول کثرت در طهران را یکمهی بی اتفاقی اشتغال نموده کان شفقت که بفرم نامهربان داشت
زایل شده راه پروین شده و دیباقت در شکام و وصول تو چنان در خانه را تغفل ساخته ترکش خود را با کمان همراه
خود پیام برده با خود قرار داد که تا قوت و توان و تیر و کمان داشته باشد تلاش نماید و مردی گشته شود تو چنان که
انجبال مشاهده نمود کوسه علیقلی گفت که صاحب الامر بطلب شاهزاده ایم و مصممیم بخت گرفته بر مصدق قتل

قسم دروغ خوردند شاهزاده برپسم اعتماد نموده با ایشان ملاقات نمود و بجماعت از خدایچه بیکبار دروازه و بخت در همان ساعت
بنوعی که مامور شده بودند برپیمان در خلق نازنین شاهزاده نموده آن سر و بویار سلطنت را که در جبین غارت نشود نمایانند
بود از پای در آورند و در همان روز اسمعیل میرزا غازی پیک نام قورچی ذوالقدر را بشیر از فرستاد که نواب بکندرشان
و فرزندان او را مضبوط ساخته مانع آمد شد مردم شود و نگذار که از طایفه ذوالقدر و غیره احدی با او ملاقات نماید
و منتظر فرمان باشد تا آنکه بدفع او و فرزندان کرامی او و نواب کامیاب شاهی که در هرات تشریف داشتند بازگشته حکم
قتل ایشان نمود و این مقدار بدو مبارک نیامد پیش از آنکه این امورشینعه از خبر فوت یغیال آید بغضا ببرم اجل گرفتار
آمد و دیت حیات سپرد چنانچه تفصیل آن احوال در محل خود سمت گذارش خواهد یافت و چون حق سبحانه و تعالی در ذات
مقدس اعلی حضرت شاهی ظل الهی چندین کارهای شکر و دیت نموده بود و رقم سلطنت و پادشاهی بتوقع دفع تخطی
الملک من تش انعم و در لوح محفوظ ثبت بود و این حکم با مضامین رسیده قبل از آنکه بظهور آید زمانه خط طغرای دولت است
برقم ختم اختتام داده از عمر و دولت تمتع نیافت که بعضی سوانح حالات که در ایام سلطنت اسمعیل میرزا احسن ارتحال بود
روی اسمعیل میرزا بعد از آنکه خاطر از عمام برادران و بنی اعیان جمع ساخته بمحاکم پرداخت چون الحوا میرزا شکر
وزیر موافق طبع او نبود و همیشه از او شکایت میکرد و او را از وزارت اعلی معزول فرموده آن منصب عالی را بمیرزا
سلطان ناصر تفویض کرد و باید قدر و منزلت را با وجع رسانیده مقرر شد که جهت بیگس از امر او عالیشان تعلیم کند
مشاورانیه من حیث الاستقلال شروع در آن کار کرد اما متوجه فیصل معاملات چنانکه میبایست کمتر میشد و تنه اعلی
محاکمات مملکت و امور سرحد با از حد اعتدال گذرانیده هیچ حکمی از احکام و مناشیر سلاطین سابقه در دیوان او بمضا
نرسیده هر چند روزی را نامزد شخصی میکرد و باز تغییر در آن مینمود و بعضی امدار را بکومت بر محل نصب نمود و جنف نفوذ
الکاهی خود شده تنه در اردوی محلی بودند که قضیه ارتحال اسمعیل میرزا روی داد و از طایفه نکلوسیبان که محمد خان
شرف الدین غلی که خاله زاده اسمعیل میرزا بود بر تبه ایالت و خانی رسانیده الکاهی ری را با و عنایت مولای حسین خان
بکانب برستان فرستاده الوسات بعضی محال فکر و علی شکر را با و داد و علی قلینان شاملو سلطان حسین خان را
بر تبه ایالت و خانی فرموده حکومت هرات را بعلیق قلینان تفویض کرد و در تبه یکم صبیح شاه جنت مکان را با و عقد
و مقرر شد که در سال دیگر بجهت او فرستاده شود و در تبه قلینان بر ناک را بکومت مشهد مقدس محلی مغفور و طبع
کردانید ایالت کج و امیر الامرای قرا باغ را که شاه جنت مکان پیوسته خلیفه زیاده اعلی داده بود و بیکر سلطان
عمر زاده او نامزد فرموده مشاور ابد را بخاطر رسیده که چون پیوسته خلیفه موافقت سلطان حیدریان تحت زور است

بفضل آوردن او موجبند و یا و شوکت و اعتماد خواهد بود و انتظار فرصت نموده صبحی که از حمام بیرون آمد و رخت می پوشید
با چند نفر از ملازمان تنها کشید و بر سر جام آمده و در انقضی آوردند و این معنی موافق طبع اسمعیل میزنایانیه و او را غول گردانید
نخبر را با نام قلینان قاجار داد و اسد علی سلطان افشار حاکم کرمان را منصب قورچی باشکری داد و حکومت کرمان را بجمود
سلطان افشار تفویض نمود و ایالت شیراز را به دستور بولخان قلینانچی اعلی تفویض کرد و درین اثنا یکی از جواری اسمعیل میرزا بقیم او
بناشت و خرمی بسیار بطور آورده هر کس را بترکانی طالع آورد و هر کس از امر او اعیان که فرستاد و یا عرق خود را بترکان
رسانید بعد از چند روز او را بشاه شجاع موسو ساخته اندکی را بولی سلطان ذوالقدر حاکم شیراز تفویض کرد که در میان سلاطین
آن مظهر تربیت و نشو و نما یافته در آن ولایت این مظهری را تازه سازد و ولی سلطان در منزل خود جشن طوکانه و خرم
ترتیب داده کهوار شاهزاده را از دولته مبارک بیرون آورده در پیش گرفت و جمیع امر او را کان دولت حسب الامر
پیاده و در رکاب محمد شاهزاده قدم نهاد و او را بمنزل ولی سلطان رسانیدند و پایه قدر و منزلت او در نظر حکمان
اعتبار رسید و سبب تربیت او آنکه در شیراز میانه او و نواب سکندر شان اخبار خاطری بهم رسید و طایفه ذوالقدر که بعض
صوفیگری جانب نواب سکندر شان گرفته با و خصوصت آغاز نهادند بروی خیره شده و ضعیف و بی اعتبار از شیراز بیرون
آمده و پایه بر اعلی آمد اسمعیل میرزا از غایت غنا و دی که نسبت با برادر بزرگتر طبعش بود او را تربیت نموده و آقایان ذوالقدر
که با او خصوصت نموده بودند و خصوصاً علی پیک و برادران او و اولاد محمد خان آقا شادی تکلو حاکم سابق شیراز را با احتساب
ساخته در معرض خطاب و توب در آورد و درین اثنا میانه خلافت گفت و گوی اختلاف مذہب بیان آمد و از طور اسمعیل
میرزا و سخنانی که از عقاید شیعه در پرده می گفت او را مردمان شیخ مست اعتقاد یافته کان تسنن با و بر و ذہب بنظر اول
آن بود که در وطن غایب و غده کرده بجهت دفع غده بر سپیل تحقیق و استعلام علماء اسلام که در طهارت او بودند
خصوصاً آنچه افضل ترک اظهار نموده که با طایفه شیعه بجهت دلیل طعن حرم محترم زوجه رسول خدای بدو جایز داشته اند حال آنکه
آیات عصمت و طهارت در شان او نازل گشته شرف فراش آنحضرت دریافت و خلوات میجه بفضل آمده و محبوب آن سر و بود
و صاحب فراش و محبوب آنحضرت چگونه معطون تواند بود و آنچه در بر میانه او حضرت امیر المومنین علی باغوائی طلحه و زهر
صد دریافت حضرت امیر المومنین آنرا بضعف رامی و نقصان عقل که زمانه را می باشد حمل نموده از و عفو کرد و دلیل عفو آنکه او را
سوز و محترم بدین فرستاده و بلا خطه حضرت رسول و ایا العن و طعن نکرد و چند میل آنحضرت و حضرات حین بشایع
قدم رنجه فرمودند و وطن با و کرد و این همانا راجع آن سر و میشود علمای شیعه درین باب میگویند این حکایت را چند
مجلس بعضی اوقات مکنایه و بعضی اوقات صریحاً اظهار کرده علماء در مقام معارفه و جواب شنائی نه نیاید و در

مناسب مقام در پرده حکایت میگفتند میرزا محمد دوم شریفی که در زمان شاه جنت مکان تحت دره سن بود موبه مول اسماعیل
ولایل گفته روز بروز در تربت میگشت و او از پرده پیرون آمده در حقیقت نه صبا ال منت و جماعت دفع طعن خلفا نشسته
بعلا سباحات و مناظرات و مبارزات بنمود و علما اکثر اوقات اغراض نموده کمتر طرف بحث او میشدند روزی اسماعیل میرزا
ببلغا خلیفه که بمنصب الا اطفائی مقرر و سر بلند شده بود و اظهار نمود که ای خلیفه اگر کسی زوجه ترا در جمیع عوام دشنام
ترا دهد یا نه جواب داده بود که بی گفت من بگویم مردمان حرم محترم رسول خدا را طعن میکنند بلغا خلیفه در جواب گفت که شما
دارن حرام است اما لعن دوری از رحمت خداست و نفوس است کسی را که نفوس کرده کار او را بخدا حواله نماید قصوری
ندارد اسماعیل میرزا پرسید که تو مردمان را بگوئی این حکایات را بتو تعلیم کرده اند گفت و در زمان شاه جنت مکان از علما شنیده
بودم خوش آمد گویان بعضی رسانیدند که خلاف میگوید چند روز قبل ازین در انوان شاهی در حضور سلطان ابراهیم میرزا
در میان علما این حکایت مذکور میشد میرزا سید حسین مجتهد و خواجہ افضل باو نشان کرده اند ازین معنی برآشفته فرمود که
خلفا ستمی عقوبت صوفیان هجوم نموده چندان مله برورند که از حیات نا امید شده همکس کان شده که فوت شد جنت
در غدی چیده و منزل خود بر رند و فنی که و اگر دگر می داشت اتفاقا خطه بهوش آمده و بعد از دو سه ماه فوت حرکت یافت
و اسماعیل میرزا منصب او را بدو و خلفا استعجالو داد و زبان اغراض بعلا دراز کرده گفت که حضرات همه روز مجلس عقد
ساخته باشند این سخنان شناعت آمیز عقیده و قولش را فاسد میکرد و بشیادی و سالیسی پدرم را بازی
را ده بودند من از ایشان بازی این خورم و سخنان آشایسته نسبت بعلا خصوصا میرزا سید حسین مجتهد و استرآبادیان که نشین
التشیع اند میگفت و علی رغم ایشان حکم کرد که رسم تبر که در کوهها و محلات مسلوک بوده من تبرایان ترک آن نمایند و گفت
که مرا با این تبرائی که لعن را بر پایه معاش ساخته این صفائی نیست و از علما جمعی که تحت زد و تسنن بودند مثل میرزا محمد
شریفی و علامه العلامولانا میرزا جان شیرازی و میرزا محمد و ملا مور و تربت و نواز شش گشتند و میرزا محمد و هم شریفی بعضی
اوقات وعظ میگفت با اسماعیل میرزا عرض کرد که تبرایان در مجلس وعظ تبر که در نسبت من سخنان کنایه میرزا میگویند
اسماعیل میرزا و از ده نفر قورچی را تعیین نمود که در مجلس وعظ حاضر بوده هر کس زبان به تبر اکشاید غیبه و تادیب نمایند در روز
از جماعت مجلس وعظ اتفاقا یافته در آخر مجلس در ویش قبر تبرائی این بیت خواند شعر علی و اکل علی را از جان فل صلو
که دشمنان علی را دام لغت باران میرزا محمد و هم حمل بر کنایه کرده اند که برآشفته قورچان را ورا کنگ سپاند و در شش
چند جانب گشتند از وقوع این حال شیعیان را انک حسرت از دیدن باریدن گرفت و از ظهور این مقدمات کان مردم در بار
اسماعیل میرزا بر حد یقین رسید و این گفت و گو در میان خلافتی افتاده با لقا زبان تشیع برآز کرد و عقاید قرآنی

از وی بجله نقحان پذیرفت تا کسی را جز از آن بود که ازین سوره حکایتی تواند گفت و اسمعیل میرزا بهمه علامه مقلد شد پس
بجمله و میرسید علی خلیفه استرآبادیان که در تشیع و تبرأ غلو داشتند بیشتر از دیگران بی التفاتی اظهار کرده بعضی را از اردو
اخراج کرد و جمیع کتاب علمی میرسید حسین را فرموده که در خانه نهاد و هر که زد و او را از منزلی که داشت بیرون کرد و خانه او را
به نزول داد و مبلغ غده صلوات اهل اسلام نموده بود که در مدت عمر بیشتر بمشروع کنی و باشند میرزا محمد و هم نقص این قریب
سیکرو و بسیار از اهل طبع تحت تسنن بر خود نهادند اما مقبول نیفتاد و جمیع مستحقان قزوین سامی خود را قلم دادند که در
دست عمر زبان بطعن اصحاب خصوصاً عشره مبشره نگشوده اند چون جمعی از اهل قزوین در از مشبه سابقه شافعی مذموم بودند و
آن داشت که از آن طبقه جمعی مانده باشند میرزا محمد و هم صدیقی ادعای ایشان کرده و جوهره نذر بر آن قریب بدو بست توان بود
با جماعت داد و داد در زمان فواب سکندر شان پیشتر گذشته پس گرفته و بجز بد نامی تسنن هیچ نقدی در کینه اعتبار ایشان نماند بلکه
سیاه مردم از ترک تاجیک قرار یافت که اسمعیل میرزا بنده بطل سنت و رخت تمام دارد و از سلطوت و صلاحتی که داشت
احدیر احد و یارای آن نبود که زبان باظهار این حکایت تواند کشاد و بعضی علماء که در زمان شاهت مکان در تبرأ غلو داشتند
همان شیوه را سعی داشتند حیف بی اعتبار گذشته از ملاذمت ممنوع گشته و بی طلب بخدمت توانستند آمد و بعضی دیگر که از روی
عقل و مناسبت سلوک نموده در پرده حکایت میکنند تبصیر خواجا افضل ترک که راه ترویج داشته اما او در انسانی محاوره
و گفت و گوی و حقیقت مذموم ایمان عشره علیهم السلام و طلائع عقاید اهل سنت بخمان مرغوب بعضی سانیه و قشای
از لحن مخالفت اصحاب ساکت بود و ازین مقوله حرفی نمیکشند و برخی نیز از نقدات استبعاد نمود و چهل مسئله مباحثی درین
و تالیف قلوب طوایف نام میگرداند و امر او اعیان قزلباش خود مطلقاً احتمال نمیدادند که این صورت وقوع داشته باشد
آنکه وری در مجلس او نشو که شوخواندن و نوشتن در ساجده است و در دیوار ساجده قزوین جلوسه اشعار داشته باشند
که مردم نوشته اند اسمعیل میرزا میرزین العاجین محبت کاشی را که با و هم تشیع فطری همیشه مزاج کوئی میکرد فرمود که بساجده
رفته شورا از صف و جوار و در دیوار ساجده بخوناید او بساجده رفته بجهت خوش آمد اسمعیل میرزا اسم سامی حضرت
امیر المومنین علی و علیه السلام و اشعار مدح و مناقب حضرت ائمه معصومین را نیز تمام حک کرد و این صورت نیز بر پلای
آمد و این گفت و گو از افواه دانشمندان و عوام در میان اترک افتاد و بعضی از امراد اعیان بتخریبی در درگاه باغ سعادت باز
ساختند که مردم در باب مذموم بر شد و ولی نعمت آنکه خلف صدق شاهت مکان و فرزند شیخ صفی و از اولاد علی ابن
ابی طالب علیه السلام دست بخمان غویب میگرداند و او را به دوستی معانه آن شاه مردان تنهم میدارند چنانکه چنین باشد
نمیدانیم که سبب گفت و گوی مردم درین باب چیست و چه صورت روی داده که مردم را این مقلد شده و در طریق خلاص نموی

ما را مشکلی افتاده و جواب آن نداریم که در خدمت مرشد خود اسند عای حل مشکل خود نمایم بعضی ریش معیدان عطا کنند
که بنمقدسه در این ادوات و اعتقاد قریب باشند نسبت این خانواده کفر است چرا احتمال این منطقی باید داد که بعضی امور از جانب
اشرف بنظر آورده باشد که سبب طعن بدگویان شده بی مصلحتی نیست پس این گفت و گو بختن اولای نماید زیرا که مانده کار از اظهار
اینهمه در خدمت پادشاه محل بی ادبی است و چه کس را وجهی برای آنست که سوال تواند نمود و دروغی خلیفه که از صوفیان
و معتقدان ساحیل میرزا و مورد نوازش تربت او بود و از کمال ارادتی که داشت گفت حاشا که این صورت وقوع داشته باشد
و اگر خواهد که خاطر شما لطیفان بایده جمعی از غازیان و صوفیان امیر خاثر که از امرای بزرگست پیش انداخته بنظر هیونان
من آنحضرت حرف زده التماس حل مشکل شما کنم بعضی از مزاج کویان غرت طلب که در مجمع بودند فی الفور خود را بخدمت
اسمعیل میرزا رسانیده و در خلوت محروض داشتند که جمعی از امرای ترکان که حر کرده ایشان امیر خان وار و و غنی
با هم اتفاق نموده میگویند که پادشاه مازک مذموب حق کرده بایکدیگر اتفاق نموده که حضرت شایده از میان برداشته
سلطان حسین میرزا و ولد نواب سکندر خان که در طهران است آورده پادشاه نمایند وار و و غنی خلیفه در میان مجمع تزلزل
گفت که امیر خان آمد و حامی من باشد تا من رفته پیش پادشاه حرف زدم جمعی این حکایت را بخلیفه انصاری کان بردند که
به تدارک امفات با اسمعیل میرزا اظهار یکجبهتی کرده و العلم عنده اسمعیل میرزا از شنیدن این صحبت بهود و برپا خاگر شده شعله
عقبش در باره آنجماحت اشتغال یافته امیر خاثر طلب نموده مخطبات غیف کرد و گفت که شما در میان قریب باشم نام
کرده اید که مذموب سنن اختیار نمودم و عقیده مردم را بر من ماسد سازید امیر خان مردانه و در مقام جواب گفت
حاشا که ما را اعتقاد چنین باشد و بحضرت شاه کان غلط برده باشیم سیکویم و اگر کاسی نواب اشرف را با ساجده دیانت
شده باشد بخت امور ملک خالیف قلوب مخالفان است اما میرزا محمد دوم شریفی پرده از روی کار برداشته نواب اشرف
بنام کرده صریحا مردم میگوید که شاه مذموب سنن دارد و با علای شیعیه در باب حقیقت مذموب مناقشه بنمایند
حضرت شاه از این حکایت بنماید او را متبه سازد و ما را چه کلاه است اسمعیل میرزا وار و و غنی خلیفه را مخاطب ساخته
اینک امیر خان در پس سر تو ایستاده حامی تست چه حکایت داری بگو او انکار نمود و امیر خاص عرض کرد که پادشاه بخت
ارباب غرض ما در باره ما و لشواربان مسوع میدارند و بحقیقت مدق و کذب آن نرسیده مختلف فیه وی را از اهل حق
میشمارند اسمعیل میرزا گفت که مرا ایامت پادشاهی قریب است نیست چنانکه بایکدیگر اصفه نموده و خمر ساخته ای سلطان حسین
ما از طهران آورده پادشاه گفته امیر خان بی دشت و محابا عرض کرد که بیست سال کوس شو خواهی و دوستی
نواب اشرف زده حال که مطلب رسیده ایم و در برابر آن جتمع یافته و میبایم که از سلطان حسین میرزا که پادشاه

و خدیجه چنگش که شسته تسخ و توقع داشته باشیم مجمل گفت و گویا انجامیده و دو غدی خلیفه را گرفته و صندوق کردند و علی بن
ترکان و امروغ و قترخانه نیز با غوا و تحریک بر یک برادرش که با او عداوت تمام داشت او را بموافقت و موافقت او غدی
خلیفه متم ساخته او نیز مقید و محسوس گشت و با میرخان و سیب خان تکلوه تربیت کرده او بودند گفت اگر راست میگوید خاطر
از جانب سلطان حسین میرزا جمع کند ایشان را و غوا و کرباسه رضا جنبانیدند و کوه علیقلی ترکان که از مرده امروغ و جلال
تورجی بدین عمل شنیع نامزد گشته چنانچه قبل ازین در عهد کتاب اشارتی بر این شده بعد از آن رفته نهال خسته انجمن آرای
که در جو پار غرت بالاشیده بود از پای در آورند و بعد از قضایا نسبت به امرا ترکان اندکی بی اعتنا داشته طایفه را مستاجرا
نوازش نموده پسران یگان شاه قلی را تربیت کرد و چنانچه اشاره بان شد و مرشد قلی سلطان حاکم سیستان کرد و برادر امیر سلطان
برادرش بنی عام محترم و مغربز بود و محمد یگان تحاق را به دستور ایالت خجور سعد داده و او تراب سلطان را که میخواست بجای محمد یگان
حاکم خجور سعد سازد باالت شهوان نامزد فرمود و طایفه استاجلوفی الجله اطمینان یافته خوف و هراسی که داشته زایل شد
و در آن ایام اسمعیل میرزا بخت فتح اعتقاد مرد میرزا محمد و م شریفی را در معرض کتاب و خطاب در آورده که اینک عوام
و اجلاف که مشاهد این حال کردند زبان بغایت و دشنام او گشاده او باش نهایت فصاحت و رسوائی بظهور آوردند
و این معنی پسند طایق افشا و فی الجمله رفع مظنه مردم گشت و دیگر از متولذ مذموب حمدی مذکور مجلس افتد چون غایت سکه
زیر بنام خود فروزده بود و بزرگمنده او دوسته ضربان در تخته زر و منافع ضرابخانه مبالغه میکردند و اسمعیل میرزا را که
والله الله محمد رسول الله خایا و الی الله که در یک طرف نقش میشود تا مل داشت و میگفت درم و دینار و سواد و مسالما
به دست بود اگر آن آرا منته و محسوس اند و سایر کفار در می آید و عوام در حالت جناب پس اسم الله که مقتضای کلام قدی
انجام آید الله المظنون منی و نه سوست میبایند شد و خاطر بود که در عوض آنچه عبارت نقش نماید که در نظر طایق پسند
نباشد روزی در میان مردم گفت که چون یاران ما را بد نام کرده اند و درین خصیه نیز خواهند گفت که از طرف کردن
این عبارت آن بود که لفظ علیا ولی الله در سکه نباشد بعد از تامل بسیار و تا آخر قرار یافت که در یک طرف سکه این
نقش کنند که بیت از شرق تا مغرب کرام است علی و ال او ما را تمام است تا و طرف دیگر اسم او و محل دار انصرب
نقش کرد و در ساعتی که مختار او بود سکه که در وجه دراهم و دنانیر بدین سکه آرایش یافت و بعد ازین قضایا با مقصود
بر ناک را که حاکم مشهد نمود و در مرض ساخت که نقش مبارک شاه جنت مکان را بر داشته روانه شود و سبب صدور
تعیین شد که منزل بمنزل یک شک آن خازه مغفرت اخذ را بد و شش کشیده میرزا علیقلی خان شالمور نیز که حاکم هرات
شده بود و مرض ساخت که تا مشهد مقدس خدمت آن خازه می نمود و باشد و از اخبار و احوال هرات کرد و با او قرار داد که چون

به ذات رسد و جو شریف حضرت علی شاه علی الهی با که در آنوقت هفت ساله بود از لوح حیات سترده خاطر او را از غمده وجود
آن ذری برج اقبال قانع سازد و بشیر از نیز کس فرستاد که غازی بکند و القدر خواب بکند نشان سلطان محمد میرزا
و شاهزاده و الا مکان سلطان حمزه میرزا و برادران او را مضبوط نگاه داشته محافظت نماید که چون ولی سلطان قلیخان
علی حاکم شیراز برسد ایشانرا نیز از پامی و آرد و قرار داد و خاطر او این شده بود که از دو دمان سلطنت سوای او و شاه
شیخ به پیش و تیار نموده اند آنست که بمقتضای العبدیه بر او اند یقدر تقدیر خالق خلقت پذیر خلافت است و هر چهل
خواستند آن میشود هر چند خواست همان میشود در خلال این احوال ستاره زوزبایه در آسمان مری کشیده و نبال
آن از وسط السما بجانب مغرب کشیده شده بود چون اسمعیل میرزا در علم نجوم مهارتی تمام داشت از مشاهده این حال از عجب
عظیم گردیده و در منجمانرا طلب داشته از احکام دور زمانه و تاثیرات آن می پرسید و منجمان سخنان مناسب وقت
سیکند و او بدلائل نجومی خاطر نشان میکرد و که ظهور این دال بر زوال یکی با و شاهانست منجمان میگفتند که چون نبال
آن بجانب مغرب کشیده شده تاثیرش در ولایت روم و مغرب بین خواهد بود و اگر چه آن منجمان فی الجمله تسلی یافت
اما خاطرش همچنان در غمده مانده بود و فی الواقع غمده خاطر او بجای خود بود زیرا که توابع نجومی دلالت بر آن میکنند
که هرگاه زوزبایه در قید طالع صاحب طالع واقع شود و بلا شبهه او را منعدم میسازد و اسمعیل میرزا بطالع جوزا متولد شده
و صاحب طالعش عطارد بود و زوزبایه که منجمان میگویند در وقت طالع او واقع شده بود و منجمان او را مضطرب و در غم داشتند
این معنی دور می انداختند و موزن افتاده بعد از آنکه روزی رخت مستی بر راحله بنیستی بسته عویت سفر آخرت نمودند
این احوال و شرح این متعال آنست که اسمعیل میرزا در شب بیست و سیوم شهر رمضان المبارک با اتفاق حسین یک طوایف
اغلی که با او بوقت تعلقی بود ز به انیس و مجلس و صحبت مشایخ و وزی او بود و با چند نفر از مخصوصان دولتشانه بزم
بدون آمده تا چهار دانگ شب در کوچه ها و محلات بسیار بود چندان بدولتخانه آمد و در خانه های حسین یک مذکور که بدولتخانه
اتصال داشت و یکد آن از میدان اسب شاهی کشود همیشه رفته بخواب رفته و چنانش که در مشایخ و از رویانی پادشاه
دنیا ای عذار بهم بر نمی آمد بر هم نهاده بشاد خواب بنیستی مشافیه حسین یک در بار از اندون بسته در پهلوشن خوابیده
بود تا چاشتگاه در بسته بود و مقربان و اهل خدمت در آنجا جمع شده انتظار میکشیدند که کی در کشود شود و هیچ آفرین
قدرت دیداری آن نبود که بحوالی او خوابگاه او تواند رفت چون متد از زبان خوابیدن و استراحت از حد اعتدال
که شست میرزا سلطان وزیر و توجیه باشی قریب بظهر بدولتخانه آمد و از متد او ایام خواب غمده پاک شد و کیم بود بفتح
تبریزی شهور کیم کو یک که از زمره حکما بمنزله قریب منزلت انحصاص داشت تکلف نمودند که تابشت در خوابگاه

تقصیر حال نباید که چه قضیه واقع است که تاحال در خواب ندیده اند حکیم کو چک جرات نموده تا خانه که خوابگاه ایشان بود رفته چون
صدائی نشنید جرات نگرفت و بازگشت و یکبار دیگر او را بسیار لغو تمام فرستادند که درین مرتبه بتکلم درآید مشا را لیه بپشت انداخت
برسم دعا و نیاز نظم آغاز نمود حسین بیک علوچی اغلی فریاد کرد که ای حکیم مرا قوت حرکت نیست که در کشایم در را از انان طوف
به طریق که ممکن است کشوده بیایند که عجب حالتی پیش آمده حکیم کو چک را و او همه استیلا یافته بازگشته حکمان را از صورت حال
خبر داده و میرزا سلمان با جمعی از مقرران رفته در را کشوده باز درون رفته و مشاهده نمودند اسمعیل میرزا از حرکت افتاد
اما هنوز متعنی دار حسین بیک را اسافل بدن پس شده حرکت ندارد و برایش گفتی بهم رسانیده چکی نمیدوسر کشیده
تو جی باشی را باز درون طلبیده کسی بطلب امیرخان و محمدخان و سایر امر فرستادند در خانه ساعت اسمعیل میرزا را در
بتقاضی اصل سپرده از هم که گشت حسن بیک با کنت زبان بعد تئویش بیان نموده که شب وقت افطار افیون خالص خور
و بعد بن هم داد بعد از طعام خوردن که اراده سیر کو جا کرد و ترکیب افیون دار را بنورده اما آنچه بن داده بود من بخوردم
و در وقت سیر مدجای رسیده علو افروشی نشسته از علوای او کلیجه بسیار تناول نمود چون بنزل آمدیم گفت که صبح نزدیک
و فلونیائی دیگر بخوریم چون حقه فلونیائی او همیشه من سر از آمد میگردم آورده و دیده که علامت مضایع شده بود و گفتم
سر این حقه مهر و نشان من نسبت التفاتی بخون من نکرد و و فلونیای را بجا آورد و خورد و زیاده از مقدار بکار برد و بمالوا تمام
بن هم داد اما من کمتر خوردم و هر دو خوا پدیدم جانشگاه که پیدا شد من خود را باین حال دیدم که مشاهد میکند خفت
شاه قوت لطف نداشت اما دست و پای من بعد از لحظه از حرکت بازمانده آمد شد نفسش منقطع شد تا او در حکیم کو چک
فریاد کردم انیت حقیقت حال دیگر شما دانید امیرخان و پسر محمدخان که آمده مشاهده این حال کردند حیرت برایشان
انقلب کرده امیرخان تهدید قتل حسین بیک علوچی اغلی کرد که راست که هر کس که پادشاه یا مسموم ساخته باشد
پایا دو معاونت تو نیست او در جواب گفت که من بدولت پادشاه مطاع جمیع قزلباش بودم و بعد از این کان جی
بخود دارم و مع ذلک معلوم نیست که بمانم و آنچه بر من ظاهر بود انیت که گفتم امیرخان در تحقیق و تفتیس حال او بسیار میکرد
و میرزا سلمان و امرایان آمدند گفتند که بمالعه درین امر چه نفع میدهد حالا که چنین قضیه روی داده باشد اول غم دین
و دولت باید خورد و حکما بعضی احساس سبی از بدن او میکردند مردم چنین اشتغال نموده که چون خواب بر بخان خانم ما
حقیقت دلی اعتبار کرده بود با کثیران جمع همزمان شده سبی در ترکیب فلونیائی او تعبیه کرده بعضی دیگر میگفتند که مرض
تولید داشت که گاهی حرکت میکرد و یکمرتبه دیگر طغیان کرده بر سر حد هلاکت رسانیده بود و اطباء معا که گردن زده اند
در نمرته چون قوی تر بود و بمعالجه حاضر نموده بر سر حد هلاکت رسید و بعضی دیگر میگفتند که ترکیب افیون دار چون کم خورد

و طعام زیادتی کرده و تنج و دی در معد و پیچیده راه نفس سرد و ساخته مجامع بر اصلی نیافت که صورت فضیله نوع نو
چون پیکان امری چنین عجیب غریب بودی و او خلایق و احوام الناس در تحیر و حیرت افتادند اما عقلا و ارباب دانش
زبان حال باینقتل میکشودند که قوله تعالی اذ اجابوا لعلم لایستخرون ساعته و لایستقدمون فی الجمله بعد از دو
مین حال امر بکشت آنکه فوراً این خبر شهرت نیاید فرمودند که تا بوجان و رگامه امید از این خبر بیرون نرود و چون
او یاقی بتازگی ابواب غدا مفتوح گشته از طایفه ترکان و تکو نسبت بشام و استاجلوی اندامی بطور رسیده و خوا
رخته شده بود و ایشان منطوب میماند ان بودند بعد از سنوح این واقعه عظیم مبارکین از نیام انتقام بیرون آورده
بن الجانبین آتش فتنه و نزاع اشتعال پدید اول میرزا سلمان و خلیفان انشار که مرد ریش سفید و دلقمه صلاح شریف
صلاح دیدند که امر و عالیشان بکشت مصلحت دولت اید چون بساط مخالفت را در نور دیده قسم یاد نمایند که نزاع سابق
و تعصب او یاقی در منطوبند داشته بایکدی که دوست باشند که امیر خان بزرگ و ریش سفید طایفه ترکمانی اقدام او نشان
آمد و با پیره محمد خان استاجلوقه پدر فرزند سی بسته قسم خورد و یکی امر اید دستی یکدیگر قسم خورد و بعد از ان گفتگوی سلطنت
و پادشاهی در میان آوردند ولی سلطان قلیخانچی انغلی ذو القدر حاکم شیراز گفت که میراث پدر از پسر باشد شاه شجاع را
پادشاه نمایند اما اعتراض کردند که تو میخواستی و کنیل سلطنت باشی و مطلق قریبش فضل مشت ماه بگونه پادشاهی بران
سزد و چون یکی امر و ارکان دولت حکم نواب برنجان خانم را کردن انقیاد و اطاعت نموده بودند ولی سلطان بکشت
خوش آمد نواب خانم میگفت که راتق و فاتیق مهمات سلطنت نواب برنجان خانم خواهد بود و چون دختران مناسب
نیستند سکه باسم شاه شجاع زنند کسی اقبال باین حکایت نکرد امیر خان و پیره محمد خان و جمیع امر گفتند که نواب بکشد
شاه محمد پادشاه فرزند اکبر شاه چنت مکان و و الچه شاه نهاده کامکار کامرانست همانا از دیوان رفیع الامارکان
توقی الملک من نشان مشور سلطنت و پادشاهی باسم سامی او مرقوم گردیده جمعی از مردم کوتاه اندیش گردیده بهر نشان
از شاه تقدیرات ازلی پوشیده شده بود و اظهار نمودند که او را ضعف با صره است چگونه از عهد این خطیر سلطنت که
انتظام امولش و مملکت از بدین چاره نیست بیرون میتوان آمد یکی از بزرگان نامدار او را به پادشاهی باید کرد که با
قریبش که حاضر بودند یکی بالهام مهم غیبی آواز برآوردند که پادشاه و سلطان محمد پادشاه است پسران او چون هنوز
کو دکنه انشا الله تعالی چند سال در سایه دولت پدر بزرگوار نشو و نما یافته بر تبه کمال رسیده هر کدام شایسته ولی عی
باشند بصلاح و تجویز آنحضرت و بعد باشند و هیچ آفریده را دیگر مجال گفتگوی نشد ولی سلطان چون بنوا سلطان
میرزا و شیرازی اندامی بسیار کرده بود و دلقمه عظیم داشت و راضی باینمغنی نبود اما کسی بتمتت حرف او نشد و نیز چندی

توانست گفت غازیان او را بر آوردند که دولت دولت سلطانه پادشاه است و اندام که شیوه مرصیه طایفه قریب است
که بهرامری مصمم بجهت تبیین و تیرک آن لفظ مبارک متذکر میگردد و او را بر یکشند و امر از آنجا برخاسته بدو حرم ای
نواب خانم آمدند و از رای صوابهای نواب علیه استطلاع نموده قرار دادند که چون سلطان محمد شاه اسم شاهی بموضع اطلاق
شود نواب خانم رتی و فقی امور سلطنت باشد و همان لفظ سلطان حسین یک شالمو بهر علیقلینان سلطان محمد یک نام
علیقلینان را که جهت محامات در اردو مانده بود بجانب هرات بقدر عن فرستاد که خبر فوت اسمعیل میرزا رسانیده اگر قضیه
مذمومه دفع شاهزاده نماید که کار که عبارت از حضرت اعلی شاهی ظل الهی باشد بطور نیامده باشد خبر نجات پناه
امرا و شرف در باب پادشاهی آنحضرت نوشته یکی مهربان نماده مصوب علیقلی یک موصول ترکان که خالو زاده آنحضرت بود
بشیر از فرستاده متعاقب او علی یک ذوالقدر و له محمد خان آقار که از دولتخواهان نواب سکنه شان خصمای ولی سلطان
بقدر عن فرستادند که خبر فوت اسمعیل میرزا و جلوس اشرف سانه آخر روز بود که درگاه میدان اسب بگشوده خبر پناه
سوار شدند وقت اقطار بر مرد مظاهیر شد که اسمعیل میرزا ارتحال نموده روز دیگر نواب خانم حکم فرموده که از امرا و
هر طبقه خواج و بعلت سلطان حیدریت و خواه بهر جهت در حبس و سیاه جال بودند نجات دهند و در این حال که مصوم
و سیه یک گونه و جمعی کثیر از هر طبقه محبوس بودند سواهی حسین یک یوزباشی که چند روز قبل از آن در سیاه جال
سهال فوت شده بود و پیران آوردند میرزا محمد دوم شریفی نیز بهر جهت نواب خانم که بوالله او شفقتی داشت
طرد الالب خلاص شد اما محال توقف در ایران محال دانسته بقصد زیارت غنایات روانه نموده بودند
جانب پادشاه روم تربیت یافته چند سال اقصی الغنایات که مغفله گشت و موافق مذہب خفی علیا یستی حکم میکرد
بآن خرد بلفظای مبرم اجل گرفتار آمد و در که شریفه و بیت حیات بستانالی اجل سپرد و از جمعی کثیر استماع شد که فوت
ارتحال و صیت نموده بود که مرا موافق مذہب امامیه نقل و بکین و ذین غایب که من اشنا عشریم و درین مدت بعض امور
و جاه طلبی انکاب بعضی امور را صواب نمودم و از بعضی مستبعد نیاید و العلم الحمد لله و دو عالم بختایق الامور و اکثر مردم
بیکت موی اعمال اسمعیل میرزا از رویه بودند و زیاده بریشانی بخاطر طایفه حیافت و میگویند فتراتی واقع نشد هر کس
اعل خدمت و اقا سبایان و قوجان و مقربان اراده رفتن بشیر و قصد خدمت پادشاه نموده بخدمت امرا
آمده اجازه میخواستند و ایشان بخدمت خانم عرض نمودند و در خطاط الله روانه میشوند و کسی برخست نواب خانم
و اما قدرت رفتن نداشت و در سلطانه پادشاه و تکران او بر سر سلطنت فرمایند و مالک ایران قضا بکند
از دولت او در سال او به ما بقا مرقوم ملک بیان گشت که اسمعیل میرزا گازی یک نام قوجی ذوالقدر را فرستاده بود

که نواب سکندر شان و پسران او را مضبوط نگاهداشته نگذار و که هیچ افریده بایشان ملاقات نماید قورچی مذکور را بملوک
بسیار با نواب میرزا نمود و بعد در وقتی که فوت اسمعیل میرزا وقوع یافت امرا عظام علی بن بیک موصوفی ترکان
علی بیک ذوالقدر را روانه شیراز نمودند اسکندر بیک شالوک از میرزاهای آن طبقه بود و پیشتر از علی بن بیک و علی بیک
بی زحمت روانه شیراز شده شب و روز قطع مسافت نموده مانند فلک الافلاک یک لحظه از حرکت نیاسوده و در روز
پیشتر از رسیدن علی بیک را کبش کوکب غرق غرق بدر دولت سرای نواب سکندر شان شش تافته مزدگانی داد که بیک
میرزا از عالم رفت و حق بیکر خود قرار گرفت غازی بیک در آن وقت حاضر بود و خدمت نواب سکندر شان سر اسیمه بیکم
خبر میدهند که قورچی آمد چنین مزدگانی میدهند نواب میرزا از علو همت و قطع نظر از تعلقات دنیا بعلت وقت علم نموده
اصلا متوجه تحقیق خبر نمیشوند و بخاطر آن بر سرسد که مباد اسمعیل میرزا در مقام آزمائش و امتحان شده و عکاس و ستاد باشد
و خواهد که خاطر شان بخود نماید که آیا آنحضرت خیال سلطنت در خاطر دارند یا نه مجله غازی بیک ذوالقدر فی الفور حاضر
با اسکندر بیک تکلم آغاز نموده او را تهدید بقتل کرد و اسکندر بیک گفته بود که جای تعجب است و نیاید محمد رسول الله نماید
اسمعیل میرزا هم مانند باشد صدق و کذب قول من سه روز دیگر ظاهر میشود اگر خلاف گفته باشم بعد از سه روز هر سیاست
که خاطر خواه تو باشد نسبت بمن بجای آر مجله ازین خبر شورش و غوغا آفریده و خلایق بر دو لشکر هجوم کردند نواب سکندر شان
بنغازی بیک خطاب فرمود که کویا نیر و مصر و شام و هند و سیستان و کوهستان را گرفته مجموع سوار که اگر شود از خبر خرم آمد حکم الهی
جاریست و الا او را سیاست هر چه تمامتر بخوار سازانی اگر چه غازی بیک جرات آن نمود با جمعی از اهل شیراز و ذوالقدریان
که اظهار شغف نموده بودند تهدیدات نمود و در ساعت از و خبر می پرسید و او همان جواب میداد و در آن روز خبری نیامد
غازی بیک فی الجمله اطمینان بعلیه اتباع نواب سکندر شان مترو و خاطر کشند روز دوم آخر روز بود که علی بیک به و خبر تحریق
آورد و شرف بامی و پس مشرف گشت متعاقب او علی بن بیک ترکان نیز رسید و متعاقب او امرا عظام در باب تنقید افشاد
و پادشاهی آنحضرت نوشته بودند بنظر انور رسانیده بودند و معروض گشت و جمعی کثیر از ذوالقدریان شهر که با علی بیک
متفق و باول سلطان عداوت داشتند همالطه حاضر شدند و نهیته جلوس و مبارکبادی گفته اسکندر بیک بر تبه امارت
سرافراز شده لقب خوش خبر خانی یافت ذوالقدران در عالم صوفیکری زبان تشیع بنغازی بیک در آن روز نواب سکندر شان
فرمود که چون آنرا بسیار در خاطر است اما بیکرانه این عنایت الهی از غفوی میبایم و چون مرد ضابط کار تعمیری است
و با مرد و اشارت پادشاه خود با چنین سلوک میکرد قابل تربیت باطله منسوب است آقاسی کری با و در چند روز در کار مشغول
بعد از آن ممد علی که از اطو از انجمن و سخنان بی ادبانه او نهایت آزرده خاطر بودند تا بنیاید و او را اگر اندک نصیحت تمام

بنقله مطهر فرستادند و در آن قلمه از اوج حیات بخصیض ممات افتاده محبوس مملوره خاک گشت روز دیگر جمیع سادات و اکابر
و اعیان و رئیس سفیدان طوایف ذوالقدر بر در کرباس گردون اساس چپ شده و شرف پای بوس شرف گشتند علی یک بایالت شیراز
و لقب ارجمند خانی سرافراز شد و از سادات عظام شاه منظر الدین علی آنچه که دولتمداران و اب میرزا بود منصب قضایای عسکرت
میرزا احمد کوخانی وزیر و متصدی خالصه شیراز که درین چند سال خصوصاً در ایام اسمعیل میرزا خدمات شایسته بنموده و سالیانه
منصب عالی نظارت سرکار خالصه شیراز یافت و چون سرکار عالی نواب شرف بی سامان شده بود علیخان مذکور و جانشین
میرزا احمد منظر ضرورت سرکار پادشاهی را از سرکار خود بطایفه ذوالقدر و جومات دیوانی محکمت سامان نموده همه روز جوق جوق
از یوزباشیان و ایگافاسیان و اهل خدمت و ترک و تابعیک از دروازه سلطه میرسیدند و نوازش می یافتند و میروا آمدند
حسین توفی شیراز که در وقت نزاع ولی سلطان و آقایان ذوالقدر با ایشان مشغول شده بودند بنجبت ولی سلطان توفی
شکایت و با اسمعیل میرزا نوشته بود و اسمعیل میرزا او را گرفته در صندوق مفید و محبوس ساخته بود و استخلاص یافته بنظر زنده
بوزارت نواب خورشید احتجاب محمد علی خان التاجیکم حرم محترم نواب سکندرشان سرافراز گشت و نواب محمد علیا موسی
امور دولت گشته هیچ مصلحتی برای او مشاهده علیه او فیصل نیافت نواب سکندرشان مراعات خاطر شریف او بسیار میکرد و او را
محمد علیا را در استخلاص خان احمد والی کیلان که در قلعه مطهر محبوس بود و با نواب محمد علیا قرابت قریبه داشت نواب
سکندرشان بر حسب اراده و رضای خاطر شریف نواب محمد علیا خان احمد را از قلعه بیرون آورد و تعظیم و تکریم بسیار کرده
بایالت و در والی کیلان و عده داد و همچنین شاه رخ یک باقی باقی که ذوالقدر را که شاه جنت مکان با ولی اسمعیل میرزا
گرفته در قلعه محبوس بود و اسمعیل میرزا در ایام دولت خود و کالت دیوان علی را نامزد او نموده همه روز و عده بیرون
آوردن میداد و از قوت بغل نمی آورد نواب سکندرشان بیرون آورده بر تبه ایالت و خانی و تفویض منصب و امان
مهر داری رفعت آسمانی بخشیدند درین اثنا میرزا سلطان وزیر در و دسلطت نموده اول منزل علیخان رفته با توکل
و بوسیله او و جناب میرزا احمد ناظر که با او طریق دوستی داشت شرف پای بوس شرف و سجده نواب محمد علیا نوشته
در طی بعض حکایات و اخبار قزوین و اطوار برنجان خانم و اطاعت و انقیاد امر او و سخنان دولتمداران معروض داشت
و نوازش و تربیت یافته در جهان مجلس پای بوسن وزارت دیوان علی کرده بدستور وزیر و اعتماد و دلده شد و احوال
حال قزوین و نواب برنجان خانم بدولت و اقبال برسد که امرانی بکینه زده جمیع معات سلطنت را سنگدل شده و اهل
سر بطوق فرمان نناده همه روز بنقشه علیه عابیه اوج جمع شده قرار دادند که از هر او بیای یک کس پیش سفید و محمد علیه بوده
مردم آنظار از صواب و تاج و زکنت از طایفه ترککان امیرخان و از کتا جلوسیر و محمد خان و از شاه طوایف حسین خان

نموده در پیش خان و از آنکو سبب خان شرف الدین علی و از افشار علیقلی چک قورچی باشی و از ذوالقدر محمدقلی خان خلیفه
دیوان علی و علی بن القیاس از جمیع اوایات پیش سفیدان تعیین ساخته محاسن ضروری را بر رسالت شمال سلطان
چو کس غلوی نواب خانم بوض میرسانند و بر آنچه حکم میشد عمل نموند و مقدر شد که سواهی جمعی که حسب الامر نواب علیه رسیده
شده اند دیگر کس برخصت نرو که چون موکب نصرت قرین شاهی بجوای قزوین رسیدگی امر اعظام در رکاب بود و چاقال نواب
خانم با استقبال ششانه سعادت زمین بوس حاصل نمایند بعد از چند روز میرزا سلطان چون ندیده و عتادی بجانب خانم و شتم
سلطان نه اشت صلاح کار خود در آن دید که از قزوین خود را بپروان انداخته برکاب اقدس همچون نواب سکنه شان
رساند امیرخان را بچوب زبانی راضی کرده خود پیش پنجره حرم رفته بوسیده و حران حرم خود جلالت بوض علیه رسانید که در
دولت نیست که این بنده اخلاص کزین بسطت و استعمال شیراز رفته در رکاب شرف باشم که مبادا مردم بکانه در
اشرف دخل نموده میانه برادر عالی شان و خواهر مهربان افشا و نمایند نواب خانم هر چند احتمال نمیداد که خلاف رعایت
و محلیه شاه و سپاه کند و اما سخنان او را که بر تقدیر راستی در میزان خرد سنجیده می نمود و ادغان نموده فرخست داد میرزا سلطان
همان لحظه از حرم حرم بیرون آمده راه شیراز پیش گرفته از طریق غیر محمود روانه شد و روز دیگر که امر از مرخص شدن میرزا
و رفتن او که مرضی طبع ایشان نبود واقف شدند شتم سلطان را ندانند که کس فرستاده او را باز گرداند امیرخان
مانع شد و او شب روز از حرکت نیاسوده هنوز موکب همچون شاهی از شیراز حرکت نکند و بعد که شیراز رسید چنانچه
مرقوم ملک و قایم نگار گشت بشرف ملازمت اشرف شرف شده ملاحظه نمود که نواب بیهم شان محمدعلی با حرم محترم
نواب سکنه شان صاحب اختیار مطلق است مصلحت اندیشی که ارباب دولت و طبایان جاه و خشم از آن جا بگردد
که دو بخت جذب غلب ایشان قیمتت حالات قنویین و شمه از غفلت و اقتدار نواب خانم و اطاعت و انقیاد که بجا
و ایمان قزوینش او را میسازد حسب الواقع بوض رسانیده و از اقوال اقلان اخبار عقل صاحب خردا و اطراف
نواب سکنه شان و محمدعلی باشد که ما دمی که نواب خانم بانوی دولتخانه رائق فائق تمام سلطنت باشد نواب سرف بلند
از باد شاهی نخواهد بود و نواب محمدعلی در ملک سایر اهل حرم شتم خواهد بود صلاح دولت خود در آن دیدند که نواب خانم
بی اختیار رسانند و این را دره در خاطر شریفشان میهم یافته بنگر و اندیشه کار او افتادند و هر کس از قزوین می آمد احوال
می پرسیدند و میزد اقوال ایشان بنظر میرسد مجمل از نواب خانم در مختار نواب سکنه شان و محمدعلی سرف
چه از کرد و کردی که در باب اسمعیل میرزا با او استاده شده بودند و اندیشه منه بودند فی الواقع جای آن بود میرزا سلطان مکمل
سلطنت گشته و روز روز او را شرف و تربیت می یافت محملات قریب بگاه در شیراز توقف نموده از آنجا عیان غرمت

در سلطنت اصفهان مخلوف داشتند و بدان بلده جنت نشان رسیده و اصفهانیان جنگش و پای اند از لایق کشید و خدمات محبت بجا
آورده و در سلطنت مذکور بنواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا اختصاص یافته و در و علی آن از جانب نواب شاهزاده کیلی میرزا خان
مازندانی برادرزاده نواب محمد علی تقویض یافته و از آنجا روانه شده سه روز در بلده کاشان اقامت نمود و در کاشان متوجه
بلده المومنین قم گشته و در آن مدینه بلایات شریفه نواب خورشید احتیاج سلطانم و الله و نواب سکندر شان غایز گردیدند و
شاه ایله اکر طوفان فرزند رشید نامدار اسمعیل میرزا و واقعه ایله پسر کرامی سلطان حسین میرزا صاحب تخریه و اندوه ناک بود و
از دیدار کرامی نواب سکندر شان که پسر بزرگترش بود و دلتی بود که فیما بین سعادت و دوری روی داده دل بشارت این
نهاده بود و از دیدن پسرهای کرامی روشنائی دیده پنا حاصل کرده محنت و اندوهش سبقت و سرور رسید گشت حسین علی سلطان
ایشان اقامت باشی شاملو با بعضی پوات و یراق و سبابه و شاه کیلی که استقبال آورده بودند و جمعی از متربان با طغوت و دین
دار کشته سعادت زمین بوس فلز گشتند و در دار السلطنت قزوین از اخبار و اردین بمسابع امر اعظام رسید که اقتدار و
خانم و جمیعت و اتفاق ایشان در آنجا پسندیده خاطر اشرف و نواب محمد علی نیرت و امیر خان و پسر محمد خان و خلیفان قزوین
و سایر امراد خوانین عالیشان هر یک با پسران و اقوام و اعیان بر خضعت نواب خانم متعبد بر فاقه یکدیگر نشسته و متوجه استقبال
میشدند و چند روز که در بلده قم توقف واقع شد اکثر امراد اعیان ملازمت رسیدند و وکلای نواب بر بجان خانم بزرگوار
بر ایجابی التفاتی نموده شغال سلطان و اتباع او اندکی بر ایشان خاطر گشتند و مجلارایات منصوره با و شاه کیلی
المومنین قم بجز سلطنت و حرکت آمد چون در سارده کشته بشکوه و رسیدند امیر خان و پسر محمد خان و خلیفان قزوین
و محمدی خان تخان و جمعی که در قزوین مانده متفرجین بود که در موبک علیه نواب خانم و هو و ج اقبال او و استقبال نمود
صلح وقت در آن دیدند که از ملازمت نواب خانم خلعت بسته بر که لم با اتباع و مردم خود متوجه استقبال شوند بعضی
خضعت حاصل کرده و بعضی بی خضعت روانه شده و در حوالی لشکر و عبادت ملازمت غایز گشتند و خبر رسید که شغال
سلطان با جماعت جزکیه و اتباع خانم با اسلحه و یراق جنگ در خانه نواب خانم جمعیت نموده سودای شورش فساد و
در حوالی دار السلطنت قزوین امیر اصفهان خان ارشلوئی افشار را که یکی از غلات اسمعیل میرزا لیان بود و طلب فرمودند
و دفع شغال سلطان را در عهده او نمودند و او متقبل این خدمت شد و رقم اشرف با هم شغال سلطان بقاب مناسبت
یافت مضمون آنکه با ایالت و دارائی ولایت شکی ماکه در زمان شاه جنت مکان چند سال الکا بود و همیشه آرزوی آن داشت
با و شفقت فرمودیم چون ساعت خوبست با مردم خود نقل مکان نموده از شهر بیرون رود و در دوی خور و در بیرون شهر
کنده گشته چون بدو شانه نزول اجلال فرمائیم آمده بیای بوس مشرف شود و روانه گردد و امیر اصفهان خان که با شغال سلطان

دوست و بیکار و همزمان بود بشهر آمد و رقم اشرف را آورده تکلیف سوار شدن او کرد و شمال سلطان اگر چه دانست که تضحی
از روی شغف و بغل نیامده چون قرار نوع دیگر بود و نیز او بر فتن شکی خود را بگوشه کشید و هیچ و مسرور گشته طوفا و گرد
باتفاق امیر اصلاخان خان سوار شده بموضع چنین که فرسخ از قزوینست رفته فرو آمد و روز دیگر که غده ماه ذی الحجه الحرام بود
مؤکب همیون پادشاهی در پره صوفیان که یک فرسخ شهر است نزول اعلان نموده نواب پرنیان خانم در موجودی کلاه
قبه برضی قرار گرفته و چنان حرم و ملازمان خاصه نواب مشارالیها قریب با فصد پیدا و محضر را بر دوش بر داشته وارد می شدند
چون یکرم حرم در آورند و خواجهمیرایان بر اسم خدمت پرداختند و در حرم ملاقات برادر از جنبد کامکار و شاهزاده باقی ماند
و قریب یافته از جانبین بعد از اسم توتیه شاه جنت مکان و برادران شکایت اسمعیل میرزا و اطوار را پسند از و دلیری که قطع
صله رحم نمود میان آمد و نواز بعضی خواجهمیرایان ممنوع شد که نواب محمد علیا از روی ادب بست بوس نواب خانم غایب شده
نواب خانم از ادب و غرور و کم خردی نواب محمد علیا را زیاده و قبیله نهاده بود و بالجله در روز دوم شنبه ذی الحجه که یازده ماه از
سال او دیل شده و گذشت مولانا افضل بنجم قزوینی ساعت اختیار نموده نواب سکندر شان و شاهزاده عالمیگان همچنان
قایم اقبال از آن منزل سوار شده متوجه شهر و دولخانه مبارک شدند خلایق و عوام الناس گروه کرده و فوج و فوج استقبال
میشدند و از پره صوفیان آورد و دولخانه همایون خلایق و جوق جوق و صف صف ایستاده و لازم دعا و ثنا بقصد هم میسر
نواب سکندر شان در کمال مسرت و شادمانی و استعلا می معارج دولت و کامرانی داخل و دولخانه همیون شده استقبال
بر چهار باش عزت و اقبال نکیز زد و نبات کمره و زجبات مطهره شاه جنت مکان و خدمه میرا حرم محرم بشربابی میسر
مستوف شدند اما احوال نواب خانم آنکه در وقتی که نواب سکندر شان متوجه دولخانه مبارک میشدند حکم شده که خدمت
افشار که در زمان شاه جنت مکان ایامی ملاطفت با نواب خانم بود او را بمثل خود بر و که من بعد در منزل او باشد بعد از سوار
نواب سکندر شان و نواب جهانبانی قوچیان عظام به ستور محض آن پرده نشین سداقی سلطنت را بر دوش گرفته نواب
محمد علیا و محمدات استار سلطنت سواره از عقب محضر و حرکت کردند و چون به دولخانه مبارک رسیدند از کثرت اند
و عام خلایق که از شهر باستقبال آمد بودند راه ترو مسدود بود و قوچیان ملازمان نواب خانم بر حسب اشاره علیه هوج
بجانب خانه نواب خانم بردند که باتفاق محذرات و دومان سلطنت از راه خانه خود داخل آنچه حرم کردند و چون به رخانه
نواب مشارالیه رسیدند ملازمان خلیفان هجوم نمود و محضر را بجانب خانه خلیفان بردند و چون قوچیان و ملازمان
خانه نواب خانم در اول حال از رفتن ابانموده نمیدانستند که صورت حال چیست آنکه مردم خلیفان آن صریح گفته حکم
نصفا امضا پادشاهی بر نیکیه بنفاد میوست و نواب خانم از اندرون محضر از کشش هودج کشان بر صورت حال اطلاع یافت

رضا بقضای الهی داد و بامری که هرگز در کجایش سبک نشد دل نهاد و بکمال نواب خان را بجا از علی خان برود و همان روز
امیرخان اصمغان خان را حکم شد که بموضع چنین رفته بمنزل سلطان را بقتل آورد و مشارالیه با جمعی کثیر رفقه پهلوانان
در حین ملاقات چند نفر از جماعت افشار شمیر در و نهاده بقتل آوردند و چرا که به اصل قدرت دست و پا زدن نیافتند
و امیر اصمغان خان سرور را بدرگاه والا آورد و رتبه خانی و نوازش و تر بیت یافت و در هاشم چند نفر از ملازمان خلیان
حسب الامر نوب خان را بخانه ملاک کردند و جمیع اموال و اسباب سرکار خانم که با اعتقاد مردم تخمینا سی هزار تومان میشد و در آن
خدمت بانعام علی خان مقرر شد و شاه شجاع اسمعیل میرزا نیز که هنوز یک سال نشده بود راه عدم پیورده ولی سلطان قلیخان
اعلی باینکه گرفته بدست ذوالقدران شیراز که معاند او بودند دادند و او نیز عاقبت بکراوه سوار رسید چون این قضایا بوقوع
نواب میرمیرمیرمیر علیان در کمال غلظت و استقلال متکفل مهام سلطنت و پادشاهی شده و مع می بی عرض و اشارت
فعل نیافت جهانپانی بنبوب و کالت دیوان اعلی منصوب گشته مقرر شد که در ضمن احکام و مناشیر پادشاهی بر بالای مهر و
مهر زنده حسین بک و له خواج شجاع الدین شیرازی که خالوی علی قلیخان شالمو بود و خالی خان خانم مشیر بود و در خدمت
محمد علیا و شاهزاده نامه ابریکت سوابق خدمات که در دراز سلطنت هرات از بظهور رسید به نیکو خدمت بها جوسته نمایان
و اعتبار تمام داشت نوزارت نواب جهانپانی سر بلند می یافته مهر و کالت را با و سپردند ملا افضل نجم قزوینی که سمت
خانه خواهی نواب محمد علیا داشت کمال اعتبار و اقتدار یافته مهم کلاژی و معات دیوانی قزوین با و متعلق گشت
و میرزا سلمان من جیث الاستقلال رکن السلطنت و اعتماد الیه و در گشت شرف و فیصل معات ملاک نمود و منصب عالی
بمیر شمس الدین خجی کرمانی که سید فاضل نیکو اخلاق بزرگ منش در ویش نهاد و بومغوض گشت سبب صدارت بشمار آید
در وقتیکه نواب سکندرشان از هرات متوجه شیراز بودند و رفقه بعضی حضرت میر بلا زمت رسید و خدمات مرغوب تقدیم
رسانید و بود و فضایل و کمالات حضرت میر و صحبت او نواب سکندر خان را خوش آمد با و نعمه نموده بود که حقیقت اهل
و استعداد او را بوض شایسته مکان رسانید و التماس نماید که او را بمنصب مدبرت غلظی سر بلند می دهد و از وقت
فصل نیامده و در بوقت که رقم سلطنت جهانپانی آنحضرت بوقوع تو من من تقادس و کشته مهام سلطنت و فرمانروائی
بذات اشرف تعلق گرفت از کمال وفادار و فاق و موافق و اشتیاق شایسته سیادت نهاد مشارالیه را بدین مایه والا
بخشید و از الملک شیراز حکم جایون بطلب مشارالیه غرضه دریافت و حضرت میر در کمال عزت و اعتبار بپایه سیر اعلی
شناخته من جیث الاستقلال بامر صدارت برود و کمال محروسه را با برادر عظام هوایف قزباش قسمت نموده
امیرخان موصول بایالت و از السلطنت تبریز منصوب گشته اسمعیل سلطان و شاه قلی سلطان برادران امیرخان سلطان

مراد خان ولد ابراهیم سلطان پادشاه علی ترکمان حسب الصلاح امیر خان برتبه امارت سرازوار گشته در افراسیابان القادری
شد و امیر الامرای خجور سعد بختور زیان شاه جنت مکان بجهت بخان شقاق استعجاله قرار گرفت و امیر الامرای قزلباغ که اسماعیل
بابا علی خان قاجار دوده بود بستور با نفویض یافت و ایالت و دارائی شروان فارس خان و دولت متعلق گشته اردو غنای
نگو و چند نفر از امرای نگو و غیر هم را در شروان الکا دادند و علی خان نگو بایک عدان مرطبه گشته روانه آنصوب شد
استعجاله مرشد قلیخان یکا نرا و خواست و با خراسان و ابراهیم خان برادرش را در سفر این الکا داد و ترشیز را
بمحو و خان صوفی اعلی و بولخان چرخچی باشی غایت فرمودند و جویشان و بعضی محال خراسان به بود و قتل چندی نفویض یافت
ابوالفتح خان ولد اغلو خان شاملو خوش خبر خان برادر او را با طغان و کر سیر و غوریان آغند و الکا دادند و در الکا
کرمان بولی خان افشار قوم قورچی باشی نفویض یافته که و کیلویه بستور سابق بخلیلخان افشار تعلق گرفت و محال
اکثر بامداد درگاه معلی قیمت شد و کاشان بجهت خان موصوف قوم میرخان که از ارکان دولت قاهره بود شفقت شده و در
قزوین سلطان حسین خان شاملو تعلق گشت و الکا تم بستور سابق بجهت سلطان ابوق ترکمان و ساد و بابو المعصوم
سلطان ترکمان مرخصت شده و الکا و سی بسیت خان نگو و خوار و سمغان بشارت علی سلطان قاجاری اعلی ذو القدر و شقاق
بلوغ و جویشان و بعضی از اعواب بشاوخ خان مهر دار و طارم و طغان و بعضی محال به پسر محمد خان مقرر گشت و مملکت فارس
بامداد و القدر تقسیم رفت و استر آباد بجهت خان حاجلوی ذو القدر غمزه ابراهیم خان شفقت شد و همچنین هر یک از
هر طایفه را الکا مناسب حال داده روانه فرمودند و خان احمد کیلانی بر حسب و عده که فرموده بودند بسلطنت و عاراک
یه پیش و لقب از چند اخوت سرازوار و بشرف معاشرت این دو دمان مناک گشته از بنات مکرمه شاه جنت مکان میر
سلطان یکم بعد از دواج او در آمده و در دار السلطنت فروین باین شایسته عوسی واقع شد و خان احمد که کواکبه
دولت و متبج و سرور و اندک کیلان کردید و جلینان کرجی ولد الوند خان و همیون خان و در لوا رفت خان را
که هر دو در قلعه الموت مجوس بودند و اسمعیل میرزا پیرون آورده بود و بنیه سام میرزا برادر شاه جنت مکان را
بعلیخان داد و ایالت شکی فرستادند و همیون خان بشرف و سلام مشرف شد و سلطان محمود خان موسوم گشته
او نیز بکسب کلام انما النون اخوة لقب از چند برادری یافت و قرین اغراز و احترام روانه کرجستان و منصرفت
الکا امور و علی که وید و سادات عظام و الکا بر و اندک عوام بعضی که در زمان شاه جنت مکان در اردو ماند بودند
و خواه جمعی که در زمان اسمعیل میرزا در پایدار علی مجتمع گشته بودند و هر کس که طلب مدد مالی کرده داشتند با نجات مقرر گشته
فراتر حال مناسب مناسب یافته یا خلع قافه شاهی نعمت انصاف یافتند از بجهت برقی محاکم اسلام میرزا

سیور غلات مجد و از زالی داشته صفیه سلطان پیم صبیحه اسمعیل میرزا که خواهرزاده او بود و شاه جلیل الله بزرگتر و خاستگاه خاندان
شاه جنت مکان ایستاده نعمت الله میرزا که پسر بزرگتر او عقد بسته نمود و محترم روانه دارالعبادین گردید و او نیز لقب ارجمند برادر می یافت
و نواب سکندر نشان دست دریا نوال پیدل و احسان کشاده ابواب خزان کشوده داد و دوشش میرزا اسراف و اطلاق سانیه
ارکان دولت و میرزا سلطان وزیر جهت جذب قلوب الناس و طبع مال دست از مال برداشته جمیع امراء عظام را که ممالک و سبک
بودند از خزانه عامه و خرج و مواجب یکساله و دو ساله که خلاف متوقع ایشان بود و دانه چنانچه بامیر خان و انبیا و جنایت
توان داد و شد و سایر امراء علی بنده القیاس قیما چنانچه خاصه شریفه شاه جنت مکان که از انواب خلعتی ملو و سالها اندوخته
بجروگان بود و صرف خلعت امراء و باب مناصب و عمال و کلاستران و اشراق ممالک شد و نواب سکندر نشان هیچ روزی نبود
که دست خلعت ببرد و نمیداد و قریب عظام را که اکثر مواجب ده ساله یافته بودند حکم شد که مواجب سنوات بدهند و همه روز
زرقند از خزانه عامه و صندوق صندوق آورده و امن و امن بقور چنان میدادند ابواب منافع برابر باب مناصب یوان کشوده
گشت و شیوه ارتقا و رواج گرفت طوایف قریب باش بجاعت ریش سفیدان او بیامقات ارادای متخالف پیش گرفته و زلزله
دولت را بر شوقه نسلی ساخته آنچه اراده میکردند از پیش میرزده امراء محمد و براتی از هر او بیامق تعیین شده و چون امکان
تقسیم یافته بود مواجب از خزان عامه میدادند متعصبان هر او بیامق سرشورش و فساد برداشتند و مقام آن آمدند
که برآمد و پیشی گرفته لوامی استقلال برافرازد و مجمل طوایف قریب باش انجاء مطالب خود را پیش نهاد و جهت ساخته صلاح
دین و دولت را کمتر منظور میداشتند تا آنکه در اندک وقتی خزان جمهوره از نفوذ و اجناس خالی گردید و خاک فیروزه را که
که در عرض پنجاه سال از معدن جمع شده بود بیا و دستی بجاک برابر گشت و از خود سری و خود رایی کار انقوم و خاکش و فانی گشت
بخلق و شقاق مبدل گشت اخبار اختلاف احوال و عدم انضاد قریب باش استهوار یافت و بدبخت ظلمهای فاحش و در دولت
پدید آمد مخالفان که در آرزوی چنین روزی بودند فرصت غیبت شمرده و رویان نقض عهد و میثاق بشین نمود و طمع در
حاکم کوفه با بجان و شروان کردند و گردن کشان اطراف که سالها سر و زجر اطاعت داشتند دم از استقلال استند
زده دست تطاول و سعی بر حاکم و از گردن چنانچه تفصیل آنها هر یک در محل خود رقم زده ملک بجان خواهد گشت و از ان
ذکر آن در جلایان و یک بخراسان بقتل در آمدن او و بعضی بعضی قلیان ترکمان چون وزیران اسمعیل میرزا آوازه قتل شاه
و قلع و قمع نیان و دودمان سلطنت با طراف و جوانب رسید و خاطر نشان و در روز یک شده بود که از اولاد و عظام
خاقان علین آتشیان ابوالقاس شاه اسمعیل بهادر خان اسکنده الله تعالی فی فراویس جهان بغیر از اسمعیل میرزا و پسر یک
کس نمانده بعد از شیوع واقعه اسمعیل میرزا مخالفان اطراف بمنظنه آنکه اساس سلطنت و دودان منقوی اندام پذیرفته

قزلباش اختلال یافته پای از انداز پیرون نهاد و شروع در دست داری کرد و از کجک جلالی ان ولد دین محمد خان که بعد از
ابو محمد خان از سایر سلاطین اورکینج بمنزله شجاعت و دلاوری امتیاز داشت با گروه انبوه از اورکینج نامیان که قریب بیست
نفر بودند از سواد ایورد و انحد و بقصد یغما و تخریب خرابان پیرون آمد و بحد و دشمنه مقدس آمد و چون هیچ یک از امرا و
ولایت خراسان بخصوصه تاب مقاومت اوند داشتند در قلعه های خود خیزه مشط بودند که هر یک از پیکر پکیان مقدسی حریف
بر سر او جمعیت نموده بدافعه قیام نمایند جلالی ان در ان حوالی تاخت و غارت بسیار کرده و ولایت جام رفت و اولای
نیز از مویشی و اغنام پر وخته اراده داشت که از راه سرخس باز گردد و غنایم بسیار که از خراسان همراه آورده بود و ولایت
خود را سازد مرتضی قلی خان بر ناک پیکر پکی مشد مقدس کس بطراف و جوانب فرستاده امر او که بگویند او را مأمور بودند اخبار
شکر طلب داشت و چون شنید جلالی ان مقید به تخییر ولایت نشده بتاخت و غارت اکتفا کرده اراده بازگشتن و مقید
بر رسیدن کوک جمعیت شکر نشده با معبودی از طرزان خود و امرا و قوریان که در مشد مقدس حاضر بودند از مشد پیرون
متعاقب او و ولایت جام آمد و جمعی دیگر از امرا و مردم آنحد و با دوستند و کاپش سده هزار نفر جمع آئیند و جلالی ان در جام
از آمدن مرتضی قلی خان و شکر قزلباش خبر در کشته غان از رفتن بازگشید و بعضی تالیقان و ریش سفیدان کار دیده
او از یک جمع صلح ویده بودند که چون بقصد یغما آمد ایم در تمام محاربه شده اموال غارتی را با منی رسانیم جلالی ان
غایت عجب و غرور خیالی از شکر قزلباش گرفته توقف نموده ماده پکار و زرم کشت تا آنکه تقارب فتنین تملاتی بجای
از جانبین صفوف زدم آراسته گردید و آوازه نفیر و کرنامی در گوش کرد و چون جمعه و لیران طرفین پای و موعظه کارزار
نهادند و از هنگام زوال تا غروب آفتاب کجرب و قتال اشتغال نموده از جانبین و او جلالت مردانگی دادند
جلالی ان شدت حرب و قتال غازیان قزلباش و ثبات قدم ایشان را در موعظه کارزار که بدین مشابه تصور میکردند
مشاهده نموده از دلیری و جرات آن فوج قلیل که در مقابل او بودند تعجبها نموده از محاربه ایشان کشت چون شمع
خورشید جهان تاب در جوف زمین متواری گشته زمانه بلبس لباس عبا سیان کرد و هر دو گروه که از محاربه استرا
آمده بودند دست از بستیز و آواز باز داشتند هر کدام در طرفی فرود آمده بار امکا خود شتافتند و تا صبح از جانب
پاس داشتند و غازیان قزلباش نوعی از صدمات لشکر او را بک حلات دلیرانه ایشان غایت و هراسان گشته بودند
که دیگر تاب مقاومت و تخییر قوت نمیدیدند مرتضی قلیخان از غایت مردانگی همت برانداخت که او را یک کشته بود
و دیگر که سلطان ثوابت و ستیاری بر بنر خنک فلک دور برآمده با شعاع تیغ آتش خنجر خیل کو اکب را ستم ساخت
غازیان قزلباش را بر محاربه تحریض نموده متوجه موعظه قتال گردید از ان طرف جلالی ان نیز صفوف آراسته بعد از حمله

متواتر که از جانبین بوقوع انجامید از وفور شجاعت و استیلاي قوت عصبی نفس خود سبب حیرت و تسلیم
بجولان در آورد و در اثنای کارزار و شدت گیر و دار امت پیک تورچی استاجلو از تقدیر آتشی جلالتان رسید و بلی
بجبال اوشخاسا کرد و او را بطعن جان جانستان بر خاک دبار افکند و خواست که مابین آمده و سر او را از بدن جدا کند
که یکی از اوزبکیه که با جلالتان معین بود فریاد برآورد که دست از کشتن او باز دار که جلالتان است قریب باش که نام
جلالتان شنیدند چندین از ترکان و کجی بر سر او هجوم کرده و او را از دست امت پیک و جاعه استاجلو گرفته کنان
کشان بنظر مرتضی قلیخان در آوردند از حصار این موکه استماع شد که غازیان استاجلو در محاربه جلالتان مرد و انگیهانمود
و میان استاجلو و ترکان کجی در گرفتن جلالتان مناقشه واقع شد و هر یک از طرف خود را بجو و اسناد میکرد مرتضی
قلیخان صلاح و قتل او دیده و سر بر کبر و نخوت او را از بدن جدا کردند و اوزبکیه بعد از آنکه از گرفتاری جلالتان مطلع
راه انزمام پیوده بختی سیف نیم جانی بیرون بردند و غنایم چهار بدست کشیدند و اثر افتاده و سر او را بایراق و خنجر
بد کاه علی فرستاد و بجایزه و جلد وی نمایان سرافراز گشت مرتضی قلیخان بعد از این فتح نامدار و خراسان
لوی استقلال افراخته چون همی چنین بزرگ بی مدد و معاونت علی قلیخان شالو پیکر یکی هرات از پیش برده بود
همواره بوقوع این واقعه مغفرت نموده از علی قلیخان که پیکر یکی دار السلطنت هرات و الله شاهزاده جوان گشت
کامکارا غنی حضرت علی شایخ ظل اللهی بوده و زیاده حالی نمیکرفت و همیشه تقیض مطلب و بفعل آورده و خود را در
برتر میداشت تا آنکه رفته رفته میانه ایشان با فساد و فسادان غلبه قرار یافت و قیاسی بخصومت روز بروز افتاده و سر
تا سر حد جنگ و جدال رسید و اگر میانه ایشان لشکر کشی بوقوع انجامید چنانچه در محل خود سمیت گذارش خواهد یافت
از شاه الله تعالی ذکر عیال طینان ال سیستان و محاذ ایشان با جعفر سلطان افشار بعد از واقعه باطله
شاه خجست مکان که از انواع فتنه و فساد و در محالک روی داده و اولی مخالفتی که از اهل خراسان بظهور آمد از مردم
سیستان بود و حقایق این حال آنکه در حین ارتحال شاه خجست مکان بدیع الزمان میرزا اوله مرحوم بهرام میرزا
حسب الامر علی والی ولایت نیمروز بود و تیمور خان استاجلو که الله میرزا بود و در زمان اسمعیل میرزا که بدیع الزمان
مستقل کرد و تیمور خان در سیستان بود و اسباب و امیران سیستان از بدسلوکی و بی اعتدالی طایفه استاجلو و
رغبته قریب بشش شکر شده و معتبران آن طبقه جمعیت نمود و تیمور خان از سیستان بیرون کردند و مدتی ساحت آن
از لشکر قریب شش خالی بود و سرکشان هر طبقه شمر از در کچه عصیان و طغیان برآورد و تمهید حکومت یکی از ملوک نموده
حکومت آن ملک بسجده نذر از ملوک غلام که شایسته آن امر بودند عرض کردند بنابر عاقبت اندیشی قبول این امر کردند

درین اثنا واقعه اسماعیل میرزا روی داده تخت سلطنت ایران بر نواب سکنه شان قرار گرفت مفید آن توشش
طلب سیتانرا بیشتر از پیشتر هوای ریاست و سروری و در افتاده از رغبتی قریبانش با کلیه امتناع نمودند و ببط
بساط سلطنت و دارائی پرداخته و در مس مملکت را در نظر ملک محمود که از زمره ملوک سیتان جوان کریم الله
رشدید صاحب صحت بود بآراستگی و پیراستگی تمام جلوه دادند ملک محمود از غرور نفس و رشد و بلند پروازی شیفه
جمال شاه مملکت داری گشته قبول مملکت و حکومت نموده اما هنوز مهمات و جنایچه در کوزه خاطر میران و اعیان ملک بود
سرانجام نیافته بود که از درگاه محلی پادشاهی ایالت سیتان بجهت سلطان ارشادی افشار تفویض یافته خبر آمد
سیتان رسید از مردم ملوکات جمعی که تبع میران و ملوک بودند بجزایر و جامی حکم رفته بتیاهای سیتان گشت
اندیشی کرده سوای ملک محمود و مردم او تمامی ملوک و میران باستقبال جعفر سلطان رفته اظهار اطاعت و تشایع
نمودند و در ملوک سلطانی بشهر آمدند و سلطان بر کماهی احوال سیتان اطلاع یافته جمعی را که خطنه خلاف داشت
و محل اعتماد نبود چون قدرت تمام بر دفع آنها داشت و احتمال فساد کلی داشت ایشان بدار اوری ملوک
کرده اکثر آنجماعت را زحمت داد که بجانهای خود در و از ملوک ملک غیاث الدین محمد و از میران امیر مبارز علی
در شهر نزد سلطان بمانده تخته مردم از موافق و مخالف هکی بنابران خود فرستند بعضی از ارباب رعایا و مردم ملوکات
سیاه ملوک میران و پشت زره با سلطان موافقت نمود و در عین مینمودند سایر ملوکات میان خوف و جباروزی گشتند
تا مدت ششماه میان سلطان و اهل سیتان طریق مدارا و مواساس ملوک بود درین اثنا ملک غیاث الدین محمد بآل
طبعی در گذشت و فرزندان و متعلقان او زحمت یافته نزد اقوام خود فرستند و چون متعلقان او با توأم بوجه
مردم سیتان که بجزایر رفته بودند سرشورش و بی ادبی بر آورده همه روز تحریک ملک محمود و بجای شهادت و نجات
و غارت مینمودند تا آنکه بی اندامی و دست درازمی بیایا کان سیتان از حد اعتدال تجاوز نمود و جعفر سلطان
و جبار سلطان افشار حاکم کر میر که حب الامرا شرف بکوک او مانور بود با هزار سوار مکل قریبانش بکشت تا و ب
و تنبه متهم دان و پید و دشمنان از شهر بیرون رفته و از اهل سیتان که اطاعت انقیاد سلطان مینمودند تا یکبار کس نیکه
بیشتر بجای سلطان از شهر بیرون آمده به قشون قریبانش پیوسته از جانب ارباب خلاف نیز ملک محمود و سایر ملوک
و میران سیتان از مکان خود حرکت کرده با شتری انبوه از آب میرمند عبور کرده در کنار آب میان مردم و جنگیده
پیوست و جعفر سلطان و مردم که نیکه تا از سپاه بیانه نموده تا خنهای بی باکانه که بر دار کشکرتی نادر و میکروند
کز و فرتیری از پشت قضا گشایافته از جانب سیتانیان بر ران اسب سلطان رسیده اسب بر در آمد و سلطان

در میان امر که از اسباب افتاد و بجز از اسباب افتاد قوت حرکت نداشت فی الفور یکی از جنود سبستان بر دوش سینه سپار
پروخت لشکر بآن از قضیه سلطان خبر یافته شکست و پراکنده کی در میان ایشان افتاده منهدم شده راه شهر پیش رفتند
اما ملک محمود و سر راه بر لشکر بآن خود گرفته مانع تعاقب قزلباش و اتباع ایشان گردید و نگذاشت که از متحده سپستان
کسی تعاقب کند زیاد و مردمی ضایع نشدند و کسی نزد اتباع سلطان بشهر فرستاد که بغیر اغبال اموال و اسباب خود
بارگردد و بیرون رود و غازیان قزلباش در کمال اندوه و بی سامانی روی پراده آورده از انولایت بیرون آمدند
ملک محمود خاطر از محقر قزلباش جمع نموده شهر از ایشان خالی شد در کمال شوکت و اقتدار داخل شهر شده بر سر
حکومت نشست و صیت ایالت و دارائی او باطراف و اکناف خراسان رسید و جمعی از اعیان هر طبقه در خدمت او
جمع آمدند و ملک محمود نیز که نا محال بآنکه غرت و اعتباری که از حکام قزلباش نسبت باو وقوع یابد راضی بود حالا
خود را و الی ولایت نیمه زوید و مملکتی چنان معمور و آبادان در قبضه اقتدار خود یافت خوان احسان گسترده مردم را بید
عطا یا خوشدل گردانیده به آنچه دست گنجش میرسد ایشان را میسرور و آباب فساد و خوش آمد گویان را طالع حرکت
در آورده بجهت اخذ مال ملک را خوا نمودند که شاز اولاد یعقوب بن تبت اید که ملک الدین القلی داشت چو بسبستان
قناعت باید کرد از گفتار نا هنجار مرز و گویان بی خرد خیالات فاسد بکلیخ و مانع او را یافته دم از استقلال استبداد
گرفته اما بعضی عاقبت اندیشان و ور پین در مقام نصیحت ملک در آمده او را از مخالفت دو دمان قدسی نشان میفرستاد
تخویف و تحذیر نمودند و او نیز از کرده خود نادان و سرسار گشته ترک زیاده روی کرد و کس برگاه معلی نواب گدازان
فرستاده اظهار اخلاص و بندگی نمود و بجهت خان ترکان که در زمان شاهنت مکان عالم سبستان و بلاد بلخ را
میرزا ابو توسل حبت بوسیله او استه عای ایالت مملکت نیمه زوید چون فرستادگان او پایدار علی رسیدند و تحف
و هدایا که رسانیده محمد خان که در آن هنگام رکن سلطنت بود حامی ملک شده حکم ایالت سبستان از دیوان اعلی حبت
حاصل نموده فرستاد و نواب سکندر خان و ارکان دولت قاهره و بنابر مصلحت وقت از قضیه جعفر سلطان اطلاع
نموده در فرستادن منشور حکومت ملک مضایقه نکردند و ملک محمود حسب الحکم بر سرند حکومت یکمیز و ده خنجر از پیشتر
یافت و روز بروز رایت دولتش ارتقا می گرفت و چنانکه قضایا ایام جلوس هیون شاهی ظل العلی مر قوم کلان
میکرد و میرزایان قندهار و اولاد سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا خیر آن ملک را که حکومتگاه غم ایشان بود
میرزا ابو پیش نهاد جهت ساخته لشکر بر سر او کشیدند میان ایشان بعضی اوقات محاربه و بعضی اوقات مصالحه
افتاد و بالاخره رستم میرزا و اوایل زمان جلوس هیون بر ملک محمود تسلط یافته او را قتل آورده باقی مالک سبستان

و ملک طلال الدین و ملک محمود در طی احوال میرزایان قندهار و صحیفه دوم وقایع زمان فرخنده نشان حضرت علی شاه
غل اللهی مرقوم قلم وقایع نگار خواهد شد ان شاء تعالی ذکر سوانح آذربایجان و شروان لشکر فرستادن
روم آن روز و یوم و قضایائی که در طی این حالات و محلی و مسیحه آریان معرکه سمخوری مسنان مشک افشان قلم را در مختار
حدیث آرائی بدین آیین جلوه میدهد که چون مثبت آلتی باختلال احوال ساکنان دیار آذربایجان شروان تعلق گرفته
بود بعد از سنوع واقعه اسمعیل میرزا ابواب محنت و بلا بر روی روزگار انقووم گشت و گذشته امن و استقامت از آن دیار
کنار گرفت و اشتغال نوایر قن و فوژ تا که اثر اتصال گرفته فرنگ عمر و مال سباهی و رعیت آند یار را میسوزد و تخریب
آن ولایت و لکشا لکد کوب حوادث گذشته آوارگان پریشانی را پناه و آرامشی پدیدار بنود با تین بهشت آسا حکم ناکار
بلا گرفته کل و ریگان از خشکسال نوایب پشردکی یافته القصه قریب ده سال شواتر و متوالی عساکر او بار روی بآبی یاد
آورد و باز اقل و غارت و رواج داشت و شیوه اسیری اهل اسلام که در هیچ زمان و نوع نیامخته بود و شیوع یافته
بسیاری از نسا و صبیان سادات و اشراف آن ولایت بذل رقت گرفتار آمدند و تفصیل این حالات در ذیل
این دفتر از مساعدت بخت نامول است و چون امنیت و استقامت ملک ایران و تدارک احوال ایرانیان از دیوان
رفیع ارکان السلطان العادل ملل اند بر رای جهان آرای بنیدکان نواب کامیاب شاهی غل اللهی منوط و مرگشته بود
تا تخت فیروز بخت سلطنت و عالم آرای بوجود و فایض الحود بنیدکان آنحضرت آرایش نیافت آن اختلال روی دگر
نهاد و لکه مدد و الله به استقامت عقل و ورین و شعاع پنج انشبار شعله آئین آنحضرت عظمت او بار در اصبع قبایل دین
گرفت مخالفان تیره روز کار جزای اعمال یافته بدست درآمده آفتاب محدثش بر ساعت لمانی و امال در عایا و بر ایام بر خیزد
روزگار انوم چون بهار و تشبیه طراوت گلزار ارم یافت و چهار ارکان اعدا و بدست یاری معمار محدثش استقامت گرفته
طوایف سپاه که با یکدیگر بخلاف و نفاق زندگانی میکردند بشیوه وفاق و اتفاق پیش گرفته و امر و مزمار کایان
معدلت شاه جهان رشک گلزار چنانست امید که زمان دولتش بظهور صاحب الامراتعال یافته عالیشان بین اقبال
زوالش در ظلال یافت و امتنان آسوده حال باشند و ذات مجتبه صفاش که موجب آسایش جهانیان آرایش
جهان است از مکاره و مصایب دوران و حفظ امان ملک منان بوده باشد بطسم خدا اقبالین شاه و افلاخاذا
که دایم دلش و جهان شاد باده باری بر او رنگ شاد بختی زمانه مباد از عدلش تهنی جهان دایم از عدلش آباد باد
خلایق از اقبال او شاد باده و سبجان اسد چه میسر آید مفاید اقبال اختیار عنان جواد مشکین شیم قلم را گرفته یکجای ننهد
القصه بعضی از مفسدان اگر اخصوصا اولاد شاه قلی ملکان که در این و آن و آذربایجان اقامت دارند و از دنیا میروند

دار است که هرگاه بر حسب افضای وقت و زمان دست در فراگویی از پادشاهان رده خود را ببلایان و مسوئلت خود
ماده فساد نموده در میان کار خود میسازند و در میان بعمل میزنند و از جهان آرای و روی ارادت بدار است او آورده و کار
و تربیت یافتند بعد از آنکه احوال اسمعیل میرزا و بی سامانی دولت و بی اتقانی لشکر قربان بشاید نموده و بجانب وان رفته
در مقام فتنه اندوزی درآمدند و خسرو پاشا که حاکم وان بود از خواست نموده با وی فتنه و فساد شدند و خسرو پاشا مذکور برای خود یک
پادشاه روم علی ای تقدرین عهد و پیمان که در زمان شاه تاجت مکان علی بن کشیان سلطان سلیمان علیه الرحمة و از رضوان پسر
استوار کشته تا پیمان ناکید یا فتنه بود و عهد نامه بدست خط سلطان سلیمان در میان بود و بر طاق نسبان نهادند و لشکر وان بخند
بامرا و اگر او آن سرحد بر سرخوی و سلاسل و نموده و فرستاده شخص فتنه را که در خواب بود بیدار کرده خود را امور و الفتنه بایست
لین آمدن من القطعها ساخت مجمل اول حادثه که روی نمود آن بود که لشکر اکراد و اروام با غلبه و از دحام تمام قبل از آنکه امیر خان
بیکر یکی آذربایجان و امراء رفیق او بدار السلطه تبریز روند علی الفطنه بر سر سیحان خونسو که در خوی بود و غازیان کیش
جست آنکه چندین سال فیما بین مصالحه و دوستی بود و مکان نمیدادند که سلطان روم نقض و عهد و پیمان نماید از طریق حرم حیات
ناخل افتاده فارغ البال نشسته بودند چون دانستند که طوایف اکراد و جمیع طایق حصیان و طغیان پیش گرفته با تفاق رویه
بنصرت اسمعیل قربان آمد و اند دست از جان شیرین شسته بدافعه مشغول گشتند و چون مخالفان اضعاف مضاعف قربان
ثری برسی و کوشش ایشان مترتب نشد مخالفان غالب و ایشان مغلوب گشتند چون اکثر خانه کوچ همراه داشتند بر سر اهل
و عیال کوشش نموده مردانه و از برجه شهادت رسیدند و ف و صیان و سیر و اموال و اسباب بتاراج رفته گشته کسی از آن
نمیکند نجات یافت و اموال و اسباب رعایا و عجزه تیر تیر و یغاشد و بعد ازین قضیه قلعه کو که حلیق مراغه ادرمی تصرف اکراد
در آمده بعد از آنکه امیر خان به تبریز رسید همت بر تدارک این احوال گماشته بامراء رفیق و آذربایجان قریب دو یا نژده هزار کس
جمع آورده متوجه انصوب شد اما اکراد تاب مقاومت نیاورد و بعضی در قلعه ماند و بعضی دیگر کمال اصلی رفتند و چون اکراد
بکثرت غارت یافته رعایا پراکنده شده بودند احدی از اکراد اقبالش در آن دیار توقف نتوانست نمود و امیر خان در مقام
تصرف آن ملک در آمده آن قلاع را محبط نتوانست کرد و باز گشته به تبریز آمد و درین آمد و رفت موجب زیانی خرابی آن ملک گشت
و اکثر رعایای خوی و سلاسل و ادرمی جلا اختیار نمودند و جمعی که بتدریج جمع آمدند ناچار اطاعت مخالفان نمودند آن ملک
ببصره ایشان قرار گرفت و چون آوازه برآمد که سرحد و مخالفه و میه و حصیان و طغیان اکراد در آن نموده اشتها فیت
مغمان هر طایفه که سبب تحجب اغراض و برده بودند با کمالی ادبی در آن کرده دست بشویش و فساد و برآورند و طایفه کمری که
سالمها برورده و فتنه این نمائند آن بودند و در حد و سله و در میان دو آب مراغه اقامت داشتند حرام مکی را اشاعه و خن

امیر یک سردار ایشان خود را امیر خان نام نهاد و یکدو و مراغه اند و همچنین قراچق را که اسپان خاصه شاه جنت مکان بود از آن
سودورنده قریب ده هزار استبازی نثار ابقر و دیان خود و بزرگ بودند چون خبر با میر خان رسید در عقب ایشان نشو و کرد
ایشان رسید قلیلی که در راه مانده بود و از خوف رسیدن لشکر نبوده بودند باز گردانیده بکوالی تبریز آورده و مردم و آلات
شروان را نیز هوای یاغیگری در سراقده و بیکر میرزا و له بران میرزا که از نژاد سلاطین سابق شروان بود و از بزم قزلباش
در دافستان و جرگه آنحد و بی سرو سامان میکشت آنرا آورده دوسه هزار کس از طایفه لکی و قراپورک که از نژاد بقیه
سپاهیان شروان بودند بر سر او جمع شده متوض حد و آنرا میکشیدند و شارا لیه کس بخدمت خواند کار روم فرستاده
اتماس مدد کوک نمود که بمعاونت رد میه مملکت شروان را بدست آورده در سلک ملازمان خواند کار باشد و جمعی از اهل
شروان نیز باستنبول رفته اظهار موافقت نمیدادند و از قعدی و تسلط قزلباش استعانت نمودند از وقوع این حالات
سلطان اردخان والی روم نقض عهد و پیمان پدران روا داشته بمضمون این بیت که هفت اقلیم را بگیرد پادشاه
همچنان در بند اقلیم کردستان تنخیر ولایت آذربایجان شروان را پیش نهاد همت ساخته مصطفی پاشا را خود را که بلبله پاشا
هشتاد یافته بود با لشکر گران که قریب سیصد هزار کس تجاوز بودند و بدین ولایت فرستاد و بمحمد کرا بخان تاتار و لد و کت
که از نژاد جوچیان ابن جنگیز خان بود با قریب یکصد هزار خان تاتار از الوس جوچی در اعظم برای اقامت نموده با سلطان
محبت و دوستی می ورزید و یکف کرد که گروه انبوه از لشکر تاتار از راه دشت خند بولایت شروان آیند لشکر غارتگر تاتار بگو
میب و بنمای اموال آن دیار که شهر مذکور کار بود این حکم را بخدمت قبول تلقی نمودند چون این اخبار در در سلطنته قزوین
یافته بعضی نواب سکنه شان رسید امر او ارکان دولت صلاح در آن دیدند که اولاً بحکمت برفع حجت مکتوب محبت امیر بخدمت
خواند کار فرستاده از سبب نقض عهد و پیمان و جرات و دلیری حکام مرحد که درین موافقت استغفار نماید حسب البلاغ
کتابت دوستانه مشعر بر استحکام بنیان مصالح که از بیطرف مرعی و مسلک است بحضرت خواند کار روم فرستاده مکتوب محبت
استماع بلام لازم محمد یحیی خاق فرستاده و حکام و پاشایان سرحد او را توقف فرموده نگذاشتند که باستنبول رود تا آنکه بدین
از ارزن روم که ششده بولایت فارس که مابین ولایه جیحور سعد و نزل روم و قسمت آمد و چون یکی از شرایط صلح شاه
جنت مکان و سلطان سلیمان آن بود که الکاه که در میان خراب بوده از جانبین متوجه کابوالی آن نشوند تا غایت خراب
افتاده بود و پادشاه اول در بیابادانی الکاه بپور شده قلعه آنرا تعمیر نموده که توال و عارس کجا میشته بولایت خند از علی
کر جستان که الکاه منوچهر خان کرجی و داد میمون خان و داخل سنو این طرف بود آمد و از اطاعت رومیه سر باز زد و مقام
مدافعه در آمد و قلعه خود را قایم کرده خود نزد میمون خان آمده و ولد پاشا قلعه او را محاصره نمود و بویها نصب نموده قهر او جبر

خلو را گرفته عارس و نیکوئی گذاشته روانه اگاسیون خان شد محمدی خان استاجلو پسر یکی حویر حقیقت آمدن لایق را
بدگاه معلی عرض کرده از موقت سلطنت احکام مطاع با هم امیرخان محمدخان و امام علی خان پسر یکی فراباغ ^{۲۴۸} اصرار یافت
که لشکرهای آذربایجان را جمع آورده یکجا اتفاق نموده بنوعی که مصلحت دانند بیست اجتهادی بدالشکر مخالف قیام نمایند و مکرر
مجلس کشاش انتخابت خیزن قرار یافت که چون پادشاه روم بنفس خود حرکت نکند پادشاه قزلباش را بمقابله سرور رفتن
لایق رتبه سلطنت نیست نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا را بالشکرهای عراقی و فارس و کرمان یکجانب آذربایجان معضت فرستاد
و بالشکر آذربایجان پوسته لازم محافظت و محاربت بتقسیم رسانند و این عزیمت مصمم گشته امرا آذربایجان با از توجه
شاهزاده نامدار و معی کرکفر شعار اخبار نمود محمدخان در وقتی که لایق پادشاه بتعمیر قلعه قارص مشغول بود کس نزد امیرخان ^{قلعه} نامدار
فرستاده که چون عبور مخالفان از خورسده واقع میشود و اگر بدین حد و آینه که یکجا جمع بوده بهر چه مصلحت باشد بصوابه یکدیگر
تفعل آید بصوابه اقرب خواهد بود امیرخان از غایت عناد و لجاج که میان ترکمان و طایفه استاجلو بود میخواست که از انقضای
صاحب وجودی در میان نباشد تاخیر در رفتن نموده مسالمة و احوال از حد اعتدال گذرانید اما مقلی خان بالشکر قزلباغ
بولایت خورسده آمد و محمدخان پوسته در حوالی قلعه را اتفاق نموده انتظار آمدن امیرخان میکشیدند چون اثری از وی
نشده و لایق پادشاه از تعمیر قلعه قارص فارغ گشته تسخیر قلعه اختصار می نمود و مشخص شد که متوجه کرجهستان است اراده نمود که از راه
برگرفته دست بردی نمایند و از غایت نخوت و عود و محاربه و بسیار از اسهل و آسان انگاشته با پانزده هزار کس از
لشکر خورسده و فراباغ که حاضر بودند بوم دست بردی سوار شدند لایق پادشاه که از قرب لشکر قزلباش خبردار گردید
یکی از پاشایان و پسر یکیان معتبر را تا قیاب ده هزار کس از سنجق یکیان و لشکر سرحد بغدادی میفرستاد و خود بتسلح
لشکرهای که داشت زیاده حوالی این لشکر قزلباش میکرفت و امرا که در جمعی که از منطقه پانعی شده روگردان شده
بودند اتفاق و عناد امرا قزلباش و بی اتفاق اینانرا اجتناب نمود و خاطر نشان لایق پادشاه کرده بودند مجله از خجی لشکر قزلباش
بجرحی و قراول روسیان رسیده تیز عنائی کرده و در حمله اول ایشانرا از پیش بر داشتند و بی قیاب قراول رسیده مردم
قیاب نیز عنائان از محاربه کشید و راه انزلی را میپوشید و خبر انزلی را ایشانرا بقول امرا رسیده و لشکر قول نیز اکثر بهوس و نیکو
بی محاربه اسباب بلا دت و رسیدن مردم بولان در آورده خود را بمخالفان رسانیده قریب دوسه هزار کس را که اکثر
اگر او سرحد بودند بفریبستان جانستان بر خاک بوار انداخته بعضی دست و گردن بچم کند استوار گردانیدند و
هر کس از غازیان قزلباش بود که رسیده بکشت تحصیل نام و ننگ و غیرت هم نشان بجا حمله از عقب مخالفان میباش
امرا عظام چون واقف شدند که لشکر قزلباش بسیار دور شدند بلا حمله آنکه سواد چشم زخمی رسد خود نیز از عقب

پیش آمد چون خبر دلیری خود قزلباش و اندام عساکر روم ببله پاشا رسید از غایت عجب و کمال تهوری که تزلزل
بجانش راه یابد چند سردار معتبر را با پاشایان بیکدیگر بکشان بامست و سه هزار کس دفع صولت سپاه قزلباش را موقوف کرد
و رویه فوج و سنجی سنجی و کرده کرده از اردوی خود بیرون آمد و متوجه معرکه قتال شدند و چون چشم ایشان بر سپاه
قزلباش افتاد قریب ده هزار کس بیکدیگر تیر جلوه انداخته و چهار بار بر سپاه قزلباش تاختند لشکر قزلباش که دوسه فرسخ
دور شده بودند متفرق و پرتشان میرفتند هجوم سپاه مخالفان ملاحظه نمود و تاب توقف نیاورد و در طریق بازگشتن
گرفتند چون سپه های قزلباش تیر و بسیار کرده اکثر از تنگنا دو کلاه مانده بودند هر کس اسیری داشت انداخته میرفت
رومی با اسبان آسوده تازه زور رسیده بسیاری از لشکر قزلباش در آن محله که بجا که لاک افتاده و تادوس
کس که اکثر مردم محمدی خان و لشکر خود بودند قتل آمدند و نه هزاران لشکر با مرار رسیده نه چون تیر با مرار از نیم پاشیده
دیران شده بود فرصت جمعیت نیافته عیان از مکه بر تافتند و شکسته و پرتشان حال بار دوی خود رسیدند و او را از معیت
زدگان اردوی محمد نیکان بکراهت میر رسید اول خطایی که از امر او قزلباش در رفته لشکر روم بوقوع انجامید همین بود که
از عیان و اتفاقی که با یکدیگر داشتند و اطاعت یکدیگر ننمودند متعبد جمعیت و اتفاق یکدیگر نرفته و با تیر ده هزار کس
محاربه قریب سیصد هزار کس رومی نمودند و این معنی باعث دلیری پاشا شده اند که خونی که از لشکر قزلباش داشتند با یکدیگر
و حقیقت بی اتفاقی و سواد پرتشان بوقوع چوست که اگر امر او را قزلباش با اتفاقی میبود و اطاعت یکدیگر ننمودند
کل لشکر آذربایجان و شروان زیاده از پنجاه هزار کس میشدند اگر یکی جمعیت نمینمودند و سلاطین که جستان ایشان طبعی
آمدن الله پاشا به ولایت بسیار دشوار بود و از بی اتفاقی امر او عیان و او سیقات و سوی تیر بهم حاکمیت از دست رفت
و هم سرداران معتبر قزلباش قتل رسید و لشکر آذربایجان ضایع و نابود و انوال و اسباب ایشان که انداخته بودند
سال بود بغارت و تاراج رفت مجله بعد از شکست امر الله پاشا قلعه اقمه را نیز در همان دوسه روز فتح نموده و او را
که هشتاد هزار راه متوجه الکاه میون خان شده و محمد نیکان در الکاه خود توقف نموده و امام قلیخان و لشکر قزلباش
بنائیل خود رفتند الله پاشا کس فرستاده میون خان و الکسند خان سلاطین که جستان را با طاعت و انقیاد خود
روم ولایت نموده چون ایشان تیر با یکدیگر میشدند و اتفاق می و زیدند و اتفاقی نداشتند میون خان در شاهرا اقامت
این دو دمان ثبات قدم و زید مخالفت رومی ظاهر نمود و شیب و شواخ جبال باطنه کرج سر راه بر کفر لغت
گرفته دست برداری نمایان میکرد و اما الکسند خان که در مجمل عاقبت اندیش بود صلاح حال خود ملاحظه نموده با
رومیان مدارا کرده نزل و ساوری بار دوی الله پاشا فرستاده اظهار انقیاد نمود و این معنی نیز موجب اطمینان خاطر الله

بای شکسته از میان کرجیان سهل آسان گذشت قلعہ نعلیس که در حصانت و استحکام با قلعه افلاک دعوی مساوات مییابد
وز زمان شاه بخت مکان و تصرف و دودخان برادر سیمون خان و بنوخت که شکر و دم آنجند و در آمد دودخان
بجست عداوتی که میان برادران بود از راه دو معاونت برادران کس بود در مقام قلعہ داری نشد و خود را بر سر و تخت
و آن قلعہ باستانی تصرف و در میان در آمد که قوال و حارس تعیین نموده و کوری که بای تخت حکام کرجستان بود قلعہ
ترتیب داده روانه شروان شدند علی خان کرجی و برادر اسکندر خان تیر که در شکی بود قدرت توقف نیافته خود را بگوشه
کشید الله پاشا غبار شروان رسید حکام و افسران و لژی عمو تا در مقام انقیاد در آمده علیا تیر با قزلباش عصیان
و طغیان ظاهر ساخته از سر خان پیکر یکی شروان که مرد عاقل صاحب تدبیر بود مقاومت با شکر رویه و قلعہ دار
با وجود عصیان رعایا در خیر قدرت و قوت خوش مییاد با کوچ و متعلقان از شروان بیرون آمده در کنار آب کزحل
اقامت انداخت و مملکت شروان تصرف و در میان در آمد الله پاشا عثمان پاشا را پیکر یکی شروان کرده و پیش
پاشا را در اسر کفایت و در هر ولایتی از ولایات شروان حاکمی تعیین نموده قلعہ در بند و تاختی و از اسر حکام
داد و بدل مراجعت گوشت و ابوبکر میرزا اولد بر باز که چشم میداشت که حاکم شروان شود و پلج و خراج بخواند کار ده و در
کذاشت که معاونت رویه ضبط شروان نماید او را بدین تسلی ساخت که چون بخدمت خواند کار رسد نشان حکومت
شروان جهت او حاصل نماید و در بازگشتن رویه اما مقنن خان پیکر یکی قزلباغ سیمون خان پوسته با اتفاق یکدیگر
در پیشه و جنگ کرجستان مکرر از پس و پیش خود را بر در میان رسانیده و در حکم فرصت دست برداری نمایان کردند
و غنیمت بسیار گرفتند اگر چه درین آمد و رفت تا چست هزار کس رویه ضایع و نابود شدند اما چون الله پاشا شکست
بهر آورد و شت اصلاح فوری بحال او را نیافت و منظر و منظور مراجعت نمود و امیر خان پیکر یکی تبریز کبابه هزار کس
بقصد معاونت محمد یحیی از تبریز بیرون آمده بود بعد از آنکه خبر از آمد محمد یحیی و کشتن الله پاشا بجانب کرجستان شروان
شنید عیان از رفتن خورشید سجد و توجه قزلباغ شده و اما مقنن خان یا شکر قزلباغ با و پوسته با اتفاق از آب عبور نمود
در کنار رودخانه قبری از اعمال کرجستان بر در میان رسیدند یک مرتبه فرصتی چست به چهار هزار کس بر در میان کرج
به دست آوردن ذخیره از اردو بیرون آورده بودند و چار شده و جنگ نمایان کردند تا دویزد نفر بر در میان از فضل آورد
اموال فداوان به دست ایشان افتاده جمعی از عظام رویه گرفتار شده بودند امیر خان بدین قصد دست برداری شده
خواست که باز گردد و در قزلباغ محل اقامت انداخته مشغول رود و شاهزاده غلدار اعنی نواب جهانبانی و امرا و حکام
خلف شاربوده باشد جمعی از جمله قزلباش که سلطان دودخان ولد امیر خان سردار ایشان بود را زده دست برداری نمود و

از آب قبری که شسته طرح جنگ انداختند و میدان که در محاربه قزلباش بلیه شد بودند از آب قبری که شسته از عقب شکر در ده
دوسه هزار کس از لشکر قزلباش را در میان گرفته و آثار غلبه بطور آورد و شکست دادند و هزار کس از لشکر امیرخان
و سایر اهل اردین محاربه مقتول گشتند امیرخان بعد از شکست مذکور صرغ در جنگندیده مراجعت با جمال خود و اصحاب و اقرب
شناخته بجانب تبریز بازگشت و الله پاشا مقتضی المرام از شهر وان بازگشته با زن مردم رفته در آنجا طرح قتلای انداخت
و که توجیه شاهزاده مغولو سلطان حمزه میرزا و امرای بقراباغ و شروان منطف و منصور بازگشتن بعون عثمان
با کمک منان چون خبر نقض صلح و پیمان رویه و لشکر دستبازان سلطان احمد خان خواند کار مردم باو بیجا
و شروان در وادای سلطنت قزوین بهمنوج پوست و توجیه نواب جانبانی سلطان حمزه میرزا باو بیجا بمیم یافت امر
و ارکان دولت در رکاب همیون شاهزاده در ساعتی محد از مقر سلطنت در حرکت آمد و روانه آذربایجان شدند و او
سریشان محمد علیار اجدائی از ان فرزند اچند دشوار نموده درین سفر مرافقت قرة العین و دو مان خلافت اختیار
نموده احکام مطاعه باخصایا که نصرت نشان باطراف و جوانب علم و همیون فرستادند و موکب عالی شاهزاده جانبانی
قطع مسافت نموده چند روز در چمن میانی جهت جمعیت عساکر توقف واقع شد و در آنجا قضایای شروان و کرجستان
بنوعی که سبق ذکر یافت بتحقیق پوست بعد از مشوره و کنکاش نیکو امان دولت قاهره توجه بجانب قزلباغ را باصلاح
صواب اقرب دانسته موکب عالی با نظرف در حرکت در آمد و بغیر زری و اقبال برابر لارشا و در پل رسید و بعد از شرايط
زیارتستان حضرت سلطان الاولیا و توجه بجانب شروان و استخلاص آنولایت از ید مخالفان پیش نهادت حاکم
از ارواح متدبره مشایخ عظام استمداد نموده عازم قزلباغ شد چون ساحت آنولایت مغرب سراقفات غزو جلال کرد
و قرار یافت که اردوی معلای شاهزاده طغرل احمد علیا در قزلباغ توقف نموده امر او را که متصوره با اتفاق میرزا
سلطان وزیر از آب که شسته بشروان رسیده و چون خبر ورود شاهزاده نامه اردو را که طغرل شاربازان خان و امیر شروان
رسیده بلاخطه انکه مبادا در باب محاربه نمودن بارو میان دست از حاکم بازداشتن مورد اعتراض یونانیان و شورش
قزلباش گردید بخاطر رسانیدن که تا رسیدن شاهزاده نامه از بر سر شفاخی رفته قلعه را محاصره نموده اگر تغییر آن بجای
دست و به جبر آن تغییر نموده روی سفیدی حاصل نمایند بدین غیریت اردوی خود را که از آب که رسانیده بودند در میان
آب که شسته با لشکر و سپاهی روانه شفاخی شدند چون طایفه رومو چندین سال در شروان بغیر از غنایمیت
که رسانیده خوین بکجهت مسلمان شده بودند چشم زخم روزگار با نطایفه رسید و کثر عطا مقتول گشته اموال و اسباب
مالایند و لایحی که جمیع آورده بودند بتلایح حادثات رفت تبیین اینمقال انکه سابقا قزلباغ که کتب بیان گشته که سلطان احمد خان

خواند کار و موم محمد کرایجان ولد دولت کرایجان پادشاه تکلیف کرد که از خیل تاجر جمعی را از راه در بند بر سر قزلباش فرستد
و محمد کرایجان برادر خود را با قریب پست هزار نفر از جنود نامحدود و تاجران را که در شب تا چشم مور را بغیر بشیر مار کرد و رسیدند
با نولایت فرستاد و عادل کرایجان باده کوک عثمان پاشا که توجیه قدم با نولایت نهاد و مجلار من خان بامراشروان
بشماخی رسیدند عثمان پاشا از ورود و لشکر تاجران خبردار گشته باستظهار ایشان در مقام مدافعه درآمده در روز مهجوز
شهر وان پرون آمده صف قتال آراست و ارس خان و امراشروان نیز آنک محارب ساز داده آثار جلالت مردانگی بطریق
سی آورده که طلیعه لشکر تاجران بایان شده کوه و دشت را فرا گرفته غازیان قزلباش مشاهد این حال نموده و بجز انضباط و خطوط
خوردند بعضی از امر صلاح بازگشتن دیدند که جنگ کنان خود را بمانی رسانند ارس خان عازم فرار بنحو و قرار توانست و او در
آن نیز بنحو دل بر مرکب نهاده و بجز کار از انضباط خورده از یکطرف لشکر و دم و از یکطرف لشکر تاجران و از طرف دیگر لژی و قزلبوک
و طغان شروانی قریبایش را در میان گرفته ارس خان و اکثر امرا و عیان بای ثبات فشرده مردانه و ار جان در راه نین
نثار کرده ارس خان و جمعی کفر شده بقتل رسیدند و بعضی دیگر در مو که شربت گوار که چشیدند بقیه السیف نیم جانی را
بعد فلاحت پیرون آورده تا از دوی ارس خان امرا عیان باز کشیدند بعد ازین قضیه عثمان پاشا قلعه شماخی بازگشته
عادل کرایجان و ابوبکر میرزا ولد برهان بکنار آب کر آمده و تعذیه غای اودوی ارس خان داشتند اودو غدی طلیعه و بعضی
از امرا و اولاد ارس خان که از مو که پیرون آمده بار دوی خود رسیدند حقیقت حال بنواب جهانبانی و میرزا سلمان و امرا که
بغیر ابرغ رسیده بودند عرض نمودند از موقف سلطت حکم شد که امر اطوایش و جمعی که در آنجا بودند بار دوی ارس خان
رفته با اتفاق آنجا است از کنار آب خبردار بوده محافظت اودو بنموده باشند که اینک ما که منصوره بدفع مخالفان منوچ
شکرو نیست و ایشان حسب الفرموده چند روزی در آنجا بکف و حراست مشغول بودند جبر را جهت عبور زخم داران قزلباش
نگاه داشته از کنار آب خبردار بودند که خبر آمدن لشکر تاجران و قزلبوک و طغان شروانی رسید امر اکجمعیت نمود
بنوع مدافعه بکنار آب رفته جبر را بریدند اما لشکر تاجران بکنار آب رسیده جبر را بریده یا فتنه و جمعی خود را بجا حمله
بر آب زده بودند و با لشکر قزلباش جنگ در پوستند غازیان لطفه مدافعه مشغول گشته واقف شدند که جمعی دیگر
از مخالفان در حوالی جواد از آب که شسته از عقب لشکر درآمده از بعضی شکست یافته هر کس سر خویش گرفتند و کرایجان
مو که جمعی بار دوی ارس خان و امرا رسیده از حقایق احوال اخبار نموده علامت روز و محشر در میان آنجا است بدیده
مردم اودو ماتم زده و بریشان حال سراسیمه و مضطرب احوال کوچ کردند که خود را بمانی رسانند هنوز بعضی از مردم
اودو باز نکرده بودند که طلیعه لشکر کزکی و تاجران بایان شد مردم اودو برانکه شدند و فساد میان با اموال و اسباب

و تاراج شده و هر قطاری بدست تاتاری در آمد جمیع و اسباب بی نهایت که اندوخته چندین سال بود بدست مخالفان
در آمد و زمان و وقت را نایافته و ملوک و اتباع ایشان همچنان در محله ها و شهران بدست ایشان افتاد و محله ها و اول که اینچنان
و طایفه تاتاری و از کی غنائیم موافق بدست آورده و در همان روز و نمود و توجه شروان شدند اما میرزا سلطان امر اعظم
از قرا که یک توابع و یلغار نموده از فوجین اولی آب که عبور نمود و چون بکوالی شمانی رسیدند قلعه را محاصره کرده از قلعیه لشکر
تاتار و غارت اردوی ارس خان اطلاع یافته مدافعه شکست تاتار را پیش نهاد بدست ساختند و جمعی از امرادر و سر قلعه شمانی و
محاصره عثمان پاشا که داشته میرزا سلطان و فوجی باشی و شاه سلج خان مهر دار و محمد خان ترکمان و پیره محمد خان استاجلو
و سلطان حسین خان شاملو و ولی خلیفه شاملو و مسیب خان شرف الدین اغلی تکل و امام قلیخان قاجار و سایر ارباب باقیه
لشکر تاتار توجیه نمودند عادل که اینچنان از جلوشکر قزلباش محاصره شمانی و کینست کینست لشکر خبر یافته چون در جنگ قزلباش
دلیز شده بود از غایت نخوت و غرور حسابی از ایشان نکرفته بی و هشت بگو یک عثمان پاشا را و ایوب جانب شمانی شد و در
کنار آب قسوتلانی فریقین روی داده عادل که اینچنان و جماعت از کی مجموع سی هزار کس کاپش میشدند چون طلوعه لشکر قزلباش
مشاهده نمودند دلیرانه پامی ثبات و قرار استوار داشته و برابر سپاه طغز پناه صف قتال آر استند و از انبساط
امیر حمزه خان استاجلو و له عبدالله خان با جمعی امرادر چرخي شده پیش رفتند و از جانبین دست بآلت قتال برده و محله
کناز را از خون کشکان حکم لاله زار گرفت و امرادر در سر شمانی ماند و بودند ملاحظه نام و نیک کرده محاربت تاتار را
از محاصره شمانی خبر داد و کی اولی دانسته بصلاح امر متعاقب لشکر راه رسیده و در محله قتال حاضر شدند و طایفه تاتار
با وجود حملات متواتر که از سپاه قزلباش وقوع می یافت با تقدیر مایه مردم که داشتند پامی ثبات افشوده و امرادر
و مردانکی دادند آخر الامر از تنبیه و عاونیر عاجز گشته عادل که اینچنان آنرا ضعف و انگسار در لشکر تاتار مشاهده نمود و طایفه
بجرب و قتال تخریف کرده و خود پای جلالت و درمید آن مبادت نموده در آشنای حرب و قتال از سپاه طغز پناه
با با خلیفه القرا و بعد از که اینچنان رسیده او را بطعن سنان جان سنان بر خاک بورانده و او نام و نشان خود را ظاهر
کرده حالتی که از کمال نخوت و غرور مرکز تصور کرده بود مشاهده نمود و سر بکمر قید و گرفتاری در آمده و طایفه تاتار که
و بر پتان حال روی ادبار بود و فرار آورده غازیان عظام خرمن جان اکثر طایفه را برقی سان شعله سیف و سنان
سوخنه مضمون فاقنا و هم حیت ثقتن جسم مصداق حال ایشان که بنقشه السیف در کرده و پیشه دراکند و نه که سیم فتح
و طغز پیرچم لوامی سپاه نصرت شعار نمید و چون چشمش کریان بر احوال و انتقال غارت کرده تاتار افتاد از اینجا که عرض
سپاهیانست دست از تعاقب باز داشته بر سر غارت هجوم نموند و همان حال و اسباب اردوی ارس خان و امرادر

بدست تاتار درآمده بود همان طریق بدست سپاه قزلباش افتاد اکثر قطارهای شتر جمعی که بدست تاتار درآمده بود و باقی
تصرفی در آن نموده باشند بدست غازیان درآمده چون صاحبی در میان نبود رقم نمیک بران کشیدند نیز اسلحان^{۲۵۱}
وامرا عظام بعد ازین فتح همین روی توجیه بجانب شماخی آوردند عثمان پاشا چون از شکست تاتار و گرفتاری عالی دلگشا
اطلاع یافت از دمایوس کشته چاره بجز فراری یافت قلعه شماخی را انداخته بجانب در بند رفت امرا عظام جمعی را
بر تعاقب نامزد فرمود و تا شابران رفتند و بعضی توکمانه و احوال و اطفال او را بدست آورده بازگشتند عثمان پاشا خود را
بقلعه در بند انداخته با انتظار مردم و افغانان توقف نموده چون اخبار فتح و گرفتاری عادل کریم را از غرضه دست
بخدمت نواب جهانبانی محمد علیا فرستادند در اردو قطارهای شادمانی بنوارش درآمده نواب محمد علیا چند نفر
از قورچان معتبر را فرستادند که عادل کریم را با بار و آورند و امرا متوجه دفع عثمان پاشا و تسخیر در بند شوند
و امیر اسلحان و امرا بخلافات صوابید نواب محمد علیا جمعی را در شروان که آشته عادل کریم را بکلیه ابرو داشته بفرستادند
آمده بلازمست نواب جهانبانی شرف شدند و عادل کریم را نواب محمد علیا اعزاز و احترام نموده صلاح در آن دید که آن
سپهسالار طبع دوستی انداخته بتلطف و نیکوئی آنطا پنه را از محاربت شکرد و م باز آورد و شروان را از اسیران ایشان
نماید و چند نفر از طایفه تاتار را گرفتار شد بودند مطلق العنان ساخته بلازمست او مقرر کردند و او را دوه امرا آن بودند
ایالت شروان را بامیر حمزه خان و له بعد از آن خان توفیض نمایند و نواب محمد علیا راضی بآن نشده موقوف باقی داشت
نواب سکندر خان فرمودند و میان نواب محمد علیا و امرای سرکس بی ادب اندک گفت و گوئی در هر باب پیدا نموده بود
اعتراضات گشتند و آن قیل و قال بی مزه باعث آن شد که نواب محمد علیا که در آذربایجان توقف نفرموده بطبع جمع
گرفتند و کسی را قدرت آن نبود که مانع آن حرکت بی حکام تواند شد و در قلب رستان و شدت سرما که کوه و دامون
از بیم سردی پوستین قائم برف بردوش داشت و از آذوقه کل عارضان اردوی بهشت از چشم حجاب قطارهای شکست
بی شب و روز متعاطر بود آن مسافت بعید را که بشواری یکماه و جمل روز قطع میشد در عرض چهارده روز قطع نموده
باز و هم داخل دار السلطه قزوین شدند و امرا عظام که در خجالت آن گفت و گوئی بی ادبانه از رکاب متعصب نواب محمد علیا
و شاهزاده مظفر اشما مختلف نمودند بودند بقزوین رسید و بشرف نواب سکندر خان شرف شده عادل کریم را بکلیه ابرو داشت
سبارک حاجی دادند و چند نفر از قورچان عظام بخدمت او که بستند و بامحتاج او و ملازمان از ملبوس مشروب و کول
یونانی و سایر وجایاتی ترتیب می یافت و مقرر شد که او کس از جانب خود نزد محمد کریم خان برادر او و والدش که هر دو
حیات بودند فرستاد و خبر سلامتی خود و تقطیر و گرمی که در باره او بفعل می آمد اظهار نماید و مشارالیه و نفر از ملازمان آن

روانه نمود بلکه نوید مصالحت و دامادی این دو دیان یافته اظهار آن مقدمه نیز نمود و ولایت سروان را نویسنده نشان
محمد خلیفه و القدر حاجلو که در آن زمان شاه جنت مکان حکم استر با داشته بود و بعد از فوت شاه جنت مکان
و اسمعیل میرزا بخت شورش و فساد سیاه پوشان استر با و وطنیان و عصیان بنیاده ترکمان مجال اقامت نیافته
بقره وین آمد و بدو تفویض فرمودند و سایر مجال را با امر اتمت نموده روانه سروان ساختند و محمد خلیفه و امیر انوشیروان
هر یک در آنجا خود قرار گرفتند و کمر فلک شان بکذا زد که فراری گیرند اما احوال عادل کریمخان آنکه بعد از چند گاه
که در دولتهای هایون بود و رای امر او ارکان دولت بین قرار یافت که بودن او در دولتهای مبارک لایق دولت
و اراده نمود که او را از آنجا بیرون آورده در محل دیگر نگاه دارند یا سگی از قلاع فرستند و انیمینی بعضی اشراف سیده
موافق مزاج نواب سکندر شان نیامده و در جواب فرمودند که شاه جنت مکان بخان بیخون و الی کریمخان از آن
اسلام بهره داشت بجهت تالیف قلوب کرجیان بدست آوردن اتباع و فرزندان ایشان و هر گونه مصلحت
مغز و محترم در دولتهای نگاه داشته اند اگر پادشاه از او تامل را بجهت صلاح دولت احترام نموده و بطریق رفی
و مدار سلوک بنایم بدین قدر مصاحبه دشمنی چنین را دوست سازیم چه قصور دارد و بودن او در حصار و دولتهای
جس قید است در لباس مروجی چه او را مجال خروج نیست و جمعی از تورجیان شب روز بجز است او مشغول و ملک
اگر لایق دولت نبود و ز اول تجویز نمی بایست کرد و امر او درین باب اصرار نموده متعبد بکرم و فرمان پادشاهی نشد
جمعی را امر کرد که کفان تار را از دولتهای بیرون آورند عادل کریمخان دانست که حال است و در خانه که میبود
با چند نفر از تار که با او بودند حفظ حال خود کرده چون سلمه و یراق نیز و کان با خود داشته بیک استادند و از طریق
امر اکس فرستاده تا که بنمودند که چون تار جرات نموده بیک اقدام نمودند طوایف تر باش هجوم نموده ایشان را
قتل آوردند و مجمل از آن خبر روز تا نصف شب در دولتهای به هیون آشوب و غوغا بود و تار یان چند کس را بر خرم تیر
ضایع کرد و چندیان از در و پنجره آتخانه چندان تیر و تفنگ انداختند که کلی بر خرم تیر و تفنگ ضایع شدند و قتل و
آتخانه ریخته خان تار را بار باره کرده و اجساد ایشان را بیرون آورده بصحرای انداختند و هر چه قضیه مذکور بعد از آنکه
امر اعظام بنیادان رفته بودند مراجعت نمودند ایشان و نواب محمد علیا بجهت قتل میرزا خان الی مازندران
جانبی در ذیل مرقوم ملک پان یکم و دهم با رفتار قناع یافت و قوع پوست اما چون در طی قضایای مغرور و آن
در ذکر تقصیر افتاد ذکر لشکر فرستادن بجانب مازندران بحسب ضایع ملک شان مطلقاً قتل عا کر نصرت نشان
و بدست آوردن میرزا خان را اولایت شش غسان چون و زمان شاه جنت مکان علی بن ابراهیم حکومت مازندران

من حیث الارث الاستحقاق میر عبد الله خان و ولد باجو نواب محمد علیا تعلق داشت میر سلطان مراد خان ابن عامر بود
از روی عنایت و بشاریه خصوصیت و نزاع آغاز نموده و دعوی استقلال کرد و جمعی از زنده را بنیان کرد و دولت میر عبد الله خان
تحتی نیافتند بر سر او جمع شده بعضی محال را بجمیله تصرف در آورند و او التماس اقبال پادشاهی آورده بدرگاه جهان
پناه شاهی توسل جست و چون میر عبد الله خان بعضی اوقات بخلاف رضای شاه جنت مکان سلوک پندود و در ادای خرج
تعطل میکرد و میر سلطان مراد خان از جانب شاه جنت مکان استمال یافته احوالش روز بروز در ترقی بود و
میر عبد الله خان از کرشمه های خود نادم گشته بدرگاه جهان پناه ملتجی گشته اظهار عجز و بندگی نموده شاه جنت مکان ملک
مازندران را میان ایشان قسمت نموده هر کدام بقبلات کردند و مقرر شد که بایکدیگر برزانه سلوک نمایند و متعرض ملک نشوند
اما میر عبد الله خان تاب بقدر او اعتدال بر سلطان مراد خان نیاورده بخلاف حکم میمون شاهی در کسر اعتبار او میگویند
و نمیکند است که در ولایتی که با اختصاص یافته تمکن و استقلال پیدا کند مگر حقیقت اجرا باینه سریرا علی عرض شد و احکام
مطاعه با ستم هر یک حمد و رمی یافت و اگر شاه جنت مکان در مقام تربیت و معاونت سلطان مراد خان در آمده
با میر عبد الله خان بی توجهی آغاز نموده و منجر بدان شد که میر عبد الله خان از بی التفاتی شاه جنت مکان بهر سلطان
گشته میر سلطان مراد خان بر و تسلط یافت بالاخره بسی میر سلطان مراد خان یا با جل موعود علی ای تقدیرین در کمال
یاس و ناگامی و دواع عمر و دولت نموده به عالم بقا پیوست و حکومت ملک مازندران من حیث الانفراد و میر سلطان
تعلق گرفت و همچنانکه عادت قدیم و بنیای عدا را استتاب اقتدا و کمارانی او نیاورد و چشم زخم زمانه او را در رفت
و از عمر و دولت زیاده تنسی نیافت و در اندک روزی که استقلال یافت و دیعت حیات بتقاضی اجل سپرد و شاه جنت
محالی که در اول حال با و داده بودند میرزا خان و ولد او تفویض یافت امشاه جنت مکان بعد از فوت میر عبد الله خان
لمتفت احوال باز مانند کان گذشته نواب محمد علیا را که از نصیب قدسیه آنحضرت بود و بانواب سکندر نشان و سلک
از و او کاشیده فرزندان کرامی نواب سکندر نشان از ان در میان صلی مکان تولد نمود و میر عزیز خان
ولد میر عبد الله خان را در سلک ملانان و مقربان در آورده و در پای سریرا علی کاه داشتند و حکومت نصف آن
مازندران را که با و تعلق داشت چنانچه سابقا قمر زده کلک بیان کردید بشاهزاده نامدار سلطان حسین میرزا
نواب سکندر نشان تفویض فرمودند بعد از کمال شاه جنت و بیرون آمدن سلطان حسین میرزا از مازندران
خان من حیث الارث بسی شمس الدین دیو مالک حکومت کل مازندران گشته درین اوقات که نواب سکندر نشان
بعون عنایت ملک نشان مرتبه فرمان فرمایی یافت و حضرت محمد علیا ملکه ایران گشت مناسب خان بنمود و چون

ولایت نازندان ملک موروث نواب محمد علیا بود میرزاخان روی اراده بپایه سرب را علی آورد و از افعال بدیستند
جسته برضای ظاهر مقدس نواب علیه عمل نماید و از جانب نواب علیه ذوق و مرغص کشته باز نذران رود و اگر با بعض
حکومت او موافق رضای علیه نبوده باشد بقضای عقل و دانش عمل نموده باز نذران در سازد و در آنچه متقد و رش نباشد
داخل سازد و در هر جای مرکب توان باختن که چایا سپر باند اختن نه جملها هر بود که او هرگاه بخود مردم استقلال
و استبداد زده در مقام ستیزه رانی باشد نواب محمد علیا که معدن غیرت و تعصب بود در تعصیب او توجه تمام نمید
خواهد داشت میرزاخان از ساد و لوجی با فساد و مخد ان خصوصاً شمس الدین و یوز جاده صواب و منحرف کشته بخت
توسل خسته بلکه در مقام سرکشی در آمد و انفعی در ظاهر نواب مقدس علیه کران آمد و از کمال غیرت و تعصب که جلی اهل
مازندرانت از او نموده که با سلسله میر سلطان مراد خان در مقام انتقام در آمد و طالب خون چید باشد و دست اولاد
او را از ملک موروثی خود کوتاه کرد و اند از اقربای خود میر علیخان نامی را تعین نموده بکومت نازندان فرستاد و در لجان
ولد محمد خان ترکمان که معی هرت آن سلسله علیه دریافت بود بر تبه امارت میرافراز فرموده و در حد و دما نذران
الکا داده بجا و انت او نامزد فرمودند میرزاخان که جوان صالح در پیش نهاد بود میدانست که با وجود تسلط اقتدار
جسیه میر عبد الله خان و تعصب نازند ریخت او را محال حکومت نازندان بلکه امید حیات نخواهد بود و بخت حفظ جان فریاد
در قلعه فیروزه که که از قلاع متین حصین مازندرانت تصحیح جسته جمعی از ملازمان میر سلطان مراد خان با او موافقت
نمودند با وجود آنکه شارالیه دست از ملکوت کوتاه نموده بود اما تا میرزاخان در مازندران بود و قلعه که تصرف آن
معم میر علیخان در مازندران تثبیت نیافت و تسخیر آن به دولت میر نشید و نواب محمد علیا در دهم میان عمر دولت
سلسله میر سلطان مراد خان عاجز بود و وزیر و زاهد تمام و درین باب تراید میکشت یک مرتبه پیر محمد خان را که از ارکان دولت
باقور خمس خان شالو و بعضی از ادرابین خدمت نامزد فرمود و چون چند گاه برآمد خبر فتح قلعه نیامده نواب محمد علیا
بی تابی آغاز نهاده رفتن آن لشکر تسلی شده شاهنخ خان هم در راه کلیم رفتن نازندان نمود و شارالیه که
لکن رگین دولت بود و مرتبه خود را بر تران میدانست که با مثال این خدمات نامور کرد و ازین خدمت پیر زده
مخوف داشت که پیر محمد خان که باین خدمت نامور شده کافیت و اگر نواب محمد علیا دیگر پیر بدین خدمت نامزد
موجب دل سردی او میشود و لایق نیست اگر شارالیه احتیاجی بدو و کوک داشته باشد آنچه با او است و بخت
نواب محمد علیا ازین معنی آزرده شده نواب سکندر شانهرا انخواند که شاهنخ خان را طلب نموده مورد خطاب
ساخته خبر او قهر روانه نماید خان شارالیه هر چند معا و رولید بر ملک جسته به بلو ازین معامله خالی کرده منفذ یافت

میرزا سلمان و مورچی باشی اور اصحاب و پذیرت ملی داده راضی بر تن نمودند بجلایه مشارالیه را با کمال اکر اه و اجبار
روانه نازندران ساختند و چون پای قلعه فیر و زباده رسید به پیر محمد خان و قورخمس خان ملاقات نمود و دستخطام قلعه
قلعه داری میرزاخان معلوم نموده دانستند که تسخیر این قلعه بزودی دست نیسید بد و قوب و قشویس بسیار بشکر قورخمس
میرسد شاهرخ خان میرزاخان طرح استثنائی انداخته قیامین براسله آمد و شد و قوع یافت و اور انصحت نمود و خاطر
نشان کرد که هرگاه پادشاه ایران در مقام تغییر تو و حکومت نازندان شده باشد شمارا با و ستیزه کردن موجب عیال
خانزان شاد و باعث مفاسد عظیم است و اگر کمال و دو سال محاصره قلعه امتداد یابد چون مدوی از جانی بشمار نیسید
عاقبت مسخر و مفتوح خواهد شد هرگاه در سوخ شاد و مخالفت و قلعه داری و غیرت باشد بد است که از فتح قلعه محاله بخرج
بکجا خواهد شد پس اولی و انب بلکه حالا ترک مخالفت کرده بر فاقهت ماکه از غلامان معتبر آن درگاه و ارکان دولت
روی در ادات باین استان آورید شاید نواب علیه بانقدر ملائمت و فروتنی در مناجاتی تسلی شده در مقام
در آید و اگر آن نشود در هر جا معلوم باشد توطن اختیار نموده بفرست خاطر روزگار گذرانید مشارالیه از روی عقل و دانش
که داشت اوغان این مقدمات نگرده اما میگفت که اهل نازندران باندک جریمه بدون قتل خصمان راضی بامر و گیر میشوند
هرگاه نواب مهد علیا پدم را خوئی بد ز خویش میداند بلا شک در یب در مقام است که تبصا ص خون بد بند قتل
و این تلاش نه از جهت ملک و مال است بلکه جهت خط حیات استعار است شاهرخ خان و امر اکفیل مطالب مدعیات
اوشده قسم بذات الله تعالی یاد کردند که اولاً و او را قبل برسانند و قصد او کنند و از خدمت نواب بکنندشان
و نواب مهد علیا در خواست خون او کرده هیچ وجه من الجوه نگذازد که آسپی باورسد چون امر او نگذرد ارکان دولت
بجویند و هیچ مصلحتی از مهاد خیزد و کلیه بی شورت و رضای ایشان فعل نیافت میرزاخان اعتماد بر قسم ایشان کرد و
تسلیم نموده بیرون آمد و امر الطمین خاطر مشارالیه نموده پیران اسباب او کشته قلعه را بکاشان نواب مهد علیا
سپردند و او را بر داشته پای سر بر اعلی بازگشتند و هرگز پیران خاطر ایشان نیکشت که نواب علیه بدست رو بر نه
طمس ایشان خواهد نهاد و اما چون خبر فتح قلعه و بدست آمدن میرزاخان بخوئی که گذشت بوض نواب مهد علیا از مهاد
و جان از ده کشته بلکه بخو است که قلعه بقهر و غلبه مفتوح گشته میرزاخان قهر او چیز بدست در آید که اگر جان بخشی نموده
عفو نمایند میرزاخان بجان منون او بوده باشد و برغم امر القتل او جانم کشت باطله چون شاهرخ خان و امر اسبک
فرسخی قزوین رسید و فرود آمدند و روز دیگر داخل شهر میشدند نواب مهد علیا سی نفر از قورخان عظام را فرستادند
که بار دوی امرارفته میرزاخان را از دست ایشان گرفته خوئی قتل نمایند و با قورخان قرار داد که چون میرزاخان بدست ایشان

در همان شب بی اطلاع امرا و اهلک سازند و چون قورچان بر روی امرا رسیدند و میرزا خانرا طلب نمودند امرا از میهنی
خاطر شده در اول از دادن سر باز زدند و گفتند که چون خدمتی بتجسیم رسانیده ایم فردا و در حضور مجموع قزلباش
بیارگاه معلی آورده و بنظر پادشاه در آوریم قورچان بر حسب فرمان عند قبول نگردید و اجزای حکم پادشاهی مبالغه نمودند
چون امرای عظام را بنظر نرسید که قصد قتل او خواهند کرد مخالفت حکم پادشاهی لایق نگذاشتند و او را بدست قورچان
سپردند که شب در میان کلاه دوشسته مسلح با اتفاق بشهر آوردند قورچان حسب الامر در همان شب در آنجمله اهلک کردند
شایع میرزا و امرا عظام از وقوع این حادثه بغایت آزرده شده گشته که از نواب مهد علیا در ول دشتن از وی
پذیرفت و چون عظامی نداشتند و یک از آن متوجه حرمی بر زبان نیاورد و بشهر آمده بشرف ملازمت مرافراز شدند چون
بسجده نواب علیه رفته عرض دعا کردند و لازم تمسین تقصدی که چند داشت ایشان بود و فعل نیاید و بخشی تیر علا و مادر که
امرا گشته رفته رفته کدورت خاطر ایشان نسبت بنواب مهد علیا است از وی پذیرفت تا آنکه مخبر بدان شد که باغوی
محمد خان ترکان که از حکومت کاشان معزول شده بود و بدفع او بازگشته عنقریب کنون خاطر خود را بنظر ظهور آورد و از قتل
قتل میرزاخان که سید زاده صالح پیکار بود از قضای قضایای فکری و بشامت بد سلوکی امرا و جمل و غم و رنجوانی و سول
شیطان بنظر ظهور بر نواب مهد علیا مبارک نیاید و شرح این واقعه بعد از تفصیل وقایع خراسان مرقوم ملک بآن حجاج
گشت و میرعلیخان نیز از حکومت نازندان بهره نیافته در همان اوقات عالم عمر و جوانی را وداع نموده هرج و مرج
باحوال نازندان راه یافته بطریق ملوک طوائف شدند و در هر سرچی سودای پدید آمد تا آنکه بالاخره قلعه اول و نصف
نازندان را الوند دیو و نصف دیگر رسید منظور مرقعی که از امرا نازندان بود بکلیه ضبط و تصرف در آورند و علی
نازندان نیز در فرقه شدند جمعی اطاعت الوند نموده برخی مطیع سید منظور شدند و از کثرت مشاغل و حوادث که در میان
قزلباش وقوع می یافت دیگر از امرای قزلباش و ارکان دولت پادشاهی کسی باحوال نازندان نبردخت گفتار نداشت
سعادت افزا که در خراسان سمت وقوع یافت سابقا مرقوم ملک بیان وقایع نگار و بدایع نگار شده بود که چون
اسمعیل میرزا از قسود و تبه رانی قطع اشجار حدیقه دولت و قبل نموده بقطع برادران و بی اطلاع اقدام نمود و بآن گفتار
نگرد و یکبارگی قطع ضلعه رحم رواد همیشه تجویز اندام نواب سکنده شان برادر بزرگتر نامی که با او از یک مادر بودند و برادر
زادگان کرامی نیز کرد و این فعل زیمیم را ضمیمه اقبال سابق گردانیدند غیرت الهی بکرمت در آمده تا بدین یافت اطفال
شالو نواده دور میش خانرا که حکومت دار سلطه هرات و امیر الامرای خراسان منسوب گردانیده بود و ما مور ساخت
که چون مدار سلطنت هرات رسد نهال خسته بختن آرامی دولت و اقبال معنی حضرت علی شاهی ظل اللهی را از پای آورد

خاطر از دغدغه او قانع گردانید علیقلی نیز که نوکر زاده قدیم نواب سکندر شان و سالها ملک سرور در پستگاه علیقلی حضرت
چگونه دل در دکه العیاذ بالله نسبت بولی نعمت زاده چندین ساله خود از نیکوئی فکری اندیشید و الله ماجده خان مذکور که قابل
حضرت عالی و مادر رضاعی آنحضرت و سایر شاهزادگان نامدار و برادران آنحضرت بود ازین حکم اندوهناک گردید و او
در کمال حزن و الم طی مسافت خراسان ننمود و اما چون خان مذکور از جانب اسمعیل میرزا تربت یافته بر تبه بلند مکانی متبر
از چند خانی و امیر الامرالی رسیده بود و غلامی بخزاد خان امیر پادشاهی نداشت و قرار داد خاطر او و آقایان شاهان
که در همانروز که داخل شهر شوند آن فرمان با مضارسانند تاخیر و قتل یک روز در هیچ خاطری مجال ظهور نداشت آنچه
از تقریر ثقات که در آن مکالم در هرات بودند معلوم گشته است که علیقلی آن با وجود تفویض منصب عالی و مراتب
خانی از ارتکاب این امر شنیع محترز بوده و در کمال حزن و الم با هستکی طی مسافت نموده در روز چهارشنبه پست و ششم
شهر رمضان المبارک بقطعه طایفه هرات رسید و چون شب پست و هفتم ماه رمضان بود که با اعتقاد و گروای از اهل اسلام
شب قدر است حیل جلیله خان مذکور در آن شب متبر که از ارتکاب قتل سید زاده معصوم بکنایهی مانع آمد شب
دیگر موقوف داشت و چون آن شب نیز شب جمعه بود در لیالی متبر که احترام از آن امر لازم دانسته در آن شب نیز وقوع نیافت
بعد از آن ایام عید بمیان آمده آن عقیقه مستوره گفت که چه لازم است درین عید که ایام عیش و سرور است بکفر
این زهر جان کزای تنکام باشیم بگذاریم که ایام عید سپری شود و مقتضای دلیل جلی ع بهین تا چند یازده شب آستان
نویار آینه خاطر آن محبت قباب بر تو ظهور انداخته بود که غریب از بس پرده غیب صورتی عجیب روی خواهد نمود و با هم
غیبی با صدق بیات که خواجه افکار مجرانا حضرت شاه اولیا و سرور انقیاد منقاد عقده کسای کنوز انوار نیر العظم علی
بهیاست در خاطر شرفش ظهور نمود و عیسای و کم اند من لطف خفی یق خفا عن فهم الزکی و کم یسرالی من بعد عید
و فوج کر تبه القلب الشخی و کم امرتاه به صباحا و تا یک السوء العشی مجلا اقرار داده بودند که بعد از عید که سرور دوم
ماه شوال بود و وقوع آن امر منکر از چشم ظالم امواج بحر غضب پادشاهی در خاطر رعیت و سپاهی رسوخ یافته مفر شده بود که
در آن شب بغیر آید آخر در سلطان محمود یک وکیل علیقلی آن که بجهت تشیت بعضی محلات در اردو مانده بود و بعد
رحلت اسمعیل میرزا بجهت تبلیغ این اخبار با یلغار روانه شد و چون دار السلطه هرات رسید از دروازه عراق داخل
شهر شد و از دوازده بانان معلوم نمود که ذات مبارک اشرف صحیح و سالم است یانه در دوازده بانان مژده سلامتی داشت
همیون دادند و بعد از آن بخدمت خان اشرف شده صورت حال بیان نمود که چه جناب خانی و آقایان شاهان که در هرات
چند روز در آنجا گذشت و دست سامان و سرانجام حکومت و قلعه داری نیافته بودند از وقوع قضیه ای که اسمعیل میرزا

[illegible]

با علیقلی خان عهد و پیمان میان آورده موکد بایمان مصلحت گردانیده چون آقا میرجلایه و قاضی بهرست رسیدند شرف طاعت
آن اختصر برج اقبال دریافت علیقلی خان و امر اعظام او را تقطیع و نگریه بسیار کرده و تواعینات رسمی بطور آوردند و این مقدمات
خاتمه نشان او کرده عرض و دشتی درین باب بپایه میرزا علی فرستاده القاسم نمودند که ازین اراده بخیر کشته خراسان را از وجود
کرامی آنحضرت خالی نماند که لایق دولت قاهر نیست و صریحا آقا نظر گفتند که اگر نواب مریم خان عهد علیا درین باب ابراهیم پاشا
مانند کار با بجز مخالفت حکم پادشاهی جاری نیست بالآخر چون آقا نظر مراجعت نمود و حقیقت حالات خراسان را عرض داشت
از علیه شوق آنروز مندی بدیدار کرامی فرقه العین سلطنت و پادشاهی کوشش بکون و حکایت واهی امرانکر و ابراهیم پاشا
و له جیدر سلطان جابوق نغان ترکمان را که از میرزا دایم معتبر تر باشد بود بدین خدمت نامزد فرموده و روانه خراسان
گردانیدند و مشارالیه با پنجاه نفر از آقایان ترکمان روانه خراسان گردید و چون روانه آمدن ابراهیم پاشا پیکر خراسان شمع
و علیقلی خان و مرشد قلیخان یکدیگر را ملاقات نموده اینمعنی در خاطرشان رسوخ یافت که ابراهیم پاشا بی نیل مقصود باز گردند
و کسان محمد نزد کل امر خراسان فرستاده درین باب استعانت جستند و طالب عهد و پیمان گشتند بر تقصی قلیخان
بزرگ حاکم مشهد مقدس معلی چون در بزرگ منش و در کمال نخوت و غرور بود و علیقلی خان را زیاده و قوی نینماد و لایق کشا نهاده
نامدار را معنی حضرت شاهی ظل اللهی موجب اعتلای شان و تفوق و برتری او نسبت بسایر امر خراسان بود و اتفاق این
که مکروه خاطر او بود با امران که در همدستان گشت بلکه امرای تاجین خود را نیز از موافقت علیقلی خان منع کرد و میانه
هر دو گروه مراسلات واقع شده رفته رفته فیمابین الفت و یگانگی به پیکانگی تبدیل یافت روز بروز اسباب محبت
آباد تر میگشت تا آنکه فیمابین مهم خصومت و نزاع انجامیده مکرر بین الفریقین لشکر کشی و جنگ جدال و وقوع یافت و
شرح آن مختصر بر قوم ملک بیان میگردد و القصد چون ابراهیم پاشا ترکمان بشبهه مقدس معلی رسیده از آنجا بهرات روانه
علیقلی خان و مرشد قلیخان و جمعی از امرای خراسان که در بهرات بودند با ابراهیم پاشا سلوک آومیانه کردند اما علی که
اتفاق نموده با ابراهیم پاشا جواب صریح داده عرض داشت بپایه میرزا علی فرستادند که چون بدون شاهزاده کامکار
بجانب عراق موجب دلیری مخالفان او زبکیه میشود و صلاح دولت قاهر نیست مانند کان و دشواری جبارت نموده
از فرمان قضا جرایم تخلف نمودیم مشارالیه خواست که در بهرات چندان توقف ننماید که این عریضه بهدارالسلطنه قزوین
رسیده جواب بزرگد امر اراضی نشده و او را بشبهه مقدس معلی گردانند و تقصی قلیخان خواست که اجرائی حکم پادشاهی را سعی نمود
بمعاونت ابراهیم پاشا که با لشکر و خیر بهرات رفته جبر او قهر شاهزاده را از دست ایشان بگیرد و ابراهیم پاشا چون در تقصی
و صلاح ایشان بود و رفتن بر تقصی قلیخان بهرات موجب فتنه و فساد کلی میشد راضی بآن نشده روانه درگاه محلی گشت

و حقیقت حال بعض نواب شریف محمد علیا رسایند و نواب محمد علیا را بمعنی برائت شرفه سلطان حسین خان پسر علیقلینان
که در درگاه محلی توری باشی و حاکم فزین و از امراء معتبره ارکان دولت قاهره بود و مخاطب ساخته عتاب و خطاب بسیار فرمود
تهدیدات کردند و از جانب پسر نمید بساط معذرت نمود و گفت که هرگاه کل امراء خراسان اتفاق با مری کرده باشند
بهر من چه داند که و التماس نواب میرم شایان محمد علیا با علیقلینان بی توجی آغاز نموده و مقام آن شدند که آن طبقه را
از نظر اعتبار انداخته بر ترضی قلینان امیرالامرائی کل خراسان نصب نمایند سلطان حسین خان هر چند بنا بر شریعت امور
دولت تمهید معذرت پذیرد اذیت سموع نمیشد تا آنکه مستقبل آید که خود بخراسان رفته این خدمت را بتفکیم رساند
و سه ماه و راهلت دادند که بخراسان رفته پسر خود را ازین جبارت خود سری و خود رانی منع نماید و قوه بعضی خلافت
یعنی حضرت اعلی شاه بی ظل الهی برابر داشته بعراق آورد و اگر درین مرتبه علیقلینان و امراء خراسان که با او تعلق آید
محمد جان اند عقوق و عصیان و زریه از فرمان پادشاهی تخلف و زریه سلطان حسین خان نیز ایشان بود و پاسبان
سیر بر اعلی مراجعت نماید که بعد الیوم آن طبقه طاعی اند و خان مذکور چون جد و جهد نواب میکندشان و نواب میشان
درین مشابیه مشاهده نمود و علاج رو بر او آورده روانه خراسان شد و چون آواز آمدن او در خراسان شمع غایت
امراء خراسان که با علیقلینان متفق بودند بغیر و قال در آمده پس چون رضا به برون حضرت اعلی نمیدادند و چون اعلی
به در سلطنت هرات رسیده میانه پسر و پسر ملاقات واقع شد زیادت احترامی که متوقع بود و از پسر بطور زیاده کمر
سوز و جگر محال که کاشان انقضایافته اکثر عتلا و ریش سفیدان طایفه شاملو که در هرات بودند اطاعت امراء
نمودن و سلطان حسین خان را مقتضی المرام روانه کردن بصلاح اندیشی و عاقبت بی اوصوب اقریب رسید استند و بی
دیگر از ترک و ناجیک انگار این رای نموده با بمعنی حد استنای میکنند و این زمره و گفتگو بطول انجامیده و چشم
میانه پسر و پسر طرح بدشت و میگفت که اگر بی غلبه مقصود باز گردم دیگر مرا دران درگاه باز نیست و در صورت
ترک رفتن من اولیست تا امر شقیان و امراء هم عهد و ملا حظة آنکه مبادا علیقلینان بی التماس و صلاح اندیشی
ریش سفیدان شاملو از جا زده صواب منحرف گشته رضا با بمعنی دهد همگی پلیده المومنین سیر و از نزد قباد خان باچار
حاکم آنجا که از زمره هم عهدان بود جمع شده میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله را که بدش در زمان شاه جنت مکان
وزیر معتبر در بایجان و شروان بود و او دران هنگام وزیر مرشد قلینان و صاحب اختیار مطلق و باعث ظهور این معصیان
به در سلطنت هرات فرستاده بخوابین عظام و معتبران شاملو پیغام دادند که این اندیشه را از خاطر مکن و مسمی و متما
بی فایده و بطور زیاده و زنده که اگر بالفرض کل طایفه شاملو را ضعیف گردانند و کامکار گردانند بایجان کوشیده

نیکند ایام که این داعیه از قوت بغل آید و در بنزاد که در عراق است بعین ادا نموده ایم که هرگاه طایفه شالمو این کوهر را نماید
از دست دهند باید نیروی همت بدست آورده و خراسان راایت مغارت برافزاییم طایفه قلینان ازین بهجام بی آرگشته
در روانه نمودن بدین نیل مقصود می نمود سلطان حسین خان حرار بسروامر اولش که خراسان را درین ماده بدین مشابه
نمود باضرورت عنان بصوب مراجعت منعطف گردانید بطوقا و کرماروی برآه آورد و در سبزوار با امر اعظام ملاقات
نموده در برابر سخنان بمیان آوردند در رفتن بعد که با معالی شاه بی تامل تمام داشت که این مقدمات چگونه عوض شد
که مورد عتاب و خطاب نگردد و موجب سلب اعتبار و طعن افتاد شود این زمره گفت که در میان او و امرا بود
که در اردو قضیه نواب مریم شان بی امر است عهد شکسته چنان محنت وقوع یافت بعد از واقعه مذکور ارکان دولت
قاهره مصلحت دولت دران دانستند که آوردن حضرت علی را موقوف داشته بگذرانند که بدستور در دار السلطنه بماند
تشریف داشته باشند و کس نزد سلطان حسین خان فرستاده او را از صورت حال آگاه گرداند و فرمان همون پادشاهی
بطلب او نیز صدور یافته در سبزوار با و رسید و او روانه عراق گشته امرا هر یک بکان خود فرستند اما علیقلینان
و مرشد قلینان بعد از رفتن جناب سلطان حسین خان و استماع واقعه همد علیا با کل امرا خراسان که اکثر شالمو
و استاجلو بودند دیگر باره کنکاش نمودند طالب عهد و چنان مجد گشتند که حضرت علی را در خراسان برمایند خود
ساخته من اجد تمکین او امر و احکام ارکان دولت قاهره که اکثر طایفه ترکان و تکلواند که کمال اعتبار و اقتدار داشته
بایشان عداوت قدیم دارند نمایند و اکثر امرا خراسان سوای مرتضی قلینان و اتباع او بجمع اطاعت او نماند
پیش آمده با علیقلینان اتفاق نمودند بمجلس امرا خراسان دو گروه شدند و در بهرات و مشاهد مقدس محل بر سرین
و دخالن غالیان جمعیت نمودند عاقبت بین الفرقتین مهم به نزاع و جدال انجامید چنانچه محنت گذارش و محل خود
خواهد یافت و در واقعه شنبه نواب مریم شان همد علیا که با نسا و بعضی از مفسدان وقوع یافت چون بنا بر اقتضای
قضا و تجارب و زکار همگالی را از والی و هنر شاطی را بطالی در پی است و در زمان شاهبخت مکان فراغت و
رعایت سپاهی و رعیت و محوری و آبادانی محکمت و آرامش بلاد و آسایش عباد در بخت کمال یافته بودند و در حوادث
روزگار و ناسپاسی خلایق در معرض زوال آمده طوایف قزلباش که نسبت بدوران قدسی نشان منصوبی بپوش
سلوک نموده سالک طریق عقیدت و اخلاص بودند از وسوسه شیطان و هوای نفسانی با یکدیگر بطریق گفت
و مذاق پلوس گرفته از مشک و فاق و اتفاق دور افتادند رفته رفته بی اخلاصی سرایت کرده با موری که خلایق
عقیدت و اخلاص و سواد و بوجارت نموده بعضی اعمال ناشایست از ایشان بخیطه آورده که عاقبت ناشایست

گرفتار آمد انواع بلا یا نصیب ایشان گشت و نتایج کفران نعمت و بی ادبی از اسلاف با طاعت اشتغال یافته بدین جهت
تمام بحال آن نماینده راه یافت و تا حالت تحریر این فقره که سنه هجری پنجم و عشرين و الف سیصد و چهل و پنج سال
از آن قضیه گذشته هنوز تاثیر آن بی ادبی با در میانه انظار باقیست و اشد نتایج و ذایم اعمال که از منفردان بحال
آنقوم بوجود آمده قضیه قتل حکمران و عقیقه دوران یعنی نواب میرمیراگان محمد علیا خیر الله است با وجود آنکه
آن عقیقه طهارت انتساب حرم محترم نواب کامیاب و والدۀ ماجده شاهزادگان نامدار کامکار بود و انظار و نظر
عقل و عاقبت اندیشی منور گشته بعضی حفظ دولت و صلاح حال خودیه بصیرتشان از فتح آن عمل شنیع پوششید
و از بدنامی و خذلان دنیا و عقبی نهان شدند و به آن امر قبح جرات نموده مفصل این مجمل آنکه نواب محمد علیا بجهت ضعف
باصرفه شوهر نامدار و حدیث سنن نور دسالی شاهزادگان نامدار بر بقعه قوام پادشاهی را بر قبه غیرت خود نهاد و در
کمال عظمت و اقتدار در محکم سلطنت و پادشاهی داخل نموده میخواست که جناحه قاعده و ادارۀ سلطنت و ولایت را
امر و شاهزاده او تمام فضا و قدر باشد و آنچه از موقف جلال صدور یا بی تامل و اجمال تخطی و آنچه از بعضی موافق میراگان
خود رای نبود و تبار کی کلفت و آزر کی شاه رخ خان و پسر محمد خان و قورخس خان بیکت قتل میرزا خان بازند رانی
که بخلاف رضا و موافق ایشان بوقوع پیوست مهمی آزر دیکهای سابق گشته در اندیشه تصنیع او بودند و در خلال این
احوال باالی کا شان بدیوان آمده از سلوک نامور محمد خان ترکمان حاکم آنجا که قوت طامعه او از حد اعتدال بیرون بود
شکایت نمودند و از موقف سلطنت حکم به پیش محاکمات ایشان صادر گشته و یونان جهان باز رسید و ظلم
و زیادهای بوضع پیوست و مورد خطاب و خطاب گشته حکم جهان طاع بتغیر الکای او صادر گشته و ولایت کا شان
بدستور زمان شاه جنت مکان بیکت میرانجام اثواب خلعتی بجای نعل شریفه منسوب گردید محمد خان که اعظم امرا و برکان
دولت بود از وقوع این حال که موجب خفت و بی اعتباری او بود بی تاب و توان گشته هر چند بوزر و مقربان و نصیب
طایمت و استعدا نمود که چنانچه لافران این خفت و بی حرمتی با در روانه از نه فایده بران مترتب نشد و چون حکم
صادر شده باالی کا شان او بودند نواب محمد علیا نیز تغیر از موجب نقص دولت و اقتدار پادشاهی و در
بیج و جود التماس نمود و محمد خان در میان ایل و امرا و اعیان دولت بحسب طلب از خف و بی اعتبار گشت
و با سایر امرا و منفذ نفاق اندیش همزمان شده ابواب حلیه و نفاق کشودند و عیضی بیک نورچی باشی افشار را
که رکن در کین دولت و مرد عاقل کار دان بود و بین الجمهور بسلامت نفس و صلاح اندیشی اشتغال داشت
لطایف الحیل از راه برده و نیز با مراعات اتفاق نموده درین واقعه بهر نامی اندیشیدند و میخواستند که نواب محمد علیا

[illegible]

بر اخل آن مجمع ساخت و امر اهل متفق اللفظ والمعنی کس و دولتماندانان و بیون بخدمت شرف فرستاده عرض کردند که بجز
شرف ظاهر است که نتوان نقصان عقل و خفت را می و لیاقت نام منسوب اند نواب محمد علیا همیشه تقیض کوی
با دولت و امان نموده آنچه مادر انتظام امور دولت و مصلحت میدانیم رضا بآن نموده برخلاف قرار داد امر او پیشین
عمل مینماید و در مقام خفت و خواری و سبکی با در می آید با وجود آنکه از اجربینه که موجب خفت باشد و در وجود نیاید
ازو امین نبوده نیستیم حال آنکه بعضی امور برخلاف حکم و رضای اختیار روی داده و میدهند پرده حجاب از میان
بر خاسته و سخنان بی ادبانه از طوایف قزلباش سر زده و نواب علیه مارا محرک داده که ورت و نفاق میسر و
چگونه امین توانیم بود مناسب دولت شهر یاری مرتبه نیست که بین السلاطین شهرت یابد که در میان قزلباش
کسی نمائند که عورات در امور ملک و مال صاحب دخل و مختار السلطنت اند حاصل کلام آنکه تسلط و اقتدار او در امور
سلطنت و پادشاهی مکر و خاطر کل طوایف قزلباش است و بهیچ وجه من الوجوه مارا باو تعیش ممکن نیست بجز
عدم او بر وجود در حجاب دارد اگر نواب شرف دست رو بر سینه طمس ایشان ننند این دولت یو کشتی ته محمل است
که انواع فساد روی دهد که موجب نقصان دین و دولت باشد نواب سکندر شان از عالم فقر و درویشی که از اجداد
عالمی مقدار پادکار داشت سخنان ملایم با امر ایچام داده قرار داد که من بعد نواب محمد علیا در امور ملک دخل نمائند
و قبض و بسط عظیم امور سلطنت در قبضه اقتدار پیش سفیدان و امرای دولت باشد و امر اراضی نشند و باشند
تکرار یافت مجله نواب سکندر شان هر چند خواست که ایشانرا ازین لجاج باز آورده فایده نگردد و در آخر ایچام فرستاد
که او را از دولتماندان بیرون کرده بطریق والد ام سلطانم که در زمان شاه جنت مکان با محتاج او را سامان نمود
بقیم فرستادند که قریب چست سال در اینجا میبود بقیم فرستم که در آنجا ساکن باشد یا رخصت دهم که نزد فرزند
بهرات رفته با او باشد و اگر باینها راضی نشوید باز در آن فرستم که در خانه و ملک پدر خود باشد و اگر این
شقوق برضی خاطر امر نیست من هم بطبیعی و رغبت منکر سلطنت نموده دست فرزند آن خود گرفته نیز از ورم شما
هر کس نخواهد سلطنت بر داری عرض که در قتل عورت سستیه پیکانه و والد فرزند آن خود نمیدهم و امر او
متمم و نا انصاف ابواب جور و اعتناق کشود بهیچ یک ازین شقوق راضی نشد گفتند که چون کار با نیجا رسید
بمال گفت و گونی باید بود اما نواب محمد علیا از کمال غیرت و حمیت بلامیت شوهر در ویش نهاد و انکار نمود و اسلا
تمزل نمیکرد و میگفت که در قید حیات با شما از طوایر خود عدول نخواهم کرد و باز سلوکی که تا فایست که راه کیم میرو
نی نمایم و اگر قزلباش از منکب عرض پادشاهی و سوی ادب میندیشید نسبت بکرم محترم پادشاه خود بجز متی رود است

بقتل من اقدام نمایند لکن مد العالی الکبیر من باد چهار پاوشا هزاره ام بازخواست خون خود را بکند الله تعالی بفرزند ان مرد
خواهم که داشت از صبح القوی مسموم شد که درین هنگام میر قوام الدین حسین شیرازی وزیر نواب علیه بخدمت او آمد
عرض کرد که نواب علیه امر فرمایند که از خزائن جرم کبیرهای اند یا یوان بمل ستون آورده بقورچیان صلاهی نزد او
دریم و چون فورجی شد گرفتار بدولتخانه هجوم نمایند سنگ تفرقه در جرح امر افتاد آن شیرزن از کال غیرت جواب داد
که ای اصف صاحب دیر قبل ازین که امر اخیر شده بود و این تیر میبایست کرد و حال که کار باین جا رسید این عمل منکر
جوابی گریه است پاوشا هی را بر خریدن قیمی از زبونی است و طبع من باین زبونی رضامندید و این مسامحه را کرده
بسیاریم درضا بقضا الله و او دام مجلا امرای از خدا بخریدند و از هر دو باقی را بدین خدمت ماند و ذکر زد که صدر الدین خان
سنوی و حسن علی بیگ لکن اعلی ذو القدر و امام علی میرزا موصوفی نواب سلطانم از آنجمله بودند و بجماعت بی شرم و بی
زرم از خدا و رسول غیبت شده و از شاه و شاهزادها شرم داشتند روی بدولتخانه همیون آورده بی محابا و حجاب
داخل جرم شدند و آن سید صالحه پیکانه را از پیش نواب شاه بی پروا کشید و بکمر ملاک کرد و دعوای وزیر را زد و در بود
انواع دست درازی با سبب جرم واقع شده و بان اکتفا نمود و بمنزل والده محمد علیا که عورت پر صالحه عالمه
بود و با بعضی از اقوام خود از ماندن آن آمده در جوار دولتخانه بر سر درفته آن عورت پیکانه را بقتل آورد و چند نفر از عیال
ماند را نیز در همانجا بقتل آوردند و بجان آنکه نواب محمد علیا نقود و آفره واقعه متکاثر از خزائن جرم بود الله و او قوام خود
داد و صدایق او را بیرون آوردند و تمامی احوال و اسباب که در آنخانه بود بغارت و تاراج رفت و در اسواق
و محلات باطل ماندند و این چنین بشیوه پیش برده هر کدام از انظار یافته که برین جور دزدان لباس حیات غریبان میبختند
مبجلا دقیقه از وقایع فضیلت و رسوائی فرو گذاشته شد درین قضا با میرزا سلطان وزیر دنیا داری کرد و خود را
داخل مجمع امر ساخت و بکانه خلیل خان افشار رفته با هر بخت حفظ خود و مال خود را و نوسل بخت اما قرار داد و خلافت
چنان بود که این مقدمات ساخته و پرداخته اوست و العلم عند الله و امر اساده لوح بی عقل که فی الواقع مردود و
و خیر خواه و صاحب اعتقاد بودند و سوسه چند نفر از سفیران خصوصاً محمد خان و قورخمس خان فریفته گشته از کانه
این حال شنید نمودند و آخر وزیر نواب سکندر خان علما را طلب فرمودند که بدین گشتگان پروازند و در همان
علما برخصت امر بکفین و بکبیر ایشان پرداخته در آستانه متبرکه که امام زاده امام حسین علیه و آله الهیة مدفن
و بعد از قضیه مذکوره امر اکس بخراسان نزد سلطان حسن خان و علیقلیخان فرستاده ازین واقعه اخبار نمود
مقرر داشتند که آوردن شاهزاده کامکار را موقوف داشته گذارند که بدستور در هرات توقف داشته باشد

و سلطان حسن خان باز کرد و اما نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا درین شورش غوغا با وجود داشت سن محمد
بمقتضای عقل و دوراندیشی نداشت که با برای قریب باش که او را ولی عهد پندارند و امید است که چندی پس
ولی نعمت برود و داشتند بقتل و الله ما جده اش اقدام نمایند و بر او بقا نموده بدستوری عهد بدروانند بخت حال خود
بر داشته با چند نفر از ملازمان جان سپار که محل اعتقاد میداشت بیا مردم رفته کلال و شربوب بقدر احتیاج همراه
را و با هم بپشتاک ریز کرد و فصل بام را قلعه کوه نموده تفکک اسلحه و یراق قلعه داری همراه برد که خود در چند روز در اینجا
حفظ نماید که امر اگر عذری نسبت با و در خاطر داشته باشند بمنون خاطر خود فی الفور بظهور تواند آورد و با خود قرار
که تا خاطر از کید ایشان جمع نمایند از اینجا بگریز نمایند اسمعیل قلی یک شالمو ولد ولی خلیفه که از جماعه رفقا بود و آثار
جان سپاری بظهور آورده در از آن خدمت ملقب بلقب یولد اشی کشت مجمل بعد از قتل نواب محمد علیا که بعد از این
اسم او بنواب مرحومه تغییر خواهد رفت روز دیگر امر ابد و لشانه همون جمع شده کس بخدمت نواب سکندرشان
عرض نمودند که ع بهان عهد و فائیم که بستیم بدوست و عهد و پانی که با نواب کامیاب شاهی بسته ایم عمل بکنیم
و فتوری بآن راه نیافته و استعدا داریم که نواب شرف مارا بدین قضیه مگر که از اقتضای تضاروی و او موافقه
نمایند و معاذیر موهنک بسته در مقام معذرت خاطر جوئی در آمده استدعای دریافت ملازمت شرف نمود
نواب شرف بمقتضای عقل و دوراندیشی عمل فرموده در مقام عتاب و خطاب در نیامد اما امر او سرور و خدمت
او را که ملازمت نیافتند بعد از سه روز جمع امر ابد و لشانه جمع شدند و مجتهدین را حاضر ساخته مجددا در حضور علما
بنجاه و یک کس قسم خوردند که تا نواب سکندرشان در قید حیات باشد دیگر پراپا و شاه ندانند بعد از نواب شاهزاده
عالیان سلطان حمزه میرزا ولی عهد دانسته بعد ایوم از رضای خاطر مبارک و زکندند قسمنامه بهر علما و مجتهدین
در دست کرده بخدمت شرف فرستادند نواب سکندرشان بگرا تمام با یوان چهل ستون آمده امر ابی عادت پس
مشرف شد و بزبانی اظهار عقیدت باطن و صوفیکری بسیار کردند و نواب سکندرشان نیز وقوع این قضیه بمقتضای
قضا حواله کرد و بمنحان مصلحت آنرا قلی بخش خاطر افور کرد و دیدند اما نواب جهانبانی همچنان جمعی فدویان بسیار
در آن مکان توقف داشتند و اعتقاد با امرانیکه و در امر او دیگر پاره جهان خود را با بیان محاطه موکد ساختند و از نواب کامیاب
سکندرشان التماس نمودند که نواب جهانبانی را از صفای عقیده ایشان مطمئن سازند و توبیخ کامیاب استخراج
عقمن ایشان فرموده خاطر تیریف فرزند از انتحان و دلاویز مطمئن داد و روز دیگر همراه با یوان آوردند و امر جمع شد و
با یوس دریافتند و میرزا سلطان صاحب الصلاح امر از حکایت خلیفان آورد و در التفتات ساختند و مشارایر بکنند

نکبه برسد و زرات و صاحب یوانی کرده پست از پست ببار و استقلال یافت و امر او را درین چند روز یکد و چند تمام بکار
درگاه شاهزاده و الایجاد قیام نمود و بخدمت شایسته اقدام می نمودند اما منتقم حقیقی بدریچ از ان قوم خدا بود و بی شک
خ که خیره مانده و در دیده الوالایعادت و بلایائی که نصیب حال ایشان آمدنش الله تعالی غریب در ذیل این ذکر
در محل خود بخصیص در زمان دولت جهانگشای شهریار کامکار عدالت شعار پست که جهان خرم از عدالت اوست و در
ز دولت اوست در قمر و کلک بیان خواهد گشت و منه الاماعانه و التوفیق ذکر توجیه موکب جایون بجانب اذربایجان
و قضا یائی که در آن سفر و بیرون الکای خوی و سلاطین و اوسمی و بعضی از توابع مراغه تصرف کرده
مخالف در آمد و بجاییت رویه متعوض حواشی مملکت میشدند و قلعه قلیس و کوری که بای تخت حکام کرهستان است تصرف
رومیه در آمد و عثمان پاشا و حکام و اغستان متعوض مملکت شروان گشته نمیکد گشتند که امری فریادش و در آنکس که میزند
و در میان فخر اولایت را پیش نهاد امت خود ساخته سردار لشکر و م در از زن الروم شسته و خیره و براتی بقلع مذکور
میفرستاد و بتدارک سفر مشغول بود و در ارکان دولت قاهره مصلحت دران دیدند که مایات نصرت آیات بجانب اذربایجان
در حرکت آمد و چندگاه در السلطه تبریز مستقر و دولت آباد بودند و با شد ممالک موردت را از تعرض مخالفان بجا
نموده احتلالی که پیدا شده به نیروی کاتر و قوت بازوی شمشیر خیز تدارک نمایند بعضی از امرای بی الکا و درگاه مسلح بودند
مثل امیر حمزه خان مستاجلو و ولی خلیفه شاه و شاه علی سلطان قاریبچه اعلی استاجلو و غیرهم درین اثنا در امر احراسان
تغیر و تبدیل چند کرده ایشان در خراسان الکا داده روانه نمودند و ریات جلال در ساعت بعد از دار السلطت
فرزین پروان آمد و منزل بمنزل طی مسافت با مشکلی نموده در السلطت تبریز رسیدند و امیرخان و امرایان و در محل
شوکت و عزیزیت تمام با استقبال آمده از مردم تبریز خلقی کثیر از صواب اعیان خیر و کبر و برنا و بهر استقبال موکب
باشاهی نموده شاه و شاهزاده کامکار در دولتی تبریز قدیم نزول اجلال فرموده و در مقر دولت و مسکن سعادت باوجود
گرام آرام گرفتند و امیرخان را مورد رعایات کوناگون ساخته پیش از اقران نوادش فرموده شرف مصاهرت این دو
امتیاز یافت و فاطمه سلطان یکم صیبه کسیر شاه خجست مکار با و نامزد فرمودند و عقد مناکحت واقع شد و فاطمه
این حال از جانب شروان خبر آمدن محمد کریمخان تمار رسید مفصل این محل آنکه بن اجماع و چنین مذکور میشد که در وقتی که
محمد کریمخان تمار خبر رسید که پادشاه قرلباش عادل کریمخان را اعزاز و احترام نموده نوبه مصاهرت و دامادی داده
و در کمال عزت و فراغت در دولتی پادشاهی می باشد و الله عادل کریمخان را با تحف و هدایای پادشاهان و جمعی از بزرگان
تعیین نموده بود که از راه فرید بهدایران آمد و عند الطاف شهریار می خواسته فرزند را بچند را بولایت خود برده بعد ایوم

طریق محبت و دوستی مسلوک دارد و متعاقب خبر گشته شدن باد میرسد پادشاه تاتار بنا بر شفاعت خون عادل کرایخان با حکم
و اشاره خواند کار و رسم و اخذ غنیمت با سلاطین زادهای تاتار غازی کرایخان و صفی کرایی برادران عادل کرایخان بطلب
خون پادشاه شکر جلالت آمیز بشروان آمد و ایشان چون در بند زندان پادشاه رسیدند محمد خلیفه حقیقت آمدن ایشان را
بپایه سریر اعلی عرض کرد و مکرر مجالس کشاکش اتفاق یافته قرار یافت که نواب شاهی و شاهزادگی بدولت و اقبال در
در سلطنت کور قشلاق نمایند و میرزا سلمان با اتفاق امیران و اعیان لشکر بجانب سروان رفته بدافعش کلمات قیام
و امراء عالیقدر با اتفاق میرزا سلمان وزیر روانه شروان شدند و خطیبان افشار و بعضی پیرش سفیدان و در باب مناسب
در خدمت شاه و شاهزاده که باشند محمد خلیفه را از توجه سپاه طغنه آگاه کردند و ایندند اما هنوز امر ابقر باغ رسیده بودند
که محمد کرایخان و غازی کرایخان و لشکر تاتار بشروان آمدند محمد خان خلیفه ذو القدر که فی الواقع مرد شجاع و دلدار بود عازم
بر خود قرار توانست و ادب شکر جلالت اثر بمقابلت مخالفان شتافته بین الجانبین محاربه در نهایت مصوبت دست داد
چون لشکر مخالفان صفات مضاعف لشکر قزلباش بود شکست برایشان افتاد و محمد خلیفه بسیاری از دلاوران را بکشت
چو بوز بقینه السیف از شروان بیرون آمدند امیرخان ترکان با اتباع خود جهت دفع مخالفان شروانی و دغستانی که در
جانب جمع آمد بودند رفته کاری ساخته بازگشت و بعضی از امراء ایشان ملو و مساجلو بجهانت شاه رخ خان ملو بودند و
زبان اعتراض بشارایه دراز نموده شاه رخ خان ابراهیم که خود سر کرده آن جمع شده روانه آنصوب بگرد و انجمنی بر
خاطر امیرخان کران آمده میان ایشان گفت و نزاع پدید آمد و امیرخان این مقدمه را از تحریک میرزا سلمان دانسته امراء
رو کرده گشته هر که وی جدا فرو دادند جهلا جانبین اسلحه و براق پوشیده از یکدیگر خایف و هراسان بودند و لوازم
خرم و احتیاط مرغی میداشتند و قورچی باشی که مرد چیر اندیش بود میقام اصلاح درآمده میان ایشان کرک کشی قانع شد
و شاه رخ خان ترک رفتن جاجیر نموده اگر چه با بود بواب نزاع مسدود ساخته اما همچنان نایزه نفاق در کانون دل ایشان
اشتغال داشت القصد امراء عظام بکمت هر گونه قضایا خصوصاً بکمت خرابی الکافند ان آذود و قوط غله و ظهور نفاق
و عدم اتفاق که اعظم آنها بود متوجه سنجر قلعه در بند و دفع عثمان پادشاه و ضبط شروان نتوانستند شد و شروان بر هر یک
امر که تکلیف میکرد قبول ننمودند تاتاریان غنیمت بسیار بدست آورده آواره کوک قزلباش شدند و طلب مراجعت کردند
محمد کرایخان بولایت خود رفته غازی کرایخان را با برادران و جمعی لشکریان بکوک عثمان پادشاه در دغستان گذاشت و ایشان
در آن سال در دغستان قشلاق نموده بهار بشروان آمدند اعلی شروان که پهل جودت بودند جمعی با عثمان پادشاه بازگشت نمود
جمعی دیگر از طغیان شروانی بر سر پسر پادشاه شد و در جاجیر جمعیت نمودند و در خطه حال خود میگویند و چون میرزا سلمان و امراء

[illegible]

از علیقلیان درگاه عظمت و اقتدار راسته او را وقتی بین ما و فیما بین اسباب خشت اما و شده بود بعد از رفتن سلطان
حسین خان و تفرقه امر اعظم که در بلده المومنین بسوز و ارجع شد بود با قبا و خان قاجار حاکم آنجا که تا بین او بود و بگریه
موافقت نمودن علیقلیان بی التفتی آغاز نموده و در اوایل سال مذکور بغرم پیسه او از مشهد معالی با غلبه و از دحام
تمام بیرون آمده به دار المومنین سبز و رسید قبا و خان تاب مقاومت نیاورده در قلعه سبز و منحصن شده بعد از گذر
آمد و شد معالی در مقام عقد و در آن مشارالیه بیرون آمد مرضیقلیان او را مورد خطاب عتاب گردانیده و از غلبه
اعتبار انداخته همراه خود بشهد مقدس برو سبز و در آنکس آن خود سپرد علیقلیان بعد از مراجعت از سبز و از آنجای
نایزده غیرت در کانون دلش اشتعال یافت و در موکب حایون شاهزاده جوینخت کارا عنی حضرت اعلی شاه فی علی
بغرم تا ویب مرضیقلیان از دار السلطه هرات بیرون آمده با حصار امر او هم عهد کان فرستاده و مرشد قلیان
و محمود خان موافقی اعلی و سایر امر که موافقت علیقلیان اختیار نموده بودند بهو کب عالی پوستند و چون از دیوان
اعلی تغییر و تبدیل در ولایت بعضی از امر احرار سان کرده بودند ولی خلیفه اوجی شاملو و امیر حمزه خان و له عبد الله خان
استاجلو و شاه قلیان قارنجه اعلی و غیر هم را بخراسان فرستاده بودند و این خبر در اردوی علیقلیان شایع گشته
باعث آن شد که هر یک از امر که تغییر در الکامی او شده بود با الطوع و الرغبة دست توسل در دامن علیقلیان آن کوچه
پشت از پیشتر مطیع و متقاد او گشته بدین جهت جمیع تمام در اردوی عباسیه دست داد و مرشد قلیان و سایر امر
مرضیقلیان را از وفای و اتفاق خود آگاه گردانید و پیغام فرستادند که ما دشمنی که گفتم و دولتخواه در کامیم نوب
سکنه شان اولی نیست و مرشد خود میدانیم و اصلاح حرف مخالفت آن درگاه و صفیخیال ما بر قوم نیست و این که بخت
شاهزاده نامدار کامکار و خان عالیت سبار که بسته ایم و خبر منظور است اول آنکه در وقت باو شاه دوم مقص احمد
چنان پیشین نموده در مقام تنجیر مالک آذربایجان و شر و ان در آن سرحد فتنه آشوبست و پادشاه ما با لشکر
عراق و آذربایجان بدفع فتنه ایشان مشغول و مختل است که سلاطین آذربیکه نیز فرصت غنیمت شمرده متعوض ملک
خراسان کردند و چون دار السلطه هرات که تحت خراسانست شاهزاده عالمیان که ولی نعمت زاده و ما و ثنات
در آن بلده اقامت دارد و غرض اصلی آنست که فیما بین امرای عظام کمال موافقت باشد و یکدیگر سلوک بوشنوده
که دست و اتفاق سلوک نباشد و اگر عیاذ بالله حادثه روی دهد چون از جانب پادشاه و می تصور نیست یکی با
یکدیگر کید و یک زبان بوده بر سر و لی نعمت زاده خود جمعیت نموده در رکاب مقدس آنحضرت بدفع شر اعدایم
نمائیم علیقلیان را که لذت آنحضرت است بنا بر صلاح دولت قاهره ریش سفید و خالتر خالی دانسته از صلاح و صوابید و نوحه

هرگاه نفاق و بی انصافی با بسج مخالفان او بر یکدیگر رسد و حرکت دلیر تر نشد و تحمل است که با انواع فساد روی دهد و مختل
بمال این ملک راه باید شو دولت همه را نفاق خیزد ثانی دولتی از نفاق خیزد و دیگران که بر یکدیگر نفاق است که در
درگاه معلی زمام مهابت سلطنت و تشییت امور دولت در قبضه اقتدار میرزا سلمان وزیر و چند نفر از امر است و پیوسته
تغیر و تبدل در نیولایت نموده در کسر اعتبار را میکوشند و ما و شما در سبقت خدمت آبا و اجداد و حسب و نسب
کمتر از ایشان نیستیم هرگاه رقی و فقی مهابت عراق و آذربایجان و دارالمرور فارس و کرمان در قبضه قدرت ایشان
باشد میتواند بود که مهابت خراسان نیز منوط برای ما بوده آنچه در مهابت صلاح دین و دولت و انیم عمل آوریم و این مهابت
پسندیده اکثر امرای عظام شده با خان که کور عهد و پیمان بسته اند لایق دولت است که او نیز با سایر امرای مهابت
نموده ابواب که ورت و نفاق مسدود گرداند قباد خان را که بدین جهت از حلیه امتسار انداخته غدر خواهی نمود
بجز و از فرستند با مرتضی قلیخان که متکبر بزرگ نهاد بود و این مقدمات مکر و خفاش نمود چون از او میاق بر کان
بود و طایفه لک و ترکمان باشا ملو و استاجلو عداوت قدیم داشتند اعتمادی بجانب ایشان نداشت در جواب
ایشان سخنان درشت و پنهانهای زشت فرستاده ابواب طایمت و دوستی بالکلیه مسدود ساخته و آن طایفه
بعضیان و طغیان مخالفت نواب سکندر خان منسوب ساخته و خود را شاه سیون نامیده ایشان را باغی و باغی خواند
و حقایق این حالات را باقیچ و جوه بپایه سر بر علی عرض نموده که سان متعاقب یکدیگر آذربایجان فرستاد و مجملات ایشان
و کرده مالی گفت و عناد است حکام یافته علی قلیخان و اتباع او دفع مرتضی قلیخان و تنه شده مقدس ایشان را
بهمت ساخته با لشکری آراسته روی توجه بانصوب آوردند و چون امرای عراق که بخراسان می آمدند ولی خلیفه ملو
بیشتر آید قریب بشده مقدس شده بود کس بر سر راه او فرستاده مانع شده و بین الجانین جنگ و جدال و توجع بود
ولی خلیفه اندام یافته بدست ملازمان محمود خان از غلی قتل رسیده و بعد از کشته شدن ولی خلیفه علی قلیخان و اتباع او
بشده مقدس رسیدند و مرتضی قلیخان نیز امراتین و اتباع خود را مثل بوداق خان که حاکم جنوبشان و در آنجا
رو ملو حاکم نیشابور و سلیمان خلیفه ترکمان حاکم تون و شاه علی سلطان افشار حاکم جام و غیر هم را جمع نموده متوجه
و پیکار گشتند و در ظاهر شهر آن دو گروه انبوه و برابر یکدیگر صف قتال آراسته و ایران طرفین پای در میدان
ساز رفت نهاده بعد از کوشش و کشتن بسیار که از طرفین بجز ظهور آمد و ایران طایفه شالو و استاجلو پای کلان
بخش نهاده بر صف سپاه ترکمانان تاختند و آند غلبه و اقتدار ظاهر ساخته از صدات دلیرانه ایشان زلزله اجول
طایفه ترکمان راه یافت هر چند مرتضی قلیخان بای ثبات و قرار استوار داشته مردم خود را بحار بحرین نمود

مفید یافتند و بالغوره عثمان از محاربه تافته رو بودی نه میت آورده شکسته و به حال شهر درآمد و با استحکام برج و بار
و فیصل و دروازه قیام نموده بسراجم اسباب قلعه داری پرداخت و طایفه شالمو و استاجلو قریب به دروازه
رسیده جمعی کثیر را مجروح و مقتول ساختند و درین محو که میر عبد الکریم منوی استثناء متبرکه که مقدمه که در پای علم ایستاد بود
به دست لشکریان نادرانسته قتل آمد و قبادخان قاجار که همراه ترکمان بود و خود را بیایه شالمو انداخت و از امر
شاه قلی سلطان افشا حاکم جام دست درآمد و چون کشته شدن ولی خلیفه و آشوب خراسان با میر حمزه خان شاه
قلی سلطان قاجار بخواهی استاجلو که متعاقب او می آمدند رسید پیل مراجعت کوفته بواق آمدند الفصه علیقلینان
و مرشد قلیخان بلده مشهد مقدس را محاصره نموده نامت چهار ماه ایام محاصره امتداد یافته صورت فتح و ظفر
نمود و چون نمودیش محمدخان حاکم نیشابور در مشهد مقدس بود خلیفه نیشابور از حارس صاحب قدرت خالی بود
علیقلینان و اتباع او صلاح وقت دران دانستند که متوجه بلده نیشابور گشته آن ولایت را بدست آورده اطراف
و جوانب مرتضی قلیخان را از اعوان و انصار خالی سازند و درویش محمدخان از نمغنی در مشهد مقدس آگاه گشته از
مرتضی قلیخان منخص شده متوجه نیشابور گشت و خود را پیشتر از آن گروه بشهر انداخته در فکر قلعه داری شد اما چون
علیقلینان و اتباع او به نیشابور رسیدند درویش محمدخان اسباب قلعه داری چنانچه شاید و باید مراجم
نخواست و او صلاح حال خود را در اطاعت و انقیاد دیده و در طاعت زده بهمد و پیمان بیرون آمده بشرف سجده
شاهزاده کامکار و ملاقات خان عالی تبار فایز گردید و ایشان بدون او را در نیشابور صلاح ندانسته آن ولایت را
ببرشد قلیخان سپردند و او کسان معتد خود را در قلعه گذاشته درویش محمدخان را صاحب خود گردانیده متوجه تربت
حیدریه که در تصرف فرخ خان برادر مرتضی قلیخان بودند و مشارالیه نیز بطریق درویش محمدخان بهمد و پیمان قیام
سپرده بشهد مقدس رفت و علیقلینان ولایت مذکور را در عوض نیشابور به درویش محمدخان داده و مقررت که گشتاد
مردم خود را در آنجا نقل نماید بعد از وقوع این قضایا علیقلینان در مکه بشاهزاده نامدار اعنی حضرت اعلی روی توجه
بدار السلطنه هرات آورده سایر امر ابطام رخصت یافته هر یک به کای خود رفتند و درویش محمدخان بعد از
کوچ کردن علیقلینان از موافقت ایشان شکیان گشته دل از آنکانش بوز بربنداشت و از تربت حیدریه با فوجی از لشکر
و ملوک همراه داشت بایلغار خود را به نیشابور رسانیده پیکان داخل شهر شد اکثر مردم او که هنوز نیشابور بودند
از در آمدن او آگاه گشته بر سر او جمعیت نمودند و مردم مرشد قلیخان را از شهر بیرون کرده به دستور سابق با حکومت
پرداختند علیقلینان در شای طریق مراجعت این خبر استماع نموده چون تفرق سپاه بعد راه دست داد و بود

ازین حرکت نامیاری که از درویش محمد خان مهد و ریافت بنا بر صلحت وقت خاص نموده تدارک این واقعه را سال دیگر
موقوف داشته برار سلطه هرات رسیده به پیش و عشرت مشغول گشت تا امر قضی قلیخان و ساکنان شهر و محله
چون از تنگنای محاصره خلاصی یافتند به خرابیها و شکستگیها که از عبور و نزول لشکر در حده و شهر مقدس علی واقع شده
بود مشغول شدند و حقایق این حالات را امر قضی قلیخان بپایه سر بر علی عرض نموده در دار السلطه تبریز که میسر سلطان
امر از شر و ان معاودت نموده بودند این اخبار رسیده موجب تفرق خاطر گردید و سلطان حسین خان که از جزای
بازگشته برار سلطه قزوین آمده مرکب بعضی اعمال که لایق حال او نبوده و کلاه و نوازش او را با خدا موهول متمولین
ترغیب نمود و باز گرفت و کیر و واج یافته متعرض احوال بسیاری از اهل الملک و تجاوز متمولین هر دیار که درین
سواد اعظم جمع شده بودند تحریک جملان و بد نفسان نمود و فوراً اجناس غیر محصور از تصرف سکنه الملک بیرون رفت
بصارت غیر معتقل صرف شده و بجز نامی خدلان از ان وجوه نقدی در کیسه اعتبار او نماند و در آمدن بدرگاه علی
نیر تغافل و زریه توقف را از حد اعتدال گذرانیده مفدا و بهانه جویان اردوی محلی از ان اطوار نامیاری رقم خلافت
و عصیان بر ناصیه حال او نیز میکشیدند عاقبت از گردش روزگار رسیده با آنچه رسید چنانچه این دفتر بوضع خود
و کرقضایالی که در اوایل سال یونیل مطابق ثمانی شایین و تسویه بر حسب تقدیر العباد و در دار السلطت تبریز روی داد
سابقا قمر زده ملک بیان گشت که میانه امیر خان ترکمان و شاه رخ خان در شر و ان بکشت فن چاپچیر منازعه پیدا آمد و
طایفه استاجلو و شاملو که فدا و ایشان بر محمد خان استاجلو و حسین قلی سلطان ایشک افغانی باشی شاملو بودند
شاه رخ خان گرفته باز ترکمانان ساز و آواز نهادند بالاخره بسی توری باشی بصلح و صلاح انجامیده درین هنگام که چهار
خزان سال و آمدن علی قلیخان و مرشد قلیخان بر سر امر قضی قلیخان و مجامع نمودن شدند مقدم علی تبریز رسیده امیر خان
ترکمان گفت کوی داده طایفه شاملو و استاجلو را بصیال و طیان منسوب و سهم ساخته عتاب و سر زدن آن دو طایفه افغان
نمادند و اعمال ناشایسته سلطان حسین خان بران بد عای ایشان گردیده و چون زوجه سلطان حسین خان که ولده
علی قلیخان بود و قابله و آنکه جهانبانی سلطان حمزه میرزا بود و از نزد شوهرش سلطان حسین خان به تبریز آمده درین هنگام
در حرم علیه عالیه میبود و در خدمت نواب میرزائی مرتبه داری داشت و حسین یک برادر او وزیر نواب میرزا بود و جمعی
کثیر از اعیان طبقه شاملو و ملازمت نواب میرزا میبودند مثل اسمعیل قلی یک ولده ولی خلیفه که لقب لیداشی داشت و محمد قلی
بیک ولده حسین قلی سلطان که ایشک افغانی نامی و معتبر بود و ابو الفتح ولده فلا و یک میرزا نور باشی و طعاسب قلی یک
ولده قوچرخ خان که در سبک متوران بودند و ترکمانان بر احوال آن طایفه مدبر و همیشه در کس اعتبار ایشان میکوشیدند

و میرزا سلطان وزیر بزرگ محنت بختی که در باب مناسبه با یکدیگر می باشد در نصیح حسین یک وزیر نواب جهان بانی سامی بود
جانب امیرخان و طبقه ترکمان داشت مجلا امیرخان و محمدخان ترکمان و مسیح خان لک و اتباع ایشان فرصت یافته عرض
کردند که چون از علیقلی خان و مرشد قلینان عصیان و طغیان بطور آید مخالفت نواب سکندرشان و شاهزاده علیان
می نمایند اعتماد داریم که والدۀ علیقلی خان حرم باشد مادمی که طایفه شالمو و استاجلو که در ملک ارکان دولت ظاهر
منتظم اند سلب این بدنامی از خود نکنند و این روی که در میان قزلباش پیدا آورده اند رفع نموده با پادشاه و
و شاهزاده نامه در یکدل و محبت نگردانند عزت و اعتبار ایشان صلاح دولت نیست و پیر محمدخان استاجلو و حسین قلین
شالمو که مقابل کوب ایشان بودند بخار خراسان از حمل بر نفاق و عناد می که میانه او بیاق می باشد نموده مسکرمقدت
ذکور بودند و می گفتند معاذ الله که از مخالفت شاه و شاهزاده کامکار در وجود آید بلکه غرض امر اخراسان است
که چون مرتضی قلینان ترکمان در شهادت دعوی استقلال کرده در کمر اعتبار علیقلی خان می کوشد مبادا در بوقت که خلل
احوال قزلباش و تسلط رویه بر آنجا مالک آذربایجان و شروان شهرت یافته از مخالفان او زبکینه نیز حرکتی شود
بمحبت نفاق و عناد امرای خراسان و بی اتفاقی ایشان مملکت از دست بیرون رود اراده نموده اند که کل امرای
خراسان را با شاهزاده نامه اراغی حضرت اعلی شاه فی ظل الهی شفق سازند که اگر حادثه ای روی نماید بر سر او جمعیت نموده
نورزند و غرضی جز این ندارند و آنچه شهرت کرده کذب و افترای مرتضی قلینان است و چند وزیر قیل و قال در میان
و جانبین بر اقامه پوشیده داده نزاع داشتند و با مصالح مصلی خیر اندیش صلاح مقرون میگشت و از جانبین لایبی
که منعم بخوبی بدال و قبال گشته خونبار ریخته کرد تا آنکه خبر گشته شدن ولی خلیفه بوضوح انجاسید اسمعیل قلی یکدله و شورش
در آمده طالب خون بر گشت چون همیشه میانه شالمو و استاجلو موافقت و دوستی بود امیرخان و طایفه لک و ترکمان
خو هستند که میانه ایشان تحریک داده فساد نمایند فرصت یافته حاضرشان اسمعیل قلی یکدله که دند که قضیه ولی خلیفه است
سلطان حسین خان و علیقلی خان بر سرش وقوع یافته سنان و نشین بی عرض شاه و شاهزاده نامه رسانیده این را
پنجوی ازین طبقه به کمان کردند و والدۀ علیقلی خان را از حرم بر آورده آن عورت بی گناه را بجهل هلاک کردند و اسمعیل قلی
سجاسی سلطان حسین خان نوید یالت قزوین و رتبه خانی و تواجی باشیکری داده قتل سلطان حسین خان را در عرض
خون ولی خلیفه با حواله کردند و قورخمس خان شالمو را که نیز سالها در خدمت ولی خلیفه نشو و نما یافته بود ملازمت او بدیده
لادت شرقی نموده بود و نویه منصب اشک قاسمی باشیکری داد و هم حسین قلی سلطان که از یک قاسمی ششی و از جوانان
علیقلی خان بود در عهده او نمودند ایشان خواه بخت طلب خون ولی خلیفه و خواه بخت یالت و بزرگی بسخان معاندان ایشان

فرستاده گشته فی الحقیقه پیشه برپای خود میزد نخست برادران اسمعیل قلیخان به برادر محمدخان صوفی اعلی استاجلو که در واسه
سرخاب رود تبریز بسیار بود و دوچار شده آن پیکناه را بخون پدر مقتول ساخته و ابواب گفت و نزاع میانه داشت استاجلو
که همیشه با یکدیگر متفق بودند کشته و نیم شبی جمعی از شاهلویمان بر سر خانه حسین قلی سلطان رفته او را قتل آوردند
و حسین پیک فرار نموده بعد از سه روز در تکیه میر مقتول بدست آمده و نیز مقتول شد و چون شایسته شاهلو پیکدیکر این اعمال
بنظر آوردند و ترکان ناظر اطراف را دخیل نبود پسر محمدخان در مقام انتقام نتوانست و آمد مجله منصب وزارت دیوان
شاهزادگی علاء و وزارت دیوان اعلی نیز از اسلمان تعلق گرفته حکم ایالت قزوین با اسم اسمعیل قلیخان یوله داش شرف
صدور یافته مقرر شد که ملازمان سلطان حسین خان که در قزوین در خدمت او میباشند بلازمت اسمعیل قلیخان
گرمندند و سلطان حسین خان را گرفته در گاه آورند و منصب ایشانک اقا سی با شیکری بقور خمس خان تعلق گرفته
ایشانک اقا سی با شیکری نواب جهانبانی به پری پیک اینانلوی شاهلو مفوض گشت و شاه غازی ستونی را بنظر
آنکه اهل خلاف متفق است گیرانیده منصب استیغای محاکم بنواجه محمد باقر هروی که با نواب سکندر خان سبق خدمت
مفوض گردید و چون حکم ایالت اسمعیل قلیخان قزوین رسید سلطان حسین خان از شهر بیرون آمده در حوالی اهر در
جلی جلی بود و از ملازمانش جمعی بیرون آمده و جمعی دیگر هنوز در شهر بودند و با وجود رعایتهای کلی که از ویافته بودند
چنانچه شیوه نامرضیه مردم دنیا پرست و عادات انبای روزگار راست از روی گردان شده و جمیع امور و تقو
و پر کنندگی نهاد و معتبران قوم در او را که خدمت اسمعیل قلیخان بر یکدیگر سبقت میبختند او شاه به احوال خود نموده
از بیم گرفتاری بایک دو کس مخفی راه دارا لارشا و در بل بیش گرفته و خطیره مقدمه متبرکه متحصن گشت و بعد از چند
طبقه شینا و نه خصوصاً دستیار یک بطایف املیل او را بیرون آورده به دست معاندان داده قتل رسید و بعد ازین
قضایا که در تبریز روی داد میرزا اسلمان وزیر و قورچی باشی و شاه رخ خان مهر دار میانه امیر خان پسر محمد خان
محمد و اصلاح نموده فیما بین ایشان ابواب ملاقات داده و شد مفتوح گشت و عروسی امیر خان بیان آمد سر و زور
و از سلطه تبریز پیش و سر و مشغول نموده آن مشتری طلعت ناهید بخت اعنی فاطمه سلطان خانم صیه شاهخت مکان
که در سال گذشته از وراج او در آمده بود و باین شایسته منزل بر دو از جانب امیر خان بشکتهای لایق بنظر شاه شاهزاده
نامه اردر آمده خدمات شایسته تقدیم رسانیده بخلع فاخره از تاج مرصع و کمر خنجر و شمشیر بند و خنجر و خلات مرصع
و اسب وزین و لجام مرصع و چهار قب طلا و وزی و قبا و چهار ذریعی زر بفت و سایر زخوت پوشیدنی سر و زار
و از نیز اهل خدمت و ندما و ارباب طرب نواب سکندر خان و نواب شاهزاده عالمیان را خلعتهای فاخره داد و

و بخت تالیف غلبه بر محمد خان و طایفه استاجلو و نسبت خویشی که صید او در جباله سلطان احمد خان و ولد امیر خان بود طوی ساقی
با و تکلیف کرده طوی سول دوشی را بمسب خان لکلو تعلق گرفت و ایشان نیز هر یک در منزل خود طوی پادشاهان نموده طوی لوی
بخدمت شاه و شاهزاده نامه از دستاورد مسب خان بخت قرب فرابت که با نواب سکندر شان داشت خود را در ارتقا
مرتبه بلند مصاهرت از امیر خان شایسته تر میداشت و چشم آن نداشت که این پاکیزه گوهر بر کج سلطنت ملای و در یک شسته
گشند اتفاقا بخت بعضی مصلحتها این مدعا صورت وقوع نیافت و این عطیه غلظی نصیب امیر خان گردید مع هذا تکلیف
ذکور با و کرد و شار الیه انگشت قبول بر دیده نهاد و حسب الاشاره همیون طو از م آن پرداخت و این رباعی گفته بخت
نواب سکندر شان فرستاد رباعی ای شاه جهان بی اثر اولدی و یکم و دومی غم اولی الم بکالی انکم بوریله که شعله
در کا هند و ساقه دش اکبت دومی اخرا حکم و فی الجمله ابواب خلاف و نزاع امر او ایامات مسدود گشت و همچنین
سلطان خان و ولد شاه قلی میرزا بشرف مصاهرت سرافراز نموده شهر با نو یکم صبیحه شاه جنت مکان با کجباله نکاح نمود
آورند و بهره محمد خان بخت تعصب او بیاقیت و سابقه خدمت عبد الله خان حمات او را بر خدمت خود گرفته طوی لکاح
بر وجه لایق در منزل او وقوع یافت و امیر خان تواضعات رسمی بطور آورده ملک شروان را به سلطان خان و امر استاجلو
قیمت نموده روانه نمودند و ایشان از راه ارس بار رفته در کنار آب کز بخت کرمی هوا در بیلای مشهور بکج شروان
رحل اقامت انداخته بکج نمودن شکر و نهیله اسباب فشی مشغول گشتند که چون هوا با عتدال آید از آب عبور نمایند و غلظ
امرای مذکور اول سلمان که بکلر یکی و حاکم شماخی بود حسین قلی سلطان و ولد نظر سلطان الله مشهور و علیقلین و ولد
ایشک عوض چاوشلو و مصطفی سلطان شرفلو و محمد قلی سلطان چاوشلو و دوسه نفر از او ایامات قرانلو و غیره را
نیز در شروان الکا داده روانه نمودند و درین سال خلیل خان افشار حاکم کوه کیلویه که چهار سال بود از الکا خود چل
آید بخت او از خروج قلندر و شورش و فساد که در کوه کیلویه واقع شده بود رخصت رفتن کوه کیلویه یافت
و شرح این حال و مال احوال خلیل خان و اولاد او در محل خود و سمت تحریر خواهد یافت و مقرر شد که علیقلینان بکلر یکی
فارس امرای تاجین و ولی خان افشار حاکم کرمان روانه و بساق آذربایجان که توجیه بک ایون بیلان اکبر و کلنبر
بو قشلاق نمودن قرا باغ و جوادلی که در آن چون ایام زمست آمار بهار سپری گشته هوای تیز روی بکرمی آورده
از ماکثر قحط و غلام بقدر و بای در شهر پدید آمد موکب همچون پادشاهی بجانب بیلای در حرکت آمده و در وی نظرفورین
در شکبر و کلنبر نمودن سال خوند کار و رم سنان پادشاه مشهور و توجیه سنان پادشاه را سردار کرده باید او
عثمان باشا بقیه بقیه حاکم شروان و آنکند و دستاورد و مشار الیه بان کج سجد و مر بار زن ملروم که نخست الطمی پادشاه

شاهی فرستاده کتابی بمیرزا سلمان وزیر نوشته بود و لافهای کزاف زده ما حاصل آنکه بهر ولایت که عساکر عثمانی آید
در آنجا خطبه پادشاهی خوانده شود و دست از آن باز داشتن خلاف قانون عثمانیست و چون ولایت شروان و شکلی بعضی
ممالک آذربایجان و کرهستان بعیطه تسخیر منسوب آل عثمان درآمده اگر من از جانب قزلباش تعرض بآن محال نرسد
و آن ولایت را تصرف کاشتهگان پادشاه اسلام بنهاده که شسته ترک مناشه نمایند و از افعال سابقا در مقام اقتدار
بوده مانده و دستمانه بحضرت خواندگار نوشته ایچی معتبر کاروان ارسال دارند این خیر خواه و وسیله شده حضرت خواندگار
بصله رغب میساییم و الا عسکر روم دست از تسخیر ممالک ایران باز نخواهند داشت امر خود را می قزلباش خصوصاً
شاهرخ خان مهر دار با وجود آنکه مقابله بالشکر مقیاس روم و خیر قدرت و قوت خود نمیدیند و مع ذلک با یکدیگر کمال
اتفاق و بی سروتی داشتند راضی باین مقدمات نشده در جواب کتابت او نوشته که اگر مصالح بطریق زبان شاهی
بخت مکان بنمایند قبول داریم و الا یک وجب زمین برضای خود نمیکذاریم تا یک نفس از صد هزار قزلباش در جاست
بر سر آن تلاش میثامیم و از آمدن تو و دهشل قزلباش نداریم و انصاحب سعادت حال خود را بحال مله پادشاه قیاس کنند
که در وقتی که او آمد لشکر پادشاه مادر عراق و آذربایجان متفرق بودند با یکدیگر اتفاق نداشته حال جمیع لشکر قزلباش
در آذربایجان در موکب شاهی حاضر و مستعد زرم و پیکارند و آنکه نوشته اند الکاشروان تصرف آل عثمان در
غلط است و شروان بدستور در تصرف امر آفریاباش است و سواد قلعه در بند که چهار دیواری پیش نیست محلی
در تصرف رومیه در نیامده و فی الواقع اگر درین وقت اتفاق در میان لشکر قزلباش میبود مخالفان قدرت دست
در ازنی بمالک محروم نمیدادند و بالجله سنان پادشاه از جواب کتابت مذکور فی الجمله احتیاطی کرده و در آمدن متوقف شده
و دیگر باده حکایت صلح بیان آورده و نیز مرتبه مکتوب ملایمت امین نوشته اعلام نمود که عثمان پادشاه به سریر اعلی
حضرت خواندگار عرض کرده که محکمت شروان را تسخیر نموده ام اگر چنان باشد صلاح دولت آنست که دیگر یک شروان
از جانب قزلباش تعرض نرود هرگاه درین باب نزاع نداشته باشند من بعد متحد صلح میثوم ازین طرف جواب
کتابت نوشته بصلحت وقت سخنان مغرب درج نمودند و سنان پادشاه قرار داد که درین سال هر دو لشکر در جا
و مقام خود قشلاق نمایند و یکدیگر کس از معتد و میان و یکی از قزلباش شروان بقیه الکا، بالکا ملاخه نمایند
که در تصرف رومیه است یا قزلباش و سنان پادشاه آقا نامی را بدین مهم مر سال نموده خود در ازین روم
کرد و موکب میون شاهی نیز از نیلاقات کچوان متوجه قزلباش شد و چون اخبار موخش از جانب خراسان میرسید
و مرتضی قلینان متواتر ایضاً فرستاده عصیان و طغیان علیقلینان شاملو و مرشد قلینان استاجلو و کتای

ایشان را عرض نمود و محمد خان ترکمان را که مرد دلاور و کاروان بود با فوجی از امیر اهل اصفهان علیخان شاملو و تور حسن خان تالکو که معا
علیهما علیان بودند و غیر ذلک بخراسان فرستادند که بامرای خراسان گفت و شنید نموده و تسکین یابره و فسادى که
فیما بین ایشان و امیر قلیخان جدید آمده کوشیدند ایشان را از طریق نجف رفت در میان باز آورند در خلال این احوال غایب
کر اینچنان وصفی که اینچنان تا تار شکر جراب طریق ایلیان بشروان آمدند و هنوز سلطان خان پیکر بکی و امیر ادیورت نشسته
بشروان نرفته بودند چون در بشروان از قزلباش اثری ندیدند به تعیض حال قزلباش نموده شروانیان بی اعتقاد و
نشان کردند که پیکر بکی قزلباش و امیرانی که بگومست بشروان منسوب شده اند در فلان موضع قیامت دارند شکر
تا تار بی تامل بطلا و زی طایغان شروانی از آب که شسته در وقتی که شش هفت شبانه روز بامران پتقیاس بر
قزلباش مبارید و از کثرت بارندگی و کل ولای ملاقات دو کس با یکدیگر میسر نبود بی آنکه قزلباش را خبری باشد از
میسر غیر محمود عبور نموده بر بار دوی امیر انجمن شکر یان را فرصت جبهه و یراق پوشیدند و یکجا جمع شدند
بی آنکه فیما بین متقابل و محاربه واقع شود بر آنکه کی بیان شکر قزلباش دست داده قزلباش دست از موکل
و اسباب و یراق باز داشته بعد نشویش پاده و سوار راه فرار نمودند و قلیبی که بیک ایستادند مردان شربت
چشیدند اما میعرف کن کرده با تمام بغارت و تاراج رفت از امیر استاجلو علیه علیان چا و شلو و لای شک عوض
بقتل آمد دیگران بسلامت بیرون رفته در کمال پریشانی و بی سامانی در حدود قزل اخراج رحل قیامت انداختند
و تاران در خانه و زبا غنایم مو نور مراجعت نمودند و عثمان پاشا بستمهار شکر تار جمعی از رومی را بقلعه بادکوبه
فرستاد و ایشان آن حصن حصین را که از طرف مدیامی خدرا اتصال دارد استحکام داده اسباب قلعه و ارکی
ترتیب دادند و در هنگام حصول قرا باغ این اخبار بار دوی معلی رسیده موجب کراه خاطر شاه و سپاه گردید
چون در سلطانپور و قزل اخراج که یورت قشلاق بود نزول اجلال واقع شد میسر از اسلمان وزیر و امیر خان تورجی باشی
و شاه رخ خان و پیره محمد خان استاجلو و سایر اهل تورجیان و عساکر نصرت نشان بدافعه خوانین تاتار سحاب
شروان توجه نمودند و جماعت رومی و تاتار آهنگه در و دشت شکر قزلباش شنیده در مقام محاربه شدند و یورت
میان ایشان و چرخچیان که کفر افرا شکر قزلباش محاربه اتفاق افتاده چون عساکر منصوره پی در پی میسند مخالفان
متقابل با سپاه منصور در خیر قدرت خود دیده دست از محاربه کشیدند و رومی به دستور در قلعه در بند رفته تاتار
بدیار خود شتافتند و سلیمان خان پیکر بکی و امیر ادیورت و چون از دور و دو کس بفر نشان و در حق امیر بشروان اطلاع
یافتند در کمال پریشانی و بی سامانی از آب که شسته متوجه بشروان شدند و به تدارک شکستی که از تاتار ایشان رسیده

تسخیر قلعه بادکوبه پیش نهاد و همت ساخته متوجه انصوب شد و قلعه را محاصره کردند امیرخان و امیران قزلباش نیز از شارب
بازگشته ببارد سلطانخان بر سر قلعه بادکوبه آمدند و هر دو روز در پای قلعه شسته و تسخیر آن اهتمام کردند اما اثری بر آن
مترتب نشده بجهت خرابی الکا و اختلاف احوال رعایا آنوقت در میان لشکر با بگشت روزی چند در اردو چون یک من
بوزن تبریز بشش صد دینار که شش مثقال نقره مسلوک باشد خرید و فروخت میشد و در اواخر آن هم مغفوشه بانمود
شکر محاصره نمود و کوچ کرد و بقراباغ آمدند و از امیر قزلباش در آن رستان کسی در شروان نماند و اینمغنی باعث آن شد که در وید
بعضی محال شروان استقامت یافته عثمان پاشا که در در بند توقف داشت بهر ولایت که از ولایات شروان دست یافت
اهالی شروان طوعا و کرها اطاعت مینمودند درین سفر پیر محمد خان چهارشده رخت هستی را بر حلقه نیستی سفر آخرت کردید
قوت او قوت تمام احوال استاجلوراه یافته اگر چه پیر مراد خان ولد او بجای پدر و با یالت خانی منصوب گشت اما زیاد
اعتباری نیافت و روز بروز از او زده افتاد مرشد قلیخان یکان و امرای استاجلو که در خراسان بودند و بطلب
احوال این طبقه در درگاه معلی میشد و امیرخان و امیرترکان و تکلوپشتر زبان عتاب سرزنش آن دو طایفه در کرده
ایشانرا مفسد و فتنه انگیز مینویسند و در کسر عزت و اعتبار ایشان میکوشیدند از جمله شای قلی سلطان قارخنده اعلی استاجلو
که از خراسان عود نموده بار دوی معلی می آمد و در ورا این ری جماعت تکلو از ملانان مسیب خان شرف الدین اعلی
کردی محمد خان مذاقی اراده قتل و غارت و اموال او و جماعت استاجلو ملازم او نموده با سیمده نفر سوار بر اسب
بر سر او فرستند و او از آمدن ایشان اطلاع یافته راه خلاص و نجات مسدود یافته با ضرورت پای ثبات قرار گرفته
بدافعه قیام نمود و آثار جلالت و مردانگی بظهور آورد و محمد پیک مذاقی از آن فوج قلیل منظم کرد و بیچون کثیر از جنود تکلو مقتول
گشته شاه قلی سلطان بحسن تدبیر و رای صایب مردانه خود را از ولایت ری که معلو از طایفه تکلو بود و پیرون انداخته در
یورت قشلاق قرا باغ بار دوی معلی رسید و حرکت ناهنجار که از طایفه تکلو بظهور آمده بود و ناپسند افتاده جمعی از
مسیب خانرا اغوا نمودند که از شاه قلی سلطان انتقام کشد اما چون مسیب خان مرد فتنه انگیز نبود در مقام انتقام
زیش سفیدان استاجلو از جواب بکنند نشان استعانت جسته حسب الامر شرف شاه قلی سلطانرا بمنزل مسیب خان
بروند اگر چه تکلویان که اقربا خویشان ایشان در معرکه مقتول شده بودند تمهیدات نموده در مقام پرخاش بودند
اما چون تکلویان با و نزاع کرده بر سر او فتنه بودند و دفع صایل بر جماعت استاجلو واجب شده بود و حق بجانب
شاه قلی سلطان بود مسیب خان جانب حق را رعایت نموده منع جهل کرده بلا خطه خاطر پادشاه با کمال قدرت
و اقتدار از خون دوست نفر تکلو که شسته متعرض مشارالیه نگردید چون طایفه تکلو بر کان که با یکدیگر متفق بودند

در درگاه معلی کمال عزت و اعتبار و شوکت و قدرت و اقتدار و استقامت و طایفه استاجل و را پنا بر امور که بجزیر است
زیاده بر روی نموده بود آنچه از جانب سپهسالار نسبت بشاه قلی سلطان غازی و اولاد و اقربا و واقعه شهادت
نداشت و الحق این غایت از خان مشارالیه پسندیده بود و در قضایا که در آخرین سال قشلاق سلطانیه و قرا باغ روی داد
و بیان فرستادن بر اینم خان ترکان جهت امر مصالحه روم چون بر محمد خان که باعث و بانی معاملات استاجل و
شد و سلطان خان امر ای رفیق او را آنقدر قدرت و حالت نموده بود که محافظت شروان تواند نمود و از شروان چون
آمده بودند عمر آقا که از جانب سنان پاشا قرار یافته بود که ولایت شروان رفته تفحص نماید که هر ولایت در تصرف
بار روی معلی رسیده امر او را رکان دولت قاهره صلاح دیدند که از طوایف جلیله قاجار و ایل و ایماقات التوزیکی و غیره
فک جمعی کثیر و جمعی غفیر که در قرا باغ اقامت دارند محافظت ولایت شروان را در عهد ایشان نمایند و یک و دوازده
بر بقیه غیرت امام قلیخان اندازند و با نواب سکنه رشان و نواب جهان بانی قرار داده اما مصلحتی از طوایف و کس که بدین
خدمت مأمور و مجبور ساخته و حسب صلاح مشارالیه بیکر خان زیاده غلی قاجار را بر تیره ایالت و خانی سرافراز فرمود
بیکر سکی شروان کردند و چند نفر از امرای قاجار را در شروان الکا داد و همراه او را روانه شامی کردند و بعد از رفتن
ایشان کس همراه عمر آقا که روانه شروان نمودند و همچنین جمعی را بنحیه قلعه تعلیس و معاونت میون خان والی آنجا
مأمور گردانیده مراد بیک فوجی باشی را با عیله و بچانه و یراق توپ ریزی فرستادند که در بنحیه قلعه اتمام نموده شاید
نوعی شود که در وقت معاودت عمر آقا آن قلعه بلند اساس در تصرف منسوبان این درگاه گردون محاسن باشد
اما اثری از ترنم نگشت و کاری ساخته نشد بالجه بیکر خان و امرای شروان هر یک بولایتی که نامزد ایشان شده بودند
اقامت نموده بودند و عمر آقا ایشان را در آنجا دیده خاطر نشان او شد که سوای چهار دیوار قلعه در بند باد که محل در تصرف
عثمان پاشا و در میزبست شاه قلی سلطان بنید غلی و القدر از جانب نواب سکنه رشان در مراقبت عمر آقا بر سر است
نزد سنان پاشا فرستادند که حقیقت حال را خاطر نشان او نموده و باب مصالحی سخن گوید بعضی از جانب معلی
شروان گشته بود که چون در ولایت شروان بعضی موقوفات حرمین شریفین هست حضرت خواند کار خادام الحرمین اند
ایلی شروان قبول دارند که در هر سال موازی شصت نفر و از ابریشم از آنجه بدان علت بیکر کار پادشاه روم دهند
که در معارف حرمین شریفین صرف شود و مشروط بر آنکه آنچه تا غایت تصرف رومیه و دنیا به باشد متعرض بقیش
کند از بد و بید غلی یا تحفه و ایامی لایقه روانه از روم شد چون میان سنان پاشا و عثمان پاشا مضبوطه
سلوک بود سنان پاشا متعهد معامله صلح مروج مسکوک گشته قید غلی را با مکاتب مرغوب معاملات اسلوب باز کرده

قرار داد یکی از امرای عالیقدر قزوین باش با مکتوب محبت آمیز فرستاده شود که در مرافقت پاشا مذکور بخدمت خوانده کار
توابع مصالح را استحکام دهد بعد از آمدن بقید انلی ابراهیم خان ولد حیدر سلطان جابوق ترخان ترکمان چاکم قزم را که در قتل
صلاح اندیش کاه دان بود بر سالت روم تعیین یافته با تحف و هدایای لایقه روانه نمودند اما چون مشارالیه باستقبال
رفته بخدمت سلطان اردخان فرمان فرمای رسید ارباب غرض خصوصاً عثمان پاشا که در در بند بود و سنان پاشا
بتقصیر ششم ساخته سخنانی که مشعر بر عدم قبول مصالح باشد عرض نموده بود و به نیت مهم ابراهیم خان در استنبول نشین
نیافت و در سال دیگر فراموشا سردار شده ولایت چورسعد و قراباغ و اکثر محال آذربایجان بسی اواز تصرف و کسب
پیرون رفت و ابراهیم خان قریب هفت سال در استنبول توقف نموده بود تا آنکه در زمان حجت عثمان حضرت علی
شاهی مل الکلی شخصیت یافته معاودت نموده شرح احوال هر یک در محل خود از مساعدت بخت مامل است که در وقت
ستون که درین سال تقدیر ایزد متعال روی نمود از سوانح عبرت افزا که درین سال بوقوع پیوسته گشته شد چنانچه
نواده مظفر سلطان والی کیلان بیهوش است که داماد شاه جنت مکان بود بدست میرزا کامران که بهی بعد از خوا
بعضی از ملازمان حرام نمک محلی ازین ساخته غریبه آنکه میان حبشید خان و خان احمد والی کیلان به پیشین تبار بعد از
تقدیم که فیما بین این سلسله سلوک بوده غبار فتنه و فساد در میان بود و پیوسته لشکر بکلیت جانین فرستاده
هم میان دولت یکدیگر میکوشیدند و میرزا کامران والی کوهم که در میان هر دو احوال واقع بود و بصحبت وقت
در رعایت خاطر خان احمد که بعنوان سب و موصوب و صفات حمیده و سپهر سپید به تصف بود کوشیده و الفت و شفای
با و بیشتر میکرد و هر یک از ولایه مذکور مطالب موافقت دوستی او بودند درین سال حبشید خان با مشارالیه ابواب
ملازمت و مردمی مفتوح ساخته بیشتر از پیشتر اظهار خصوصیت و اتحاد نموده توابع محبت را استحکام میداد تا آنکه
مستعان از طرفین آموخته نموده خاطر از کید و خدعه یکدیگر بایمان مغلطه جمع کردند و در هنگام معین میان ایشان
ملاقات واقع شد و حبشید خان او را همراه خود بر پشت برده توابعات ملوکانه بطور آواره و غرض اصلی
آن بود که لشکر کوهم و بیهوش با یکدیگر متفق بوده خان احمد را برایشان خدمت استیلا نمود و باشد تا میانه
ایشان طریق محبت و موالات سرعی و سلوک بود حبشید آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته الکاهی کوهم خان را
که مایه نزاع بتصرف در آورد و خان احمد از چم حضرت ایشان در لاجان بغرا غت نمی نمود و میرزا کامران چون
با مردم بهیوش آمیزش نموده جمعی که از حبشید خان در خایف بودند او را بنویه سلطنت الکاه بهیوش قریب اند
و او با حبشید خان در مقام عذر درآمده درین اثنا قریبها در فومنی را که سبها لاشکر او بود در فقی میرزا کامران

بر سرخان احمد فرستاد و چراغ سلطان نامی از امراء او که در آن اوقات تربیت یافته و اعیان سپهسالاری داشت
صورت کید و عذر ایشان را با خان در میان نهاد و جمشید خان از غایت و توفیق و اعتمادی که به عهد و ایمان میرزا کامران
داشت با و اظهار ایمنی نمائید و او را بسنجان مرغوب و نشین خاطر جمشید خان را از خود مطمئن ساخت اما خود از خوایف
و هراسان گردید و بفکر کار او افتاد و در وقتی که میرزا کامران بالشکر پسرین در کوچه خان بود و قرا بهادر پسر
از عظماء پسر که دوستان او بودند از خوف جان میرزا کامران متعلق شده و در دفع جمشید خان با او کجکشتند
و آنها از فرصت نمود و چراغ سلطان را در کوچه خان بقتل آورد و از آنجا بازگشته بر پشت آمدند لشکریان فراغت
و دست عافیت طلب این معنی را از محاطه جنگ فوری عظیم دانسته اصلا سبب مراجعت نپرسیده روانه شدند
القصد میرزا کامران و قرا بهادر و اصحاب مواضع بخلاف معتاد و بی حجابانه بوقایع جمشید خان در آمدند و از
غایت ساده لوحی و اعتماد از عذر و نفاق ایشان غافل و ذایل افتاد و بازگشتن ایشان را حیل برامری از امور
ضروری که در میرزا کامران همان ساعت بخلوت او در آمد و او را گرفته معجوب محمدان بگوهرم فرستاد و در محلی
مقبول نگاهدارند و جمشید خان هر چند بکشم عسرت بین ملاحظه نمود و احدی از ملازمان نمک پرور و آن سبیل در مقام
استخلاص او در نیامدند ناچار بان حادثه غریبه دل نهاده میرزا کامران محمد امین میرزا و ابراهیم میرزا پسران او را
که دختر زاده می شاه جنت مکان و در صغر سن بودند نزد خود نگاهداشت و جمیع مردم پسر پسر بی فریاد
بسلطنت میرزا کامران راضی شده و سپهسالاران و خواص آن ولایت با او عهد و پیمان بستند و او خاطر از دست
ایشان جمع کرده بعد از دو ماه بملاحظه آنکه مباد افقوری در پیمان ایشان واقع شود بقتل جمشید خان فرمان داد
او را در گوهرم مقبول ساختند اما عاقبت بمطلوب خود غایز نگشته در عرض اندک زمانی قاتلان آن پادشاه
بکناه بخوای غل گرفتار آمده از عمر و دولت بهره نیافتند با تلجم میرزا کامران بعد از آنکه خاطر از همه جمشید خان
جمع کرده در ولایت پسرین لوی حکومت و اقتدار برافراخت همچنان با خان احمد در مقام نزاع و جلال در آمد
آثار تسلط و استیلا بظهور میرسانید و کسان معتد بپایه سریر اعلی پادشاهی فرستاده عرض کرد که جمشید خان
عیان و طغیان و زریه بخلاف حکم متعرض محکمت دیگران میشد انقیاد امر پادشاهی نمیداد این دولتمرد
او را گرفته غمراو نمودم اگر شفقت شاهی شامل حال این دولتمرد گشته حکومت محکمت پسرین را تفویض فرمایند
مبلغ که ابراهیم پسرین بپایه سریر اعلی فرستاده هر سال باج و خراج را مقرر میگردم و از نفوذ اموال جمشید خان
مبلغ معتد در سال داشتند میرزا سلمان و امراء ارکان دولت بقتلات کرده توفیق تن داشت که همیشه شاه

که جلاله جمشیدخان بود به جلاله در آورده پیش را با و از زالی دارند اما خان احمد از میرزا کامران که مرد و لیر و عامل و کار
و تدبیر بود و یاد از جمشیدخان خایف گشته از سلوک ناگوار و تشکی بود و متواتر غرض برگاه معلی در ستاده و ملتزم و
مباذله تمام نموده عرض کرد که ملکیت به پس جایی هفت شست نفر از امراء و قزلباش که میرزا کامران نسبتی ندارد
و هرگاه امراء و قزلباش آیند من بقتل و متهم که آن ولایت را ازید متعلقه که مردم اقتراع نموده بتصرف قزلباش هم و
بیج و به من الوجوه رنبت و اقدار میرزا کامران موافق مزاج خان احمد نبود چون نواب سکندرشان شفقت تمام
بنحان احمد داشت بامری که مکروه خاطر او باشد رضایمیداد و از جرأت و جسارت میرزا کامران که در قتل جمشیدخان
نموده بود اغماض نمودن مناسب ریه سلطنت بود و تمکینات میرزا کامران شرف قبول نیافت و سلمان خان
و امراء استاجلو نیز در رد و بی الکامانده بودند حسب الصلاح امکان دولت قاهره سلمان خان که همدا جمشیدخان
بود و کجگو میرزا شت نصب نموده پیش را با امراء استاجلو و غیر هم قیمت نمودند و شاه قلی سلطان قاریجه اعلی
استاجلو را الله و ریش سفید سلمان خان کرد و که جعفران که مایه نزاع حکام پیش و پیش است با و دادند و
که از مایه استاجلو تعیین شد بحین قلی سلطان و مصطفی سلطان شرفلو و مهدی قلی سلطان چاوشلو و
یتو و یک و احمد سلطان آسایش اعلی و تنکری و روی خلیفه کنگر و جعفر سلطان و ابو القاسم سلطان و
شاه و روی سلطان چاوشلو قوم پیره محمد خان و از سایر اویماتات اصلمان سلطان علیقلی ذوالقدر و قربان
سلطان روللو و شاه و روی سلطان جلال اعلی بودند و زری که میرزا کامران از مال جمشیدخان بر سر پیشکش
فرستاده بود و به خرج امراء و ده و آنه کیلان کردند و احکام مطاعه باسم بایندرخان طاش و امیر حمزه ولد او
سیاوش حاکم کمر غصه دریافت که امداد و اعانت امراء که بر تقدیر رسانند و چون سلمان خان و رفقای او بکند
کیلان قریب شدند شاه قلی سلطان قاریجه اعلی بایمجان نزد خان احمد رفت که با او ککاش نموده و در حاجات
پیش آنچه مصلحت داند باتفاق عمل آورند اما چون او از او توجرتشکر قزلباش کیلان رسید شیراز و بامی از علیان
ولایت فومن قلندر پسر پیرا جمشیدخان نامیده او را باسم پیر جمشیدخان سلطان محمدخان موسوم ساخته
سرمایه خود کرده بامیرزا کامران در مقام خلافت درآید و جمعی از سپاهیان فومن را با خود متفق ساخته از آنجا اعلی
بر سر میرزا کامران برشت آمد و میرزا کامران ازین قضیه آگاه گشته بملاحظه آنکه مباد امیان او و مردم رشت متوجه
بوده باشد باستظهار ایشان این ولیر از و سرزده باشد در مقام دفعه در نیاید و فرصت آن نیز نیافت بمران
جمشیدخان را مصحح خود کرد و انیده سر اسیمه و مصطرب المال الحال و انقال انداخته از راه غیر متعارف که هر طریقه

قرا بهادر و جمعی که با او یکجست بودند با اتفاق میرزا کامران بگوهر آمدند و شیراز و مظهر و منصور بر پشت در آمدند و سلطان محمود
خان از ابله زمت علیه جناب شاهزاده حرم محترم جمشید خان برادر شرف دست بوس و دیار شاهزاده هر چند است که جمشید خان
سوامی و دیگران داشت اما بصلحت وقت او مان قول شیراز نموده او را بصلط و ربط کیلان به پس ترغیب نمود و شیراز را
کس بخدمت خان احمد فرستاده بر خلاصت حکام سابق دم از اطاعت و انقیاد زوده با دست و سل کشت چون خان احمد از خلاص
حال میرزا کامران خبر یافت اینمضی را فوری عظیم دانسته از طلب کسر قبایش بپایان کشت و خود در مقام انتقام بسیار
او در آمده لشکر بر سر او فرستاد و لشکر به پیش بقصه گوهرم که سکن میرزا کامران بود آمده و خرابی بسیار کرد و در قتل
رستم آباد و حوالی طایم تعاقب او نمودند و درین اثنا سلمانخان بخیل رسیده بود و میرزا کامران از آمدن سلمان
اطلاع یافته مخلص خود را از آسیب لشکر بانیان خان احمد در موافقت قبایش دیده کس نزد او فرستاده اراده
ملاقات نموده محمود پیک سار و سلاخ که وکیل حسین قلی سلطان باد و بیست سیمند نفر قبایش بگوهرم فرستاد
با قرا بهادر و در قبا بخیل آوردند و ملاحظه بسیار داشت که مبادا لشکر خان احمد در همان شب بر سر او خانه آورده
استدعای توجه سلمانخان کرده هانروز بسیار تمام خانرا کو جانیده بگوهرم بر دو خان احمد از در آمد سلمان
و رفیق میرزا کامران نزد او خبر یافته مردم خود را براجعت امر فرموده اما سلمانخان اعلام نمود که میرزا کامران
مرد محیل و فتنه اندوز و عداست بنحان او فریب نخورد و او را بی آنست که او را بخون جمشید خان موافقه
کرده مجبوس سازد و اول الکاء او را متصرف شود و در اینجا محل اقامت انداخته و در مقام بانی که در خان
از بار و برک عمران کرد و بدو متجذبه به پس را محال مدافعه و منازعه نموده باشد با اتفاق بالکامی مذکور و بخت
تصرف در او دید چون میرزا کامران مرد عاقل سخندان بد که کوی و چوب زبان بود و بچرب زبانی سلمانخانرا
فریفته ظاهر نشان او کرد که خان احمد از بیم اقتدار و استعلا من استدعای لشکر قبایش کرد و حال او را
ضایع تصور نموده راضی بآبدن شمانیت چه برگاه شیراز و سلطان محمود خان که تحت پیری جمشید خان
دار و صاحب کیلان به پس باشند و هر دو حکم او فی ملوک دارند فی الحقیقه هر دو کیلان با و تعلق خواهند داشت
شماره اصلا به او احتیاج نیست بی آنکه او را منتهی بر شا باشد من الکای به پس را بجهت شمانقوج و منتهی بایم
و سلمانخان پیران جمشید خانرا از دست او گرفته بقزوین فرستاد و چون شاه قلی سلطان نزد خان احمد فرستاده
بود تا آمدن او و جمیع امراتان این اثنا بر کشید و بعد از چند روز شاه قلی سلطان آمده نمود که خان احمد میگوید
که حال اینها کیلان بر برگ و بار و هر پای و ختی قلعه ایست و وقت رفتن کیلان نیست مگر باید که در کیلان بمانند

یعنی فی الجمله متوی سخن میرزا کامران کردید و امرای عظام که جمع شده بودند یکی صلاح در رفتن پدید از رحمت
کوچ کرده محمد قلی سلطان چاوشلو و ابوالقاسم سلطان چاوشلو را چون می کرده و شکری و روی حلیفه انگه لورا
چند اول نمود و پیش رفتند و شیرزاد و سلطان محمود خان با اتفاق علی پیک و محمد پیک و لدان کار کیا و
که در زمان شاه خجست مکان لند و کیل جمشید خان بودند بد افند شکر قزلباش از راه چهار بس که طریقی تعارف
شهر رشت است پروان آمدند و میرزا کان راه غیر تعارف اختیار نموده با فوجی از لشکر قزلباش از راه دیگر
منوجه رشت شدند و شیرزاد چون اطلاع یافت که قزلباش از راه دیگر منوجه رشت شدند از روی احتیاط
لشکر یازد و یک پیری که بجائی برداشته بود که داشته خود با معده و روی بر رشت آمد که خبری از شهر بگیرد مقدار سی
او بمیدان سیاه کور اب که در جنت خانه جمشید خان بودند نفر از خرچیان لشکر قزلباش بر رشت رسیدند و
شیرزاد را با چند نفر در میدان مذکور دیده بر سر ایشان جلواند اخته میان غازیان خرچی و ایشان محاربه اتفاق
افتاده یکی از غازیان بی آنکه کمال او سنا سنا باشد او را بطعن پنهان جان ستان از صدر زمین بر بود و بچکل بوزان
و قزلباش تعاقب یکدیگر رسیده او را گرفتند و او اظهار نام خود کرده دستگیر گشت و ده پانزده نفر از رفقای او
بعضی دستگیر و بعضی مقتول شدند و سلیمان خان و امیر قزلباش از گرفتاری شیرزاد آگاه شده مظهر و منصور
بر رشت آمده در میدان سیاه کور آنچه آمده خیمه اقامت نصب نمودند اما لشکر کیلان که در راه چهار بس خطا
ورود قزلباش میکشیدند آخر روز از وصول ایشان بشهر و گرفتاری شیرزاد خبر یافتند از اینجا بوم جنگ بشهر آمدند
چون آواز سفید مهره ایشان بگوشش غازیان رسید سلیمان خان با امرای خود در جایگاه توقف نموده جمعی با مقابل
ایشان فرستادند پس الجانین محاربه اتفاق افتاده کیلانیان در اندک زمانی تلاش کرده روی پروای
فرار آورده چون میانه پشته و چکل بود و شب بمیان درآمد سواران قزلباش تعاقب نمودن نتوانستند و با پای
کو بدم تعاقب نموده جمعی کثیر را بدست آورده بغرود و میرزا کامران بر تنفسی ابقا نمیکردند مجلا خلقی بسیار گرفتار
شده بودند بقتل رسیدند و کیلانیان پراکنده شده محمد پیک و علی پیک بطرف نومس نفشد و سلیمان خان و اخیت
حال بد بکاه معلی عرض کرده حسب الامر شرف شاهزاده حرم جمشید خان را بار دو فرستادند و سلیمان خان در منزل
جمشید خان فرو آمده امیر اهریک در منزل مناسب نزول نمودند و قرا بهادر را وکیل سلیمان خان کرده در مقام
استراحت رعایا و آمدند اما کیلانیان هیچ وجه من الوجوه با قزلباش نام نمیشدند و در پشته و چکل با مخالفان
بر سر آمده شد بکام قزلباش نمیکردند و هر شب یکی از امرا با جمعی از غرودم کو بدم بقا و لی رفته و از حرم

و احتیاط مرعی میداشتند یک مرتبه یک و علی یک زردبان بسیار ترتیب داده شبی رو بشته آوردند که به نزد بان
بنایان چشمید خان داخل شد و سلمان خان با قتل آوردند نوبت قراولی از قزلباشان و سلطانان سلمان خان بود
یکدیگر باز خورد و چند نفر از باغیان کیلانی به دست درآمدند و بقیه مردم چون دانستند که قراول آگاه و در پیش
نزد بانها انداخته فرار نمودند روزی دیگر امر انکاداشتن شیرزاد را مصلحت ندیده او را قتل آوردند باینده خان
طاش و امیر سیاهوش و امیر حمزه خان از طرف کسرو طوالتش بر پشت رسیده و سلمان خان و امیر املقات نمود
طاهرا اظهار داشت و حرمی بسیار کردند اما باطنی راضی نبودند که امر قزلباش در کیلان داخل داشته باشند
و کار شکنی میکرد و چون رعایا در پیشه و جنگل پر کردند شده بازگشتی بکام نمیکردند و منافعی با رعایا نمیشد
که بهوس تاخت و غارت آمده بودند و رونی متفرقی آوردند و از جانب ارکان دولت قاهره نیز معاونتی بطلب
و خان احمد اصلا مفتوحه ای شان شد و امر از قراولی و کنگ بنگ آمد همه کیلان را بروی دلخواه مشاهده
دل از حکومت آنجا برداشته قرار پیرون آمدن دادند اگر چه سلمان خان با بعضی راضی نبود و هیچ وجه رضای پیرون
آمدن نمیداد اما شاه علی سلطان قارنج که مرد عاقل کاروان بود درین باب غلو نموده پیرون آمدن از کیلان
بجال خود و طایفه استاجلو اصبوب و اولی دانسته با میرزا کامران و باینده خان و امیر سیاهوش صلاح دید و ایشان
نیز مرغبات گفتند اینمقد مرغی میاندا امر اتمید یافته صبح روز موعود پیا و دای کسرو که هدم را از پیش بس
و جب و راست انداختند که در میان پیشه و جنگل سواران قزلباش را صیانت نمایند که مبادا کیلانیان
دست بردی نمایند و از پشت پیرون آمدند و مردم کیلان حاشب اطلاع یافته بودند چنانچه صبح قزلباش
سوار میشدند از یک طرف ایشان پیرون رفته از طرف دیگر کیلانیان بشهر درآمدند و تعاقب قزلباش نموده دست درازی
چند کردند و امر اعظام بود و سه فرسخی راه جنگلکان رفته آخر روز بقصبه کوه هم رسیدند در همان روز میرزا کامران
و باینده خان و امیر سیاهوش و قزلباشان در بهانه ملا خطه پیش و پس از امر اجماع شده آوردن زی آنگه و داع یکدیگر
هر یک از دیگری خوفناک از راهی که میدانستند بجا و مقام خود رفتند و امر قزلباش بریشان دلی سلمان
قزوین آمدند و چون سودا و راق درین سفر رفیق سلمان خان بود مقدمات مذکور برای العین مشاهده نموده بود
از طایب اعتراض نکرد و بتفصیل در رقم آورد گفتار و قضایای قزلباشان شروان و کد فاشند و غازی کرانیان
تا مار به دست غازیان طغوزان تقدیر یک منان چون در یورت تشلاق زیستان بلوی مل پایان رسید و شاهپور
عالم افروز سیلان بل ترکی بغرضی و فرخندگی جلوه نمود و نوسیم غنیمتیم بهار طراوت بخش گلشن روزگار کرد و پیشک

غارث کردی در بجزو چو دفرخنده دور و دریا چین و از بار راه انهرام پیو دند و ابراهیم خان ترکان خواجه به بجزو پست
جهت تمیید بساط معالجه و دانه جانب استنبول شد چون الکسندر خان والی کرهستان کاخست که همیشه از منسوبان
این دو دمان ولایت نشان بود بار و میان مدرا و بواسا نموده اظهار املی و انقیاد نموده بود و میانه او و سیمون خان
والی کرهستان کاریل که خود را در سلطنت خود امان این دولت ابد بنیان میسر و شیوه کلفت و عناد سلوک بود الکسندر خان
والی کرهستان سیمون خان را باطن به دوستی و موافقت در میان میهمید داشت هر چند سیمون خان ازین بهت بر او و در
دل حال که ملکه پادشاه بشروان آمده بار و میوه خیره خصوصیت و عناد و زریه و مکر و میان او و عساکر عثمانی درین آمد و رفت
محاربات عظیم روی داد و درین سال که میوه خیره و قلع غلغیس و کوری و غیره میفرستادند با اتفاق امام قلیخان پیکر
قزاق سر راه برو میه گرفته محاربات نموده اموال و اسباب بی نهایت بدست آورده بودند اما بمصدق و طمین علی
را و نه نواب سکندرشان و ارکان دولت ابد بنیان بدان تعلق گرفت که میوه سیمون خان را جهت نواب جهانبالی خواست
نموده خاطر از دوستی او با کلبر جمع نمایند و الکسندر خان را برای مصالح او فیصل دهند سببشان شرف الدین اغلی تکلورا
بدین خدمت نزد سیمون خان بکرهستان فرستادند و مشارالین را بدین موافقت افشار نموده اظهار داشت و خبری
بی اندازه کرد اما باطن کبریا بجهت مغایرت دین و دیگر مصلحتها راضی نمیشدند و جهان سامان سر انجام یراق و سبب
منوروی و خنوع الوقت نموده بیست و هفت گذرانیدند و درین اثنا خبر آمدن غازیکرگل و صفی کرانچان تا تار بشروان
متواتر شد و امام قلیخان پیکر یکی قزاق قبل از ورود و لشکر تاتار کوکب بسیار جهت پیکر خان بشروان فرستاد و
و عثمان پادشاه نیز و لوانچی رومی را با جمعی از لشکر روم از در بند همراه تاتاران نموده بر سر قزلباش فرستاد و چون
ایشان بجوالی شماخی رسیدند ازین طرف پیکر خان و امر او قاجار و چاکر و قزاقان و غیره هم که در بشروان بودند
بدافع لشکر تاتار و میوه شتافته ما بین شماخی و شابران بن الجانبین محاربه اتفاق افتاد و غازی کرانچان که
محاربه قزلباش دلیر شده محال بود ایشان را نیک گرفت اسب جلادت در میدان کارزار بجوالان در آورده و تاتار را
و دلاوری بطور محلی آورد و در اثنا که در قزاقیان قاجار و چاکر شده راه نجات و خلاص مسدود یافته از
تقدیرات ایزدی اسیر و دستگیر سر نیز تقدیر شد و از گرفتاری انوسیم فتح و فیروزی بر حجم رایات پیکر خان امر
قزلباش و زریه و بغیر و نصرت اختصاص یافته و مخالفان شکسته و بریشان حال بی سپر و خنجر و دبار کشند و در محاربه
فرار آورده صفی کرانچان بعد از شورش جان اندان مملکه بیرون پرده تا یورت اصلی خود و عثمان باز کشید و پیکر خان
بدین خدمت شایسته اتقان سر بلند یافته مورد توفیقش و الطاف پادشاهی گشت اما چشم زخم روزگار باور رسیده

در جهان سال پسو بر بستر ناتوانی هماده با جل مسیح فوت شد چندگاه خلیفه انصار قرا و اخلو بایات شروان منسوب گردید
ما چون از اوده ازلی بدان متعلق گشته بود که ولایت شروان تبرفت رومیه قرار گرفته با حکومت آن طبقه مدنی در آن دیار
مستزده شود اثری بسعی و اهتمام شکر قزلباش مترتب نشد و خلیفه انصار در شروان کاری نساخته عنقریب بلبل استیصال
کوفته متوجه عالم بقا گردید ع رفت تا ملک انجمن کیر و دین بجهت فوت خلیفه انصار و بازگشتن نوکب همچون بوز
و سفر خراسان که در سال دیگر اتفاق افتاد و دیگر کسی از امر او قزلباش در شروان اقامت نتوانست و عثمان با هزار
در بند شمشاخ آمده قلعه را استحکام داده در حکومت آن ولایت استقلال یافت چنانچه تفصیل این حالات هر یک در محل
رقم پذیر ملک پان خواهد گشت بجله چون غازی که اینجا بار دو آورده و را به محبوب جمعی از معتقدان بقلعه الموت که در پان
از کیلان واقع است و از قلاع مشهوره روزگار و مقرر سلطنت اسماعیلیه بود فرساده بجاکم قلعه سپردند چون بفرمان
سمیون خان در دستارون صبیحه خود از حد اعتدال تجاوز نمود میرزا سلمان با بعضی از امرای عظام بلخواری پست نزد
مستوجه رحبتان شدند که محبات الکسندر خان و سمیون خان را بر وجهی که صلاح دولت قاهره باشد فیصل دهند حکام
رحبتان از ورود شکر قزلباش خائف و هراسان گشته در مقام اعتذار درآمدند و الکسندر خان ترجیح آن
که برومیة نموده بود و خراج بقزلباش داده بقبلات نموده میرزا سلمان و امر او تسلیمت و انباشتن نیز صلاح دولت
وران دیدند که صبیحه او را نیز بمحاله نکاح شاهزاده کامکار نامدار در آورده او را بدوستی این دو دمان خلافت بکام
و مخالفت برویان قسم و هدیه بپای آمد و شد وقوع یافته الکسندر خان بعد از آنکه خاطر از کید و خدعه میرزا سلمان
و امر او قزلباش جمع کرد نزد ایشان آمده قیامین ملاقات روی نمود و سمیون خان نیز با اتفاق سببشان بدینجا آمد
امرا عظام بعد از شرایط عهد و پیمان که قیامین وقوع یافت سمیون خان را آورده ایشانرا با یکدیگر صلح داده و موافق
ملت مسیحی نجاج و انجیل قسم خوردند که بعد الیوم در دوستی این دو دمان ولایت نشان رانج بوده با تفاق و
شکر رومی رفیق شکر قزلباش باشند و میرزا سلمان و او درون و دختران آنها را رضی نشده اراعه نمودند که هر
یکی از پسران خود را در مراقت امر ابرار دوی معلی فرستند که در خدمت نواب جهانبانی بوده ملازم و کار بکار
بوده باشند و خوانین کرج چاره بجز اطاعت و انقیاد نیافته الکسندر خان کستندیل میرزا بر خود را که در آنوقت
دوازده ساله بود و سمیون خان نیز او را صاحب میرزا نام پسر خود را که در همان سن بود ببلخواریت عالی فرستادند و
و میرزا سلمان و امر او از جانب نواب سکندر شان و نواب جهانبانی خلعتهای فاخره پادشاهانه بایشان دادند
و الکسندر خان اشراف اواب و خراج چند ساله که داده بودند و مبلغ سه هزار تومان رایج ساهی موافق بجهت کار

خاصه شريفه و يكه از تومان جهت اقامت ميرزا سلمان و امراء ارکان دولت قبول نموده خواه بعقوب نام و زير خود
که مردی يهودی متمول صاحب کشت و اعتبار بود همراه کرد که در بلده کتبه و جوه مذکور بودی آساز و التماس
که عیسی خان برادر او را که در جستان نزد او گذارند که خود وجه معاش داده و نگاهدارد و همچنین سیمون خان نیز
و او و خان برادر خود را که نزد ملکند خان بود و طلب داشت و مشهور شدند که بابر اوردن سلوک پسندیده نموده
عذر نمایند و هر کدام محلی از الکای خود را مخصوص برادر خود نمایند که بفراغت معاش گذارند و تنگی و عبرت معاش
نگشند اما هر دو در باب برادران بجهد و وفای شاق نموده و در اندک زمانی بدفع ایشان پراخته شد و فوت دادند
و چون وقت مقتضی آن بود کسی ایشان را بدین حرکت موانده نمود و القصد میرزا سلمان و امراء عظام هم که جستان
بقاعده که مسطور گشت ساخته و پرداخته خاطر از محاسن حکام کرجی جمع نموده عنان غریت بصوب مراجعت انعطاف
دادند و با پسران و دختران مذکور در زکرم چالی بار دوی محلی رسید و حقیقت محاتی که ساخته و پرداخته بودند
بعرض خواب سکندرشان شاهزاده عالمیان رسانیده موجب ابتهاج خاطر شریفشان گردید از آنجا به بیلاقت
میدان جوق رفته چند گاه در بیلاقات کامیاب بقیش و فراغت بودند و چون خبر مراجعت سنان پاشا سردار
بجانب استنبول به تحقیق پوسته درین سال از جانب رومیان دغذغ نموده و ابراهیم خان جهت امر مصالحه رفته
مهم کرجستان بر وجه مسطور فیصل یافته بود از خراسان انجا به حصان و طغیان امراء شالو و استاجلو میرسید دغذغ
آن بود که مبادا امراء استاجلو که از کیلان بیرون آمدند بجانب خراسان رفته قتل برانگیزند معاودت موکب بیرون
بمقر سلطنت مناصب حال نموده و در هنگام بانیز هوای بیلاقات بسروی کشید و ایات منصوره متوجه عراق گشتند و درین
سلامت بمقر سلطنت رسیدند و در آن رستان قشلاق در دار السلطنت فروین واقع شد و در خروج قلندر کرج
و مال حال آن اختر باقتضای حکم او که از سوانج این سال خروج قلندر است که در کوگیلویه بوقوع پوست محلی ازین
واقع غیر بیکه در اوایل این سال شخص قلندری که با اسمعیل میرزای الجله شاهستی داشت و بطریق اسمعیل میرزا در
پیش داشت یا بکشت اشتباه نموده بود و العلم عندا مدعیان الوار که کسلویه رفت و ابواب حیل و نزویر شود
انهار نمود که من اسماعیل میرزا بمحضی حرام نمکان با یکدیگر متفق شده قصد قتل من کرده بودند بنا بر مصلحت چاره
جز غیبت و فرارند استم و در شبی از شعبهای ماه رمضان که در وثاق طواجی اعلی خواپده بودم دیدم که جمعی عداوت
من در دل داشتند بر در خوا بکاه من در آمده اراوه دخول داشتند و در پنجره آن خانه را شکسته خود را بیرون
انداختم و از زحمت سلطنت بادشاهی عریان گشته لباس عباس درویشان و قلندران گشته در گوشه مخفی گشتم

انجام فلاحی را که بمن مشایبتی داشت آنجا آورده خبر کردند و شهادت دادند که اسمعیل میرزا فوت شد و من و وصال بد
کسوت قلندری از ملک ایران رفته در اطراف و جوانب عالم خصوصاً در ولایت دوم میر میگردم و نیکو بد آن ملک را
بنظر احتیاط در آوردم و تا غایت این راز سر بسته بکسی اظهار نکرده صبر کردم که اکثر عادی من یکیک بخواهی عمل رسیدند
چون وقت ظهور رسید و خاطر از یک عادی و دیگر اخذ افنی ببله جمع شد خود را ظاهر ساختم و نشان از تعالی از بقیه ها
اشقام کشید بپوخواهان صادق و یکجاستان موافق که در اطراف و جوانب ممالک دارم عزیمت تنجیر ملک دوم خواهم کرد و چون
چنان خواهم نمود و در طلوع نشان بنگار بنگار برده خیالات فاسد بکاخ و باغ راه داد و دلاهای کزانت
میز و همه کس را و عدای جمیل و ادایالت و دارائی یکی از بلاد ایران و توران و روم نامزد میکرد آن نادانان
صحرای جهالت بمنان و ای آن منور بطله طرار از جاده عقل منحرف گشته فریب خوردم چون قضیه فوت اسمعیل من
یکمان دست داد مردم دور دست که از ترس کار خبر دار نبودند آن هذیانات و حکایات دروغ بی فروغ را محفل
الوقوع پنداشتند رفته رفته خبر او در میان الوار شتهار یافت و از مرتبه تنجید بر ظهور رسید مردم آمدند و اطراف
و جوانب هجوم کردند و جنگش می آوردند قلندر مذکور رواج کار خود را در میان آن کرده بی عقل دیده اس
پادشاه از وساطت خردانه کسره هر کس بپلازمت میر رسید سجده و پای بوس بطریق مرسوم و وقوع می یافت و دختران
صاحب جمال که در هر قبیله بود بسپل ندر می آوردند که شرف فراش او در یابند مجله دیوانه عاقل نهاد در کزبت
و ابله داری و کان سلطنت و پادشاهی آراسته خواص هر طبقه مناسب عالی نامزد نموده به ترتیب لشکر فرمان
جانبه عد و لشکر یانش که از قبایل جاکی و جواکی و بندالی و سایر قبایل عشایر الوار جمع آمده بودند به جهت هر کس
و بان لشکر عظیم که بر سر داشت بر سر ده دشت که حاکم نشین کوه کیلویه است آمده طوایف افشار حقیقت خروج قلندر
بخیلین حاکم انولایت که در اردوی اصلی بود اعلام نمود و جهت دفع قلندر بر سر لولا و خلیل خان که سرکرده ایشان
رستم یک بود جمع شدند بمن الجانبین کمر محاربات عظیم روی داده اصحاب قلندر کاهی غالب و کاهی مغلوب شدند
جمعی کثیر از افشار و الوار درین محاربات قتل آمد از قصابی آنی رستم یک بر خیلین مقتول شد و قتل او
سبب تسلط و استیلای قلندر گشته طبقه افشار از مقاومت او عاجز آمدند و بسیاری از آن طبقه درین محاربات
راه عدم پیو وند و اصحاب قلندر زنان و دختران افشار را بطریق آساری آورده بنظر او میسایندند او یکدو
روز آنها را نگاه داشته با الوار می کشید و احکام و مناشیر باطراف و جوانب خاص خورستان و رستاده نهاد
چون او مانده می نمود و چون موکب هیوان اعلی پادشاهی دور در سرحد آذربایجان پش اغل عظیم مشغول بود و یکدو

برجارت مردم اکثر محال قریب جاریه غیر اطماعت ندیده بصلمت وقت پیشکش فرستادند اما چون قلندر مردی
و ابله قرار بود و آن جوهر نداشت که این معنی را سرمایه سلطنت و پادشاهی ساخته بقدر امکان در رواج کار خویش
و آن همت در نهادش نبود که سر در سر این سودای بلند نهد به تنعم و عیش و سرور چند روزه راضی گشته از تدابیر
امور سلطنت و فرمانروایی غافل و دامل گشت و در روزی که در وقت این امر بزرگ که پیش گرفته بود دستور آمده از
محماریه کار و گیره بگیر شد و بعضی امور که مشهور مردم فرومایه پست فطرت است اقدام مینمود و بعد لول این مصرع که
چراغ کذب با بنود فروغی روز بروز سخنان کذب آینه بر آوار ظاهر شدن گرفت و عقلای قوم در باره او متشدد
خاطر گشتند و آوازه آمدن خلیفان نیز آشتیاریافت قلندر بعضی از الواری بقصد کشته دست از محاریه کشیده
بجانب جویره روز قول رفت که از رسیدن سجاد که در آنوقت والی جویره و ثواب از اهل عربستان بود دستور نماید
و الوار از رخصت خانهای خود داده امر کرد که در وقت استخفار حاضر شوند اما خلیفان افشار حاکم کوه کیلویه
که در درگاه معلی از آواز خروج قلندر رخصت یافته متوجه انصوب شد و چون بان حوالی رسید پید و لتان عجب
الواری سیانندانی بنواخواهی قلندر بر سر راه او آمده بمحاریه مشغول شدند و در راه کوهی که یک راه پیش داشت
کین کرده در وقت عبور خلیفان از بالای کوه سنگهای عظیم سر دادند و تیر و تفنگ می انداختند از قضای الهی
تیری بر خلیفان خورد و کشته شد و از کشته شدن او غازیان افشار پریشان حال گشته جماعت الوار دست قتل
و غارت بردارند و این معنی باعث زیادتى طغیان و دلیری الوار گردید و چون خبر قتل خلیفان به قلندر رسید از قول
باز متوجه کوه کیلویه شد و دیگر باره جمعیتی عظیم بر او واقع شده بر سر ده دشت آمد و محمود خان ولد خلیفان که بعد از
قتل والد حاکم کوه کیلویه شده بود طوایف افشار را جمع کرده بماده مشغول شد و دیگر باره بنی الجانین محاریه
پوست درین اثنا محمود خان چهار شده با بل طبعی در گذشت علی سلطان برادرش که حاکم شوشتر بود فتنه
برادرش و غوغای قلندر شنید از شوشتر متوجه کوه کیلویه شد و در راه مرز دست سید مبارک ولد سید مطلب
حاکم دورق که در ملازمش بود مقتول شد غازیان افشار از فوت محمود خان کشته شدن علی سلطان مضطرب
ولی سر و سامان گشته از ده دشت بیرون آمده راه اندام پیروز قلندر چهارده دشت را تعمیر نموده از آنجا مرز
مرخص ساخته بعیش و حضور پرداخت خواست که چند روزی پرده از روی کار او میقتاده از لذات نفسانی کاستن کرد
کردی از روزگار گیر و اما چون آوازه قتل خلیفان و استیصال بودمان افشار بنزدیک و دور رسید فتنه
گشت اسکندر خان برادر زاد خلیفان از بابالت کوه کیلویه منصوب ساخته روانه انصوب نمود و دست خان یکدیگر یکی

فارس و امرا ذوالقدر و حکام فارس بدفع فتنه قلندر و اعدا اسکندرشان نامزد گشتند و در سال دیگر که رلیک
جلال متوجه خراسان شده بود است خان جمعی از لشکر فارس را بکسر کردی و در اوق خلیفه بجانب کوه کیلویه مستقر
و اسکندر خان و طایفه افشار به ایشان پیوسته با اتفاق روی بدو دشت آوردند و آن جمعیت دزد و عام که در آن
حال بر سر قلندر واقع شده بود روی متفرقه و پراکنده کی آورده بود درین هنگام که لشکر فارس بدفع فتنه افتاد
فی الجبله پرده از روی کار اوقات و عقاید خواص الوار در باره او نقصان پذیرفته بود کسی از اطراف و جوانب با باد
اونیامد لا علاج و در دیوار سیت آن قصبه تعیین اختیار نموده اند که مردمی که با او بودند و سر روز حرکت اندوختی
کردند از منظر افغانیان هجوم آوردند و داخل دیوار سبت شده جمعی را که مشغول بودند قتل آوردند قلندر
در همان خانه که میبود گرفته کشتن کشتان بیرون آوردند طایفه ذوالقدر میخواستند که او را زنده بدرگاه علی فرستند
غزایان افشار هجوم نموده او را بخلاف رضای ذوالقدران قتل آوردند و سر او را بدگاه والای فرستادند
هنگامی که موکب هایون در تربت حیدریه خراسان نزول نموده بمحاصره قلعه تربت مشغول بودند بطراف شرف رسانیده
آتش فتنه آن بجای بلطارد در کوه کیلویه منطفی گشت اسکندر خان در ایالت کوه کیلویه مستقر گشته اما بعد از آنکه
زمانی جمعی از مفسدان افشار بر سر شاه قلی یک دله غلیظی آن جمع شدند و او بهوس حکومت کوه کیلویه علی قلعه
بر سر اسکندر خان آمده او را قتل رسانیده و خود را شاه قلی خان نام نهاده و لای حکومت برافراشت اما حسن بیک
ولد عبد اللطیف بیک افشار ایالت او پذیرفته با شاه قلی خان خصوصت آغاز نهاده بن الجانبین کلفت عساکر
قائم بود از یکدیگر هر اسبان و در ولایت نه بود اقامت نموده آن ملک در میان هر دو مستضعف و منقسم گردید
تا آنکه در زمان دولت حضرت اعلی که هر دو پیشیرانه ملازمت رسیدند شاه قلی خان بدست حسن خان
مقتول گشته حکومت کوه کیلویه با و انتقال یافت القصبه بعد از قصیه قلندر مذکور دیگر قلندر آن بجای اوس
اسعیل میرزائی در سر افتاده در هر چند روز اسامیل میرزائی در هر ولایت پیدا میشد و مردم بر سر او جمع میشدند
باز پراکنده میشدند یکی از آنرا در استان و جمعی پیدا شده پید و نشان الوار و اگر او قلعه و علی کسر میبرد و جمع میشدند
و لشکریانش به هزار رسیدند امر او ارباب مناصب تعیین نموده در آن سرحد آغاز فتنه کرده کس نزد سولای حسن خان
نگو فرستاد و او را با طاعت و انقیاد خود دلالت کرد و حکم و کالت بجهت او فرستاد که حاجی چو به سلطان
نگو و کل و رکن السلطه باشد سولای حسن خان بمقتضای عقل دفع او را بمیان طاعت و انقیاد اولی و در پیش
سخنان او را بخدم قبول تلقی نموده تصدیق اسامیل میرزائیست او نمود و اظهار اخلاص و خواستش تمام کرده باز خانها بی دربی

در ستاده التماس شریف حضور او کرد و حیدر ابرق و اسباب پادشاهانه فرستاده خود نیز استقبال کرد و قلعه چهاره باور کرد
در کمال شوکت و اقتدار متوجه حمال کرد و دید سولای حسین و اعیان لشکرو با اتفاق سیف سلطان بیات بلازمت رسیدند
پایوس وقوع یافت و از روی عقل و دانش آن کثرت و از دحام را از هم پاشیده و در هنگام فرصت او را گرفته محبوس
ساخت و در وقتی که ریات نصرت نیات از سفر خراسان عود نموده و در دار السلطه قزوین نزول اجلال فرموده و اورا بکار
معلی فرستاد و ثواب جهانجانی و زیجیابان میدان اسب قبا ی باروت و رو پوشیده آتش زدند با وجود آن موجب
نیمه قلندران بی سرو پاشه و دیگری در طوالتش این آرزو کرد و جمعی نادانان بی عاقبت اندیش بر سر او جمع آمدند و با شمشیر
او را کشتند و در آنجا بخوابید و دیگری در غور و فراه خراسان ظهور کرد و خلق کثیر از خرد و مفسدان فتنه طلبان
سرحد بر سر او جمع آمدند و آغاز فتنه کردند و حسین خان افشار حاکم فراه متوجه دفع او گشته بن الجابین محارب بوقوع پیوست
و غوریان غالب آمدند از قضایای ربانی حسین سلطان در مکه کشته گردید و طایفه افشار منهدم بغراه آمد و حقیقت
بیایه سریر اعلی عرض شده علیخان سلطان برادرش در درگاه معلی یوزباشی زمره از قوریان افشار بود و بیجا
بنادر منصوب گشته بغراه آمده و با تمام خون برادر بر سر قلندر بنور رفت اتباع قلندر آنکس محارب ساز واد و بعد از
طعی بسیار که از جانبین بوقوع پیوست او نیز قتل رسید و طایفه افشار درین مرتبه نیز کاری نداشتند و کان سلطان
قوم ایشان حاکم فراه شده چون بجا رسید در اندیشه دفع او بود که کذب قلندر بر تابش ظاهر شده عاقبت بش
پراختند مجملتا چهار پنج سال در آغاز دولت ثواب سکندر شان زمره گفت و کوی حیات اسمعیل میرزا بر زبان
مردم بود و بنظم مفسدان بی عاقبت در اطراف و اکناف ممالک خروج نموده آتش فتنه و فساد می افروختند و بعد از
آنکه فرمستی با آتش خود میسوختند و در قضایای خراسانی جلوس حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بتقدیر فرمان و کشتن
کوی مکان که در سنه نیلانی ترک موافق سنه و ثانی قیامه وقوع یافت در قضایای سال گذشته مردم ملک پان کرد
که چون مرتضی قلیخان بر ناک حاکم مشهد مقدس معیان و طغیان علیخان شاملو بکمر یکی هرات مرشد قلیخان
یکان استاجلو و اتباع و آمدن ایشان از ابر مرشد مقدس و پیشا بومستاقب و متواتر بدگاه معلی عرض نمودند
و امرای ترکمان بجهت تعصب او میاقبت در آن باب گفتگو در آمدند و مساعدت مرتضی قلیخان را پیشنهاد
همت ساخته بودند و ارکان دولت قاهره و نظام محنت خراسان در عهد اهتمام محمدخان ترکمان نهاده او را
با اتفاق اسمعیل قلیخان شاملو که طالب خون پدر بود و قورخسان شاملو و بعضی امرا و کز خراسان فرستاده
از روی عقل و دانش آتش آن فتنه را منطفی گردانیده امر خراسان را از محالفت ثواب سکندر شان و شاهزاده علیخان

سلطان حمزه میرزا منع نموده گفتنی که میانه ایشان مرتضی قلیخان روی داده اگر قابل اصلاح باشد باصلاح از دلال
نوعی که مقتضی وقت و مصلحت دولت باشد عمل نموده نوعی نمایند که شیوه نامرضیه که در میان قزلباش پدید آمده
مستحق کشتن یکی سر از یک کریان برآوردند و ایشان بر حسب فرمانروایی رد برآوردند و چند روز در عراق ترتیب
قتل و لشکر خود داده خان غریمت لغوب خراسان محطوف داشتند چون او از آن ایشان در خواست
شیوع یافت علیقلیخان و مرشد قلیخان نیز غریمت مشهد مقدس در خاطر تعظیم داده انبیا خود را انبیا نمودند
در ملک بهایون شاهزاده نامدار کاراغنی حضرت علی شاه علیقلی از دار السلطنت هرات بیرون آمدند
وامرانی که با آن طبقه هم عهد بودند یکی بالشکرامی آراسته بار دوی عالی جمع آمده در کمال شوکت و اقتدار تا حدود
مشهد مقدس آمدند مرتضی قلیخان خواست که با او از دود و دهنش قتل و لشکر موفور فراموش آورد و با آن کرده
انبوه مقاومت نماید زیاده از حاصل داخل مشهد اخراج ملوکانه بر خود لازم آورد و انعامات غیر متعارف میداد
و بطوایف و بیاقات و سپاهیان صلاح زرداوان در داده از متولین مشهد مقدس و تجار و سوداگران
که در تمامی ایام جمع آمده در آن بلده متبرکه مسکن گرفته بودند توقعات غنیف کرد و چون شیوه صادر و خوانده
از حد اعتدال تجاوز نموده و هیچ در زمین و بیابان گذاشت دست جبارت بخواند امر کار آستانه مقدس و علیقلی
آن روضه متبرکه که انداز کرده جمیع قنادیل و شمعهای مرصع و طلا و نقره را ماسعه کویان تصرف نموده و
خلوفه و مرسله و شکران کرد ازین جهت مطالب او بقبول نه پیوست و آنچه با خود می اندیشید بر کس مکتوب
نتیجه داده تا نایب یافت القعه محمدخان و اسمعیل قلیخان با امر او شکران که برفاقت ایشان امور بودند بشهد مقدس
رسید و بعد از وصول بدان بلده متبرکه میان محمدخان و علیقلیخان مراسلات موعظت آمیز واقع شد اما ایشان بطلب
آنکه محمدخان بکشت او بیاقیت ترکمان و اسمعیل قلیخان بکشت قصاص خون ولی خلیفه سرشورش و فساد ازین
ایشان و مرتضی قلیخان کار از اصلاح کشته بود و هیچ تأثیری نگرفت علیقلیخان آن بود که میانه ما و قلیخان
قلیخان آتش فتنه و شرع نوعی اشتغال یافته که باب موعظه و نصیحت مستطیع نمیکرد و هیچ وجهی من الوجوه را فقط
ما و او ممکن نیست اگر او را تغییر نموده حکومت مشهد مقدس را بدیگری از امر اعظام دهند که با پادشاهزاده
کار کار که بکلمه هر حال بحد درین سرحد است موافق بوده در وقایع و حوادث در سخن و صلاح ملوک و سلاطین
بیرون نرود و اصلاح و موافق است و اما جان بنده و دشمنانیم که بودیم محمدخان و مرتضی قلیخان که دست با دو
نخوت جبه و غرور بودند بکثرت طایفه ترکمان و مراتب علیا که در درگاه معلی داشتند مهند و کشته راه اینگونه حکایت

خاطر نشان یعقوبخان کرده او را بآبدن مایل و رغب ساخت و او قلعه را یکی از محمدان سپرده خود با اتفاق
و مخصوصان از قلعه بیرون آمد و روانه شهر شد و قاید او بار و کافر مفتی کریبان او را گرفته کتان کتان بد
کریاس کرده و ناساس نمود و چون چشم حق بینی نه داشت نظر از اعمال و افعال خود پوشیده خود را همان حکم
باستقلال فارس تصور نمود و غرضی تصور باطل زهی خیال محال باین اعمال و افعال از پادشاهان که آینه
خاطرشان بیکدم غبار آلوده میکرد و چگونه این گونه نوارشات که سزاوار خدیوان خان نشاء و دولتمداران
اخلاص شعار است توقع توان داشت نهی سخاوت و بیعتی باطله چون خبر آمدن او رسید بنده کان خضر علی
امیر و اوجدهان دولت ایمان حضرت را با استقبال فرستادند و حضرت اعلی بر سیل سوار دولت بودند
که یعقوبخان در بیابان بوکب هایون رسیده پیاده گردید و در کاب مقدس را بوسه داده و مورد توجه
ظاهری گشت اما آثار اراوت و اخلاص خجسته دکی از وی بطور نگیرید و شخص شد که حالات فاسد
در سرور و چون قبل ازین یعقوبخان پای بوس را که مخصوص پادشاهانست و بامر نسبت ندارد و فاسد
معمول ساخته بود در حضور اقدس شرمی و بی ادبی کرده از غایت سخاوت و بخردی اهل که می آمدند
پای خود پیش میداشت که بوسه دهند و تصدیق حضرت اعلی شاهی با مشارالیه و مخصوصان او بنوعی صورت
و افراط آغاز نمادند که زنک و خشک از آینه خاطرشان بصیقل عاطفت زدوده گشت اهل و ایمان
خامس و طوایف و القدر که از آنکه کافرند افتند بجهت شرف توکل حبه طراوت می نمودند و از آن
در کمال شوکت و شمت به دشمنان هایون آمد شد می نمود و در سجود و ایمن اعلی را مورد احترام کرد و این
از دایره بسته می که در ایام غیبت او در فارس کرده بودند بازخواست نمود و غافل از این می بود که
اگر غرضی بود رفت در کشاکش ابد بیکدی می دوسه ناچار بر زمین افتد چون غیبت باطل داشت بقضای
این مصرع که ع از کوفه هان بیرون تراود که دست استخوان لاطایل از او در وجود قلعه را گاه
تصرف نداشت حضرت اعلی از مکر و خنده او در رفقای جاہل بدست او ایمن نبوده و ران دوسه شبانه در
کمال احتیاط میکند و این به در وقت که میرزا جان بیک نواب شرف با تکلیف قسم کرده که در حق یعقوبخان
بدی نیندیشند و بستمورساق حکومت فارس بدو تعلق داشته باشد نواب کامیاب اعلی در اطن مبارک
تجدید و سرور فرموده بودند با میرزا الطیف الدوزیر اظهار فرموده اظهار انقضای موعده میکشیدند
زیرا که سیاست او حجت عبرت سایر مردم در خاطر اشرف رسوخ یافته بود و چگونه مسامحه درین امر جایز

پادشاهان اودای نامیاری و سخنان دور از کار و ملاقاتهای گزاف پادشاهان از خود بزرگتر نمیکشاند و بقدر
د توان در مقام میگویند از خدم دشمن خصوصاً تربیت کرد باخی خود چگونه گذراند کیفیت که بندگان خفت
علی نسبت به صلاح احتمال حال ممالک گماشته کارهای خیر و عظیم در پیش داشتند و هرگاه که بر شیدگان
و تربیت یافتگان آنحضرت بدین شیوه سلوک نمایند دیگران که بخود و مری برآمده باشند و شاه به احوال
این طبقه نمایند چگونه ترک خود را نمی نموده کردن بزرگچراغ عت و را و رند باطله روز چهارم در کاخ خلوتخانه
هایون را میایزد یک قابوچی باشی استاجلو میبردند که هیچ آفریده بی طلب خلوتخانه نیاید و هر کس
داخل شود بیرون نرود و یعقوبخان بطریق معهود آمده بزرگانه و در صدر مجلس اقدس نشست و بامیرزا
لطف الله وزیر در کمال شدت و تلخی خطاب کرد که محاسبه داد و بستاندی که در اکامای من کردید از شما
میخواهم مشارالیه در جواب گفت که بالراس والعین هرگاه اشارت هایون شود در یک لحظه حساب
خاطر نشان تو میشود و درین اثنا حسین خان زیاده اعلی قاچار که از امر او معتبر و مقربان بساط اقدس
بود با شاره هایون دست در میان او کرده او را بر داشته بزمین زد و در اول حال تصور نمود که از
مقوله دست بازی و ظرافتهاست که مقربان و ندای بزم بهشت آئین اکثر اوقات با یکدیگر میکنند
چون بایه خود را بر ترانان میدانست از حیاست ولی ادبی او استعجاب نمود و گفت حرفی در میانم
چه محل ظرافت است حسین خان او را دشنام داد و گفت ای نمک حرام با این اعمال و افعال که از تو بطور
چه توقع داری یعقوبخان دانست که حال چیست فی الفور شروع در عجز و اضطراب نمود حسین خان بعد از آن
بست و سر شکسته و سر بر خند در برابر حضرت اعلی در آفتاب بایند و آشتی افروزی یک یک بایزدون
خلوتخانه میطلبند و چون داخل میشدند جمعی از غلامان و جان سپاران تیغ در ایشان نهاده باطله
میگرد و هر که ام می آمدند ازین باوه خار شکن مستیهای سابق مست ولی شود و میگردیدند و در
بیرون همچنانکه از خیال نداشت و تصور مردم آن بود که در خلوتخانه بزم خاص آنرا بسته و محفل عشق
و عشرت پر بسته صحبت مشغول اند مملاتاً هنگام عصر این صحبت در کار بود و برای یک و مختار سلطان
و بوقاق قراکونه و ابوالفتح یک شالو و چند کس که میخواستند بایر و بایرند مجلس آمده بر قفای می نشیند
و اجساد ایشانرا بیرون آورد و بخره لاشا طرین از دروازه او می کشند و حقیقت حال بر بیرونیان معلوم
گشت اما یعقوبخان را حالت بدست آوردن قلعه نکام داشتند و از روز قبل رسید و کوههای

که خود کنده جمعی از ذوالقدران پیکناه را در اینجا مقید ساخته مجوس گشت نوشته اند و گرفته بقلعه فرستادند و متوجه
او قلعه را بملازمان و درگاه شاهی سپارند اما اهل قلعه اعتدای بدان نوشته نگردید و سر از رقبه اطاعت بچند
قلعه داران چند روز در مخالفت و قلعه داری اصرار نمودند و در آن چند روز هر روز جمعی از ورثه ذوالقدران
که به تیغ و تیر معیونان کشته شده بودند بر حسب اشاره علیه او را بیرون آورده در سرچاه سرنگون و آنچه بسیار
مینمودند و ناله و غیره باوج فلک تاثیر میرسانید و بعد از چند روز که اصرار ملازمان او در قلعه داری بظهور
بایش سفیدان ذوالقدر متکفل آن مهم شد در قتل معیونان تعجیل نمودند حضرت اعلی او را بدست ذوالقدر
دادند و ایشان با تمام کار او پرداختند بعد از کشته شدن او جمعی از مردم فارس خصوصاً حسین قلی سلطان
سیاه منصور که روی کرده بطریق عیاران از خنجر کوه که صعود بر آن در نظر مینماید محال میشود بر فراز قلعه
برآمد و بخیبر غیر و یزید و کشیده قلعه را متصرف شدند و بدکاران بخیرای عمل رسیدند در خلال این احوال که
از جانب فرهاد خان از کرمان آمده خبر رسانید که معات اولایت بر حسب دلخواه صورت یافته قلعه تبریز
در آمده شرح این قصه چنانست که چون فرهاد خان بکالی کرمان رسید به حالت ناامنی بطوایف افشارستان
ایشان را که ملازم قدیم و لیخان بودند بدستور ملازمت او ولایت نمود و طبقه افشار که از آمدن فرهاد خان
و ایالت و لیخان خبر یافتند ترسیدند و در احوال ایشان پدید آمد فراغت و عافیت خود را در آن دانستند
که ترک مرافقت یوسف خان نموده شاهی سیونی ظاهر سازند که کرده با استقبال شتافتند بدست یوسف
خوانین مشرف میشدند یوسف خان که بر سرند ایالت و استقلال ممکن داشت مشاهده نمود که مردم رو
بطون ایشان آورده با او یکدل نشدند با نجاعت بدبطنه شده با دوست سید نفر از ملازمان قدیمی خود
بقلعه رفته قرار شخص و قلعه داری و او فرهاد خان بشهر آمده قلعه را محاصره نموده کس نزد یوسف خان
فرستاد و او را بصلایح و پذیرش همراه اطاعت و انقیاد دلالت نموده متعهد شد که از خدمت اشرف مستعفی
عفو تقصیرات او نماید بعد از مراسله و پیغام آمد شد مکرر یوسف خان از کرده نادرم و پشیمان و بمصالحی غیب
گشته ترک قلعه داری نموده بیرون آمد و هوس حکومت کرمان از دل بیرون کرده دست در وامن عجز و بیچارگی
زده بجهنم قدر راضی شد که بجان این بزرگوار کوه بکوشد و از او بجا کوئی مشغول باشد فرهاد خان این شیوه را که بنفشی
عقل بود از او پسندیده داشته متعهد آن شد که در خدمت اشرف استعدای عفو و ولایت و تقصیرات او را که گزیده
خردی و نادانی و اغوای یعقوبخان بطور آمده نماید باطله فرهاد خان قلعه را متصرف شده و لیخان اسمیل خان

را در کرمان گذاشتند و مهمات آن ولایت بر وجه دلخواه ساخته و پرداخته بجانب شیراز مراجعت نمود و در وقتی که
بندگان حضرت اعلیٰ مهمات فارس را از نظام داده اند از راه نزد خانم اصفهان بودند و فرمود خان وراثتای
بلند دست اشرف رسیده و چون یوسف خان تکیه بر مروت شاهانه نموده و اراک و ایامی نامعلوم از خاطر بیرون کرده
شمشیر در گردن او نیخته آمده بود و عفو و شاهانه شالطال او گشته بجان امان یافت اما یولی بیک در آن روز بجهت
آنکه در کرمان با فرادخان در مقام عذر در آمده بود و اراده داشته که فرادخان را در بنم شراب بقتل آورده
همراهی یوسف خان کرده دیگر باره سر معصیان بر آور و یکی از اهل مواضع فرادخان را از آن حال خبر داد و چون
در آن روز بدست طاهران او بقتل رسید و در همان ایام ملازم محمدی قلیخان جاوید شلو که همراه شاهزاده نادر
سلطان حمید میرزا که با لیکری بروم رفته بودند خبر رسانید که فرمان فرمای روم مقدم شاهزاده نادر
کرامی داشته و معامله صلح بر وجه دلخواه اتفاق پذیرفت و محمدی قلیخان رخصت انصاری یافته غریب بانه
محبت این میرسد حضرت اعلیٰ اردوی جایونرا از شیراز روانه اصفهان نموده خود نیز در تشریف برد و فرادخان
در رکاب اقدس جایون نیز در رفت و چون خطه و پذیریزه از تشریف قدم جایون زیست نیت یافت
در باغ گلشن که مقام و مسکن شاه خلیل اند بود نزول اجلال واقع شد و او در حرم محترم او که صبیح محل میرزا
بود و لوازم خدمت و میزبانی پرداخته خدمات لایقه بجای آورده و در آنجا با صفت صفات حاتم بیک
وزیر سابق و لیخانرا با ذاهد متی که درین ولایت کرمان بتقدیم رسانیده بود مورد شفقت شاهانه فرموده
رفیع القدر استیفا مالک محروسه بربند گردانیدند و چند روز در آن خطه و لکشا بعیش و عشرت و کامرانی
گذرانیده ساکنان آن ملک را مشمول نظر عنایت فرموده مردم جراحات لکستان گشتند و مطالب و بیعت
ز غایب و عجز را بجز آنجا محزون گردانیده بجان غریمت بهار السلطنت اصفهان معطوف داشتند و دیگر
باره دولتخانه مبارک نقش جهان محل نزول شهریار کیتیستان گردید و تا کماه و صفایان خست نشان
با آنجا مطالب زیر وستان پرداختند از سوانح اقبال که در آن اوقات بمنصه ظهور رسید آن بود
که احمد بیک کو تو ال قلعه طبرک در ایام غیبت جایون آذوقه با آنجا بسیار بقاعه کشیده و اسباب قلعه
بر وجه لایق سرانجام نموده بود و در شهر و دکان کامران در آن قلعه بودند احمد بیک مورد طعن و بگوشت
نور اباراد و ای دور از کار متهم داشته و خاطر مبارک اشرف را از و غبار آلود خاطر گردانیدند بندگان حضرت
اعلیٰ هر چند میدانستند که این حکایت فروغی از صدق ندارد اما از عایت طریق احتیاط لازم بود و درست

که اتحاد بر تو ان کرد و قلعه چین را با دو سه شاهان که در آنجا فرمانروایی در دماغ ایشان جای کرده با تو ان
سپرد و نمی یافتند و مع هذا ایامی اصفهان چون قلعه مذکور را موجب شورش مملکت و اختلال احوال رعیت
میدانستند مبالغه در تحریک آن و در تفتیش ایشان می نمودند و حضرت اعلی با وجود آنکه ملک عظیم است و شریک
و همسر بر بنی تابد رعایت مملکت رحم فرموده و رضا با وفا و اعدام ایشان ننموده و بالآخره قرار یافت که دین جهان
ایشان را که چراغ قفس و قنور است از دیدن عاری و عاقل گردانیده و خاطر با کلبه از دغدغه ایشان فارغ
گردانند که ایشان نیز بکلیات مستعاز امیدوار بوده از تفرقه خاطری که اثافات ایشان را آشفته دماغ و
آسوده گردند بچهار نفر از شاهزادگان که ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا که برادران حضرت اعلی بودند
و اسمعیل میرزا که ولی سلطان حمزه میرزا و سلطان علی میرزا که ولی شاه جنت مکان بوده باشند میل کشیده
بطلمع الموت فرستادند و قلعه بزرگ را خوب بنوده و خاطر از آن دغدغه فارغ ساختند و اعلی پادشاه از این
امور که پیش نمودن عین بی انصافیت شو فلک نخستین نه انیت کار بسی یاد دارد و از این روزگار و از این
عنان توجه بصوب دارالسلطنت قزوین معطوف ساخته و در کاشان که در حسن خان استاجلو که از عطای
انظار یافته و در خدمت اشرف مشیر و مشارالیه بود بمطمنه آنکه تربیت یافتگان زبان مرشد قلنیان است و اعتماد
نیشاید بر دست حسن پیک حاجی لری قورچی خبر قتل رسید و از آنجا دارالسلطنت قزوین تشریف برده حضرت اعلی
در مکتب عالی پدید آمد و در مقرر سلطنت فلک مقدار نزول اجلال فرمودند و در آن اوقات محمد یحییان تبحر
که از امرای معتد زمان شاه جنت مکان و امیر الامرا بجز سعد بود و بتعاریف زمان دستبلائی و میان
از ملک برآمده و در حد و دار بپل و معان بمر میسر و بپای سریر اعلی آمده منظور نظر محافظت گشت بندگان حضرت
اعلی در مکهستان را و در دارالسلطنت قزوین بخرمی گذرانیده و بفرغت و کامرانی مشغول بودند و قانع سال میون
مقرون تو شفقان نیل که مطابق سده الف هجری که سال خیم جلوس است و قضایای آن سال تقدیر
ذو الجلال چون فصل شتاب نهایت انجامیده و باد بهاری صلائی زهرمت و خرمی داده و عشرت سراسر ایام
از گل و ریحان آرایش یافت و در اعتدال هوا و زو و در چرخ انیز جو عهد شاه جهان تازه گشت دولت پسرز عقی
نوروز جهان افزوز مبارکی و فیروبی و قمع یافته خسر و چهار باش سپهر و شرف نماز محل مقام و آرام گرفته کینی آرا گشت
شاه جهان و یون بارگاه در باغ بهادوت و باو جشن خمر و از آراسته چند روز در آن ریاض کوثر ریاض بهشت
و شادمانی گذرانده از جورشان خورشید لقا کام ستا بودند و چون خاطر انور از میرزا الطاف الدوزیر بخت محال شریف

که از روی جبل و غور بار کتاب آنها دیری میکرد و لیکر گشته بودند و از وزارت معزول فرموده حاتم بیک
از دیوادی که مرخص بودند صایب دای نیکو اخلاق و مستوفی المالک بود و بدین منصب والا از جندی یافته
اعتقاد و دولت لقب یافت و در همان ایام الحجاز روم از جانب پاشایان سرحد آمد خبر حکام بیان مصالحه
آوردند و متعاقب ایشان محمد قلیخان که از روم کابنغی با دواب رسالت پر و ختمه مصالحه را بر وجه دوازده
صورت داده مراجعت نموده بودند و در دپل که مقر حکومت او بود آمده شرف پای بوس دریافت تحف و هدایا
کند اینده نامه محبت این مختل بر تجدید قواعد مصالحه که از جانب حضرت خواند کار آورده بود و بنظر مایون
رسانید و مستعدان روم تا پنج صلح این سال فرخنده فال را حفظ یافته بودند و در آن مکتوب بخانه عیسی
جامه مندرج ساخته از سوانح آن ایام بگفته محمد قلیخان بعد از یکماه که در خدمت اشرف بود چون از او بیاق
جاوشلو و قوم مرشد قلیخان و محمد شریف خان که فرار نموده بکیلان رفته بودند مزاج اشرف که از طبله جاوشلو
عموما مخوف بود و ایش از اصحاب داعیه میداشتند از او مخوف کردند و چون مشارالیه مردی بارای و
هوش بود بی توجهی و انحراف مزاج اشرف و غمزد سعایت حاسد منرا تفرس نموده بود و این معنی بر ضمیر اشرف
بر توفور انداخته با و بد مظنه شدند و رعایت جانب خرم و احتیاط کرده او را گیرانیده چون قهرمان فنا
بقطع رشته حیاتش فرمان داده بود و همان روز قتل صید از برادرانش مراد خان بیک که وراثت دار بود
فرار نموده بالکاهی روم رفت بنا بر آن احمد بیک برادر دیگرش مخطوع الرجلین گردید پادشاهان
فقیران و کوره بطلب اند که نبودند و نباشند بفرمان کسی بعد از سیاست ایشان مرشد قلی سلطان
تو چلو مشهور بیکار کار که از او بیاق استاجلو و مشهور نظر شفقت بود بکیلان فرستادند که محمد شریف خان
و سایر فرار نمود با را گرفته بدرگاه والا آورده اگر خان احمد حمایت نموده ایشانرا بسیار در گنجی توقف نموده
حقیقت را عرض کند که اندیشه کار او کرده شود خان احمد چون دانست که نواب اشرف در دست آوردن
ایشان مبالغه عظیم دارند و دست از حمایت ایشان باز داشت و مرشد قلی سلطان ایشانرا گرفته پادشاه
آورد بی مسامحه و تاجیر سیاست رسیدند و از اطاعت و انقیاد بی که خان احمد درین باب نموده متوجه حال
او گشته در مقام تدارک خاطر مشارالیه شدند و صیبه قدسیه او را که نموده نواب کامیاب بود و چو استکار
نموده چند مرتبه بر اسلحه و پیغام بوقوع پوست بالاخره جناب اعتمادالدوله حاتم بیک وزیر را با چند نفر از
علماء و مشایخ بدین مهم بکیلان فرستادند و بیاق و بسیار غوسی و روح لایق ارباب داشته خاطر خان احمد

بناطقات پادشاهانه و تجدید و صلبت اطمینان بخشیده و ملج فاحشه و ستاند و چون حضرت بیلان رسیدند
خان احمد درین باب باو امتناع ظهور رسیده و خوشیهای بسیار کرد و چون قدرت و مطلقنداشت
بهانها که موجب تحویق بود میکرد و اعتماد الدوله باجایست و رای و کلمات دلپذیر جوابهای سکت ملزم
برده و وعده داده و بالاخره باکراه تمام سررضائی جنبانیده و عقد مناکحت بوقوع چوست اگر چهار اطوار از این
خاطر مبارک غبار آلوده کردید اما بنابر مراعات جانب سیادت و قرابت قریبه که با والد محترم بنده کمال
اشرف داشت و بشرف مصاهره این دو دمان مشغول بود از سلوک ناپسند او اغراض فرموده و تغافل و
ورزیدند و درین سال حکومت اهدان و امیرالامرائی کل ولایت قلمرو علیش گرتا سرحد بغداد و بشا هزاره
کامکار محمد باقر میرزا تفویض یافته اهل پات بلازمیت او مامور شدند و اغور و سلطان پات بکات
شاهزاده مذکور منصوب گشته روانه اهدان شد و چون شرط مصالحه و میان اطلای اساری طرفین
بود چند نفر از پاشایان سیام لو پاشا که در محابیات تبریز گرفتار شده و رقله قهقهه محبوس بود از آنجا
اطلاق فرموده روانه روم گردانیدند و از جانب دوم نیز شاهرخ خان مهر دار و مهدی قلیخان شامو
و قورخس خان شامو و رفقا را مطلق العنان ساخته روانه این خوب نمودند شاهرخ خان در راه جبار
شده و دیست حیات بمقتاضی اجل سپرد و دیگران آمدند اما قورخس خان بکمت آنکه در قضیه شنیعه
قتل مرحومه بیکم والد محترم نواب کامیاب اعلی و خیل بکجه امیل بود حسین قلی سلطان پسر و قلیخان
در تبریز باغوائی امیرخان قتل آورده و در قضیه سلطان حسین خان پدر علی قلیخان لاله حضرت اعلی
نموده بود و در خدمت اشرف مستحق انواع سیاست شده بود همان لحظه که در برابر ایوان چهل ستون
بنظر در آمد شعله غضب شاهانه مشتعل گشته و در ابست مبارک خود بخود رسانیده بمکافات اعمال سابق
تقتل آورده و مهد قلیخان مورد الطاف و اعطاف گشته منصب مورد وثوق ایشک آقاسی باشیکی
سرازمی یافت از سوانح عصیان و طغیان دولتیار خان و خلیل سلطان سیاه منصور است
که از امرای زمان شاه خجست مکان بود و در خدمت شاهزاده سلطان محمد میرزا و ایام فتنه تکلم و
خدمات شایسته تقدیم رسانیده بمرتبه امارت ترقی نموده و در حدود سلطانی و نجاس الکاد و تیول او
عنایت شده بود و بعد از قضیه احوال شاهزاده منصور پائی از حد و خود فراتر نهاده قلعه و نجاس توب
نموده آذوقه و یراق بسیار جمع کرده و در آن ولایت کوس من الملک زده ابو طالس میرزا را نیز ابر و

معاظه او نبود بعد از جلوس هایدون اعلی مرشد فلیخان که سفر خراسان در پیش داشت مهم او را و قیام نهاد
بنگر کار او سپرداخته و بعد از آن حضرت اعلی شاه فیصل الکنی حسین قلی سلطان را بر سر او فرستادند و او را
قلعه را محاصره نموده اما کاری نداشت باز آمد چون بندگان حضرت را در شش ماه محاصرت عواقب غارس کردن
مشاغل غلیظه در پیش بود و با مور جز و پیرداخته متوجه اصفهان شدند و او را در موکب هایدون بیشتر از پشته انگیخته
بنظر آورده دست درازی بولایت نرپی نمود و کردی از بدولت آن اگر او بر سر او جمع شده در مقام
حضرت اعلی در آمده خار راه مترودین بودند بطریق قطع الطريق اموال و اسباب مسلمانان را تصرف
شده قلعه در آورده بلا زبان قسمت میکرد و درین سال که حضرت اعلی در دار السلطنت قزوین تشریف
داشتند از ملازمت عقبه علیا قاعه نورزیده بدرگاه جهان پناه نیامد و مع هذا در محلی که باو نسبت شد
خصوصا سلطانیه و اهر و زنجان و طاه و در جزین و آنحد و دست تطاول در آن کرده ملک مطلق خود
پنداشته آنچه میخواست میکرد و در هیچ محل آداب و رعایا خلاف اشاره او نمیتوانستند کرد و بی اندکی
او از حد اعتدال تجاوز کرده بر ذمت محبت با دشمنان و دفع اول لازم گشت و راول حال محمد یقینان
شاملو را بر سر او فرستاده متعاقب حسین خان توحی شمشیر شالمو حاکم قم را نیز فرستادند و ایشان
بر آنجا رفته قلعه را محاصره نمودند و از جانبین محاربه و مجادله وقوع یافت تا آنکه کار باو تنگ شده
بکسین خان پیغام داد که چون از قریب باشن خصوصاً شالمو خایف شده ام بیرون نمیتوانم آمد اگر کسی
هایون بدین طرف نهضت نماید خود را بر یکاب مقدس شاهی میرسانم که آنچه رعایای خاطر هایدون باشد
در باره من بطل آورد حسین خان این معنی را موعوض داشت و بندگان حضرت اعلی بتقریب حبس و شکنجه
کوزن به آنحد و توجیه نموده بعد از سیر و شکار بکوالی قلعه تشریف بردند و دولتیار که از قلعه دوری
بتنگ آمده از مدد و کمک میبوس و از بهوشی باده غفلت خود سری اندک بهوش آمده چاره جز بیرون
آمدن نیافته در جان و زر که بندگان حضرت اعلی قریب قلعه رسیدند بیرون آمد چون اوایل جهان را
بود و تپه و تادیب مقهوران پیش نهاد و همت گشته نایزه غضب در باره او نبوغی اشتغال یافته بود
که خبر بزلال تیغ آید از منطقی نمیشد همان لحظه مور و عتاب خطاب گشته مقید و مجبوس گردید و قلعه
بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده بکلمه قضا جریان ویران گشت و مشارالیه را بدولت
قزوین آورده در میدان سعادت آباد دست شمشیر سیاست افتاد و خرمی سستی بیاد فساد و همچنین

میر خیزه خان طالش ولد بایمده خان طالش که پدرش مرد صلاح اندیش نیکو نهاد و در زمان شاه جنت مکان از
امراء عالی مقام و یکمین آن صادق بود و این دو دمان بود و او خود را در شد و محفل نیز پدر و استر همین سرگوت
بناخن غرورینخارید و میخواست که در شوکت و اقبال و ملک و مال از پدرش و از همه کس در پیش باشد پدر او را
موردش بی دخل کرده در الکاهی کسره کیلا مات نیز که قریب جوار بابو داشتند و غل میخورد تمام دست حکام طالش
و آنکه و در بزرگی امیر پذیرفته طوعا و کرها مطیع و مشغولش بودند و چون افتاب دولت شاهی از افق خراسان
طالع گردیده زمام جهام و کالت و قضاة افتاد شد قلیخان بود چون میدانست که هنوز قوا در قصر سلطنت
استحکام و سر رشته دولت انتظامی نیافته بجهت تالیف قلوب دیگران نسبت با و جز اغزاز و احترام امری نبود
نمی آمد و او بر اقران سیمت گرفته بیشتر از همه امرای آنکه دو پایه سریر اعلی آمده مرشد قلیخان را بحیل و حربه
زبانی با خود رام ساخته معات خود را بر وجه دلاوه پرداخته روانه الکاهی خود شد درین اوقات که بندگان
حضرت اعلی امور جهان داری بکف کفایت خود گرفته همت بر اصلاح احوال سپاهی و رعیت گذاشته بودند
خود را برای یک یک بدست آورده مساحت مملکت را از وجود فساد و لودشان می برداشتند و آنجهانست
و استحکام قلعه شهدان مخور گشته از امان خود پنداشته بقاعده سابق سلوک میکرد و چون میانه او و
حسام یک قرا با طوباب وجود قرب قراست که با یکدیگر دارند بکالت مختلفه نزاع و جدال روی نموده بی اندیشه
نسبت با ایشان کرده فیمابین خود ناخته شده بود و در وقت که فرهاد خان در خدمت شرف مخور و محترم
و صاحب اعتماد و اعتبار گشته انتظام معات تمامت ولایت نوز با بجان برای بر ویت بود و ذوالفقار خان
برادر او مفوض گردیده بود و امیر خیزه خان بیشتر از پیشتر در مقام سرکشی در آمده کوس مخالفت میزور و احمقان
آرای جان متعلق گشت که قلعه را از دست او گرفته اگر آثار اخلاص و یکجتهی از ناصیه احوالش بتواند باشد تقدیر
قابلیت تصرف الکاهی موردش کرد و او را با نخوت در میان دماغ او جای گرفته باشد در اصلاح آن کشید
حسن خان جادو شلو قوچی تیر و کارابین خدمت نامزد فرموده فرستاد و امیر خیزه خان سر از پایعت حیده
او و خان امیر بادشاهی نمود و چون قلعه شهدان که قلعه ایست بر فراز کوه واقع شده و از غایت رفعت بلند
با فلاك الافلاك و عوی مساوات میباید ساکنان بروج رفیع با سکنه صوامع ملکوت و مسا با سبایان
مشبهند و ارشش با سبحان قلعه سپهر هم اوازند و جانا مضمون این بیت که ز سکن انداز او سکنی کجی
بن از غری سر کوان شکستی ماصدق آن قلعه فریاد است و امن آن قلعه بلند اند قلعه الوی و نه ملکیت

که یک ماه پیش خبر دو فتنه از طریق بهشتی که عبور میفرموده بغایت دشوار است تا بسوار چه درسد درین صورت
جز آنکه راه آمده شد اهل قلعه را مسدود و ساخته القدر توقف نمایند که قلعو از آنوقت خالی کرد و دست ایشان
دیگر نبود امرای نظام بعهده و قلعه جالی که مناسب اقامت بود نزول فرموده راه را مسدود ساخته و گذار از تصرف
و مردم طوالتش اخبار و دشواری که کرده نزد امیر قلعه بخدمت موجود قیام می نمودند امیر حمزه خان که مرد قابل بود
و آنست که آخر الامر قلعو از آنوقت خالی میگردد و از روی انضباط قلعه را خواهد داد و شاید این کافر نعمتی برنگردد
از او اولادش لاحق خواهد شد و بعضی اعتراضات امیر حمزه متاخرت فرستاده عرض کرد که چون میانه اولاد
حسام یک قرا مانلو و دو مان بنده خون در میانست و ایشان در مقام انتقام اند به نجات بیرون
آمد التماس دارم که یکی از امرای شالمو را بفرستند که قلعه را با وسایم و خدمت زیارت حضرت عالی
از زانی دارند که بدان سلطنت غلظی استعدا یافته بدرگاه اعلی ایم این شول درجه قبول یافته حسین خان شالمو
حاکم قرا فرستادند و چون بجای قلعه رسید بجهت اطمینان قلب مشارالیه ذوالفقار خان و جماعت قرا مانلو
از بجای قلعه کوچانیده امیر حمزه خان بوعده و فائز و از قلعه بیرون آمده پیران خود را بدرگاه اعلی فرستاد
خود بانسان و حبیبیان از راه شروین بیرون رفت حسین خان قلعو را بر حسب فرمان قضا جریان بخ و القضا
سپرده بدرگاه اعلی آمد اما امیر حمزه خان بعد از زیارت عقبات عالیات بشروان خود نموده از خوف و
فرمان خان بدرگاه اعلی نخواست آمدنا چار بار و میان مدارا میکرد و شروان توقف نموده آخر الامر یکی
از صوفیان طوالتش رفیق او بجهت آنکه او در میان مخالفان رو به توقف نموده با ایشان همراه و مساکنت
بود وقت فرصت کرد و او را از بار سبک ساخته خود را بیرون انداخته سر او را بدرگاه اعلی آورد اما
بندگان حضرت اعلی بنا بر حقوق خدمات سابقه آن سلسله پیران او را مورد شفقت گردانیده و سبک
غلامان و درگاه منقذ شدند القصد بعد از وقوع این خدمات حسن خاتمه و شلوار حکم شد که بابک کام آقا ترک
دار و غنچه و قترخانه هایون که مرد سفید پیش میرا برای و هوش بود جهت تعیین سنو و سرحد بطریق تحقیق
وقت مقرر شده بود درین امر به وقت و مشاکمت نماید و ایشان اطاعت امر انشرف نموده انخدمت را
کامیابی تقدیم رسانیده مراجعت نمودند درین سال شاه وردی خان عباسی بولد محمدنجان حاکم کوچه
که درین چند وقت دم از استقلال زده بسیاری از ایل و الوسات و احکامات قلعه و علیت کر را کوجانیده
بولایت خود برده بود و خود را از تابان مردم میسر و درخوا که در میان قزلباش و مردمی مصالحه واقع شد و کس

بدرگاه محلی فرستاده و عهد کرد که اگر رقم مغرور ذلالت سابق او کشیده شود بعد از یوم بر جلوه بندگی و انقیاد و تعظیم بوده باشد
چون طبقه الوار و دودمان عباسیان که مذکور از قدیم الزمان شیعه مذہب و دوستدار اهل بیت ۱۲ اند حضرت اعلی
از اعمال سابق او انعام فرموده و در مقام التفات شد و او را بشرف مصابرت و دودمان قدس نشان صغیر از آن
استیاز بخشید و بیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا را بجای او در آورند و همیشه او را خواستگاری نموده
منصوب و یک ناظر را بعین مهم نیز و او فرستاده و مقصود یک باین شایسته آن عقیقه را بخراسانی مقدس او و
در سلک محدثات سر اوقات سلطنت نظام یافت و ذکر رفتن فرهاد خان بحسب اشاره همیون بخراسان باز
گشتن او و آمدن عبدالمومن خان بخراسان و تخریق قلعہ و غنائی بفتح محال دیگر چون حاجی محمد خان پادشاه خوار همیشہ
با این دودمان دوستی و اتحاد و ورزیده و در زمان شاه جنیت مکان محمد قلی سلطان پسرش را بدکاه جهان پناه
فرستاده بود و بین الجانین مرسله و کلمه شد مرعی بود و درین دو سال که عبدالمؤمن خان پادشاه ما و دال الله
و عبدالمومن خان پسر او کمر تخریق ولایت خراسان بسته تا مشہد و نیشابور چنانچه مفصلاً در قضایای ہر سال قیوم
کلمک بیان گشت بتصرف و راورد حاجی محمد خان اظهار اخلاص و تجدید دوستی قدیم نموده مکرر اطمینان درگاه
والا فرستاد و از تخریق نیز محمد قلی یک عوکر کوثر و مشارالیه رفته بود و درینو لکتابی از جانب او رسید کہ اگر
یکی از امرای نامہ اربا فوجی از عساکر ظفر شعار بخراسان فرستند این دو خواہ نیز آیدہ باتفاق او در دفع شرع
کویشیم چہ ہر گاہ کہ الکای خراسان بتصرف الطبقہ قرار گیرد و طمع در ولایت او رکنج و نوار زم نیز کہ بخراسان
پیوستہ است خواهند کرد و لہذا در اوایل این سال برای جهان آرا می بدین متعلق گشت کہ بنفس تخریق
در دال السلطنت قزوین توقف فرمودہ با نظام مہام ضروریہ دین و دولت بہدارند و فرہاد خان را با جمعی از
عساکر نصرت نشان بجانب خراسان فرستند و در اول نوروز فیروز ساعت سعد اختیار فرمودہ او را روانہ
نمودند محمد یحییان تخفای کہ مرد روزگار دیدہ کارآزمودہ بود با اسلحہ خان بہمدار و جمعی از امرای رفاقت او را
گشتند بر لیج مطاع با سیم امرای خود میان عرضہ دریافت کہ بر سر فرہاد خان جمعیت نموده از صوابدید او
در گذرند و بشمارالیه سفارش فرمودند کہ اگر عبدالمؤمن خان و عبدالمومن خان بنفس خود بخراسان آیند چون
امہ را پادشاه مقابلہ نمودن رسم و این نبوده نیست عنان از جملک مجیدہ برکنار نشیند و حقیقت عرض
والا آنچہ مقتضای وقت باشد بفعل آیدہ و در تخریق نیشابور و مشہد مقدس و آمدن و سعی بلیغ بطہور او فرہاد
خان انگشت قبول بر دیدہ ننہادہ روانہ مشہد مقدس گردید و حاجی محمد خان پادشاه خوار زم را از آمدن

خود خبر داد و چون بچشم بسلام رسید حاجی محمد خان بکشت نزع که میان او و او زبکیه بود بداند و داده بود از این
فرمان خان خبر یافته بچوای بسلام آمد و مقام مناسب خیمه و خوراکه او داشته و اسباب غنیافت و توابعات رسمی
تقدیم رسانیده تحف و هدایای لایق کندانیده و با ملازمان این آستان تجدید عهد و پیمان کرد که در دفع شر
عبد الله خان و پسرش محمد و معاون یکدیگر بوده باشند و از یکدیگر جدا نشده هر یک بار دومی خود بازگشتند و فرهاد
خان کوچ کرده و در طرف نیشابور آورد و ابو مسلم خان جادو شکو که حاکم اسفراین بود و امرای بیات و غیره که از آنجا
بودند بر سر او جمعیت نموده قلعه نیشابور را محاصره نمودند و او از آنجا فریاد خان و اتفاق حاجی محمد خان با او
پیچ رسید عبد المومن خان با لشکر پنج و بیشتان و حصار شادمان و اند خود و شهربان بخراسان آمد و او از آنجا
آمد و گفت که عبد الله خان نیز با لشکر و از آنجا آمد و در گستان بر سر خوارزم رفت حاجی محمد خان این خبر شنیده
بجانب خوارزم بازگشت و فرهاد خان خبر آمدن عبد المومن خان شنیده مترو و خلعت کردید و با امر او پیش سفیدان
که همراه بودند گفتاش نموده بعضی صلاح و جنگ دیده بعضی دیگر از عقلا و ریش سفیدان کار از خود مصلحت
در کردن کردند نمیدیدند و برین فکر اندیشیدند که با نظر فرستاده بودند خبر رسانیده
که عبد المومن خان با یلغار بشهد مقدس رسید و بر عت برق و باد می آید و زلزله در میان قزلباش افتاده
فرهاد خان چون از جانب حضرت اعلی که کنگ عبد المومن خان مامور نبود و چهار پاد و لیری نمود و امرای خواست
هر یک با کمای خود فرستاده که در حفظ و حراست قلعه خود کوشند و خود از نیشابور کوچ کرده بی آنکه احدی
از لشکر قزلباش در موضع تلف آید بسلام آمد و حقیقت معروف داشت و بر حسب اشاره علیه شاهی
از آنجا بقره وین بازگشت و عبد المومن خان در همان دو روز بچوای نیشابور رسید و رفتن قزلباش را فوجی
عظیم شمره زیراکه با یلغار آمده بود و زیاد و مردمی با وجود و بعد از چند روز که اجتماع عساکر او زبکیه و شادمان
تخت لشکر بر سر ایل پارت که در حدود نیشابور و بلوک معدن فیروزه اقامت داشتند فرستاد و ریش سفیدان
بیات که در حدود نیشابور بودند صلاح حال خود و اطاعت و انقیاد عبد المومن خان دیده اظهار متابعت نمودند
و جمع کثیر از عظامی انقوم در راه و کان بخدمت عبد المومن خان رفته اند که از آنجا عت کینه دیرینه در خلعت
داشت و در سال گذشته جمع کثیر را از او زبکیه بقتل آورده بودند بقتل ایشان فرمان داد و محمود سلطان
ولد بابا الیاس و اکثر عظامی طایفه پارت در آنجا بقتل رسید و بقیه السیف غارت شده و پرتی خاطر
متفرق و پراکنده شدند بر سر احمد سلطان برادر محمود سلطان بدرگاه جهان بنده آمد و در رکاب طوفان

انقصه عبدالمومن خان درین سال که همت بنوخل خراسان بستر بالشکر بر خاجوی بر سر قلعه اسفراین آمد و محاصره نمود
ابو مسلم خان با جمعی از غازیان استاجلو و اکثر امرای غیره که در آن قلعه جمع آمده بودند بکف و حراست قلعه و استحکام
برج و باره پرداخته در لوازم قلعه داری میگوشتیدند و عبدالمومن خان و بنوخل حصار اسفراین سعی بسیار نمودند و به
نصب کرده تا چهار ماه مدت محاصره امتداد یافته چند مرتبه یورش عظیم واقع شد و محصوران قلعه مردانگیها کرده
در یورش جمعی کثیر از بهادران نامی اوزبکیه مقتول گشته خندق قلعه از اجساد قسملان انباشته گردید چنانچه
موازی چهار هزار کس از اوزبکیه کینا در جنگ افتادند و بدو شده بودند و در هر مرتبه عبدالمومن خان از اشعه غضب
افروخته میشد هنوز چون صلح رومیان واقع نشد دستور سرحد تعیین نیافته بود و امیر حمزه خان و دولتا
خان در عراق و آذربایجان کوس مخالفت میزدند و خاطر از افساد امرانی که بگیلان گریخته بودند هم جمع نبود
حضرت اعلی در دست رفتن خراسان نمیخواستند و توجه خاطر با نظام آن حالات مصروف بود و بعد از آنکه از قضا
مذکور بنوعی که مرقوم قلم وقایع نگار شد فراخی دست داده اندیشه خلاصی محصوران که وقت تنگ شده بود
در یورش اخیر که طاقت و توان در محصوران نمانده بود و اوزبکیه بر برج عروج نموده بر قلعه مستولی گشتند
و دست بقتل و غارت بازید و بر متنفسی ایقامت کردند ابو مسلم خان با چند نفر از جوانان و یکی از برج
خود را حفظ نموده تا سه روز جنگ کرده تا تیر و کیش و کلوه و باروت با خویش داشتند احدی از بهادران
اوزبکیه را جرئت آن نبود که بران برج ظفر یابد بعد از آنکه آواز تنگ انقطاع یافته صفیر تیر از رفتن باز ماند
اوزبکیه دانستند که دیگر طاقت محاربه ندارند هجوم نموده برج را گرفتند و آن شیر مردان متاع کرانمایان
در بسته بازار اخلاص و غیرت و مردانگی بموض بیج در آورده با خنجر بران و تیغ خوششان با اوزبکیه دست
و کربان شدند و مردان و اشراف و اعیان را کتک میزدند و کتک میزدند و کتک میزدند و کتک میزدند و کتک میزدند
بود یکی از بهادران اوزبکیه که او را میخواستند بر مردانگی او جفا آمده او را حراست نموده صحیح و سالم از اردو
اوزبکیه بیرون کرده براق آمده بود و حقیقت قضیه مذکور را بنوعی که مرقوم گشت به بنده تقریر کرد و الحده
علی الراوی چون حضرت اعلی ابو مسلم خان بکشتن بی ادبی که در جنگ سو سفند بر شیر از نسبت با حضرت صدد
پا فت بود بی التفاتی تمام داشتند و با دماغی بر قتل او مخورند و عبدالمومن خان بعد از تسخیر اسفراین بلد
سبزوار و قریای جاجرم و شیخان و جور بدو آمد و در اکیط ضبط در آورده حکام بر کاشته بجانب بارک
و چون زمستان بود و در آن زمستان رفتن خراسان بکشت خرابی و لایت و فقدان آذوقه اثری مترقی شد

عالم ارایی بدان قرار گرفت که در اول بهار فیض آثار شکرهای ممالک راجع نموده و لای ملک ستانی بجای مجاسات
افزاند و در آن زمستان بهار السلطنه اصفهان تشریف برده از آنجا به ابرار العباد و نیز فرستند و باز باصفهان نمود
بقیه زمستان در آن بلده بهشت نشان بهشت بر سر برده به اود و دهی و کاجوئی خلایق شغول بودند و آخر زمستان
بهار السلطنت قزوین مراجعت نموده سوانح ایام سعادت آنار میمنت انجام و نسل ترکی مطابق سده صدی الف
هجری که سال ششم جلوس جاییونی اتفاق افتاده گشت طراوت طراز بارشیم بهار به رنگ زندگهار
و دو صیقلی روزگار و رایت نور و زکشت سایه فلک و جهان بهشت زار بهار صحن چمن از غبار و ترکسجی کشته
محو تماشای گل به سوسن آزاد کشتک شیفته زلف یاز تخت نشین فلک چهارم از آرمگاه وی بیرون خرامید
برسند و شرف تنگ یافت اعلی شاه بهار عالم آرا با هزاران برگ و نو ابره ناکشته روشنی بخش قناری و کاک
کر دید و سلطان کشور بهار جهت دفع صولت سرمای دی بر تختگاه چمن لای شوکت و خرمی افروخت باد بهار
صحن چمن راجعت جلوس خسرو یاچین سپاه از خشم خاشاک غم زبانه پروانخت حضرت شاه جی استار به
که همیشه خاطر مبارکش متوجه دفع معاندان و استرداد بلاد خراسان بود و تا جلوس جی افروخت بر سرند و باز وی
ایران و تختگاه شاه بهشت مکان وقوع یافته بود شرف زیارت حضرت سلطان الاولیاء برهان الاصفیاء
الحق و الحقیقه والدین شیخ صفی الدین قدس سره الغریز و مشایخ عظام که اجداد و اکرام آنحضرت اند و ریافتند
و تا غایت یکمخت فکر آن نور با بجان و محالفت رویان ادراک آن سعادت و در عهده تعقیق مانده بود درین
اوقات چون صورت مصالجه بر وجهی که مرقوم گشته دوی نمودی جمله خاطر از انظر و مطمئنان یافت و شوق درک
طواف مراقبه مشایخ عظام در ضمیر نیزش از دیاد بند پیرفته بود و از مقر سلطنت روز افزون به انصوب در
حرکت آمد و در خوشترین زبانی بدان استان بهر نشانی سید و شرایط زیارت تقدیم رسانید و سکنه
آن متببه را بصلوات و صدقات نوازش فرموده از ارواح مقدسه آن کاشفان و قایق ملکوتی استعاده و خدمت فرمود
غرم توجه خراسان فرمودند چون شاه وردی خان ولد خلیفه انصار حاکم قراجه دماغ درین دوسه سال که دولت
آذربایجان از پادشاه نافه فرمان خالی بود و لای شوکت و اقتدار بر افراخته با عیالی که خلاف عقیده انصار
بود بر داخست و هنوز هوای خود سری دماغ داشت و قبل ازین نیز بر میان توپل بسته بر سرش به از جعفر
پادشاه تبریز فرستاده بود تا بجای و بلج را از سر کند آشته اظهار متابعت رویه می نمود و بعد از آنکه مصالحه و فوج
سنور و سر حد تعین یافت و الکای قراجه دماغ داخل سنور انظر شد مناسب این بود که شاه وردی خان باهم

سالك طريق مستقيم و بكميتي اين سلسله عليه بود و امن عقیده و حسن اعتقاد خود را كه بپوش عصفیان و بی اخلاصی
الوده شده بود و باب نه است و بیانی شست و شوی و ادواته تا كه اعتبارش را كه از افسر كمر كی این دو دومان عاری
شده بود و دیگر باره بتلج و تلج آراید و مسامحه كه بار و میان کرده بود و از با قضاى زمان بقیه نام نهاده و مقام
تدارك احوال اعمال سابق باشد مشارالیه توفیق این سعادت نیافته بجز عقبه بوسی شرف نشده و درین اوقات
نیز كه شوآن دولتی كه میطلبیدیم سالها بپرسیده راه خانه خود بر آورده و در دارالارشاد و در پل و تربت شریف
سلطان لادیا اتفاق نزول جایون افتاد تا يكهت از و بظهور رسید و بخاك بوسی این درگاه شرف نشد چون
والا نعمت شاهانه بران مقصود است كه جمیع كافر نعمتان ایران بجزای اعمال منفع گردند و الله و در بخان با تو
عظیم از خلا مان فرستادند كه بود ابد درگاه والا و از نعمت مشارالیه از ملازمت این استان در تافه سالك طریقه
فرار شده خود را بالکای كه داخل سنور و میوه بودند و خت و حضرت اعلی حاكم و يك جهت آنولایت تعیین فرموده
معات آن سرحد حسب المرام انتظام یافت از سوانج این سال خسته مال درین شهرت كز فرستاد و بر سر خان
احمد و متصرف درآمدن الكای كیلان پیش است كه با آنكه غزیت جایون به حضرت خراسان تصیم یافته و
امت والا نعمت مصروف امضای آن غزیت بود و بی اختیار این واقعه روی نمود و كز فتح ملكت كیلان
برورد كار عالمی بمر حله چایان نشیب و خوار حوادث روزگار و تجربه كاران طوارق لیل و نهار ظاهر و آشکارا
كه تا آخر بخت صاحب دولتی در اوج اقبال صاعد و در كل احوال مساعد باشد هر چند در امور دنیا غفلت
خطا كند و بخت سعادت یابد و دكا كشته خطای او مقرون بصواب افتد و هرگاه اخترا قبلش خفیف و
افتد اعمال و امضایش كه در نظر عقلای ذمه صواب نیاید خطا تیجه و بدو چو تیره شود و مره راز و كار همه آن كند كس نیاید
بكاره مصداق بمقتال صورت احوال خان احمد كیلانیست كه با وجود دعوی قتل و دانش و وفور عقل و خردمند
و تشویقات روزگار كه از لطمه بحر موج زمانه عذر خورده بود و قدر احسان و تربیت نواب سكندر شان و بخت
و عافیت كوشه امن با و كیلان نه استه خواست كه با این دومان ولایت نشان بچل و طراری پیش آید
از ملك مستقیم صدق گفتار و حسن كردار انحراف جوید و این مشاع كاسه در رسته بازار ادوات و اخلاص من
خ صدق پیش آور كینجا هر چه آرند آن بر نه و سابقا مرقوم ملك بیان كردید كه خاطر مبارك اشرف از اطوار انجیا
خان احمد و سلوك ناپسند او كه امر خواستگاری صبیبه اش بظهور آورد و غبار الوده كشته بود و فائش تفاعل انجیا
و اخلاص نشان از شعله خور ساخته و در مقام مكافات نشدند و درین موقات دوسه مقید منظر هر شد كه موجب از دیا

کنند خاطرهایون که دیده اول آنکه در وقتی که امرای کبیلان رفته در ظل حمایت او ما و اگر فتنه بودند خان احمد چیم از خما
جونی خاطرهایون پوشیده در مقام حمایت ایشان در آمده از جاده اخلاص مخوف بود و خواجه حسام الدین وزیر
خود را از راه شبروان باستنبول نزد خواندگار روم فرستاده با تو تسلیم عرضه نموده بودند که ولایت کبیلان
حکم موثری نیست و طیب نفس پیشکش و دو مانع از عثمان بنیایم و اگر از شروان فوجی از عساکر آل عثمان را
از راه دریای بلخجان فرستند قلعه لاهیجان را تصرف ایشان میدهم و از اینجا قزوین اندک راه است بخیر
عراق بهسولت دست میدهند بعد از آنکه این خبر به جمع هایون رسید موجب استعجاب گشته یکی از مجلسیان
بزم آهسته حساسه هایون حقیقت با و اعلام نمود اگر بسوء خطای خود قایل گشته از کرده خود پشیمان
انظار میکرد که قبل از رابطه وصلت از خوف و خشیت پادشاه بچنین خطائی از من صادر شده که بگشایش غم و
و غاضب داشت اما از طریق راستی عدول نموده انکار بلیع کرده گفت که خواجه حسام الدین بکلمه معطر رفته و من
احدا نفرستاده ام و خبری ندارم درین اوقات که معامله صلح با رومیه انعقاد یافت کس مقتدر از استنبول
رسیده حقیقت رفتن خواجه حسام الدین و بردن عریضه خان احمد چاچک بود عرض کرد خاطر اشرف از کفران
او بغایت آزرده گشته شعله غضب نوعی زمانه کشید که بحر قلع و قمع سلسله او الطغمانی پذیرفت و ازین شیفته
غلی که از زو بطور آمده درین وقت صدق آن بوضوح پوست آن بود که چون سموع او شده بود که جانی اعتقاد
الدوله و علما و مشایخ بجهت ستکاری صیداش می آمد بجهت آنکه عقد نکاح ایشان صورت شرعی نداشته باشد
صیبه بدو را بعلامی عقد می بند و ازین حرکت ناخوار و حیل سازی زشت نامهار که سزاوار مردم تیره روزگار
و شعبه و باز آن بد کردار غم نیست بایزه غضب افروخته ترکشت در تنبیه و تادیب او زیاده ازین تجاوز می ریزد
در طرف طبیعت کجائی نداشت حضرت عالی شایب کوشمالی او را واجب دانسته ماحلت مملکت را از دشمنی
برداشتن اهم و اولی شمرده از اردیبل فرادخان و ذوالفقار خان برادرش را با لشکرهای آذربایجان بفرستاد
از راه قزل آغاج و دریا کنار بر سر او فرستادند و حکم اشرف بامیر سیاهوش حاکم کسکه و علیخان حاکم کبیلان
بس ما و گشت که بمحکوم فرادخان کج گشته در تخییر پیش مرافقت و همراهی بطور آورند و فرادخان را از نظر
روانه فرموده و موبک هایون بدار السلطنت قزوین رسیده و از قزوین جمشید یک غلام خلاصه شریفه را
که حاکم قزوین بود با جمعی از راه دیلمان فرستادند و باینجه اعمال ناصواب که از خان احمد صدور یافته بود هنوز
رعایت صله رحم و رابطه او باین دو دمان منظور نظر مکرمت اثر بود و چون بنظر و نظر و در هر روز گشت شده بودند

مشورعت از موقف سلطنت با هم خان احمد عز اصداد یافت که همت والا بجنب سفر خراسان مصروف
و محسنت که دوسه سال توقف آن ولایت یافتن نماید قرب جوار و قرابت قریبه که فیما بین واقع است و حقوق
ترتیب این دو دمان مقتضی آن بود که از آنجا نبذ انواع مدد و موافقت بمنصه ظهور می آید با والد ماجد که کرام
و محضات استار سلطنت که در فرودین می مانند لوازم نیکو خواهی و همراهی وقوع یابد و ما را کمال اعتقاد بجانب او
بود هرگاه او اظهار موافقت با مخالفان یا یعنی رویه نمود و می نمود که این ولایت بدست ایشان در آید و چگونه
توان این بود بهر حال چون این خبر اشرار یافته دور و نزدیک رسید مناسب آنست که بنده را که با فائز
بر اخلاص خود و مروت شایسته کرده بغرضه بوسی سرافراز کرد و دو مجددا خبر موافقت او با این دو دمان
رو میان رسد و اگر خاطر او در نیوقت آید ن او قرا نگیرد چون یساق خراسان در پیش است پس خود را با
با والد اش که عمه محترمه می یابون داشت بابر اوران خواججهام الدین که بروم رفته برسم استشفاع بخدمت
اشرف فرستد که نایب محبت رعایت حرمت عمه محترمه از تعمیرات و اغراض فرمایم و ایشان را مورد الطاف
شما بانه فرموده باز بآید و ایم و آمدن آنجناب بعد از معاوت سفر خراسان اتفاق افتد و خان از استی
و طوالت گذشته از کسر امیر سیاهوش و از فرعون علیخان با متجده آن ولایت بدو ملحق گردیدند و مشورت
آیین که با هم خان احمد صادر شده بود ارسال داشتند و خان احمد که گوش سخن نبوش نداشت اصلا
آن حکایت را بسع رضا نشنود و بنوعی متوحش و خوفناک شده بود که نه روی آید و نه ایستادن داشت
پس الجمهورین مذکور گشت که چون در علم نجوم مهارتی داشت در زیاچه طالع خود نظر انداخته خاطر نشان او شد
که درین سال مالک او بدیکران منتقل گشته او را از ملک موروث جلادست مبدد خاطر بران قرار داده بود که
بکشتی نشسته بطرف شروران رفته از آنجا بخدمت خواند کار روم رود و اهل کیلان باطبع نوعی خواهان نواب خان
اعلی بودند که خان احمد کمون خاطر خود را بطور نیتوانست آورد و غده آن داشت که مبادا امرای کیلان
او را برقت خدمت اشرف جیر نماید بکسب نایب قراچرب و لشکر کشی داده شروع در صف آرایی کرد و در میان
که از طبقه سلاطین کیلان و از امرای بزرگ بود با کیا جلال الدین محمد ولد کیا رستم سپهسالار دیلمان و طایفه کولی
سپهسالار و سوار تمام لشکر کرده تا بستم هزار سوار و سی هزار پیاده تفکیک و کماند از فراهم آورده بمقابل فرماون
فرستاد و هر دو فریق بکنار سفید رود فرو داده در برابر یکدیگر صف کشیدند و خان احمد بعد از رفتن لشکران
نمود و حواجر و اسباب خزاین و طلا آلات و نقره آلات آنجه بکشتن آن میر سپید فراهم آورده بجانب لشکر دوید

فرستاد که در کشتی نهاده اند و فرار باشد و محذرات حرم را بجانب تمام فرستاد که هرگاه رفتی باشد از اینجا بکند
و بیا رود و خود منتظر بود که از پرده غیب بروی بناید فلان یکم و روز در کنار سفید رود نشست تحقیق کند
کرده که از کسی که مناسب عبور است که بگذرد اختیار نمود و شکریا را عبور امر نمود امیرای کیلان چون مشاهده
این حال نمود بمحضه قتال گشته از جانبین جنگ در پوست از دو تفنگ تفنگیان طرفین پشته و جنگ تیر
و تار یک گشت امیر کیلان بعد از اندک زمانی که بحرب قیام نمودند قوت و قدرت لشکر قبلاش و کثرت
تفنگیان و ضعف و مستی جنود خود را مشاهده نموده و گشتان از کار باز ماند امیر عباس که سردار لشکر
و اعضا و سپاه بود و همان از حرب بچده طاشه کولی و دیگران نیز شکست خورده را و انزام پیش گرفتند
و چون خبر انزام لشکر بجان احمد رسید با محمودی از خدمتکاران سوار شده بکنار دریا رفت و کیا فرید
که از امیر امیر کیلان و ایشک آقاسی باشی حرم بود و مقرر نموده که حرم محترم او را با حبیبش بکنار دریا آورد که
بکشتی رفته روانه شود و آن کردند کیا فریدون لایق ندانست که صیبه شاه جنت مکان و صیبه را ده کشت
بولایت مردم روند و جایست حق نعمت و ملاحظه ناموس هر دو طرف کرده عنان از راه دریایان زحمت
شاهزاده را از طریق غیر معمول و بهام برده از اینجا بخدمت اشرف آورد و خان احمد در کنار دریا بعد از انتظار
بسیار از آمدن شاهزاده و صیبه اش با یوس کشته محال توقف نیافته با اتفاق محمد امین خان پسر حبیب خان
که او نیز دختر شاه جنت مکان بود و از آشوب و تراجع برادر و فتنه مردم پیرس نزد او آمده بود روانه
شردان شد حضرت اعلی شاه فی ظل الهی نفیس هایون سیر کیلان فرموده از راه دیلمان متوجه لاهیجان شدند فرید
خان نیز بعد از شکست لشکر کیلان بلا هیجان رفت امیرای کیلان چون از توجه موکب هایون خبر یافتند علی ی
باستان سده نشان آورده در لاهیجان بوساطت فرید خان سعادت باهی پس مشرف شدند و بند مکان
حضرت اعلی شاه فی ظل الهی جهت تالیف قلوب کیلانیان بامیرای کیلان بنظر التفات و عافیت گریسته
یکی را مشمول التفات و احسان گردانیده بخلع فاخوه سرفرازی بخشیدند و کیا فرید و فرما با او خدمت آوردن
شاهزاده بنزد عوالم از اقوان ممتاز گردانیدند و از علیان لشکر کیلان جمعی که قابلیت ملازمت هایون
داشتند بقلم و آورده مواجب و مرسوم و انحراف حال هر یک تعیین کرده در سلسله مسا که منصوره انتظام دادند
سایر تنجده و لیام که همیشه امیداد سفر و یساق ایشان از صبح تا شام بوده و حالت بیرون آمدن از محل و مقام
خودند از نبال طوع و الرغبه و رعیتی اختیار نمودند و ریات نصرت آیات چند روز در لاهیجان توقف نموده

کیلا سیار خلاف موقع ایشان بر حسب مرام انجام داده معافات و ادوارات سادات و علماء و زهاد و
متولیان وزارت را با مفاقر و نساخند و الکامای لایحان داشته شاه امیرالامرائی کل کیلان میرعباس شفق
شده وزارت کیلان بخواجه مسیح کیلانی تفویض و الکامای سهام طائش کوی مرحمت شده و الکامای دیلمان را
جلال الدین محمد دادند و ران کوه را بولی سلطان صوفی مرحمت فرموده بر سایر محال حکام و دارالملکانش
کما پیشته معاودت بمقر سلطنت فرمودند علیحان بکومت کیلان به پس سرفراز شده سه هزار تومان
سایه کش قبل نمود و الکامای محال را که از تراج اذربایجان است و ولایت کسر نزدیک در اواز خدمت امیر سیار و شایسته
فرمودند بعد از فراغ خاطر از محلات کیلان عنان غزیت بصوب خراسان معطوف ساختند ذکر توجه ریایات نصرت
آیات بجانب خراسان و فتوحاتی که در آن سفر خیر اثر روی داد و بیان بعضی حالات اوز بکسر در ارسال
حضرت هابون اعلی در اول بهار خجسته آثار بعد از فراغ از مهم کیلان روی توجه بطرف خراسان آوردند و حکم شد که
طوائف قزلباش از اطراف و جوانب بغرم بیاق خراسان بار روی کیهان بوی آمده و چون بطعام بمسکون
فرجام یمنی کردند و از امر اعیان کیلان میرعباس با طائش کوی و کیا جلال الدین محمد و جمعی دیگر در آن سفر
خیر اثر دریافت موبک هابون اختیار نمودند و ریایات نصرت آیات از راه یللاقات لار و فیروز کوه در حرکت
آمد و چون بطعام مغرب سراوقات اقبال گشت قریب یکماه در آن مکان جهت اجتماع عساکر نصرت نشان قیض
واقع شد درین سال میان نور محمد خان ابن ابوالمحمد خان والی مرو شایه جان و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم
که با یکدیگر قزلباش تیره دارند کلفت و نزاع پیدا آمده حاجی محمد خان ولایت نسا و درون را از تصرف نور محمد خان
بیرون آورده بمحمدان خود سپرده بود نور محمد خان چون تاب متفاوتت افتاد داشت التی بعد از آن پاره
با و توسل جست و از و التماس نمود که نسا و درون را از تصرف حاجی محمد خان بیرون آورده با و سپارد و
شرط نمود که هرگاه نسا و درون با داد و عبد الله خان بدست آید الکامای مرو که چهار جوی بخارا قریب است از
عبد الله خان که همیشه از روی مرو داشت بمعنی را فوری عظیم دانسته بغرم نسا و درون از راه چهار جوی
بجهد و مرو آمده اما سطح نظرش ازین آمدن جز تصرف مرو نبود نور محمد خان سفاهت و بغضی کرده از غایت
تعلق که بولایت نسا و درون داشت مرو را بکاشتگان عبد الله خان داده یکده منزل پیش آمد و درین اثنا
آوازه توجه ریایات هابون شایه عبد الله خان رسید و از طرف خوارزم نیز خبر آمد که حاجی محمد خان که با
حضرت اعلی شایه علی الله دوستی میوز و غزیت آمدن از طرف دار و عبد الله خان که مطلب خود را پیش

بفعل آورده ولایت مرور و تصرف شده بود این اخبار را بهانه مراجعت خود ساخته مورخ محمد خان لعلت که هرگاه
بمحاصره قلعه نشاء مشغول گردیم بخیل که مدت محاصره بامداد کشد و اینک پادشاه قزلباش و والی خوارزم و محمد خان
این جانب از دو طرف در حرکت آمده اند درین سال با اهمیت ده که بطرف بخارا مراجعت نموده سال دیگر باستان
تمام آمده و بنا و درون را گرفته تبو بسپاریم و نور محمد خان طوغا و کریم خان قزلباشی ساخته طبل چل کوفت
متوجه بخارا شد عبدالمومن خان که غم گرفتن نور محمد خان کرده بود و او ازین ششم کشته بفرست از انجمن
عبدالله خان جدا شده از راه قرا باطنی بخراسان آمد و چون شنید که موکب شاهلی در بگرام نزدول اجلال دارد
دریشا بور توقف نموده رفته مختصر خدمت اشرف نوشته مصحوب پیاده ارسال نمود و حاصل کلام آنکه میباید
پادشاهان یا صلحت یا جنگ و ما هر دو شق را آماده ایم اگر آنحضرت رضا بمصلحت داشته باشد خراسان را
بما گذارشته بعراق روند و بنوعی که دراز منته سابقه میان حسن پادشاه ترکان پادشاه عراق و آذربایجان و
سلطان حسین میرزای بایقرا پادشاه بلخ و خراسان صلح واقع شده بود جهان قاعده مرغی دارند و اگر در
حرب دارند بیشتر تشریف آورند که فتح و نصرت از جانب خدا ایتعالی است و کی و زیادتی لشکر را در آن ضعیف
نیست چون خبر آمدن عبدالمومن خان بولایت نیشابور بجمع هایون رسید قبل از ورود رفته مذکور در
بگرام کوچ فرموده از راه چیک و جاجرم روانه شدند و در اینجا رفته مذکور در بگرام هایون در آمد جواب آن بایقرا
شایسته و آداب سلاطین در قلم آورده فرستادند مضمون آنکه باطراف الهی و اقیم و بر خراسان که ملک
موروث صد ساله این دو دولت بقدر طاقت و توان تلاش مینماییم و دست از آن نمیداریم و مصلحت
حسین میرزا که از سلاطین جهان است و حسن پادشاه که از پادشاهان ترکان بود و باو شمانستی ندارد و اگر اتفاق
که میان کسین قرا سلطان اوزبک و الی بلخ و شاه جنت مکان غلین آشیان جد هایون مصلح واقع شده
بود مصلح مینامید که دست از خراسان باز داشته بنسبانبان ما سپارند ما نیز مصلح مینماییم و لا جنگ را نداریم
و از عراق با کمال اشتیاق بهین آمد و بدینولایت آمده ایم و هر جا اختیاری بنیاید تلافی فریقین دست ناز
آنچه در کمن غیب باشد بنصه ظهور آید و مکتوب مذکور را فرستادند و متعاقب کوچ فرموده چون بجوم
رسیدند کس دیگری از جانب عبدالمومن خان آمد و کتابت دیگر آورد که بر عنوان نوشته شده
با آل علی هر که در افتاد و بر افتاد و حاصل مضمون کتابت آنکه ما بنا بر مصلحتی بجانب جام رفیق ایشان
بدانجا آیند که آنجا ملاقات واقع شود و بعد از ورود این مکتوب مشخص شد که در جام نیز توقف نمود و در جانب

پنج رفت در غلامان این حال سادات سرخ و اعیان نریمان داروغه خود را که از طایفه اوزبکیه بود گرفته بقبل
رسایند و سر او را بدگاه جهان پناه آورده عنایت خسروانه شاطحال ایشان گردیده بسور غالات تخت
شاهانه سرازیر شدند حاکم جاجرم نیز از وصول موکب ظفر قرین ولایت را انداخته رفت و از طنطنه رایات
جهانگشای شاهی و آوازه ورود موکب لغت و اقبال نزل و احکام اوزبکیه پدید آمد حکام مغربین
و ششقان و جوربد و جهان از عیان نیز راه فرار پیش گرفتند و چون بلده اسفراین مضرب سرازیر
اقبال گشت آمد و در اینجا با فوجی عظیم بر سر نیشابور فرستادند حاکم نیشابور طلیعه کشت که قریب باشد
پنهان ثبات و قرارش متزلزل گشت و طاقت توقف و قلعه داری نیاموده از شهر بیرون رفت آمد
و در میان و غلامان و نخل نیشابور شده مژده فتح و فیروزی بخدمت اشرف فرستادند و اردوی کیهان
پوی قریب یکصد سالک اسفراین توقف فرموده حکومت ولایت نیشابور بدرویش محمد خان رطو
که در میان نواب سکندرشان حاکم آنجا بود و در امور قلعه داری کمال مهارت داشت تفویض یافت
سبعه نفر تفکیکی قدر انداز اصفهانی لبر که وکی میر فتح میرین باشی تشکیمین اصفهان را در آنجا گذاشتند
و الکای اسفراین بجز سلطان ولد بابا الیاس بیعت مغضوب شده آن ولایت از قتل و غارتی که یافته بودند
سیورغال و مسلمی ایشان رحمت شد حکومت سبزوار بجهت سلطان نواز دیر شمس الدین علی سلطان محمدری
الحسینی مخلص گردیده بر سایر محال که تصرف در آمده بود حکام تعیین فرمودند و همچنین از هر کس از ارباب
و اهل و اعیان ولایت مذکوره که آثار و لشواری بطور آمده بود با نعامات و سیورغالات از اوقاف
امتیاز بخشیده بجمع کرانمایه فاخته و نوازشات ارجمند سبزه از شمع و مایات نصرت آیات بغیر ذی
و اقبال از اسفراین کوچ فرموده از راه جهان از عیان تا سلطان میدان که قریب برادکان شهید
مقدس است تشریف برده در آن محن و کشاخیم نصرت افراختند و از تقریر چند نفر که در ولایت
مذکور بودند معلوم شد که جماعت اوزبکیه که از محال مذکور فرار نموده بودند در مشهد مقدس جمع شده
ذخیره بسیار فراهم آورده قرار بر محصل و قلعه داری داده اند چون فضل باشر با تنهار سبیده طلیعه خود را
نهیست برانمایان شده بود بجهت عبور و مرور اوزبکیه خرابی بولایات راه یافته ذخیره در هیچ محل نمانده
بود و عی که منصوصه مقیم میکشیدند و در زیستان بجامه شده مقدس پروا حق موجب پریشانی بسیار
میشد و نیز این قلعه را در اطراف ساختن و توب و لشکر بجانب شهر که محل دوشه مطهر حضرت امام همام

ثامن نیست هر چند طرف خلاف بر باطل باشد انداختن مکره و طبع اشرف اعلیٰ بود چه محتمل بود که در حکام
و اضطرار او بیکه حضرت بسیار بکنه آن جلوه شریفه رسد بمضمون ایضا که قطعه کردند معالای اهل کمال
هر کار بوقت خویش هر چون انجیل در آن مکن نیار و اما وعده سر از در یک پیرون چون وعده من
منقضی گشت آن کار شود بصدق بقرون و آن کار را با مضاعف احوال نموده جهت مصلحت وقت
در فایست سپاه عزم را مراجعت بجانب عراق خرم فرموده از سلطان میدان کوچ کردند و از وقته
که در اردو هر کس داشت بجهت ذخیره قلعه نیشابور تسلیم درویش محمد خان شد و بعد از طی منازل مراد
آفتاب موکب حضرت قرین بغیر وزی و اقبال از افق عراق طالع گشته در ساعت سعد در در السلطنت
قزوین نزول اجلال واقع شد و درین مخیر اثر از امر اکیلان کیا جلال الدین محمد بختی سالک طریق گشتند
سایر کیلانیان اندکی ازین عمل محبت زد و گردیدند اما عنایت شهبازی از غلظت اغراض فرموده خاطر ایشان را
بنوازشات خسروانه اطمینان بخشیدند و بعد از معاودت یساق میر عباس طالع گشت کولی و رفقا حضرت انصاری
هر یک بر خود شناخته اما کیا جلال الدین محمد را که پانچایش خاکی شته بود و تمیم مملو از خاک گردیده و درین سال از اهل
و نظم و نسق ولایت آذربایجان و تولیت سرکار فیض آثار حضرت سلطان الاولیا بغر با خان نقیوض یافته بلام
همام جزوی و کلی آن ولایت را بمحضه افتد و سر نیز اختسار نه نموده روانه دارالارشاد و ارجل گردانیدند و بعد
الدوله حاتم پیک را با قوری باشی و ارباب مناصب مقرر فرمودند که اگر السلطنت قزوین با صلاح حال لشکر بر خیزد
علوفه و مرصومات و مقریات ایشان را نخواهد دهند و مقرر شد که هر کس از طوایف قزلباش و ایل و اویمات
و سپاهی خواهد لازم خواهد بود که حجب خوار بوده باشد و نخواهد غیر آن که اسب سواری و استطاعت یساق خواست
داشته تخلف کرده نیامده باشد و تقصیری یساق مواخذه نموده جریمه اندیشان فراخور حال حواله نموده بالغام
جمعی از قزلباشان و ملازمان درگاه که در آمدن یساق بر اقرار استقامت نموده بجهت سفر و یساق مختل شدند
مقرر دارند و بعد ازین حکم شد که هرگاه یساقی واقع شود جمیع طوایف قزلباش و مردم ایل و اویمات بجم
مواخذه و سیاست پاوشایی و اخذ جریمه بلا تعلل پیاده و سوار بی اختیار و درود حکم احضار روی براه آورده
سعی نموندند که در رسیدن موکب قزوین بر یکدیگر سبقت داشته باشند و چنانچه در صحیفه اول در ملاحظه
اطوار مجایون اشعاری بران شده این قاعده در مملکت دولت جامون شاهی در میان لشکر استمرار دارد
و احدی تخلف نمیتواند کرد و التماسند که آن حضرت اعلیٰ امکان دولت قاهره را بدین خدمات مملو فرموده خود

باجه نوازند و متفریان و طایفه ای خاصه بهار السلطنت امهنگان تشریف برده رستگاه را در آن بگذشت نشان
بعیش و خرمی گذرانیدند تا قم این حروف درین سال بجاوت خدمت این آستان شرف یافته در سلک شایان
عظام انظام یافت و چون از باب مناصب دیوان و در قزوین توقف داشتند این ذره احترام حسب الامر علی
در رکاب اقدس باصهنگان رفته بخدمات انشا قیام داشت و از آن تاریخ بعلامی انحضرت سرافراز است
کفایت در محاربه امراء افشار و کشکر کرمان با امراء اوزبکیه در تون خراسان طوایف حق حضرت بروردگار جهان
در اول این سال که راییت نصرت آیات بعد از فتح کیلان بجانب خراسان در حرکت آمده توجیهان باخشا
حاکم تعیین شدند ولی خان و اسمعیل خان و امیری کرمان با عموم طایفه افشاران ولایت حکم شده بود که از روی
و طبس بخراسان در آمده باری دوی نفر قرین پیوندند و چون امراء اوزبکیه را بشکر کرمان حسب الامر قضا و
بروانه کشته طبس رسیدند مصطفی خان کشکر که حسب الامر علی حاکم تون و طبس بود و جماعه اوزبکیه را بکشته
مستولی شده ولایت تون و قلعه انجارا متصرف شده بودند درین سال که آوازه وصول موکب هایون شاهی
در خراسان شیوع یافت مصطفی خان بغزم استرداد ولایت تون با موزی دوست و نجاه نگر کاش از
غازیان استاجلو و غیره ملازمان خود که یکی مردم دلیر و مردانه بودند از طبس بر سر تون رفت و شهرند
تعبه تون را از اوزبکیه گرفته ارک را محاصره نمودند محصوران ارک کس بهرات فرستاده استقامت نمودند
میر قلی باکو کتاش حاکم بهرات و دین محمد سلطان خوانزاده عبداله خان مشهور به تسلیم سلطان موزی
یکهزار نفر از بهاوران نامی جنود اوزبکیه بکر کردی قاجولی بهادری به دفع شکرت قلی باش و کوک و ایداد محصوران
قلعه تون فرستادند مصطفی خان که مرد شجاع و دلیر و مردانه و کمر را با مردم قلیلی با فوجی کثیر اوزبکیه با
عظیم نموده بود در حین حصول آن گروه انبوه اندیشه نکرد و پای ثبات و قرار استوار داشت اما بعد از آنکه
بهتایبه آن گروه شتافت و غاز محاربه نمود و دانست که تاب مقاومت ندارد و شکرت قلی باش و معوض قلی باش
عالم سپاهیکری از سپاهان فرود آمد و مراکب را احصار خود ساخته بدتیر و تفنگ شر انجماعت را از خود دور
کرده پیاده روی با وادی مراجعت نهادند و در آن اثنا بدین وتیره تاجهار فرسخ راه با اوزبکیه زد و خورد نمود
بانیک نام موضعی از مواضع از تون رسیده بمیان ده در آمده دیوار است موضع را پناه خود ساخته اوزبکیه
در بیرون فرود آمدند و امراء افشار و کشکر کرمان و طبس از رفتن مصطفی خان خبر یافته عابلا متعاقب شدند
و در روزی که مصطفی خان در دیوار است موضع اینک در آمده بود و بپناه رسیدند چون سپاه سپاه قلی

که قریب بیست و هفت هزار نفر در می آمدند از دور نمایان شد جماعت اوزبکیه در مساحت مضطرب قرار گرفتند
داوود احوال و انتقال را پیش انداخته قدم بپا دی مراجهت نهادند مصطفی خان را از تحقیق دیوار بست بیرون آمد
با اتفاق دلاوران طایفه افشار معرکه زدند و بنکار گرم کردند چون جماعت اوزبکیه را طاقت مقاومت نداشت
جاری نمود در حلقه اول شکست خورده جمعی کثیر طایفه تیر و تمشیر کردند جان محمد دیوان یکی که از عظام اوزبکیه دیوان
یکی تیلیم سلطان بود و با چند نفر از بهادران معتبر اسیر شدند و مقتدر شده و معدودی از آن قوم بیرون رفتند
اکثر آنجماعت راه عدم میبوندند و چون این خبر جماعت اوزبکیه که در قلعه تون بودند رسید بای اقامت ایشان
سستی پذیرفته تاب توقف نیاورند و دارک را خالی کرده راه فرار میبوندند بعد از آنکه اوزبکیه متوجه کشته شدن
عظام بفتح و طوفان جناس یافتند معلوم ایشان گردید که موکب ظفر قرین شاهی بفتح و نصرت الهی از
خراسان بجانب عراق بازگشته مصطفی خان در تون و جنابا و توقف نموده امرای افشار را از راه ترخین و خوار
بوق آمد و در دار السلطنت اصفهان بشرف بای بوس شهریار کیتیستان شرف شده جان محمد دیوان
یکی و گرفتار از اسرای قتلان بنظر انور رسانیدند و جان محمد دیوان یکی را به پشرون یک غلام پرور گداخته
و در حال دیگران غائر که خبر شد خبرش از بنیاد و قایم تنوع که در عرض این سال منقضی شود رسید از مواج این
آنست که شاه و درویشان قرا و افلو که در هنگام نزول در اسلام آباد و در پل فرستادند آمد و روی خان
روی زمین دولت یافته و فرار نموده داخل سنور و میسر شد متسببان پاشایان سرحد و آغا محمد
تجوز نقض شرایط پان نموده در مقام ادا و اوتشند و او از معادلت دومیه با یوس کشته چاره جز الهی
بسیار جتیه ایون اعلی یافت و عتیقه نصرت کثیر فرستاد مضمون آنکه در هنگام وصول موکب ظفر قرین در پیم
سلطنت شاهی و دشت و داشت بی اندازد برین غلام استیلا یافته توانست بلا زحمت رسید اکنون اگر
مروت شاهانه قلم عفو بر جریه جرایم بنده کشد از سر قدم ساخته بپایه سریر اعلی می آیم از موقف جلالت
منشور اقبال منی بر استعالت و غریر اوار سال یافت و مشارایه احرام ملازمت عتیقه عملیای شاهنشاهی
بسته در راه خراسان موکب ظفر خان پیوسته در موکب مقدس بود چون هنوز هوای خود سری در دشت
و از اخلاص بی بهره بود در ایامی که جنس بطام مضرب غیام عساکر ظفر فرجام بود و جتیه باطن خود را با خسته
با چند نفر از امرای مشکوب معزول که در از اسود اعلی کسرت ناما می میکرد رانیدند شاهی سلطان
بیاده او غلی ترکان ویدر خان افشار و نام در روی اتمانند و لو که در آنوقت آمد و در آنوقت استند احتلال

اکثر اوقات یکدیگر و هم محبت بودند همانا اراده عذری داشته اند یکی از جمله ارباب اخلاص که از مواضع ایشان آگاه بود
حقیقت بخند متاع شرف عرض نمود ایشان مستشوخته اراده فرار نموده در روز کوچ در عقب نماندند چون ایشان از کفر
موانده نمودند امام و پیروی اظهاند یلو در برابر او میخود و شهنشود که رانیده بخت یافت آن سببی سعادت مورد
سیاست گشته بقتل رسیدند و دیگر از سوانح آنست که در وقتی که ریاست حضرت کیات جاه و جلال در سوخراسان
بود و امرای افشار هنوز نیامده بودند بگریه تقصیر بساقی حکومت کرمان نامزد حسن خان راستا جلو قورچی تبریز
شده در خاطر انور سوخ یافته بود که لشکر افشار را که هنوز سوزای خود و سرکار و سواد ایشان نقش بپوشیده
عادت سابقه را فراموش نکرده اند عموما و سورا و میواند کرد و انداخته حسن خان عازم رفتن کرمان بود که در آنجا
افشار رسید و حسن سخی و سرانگی ایشان که در محاربه با او یک بطنه آورده بودند سمیت و ضوچ یافته توقع
در چشم داشت جایزه و جلد و داشتند اما حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بجهت انتظام امور پادشاهی تقصیر در آن
تقدیر از اهم چنان در عرض عتاب و خطاب داشتند با آلاخره امر او ریش سفیدان افشار بواسطه ارکان
دولت فلک در متقبل شدند که مواری و هزار تومان شاهی عراقی از مال و منال دیوانی کرمان و خالص
مال خود بر سر شمشیر و ترجان بیوان بپایند این معنی در وجه قبول یافته در ازای سرداکی که در جنگا و یک نمود بودند
مجدد حکومت کرمان بایشان شفقت شد و از جمله وجه بقتل هفت هزار تومان و یک هزار و پنجاه کاجمین خان
عیایت شده سه هزار تومان و یک هزار و پنجاه کاجمین خان ملازمان رکاب اقدس که شفقت بساقی خراسان کشیده بودند تقسیم
درین اثنا بنیاد خان حاکم شیراز و امرای ذوالقدر نیز بگریه انگشت شکر کم آورده بودند از ریاست آنولایت مغول
کشور حکومت شیراز بکمین خان قاجار نامزد گردیده امر شیراز نیز قبول نمود و بیست و پنج هزار تومان و عرض
سه سال از ولایت فارس بیوان اصل ساخته رفق و وفق آنولایت بستور و قیضه اقتدار ایشان باشد
و در نیمه بیست و شش سال که واقع شود بتدارک ماقات قیام نمایند هم ذوالقدر ان نیز بدین وجه فیصل یافت و از وجه
مغزور هفت هزار تومان بکمین خان شفقت شده و تمهیدخواه محصلان دیوان شد اما این تمهید زیاد و کمال
بجای نیامد زیرا که اصحاب بقتل و دست تقدیر بر عیال میکلست و از کرد و بد و باعث شکوه رعایا و مجزیه شده
در حال دیگر هر دو طایفه از حکومت فارس و کرمان مغرول شده بموضع و بلوکات خود فرستند و دیگر از
سوانح این سال آنکه در وقتی که موکب جاپون و خراسان بود علت و با و رفروین حادث شد و وزیر و از دیوان
بذرفه خلقی نامی و دوران واقعه راه عدم بودند خلاصه توفیات آن واقعه خاتم القهیدین میر سید حسین

که ششم از احوال انجناب در حدیث اول در ذکر سادات و علای زمان شاهنشاهی مکان رستم تحریر پذیرفته و این شاه
سید عالیشان بزرگ متعالی مکان و خواهر اود مجتهد مغفور شیخ علی حبه العال بود و میان علمای عرب و عجم طلاق
لسان و فصاحت بیان معروف و در ولایت عجم کوس اجتهادش بلند آوازه گشته در اصول و فروع مذهب
حق امامیه فراخ رفق قرآن مجید و احادیث نبوی و دلائل غزای ائمه دین رسایل غزایر داشته و در زمان
شاهنشاهی مکان که اردوی هایون منبع علما و فضلاء عرب و عجم و جناب شیخ المحققین شیخ علی بن علی
که امر اود عیان مرتبه بلند اجتهاد او کرده بودند جناب میر سید حسین پای از مرتبه اوبالا تر نهاده خود را سید
المحققین و سند المحدثین و وارث العلوم المأبیا و المرسلین حاتم المجتهدین لقب داده و حکوک
و سجلات که بتوقع او مزین میشد این عبارات تسطیر می یافت اگر غایبانه علما این دعوی را مسلم نمیدانستند
اما هیچکس از قول علما درین باب با انجناب حرفی نتوانست گفت قباب میا خسته افغنی آورند و تا حین
وفات او را خاتم المجتهدین میخواندند و نقش او را بنده کمان حضرتتعالی بقبات عالیات صده مرتبه
فرستاد و در آن انا کن مشرفه مدفون کردید رحمة الله علیه و ذکر وقایع سال هجرت افغنی سیلان که مقابله
سنة الف هجری که سال هفتم جلوس هایون شاهی براوز یک شاهنشاهی است
نوزدهمین سال هایون خال در چهارم ماه جمادی الاول حضرت شاه حجه ملایک سیاه نستان سال گشته
در دراز سلطنت فروین که رانیده در دولته مبارک نزول اجلال داشتند تخم عدالت در زمین دل
طوائف انام میکاشتند چون آفت سرمای دی با خطاط آورده مزاج روزگار ابدال طبعی گرفتنی
بهار عالم آرا بهجت افزای خاطر دریا مفاطر کشته شام کل بزم بهار و نسایم غیر آئینه گلزار روزگار در دنیا
جهانیان چیده شو بهار و جلوه نوز سلطانی ذکر کرده که در عالم برکستان صغیر بیلان نغمه
نوامی عیش عشرت کرده آغاز در اول بهار که خسرو فلک چهارم لوای عشرت و کامرانی در فضای
شرقانه حمل افراخت و بتازکی عرصه جهانرا رشک افزای گلزار درم ساخت نشاط سیر و کار قزل آغاج
و قرا باغ از خاطر خطیر شهریار کشور گیر سر بر زده بدین غنیمت از مقر سلطنت در حرکت آمده الکامی کام
از فرقدوم هایون رشک سپهر بوقلمون گردید و در آنجا بمبا مع علیه جاده و جلال رسید که کیلانیان
از بد سلوکی مهد یقلیخان متشکی انحضرت اعلی بنابر رعایت خاطر و تالیف قلوب کیلانیان او را از خلوت
غزل فرموده احمد مکنان بیکمیلی را بدار و نمکی لایمجان تعیین کرده تو حیان شاموئی تا بین او راه گرفته

که بچند مات هر چه قیام نمایند و جناب اصناف مدعای اعتماد و له را با مستوفیان و ارباب علم و سلطه قیام
دارند و دفترخانه های یون را بکیلان فرستادند که مال اهل آن ولایت را موافق قانون عدالت قرار داده اگر وجه
پنجابی که در زمان خان احمد و حکام سابق معمول شده باشد رقم بطلان بران کنند و معات آن ولایت صلاح
دولت قاهره و ترفیه حال رعایا و عجز نظم کشیده نظم و نسق نمایند و به نفس نفیس متوجه دارالارشاد و در پیش
وسیر و شکار قتل آغاج شدند و فرهاد خان شرف استقبال دریافتند در رکاب اقدس بخدمت قیام داشت
و صلیخان از پهبس و امیر سیاهوش را از کسر تکلیف شکار کردند و ایشان امتثال فرمان در قتل آغاج ساختند
بساطبوسی دریافتند و همواره در رکاب مقدس و حریف بزم اقدس بودند جناب اصناف بکیلان رفتند
در اندک روزی جمع و قانونی موافق عدالت و رعیت پروری قرار دادند و در خلال این حال منشوطلب
از موقوف جلال با اسم آنجناب شرف صد دریافت و راقم حروف که در امور مراقبت مامور بود و شرط رفت
بجا آورده در قتل آغاج بشرف پای بوس هایون مشرف شد و چون ولایت کیلان به پیش تصرف
اولیای دولت قاهره درآمد و اراده خاطر اشرف بدان متعلق بود که تمامت ولایت کیلان بطبرستان
که در میان چند ولایه حکام آن دیار قیمت یافته و اکثر در ایام فتور و انقلاب پای از مرتبه نوکری فراتر نهاده
بتقلب بر ولایتی که بدیشان نسبت ندارد و دست یافته لوای خود سری افراخته اند از خارج تسلط ارباب محصلان
پاک و مصفا کرد و دوازده کیلان پهبس را که تحت کاه سلاطین اسحاقی و ملک موروث حبشیه خان ولایت
شاه خست مکان بود و محمد امین خان پسر او که وارث ملک بود چنانچه سبق کیافت همراه خان احمد رفته
نشودان بمرض الموت فوت شده علیخان ولد کیا احمد که از ملازمان آن سلسله بود از پسران حبشیه خان
کفران نموده ایشانرا بعنف از ملک بیرون کرده خود بتقلب بر آن ولایت استیلا یافته لوای حکومت افراخته
سبق خدمت دولتی درین دو دمانند داشت که چنین مملکتی را با و باید گذاشت خاطر الهام پذیر
بدان متعلق گشت که کیلان پهبس را نیز بکیلان پهبس انضمام داده تصرف اولسای دولت قاهره کردند
چون فرهاد خان در وقتی که بر سر خان احمد میرفت انواع تعهدات با و کرده بود چه تعویق درین سال مسکنت
امیر سیاهوش را بجهت اتحاد و آشنائی که با امیر حمزه خان طالش محل اعتمادند آشته رای صلاح او بدین
قرار یافته بود که او را دفع نموده الکای کسر را که بطوالتش و استوارا پیوسته است منحرف کردند علیخان
بوقت دیگر که از چند محفلت که مردم پهبس که بالطبع هواخواه اویند تبعیت نموده بر کفر اطاعت نمودند

و قشایشان بکیلان به پیش نیز سرایت نماید بعد از مشاوری و کشاکش صلاح دیدند که هرگاه در مقام نصیح
در آنیم موجب رسیدگی دیگری گشته متوجه شدیم که دو چون رای جهان آرای بتخییر کل در امر تعلق گرفته
بود و قائل در کار ایشان و زیدین مصلحت نه است و حسب الاشاره بایون هر دو با خود و مقید گشتند
و امیر شاه ملک نامی از اقربای علنی از ابا آنکه سابقه خدمت و اشنائی با نواب علی شاهی نه داشت و اعتماد
نیشا است حضرت شاهی بجهت آرایش کیلانیان و عیار حق شناسی ایشان تربیت فرموده سپهسالاری
کل کیلان به پس با او رجوع کردند و چند نفر از مردم به پس که اسم و رسمی داشتند در سلک ملازمان
شریف نظام داده زیاده از مأمول موجب و قبول بایشان شفقت شد و دروغ کان جهت رشت و
فومن تعیین کرده همراه کیلانیان مذکور فرستادند و در عصیان و طغیان کیلانیان و توجه سرانگرفت
قرین بجا و بایشان و فیروزی یافتن بجنایت حضرت ملک منان چون مهم کیلان بقاعده که مسطور گشت
قرار یافت امیر شاه ملک در مقام مقرون بشفقتهای بی انداز و روانه شدند بایون بهره از مردمی و جوهر
نه داشته خشت طینت خود را در باره مردمان کیلان عموم و از ظاهر ساخته در مقام عصیان و طغیان در آمدند
لیام و متحد به پس را جمع نموده بر سر دار و غرق فومن رفته او را قتل آوردند و دروغه رشت این خبر شنیده
از اطوار مردم آنجا نیز آثار خلافت مشاهده نموده خود را از رشت بیرون انداخت امیر شاه ملک تبع نشو
پیشیا نیز بجان و طغیان دلالت نموده و مردم به پیش قدر شفقتهای شاهی و فراغت عافیت بستم
خود را در مملکت طغیان و عصیان انداختند از سپاهیان کیلان به پیش و و طایفه اند که همیشه وکیل السلطنه
و صاحب اختیار و دولت سلاطین آنجا بوده اند یکی را اثر در و دیگر را جنگ می نامند میان این دو طایفه
همیشه بجهت سپهسالاری و و کالت پادشاه عداوت قدیم است که هیچ یک در هنگام فرصت بر دیگری
ابقا نیفتاد و درین هنگام امیر عباس از طبقه و چک بزرگترین سپاهیان کیلان حسب فرمان قضاوت
حاکم لایمجان و شسته نشا بود و بوسعید نامی از اکابر طبقه اثر در که در پیشه و جنگل مقام کرده تا غایت
اطاعت قزلباش نموده از امیر عباس خایف بود و درین اوقات او را و یاغیگری امیر شاه ملک شنیده
نزد او آمده اظهار دولتشو ای خان احمد و مخالفت قزلباشش کرد و سفیهان خفیف عطا کیلان بر سر او
جمعیت نموده با امیر شاه ملک عهد و پیمان آوردند که تا آمدن خان احمد و محمد یسین خان او را
بزرگ و ریش سفید کل کیلان دانسته بعد الیوم عداوت به پیشی و به پس را که از قدیم الزمان میانه مردم

این دو ولایت استخر و اردو با محبت و دوستی مبدل گردانند و پیش از اجتهاد خان احمد و پسرش با اجتهاد محمد امین خان صاحب
قرلباش را مدخل دهند چون این خبر بلا ایمان رسید احمد یک داروغه و حکام قزلباش همه با اتفاق طالشه کولی
و کیا فریدون مجتهد کیلان را جمع نموده بمقابله ایشان بکنار سفید رود رفتند احمد یک از ملواری طالشه کولی نیز
بر منظره شده از یکدیگر خائف بودند و روزی که میان این دو گروه مقابله واقع شد کیا فریدون که مرور است قول
و خیر خواهر بود احمد یک و گروه قزلباش را از جثه باطن طالشه کولی و مواضع او با شاه ملک و باغبان خبر داد
که در صلاح دولت قاهره در آن دانست که چنگ در و خیز تاخیر انداخته خود را از مملکت بیرون اندازند زیرا که
طایفه قزلباش عشرين کیلانیان بودند بدین غریت عنان از سر که سجده بدلایت کیا فریدون را و میانه
پیش گرفتند طالشه کولی از رفتن احمد یک و قزلباش خبردار شد کس نزد امیر شاه ملک و بوسعید فرستاد
و ایشان از آب سفید رود عبور کرده بکنار رسید اشرف آمدند و با یکدیگر تجدید عهد و پیمان کردند و در مخالفت
قزلباش کجاست گشتند امیر شاه ملک به پسرش محمد و نموده طالشه کولی و بوسعید بغلبه تمام بلا ایمان آمدند و آنها
مردم به پسر کس طلب خان احمد بشردان فرستادند و در بلا ایمان طرح سلطنت انداخته از باب مناصب تعیین نمودند
و همه روز در خانه خان احمد جمع شده و در دیوان خانه او مسندی گسترده و فیصل محلات قیام نموده و شیلان
روز بروز میکشیدند و در روز حکومت را غنیمت دانسته اصلا در مال حال اندیشه نمیکردند و چون این اجازت
در غزنین قریح سمع هایون کردید شعله غضب قیامت لب تابانده اول اراده خاطر اشرف بدین تعلیقت
که بنفس هایون متوجه دفع این حادثه گشته بنوعی در تادیب و تنبیه انقوم تبه روزگار توجه نمایند که بقیه السیف
از خراب غفلت بدار شده بعد از یوم حرف فتنه و آشوب بر زبان احدی جاری نتواند شد چون مادیوت
حرکب موکب هایون نبود معتبران صاحب دانش ذات اشرف را ازین اراده منصرف ساخته فراد و خانرا
مقرر نمودند که با میر عباس از راه کوهدم که ما بین پسر پسر و پسر پسر است رود و اندک قلی بک تورجی باشی
با جمعی از قوریان عظام مقرر شد که به یلان رفته با احمد یک و کیا فریدون ملحق گشته از راه شیمه رود و کیلان
رفته با اتفاق منزلی استخوان هر دو کیلان در کنار ایشان نهاد و عرصه انولایت را از خار قوض از باب
عهد و ان و طغیان پاک گردانند فراد و خان عرض نمود که جرات و جسارتی که از مردم به پیش واقع شده با شما
مردم به پسر بوده اگر عنایت شمریاری شامال علیخان گشته از تمصیرات او گشته حکومت پسر
بستور او از رانی دادند و رفیق این دولخواه نمایند سلک جمعیت آن گروه از یکدیگر بشنیده میشود و مردم به پسر

خواجه باسانی صورت می یابد و خود کفیل نیکو بد مشا را می شد که اگر از او امر ناپسندی که خلاف بندگی و اطاعت می
باشد مشاهده افتد دفع آن دشواریست و درین باب مبالغه بر حد افراط رسانید حضرت علی ملوکا و کرم البصو
دید او عمل فرموده علی خا نرا از حبس بیرون آورده بخلع شاهانه سرفراز کرد و فرمود خان سپرده رفیق او کردند
و حکومت امیرالامرائی کیلان بدین پیش فرمود خان انویس که فتنه درین سال مشا را لیه بخلطاب مستطاب فتنه زیبا
بین الاقوام سر بلند می یافت با جملہ خان مشا را لیه با شوکت و خشم تمام از راه کوهم و قورچی باشی از راه
دلمان روانه شدند آواره و در و عساکر اقبال تزلزل بحال باغیان کیلان انداخته بوسعید و طالت کولی
باتفاق منصور می کال که از جلد باغیان بود و بمقابلت شکر دلمان فرستاد که راه شیمه رود و از که از دلمان
بلا هیجان میر و در اهیت در نهایت معنویت و از غایت تنگی و کثرت لای و بقیه عبور زیاده از یک پیوار
از مضایق آن بغایت دشوار است مسدود ساخته بدفع شکر قزلباش بر پرواز و در و سر در خود باز داد
داشت که با میر شاه مخفی گشته باتفاق مردم به پس راه کوهم استحکام داده فرمود خان و اجتماعت از دلمان
کیلان مانع آیند و قورچیان عظام چون شنیدند که طالت کولی شیمه رود آمده مضایق ز راه را بجزردن و
بزرگ انداختن که باصطلاح کیلانیان بنه بر میگویند استحکام میدهند مستعد نرم و پیکار است منصور فرمود خان
در کوهم بود که جمعی از قورچیان که مقدمه الحیش دلمان بودند بای جلادت پیش نهاد و تقوا و لان
لشکر باغی رسیده جنگ در پیوستند و ایشانرا شکست داده در بند تخمین را که بنه بر کرده تفنگچی بسیار
در اینجا کواکوشته بودند از دست باغیان گرفته پیش رفته قورچی باشی و بقیه لشکر بنیروی دولت جا
پیش رفته شکست بر شکر و عهد کیلانی افتاده به پیشه و جنگل بر اکنده شدند منصور می کال گشته شد و طالت کولی
خود را بجای سخت کشید و عساکر منصوره از مضایق آنرا به سپاهیان کشته تالا هیجان در هیچ محل نفوذ
نموده آخر روز بشهر رسیدند بوسعید که خبر از انزاع طالت کولی و تفرقه لشکر کیلانی و آمدن قورچیان شنیده
بود سر اسیمه و از لای هیجان خود را به پشهای کیلان رسانیده محقق شد مجملات تفرقه و آشوب در شهر پدید
شهر را خالی گذاشته بودند و از لای هیجان کس نرود فرمود خان فرستاده او را از فتح لای هیجان خبر دادند
که قورچی باشی لشکر باز از منصب و فارت منع نموده باستمالت رعیت پرداخت مردم شهر یکدیگر در و
جمع میشدند فرمود خان اگر چه از سبقت قورچیان و از فتح لای هیجان آزرده گردیده بریر که میخواست
که این فتح بسی او صورت نگیرد اما ظاهر اظهار داشت خرمی کرده علی خا نرا با جمعی به پس فرستاده

و چون در خدمت اشراف محمد نیک و بد او شده بود و لو تن او را بدر صلاح ارجحند که انبار گردانید و رتبات عهد و
میثاق و رسوخ یکجته و اخلاص سفارشات بلیع نمود و قورچی باشی و در قفس و تجسس با غیاب و خدائی که می نمود
حسب صلاح دولت قاهره می نمود و زنجبور آورده بعد از آنکه خاطر از مهمات آنجا جمع شد از فرما و خان رخصت
یافته بقزوین آمد و فرما و خان با نظام مهمات که آنجا در دست داشت کیلانیاں برداشته و لای عدالت پروزی
و محاکمات داری مرتفع و علیان که به پیشین ملت چون مردم به پیشین یکی با بلیع خواهان او بودند بر سر جمعیت
نموده از امیر شاه ملک جدا شدند و امیر شاه ملک که احوال خود را بدینوال مشاهده نموده و چون باعث استخفاف
علیخان شده بود بهان اعتقاد نموده نزد علیخان آمد و چون بدست علیخان درآمده بود چهار بکر که رفتن او داشت
و بغافل در آن نمودن و در نظر مردم مشتبه بعد مطلقا و اخلاص میشد و او را بقتل آورده و سرش را با هیجان
نزد فرما و خان فرستاد تا آخرین سال با فرما و خان به اسلوک میگرد و اگر چه زیاده از یکبار او را ندیده اما
در لوازم خدمتکاری فرو کرده اشتهی نمیکرد و تا آخرین سال که مهمات او فی الجمله استحکام یافت تغییر سلوک
داده و در مقام عصیان درآمده به بهانه های بی سبب تک حسب تا مهم منجر بخلاف و یا غیبه می شد تمام احوال او
و طایفه کولی و بوسیده در قضایای سال آینده از مساعدت بخت مامولست و ذکرش که کشیدن عبداله خان
بخوارزم آمدن عبداله من خان پسرش بخراسان آمدن سلاطین اوزبک به بدرگاه والای سعادت
آشپان هر چند صادرات احوال سلاطین اوزبک مناسبات تاریخ و قایع ایران نیست اما بنا بر ارتباط
سخن از ایراد آن چاره نمود با جمله مردم ملک پان گردیده که میانه نور محمد خان ابن ابوالمحمد خان والی مرثیه پان
و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که از طبقه سلاطین اوزبک و بنی اعلام یکدیگر اندر برید و ولایت نامنازده واقع
نور محمد خان پناه عبداله خان برده در استر و او ولایت نامنازده استعانت جست و ولایت مرو را بدین جهت
عینکش او کرد و عبداله خان مرو را تصرف شده و در حصول مطلب نور محمد خان سعی نمود زیرا که منازعه ایشان
لواحق مطلب عبداله خان بود و نور محمد خان از عبداله خان یابوس گشته بلکه از عبداله من خان پسرش
خایف و هراسان بود و بر خست از اردوی عبداله خان بیرون آمده و بولایت خورش آورد و عبداله خان
که یکی همتش تسخیر ولایت خراسان و خوارزم مقصور بود و اتحاد دوستی سلاطین اوزبک حضرت اعلی شاهی عالی
مکروه خاطرش میشود منازعه ایشان را یکدیگر غنیمت دانسته درین سال حضرت اعلی مشغول مهمات و اهل مرثیه
انتهاز فرصت نموده و کمره عبداله من خان بنا بر احتیاط و تلافی باقی بجز منجر امور و ناسا و نسا و

نجراسان آمده عبدالمؤمن خان لشکر بخوارزم کشید چون عبدالمؤمن خان بکند و مرو و اسپوز رسید امر او بیکه
نایمان که در طاعت نور محمد خان مستظم و مسلک بودند از هم جان و تنب اموال طریق پوغانی مسلوک گشته
بعبدالمؤمن خان پوستند و کلیه قلعها را بکند و استقبال او فرستادند و نور محمد خان پوغانی لشکر و قسطنط
و شمن مشاهده نموده در آن ولایت مجال اقامت گزید و لالت حافظک سلطان خوشانی خود را از آن
پرون انداخته بی سرو سامان روی ارادت باستان سدره نشان شاهی آورد و حضرت اعلیٰ مقدم
کرامی داشته شاهزاده کامکار محمد باقر میرزا را با جناب اعتماد الدوله و بعضی امر او خواص مقربان بکنج
باستقبال او فرستادند و نور محمد خان چون بشاهزاده رسید از اسب پیاده شد با پادشاهزاده هم
معاذت بجای آورد و بدولتخانه هایون آمده در ایوان چهل ستون مشرف طاعت نواب هایون مشرف
شد و حضرت اعلیٰ از روی اشتیاق و برادری با او سلوک کرده تزل و سادری و ما یحتاج او را مرتب داشتند
که در هر اوقات انیس و رفیق بزم خاص و معاشرت و صحبت هایون گردید اما عبه المؤمن خان چون خاطر
از مهم اسپوز و چچه و عهد و نسا و بقواد درون و آنکه و دجج کرده در خیز تخی کشید و مشوجه قلعہ نیشابور
گشته در وقتی که هنوز محمولات بکند و نرسیده ذخیره در قلعہ بسیار کم شده بود و قلعہ را امر کلان
در میان گرفت و در ویش محمد خان با غازیان روملو و تفنگچیان اصفهانی که بکراست قلعہ نیشابور
ماور بودند برج و باره و فسیل و دروازه را قایم کرده بعد افعه مشغول گشتند و خبر محاصره نیشابور
بسامع جلال رسید چون فرهاد خان و قورچی باشی و اکثر عساکر منصوره در کیلان بدفع یاغیان مشغول
بودند توجه نجراسان چند روزی در عقد تعویق نمیداد عبدالمؤمن خان در تخی قلعہ مذکور اهتمام غیر محصور نمود
آورد و چند مرتبه یورش نمود و در آن قلعہ سپر عافیت در روی کشیده مردانه و در محاطت قلعہ
از روی ضبط و سبب لاری احدی را راه قلعہ ندانند و بسیاری از بهادران او بیکه از آن شهرها
بر خاک افتاده کاری نداشتند نقابان نقب بر برجی از برج برده برج را خالی کرده از باروت
پر ساختند و در اول شب آتش داده باروت آن برج را از یکدیگر ریخته رخنه پدید آمد و او بیکه
هجوم نموده تا سیمصد چهار صد نفر از آن رخنه بیابان دیده بشهر داخل شدند و در ویش محمد خان که خبر
ویرانی برج و داخل شدن او بیکه شنید همان لحظه با جمعی از دلیران روملو و میر قاج و تفنگچیان اصفهانی
مشعلها روشن ساخته خود را بر رخنه های آن برج خواب رسانیده کلوز تفنگ بر مثال تکرک بر او بیکه ریخته

عقب ایشان از آمدن سخت و در آن رخها مانند سیه ایستاده چنگهای مردانه کردند دیگر احدی محال بود
نیافت اما جمعی از اوزبکی که داخل شهر شده بودند چون از عقب کوکب نرسیده در کوچه ها پراکنده گشته غازیان
روملو و قنقاریان و اهل نیشابور سرهای کوچه ها گرفته یکیک را از پای در می آوردند تا نصف شب بین الفریقین
جنگ و جدل بودند تا آنکه ده بیست نفر از بهادران نامی که یکصد نفر از ایشان از احفاد سلاطین و معتبران افریخته
زنده گرفتار شدند تا نیمه نعل رسیده و درین شب تا صبح کار کرده آن برج را تعمیر نموده استحکام داده
و عبدالمومن خان ازین واقعه بی آرام گردید و دوست و دشمن بر دانه کی و قلعه داری و درویش محمد خان
و اصفهانیان آفرین کردند و فی الواقع در ازمنه سابقه کمتر وقوع یافته که پادشاهی چهار ماه و نیمه قلعه
سعی نموده برجی را خراب کرده مستعد یورش شده باشد تا سیه نفر داخل قلعه شده باشند
و باز قلعه داران هجوم کرده رخنه را بدست آورده محافظت نمایند و شهری بآن نزدیکی از شر دشمنان
نگاه داشته باشند بالجملة اوزبکی از فتح و ظفر مایوس گشته در همان شب با شاره و تحریک عبدالمومن خان
در پای قلعه فریاد زدند که اگر فلان سلطان و فلان بهادر گشته نشده اند ایشانرا زنده نگاه داشته
مضایع کنید که ممکنست که اهل قلعه بوسیله ایشان نجات یافته از سخت و غضب خان ایمن گردند چون چنگ
از غازیان و روملو که یکی از ایشان با درویش محمد خان قرابتی داشت و در اول حال بدست اوزبکی
گرفتار شده زنده نگاه داشته بودند درویش محمد خان نیز آنجا عت رانده نگاه داشت که در وقت
خود بکار آیند و در خلال این حال از شاه ویردی خان عباسی دست درازی بمالک محمد و سه شاهی
واقع شد و علی الغله بر سر او غور و سلطان بیات که در بر و جرد بود آمده باو محاربه نموده او را قتل
رسانید از بیعت نایره غضب پادشاهی اشتعال یافته تا در ب و شپه او را که در قرب جوار مالک واقع بود
و فی الحقیقه دفع دشمن خاکی بر دست همت شاهانه لازم می نمود و نهضت های یون بجانب ارستان و شاه
رقم اشرف با سم درویش محمد خان عزامه دار یافته از مشا غلی که روی داده بود او را آگاه گردانیدند
و اعلام نمودند که چون درین سال آمدن مانجریسان میسر نیست و جمعی کثیر از غازیان و روملو و صفهانی اهل
و عیال و ناموس قریب باشند در نیشابور است از روی عقل و دانشی که دارد با عبدالمومن خان در این
گرد و طرح صلحی افکند خود را به طریق که تواند بواق اندازد و اهل و عیال را بسلامت از آنجا بیرون آورد
که نیشابور کانی نبرد و درگاه تقدیر آتی باشد بخانی باز بدست می آید تا اقلی خلفا برادر درویش خان را

طلب فرمودند و رزم را باو دادند که پیشاپور فرستد پشاور را به انکار این معنی نموده قبول فرستاد و این هم
نگریده گفت ما در طریق اخلاص و صوفیکری جان باختن در راه ولی نعمت و مرشد کامل سرایه نیکنامی افشار
میدانیم برادر هم تا جان در بدن و رتی در تن داشته باشد کوشش و کشتن نموده قلعه را نگاهدارد و بعد از آنکه
ضعف بحال او راه یافته از محاصره قلعه مدتی خارج آید در راه دین و دولت مردانه و ارشاد شربت شهادت
چشیده نام نیک و صفی جهان بیادگار بگذارد و نواب کامیار شرف بلفظ که بار فرمودند که اگر این همه
سعی و جان سپاری بجهت استر ضای خاطر است هرگاه با چنین امر کنیم رضای ولی نعمت جتن در طریق
اخلاص اولست چون دار السلطنت هرات که تخت خراسانست و مشهد مقدس محلی که مد فوج حضرت
امام ثامن خاستست با آنکه محال در تصرف مخالفان اوزبکیاست بر سر پیشاپور این همه تلاش نمودن
واهل و عیال بیاد و دادن چه بچه میدهد اگر خدا ایتعالی خواسته باشد کل ممالک خراسان با سان و جوی
و بنوعی که در محلیه هیچ احدی خطور نکند بدست ما خواهد درآمد و الاسی بقاعده نمودن با فلک سستی و کزیت
و آخر الامر آنجا نکه بر زبان الهام بیان آنحضرت که شسته بود و بطور آمد القعه بعد از مبالغه بسیار یکی از
مخلصان جان نثار عامل آن منشور اقبال کشته بسپرد و از آنجا بکس مجبوری داده پیشاپور فرستاد
و در ویش محمد خان از مد و کوکوب قزلباش کردید یا فوس اما در قلعه از وقه بدست می آمد و قوت لایمونی
داشتند دست و پایی نداشتند بعد از آنکه از فقدان از وقه کار بر اهل قلعه دشوار شد گفت و کوی صلح در
میان آورده بهادران اوزبکیه را که گرفتار شده بودند وسیله ساختند و عبد المومن خان که از امتد از آنجا
محاصره و تلف شدن سپاه تنگ آمده بود و بسیاری از محارفات جنود اوزبکیه ضایع شده بودند
و صورت فتح و ظفر مطلقا جبره نمیشد و این معنی را قوی غلیم دانسته عهد نامه نوشت که هرگاه در ویش محمد خان
دست از قلعه پیشاپور باز داشته روانه عراق کرد و از سپاه اوزبکیه اینست بمال و جان و نام و اهلش
نیز توفیق خواهد رسید و او نیز غازیان روملوراک گرفتار اوزبکیه شده بودند وسیله صلح نمودند که از جانب
گرفتار از اطلاق نمایند چند روز درین گفت و گو بسر رفت و در ویش محمد خان و اهل قلعه عهد و پیمان
اوزبکیه اعطادند اشتند زیرا که قریب به هزار کس از اوزبک در مدت محاصره قتل آمده بودند و اهل و عیال
خونی شده بودند و مع ذلک از عذر و کید عبد المومن خان این نبودند بالاخره چهارمانان منظمه مو که گردانیدند
و از جانبین شرایط عهد و پیمان استو کام یافته در ویش محمد خان و مردم او با خانه کوچ و اهل و عیال از در و

عراق بیرون آمدند و عبدالمومن خان خود با کل سپاه را رسته در آن روز مشاهده لشکر قبایش را کرده
بود چون لشکر قبایش مشاهده لشکر و سپاه را می او کردند جهان از شسته مستخدم و پیکار ایستادند و سید
تغلبی قدر اندازند اصفهان که همراه بودند قتل‌های تنگ روشن کرده مترصد محاربه بودند از این بزرگی
که اکثر برادر و پسر و اقوام ایشان در ایام محاربه قتل گشته بودند و او نمودند که نقض عهد نموده از قبای
استقامت عبدالمومن خان باریش سفیدان کنه من بود و عقلای این طبقه گفتند که این جماعت بیشتر از هزار نفس اند
یکی دل از جان پر داشته تا جان در بدن دارد و مانند اینها در معرزه تنگ اندازان به حال اصفهانی در میان ایشان
هستند و تا دو سه هزار کس از با قتل نرسند ایشان تصور نمی کردند و معرزه تنگ به نامی نقض جهان لایق رتبه سلطنت
اولی است که وفا بعد و جهان و جهان نمود و متعوض انجامت شویم عبدالمومن خان را این رای پسند افتاده
الدیشه عذر از دل بیرون کرده اما کس فرستاده در ویش محمد خان از اسب طلب نموده که با او کور نش نموده ای
جماعت و ملوک و تنگیان او را از رفتن مانع آمدند مشارالیه نیکه بر قبال بی زوال شاهی کرده با سه چهار نفر از
قشون و لشکر جاسده بمقابل عبدالمومن خان رفت و امرای عبدالمومن خان او را پیش برده کور نش فرمود
عبدالمومن خان زبان تحسین و آفرین بر او گشود و گفته بود که تنگ ولی نعمت بر تو حلال باد که در عالم اخلاص
نوگری و لوازم مردانگی هیچ تقصیر نکردی اسب سواری در ویش محمد خان را که با زمین بر صعب بود طمع کرده از پای
کوئل خود کسی با و داده بودند در ویش محمد خان رخصت یافته بود از و تا و فرسخ طی نموده خود را بجای و سبزه
رسانید و از آنجا راه عراق پیش گرفته وقتی که رایات نصرت آیات از ارستان معاودت نموده بود و تقوین
رسیده به شرف طارمت اشرف شرف شده و از آنجا این خدمت آیات لایمجان و امیر الامرائی کیلان با شوق شد
بعد از آمدن در ویش محمد خان عبدالمومن خان اراده تسخیر سبزوار نموده چون ارستان رسیده بود و خوشه
مقدس رفت و جمعی از امرای او بزرگیه را بسبزه و فرستاد و محمد مومن سلطان نواده میر شمس الدین علی
سلطان سبزه واری که حاکم آن ولایت بود اندک از وقته از محال قریبه شهر جمع آورده ارک را استحکام داده بود
و چند روز محافظت شهر نموده سبزه واریان بقدر قوت و توان بلوازم قلعه داری برداختند و عبدالمومن خان
از طول کشت خراسان و لیکر شته روی توجه بجانب بلخ آورده کس نزد او فرستاد که در قریه سبزه واری کمال اهتمام
مندی دارند چون امر از رفتن او آگاهی یافتند با محمد مومن سلطان طرح صلحی افکنده بسبزه واریان پیغام دادند
که با و شاه قزلباش درین سال خراسان نماند و با و شاه که مرد مغاک بی باکیست و در مشهد مقدس نشسته با

از امر اسیر واریان و از تقید و مخالفت ایشان در منصب شده خود بدین جواب بخت نماید و آتش بهاد و نیروی کلاه
افروز و اصلح بحال شما آنست که درین سال با او مدارائی کنید و بعد از آنکه شد سیر قرار یافت که تا مدت شش ماه
سیر واریان را محکمت دهند که در سال آینده اگر پادشاه قزلباش بخراسان آید و محکمت خود را محلی بگفت نماید
معدور باشند و الا شهر را سپرد و هر کس از محکمت خود بگریزد باشد بواق شود و مانع نشوند اجرای او بیکه
بمصلحت مذکور بآن شرط راضی شدند که در روز غده اوزبک در مسکنی سیر واریان باشد اما در شاه مصالحه علی
در محکمت نداشتند به نزل و سادگی که از محکمت بدو دست یافتند نماید بعد از انقضای وعده و اگر شکر قبول
آید و در روز غده اوزبک سر خود گیرد و الا حاکم حال بیرون رفته حاکم اوزبک ب حکومت قیام نماید سیر واریان جهت
استخلاص خود از تنگنای محاصره راضی بمصلحت مذکور شدند و از جانبین شرایط عهد و میثاق تا کید یافته موسی
میرزا نامی از اعیان داروغه اوزبک با پنجاه نفر شهر آمد و لشکر اوزبک کوچ کرده از عقب عبدالموسى جان رفتند
و وعده و وجام باور رسیدند و حقیقت هم سیر واریان موسی که گذشت عرض کرد و بدین مسجع شد که عبدالموسى
زبان اعتراض با سر و از کرده بر مصلحت مذکور انکار نموده با جلد محرمین سلطان منازل جهت سکونی ایشان بیک
محله شهر بقیعین نموده سادری ماه باده سرانجام بنمود و یکد و مرتبه بن الی بنین ملاقات واقع شد طارن
داروغه در تحصیل سادری اندک بی اعتدالی بر عایا میگردند و میخواستند که آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته از سر
آند و میشدند تهدید آن نموده انتظار انقضای موجود میکشیدند و سیر واریان که شیعه فطری بودند در کوچ
و بازار طعن تسنن اوزبکیه نموده باطلان ایشان تعصب مذہب سب میگردند و اوزبکیه را دشنام میدادند
و ایشان نیز بکوه و دشمنی بر کشیده بی اعتدالانه سلوک میکردند و در مرتبه محمد موسی سلطان نزد موسی میرزا پیغام
فرستاد که مردم خود را منع فرماید که در کوچ و بازار تردد نکنند و در مقام آنرا و اغراض سیر واریان نبوده باشند
او در جواب مغلطه ها گفته بی اعتدالی را بعوام الناس سیر واریان است و میگردند القصد سیر واریان از تسلط
و بد سلوکی ایشان تنگ آمد میانه ایشان بفساد انجامید و بهیچ وجه باید کرد و نمی آید مخته تا آنکه سیر واریان تمام
دفع آنجا عت شدند و هجوم نمود و موسی میرزا را بدست آورده بی اختیار ساختند و شروع در گرفت بیکه
اوزبکیه شد جماعت اوزبک یراق بسته آمدند که دست و پای رانند چون با هجوم عام نمیتوانستند برآمد پس بنا
بقضا داده یکی دستگیر شدند محمد موسی سلطان انجمنی را بخدمت اشرف عرض نمود موسی میرزا را اگر قدری
بایه سر را علی فرستاد و نواب کامیاب اشرف این جهان شکنی را از سیر واریان بپسندیدند اشتند فرمودند

که هرگاه میبایست شما و ایشان همیشه در محبت و دوستی بود و از هر خواهی نموده روانه ولایت خود میبایست که با جلالی
میرزا را نوازش فرموده و او را بار بار فقار حضرت انصارت دادند و یکی از قورچان عظام همراه کردند که در محاکم
علوفه و اقامت بایشان داده باغزار و قصر ام روانه نمایند و قورچی مذکور حسب الحکم اعلی ایشان از ایشید متذکر
بحاکم آنجا که در آنوقت خدا نظر بدارد و بپوشد و قورچی مذکور حسب الحکم اعلی ایشان از ایشید متذکر
که بجهت رخص و غلوی تشیع و در دل داشت این معنی علانده کینه ویرینه ساخته و رسال دیگر جانشین مرقوم ملک بیان
خواهد گشت بتلافی کوشیده از ایشان انتقام کشیده بخندان دنیا و آخرت گرفتار آمد و عاقبت شامت آن
بروز کار او عاید گشت اما عید امده خان کشت که بخیر از زم کشیده بود و بعد از محارباتی که تفصیل آن مناسب بیا
تاریخ احوال ایران نیست بر حاجی محمد خان طغریافته او را بکینه و رنج از بیم جان و منصب و غارت اموال که نزد ایشان
مواز جانت یا از عدم قدرت علی ای حال بپادشاه خود طریق پوفانی سلوک داشته نیاده سعی و اهتمامی
در جنگ نکردند و مغلوب عید امده خان گشته اکثر طریق پوفانی سلوک داشتند و حاجی محمد خان از سپاهی
در عیت آنولایت مایوس گشته چاره بجز فراریافت و بطایف الحیل با اتفاق عرب محمد سلطان پسر بزرگتر خود
و سوخ محمد سلطان پسر کوچک و برندق سلطان پسر زاده اش و بابا خان برادر زاده اش با چهل نجار
از طلائع زمان محمد خود را بمیان ترکمانان ایل صابین خان که در حدود استرآباد مقام دارند اخته از آنجا حرام
ملازمت بسته روی توجیه پاپه سریر علی نهاده در هنگامی که موکب حایون در سفر درستان بود و بدار السلط
تزوین رسید نواب کامیاب اشرف از آمدن او خبردار گشته مقرر شد که در قزوین منزل مرغوب جهت ایشان
تعیین نموده حکم شد که نزل و سآوری سرانجام نمایند که چند روزی از رنج خواه و مشقت سواری گاه پگاه
آسوده استراحت نمایند و مشار ایچند روزی در قزوین با استراحت پرداخته منتظر و موکب حایون
بود تا آنکه در روزی که بندکان اشرف بغیر وری و اقبال بشهر تشریف آوردند اول بدین حاجی محمد خان
بمنزل او تشریف بردند و با و پدر فرزندانه ملاقات کردند و پرسشهای دوستانه و نوازشهای مهربانانه بطور
آورد و همت خمر وانه معروف آن داشتند که اگر رضای الهی مقرون باشد یکم تنبه دیگر او را و نور محمد خان را
بر سریر سلطنت خوارزم و مرد متکین سانه و این استند عا در درگاه الهی درجه قبول یافته با خمر هر دو بمن
معانیت و امداد این دو دمان بلکه مورد ث خود تمکین یافته کامیاب دولت گشت جانشین هر یک در مقام خود
رقم زده ملک مان خواهد شد که توجیه موکب نصرت نشان کجانب لرستان بیان قضایائی که در آن سفر منتهی

تقدیر خدای عزوجل است برضا بر طاعت با طاعت و اخبار و بی خبری و سیر و آثار و شهادت و مانند که چهر
مقصود از تشوید این اوراق شرح حالات زمان فرخنده نشان حضرت عالی اباجت رابطه سخن ذکر محلی از کول
ولایت لرستان بقره ده ملک بیان میکرد و مجملاتی که در کویک که در ولایت خرم آباد و خاوه و انشور و
و بدین اقامت دارند از قدیم الایام تسبیح و طریقه و لای طاعت طبعین و طاهرین موصوفه و دلا
مذکور بجانب جنوبی واقع شده عرض آن از یک طرف بولایت که در قلمرو و علیش که متصل و طرف دیگر
بالکامی خورستان پوسته طول آن از قصبه بروجرود تا حد و دلفراد و سایر محال عراق غربت و دراز من
سابقه شجاع الدین نامی بران ولایت استیلا یافته در میان الوار حاکم و فرمان فرما گشت جماعت الوار حاکم
اورا پذیرفته مطیع امر و نسی او شدند و بجان داده او پیرمردانه سلوک نمودند و اولاد شجاع الدین مذکور را
بنی الجهور عباسی مینامند و ایشان خود را بجفایت عباسی بن علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام
منسوب ساخته با عقاد الوار ایشان را اولاد آنحضرت می شمارند و آنچه با فواید و السنه شنوده شد آنست
که یکی از بنایر عباسیان و متبایان آن خانواده در قدرت بعد از استیلائی کوفه مغول لرستان مذکور افتاد
جماعت الوار او را در میان خود و نگار هشتاد و نه نفر اعدا می یافتند و شجاع الدین مذکور از فرزندان
آن شخص عباسی که بجن کردار در میان الوار حکومت رسید و الوار حکومت او را پذیرفته مطیع امر و نسی او شده اند
و از آن تاریخ اولاد او در آن ولایت دالی و حاکم اند و روایت دیگر آنست که از اجداد ایشان عباس نامی
در زمان سلاطین با ضحیه حکومت آن ولایت آمده بود و اولاد او در آنجا مانده اند و بدین جهت ایشان را عباسی
میگویند بالجمله علی اختلاف روایاتی شاه رستم نامی از انبیه در او آن جهانگیری و زمان خروج و بدین ظهور
خاقان سلیمان نشان چنانچه در صحیفه اول در طی احوال آن سلطان سلاطین نشان هر قوم گشته بسیار است
آنکه تربیت و نوازش یافت و حکومت ملک نور و شمس و مسلم گشته چون طویل الحیه بود خاقان سلیمان
الحیه او را بزرگ و لای تر صیغ داده بدان هیئت بنظر هایون آنحضرت می آمده و از آن تاریخ اولاد او است
بدین خاندان ولایت نشان بعضی اوقات طریق اطاعت سپرده آثار اخلاص و بندگی بطهوری آوردند
و بعضی اوقات عصیان و طغیان و زریده دست درازی بجوانشی قلم و علیش که مینمودند و در زمان شاه
جنت مکان امیر جهانگیر و شاه رستم با ضحیه بی ادبی از حد اعتدال کنده شده است و بجهت تشبه و تادیب کردند
بود شاه جنت مکان عبدالخان استاجلور که در آنوقت امیر الامراء آن سرحد بود و بجهت او مامور بودند

۱
۲۸
و او بر سر جهانگیر مد پور رفته به نبرد و بمی شکست قاهره و را به دست آورده و مقول ساخت و بنوعی در قلع و قمع آن
کوشید که خانم بود و ایشان یکا و غار و تاراج نموده و قبیله از وفای حق بگریختن فرو گذاشت نکرد و اولاد و لشکر شاه
و محمدی بیند و اگر بختند از سادات دفع اند و جایت بدلا امیر شاه قاسم که مسکن او بولایت ایشان است
امیر جهانگیر و حاکم بود و از خدمت اشرف القاسم و از شریعت آن سلسله نمود شاه جنت مکان رفیع
بر جراید اعمال باز ماندگان کشیدند و از آن استمال یافته روی پای سر بر اعلی آورده شاه جنت مکان
رستخیزان و میانه بود و برادر قسمت نمود و در آن باتفاق یکدیگر حکومت ملک موروث قیام نمودند شاه
هر جا و از اهل آن مستقیم و اما محمدی از جهالت و نادانی بشیوه از باب ترو و عصیان سلوک میکرد و امیر خان موصو
حاکم همدان جنب الغریان قضا جریان بر سر او رفته او را گرفته پای سر بر اعلی فرستاد و در قلع الموت
محبوس بود و در او آخر زمان حیات شاه جنت مکان نور از قلعه بیرون آورده و راه داده خاطر اشرف آن بود که
در آن ولایت خود نماید محمدی مذکور توهم بخورده و داده پیر خست از درگاه معلی فراد نموده بمرستان رفت
و از آنجا عریضه فراغت امیر درگاه معلی فرستاده اظهار بندگی کرد شاه جنت مکان نیز عذر پذیرفته او را از آن
و مملکت قاهره اطمینان دادند بعد از آن حال شاه جنت مکان که رومیه نقص عهد نموده لشکر بولایت عجم فرستاد
اولاد محمدی مذکور مصلحت وقت علم نمود و بار رومیه مدارا کرد و حفظ قبایل و عشایر او را میکردند تا آنکه شاه و محمدی
ولد محمدی در او آخر زمان نواب شاهزاده منصور سلطان حمزه میرزا و اوایل جلوس نواب هایون اعلی
شاهی ظل اللهی بوفور رسید و ایلست ذاتی حکومت ولایت موروث یافته زیاده از آبا و اجداد شوکت یافت
مکان هر ساخت و در سالی که خیال اعلی از بغداد لشکر نیها و ند کشید و در آنجا قلع ساخت و آتش نمب غارت
در آن ولایت فروخت بسیار از قبایل و احیایات رعیت قراالوس قلمرو هایون بکمال رستخیز خود کشیده
بنامه باور دهند و او اکثر قبایل قراالوس را در الکای خود جای داده رعیت خود گردانید و برومیة توسل جست
اطاعت و انقیاد بپیکر بکی بغداد کرد و باز گشتی پای سر بر اعلی نموده بعد از آنکه میانه نواب هایون اعلی بود
صورت صلح روی نموده سنور سرحد عراق عرب تعیین یافت شاه در وی مذکور که چند سال بود و بخود سرک
برآمده بود و اطاعت هر دو طرف برود و شوار بود و ابواب کمز و حیل کشوده هر دو جانب را نگاه میداشت
قاج شاهی و مجوزه رویان هر دو بر سر مینها و تا در سال نوشقان سل سنه الف هجری که سال خیم جلوس
عباسی است و دولت سارسیاه منصور بکفران نعمت ولی ادبی و عصیان گرفتار گردید قهرمان قهرمانی شد

حکم فرمودند و بجز اعمال خود رسیده و در تهمنان خانگی و ملوک خواستی ملک خود را بکسی ندادند و عیسان هم آورده بی او
از ایشان بطور رسیده بود و یک جزا سودا اعمال یافتند شاه و در وی مذکور از حضرت علی خانیست و هر سال
و از آمدن او در میان مایوس گشته طو غا و کر با بستوزان شاه جلالت مکان اظهار اطاعت این دو دیوان
کرده بپایه سیرا علی باز گشت نمود حسین یک حکومتی بسوخت خود را بخدمت اشرف فرستاده اظهار غلامی
و استعداده عفو تقصیرات کرد و نواب کامیاب با علی بجهت عیسان کبری و ظهور تشیع آن سلسله و
نوازش نموده در مقام تربیت درآمد چنانچه در طی وقایع این سال تحریر خواهد یافت و او را بقتل
خانی و مساهرت و دیوان سلسله علیه صفویه سرازیر فرموده حبس او را در سلک پر دکیان سمرقانی سلطنت نظام
و شاه و ردی خان مذکور بوسیله این نسبت علیه فرق افتخار بایوان کیوان سوده لواهی غلظت و در تحت مرتفع خشت
زیاده از آبا و اجداد در حکومت آن ولایت اقتدار و استیلا یافت و رعایای قراقرم را بجهت آن در دست
نگاه داشته بتصرف حکام قربانان داد و کاخی محقر شکشی بپایه سیرا علی میفرستاد و نواب جلیون علی شای
بجهت تربیت او را فرموده بودند و غرض عین فرموده در مقام استرداد آنها نمیشدند چون او بخود سری برگرد
در شیوه عیسان و بلند پروازی نشود و نمایافته بود و در طریق حیل رفت و او بر سلوک مینمود و رفت و رفت و جنت باطن او
بر ضمیر نیز اشرف کرایه اخلاص نداشت ظاهر و هویدا گشت و با حکام قلمرو علیش کرب سلوکی آغاز نهاده و
درازی بر بر وجود و داند و می نمود و نواب علی برفق و مدارا میکند و اندک تا آنکه درین سال عبدالمومن خان
ولد عبد الله خان از یک بنجرسان آمده قلمرویشا بر در محاصره نموده بود و دو کب هایون بفرستاد و نواب
مصمم گشته اندیشه کار سازی بکن بیاق داشتند و با غور و سلطان بیات بجهت جمعیت لشکر و ممالک بیات
بغصبه بر وجه آمده بود و دهنور شکر یان بر سر او جمع نشده بودند شاه و ردی علی الفخار شکر بر سر پوشیده
با او جنگ پیش آمد و غور و سلطان که درین دوسه سال از نواب کامیاب علی اندیشیده در مقام حاضر
و بی آمد از مشاهده این حال سر اسیم گشته نه یارای پیش رفتن داشت و نه از غیرت پامی بس کشیدن بعضی از
غازیان بیات را که حاضر بودند جمع آورده قرار داد که یکی از ایشان سفید از با استقبال او فرستاده از بیات
سوال کرده او را ازین حرکت شنیع که عاقبتی وخیم دارد منع نماید و هنوز این معنی بفعل نیامده بود که طلیعه لشکر
الوار نمایان شد غور سلطان با ضرورت پیش رفت اما در محاربه زیاده و لیر می بینم و در اتباع شاه
خان از انظر و ملاحظه و محاب جنگ در موست لشکر الوار که اضاعت لشکریات بودند و آثار غلظت ظاهر

و شکر بیات را مغلوب ساخته و سلطان یای شایسته استوار داشته جنگ مردانه کرده و رنج شهادت یافت
و مردم بیات متفرق و پراکنده گشته مروی با و طایفه خود آوردند و شاه مردوی خان اگر چه غالب آمد اما مغلوب سپاه
و اهل کشته بفرقه عاقبت کار خود افتاد و در آن حرکت ناانگار پشیمان گشته بخرم آبا و رفت و در ساعت حین یک
پسر خال خود را بخدمت اشرف فرستاد و بعد از آن نامی نامی از پسران کشته شده و اما چون خبر گشته شدن انور و سلطان
و جبارت شاه و ردی خان به ساحل **خلیج فارس** رسید تا بایره غضب شایسته الهاب یافته اندیشه سفر خراسان از غیر
پیرون کرده تپه و تا و بید او بر دشت **کشم** ساخته از ابر و دفع مصلحت سپاه او را بکامیج دانستند و این
خبر موخش آن غم لایق را عایق گشته بخت تپه شاه و ردی خان از سر نشا گزشتند و بدویش محمد خان
چنانچه سبق ذکر یافت منشور اقبال فرستادند که خود را در معرض تلف و دنیا ورده هر گاه کار بر او ننگ شود
طرح صلح افکنند خود را بر عراق اندازد و با فوجی از عساکر فیروزی ماکثر که در رکاب نصرت انساب حاضر بودند
بای غریمت و در رکاب دولت آورده متوجه لرستان شدند و چون اواز او توجع موکب هایون با و رسید از فرمود
که مسکن او بود و فرار نموده بجانب صیمیره رفت بعضی از امرای لرستان و سرخیلان قبایل از و تخلف نموده موکب
هایون پیوستند و قلعه خرم آباد متصرف اولیای دولت قاهره و رآمده الکامی مذکور بمهدیقلیخان شاملو نشان
شده قلعه را با و سپردند و از انجا عنان اقبال بجانب صیمیره انعطاف داده و در عین اشتداد کربا و قلب بر طایفه
که بای حوت بر تابه فلک بریان میشد و صیمیره که گرم سیر لرستان و محل قشلاق الوار است نزول اجلال نمود
شاه و ردی از صیمیره فرار نموده بکوره کوه که ما بین لرستان و سرحد بغداد واقعست رفت که از انجا حرکت
بغداد و نهایتاً بصره خانه پیدل که از امرای لرستان و صاحب دو هزار خانه بود از وی تخلف نموده با و ردی
هایون پیوست و چون در صیمیره رفتن شاه و ردی خان بکوره کوه سموع گشت و از صیمیره تا انجا پست فرسخ
مسافت بود رای جهان آرا بدان متعلق گشت که بر سر او ایلیغار نموده او را بدست آورند یا با الکلیه از
رستان اخراج نمایند اردوی معلی و اغرق هایون را در صیمیره گذاشته با فوجی از غازیان بهرام مصلحت ایلیغار
نموده آن مسافت بعیده را که تمام کوهستان نشیب و فراز است در یک شبانه روز طی فرموده چون بپای کوره
رسیدند قطعه ای چون ره خنق و در پیش آمد کثیر النظار طحطیه العواقب فرازش جو قدش بلند و شیبش
زنجبم کون سه پهن مراتب و از انجا مشخص شد که شاه و ردی خود را بر زمین الکامی دومیه انداخته چون
الکامی رو میان شدن خلاف شرایط صلح بودند قدم کشیده داشته با ردی کردند و شکوه مراجعت فرمودند

و تو چنان غلام و پادشاهان تعیین نمودند که بواسطه و احکامات فراموش کردید و بظلم و عیش و سرگشته در میان سلی
خو و بر عی محکام قزلباش قیام نمایند سلطان حسین و شاه رستم که از پیش شاه وادی فرار نمودند در میان کلبه
میسر در روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده منظور نظر شفقت شاهانه گردید و ایالت لرستان و سواحل خلیج
و توابع که بمحمد یقینان شفقت شده بود بواسطه محاکمات سلطان حسین مذکور عنایت شد و در پیش سفیدان
الوار عنایات شاهانه مستمال گردیده و بلازمیت سلطان حسین مأمور شدند و ایشان بالطوع تا موازی
یکفرار کردند و پیشکش سرکارهایون اعلی و ارکان دولت نمودند و عنایت خسروانه کو سفیدان مذکور
بعبارت منصوصه تقسیم نموده از آنجا عنان غریمت بصوب مراجعت انعطاف داده و قرار داد خاطرهایون آن بود
که داخل دارالسلطنت قزوین نشده از دیرین جهت دفع شرعبد المومنان و در استخلاص محصوران قلع
نیشابور بجانب خراسان در حرکت آیند چون در بروج و نزول اجلال واقع شد اخبار خراسان و آمدن
درویش محمد خان و بدست دادن نیشابور بطریق مصالح و التهای حاجی محمد خان پادشاه خوارزم پناه
سریر خلافت سعیر خواجه گذشت و رسیده آن اراده موقوف ماند و از آنجا بمیان ایل بسات نزول فرموده
ایشانرا جهت تقصیری که در جنگ شاه ویردی خان نموده بودند مواخذه نموده در معرض یرغ و خطایان
در آورده و حسب الاتماس شاه قلی سلطان برادر انور و سلطان که بجای برادر حاکم آنجا عت شد و
بهتر جان قرار یافت که موازی سه هزار اسبکده و ایترو وادیان بیاتی نژاد که در میان قزلباشان بخوبی
شهرت دارد و سه هزار توپان زرقند بالطوع و الرغبة بر سپیل پیشکش و ترجان بدو ان اعلی رسانند
و از آنجا بجانب دارالسلطنت قزوین توجه فرموده در ساعت سعد داخل شهر شدند و نور محمد خان که در
لرستان هراقت موکب همایون اختیار نموده بود درین غرور و در حینی که حضرت اعلی ببلاقات حاجی
محمد خان تشریف برده بودند او نیز آمده و بتوجه و این سلاطین جنگیزی لازم وار در خدمت حاجی محمد خان باقی
ادب ایستاد بعد از استجازه پیش آمده کورنش کرد و حاجی محمد خان با و رسم معانقه بجای آورد و با جلوه حضرت
چندگاه در دارالسلطنت قزوین توقف فرموده مجالس پادشاهانه آراسته با سلاطین مذکور صحبت بکلفان
میداشتند و هرگاه حاجی محمد خان را طلب میفرمودند مستعد غای حضور اشرف نواب سکندر نشان ننموده
هر دو در یکسند نشسته بایکدیگر صحبت میداشتند و نواب اشرف اکثر اوقات در کمال بی تکلفی و کوچکی ایلام
خدمت و مهربانی می برداخت و محالست نشستن آن دو پادشاه عالیه در یکسند که هر از منته سابقه کثرت

اقتاده بود از نوادر روزگار استعانت حضرت اعلی بعد از شرایط مهانداری با انجام ضرورت و مایحتاج سلاطین
اشاره فرموده در فضل پادشاه توجیه کیهان بخت نشان کشته نور محمد خاثر که همیشه انیس مجلس خاص رفیق نیم
اختصاص بود همراه بودند و جهت تالیف قلب حاجی محمد خان عرب محمد سلطان پسر اورانیز مصوب خوش کرد
اما چون مشارالیه از اہمیت ولی تالیف کیهان بخت نشان کشته نور محمد خاثر بدان محبوست بهره داشت با او صحبت
مخصوصا شکر اتفاق می افتاد و محلا در حسین پادوران بلده فردوس نشان بخت و شاد کاحی گذرانیده و در
آخر حوت روی توجیه بقر سلطنت آوردند و دیگر باره دار السلطنت قزوین از فر قدم هایون زیب و بیت
یافت که دفع طایف ضالہ ملاحظہ کہ درین سال و می او از وقایع این سال قتل درویش خسرو قزوینی و چغندر
از میدان اوست کہ با محلا و شتہا یافته بودند بیان این حال بر سبیل اجمال آنکہ درویش خسرو از مردم
فرومایہ محکمہ درب کوشک قزوین بود کہ آبا و اجدادش کبک چاہ کنی و قوشی مشغولی داشته اند و مشعلیہ
ترک صنعت پذیران نموده بکسوت قلندری و درویشی درآمد و مدتها ساحت نموده با جماعت نقویان
آبیرش کرده و در آن شیوہ اختصاری بہرسانیدہ بتوسعہ شرب اشتہار یافت و بقزوین آمدہ و گذشتہ
مسجدی رحل اقامت انداخت جمعی درویشان کرد او میگرفتند و او دکان معرفت گشودہ در آن محالہ
کرم بازار گشت علما و محققان بر اطوار او انگار نموده از مسجد نشستن منع نمودند رفتہ رفتہ اطوار او
شاہ جنت مکان رسید ثواب جنت مکانی او را طلب شدستہ از احوال او استفسار فرمودند شرایع اسلام
و قواعد مذہب حق امارا و نظر آنحضرت القا نموده آنچه با و اسناد میکردند منکر میشد چون خلاف شرعی از او
مشاہدہ شد امر فرمودند کہ در مسجد مسکن نسازد و کوئہ خردان عوام را بخود راندہد بعد ازین واقعہ الی
جنت دفع مظنہ بخدمت علما تردد و آغاز نہادہ فقہی امومت و در روزهای جمعہ مسجد جامع میرفت و دیگر
کسی را با او کاری نبود بعد از رحلت شاہ جنت مکان بدستور مسجدی کہ در جنب خانہ اش بود شصین ساختہ
توکل گسترده جمعی بدعوتان و ہرزہ کاران ترک و تاجیک نزد او تردد و آغاز نہادند تا زمان جلوس هایون
خصت اعلی چند سال در آن مسجد روزگار گذرانیدہ اسباب معیشت او و درویشان او کہ در خدمت او بودند
بی تقرب و تشویش میآوردادہ میشدہ و آن مسجد مجمع اورا بر بنی تافت در انکوالی تکیہ بنیاد کردہ شروع در عمارت
کرد و مردم آن محله از ترک و تاجیک او را مدد کردہ تکیہ و بانجہ در غایت نزاہت و خرمی ترتیب دادہ و با انحال
نمود و ہمہ روز احوال الطمہ در مطبخ اوطح میشد حضرت اعلی کہ اکثر اوقات در کوچہ و محلات میرفرمودہ و بطاعت

خلاقیت آشنائی میکردند بر وقت درویش رسیده با او صحبت داشتند و یکدیگر را تشویق میکردند
میداشتند و بجهت آنکه عقیده او را فحیده بر اطوار او آشنایان کردند با او سخنان ارباب سلوک تنطق میفرمودند
شیوه خدا شناسی خود را بر دوش نقطویان بنظر او جلوه میدادند و از غایت ملاحظه و احتیاط سرشته
و کاندازی و زهد فروشی را از دست نداده و جری که حلاوت میآید تنطق نمیشد اما جمعی درویشان که تکیه
او را داشتند خصوصاً استاد یوسف ترکش دوز و درویش ^{یوسف} قلندر و عویمهای بزرگ کرده سخنان
بند میکنند و بیلاخطه و محابا اظهار عقیده فاسده درویش خسرو و با حضرت میکردند و الحاد و ان شقی
بی اشتباه در آئینه خاطر شاه عالیجاه بر تو ظهور انداخته دفع انجا جهت اجزاء رسوم شرع انور بر دست
همت پادشاه شریعت بر ولازم شد در وقتی که متوجه سفر ارستان بود دیگر فن درویش خسرو اتباع
نم کردند جماعت تاجی بپول بد انداخته مت نامزد گشته همه را در قید سلاسل کشیدند و العیاد با آمد چون بین
سال منجان القا نمودند که آثار کواکب و قرانات قلوبی و مفلی دلالت بر افتاد اعدام شخصی حلیل القدر و سواب
اقتاب که مخصوص سلاطین است میکند و محتملست که در بلاد ایران باشد و را بچه طالع های نو را استخراج نمود
بودند که ترجیح بخشن در خانه طالع واقع شده و صاحب طالع در حقیض و مال است مولانا جلال الدین محمد
بنجم یزدی که درین فن شریف برآمد زبان و در استدلالات احکام نجومی مقدم اقرانست آن بخت
بین تمبر دفع نموده و فرمود که حضرت اعلی دران دوسه روز که معظم تاثیر قران و ترجیح بخشن است
خود را از سلطنت و پادشاهی خلع نموده شخصی از مجربان را که قتل بر او واجب شده باشد پادشاهی
سازند و دران دوسه روز خصماچی و رعیت مطیع فرمان او باشند که با صدق امر پادشاهی از نیفعل آید
بعد از سه روز مجرم را بشنجه نخس اکثر قران و جلاد حادثه و دران سپارند که بقتلش بر دوازده مکان این
رای با صایب شمرده قرعه اختیار بنام یوسف ترکش دوز افتاد که شیوه الحاد از خجایای پیشتر که میندا دانه
ملاحظه و اتباع درویش خسرو او را بارده آورده حضرت اعلی خود را از سلطنت و پادشاهی خلع فرموده هم
پادشاهی بر و اطلاق فرمودند تاج شاهی بر سرش نهاده اوثاب فاخره در پوشیدند و در روز کوچ بر تار
بر روی با زین و لکام مرصع سوار کرده ^{پادشاهی} جگر بر سرش ^{پادشاهی} ایستاده و جمیع امر او و قران و اهل خدمت را بقتل
و لشکر باین مقرر در ملازمتش کمر بسته بمنزل میرسانیدند و در دیوانخانه هایون خرو و آورده اطعمه و شراب
میکشیدند و شب قوریان غلام و عساکر منصوره بکشت قیام مینمودند و آن بجا را عاقبت کار خود فحیده

سه روز را فراغت گذرانیدم. سلطنت کرده یکروز بود مقیم است و حضرت اعلی درین سه روز با دو
جلو و دو خندسکار یک سواری کرده و دیده اضلاع تمشیت امور سلطنت نمی برداختند و مولانا یوسفی در سر سواری جناب
مولانا جلال الدین مخم را طلب نموده باو گفت که ای حضرت لاجون باکر بسته کی از طرف با جناب مولانا
خوش طبعی نمود که یکی از آثار و علامات پادشاهی است و تا غایت هیچ حکمی ازین پادشاه
صادق نشده چون شمار ساعتی قتل خود می بیند که بیشتر از آنکه او قتل میرسد قتل شما فرمان دهد بجهت تحقیق
امیر پادشاهی تا گریز است که با مفسد شما درین دو سه روز احتیاط تمام لازم است جناب مولانا
اضطراب عظیم دست داده و دان سه روز بفرقه خاطر گذرانید حکیم رکنای کاشی درین باب قلمه کشف
فرمود که شت طعه شما توانی که در ایام تیغ خوختارت هزار مجد چون یوسفی سلطان کرده افتاد و در دلم از
یوسفی و سلطنتش دو بیت قطعه مثالی که شرح نتوان کرد جهانیان همه رفته پیش او سجود می کردند
تو اش پادشاه ایران کرد و انگر و سجده اوم حکیم حق شیطان ولی حکم تو اوم سجود شیطان کرد و توانی که
جناب مولانا بسیار شیطان صفت واقع شده بود و کلام شیاطین الانس بر و صادق و از قیافه و کیش
شیطنت ظاهر بود و مجلا مولانا یوسفی بعد از سه روز از لباس مستعار حیات عریان گشته از تخت بر تخته
افتاد بعد از واقعه مذکور حضرت اعلی مجد و ابرسند فرماندهی جلوس فرمود و با عقدا و طایفان عالم
صورت اثر آن و بال بدین تدبیر منفع کردید اما در نظر خلوت کزینان عالم معنی و آگاه دلالان علوم
باطن جلوه ظهور داشت که دافع این گونه و بال جز اقبال شهریار بهال نیست شکر کسی را که این را بدو پیش
همیشه درخشان بود و انقراضش درویش کو چک قلندر که همیشه دعویهای بنزد کردی تریاک بلندی
سرخرقه فرو برده بخارسان خود گفته بود که رفتم تا در دونه دیگر بپایم رفت رفت رفت رفت رفت
و بعد از معاودت از سفر ارستان درویش خسرو را خاطر ساخته علماء را جمع کرده بتفحص حال او پرداختند
از غایت دنیا داری بای از جاده شریعت بیرون تنهاده هیچ امر خلاف شرعی اعتراف نکرد و وظایف را جز آنکه
خمای شراب در کینه اش یافت شده بود و او میگفت که من ازین اطلاع ندارم و از قسم دیگر چیزی بر تو
نشده با نقطوی بودن او از غایت اشتها محتاج با ثبات نبود در محکم باطن مبارک اشرف درجه نبوت یافت
بود جهت ترویج شریعت غرا حکم نقلس فرموده او را از جهاز شرکلی او میخواستند و در تمام شهر فروین کردند
و دیگر از ان طایفه مولانا سلیمان طیب ساوجبی بود که اعلم آن طبقه بود و نواب اشرف مهم او را اصلاح علماء کرد

علمای هر شرح را ملاحظه فرموده بجز قتل او نگذاشتند اما بجهت دین و علم و اخلاق و جلال و کبریا و در روزی مجبوس بود تا آنکه بنده کان شرف حکم قتل او فرمود. بیاران طعن کردند و دیگری از کبار انظار میبرد
احمد کاشی است که بسیاری از نادانان تبه روزگار را در تیر خلافت انداخته بود و پادشاه صفوت شاد و پاک
اعتقاد و زینت پیکانشان او را بدست میبرد و شمشیر زده و دوباره عدل کردند در میان کتب و رسالهها
که در علم نقطه نوشته شده بود و ظاهر شد و انظار ایضا بدست **علم** را قدیم شمرده اصلا اعتقاد و بجز احیاء
و قیامت ندارند و مکافات حسن و قبح اعمال را در عاقبت و مدلت دنیا قرار داده بشت و دوزخ
هم آنرا میفرمودند و با این اعتقادات فاسده در ویش کمال صفهائی را با سه چهار نفر مرید در راه
خراسان بخدمت فرستادند آنروز از آشنائات فارس نیز چند نفر که اعلم این طبقه گمراه بودند و نامورده
بیاران مضطرب طعن ساختند و همچنین بر هر کس مظنه الحاد بود و با بقا نرفت از آنرا که نیز بود اوق سبک و غلی
استاجلو که تابع این طبقه و مرید در ویش خسرو بود و قتل رسید و درین مراتب ظاهر شد که در مملکت
محموسه این طبقه بسیار شده بودند و در اضلال خلیق میکوشیده اند و از دین دیار منتهی شده
که شیخ ابو الفضل و کشیج مبارک که از ارباب فضل و استعداد ولایت هندی بودند و در ملازمت پادشاه
اعلیجاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه تقرب و اعتبار تمام یافته بودند و این مذهب داشت و پادشاه با
بکلمات واهی و وسیع الشرب ساخته از جاوه شرعیت منحرف ساخته بودند و منشوری که باسم میر سید محمد
انشا نموده فرستاده بود و در میان رسالههای او ظاهر شد و دلالت بر انیمضی میفود العلم عند الله و علوم
بجفایق الامور میر شریف آملی که شاعر تازه کوی شیرین کلام است از اکابر انظار بود و بعد از وقوع
این حالات از استر اباد فرار نموده بنزد رفت القصه بعد از سیاست انجمه اگر کسی ازین طبقه بود ازین
دیار بیرون رفت یا در گوشه خمول خرید خود را بی نام و نشان ساخت و در ایران شیوه تناسخ منکوش
ذکر و قایم متنوعه خراسان از سوانح این سال مجازیه سلطان علی خلیفه و امرای قزلباش است با تسلیم سلطان
و بخود او نزدیک دراز بخند و ترشیز خراسان بر عالمیان انیمضی سمت ظهور دارد که شیوه شعار طوایف
قزلباش که نسبت بخاندان قدس نشان صفویه سالک طریق ارادت و حسن اعتقادند و اندک است که چند
از جانب پادشاه و ولی نعمت بی عنایتی مشاهده نموده مورد قهر و سخط مرشد کامل کردند طالبان طریق
ارشاد و صوفیان باک اعتقاد و در راه طلب و مشی قوم اخلاص آنرا از نقص خود دهنده مستوجب تر گشت

و باکی طینت شمرند و مضمون این مقال که اگر در سمرجند خبر از تو سرت کردم و نام سمر از تو سمر از تو سمر
و این را صابر بوده و روی از درگاه مرشد کامل جزا بنده تا آیش آن نقص را بوق خجالت و دلالت از یادداشت
پاک گردانیده خود را آماده توجه و التفات ظاهر و باطن گردانند سلیمان خلیفه و ولد سهراب خلیفه ترکمان
و سلطان علی خلیفه و ولد فولاد خلیفه شاملو با نسبت محنت و خلیفه را و کی و حقوق تربیت چندین ساله شاه
جنت مکان یحیی و اندک بی توجهی که از سوی اعلی ایشان بظهور آمد روی ازین گستان بر تافته بخال ملل
و از آیه تباها بطرف رستم میرزا ابن سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا ایل نمود و بقصد بار فرستند که او را
بخراسان آورده و وسیله اورایت خود کامی برافرازد چون بهرام رفته بودند بمطلب خود فایز نگشتند
چون قبل ازین ایمانی شده بود که در حقایق حالات اولاد سلطان حسین میرزا و قایع سیستان از ابتدا
تا انتها دستاوی علیهم و باید که تسوید یا بدین بار و عده سابقه مناسب جان نمود که نخست از احوال ایشان
بنابر اتصال سر رشته سخن در سلک تحریر کشیده شروع در بیان محاربه امر نماید لهذا کلام سخن برداریم
و قایع احوال ایشان را آغاز نمود شرح حالات اولاد سلطان حسین میرزا و حکومت ایشان بر قندهار
و زمین و داوران از زمان ارتحال و لد خفرمان آل تا زمان قدرت خراسان و رفتن ایشان بجانب هندوستان
و مال کار ایشان و وقایع محال سیستان بر ضمیر میرزا و افغان بیرو طالبان اخبار استور نماید که سلطان حسین
در زمان شاه جنت مکان جب الفغان قنجا جریان والی ولایت قندهار و زمین و داور و کر میرات تا کنان آب
میر منده گشته و نهادن ملک چمن تربیت علم و الا جناب کامران و کامیاب دولت بود و در زمان سلطنت
اسمعیل میرزا جانچه اشارتی بدان رفته جهان غانی را برود کرده از قنجا پس از آلا که با و کار ماند محمد حسین میرزا
که در زمان شاه جنت مکان با همشیره اش نجمه بنت اشرف نایب بود و اسمعیل میرزا و قنجا و قندهار و کانی
نیز به عالم آخرت فرستاد جانچه در قضای زمان جلوس او گشته و منظر حسین میرزا و رستم میرزا و ابو سعید
و سنج میرزا بعد از فوت سلطان حسین میرزا اسمعیل میرزا را چون همت دفع شاهزادگان منفوی اثرات مقصود بود
همانا بجهت سوار شاهزادگان قبل ایشان نیز حکم فرموده بود و چه هرگاه از قنجا و قندهار و قندهار و قندهار
و برادران و کانی که افراسیاب پشته داشتند این عمل پیش آورد نسبت به بی اعام خود محل اشتباه نیست باطله
چون اسمعیل میرزا به عالم آخرت شتافت پیش از آنکه قبل ایشان در قندهار وقوع یابد و این نام شخصی از ایل
کورجای از طایفه زمان سلطان حسین میرزا که در اردوی معلی بود و بهرعت برقی و با و از قزوین بقندهار آمده و خروفت

اممیل میرزا رسانیده میرزایان مذکور از غرقاب قنابا حل نخایت آمدند چون نواب سکندر نشان بر سر
سلطنت و فرمانروائی ایران جلوس فرمودند قندهار و بلخ حسین میرزا که پسر بزرگتر بود تقوی فرموده
دور و کر میرزا کنار میرزا برستم میرزا دادند و مقر فرمودند که ابوسعید میرزا و سنج میرزا نیز که برادران
ماوری رستم میرزا بودند در زمین داود و ابوسعید میرزا بودند و حمزه یک ذوالقعد مشهور بود و حمزه را که
وکیل سلطان حسین میرزا بود و همراه محمد حسین میرزا بارودی محلی گده بود بدستور وکیل دلاله میرزایان نمودند
و او را با حکام شفقت آمیز شاد و خلع فاخره پادشاهانه بقندهار فرستادند حمزه یک مذکور بموجب حکم عالی
رستم میرزا را برادران کوچک بر زمین داود فرستاده از جانب خود دلاله وکیل حجت ایشان تعیین نمود
منظور حسین میرزا را در قندهار نگه داشته بامر حکومت و رتق و تق محلات مملکت پرداخت صاحب اختیار
مطلق گشته هر دو سرکار را بنوعی ضبط و نسق نموده بود که میرزایان را از حکومت جز نامی نبود و خیال تجاوز و
زیادتی در خاطر هیچکدام خطور ننمود و مطیع و متقاد او امر و نواهی او بودند چون ملک محمود که از تراد و الیان
قدیم سیستان بود و سلسله نسبش بصفاریه می پیوندد بعد از فوت اممیل میرزا که ولایت مذکور از امرای
قرباش عالی بود چنانچه در صحیفه اول این دفتر رقم تحریر یافته با غوی و تحریک ملکان و میران سیستان
دم از استقلال زده طالب حکومت سیستان شده بودند جنگ کرده مغربافت و در حکومت آن ملک مستقر گردید
هر چند این معنی نزد عقلا مستبعد می نمود که ملکی که چندین سال در تصرف طوایف قرباش قرار گرفته باشد شخصی
بر تقدیر وراثت بی آنکه مشمول نظر عاطفت پادشاهی گردد و در او حکومت و ریاست آن نماید لیکن
آنرا بدست نبرد بازوی احسان کوچک و بزرگ ولایت سیستان را بنوعی مطیع و متقاد نمود که از هیچ
کوشش آن ملک وسیع بانک مخالفی بلند نشد و چون بر تو این خبر بر پیشگاه ضمیمه نور نواب سکندر نشان یافت
بنا بر احیای خانوادگی قدیم و دیگر مصلحتهای ملکی منشور ریاست سیستان اسبی محمد خان ترکان بنام او
فرستادند و چون او را در حکومت او بقندهار رسید و هنوز منشور حکومت از درگاه محلی نرسیده بود و عرف
جمعیت حمزه یک حرکت داده میرزایان نیز چون حکومت گاه علم خود به ایح الزمان میرزا را در تصرف ملک
که همیشه شیوه طاعت مسلوک میداشتند نتوانستند ویدشکر قندهار و توابع را جمع نموده با گردانیده
سیستان شدند و چون بشهر کهنه سیستان که در دو فرسخی جزیره پشت زره که محل اقامت ملک محمود
ملک زادگان و امیر سیستان بودند نزول نموده مشاهده استحکام جزایر و کثرت شعبان ولایت میرو کرد و دید

بنابر سابق اشنائی که فیما بین او و ملک محمد بن محمد که عم ملک محمود بود و اسلالت متعبر بر اصلاح جانین و طلب ثواب
در رفع مناقضه فیما بین در قلم آورده بار دومی ملک علی شاه الدین محمد فرستاد ملک غیاث الدین محمد بنی تامل محبت
میزرایان شتافته بعد از قیل و قال بسیار بدین قرار یافت که مظفر حسین میرزا محمد که دلا پرده عزت ملک محمود
پرورش یافته بود بجهت نکاح آورده دختر حمزه یک ملک جمال الدین پسر ملک محمود در سلک ازدواج کش
و سیستان را ملک محمود مسلم داشته مراجعت نمایند و او نیز در انوائی آن همیشه نسبت به میزرایان طریق موافقت
و متابعت مسلوک دارد و ملک محمود بصواب بدید عم خود عمل نمود و فیما بین امر مصاهرت وقوع یافت و مظفر حسین
مسرور و شادمان از سیستان بجانب قندهار مراجعت نمود اما آنحضری موکلفست رستم میرزا را برادرش چه
قرار داد و خاطر او چنان بود که چون الکای رستم میرزا نسبت بالکای برادر بسیار محترمت و وفای بسیار
و برادران نمیکند سیستان داخل الکای او شود بخلاف قرار داد او سیستان نیز فی الحقیقه ضمیمه قندهار
بجمله اسباب کلفت میانه برادران آماده گردید درین اثنا جمعی از او میقات قزلباش و اگر او بخواج
مظفر حسین میرزا راه یافته قصد حمزه یک نمودند و چون جناب میرزا از زیاده اتی افتد او را استقلال حمزه یک
و بدخلی خود به تنگ آمد و بود سخنان انجاعت را بسمع رضا اصفا نموده تجویز قتل او کرد حمزه یک با آنحضری
مشاوره کرد و از قندهار خود را بر زمین داور رسانید و رستم میرزا را بر داشته متوجه قندهار شد از جناب
مظفر حسین میرزا با شکر آراسته از قندهار بفرم جنگ استقبال برادر نموده و در کنار او دارغذ آنرا توابع قندهار
میانه ایشان جنگ عظیم وقوع پوست و در اثنا جمعی از لشکر مظفر حسین میرزا که با حمزه یک متفق بودند
از جمله دلیرانه مردم رستم میرزا روی از جنگ بر تافته بصوب فرار شتافتند ازین جهت تزلزل باحوال سپاه
مظفر حسین میرزا که اصفا فضا عفش شکر زمین داور بود راه یافته از حملات متواتر آن فوج قلیل نکست
بر ایشان افتاد و بجانب قندهار مراجعت نمودند رستم میرزا و حمزه یک بظاهر شهر آمده و دروازه مانشور را
لشکرگاه ساخته جمعی از رئیس سفیدان او میقات قزلباش در مقام دفع کلفت رستم میرزا و حمزه یک
درآمد و غبار وحشت که میانه ایشان ارتفاع یافته بود آب عموده و موافق فرو نشانیدند و فیما بین صورت
معاهده و چنان میان آمد و رستم میرزا طوقا و کریم رضا بمصلحت ندگور داده بالکای خود بازگشت و حمزه یک
بشهر رفته به دستور سابق بامر و کالت میرزا و درائی قندهار مشغول شد تا سه سال من حیث الاستقلال از ملک مال
و خدمت چشمه خالص میرزا استقلال داشت و یکبار جمعی از جهان قزلباش و مفسدان قندهار و خفیجی میرزا

راه آشنائی یافته قاصد قتل حمزه یک شدند و حمزه یک نیز پوشیده و بمیدان کس طلب رستم میرزا فرستاد و رستم میرزا
خبر صبحی داخل شهر شد جمیع اهل او مردم قند هار با اتفاق حمزه یک بخدمتش شتافتند و عروس حکومت قند هار را
در نظر او جلوه دادند و بعد از دیدن ایشان حکومت قند هار بکناب رستم میرزا اتفاق گرفت و حمزه یک بیات را که داد
حمزه یک و ازین سفید طبقه بیات بود و بعد از مدتی مظهر حسین میرزا تعیین نموده میرزا را بجانب قلعه قلات که درین
هزاره جات قند هار و بیانات و استحکام از قلاع مشهوره آن ولایت فرستادند و حاصل قلات و هزاره جات
بجست میشت میرزا تعیین نموده قرار دادند که در آن قلعه ساکن بوده و فراغت و عافیت روزگار کنند اما
بآنصددنفر از بیات همواره موکل میرزا بودند چون شش ماه بدین وتیره گذشت فیمابین میرزا و محمد یک مذکور رابطه
کلی بهم رسید و طایفه بیات سر بر خط فرمان داری میرزا نهادند و رای ایشان برین قرار گرفت که قلعه قلات را
بر دست کس از بیات سپرد و سیصد نفر از رفیق طریق سیستان ساخته از راه بیابان کوچ بر کوچ عازم سیستان
شوند و بدین غرمت و حرکت آمده بعد از طی مسافت بجوای سیستان رسیدند ملک محمود از توجه جانبی آگاه گشته
مردم استقبال بجا آورد و بشرایط میزبانی و لوازم خدمتکاری پرداخته چند روز اسباب عیش و عشرت فراهم
یافته طوی لایق بطور بیست و محمد و ملک را که قبل از آن بکماله میرزا آورده بودند و بجز سرای میرزا فرستاده
شش ماه فیمابین میرزا و ملک محمود و التیام خصوصیت بود و بالاخره جمعی از میران سیستان که همواره قند هار
و خواهان فساد و آشوب بودند مزاج میرزا را تحریف ساخته روزی بوسیله شکار از منزل ملک سوار شد و بخیره
بشت زبده قلعه تاغرون که محل توطن خطای میران سیستان که حاد ملک بودند رفته در عرض کهنه تنای
میران و اعیان بشت زبده و داهر و در خیالات احشامات سیستان بر سر ایشان جمعیت نموده و بقتل
و غارت و تنب ملوک سیستان شدند و در آن اوان ملک محمود در موضع اشکن که در کنار میرمنده
توطن داشت و اولاد ملک غیاث الدین عم او ملک محمود و ملک شاحسین با او بودند ملک جلال الدین
بهر او در قلعه فتح که یکی از قلاع سیستان است استقامت داشت و ملک ناصر الدین عم و دیگر ملک فرزندان
محمود که اشجعان ولایت نمرور بودند در قلعه جادرنک که در چهار فرسخی محل توطن ملکست جای داشتند میران
مسلمستان میرزا عرض کردند که اول دفع ملک ناصر الدین و اولاد او اهم و انسب و صلاح اقریب بجانب میرزا
که متلون مزاج و کوشش سخن نموش داشت با اتفاق ملذمان و عساکر سیستان و جمعی از فرزندان که از راه
و آنحد و دیکو ملک میرزا آمده بودند متوجه قلعه جادرنک شدند و مدت یکماه قلعه مذکور را محاصره نمودند و در آن

مدت ملک محمود که در حین رقتن میر قانعی بمیرانده بود و بد آن مرد و سلاح و اسب و یراق لشکر بسیار را هم
آورده و بنیت کوکب اقوام خود و متوجه قلعه جادونک شد و ملک جلال الدین پسر خود و ملک محمود و ملک حسین را
با جمعی از اقوام پیشتر فرستاده خود با لشکر انبوه متعاقب و حرکت آمده جا داشت و در پیشینه و هم صف مرتفعین
و تعاقب پای قلعه رسیده و فیما بین جنگ و پیوسته آخر و در نزد کورایان جناب میرزا ارستیز و او نیز دست باز داشت
با میران بجانب جنگ و جزیره مراجعت نمودند ملک محمود و بطرف نصرت اخفاس یافت بعد از یک هفته جمعی از
سادات و صلحا و خیر اندیشان آمدند و از راجه دست میرزا فرستاده و حضرت ناخوشیهای طرفین خواستند و
نمود که بساط خصومت را در نور دیده بی شایسته و غنچه داشت ملاقات یکدیگر سرور کردند جناب میرزا
حسب الاستدعا متوجه منزل و مقام او گردید بعد از چند روز بخش و عیش و عشرت پرداختند ملک محمود یکی
از مردم معتبر سیستان را بر سر رسالت نزد حمزه پیک فرستاده و او را از طرسلوک و معاشی که پسندیده خاطر
نبود و منع نمود از آنجا نیز که آن آمده فیما بین میرزا و حمزه پیک دیگر باره و معاہد و پیمان بدین مدتی
از ریش سفیدان قندار با استدعای آمدن میرزا سیستان آمده رضای خاطر آنجناب شدند ملک محمود سه
هزار کس از جو و سیستان با جمعی از اقوام همراه کرده میرزا را روانه قندار کرد و درستم میرزا که از صوابید
حمزه پیک تجاوز نمیتوانست کرد و ملاحظه جانب برادر بزرگتر و مصلحت اندیشی ریش سفیدان کرده بجانب سیستان
رفت و جناب مظفر حسین میرزا قندار رسیده مردم سیستان رخصت انصراف یافتند چون شش ماه از بودن
میرزا در قندار گذشت از اقتدار حمزه پیک و عدم استقلال خود تنگ آمده محمد پیک بیات را نوید و کالت
و جانشینی حمزه پیک داده قتل او ترغیب نمود مشارالیه بفرموده جناب میرزا حمزه پیک را قتل آورده تکیه
بر سندن و کالت زده استقلال کلی در امور ملکی و مالی بهرسانید درستم میرزا بواسطه قتل حمزه پیک بجادله برادر
لشکر فراهم آورده بر سر قندار رفت و بطاهر شهر رسیده در دروازه ماشور نزول نمود و تادرت دو ماه فیما بین
همه روز جنگ و جدال وقوع می یافت و چون ملک محمود ازین قضیه آگاه گشت با عانت و امداد سه هزار کس کردگی
ملک غریب پسر عم خود از سیستان بکوکب قندار فرستاده روزی که لشکر سیستان بقندار رسیده لشکر قندار
نیز از قلعه بیرون آمده بین الفریقین جنگ عظیم وقوع جوینست چنانچه مردم سیستان است درستم میرزا را بتیر زده
میرزا در میان صف پاد و جنگ مشغول شد و از باد آتشام صغیر تیر پام جل کوشش بر نادر پسر رسانید
و برق سنان و شمشیر من عمر صغیر و کبر مسوخت آخر الامر میرزا چون ملاحظه نمود که لشکر قندار کوکب سیستان

قوت و قدرت بیشتر دارند دست از سستی باز داشتند بی میل متعهد و بزرگوار و در حاجت نمود و مدتی محمد پیکر
اختیار ملک و مال بوده نهایت استقلال داشت چنانچه میرزا نیز از اختیار او ملول شد و چون قدرت برفع
اون یافت باز قرار رفتن سیستان شد و محمد پیکر بضیعت ملک قیام نموده احدی را مدخل ننید و چون جناب میرزا
سیستان رسید به بقاعده محمود ملک محمود و مقام خدمتکاری و آورده شرط هماننداری بجای آورده و دقیقه
از وقایع خدمت نامبر می نگذاشت بمال و الکانه مضایقه داشت فائش فتنه جوانان سیستان و دیگر باره
تحریک مادی و فساد نمود و میرزا را به دفع غلامان و لوک اغوا نمودند و ابواب خصوصیت و نزاع مفتوح ساختند و جناب
میرزا از تلون مزاج درین امور بی اختیار بود باز میان مردم پشت زره رفته با جماعت بدستور جمعیت نمود
بر سر جان قلعه که دفعه اول رفته بودند رفتند و ملک محمود و دل خوشی ملک جلال الدین و اقوام خود را بکو
مردم قلعه فرستاد و اتباع میرزا بغرم جنگ استقبال ایشان کرده و در قرینه علی بن الفریقین محاربه
صعب روی داد اول روز شکست بر لشکر ملک افتاده خانهای انوضع را احصار خود کرده بخطر حال خود
مشغول گشتند نماز پیشین آنروز ملک محمود با لشکر بسیار رسیده سایه وصول بر مرکب انداخت و ملک ناصر الدین
بعم ملک نیز با سپه ان خود و دیگر از مرد و جلادت شعار باده او از قلعه جاد رنگ بفرستاد جنگ حاضر شده لشکر میرزا
و میرزا ان سیستان را در میان گرفتند و حرب عظیم در پیوسته قریب سیصد کس از لشکر ملک و پاکیزه کس
از تبه تیران سیستان بقتل رسید بالاخره میران از سستی و او نیز بیهوده آمد و میرزا را در جنگ کاه گذاشته
خود را بگو بهای سخت و جنگهای صعب المالك کشیده بهر میت رفتند و ملک محمود در اثنای جنگ کشته
میرزا کس فرستاد که اهل عشا که فیما بین تحریک مادی و فساد نموده بودند منهدم شدند شام حاجب و لشکر پرده
ماهان حمر و وفایم که بستیم بدوست اگر بساط خصوصیت و نزاع در نور دیده سایه وصول میرزا در سیستان
اندازند بحال آنجناب لایق تریناید میرزا از کرده نخل و از بد زدن منفعل بساط محاربه در نور دیده با ملایمان
خاصه روی بیان لشکر آورده ملک در مقام دوستی و اخلاص در آمده با اتفاق آن شب بوثاق ملک آمد
جناب میرزا بکجه خلیل خود نزول فرموده دو ماه دیگر در سیستان بود تا آنکه محمد پیکر بیات جمع اعیان قزلباش
و حاکم کاکر قندهار را که بالطبع خواهان میرزا بودند بجزر خواهی فرستاده طالب بکجه این میرزا گشت و جناب
میرزا اندر پذیرفته عازم رفتن شد اسباب برون مسیر ملک هر انجام نموده مع لوج روانه شد و حاکم ملک از
مال و اسباب آنچه دست رس داشت ایشار نموده چندان تکلف و لطمه نمی نمود که بتنگد در مقام خدمت در

تمامی اقوام و لشکریان خود را همراه خود کتافند و ملازم عالی رتبه باشند و از آنجا که یک بیات نیز گردان
او نیخته نامحالی که میر استیقبال خود و جناب میرزا بدولت و اقبال باری دیگر بقصد بار رسید و در حکومتگاه و در
نکس یافت و اگر چه یک و در استر خای خاطر میرزا که شصید کمال در ضاجونی تقدیم میرسانید و جناب میرزا
آسوده حال بعیش و فراغت و انکار و محبت مشغول بود و اما در امر حکومت زیاده دخلی نداشت و همواره دفع
محمد بنک را پیش نهاد و همت و تلاش ساخته و در اندیشه قتل او بود تا آنکه بعضی از اعیان قزلباشش را درین امر متفق
ساخته و در مقام فرصت او را در میان برداشته و را مورک و مال استقلال یافت اما رستم میرزا چون از حال
قند بار با یونس شد جنگگاه و در زمین دامن بر برده و غلبه ملی که بواسطه یکمیتی منظر حسین میرزا از ملک سیستان
در منظر خاطر داشت بالا گرفته و هر روز متصد وقت و منتهی فرصت می بود تا آنکه تسلط او از یکیه چنانکه در قضایا
جلوس حادیت مانوس حضرت عالی شاه علی ظل اللهی بقم پذیر ملک ظهور شده بر اکثر بلاد خراسان واقع شد
و ساخت آن دیار بلکه کوب و شکست و اهل فراد که قریب به ارباب سلطنت هرات است از مرز تاخت و تار
اوز یک جنگ کردند و طایفه افشار که در فرار می بودند از ضبط مملکت و دفع شر اوز یکیه عاجز آمد و یکای خان
حاکم ایشان بکمت حفظ مال و حیانت عمال و اموال اصلاح و مصادقه اقایان افشار کس طلب رستم را
فرستاده است و عای قدوم او نمودند و میرزا که از هیچ و مرج احوال خراسان و توجه حضرت عالی شاه علی
و تر نزل احوال امرای قزلباش آگاه گشته بود و بعضی مقتدر شمرده بی تا علی فریبت فراد نمود و چون داخل فراده
یکای خان که مرد ترک ساده دل بود و قدوم او استیبار نموده طایفه افشار که خدش بر میان آید
جناب میرزا روز دیگر یکای خان را گرفته بعد از روز و قبل آمد و جمیع غنای طایفه افشار را موهنه
و مصادقه نموده آنچه در سر کار ایشان یافت تصرف نموده انجاعت باطن از ورشیده شدند اما کمت
استیلا اوز یکیه و دفع شر ایشان دست در قراک او او نیخته خبر اطاعت و متابعت جاز نمیدانستند در این
جماعت اوز یکیه و با نظرف نمود و چند مرتبه فیما بین محاربات قوی واقع شد و در یکی از حروب پیروز
از شجاعت قزلباشش مرکب جنگ گیر از فراد ترک و بهادران نامی که از سمرقند بغیرم حاربه برای
قزلباشش بیرون آمده بودند شده فتح و فیروزی قریب حال او شد از مردم صحیح القول استماع شد که بیازی
ذکور در آن جنگ خود را شرح گشته انواع مردانگی در آن روز از و بطور رسید و در آن محو کشته شد
اوز یکیه قبل آمده بقیمه السیف راه انزام نمودند قصد بغداد ایامی که میرزا در فرار بر سر برده جمعی از مضمون

حضرت اعلی شاه علی بن ابی طالب از جمله اجداد پادشاهان قزلباش که معظم ایشان سلیمان خلیفه شاطو بود و خراسان نزد
جمع آمد و عروس ملک خراسان را در نظر او جلوه داد و به تیسیر آن ولایت اخوان نمود و نزد ملک محمود که سوهنج رستم نام
نسبت بخود فحیده بود از آمدن سلیمان خلیفه بخواه و جمعیت قزلباش و قدرت و استقلال او متوجه شده از مسکن خود
بجای که بحکمت راست مشهور است رفته با جمیع قوم متحده ولایت خیر و مشغول شد و تا موازی ده هزار مرد
بر سر او مجتمع شدند و مدت هفت ماه در آنجا بود تا آنکه در آن محله از غنوت هوای آید مردم او و بانی عظیم واقع
شده بدین سبب اکثر مردم او متفرق شده با وطن خود رفته رستم میرزا را بهوس حکومت سیستان مقرر
رئیس یافت و ملک عبدالعزیز را که نسبت قومی بملوک سیستان داشت و در خدمت میرزا کمال تقرب یافته
بود متعهد شد که سیستان آید و جمعی از اقوام ملک محمود را بغریب از ملک رد کرد و آن ساخته بامیرزای طایفی
ساز و ملک ظریف بصره ملک ناصر الدین عم ملک محمود که از خردی بهره و از عقل تنگ دست بود و مع بد اخود و رعایا
و اعیه میدانست از وعده های جمیل رستم میرزا فریب نورد و با ملک محمود در مقام عذر در آمده در نشان و بخت
تغیر آب و هوای ملک را بقلعه جادرنک که محل نزول او بود تکلیف کرده جهت استیغای خاطر او قبول اتغنی نمود
اما ملک جلال الدین پسر شارالیه و اقوام او را از صدق مقال عاری یافته باین معنی هم داستان شده بیک
قلعه فتح رفتند ملک محمود و ملک علی برادرزاده خود و ملک شاه حسین را رفیق خود ساخته بقلعه جادرنک
بمکانی اقوام رفت و در اوایل فضل بهار بصره باغ و گلزار مشغول شده بودند که رستم میرزا باجایت ملک ظریف
مذکور بعضی از ملازمان معتبر ملک محمود و بانشکران خود از افشار و غیر ذلک که از محال خراسان بر سر جمع
شده بودند از فراوان با اینا سیستان آمده بیک فرسخی قلعه جادرنک رسید ملک ظریف که با کمال نادانی
با اقوام در مقام فریب بود ملک را و در لباس مهربانی بمحالی بده بود از رستم میرزا اهراسان گشته از خدمت خود
پشیمان شده بامر و دم خود در فکر قلعه داری شد و ملک محمود که بجن و اقوام و خویشان نیک اندیش عمل
نموده از خواب غفلت بیدار شد مجبور رستم میرزا قلعه جادرنک را محاصره نموده ملک ظریف و برادران جوان
قرار داد تا شازده و وزیر بجای ربه قلعه داری مشغول بودند رستم میرزا سلیمان خلیفه ترکان را بقلعه مذکور بر سر
فرستاد ملک عبدالعزیز را نیز همراه آمده ملک ظریف را طره بعد از خرابی فریب دادند او بار بار این روز و دیگر
بی آنکه با ملک محمود مشوره نمایند بخدمت میرزا اشتباقتند و ملک محمود چون حال بد بینوال دید در روزهای
بملک محمود و ملک علی سبده ملک شاه حسین را با خود رفیق ساخته بخدمت رستم میرزا اشتافت و میرزا خبر وصول

ملکشید ظاهر کمال طایمت و هنواری کرده و عظیم و مجمل او دقیقه نامرعی نگذاشت و بجهت اطمینان خاطر و بک
ظریف و برادران کرامت و خصوصیت و زبیده و مقام محمد در آمده بودند بی اتفاقی آغاز نهاد و جانور و باقشون
و لشکر آراسته سوار شده داخل قلعہ شدند ملک محمود ابواب مردمی مفتوح ساخته بشیر ایط خدمت میزبانی
پروخت اما جمعی از جهلان و نادانان قزلباش که بدستان باد و غلظت و غرور و باجناب میزبانی صحبت بودند
در وقت شرب شراب و عین مستی بامیز از قرار دادند که ملک را با چند نفر از ملک زادگان که لذت حکمرانی
سیستان یافته بد آموز خود سری شده اند و مع هذا با منظر حسین میزادوم از موالات میزنند از میان شکسته
با سر انجام تمام برانولایت رقم اختصاص کشند و میز را بصوابید ایشان علم نموده در روز دوم ملک محمود
با ملک ناصر الدین و ملک ظریف و سایر ملوک و انبای ایشان گرفته مقید ساخت بعد از چند روز ملک
ناصر الدین و ملک ظریف و برادران و اکثر ملک زادگان را قتل آورد اما ملک محمود را با یکد نفر از اقوام
در بند داشت و جمعی را بر سر قلعه فتح که ملک جلال الدین بر سر ملک محمود در اینجا اقامت داشت و ستاد
تا آنکه شبی ملک شاه حسین زنجیر خود و برادر خود ملک علی را شکسته از حبس فرار نمودند از اتفاقات حسنه
جمعی از سیستانی که بطلب ایشان آنحوالی آمده بودند پوسته قدم در بخایر سیستان نهاده از اینجا
بمیان فرقه زرعی رفتند و رستم میز را چون وحشی صفقان سیستان را که بدانه مردمی و احسان را
می بایست کرد از خود رمانیده بود و قرب بد هزار کس بکشان جمعیت نمودند و یکی از اقوام را با هزار
بکوک ملک جلال الدین و له از چند ملک محمود و قلعه فتح فرستادند جمعی از ملازمان رستم میز را که بجا مرده
انقلعه مشغول داشتند بعد از چند و جدال شکست یافته فرار نمودند و ملک جلال الدین بمیان اقوام خود
و لشکر زده در آمده با اتفاق یکدیگر آهنگ محاربه رستم میز را نمودند چون این خبر برستم میز را رسید قتل
ملک محمود فرمان داده آن سعادت مند نیکو اخلاق را از میان برداشت روز دیگر ملک جلال الدین و ملوک
سیستان با لشکر زده رسیده میز را تاب مقاومت نداشتند از آب میزمند گذشته بجانب سرایان فک
از اینجا بزمین داور رود لشکر سیستان از عقب مشارالیه از آب گذشته در حوالی پشت زده باور رسیده
میز را چون قرب وصول لشکر سیستان مشاهده نمود و بالضروره عنان از رفتن مجبوره بجانب جری بر پشت
و بعد از محاربه بسیار از کثرت مردم سیستان شکست برنشکر میز را افتاده بجانب سرایان فرستند سیستانی
تعاقب نموده روز دیگر باز در سرایان جنگ واقع شد این دفعه نیز شکست یافته میز را شکسته و بد حال بجانب

بجانبه مین واور نهفت نمود و ملک جلال الدین باقی ملوک بی منازعه اقوام که بکمت اشترک حکومت باو داشتند
بکومت سیستان مشغول شدند و برستم میرزا را چون حکومت سیستان نشیت یافت اکثر مردم خراسان که
بجسر او جمع آمده او را بتبخی خراسان ترغیب می نمودند و چون بهر ذاتی و همت والای پادشاهی و دایه فرماز و
در او نیافته از و بایوس شده اکثر از و جدا شدند و میرزائی الحاد خفیف گشته او را در نظر باو قعی نماند و لشکر
او را یک نیزه مکر را بناخت قلعه زمین و او را آمدند و از جانب منظر حسین میرزا ابو کوکلی نرسید قلعه را
بجمع سپرده بجانب قلات و هزار جات رفت و در قلعه شش ماه توقف نموده غازیان بیات که در قلات
بودند و رجی که میرزا بشکار رفته بود از او جدا نمودند که قلعه را تصرف کنند و آله میرزا واقف شده ابواب دخول
قلعه را مسدود ساخته با خواجہ سرا یان و غلبه پوات نگاہدار قلعه نمود و درین اثنا یکی از حوام مکان و تفنگی گما
آن ضعیف شیر دل انداخته بر خم آن تفنگ و آله ماجده میرزا بعالم بقا پوست در خلال انچال و اتنا جنگ
و جدال میرزا از لشکار رسیده اکثر طبقه بیات را که سر از چپ عصیان و بی ادبی بر آورده بودند تیغ شتاف
کنده اینده اما نظر بر مال حال خود انداخته چون تفرقه و پراکنده کی در میان لشکر او راه یافته کسی چنان
بر سر نداشت و اوضاع روزگار را در آن ولایت بر حسب خواه مشاهده نمی نمود و از جانب منظر حسین میرزا
نیز در غده کلی داشت و بنا بر بودن او زبکیه در خراسان راه عراق را مسدود یافته و از جانب ملوف
قرلباش مدعی باو تصور نمود با ضروره غریمت دیار بند و ستان نموده بعد از وصول بآن دیار
بغلامزمت پادشاه کامکار و الا جہ جلال الدین محمد اکبر پادشاه فایز گشت و آن پادشاه و آلا جہ
بمقدم او را کرامی داشته و بپا اول حال صوبه ملتان را بجا گیر او داده منظور انظار شفقت آن خیر علی گان
گردید و در هر چند گاه بکومت ولایتی از مالک هندوستان منصوب می گشت و بکمت جذب قلوب
منظر حسین میرزا و اتباع او و بدست آوردن زمین داور و قند مار آن پادشاه خرد بر و دانش
نشان چندان مدعی و احسان نسبت برستم میرزا بطور آورد که منظر حسین میرزا نیز بایل رفتن هندوستان
شد زیرا که امرای او زبکیه که در خراسان بودند خصوصاً دین محمد سلطان و باقی سلطان اولاد
جانی بیک سلطان خواهر زاده عبدالعزیز خان الی یون که حکم بر اینج حکومت و تسخیر آن ولایت نامور
بودند ساخت آن دیار را لکه کوب جو داشت ساخته مکرر لشکر بجا برد و قند مار و سیستان و ستاد
میان ایشان و منظر حسین میرزا محاربات قوی بطور رسوست و در اکثر معارک طایفه قرلباش طغیان

چند روزیکه مندرم میشدند مع ذلک هیچ وقت جواشی مملکت از نوبت غارت انطاچه خالی نبود و فراغت و آسایش
از ان مردم دوری گزیده اکثر خطا و عیان قزلباش و ملازمان محمد کار آمدنی سلطان حسین میرزا و دین مجاری که
که تجریر پوست مقول شده اند و هر دو کی تمام بچین دولت ایشان راه یافته بود و از جانب حضرت علی شاهی ظل اللهی
که در عراق تشریف داشتند مددی بایشان تصور نمود و مظفر حسین میرزا نیز صلاح حال خود در رفتن هندوستان
دید و منوی خزان نیافت اگر چه بعد از دستم میرزا عبد الله خان والی توران المچی با تحف و هدایا نزد مظفر حسین میرزا
و ستاده استقامت نامه در قلم آورد که هر چند میانه او و قزلباش و عداوت تورانیان با ایرانیان هم قسیم
اما آن سلاطین کرام از جانب آیین باشند که ما را با وجود محبت و دوستی امری در خاطر نیست و خیال رفتن به هندوستان
از دل بیرون کرده با خاطر جمع در قند بار ساکن باشند و مسکن بیدر اتم صرف جغتای به پسند و چون کمر نیا بین
شکر قند بار و از یکباره محاربات واقع شده خود را رنجسته شده بود مظفر حسین میرزا آن سخنان را محل بر خنده و خنده
نموده اعتقاد بر او زبکیه کرد و توهم بر مزاج میرزا غالب گردیده خاطر ترکان سوداگر طبعیت قند بار که صحت ایشان
بسودای قاشق هند و جمعیت زیر مصروف بود با کلی طبع شریف میرزا را از مملکت داری و ضبط مملکت قند بار
ملول و متفلسف ساخته ممالک هند و ستانرا پناه آراش و آسایش خود ساختند و قزلباش که کورجای که نوکر قدیم سلطان
حسین میرزا بود و قبل از آن مظفر حسین میرزا که رنجسته بجانب هند رفته رفته لغارت و منصب قوش بیگی گری یافته
بود از خدمت پادشاه عالیجاه فرمانروای هند و ستان تهمید نموده بود که میرزا را بخدمت آورده و ولایت
قند بار را بتصرف منصوبان آن پادشاه و الایجاه دهد بقند بار آمده شروع در وسوسه کرد و بجانب میرزا را
ببود عید پادشاه مستطیر گردانیده و در لباس نیکوهای و حلال نمکی و الله میرزا را با جمعی که در مزاج میرزا راه یافته
بودند با خود متفق ساخت مجمل و مدد و افسون گریهای او مزید علت شده رفتن هندوستان و خاطر ایشان
رسوخ یافت در اول حال و الله و پسر کلان خود را فرستاده بالآخره خود نیز بعد از تکرار مرا سلبه و پسران
عنایت هندوستان نمود پادشاه و الایجاه حکومت قند بار را بشاهی بیک خان کابللی حاکم بنکش که از سرکاری
بزرگ آن دولت بود و منصب هزارری داشت و در آنوقت در حوالی ملتان بود نامزد نموده بود چون الله
خبر یافت که قزلباش هم قند بار را بکسب سلطه بر داشته و طبع میرزا را بجانب هند مایل ساخته باده هزار نفر
از لشکر خود و امرای تا بهین ایلفاد نموده بقند بار آمده و از جانب پادشاه تواضعات پیش از پیش نسبت به پسر
و عده های جمیل را و بجانب میرزا با اتباع خود از قلعه بیرون کرده شاهی بکفان و ک که ختای تبار پسر الله

من العجوة داخل قند بار شدند و جناب میرزا و اتباع او چون جمعه و خورگاه بیرون زده لشکر قزلباش را بتوسط دروازه با
و جود آنکه از میان پنج فوت سلطان حسین میرزا تا آن غایت که فریبده و از ده سال بود انواع فتور بحال سپاه
یافته و امر او مردم کار آمدنی بسیار کم شده بود و در وی آرد است و لشکر مشایر پر است و دیده همان نقطه از کردستان
کشته متأسف گردیده و بی نهایت دشواری خود که دل از آن نوالیت دلکش که رشک قبت و خطا و مسقط الراس
و محل نشو و نما بود و بر داشته از مرتبه سلطنت و حکم رانی بلازمست و نوکری یکبار منزل نماید چون کار از دست
و تیر از شخصت بیرون رفته و پوشیمانی بودند داشت بفرمود و رواندیش باطل حساب معانی و خلعتهای
فاخره و تکلفات و افزه جهت شاهی پیکان و امرای جتای سرانجام داده کس فرستاده استد عانو
که بیرون آمد و یک روز همان میرزا باشد که بعضی سخنان ضروری در میوانه گفته شود از خفت رای و نقصان
خود و با خود اندیشیده بود که چون شاهی پیکان بیرون آید او را عذر خواهی نموده بهر نوع تواند خود را تعلیم
انداخته و حصول مقصود می نماید او خود مرد کم سنه سپاهی کار دوان بود و کسی را که با سانی ساخته بود و عهده
و شواری نینداخت و دیگر بکنی میرزا التفات نموده عذر آمدن خواست که چون در ساعت نیک داخل قلعه
شده ایم بیرون آمدن مناسب نیست اگر حرف و حکایت ضروری داشته باشند بر اسلحه و مکاتبه گفت و شنید
شود و میرزا ریا پس تمام دست داده بکام و ناکام دل از حکومت قند بار برداشته بعد از تکلفات ارسال
داد ایا که از جانبین بطور آمد کوچ کرده با گروه انبوه روانه هندوستان شد و چون خدمت پادشاه
جها رسید بطور نظر عاطفت و اشفاق کشته بختاب فرزند می و جاگیرهای عالی ارجمندی یافت و او
نیز بکشدهای پادشاهان کشیده و جوهر نفیسه و مریض آلات آنچه داشت بر طبق عرض و اخلاص نهاد و اما
او ضاع هندوستان و کلچینی آن بوستان میرزا را خوش نیامد و بهیچ چیز خوش نبود و بالاخره میانه او
و پادشاه طرح بدشت و لوازم خدمت و کورش بست و پادشاه از کان تقدیم نمیداد و رفت و رفت و رفت
از جاگیر باز داشته اگر راه خاطر او بر پادشاه ظاهر گردیده موجب غبار خاطر آن خسرو عالی شان گشته
در مقام استخفاف او در آمد و روزی روزی از آثار قدرت غلبان تریکشت و چند سال بدین وتیر و کنه اند
همیشه از روی آمدن ایران و ملازمت عتبه عالی حضرت شاهنشاه صفوی نشاند و داشت و کامیابی داده
چجبت آمد الحرام نمید و رخصت آن نیافت تا آنکه اعراض نفعانی بر و غلبه کرده بهیچو برستراتوانی
نهاد و تباریچ سنده نماند و الف و حوت حق را اجابت نمود و باجل طبعی فوت شد و از سر در هندوستان

سلطان حمید میرزا و امیر میرزا و بهرام میرزا اما رستم میرزا چون دنیا دار بود با روزگار دون ساخته شده و ملازمت
و نوکری پیش گرفت و با خانانان و پیرام خان ترکان که از امرای قزلباش بودند وصلت و آمیزش کرده
هر چند گاه به معاونت و حکومت ولایتی منصوب میگشت و بعد از انتقال اکبر پادشاه و جلوس سلیم شاه بهرام
دستور مغز و کرم کردید و برادر کوچک او ابو سعید میرزا در سده شصت و الف یکصد و رحمت ایزدی پیوسته و در آخر
همان سال سحر میرزا نیز فوت شد و پادشاه میرزا نام میری که و اما در خان خانان است باده و سرپرست و دیگر دار و الویوم
که سیزدهم از پنج شصت و الف رسید رستم میرزا و پسران او و پسران مظفر حسین میرزا با چند نفر از فرزندان که و شاه
که در ولایت هند اند تحقیق حال و تحقیق احوال ایشان بعد ازین مناسب بایق تاریخ و قایم ایران نیست اما
احوال سیستان و ملک جلال الدین آنکه بعد از رفتن رستم میرزا از خود و از یکدیگر بدولایت تعرض بیشتر شده
اکثر اوقات میان اوزبک و مردم سیستان محاربه بود و از ملکان اقوام او خصوصاً ملک شاه چند گاه خود
در انولایت حفظ نموده قلعه و مکان خود را قایم کرده بود و از یکدیگر بعضی از ان ملک را تصرف شده و مقام
تسخیر قلعه او در آمدند و او بعد از بذل و کوشش تمام خانه کوچ و مردم خود را در قلعه گذاشته از راه کرمان
غزیت در گاه صدره نشان شاهی نمود و در دار السلطنت اصفهان بزم ملازمت فایز گشته و مجالس
خاص محرم حریم بزم اختصاص کرده چنانچه قضایای آن سال نوشته شده نواب کامیاب بایون با و صاحب
سلوک می نمود و چون ایامی چند در خدمت شرف برده و پس رفتن سیستان و دیدن فرزندان نمود و در خدمت
انفراقت یافت و چون سیستان رسید اولاد جوانی یک سلطان که از جانب عبدالله خان بایالت سیستان
و تسخیر ولایت نمرود را مورد بوده اند تمام یافته بودند ملک جلال الدین مقاومت با ایشان و خیر قوت
و قدرت خود ندید و تا توجه نواب کامیاب شاهی ملل الهی خراسان میسر نتوانست نمود و فرزندان خود را بر دست
بند بار رفت و چند گاه در آنجا توقف نموده غزیت رفتن هند و ملازمت اکبر پادشاه داشت که طعنه کوس
او ای رایات نصرت آیات حضرت اعلی در خراسان بلند آوازه گشت و چون مالک خراسان بکلیه تسخیر کرده
در سلطه هرات مغرب هر اوقات اقبال شد مشارالیه از قندهار آمده و در هرات بشفاف ملازمت شرف
رسیده بمرتبه بلند ایالت و لقب از چند خانی سر بلند یافته ولایت سیستان با و تقویض یافت و الی غایت
در آنکس با امرانی مشغول است را تم حروف تفصیل قضایای مذکور را منوعی که تحریر پیوسته از او بیان نموده
خصوصاً ملک حسین عم زاده ملک جلال الدین مذکور که الیوم در سلک ملازمان کتاب اقدس منسلک است

نیز قابلیت دستدادن است و رسائل معلوم و مشهور از لای بر طبیعت پر است استیجاب نموده و المعبده علی الرادوی را
محرار که در آن خند تر شیر میانه اسرای قزلباش تسلیم سلطان علی قزلباش برادران او وقوع یافت و انهم قزلباش
مهر که آری مضافه قصه پر و لدی یعنی خاندان مشکین طراز توید محضر راز گردانیده بود که بعضی از امر خراسان خصوصاً
سلیمان خلیفه ترکمان و سلطان علی خلیفه شاکو که حسب فرمان قضا جریان حضرت اعلی شاه فی ظل الهی مورد و خنده
و مصاحبه کرده و باز بر تو جهات شاهی و در و در نهایت شاهنشاهی مجبور مانده بودند چون شنیدند که ستم
نیز را با بنظر حسین میرزا برادر برک محاربه نموده بر و طفر یافته و در قندهار لوامی سلطنت افراشته جزایا خلاص قند
نموده بدست بی آذمی ابر ساخته و بی از مرشد کامل یافته بجانب او میل نموده بطرف قندهار زمین داور رفتند
و از اعیان قزلباش مثل اسلام بیک شاملو و از هر طبقه مردم خراسان که از آشوب و فتنه اوزر بکان آیدند
احوالشان غبار اختلال پذیرفته بود از رفتن امر آگاه شدند روی توجیه بنظر آورد و جمعی کثیر نزد او مجتمع شدند
اما رفتن بعد از ایشان میانه برادران صورت صلحی روی نموده قندهار پیستور سابق بنظر حسین میرزا تعلق
گرفته ستم میرزا بجز زمین داور ولایتی در تصرف نداشت امرای مذکور او را سلطنت خراسان و آمدن آنجا
ترجیح مینمودند تا آنکه با ستمهای جماعت افشار بغراه آمده از آنجا غنیمت سیستان نمود و محلات او در آنجا
همچنانچه در فوق مدعی احوال او و برادرش مشر و حاکم بر یافته تمثیل پذیرفت و بهلول از آمدن خراسان بیخالی
کرده آنجا محنت از رویا یوتن شدند بالاخره سلیمان خلیفه مناشیر و استمالت نامدار و با ستم امر او اعیان خراسان
و غیره گرفته هر یک را به تفویض ولایتی مخصوص گردانیده بدوی توجیه خراسان آورد و سلیمان خلیفه بولایت
تون و جنابه که الکای قدیمی او بود و در فتنه سلطان علی خلیفه پیستور بقاین رفت و از طایفه ان قدیم ایشان
و طبقه قزلباشیه که در خراسان مانده بودند جمعی کثیر بر سر ایشان جمع شدند هر یک قشون آراسته ترتیب دادند
مصطفی خان را که حسب فرمان هایون اعلی حاکم طبرستان بود و طلب نموده بار باره تشجیه و تصرف بعضی محال خراسان
که تا فایت او که تصرف تمام در آن نموده قلاع آنها در تصرف اعلی و اعیان آنجا بود و از مقام خود حرکت کرده
بتر شیر آمدند و در آنجا از امر او اعیان شاملو و دستا جلو و ترکمان و قاجار و اتباع و اولاد قباده خان غیر
تا موزی چهار هزار کس جمعیت نموده از اهل خراسان نیز که دولخواه و قزلباش بودند جمعی بمعاونت ایشان
گرسیده بودند تسلیم سلطان و برادران او که حسب الامر عبدالمنان در خراسان بودند رفع و رفع آنجا محنت
وجه محنت ساخته از میر قلیا که کتاش حاکم هرات نیز استمداد نموده با کرده انبوه بهر قزلباش آمدند

با این حال با یکدیگر خالی از اتفاق بودند بر سرالکاو مملکتی که طایفه اوزبکیه کرکاساوندان طبع بران تیر کرد و در
آن نشسته بودند با یکدیگر گفت و گو نمودند القصه چون از آمدن اوزبکیه واقف شدند و حد و لشکر باین تسلیم سلطان
را زیاده اند و هزار نشان نمیدادند مکی دل بجاریه نماد و روی توجه بطرف جنود اوزبک آوردند و دراز شدند
طایفه خرقین روی داده از جانبین صف سپاه آراسته گردید و بهادران اوزبکیه دلیله اند قدم بمحرکه کارزار
نهادند آتش حرب را مشتعل ساختند و چرخیان لشکر قرلباش تاب صدمات اوزبکیه نیاوردند و لشکر دست چپ
در عین محاربه دگر بود و اندک که لشکر دست راست شکست خورده راه انزلی را نمودند دست چپ از انزلی مردم
دست راست خبردار شده ایشانرا نیز پای ثبات و قرار بستند محلا فرصت جنگ و مذاکره نیافتند راه انزلی
پیش گرفتند سلیمان خلیفه که سردار لشکر بود چون مرد قوی جسته ثقیل البدن بود در عین اضطراب فرار در کنار
محرکه از اسب افتاده بدست اوزبکیه درآمده قتل رسید و سلطان علی خلیفه سلامت بقاین رسید اما
از خوف اوزبکیه در اینجا قرار نتوانست گرفت چون اغرق او در ولایت طبرستان بود برخواست که با معدود واهی
قاین طبرستان رود و در راه جمعی جنود اوزبکیه با او رسیدند پس از جانبین محاربه روی نمود و سلطان علی خلیفه غلغله
گشته در آن واقعه قتل رسید شاه بوداق سلطان ترکمان یکی از احضاران معرکه بود از جنگ گاه بهرون
در هیچ محل توقف ننموده از راه طبرستان بهار العباد میرد آمد و چون در خراسان مخالفتی چند از و بطور آمد و بود
و از حضرت علی شاهی ملل الهی خایف بود و در اینجا توقف نتوانست نمود و بهر جهت آنکه بمیان اوزبکیه و داری
توجه بخراسان ننموده او نیز در راه بخود اوزبکیه رسید و قتل رسید مصطفی خان که با اکثر مردم خود سلامت
طبرستان رسیدند بعد از چند گاه که در طبرستان بود و حفظ آن سرحد می نمود و چون دست و پای آن
سرحد میزد و اوزبکیه از و در حساب بودند تسلیم سلطان بودند او را در تون شنیده با چهار هزار اوزبک
بر سر آمده او در شهر بند بود تفنگچیان و قدرا اندازان خراسانی همراه داشت متعلای لشکر اوزبک
خواستند که او را از شهر بند بکشند از حد و شهر بطریق فرار بازگشتند مصطفی خان که از کیفیت کتبت
لشکر اوزبک خبردار ایشان خبرند داشت از بازگشتن متعلای دلیله شده متعاقب ایشان بهرون آمد اوزبکیه
مخطئه عنان کرده جنگ در پیوستند و او با قوچ قلیلی که همراه داشت مردانه و اربابی ثبات استوار داشته
بجاریه اعدا مشغول بود که رایت تسلیم سلطان بعلیه و از و حام تمام نمایان شد محلا مصطفی خان در دریای
حرب غوطه خورده بدست اوزبکیه درآمده و بفرموده تسلیم سلطان قتل رسید و بسیاری از طبقه قرلباش

که تجریر پوست بنامت امرای بد عهد بی اخلاص راه عدم میبودند و این اخبار در دال سلطنت قزوین بسلیم جاهد
و جلال رسید چون آن ملقب پیران رفته بودند تا یکه نیافتند و فی الحقیقه هر یک بکفران نعمت گرفتار آمده بدست
جنود غیبی بکذا و سر رسیدند اما حضرت اعلی از قضیه مصطفی خان که مرد دلیر و مردانه بود متاسف گردید بایست
طبعش را به تیمور سلطان کنگر و قوم او که در درگاه معلی بود تفویض فرموده بدانصوب فرستادند اما چون
او بیکه در آن سرحد دست و پا زد و از راه ضبط آن سرحد بیرون نتوانست آمد و در آنانی الحال الکلی
طبعش بخواب خان قاجار که مرد مردانه و از شجاعت روزگار است تفویض یافته او را بانصوب فرستادند او
تا حین فتح خراسان آن سرحد را بوجبی ضبط نموده بود و مردانیکها از و در آن سرحد سمعته ظهور یافت که ازین
کلام آئیده بوضوح می پیوندد و در اتم این جزوف حقیقت این قضایا را بنوعی که تسوید یافته از حضار آن مکرر
استماع نموده درین سال حمزه معلی سلطانم همشیره موسی سلطان موصول که حرم محترم شاه جنت مکان
و والدۀ معظمه نواب سکندر نشان و اسمعیل میرزا بود و حضرت اعلی شاهی ظل الکلی بانجده کرامی بسیار باو
سلوک میفرمودند و در دولتشانه مبارک قزوین مریض گشته بعالم بقا پوست سن شرفش از هفتاد و چهار
نموده در مرحله هشتاد بود که سوغتی اختیار نمود و عجب عجب عاقله بود و در آخر زمان شاه جنت مکان
توفیق چ یافت از آثارش رباط خشک بود و در خوالی قزوین است که در زمان سلطنت فرزند ارشدش
سلطان محمد بادشاه بجا نموده با تمام آن موفقی گردید و قایم سوانح سال تحسین فال بویت میل که موافق سنه
والف هجری که سال هشتم جلوس شاهان اعلی شاهی ظل الکلی است ایام دیگر انجمن فروزی کرد سلطان
چمن بلوۀ فروزی کرد چون فصل شتاب نهایت انجامید و فسر و کی جهان بخت و خرمی تبیل یافت
روی هوا طلحه آئین شد باد بهاری طرب انگیز شد نشاط سیر و شکار کیلان که فی الواقع در فصل بهار
از لطافت هوا و کثرت انداز سایر محالک و اقطار امتیاز تمام دارد از خاطر شهریار کامکار اعلی
ظل الکلی سر برآورد و با مضای این غنیمت از امور سلطنت و حرکت آندهن آن توجه بانصوب الطاف
داشتند و فریاد خان که در آن والا حاکم کیلان بود جهت تمیۀ سبب خیافت و خدمت رحمت یافته
در مکه مدروان شد و حضرت اعلی چون در الکای طارم تم تول احوال فرموده چند روز در موضع منجیل
و خزرویل که بوقریه است از قرای طارم در دامن کوه واقع شده و خانه های بزرگ بر زیر یکدیگر ترتیب
آوده اند و باغات بسیار پیرامون ده که کشیده اند و چشمه های صافی خوش گواران آن کوه بیابان آوده

از یکم نبر می آید و در فصل بهار هر قطعه از باغات آنجا از کثرت شکوفه و ریحان از باغ جهان نشان می شود
فرموده بساط همیشه و نشاط گسترانیدند از صبح تا سراج و مجلس هشت آیین مقرران محفل از قم نیز می نام
از خوانی از دست ساقیان زهره چین میکشیدند صدای نوشا نوش بکوشش ساکنان فلک الملوک
میرسید بخیاں نیز جنگ و سطر بان خوش آنک لحظه در کار خود درنگ نمی نمودند و همچنین جمیع مردم که در وقت
ملامت بکتاب حضرت انساب بودند از خواص و عوام و آقا و غلام شرب مدام شتولی و اقامه نموده و آن
چند روز واد فرامخت و خوشدلی دادند و از آنجا رایت جهان کشا برافراخته الکای کوهدم کیلان از غبار
سم سمند شهریار جهان نظر ساگر دیدند و خان بابای کیلان برسم استقبال بیرون آمده در شب نوروز
این سال فرخ فال در یورت کوهدم بکوب هایون پوست و امانی کیلان سعادت آستان بوسی
فایز گشته منظور نظر التفات شدند و حسین خان والی کوهدم شرف بساط بوسی یافته بقدر امکان بخیال
خدمات قیام نموده اقامت و سادری بسیار ایشار عساکر نصرت شعار کرد و علی الصباح که خبر کوهدم
دست امید از دامن حوت کوتاه کرده در گردن حمل حایل ساخت اعلی نیز سمند کرد و در خرام باج
الکای کو که تحریک داده از آنجا خط خفت نشان لایه جان از زمین قدم موکب هایون رشک باغ جهان
کو دید و امانی الله دیار از غبار سم سمند جهان بهار زیادتی روشنائی دیده پنا حاصل کردند و در آن
بویایف پیشکش و خدمات قیام نموده تمامی امر او را در کان دولت و اعیان حضرت را نزل و سادری
داوده و قیقه از دقایق میزبانی نامرعی نگه داشت اما علیخان حاکم کیلان پیرس که حضرت اعلی را
فراد خان محمد و حکومت آن ولایت را که تختگاه سلاطین است با و از نهانی داشته بود قبل از ورود
موکب مسعود و ملازمت و ملاقات فراد خان اجمال و اغفال و زبیده نر و او نیامده بود بلکه با اعلان
کلمه عصیان جبارت نموده خشری انبوه از متجنده کیلان فراهم آورده با موزن لایق که در از طریق وقت
و متابعت بود اقامه نموده محصلان که جهت ایصال وجه بقبل همراه برده بود بی نیل مقصود بازگرفتند
و بعد از وصول موکب فرود از آن ولایت جهان شیوه مرعی داشته خارا و بار دامنگیر او کشید و کیلان
حقوق تربیت حضرت اعلی را از صفی خاطر در نور دیده روی از آستان سعادت انشایان بر تافت
و شرف عتب بوسی که موجب احراز سعادت او بود و دریافت و از کسر نیز امیر منظور برادر امیر جهان شیشه
نمرد و عصیان پیش گرفته شور افزای عرصه طغیان بود از نهجت بحر سیاست و غضب بوشه اندر توج

جمعی از عا کفر و زنی مائثر که در آنوقت در ظل مایت فتح آیت هایون مجتمع بودند بدفع او نامزد فرمودند و چون
چون از مبادی احوال باعث استخلاص و کفیل مباحث او شده بود و در وقت القاسم استدعانمودند و بدفع
فته آن بخت برگشته نابکار با و حواله شود حسب الاستمه عا بر کردی لشکر فیر و زنی اثر اخفاس یافت
بدان طرف روانه شد و یکبار از نفر پادشاهی که از اصفهان بر حسب فرمان آمده بودند بفرقت با هم میروند
و حکم شد که پادگان مذکور از صوابه بدایان یک سیاه و دل صحبت قاجار و زکند و حکم به نامطاع بخداد
پوست که ذوالفقار خان قزاق و امیر الامرای او را با سبجان با تمامی چریک آن ولایت از راه استار و طهار
در حرکت آمد و ماحت الکای کنگر از لوث وجود و ارباب ترم و عصیان پاک ساز و دایم مظهر برادر
سیاوش را که از بخت برگشتگی در غلگ شور افراشته راه مخالفت می سپرد بدست در آورده بدفع
علی خان بردار و حضرت اعلی بنفس نفیس در بلده لایحان توقف فرموده در فصل بهار در ولایت
بسیار و شکار کند همیشه بعشرت و کامرانی بسر می بردند و از ابالی کیلان میر عباس که حاکم الکای
لایحان و شسته تشا بود و حسین خان حاکم که هدم همراه فراد خان به پس رفتند و کیا فریدون که مد
راست اعتماد و یکجخت بود و در ملازمت اشرف بن طاعف خدمات قیام می نمود و چند روزی هوا یکی
در یکنار و نشاء شکار خوک در خاطر هایون جای گرفته در میان جبل کیلان مکی است که خوک در آنجا
بسیار می باشد و همیشه حکام کیلان در فصل بهار شکار آن کو همارفته خوک بسیار شکار می نمایند
و فی الواقع تماشای غریبی است را قاصد و رسید گاه مذکور در ملازمت اشرف بوده و ملاحظه نمود
که حضرت اعلی ده بانز و ده خوک قوی یککل که هر یک بر مثال کاوی بودند خوک ناک و ولد و شکار
فرموده در آن روز تهور و مردانگی پیر از آن حضرت مشاهده افتاد که خرد خرد ده پن انگشت تخم بدندان
نهاد تبین اینمقال آنست که بر عالمیان پوشیده نیست که مردم دارالمرز بغایت خفیف عقل و تیره
رای و بی عاقتند و نهال قامت آنجا عت از جو بیار خلاص سر بالا کشیده از خوان ازلی جز بایده
عذر و پوغالی بخشیده اند و بوی بروت و مردمی بنشام ایشان نرسیده عموم مردم آنجا بر تبه
طالب فتنه و آشوب اند که اگر بزرگ ناده در عهد سلطان مستقی بار اوده سلطنت و استقلال بروی
به پیشه مخالفت و اعتدال نند مجموع خلایق بی لبت تو در نکا آنک ملازمت او نموده در روز اول جمعی
فاحش دست میدهند و در همان روز مجدداً مر سبلی و اجتماع خبری که از خود بخبری بدیشان رسانده جمعی

ان گروه بی عاقبت از یکدیگر پاشیده و عاقبت بشامت آن گرفتار میگردند و روز دیگر همین نوع قضیه اگر رود به همان
حرکت از ایشان بتقدیم میرسد و با آنکه یقین ایشان جاء بل باشد که فروا بشامت آن گرفتار خواهند شد اصلاً در جواب
امور اندیشه من نبود و جهت یکروز دولت مستعار خود را در عوضه هلاک می اندازند و در میان کشنا با حقوق نمک خوردگی
هرگز خالی از نفاق با یکدیگر نبوده اند و هر یک کسان مضرتی از دیگری بخود میسرده اند بسیار این قسم اعمال نامهوران
بیکدیگر در اصداد یافته و همانا لب و هوای آن ملک جز این تقاضا نمیکند و در هر چند روز حاکمی در آن دیار دم نم
استقلال میزند و اکثر سرداران آنجا به تیغ عذشته کشته سردر بسته و شورش نهاده اند و از قومی چنین خزان
کردن در مذمت اینم خرد و اجمعت بل اوجب سراسر همه کار ایشان هب است بقومی چنین یکم کردن چنانکه
انقصه جهت تیشه شکار شهریار کامکار متفر فرموده بودند که قریب ده هزار پاره از مردم کیلان در آن کوه جرکه
انداخته بعضی شکار را بجل معین که از دو جانب راه بیرون شده سپید و کرده بودند رانده جمعی دیگر در میان
دره پر درخت سمید را با آواز سفید مده و تفنگ رم و دهنند بجل حضرت شاه حمزه تا باید که با معدودی از متولیان
در کاه و جمعی کثیر از عظامی مردم کیلان شکار کاه توجه فرموده شب در موضع ملاط که دهنه سلاطین کیلان آنجا
و در وانه کوه پر درخت واقع شد و تارخ بسیار در آنجا می باشد و فی الواقع از مواضع لطیفه کیلانست نزول
فرمودند و روز دیگر شکار کاه از فرقه دم باو شاه حمزه زیب و زینت یافته چون به بیان دره درآمد حکم فرمودند
که تشکیک بکار خود مشغول شوند کوشش کردند از صدای سفید مده و تفنگ کرکشت و از دو باروت تمام کل
تیره و تار یک شد و آن گروه فتنه انگیز نسبت با حضرت اعلی و در مقام کید و عناد بودند و آنحضرت از غایت تهور
و شجاعت که از اجداد بزرگوار بل و صحنه سید ابرار یادگار دارند اصلاً از انقوم بی باک باک نداشته و از آن عصر
تک و تار فرموده مقابل فرقه از انقوم حساب بر نمیکشیدند اگر عقلا این را می را دور از اندیشه محرم و اختیاط
شمرده اند چه سلاطین کامکار را ملا خطه محرم و اختیاط از صفات کارخانه سلطنت است اما حضرت پادشاه
علی الاطلاق بنوعی صلابت و مهارت آنحضرت اعلی را در ولایای دوست و دشمن جامی داده که هیچ آفرین
یا رای آن نیست که نسبت با آنحضرت او را عذری در خاطر خطور کند و باید است که آفتاب عالمتاب از تعرض
خیل ستارگان چه نقصان آید و چون عنایت پروردگار عالمان بهر جهت شاطحال این پادشاه شود و در
نکیر بر محافظت ربانی و دولت خدا داد که در دستان کرده انبوه و غنچه بخاطر راه نمیدانند و پیوسته در امثال
این امور زبان نخبه بیان با تمثال گو یا گردانیده اند هزار دشمن از میکت قصد هلاک کرم تو دوستی از دشمنان

ندارم پاک و همچنین در میان دریای یار و ندیم در دوری شسته عنان آن بهست جمعی از کیلانیان بهست
کشتی بان داده از سفید و دایان طرف آب میل فرمودند و در آن طرف آب که از اعیان و انصار خسرو کامکار و
نبود مدتی متعادی میر میفرمودند تا آنکه بعد از زمانی ویر باز جمعی از متعربان و مخصوصان دور قمار از کیلانیان
کشتیان ستانده عبور نمودند و قصه نواب هایون چند روز در اطراف و جوانب دیکنار که شاید سیر
شکار بود سیر و شکار فرموده و دیگر باره خط لایحان لغو قدم سعادت لغو غیرت افزای بهشت برین
در خلال این احوال یکی از معتقدان امیر سیاهوش والی کسکه که هنوز متعبد و محبوس بود از کسکه بدگاه جهان شاه
آمده از روی دولتشوای مباح جلالت شاهنشاهی رسانید که امیر مذکور مخلص خود را از حبس و قید و زنجیر
برادر و اولاد او تصور نمود و پوسته ایشان را بجا لغت و عصیان ترغیب مینماید و مراسلات او نهایتاً
میرسد و یکی از کتابات که منشی بر حکایات مذکور بود بنظر اشرف رسانیده ازین حرکت بیزحمیت و غضب
پادشاهانه که در باره او بنزلال مروت و محبت طغیان پذیرفته بود و دیگر باره اشتغال یافته بقتل او فرمان دادند
اگر چه آن شخص را ظاهر اغرض ازین حکایت اظهار دولتشوای بود اما آنچه مکرور خلط و مقتضای طبیعت او بود
چنانچه در باب مردم کیلان سمت گذارش یافت محل آورده شهر یار پاک اعتقاد بنابر آنکه آن شخص حقوق
ترتیب امیر مذکور را بر طاق نیان نماده نسبت بولی نعمت کفران نعمت و زبیده باین امر اقدام نموده بقتل
او نیز فرمان داده هر دو در یک ساعت در برابر یکدیگر از دست ساتی اجل شربت فنا چشیدند و فی الحقیقه
هر دو را کفران نعمت و مانگ کشته بخزای عمل خود رسیدند و چون قریب دو ماه از نور و سلطانیت کشت
و کرم روی باشند او آورده رایات نصرت کیات غم مزاجت خرم کرده عظمای کیلان خصوصاً کیا
فریدون را بجنون نوازش اختصاص داده بخلقه های فاخره و تاج و کمر مرصع سرافراز و کرمی کردند
روی سعادت بستم غرور شرف نماده در الموحده قزوین بمن قدم شهریار ستوده آیین رشک علی
علین کشت و کرمیایان طغیان جفا نموده و آن طریقت علی الخصوص علیانی در کیلان کنگر خندان
بر سر و کوفتاری آن مختل و جمعی چون علیخان بسی و اهتمام فرهادخان باریک بر سر حکومت ولایت کیلان
به پس متکثر کشته رایات استقلال برافراشت محلی سپاهیان انولایت که بجلا... شهادت از سایر
مردم کیلان امتیاز دارند بر سر جمعیت نموده چون متغلب بود و هوای خود سری در سر داشت و اندک
وقتی خلل فاحش بدماغ او راه یافته بزیادتی مال و عمارت و عهدنا استوار کیلانیان عذار مغرور کشته قدم نهاد

اطاعت بیرون تمام و سواستی که با فرهاد خان در میان آورده بودند و انکاسته با چهار کلمه عصیان زبان برکشاد
و در آنوقت که الکای کیلان به پیش بفرقدم بیاوید شهر یار پاک کیش نیکو اندیش بر عرصه جهان پیشی گرفت از عدم
مساعده تخت و بر کشتی اقبال شرف خاکبوس آن قبله آمل دریافت و بحیال محال مقابله با لشکر منصور ترتیب
لشکر اهتمام و اسباب قتال و جدال برداشت و در راهها و گذارها جبر با بریده شوارع را مضبوط ساخت و این
خافل افتاد که صغوه حقیق را تاب جنگال شهباز بلند پرواز اقبال نیست عاقبت بشامت این جرات و جفا
در عرصه زوال و نکال آمد القصد چون جتر فرخ خال شهر یار بی حال سایه وصول بر دیار کیلان انداخت خبر عصیان
او بر چنگاه ضمیر افروز تافته امواج بحر غضب پادشاهی متلاطم گشته عساکر گردون ماثربسر کردی فرهاد خان را رفتند
و چون از سفید رود عبور نموده روی بالکای به پس نهادند بگرداوارده وصول عساکر منصور ترنزل تمام با فرجام
نوراه یافته مرتبه مرتبه آن جمیعت و از دو حام روی بفرقه و بر آکنده کی نهاد و فوج فوج سرداران انسان قوم
باطل نادان روگردان شده بخدمت جناب خان مبادرت نمودند و اکثر محل به پس از ترنزل لشکرهاست
پایمال حوادث و نواب گشت و هر کس در آمدن تعلل و رزید اموال و جهات او در عرصه نهب و غارت آمده
علیهان آثار ضعف و انکسار از تاصیه احوال خود مشاهد نموده اکثر اعوان و انصارش راه فرار بخش گرفتند و
او با دل پر غم همچنان محنت و اندم روی بالکای فومن که مسکن قدیم پدر و جد او بود نهاد و مردم آنجا نیز از آن
نوبت زده طریق موافقت نسپردند و از آمد او اعانت امیر ملوک نیز که از آسیب لشکر او در بیکان کمال خود در مانده بود
گشته بخود اندیشه نموده بکام و ناکام عروس مملکت را طلاق گفته نفوذ و جاه هر دو نقایس اموال خود را بر کنار دریا برد
و از آنجا در کشتی نشسته نیم جانی از آن ورطه ملاک که باطل نجات رساند چون فرهاد خان جمعی از دلیران پیشه همی با
بسطه و ریگان را نزد فرموده بود آن تدبیر نیز موافق تقدیر میقتاد چو شد بخت پدار او خفت و خواب بست
شد راه برای صواب پشیمان شد از هر چه خود کرده بود ولیکن ندانست نیداشت بود آخر الامر لاعلاج شد
بموضع زرع از اعمال فومن که مولود و منشاء علیخان و اجداد او است پناه برده اکثر مردم آنجا همت بخواست او
معروف میداشتند و خدمتش با معدودکی از جوانان خود زرع بکوههای سخت و دریا کا برداشت قریب
یکجا که از تشابک اشجار نور آفتاب شوری دره دره بران تافتی و در بسیار ری عصیان و اوراق باد صبار
محال در زمین در آنجا نمودی تخصص جسته بشهر ایل خرم و احتیاط قیام نمودند و سرداران به پس بر حسب تکلیف
تخصص و تجسس و مشغول گشتند بعد از چند روز تحقیق پوست که بموضع زرع رفته و در کوه و بیشه که آنجا از اهالی

خطیر بر معصوبت وارد ارام گرفته بعد از استماع این خبر فرادخان فرموده که غازیان سباحت اناران کوه و پیش
سرگزوار در میان گرفته بر دوران محیط گشتند و کوه کرده پادیه سران کوه و پیش نهاد از راههای صوبت الی
که از کثرت و خست و زمینهای پر کل ولای عبور اندیشه از آنجا دور می نمود و بالا رفته آثار جلالت و شجاعت بطور
میرسانند و از آنجانب علیخان با یو و خواهران خود که سر دفتر ایشان کامران قوی بود سپهر عافیت در روی کشیده
بقدر امکان در حفظ جان خود میکوشید و اکثر اوقات در جنگل باور سیده بین الغرضین نیزان محارب و مجادله
اشتمال داشت و او هر شب بتقامی و هر لحظه در مکانی بسر برده از هیبت جنود ظفر و سده کوه و دشتش
ایشان یکسان بود و لحظه در کینتل قرار و ارام نداشت و باین و تیره قریب دو ماه و روز کار تیره گذرانید و چند تیره
غازیان در میان چشم باور سیده جنگ در پوسته بسیاری از ایشان بقتل آورده و در انهمزم ساختند و او
با خود را بکوشه کشیده و از جانب آذربایجان و ذوالفقار خان با ده هزار سوار و پیاده که از انولایت جمع آورده
بود حسب فرمان روانه کیلان شد و از راه استار و طوالتش بر سر کمر آمده در یک کماند و سایر شوارع را مضبوط
ساخته اکثرت و غایت در انولایت فروخته گشت و امیر مظفر با مردم کمر و پیران امیر سیاه و کس طوعا
و کرها در آنوقت با او اتفاق نموده بودند و بیورت خود پای ثبات افشرد و مستعد نرم و پیکار گشتند و اتفاقا
تقان بالشکر آذربایجان بر سر ایشان تاخته و حربی صعب اتفاق افتاد و جمعی نامحدود از مردم کمر بقتل رسیده
اموال و اسباب ایشان حرمه تاراج آمد و امیر مظفر مذکور با اتفاق رفقا طریق انهمزم پیش گرفته از همه جانب راه
فرار نمود و یافت سیلاب بلار آنچو محیط دیده حیران و سرگردان قدم در خلستان نهاد و بسیار بی
ننان و کوه دکان کسریل امیری کوفتار شدند و بقیه السیف جهت محافظت اهل و عیال دل بر اطاعت
نهاد و با دوی ذوالفقار خان مجتمع گشتند و بجان و مال امان یافتند و غازیان شیرشکار بطلب امیر مظفر
و برادر زادهای او قدم در کوه پیش نهاد و تفحص مشغول گشتند و محبت در محلی او را یافته بر سر او تاختند و
شار الی در باغ فقا در میان گرفتند و ایشان دل از جان هر گرفته بقدر طاقت و توان کوشش می نمودند
تا آنکه از تنیز و آویز عاجز گشته راه فرار مسدود یافتند و جز گرفتاری جاره نداشتند و غازیان ظفر فرجام امیر
مکهور را با برادر زادها گرفته آوردند و ذوالفقار خان بعد از گرفتاری ایشان متوجه اردوی فرید خان
گشته باو ملحق شد و از آنجانب نیز فرادخان بحسن تدبیر و جلالت عا کر ظفر مائور در قرین علیخان سعی و اهتمام
نموده عا کر منصوره بر حسب اشارت جناب عالی گروه کرده پیشم و در آمده فرار و تشیب آنرا کرده گرفتند و خانم علیخان

زمان زمان کار سخت تر میشد و بهر جانب که روی می نهاد قوی از شیران پیشه کارزار در اینجا مستعد نرم و پیکار بود
ناچار با کمال اضطراب و غلظت لیل بی اطلاع لشکر و خیل از پیشه بیرون آمده با چند نفر از خواهران مثل کامران
و غیر آن که هکلی دل از جان بر گرفته بودند روی بابا دانی انوضع نهاد و یک یک خانها را طواف می نمودند و چون
یقین پیدا کردند که قزاقان لشکر منصور از نزدیک و دور آن خود و راه را احاطه نموده راه بیرون شدند دست
بمنزل یکی محتسب و سلطان الناس در آمده با ولایتی شدند و صاحب آبخانه با آنکه از آمدن او ابواب محنت و بلا
بر روی خود کشاده یافت اما از کمال جوان مروی بخلات متوقع از مودم گیلان مقدم ایشان را کرامی داشته
روی از محافظت ایشان شرافت و بقدر امکان بخدمات قسام نموده در اخفای آن میکوشید و غازیان نیز
همچنان در آن پیشه متخص بودند و اثری از و نمی یافتند و اصلا بمعنی در خاطر انخطو نمیکردند و خاندانها
متواری باشند زیرا که در اکثر خانهای غازیان عظام نزول نموده مسکن و مأوا داشتند و محال می نمود که مردم
و ده باین امر غیب جرات و جبارت نمایند القصد چون این محاطه است و یافت و بهیچ وجه مقصود از آنجا
حجاب جلو نمینمود و جناب خانی نهایت غم و الم بخود راه داده شب تا صبح ب فکر و تدبیر مشغول بوده
خوب و آرام نداشت تا آنکه نسیم مراد از صبابان و وزیرین آغاز نوا ده بشارت گرفتاری دشمن بجناب
رسید حقیقت گرفتاری او آنست که جمعی از غازیان که در آن حوالی مقام داشتند بوی از آن حال شنیدند
نموده در مقام تخاص در آمدند و فوجی از غازیان خبردار گشته قدم در پی ایشان نهادند و در کنار و بهر و کل
ایشان رسید از جانبین دست بآلت کارزار برده آتش حرب افروخته گشت و مخالفان بنوک ناوک
ولد و شیر غازیان را از خود دور کرده جمعی زخمی شدند و چند نفر قتل رسیدند و دلیل آن رزم از برای اصلا
از کثرت سهام ایشان اندیشه ناکرده سر از و قبال علیخان بر نیامدند بکی تور جهان ترکان حیدر پیک و لغا
نام باور رسیده و دو تیر کاری از کامران رفیق علیخان خورده با وجود آن زخمها پاوه بر سر او تاخته نیروی
دولت روز افزون دست در کرد و او انداخته او را نگاه داشت و کامران مذکور بقصد آنکه علیخان را از دست
او خلاص سازد با شمشیر برهنه بر سر او دیده چند زخم بر روزه مشارالیه از کمال غیرت و مردانگی دست
از و باز داشت و چون زخمهای مهلک یافته بود دست او از کار رفته قدرت آن نداشت که علیخان را از دست
گرفتاری آورد اما چندان نگاه داشت که یکی از غازیان نیز رسیده از بس مهر علیخان در آمده نوراد و غلظت
و دیگری کامران را از آغوش گرفت و همچنین یکدیگ از رفقاء او گرفتار گشته تا خبر گرفتن عساکر نصرت کائنات

و هجوم فاریان مظلوم مخالفان را در قید سلاسل و زنجیرها در آورده بخدمت جناب خان آورده و ایشان را که
با امیر مظفر و برادرزاده های او در بند و زنجیر کشید حقیقت گرفتاری مخالفان دولت عرصه داشت با بیست
کشت و آنچه اموال و اسباب و جهات و ادوات بعلینان که تا بحین گرفتاری او بدست نیامده بود بعد از
تحقیق نمودن در محلی که بود بدست آورده بندگان حضرت اعلی شای ظل اللهی فرموده حاضر بطلعت است احد
پیرون نواز شش نموده شخصی که او را گرفته بود بجمع قاخره و کمر مرصع و خنجر و بجا هزار دینار کبکی که پنجاه
تومان عراقی باشد سرافراز ساختند و چون حیدر پیک آثار جلالت و شجاعت بظهور آورده بدربار شهنشاه
رسیده بود شهریار کامکار باز مائده کان او را منظور نظر التفات فرموده بجمع قاخره سرافراز ساختند
و حکومت ولایت کسکر بابدال سلطان قاجار شفقت شد و جناب خان از کمال مروت و مردمی اصلا
تروض بآن شخص که علی بن ابی بنزل خود راه داده بودند رسانید چه از آثار حقیقت و مردمی بظهور آید بود
القصد فرموده خان حبس فرمان شهر یار کیتیستان معات کیلان را از رعیت و لیام بر حسب مرام سرانجام داده
باتفاق ذوالفقار خان و عساکر نظر نشان و عطای کیلان و مظفر کامران روی باستان سعادت نشان
نهادند و چون بکوالی دار السلطنت قزوین رسیدند حسب الامر اعلی جمیع مردم شهر از اجامه و اوایل مردم
سخره و اجلاف و معرکه کیران با دایره و دال و تنبک باستقبال علی بنی رفته خضرش را بآیین و شمت تمام
شهر در آورده و برابر ایوان چهل ستون بنظر شهریار کامکار در آمده و روزگار مضمون بنمقال لایزال
ادامینمود و شوهری که گردن از امرت کشید که دوش باز برستان توانیک کشان کشان آورده حضرت پادشاه
مویه کامکار با گرفتاران بزیان منزلش قناب خطاب فرموده ایشان سرخالت در پیش افکندند و بگویند
ایشان را بمنزل شیخ احمد آقا داروغه قزوین برده بعد از چند روز مقرر شد که شیخ احمد آقا ایشان را بقلعه الموت
برده مستحفظان قلعه سپار و و مشار الیه ایشان را بقلعه الموت برده مستحفظان قلعه سپرد و دیگر خبری از
ایشان نیامد و چون کامران رفیق بعلینان که خمیر مایه فساد کیلان و جوان شجاع و دلیر بود بواسطه حقیقت
و وفاداری و نیکو خدمتیها که نسبت بعلینان از وظایف هر شده بود حضرت شاه جمیع تفسیرات او را
حمل بر تنگ نمودن و حقیقت ضبط و سر رشته حقوق و لی نعمت کرده از سر خون او در کشتند و منظور نظر
عاطفت و التفات گشته در همان روز او را از حلقه زنجیر بیرون آورده از سرتاپا خلعت پادشاهانه در رو پوشانیدند
و بسمت ملازمت خاصه شرفه موسوم کشت سحمان الله انچه بوالعجبهاست که از بس برده بکجب بیکر ظهور می کرد

کمان خلائی این بود که چون کامران باعث شد و پنهان علی بن ابی طالب و کیلان بود جهت عبرت و تمنیان نوعی مومنان
و غضب پادشاه کیتیستان خواهد گشت که منظور عالمیان کرد و دو وجه مردم منتظر بودند که از موقف جلال بهر چه حکم
سیاست او جاری خواهد شد چون اراده خالق بر خلافت قرار داد و خلائی بود این صورت روی نمود و در آن تیغ
عالم مجید زجای نبرد کی تا نخواهد خدای کر قاری بقیه باغیان کیلان و مال حال ایشان بعد از گرفتاری علی بن
فتنه کیلان شکنین یافته از باغیان به پیش بوسعید و طالشه کولی که باعث فتنه و فساد کیلان بود جهت عبرت
در پیشها و جنگها ستواری گشته هر روز در مکانی و هر شب در مقامی بسر میبردند و مکر از جانب هایون علی الهی
نامها با ایشان هر سال یافت که هرگاه از کرده نادیده بود روی ارادت بدین استکان نهند تقصیرات ایشان بعفو
و اغاضت افروخته مور و شفقت شاهانه خواهند شد و ایشان توفیق این سعادت یافته بعد از چندگاه
بوسعید بلاهیجان بخت کیا فریدون آمد و با توکل حبت که او را پایا سریر علی آورده اسید حامی غنوی
نماید کیا فریدون حقیقت را بخدمت اشراف علی عرض کرد و نواب اشراف علی بالهام ملهم غیبی کیا فریدون پیغام
فرستادند که از عذر او این بوده باشد و میبوی او را پایا سریر علی فرستند بوسعید مذکور خبر روز در
خانه کیا فریدون همان بود و مشارالیه تمیها سباب سفر او نموده و او انتظار فرصت کرده علی القفله و فضا
پرون خانه مشارالیه تیغ عذر و نامردی در و نهاده و او را بدیده شهادت رسانید و باسبه چهار نفر باغی بید
که با او بودند رو به پیشه و جنگل نهاد چون خبر گشته شدن کیا فریدون بسامع جلال سید شیخ احمد آقا حاکم قزوین
کیلان فرستادند که مردم کیلان را بید گردان بوسعید و طالشه کولی جبر نمایند و الکا بالکا از صواب انگلک
موجود استانند که هیچکس ایشان را شب و روز خوراندند و در هر جا که آن دهمشته باشند گرفته سحاکم را
و همچنین قنبر یک کوزی بیوکلور با جمعی از عساکر در راه کوهدم بگرفتند طالشه کولی با مو فرموده حکم شد که مردم
آوردن با بجان و کسر و طوالتش و سپس هجوم نموده و در هر جا باشد او را بید کنند و فرمان بران بفرموده عمل نمود
بعد از سعی بسیار بوسعید را غازیان صوفی ملازمان ولی سلطان حاکم را کوه و طالشه کولی را با چند نفر از برادر
زاده و اقوام ملازمان حسین خان کوهدمی گرفته منتظر اشراف در آوردند بوسعید که جوان شجاع و لیرای بود چون
نسبت کیا فریدون عذر و نامردی بطور آورده و مرکب محل شیع قتل او شده بود و محل اعتقاد نبود و شهنشاه
قتل او بر دست و کناه طالشه کولی و اقوام او را بخشیدند بعد از چندگاه خیانت او ظاهر شد که بر فضای خود
که تا خیانت پیش نمانده بودند نوشته بود که در باغیکری را سنج نموده اطاعت قربا شن کنند بعد از صد روز

بعی امیر عباس قتل رسید با وجود قربت سلاطین کیلان و داشت ملک از امرای کیلان هوای امیر
عباس صاحب وجودی نماند و بعد ازین قضایا مشارالیه از غایت غرور و سخاوت مستندی سپهسالاری
کیلان و محاسن آنجا شد و این بار او باعث قتل او کرد و پیش از شهباه که نواب شرف و بریدان سعادت آباد
قزوین بسیر و تماشای جیرافان شغولی میفرمودند ملک جهانگیر کوئی که از مقربان بساط غرت بود در مجلس بستی
آغاز نموده شمشر از غلاف کشیده گاهی از روی کینیت و گاهی بطرافت حمله می نمود و در آن اثنا خود را غلظ
بمیر عباس رسانید و بر خیمای متعدد او را از پای در آورد و بعد ازین خواجه سلطان محمد برادر خواجه حسام
الدین وزیر خان احمد را که در جایت خال پاستنبول رفته قتل در کیلان انداخته بود و بر او عدو ستاد مملکت
ایمنی را حمل بر بدستی و دیوانگی او کردند اما خردمندان خرد و بین دانستند که بی امر و اشارت حضرت علی
نبوده و بعد از فوت امیر عباس حضرت علی بسایر کیلانیان بی اعتقاد شده صاحب وجودی از سپاهیان
کیلان نماند و در سوختی که بعد از گرفتاری غلیخان و باغیان کیلان وی بود چون خاطر خطیر شهریار کاغذ
از محاسن کیلان فراغت یافت چند روزی در دار السلطنت قزوین هوای عین و عشرت بر او رفته
حکم قضا امضا بنهاد و چو مست که میدان سعادت آباد را این بسته چراغان کنند و ایوان یک ساول
محبت قاجار بدین خدمت نامزد شد و دو کاین اطراف و جوانب میدانه را بر امر او ارکان دولت قاهره و
یوزشیمان و قورچیان و ملازمان درگاه و مردم شهر وارد و بازار تقسیم رفت و حکم شد که هر کس دکانی که
شایسته اوست دوازده ذراع در پیش آور و جو بهای مستونها استوار کرده طاقها در میان هر مرتباز
مراتب که پیش آمده نصب نمایند بر روی آنها چراغان تعبیه کرده فانوسها آویزند چنانچه هر دکانی از آنها
از یک هزار چوبساخت و فانوس تعبیه شود و شوز بسن شمع و فانوس کافرو خفته دل روشنان فلک مشرق
مجملا اطراف میدان سعادت آباد قزوین از صفای آیین بندی و کثرت شمع رشک سپهر برین کشته حضرت علی
چند شعبان روز در آن مکان طرب انگیز و عمارات جهان منای که در جانب شرقی و غربی میدان احداث
کرد و پادشاه جهانست بسیر برده اوقات شریف را بعیش و شادکامی و جوکان بازی و طبق اندازی
میگذرانیدند بعد از آنکه از جشن و صحبت میدان دلگیر شدند بهمات ضروری سلطنت رسید و خسته چون حالت
لایحجان و امیر الامرای کیلان به پیش بدویش محمد خان روملو عنایت شده بود ایالت تیسرا از دعوای
بفراد خان تعلق گرفت و چون محاسن ممالکی که در حوزه تصرف قزلباش بود و حسب المده محاسن یافته بود و

نخستین گزین خود را بر بلند اخه جمعی از تربیت یافتگان جان نثار حکومت و ایالت و ایالت معین شده بودند ایالت
کو کیلویه و خورستان که در تصرف امرای افشار بود و نا غایت نظام و نسق یافته بود و حکام آنجا که در ایام قیام خود
بر آن ملک تسلط یافته بودند بدستور حکومت قیام داشتند و اگر چه گاهی فی الجمله بازگشتی بدگاه جهان نیاوردند
اما خاطر اشرف از جانب ایشان خصوصاً قلعه سلاسل شوشتر که در مسانیت و استحکام شهره آفاق و از قلاع کما
و اقطار طاقت جمع نبود و از اعلان او امر پادشاهی بنوعی که خاطر خواه اشرف بود و نیکو زد و از رسیدن
والی عربستان بی او بهما بمنصفه ظهور می رسید و از ده خاطر خطیر آن بود که جهت نظام و نسق خورستان حد
عربستان و کو کیلویه منصفت همایون علی با نظرف واقع شود و قبایل افشار که قبایح اطوار خود را در
از ته کار خیر یافته بودند بفکر کار خود افتاده باسید مبارک آمیزش نموده عربستان را ملجأ میداشتند بران
مراد یک جلوه دار باشی شامور که محل اعتقاد شاهان بود جهت رسانیدن ثروه منصفت همایون و تحقیق حاکم
آن سرحد و بدست آوردن قلعه شوشتر بدانصوب فرستاده جمعی از تشکیلات جغتای و خراسان از رفیق
و ساختند و مشارالیه متوجه شوشتر گشته شاه وردی خان افشار که حاکم آنجا بوده بخلاف رای اعیان
از راه دولخواهی و انقیاد پیش آمده مراد یک را اغزاز و احترام نموده او را بقلعه برده کلید را باو سپرد
اراده نمود که خود از قلعه بیرون رود و مراد یک مانع شده او را بمسال عنایت شاهی گردانید و سایر مردم
از قلعه بیرون کرد و بالاخره از تسلط افشاران هراسیده شاه وردی خان را در قلعه گرفته قتل آورد و پادشاه
افشار را بر خود شورانیده میان ایشان نایز افشاند و آشوب بالا گرفت و مراد یک قلعه را کشیده باقی
تشکیلات بحفظ و حراست قیام نمود و اعیان شکر افشار بسید مبارک توسل حبیته از دستعانت نمودند و
بسید مبارک با وجود آنکه دم از اخلاص دولخواهی این دو دمان میزد و سید ناصر پیش از جهت مدتی
ایمینی پایه سریر علی فرستاده در خدمت اشرف بود با غرور و تحریک افشاران از عربستان لشکر خورستان
کشیده در فلول با محیط تصرف در آورد و بر سر قلعه شوشتر آمده محاصره نمود و چون حقیقت آن حال برصلح
بارگاه جاهد و جلال رسید و قبل از آن شاه وردی خان عباسی نیز با جمعی از الوار که با او بودند برستان
در آمده بر سر سلطان حسین برادرش که حاکم درستان شده بود ایلعبار نموده او را گرفته قتل آورده و
داشت که دیگر باره در درستان علم تسلط و اقتدار برافرازد اما از قهرمان قهر پادشاهی انیشیده مکنون خاطر
خود را بطور نیتوانست آورد و در اقصای درستان حرکت المذبحی میکرد و رای جهان آرا افضای آن

که بجهت انتظام این احوال بایست جلال بدانظرف بهشت نماید فرما و خان و امرا و اعیان عرض کردند که اگر محاسن نظام
بعده و اهتمام بی از غلامان درگاه شود بکفایت متعین میگردد و احتیاج به بهشت مویکب نمایان نیست بنابراین
نظام و نسق آن سرحد را از بر و جرد و لرستان تا اقصی عربستان برای رویت اعتقاد الدوله حاکم بکند و فرمود
مفوض فرموده بدانصوب فرستادند و جمعی از امرا و عظام و قورچیان بلغه فرجام را بمرافقت ایشان تعیین
فرموده روانه نمودند و بندگان حضرت عالی بعلت و کامرانی متوجه سیرکاشان و صفادان گردیده چندگاه
در آنحد و عشرت پیر بوده اند آنجا بدار السلطنت قزوین معاودت فرموده و زمستان را در قزوین بمرافقت
و کامرانی گذرانیدند و ذکر شکر فرستادند و بخیرستان و عربستان بکر کردی اعتقاد الدوله و فرما و خان و انتظام
انظرف بر حسب فرمان عالیشان چون اعتقاد الدوله و فرما و خان در قزوین از خدمت اشرف جدا شده روانه
نشدند جهت تالیف قلوب و اطمینان خاطر والی عربستان و حکام کوه کیلویه صلاح دولت در آن دانستند
که شاوروی خان لر را استمال عنایت ساخته مجدداً او را بتفویض حکومت لرستان سر بلند گردانند و حکم
باسم او عرضد و ریافته خاطر او را بعواطف ارحم و خیر و امان بخشیدند و چون بخرم آباد رسیدند کس نزد
شاه و روی خان فرستاده طالب ملاقات او گشتند و مشارالیه از خوف و وحشتی که داشت جزاوت ملاقات نکرد
مغیر در میان آمده بعد از تکرار آمد و شد قرار یافت که فرما و خان و حاکم بک با معدودی چند بمکان معین که
یکی از اکابر اهل اند است آمده شاه و روی خان نیز آنجا حاضر گرد و فرما و خان و اعتقاد الدوله بکجهت بر اقبال خیرال
بادشاهی کرده بنوعی که قرار یافته بود بد آنجا رفتند مشارالیه نیز با دوست نفر حاضر شده بایشان ملاقات نمودند
و اخبار غلامی بندگان حضرت اعلی شاهی نموده قسم مغلطه یاد نمود که اگر رحمت شاهی رقم عفو بر جریده عصیان
تخلام کشد مدت العمر از جاده خدمتکاری عدول نیایم و فرما و خان و اعتقاد الدوله هر چند میدانستند که کلام او
بهره از صدق ندارد اما بصلحت وقت عمل نموده او را بعواطف خیر و امان امیدوار گردانیدند و مجدداً امانت
را با و تفویض نموده خلعت شاهی در روپوشانیدند و قلعه خرم آباد را خالی کرده بتصرف او دادند و مشارالیه
نیز بکمزار تومان پیشکش قبول نمود که بدیوان اعلی جواب گوید و بارکان دولت خدمت لایق بتقدیم رسانند
بعد از فیصل معامله او چون خبر محاصره شوشه متواتر میرسید کوچ کرده از کوه تل کپالان که راهیست در دست
صعوبت دراز متنه سابقه عبورش کرد از آنجا کتر روی داده بجهت قرب عید انرا اختیار نموده بودند و روانه
شدند و بنیروی دولت قاهره بسلامت از آن کوه عبور نموده قدم بولایت خوزستان و عربستان نهادند

سید مبارک چون آوازه ورودش که قزلباش شنید تزلزل برپایان ثبات و قرارش راه یافته جمعی که در ذوق
بودند بعد از مشاهده طلیعه شکر قزلباش فرار نموده بدو پیوستند و چون عساکر منصوره قریب شوشت رسیدند
سید مبارک فرین یاس و حرمان از پای قلعه کوچ کرده بجزیره و کمال آباد که محل اقامت او بود رفت و عساکر
منصوره بظاهر خطه شوشت رسیدند و نزول نمودند و ایالت آن ولایت حسب فرمان قضا جریان بهید طلیخان
شاهو تعلق گرفت و ارکان دولت قاهره شهر و قلعه را باو سپرده محبت آنجا را انتظام دادند و بر سید مبارک
و الله استیلا یافته کس بخدمت امرافر ستاده بدلیل و حجت و برهان بندگی و غلامی خود را هر ساعت در بار
آمدن بر سر شوشت از بدسلوکی مراد قاضی جلوه دار و بی اعتدالی او شکوه نموده بعد از ایامی محمود مسکینانه
حجت چون صلاح دولت در آن نبود که او را در سلک مخالفان شمرده ازین دولت بایوس گردانند که او
مباد بعد از یاس بالضرورت بجنالخان رومیه توسل جوید و نیز سپرس سید ناصر را بکثرت دفع حجت و اظهار
اطاعت و متابعت بپایه سریر و الا فرستاده بود و اعتقاد الدوله و فرادخان عندهای او پذیرفته او را حال
عنایت و التفات شاهی گردانیده اظهار نمودند که صدق قول او وقتی ظاهر میشود که آمده امرای عظام
شاهی را ملاقات نماید سید مبارک و غده تمام در آمدن داشت بعد از قیل و قال و آمد شد سفیران
قرار یافت که امرای عظام باند که مردمی از اردوی قزلباش جدا شده چند فرسخ بجانب حویره آیند
و سید مبارک نیز از حویره تا آنجا آمده باین الجانبین ملاقات واقع شود و اعتقاد الدوله و فرادخان امرای
عظام بمن سلطت قاهره شاه از جنود و اعواب نیشیده بامعدودی بمیعاد رفتند سید مبارک
باختری اینوه بد آنجا آمده با کمال خوف و داشت ملاقات امرای رسیده امرای او بهای او را که بطور
بود خاطر نشان او کرده گفتند که حضرت اعلی بکثرت سیاست و انساب تو بدو مان نبوت و ولایت
و تشیع فطری رقم عفو بر ذلات تو کشیده اند اما بعد الیوم اگر بر جاده اخلاص مستقیم بوده بتدارک یافت
قیام نمایی و بنوعی سلوک کنی که آثار اخلاص بکجستی و حسن ارادت و اخلاص تو بطور رسد حکومت عربستان
بهستور سابق بر تو مسلم خواهد شد و اگر یکسر موخلاف بندگی از تو ظاهر کرد و در غیرت به قلع و استیصال و و مان
خود را متیقن باشی مشارالیه بتقصیر خود معترف گشته بشکرت از عفو و تقصیرت خود متقبل شد که بعد ازین
فاشیه بندگی بردوش و طلقه اطاعت در گوش کشیده و پیوسته از رضای خلد مبارک اشرف نگذرد و بادوست
این دولت و درین و بادشمن این دولت دشمن باشد و برین جلد عهد و میثاق بمیان آورده و موکد بمن سخت

و بشرف شاهی که بخت او فرستاده بود مغرور و مباهی گشته اسوده و و خان بکان خود بازگشت و امرای عظام
باردوی خود و نمود و چون خاطر از محلات آن ولایت فارغ شد از ظاهر شوشتر کوچ بر سمت جانب کو که کیلوی
روانه شدند و از اکثرت بارندگی و طغیان آب رودخانه شوشتر قریب یک ماه کوچ نتوانستند نمود و از وقته در
اردوی امرای متقیض پذیرفته ماکولات و علیق الدواب در میانه شکر مغفود گشت و نقصان و خسارت بسیار
بعبارت شغری رسید بعد از آنکه بارندگی تکفیف یافت بعضی از امرای و عساکر خست معاودت یافته
فرماندهان و اعتماد الدوله با جمعی دیگر از امرای و قوچیان و ملازمان در کاه روانه کو که کیلوی گشته چون
رسیدند حسن خان حاکم کو که کیلوی و طوایف افشار با استقبال مبادرت نموده بغیر ملاقات امرای ایستادند
و حسن خان را که در ایام هرج و مرج بتغلب در آن ولایت استیلا یافته بخود سری برآمده بود و در زمان جلوس
همایون مکرری اندامها از و سرزده اطاعت شایسته بتقدیم نمیرسانیدند ایالت آن ولایت غول نموده
و او را و چند نفر از اتباع او که وفد خه خلاف و طغیان در ایشان بود گیرانیده بمکملان سپردند که بدرگاه
معلى آورند و ایالت آن ولایت بامیرخان افشار که حاکم کازرون بود تفویض یافته الکای کازرون بمسجل
خان البلوی افشار اختصاص یافت و از قبایل الوارختیاری و جانکی و جوانکی و نیدانی و فنده و فتنی و
غیر فلک که درین چند سال سر از ریختی باز زده باموزنا شایست ارتکاب نموده بودند تا موازی ده هزار
تومان جریمه ترجان باور یافت شده تنخواه موجب و مر سومات قوچیان و ملازمان در کاه شد و محلات
آن ولایت نیز بحسب المدعا سرانجام یافته از آنجا بجهة طبرستان شیراز آمده امور ضروری فارسی بصورت انجام
داد و مقتضی الامرام احرام طاعت عتبه کرد و در مقام بسته کوچ در کوچ روانه پایتخت سری را علی گردید و در
قزوین بشرف پای بوس ثواب اشرف شرف شدند و از سواخی که درین سال وقوع یافته فرار نمودن
ملک جهانگیر سخدری بمر ملک سلطان محمد حاکم کجور و سرخدار است ملک سلطان محمد پدر او در امور دین
بنجایت مست اعتقاد بود بلکه شیوه الحادش بطریق سایر اهل آن ولایت قوی تر بود و در زمان شاه
جنت مکان از بعضی اعمال که خلاف قانون شریعت بود و در یافت و از جمله خواهرزاده خود را که بنام
پیش کرده بود طمع در آن کرد و در تنها با او مبارزه می نمود و بعد از فوت او ملک هانگ پیش منجوله
چهره را خواستگاری نموده چون اینگونه حال شنیع از و مردم او بسیار میزد و میزد و میزد و میزد و میزد و میزد
در آن کاه او مغفود بود و بدین جهت شاه جنت مکان با او در مقام بی التفاتی در آمده و بایستاق سلطان

اختیار بود و قرار یافت که کس طلب او مستاد و در زیاده و کم از قس باستنبول رسیده از درگاه غیر متعارف داخل برای پیش
شد روز دیگر بتدوین پادشاه پرداختند بعد از تدوین او نوزده پیر او را شربت شهادت چشاند و ملاک کردند و در هجده
ماه مذکور در پهلوی پدید آمدن شدند سال فرخنده قال قویل که در مطابق سنه اربع و الف هجری که سال
جلوس جلیون اعلی شاه فی ظل الهی نور و نور چو گشت عالم افروز تا یک شب زمانه شد و در کینه و جباران
بر تخت جل نشست شادان و آراست زمانه را و در کار مشاطه و هر چون رخ یار از بهر قدوم شاه مکل شد
نفسه برای شوق طیل نور و زاین سال جهان آرا روز سه شنبه بیست و چهارم ماه رجب اتفاق افتاد و خرواج
و مسند نشین ملک چهارم از یک محل را بغیر طلعت خود است و باد بهاری ترهنگاه چمن را بکود کوند ریاحین بهشت
حضرت اعلی شاه فی ظل الهی در دار السلطنت قزوین در جل ستون دولتیانه خلک آیین بزم خروانه و حسن پادشاه
آراسته از سلاطین و سلاطین زادهای اطراف حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و نور محمد خان حاکم مرو شاهین
و پسرید مبارک و الی عربستان و سلاطین زادهای که حبستان و ابلحیان روس و سایر ممالک که در پایه سیر اعلی
بودند مجلس نشست آیین طلب فرموده مبارکی سال خود و تنبیت قدوم نور و زنده روز بلوارم جشن فخری
پرداختند و بازارهای شهر را این بسته و میدان سعادت آباد بچو کانیازی و طبق اندازی مشغولی فرموده
قریب دو روز و روز عموم خلایق بسیر و صحبت فراغت گذرانیده بعد از فراغ از نشاط نور و زری و بزم
چون از تسلط او بر یکیه که معظم ولایت خراسان را بکلیه ضبط در آورده بودند و از تالان و غنای لاسی
هر جایی انطباقی اعتدالانه بجوانشی ممالک میخواستند آثار خرابی ایشان از خراسان گذشته بجوانی عراق میرسد
و بجهت هر گونه مشاغل عظیمه که پیش می آمد کاینی دفع شر آن کرده از بعضی بر وجه تقدیر بخیر طور نمی آمد و درین
سال رای جهان آرا بدان متعلق گشت که فرزند خانزاد که درین هنگام از امرای عالیقدر این دولت
و بمن ترتیب شاهانه صاحب جاه و کنت است و آوازه اعتبار و اقتدارش بسامع دوز و نزد یک سیده
بسرحد خراسان فرستند که تسدیده رخنه کران ملک گردیده دفع شر کرده و از یکیه پیش نهادت سازد
و اگر اراده دست و داری بانجام ممالک داشته باشند آتش فتنه ایشان را بر شحات تیغ کبد افروشانند
و در ساعت سعادت او را بدین خدمت نامزد فرموده و ولایت خوار و سمنان و دامغان و بسطام و فخر و زکوه
و بیارجمند و نیز جریب قلاوه الکای سابق او گشت و فرخ خان بزرگ که حاکم دامغان و بسطام و آخوند
بود و بجهت آنکه در سال گذشته در دفع شر و از یکیه که بتاخت آنجا آمده بودند آثار جلالت و مردانگی از او ظهور نماید

از ایالت مغول کشته قشون و لشکر او بفرماندهان شتت شد و زمام رتی و قتل کل جهات خراسان را بقعه اقتدار او
نهادند که به آنچه صلاح دین و دولت باشد عمل نماید و او شوال عنایات پادشاهی کشته از موکب شاهي جدا شده اند
انصبوب شد بعد از فرستادن او اطمینان اروس را بخت انصاف از زانی داشته خلع فاخره و انعامات
شتت فرموده نام قلی یک بکیزه قورچی تیر و کمان را با تحفه و ایامی لایقه بالمجیکری پادشاه اروس تعیین فرموده
همراه اطمینان مذکور روانه فرمودند ایشان در کیلان کشتی درآمده از راه دریای روانه شدند و چون دوسه ماه
از نوروز گذشت و فرهادخان در ییلاق فیروزکوه بود و خبر آمدن عبدالمومن خان بخراسان شایع گشته از خجاست
منهیان و عرایض فرهادخان تحقیق پوست که عبدالمومن خان با جنود او از یک بر سر قلعه اسفراین که فطمت
محمد سلطان و جماعت او مقر بودند قلعه را محاصره نمود و بجد و جهد تمام در لوازیم تخریب قلعه سعی و کوشش نمایند
ولهذا حضرت اعلی شاه فی ظل الکی سرعان با خصار لشکرهای مالک فرستاده با استعداد و پورش خراسان و خجاست
و کز نهضت رایات ظفر آیات بصوب خراسان و فرار نمودن عبدالمومن خان از سر قلعه اسفراین و سیر و دار از
صورت سپاه موکب نصرت نشان بعد از تعمیر غنیمت خراسان تا یکماه بخت اجماع لشکر در و اسطنت قشون
فرموده بعد از یکماه پیش خانه هایون بیرون زدند و ذوالفقارخان باشکر آذربایجان که قریب چهار هزار بودند
بموکب هایون ملحق گشته چون متواتر از جانب خراسان کسان آمد خبر رسانیدند که عبدالمومن خان کار بر سر
قلعه اسفراین تنگ ساخته اگر موکب هایون درین چند روز بد زرسد بهم آنست که قلعه بدست او از یک بر آید
لاجرم حضرت اعلی شاه فی ظل الکی باشکری که حاضر بودند عنان شهب سبکیه بجانب خراسان تحریک داده
از مقر سلطنت در حرکت آمدند و کوچ بر کوچ به ییلاق فیروزکوه رسید و اینجا فرهادخان با قشون آراسته
بموکب هایون ملحق شد و از راه علی بلاغی در معان بچمن بطام رسید و آنوقت دلاکشان و اول اجلال فرمودند
و دوسه روز بخت سان و شجاره لشکر ظاهر و در چمن بطام توقف واقع شد قریب به بیست هزار کس شجاره
درآمدند که در موکب هایون حاضر بودند و بلا حظه آنکه مباد عبدالمومن خان بطریق محمود او از راه ورود
رایات بجاه و جلال شنیده قمار را اختیار نماید و مطلب اصلی که تلافی فریقین است دست نه بد کتابتی عبد
المومن خان قلمی فرمودند خلاصه مضمون آنکه چند مرتبه شد که آن خانه زاده عالی تبار بارزاده ملک کیری بخراسان
و حدود ممالک سامی آید و رعایا و عجزه را با پامال سم ستوران گردانیده بواز قتل و غارت سپردند و چون
موکب هایون متوجه خراسان میکرد و بمقابلۀ مادر نیامده روی میکردند و از غار فرار اندیشم نیامد و بپلو

و بدرخان را با لشکر موافق برقع او نامزد فرمودند و مشارالیه با او کید و ضد کردند اظهار بجمعی اطاعت و انقیاد
نموده و طالب ملاقات خلوت شده و آن ترک ستاده لوح اجانب نموده با او بوعده گاه رفته ملاقات نمود
و بدست مردم او کشته شد و لشکر بایزمال اقامت ننماید برکنه شدند و چون خبر شاهی بخت مکان رسید
خواست که باز لشکر بر سر او فرستد از قضای الهی جاری عارض ذات جایون شده منع و شاهیست و در آن
کشید و دیگر قضا روی داد که تا دو سال بتدارک آن قضیه نپرداخته بعد از آن دیگر باره در مقام تدبیر بود
او در آمده مراد خان استاجلور که معظم طایفه سلطان حیدریان بود بدین خدمت نامزد فرمودند مشارالیه
بدانجا رفته او را در قلعه کجور محاصره کرده اسباب قلعه گیری ترتیب داده تا چهار ماه اوقات صرف نموده
چون فتح قلعه نزدیک شد از تقدیر استیاری قضیه ارتحال شاه بخت مکان بوقوع انجامید مراد خان
از پای قلعه برخاسته بکیلان نزد پیر محمد خان رفته در آنجا بفرموده اسمعیل میرزا کجول گردید و در زمان
نواب سکندر خان چندان شورش و فساد وقوع یافت که احدی از امراداران دولت قاهره قریب
بمال ملک سلطان محمد نپرداخت و او در اوایل جلوس جایون حضرت اعلیٰ سفار آخرت احتیاج نمود و ملک
جهانگیر پیش با اتفاق ملک عزیز حاکم نوره که او هم ملک جهانگیر نام داشته نوعی که سبق در یافتن
لاربد لالهادی توفیق بیاید سریر اعلیٰ آمده در موکب جایون بولق آمدند چون نواب شرف که کند حمت
برکنه تخریج کل دارالمرزاند اخته کیلانات را متصرف شده بودند ملک زاده تورانز که کار خبر یافته
دست از حکومت ملک موروث باز داشته استدعا نمود که در عراق محل سکنی و محمود حاش باو خدمت فرمایند و
ساز و وضعی باو شفقت شد اما ملک زاده کجور بسیار دیوانه و بدست بود نواب شرف بجمت مصلحتها او را مورد
شفقت و التفات شاهانه فرموده انیس مجلس خاص و بزم اختصاص بود بنا بر آنکه تقرب او در خدمت شرف
کرده خاطر فراد خان بود بلکه دفع او را صایب میسر بود و در وقت که فراد خان بقزوین رسید و همه بر او
یافت یا بارزده مخالفت و عصیان علی التقدیر بدین در روزی که اعیان اردو استقبال اعتمادالدوله و
فراد خان میرفتند مشارالیه نیز بر اسب تازی نشاند و انعامی نواب اعلیٰ سوار شده بیماه استقبال را کجور
و دستدار پیش گرفت بعد از خطه که خبر فرار او شتر یافت جمعی بتعاقب او مامور شدند او باو رسیدند او کجور فرست
دم از عصیان زده قلعه را کشید تا آنکه تورچیان عظام بسر کردی تورچی باشی بمنیر قلعه او مامور گشتند و
بدانجا رفته او بدست آوردند و الکای او ضمیمه مالک گشت چنانچه در محل خود فرزده ملک بیان خواست

از سوانح این سال آمدن ایلچیان روس است که از جانب پادشاه روس بجهت شرف آمدن و کشف و هدایای لایق آمدند
و ایلچی یکی از امرای معتبر روس بود و نامه محبت تمیز نوشته اظهار خصوصیت بسیار کرده بودند نواب شرف
مقدم او را بر حسب اگر موافقت و لوکان کافر اگر اعی داشته تعظیم و توقیر بسیار نمودند و درین سال سلطان
مراد بن سلطان سلیم پادشاه روم سفر آخرت اختیار نمود و روز چهارم شهر جمادی الاول سنه ثلث و الف
طبل رحیل گرفت و او درایت نیل ثنی و ثمانین و تسع مایه پادشاه شد پست و یکسال بدولت و اقبال گذشت
و در زمان خود بسیاری از ممالک بحیطه تسخیر و تصرف در آورد و از پادشاهان آل عثمان بزمید شوکت عظمت
و استقلال امتیاز تمام داشت اما در زمان او بعضی امور ناشایست بظهور آمد و اولاً نقض عهد که لایق
سلطانین نیست اقدام نموده عهد و پیمان که فیما بین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان جد او
موقوف پیوسته از جانبین با پیمان مغلطه تا کید یافته بود شکست یافته طبع در ملک شروان و آذربایجان
که دو تاده سال متواتر لشکر فرستاده انواع خلل در امور سلطنت این دو دمان انداخت و در آن
در جنتان و شروان و شکی معظم بلاد آذربایجان را بنوعی که سابقاً ذکر یافت متخر ساخت و دیگر آنکه اکثر نسا
و صبیان مسلمانان که در هیچ زمان وقوع نیافته بود و هیچ پادشاه و شوکت از سلطان اسلام بخوبی
خشنم نموده در زمان او شایع گشته بسیاری از نسا و صبیان مسلمانان در آذربایجان و شروان
سپیده بکفره و ترسان فروخته شدند چنانچه چند نفر از فرقه طیبیه سادات در سلک اثنی عشری و عرض بیع در
محمود دند این فعل مذموم نیز با و را الهنر سرایت کرده عبدالله خان و پسرش در خراسان عین عمل
کردند و این شیوه نامحمود در زمان ایشان بنی السلاطین استمرار یافت و اعظم وبال و کمال در همانا
سلطان روم که بانی این امر مذموم گشته بود و بعالم عقبی بر دو عاقبت در دنیا بشارت آن گرفتار
گشته روزگار در مقام انتقام ایشان در آمده به ششصد تن بیخ جا بکشای حضرت عالی شاهی ظل الله علیهم
عظم و عدوان ایشان بنور عدالت روشنی یافته است و اولاد مقصوبه بر وجه تسمیه صورت پذیر گشت جمیع
آنکه در زمان اقتدار ایشان وقوع یافته بود تدارک شد الحمد لله علی ذلک بالجمله از سلطان مراد خان
پسر بزرگترش سلطان محمد خان در قفق خود بود و سایر اولادش در استنبول می بودند
و در آن زمان پادشاه روم در میان برف گشته در اندرون سرای کاخ استند و بعضی بوی
بوی حاکم بود پادشاهی بر سلطان محمد خان که والده اش در حرم پادشاه بغایت محظوظ و محترم و صاحب

از محاربه خالی کرده میرود درین سال مسووع سمیع جایون شد که بجناب باجنود او زبکیه باسفر این
قلعه آنجاست باز روی ملاقات مقیم بکفایت عساکر منصوره نشد و باندک مردمی که در پایه سیرا علی
جلوریز بزم ستیزه بسلام رسیده مستعد زرم این خان مکاریم طریق مردانگی آنست که آن خان عالی تن
در بخت عار قرار بخود قرار ندهد و پای ثبات استوار داشته مردانه و از قدم در موکه کارزار نهد که آنچه در
مشیت الهی قرار یافته باشد بطور آید و بندها که خدا از آسیب آید شده سپاه و طرف این گردند از طریق جنگ
قطب الدین آقا نامی عامل مکتوب مذکور شده روانه شد موکب جایون متعاقب بالشکر بر خاشجوی رخمدوش
دریا جوش در حرکت آمد و بهفت منزل قرار یافت که بیامی قلعه برسند و بجه سلطان حاکم اسفرا این نیز اعلام
کردند که مسی نووه قلعه را تا بهفت روز دیگر نگه دارند که اینک رسیدیم و چون قطب الدین آقا بار دوی عبدالمومن خان رسید
بوسیله مکتوب شاهی رسانیده آتش غیرتش التهاب یافته لافهای کزاف میزد اما قلق و اضطراب عظیم بر سر
سپاه او زبک افتاده چون تا غایت آوازه توجه موکب جایون بسمع او زبکیه رسیده بود مکان که زندگانی
ساخته و پرداخته و فرادخانه است که درین سرحد است و بدین تدبیر بخوابیده این لشکر را از پای قلعه برخیزاند
و قطب الدین آقا را باینکه درین قول صادق نیست بقتل آوردند اما عبدالمومن در شبکه اضطراب افتاده متروک
که اگر این خبر بیان واقع باشد بمقابله شتافته مستعد زرم و پیکار کرد و یاد دست از محاربه کشیده خود را بکوشه
از امر او تا لیقان او زبکیه شاه محمد ایلچیان که از اعظم امر او بغایت معتبر و موتمن الدوله عبدالمحمد خان بود
ثانی را صایب شمرده از چم انکه بباد اچتم زخمی رسد و امر او در خدمت عبدالمحمد خان مورد اعتراضات گردید و صلاحت
بمقابله و محاربه بنشیند بالاخره صلاح دیدند که کس معتد بکفایت تحقیق این خبر در ستاده خود به ستور بخیر قلعه مشغول باشند
که بعد از تحقیق خبر مقتضای آن عمل نمایند چند نفر از اعظم امر اشل محمد قلی و ورمن و جان محمد قراول حاکم بخشان
و سوچ محمد نامی مشهور سوچ ترکمان حاکم نسا و ابوردر اباسمید کس از بهادران کار دیده و زرم آزمای
بجانب بسلام فرستادند که تا حوالی اردوی قزلباش رفته تحقیق کرده خبر جرم بیاورند و خود او زبکیه بخیر
حصار ترغیب و تحریض نموده بجه و جدم تمام باسباب قلعه گیری پرداختند و ترنزل باحوال مردم حصار راه
یافته چون خبر وصول بایات جلال شاهی بچمن بسلام بجه سلطان و محصوران رسیده بود کس بیرون
تا یک هفته محلت طلبند که دست از محاربه و توب انداختن باز دارند که اهل قلعه کار سازی خود کردند و بکوشه
بیرون رفته قلعه را بسیارند و او زبکیه با نیغنی راضی شده روز ششم و نهم امارایات نصرت آیات شاهی

آن شکر دیده از بسطام کوچ کرده اند راه جبک مغرور حرکت آمده و ذوالفقار خان را چرخ می
شد که طایفه لشکر طغران بود نیم فرسخ پیشتر میر میشت باشند و در سیم که پیشخانه بهایون بقصیه جلوم
ساکر و چکان فراش در کنار آب نصب خیمه و او تاقی پیشخانه مشغول شدند همراه او زبکی که بجز بکری اند
به بودند شب در سر آب جاجرم فرو آمده صبحی از آنجا سوار شده بجهت احتیاط راه معهود را گذارسته اند
نوه تا دو فرسخ پیشتر آمده بودند که در سپاه اند و در نمایان شد ایشان برگشته از راه مقرر معهود بجای جرم می
دخیمه و تاقی چند که نصب شده بود بنظر ایشان در آمد و زبکی میان جماعت پیش آمد کان در آمد هفت نفر
از مردم اردو را بر سیم زبان گیری گرفته غرم معاودت داشته اند که چند نفر از ملازمان اسرای جرجی که بر بقا
سبقت گرفته بودند از عقب قلعه و باغات نمایان شده مشاهده شد که او زبکی نمودند و از کثرت ایشان
نیندیشیده بغرم ستیز بر سران کمر و تاختند چون ایشان اندک مرد می بودند جمعی از او زبکی نیز عطفه معان
نموده بهار به غازیان مشغول شدند و ساعت بساعت فوج فوج از گروه جرجیان لشکر قربا ش رسیده
بازار محاربه گرم تر کردند و او زبکی چون مشاهده نمودند که مرتبه مرتبه لشکر قربا ش ندیده میشود دیگر حرکت
توقف ندیده از روی اضطراب جنگی بگریز اختیار نموده خواستند که خود را از آن دریای خونخوار بگریزند
غازیان قربا ش و قلچیان اردو که همراه پیش خانه آمده بودند دلیر شده بر سر ایشان هجوم آورده بر
با او زبکی دست و گریبان میشوند مجلا شکست بر طبقه او زبکی افتاد و چند نفر از مردم اردو را که زنده گرفته
بودند از دست رها کرده در آن محراب پرکنده و متفرق شده و بطرف کوه آوردند و مبارزان قربا ش و
تغایب نداشته از سرداران محمد قلی دوزن و سونج توکما زارنده بدست در آورده و جان محمد قراول حاکم بخارا
کشته شد غازیان قربا ش با ردوی بهایون رسیده حقیقت معلوم داشتند و نواب کامیاب و قوچ این حال را
مقدم فرسخ و طغرانسته چون بار ردوی معلی نزول فرمودند یکی از ملازمان را همراه یکی از گرفتاران کردند که او را
بسلامت از قراولان گذرانید و تا حد و اسفراین بر نند که خبر ورود موکب اقبال بعید المومن جان رساند
و روز دیگر کوچ کرده تا فریه سنخو است که شش فرسخ است رفتند و چنین قرار یافت که از فریه مذکور
تا ایره و فریمان که شش فرسخی اسفراین است رفته از آنجا بجزم رزم جنود او زبکی بطاهر اسفراین رسید
صفت قتال را ایندو حضرت اعلی روز دیگر در ایره و فریمان تا نصف شب رتیب مقدمات جنگ داده
اسب و اسلحه و اوراقی ملازمان موکب اقبال میدادند که محمد سلطان بیات که در قلعه محصور بود و با تاقی و ملا

سپاه قزلباش با دوی عیون رسیده به شرف پاپوس شرف شد و جبر قرار از بلیه رسانید و چنین تقریر کرد
که چند نفری از کزنجیکان مرا که با جرم که پادشاه بگو بهمارفته و روز در پیغولها خزیده شب براه می انداختند
و آنکه بای پادشاه رسیده خبر شکست و انزاعم شکرد و گرفتاری امر ابد المومن خان رسانیدند و اعیان لشکر
بهم برآید و سر اسکی تمام و در میان ایشان پدید آمد و شش روز از موعده هملفت گذشته بود شاه محمد لیلیچ
سوار بپای قلعه آمد که فرستاد که قلعه سپردنت اولی نیست که اخلاص فرزیده امر و قلعه سپاری
تا بنایات پادشاه از اختصاص بالی من به نام فرستادم که فردا انمید و ارم که آفتاب و کب ظفرین شاهی از اوقای
طلوع نماید اگر فردا این معنی صورت نه بند و نواب خان در اینجا تفریف داشته باشند قلعه سپاریم و از بیکه دانستند
که مردم قلعه با ستظار و رو د پادشاه قزلباش هملفت یکمشت طلبیده بوده اند از تسخیر قلعه یا پوشش شده حقیقت
عبد المومن خان عرض نمودند که مجال توقف نمائند که کوچ می باید کرد در همان روز کوچ کرده از رادگان بشهر
معالی فرستند و قصه روز دیگر ریات نصرت آیات شاهی پانی قلعه رسیده و نزول اجلال فرمودند بعضی از ارباب
رای و تدبیر صلاح دیدند که تعاقب عبد المومن خان نموده تا مشهده مقدس بروند زیرا که اگر او را قوت مقابل
میسود و در اسفراین مقابله می نمودی بهرست که بمقابله در نیامده معاودت خواهد کرد و احتمال قریب دارد که در
در مشهده مقدس استعداد قلعه داری نداشته باشند و تاب توقف نیآورده بیرون روند و فتح مشهده معالی
دست دهد و فرهاد خان مخالفت این رای اختیار کرده بدو وجه صلاح در تعاقب تمیدید یکی آنکه مطلب ازین
یورش استخلاص محصوران اسفراین بود و آن بفعل آمد و شکست فاحش با و بیکه راه یافته اعظم امرای
ایشان گرفتار شدند و پادشاه ایشان بدنام گزیده بر گشت چند روز در همین منزل توقف نموده بنق
معات اینولایت کرده عود می باید کرد و دیگر ازین پیش رفتن شاید مبادا صورت دیگر روی نماید که نقی
دین دولت باشد و بالفرض که عبد المومن خان مشهده را خالی کرده از آنجا نیز فرار نماید شهر محصور ببادان
بقزلباش نخواهد گذاشت و در مشهده قتل و غارت بسیار نموده انواع آزار و اضرار از رفتن بالشیعیان
مشهده مقدس میرسد و از رفتن هیچ نقصی بدین دولت نمیرسد و از جانبین دلایل بر رجحان عقیده خود میگویند
بالاخره برای فرهاد خان عمل نموده ترک تعاقب کرده چند روز در اسفراین توقف نموده متوجه بنق معالی
انجا شدند و چون محمد سلطان و طایفه بیات رحمت محاصره کشیده استعداد قلعه داری در ایشان نمائند
بود و حکومت اسفراین را به بودا خان چکنی شفقت فرموده مهمات انهارا در عهده و اهتمام او نمود و در حکم

قلعه و خندق کوشیده و قریب به روز هفت آنجا را نظام و انتظام داده کوچ فرموده حاجی محمد خان پادشاه
که رفیق موکب هایون بود و داده نمود که بمیان ایل صابین خانی ترکمان که با او منصوب اند و در عهد و استرا با د اوقات
داشتند رفته از میان استند و نماید و خود را با کای خود رسانند بندگان حضرت اعلی هر چند میدانستند که با وجود
شماره روز افزون و اقتدار عهد آن خان مطلب او بکسول نمی رسد و وقت رفتن او نیست بنابر مبالغه او و بنا
به بوی کشته او را از خص ساختند و از اسباب و یراق پادشاهانه آنچه در خور بود باو عنایت فرموده او با اتفاق
محمد سلطان پسرش و با ناخان روانه شد حقیقت رفتن و باز آمدن او دیگر باره بپایه سریر اعلی و سال آینده
مردم ملک بیان میکرد و چون علیخان کرایلی ازین یورش تخلف نموده بموکب هایون ملحق نشد قرار و خاطر
اشرف آن بود که بمیان کرایلی رفته اگر علیخان در دعوی اخلاص راسخ بوده در مقام اعتقاد در آید و او را محبوب
گردانید متوجه استرا با داشته آن ولایت را که دست از تصرف قزلباش بیرون رفته در میان جمعی بدو
سیاه یورش انعام یافته نظم و نسق نمایند و اگر از علیخان عصیان و طغیان بظهور رسد نخست بدفع او
بروخته از آنجا روانه استرا با کردند بدین غریمت از اسفرا این کوچ فرموده چون دشت بجران محل نزول اردو
ظفرشان گردید مقرر شد که امرای عظام اغرق و احال و ائصال را با جمعی از لشکریان که اسبند بون داشته باشند
بجانب عراق فرستاده مردم جلد کار آمدنی جریده و سبای در موکب هایون باشند و درین منزل رئیسین
کرایلی بپایه سریر اعلی آمد عرض نمودند که علیخان در قلعه بای حصار است و جرات آمدن ننموده بعد از بای حصار
تسک جسته بایالت پناه حسین خان با طایفه شاملو تنجیر قلعه بای حصار را موشه متوجه انصوب شد و بمن اقبال اول
شاهی قلعه بای حصار بسی حنین خان مفتوح گشته علیخان بقلعه و غذا گرفت و اراده خاطر اشرف آن بود که کسی
بر سر قلعه کور فرستاده او را بدست آورده خاطر از مهم علیخان بالکلیه فارغ ساخته متوجه استرا با و شوره درین
خبر معاودت عبد المومن خان بجانب سمر و در محاصره نمودن قلعه آنجا رسید چون اکثر لشکریان نخست یافته
متوجه عراق شده بودند و اندک مردمی در رکاب اشرف توقف داشتند و چندین معلوم میشد که مردم کوکب
از جانب بلخ و ماوراءالنهر عبد المومن خان رسیده با ستطهار لشکر تازه و در آن جرات نموده جمعی از ارباب ای
و تدبیر بخت برانندگی لشکر قزلباش و قوت و قدرت عبد المومن خان توجه موکب هایون را بجانب سمر و
صلح دولت نمیدانستند تا آنکه خبر رسید که عبد المومن خان شهر سمر و را گرفته در شهر قتل عام نمود و محمد مومن
سلطان حاکم آنجا بزرگ متحصن شده استند و قلعه داری ندارد و او را بکیر ارک را محاصره نموده در تیراندازی شده اند

و غریب ار که نیز مقتوح میگردد حضرت اعلیٰ کرامی را ملازم رکاب مقدس گردانیده عیبت سبزو از دست خلاص
محصوران ار که با وجه همت گردانیده با تقدیر بگردم که در پایه سیر اعلیٰ مانده بودند متوکلان علی السبزو ای حضرت
انتخاب انصوب در حرکت آوردند که آنچه مقدار اعلیٰ باشد بظهور آید و عبد المومن خان که از پای قلعه اسفرائین
فرار نموده بجای مشهد مقدس رفته بود قرار داد خاطرش آن بود که اگر موکب هایون بپشت آید در مشهد مقدس
قتل و غارت و بیخا نموده شهر را ویران کرده متوجه باور انند کرد و چون نواب شرف بخش ترفیه احوال کلان
مشهد از سران کشته شده بجانب ستر اباد آمدند و عبد المومن خان میخواست که خود را از تنگ عار و بنام فرار
خلاص سازد و میدانست که قلعه اسفرائین کمال استحکام یافته بمردان کار و ذخیره و عراق بسیار شجاعت
و استیلا بران قلعه در پیوسته و مقتدر و روئیت و کینه اهل سبزو و بر کیمت تشیع فطری و جراتی که قبل ازین در
در گرفتن موسی میرزا و رفتن او از ایشان سرزده بود و در دل داشت و میر علی همفرزده میر محمد کسبی که از جمله
ایمان سبزو بود و با اولاد میر شمس الدین علی سلطان عداوت موروثی داشت و او را تحریک تنخیر سبزو را خوا
نمود چون توجه موکب هایون بجد و دستر اباد تحقیق پوست و کان نداشت که دیگر باره بخراسان رود
نمایه غریمت سبزو از نموده میر علی همفرزده کور چرخ می شد و سبزو را را میخار نموده علی الفضله بطا بهر شهر
از اطراف و جانب سورن انداخته یورش نموده و سبزواریان جهت عدم اطلاع سر اسیم کشته قدرت مدافعیان یافتند
میرزا محمد مومن سلطان با جمعی از ایمان بعد تشویش خود را بارک انداخته محاطت قلعه ار که مصیانت اهل و عیال
نموده دست از شهر باز داشتند و او را بکیه بران بلده مسلط شده مانند مور و بلخ شهر ریختند و انقوم از خدایچه
بسنک و مار سلین قیام نمودند عبد المومن خان تدارک مذلت و عار فرار خود را در قتل جمعی فقر و ضعف سبزو و انصور
نموده در شهر قتل عام عظیم کرد و چنانچه از کشتن کوکان شیر خواره خود را معاف نمود و بکشته بود را تم حرف کله
موکب شاهی بدان بلده رسیده عورات مقتوله بنظر در آورد که اطفال شیر خواره را بر روی سینه مادر نهاد
بشمیر و پاره کرده بودند بعد از قتل و نهب و غارت و بیخای شهر متوجه تنخیر قلعه ار که شده حواله اهل اطراف
و جوانب نصب نموده بجد و جهد تمام در تنخیر آن سعی مینمودند یکی از امرای اوز بکیه با سه چهار اوز بکیه خوا
بر سر قلعه صد خرد و ستاده خواجه محمد خروی که مرد مردانه و دلیر و دولت یافته این دو دمان بود و سپر همت
بر روی کشیده قلعه صد خرد و امر دانه محاطت نمود و کسی بکیمت اعلام انجالات بپایه سیر اعلیٰ فرستاد
مجله اوز بکیه و بدین سبزو و او نیز بودند که جتر فلکسای هایون حضرت اعلیٰ بغیر وری و اقبال سایه وصول

انداخت و چون خبر ورود موکب مسعود اعلی شاه فی ظل النبی باورگانی که در صحرای بودند رسید پای مسعود از شش
مست کشته قدرت توقف نیافته بعد المومنان ملحق شدند چون موکب هایون بقریه فرمود و از او رسید
عبد المومنان و دیگر تبه نیز از عارفان رسیدند بطریق معمول ارجحال فرمودند شاه محمد اید جان با قلعه نیشابور
فرستاد که آن قلعه را محافظت نماید و خود از راه ترشیز غریمت جانب ملج نمود و در هیچ منزل زمانی از حرکت نیامود
بسرعت و استعجال بدر رفت و رایات منصوره در ظاهر شهر سبز و از نزول نموده متفق حال با بندگان اهل نیشابور
و کفن و دفن گشتگان پرداخته اتمام آن ستم رسیدگان را بستم حقیقه حواله نمودند و غریب آن ستم گاهان
آن مطلوبان گرفتار آمده از عمر و دولت تمتعی نیافت با جمله حضرت اعلی حکومت آن بلده را بموالاتی سلطان
قاجار حاکم قلعه استغنا که مرد کار از موده قلعه دار بود و مکرر با شکوای عظیم از بیکه متقا و مست نموده قلعه استغنا
از آن گروه میانه نیت نموده بود و تخویض فرمودند و از آنجا بجانب نیشابور در حرکت آمده و در جاده کباب و علی
نیشابور نزول نمودند و از آنجا رفتن عبد المومنان بطریق ایغار به صوح پوست چون اثری بر تعاقب او
مترتب نشده و رستمان نزدیک شده بود و بجهت شدت سرما و قلت آذوقه توقف خراسان و محاصره نمودن
قلعه نیشابور لایق دولت قاهره نبود و بنا بر آن حضرت اعلی غم مراجعت خرم فرموده انتظام مهمام استرآباد
نیز بمقتضای الامور مرعونه باوقات بوقت خود حواله نموده همان غریمت بصوب عراق معطوف و شتمع نهاد
بجهت فقدان غلیق اسبان و کمی آذوقه درین سفر اسب و کسرت و شتر بسیار ضایع شد و رایات جلال
بغیر وزی و اقبال سلامت به دارالسلطنت قزوین رسید و لشکر محامد الهی بجای آوردند و دیگر رستمان
ذوالفقار خان با لشکری قوام و احوال آن مرزبوم قبل از توجع رایات جلال درویش محمد خان
حاکم لاهیجان را به لشکری روم تعیین فرموده مکتوب طاقت معلوب مشور بر پیشش تفریاد شاه روم سلطان
مرادخان و تنهیت جلوس سلطان محمدخان پسرش قلمی شسته و تحف و هدایای لایقه ارسال داشته بودند
هنوز مشارالیه بسان و سرانجام آن سفر نبرداخته بود که حضرت اعلی را بی اختیار سفر خراسان روی نمودن
مشارالیه در عقد تقویق ماند و بیخوفت که از آن سفر خیر اثر معاودت فرموده و در مقرر سلطنت ابد پیوند ملج
احلال واقع شد متوجع روانه شدن ایلچی شدند و فرادخان التماس نمود که چون در زبان شاه بخت مکان نیست
ایلچیکری به پیکر سکی سرحد رجوع میشود حالانیز همان قاعده را منکوره داشته این خدمت را بذوالفقار خان
برادر او رجوع نمایند حسب التماس مشارالیه این خدمت بذوالفقار خان رجوع شد و مشارالیه این شایسته

دار استکی تمام روانه روم گشت الحق آن خدمت را بر وجه لایق تقدیم رسانید و ناری سیمه نواز بلا زمان خود که
زنده و خلاصه شکر بودند بزم و زینت تمام همراه برود و در آن سفر او و ویش بسیار از بخت و ظهور آمد چنانچه بعضی
از دون همتان روید و او را به غایت و اسراف منسوب ساخته اند پادشاه روم و وزیر او پاشایان و میه او را بفرست
و کرم بسیار کرده و از اطمینان شاه جنت مکان اعزاز و احترام او بجا آورده بودند چون درین سال سلطان
فرنگیه هجوم آورده با لشکر جمعی و مرابا کاه ملک روید و آمده در مقام تسخیر بعضی قلاع و محال که در زمان سلطان از آن
از فرنگیه گرفته بودند در آمدند و سلطان محمد خان بنجس هاپون بدان طرف خدمت نموده بود و در وقتی که و الفقار
خان باستنبول رسیده خواند کار و در آن سفر بود تا آمدن خواند کار و در استنبول توقف نمود و بالجمعه میان او و سلطان
فرنگیه متاعه واقع شده و در اوایل حال شکست بجانب روید افتاد و فرنگیه بوسی توقف یافتند که کرده کرده و در
ریخته غارت و بجا نمودند و میان مردم روم با پاکه خلیفه مله عیسی و مطاع پادشاهان فرنگیه است و پادشاه
مجار بر سر خزانده خواند کار شروع واقع شد که هر یک خود را تصرف آن حق و اولی میه نیستند و درین حال سیم
عنایت الهی در وزیرین آمده علم کفر کونسا بر کردید و عوام الناس به دوی روید هجوم کرده بضرط طراق
و دست چاق ارباب شقاق را از اردو و کرده نفع و نظر اختصاص یافتند و جمعی کثیر از آن سیه بختان تیر و کما
بدار البوار شتافتند و پادشاهان فرنگی انزام یافته سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده و هر طایفه بولایت
خود رفتند سلطان محمد خان مظفر و منصور باستنبول آمدند و ذوالفقار خان بجز ملایمت پادشاه فایز گردید
حضرت خواند کار حقیقت آن فتح مبین را به نبه کان اشرف اعلی قلمی نموده قبل از ورود ذوالفقار خان
ارسال داشته بود و از بجانب نیز جواب کتابت از فرط دوستی و محبت مرقوم گشته ارسال یافت و ذوالفقار خان
قرین اعزاز و احترام مرقوم گردید و با تحف و هدایای لایقه معاودت نموده در سال آینده رسید و مکتوب
محبت اسلوب که از جانب خواند کار بحضرت اعلی بالقاب مناسب و آداب شایسته مرقوم شده بود و بخواهر
رسانیده تحف و هدایا کند و در یادگیری جمعی از فتنه جویان کیلان و لاهیجان و خروج حمزه یک بهی از
نماز زمان قدیم امیر عباسی بعضی بدولتان از اقصای زمان از سوانح این سال عسکریان و طغیان جمعی
از دست درایان خفیف عقل و فتنه جویان سبک سر کیلانست که بمحض مخالفت و بمقتضی خود را در و طه ملک آن
تبین اغتفال و مفصل این اجمال آنکه در چینی که ریات لغت ریات توجه سفر خراسان گشته برقع فتنه عبدالمو
خان مشغول بود و ملک ها که حاکم کجور که در سال گذشته روی ازین دولت یافته سالک طریق فرار و عیسا

با فوجی از دیو صفیان که تدار و تجمه به تنکابن آمده دست دراز به برادر عجزه می نمود و درویش محمد خان حاکم لاهیجان
جهت دفع فتنه او با قشون آمده و آنجا رسید و آنجا جانب رستم را شد و در حمزه یک نامی از قبیله چک از ملازمان میر علی
محمود که حضرت اعلی چند روز از مقر سلطنت دور افتاد و ماجرا مختلف از خراسان میر رسید و بلده لاهیجان که پای
تخت کیلانیست از حاکم خالی مانده بود و دولت ذر و زره را به مقتضای ششم از عواقب امور پوشیده خود را
سلطان حمزه نام نهاده دم از خروج و عصیان زد و جمعی از پید و لکان شسته انشا بر سر او حجت نمود و بلاهیجان
آمدند از اطراف و جوانب لاهیجان سیما از موضع اسپهان و کاجال که از معظم قرای آن ولایت مردم
فتنه انگیزی عاقبت با و همراهی کرده علی الغبطه شهر درآمد و تخت بکار و آن سر را بر ریخته دست تجارت نمود
تجار و مردم بیرون دراز کردند و خانه های ملازمان درویش محمد خان را غارت نمود و خرابی بسیار و مسجد و نهنگ
در لاهیجان کردند و بیست و جمعی بی پای قلعه آمده همت بر تخریب آن گذاشته محاصره کردند از ملازمان درویش
محمد خان محدودی که بر سر خانه و متعلقان او ماندند و بودند سر اسیمه در قلعه را میسود و ساخته پیر محافظت درویش
کشیدند و قاصدی صفیان صبا و شمال بجهت اعمال این حال بجانب تنکابن فرستادند و چند روز که قلعه
لاهیجان محصور بود و اهل قلعه با آنکه استعداد قلعه دارند اشتند بدافعه و مقاومت برداخته مخالفان را بقلعه
ندادند و چون سر بجهت غلوه تفنگ در قلعه نمود و درویش محمد خان چند بزره زر سفید داده بود
که از نقره غلوه ریخته بجانب مخالفان می انداختند و با غیان مذکور از بی استعدادی اهل قلعه خبر یافته
بجد و جهد تمام در تخریب آن یکوشیدند اما چون این خبر به پس رسید خسرو یک چهار یار غلام خاصه تفرقه
که دروغه رشت بود و اغور و سلطان کبکی حاکم نومن با جمعی از مردم آنجا ایفار نموده بلاهیجان کردند و
بن الجابین محاربه قوی اتفاق افتاد و به نیروی دولت قاهره شکست بجانب باغیان افتاد و حمزه یک مذکور
با جمعی قتل رسیده بقیه السیف پراکنده شدند و درویش محمد خان که مدد و دستدار بود این خبر شنیده بر پل
ایفار بلاهیجان آمد چون مهم حمزه یک مذکور در روز پیشتر از رسیدن او بکفایت مقرون شده بود و شخص
و تجسس حال باغیان برداخته هر کس از آن طایفه در هر جا بدست آورده بر آه عدم فرستاد و سر حمزه را
با بقیه باغیه مشور بر اعلام انجبال با استقبال و کب غلظت و اقبال فرستاده در وقتی که رایات جلال اسلام
بلاغ رسیده بود و بنظر اشراف درآمد خسرو یک چهار یار که مردانه و در باین خدمت قیام نمود و در مور تخمین
و آفرین گشت و نایره قهرمان غضب بادشاهی نمودند از سخط اتم است در باره مردم فتنه انگیز که حرکت

حکم بر قتل عام شد و در پیش محمد خان حسب فرمان قضا جریان متوجه شسته نشسته طایفه بروملودست بغارت
و قتل و دزدی کرده و کتک بکنایان با تشکنا همکاران سوختند و با آنکه در پیش محمد خان که در دهن آگاه مال ایشان بود
ملاحظه بسیار کرده نمیخواست که قتل با فراط واقع شود و جمعی کثیر درین قهسیراه عدم بودند اما باعث آن شد که
که دیگر کسی از انطبقه بعضیان و طغیان و لیری نکرد و پس بفرمان خان مرحمت شده الکاهی شیراز از تغییر
و حکومت ولایت فارس در کل یافتند و در میان قولدر قاسی مغوض و مرجع کشته رقی و قتل کل مصلحت
و یوانی فارس بعده و اتمام مشارالیه قاریافت و مقدر شد که هر ساله سیصد نفر از غلامان با او باشند
و بعد از تسکین آتش فتنه حمزه یک و قتل عام شسته نشسته ایالت لولایت باغور و سلاطین بجای حاکم چون
شفقت شد و تمامی غلامان خاصه شریفه را همراه بفارس برد که بخدمت خبر و هر ولایتی از ولایات مملکت
که از منافع آن براف و اسباب بیساق سرانجام نمایند و درین سال جمعی از مردم سعد و قاصص حال
نمایند بر میان یاغی شده قلعه که در سعد و قاص ساخته بودند تصرف در آورده خراب کردند و اجامه
و اجلاف لولایت از الوار و اگر و غیر ذلک بایشان اتفاق کرده بر سر قلعه نهادند آمدند سویان
مستحق قلعه نهادند کس بخدمت اشرف فرستاده ازین حال خبر کردند و حسن علیخان بجای آنکه در حال
حاکم همدان بود محرک این شورش دانسته از و شکایت نمودند حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بنا بر راست
پجانی و رعایت شرایط صلح قورچان فرستاده اجامه و اجلاف مذکور را منع تنبیه نمودند و چند نفر
از منفذ این قتل آورده سرهای ایشان را نزد پیکر سکی بغداد فرستادند و حسن علیخان از ایالت همدان
مغزول فرمودند و درین سال میر قلیا با کوکلتاش حاکم هرات که از قدویان عبداله خان بود برای
خود و یا باشار و صلاح عبداله خان علی ای تقدیر برین با حضرت اعلی با و می الفت و آشنائی گشته ایمین
سخندان با تحف و هدایای لایق پادشاه سریر اعلی فرستاده التماس نمود که رخصت دهند که مردم ما و را انظر
که از اذو حج بیت الله الحرام داشته باشند بی خوف و وحشت آمده نمایند و همچنین در دار السلطنت
قرین بدرگاه جهان پناه آمده لوازم کورنش همایون بتقدیم رسانیدند و مشمول نوازش و انعام بایسته
اسلام یک یوزباشی شالمور را همراه ایشان براه فرستادند و میر قلیا با کوکلتاش مشور رعایت اتفاق
در قلم آمده در باب رخصت حجاج حسب المول حکم جهانمطاع غرامه دریافت و دیگر از سوانح این سال آنکه
شاعر شیرین کلام خوانا شانی که در عجم مرتبه عالی دارد و از فور اخلص و خلوص اعتقاد منظر نظر شفقت این

ولادند ما محفل ارم ترمین بود چند بیت متنوی در معراج و منقبت حضرت شاه ولایت پناه در ملک لطم در آورده
بخدمت اشرف میگذرانید چون بدین بیت رسید که اگر ساغر کشد دشمن و اگر دوست بطایق ابروی
مردانه دوست مزاج مقدس را غریب و غیب کیستی طاری شده این طرز مداحی و این مضمون در میزان طبع و قاف
بغایت سنجیده و پسندیده افتاد و همت بحر جامعیت در باره مولانا شجاع و رانده و امیر فرمودند که بفرمایند در یک کفتر راز و
ریخته در کفتر دیگر مولانا بوزن در آورند و این لغت و واژه بعد از شاعر عطا فرمودند شعری عصر را موجب
امید و آری کشته یکی باین مضمون مترنم بوده زبان بدیع و شنای شهریار کشودند شاعر که کجاک و برابر شد بود
برداشتی و بر برابر کردی اما چون طبقه شهر اسرار باب حقه جسد ازین حلیه والا کینه مولانا در دل گرفته مدتها
این حکایت زبان زد انجمن آریان محافل اتفاق بود مولانا حسن و هم الدین که مرد هزار شیرین سخن است
و شاعر نزل آینه مضحک میگوید در قطعه که بجهت وزیر رقم گفته این بیت درج نموده حسن و هم الدین چنین مفضل
پادشاه میکشد بزرگ شانی اما این بیت او بعضی اشرف تر رسید مولانا با عجزی تبریزی که مرد بلند قامت قوی حیث
بود و در شیوه غزل خود را بی بدل میفرستاد و تقرب دوسه بیت عاشقانه بواسطه مولانا علی رضای خوشنویس
چند روزی در مجلس هایون راه یافته پسنان گستاخانه که اعتقاد لطایف و ظرایف داشت و لیری میکرد و
بیخمت از بساط غزل دور و از سعادت محالست مجور گردید روزی در محوطه طویله قزوین در اشنای حکایات
بی تقریبی حرف بزرگ شنید مولانا شانی را بمیان آورد و گستاخانه گفت که چرا اینگونه التغائی شامحال میکنی
حضرت اعلی از بروی مطایفه فرمودند که چون در طویله واقیم اگر صلاح باشد شمار ابر کین کشیم فریاد از نهاد
حاضران بزم اقدس برانده و موجب انبساط خاطر بگشت شعری سخن ساز و طرقای نکته پرداز شاخ و برگ
بران افزود و نقل انجمنها ساختند و مولانا شانی را گداشته با و پرداختند و یک درین سال در حینی که نهفت
هایون بجانب سفر این واقع شده بود و نواب سکندر شاه را در و انجمن هایون قزوین جاری عارض شده
منجربا سهال گردید چون اجل مقدر رسید و بود معالجات اطباء مفید نیفتاده بجزار رحمت ملک غفور میبوستند
و در استانه امام نازده واجب التعمیم امام زاده حسین علیه التحیه مدفون گردیده از آنجا نقل بقبات عالیات
سده مرتبات شد انانته و اما الیه راجعون اگر بعد سالانی و یکی روز بیاید رفت ازین کجای دل افروز
چون قبل ازین از اوصاف حمیده آن پادشاه عالیجاه در ذیل دفتر اول رقم تحریر یافته در مقام قلم غنیمت زبان
در کام کشید آغاز سال هایون خالق بی تل ترکی مطلق سنه خمس و الف که سال مهر طوس و شایبانی ظل الله

چو شد نوروز سلطان گیتی آرای جهان از بوی گل شد عنبر اسای بهار عالم آید جلوه گرفتار است اساس می همه
زیر و زبر گرفت طراوت یافت از نو باغ بوستان شد از لطف جن عالم گلستان نوروز عالم آرای این سال
در روز سه شنبه هجرت و یکم ماه رجب اتفاق افتاد بهار و گلشای غم فرسای خاطر پرور بنا کردید نو عروسان چنانچه
سر از چوب مخاک بیرون آورد و انجمن آرای بزم عشرت و شادمانی گشتند و نسیم باد بهاری از شمیم ریاحین عطر
آغاز نهاد و مفرده دلان کنج خمول چون عنایان گلزار جهان بزم زمزمه و نغمه سرایی درآوردند و بندگان حضرت
به ستور مهو و در ایوان چهل ستون در دو لثانه مبارک قزوین بلو از م جشن نوروزی بر داشت مجلس ملوکانه و
و محفل خسروانه آراسته چند روز مبارک سال نو و تهنیت قدم نوروز فیروز بخت و شادمانی گذرانیدند
بعد از فراغ از لوازم سیر هوا شکار کیلان و قزل آغاج از خاطر خطیرهایون سرزده اند و در السلطنت قزوین روانه
شدند تخت از راه کوهدم بخت رشت تشریف برده از آنجا فومن و کسکر محل ورود شهریار والا که گردید و در علی
آباد فومن بلو از م شکار و سیر قیام نموده از آنجا عزم قزل آغاج انجمن برای برانده تخت و تاج گردید و چند
در کنار محل نزول موکب هایون اقبال بود و بعد از فراغ از سیر و شکار انجمن و بدارالارشاد و در جل تشریف
بلو از م زیارت آستان ملایک اشیا حضرت سلطان الاولیا و مشایخ کرام مصفویه قیام نموده عنان بخت
به موجب مراجعت انعطاف داده و دیگر باره در السلطنت قزوین محل نزول خسرو با و در فومن گردید و در
تخیر ولایت مازندران بهشت نشان و تقوین ایالت آن ولایت بفرمانده خان گرفتاری ملک جن حاکم لایجان
بتوفیق پروردگار این چون ولایت طبرستان که عبارت از مازندران بهشت نشانست ملک موروث اولاد
احقاد میر عبد الله خان جدا دری حضرت علی شاه قلی اللهی است چون دیرین عهد از ان سلسله رفیع اولاد
ذکوری که شایسته تعریف ملک موروث نیست لاجرم آن فرزند از زمین ارثا و اکتساب شایسته تعریف شهریار
بحدود قرین و حق شرعی آن سلطان با داده نیست که میان جمعی از امراد سرداران ولایت خصوصاً سید
منظور رضی و الوند دیو و ملک بهمن لایجان فی انقسام یافته هر یک رقم اختصاص بر الکای آن ولایت کشیده
بتغلب متصرف بودند و کاهی که تقبل علی منیم و ندمان خود را بر حیل و تزویر نهاده به بهانه های ناخوش موقوف
داشتند همیشه از اطوار ایشان اتفاق و شقاق بطور میرسد شخص ملک بهمن که در حیل و تزویر از رفقا بهشت
مکر سخنان کذب آمیز او را محل بر صدق و راستی نموده در مقام تجربه و امتحان درآوردند و هرگز نشود که
حیل و تزویرش در تجربه بافته نقد اخلاصش بر محک تجربه و امتحان ناتمام عیان نمود و هر کس از مردم آن

برگاه معلی بازگشتی مینمود ملک بهمن با و عداوت آغاز نهاده در کشمیر و میکوشید از جمله با ملک سلطان حسین
سانی که از عم زاد های او بود بمحض آنکه بخدمت حضرت عالی اظهار اخلاص نموده ملک سلطان حسین و برادر او
ملازمت اشرف فایز گشته بودند عداوت و زبیه بر سر او تعلقه او را رسان رفت و او را بدست آورده بقتلش پرداخت
و اطفال و عورات سلسله او را بلایر بجان برده انواع نصیحت و بی ناموسی بمردم او روا داشت زندگان حضرت
اعلی کمر کس فرستاده باز ماندگان او را طلب داشتند و او تغافل و زبیه فرستاد و اینمغنی موجب
زیادتی انحراف مزاج اشرف از و کردید القصد همیشه فتح و تسخیر آن ولایت و استماع آن ملک که از بد متعلبه مذکور که چون
خاطر انور و مخزون ضمیر منیر معدلت گستر بود تا آنکه درین سال رای جهان را رای بدان متعلق گشت که دست تغلب
انجاعت را از ملک موروث کوتاه کرده ضمیر عالمک محروسه گردانند فرهاد خان متقبل این خدمت شده
حبس التماس او معانات ولایت بازندان برای زرین و حسن درایت او رجوع شد و حکومت آن ولایت
به و تفویض یافت با تشون و لشکر آراسته روانه مقصد گردید چون شهر امل که از بلاد قدیمه بستانست در
تصرف ملک بهمن حاکم لاریجان بود ملازمان و مردم او قلعہ امل را استحکام داده در مقام محافظت و قلعہ داری
در آنند ملک بهمن خود در لاریجان بود و از غایت کمر و خنده که جلی او بود بحسب ظاهر اظهار اخلاص و بندگی
و اطاعت و انقیاد نموده در باب قلعہ بفرهاد خان پیغام میداد که مرا اختیار نیست جماعت سرکش املی
با بطیع حکومت قزلباش را کاره اند برای خود علم نموده در قلعہ داری میکوشند و باطنی ساکت طریق خلاف
و طغیان بوده باطل قلعہ که اکثر ملازمان و حیدران او بودند استعالت داده ترغیب مینمود که در قلعہ داری
بوده قزلباش را راه قلعہ ندهند مجلات توقف فرهاد خان در بای قلعہ امل بامتداد کشید مردم ملک بهمن
چند نفر از طایفه تکلو که ملازم او شده در آن قلعہ بودند و در قلعہ داری اصرار مینمودند تا آنکه فرهاد خان
بجس تدبیر و دود و دهنش و خشی صفقان امل را بدانه انعام و احسان با خود رام کرده به نیروی دولت
قاهره بر قلعہ مستولی گشت و مقصد آن قلعہ را از میان برداشته در امل حاکم تعیین کرده متوجه تسخیر سایر
محال گردید و مردم نمهند آن نزد سید منظر که متصرف نصف ولایت بازندان بود فرستاده او را
با طاعت و انقیاد دعوت کرد سید منظر چاره جز اطاعت ندیده اظهار متابعت و اخلاص نمود و اما آن
دخشی صفت پسر آن نزد فرهاد خان متاعل و متبر و خاطر بود و اصلا رام نمیشد بعد از مرار مرار او را
سفر و مردم حرب زبان را ضی ملاقات گشته با جمعی از اعیان بازندان نزد فرهاد خان آمد چنانکه

معظم و تکریم بسیار کرد اما مانع بازگشتن شد و تکلیف رفتن بپایه سریر اعلی و طاعت اشرف نمود سید مظفر بدین شرط راضی
شد که فرما دهن خود با و رفاقت نموده او را بپایه سریر خلافت معیر آورد و در خدمت اشرف شفع تصدیقات
او بوده باشد فرما دهن بنابر صلاح وقت ملقب شو و برآمد و دل داشته الوند سلطان برادر خود را با جمعی از جنود
قرلباش در مازندران گذاشته بنابر تالیف املی آنکه که فی الواقع چون حکومت قرلباش را هرگز ندیده بودند
و بعضی کمر و طبع ایشان بود در محالی که سید مظفر و اتباع اومی بودند دخل نمود و در سواد کوه و بعضی محالی که در خدمت
الوند دیو و اتباع او بودند دخل نموده همچنان تصرف بودند و القه فرما دهن سید مظفر را محبوب خویش گردانیده
بپایه سریر اعلی آورده و در دار السلطنت قزوین شرف با طوس دریافت و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چون سید مظفر
بجست آنکه با سلسله ولی نعمت خود عصیان و کفران و زبیده بی ادبها از نسبت بسلسله میر بزرگ بظهور آید بود
التفات نداشتند و در منزل فرما دهن میبود چون غبار خاطره را نسبت بخود دریافتند در کمال بیم و هراس
بسر میر و از حکومت مازندران بایوس گشته قرار داد و کوچ مردم خود را بایوق آورده و در هر جا رضای خاطر داشت
باشد ساکن کرد و درین اثنا اعتراض نفسانی بر و طلب کرده سر بر بستر ناتوانی نهاد و او را معالجه او را مفید نیفتاده
بمرض اسهال در گذشت بعد از فوت او الوند سلطان و کاشتهای فرما دهن در مازندران استقلال یافته
اکثر محال را بحیطه ضبط و آوردند ملک بهمین الوندی و خبر فوت سید مظفر شنیده بمشور آنکه عدا او را از میان بردارند
بی اعتنا گشته بوجوب زیادت و حشمت ایشان شد و مردم و حشمت انکیز و آشوب طلب مازندران را بر الوند سلطان
غورانیده و تحریک داده فساد می نمود و میخواست که الوند دیو و عظمای مازندان باشکری قرلباش امیرش نمایند و الوند
دیو که چاشتی حکومت مازندران در مذاقش جای گرفته بود و آسان ترک آن برود شور بود و با غوا و افسا و ملک بهمین
سر بمخبر اطاعت و رنجی آورد و انیمعنی بر ضمیر نیز اشرف بر تو ظهور انداخت که تا دفع ملک بهمین نشود و ملک بهمین
تصرف اولیای دولت ابدی بنیان در نمی آید و او ترک به نهاد می و فساد می نماید لاجرم رای عقد کثای
برفع او جازم گشته فرما دهن از ابر سر ملک بهمین فرستادند و او بلاریجان رفته بترتیب یراق و اسباب قلعه گیری
بر راحت و قلعه را محاصره کرد و از درگاه معلی جمعی از نو بچیان و تفنگچیان را بدو فرستادند و توپهای قلعه کو
ترتیب یافته در لوزم قلعه گیری و تفتیق محصوران سعی تمام می نمودند و باعث امرانی که معظم سپاهیان لاریجان بودند
با فرما دهن بکدل و یک زبان گشته نزد او تردد آغاز نهادند و ملک بهمین با آنجا حشمت بی اعتنا گشته در آن
امیر نامی که ریش سفید آن ملت بود گرفته بسپاه جا کرده بالاخره قتل آورده آنجا حشمت در مخالفت ملک بهمین گشته

بادی راههای مخفی قلعه گردیده در آنک روزی سیبها برید و او را قلعه رسید ملک بهمن بعد از آنکه عمو و پسر
پیرون آمده با فرادخان ملاقات کردند و خواست که بطایف الجبل و زبان آوریهها شمر او را از خود دفع نموده بدستور
معه و بتواضعات دنیا دارند و عهدی که هرگز بآنها وفا نکرده او را از پای قلعه کستیل گردانند فرادخان را
تکلیف آمدن قلعه و معمانی که فرادخان اجانب نمود و میدی که بدام افتاده بود از دست ننگد آشته او را
تکلیف رفتن درگاه معلی و ملازمت اشرف نمود ملک بهمن از پیرون آمدن نام کشته چون پیچوج سخن او در گرفت
با کراه تمام راضی بآمدن شد و فرادخان قلعه را بدستور در تصرف ملازمان و مردم او گذاشته او را معجب
خویش گردانید و بپایه سریر اعلی آورد و در دار السلطه اصفهان مجمع عظیم که طبقات خلایق از اطراف و جوار
در مجلس بهشت آیین جمع آمده بودند بنظر خجسته اثر شاه والا که گردانید و حضرت اعلی بزبان عتاب سرزنش
با و تکلم آغاز نمود و یک یک تقصیرات او را شمر دین گرفت ملک بهمن سرخالت و ندامت پیش انداخت و از
افروختگی شعله غضب و خطابهای عتاب آمیز دست لاریات مستعار شد اما حضرت اعلی چند روزی بکمت
تقصیرات که فرادخان با و کرده بود و تغافل در کار او ورزیده او بدستور در خانه فرادخان میبود تا آنکه در اول
تخاقویل سته و الف که ریایات جلال از اصفهان بغزوین نهفت نمود و او را عبارات دولتمانه مبارک طلب
فرموده در حین تکلم و عتاب و خطاب او را بدست ملک سلطان حسن لوانسانی دادند که بقصاص خون در
بجز و سیاست عظیم قتل رسا و واجب فرمان قضا جریان با تمام کارش سپرد و جهت مال حال اولاد
نثار ابید و تنخیر قلاع او در سال آینده مرقوم ملک بیان میکرد و ذکر احوال حاجی محمد خان قنایانی که میان او
و اقربای او در خوارزم بوقوع پوست و دانه آن او بر تبه دوم بدرگاه پیر شهباز شمر در طی سوانح احوال سلبه مرقوم
فلم وقایع نگار کرد و دید که در سال گذشته که ریایات نصرت کیات بجهت دفع فتنه عبد المومن خان بخراسان توجه
نموده بود حاجم خان والی خوارزم و عرب محمد سلطان پسر او و بابا خان برادر زاده اش از خدمت اشرف
مترخص گشته بجانج مملکت خویش رفته و تحت بیانه ایل و اویمایات یقه ترکانان مابین خانی رفته ایشان
مراقت سلاطین مذکور اختیار نموده داخل ولایت خوارزم شدند مردم آن ولایت بقدم ایشان بشت
و خرمی بنظر آورده و در مقام اطاعت و انقیاد در آمده کاشتگان عبد المومن خان و داور و عکان هم هر یک
محل اقامت خود را خالی گنوده آشته با و را انهر رفته و ولایت خوارزم از لشکر بکانه خالی گشت و حاجی محمد خان
فی الحقیقه استقلال یافت اما جمعی که بر سر او جمعیت نموده بودند اکثر رعیت و مردم اجناس است بودند که عبد المومن خان

سر از آن و بلو حب و مویس بن الامام و الا عالمی شرف و ممتاز چه از جانب پدر و الا که بطننا بعد بطن از تریج سیادت و کرامت
از طرف مادر که اختر در صف ارشاد و تاجه مقین سجاد و شین مسند هدایت و زهد بود و در فتوحات یعنی مسطور است که روزی
که میان صبیحه دختر تریج زاده و حضرت سلطان الاولیاء عقد مناکحت و وقوع می یافت شیخ زاهد در مجلس عقد برخاست و نشست نسبت
بشخصی غایب رسم تعلیم و نیازمندی بجا که بعد و حاضران مجلس از سرانیمنی سوال کردند شیخ فرمود که اولاد شیخ الیه بن اکرینا
من بود و باشند بمن بود و در آن میان صاحب دانی بطرمین در آمد که قایم مقام من و مصنف خواهد بود و علوم مقامات و مسودات را
در یافته تعلیم او کرده و باطلعت آن عالی مرتبت از افق ولایت طالع و عالم افروز کرد و حضرت سلطان الاولیاء از باب اولیاء
ارشاد و راجع دادند که این بکر اعمی و فرزند سعادت بودند است که شیخ زاهد در مجلس عقد تعلیم او مسابدت نمود و آنحضرت بعد سال
در خدمت الهی بزرگوار اکتساب فضایل و اخلاص انوار خصال کرده و در علوم ظاهر و باطن مراتب کمال یافت و بصیت هدایت ارشاد
در عرصه آفاق منتشر گردید و چون کتاب نفحات الانس در مناقب کاتب شرف سر او و خلاصه ادوار سید قاسم انوار میگوید که معلوم نیست که در
عرضه جهان بعد از اید طاهرین بر تبه و مقدر سید قاسم انوار کسی یافته شود که ذکر کرده که آن عارف بانی نسبت ارادت می
بحضرت شیخ صمد الدین را در پی ثابت دارد و با جلال آنحضرت در حین ارتحال و انجمنه شاد و خازن بقو و ارشاد کشته بعد از و آنچه
پدر سعادت میر از سفر سلطانیه جو و نمود و متسببان آن سلسله علیه از مشاهد و جمال عالم از ایش از لباس سوکوار می
آنکه به ساطع تزیین را در نوشته ستر شد آن طریق مبین و طوایف اهل یقین از صفای طوین و صدق نیت بوجوب بصیرت شیخ آنحضرت
بر سنده ارشاد و نشانیده حلقه ارادش در کوش و غاشیه ایا عشق بر دوش گرفت بآب سعادت و تابش بر حقا و دید لو که انکه کشته
امرا و اعیان منزل با اعتقاد عظیم آن کجور خزان ارشاد بود و روز بروز بر مصالح عزت سروری و برتری می یافت و با و صفت
و الا نقش عمارت خطیر و مقدمه منبر که را که اکنون مطاف طوایف اناست طبع انداخته کنبه مرقه مبارک سلطان الاولیاء
دار الحقا و تعلقات آنرا از خالص مال حلال خود و نهایت تکلف و رغبت نزدیک و او و عافان خوش الحان تعین فرمود و آن
تا ریج الی یومنا هذا آن محب فیض و رحمت لیل و نهار از تلاوت کلام ملک ملام خانی بصیت نظم مدان مرقه پاک مینو سرت
کنده بنایی جو قصر برشت، جایون مقامی ز فیض الهی، مد و منجشتی از ان بارگاه، سر قهر بر چرخ افراشته حریفش که بستان نوشته
شبه و زخلف آن آستان شمع و تملیل چون گویان، چون در آن اوقات حیات آن قدسی سمات در راه خدا جوی تریج
بشیر کشت فرزند از جنتش سلطان خواج علی که در خدمت پدر بزرگوار اکتساب فضایل و کمالات کرده و کلیه عرفان استنبه
قایم مقام آن ستوده صفات کشت وجه مظهر والد را بنطبق اولیا تحت لوای در زیر قیامش سای حضرت سلطان الاولیاء
در نون ساخته آن مکان شرف را شرافت افروز و سلطان خجی اجملی و مجاهد و ریاضت و تزکیه نفس و تصفیه باطن بوجوب اولیاء

نقیدی بآبایه انرا تقدیر و شش با عظام و طریق و تین مشایخ گرام نموده واقف رموز ربانی و کائنات و قایق آسمانی بود بعد از
واقع شدن جمیده سیرسند هدایت و ارشاد را به طلعت همچون آراسته صوفیه صافیة خاندان قدس نشان صوفیه از خدمت
انصافی سریرت استغاضه انوار فیض موهبت مینمود و خوارق عادات از آنحضرت بسیار مشاهده میکردند که میند سلطان علی
سمرقند بصورت نوعی مثالی بامیر کبیر صاحبقران مغول امیر تیمور اتفاق ملاقات افتاد یک مرتبه وقتی که از چگون بزم پورشین پاشا
عبور مینمود تازیانه اش در آب درویشی در آنجا پاشیده هر شده تازیانه را از آب بیرون آورد و بدست امیر تیمور داد و بانه تمثال
نموده از احوال شریفش پرسید آن درویش گفت موطن من در اردبیل و محل ظهورم در قول و مدغم قدس خلیل خواهد بود و بعد
صورت مثالی بود که از عالم باطن جلوه ظهور نمود و در سالی که صاحبقران لشکر بخارا را کشید و در سمرقند و در خانه در قول
درویشی خرقه سیاه بردوش بر دوشا هر شد و گفت که من آن درویشم که در کنار چگون تازیانه بدست تو دادم و عده ملاقات
کیا را دیگر در اردبیل خواهد بود و بعد از چند سال که امیر تیمور از سفر روم مراجعت نموده بود و جمعی کثیر از سبایای روم
داشت به دارالارشاد اردبیل رسید چون اوصاف بزرگی شیخ صغی الدین و ارتفاع درجات و استعلاء مراتب
او را استماع نموده بود و زیارت مرقد مبارکش مدفعت بعد از تقدیم مراسم طواف تعظیم حال سجاده نشینان آن مقام تعظیم
نمود و او را از حال سلطان خواجه علی خیر دادند بزم ملاقات دوی بخلوت برای شیخ آورد و حضرت شیخ بر سجاده عبادت
نشسته بزرگ حق مشغول بود و هر چند خادمان با ورا از آمدن آنحضرت و انداختن بستان نموده از او را و از کارهای که داشت
باز نماد تا آنکه امیر تیمور پوچاق شیخ در آمد و سلام کرد حضرت شیخ بپای التماس نمود و تکلیف جلوس کرد و ابواب خزان
و نصاب کشوده گوش هوش او را بان در آید و حسن خلق و معاش با خلق آنکه گرانبار گردانیده امیر تیمور سه چیز را
با خود مخفی ساخته بود که اگر بر وجهی که کنون خاطر لوست جلوه ظهور کند دست ارادت نبیل هدایت آنحضرت استوار
هر سه موافق قرار داد و خاطرش ظهور آمد لهذا دست ارادت شیخ داده است و عاونا و هشی نموده که از نو ناید پادشاهان
عالم فقر و مضمی را از پادشاهان عالم صورت چه خواهش و کدام احتیاج و خوف نیرای دنیای دوزخ را در دست باز آید
که انبهای معرفت الهی چه رواج چون نمیرنیش از امور دنیویه خالی و طبع شریفش از تعلقات سلسله نظامی استغنی بود
لب مبارک هیچ حاجتی نداشت و بعد از مبالغه و الحاح پادشاه طلبا لمضاهاته اطلاق اسیران روم را خواستش نمود و در
انگشت قبول بر دیده نهاده باطلاق جمیع اسیران و سبایا حکم کرد و در کوزه اردبیل و آن حدود و قریای و مزارع و محله
از مال طلال خرید و وقف خطیره متبرکه نمود و آنمکان شریف را پشت و طبا اگر دانید و خراج آن ولایت تا آن سلسله علیه
سلم داشت از آن تاریخ اعتقاد اخلاف آن سلسله که فی الحقیقه از او که دایمین دو دمان مقدس و سر ملک مردان

وصوفیان صافی نهاد این سلسله را که است نشان سلسله پهلوانان که امیر تیمور را با سلطان محمدالدین سکی
اتفاق ملاقات افتاده و مقدمات مذکور از و ظهور آمد اما اصح اینست که سلطان خواجه علی بود اگر چه این روایت در کتب
تواریخ و حالات منظم و منشور این سلسله منظر ذره اختصار رسیده اما از غایت شهرت و تواتر افواه از اسطابق واقع
بتجربیان پرداخت طهارت و فقیه نیز محققیم موشح بالتمنا مغلی در علامه همراه امیر تیمور در سفر بلخ در حین تسخیر قلعه اندوخت
غازیان در آمده بود بنظر اشرف حضرت علی شاه فی ظل اللہی در آمد و مقامات علیه ظهور کرد اما حضرت سلطان خواجه علی
و بعضی از ان مقدمات در محفله مذکور مظهر بود و بالجملة آن سالک مسالک خاجوی که در هیچ وقت از طواف کعبه مقدس
و زبان حالش از این بزرگوار حق خالی نبوده و بار ثبات قواعد شریعت حضرت عاشق دریافت کعبه مقصود و حرکت آورد
مسند ارشاد و خدمت روضه مقدسه جنت نهاد و ائمه الفواد و دوحه سیادت و ولایت سلطان شیخ ابراهیم سپرده جمعی
از ارباب حق و اول نقیب و کتب و من نظم من شعار از متوجه زیارت بیت الله کرد و دید و لیک الله ملک کویان و راه صدق
قدم بان وادی ایمن نهاد و فرزند سعادتمندش تاب مغارت پرستوده سیرتیا و رده شوق طواف مکن و مقام پیران افروز
و متعاقب چرخ غنیمت سفر خیر اثر حجاز نمود و قدم سعی در آن وادی طلب سلوة مثال و مراحل طعمه معده حیم حرم زیارت
مال یعنی شرف پای پوسد الله ملک جمال شرف گشت پیر و سپهر اتفاق یکدیگر بنا سکج قیام نموده از آنجا بقدرین طریقت
و در آن مقام ملایک احترام زیارت ارواح انبیاء طواف مسجد اقصی فایز گردیدند و در آن مکان تبرک مزاج شریف سلطان خواجه علی
از منبج اعتدال طبعی منبج گشته تهیه اسباب سفر آخرت پرداخت و زمام با قدر شاه و کف کفایت فرزند بجان چون خود نهاد
و رفیقان آن سفر خیر اثر را و داعی کرد و نقد حیات را بنماز نان عالم قدس سپرد و پیر نیک اخترش بلازم تهنیه و کفین پرداخت
جسد مطهرش را در آن ارض مقدس موقون ساخت و باز مریدان و رفیقان از آن سفر غنیمت اثر نمود و در دارالاشیاء
ار دبل ازین مقدمه بایو نشن سر سبزگی آغاز نهاد و متسببان خاندان صفویه دید و دیدار فرخنده آثارش روشن ساختن زبان
حالتان با تمثال کویا که دیشهر اگر رفت آن سروان جو بیاد تو باشی کیتی از و یاد کار دل و دستان از زحمت شاد و بدو بنیای خرد
آباد و با سلطان شیخ ابراهیم در میان اجداد حضرت علی شاه فی ظل اللہی شیخ شاه اشتها و دار و بمضمون حدیث شجون و
قد آتانی ابراهیم پستور آبا و اجداد بر مسند ارشاد و کینه و طلال بان طریق تویم را بنساج استقیم شریعت و دین پروری دلالت نمود
خلقا و اعیان با طواف و کثافت فرستاده و در اندک زمانی در کاه سدره اشتباه مرجع اقامی و ادانی گردید خلایق تراب عرش
علیه اش با کمال الجواهر دیده اعتبار دانسته از ازدحام ارباب ارادت طایفان حرم غرض برادر حضور قدس مجال بود
در حیات معالی نشانش روز بروز از تغایر یافته اصدی از مردم انولایت را از فرمان واحد الاغاش مجال خلف مجال می نمود

از خواصل انعام و اکرامش فخر و محاجان بل عوم ساکنان آن دیار برده گشتند و منجم مشهوره اش کلو از طرف دوا و الی سیم و بر روی
بخشش و احسان از آباد و اجداد بر تر اطوار حمید هاش شادانه و شمایل پسندید هاش پادشاهانه بود و از آنجا که ششوه کرده و منجم
ذات بجا و نیش از امراض مختلفه طاری گشته زمانه بلا شادمانی از ان سلسله در چید و غرق مرض متادای گشته افتاد
عمرش چنانچه زوال افتاد و بارقه انیمنی بر ضمیرش برپا نهاده دیده از سود و زیان حیات و ممات و در پوشیده
انیمنی از حی الی ربک اضیة مرضیه را بجان خریدار گشت از باب اخلاص و منسوبان این غیبه عالیه که در دن مناصح را بطریق
وایت از از واقعه ناکریر که گریبان گیر غنی و فقیر برنا و پیر است آگاه گردانیده بعد از موعظه و سپند و وصایای ارجمند آن جلوه
باطاعت و انقیاد از منبری مثل و مانند خود سلطان غنیه ترغیب فرموده و او را ولی عهدین خود گردانید
و سفارشات بلوغ و ربا نه او گردانید اما عهدنا الیکم و العهد فی الدارین علیکم بعد از تقدیم وصیت روح شریفش بجا و است
رب الفوت پیوست حضرت سلطان غنیه بر اسم کنین و تخلصش قیام نموده در جوار آبای غلام مدفون گشت سلطان غنیه
شاهبازی بود بلند پرواز و خرویی گردون فراز بدری از آسمان قوت و ارشاد و درخشیده و افتابانی از سپهر خلاف ظاهر
و باطن طالع گردیده چون بر سمند سروری و سریر دین پروری شگن گردیده و طایق را بعلم ارشاد و دین پناهی که مجاز
سلطنت و پادشاهی بود آگاه گردانید از باب ارادت از اطراف و جوانب وی اخلاص بعبیده علیش آورد و زکین غلام ارشاد
خویش از باب ارادت بغیر از جهاد کفار را بکار بود و در وزیر اسباب خشنجی افزود و جمعیت از باب ارادت و اخلاص
زیاده تر میگشت میرزا جهان شاه ترکان که فرمان فرمای عراقین و آذربایجان بود شمه از سلک جمعیت و از نظام اسباب
حکمت و حکمت سلطان غنیه شنیده آنحضرت بدینکه گردانید و از زوال ملک و دولت خود رسید و از بیم بدنامی مهار به باجخت
لایق نمیدانست که از آن بخت فرستاد و بکنایه و صریح خاطر نشان کرد که از مرکز دولت به طرف که رای شریفش بقتضا
نمایه سفر گزیند آنحضرت توجه جانب دیار بکر را مصحح وقت دانسته غنیمت آنطرف نمود و از هواخواهان و دو دمان صغویه
و صوفیان صافیة فیه کثیر فوج فوج عازم خدمت گشته در سایه لواهی سعادت انتائیش مجتمع گشتند و در کمال شکوه و جلال
در حصن کیف زوال جلال فرموده در آنوقت والی نصف ولایت دیار بکر امیر کبیر ابو الفرح حسن چکانی قوشلو بود که اطاعت
میرزا جهان شاه نمینمود و میانه ایشان ابواب مخالفت و غنا و مفتوح و طریق آمده شد و دیو از مشرود و در دو کوب
مسعود سلطان غنیه اظهار سرست و شادمانی نموده آنحضرت را بقدم اغراز و احترام استقبال کرد و امر او اعیان صوفیه را بیک
مقامی تعیین نموده مقدم کرامی آنحضرت را از امارات دولت و اقبال خود دانست و فیما بین هوانست و اتحاد نام ندوی و
بالآخره خصوصیت و دوستی مصابرت و یکا لکی انجامید و شمره اعیان خود را بیکدیگر رسانید و آنحضرت در عقد از دواج در آور و دین

و صلت کوس دولت خود را بلند آوازه ساخت سلطان حمید مدنی در آن دیار توقف نموده هوای حب الوطن من الایمان
خاطر خیرش سبزه دوازدهمین یک دستوری خواسته در اندک روزی دارالارشاد در پل از قدوم جانشین
غیرت افزای ارم ذات العافیه التي لم یخلق مثلها فی البلاد کردید و دیده نظر کیان از مطالعہ جمال جهان آرای اور
پذیرفت و دیگر باره نایب جند و جسد که در درون سینه جهان شاه بود اشتغال یافته و توهمی که داشت از و صلت و ارتباط
امیر حسن بیک متزاید گشت و در کار سلطان فکرهای حاصل نمیداد تا آنکه آنحضرت از کید و غدر او آگاه گشته قاصدان و جاسوسان
بطلب ارباب اراوت و دستاورد و خیال سلطنت لوای دولت افزاینده ثواب غزا و جوار مطمح نظر ساخت و قافیه
ده هزار کس از هر یک و فیہ داعیہ غزای چرخ سبب شروان در حرکت آمد و در فتوحات یمنی مذکور است که بدین تفرقه
شروان روانه القصب گردید علی ای التقدیرین والی ولایت شروان سلطان خلیل باغجای طائفان طبرستان
مخالفت سلطان حمید کوفه مانع رفتن او گردیده مردم چرخ و لشکر از آنجا جمع آورده بمقابله و مقاتله او مشتاق
و در برابر سپاه طبرستان صف آرای گشته منتشی جنگ و پیکار گردیده و ازین طرف غزوات صوفیه که جهان با حق در راه مرشد کامل
اولی مراتب اخلاص میدانستند در موبک های بخش صف قاتل را سده از جانبین آتش حرب شعل کردید تیغ بیانی سرشانی آغا
نهاد و عقابان تیر نیز بر قصد جان یکدیگر در پرواز آمدند خانه زادان جان شاردن دفع شر آن اشرار را که فی الحقیقه دفع صایل
واجب شمرده بقدر طاقت و توان کوشش نمودند و سلطان حمید در آن محله که بغض شریف با شرع بسته شولین
سلطان دلدل سواد بهر حله از جمع آن خاک دزدان لاس کون شعله تابناک فکند و روی برین تیره خاک جوش نهاد
با سعادت آنحضرت بر لوح قضا ثبت شده بود و لشکر آن شروان شاه آنحضرت را کا حاطا لها لاله بالبد و میان که در
جهان نور و شمس از پای می آوردند و آنحضرت در عین کارزار از دست چپاتی حادثه و روزگار شربت شهادت نوشید
از اتباع آنحضرت جمعی بای ثبات در محله استوار داشته از خون شهادت تسخیر روی گشتند و برخی حدیث الغر حلال
یطاق من سنن المرسلین بر خوانده راه هدایت بودند و فتوحات یمنی آورده که صوفیان خاندان صوفی نقش شریف سلطان
سیر هدایت را بارالارشاد در پل آورده در روضه مقدسه مدفون ساختند و آنچه باین حقیر معلوم گشته است که جمعی از
طبرستان که جوانان این پسر عالی بودند نزد آنحضرت را از جنگ گاه بیرون برده در محل مناسب مدفون ساختند
و اکنون آنکام شریف مبطانوار فیض و رحمت و مطاف مردم آن ولایت است القصب بعد از واقعه سلطان حمید فرزندان
پیوش سلطان میر ولایت و مسند نشین بارگاه هدایت سلطان حمید در بیت مدوح الله و حمله طواف طول الله و حمله
در حشر و زاده امیر که انوار حسن یک بود قائم مقام پدر عالمی که در پیش جسد رافتالی بود از مرجع ولایت معلوم نموده

دری بود از مدبر سلطنت بکار آمد و شیوه رضیه اش احیای سکن آبادانجا و مکون طایفه نیش فرما روی بلاد
و عباد شاه مرحوم حسن بادشاه که بنیروی اقبال میرزا جانشاه را از پای در آورده بر سنده فرمان روی کن
داشت آن هر سپهر ولایت و سروری در مقام خلاص فردمی در آمد و خواست که سلبه بوند خود را باین مردمان
دوباره بشکام و بد صبیح صلیب و جلیر یکم را بجا لاله نکاح داد و در آن زهره زهرای برج غفت و با مشتری او ج
سعادت فرین گردانیده آنحضرت پیشتر از پیشتر بر معارج دولت و سروری و صمود و نوده علی الد و ام غنیه علیه شس
محل اجتماع خواص و عوام بود و از رویا صالحه شبی در خواب دید که او را منتهیان عالم غیب مانور گردانید و دوازده تکی
که علامت اثنا عشر است از سقراط فرموی ترتیب داده تا رک خود و اتباع خود را باین افرقه بسیار آید سلطان جدید
از مشاهده این خواب کلاه شادمانی بر سپهر افکنده طایفه ترکمانی را که متعارف آن زمان بود و تاج دوازده ترک جدیدی
تبدیل نمود و اتباع کرامش آنقدر با آنحضرت کرده تمامی منسوبان این خاندان باین افسر کرامی از بایران سس امتیاز یافتند
و به نیت آن طبقه عالیشان تبرکاتشان اشتها ریافتند با لجه آنحضرت را روز بروز اسباب خمت و شوکت ریادوست
و هجوم ارباب خلاص بر درگاه سپهر و دانش پیشتر از پیشتر و عموم خلایق از مواید انعام افضالش بهره میشدند تا آنکه
جامع سلطنت صوری و منوی کشته باطن بدستور شایخ و اهل ادب سالک طریق ارشاد و دین پروری و ظاهر آبا باین طایفه
مسند رای سروری بود و امیر کیر حسن بادشاه در کل مواد با ملازمان عتبه اقبال در کل وفاق و دودا و سلوک نموده و اصلا
امری که مکروه مزاج شریف خواهد بود و اما و با باشد رضائی داد و چون ایامی بدولت و کامرانی گذرانید نهال اقبال و طو
مثال بهر اوج کمال رسانید و امیر حسن یک نوعی که مولانا ابوبکر طرانی در تالیفات تاریخ احوال سلاطین ترکمان تبصیل نوشته
تحت سلطنت را و داع نموده سلطان خلیل پیرش و سلطان یعقوب بعد از و بر سنده فرمانروایی در آمد سلطان جدید
احراز مشروبات غزالی طبعیت غالب بود و سلوک سلطان یعقوب را که بر خال آنحضرت بود و بروقی دلخواه مشاهده نمود
و با مراد صوفیه و هواخواهان سلسله صوفیه مشورت نموده بای جهان آرایش چو ریش جانب و غمستان که ساکنان این
خلیه ایمان عاری و سالک طریق جمل و ضلال بودند و غرضی هر کس قرار یافته فاصدان قمر سپهر اجتماع صوفیان صافی
و ملازمان نیکو سیرت پاک اعتقاد و فرستاده و مجاهدان با خلاص کرین فوج فوج بر امن سر اوقات جاد و جلالتش جمع گشته
خلقی انبوه با اسلحه و یراق حاضر آمدند و آنحضرت لوای توجیه بجانب مقصد افراخته از دحام خود و آواز و جهور آن بشکر صند
تزلزل در بنیان ثبات و قرار شروانشاه بن سلطان خلیل انداخت تصور آنکه سلطان جدید طالب خون بدو فاصد
ولایت شروانشاه خواهد بود و مقتضای الحب توارث و البغض توارث با آنحضرت در مقام کید و نفاق در آمده چون و

با آن لشکر خود را از حیره قوت و قدرتش بیرون بود و قاصدان بسیار رفتار متعاقب یکدیگر بخدمت سلطان یعقوب که دانا
شیر و شاه بود فرستاده اعلام داد اگر چه سلطان جدید بنظر غایت غرای جو کس ننموده اما یکین که چون بحدود رسید
و طبرستان رسید عطفه عنان بجانب شروان نموده و لای ملکستانی افراز داد و ایوم که ملکیتی و تحت تصرف ندارد
لشکری قوی جمع آورد و ده ساحت این ولایت تاب شکوه و اقبالش نمی آورد و هرگاه مالک ملکیتی چنین کرد و بر مخرج دولت
قناعت ننموده و ابواب ملکستانی بر روی آرزویش گشاده تر خواهد گشت سلطان یعقوب آن هر سپهر سروری در مقام
عذر و نفاق بود قطع صلح و رحم جایز داشته تخم بدنامی دنیا و خدایان آخرت و ضمیر خصوصیت کائناتش کاشته سلیمان بنی
اغلی را با چهار سپهر از خود شقاوت و دزدان باده و شروان شاه فرستاد و شروان شاه بود و گوید
سلطان یعقوب پیش نظر گشته در حدود شامی اجتماع عظیم از عا کر شروان و ترکان دست داد اما سلطان جدید بنظر غایت
غیر از پیشه جلالت آثار از راه شکی که بشمال رویه شروانست بآن بلاد آمده عبور لشکر طغر از برای قلعہ در بند افغان
شهر است از بلاد میوره جهان بیابان ابواب مشهور قلعہ اش حصنی است سپهر اساس مانند سده میکند و بنات
و استحکام موقوف در السه و افواه مذکور و جرجی بیروج خلک برابر و مسا با سپهانش با ساکنان طایفه علی همزبان
و همزاد ملی آنجا شیوه غایتش گرفته دست تعرض با جا و اخبار در از کرد و کوشال آن فرقه ضلال بر دست همت
انصاحب اقبال لازم گشته غازیان را تسخیر آن شهر و قلعہ با مور ساخت از باب جلالت روی اہمیت بتجیر حصان
در اندک فرصتی تزلزل در ارکان آن حصن حصین انداختند و فتح تسخیرش غریب صورت پذیر بود و کار از او خارج
و دو مان جدیدی قرار بری قاجار که بر سالی لشکر بود از عقب سید خبر آورد که فوجی از لشکر ترکان از آب گذشته و شروان
باعا کر شروان بایشان ملحق گردیده و اعینہ محاربہ لشکر منصور دارند و متعاقب یکدیگر خبر و رود آن کرده شقاوت
رسید سلطان دین پرور با ضرورت از برای قلعہ بر خاسته اما دہ پکار آن فرقه لیلکار گردیده القصد در مدد طلب
آن دو لشکر خود را بر یکدیگر رسیده از جانبین بتبعیه سپاہ برداخته صف قتل را استندادش حرب غوی شتمل گردید
که خرمین عجز بسیاری از دوست و دشمن سوخته گشت شروان در آن دست پر غمت و هولناک بر آسخت خون و لشکر کمان
و م تیغ چون شعله آتش فشان ستانها از رخ میان نوچکان از این طرف بلقہ صوفیہ دست از جان شیرین شسته روی
از شعله سیف و سنان نیافتند و از آن طرف لشکر شروان ترکان در دفع آن حادثہ بکمان کوشیده و فدائی و ارتطع
و فتح ایشان مشتافقت مجملات حربی در پیوست که در از منسابه کمزور قوح یافته در انشای کیر و در سلیمان بنی اغلی با فوجی
از دیکر آن محرکه کار از روبرو بقاء آن سلطان سرافراز در آمده قصد آن سرور کرد و سلطان جدید نفس نفیس را بترجوب آن

بدانکه کشته بنوک سنان آن بگوهر از شربت نکاو و بر زمین انداخته و با خاک تیره برابر کرد و او را شناخته کرم حلی افضای آن کرد
که از خون او دکنه در لاجرم با تقدیر انگشتر کرد و از قفل او دکنه شست و او را بدو یک سوار کردیده و ملازمان رکاب اقدس
از سبب آن عطف و جان بخشی سوال نمودند آنحضرت فرمودند که هنوز اجل او نرسیده و آفتاب عمر من بهر هذر و
رسیده و این عمر که شربت شهادت خواهم نوشید قسمت و زانل و تقدیر لم یزل را جاریه و نه پیرست القصره چون
طلوع آفتاب دولت این خاندان را میعاد می فرمود و در اثنا ای جنگ بدال تیر جا بگذارد از شربت قضا جسته بر قتل آن
شهباز عرصه و غار رسیده کار کرد و از وقوع آن حادثه غازی را از دست از کار و کار از دست دفته لوای دولت آن
که بدو راه علی افراخته شده بود بکفص بدلت افتاد بسیاری از صوفیان جان نثار این دو و مار کجراست نشان در کار
اقدس آن بدارسمان دین پروری از دست صافی اجل با دهن خوشگوار محلات نوشیده و بخودانه در مضاجع خاک خفتند و در قضا
یعنی آورد که حقیقت این جهاد بفرموده خاقان سلیمان شان از بعضی غازیان مثل حسین بیک الله و فرخ آقا و جمعی دیگر
در آن جنگ گاه حاضر بودند استماع افتاد و اقول ایشان نوشته شده و احوال صوفیان خاندان صفویه جد مبارک آن
دو دمان خیر البشر را در طبرستان دفن کردند و حبیب السیر طور است که خاقان سلیمان شان در مرتبه ثانی که بهشت و پیشانی
بجانب شروان نهضت نمودند جد مطهر سلطان حیدر را که در طبرستان مدفون است و پست و دو سال از آن که
بیرون آورده و نقل بدارالارشا و در پل فرموده در روضه مقدسه مدفون ساختند و همچنین در قضاات یعنی مرقد شریف
که صوفیان خاندان صفویه بخش مطهر سلطان حیدر را بدارالارشا و در پل آوردند اما آنجه برین دژ و احقر معلوم گشته و اند
خدا شکر آن آستان مقدسه استماع نموده است که سلطان حیدر را در طبرستان دفن کردند و همچنین که مولف حبیب السیر
نوشته شهادت دادند که جد مطهر سلطان حیدر را بدارالارشا و در پل نقل کردند و در جنب مرقد شریف که اجداد بزرگوار
دفن نمودند به پیشانی که بنا بر مناسبت وقت از بهم افتاد و دکنه آن کوشیده انگشتر آن امرین الجهور در روضه خفا
مستور مانده باشد و این واقعه در شهر خمس و تسعین و ثمانیایه روی داد و محمد بن علی و علی جمیع المحبین الجهادی و سید
و از آن سرو بوستان فوت سر شاهزاده نیک اختر مانده که هر یک نهالی بود از گلزار ولایت مید و کوکبی از آسمان جلا
و خشنیده سلطان علی میرزا که بن الجهور سلطان علی پادشاه ششمار دارد و اسمعیل میرزا و سید ابراهیم میرزا و سلیمان
او علی اجدادش اند که فرخ و نظیر تبریز ما و دست نمود سلطان یعقوب توهمی که از خروج سلطان حیدر بود زایل کردید که در
سعاد و خال سلطان علی میرزا ابن سلطان حیدر و شهادت آنحضرت بتقدیر خالق اکبر چون صوفیان سعادت ایشان
این خاندان که کنور کشای مالک ارادت و اخلاص حیات و بقای جاه اولاد علی نژاد آن سلطان دین و داد استماع

طایق را دست را بقدم اخصاص پیچود و وزیر و سادات بخت خیر و در خط اردیبل جمع شده با حضرت سلطان علی بادشاه
که بحسب سن و سال شایسته سر سلطنت و ارشاد شده بودند و نظار عقیدت و تجدید بیعت می نمودند و اسباب حربت کشی
آگاه و میساختند از باب غمزه و سعادت سلطان یعقوب اخبار دادند که فرزند ارجمند سلطان حیدر بر سینه قائم مقامی پدر سعادت
سیرنگین دارد و آمده شد طبقه صوفیه انقطاع نمی یابد و غریب نوای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت سلطان یعقوب از دیدن
سلک حق فریفت و خوشی و آندم همشیره مسلمانش را با هم یکم که والدۀ محترمه شاهزاده اعلی حضرت بود و محبت تکی با ارمای
صاحب شکوه را با کرده و انبوه ترا که بار دیل فرستاد که آن در بکار مکاری را دست آورده بطاهره مصر فارس برده بنصوب
پژناوک حاکم انداختند که در آنقلعه روزگار گذرانیده و من بعد دست از باب ارادت و طبقه علی صوفیه بفرستادن دولت ایشان
رسد و از نیمه غافل افتاد که اراده و تقدیر خالق مافوق تدبیر و قدرت خالق است و مخزنات عالم غیب غریب بیکر ظهور
می آید بمشهور قل اللهم لک الملک قوی الملک من تشاء و تشرع الملک من تشاء باری جهان و تعالی ملک هر کس که می خواهد
و الخ این عمل از سلطان یعقوب بسیار ناپسندیده افتاد و خالی بر رخسار او کرد و دیده القصة انطایفه در اردیبل رسید
و سلطان علی بادشاه صلاح وقت دید که چند روز بای در و امن سلامت کشیده و باز آن سازگار کرد و با حاکم
توکل بر خالق جزو کل کرده بمرای آن کرده و با والدۀ محترمه و با برادران کرامی روی بجانب مصر آورد و یوسف
در زندان پر دشت و محنت آرام گرفت و بکفا و محنت روزگار سازگار آمد شعر مرد بزرگان شرف آورد و دست به یوسف
از از روی بزرگان نشست و این واقعه در شهر رسیده و تسخیر و شمانایه روی داد و بگل خاک آن قلعه مدتی از وجود
شرفشان کل الجواهر دیده اعتبار و عرض آن سرزمین از زوال انضاتشان خلد برین گشته از نواد و اتفاقات فطرت
تاریخ این واقعه عبرت گزین است آری تا قطره از بیانی از پایه رفعت آسمانی تنزل ننموده مجموع غلظت که صدف بگردود
تارک شهر یاران عرض روزگار نکرد و هیچ کس بی سزایش خار گوشه دستار بادشاهان و ذوالاقدار را نرسد و نظایر این
حکایات از مود و شبیه این روایات برستی چهره نموده صورت حال چاپون فال حضرت خاقان سلیمان
ابو القاسم احمیل ببادر خاست که در صومرس و اوان المنیة بی صفت مثال دران زندان پر طال قرین اندوده و کمال
کر دیده عاقبت بر شکار و آینه الملک برآمده در اندک فرصتی ابواب شمت و کامرانی بر روی او لیا و دولتش کشیده
و تقیه مشهور یک پزاک فرمان پذیر گشته آن نتایج و دومان خلافت را در قلعه جا داده اما از روی عقیدت و اخلاص
خدمت آن محمد و هم زادگان عالی منزلت بر طبق طاعت خود واجب شمرده در کل موا و رضا جوی خاطر شرفشان بود چون
چندگاه شاهزادگان و الا که چون در غده در جوف صدف قلعه متواری گشته به تجربه روزگار عذاب کرده و از زمانه برورش

نیامتنده سلطان یعقوب از شایسته این بکر متی کل خیالش بصر منظر اهل از بانی در آمده و در سلطان سوره قراغ رنجی
ببر منزل آخر کشید و چون که در کتب تواریخ مسطور است که امرای ترکان دو گروه شدند جمعی سلطنت سیج میرزای
و برخی با شاه بایسنقر و بشن اتفاق نموده بین الفریقین جمع بخار به انجامید بایسنقریان غالب آمدند سیج میرزا در مکه گشته
و میرزا بایسنقر بخت سلطنت جلوس نموده رستم میرزای ابن مقصود میرزا ابن پادشاه مرحوم امیر حسن یک با بخت گنگ
موافقت اصحاب حصیان اختیار نموده در سلک سیج میرزایان منسلک شده بود و بعد از قتل او گرفتار شده و بقلعه النقی
فرستاده و بفرق سید علی کو تو ال قلعه سپردند و چون چندگاه از سلطنت بایسنقر گذشت بایسنقر سلطان مجد و قلعه النقی
رفته فرق سید علی را بطایف الحیل فریفته با خود متفق ساخت و رستم میرزا را پیرون آورده و با دشمنی اختتام نمود
و جمعی کثیر از معلومان مکه قراغ و احاد الناس بر سر ایشان حیمت نموده رفتن به تبریز و محاربه بایسنقر را وجهیست
و بکنار آب رس آمده لکن اقامت نداشتند و امیرزاده بایسنقر بخت خسته رستم میرزا از تبریز پیرون آمد و چون بنزد رسید
هرگز با عروای فرستاده راه پوفانی چپوده میرزا رستم پیوسته رفته تفرقه کلی بمجموع سپاه او راه یافته اردوی میرزا
بایسنقر بمجموعی بهم برآمد که از عهد ضبط آن پیرون توانست آمدن بالضرورت حال انتقال و اساس پادشاهی عاقبت
با معده و دی از خدمتکاران روی بوادی فرار نهاده از راه قراغ و نیشروان رفته بشروان شاه که حال او بود و پیوست
و میرزا رستم کامیاب دولت گشته منظره منصوره تبریز آمده به بخت سلطنت نشست و امرای ترکان بموئنا غاشیه
اطاعت بردوش افکندند و او کاین بی بدالی سپاه و رعیت پر و اخت امیر شروان شاه با جاد و مساعدت خواهد بود و
و اما که رحمت بسته و حساب سلطنت میرزا بایسنقر سر انجام میداد میرزا رستم نیز بفرکار میرزا بایسنقر افتاده و
و رفع او با امرا و ارکان دولت بایندی مشورت نموده اخلاص مصلحت نیک اندیشان قرار داده که آن کوکب نشان
آسمان خلافت از قلعه اصطخر پیرون آورده و اوای شوکت سلطان علی میرزا که سرافراز دولت و سروری دیده بود
تبریز پست پادشاهانه بلند گردانید و بخت دفع فتنه بایسنقریه و طلب خون جد و پدر بصوب شیروان فرستاد که اگر کس
کرد و یا مغلوب در هر دو صورت مظلوم ظلمی و باطنی او بکجول چون دو برین غریبت طایفه اعراف تواریت و
و خوشی و رنجایی خاطر عظمه خود را وسیله ساخته با حصار شاهزادگان حکم کرد و سلطان علی پادشاه در کمال
غروجاه به تبریز رسید و رستم پادشاه انحضرت را در آغوش کشیده در اعتلا و رفعت شان او اتمام نموده پیشان
و یکجاستان این دو دمان قدس نشان که در زوایای خمول و ناگامی خورده بودند روی باستانه سعادت استیلاش
آوردند و روز بروز سلک جمعیت آن گروه عقیدت گزین از دیار و انظام می پذیرفت و درین اثنا خبر ورود میرزا بایسنقر

باشکرشروان بهشت در بایجان مسعود امیرزاده رستم کشته سلطان علی میرزا را با ابیه سلطان فوجی از عساکر زنجان
بدان فرستاد و شاه فرستاد و ایشان بکنار آب رسیده خیمه اقامت نموده و در آن روز و در آن شب
جبهه بسته راه آمد و شد در فتن جز بر غیر تیر مفتوح نبود و صورت فتنی از هیچ طرف جبهه یکشود و جانین از دست طول قامت بود
آمد و ابیه میرزا و ان معاونت نمود و سلطان علی پادشاه و ابیه سلطان به تبریز آمدند و غلطال انحال کوه حاجی اندر
اصفهان با امیرزاده رستم در مقام خلافت و عصیان و آمد خطبه دولت بنام ابیه میرزا خوانده و بمعنی با عیان شد که
دیگر ابیه میرزا و ابیه سلطان را بایجان نود و باشکرشتر بآن دیار آمد و امیرزاده رستم بار دیگر هر سپهر سروری
سلطان علی میرزا را با ابیه سلطان و فوجی از عساکر صوفیه و ترکان بمقابل او فرستاده و در حدود اهر و مشکین آن دو گروه
برخشم و کین یکدیگر رسیده بین الفریقین محله نریم کرم گردید و همین مقدم آن سلطان سریر هدایت ابیه میرزا را مغلوب گشته
درین محله ابیه میرزا قتل رسیده و سلطان علی میرزا منظر و منور و کمال عظمت و اقتدار به تبریز آمده و امیرزاده رستم لوازم
تواضعات و محبت و دستاورد بطور آورده آنحضرت را در غایت اغزاز و احترام بکامیاب و پل فرستاد و آن بزرگواران
دین پروری درین خطه فردوس نهاد بدستور آبا و اجداد بر سر هدایت و ارشاد و تمکن گشته و باب عقیدت اهل
بقعه علیه کرد و آن مناصح آمدند آغاز نهادند و اجتماع فرقه صوفیه و از دحام ار باب عقیدت و ارادت آتش خدای
در کانون میرزا رستم میرزا افروزه آنحضرت را با برادران تبریز آورد و اگر چه رعایت جانب ظاهر نمود و اما حاکمان گشتند
که از ایشان خبر دارد بوده و نگذاشتند که طبقه صوفیه بخدمت ایشان راه نرود و داشته باشند و صوفیه و باب عقیدت و همین روی
ارادت باستان سده مکان آورده و در خفیه نیکو کنند و نقد اخلاص را در آن آستان بر محکم امتحان میرزاده و در
رستم از این معنی آگاه گشته و در کار اولاد سلطان حیدر شکر گردید و عاقبت رای خط اندیشش بدفع آنحضرت باز گردید
شخصی از اصحاب مجلس میرزا رستم آنحضرت از کمر و کید پادشاه آگاه گردانید چون خبر تو این داعیه و ایت بر پیشگاه امیر
تافت بمضمون اغزاز محال لایطاق من سمن المرسلین شی از تبریز بخبری سوار شده راه اردل پیش میرزا رستم سلطان
با چهار هزار سوار متعاقب آن سلطان علی میرزا فرستاده و در حوالی شامی که موضعی است از مواضع اردل قریب شهر
آنحضرت رسید و گویند که در آنوقت حدود طارزان کوکب اقبال سلطان علی میرزا زیاده از منصفه بود و با آن فوج قلیل
آن فیکثیر با خود تخمیر نموده جمعی از دولتخواهان آنحضرت را از قتال مانع آمده جبهه می گشتند آنحضرت چون بنور ولایت میسر
شهادت را در صحن تقدیر مشاهده نموده بود صوفیان و موانع و مانع صوفی را هیچ آورده از شهادت خود
در آن محله خبر داد و برادر نیکو اختر فرزند میرزا علی خان سلیمان شاه که از آن جهان داری از ماضی حال و نش میفرستید

ولی حمد و قایم مقام گردانیده روز و اسرار کی که در وقت ارشاد نشیوه و تحارر شدن این خانه است بنوعی که از
چندتا یقیندار و اجداد نامدار میراث یافته بود و در خاطر خطیرش بود و بعیت حیات نهاد و تاج مبارک خود را بر سر تخت
گذاشته و اورا بمقامان سپرده و غار شات بلج نموده و بر زبان انعام بیان گذرانیده که چراغ دولت و دودمان مرتضوی
از نور روشن گشته و غریب ناچلوای آسمان سای و روشن از تقاضای عظیم خواهد یافت و بر تو موعظه تشبیه بر غارق عالم
خواهند یافت و بعد از اتمام وصیت قدم در مسوکه کارزار نهاده و چون نگه بر زبان صدق بیانش گشته بود و از احوال غایت
آنحضرت شربت شهادت نوشیده و بعد از وقوع این واقعه جانسور آفرینکی در میان ارباب ارادت راج یافته هر یکی
برکنده شدند حسین بیک الله و خلیفه الخلفا که در آنوقت بخادم یکی اشتهار داشت و دوده بیک نقش مطهر آنحضرت را در
آورده و در خطیره متبرکه که منوره صفویه مدفون ساخته رحمة الله علیه و این واقعه عظیم در شهر سمنان و تسخیر
و ثمانیای که سه سال از شهادت سلطان حیدر گذشته بود در روی داد و در احوال خاقان سلیمان شان بمیل بهادری
اسکن الله تعالی فی الفردوس الباقی و بیان جهالتی و شرح ظهور خروج آن خسرو ملت مکان نغمه پردازان بزم
و دلکشانی و مسوکه ریان مضار سخن برای صورت نادره کار اقبال و زمره ظهور و خروج پادشاه ستوده سیر حمید فیصل
صفای رای موکه کشور گشتی مرحله چای بادیه فرمانروائی جوایز انجمن فروز بزم اقبال آفتاب جهان آرای آسمان جهان
و جلال جام جهان نای دولت حیدری آینه رونمای مذہب حق اشاعری سلطان سلاطین نشان تخت کبریا ملک
سلیمان یعنی خاقان سلیمان از این ترانه سروده اند و آثار شجاعت و زرم آزمائی و اخبار جهاکگیری و کشور گشتی آن شهید
والا که مرتضوی خصال را در آنجمله چهره آرائی بدین نظم که درش داده که بعد از واقعه شهادت برادر صفوت نهاد و حضرت
ارباب بنی و مناصب و وفایان پاک اعتقاد آن درج و لایست را که علی محمد با در نامدار بود و پوشیده و پنهان بشود آورده
هر چند روز در محل اخفا نگاه میداشتند بعد از چند روز آن طبقه عقیدت کرین از چشم خصم و کینه اعدا و در ردیل صلاح
ندیدند و الله عز و جل شمش مشورت نموده توجیه بجانب کیلان بصلاح وقت نسب و اقرب یافتند و آن عقیقه را ضعیف یافت
فرزند آن گرامی گشته و جهان پادشاه اعیان موفی خصوصاً حسین بیک الله و خادم بیک که آخر خلیفه الخلفا لقب شده و دوده
و غیره هر دو برادر نامدار داشته باشند و دست نغز از ملازمان کاپش روانه کیلان شدند بنوعی که در کتب مبسوط و تواریخ
خصوصاً حبیب الیه مسطور است بولایت کیلان در آمده و خطه لایحجان از زمین قدم بجهت لزوم آن سالار دین بخشش
باغ جان و غیره افزای روضه رضوان گردیده کار کیا میرزا علی والی آن ولایت که از دودمان سیادت و بطن علم نشان
و رفعت مکان از سایر ولایت کیلان منفرد و ممتاز و بجهت نسب و خصال حمیده و بکین و خلق الطراز که موصوف بودیم

شریفان نواد و بوستان جلالت و برادر گرامش میر سپهر سیادت سید ابراهیم را بقدم انوار و احترام تلقی نموده و
مخلصانه و محبتانهای مریدانه بطور آفریده سید ابراهیم برادر آنحضرت عاشوق ملاقات والده غالب مدح و چون
بدرویشی و درویش نهادی تصف بود طایفه ترکمانی جوهر بناد و بجانب اردبیل بازگشت و آنحضرت با فیلانی
جانبسار در آنوقت محل اقامت انداخته منتظر لطیفه غیبی نشست و در آنوقت حسن شریف آنحضرت زیاده از حدت
بنمود و ملاقات آنحضرت در روز سه شنبه بیست و پنجم حجب سناشتی و تسعین و ثمانیایه که دو سال فوت حسن پادشاه
گذشته بود روی داده طلوع نیر شاه اسمعیل تاریخت اگر در صومسمن بود اما در فهم و فراست آیتی و در عقل و جودش
علامتی بود و در مبادی حال آئین جهان داری و ریاضیه هایوش ظاهر و فرایزدی از جبین پیش لب هر طرازان موکب عالی
آن نونمال همین خلافت مابزلل حسن اعتقاد پرورش میدادند بجهت والای شاهی موسوم ساخته با وجود حسن
و بعقیده درست و ارادت شامل مرشد کامل پادشاه میخواندند و بقول مشهور دست شش سال و نیم در کیلان تو
نموده و بعضی اوقات در شته نشاء و ایامی در خطه لاهیجان روزگار گذرانید و کار کیا میرزا علی و کار کیا سلطان حسن
برادرش متکفل خدمت بودند بن اطمینان مشهور است که در اوایل حال کرد از جانب میرزا استم پادشاه ترکمانان
بطلب آن وزیر گرامیایه دریای بختیاری کیلان آمدند و کار کیا میرزا علی مجازیر و پذیر عاقلانه تسک جست و خیز گشت
باز گردانیدند تا آنکه فتور در حال سلاطین زادگان ترکمان و اولاد و احفاد پادشاه مرحوم حسن پادشاه راه یافتند
مشغول شدند و چندان شور و شوی و دو هوایی در میان آن طایفه وقوع یافت که بخاصیت دیگری نپرداختند و در دست
اقامت آنحضرت از بدیهه صوفیان و ارباب ارادت در گاه گرامت پناهنش خالی نبود در او ان نشو و نما گاهی
بتأمل و تفکر مشغولی نموده در سهام و اشک و شریات آن ولایت میر می نمودند و هیئت نقش جهان داری بر لوح خمیر گشته
شاهین بلند پرواز هست را بقصد صید غنای مملکت دید و از می آوردند شربلوم قوی همتش یار بود در آن
کار بخشش مدد کار بود و بنحویت جهان داریش نه و او را دارند و بداییش بل بودش آرایش داد و دین ندوز
از لب بود فکرش چنین چون اخبار شور و شوی و پیر مردکی دولت سلاطین آق قویلو و سموع سمح خاقان سلیمان شاه کیلان
رای جهان آرای اقتضای بیرون آمدن از کیلان کرد کار کیا میرزا علی تواضعات مهربانانه بجنس خرم و احتیاط
دولتخواهانه از ان اراده مانع آمد و اظهار نمود که منور غیبه کشن آرای دولت را حکام شکستن نیست یعنی نواب علی
بجهت حدیث حسن و کثرت اعدا و قلت اعدوان و انصار وقت ظهور و خروج فرسیده چند گاه دیگر تا زمانه سلاطین کرد
که اسباب آن مطلب علیا بستیری کارکنان عالم بالا بیکوتری و جوی سر انجام باید آنحضرت چند گاه دیگر بمراعات خاتمه

میرزا علی توقف نموده تا در شهر رسیده است و تسع ماه که میان سلطان مراد بن سلطان یعقوب میرزا الوند بن پون
نیرای حسن پادشاه مصالحه اتفاق افتاده و مالک ایران سپاه هر دو غمزه انقسام یافت خاقان سلیمان که در
اوقاتش در کیلان بهشت سال و نیم رسیده بود و زیاد از آن مصابرت در حوصله اش گنجائی نداشت بهایم علم
از آن ملک عازم و جازم گشته کار کیا را و داع نموده به محمد و دی از خد نکلمان و جوانان و ان عقیدت کزین
ع ساعتی که تفاخر کند جهان انجم روی توجه به قصد آورد و کار کیا میرزا علی آنچه دست گشتش بان میرسد بکش کرد
و خدمات لایق تقدیم رسانیده چند مرحله مشایعت نمود و درین سفیدان دولت قاهره را که در ملازمت آن سریر
آرامی انجم اقبال بودند و مصایای ابرجند نموده و در میان آن ملک منان روانه مطلب ساخت اما در آن سال در ولایت
استارا از هجوم لشکر بر دوسر طرح قشلاق انداخته جامع طوالتش منکفل خدمت گشتند و در اول بهار که زمانه چون
امید دولت خوانان دو دمان صغوی از شجاعت سحاب الطاف آبی طراوت و خرمی یافت از یوره قشلاق در وقت
آمد به دارالارشاد پیل تشریف آورد و نخست بشرف زیارت روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا و مراقبه بکبریا
عظام فرودس مقام مشرف گشته در ان مکان شریف که محل استجابت دعا و محبط قنومات عالم بالاست طالعی در
باطن حق گزینش رسوخ داشت از حضرت باری عز اسمه سبقت نموده بعد از آداب زیارت و مشاهد و انوار استجابت
و عبادت اکر امی و الله محترمه و برادر سرور گردیده بیان تفصیل وقایع و شرح صادرات احوال جایون خال محاربات
قوی که آن تائید یافته درگاه ایزدی ملایک کفار دولت و کشور کشائی دایم سلطنت و فرمانروائی روی داده بود
فتوحات که بمفاتیح نصرت و یاری حضرت باری که بر روی اولیا و دلش نشوده گشته زیاده از رقوم رتسم
کسور لسان و افوق تجزیر و زبان بلاغت نشان است و آنچه در کتاب جیب السیر مرقوم گردیده و حسن بیک
در احسن التواریخ درج نموده و میر بیک سیفی فزونی در لب التواریخ آورده و عشری از انبار بلکه یکی از انبار است
این مختصر کنایاتش تفصیل حالات آن شهر یار کیتیستان ندارد و در قنایله جائز تینا و تبرکات ذکر محلی از انما اختصار
که از مطلب اصلی که بیان وقایع ایام جلوس حضرت علی شایخ ظل اللهی است باز نمائند القصه از ارواح مقدسه ابا
عظام و مشایخ کرام است و اوستا نموده از دارالارشاد و پیل متوجه قرا باغ شدند و روز بروز از باب اداوت
در اردوی کیهان پوی جمع میشوند و در قرا باغ با سلطان حسین بارانی که از بنایر میرزا جهانشاه بود و دست
و خیال عروج داشت ملاقات نموده چون آنا که و عذر از انظار او مشاهده نمودند از وجود اشند و بگو که تکلیف
برده تا در ایحان رفتند و در انجاسه چهار هزار نفر از صوفیان و معتقدان از شلم و دیار یک و سیواس و با سیر و دو آنند

در پایه سر بر اعلی آمدند خلان محمد استاجلو با جمعی کثیر احرام ملازمت درگاه عالیشان بسته بعبادت خدمت خانیگزین
منظور عطف کشت و در آذربایجان بعد از مشورت در کشاکش مغربیت بجانب شروان و انتقام کشیدن از
شروانیان در دل انور رسوخ یافته با هفت هزار از صوفیه صادق القایه بجانب شروان در حرکت آمدند و بگو
بسیار والی شروان که بیست هزار سوار و چندین هزار پیاده همراه داشت در حد و قلمه گلستان مصاف روی
بنظر لغزت اختصاص یافت فوج بسیار به تیغ انتقام غازیان شیر شکار با بسیاری از عطای شروان و بسیار
آن دیار بدار البوار شتافت کوس سلطنت و شهر یاری آنحضرت در آن دیار ملته آواره گشته در آن زمستان
در محمود آباد شروان طرح قشلا انداخته شیخ ابراهیم ملقب بشیخاه و لدر رشید شروان شاه بکشتی در آمده از راه دیا
بکیلان رفت مردم آن اکثر اطاعت نمود تمامی خراین و وفایین پادشاهان شروان که در بلاد و قلاع بود و دیگر
خاقان یماشان تعلق گرفت مردم بعضی قلاع مخصوصاً قلمه با گویر که قلمه است در طرف آنرا آب دریا احاطه نموده دست
محابب نوکنی بر بان خاکریز آن نرسد و یکطرف که بجانب خشکی است خندق عمیق مانند فکر عقلا سپهران و پنهان و خفیه شده
ایک سرکشی و قلمه داری نمودند اما عاقبت بنیروی دولت با پیوند منقوح گردید و چون بعضی از اهل شروان در قلمه گلستان
بودند از آنجای بجای قلمه آمده آن سپهر اساس را که از قلاع مشهور آن ولایت است محاصره فرمودند و در عالم محاصره
سر دشمن عالم غیب آنحضرت را بخت سلطنت و پادشاهی آذربایجان مژده داده و اشارت نموده بود که منکوحه حقیر قابل میت
شهباز بلند پرواز آن لوح اقبال میت آنحضرت امر اعظام را طلب فرموده و اظهار نموده که شمار قلمه گلستان بسیار است
آذربایجان چون معتقدان آن خاندان قدس نشان صفوی در عالم خلاص و پیر مریدی آنچه بزرگان الهام یافتند بکشت
مخص صدفی نگاشته شایه بخت درین نشان نیدادند بزرگوار بایجان قلمه نشاط یوان کیوان رسانیدند درین
خبر رسید که امیرزاده الوند با کس از ترکمان در بخوان اقامت نموده جمعی از جنود ترکمان را متفرق نموده که از دو طرف شروان در
بجاریه خاقان سلیمان کمر بند شعله غیرت در کانون خیمه آنحضرت زبانه کشیده بیکبار از تخیر قلمه گلستان گذشته باشد
عالم غیب از بالای قلمه بر خاسته متوجه آذربایجان شدند و امیرزاده الوند و بخوان توجه خاقان سلیمان شان را بجانب دیرین
استماع نموده باسی هزار کس از جنود ترکمان که در موکب او حاضر بودند بمقابل آنحضرت شتافت اما از وفور شجاعت و دلاوری
خاقان سلیمان شان و قدرت جنود و قلباش که پروانه دار خود را بر شعله آتش زده از احیاء بد چون میدانستند کمال عجب
و هراس برضای ایشان استولی گردیده بود القصه در هر دو بخوان در شهر بر سینه سیح و تسلیه بین الفرقین متعابله اتفاق افتاد
دلاوران لشکر قلباش فدائی و از قدم در حرکت کارزار نهادند و دلاوری و مردانگی دادند و در آن طرف نیز جنود ترکمان

بقدر طاقت و توان کوشش میبوزند اما بتایید کار جهان مظهر نصرت اقبال مثال فرین حال عساکر فخر مال گشته میرزا
الوند مغلوب گردید بسیاری از امرای اعیان ترکان درین هر که مقبول گشته غنایم موفور دست سپاه منصور افتاد و همیز الوند
در آذربایجان مجال توقف نیافته بنحوان کینخت و خاقان سلیمان نشان مظهر و کامران جلد السلطه تبریز رسید و بر پشت سلطنت
و پادشاهی نمک نیافته شعارند مصب حق ایما اثنا عشر علیهم السلام ظهور یافته فراز منابر خطبه امامیه و القاب شاهیند
گشته وجود و نامیر لکله طیبه لاله الامه محمد رسول الله علی ولی الله و اسم سامی آن برگزیده آله سکه آرایش یافت و رسم
مبتدع ارباب ضلال که خود را باطل منت و جماعت موسوم گردانیده بعضی محترمانه و محبت عادی ایشان را نهان
همت ساخته بودند مندرج گشته شیعیان اهل بیت طایفین و طاهرین که تا غایت تقیه زندگانی میکردند علانیه شعارند
حق امامیه پیش گرفته مخالفین در زوایای اختفا خردیدند وصیت ملاطبت و قهاری آنحضرت باطراف و اکناف رسیده
شعله تیغ آشبارش زبانه بفلک کشیده مرتبه دیگر میرزا الوند جمعی فراهم آورده حرکت المذبحی کرده غیبت گزینان
نموده و در شهر سمنان و شهاب در نکاهی که ریای نصرت آیات شاهی انداء ترخان متوجه آذربایجان شدند
بدار السلطه تبریز رسید و دست تعدی بر علایا و موطان آنجا دراز کرده و از آنجا باوجان شتافت و از آواز قیام
و مصلح موبک جهانگشای مجال توقف نیافته از آنجا بعد از رفت و از آنجا روی توبه بیخدا آورده و از آنجا نیکوت
مخالفت قاسم پیک پرنای چون اقامت نتوانست بود غیبت دیار برگزیده در آن ولایت زحمت نستی بجا آمد و گشتند
تا سلطان مراد اول یعقوب پادشاه که مالک مملکت فارس و عراق و کرمان بود لشکر با ملک خود را جمع کرده بفرستاد
آنحضرت بحدود همدان آمد تا موازی همدان و هزار کس از جنود ترکان بموضع عرض آورد و اسب عرابه توبه ضربن و یراق هرگاه
از پنجانب خاقان سلیمان نشان با صبا کراقبال اثر دل بر عنایت الهی و اما دار و اح مقدس طایفین و طاهرین بسته بایان
هزار کس از طوایف جلیله و لایتن که در کاب مقدس بودند بمقابل اعدا توجه نمودند در روز دوشنبه پست و چهارم فروردین
سمنان و شهاب در راه قلع همدان بین الفرقین حمار عظیم بوقوع پوست و خاقان سلیمان نشان تیر روی یازوی جدیدی
و طلوع آفتاب دولت اثنا عشری بران لشکر سقیاس مظهر یافته در آن هر که هولناک و مار از جنود ترکان بر آورد و سلطان
که همیشه خاقان سلیمان نشان او را مراد میخواندند چنانکه بر زبان الهام بیان میگشت سرگشته و نامراد راه فرار پیموده از
رفت و درین مصاف غنایم پشمار و سپاه مبار رفتار و دیگر امتد و اجناس هر دیار مالا تعد و لا تخصی بدست عساکر
مظهر شعار در آمد و خاقان سلیمان نشان فتنه باطراف و اکناف فرستاده ملوک اطراف و اعیان مالک هر دیار را بآورد
بر کشکی سلاطین ترکان متین و بدولت ارجمند شاهی امیدوار شدند و بدگاه عالم بناه توسل حبتند و از اطراف و جنوب

ایلیان بیابان سریر خلافت مصیر فرستاده زبان به نیت و مبارک بوی آن رخ مبین که طراز فتوحات سلاطین عالم بوده و
پیکش نثار و ایشا کردند مایات لغز آیات در آن بهار بدامن کوه الوه تشریف برد و ایام محبت نثار بهار را در آن ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰} ^{۱۰۰۱} ^{۱۰۰۲} ^{۱۰۰۳} ^{۱۰۰۴} ^{۱۰۰۵} ^{۱۰۰۶} ^{۱۰۰۷} ^{۱۰۰۸} ^{۱۰۰۹} ^{۱۰۱۰} ^{۱۰۱۱} ^{۱۰۱۲} ^{۱۰۱۳} ^{۱۰۱۴} ^{۱۰۱۵} ^{۱۰۱۶} ^{۱۰۱۷} ^{۱۰۱۸} ^{۱۰۱۹} ^{۱۰۲۰} ^{۱۰۲۱} ^{۱۰۲۲} ^{۱۰۲۳} ^{۱۰۲۴} ^{۱۰۲۵} ^{۱۰۲۶} ^{۱۰۲۷} ^{۱۰۲۸} ^{۱۰۲۹} ^{۱۰۳۰} ^{۱۰۳۱} ^{۱۰۳۲} ^{۱۰۳۳} ^{۱۰۳۴} ^{۱۰۳۵} ^{۱۰۳۶} ^{۱۰۳۷} ^{۱۰۳۸} ^{۱۰۳۹} ^{۱۰۴۰} ^{۱۰۴۱} ^{۱۰۴۲} ^{۱۰۴۳} ^{۱۰۴۴} ^{۱۰۴۵} ^{۱۰۴۶} ^{۱۰۴۷} ^{۱۰۴۸} ^{۱۰۴۹} ^{۱۰۵۰} ^{۱۰۵۱} ^{۱۰۵۲} ^{۱۰۵۳} ^{۱۰۵۴} ^{۱۰۵۵} ^{۱۰۵۶} ^{۱۰۵۷} ^{۱۰۵۸} ^{۱۰۵۹} ^{۱۰۶۰} ^{۱۰۶۱} ^{۱۰۶۲} ^{۱۰۶۳} ^{۱۰۶۴} ^{۱۰۶۵} ^{۱۰۶۶} ^{۱۰۶۷} ^{۱۰۶۸} ^{۱۰۶۹} ^{۱۰۷۰} ^{۱۰۷۱} ^{۱۰۷۲} ^{۱۰۷۳} ^{۱۰۷۴} ^{۱۰۷۵} ^{۱۰۷۶} ^{۱۰۷۷} ^{۱۰۷۸} ^{۱۰۷۹} ^{۱۰۸۰} ^{۱۰۸۱} ^{۱۰۸۲} ^{۱۰۸۳} ^{۱۰۸۴} ^{۱۰۸۵} ^{۱۰۸۶} ^{۱۰۸۷} ^{۱۰۸۸} ^{۱۰۸۹} ^{۱۰۹۰} ^{۱۰۹۱} ^{۱۰۹۲} ^{۱۰۹۳} ^{۱۰۹۴} ^{۱۰۹۵} ^{۱۰۹۶} ^{۱۰۹۷} ^{۱۰۹۸} ^{۱۰۹۹} ^{۱۱۰۰} ^{۱۱۰۱} ^{۱۱۰۲} ^{۱۱۰۳} ^{۱۱۰۴} ^{۱۱۰۵} ^{۱۱۰۶} ^{۱۱۰۷} ^{۱۱۰۸} ^{۱۱۰۹} ^{۱۱۱۰} ^{۱۱۱۱} ^{۱۱۱۲} ^{۱۱۱۳} ^{۱۱۱۴} ^{۱۱۱۵} ^{۱۱۱۶} ^{۱۱۱۷} ^{۱۱۱۸} ^{۱۱۱۹} ^{۱۱۲۰} ^{۱۱۲۱} ^{۱۱۲۲} ^{۱۱۲۳} ^{۱۱۲۴} ^{۱۱۲۵} ^{۱۱۲۶} ^{۱۱۲۷} ^{۱۱۲۸} ^{۱۱۲۹} ^{۱۱۳۰} ^{۱۱۳۱} ^{۱۱۳۲} ^{۱۱۳۳} ^{۱۱۳۴} ^{۱۱۳۵} ^{۱۱۳۶} ^{۱۱۳۷} ^{۱۱۳۸} ^{۱۱۳۹} ^{۱۱۴۰} ^{۱۱۴۱} ^{۱۱۴۲} ^{۱۱۴۳} ^{۱۱۴۴} ^{۱۱۴۵} ^{۱۱۴۶} ^{۱۱۴۷} ^{۱۱۴۸} ^{۱۱۴۹} ^{۱۱۵۰} ^{۱۱۵۱} ^{۱۱۵۲} ^{۱۱۵۳} ^{۱۱۵۴} ^{۱۱۵۵} ^{۱۱۵۶} ^{۱۱۵۷} ^{۱۱۵۸} ^{۱۱۵۹} ^{۱۱۶۰} ^{۱۱۶۱} ^{۱۱۶۲} ^{۱۱۶۳} ^{۱۱۶۴} ^{۱۱۶۵} ^{۱۱۶۶} ^{۱۱۶۷} ^{۱۱۶۸} ^{۱۱۶۹} ^{۱۱۷۰} ^{۱۱۷۱} ^{۱۱۷۲} ^{۱۱۷۳} ^{۱۱۷۴} ^{۱۱۷۵} ^{۱۱۷۶} ^{۱۱۷۷} ^{۱۱۷۸} ^{۱۱۷۹} ^{۱۱۸۰} ^{۱۱۸۱} ^{۱۱۸۲} ^{۱۱۸۳} ^{۱۱۸۴} ^{۱۱۸۵} ^{۱۱۸۶} ^{۱۱۸۷} ^{۱۱۸۸} ^{۱۱۸۹} ^{۱۱۹۰} ^{۱۱۹۱} ^{۱۱۹۲} ^{۱۱۹۳} ^{۱۱۹۴} ^{۱۱۹۵} ^{۱۱۹۶} ^{۱۱۹۷} ^{۱۱۹۸} ^{۱۱۹۹} ^{۱۲۰۰} ^{۱۲۰۱} ^{۱۲۰۲} ^{۱۲۰۳} ^{۱۲۰۴} ^{۱۲۰۵} ^{۱۲۰۶} ^{۱۲۰۷} ^{۱۲۰۸} ^{۱۲۰۹} ^{۱۲۱۰} ^{۱۲۱۱} ^{۱۲۱۲} ^{۱۲۱۳} ^{۱۲۱۴} ^{۱۲۱۵} ^{۱۲۱۶} ^{۱۲۱۷} ^{۱۲۱۸} ^{۱۲۱۹} ^{۱۲۲۰} ^{۱۲۲۱} ^{۱۲۲۲} ^{۱۲۲۳} ^{۱۲۲۴} ^{۱۲۲۵} ^{۱۲۲۶} ^{۱۲۲۷} ^{۱۲۲۸} ^{۱۲۲۹} ^{۱۲۳۰} ^{۱۲۳۱} ^{۱۲۳۲} ^{۱۲۳۳} ^{۱۲۳۴} ^{۱۲۳۵} ^{۱۲۳۶} ^{۱۲۳۷} ^{۱۲۳۸} ^{۱۲۳۹} ^{۱۲۴۰} ^{۱۲۴۱} ^{۱۲۴۲} ^{۱۲۴۳} ^{۱۲۴۴} ^{۱۲۴۵} ^{۱۲۴۶} ^{۱۲۴۷} ^{۱۲۴۸} ^{۱۲۴۹} ^{۱۲۵۰} ^{۱۲۵۱} ^{۱۲۵۲} ^{۱۲۵۳} ^{۱۲۵۴} ^{۱۲۵۵} ^{۱۲۵۶} ^{۱۲۵۷} ^{۱۲۵۸} ^{۱۲۵۹} ^{۱۲۶۰} ^{۱۲۶۱} ^{۱۲۶۲} ^{۱۲۶۳} ^{۱۲۶۴} ^{۱۲۶۵} ^{۱۲۶۶} ^{۱۲۶۷} ^{۱۲۶۸} ^{۱۲۶۹} ^{۱۲۷۰} ^{۱۲۷۱} ^{۱۲۷۲} ^{۱۲۷۳} ^{۱۲۷۴} ^{۱۲۷۵} ^{۱۲۷۶} ^{۱۲۷۷} ^{۱۲۷۸} ^{۱۲۷۹} ^{۱۲۸۰} ^{۱۲۸۱} ^{۱۲۸۲} ^{۱۲۸۳} ^{۱۲۸۴} ^{۱۲۸۵} ^{۱۲۸۶} ^{۱۲}

و از اینجا قلعه فیروز کوه رفتن قلعه نیریز و نیریزی دولت فیروز حکم قلعه کلخند ان گرفت میر حسین کیا باد و از ده هزار پهلوان
چرا و پیا و بسیار سر راه بر عا که طفر شمار گرفته مد کین غده شسته بود که بطریق مکر و خنده دستبرد می نماید از فتح این
دو قلعه بلند اساس قتل عام محصوران هراس می یاس بخود راه داد و اندکی از خواب غفلت بیدار شد و از اعمال نامصوب
پشیمان گشته با جمعی که همراه داشت پناه قلعه مستحکم که محکمترین قلاع آن ولایت بود و شهر بند و حصار استوار داشت
برده و در آن قلعه متحصن گردید و موبک های یون شهر را بمیون خال قلعه رسیده شروع در یواز م قلعه گیری کرد و چند ماه غیر
تیر و تفنگ آمد شد و نموده محاربات فیما بین روی میداد و دو خانه عظمی در پای قلعه میگذرد که مردم قلعه سنگ آتش رسیده
بطریق احتیاط آب را بدرون قلعه میپزند و این معنی برای جهان آرای بر تو انداخته محنت بخر خاصیت بران کاشتنند
که آب در دو خانه از آن مگر گردانیده بطرف دیگر اندازند هر چند این معنی از بسیاری آب و طغیان رودخانه و قتل
بمید می نمود آن چه بجز بدلی متوجه آن گشته فرمان بران در اندک روزی جوی عظمی در طرف دیگر خنجر نموده و آب و دغل
از آن جانند انخته چلاویان چو معنی مای که از آب دور افتد بطریق در آمده دوسه روز حرکت المذبح می کرده عاقبت
زمان فریاد الا مان بر آورده و قلعه تصرف اولیای دولت قاهره آورده محصوران قلعه تر و خشک باشند قهر و آتش
دشمن یوز دوست پرور سوخته تیغ تیز بر آن طایفه خونی بر پسته حکم کردند سوای جمعی از اهل قلم کسی از انطا یقه نجات
نیافت میر حسین کیا چند آسادر ویرانه قفس آمین مجوس کشت و دران اثنا خبر عصیان و طغیان محمد کر که
ایام دولت سلاطین زاد های ترکان دارد و غله ابر قوه بود خاقان سلیمان شان ایالت ابر قوه با وعایت فرمود
بودند و در معنی که انحضرت بتیمیر استخار مشغول بودند بمساع جلال رسیده و بمساع ابر قوه ابر قوه و غای انحضرت
خود را بشهر انداخته حاکم آنجا را بقتل آورده است و رایت نخوت کرد و گشتی برافراخته نهضت های یون بجبهت تافت
آن مقدور دی باک جبار الباده یزد واقع شده تادمت دو ماه بمحاصره شهر و قلعه پرداخته عاقبت آنقدر دل پیچاقبت از محاصره
شهر دستیز و آوینر عاجز گشته بارگ متحصن گشت با لافره ها که فیروز زند بران حصار بلند ستولی شده محمد کره و قفس آمین
مجبوس گردانیده دیگران بجز او سزا رسیده و عاقبت در میدان نقش جهان اصفهان شعله غضب قیامت لب
خاقان سلیمان شان التماس یافته او را با میر حسین کیا چلا دی در جان نفس با آتش قد سوختند و درین پوشش
قاهره یزدانی بقیه سرکشان مالک عراق را به تیغ شمشیر سیاست از پای در آورده و ساحت آن ولایت را از خنجر
در باب خلافت و طغیان پاک کردند و در بهار سال دیگر به سیلا قاتل عدان توجه نموده دفع شر صادم کرد که آغاز فتنه کرد
بولایت اورمی آمده دست درازی بجوانشی محکمت میگردد و سعی بر امان فراموش و خادم یک شهر بخلفه انفا و قوع یافت

و برادر و برادر و اکثر سردارانش بدست درآمده به قیامت هر چه تا به بنیاست رسیدند و تمامی ایل و الوس او تاراج و کشت
رفت سال دیگر قریب سیح هجایون کردید که سلطان مرا که نزد علاءالدوله ذوالقدر حاکم بلاد قرمان رفته بود علاءالدوله
و برادر مادری خود و اختصاص داده و او با مستظفار لشکر ذوالقدر و ترکمانان موصل و آنجا و که نزد او فراموش آوردند
قلاع دیار بگردانند و دشمنی نمودند در آن ولایت دوم استبداد و استقلال میزدند و به نیت خاقان سلیمان نشان
آن کرد که رایات جهانگشای را بدانصوب افراخته بالکلیه ظاهر هجایون از قسطنطنیه لشکر فرستاد و چون قریب سیح
لشکرهای مالک نامور گشته در شهر سمنه غنچه عشره و تسایه رایت فتح بصوب آذربایجان افراختند و چون موکب جهان
بجای شاهی سایه و موصل بران دیار انداخت و علاءالدوله از قریب لشکر قزلباش خبر یافت با لشکر برخاست و چون
بطرف التیان رفته پشت بقلعه کوه رفیع داده مستعد جنگ و پیکار گشته و موکب هجایون خاقان سلیمان نشان بجای
التیان در حرکت آمده چون تقابل فائزین دست داد از جانبین بنویسند و خوف پرداختن آتش محاربه بترتیب شتعالی
که در برق سیف و سنان خوشه پروین در فلک میساخت زمین التیان از خون گشتگان رشک لعل بختان کرد و طایفه
ذوالقدر در آن موکب پر خوف و خطر پای ثبات و قرار استوار داشته و در روز اول روز تاشام بجوب قتال شتعالی
چون زمانه پیر و خلایق میانه هر دو گروه حاصل میساخت از طرفین بآرامگاه شتافیه با سلاح تمام صبح بر اسم طایفه و پس
بسیار داشتند و در سیوم خاقان سلیمان نشان بدن بی بدل را بدفع و خفتان آراسته و دلاوران قزلباش را بجهت
اعداد و لیکر دانیه همت بلند نیت بقلعه و استبدال اعدا مصروف داشته قدم بمقدم کارزار نهادند و از طرف
مخالفتان خیره سر ذوالقدر بجهت عجز و انگار در ناصیه حال خود شایده و نهاده قرار بر قرار اختیار نمودند و نایم
فتح و فیروز بر شعله لوامی فلک فرساز زیده دلاوران لشکر قزلباش و دلاوران طایفه بر آوردند و قلاع
بگردانیدند و ذوالقدر درآمده بود و بقره و غلبه گرفته دایات آن ولایت در عین که مطابق مسند غنچه عشره و تسایه
بود بجان محمد استجلو تنویض یافت و در عین ایام امیر خان ولد کلائی بیک موصوفی ترکمان از صده و دیار بکرمو
بدرگاه عالم نپا آمده مور و التفات کرد و دعات آن ولایت را انتظام داده عثمان غریب را بصوب مرآت
انتظام دادند اما علاءالدوله ذوالقدر در آن زمستان دیگر بآرامگاه لشکر جنگجوی فراموش آورد و بر سر خان محمد بیک
بشد خان محمد استجلو با وجود قلت سپاه تکیه بر اقبال بی زوال شاهی نموده با طایفه استاجلو در برابر آن اختر
صفت متعال آراسته به نیروی دولت قاهره مظفر و منصور گشته سار و قبلان ولد علاءالدوله که بشیاعت دلاوری
از سایر اولادش ممتاز بود و با جمعی بدست درآمده مقتول گشت علاءالدوله از واقعه پسری آرام گشته بآرامگاه دیگر لشکر

پراکنده راجع آورده با مواری پانزده هزار سوار و نیز سوار کردی که شاه رخ میزبان احمد یک پسران خود را بطریق
برادر بر سر خان محمد فرستاده خان محمد نیز روانه و از بدافعه او شتافت و در ظاهر شهر آمده با لشکر خود و القدر
و محاربه عظیم وقوع یافته درین مرتبه نیز خان محمد بن اقبال بی زوال همایان بران فیه کثیره ظفر یافته کورشا هرچند که
اولاد علاءالدوله بسیاری از اتباع در معرکه کشته گشته بقیه السیف بصوب فرار و دیار ارباب شتافتند چون پادشاه
روم از شکستهای بی در پی علاءالدوله و قتل اولاد و قلع و قمع لشکرش اطلاع یافته و کینه دیرین را زود بدل داشت
فصحت غنیمت شمرده لشکر بر سر او کشید و فیما بین محاربه اتفاق افتاده علاءالدوله در موکبدست رومیان درآمده
پادشاه روم او را باستنبول برده روزنامه عمرش در آن دیار باقتام رسید چون اعیان ممالک عراق
عرب از زلزله احوال سلطان را خبر یافتند یار یک نامی از امرای کمان آن مملکت را بخیطه ضبط در آورده همت
بمحافظت آن کاشت و هوای تنخیر آن ولایت در خمیر شیرهایون رسوخ یافت و تاج زر و وزی و کمر و خلعت خاص
بجست باریک ارسال داشته باطاعت و انقیاد دلالت فرموده باریک در اول حال با استقبال خلعت شاهنشاهی
طافیه ترکمانی را از سر گذاشته پوشیدن تاج و خلعت شاهنشاهی و مشو و مباحی کرد و پیشکشهای لایق جهت بارگاه
سدره اشتباه فرستاده استند عا نو که ایالت آن ولایت را با مسلم دارند اما نظر قبول بر آنها نیفتاد و
پیغام دادند که در آنک زیادت عتبات در دل رسوخ یافته فسخ آن نمیشود اگر بوی صدق و اخلاص از نخل
اومی آید بلا توقف بدیدگاه عالم پناه شتافته در سلک سایه امرامنتبظ باشد والا کمر و حلیه را درین درگاه
نیت باریک چند روزی شعار و ولتخواهی ظاهر ساخته چون نهفت همیون با نطفه شخص شد بجمع آوردن
ذخیره و یراق قلعه داری مشغول گردیده علائیه کوس مخالفت کوفته تاج از سر انداخت لهذا نهفت همیون
بدان طرف خرم گردیده حسین یک الله را منتقلی لشکر گردانیده پیشتر فرستادند چون حسین بیک بدین نوبت
رسید باریک دل از دست داده اکثر اعیان آن ولایت را باطایع بارگاه شاهی راغب یافت و قوت یافت
و قلعه داری در خود ندیده شبی از دجله گذشته سر سیمه واری بجانب حلب گریخت روز دیگر امانی و اعیان شهر
سید محمد کونز که از اعظم سادات نجف اشرف و صاحب اختیار آن ولایت بود باریک او را بمنطقه هواخواهی
دولت را چند شاهی گرفته در سیاه جال محبوس گردانیده او را از چاه برآورد و شعار شاهی سیونی را بخند
سید محمد کونز روز جمعه مسجد جامع رفته خطبه اثنا عشری بالقاب همایون خواند حسین بیک را استقبال نمود
و رباع میز را برپا نمود و داغ فرو داد و حسین بیک تحقیق فتح بغداد و پایه سریر خلافت مهیر عرض نموده موکب

جنگل شکار کنان به سستی طی مسافت نود و نه روز و کامران جبار السلام رسیدن طایق آثار داشت و کامرانی ظهور آورد و مستقیماً
شتافته تو از دم دعا و نیاز بجای آوردند و خاقان سلیمان نشان نفع دار السلام محمد شکر ملک علام بجای آورده در ششم محمد الاخر
از پنج عشر و تسهیل در السلام در آمده رسید محمد کونیه باغ و از احترام شاهنشاهی مقهور و مباحی گردیده ایالت انولایت بجای آوردیم یک نفر
یافت ابو المنصور خلیفه الخلفه در انجا لقب یافته و از انجا روی نیاز و اخلاص بجای پاک گردانیده و در شرف زیارت مرقد
ابی عبد الله الحنین و بشهد او شربت کربلا شرف شده در زینت روضه بهشت احترام و انعام مجاوران توجه تمام علی
و کشتند از انجا احوام طواف روضه جنت منزلت شاه ولایت بنام منظر انوار انما و لیکم الله بسببه بجفا شرف رفته و بان
سعادت غلغلی فایض شده دست دریا نوال بنیل و احیان خدمه آن آستان سدره نشان گشادند و جبار السلام ظهور
بشرف زیارت مرقد تبرک اید و الاثر دایمی ابراهیم موسی کاظم و محمد تقی الجواد علیهما السلام مشرف گشتند و از انجا غم ساهو
نموده در آن اماکن شریفه رسم دعا و زیارت و انعام و احسان تقدیم رسانیدند و بعد از اتمام مهمام علق خرب تعیین
و تائب رواج و رونق آستانهای تبرک را بهت فتح آیت تنجیر خراسان افراخته روضه انصوب شدند و در حد و درستان
حسین بیک الله و پیرام یک توامور با ده هزار کس از عساکر نصرت نشان بر سر ملک دستم حاکم ارستان فرستادند و موکب
بجانب حوزره در حرکت آمد و اعواب مشقه در انولایت میباشند و در انوقت بیادیه ضلالت افتاده بالو هیئت حضرت شاه
ولایت پناه قابل بودند و از غوایب حالات آنکه بن ظهور جنین مشهور است که انقوم را در منکام عبادتی که معبود ایشان است
کینتی غاری میشود که کار و دشمنی بر سر ایشان کارگزینیت کوک شمشیر را بر شکم خود نهاده عبادت علی الله و غیره باطل میکنند
میکردند شمشیر چون کان نمیکرد و تحسینی بدیشان نمیرسد حاکم انطایفه همیشه یکی از سادات بوده و زیوفت سلطان فایض
پیر سلطان محسن حاکم و قایم مقام پدر گشته بود احکام شریعت از میان انطایفه مفقود گشته از بیادیه ضلالت قدم بشکر نهاد
در ان عین بالو هیئت فایض معترف بودند چون رایات جلال بکد و حوزره رسید سلطان فایض ابطنه مشقه در برابر یک
مایلون سپاه آراسته ماده رزم و پیکار گزیدند و در ظاهر حوزره فیا بن حربی غلیم وقوع یافته زمین حوزره از خون گشتگان
مشقه حاکم محل رسانی گرفت و فیاض بهر سکالی با بسادی از اطل ضلال به تنغ تیز غازیان ظهورال بر راه عدم استیصال نمودند
ز خون مشقه در ان ساد و دشت فلک که گاه در خون گشتند و زبکشته بروی هم افتادند و در ان با دیه بسته شد راه با
علامه عظام که ظهور استان فته بودند ملک دستم بعد از آنکه از مقابل ایشان فرار اختیار کرد و بکمال صعب السالک پناه برده
و دعا کرد بهرام اشقام پیرامن آن کوه را فرو گرفته کار بر دست کرد و بودند با مان همه و چنان نزد آمد و در موافقت
ایشان بیایه میر علی رسید و زبان لری شمرن زبانیها در خدمت شرف علی سر کرده منظر عافیت گشت چون محاسن

داشت خاقان سلیمان بن جاسن او را بدر روئی آید مستند می بایان هیات در اردوی جاپون بود آخر حکومت برتستان
منسوب گشته مقتضی المرام روانه دیان خود گردید قصد بعد از فتح مشقه حکومت جویره یکی از امرای عظام تفویض یافت و توجه
شونده و در محل گشته و حاکم آنجا بطریق اطاعت مسلوک داشته پایه سریر اعلی آمده مقالید شهر و قلعه را تسلیم نمودند
و آنجا که تا قلعه سلاسل بخوزه تصرف شهریار دریا دل در آمد خاقان سلیمان بن آن قلعه گردون مثال با یکی از اهل قضا
سپرده لوی نظرها تما ساید و وصول بر ولایت فارس با ذاخته شکار گران مدار الملک شیر از فرامیده دیگر باره الملک
منظوری بر سرند کامرانی و رعیت پروری نهادند سلیمان والی لار و هر ضربانیه سریر خلافت معصیه آمد به گنجشاه لاری
گذرانیدند و در آن محالک غلبه و یک با هم و لقب جاپون مزین ساختند و زمستان در خط شیر از بعیش و عشرت گذرانیدند
بهار را در سیاق کوشک نزد ویلا قات همدین گذرانیدند چند گاه در دامن کوه الوند نزول فرمودند و از آنجا و از سلطنت
تبریز از مقدم شریف فرمان فرمای ایران عطر پز گردیده از جانب شیروان خبر رسید که ششین آه بار دیگر دران ولایت است
سروری افراخته در ادای باج و خراج تعلق میناید آتش غضب قیامت لعن بر باد کشیده و رشدت زمستان و سورت
سرماعان غریت بصوب شیروان محطوف ساخته و در جوار ترتیب جبر بر داخته بسلامت عبور نمود و شروانشا
تابستون قف نیا و در دو بجانب قلعه بنو کریمت رایات جلال بنیر و زری و اقبال شیروان در آمده ایالت آن ولایت بدو
تفویض یافته و او در بلده شاهی رحل اقامت انداخته مستحفظان قلاع با کوشا بران تقدم انقیاد پیش آمده و متعجب
در وب تسلیم نمودند مردم در بند بتانت قلعه و رفعت خاک نیز افتاد نموده روزی چند دست و پای زنده اما حقیقت
در دامن استیمن زده مراسم ثابت تقدیم رسانیدند و خاقان سلیمان بن در جهان زمستان از شیروان پروان
بقربانغ تشریف آورده و را نول بهار بجانب سلطانیه در حرکت آمدند و تهیه اسباب یورش خراسان برداشتند
و کر توجه نمودن بصوب خراسان بیل نوایان کشن و دیات و قصبه پروان از آن انجمن حکایات اخبار برانج تاریخ
خراسان را که بششمه تیغ آید از آنجا خاقان سلیمان بن سمت وقوع یافته بدین عنوان آورده اند که چون منطقه کوش
خسرو کوشای در عرض افق بلند آواز گشت سلاطین جهان از رعب و هراس جهانگیری آن شهریار بهمن خاقان
با انحضرت در مقام دوستی و وفاق بر آمده طریق موافقت و مصداقت بد سال تحف و هدایا و رسل رسایل می پیمودند
خاقان غازمی ابوالنصور سلطان حسین میرزا با بقر که در محالک خراسان و مرو شاه جهان و خوارزم و طبرستان
زابلستان و قندهار و کابل و بدخشان فرمانروا بود و چندین سال زمان دولتش امتداد یافته و فرزندان شیرین
کامکارش از زیر و بزراده بسیار بودند بدلالیت عقل و دانیش با انحضرت در مقام صداقت و خصوصیت در آمده

همواره اظهار محبت و دوستی می نمودند و خاقان سلیمان نیز با آن پادشاه و ارباب و طریق پسر فرزندی مسلوک داشتند
آن سلسله علیه نموده و لازم ارتباط سابق و لاحق بجای می آوردند و در آغاز کشورشانی متوجه ممالکی که در حوزه تصرف آن
پادشاه موی منصور بودند و همواره بنی الجابین ابواب مرسله و آمدند مفتوح بود و بعد از فوت آن پادشاه عالیجه که
از بی اتفاقی فرزندان بدعوی استقلال و دستگیری ایشان خصوصاً بدعوی الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و کبک میرزا چنانکه در
حبیب السیر مفسر است اختلال احوال آن سلسله راه یافت محمد خان شیبانی اوزبک که از مرتبه کوکری سلطان حمزه
بن سلطان ابوسعید کورکان که والی خطه سمرقند بود بر تبه والای سلطنت ترقی کرده در آن ممالک پادشاه فرمان
شده بود و اختلال احوال و عدم اتفاق شاهزادگان سلسله تیموری شنیده و طمع در مکر خراسان کرده که همت بر
ولاد خاقان مظفر منصور میر تیموری بسته در شهر سمنه ثلثه عشر و تعالیه شکر بخراسان کشیده با آن شاهزادگان بی تیر
محاربات نموده برایشان مغر بافته بقطع رشته حیات ایشان پرداخت بملا دو دوازده دمان باقی بر آورده ملک ایشان
بخطه ضبط تصرف اوزبکیه در آمده محمد خان شیبانی که بنی الجهوری شاهی بیک خان مشهور است از اقصای ترکستان محدود
عراق و حیطه تصرف و حوزه نفوذ کشیده الولیه دولت و رایات غلبت و اقتدارش بر بیوق برافراشته بخار خنوت نمود و بر
در کاخ و ماغش متعاضد گشت که هیچ پادشاهی نوی شوکت و صاحب اقتدار بر آن نظر در نمی آورد و با خدام آستان ملک
شیبانی شاهی در مقام خلاف در آمده در سالی که رایات کشورشانی مرتبه ثانی بجانب شروان توجه نمود و در جمعی
شکریان از راه بیابان بر سر کرمان فرستاده انواع خرابی و قتل و غارت از ایشان در آن ولایت وقوع یافته مع فلک
خاقان سلیمان دوسه مرتبه رسولان بخندان سبانشیخ زاده لاهیجی که از شاه میرستمدان روزگار بود و بر سالت نزد او
اورا تبرک فتنه و ستیزه دلات نمودند و از محبت بر کشنکی در جواب سخنان خنوت آینه نوشته لافهای کراف نموده و اظهار نمود
که که اردن حج اسلام مد دل رسوخ دارد آیا و عده ملاقات در که ام محل از محال بدانی و آند با سیمان خواهد بود و خاقان
سلیمان نشان نیز در جواب کتوب بر پنج مرعک نوشته فرستادند که مادرانیز لطواف روضه منوره امام الجن و الانس و
رسوخ یافته انشاء الله و عده ملاقات در شش ماه مقدس معلی است در شهر سمنه سته عشر و تعالیه در بلاق خرقان
عساکر نصرت نشان فرمان داده بل قوی و امید فتح روی توجه بخراسان آوردند و چون از سیمان عبور نمود و دلیران
بویلیت خراسان نهادند و حکام اوزبک که در ولایت خراسان بودند تاب توقف نیاوردند هر یک مرکز دولت خالی گشت
هزاره جمع شدند شاهی بیک خان که از یورش هزار عبور نموده در هرات بود از جرات و دلیری خاقان سلیمان نشان
بجوف و هراس در آمدن بخراسان خائف و هراسان گشته و بکفر فکر و اندیشه فرو رفته روز بروز در غلب و هراس خاقان

سلیمان نشان در گوش زیاد تر میشد چون رسیدن ریات فیه روی آیات بکده و دشمن مقدس مسموم گشت اصلا با خود قرار نمیداد
آنحضرت نتوانست داد جان و فانی را از قوم خود داده قلعہ ہرات گذاشته خود بجانب مرو و شام بجان در حرکت آمد و با توغای
نیز تاب توقف نیاورد و متعاقب برورفت خاقان سلیمان نشان بپیچ و مسرور با دلی آسوده و خاطر شاد از توزیع و تشریف
مقدس معلی در آمد و جبہ نیاز بر استان ملائک آشیان سلطان خراسان نهاد و بلوازم دعا و زیارت و خشنود
سادات مجاوران آن عتبہ کعبہ مرتبہ را بنوازشات از جہنم مخصوص گردانید و از روح مقدس آن سلطان سر بر داشت
و امامت مستند او ہمت کرد و متعاقب شاہی بیک خان روی توجہ برد و نهادند غازیان عظام کہ منفیای لشکر فیر روی
اثر بود و چون بکده و مرو رسیدند با توغای را با فوجی از بہادران نامی اوزبک بمقابلہ ایشان در آمدند و نظام ہر طرف
الفرقین محاربہ صعب اتفاق افتاد و با وجود آنکہ داند محمد سر و ارشاد قزلباش در آن سرکہ ہشادت رسید جان و فانی را
شکست عظیم خورد و رہبریت نہاد و لشکر قزلباش تا پای قلعہ اوزبک باز دو اندیدہ جمع گشت از طبقہ اوزبک برخاک ملاک
افتادند و قمارن این حال خبر ہما یون فال خاقان سلیمان نشان بہمال سایہ وصول بر فراہ رو انداختہ و برابر قلعہ سر برد
و بارگاہ بر اوج مہر و ماہ برافروختند شاہی بیک خان پیشتر از بختہ خوفناکی گشتہ و قلعہ مرو متحصن گردیدہ و ضبط شد
قلعہ شرایط مبالغہ بجای آورد زندگان با ورنہ فرستادہ باخصار سلطانان طوائف اوزبک فرمان داد و ہر دو
پن الجانین در پای قلعہ محاربات وقوع یافتہ از طرفین جمعی نابود و میکشتند چون روزی چند برین موال گشت
و صورت فتحی از ہج و چہ نقش نہ بست خاقان سلیمان نشان کہ ہمیشہ صف آرای و جنگ و برور با اعدا و دستہ جنگ
قلعہ میداشتند خواستند کہ بمن تدبیر شاہی بیک خان را کہ چون رو بہ از صولت شیر و سوراخ خزیدہ بود سپردن گشتند
از حال کوفتہ از پای قلعہ کوچ کردند و بچرخان کوتلی نوشتہ فرستادند کہ تو با ما وعدہ ملاقات در عراق دادی بجان
کر دہ بان و فانی خودی و ما بوعده خود و فانی خود و بچرخان کوتلی نوشتہ فرستادند کہ تو با ما وعدہ ملاقات در عراق دادی بجان
یا در آذربایجان رودادہ کہ بر گشتن لازم شدہ بباران کوچ کردیم و ہم نامہ وقت کہ ایشان آمادہ بیکار کردند
و مقدر الہی شدہ باشد ملاقات دست دہد شاہی بیک خان از حال خاقان سلیمان نشان از انجور و بوی گل کردہ خواست
کہ فی اللہ الہی بروی کار آورد و داند کی از عارفزار و متحصن جستن از صولت سپاہ قزلباشش خود در خلاصی بخت فرم
متعاقب جزم نمودہ تا موزی سی ہزار کس از جو و اوزبک و امر او سر داران نامی کہ در آنوقت در طراشیں طراشیں
از شہر بیرون آمدند امیرخان موصول کہ حسب فرمان قضا جریان با سید عکس با ساقہ لشکر بود از شہر و جنوب
اوزبک بر طبق اشارت قرار نمودہ بود کہ ہمین ظفر قرین بونست و از فرود نمودن محمد خان کمال اصرار و لشکر و شمشیر

صورت خود در تعاقب دلیر تر گردید خاقان سلیمان نشان چون از آمدن او خبر یافتند چندین صبر نمودند که او از جوی آبی که
فرسخی از شهر دور است که شته جمعی را بتخریب بل آن جوی مأمور فرموده عطفه بخان کرده با هزار کس که در رکاب نصرت
انتخابش در محمود و کاباد و در برابر جنود او از یک صف سپاه آراستند شاهای بیک خان ناچار دل بر محاربه نهاده روی
بمؤکد کارزار نهادند از طرفین بهادران او از یک و دلیران لشکر قزلباش در هم آویختند جهان کارزاری و وقوع یافت
که دل بهرام خون آشام بر ششکان آن موکه سوخت عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر شقه لوی جهانگشای شاهی و زید
بر لشکر او از یک اتفاق و شورش بیروی اقبال شاهجهان نمکونار شد رایت او از بکان نزحون بکانت مملوکون زمین
فلک خواند آیات فتح مبین جان فایز او قبری و اکثر امرای او از یک در آن موکه کشته شدند شاهای بیک خان با جمعی خود
سندمان او از یک سر اسید و اسب فرار بر محوطه که راه پیرون شدند داشت جانده جمعی از غازیان از عقب ایشان
رسیده شمشیر بر ایشان نمادند و آن محمدولان و دنان تنگنا بعد رسوائی بنور بر یکدیگر می افتادند و بکسرت هول
جان بختی میدادند و جبهه شاهای بیک خان را یکی از غازیان استخوان غریز آقا نام از زیر چندین کشته پیرون آورده شمشیر
که از غایت نخوت سرور را قابل افسوسیدانست از بدن جدا کرده در میان علم آرد و بیک پرستم منته جهان بجا
انداختند خاقان سلیمان نشان سجدات شکر الهی تقدیم رسانید و بعضوی از اعضای او را بولایتی فرستادند و بقاتر
روز افزون که بتغلب بر ولایت مانده اند استیلا یافته بودند نسبت به از زمان سده اقبال شاهی خلافت ورزیده
همیشه میگفت که دست من است و دامن شاهای بیک خان در نیوفت خاقان سلیمان نشان یک دست او را بریده و یکی از
یسا و لان بهرام صولیت داده فرستادند که باز ندران برده در دامن آقا رستم اندازد و بگوید که دست تو به دامن او
نرسیده و حالا او دست به دامن تو زده و آن یسا و لان در وقتی که آقا رستم با سرداران بلخستان مجلس عالی داشت
آن انجن در آمد و بخوف و هراس بخدمت مرجع و قیام نموده فی الفور بکشت هیچ آفرید و را محال دم زدن نشد آقا رستم
از خوف این پیغام سرسختند و بهراس هر دوش آب شده و دوش از او همه و بجم تصور یافته روز بروز ضعف
بر بدنش مستولی گشته به عالم عقبی شتافته اتفاق بعد از وقوع این فتح سبعین فتحان با طراف و جوانب ممالک فرستاد
در تمام ولایت خراسان خطبه و سکه با القاب مظهر ایدان شاه علیهم السلام و العلوة الملک الکبر و نام نامی بجهان
آیدایش یافته تا کنون در تحت تعرف امر او قزلباش قرار یافت و شعار مذہب هدایت آثار امامیه و تعامت بلاد
خراسان شیوع یافت و رایات منصوره بدار السلطه هرا رسیده و حکماء خاقان منصور از فرود وجود زمیند
تاج و سر بر رخت و زیبائی یافت و در آن رستان بلده فاخره هرات محل تولد و قشلاق آن کامل الصفات بود

والی و حکام اطراف بستان اقبال ایشان شتافته زبان به تنیست و مبارک بادی فتح خراسان بکشانند و از آنجا سلطان ابراهیم
مشهور بخان میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن سلطان ابوسعید کورکان از بدخشان پایتخت سر خلافت نشان آمده منظور نظر خاص
و این بزم اختصاص کرده نشان ایالت حصارشادمان گرفته مقصی الامام بازگشت و همچنین بابر میرزا ابن عمر شیخ میرزا ابن
سلطان ابوسعید کورکان از کابل اطمینان نموده انظار اخلاص و در اول بهار ریایات کثرتی بفرستید
ماورالنهر از هرات پرون آمده چون به پهنه خاریاب رسید سلطانین اوزبک و محمد تیمور سلطان که بعد از قتل پدر و برادر قتل
سلطنت افراخته بود و عهد امده خان که در بخارا حکومت مینمود و جانی بیک سلطان و سایر سلطانان ماورالنهر بیکدیگر
بکنار آب آمدند و کسان بپایه سر بر اعلی فرستادند و انظار اخلاص نمودند و پیشکشهای لایق ارسال داشتند و نمودند
که اگر عنایت شریاری باشد اطراف آب بایشان مسلم داروده العز از جاده خد متکاری قدم پرون نمهند خاقان
سلیمان نشان بجا بملتس ایشان بنزدول فرموده آنک عراق کردند و اطمینان امر و شام و روم بکسب تنیست فتح خراسان
بپایه سر بر اعلی آمده و حکام مانده در آن بپایه سر خلافت معیر آمده نصف ولایت مانده در آن بپایه سر عبد الکریم که از اولاد
سیریز بزرگ بود عنایت شده نصف دیگر با قاضی محمد روز افزون شفقت شد و هر یک در آخر حال بقتلات نمود و مقصی الامام و آن
شدند و حکام کیلانات و شیخ والی شروان باج و خراج بدمت خود گرفته و غاشیه اطاعت کناری بردوش گرفته
و اسلاطین اوزبک به بعد و پیمان وفا کرده در زمان غیب جایون دست دراز میباشی مملکت مینمودند و در این
محمد بابر میرزا حکم جایون غرور و دیافت که آنجا از مملکت ماورالنهر بسی خود فتح نماید بر مسلم باشد و او از کابل بدمت
حک موروثی نموده در بدخشان خان میرزا را محبوب خود گردانیده و توجه حصارشادمان شد و جمشید سلطان و مدعی
سلطان اوزبک که حاکم ولایت حصار بود و بد بخارا بکش که ختای شتافته محمد بابر میرزا بایشان نظریافت و در آن
اوزبک هر دو در معرکه کشته شده و ولایت حصارشادمان و بدخشان بر طبق نشان جایون بخان میرزا تعلق گرفت
و حقیقت این حال با بپایه سر بر اعلی عوض نمودند که اگر مدتی از جایون برسد امید است که سایر بلاد ماورالنهر
مستوح کرد و خاقان سلیمان نشان سلطان احمد صوفی اغلی پادشاه سلطنت یافت را با جمعی از دلیران معرکه
کارزار بدو کویک ایشان حکم کردند و محمد بابر میرزا با امراء عظام ملحق شده توجه به قتل شدند و چون سلطانان
اوزبک از آمدن محمد بابر میرزا و موافقتش که قریب باش خبر یافتند مرکز دولت را خالی که انشته بی بک
رفتند و بابر میرزا در بلده سمرقند تحکامه آباد و جدید فرزند میر شده بای پرستند جهانبانی نموده در آن
فرودسند خطبه انشاء شریف نامی آنحضرت خواند و امراء قریب باش را نصحت افروان داده و پیشکشهای لایق

بخدمت اشرف فرستاده اما بعد از رفتن امر سلطانان اوزبک دیگر باز با حشری ابنوه و لشکر کوه شکوه بماوراءالنهر آمدند و
بابر میرزا با اندک مدتی که داشت بمقابله اعدا شتافته صفت قتال آراست فیما بین حربی عظیم در پوست بسیاری از امرایان
و ملازمان بایری در آن محو کربل آمد و مندم گردیدند و بابر میرزا در ماوراءالنهر مجال اقامت نیافته بجهار شادمان آمد
و سلاطین اوزبک متعاقب بوجهار آمدند و بابر میرزا در قلعه متحصن شده کسی بیخ پیش پیرامان فراموش نداشتند و
نموده پیرامان جمعی از جنود و قزلباش را بعد فرستاد و اوزبکی چون از وصول لشکر قزلباش خبر یافتند دست از محاربه
و محاصره باز داشته بماوراءالنهر مراجعت کردند و حقیقت این حال و طغیان اوزبک بعضی عا کفان شده جلال رسید
امیر نجف الشافعی که بوکالت دیوان اعلی سرفراز بود و عظمت و کامرانی و بزرگی و اعتبار و اقتدار او در گاه معلی بین الملک
شهور است و شمه از آن در جیب التیسه بطوریکه با شطام مهم خراسان و دفعه شتر و زبکان مامور گردید و روانه خراسان
شد چون بحدود بلخ رسید بی امر و اشارت هایون که بنحیر ماوراءالنهر است و او با اتفاق حسین پیک مله حاکم هرات و امر
عظام خراسان و پیرامان حاکم بلخ از آب آموی عبور نموده و نظر آب از حصار بابر میرزا رسید و بسپاه قزلباش
ملحق شد اول قلعه اجداد و بعد از آن قلعه قرشی حاصره نموده امیر نجف در قرشی حکم قتل عام کرد و شیخ میرزای اوزبک با قریب
پانزده هزار کس از سپاه اوزبک و رعیت قتل آمدند و میرزا بابر چون القاس جمعی از مردم قرشی که نسل جغتای بودند
در جبه قبول نیافت بدینجهت بن الجابین غبار قاری را شاع یافت و بعد از آن بر سر قلعه محمد و آن که محمد تیمور سلطان
و ابو سعید اقامت داشتند آمده چهار ماه آن قلعه را محاصره نموده ماکولات در اردوی قزلباش روی بنقصان آورده
سپاهیان بکشت آذوقه و علیقه و آب شقص میکشیدند عید اند خان و جانی پیک خان که در بنجار بودند چون از
عسرت احوال قزلباش خبر یافتند در شهر سهند نشان عشر و تسعایه باشکری آراسته بر سر امیر نجف آمده محمد تیمور سلطان
از قلعه بریان پوست فیما بین رحما و عظیم وقوع یافت در آن محو که تیر جانفر سا بپیرامان فراموش کرد و در جبهه
قزلباش بود و رسید و از اسب در افتاد و انجمنی باعث انزاع چرخیان و دلیری اوزبکان کشته جنود و اوزبک یکجا
مجوم آورده اما قزلباش متلاشی کشته قوم بهم برآمد بابر میرزا بپلو از محاربه خالی کرده بال لشکر خود راه حصار گرفت
اما قزلباش که از بزرگی و نخوت امیر نجف تنگ آمده بودند در محاصرت او سعی نمودند و او در محو که بدست در آمده و قتل
بعضی از امداد اعیان خراسان راه فرار پیوده از گذار کرکی عبور نموده بخراسان آمدند و این واقعه در شهر سهند
نشان عشر و تسعایه روی داد و بعد از آنکه سلاطین اوزبکیه را با شام فتح و قلعه عقد موصلت دست داد و بفرم تسخیر خراسان
از آب عبور کرده چند گاه ساخت ملک خراسان لکه کوب حوادث اوزبکان بود و چون اخبار ماوراءالنهر موضع عا کفان

آسمان بمقدار رسید و یکبار به یورش خراسان را تسخیر داده و همان غریت بر انصوب مطوف داشتند چون کالیوش محل نزول
بجز جوش دریا خروش گشت بعضی از اماران با فوجی از جنود ظهور و رویا نبی موس فرستادند سلاطین و بزرگان آن
قرب وصول موکب غفر قرین نزل تمام یافته پای اقامتشان مست گردیده و عیان بصوب مراجعت انعطاف داده و
رفتند مره بعد اونی حاکم خراسان در تحت تصرف اولیای دولت از چند سعادت چون شاهبازی قرار گرفت خاقان
سلیمان بن جندکاه در خراسان اقامت فرموده بعضی از اماران که در محاربه او بکینه راهنده و سستی کرده بودند خصوصاً
دوم یک حاکم مرد و را بجزو شاییده تنبیه بلیغ فرمود و جمعی فتنه انگیزان که در زمان غیبت هایون شعار و ولنجوای نوک
ظاهر ساخته بودند شیعه اسب و مضرت رسانیده بودند آتش قدس و فتنه آن ولایت را از خشم خاشاک معاندان پاک
گردانیده حکومت و زمام تمام خراسان بکف کفایت زینلیان خطا نموده مراجعت فرمودند و نماینده خاقان سلیمان
با سلطان روم در جالده ران در شورش و غیره و قسیر یک خاقان سلیمان بن جندکاه در اوقات همدان و مسترکات آن ولایت بکشت
میش بر او و در خبر آمدن سلطان سلیم خود کار روم شایع شد بیان این وقایع بر سبیل اجمال آنست که سلطان بایزید
در هنگام خروج خاقان سلیمان بن جندکاه را وای روم بود با آنحضرت اظهار محبت و دوستی نموده موارد لازم خدمت
و اتحاد بجای آورده و فیما بین طریق و داد سلوک بود و در شورش و غیره و تسویه با عالم بقا پیوسته و در امور سلیمان
سر بر آرای تخت و دیهیم گشت از بنابر سلطان بایزید سلطان خود سلطان سلیم متوهم شده بخدمت اشراف
سلطان سلیم بن پنجمت هاکم طریق عناق و کشته خصوصت آغاز نموده بعضی قلاع و یار بکر را با وای آنکه اعلان الله و الله
تعلق گرفته بود و داد و کلفت ساخته رفته رفته بجهات مختلف و سبب و دشت اماره گردیده در سینه کور با لشکر بر خاش
جوی زیاده از چند و چون روی توجیه با ذریعان نهاد و نامه خاقان سلیمان بن جندکاه بفرستاده و از آمدن خود اعلام نمود و بخت
در شلقات همدان بی آنکه خیال محاربه و نزاع رویشان در خاطر افروز باشد از آمدن بی هنگام او آگاه گشته از غایت
خاطر متعجب گشتند و عا کر منصوره مالک ایران نشده با معبودی چند که در لای فک فرسا حاضر بودند و بقتال
اعداد شتافت و در اوایل شهر رجب سنه مذکوره در صحرا جالده ران از اعمال خوی با بخت هزار کس در برابر لشکر منصور
روم صف قال آمدست و رویه چنانچه مشیوه و شعاریان است بس و پیش خود را بر آورده و در پنجه حیر ساخته و صد
هزار نیکی و تفنگ اندازد در درون عوایب با فروختن آتش بکار ما بود سلطان سلیم آن قلعه آنستین را حصار خویش
قلب جناحین راست کرد و از نظر خاقان سلیمان بن جندکاه استبلور را چینی اشک ظهور اندر گردانیده و سار و پری
قورچی باشی و دور میش خان شالمور را در دست راست و جمعی را در دست چپ قرار داده و قول میون لغز و جود حضرت

در این یافت و سید محمد که در ملک امر استنظم بود و میر عبد الباقی وزیر و میر سید شریف صدر در قول بودند و لا و ران طرین
پای جلالت پیش نهاد آتش حرب شتمل کردید با حقوق اغلی از لا و ران نامی رومی و شجاعان روزگار بود همیشه در میان
عظای رومی خود ستانی کرده و میکنند که در میان سپاه حریف محارب بن جبر پادشاه نخواهد بود و در اثنای کبر و دار نمودن
بکره اگر محارب در برابر خاقان سلیمانان بسته از صف سپاه بکماله قول هایون شتافته آنحضرت را بسیار زرت خواند
هر چند آن خون گرفته نمودن قابل آن نبود که چنان پادشاه عالیجاه بسیار زرت او التفات نماید اما آنحضرت پر ضای
امرا دولت خواهد داد و سپاه بلا توقع اسب جلالت بسیار زرت او تاخت و شمشیر ذوالفقار آنا حیدری آخته چنان خشم
و کین بآن بی عاقبت حمله نموده که از صولت و سطوت پادشاهان بی خود گشته مجال حرکت نیافت و آن بجز بر روی نبرد
بازوی حیدری چنان ضربتی باور که سرش با یک دست و دوش و دوج و خندان فولادی از یکد یک شکافته بپاره آنچه
یکطرف انداخت غریب از هر دو لشکر برآمد و گریبان عالم بالا بآن دست و بازو آفرین خوان شدند و دلیران هر دو
بر یکد یک ریخته از کثرت کرد و غبار روی هوا تیره و تار گشت خاقان سلیمانان در آن موکه هولناک بنفس نفیس شریف
مباشه حرب گشته کارزاری کرد که ناسخ داستان رستم و اسفندیار کردید در میان رومیه مشهور است که شاه عالیجاه
دو مرتبه بجهت سعادت مژدگان عاده و جبر رانده و بجز عاده را بشمشیر از یکد یک شکافت و چون دلاوران لشکر
تو بپاش براده نزدیک شد نیزگیان و تو بچیان با فروختن آتش بکار مشغول شدند از بسیاری دود و توب و ضربان
و تفنگ عالم روشن تیره گشت و بسیاری از بی پاگان لشکر قزلباش کبی و هم و هراس خود را بر آن دریای آتش و
زده بودند از آسیب تفنگ بجز گشته و در من حیثان سوخته کردید و ناخمد استاجلو که چرنجی بود با بسیاری از طایفه سلاطین
در آن موکه راه عدم پیوند بر میان معلوم گشته بود که قول هایون از وجود پادشاه عالیجاه خالی است با نظرون هجوم
آورده با شتعال آتش بکار و انداختن توب و ضربان بشمار لشکر قول بهم برآمده سید محمد گونه و میر عبد الباقی و میر
شریف درجه شهادت یافتند چون خاقان سلیمانان کثرت عدا و بهم برآمد کی لشکر شاه و نمودند بالفروغ عیان
از موکه تافته از آنجا بدوین آمدند که عدا که تصور را جمع نموده ببار دیگر از روی افتد او استظهار بجار بنبر رومیه
که بنده پادشاهان سلیم بجهت افتخار و مبادت با بده تبریز آمد اما زیاده از شش روز مجال اقامت نیافته از شدت محاربت
فانی بخش و تهور و دلیری خاقان سلیمانان اندیشه نموده از آن جرات و جراتی که بطور آورده بود پشیمان گشته و غم
معلومت نمود و خاقان سلیمانان درین سال طعنا سب میرزا پسر بزرگ خود را که امین جهانداری از مایه پادشاه
نظایر بود و خراسان فرستاده میرخان موصول و ترکان لاه رائق و فائق محاکمت بعد از چند ماه آنحضرت بپای رسید

آورده سام میرزا را با دو برادرش خان فرستادند و انرا ایام آنحضرت مالک حراسان به طاعت امان بود و در شهر تبریز
عشرین و تسعایه ششماه والی شروان روی ارادت و اخلاص آستان اقبال آشتیان آورده با معرفت خود در تبریز
کرده خود را از زمره زندگان این آستان شمرده و صید کرده در جملہ عفت و دمان شروان شاهی پرورش یافته و در ملک
پردکیان تنق محبت در آورده بدین نیکو خدمتیها و لایث شروان محمد و با و مسلم گردید و در شهر تبریز ثلاثین و تسعایه ششماه
عادت قدیم روزگار است با دم اللذات بر ملک حیات آن کثیر و عهد و کفایت از آن تا حق آورده در عالم جوانی
و عین لذات نفسانی که سی و شش سال از درکات زندگانی طی کرده بود و در هر حلقه سی و هفتم تحت سلطنت و کارنامه
و دایره کرده در منظومای نام کلی از جمال براب عالم بقا خرامیده و در روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیاء فخر
شعر و چون سایه خدای جهان او شده از دهر و ظل شدش تاریخ از آنحضرت چهار سپهر نامداریا و کارنامه و کلی
در صنوسن بودند طعناست میرزا و بهرام میرزا از انهمه یکی از امرای موصول ترکان متولد شدند و القاب میرزا و سام میرزا
از جواری مختلفه در وجود آمدند و در ذکر اسامی طعناست زبانه فایده نیست ذکر احوال فرخنده مال شاهجه و خدایه
جنت مکان علی بن آشتیان ابوالقاسم طعناست بهادر خان از زمره شاهزادگان عالیشان شاهجه و جنت مکان اغوز و ارشد اولاد
و الاثر او و شایسته تحت و فیروزی بخت کسری و قباد بود و در زمان خاقان سلیمان خان و صنوسن به طعناست ملک خراسان
سایر احوال امتیاز یافته در بلده فاخره هرات نشو و نما یافت و بعد از آنکه از امیر خان موصول نسبت آنحضرت طواریا سپهر
بظهور آمد از حکومت معزول گردید و آنحضرت ربایه سریر علی طلب فرمودند و در خدمت والد بزرگوار مغزو و کرامی
کر دیده و در بدایت حال آثار سلطنت و پادشاهی از اطوارهای او نشو و نما و او را در ظل الهی از ماضیه میوش
لامع و هوید ابو و بعد از مدتی خاقان فردوس مکان قامت با استقامتش بطراز کسوت سلطنت و پادشاهی
آراسته گشته و رسن بازده شاکلی حکم ان اید یام کم حق تو دالامات الی الیها مسند نشین او رنگ شاهی گردید و بتوکل
که در باوقی ایمانی شد و ظل تاریخ وفات خاقان سلیمان خان و جلوس هیولان سلطان سلاطین نشو و نما تاریخ شاهزادگان
شکوه همیعل آنکه چون مهر در نقاب شده او شد از دهر و ظل شدش تاریخ سایه تاریخ آفتاب شده و دیگری گفته
شاهی که جو خوشید جهانش بهین بنزد و در غایت از روی زمین تا تاریخ جلوس آنکه شیر کین از خود و در ملک شد و در
جنت طعناست اخلاص حسن اعتقاد حضرت شاه ولایت بنامه محرم اسرار الی مع او خود را بنده شاه ولایت سپهر
انفاقات حسنه بنده شاه ولایت طعناست تاریخ جلوس جایوش شده خاتم فرمان واجب حق او غناش بدین نقش
مختتم گردیده و آنحضرت پادشاهی بود درین دار شریعت برود و شهراری بود و محدلت برادر او کبسته موبد بتائیدات الهی

و موفق بتوفیقات آسمانی و دانش آموز خود پروران نمود کار خلاصه تاج ممت و چهار در مکت و دانش از ارسطو و اسکندر
و در آئین جهان داری از جم و کسری در پیش در اوایل ايام سلطنت و فرمانروائی آنحضرت میانه امر و ارکان دولت حجت
و کالت تعصب و بیابقت منازعت پدید آمد و بخت اقبال و جدال گردید هرگاه یکی از عالم درگاه و امر از ریش سفیدان
دولت خواه مثل دیو سلطان رولو و فارسیجه سلطان استاجلو و جوهره سلطان لکومنگش امر و کالت و صاحب
اختیار امور دولت بودند آنحضرت بکثرت حدیث سن از ساز و مجادله امر و تلاش امر و کالت در مقام تعال
در آمده و وجود شریف خود را از شر اشرار صیانت می نمود و چون نهال طوبی مثال اقبالش در حین دولت پاکشید
بر بزرگ شد و تمیز رسیده بناید الهی و بنات رای صایب و قور دانش و عقل کمال امر و صاحب داعیه و کمال
خود رای را بکس نه پراز میان برداشته بنفس نفیس منکمل مقام سلطنت و فرماندهی گردید و غنچه مرادش در گلشن همیشه
بهار کامکاری شکفتن آغاز نموده شقه لوی جاکشایش سر بفلک افراخت اوصاف حمیده آن برگزیده الهی
از خیر احصا پر دست و تحریر شمره از ان بار قام قدرت بنان کاتبان دارالانشای امکان افزون تفصیل و قانع زمان
دولت از چند سعادت بودند و بیان محاربات و تخیر مملکت و بلاد و دیگر حوادث عظام که در زمان فرخنده نشانی
بنظر آمده حسن یک مرحوم و روح اروم بود که تا بی که در زمان آنحضرت تالیف نمود و با حسن التواریخ موسوم ساخته
و مرقوم ملک بیان گردانیده و در حقیر قابلیت تحریر آن نیست شوق به ستانم بمجل شاهی که در و نیت قدردانم
چه نویسم شای دانش که یکی از هزار توانم و چون در سویی ای خاطر تسوید و قایع زمان دولت اید چون حضرت شاهی
نخل آلهی است و عذر واضح دفع اطاعت بنا بر آنکه این نسخه عالم آرا از شرح حالات آن شهر دیار جهان پرا بکلیه
خالی نبوده باشد کیست خامه عباسی جامه بقدر الطافه در شمار سخن برای تکاوی می نماید القصد آن هرگز و اینده جا
و جلال بناید الهی و نیروی اقبال و راه صایب خود کمال با وجود خور و سالی و کثرت عادی و قلت انصار از غدا
در خطیر سلطنت و فرمانروائی کاینی پروا نموده و بنوعی ننگ و استقلال یافت که هیچ آفریده را از فرمان اجبار و
مجال تخلف نبود و از نیت درست و حسن اعتد و در ايام جوانی و عین لذات نفانی بتوفیقات آسمانی توبه برانغب و مال
گشته زبان را از انکه طبع توبه الی الله کویا ساخته از صمیم قلب از جمیع مناهی توبه فرموده و در کل ممالک و بلاد و خلایق
از ممالک پیرا مشرف ممنوع شدند احوال عباد الله و صلاح و تقوی و پرهیزکاری گرانیده و بنوعی ترویج نویسنده
و امر ممنوع و نهی مکرر میبانه فرمودند که قصه خوانان و مکر که ان از اموری که درو شایسته بود و لعب بوده باشد
ممنوع گشته از برکت حسن اعمال زمان دولتش امتداد یافته بجاه و چهار سال در دولت و اقبال گذرانده و زود

لواای دولتش بلند تر میگشت و عالیشان و ظلال یافت و متناهی شدن سود و تر بود و محاربانانی که آنحضرت در ایام جنگ با
با عادی سدی داده جنگ تمام کرد و آغاز جلوس جایون با عید و سلاطین و از یک اتفاق افتاده و بطرف و نصرت
اختصاص یافته اند مشهور عالم و مذکور السند و افواهی آیدست تبیین این مقال بر سبیل اجمال آنکه بعد از واقعه ای که
سلطان پادشاه شرق و غرب تصور آنکه ملک ایران را صاحبی نیست هر دو طرف طبع در محاکم عجم گردید و اول سلطان
اوزبکیه مقدم ایشان کو بجنگی خان پادشاه سمرقند و تا شکند و عید از خان و الی بخارا بود با سلطانان خور و دکان
هشتاد و نه هزار و یک نفر و چهار که در شب تار چشم مورد ضرب تیر بار کرد و بر یکدیگر میدخستند از ترکستان و
باور اندر روی هفت تن خراسان آوردند و این معنی غافل افتادند که شوخاک را آن جهان از تجارت منکر شود
که درین کرد و سواری باشد شاه جنت مکان باغی که اخلاص کزین ظفر نشان قزلباش بخرم مافدا آن کرده بود
توجه بخراسان نموده با پیست و دو هزار کس از جنود و ظفر و دو ولایت جام و در برابرش که انجم خوسف قتل است
قدم در مو که کارزار نمادند و در بخشیده عاصی محرم الحرام سنه خمس ثلاثین و تسعایه میانه این دو کرده و زخمی و جانی
دست داده که سپهسالار فلک نجم تیغ خون آشام از کف کنداشده کشت تیر چندان تعجب کردیش و زخمی و جانی
پرخاشجوی ناز سوی و کرد و از یک کینه جوئی نه کیو و ایران اهل دغا، ز سوی و کرد و از یک کانه نهادند چشم کین
رو بهم و دیدن جنگ از پیش و کم ز بس کشته پشته شد بدید و اگر آنجا زور کیتی ندیدند و در آنروز غلبه از جانب
کینه جوی و قوی یافته پراکنده کی در میان لشکر قزلباش مدوی داده اکثر اولهیان لشکر تار و مجزو و علامت لشکر
در سپاه منصوره مشاهد نموده راه اندام پیو و ندان شاه جنت مکان بجا و نت جنود غنی امیدوار بوده با سه هزار نفر
از قزلباشان بهرام اشقام و خواص از اعیان لشکر بلندی برآمده شب در آنجا نزول نمودند و در عالم رویا
مشاهد فرمودند که حضرات عالیات چهارده معلوم علیه السلام آنحضرت را بطرف و نصرت نموده دادند صبح روز
جمع یازدهم ماه به کور از کمال و فوق و حسن اعتقاد و وفور شجاعت و دللوری که از اجداد کرام عالیه مقام میراث
که کین بر اعدا البته از روحانیت سلطان خراسان استمداد فرموده و همون انفعال شرع و وسع کسی در کار گیرند
که بوسه بر لب شمشیر آید از زنده عمل نموده قرار دادند که عی که منصوره به بیت اجتماع بران محاذ و حمله نموده
علم عثمان اشهب تیر کام باز کشند و بخیر تیغ شمشیر خونریز به دست نبردند یا بر مراد بر سر کردند و نهند پای خرم
در صحنه کشتن سر بدین خرم درست و اندیشه و اب متوکلا علی البهرای جنود غنی از آن بلندی برآمده و نبوی
که تمهید یافته بود شمشیرهای مصری افته و سپه پای فراخ دامن بر سر کباب دشمنان افتادند فدائی و از خود ایران

زده سه هزار شمشیر صاعقه کرد و یکبار فرو داد و زنده و بطرفه العین قریب پست هزار کس از آن گروه اسبوه نصیب شمشیر الماس
فعل قتل و مجروح گردانیده بر خاک ملاک انداخته جنود او زبکی از صولت سپاه و ضرب پی در پی شمشیرهای ذوالفقار آثار
غازیان زخمی و بیهوش برآمده شکست بران لشکر شہار اقامه و پراکنده گان لشکر قزلباش که چون نبغت الغش پراکنده و متفرق
بودند بعد از یاس و تلامیدی بفتح و ظفر امیدوار شده تریا شال جمع آمدند و تا آخر روز کشتش و کوشش قیام نمودند
و سلاطین او زبکی آید الغار پر خو خوانده تا بخارا عنان باز کشیدند و شاه مجاهدت مکان بجاده و لشکر الطان الهی قیام نمود
بعد از فتح مبین شرایط و آداب زیارت روضه مقدسه ملک اصرام حضرت امام ثامن ضامن معدود و مستند فی البصیرت
بارض طوس او نمود و و اشطام محام آنولایت را از شعاع آفتاب مثالش منور گردانیده عنان بهبوب مرا حوین طاق
داوند و بین الجهور مشهور است که بنحیه غازی و عین فراری از قوجان و و چاندند و طوپوزی در دست داشته بر خود و
گفته از آسیب آن سامان قشوری یافته در میان عوام بپیکر مشهور و معروف گشت اما عید اند خان نوعی شریفه جمال
عروش ملک خراسان کشیده بود که اصلا قطع تعلق از آن نمیتوانست کرد و مکرر از دست غنیمت بکوب هایون لشکر خراسان
کشیده بهمار به امر او محاصره قلاع سپرد وخت و هر یک که رایات ظفر آیات جاو و جلال به انصوب و حرکت می آمد تا بقتل و شانه
با و را اندر میرفت بکمر تبه تا دو سال در قلعه هرات بهرام میز را و غازیان تکلور را محاصره نموده اکثر محال خراسان را متصرف شده
شاه جنت مکان اجمت آواره آمدن سلطان سلیمان و سازنده رویان فرصت رفتن خراسان بود و عاقبت از آواره
وصول بکوب هیون ترک محاصره کرده بطریق بهار راه و از پیش گرفت بنحیه خان مردی شاعر بنحیه و صاحب طبع بود و زبانی
که خواجہ امیر بیک تبریزی مشهور با میر بیک سردار وزیر خراسان بود و بنحیه خان خراسان آمده این قطعه گفته نزد امیر بیک بشنید
مقدس و ستاد قطعه ای با و اگر با بل خراسان که زکنتی زنهار عرضده و برایشان پیام داد و آنکه در روی قهر بگو آن گروه را
کی گفته کینه خواه شما خاص عام را بر کوی خواجہ که طبع از جهان بیرون را از نو که گشت مسمنه عالی مقام ما خواجہ که مرد قابل
و سمند ان و از مستعدان روزگار بود این قطعه را در جواب بنحیه نوشته و ستاد قطعه ای مدعی مکر بنحیه ای که میرسد شاه ستاده
شمت جم اصرام ما باشد جواب دعوی خالی که اندر دهنده بنحیه ز شرفا فطشیرین کلام ما بنحیه ان بود و کشته نازی سنی قتل
کایه بیکلوه سده و سنو خرام ما به مجلا بنده سال اهل خراسان از آمدن بنحیه خان اسودکی انداختند تا که از حضرت خراسان که
بزیارت و سیر بلالان جان داده به عالم عقبی شتافت و از جانب غری سلطان سلیمان خود کار و دم که هست بنحیه ملک علم
چار مرتبه باین خیال محال لشکر باین دیار کشیده هر مرتبه شاه جنت مکان بنده بر مایه دفع شد آن دشمن قوی کرد و بلای
مقصود باز میگشت مرتبه اول در شهر سنده امدی و بر بعین و تعایه که رایات منصور شاهی جنت دفع فتنه بنحیه خان بهشتی

برام میرزا و محسوران هرات بخراسان توجه نمود و بودند بجز یک اولاد نکلوا میرزا امیر الامرا و از پایگان که در سنده اربعین حج ستم
از زمان جمیع موکب هایون شاه یابی شده بروم رفته بود باغواهی ابراهیم پاشای وزیر اعظم تنویرا و از پایگان گشت
و از تبریز و میاج که رفته باسلطانیه آمد هنوز اول محرم بود که جنود سرانجام آورده در سلطانیه برف غلیم باریک
از مردم روم در زیر برف مانده از سرما ملاک شده یکی از شعرا درین باب گفته باغی رفتم جو سلطانیه آن طرف چنین
دیدم بسیار کشته بی کور و کفن گفتم که کشت این همه عثمانی با دود از میان برخاست که من درین سفر منظر سلطان
والی کیلان به پس که همشیره شاه جنت مکان را و جباله نکاح داشت و نقش مخالفت این دولت بر لوح خاطر منگشت
تا او جان تبریز استقبال لشکر و سپه نموده بلازمست سلطان سلیمان رسیده چندگاه در موکب سلطانی بود و درین اثنا
نصرت آیات شاه از خراسان خود نموده بکده و ابر بر رسیده بود سلطان سلیمان از پای اقامت مست شده کوچ کرده
از دود و در جزین که رفته از راه کردستان بطرف بغداد رفته طایفه نکلوا که در ملازم محمد خان شرف الدین غلام
بند بودند باغوا اولاد و غارنجان نکلوا که در آن ایام قرار نموده و بر و میان پوسته بودند حرام علی کرده اظهار
سلطان سلیمان خود و قلعه بغداد را با و دادند و محمد خان که مرد صوفی کجک و دشمن بود و با سپه خود از اقربا و خویشان جمعی
نیک اندیشان نکلوا مخالفت قوم اختیار کرده از بغداد بیرون آمده از راه خورستان بلازمست شاه جنت مکان آمده و او را
یکجستی بایالت دار السلطه هرات مغرور و سر بلند کردید و منظر سلطان در مقام مراجعت سلطان سلیمان از اردو می
خایب و خاسر جدا شده و کیلان رفت از خوف و وحشت پادشاه نافذ فرمان در ملک میراث اقامت نتوانست نمود
مدکشی نشسته بشروان رفت و شروان شاه بد و لشوای شاه جمهاه او را گرفته بخدمت اشرار گستا و عاقبت و رسید آن
تبریز در قفس آهنین بانش قهر قهرمان زمان سوخته کردید و القصد در ازستان سلطان سلیمان در دیار ریشه
کرده در سال دیگر مرتبه دوم باغواهی غارنجان نکلوا بدین ولایت آمد و بیلده تبریز رسید شاه جنت مکان خلعت ان
حوالی سوخته از ضرر و عهده اند و اثری نگذاشت و صلاح زو بروشن در محل محاربه ندیده و منوجه همدین شده و سلطان
سلطان از قلعت آذوقه تاب توقف نیاورده باز گشت مرتبه سوم باغوا و تحریک القاسم میرزا بدین دیار کشیده
تا ببلده تبریز آمد شرح این واقعه بر سبیل اجمال آنکه شاه جنت مکان با برادران و فرزندان در کمال اخم و عداوت و مهربانی
فرموده هر یک را بکومت ولایتی نصب نموده چندین سال در سایه طوفت و اشتقاق انصاحب اقبال بوقت اقبال و
اعتبار کار ما بودند و القاسم میرزا را از همه برادران دوست میداشت و لهذا بر تبریز و انشاهی خود و مساجد که بکومت
ملک شروان قیام داشت بجهتی ظاهر با فساد چند نفر مغرب سر از حبب عصیان لغزان بر آورده و گردن از بلده فرمان داری

سجده شاه جنت مکان جمعی امرا و رئیس سیدان دولت قاهره را بر سر خوان نزد او مستاده مشور عاقلست بمی بر نصایح
مشفقان با هم او غرضه دریافت و او قسم یاد نمود که من بعد از عاده انحراف نورزیده و طریق متابعت ثابت قدم
باشد و بعد از مراجعت امرا خیالات فاسده و بخار نخوت بکلیخ و داغ راه داد و خطبه و سکه بنام خود کرد و شاه جنت مکان
جمعی از امرا را نیز بر سر او فرستاد تا ب مقاومت نیاورد و بهانه غرای هر کس با لطف رفت و از آنجا بگذر رفت و اگر کسی
بخدمت سلطان سلیمان پوست و پهنان واهی و اقاول کا زبده نور با بدن ایران را غلبه سخت سلطان سلیمان
بتصور آنکه بوسیله القاص میرزا جنود و قلباش بطرف او میل خواهند کرد و دیگر غریمت بر سرش بموم کرد و القاص سب
با اولاد لکلو پشتر فرستاده و خود متعاقب و حرکت آمده تا ببلده تبریز رسانان باز کشید و شاه جنت مکان صلاح و حکمت
پشتر از دور و در میانه از سیواس تا تبریز تمامی غلات و علف صحاری را سوخته و از ذخیره و ماکولات دران دیار انار
نمانده بود چون سلطان سلیمان به تبریز آمد زیاده از چهار روز توقف نمود و بطل ارتحال گرفته مراجعت اختیار کرد و بگو
فخ خال با عی کر اقبال تعاقب رومیه نموده دست بردای نمایان بنمود و در سلطان سلیمان از حد و اتولایت
القاص میرزا را با جمعی جنود رومیه بطرف امدان فرستاد و اما شاه جنت مکان در انسال از آذربایجان تا صحرای شوش
آن دیار را سوخته و ویران کرده و دیار از آبادانی آثار نگذاشت به نیت سلطان سلیمان سال دیگر نتوانست
و بفر دولت خویش بازگشت اما القاص میرزا بهمدان آمده و فرزند ان بهرام میرزا که در آنجا بودند بدست آورده و تا اهلک
اصفهان رفت و بهر شهری که رسیده در قلعه برویش بسته در هیچ جا مجال بودن نداد و با هیچکس نتواند ساخت عاقبت
از آواره و مصلوبک عیون مترزل گشته از اصفهان باز گزیده رومیان از موافقت او و کثیر از متعاقب ترک جنگ
مایوس گشته از وجدا شدند و او از قم بجانب شیراز حرکت و از آنجا بشوشتر رفته و از شوشتر فوجا و رفت رومیان چون
دانستند که از و کاری بر نمی آید و وجود او دران ولایت شورش و فساد است و در مقام دفع او شدند و او از بغداد
بالکای اردلان آمد و رومیه لشکر بر سر او فرستادند و او منهدم گشته نزد سرخاب سلطان اردلان بقلعه مشید رفت
و از امدان بهرام میرزا و امرا بر سر او فرستند از سرخاب سلطان شافع خود ساخته استند مای عفو کنان خود کرد و بخت
سرخاب سلطان مر قاضی اعظم شاه نورالدین محمد اندیزدی که شورش و اهرش بود رفته او را بجان لمان داده و او را
سر خجالت پیش انداخته خبر فرزندکی دست آویزی داشت شاه جنت مکان او را بقلعه قهقه فرستاده و در آنجا محبوس
و از شامت اقبال او بام میرزا نیز بی اعتماد شده و از دزدی اعتبار افتاده بالاخره مکان نیز در قلعه قهقه قرار یافت و عمر
هر دو را در راه دور میر که داشتند دران قلعه سیری گشت مرتبه چهارم با غوای سکندر پاشا که حاکم از زن الروم بود و او

در آن سرحد اظهار جلالت بود و کراف میرود و با خدمتستان اقبال استیانتی بای او بانه پسلوک مینمود
تا آنکه تنبه و گوشمال او بر ذمت محبت لازم گشته لشکر بر سر او فرستادند و در حوالی شهر فیما بین محارب عظیم اتفاق افتاد
فتح و نصرت قرین حال اولیای دولت قاهره گشته اسکندر پاشا شکسته و مغلوب خود را بقلعه انداخت و جمعی
کثیر را از رومیه برخاک هلاک انداختند و سلطان سلیمان باغواي او بار و کیر لشکر بدین دیار کشید و شاه جنگ
بمضمون اطلب خدمت با او جان عمل پیش آورده قطعات در اردوی رومیه شیوع یافت و سلطان سلیمان از
فقدان ماکولات از پنجهان پیشتر نتوانست آمد باز گردید و در هر آمد و رفت جنود قرباش دست برداری نمایان
کرده محاربات عظیم با پاشایان و جمعی که مقدمه الحیش و هر اول بودند وقوع می یافت و اطراف و جوانب بدو مخفی
اعطاء نموده فوج فوج و کر و کمره که جهت بست آوردن ذخیره از اردو بیرون آمده به طرف میرفتند و از دست
سبازان جنگجوی و جوانان رزم خوی قرباش را عدم میبوده اسب ویرانشان نصیب غازیان میشد و مجملاد و مرتبه
جمعی کثیر و جمعی غفیر از جنود رومیه طو شمشیر و دهن تیر به اردان موکب جایون شاهی گشته تلف و نابود میشد تا آنکه
سلطان سلیمان از آمدن بی فایده و دلگیر گشته بصلح راغب گشت و از جانبین الیمیان آمد شدند و عقد مصالحه فیما بین
انفقا و استحکام یافته سفید و سرحد قرار یافت مستعدان عجم تاریخ مصالحه اند کور را الصلح خبر یافته اند و در رشته غلات
اشطام داده اند تاریخ منسی اقبال درین گفته ویرنه غلظه انداخت که الصلح خبر تا بعد از وفات سلطان سلیمان پیش
سلطان سلیم ثانی بیست و نه سالک سالک مودت گشته شرایط مصالحه و چنان مرعی و سلوک داشت و بوبعد از
شش سال از ایام سلطنت بعالم بقا شناخت و سلطان از او پیشتر تقایم مقام پر گشت و او نیز تا آخر ایام حیات
شاه بخت مکان بشیر ایلچیان غلبه نموده اما بعد از ارتحال شاه بخت مکان در زمان نواب سکندرشان نقص عهد و چنان
کرد و تفصیل آن قضایا در محل خود از ساعت بخت اموست بالبله در زمان حجتیه شان آن سلطان سلاطین نشان
و بادشاهان عالیشان و سلاطین دوران بر حسب تقدیر و اقتضای زمان در گاه کیوان اشتباه پیش آمده بمعاشرت
و مظاهر آنحضرت بنیل مرادات غایز میکردید و در مجلس حوائقین دوران که بخدمت آنحضرت رسیده پادشاه مرحوم
مفقور محمد جایون پادشاه ابن محمد بایرا بن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابوسعید کورگانت که جد و دودگم بار و غزین
و کابل و نیشان و نیکال و اقصی ممالک هندوستان پادشاه و فرمان روا بود از حوادث روزگار و طواری بکلی و تمام
بی اتفاقی برادران و نافه فی شیرخان افغان که پایه نوکری گشته ملازمانش داشت شکست خورده و در هند وستان
مجال اقامت نبافته بی سرو سامان بولایت سنده آمده و در آنجا نیز از معاونت امراء افغان اولاد امیر و النون

اقامت نتوانست نمود و قند با آنه مسکری میرزا از برادرانش که حاکم قندار بود دوستی میرزا کامر را برادر دیگر که بجای
معاند بود در مقام کید و عناد در آمده او را بقندار راه انداخته بجانب چارک کار محصور آمدن ایران و توسل حسین شاه
جنت مکان دانسته با پادشاه نواز امر او ملازمان و خدمتکاران اردو و احوال و افعال برجا که داشته از راه چول بخراسان
در عراق بلاقات حضرت شاه مجاهد خنت مکان فایز کردید معظم امر او خواص ملازمانش که با آنجناب طریق وفاداری
پموده بودند پیرامان بهار لوی ترکمان بود که بعد از واقعه غده و آن و اندام سپاه میر محمد و کتب و کتب و کتب و کتب
افتاده بحسب خدمات لایقه در آن دو دمان به مراتب علیا ترقی کرده و در آن هنگام مرتب امور دولت سلاطین
بود شرح آمدن آنجناب را بایران و اشتقاق و عهدیهها که از حضرت شاه جنت مکان نسبت بان پادشاه عالیجا
سمت ظهور یافته و مبالغهها که در توقیر و احترام آن خلاصه و دومان تیموری فرموده از مضمون فرمانی که بجهان
شرف الدین اغلی نگه حاکم هرات قلمی شده شیخ ابو الفضل و کتبه بارک مولف تاریخ اکبری صورت آنرا بجنس در آن
مجموعه لطیفه ثبت نموده معلوم حکمان کرد و القعه آنحضرت بعد از انقضای ایام معاشرت و مصیبتی متوجه سلطان
و سرانجام اسباب فرستادن آن شهریار بلند مکان کشته خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه چو نایب خاصه و
باحتاج هر کارخانه را با سایر نوجویات و اسباب سلطنت جهان پادشاهی بوجه لایق ترتیب یافته امر او ملازمان
به تشریفات فاخره و انعامات و افزونه نواخته اردوی آراسته و پیراسته جهت آن جناب کمال یافت و از شاهزادگان
نامدار سلطان مراد میرزا با بوقاق خان قاجار الله و جمعی از امرا معتبر و قورچان خاصه و غیر ذلک مجموع و وارده
بودند بکوچک ما موکشته در مرافقت آن پادشاه مجاهد روانه شدند و فرمان قضا حریان صد دریافت که امر او لشکریان
تا در ملازمت آنجناب باشند امر و نهی او را ثانی امر و نهی پادشاه و مرشد خود دانسته که موثر از اشارت جایز نشین مختلف بودند
و آنجناب در سلیاق سوزن الهی منت اشرف جدا شده تا در سلطنت تبریز سیر فرموده و از اینجا غایت مقصد نموده
بجهت نیارت روزی مقدمه حضرت سلطان الاولیاء در الله شادار و بجل تشریف برده از راه غلغل و طارم سیرکن
روی توجه بخراسان نموده بنامه نامه امر او لشکریان پوست و پهن موافقت و دوستی این دو دمان حکما
مکان و موافقت بنود سعادت نشان بطلب ارجمند فایز گشته در اندک وقتی به مراد در انفاق سرشت نامهربان تسلط
یاخته سیرکنان محاکم کابل و بدخشان را در بقعه اطاعت آورده لوای ملکستانی بجانب هندوستان فرار کرده کامیاب
دولت گشت شهر آمد از هند جایون بعد حضرت شاه طالع سعد به پهن بخت جایون شکسته تفصیل این حالات به جمیع
بکتاب احسن التواریخ جن یک موخت از سلاطین جنگیزیه حاجی محمد خان که از شراد و الیان او رکن و خوارزم بود بخت

ساعت اقربا و بنی اعمام چه گاه عرش شهباه آن خسرو فلک قدر ملک احرام آمد به توجیهات کوناگون شاهانه بنی
مؤثر و مختار گردید و با آنکه بیامین صداقت و دوستی این دو دمان سلطنت نشان بملک موروث رسیده و در
اقربا و بنی اعمام رتبه بزرگی و سر بلندی یافت محمد قلی سلطان بهر خود را بخدمت آنحضرت فرستاد و تا آنرا بایم حیات
شاه جنت مکان طریق صدقت و دوستی سرعی داشته بین الجانبین ابواب سل و رسائل مفتوح بود و همچنین
محمدخان والی سروشا میمان و دین محمدخان والی نسا و اپور و وزیر محمدخان حاکم بلخ و ککن قرا بهر گاه سلاطین شاه
توسل حبه بانعامات و افزایدن شاهانه و کرامات متکاثره شاهانه مخصوص میگشتند و در شهر سنده مستبج تعایبه
سلطان بایزید بن سلطان سلیمان خوند کار و روم بابر و درش سلطان سلیم نزع نموده در زمان دولت پیرانگار
خروج نموده مدعی سلطنت شده سلطان سلیمان که بر سنده سروری و سر بر قیصری ننگ داشت لشکر بر سر او فرستاد
و او در رقعات و اما سیه بالشکریان پدر و برادر جنگ کرده مغلوب گردید و با چهار سپه و دوازده هزار کس از پاشایان
و نیکوچران و سایر عساکر رومی که بر سر داشت احوام ملازمت شاه جنت مکان بسته در کمال شوکت و اجلال آید
آمد شاه جنت مکان از دار السلطنت خروین حسن یک یوزباشی بهشتا جلو را که از زمره ارکان دولت قاهره بود
اعتبار و اقتدار مخصوص بود با استقبال او فرستاد و او تا بلده تبریز رفته با اتفاق میرزا عطاء الله اصفهانی وزیر
آذربایجان منزل بمنزل نزل و ساوری او و اچیش بر وجه لایق سرانجام داده بانوار و احترام بقزوین آوردند
و شاه جنت مکان در میدان سعادت آباد قزوین جشن عالی پادشاهانه و محفل متعالی خیره انداخته با قیصرزاده
ملاقات کرده چون سلطان بایزید اعتقاد درست و نیت صافی نداشت و آثار حیل و خدعه و کید از ناصیه خویش
نمایان بود لهذا ازین دو زمان کرامت نشان مطلوب خود نرسید و شاه جنت مکان از چند جهت و بر مقام حیات
و اعداد و اعانتش در نیامد مول آنکه با سلطان سلیمان پدرش مصالحه اتفاق افتاده ابواب کلفت و نزع
شده بایمان مغلطه تا کید یافته بود و او مخالفت پذیر نبود و معاونت او موجب نقض عهد و میثاق بود و آنحضرت
بر حسب کرمه و الا تمقنوا الایمان بعد توکید با عهد شکنی نمیفرمودند و دیگر آنکه قیصرزاده بسیار بزرگ منش و تکبر
و مقبوض و سر و اختلاط بود و از عقل و دانش دور و از خردی بهره و مجبور بود و در چنین حال چه کبر و تحقیر
شمار خود ساخت اصلا از شیوه خردی و تعلق و چرب زبانی که در هنگام ادب و نهایت در کار است بهره نداشت
مع نه آنحضرت شاه و الایمان آنچه نهایت مردمی و همان نوازی بود بجای آورده دقیقه از وقایع تعظیم خدای
تکرم فرموده گذاشت نکردند و زبانه از جایون شاه در توقیر و احترام او مسالنه فرمودند و از ادب خاطر اشرف

بدان تعلق گردیده که میانه او و پدرش اصلاح کرده زوانه کو یا خود گردانده نامه محبت امین دوستانه سلطان سلیمان
و التماس نمود که او همیشه معاشر و صحبت بودند تا آنکه خست باطن خود را اظهار ساخته و با خواص خود مواضع نمود
که در حین صحبت تنها فرصت نموده عیاد با نامه تسبی بذات مبارک میون رسانیده اگر توانند در عراق قلعہ فایم کرد
و ای حکومت برافزایند و الا خود را به ارالمز و کیلانات انداخته از میان جماعت یقین ترکانان استر با دی بطرف عوچیه
عرب محمد نامی از خواص ملازمان او بدین مواضع جالانہ انکار نموده روزی در باغ سعادت آباد قزوین مجلس آراسته
بر فوجی از امر و اعیان در گوشه از آن باغ بهشت نشان طبع الطمه الوان و صحبت کلر خان مشغول بودند شاه جنت مکان
سلطان بایزید و جمعی از خواص ملازمان او در آن باغ خلده آسا خلوتی آراسته و فوطهای زرین تار باخی بر میان بسته
به نفس نفیس در کمال فرح و انبساط الطمه و اشرب بر ترتیب میداد عرب محمد که خود را با آنحضرت رسانیده از کعبه و عذر آن
عذر خبردار گردانیده و شاه جنت مکان از مواضع و میان آگاه گشته از آنجنم بیرون رفته بهانه صداع در آن مجلس
پایانده سلطان بایزید ازین واقعه مستشو گشته همان شب عوب محمد را که بآن راز سر بسته زبان کشوده بود و بغیر آورده
به بنجمت پرده از روی کار افتاده عاقبت بخوانخال و سوی کردار گرفتار کرده دوسه مرتبه از جانب سلطان سلیمان
مسئله مثل علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقایی چاشنی کبر باشی بطلب او آمدند و حضرت شاه اعطاء فرمودند بالاخره
خبر و پاشا که از پاشایان معتبر و آنکه در آن دولت آل عثمان بود آمدشان جنت مکان او را با چهار پیشش صحیح و سالم
بخبر و پاشا و فرستادگان پر سپردند اما ایشان بفرموده سلطان سلیمان بقطع رشته سعادت هر پنج نفر برداشتند
بجای آنکه از مرده عثمانیان تا به این واقعہ عبرت افراست که با سقا طنج قلع و ستین و تمایه است و آنحضرت و عرض کرد
ایام سلطنت سی سال بلکه تجاوز در آداب مملکت داری و دفع عادی او بیکه و رومی و غوامی که جستان و تفسیر شوند
و سفرای خراسان پرواخته بفر از زودات و منافع امور فروری و در و از سلطنت قزوین رحل اقامت انداخت
و چست و سه سال از مقام خود حرکت نکرد و محاکمی که در خوره تخریب کشیده اول ولایت شروانت که در وقت با وانی
از کجهای فارونی نشان میداد بعد از فوت سلطان خلیل صحت و الانست بدان مصروف و کشند که آنولایت کثیر المنفعت
از دست غمروانیان سباع سیرت بهایم سیرت اشرف نمایند بدین غریمت نهضت هابیون با نولایت اتفاق افتاد
شاهنشین که دارت ملک شروان و در آن هنگام دست افزار شروانیان بود دست آورده آنولایت را بفرست
غازیان خون آشام اشرف نموده قلاع رفیع آن مملکت را بجن سبی و در بر مفتوح گردانیدند ایالت و دارائی آن را در
حال شهزاده نادران القاسم میرزا تعلق گرفت و بعد از ظهور عصیان و طغیان او بعد از آن خان و له خان محمد بهستان طلبو

که بفرست معاهرت این دو دمان سرافراز بود و توفیق یافت چند سال نایز به شورش و غوغای سپاهیان شروان افروختگی
داشت و بشیر ابدار غازیان نصرت نشان شکین یافته تمامت ولایت شروان و شکی و باب الابواب طبرستان و تحت
تصرف امر اعظم قریب باش قرار گرفت و حکام و اعیان سر بر ربه فزاینده داری در آورند و دیگر ممالک کیلانات
که در میان و ایان کیلان انقسام داشت و اعیان کیلان بیهوش خود را از شر او بحق نبی غلی بنیاد و علیه السلام
شمرده بولایه اسحاقیه مشهورانند مظفر سلطان که در آن هنگام ملک موروث بود با آنکه معاهرت این دو دمان
سرافرازی داشت سر از طوق فرمان برداری چیده و در سالی که سلطان سلیمان خون کار روم بسلطانیه آمد چنانچه
در طی احوال آمد شد رومیه سمت تحریک و سبق تسلیم یافت مظفر سلطان از کیلان آمد و با خون کار روم ملاقات نمود
انظار دو لشواری که بعد از آنکه سلطان سلیمان کوچ کرد و مظفر سلطان از وجود او جدا شده از شامت این عمل در کیلان
اقامت نتوانست نمود از راه دریای شروان رفت سلطان خلیل والی شروان حمایت او را در حوزه قدرت خود
حسب فرمان قضاچریان او را گرفته بدرگاه عوش بشتباه فرستاد شاه جنت مکان او را در قفس کرده با نیکو نرین
دو مناره مسجد حسن پادشاه واقع در صاحب آباد تبریز او نیمه آتش تهر سوخته مملکت او را بسلطان حسین بنده خان
که والی کیلان بیهوش بود نامزد نموده و خاقان احمد برسلک فرمانبرداری متقیم بود و کل کیلانات او تعلق داشت
و سلطان حسین ازین عالم رحلت نمود و از خان احمد بعضی حرکات صدور یافت که مرضی طبع اشراف نبود لکن این امر
صله رحم ارباب و خاطر اشراف با حیا و سلیله اسحاقیه تعلق گرفته جمشید خان نواده مظفر سلطان را که سلطان محمود خان
پدش خواهر زاده شاه جنت مکان بود بر تبه والای معاهرت و لقب ارجمند فرزندی سر بلندی داده بایالت ولایت
موردی موزکر دانیدند و معصوم یک صفوی را که وکیل السلطنت بود با جمعی از امرای او را که منصوره بر سر خان احمد
و معصوم یک بعد از محاربات و قتل بسیاری از سپاهیان کیلانی او را بدست آورده در باغ سعادت آباد فرودین
بنظر ملایون در آورده و در اول حال او را بقلعه قهقهه فرستادند خان احمد در مقابل و شاعر چفته بود و بغایت کز اندید
تاب بجای قلعه قهقهه نتوانست آورد و این باغی در سلک نظم در آورده و در دو فرستاد باغی از گردش جریح و از گریه
فرزور زمانه چن که چون با قهقهه چون صبحی شب روز در قهقهه ام و یک خون میگرییم یکی از طرفای که دو بی حلی
در جواب این رباعی گفت باغی آن روز که کارت حکمی قهقهه بود و ذریای تو را می سلطت مدیده بود امر فرودین قهقهه
با که یلبازگان قهقهه را نمیدانست این قهقهه بود شاه جنت مکان از آزار او خبر یافته او را از آنجا بیرون آورد و تعلق باطلی
شیراز که وسعت تمام داشت و هوای مرغوب با چند نفر خدمتکار فرستاد و لباس و اطعمه و آنکه به بقدر احتیاج تعیین نمود

ملک کسلان به پیش پادشاه عظیم القدر عظیم یافته تا آخر ایام حیات شاه جنت مکان در تصرف و ولایت کرد
کاخ و کاریل است چندگاه شاه جنت مکان نوای کر جنتان می پروخت الموند خان والی کاخ اطاعت نمود و خیر
و باج و خراج بر دست خود گرفته پس خود عیسی خان را بلا مرست شرف فرستاد تا آخر ایام حیات شاه جنت مکان او بکند
پیش او از اطاعت گذاری و باج و عیسی خان را بکند و او را صاب الی کاریل کرد گشتی می وزیر ایات نصرت ایات
بولایت او در آمده و قیقه از وقایق قتل و غارت و اسیری نهی فرمود که داشت نکر و بدلا آخره او را صاب بخانی اعمال
رسیده پیش او و پناه باستانه خود جا آورده بشرف اسلام شرف شد ولایت نفیس و براتموه و بعضی محال کر جنتان
که در حوزه تصرف دیوان علی بود باو شفقت فرمود و سیمون پسر و کیش بستور پدر از کفر و عصیان اجتناب نمود و اطاعت
میکرد و دشمنی سلطان چرکس که حاکم شکی بود با محمد خان زیاد و علی بکری که قرا باغ بنا و دیب او مامور گردیدند و ایشان
بعد از سی بسیار بنیروی دولت قاهره را بدست آورده پایه سریر علی فرستادند و او در آن وقت سلام قبول نکرد
و در قلعه الموت محبوس گردید اما در زمان نواب سکنه خان شرف اسلام دریافت با یالت ملک موروث رسید
چنانچه در طی سوانح آن ایام مرقوم قلم غنیه فام خواهد شد مجمل آنحضرت در ایام اقامت پوسته اوقات شریف با نظام
مهمات ممالک و انجام مطالب و مقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی و در ترویج شریعت و فراغ تعلیم سادات و علما
و اشخاص بده و تقوی و رواج و رونق بقاع و آستانها و تعمیر مرابض باقصی الغایت کوشیده و امر موقوفه منکر
مبالغه بر حد افراط رسانیدی و بخیرات و میراث راغب بوده بیکت مولود و هر یک از حضرات چهارده محصور مصلحتی
نذر فرموده هر ساله وجود مولودی را بیک طبقه از سادات عظام محال تعین التشیع میدادند که در میان خود قیمت میدادند
و در اکثر ممالک انهای تصدق تعین فرمودند که همه روز بخان آن شهر میدادند و در بلاد شیعه مثل تبریز و ارو
و مشهد مقدسه و استرآباد و ققم و تبریز و اردبیل چهل نفر ایام ایام اثاث و چهل نفر از درگاه کول و طبوس میباشند
و سایر بایحتاج تعین فرموده چون معلم و معلم برهیز کار و خدمتکاران صلاحیت شمار فرموده چون بیکه بلوچ
با یکدیگر تزویج داده و یکدیگر عوض می آورند و ثقیات و تصدقات که در ایام دولت هیون بر عایان نموده اند اول وجود
تمنا مالک است که از زمان سلاطین باضیه استمرار یافته از تجار و مترودین باز یافت میشد هر ساله تخمینا شصت هزار
تومان عراقی بوصول میگشت و بروفق خوابی که حضرت صاحب الزمان صلوٰه الرحمن علیه را دیده بودند بنیغ
اشارت شده بود تجار و مترودین بخشیده تمنا جان از سه مالک بر طرف شده مال مکتوفه و موشی و دامی اگر ملک
خصوصا محال شیعه و دوحی که صورت شریعت داشت بتجف زعایا مقرر داشته از دفاتر اخراج کردند و القصد در آن

جسد نشانی سپاهی و رعیت کامیاب فراغت و رفاهیت بودند و استقامت و ارادتش در همه کمال یافته جهانیان بهر محنت
در سبزه فراغت و آسایش می نمود و در جمیع مهمات کارخانه سلطنت را نظامی و نظامی داده بودند که الی غایت در محاکمات
و هندوستان اختیار طبع و قوادش قد و وقانونست چون اجل موعود در رسید و در سال سحران یل اربع و ثمانین
در شب سه شنبه چهاردهم شهر صفر دعوت حق را لبیک اجابت گفته طایر روح شریفش باوج عالم قدسی پرواز نموده
روضات جنان آسمان گرفت شرح واقعه مذکوره در ذیل این دفتر در محل خود صحت گذارش میاید و همین نگه در طی
آن احوال رفزده ملک شیرین مقال خود اگشت اسمعیل میرزا بسعی بعضی امرابر سنده فرمان برداری تمکین یافته باعمال انصواب
و قطع صلح اقام نموده لاجرم از عمر و دولت تنگی نیافته چراغ عمر بر روی آفریده گشت و حق بدگر خود را گرفت و میر
دولت و پادشاهی بوجود شریف والد ماجد حضرت اعلی شاه فی ظل الهی یعنی نواب سکندرشان رضوان مکان سلطنت
پادشاه علیه الرحمه و الرضوان زریب و آرایش یافت شرح حالات زبان دولت نواب سکندرشان قضایا که در ایام
سلطنت آنحضرت روی داد و بعد از تفصیل ارتحال شاه جنت مکان و وقایع زمان سلطنت اسمعیل میرزا از مساعده کتبت
ماملست بجله آنحضرت و در ایام سلطنت و شهر یاری و در درج نصفت و بخت یاری تقاوه دو دمان عالیشان یعنی
خلف موخر اشراف شاه جنت مکان است در عصر حسن سلطنت ملک خراسان و جانشینی والد ماجد معالی مکان موسوم
محمد خان شرف الدین علی تگلوند رائق و فائق جهات بود و چندین سال در دار السلطنه هرات بعثت و کامرانی
و اکتساب فغانیل و کالایات لغسانی روزگار گذرانیده بعد از ایامی شاه جنت مکان از شوق ملاقات فرزند ارجمند
گشته او را بپایه سیرا علی طلب فرموده اسمعیل میرزا که برادر اعیانی او بود هرات فرستاده بنابر بود اعمال و محکات
که از او سابقا و لاحقا صد و بیافته بود او را طلب نمود و چون بکوالی قروین رسید سوزنک بیک قوچی باشی افتاد حسب الامر
اعلی او را بقلعه قنده برونه تا حین حیات شاه جنت مکان در قلعه بود و دیگر باره نواب سکندرشان را بهرات فرستاد
شاه قلی سلطان بکان استاجلورا خدمت ملکه کی فرمودند بعد از آن مدت تمامه به در دار السلطنه هرات بفرست
روزگار گذرانیدند آنحضرت را در هرات ضعف با صده طاری شد و حال به تغافل و زریه کمالان و جراحان عظام
دعوی معالجه فرمودند و آنحضرت تحمل شد آید آن امر نشدند رفته رفته آن ضعف قوت گرفت نقص تمام در بامرو
پدید آمد و میانه آنحضرت و شاه غلیخان لداش بکجات مختلفه غبار غاری ارتفاع یافته از یکدیگر شکایت نمودند
جنت مکان آنحضرت را بدارالملک شیراز نامزد کرده فرزند دلبند سعادت مند یعنی حضرت اعلی شاه فی ظل الهی سپاهی
والد ماجد سلطنت خراسان موسوم گردانیدند آنحضرت حسب فرمان قضا جرایان حضرت اعلی را در هرات گذارند

با سپاس بر فرزند ان کامکار بجا نبشیر از توجیه فرموده دوران خطه فرج بخش دلکش اجل اقامت انداخته مرفه و اسوده حال و
سکندر انیدند تا آنکه بعد از ارتحال شاه جنت مکان و ایام جلوس اسمیل میرزا از لرزل باحوال شریفش راه یافته مترسد^{۳۲}
غیبی بودند که واقعه اسمیل میرزا با قضای قضا روی داده آنحضرت معاصرت بخت مآورد و در آن خطه فردوس نکاح
فرموده قدم بر سینه فرماندهی نهاد و آنحضرت پادشاهی بود و پو و فضایل و کمالات موصوف و بفرموده فراست و شجاعت
و سخاوت مشهور و معروف و کا بهی نظم اشعار زبان گشاده فهمی شگفت میفرمودند و هزل و مطایبه و شکفته طبعی و
و شعارش بوده و در قوم اندوه و طلال بر صحنه خیال کشته گاشتی و آداب ذاتی و داد و اشتقاق بجوم ملازمان و اقربا
و خویشان و رسوم و عادات دنیا را کما فی سمرعی داشته و دقیقه از آنحضرت فوت نمیشد و در ایام سلطنت با
و بست دریا نوال به بل و احسان گشاده طوایف انام از انعام و افضالش بهره و میکشند تمهید واجب نشود
ملازمان و درگاه را که مبلغهای کلی میداد خزانة عامه داده و برادرانه همیون و الدغفران مآب حاصل کردند و در آن
روزی خزانة معوره شاه جنت مکان که چندین سال فراهم آمده و انداخته صدیکوکان بود و بهاء منشور اگر دیگر
از اقطاع زمان و حوادث دوران امنیت و استقامت از میان خلافت دوری کشیده و ابواب محنت و بلا بر روی رعایا و پادشاه
نشوده گشت اما سپاهیان غریق بر انعام و احسان شده و براتب علیا ترقی کردند و بمقتضای محنت بالغه ایزدی که
بزاران بجلوت دینی و دنیوی در ضمن ان مطلوبیت فتوری چند باحوال ممالک و لشکریان راه یافت طوایف
سرکش قربان بشادادت متحالف پیش گرفته و در هر سری هوای خود سری پیدا کرده و دوهوای در میان سر
شیوع یافت پادشاهان اطراف شرق و غربا طمع در ممالک عجم کرده دست تظاول دراز کردند سلطان و فرمان
فرمای روم نفیض و میثاق پدران کرده متواتر و متعاقب لشکر بجا نبشیر و ان و آذربایجان فرستاد و نو بکنند
از بی اتفاقی لشکر و فغان امرالوزناعت و ایماقات و عدم جمعیت سپاه قدرت بزم افتاد آن دشمن قوی یافت
لیکن تا شاهزاده جوان بخت کامکار سلطان حمزه میرزا بجا و انت و الیه نامه ارپاری دولت و در کاب جهانگیری داشت
با جمعی که موکب همایون می بودند بقدر طاقت و توان کوشش نموده و زیاده فرصتی بدشمن نمیداد بعد از شهادت ان
شاهزاده عالی مقامی ترا که از قضایای عرب و فلکی و قایع عبرت کزین روزگار است روی داد و رویه تسلط تمام یافت
کل ولایت شروان و دارالسلطنت تبریز محال اکثر آذربایجان و قلعه تپلیس و خسته و بعضی محال کرستان که قریب
ده سال در تسخیر آن کوشش نموده بودند بمصرف ایشان درآمد و عبدالله خان پادشاه اوزبک نیز از منازعه
خراسان هوس تسخیر آن دیار کرده و لشکر خراسان کشیده دارالسلطنت هرات را که ششگاه پادشاهان عالیشان

ما جنب بود با بعضی محال متصرف شده نواب سکنده شان که از اوضاع ناستقیم روزگار و عالم پراستوب و لیسر بود و اندوه و
تایله فرزند بجان پیوندش که روشنای دیده امید بود بی آرام گشته یکبارگی قطع نظر از مهمام جهان داری و ترو دوت
محکمت ستانی کرده چون لب تشنگان بادیه تا بر انجای جویای عین الحیات می بود اگر چه امر احوال از شاهزادگان
کا مکار ابو طالب میرزا را سرمایه اعتبار خود ساخته بودند اما از وجود او که کودک خرد سال بود در راز و بر روی
همکنان نکشوده و صورتی که مطلوب کاف خلق اند این دیار بود و صفحه مراد چهره نمود از سموم هموم خبر مردکی تمام
بجمن دولت راه یافته خلایق صف و وار در بخت و اضطراب دمان از روکش ده قطرات سحاب لطیف الهی خوان
و مکران بودند که نسیم اقبال در روزیدن آمد و منطقه ایات فلک فرسای حضرت اعلی شاهی ظل العلی از جانب
خراسان بلند آوازه شد و در سده تکوین ترک مطایق غم و تسوین و تسویه که شش ماه از سال مذکور گشته
به معنای جنود تائید الهی از مشهد مقدس محلی به دار السلطنت قزوین تشریف آورده و ساعت طلایی مترو دولت آید
از فروع مایه لوامی فلک فرسای روشنی یافت نواب سکنده شان که در آن عین و در دار السلطنت اصفهان بود
بمقدور دولت تشریف آورده به دیدار کرامی فرزند سعادتمند سرور و شادان گردید و وجود کثیر الجود آنحضرت را فو
عظیم شمرد و زمام مهمام سلطنت و پادشاهی را با الطوعه و الرغبة بکف کفایت و قبضه در آتش نهاد و چنانچه
در ذیل این دفتر سمت تحریر خواهد یافت بوفیقات آسمانی در اندک زمانی مخاسد عظیمه مالک بصلاح انجامید و رضا که در
دولت شده بود حسب اعیونی بقوه متمدن سکنده محکم و استوار گردید با جلای نواب سکنده شان چند سال در زمان آن
حضرت اعلی وجود فائز الجود آنحضرت سرور و خوشحال و از مشاغل و کار فارغبال در گوشه فراغت و عافیت بگذراند
در شهریور سده اربع و الف چوی در دولتی قزوین چاری عارض ذات شرفش گشته عاقبت بار و عانیان طلاله اعلی
عنشین و با آسودگان عالم قدس قرین گردید و شرفش شرفش چند گاه در آستانه متبرکه که اقامت را ده حین علیه و با الهی
مدفون بود پس توجه و اهتمام حضرت اعلی بر وفات مطهر عباسات عالیات سدره مرتبات اید کرام سلام الله علیه
نقل شد و یکی از آن اماکن شریفه که بمقتضای حکمت علی و اسونظا هر یک لغا بهتر از تقریمت مدفون گردید چون شرح
جایون و مقامات عالیه اجداد کرام و برخی از احوال سعادت بنوال آباء عظام فردوس مقام بود و بگویم اختصار
پذیرفته اکنون بنا بر وعد سابقه خلاصه الطوارزکیه و اوصاف علیه فرمانروای جهان و قدهان زمان المستعین
بعون الملک النان غلام خاص بخلص حضرت سلاه مروان سلام الله علیه و آله الطیبین ابوالمظفر شاه عباس بن
سلطان محمد بادشاه النور الموعود الحسینی بهادر خان شیرین این نه رواق میافام نه چون شود گفته این جایون نام آید

بجای صدا غلغله بلکه ابد و کرشمه از صفات پسندیده و خصال مرضیه علی شاهی ظل اللهی استوالعمل آن مطهر حال جلای
الهی در امور سلطنت و پادشاهی رفته و ده کلک بیان گردانیده شروع در توبه تفصیل حالات خواهد نمود و آنست که
العریر دیگر چون آبا و اجداد آنحضرت بنسب علوی سیادت فقر و دورویی و مجامده و ریاضت صمیمه آنحضرت عالی گردانیده از فقر
ارباب سلوک مشایخ و اهل ابد بوده اند و همیشه خوارق عادات از ایشان سر میزد و آنحضرت نیز بیاسمین این موجب غلی
و وفور عقیدت و حسن و اعتقاد بقضای الولد سرایه مورد الهامات غیبی و مہبط فیوضات لایبی بوده جامع سلطنت صیقل
و معنوی اند و بحسب ارشاد بزرگوار تمام از مقامات عالیہ اجداد عالم مقام دارند با وجود نشاء تعلق و باوہ مرد و زامای
دولت و تعلقات امور دنیوی که لازمه سلطنت و پادشاهی و اشطام بخشی امور عالم است خواص عادات از آنحضرت
بسیار مشاہد شده که تفصیل آنها موجب المناست و هیچ وقت از توجہ و استغراق بدرگاہ الهی غافل نبوده و در مقام
توجہ و عرض حاجات آنچنان مستغرق بمر و حصول درگاہ احدیت میشوند که گویا از بدن منحل گشته اند و در جمیع امور دولت
پیر و ال تغافل و استخاره علم نموده اند و بی شوره الهی ترکیب هیچ امری نمیشوند و آنچه نفس قرانی نمی نماید پرامون آن میکردند
قطع نظر از شیوہ رحمت گذاری و سخن سرایی آنحضرت بوفور قلم و فراست و ادراک عالی و علو فطرت و دانش کامل متصف
و در امور متعارف دنیا را بنایب و فکر ثاقب و چون بر سر دوری قرار گرفته آئین جهان داری و قاعده حجاب
و شکستگی و آداب صف آرائی و داد و دشت و در میان سلاطین روزگار تازه ساخته قوانین پسندیده ائین مستور
پادشاهان کامکار گردیده و از عهد صبیالی بومنانند اوقایع عظیمه و محاربات و تسخیر قلاع و فتح بلاد که در زمان دولت
اب پونذش روی داده با وجود رای صائب عقلا و مدبران روزگار دیده که در ملازمت هایتش اشطام بخش امور
سلطنت بودند و در جمیع مواد برای دور بین آنحضرت بر همه راجع می آید و هر غفده که در مقام دولت پیش آمده حاجت
بفتح رای شکل کشایش فستاج یافت و هر تدبیر که در برابر اندیشیدند موافق تقدیر آمده سهام اقبالش یافتند
تیر قضا و قدر بر هفت مرا و آید و آنچه در بادی رای و نظر عقلای و هر خطا می نمود عاقبتہ الامر بصواب مقرر و گشت
و انیمعنی بر عالمیان ظاهر شد که اشطام معام امور نام و سر انجام خیرات خواص و عوام و تحولات آئین جهان داری
و لازم امور زشت و گشتانی بالهام آسمانی و توفیق ربانی استقلالاً منوط برای صایب و تدبیر ثاقب آنحضرت است
و اصدای رای خلی و در آن نیست قطعه آنچه مخزون رای انوار اوست نه همه اسرار میرا است معاوہ عقدای دہان و
مع طبعی جو طبع او کشادہ طفل را پیش زبیر خردمندی نیز نه تخته بر سر استاد و چون آنحضرت بنفس نفیس شکل معام
سلطنت و جهان داری گردیده با وجود صداقت و حسن و کثرت اعدا و قتل اعدا و انصار با لطاف الهی و بیز روی نکت

و مساعدت اقبال و انش خدا و ادبی نظام امور دولت و برپا شدن کی مقام سلطنت جمیع نظام و انتظام یافت
که خبر و مانده و در ویدیه و الوالابا و شیر که از ده سال تجاوز بود که ممالک ایران از پادشاه قاهر نافع فرمان عالی بود بعضی از
چهلای قزلباش و سران سپاه و مغیران طوایف از جهالت و نادانی و تیره رانی خود و سر و خود را می گشته ده که و نه شده بودند
که دامن حسن عقاید ایشان ملوث با اخلاصی الوشده و در هر سری سودا بی پدید آمده بود و بدبخت اختلاطها بملکیت را درخت
و دشمنان قوی دست دروم و اوزبک از هر دو طرف طمع در ممالک ایران کرده هر سال مملکتی از دست رفته بود و با این حال
پراختلال محنت بر تدارک احوال ایران کاشته اول جمعی از امرای و مغان و سران سپاه که بر شداید بی اعتدالی خود
ترقی نموده بر تبه امارت و سلطانی و خانی رسیده و بخود سری عادت کرده در میان ایل و ادویاق فنا و نیکو همیشه
فته انگیزی میکرد و دفع دشمنان را که از اولی دانسته یک یک ازین طبقه را بفرسوی و حسن پذیردست آورده و بدین
فرستادند و مردم کار آمدنی را تربیت نموده براتب علیا و درجه امارت رسانیدند و رفته رفته آن شیوه مردم را فراوان
شده اختلالی که واقع بود روی باطل و آلود و امر او فرامین پادشاهی در میان لشکر منافذ گشت و ممالک از دست
دست درآمده بسیاری از ممال ایران بران افزوده و آنکه مدعی ذلک و دیگر بر نظایر ارباب بصایر مسخر نمائند که بر انچه یک
از سلاطین با تقدم که عبارت صاحبقرانی افزوده اند اکثر تعلقات متشیان و تواضعات ترسلان است و انیمنی و رشان
سعالی نشان حضرت اعلی کا حوخته متحقق است زیرا که از روز ولادت با سعادتش الی غایت قزانات مختلفه آسمانی رودی
که احکام آن با صدق احوال آن شهریار بی حال است بدلیل نجومی هر یک از ان قزانات بر خروج و ظهور و صاحبقران
ذوی الاقداری دلالت میکنند و کاراکامان اختر شناس که بیده و تامل و تعمیق در ان نظر مینمایند بنظهور سلطنت و
ثبات دولت آن رفیع منزلت و الامت و دلالت نموده ذات محمدت صفاتش منظر آثار و احکام آن قرآنت
بتخصیص قرآن علو پن در سال ثانی عشر و الف و دیرج قوس در مثلثه آتشین واقع شده و احکامی که منجمان بلف خصوصاً
مولانا محی الدین اناری و بسیاری که از جمله این فن شریف بودند بران نوشته اند دلالت بنظهور صاحب ولتی مینمایند
که در زمان مجتبه نشانش تغییرات در اوضاع روزگار و مذاهب و ادیان مختلفه شده و خرابی باحوال بعضی از انجا ممالک
راه یافته و سرنیب و غارت و قتل عظیم شیوع و وقوع یابد و انیمنی در زمان فرخنده نشان آنحضرت در آفرینان شهران
و کرجستان رودی نمود که مذاهب و ادیان باطله که بتصاریف ابام در ان ممالک انتشار داشت بشعنه تیغ ابدار عظمی
که وارش خلل پذیر گشت و از عبور شر قیامت اثر با بقضای اوضاع فلکی و اکثر قرآن خرابی بعضی محال اسلامی و عید اسلامی
راه یافت و خلقی کثیر از مسلم و غیر مسلم از اوطان جدا شده در سایه بلا و مصایر برکنده گشته سبب عیم و قتل عظمی

که بستان وقوع یافته دقیقه از وقایع آن که گذشت نشد و چندین هزار نفس از نسا و صبیان و غیر ملت بخوزه سلیمان
در آمدند و بعقیده عوام آن پس که معظم آنرا محاطات قرآن می نامند آنحضرت از او آن رضای الی یومنا داخله ای
عظیم و قرآنی بزرگ گذرانیده که هیچ صاحب قرآنی را روی نداده اول جدائی اطفال از مادر و پدر اعظم شد چنانکه
و آنحضرت بدایت حال این محاطه عظیم روی داده دوم آنکه در زمان اسمعیل میرزا که قتل شاهزادگان وقوع یافته بین
ناپسند شیوع داشت شاه قلی سلطان لشکر آنحضرت را در بهرات تفتیل آوردند حمایت آبی ماریس و نگهبان ذات
اشرف کشته پرده حجاب بر چهره جاده طلبان دنیا پرست کشیده شده ذات مقدس از دست برد قضا و از کید و غدر
طاغیان مصون ماند سیم که معظم محاطات است دیگر آن بود که علی قلی خان شاطو از جانب اسمعیل میرزا بدین شیوع گشت
و در راه مبارک رمضان به بهرات رسید و با بهام آسمانی بمضمون دلیل حاجی عمل نموده با وجود کمال هم و هراس تا اتمام
ماه صیام صبر نمود و پیشی که وقوع این امر ناپسند تمهید یافته بود قاصد میر رسید خبر فوت اسمعیل میرزا و فرود آمدن
برسانید و املی ظهور این حال عجیب از غایب حالات صاحبقرانیت چهارم آنکه بر حسب تقدیر مخالفت میانه امر از آن
و عواقب روی داده نواب سکندر شان و شاهزاده عالمیکان سلطان حمزه میرزا لشکر خراسان کشیده و بن التوفیق میرزا
غوریان محارب عظیم بوقوع پوست و شکست بر لشکر خراسان افتاد حضرت علی در انتهای کیر و دار و شکست اعوان
و انصار در صفر سن با چند نفر از ملازمین جان شاد از آن محرکه چون که بسلامت بیرون رفته از آن حادثه سالم ماند و بچشم
آنکه در چینی که حضرت اعلی در بهرات شریف داشتند چون در لوج قضای ثبت بود که آن بلده بدست افغانیکه درآمد محصوران
مقتول و اسیر کردند میانه اعلی علیهم السلام و مرشد قلیخان که با یکدیگر دوست موافق بودند و داشت و عناد به پدید آمدن
بقال گردید و از تقدیر الهی طبقه شامو که در ظل لوی سعادت اشاء آنحضرت بودند چشم زخم قوی یافته مقهور گردیدند و از
محرکه بر درج حضرت اعلی چند بار زخم تیر و علامت نیزه رسیده بود و الی بذات مقدس رسیده و بقوت جاذبه روح متولد
حضرت امام الجن و الانس ابوالحسن مشبه مقدس شریف آورده از آن دو محاطه عظیم سالم ماند و ششم آنکه چار بهای عظیم
با آنحضرت طاهری گشته بنایات بر دانی از امراض مختلفه شفا یافته و در شیراز از سبب افتاد و چندگاه صاحب خدایش بودند
و لطف الهی که بهائی نمود و انتم آنکه در روز جنگ جبال اعلی که ملازمان رکاب تقدس گرفتار آنرا بنظر محبسته نظر در می آوردند
شخصی قوی بیگل زور متد از اگر او مری که خبری آید از از منزه کشیده بر آنحضرت مدویه خود را برابر بالای بدن بی بخش
آنحضرت بستناری غایت الهی و قوت سر خیمه شاهنشاهی بر دست آن به نهاد و بدست مبارک گرفته خبر از دست
بیرون کشیدند و از آن کید عظیم و بدی آن بد ذات بدات مبارک ظل الهی بر رسید چنانچه تفصیل این قضایا در محل خود

سمت گذارش خواهد یافت ان شاء الله و حده العزیز چون معظم امور سلطنت و استقامت مملکت امنیت ملت
در ممالک ایران این شیوه مغفود گشته و آمد شد خلایق بنایت دشوار شده بود آنحضرت در بدایت حال متوجه
این اشتغال گشته تحقیق کردند که در هر ولایتی معظم قاطعان طریق چه جماعت اند و صحت برافتاد و انعام این طبقه گشته
در آنکه سالی اکثر سرداران این گروه را بکس سعی و تدبیر دست آورده بعضی را که در میان ایشان ازین قبلی بودند
بودند رای و خویش مصلحت اندیشی کرده از سیاست ایشان گشته بلا طغات کونا کون مطلقین خاطر ساختند و ایشان
در ازاء این عفو و جان بخشی در مقام خدمتکاری و استرضای خواطر اشرف و آمده راه خطا را گشته و بک
انقیاد و فرمان پذیری درآمدند و بعضی دیگر را بی ملاحظه بنحیه سیاست سپرده خلایق را از شر آن ملایمه سودا گشیدند
و بنحی موجب امنیت طریق گشته تجار و سوداگران از اطراف و اکناف عالم بمالک محروسه تها و آمد و شد آغاز نهادند و بنحیه
ترقیه احوال رعایا نصب العین خیمه نور بوده نیست حق طویش مصروف نباشد که خلایق و عباد و ابد در زمان دولت این
در مدار امن و امان آسوده بوده و دست تقدی را باب جور در کل حال از گریبان آمال ایشان کوتاه گشته باشد و نجات
رفع تزلزل که در از منته سابقه قرار یافته موجب تفرقه و تشویش خاطر خلق احد بود از ممالک بطرف فرمودند و از وجوہات
دیوانی تحقیقات کلی بر عاظمه رعایا داده اند و اولاد و جود سرکده عراق که قریب پانزده هزار تومان عراقی میشود و مردم آن
تصدق فرمودند و سکنه آن ممالک تا که وسط محوره ایران و متوسل سلطنت بدینان است باین عطیہ عظمی از مردم سالی
امتیاز بخشیدند و دیگر در پاره مبارک رمضان کل شیعیان ممالک از تکالیف دیوانی معاف فرموده و یکماه اصدات جمعی ممالک
که از قرار عمل دیوانیان قریب پست هزار تومان میشد بر عایا تصدق نمودند و در آن ماه مبارک که ایام طاعت است
احوال اهل فقر از عا و تنگدستی به ثروت و غنا تبدیل یافته عموم خلایق که در قلمروهای یونس صاحب کنت بوده اند
تعی دستی را بی یابند و جمعی از اشراف و اعیان که بتصاریف زمان پریشان حال گردیده اند مساعدت و راس المال از
از سرکار خاصه شریفه بطریق فرض حسنه میدادند که سرمایه کتب معیشت ساخته بر فاقست حال روزگار گذرانند و تزلزل
و نیت دیون ربان خواران خسرا ن مال نباشند و مکرر مبلغها کلی بر سپیل مساعدت و جمعی از شیعیان عسرا ل حال و ارباب
عقیدت و اخلاص داده اند و در ثانی الحال بایشان تصدق فرموده از ثواب آن حسنه بهره مند میگرددند و آنچه بعین
تخریر کتاب ظهور یافته مرقوم شده بدلول این پست سر آتی جو زینش آگهی جو نیت بخیر است خیرش دمی
امید بکرم آتی آنکه سالهای بسیار بر مسند فرماندهی ممکن بوده و بدیکر خیرات و مبرات مرضیات عالیات یونتی گرد
و دیگر آنکه چون از بدو خلقت لطیف آنحضرت بحدت و آتش زنجیری مرسته شده در سیاست عمران فرمان تدریس امنیت

عملنموده اصلا در عقوبت کهنکاران که جزو اعظم سپهرداری و مملکت آرائی و رعیت پروری است مساعد و تاخیر جایز نیست
و نمیدارند و این معنی در آغاز دولت نواید کلی بخشید و آوازه سلطوت و صلاحاتش در اطراف و اکناف منتشر گشته است
چون و تعدی از کربان آمانی زیر دستان کوتاه گردیده از بیم سیاست و آثار عدالتش که در پیش با هم نمخته
مخالف و موافق در یک فراش غنوده اند و از یکدیگر این بوده اند و بر کس خدمتی رجوع میفرمایند مانند فرمان قضا و قدر
با مضامیرسد و اگر بد را زد روی شفقت ابوت تاخیر در قتل بسیار دارد و حکم بر عکس آن میفرمایند و اگر از غیر قتل
می نمایند و یکی قبض هر دو می برد و در پنجت نفاذ امرش مرتبه اعلی یافته احدی را زنده آن نیست که لحظه از فرمان
قضا جریانش تخلف تواند کرد و قبل از جلوس عیون یساقی که روی میدهد اطراف قریبش در رفتن یساقی
نموده جمعی که لازم و موجب خوار بودند اکثر در خانهای خود توقیف نموده میفرستند غیر ملازم خود بطریق اولی چون معنی
بر ضمیر انور بر تو ظهور انداخت سپاهیان و ایل و ایماقات ممالک نموده حکم فرمودند که هرگاه یساقی واقع شود جمیع
سپاهیان خواه ملازم باشند خواه نباشند جهت غیرت و حفظ ناموس و صیانت احوال ایل و عشیرت حاضر گردند
و هر کس در مقام یساقی در خانه توقف نموده و بکوب عیون حاضر نگردد و هر کس از مردم آن ایل حقیقت عوض نماید
که فلان شخص استقامت آمدن یساقی داشته نیاید حسب حکم قبض او مبادرت نموده اموال و اسباب و ایل
او از آنکس باشد و اگر مردم آن ایل جانب داری کرده این معنی را مخفی داشته بوض فرستند آن ملائقت
عموما مورد سیاست خواهند بود و یکد و مرتبه که یساقی واقع شد هر کس نیاید و حقیقت عایش بوض اعلی رسیده
و فی الفور اموال و اسباب او بجز آن تعلقی گرفت و این معنی موجب و احمه خلایق گشته هرگاه که یساقی روی میداد
بیاده و سوار بر سپید و پند و هیچ آفریده را قوت نبود که در خانه توقف تواند نمود و دیگر اگر دانش و ران خورده
حضرت اعلی را وضع قوانین سلطنت گویند و است چه آنچه در آداب فرمان روائی از آن حضرت بنظر آمده و در
سلاطین روزگار است و راست در ابتدا چون از بی دولتان قوانین قریبش در ایام اختلاف بی اندامی بسیار برز و حقیقت
ایشان نسبت به و دمان قدس نشان صفوی اختلال پذیرفته بود و رای جهان آرا برین قرار گرفت که جهت شطام
امور دولت و مصلحتهای نهان که بالهام آسمانی که در ضمیر پادشاهان و الا شکوه بر تو ظهور دارد و خطا هر پستان علم
صورت را از آن خبری نیست جهت تنبه و تادیب این طبقه جمع دیگر را در سلک سپاهیان در آورده و در بارین جمعی کنیز
غلامان کرجی و جرجس و غیر ذلک در سلک سپاهیان در آورده و تو لقا فاسی که درین دو دمان رهم نمودن و تعیین فرمودند و چندین نفر
تنگم قدر انداز ایماقات جنجائی و اعواب و غیره از خراسان و عراق و آذربایجان ملازم رکاب اشرف بوده اکثر اجامه و اوجا

هر ولایت را که مردم جلد و کار اندکی بودند همیشه در آن ولایت پید و لقی بود و عجز و مسکین از بی اعتدالی است
تغیر میکردند و در ملک فتنه گران رکاب شرف و آرد و ند که همه رعایا و عجز بعد الیوم از شر ایشان ایمن باشند
در رکاب نصرت انتساب بخیرت قیام نموده در معارک کارزار رکافات عمل نمایند جمیع این مایه را داخل دفتر خلافت
نمودند و الحق وجود ایشان جهت فتح و قلاع و بلاد ضروری بود و غایب یکی بخشید دیگر هر کس نام را و اعیان حکومت
شفقت شود و حفظ شوارع بعد از هر کس بفرمایند شروط بانست که بواجب ضبط نسق کرده مل هر کس از تجار و مروجین
و سکنه هر بلاد که در دوحرامی بیرون روی نموده و پید اگر در بعضا صاحب رسانند و الا از عهده جواب خود بیرون
و این قاعده را در کل ممالک جاری ساخته بنحیت اموال ضایع محفوظ مانده و ابواب تردد و عالیشان ممالک محروسه
گشت و دیگر رای مصلحت اندیشی اقتضای آن کرده که آنحضرت از هر کس موالی فرماید از کذب خیانت بیزاب و جواب
راستی و صواب دهند زیرا که خلاف گفتن با هر کس من جانب از منی و مذمومت تکلیف و با پادشاه زمان و مشروط
چون مذموم نباشد و جنگ حرامی منجر نشود و با اعتقاد آنحضرت دروغ بولی گشت خود گفتن جزو اعظم حرام مکی است و از
هر کس کذب و خلاف واقع سرزده بعد از ظهور آن در سیاست کاوین مطلق تاخیر نفرموده رقم مردودی بر زمین
حال ایشان کشیده و توبه آن از اسلاف با عقاب و اخلاف سزایت مینماید و درین ماده کمال رسوخ و غلو دارند و بگویند
اگر احدی از مثل این اعمال چند سرزده باشد که مکافات آن جز قتل نباشد و آنحضرت از حقیقت آن سوال فرمایند آن بچا
جز است گفتن جاره ندارد و عقیده مردم آنست که اگر کسی دروغ بآنحضرت بگوید گویا همان لحظه از عالم غیب خبر میدهند
و در محلیه هیچ طرار حیل و خنوع نمیکند که حکایتی که اندک کنی با آن باشد بآنحضرت عرض نماید و فایده ایمنی در او
جهان داری و عدل برائی محتاج به بیان نیست و دیگر این شهریار کامکار بر خلاف قاعده اهل روزگار آب آتش را یکدگر
امتزاج داده ضدین را با هم جمع نموده اند چنانچه کمال حدش طبع و آتش مزاجی و قهاری و عظمت و شکوه و جلال ایشان
با نهایت لطایف و همواری و درویش نهادی بولی یعنی هیچ کرده اند فرد است یکسان برش خوش گشتی خوش گشتی
نفع درویشی در هنگام طایف و کوکب دلی چنانچه تکلفانه و مخلصانه مردم اهل و ند و ملازمان و غیره از آن صفت
و آمیزش مینمایند و گویا یاران و برادران یکدگر نموده در سایر احوال به تخصیص و رجال قهار می جمعی که پورسته ایشان
بوده اند یارانه و برادرانه بولی تکلفانه سلوک مینمودند و یارای آن ندارند که حرف بی نسبت شعر برانند که دلیری و جرات
سودا و باشد بر زبان آورده اند و سلاطین بلکه ظرافت و اندام نیز جرات لگم و حرف زدن معقول ندارند تا بغیر ایشان جسد
و این مرد و شیوه را با یکدگر جمع کرده مطابق بلندی نموده اند شوکی در تواضع جواهر سلوک کنی از تفهیم روز و ملکوت ز راه

تکلف کشیده همان که بر وی کشته گشتن بجهت بکبر و تبار و دیگری بر وی نه دیگر از مصالح
آنحضرت اشتقاق و محبت است نسبت به قوم ملازمان اخلاص که زمین و حقایق حق خدمت گذاران جانبداران طالع کل
آیین و پاس خاطر رعایت جانب ایشان و درین ماده باقصی الغایت توجیه بذول داشته و این شیوه است و در
مرعی میدارند و هیچ از بنای روزگار و در باب قوت را درین دو باب معوی برابری با آنحضرت نیست و مادام که
بر مسلک طلال تنگی و رعایت طلبی ثابت قدم باشند توجیهات پادشاهانه از ایشان در هیچ نداشته بخود خطا و ذلت
که از بی وانشی و بغفلت بظهور آید از منهای قویم شغقت و عاطفت عدول نفرموده از فراخ حوصلگی بعفو و اغماض شایسته
گذرانیده و خاطر شریف را بخوار کرده و بسیارند و هر یک از این باب عقیدت و ملازمان جانبداران ذوی الحقوق که رعایت
حیات استخاضی اجل بسیار و در کارهایی که در راه دین و دولت اتفاق افتد نقصان که متاع نیست بس که نمایان و غلبه
اخلاص نشان و ایشار کرده اند و در رعایت بازمانده کان زیاد از متوقع ایشان مرحمت بظهور می آورند و صاحبان
عالیه را هر چند پسران ایشان بجهت حدیث حسن و آئین وقت شایستگی آن نداشته باشند بنا بر قوت ذاتی و مروت
جلی احیای آن پسند کرده منصب یا پسران ایشان تفویض می نمایند و چون اموال و ذخایر دنیوی و نظر رعایت
مختش بنایت قبیل الا اعتبار است اگر الا و الوف از متوفیان اخلاص آثار مانده بوفوریت و اقتضای قاعده مروت
لا حفظ ادب شریعت بر خلاف اکثر سلاطین عالم نظر التفات بر آن نمیده اخته بورش او پسلم میدارند که فرض آن
سیان ایشان قیمت شود که این شیوه حسن نزد کاراکان حقایق بین بر جمیع فضایل سخنان مقدم است زیرا که اکثر
اقایم سبعة سلاطین شملت این بن قاعده مذموم را ستم داشته اند و آنحضرت بخلاف روش سلاطین ملک بار
این شیوه که بر اثر اتبانی حق شناسی و حق گذاری میدانند و از نیجاست که همواره بتائیدات ربانی و توفیقات
موفق و موافق میگردند دیگر فراج مثل اخل امور سلطنت و جهان داری و مهمات ضروری کارخانه خلافت و داد و دهی
اوقات شریف را بعشرت و شادمانی گذرانیده همواره بزم و مجلس آرای بود بافضای استخوانی و تحریک آرایندگان
بزم کامرانی از تحریک باذه خوشگوار و محبت کلر خان سیم عدار کامستان بوده و بیاض حیات و زندگانی را با وجود
و طراوت می افزانیده و این شیوه را با کمال خیرت و آگاهی جمع نموده لفظ از تمام امور مملکت داری و حفظ مراتب مهم
سلطنت غافل نبوده و بهر جزوی و کلی و تقیر و قطبیر که در مملکت ایران بل عرصه جهان ساخت میشود و گویا بر خیزش
بر توطئه می اندازد و منبیهان گماشته اند که از گاهی حالات خبر میدهند چنانچه کسی را قدرت آن نیست که در
خود متعلقان حرفی که نتواند گفت بگوید و دغدغه آن هست که بیامع طلال رسد و مکرر انیمتی بخت ظهور یافت و از احوال

پادشاهان راجه سکون از مسلم و غیر مسلم بر کیفیت و کثرت شکوه و این بودین و مملکت و طرق و مسالک هر دیار و خرابی آباد
هر ولایت کاحقه واقف و دانا بود و طرح آشنائی اکثر سلاطین عالم و پادشاهان اطراف از اخته از اقصای فزونی و سکون
و هند بآنحضرت در مقام الفت و دوستی بوده هرگز درگاه سده اشتباهش از آمد شد اطمینان سلاطین و تخت و تاج
سکون خالی نیست و آنچه در زمان حجت نشان آنحضرت درین امر و وقوع آن در زمان آباء و اجداد عالیه مدارش که نظر بود
و آنحضرت را با هر طبقه آمیزش خاصی است که مافوق آن تصور نیست و بغایت متعارف و غیر متعارف هر قومی عالم بود
به طایفه گفتار آنطایفه تکلم مینماید و با شعار فارسی و دانا بوده بسیار بخاطر دارند و شعرا خوب می فهمند و تصرفات
مینماید و کامی تنظم اشعار آید از نیز زبان میکشاید و موسیقی و علم ادب و ادب و عمل سزاوار روزگارند و بعضی تصنیفات
آنحضرت در میان ارباب طرب مشهور و معروف و زبان نواز ارباب نغمه و ساز و لطایف و طرایف زکین و سخنان لطیف
و شیرین از آنحضرت بسیار سر میزند و دیگر آثار خیر بسیار از آنحضرت در صحیفه و روزگار یادگار است و با الطبع با نوا خیر
و مبرکات و تصدقات و انشا و احداث عمارات مایل بوده و جمیع املاک موروثی و مکتبسی خود را که قیمت عاقلان
یکصد و پنجاه هزار تومان بود و وقف حضرات عالیات چهارده مصوم عظیم نموده حاصل آنرا که بنیر از موضوعات و ب
پست خزان تومان میشود و بطایف و ادارات علماء و صلا و مسکن اماکن شریفه و سایر مصارف خیر مصرف مینماید
و بر کل متمکلات و مایعوت سرکارهایون رقم وقف کشیده و صرف آنها بصارف خود نهایت توجه مبذول میداد
همانا نمینمی بین سلاطین مخصوص ذات حمیده صفات آنحضرت و نوازنده سابقه و قرون با ضمیمه که اتفاق افتاده و گذشت
حاکم عمارات عالی از مساجد و مدارس و بقاع خیر و منازل فرج بخش و گلشنی و باغات و باطین فردوس خلج نمود
با تمام آن موفق شده اند اگرچه تفصیل هر یک در محل خود گذارش خواهد یافت اما از اطناب باختر از نموده در صدر دفتر بجا
از آنها مرقوم میکرد و بالقصه و عمارات سکنه عالی و عمومی و آبادانی ملایم و سری تمام دارند و آنچه در شهید مقدس
بود و بیسج صحن آستانه مقدس و ایوانهای رفیع و عمارات و دوزان و نقاشی زیب و زینت عرم محترم و احداث خیابان
و در دارالارشاد و دپل عمارات آستانه متبرکه که که سید جبریل قدس الله سره التوریک که در بزرگوار قطب الاول است
الحق و الحقیقه والدین طالب شرافت و جدهم حضرت علی شاهی ظل الهی است و محظوظان بابر ضریح و مجر دوم نقره و زینتهای
خطیره مبارک و تجدید عمارت مزار کشیده الانوار حضرت عارف ربانی شیخ راه کیلانی و ترتیب عمارات عالی ترتیب فرمود
حضرت سلطان الاولیا الحقیقی شیخ شهاب الدین اهری قدس سره و باغ بهشت آسای آن روضه فیض انشا
و آنچه در سیاهان جنت نشان احداث فرمودند اول در شهر مسجد جامع عالی واقع در جانب جنوب میدان نقش جهان

و مسجد دیگر در برابر درگاه دولتمخانه در غایت زینت و صفای حدس و در الشفا و عمارات فیضیه و بازار و میدان مع
بالا خانها و کاروان سرا و بالا علی و درگاه پنج طبقه دولتمخانه و علوشخانه و زنگار موسوم ببادستان و کلیه ستم و عمارت طبع
و حوضهای بی انتها و خیابان موسوم بچهار باغ که تخمینا یک فرسخ باغات و باغین در هر طرف خیابان مذکور واقع است
و بل عالی مشتمل بر پنجاه چشمه بزرگ و بزرگ و بسته شده که سیاهان و حوضه کبکی مثل و مانند آن در هیچ ولایتی ندیده اند
و شهر عباس آباد که در جانب غربی بیرون شهر صفایانست جهت مسکن تبریزیان احداث شده و در غایت صفای
خوری و جداول انهار رنگ و صورت رضوان و شهر جهانست و در مواضع باغ کوه کویا آب و گلش را با عیش و عشرت
و تخم خوری درو گشته اند و باغ خوش و رباطکاه عالی دیگر در بیابان خرگوشی نامی در روزه ریه شش صفا و ش
یز که همیشه از بیم قطع الطریق محل خوف خطر مترودین بود و در دار السلطه قزوین درگاه دولتخانه و علوشخانه و
زنگار که موسومست بعمارات نو کاروان برای عالی و در عمارت جهان نما واقع و میدان سعادت آباد و در کنار
بنای در واقع بهشت آسای دولتمخانه مشتمل بر چندین عمارت مع باغات و حمام و کاروان سرا و بنده قهر و بلبل
و مسکن سیاه کوه و فرش راه نیکار و سیاه کوه که قریب به هزار تومان تخمینا در آن صرف شده و چه قریح بسنگ
استحکام یافته موجب دعای خیر مترودین است و در مازندران بهشت نشان شهر فرج آباد در کنار دریا که رودخانه
موسوم بتیمه رود از میان آن میگذرد و عمارت عالی دولتمخانه و بازارگاه و حمامات و غیوه در آن بلده جهت مکان
طرح انداخته شده از غایت نزاهت و خورجی خلایق و اوساط الناس و در باب صنایع تبوطن کن بلده خانه
برخت نموده و چندین هزار خانواده از سبلم و غیر سبلم از اطراف و جوانب جمع آمده از حوادث ایام و ظل سعادت
جایونش استقلال حبسته اند و الیوم شهری بآن عظمت و شوکت و از دعام معلوم نیست که در بلاد اسلام بوده باشد
و عمارات و باغات مرغوت و افتخار ساری و آمل و اشرف و دریاچه و عمارات عالی و دربار فروشته و در
عمارات و دولتمخانه و در لطف باغ راحت آباد مع عمارات عالی بالا خانها و حمام و غیره و باغ عباس آباد و در این
و کاشان و در دار السلطه تبریز و نیکانار عین علی و تجرید عمارت مسجد شاه جنت مکان و در حد و دهان و شهر
نوجبال بای که بیستون رباطی جهت نزول زوار عتبات عالیات دیگر چون در جمیع امور توصل آنحضرت میرکاهی
لذا اهمیت بفتح و نظر اختصاص یافته از بایست جلوس سعادت انوس الی یومنا هذا ابواب فتوحات بر جبهه انالی
آنحضرت مفتوح میگردد و معظم قضایا و محاربات قوی که آنحضرت را در ایام جهان داری روی داده و محاکمی که بر وی
اهمست بخوزه انخیز گشته و موصی است که در ذیل این دفتر هر یک در محل خود صحت گذارش خواهد یافت و نیز نگار در

کتاب بزرگ مجلی از انشا اشارت میر و در باجمله در آغاز جلوس او رنگ سلطانی چون کشتن سرای دولت بخش و خاشاک
آمیخته از زراعت و خورمی و در افتاده بود و بعضی خود را میان بی عاقبت سر از چوب مصیبت بر آورده و لای بیخبر
افراشته بودند و دفع دشمن چنانگی را واجب و لازم دانسته از مقر سلطنت اصفهان و از آنجا بشیر از توجیه خود ^{سرمه} و الله
که در قلعہ مطهر بود و یوسف خان فشار را که در قلعہ کرمان با هم متحصن شده بودند دفع نموده و فرمودند و همت به تخیل
دولت یار سیاه منصور و دفع آن مخدول طاعی گماشته بعد از فتح و ظفر قلعہ را با خاک یکسان کردند و قلعہ و جوش
ویران ساخته بعد از آن چون از خان احمد والی کیلان ^{سرمه} آغا خلافت بطور رسید و بود با پادشاه روبرو
نمود و شکر بخت و ولایت فرستاده و در از مملکت اخراج نموده آن ولایت را متصرف شدند و بعد از آن کیلان
که علیخان فومنی به قلعہ متصرف شده بود و مجوزہ تنجیر آورده بعد از آن کل کیلان را از خاشاک ارباب طغیان پاک کردند و قلعہ
سند را که امیر حمزه خان طالش و ولد یار سیاه خان ماسن خود ساخته دم از استقلال میزد و بکین تدبیر او صان ضمیر خود
کنند همت برکنند و تنجیر قلعہ سپهر ارتفاع مازندران که ملک موروثش بود و دستدار که در میان ملک و انعام یافته همیشه
شورش و غوغا بوده اند و خسته به نیروی اقبال و اجلال داخل ممالک خود کرده اند و امید مهادمن و امان ساخته اند بعد از آن
بجانب رستان شکر کشیده شاه و در دینان عباسی را که آغا عصیان و طغیان از و بطور میر رسید دست آورده و دو
دودمان او بر آورده و آنجا ممالک اطراف و جوانب ممالک از حسن و خاشاک بیرون آن هر طایفه پاک گردانیده
بتدارک احوال خراسان پرداخته و یکدیگر گوشت که عبد المومن خان و ولد عبد الله خان او بیک خراسان آمد و بنوعی تنجیر قلعہ
نیشابور و اسفراین و غیره گردید و رایات نصرت آیات بدافعه او میشتافتند و تاب مقاومت و خود زیاده
بمقابلت که منصور در نمی آمد تا آنکه مقتضای الامور میفرموده باوقاتها چون موکب جهاکشای بجانب دار السلطنت
توجه نموده و در بل سالار بدین محمد خان و ولد جانی سلطان خواهرزاده عبد الله خان که در دار السلطنت هرات بر سر
فرمانروائی تنگ یافته بود و مصاف داده و مغرور منصور گشتند و دین محمد خان زخمی گشته به عالم اخوت شتافت و عاقبت
ملک خراسان به صرف نالیای دولت تاجی بجان در آمد و از آنجا خان غریمیت به خوب ستر اباد معطوف داشت و یکی
آن ولایت را از میان برداشت و رسم سیاه پوشی به انداختند و در سال دیگر نور محمد خان و ولد ابو محمد خان وانی شاهین
که به عاقبت آنحضرت باطلت ملک موروث رسید و بود در از کوپان عصیان بر آورد و آغا خلافت بطور ^{سرمه} و الله
ظفر قرین به تنجیر آن ولایت توجه نموده او را بدست در آورده قلعہ اپور و ولسا و ورون و مرور و نیمه ممالک خراسان
ساختند و در بارسل سنه اصدی عشره و الف یکم تا ریب او زبکان و تحریب لایت ایشان بجانب بلک کشیده و قلعہ

خود را که در مقام است و احکام شهر جهان است و سلاطین با قدم را که داده و شکر آن نموده اند بکثر از شش ماه تیر به پیرفته
سند و محاصره فرموده در روز دوم فتح نمودند و تا صبحت روز در ظاهر شهر پنج خیمه اقامت نصب فرموده باقی خان را
دین محمد پادشاه مالدنهر و ترکستان شده بود و در شهر متحصن گشته جزات مقابلہ یافت و آن ولایت را بتاج حاکم
داده معاودت فرمودند چون در میزان غیرت شاهانه و کیفیت حمیت پادشاه مسجده نمود که ممالک موردی او را
و ششروان و تصرف رومیان باشد امرا و پاشایان سرحد تبریز جلای شده اطوارا بپسندش گرفته بودند که موجب
نقص عهد و میثاق پیشین بود و در فصل باینه و شقان پیل سده احد عشره و الف یوم است و او آن بلده و حرکت آمد و در ظاهر
شهر تبریز با علی پاشا بکر یکی آذربایجان مصاف داده او را منهدم و شکسته و امیر کرده و لشکرش را اطوارا به شهر خیمه
و قلعه تبریز را بعد از محاصره بدست در آورده و از آنجا متوجه پنجان گشته و بعد از تسخیر قلعه آنجا محاصره ایران برداشته
و مدت محاصره هفت ماه امتداد کشیده با قبت الامران قلعه متین حصین که مشتمل بر چند قلعه بود مسخر گردید و بعد از
لشکر بر سر خیال اعلی سر دار که از جانب پادشاه روم بمقابلہ آن حضرت مامور شده تا حد و آذربایجان آمده و در
قتلای نموده بود فرستاده در ظاهر ششروان بن الفریقین محله با اتفاق افتاده خیال اعلی منهدم شده روی پادشاهی
فرار آورده و او از همین سال لشکر نامعه و فراهم آورده متوجه تبریز شد و در ظاهر مسس و پیشین تبریز
روی داده بران لشکر چند و حساب طغریافتند و خیال بد خیال شکسته و بد حال بود آن کریمت در آنجا زخمی
بیاد افتاده و بعد از وقوع این فتح بین نامدار لشکر بجانب قراباغ کشیده و قلعه کنجه را محاصره نموده بعد از چهار
آن قلعه سپهر در را بجوزہ تصرف کشیده و احمد پاشای حاکم قلعه را که در قلعه داری ساعی بود یا محصوران را بستانید
و از آنجا متوجه تسخیر قلعه تغلیس و توانوس شدند و از صولت لشکر قیامت اثر پاشایان و مستحقان انقلاخ متزلزل
جز استیصال و قلعه سپهر دن جاره نیافتند و چون خاطر از ان قلاع جمع گردید روی همت تسخیر قلعه شروان آوردند
و قلعه شامخی را در قلب زمستان در کثرت برف و باران محاصره فرموده آن حصن حصین رفیع البیان را که متصف
و جدارش با فلک الافلاک هنری می نمود و بن و ریاز روی همت و نیروی اقبال مسخر فرموده بعد احمد پاشای حاکم قلعه
با کل رومیان محصور قتل آورده و قلعه در بند و با کورابا سایر قلاع شروان بکجه ضبط در آورده و چون حاکم
و حکمیه فکر اصولت و سلطوت قاهره پادشاهی را مشاهده نموده کاری از پیش نبرد طالب صلح گردید و پاشایان
و سرداران استند عامی اظهار مصالحه ازین طرف کردند و آنحضرت نیز بکمت استقامت مملکت و رعایت
سباهی و رعیت بمصلحتی راغب گشته از جانبین المجران بخندان آمد و شد نمود و صلح لغا عد و زمان شاه جنت

تمید یافت چون برخی از سیرت و خصال مرصیه آنحضرت در صدر این دفتر برپیل اجمال بنموده و کلماتی بر مقلات
اکنون جو از خوشترام قلم آورید ان تفصیل و قانع و بعضی حالات آن شهریار بلند اقبال و قضایای ایام سلطنت
والد بزرگوار ماحدش بچولان درمی آور و محیفه اول در ذکر ولادت با سعادت و چایون و قضایای ایام غلویت
و قصه ارجح ارجح شاه خست مکان و ذکر سلطنت اسمعیل میرزا و نواب سکندر نشان تا زمان جلوس چایون بر تخت
فیروز تخت بر عظامی و دانشوران فضیلت کسره کاتمس الشارقینی وسط السماط هر و هوید است که هرگاه از دیوان
رفیع الارکان قل اللهم مالک الملك توتی الملك لیس الشانصب الای سلطنت و کامرانی باسم سامی صاحب دولتی
بذیر ملک تقدیر کرد و اگر چه در بدایت حال بحسب ظاهر انواع شایده و محن قریب حال نصرت مال انصاحب اقبال
که هر یک از آنها در نظر ظاهر بنیان عالم کون و مکان موجب قطع تعلقات روحانیت با مقتضای حکمت الهیه
ازلی و حمایت از وی ذات مقدس سمات آن برگزیده جهان را بنوعی از بکار و مضار و حوادث حیانت نمایند
که موجب حیرانی صاحب خود آن روز کار کرد و عاقبت الامر بر دور اندیشان عالم مضی بر احسن و چینی امور بنیان
که در آن قضایای گرامت نون هزاران حکمت عالی و مصالح ملکی و دلیت نهاده دست قدرت ایزد است و جو کلامی
صاحب دولتی است که متذرع به درج حمایت الهی باشد و از آسیب که کم خردان خفیف عقل مصون و محروس است
اگر تیغ عالم بجنبه زحای بنبرد کی تا نخواهد چندی از مصداق این مقال صورت احوال گرامی حضرت شاه جمعی
ملک سپاه و نظر لطیف و زبده ذریه طیبه قایل کلام مجز نظام من کنت مولاه فعلی مولاه سبی علم حبیب الهی عنی حضرت
اعلی شاه نخل الهی است و بی فرمانروایان و الا شکوه و ربا دی حال تحمل حوادث روزگار کرده عاقبت
بیروی اقبال و مساعدت اخبر تخت فرخ فال پای بر معارج سروری نهاده مطالب بلند و مقاصد ارجح غایه
گشته اند اما از بد و فطرت و ابتداء خلقت که دو و کثیر الجوانب انسانی تشریف کرامت و تقدیر مناسبی آدم بر او فر
و خطاب مستطاب تا جعلناک خلیفۃ فی الارض ممتاز گشته و فرقی فرقه سلاطین کامکار بتاج و تاج
و کامکاری سر بلند می یافته آنچه حضرت اعلی را از حوادث روزگار و تقدیر و کید عادی و عذر و نام
سفامت چشیده غفلت اندیشه روی داد و عقب فتویش بالا بعد و الا بحسب که آنحضرت در ایام گورستانی و در دشت
ملک کیری و انتظام بخشی امور عالم کشید و اندام یک از کشور گشایان و الا قدر را روی نهاده و نه چنانچه از آن
این دفتر هر یک در محل خود سمت کنارش خواهد یافت بالجملة میلا و با سعادت آن نواب و کسب سعادت و اقبال
برگزیده میهن متعال در دار السلطه هرات تاریخ شیب و دوشنبه نوا شهر رمضان او افیونیت بل بعضی

شماره سیم و سیمایه و بعضی ستم و ستمی و تعالیه بطالع سبزه روی نمود یعنی آفتاب عالم تاب از جانب حق
و جلال طالع شده که عالم ظلمانی را بنور طلیعه جایونی روشن ساخته خجسته اختری از مطلع اقبال در نشان کشته که
که بر عالمیان پر تورافت و امتنان انداخت میمان آسمانی از آن مولود فرخنده و در دجهانیا تراشده امیر امان
و فرمان بران قضا و قدر ابواب مسرت و شادمانی بریناکنان خطه غبرگشا و نظم زبرج کمرست از نجیب
برآمد آفتاب عالم افزون را فروزان کشت از لطف الهی نه یون اختری از برج شاهین که از نورش زمانه روشنی یافت
فروغش بر چین عالمی فیه از آن طالع فرخنده مطلع مزین امید عالمیان چون خوشه پروین بارور و از صفا
طالعش که عطار دوست صحایف مال جهانیان بار قام زرین غام عدل و احسان برین و محرر کردید و کرامی کوهری
خلافت و کامرانی نجیب الطرفین است از جانب پدر والا که هر دو والدینک سیرت شجره سیادت و ولایت و دولت
برومند ریاض سلطنت و خلافت است و بدین مناسب غظمی از سایر شاهزادگان سلسله علیه منقوشه صفت
برتری در جهان و سلطه صوری و مغوی سرطندی دارد و والد آن خجسته که هر دو دریای سلطنت و بختیاری
سکندر شان ابو الغالب سلطان محمد بادشاه و ولد اکبر بادشاه جنت مکان علین آشیانست که از حمایت
و اعتلا مکان و علونب و سموحب از اوصاف و صفایان جهان و مدحت سرایان بوقت نشان مستثنی است و نسب
شریف آن خاقان منقوش نشان سلطان الاولیا برادران الاصفیاشیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین طاب ثراه که نشان
عالیه بود از خیر تعداد پیر و نیت و اشطام آیت آنحضرت با نام المشرق و المغرب اسد الغالب امیر المومنین
حیدر علی ابن ابی طالب سلام الله علیه و اولاده المعصومین نبوی است که در صدر این نسخه شریفه مرقوم قلم غریب
کرید و الله ماجدش سبزه عظمی و بانوی کبری و حمد علیا خیر النساء یکم صبیحه قدسیه سیادت و سلطنت پناه میر عبد الله
والی باز در انست که از ترا و غفران پناه سید قوام الدین مشهور بزرگست و آنحضرت از کاجله سادات عظیم القدر
و جامع سلطنت صوری و مغوی و عاریج ساریج مقامات علوی و سفلی و کاشف و قاین انفسی و اخافی بوده و در اول
حال بتوفیق الهی و امن جنت از شتمیات انسانی کوتاه گردانیده قدم در دایمی مجاهده و ریاضت نهاد و بعد از قضا
بدایج مقامات عالیه چون از دیوان سخن قسما اشطام ممالک طبرستان و ترفیه حال زیر و ستان آنولایت بکین
تو بهر آن عارف اسرار الهی حواله شده بود و بحسب تقدیر یا زنده ان شتافته در آن دیار و ملقا امت انداخت و خلافت
سده اشتباه او مرجع اخلاص خواص عوام آن ملک کشته و الی آنولایت که از طبقه جلا و بیان بود از غلو امریان و از دمام
خلافت هر اسیده با او مقام غنیه در آمده و شرعاً و دفع مایل بر آنحضرت واجب کشته در مقام مدافع در آمده و لطف

اختصاص یافت و در آن ملک خروج بسیف کرده سلطنت صوری را با خلافت مخفی جمع کرده تفصیل احوال آن جمعه مان است
که سید ظهیر الدین مولف تاریخ طبری مفصلاً در رشته تحریر کشیده و مولف چوب السیر نیز محلی از آن در نسخه خود درج نموده
و چون تحریر آن موجب اطناب است ملک سخن پر و از آن باز آمده شروع در مقصد می نماید باطله آبا و اجداد عالمی قدر آن
ممد علیا پدر بر پدر و دیارند کور والی بوده اند چون آن مهر سپهر دولت و بخت یاری تولد نمود و انوار سلطنت گام
از ناصیه های پوشش ظاهر و لمعات خلافت و جهان بینی از بشرو می پوشش شارقی و لامع بود و بخت از زانچه طالع فرخنده
آن اختر برج اقبال معلوم نموده بود که غنیمت آفتاب دولتش از افق سعادت طلوع کرده و بر توده آتش ضیاعش
خاتم عالمیان خواهد بود و کافه خلایق در سایه رافت و اقبالش خواهند آسوده و شوال بلاغت گستر تاریخ مولود گشت
پادشاه هفت قلم یافته و یکی از باب سخن برشته نظم کشیده قطعه نو نای جمن پادشاهی که بگذر جهان گشت میثم
سال مولود وی از ملک قضا چون رقم کرده ای طبع سلیم تا که ان از پی ریختش گفت: «تغی پادشاه هفت قلم بعد
طلوع آن نیز اقبال و تولد آن والا کو هر ولد مادرش بخت بد بر بزرگوار عرض نموده که تقنین اسم سامی آن در همین
به آنچه رای شهریاری اقتضا کند اشراف نمایند که بدان اسم موسوم گردند و اتفاقاً در روز که عیضه نواب سکنه رشت
بنظر حجت اثر شاه جنت مکان رسیده بوده است با هم اسمانی که در این بیت بر زبان مبارک جاری میشد شعر
عباس علیت شیر غازی ناسر دفترش که مجازی بود و چین و در و عرصه داشت نیز آن متذکر بود و بعد از اطلاق
مضمون مسرت مشون عیضه اظهار داشت و خرمی بی اندازه اسم سامی آن منظر صفات جلال و جمال را با عبارات
داود چون مقرر بود که هر یک از شاهزادگان که از کتم عدم قدم در عرصه وجود می نهادند و قالیچه و براق ممد از خزانه
عامه شقت میشد خاقان جنت مکان جهت آن سرور یا ض سلطنت و اقبال قالیچه مبارک که در ایوان چهل ستون
زیر آنحضرت افتاده بود بایراق ممد و ستاوند و جانات بنور فرات و ارشاد که ذات حمیده صفاتش آن مضاف بود و
بود که غنیمت آن در آستان سلطنت با شین پادشاهی و کامکاری و مسند آرای تخت شاهی خواهد بود و بیا تین
آلهی آفتاب دولتش از اوج اقبال طالع گشته سایه وصول در آن مقام فرج بخش و ایوان کیوان انداخته کلشن هر چه
این دولت روز افزون و با تبارکی نرمت و طراوت خواهد بود و بر مردمی که از نوایب فتن و فتور چمن سلطنت
و کامکاری را روی داده باشد بزلال تیغ آبدار طراوت ایام بهار داده و بنیروی اقبال استقامت و
ضمیر و قوت عقل و حسن تدبیر برای بدکاران در کن رشان خواهد بود و یکی از شداید که در بابت حال قرین احوال جمعه
فرجام گردید و شرافت والدین است که در ایام مضاع زیاده از یکسال و هشتاد و نه عمرش نفش نگشته بود که در حالین

و مادر و پسران جدا افتاد و تبیین این مقام و صورت این احوال خیر مال آنکه چون میان نواب سکندرشان که حسب احوال
قضا جریان و والد بزرگوار والی هرات بود شاه قلی سلطان حمزه میرزا که بروفق بغداد نواب سکندرشان بابت پسران
از سلوک ننمود با نیا و مفیدان و حشت و نزاع به پدید آمد و مکرر از جانبین عوایض مشتعل بر شکایات بیایه میر
اعلی رسید و نواب جنت مکانی فرمودند که من بعد میان میرزا و شاه قلی سلطان التیام ممکن نیست و از او خواست
بر آن متعلق گشت که شاهزاده نامدار سلطان حمزه میرزا خلف صدق آنحضرت را که از صبیقه قدسیه والی مازندران متولد
و در آنوقت هفت ساله بود یکای والد بزرگوار والی هرات فرموده و والد ماجدش را بکجکومت و دارالملک شیراز نصب
فرمایند نواب سکندرشان و حرم محترم او بعد از اطلاع بر مضمون منشور واجب الادعایان چون از اطوار شاه قلی
استاجلو کمال آزرگی داشتند آثار شایسته و خرمی بنظر رسانیدند اما از کذاشتن فرزند دلبند خود و برادر
خاک گشتند و چون مفارقت او بر خاطر شریفشان صعب و دشوار می نمود و دیگر باره عرض داشت فرستاد و التماس
کرد چون سلطان حمزه میرزا هفت هشت ساله شده و با و در عهد انس الفت تمام دارد و اگر جدا شود و بکمال که تا بیانی
نیاید و اعراض نفسانی بر مستولی شده بهم ضرر باشد و والدانش نیز زندگانی نمیتواند کرد و قرة العین سلطنت
عباس میرزا چون هنوز طفل در ضیعت و بجز دایه با کسی النبی و الفتی ندارد و نقل حرکت او صحبت اگر امر جدا
بوده باشد او را در هرات گذاشته سلطان حمزه میرزا برافقت پدر و مادر بشیر از آید نواب جنت مکان چون بجای
خاطر نواب میرزا بسیار متعبد بودند این سؤال بجد قبول اقراران یافته حکم قضا امضا برین جمله نهاد و پوست نواب
سکندرشان حضرت اعلی شاه قلی اللهی را در هرات گذاشته خود با سایر فرزندان کرامی متوجه دارالملک شیراز
و از ماندن آن نواب و کلشن اقبال در هرات که ششکاه سلاطین نافذ فرمان بود و در چنان بساط قرب الهی
تقریر نمودند که عنقریب آن نهال کجین آرای سلطنت و کامکاری در ریاض اقبال نشو و نما یافته نمره مراد با
و کامیاب دولت خواهد شد و نواب جنت مکانی نیز در عهد صبی حسب فرمان خاقان فردوس مکان در اقلین
سلطنت خراسان موسوم گشته در آن بلده طبع یافته عاقبت در میان اخوان تحت سلطنت فرمایند
ایران بوجو و شرفش آرایش پذیرفت و از اولاد نامدار آنحضرت هر کدام سلطنت خراسان موسوم گشتند عاقبت
فرمان وائی یافتند بالجد انصاحب اقبال عالی مکان در دوسالگی منصب والای سلطنت فرمایند و والی ممالک
خراسان و جانشینی والد سکندرشان و جد علی آشیان سر بلندی یافتند و غلط کردیم ممالک خراسان بپسند
وجود کرامی آن معنوت نژاد سر مغاخرت بخرم برین افراشته و شاه قلی سلطان حاکم هرات به دستور لای که پیش

آن جوهر گرامی را در خوش اخلاص نهاد اشتبه برورش میداد نواب مکنده رشان با سلطان حمزه میرزا و سایر فرزندان
از راه قاین و کرمان و در زمان همان ملک منان بشیر از رسید و در دارالملک سلاطین بخوی قدم برهنه بر روی
نماده و ولی سلطان قلیخانچی اعلی حاکم آنجا منصب والای لکی برافراشته تسلط یافته و از قدرت و مقام خود متکبر
باقی احوال غیر مال آنحضرت و فرزند ولیند سعادت چو ندش بعد از انقضای ایام ارتحال شاه جنت مکان نمکاشته
قلم و قلم بر رقم خواهد شد برضای غفلت آنروز و افغان اخبار و مطالعه کنندگان سیر و آثار سلف پوشیده نماند که
که حضرت شاه جنت مکان ملین آشیان چنانچه در صدر دفتر سبق ذکر یافت فرزند خلف الکبریا کبیر که هر خاقان
سلیمان شان و صاحبقران کیتیستان بود و از بدایت حال آثار جهان داری از ناصیه هایونش میفرستید و در زمان
حیات والد بزرگوار با منور حسن سلطنت محاکم خراسان از سایر اخوان ممتاز گشته و در پله فافره هرات نشو و
و بعد از آنکه آنحضرت و امیرخان مصلوب حکم والد ماجد بدرگاه سدره اشتباه آمده سام میزدار با دوشن خان
زیستاد آنحضرت در خدمت والد بزرگوار میبود و بعد از ارتحال خاقان کیتیستان فرزند و سس آشیان در سن
دوازده سالگی بر سر فرماندهی ایران جلوس فرموده با وجود حادثات سن و کثرت مخالفان بتایید الهی بیست
رای صایب و نور دانش و عقل کامل از عهده امر خطیر سلطنت و فرماندهی کاین بیرون آمده روز بروز لوا
دولتش باندی میگرفت و اوصاف حمیده آن برگزیده الهی از احصا بیرون است و شرح حالات خاقان جنت مکان
و قضایای آنحضرت را روی داده از محاربات عظیم سلاطین اوزبک و روم و تنجیر ممالک روم و تنجیر دیگر بلاد و جواد
عظمی که بنظر آمده بنوعیت که مجلا درین دفتر اشاره آن شده و مفصل امر و جوی حسن بیک مورخ و کتاب التوحید
مرفوم ملک بیان گردانیده و آنحضرت را در سلطنت قزوین بیماری صعب روی نمود و او که شپه و چند مرتبه
مشرق بارتحال گردیده و عاقبه الامر از شفا خانه الهی شفای کامل عاجل گرفت شده در ایام بیماری شاهزادگان
رفیع مکان و امراء عظام که در پائین سر بر علی بودند و که و کرده و در پیرامور سلطنت و پادشاهی خیالی کردند که
سکندر شاه از که فرزند کبیر شاه جنت مکان بود بیکت ضعیف بمر که چند سال بود که از دیدن عاری و عاطل ماند و
مناسب ولی محمدی و ضبط ممالک ایران و طوایف سرکش قزلباش نمیدانستند اکثر خلایق جوام الناس باطن
نوامان اسمعیل میرزا بودند از نیمه غافل افتادند که عزیز کرده حق را کسی نماند و این چنین بخت
که قدرت خالق فوق ارادت و قدرت خلایق است و مغرب پادشاهی آنحضرت و دودمان اقدس و قوا خواهد
الامراء استاجلو که رکن رکن دولت بودند و معظم ایشان در اردو مراد خان مغربی مشهور و حسن بیک یوزباشی

دله حسین پیک و پیری پیک و مصلو توچی تیر و کان و آله قلی سلطان الیک غلی بود و از اسماعیل میرزا که در آنوقت قریب سی و سه
بود و بنا بر سوء اعمال که از جهالت و غرور نفس و خردی از کتاب می نمود و ملاطمت می نمود و از بزرگوار بود و حسب فرمان
قضا حریان در قلعه قهقهه محبوس بود و خایف بود و بدست سلطان حمید میرزا که بعد از اسماعیل میرزا
سایر شاهزادگان بزرگتر و منظور نظر پسر بزرگوار و آلا که در پایتخت سریر اعلی حاضر بودند اتفاق نمود و صد ساله بن خان
ولد مصوم پیک وکیل که بجای والد له میرزا بود و با اعیان طبقه شیخان و جماعت کرمی که خویشان والد میرزا بودند
بان طبقه عهد و پیمان در میان آوردند و از شاهزادگان نامدار سلطان مصطفی میرزا که در میان طایفه استاجلو
بزرگ شده بود و لکلی او بامداد استاجلو تعلق داشت و بین الاخرین محبت مخط بود و از مصیم قلی بسلطه سلطان حمید
راضی شده بود و در انجام این امر اهتمام می نمود و سلطان ابراهیم میرزا اول بهرام میرزا که داماد شاه جنت مکان
و عده الملک و بدولت قرین بود و با شاهزادگان مذکور اتفاق داشت و حسین قلی خلفار و ملو و امیر اصلا و سلطان
جای بوق ترکمان بسلطه اسماعیل میرزا اتفاق نمود و کل طایفه افشار و رین امر متفق بودند و از شاهزادگان نامدار
ستیره غلی پرنیان خانم که بوفو غفل و دانش از سایر نباتات کرمه امتیاز تمام داشت بدین جهت و رحمت
والد بزرگوار مغزو و کرم و صاحب رای و مشوره و محو و شاهزادگان بود و با نواب سلطان حمید میرزا که طالب سلطت
و بزرگم خود و رتبه ولی عهدی داشت صفای نه داشت و بین الجانین باطن کلفت و که ورت بود و اسماعیل میرزا
با دوا و مستطیر بود و از سلطت سلطان حمید میرزا سر باز زده و در تثبیت هم اسماعیل میرزا سعی می نمود و از شاهزادگان
نامدار سلطان سلیمان میرزا که برادر اعیانی پرنیان خانم بود و سلطان محمود میرزا که در میان ملو بود و سلطان
احمد میرزا که در میان افشار بود و اشغال سلطان بطایفه جرکس که برادر اقوام ماوری خانم بودند و خانان سلطان
خیز را بعد از ونگ حرامی منسوب ساخته علانیه می گفتند که در راه اخلاص و صوفیکری مرشد کامل گشت تا مرشد
قید حیات و دیگر را نیندازیم و بعد از مرشد پادشاه انگلیس است که حکم وصیت او را ولیعهد و وصی گرداند و اگر
قضیه احتمال آنحضرت بی آنکه احدی از فرزندان او بولیعهدی سزاوارتر گرداند روی دهد در راه طریق و صوفیکری پسر بزرگتر
ولیعهد خواهد بود و چون نواب مکن در شان سلطان محمود میرزا اوله اکبر شاه جنت مکان است و بسبب ضعف با صبر که
از نیمه بدین عاری و عاطل مانده و تحمل از خیره سلطنت نمیتواند شد بعد از او اسماعیل میرزا که اکبر اولاد است و مادر
طریق صوفیکری غیر از این نیندازیم و خود را شاه می بیند و امید سلطان حمید میرزا یکی پسر نام نهادند و در میان
بر این طبقه دراز کردند و این ریز گفت و گو میان هر دو فریق بلند گشته و عظم املا نامدار و اعیان قزلباش و رئیس

و بیاقات که در پایه سر را علی بودند جمعی جانب طبعه اولی گرفتند و مکرر در دولتماند مبارک همایون میان هر دو فریق
خسونت انگیز و میان آمده باطله معالجات حکماء متفق موافق تقدیر افتاده و چاری نواب جنت مکانی روی به تخت نهاد
وزیر بوزنار صحت ظاهر گشته و الله بر نیان خانم باغ او بخیر یک میده و برادرش اینمقد مات داد و خلوت بعضی گفت
رسانید و سلطان حمید میرزا را نسبت بوالد خاین و غدار باز نموده خاطر مبارک آنحضرت را از شاهزاده منحرف ساخت
و اسمعیل میرزایان و سایر صوفیه و یک جهتا از دولتش آواره باز نمودند و چون در ایام نقابت محمدان حریم غارت پس
بخیره حرم راه یافته بشرف ملاقات همایون سرافراز میبختند از عیان قزلباش که شاه علی اردلو که پسر اول
محبت بود این اقدامات را در پس خیره حرم تحصیل ظاهر خاطر نشان کرده میرزا گفت که مناسب دولت است
که من بعد بندهکان اشرف ذات شریف خود را از کید و مکر این جماعت میانت نمایند مجلا شاهزاده مذکور و نیکو خواهان
در اردوی معلی تحت زده عذر و نفاق گشتند اما شاه جنت مکان اغراض فاسده هر دو فریق را بنور فرست
و فطرت عالی یافته بر آینه ضمیر عکس پذیر بر تو انداخته روشن گردید و بمقتضای عقل دور اندیش علمنوده بران
مبارک باظهار این حکایات گشودند بلکه انجماعت را از اظهار این گونه حکایات منع کردند اما چون فرخ زاد یک
ایشک قاسمی باشی رئیس سفیه طبقه قزاقان را داخل سلطان حمیدریان میدانستند و خلیفه انصار را حکم قلعه قندهار
ایمباق قزاقان و قوم شنج زاد یک بود از صوابه بد او تجاوز نمیکرد و بخاطر انور رسیده که مبارک و سلطان حمید بر
خلیفه انصار عذری اندیشید و از ده نفر قوری افشار را تعین فرمودند که بقلعه قندهار رفته شاهزاده را محاصرت نمایند
اینمغنی موجب تقویت اسمعیل میرزایان گشت زوال یکجی که از اعیان آن طایفه بود و همیشه در سر حاکم خدمت شاه جنت مکان
سردار و سلطنت منکک بوده و والد یک دوله از شاهزادگان گردیده و همیشه در سر حاکم خدمت شاه جنت مکان
میکد و در روزی که قرار یافته بود که آنحضرت تشریف مجامع بر اسمعیل میرزایان اتفاق نموده که زوال یکجی
از جمله حرام مکانست و با صوفیان دولتماند از اتحادی بجانب او نیست و نمیکدایم که در یونوقت ضعف و نقابت
بر بدن بی بدل بی عدیل مرشد و ولی نعمت استولی است او بحکم رفته خدمت نماید و طایفه کرجی و شیخاوند و سدابلو
و قنات سلطان حمیدریان در آن باب متفق شده بگفت و گو در آمدند و کرجیان میگفتند که از اجلاس صورتی
نموده که منع از خدمت مروج نمینایند باجمله روزی که نواب جنت مکان بحکم میرفتند حسین قلی خلطه را و سدابلو
اصلاحان خان و سایر جماعت که خود را شاه سیون مینامیدند تا چهار پنج هزار کس از صوفیان و طایفه اردلو
و امیر اصلاخان افشار و غیر ذلک بقصد مخالفت زوال یک با اسلحه و سراق بدر دولتماند مبارک جمع آمده و جماعتی

و شجاعند و استاجلو و اتباع ایشان نیز چهار هزار نفر جمعیت نموده حمایت زغال پیک را پیش نهاد و محبت ساخته و بخوار
ای ایشان نیز مکمل مسلح بدو و لشکر آینه و احتمال فساد و خونریزی کلی داشت در شب که از جانبین این مقدمات ^{تفاوت} میشد
راقم حروف به تقریبی در منزل حسین پیک یوزباشی بود و او از معنی بغایت آزرده خاطر بود و میخواست که فحاشی
بفرماید تا صبح در فکر و اندیشه بسر برد و صبح اگر چه جمعی بسیار کرده بودند اما اسلحه و یراق نه بسته بود و دست و پا
در رکاب شاهزاده نامدار سلطان مصطفی میرزا بدو و لشکر آمدند و در پیرون با آنکه جهلا و مفیدان متنازین
سخنان کنایه نیز بسیار میگفتند ایشان ملفت بآن شده و بایوان جمل ستون درآمده و زبان اعتراض براسمعیل
میرزایان دراز کرده حسین پیک یوزباشی حین قلی خلفا را مخاطب ساخته گفت که این چه فساد است که در میان
قرلباش میکنی و چرا انجاعت را اسلحه پوشانیده بدو و لشکر آورده و آنکه که سر مبارک پادشاه و مرشد دولتی
سلامت است با و شمارا چه حد و یار که بخود سر صاحب این ارادها بشیم او را مفید و منقذ نماید و قدم در طریق خلافت
و صوفیگری نهاد و حسین قلی خلفا و اتباع او نیز سخنان خنونت آمیز و زشت بر زبان آوردند اما چون نواب شایسته
سلطان جید میرزا تشریف حضور داشت اسمعیل میرزایان زیاده حدی نتوانستند نمود و نواب بخت مکان این
مقدمات واقف گشته در عین غوغا دانسته زغال پیک را طلب فرمودند که بطریق مسموم و کجایم آمد و بخدمت موجود
باشد الظایفه و مژدن نیافتند و بعد از خجالت زد گشته متفرق گشتند و سلطان جید ریان حیات تازه یافته
انذکی از تمت مغزیان و وطن جاسدان خلاص شدند و بعد از آنکه نعمت کامل شامل ذات مبارک گشت دیگر راه
عرض اینگونه حکایات نهاده و توجه تفتیش این حالات گشته اما هرگاه بمقری یکی از امرای صاحب قدرت استاجلو
بخدمتی بامور ساخته از اردو پیرون میگردند مراد خان از بنیر قلعه کجور نامزد فرموده روانه رستمدر فرمودند و بر یکی
موصولاً حکومت ری داده و آنرا انصوب نمودند چون درین سال سلطان سلیمان خان بن سلطان سلیمان خان
پادشاه روم مستوفی شده سلطان مراد خان ولد او جلوس نموده بود نواب بخت مکان اراده نمودند که از
بزرگ صاحب عقل و کیاست را با پیکری روم بپیش تفریض سلطان سلیمان و تنیبت جلوس سلطان مراد خان
در تول حال حسین پیک یوزباشی را بدین خدمت تعین نمودند سلطان جید ریان از وقوع این حال تفرس نمودند که
غرض نواب بخت مکان از دست دادن او توقیر نمودن امر او استاجلوست که اعیان و انصار شاهزاده سلطان جید میرزا
بودند حسین پیک را نخواهند که در رفتن بدوم معذرت گوید و او بعد از برموده تنگ حبه عرض کرد که جمعی
ذات مبارک شرف نموده ام که زیارت امام سامن خا من مشرف شوم و چون بر عذر اعتباری نیست امیدوارم

حضرت زیارت اترکلی دارند و بدین بهانه در رفتن حضرت خواست نواب تهرت عند پذیرفته محمد نیکان بکام
چون بعد از آنکه او نیز از امر او متبر استاجلو بود بدین خدمت فرستادند و حسین بیک در رفتن شهید نیز بود و آنکه
مباد و رغبت او صورتی که موافق مطلب نباشد روی نماید تا فاضل و وزیر نواب تهرت مکان نیز پرده پوشی نمود
ازین مقوله حرفی اظهار نکردند و مشارالیه بدستور مهد و شیر و مشارالیه بود در فتنه غرت و اعتبارش می افزود و چون
نظر سلطان الله نواب سلطان مصطفی میرزا فوت شد لکنی نواب مشارالیه و ایالت و الکا نظر سلطان حسین
تفویض یافته در ساعت مسعود میرزا را بمنزل آورده بزم ملوکانه آراسته پیشکش و پای انداز لایق کشیده و شاهزاده
نادر حسب الامر اعلیٰ پیشکش نواب شاهزادگی و تنیة الله کی حسین بیک رفته بودند لیکان لیکان را پیشکشهای
لایق کشیده و فی الجمله آتش فتنه و نزاع او بیاقاق و گفت و گوی هر دو فریق را در دو تسکین یافته تا دو سه سال نواب حسین
بکامانی و اقبال کامیاب دولت بودند تا آنکه در سنه بمقام کل اربع و شتابین و شهابه که در سال گذشته بودند که عذر
عارض ذات مبارک گشت و در حمام نوره بعضی از اسافل بدن را سوزانید و مجروح ساخت و وجع و درد بهم رسید و تب
انجام میدی آنکه احدی را کمان چاری و محرمان و مقربان را منظره فوت شدن باشد در شب سه شنبه چهارم شهر صفر
و پنج از جاوده اعتدال منحرف شده آثار قلق و اضطراب ظاهر گردید و ضعف مستوی گشته شاهزادگان و اعیان از نصف شب
خدمت پدر بودند همه را مرخص فرمودند که بجانهای خود روید مرا تشویش چندان نیست و از شاهزادگان سلطان حسین
راستش ساخته توقیف فرمود و در روایتی دیگر آنکه والد هاشم بطنه آنکه مباد و بعد از وقوع واقعه ایلیم و برپا شدن از اما
کنند می بفرزندار چندش رسد و در دولته مبارک که ماصدق من جمله کان امن بود و باو گفت که حال پدر بزرگوار تو در کون
شد و احتمال قریب دارد که امشب و دیعت حیات بتقاضی اجل سپارد و تو که صاحب سلطنت و جانشین پدری شایسته
را که داشته بجا میروی مناسب گشت که در دولته توقیف کنی و چون واقعه ایلیم بوقوع انجامد نایب شاهی بر بنهاد
در ایوان جلستون بخت سلطنت مبارک جلوس آسمانی و چون محتاج خزان و قورخانه و یراق و در دست تست
و لشکران چشم بر ذخایر دنیوی ابواب دارند خزان کشود و یوزباشیان و قورچیان و اعیان لشکر را بطایای اجنب
مخصوص و بهره مند گردان که ادانی و اعیان انصار که بدولته مبارک هیچ آینه جلوس هایون و تخت پادشاهی
مشاهد غلاتی که دو اسمیل میرزایان که بالفعل دست ایشان از دامن مقصود کوتا هست بجز اطاعت چاره ندارند و هر
در آمدن و بای بوسن تخلف و زرد بجز او نمرسانی و شاهزاده را رای والد موافق مزاج آمد و توقیف نمود و بعد از آنکه
زمانی که ضوف کلی برشته همان ظاهر بر فوختش کباب قدس بر و از نو دانه و هم شهر صفر که این واقعه بود

با تمام ملوک غیب موافق تا پنج آمد از آثار و علامت او بادشاهزاده سلطان حمید میرزا کی آنکه سخن زمان با نقص عقل و
خرد و علم نوده و دیگر آنکه بحسب اتفاق در آن شب کینک و دلخیزانه مبارک از جماعتی بود که با اسمعیل میرزایان متفق بودند
دشاهزاده از آن غافل افتاده که در آن شب اضداد او کوشش می انداختند است که در وب دولتی از آمد و ساخته اند که
از نیکو دهن او را بدولتی نکرده اند بی تفریب توقف نموده خود را محبوس آنجماعت ساخت و دیگر آنکه بر بنیان خانم که قتل
روزگار بود با او که ورت داشت محمد و معاون اسمعیل میرزا بود در آن شب در دست سلطان حمید میرزا گرفتار شد
بوفور عقل کامل در آنوقت بشاهزاده اظهار تلقی و محذور و خطر از نمود و عرض کرد که عورات خفیف عقل اند اگر تم غفور
ذلات و تقصیرات این ضعیفه که از نقصان عقل و کوتاهی روی داد کشیده شود و جان بخشی فرمایند بعد الیوم بگویند
و انقیاد امری ازین بیچاره سر نیزند و فی الفور بای او را بوسیده بوالد میزد گفت که گواه باش که بچکس میزانی بوی
بادشاه و مبارک بادی جلوس شرف بر من بخت نداد و شاهزاده از غایت ساده لوحی باین چالوسی از راه رفته
و بازی خورده با همشیره اظهار کرده که هرگاه که تو در مقام محبت باشی و برادرت سلطان سلیمان میرزا دشمنی سلطان
خود را با من متفق سازی نزد من عزیز تر از زمان پدر خواهم بود حضرت علیا خانم بر صدق این معنی شاهزاده را
تکلیف قسم نموده بیکل معصوم بیرون آورد و قسم یاد کرد و خانم رخصت طلبید که بمنزل خود رفته برادر و خالوارانچ میثاق کرد
شاهزاده اعتماد بر قول او کرده او را رخصت داد و او در راهی را که میان با بنچه حرم میدانی بود کشته و بیرون رفت و شوال
سلطان خالوی خود را آورده کلیه آن در راه با و سپرد و او با سپیده نفر چکس که دشمن شاهزاده بودند صاحب اختیار
در حرم کشته و عاقبت معاندان از آنجا داخل کشته شاهزاده را بشهادت رسانیدند چنانچه مفصل در ذیل این
دفتر سمیت گذارش خواهد یافت علیا چنانچه خانم اگر چه برادر ساده دل چنان عذری که و اما عاقبت بشامت
آن گرفتار آمد و از عمر و دولت تنسی یافت و درینوقت تا که نزد اقامه نویست که اسامی اولاد شاهزاده و جنت مکان
و سایر شاهزادگان و اعالم امرا و ارکان دولت و بندگان و ملائمه را که در مقام ارتحال شاه جنت مکان انظام
بخش محاکم ایران بوده اند در رشته تحریر کشد که چون اسم هر یک بتقریبات بر زبان جاری میکرد و طالبان عاقبت
و اخبار را اطلاع بر احوال ایشان حاصل کرد و بالجله شاهزادگان کرامی اولاد شاه جنت مکان از پسر و بنیزاده و دختر
جنت و هفت نفر از مادران صلیبی نه نفر از اولاد نواب سکنه شان سلطان محمد پادشاه که اکبر اولاد شاه جنت مکان
بود از محمد علیا و ستیزه عظمی سلطان محمد بن سلطان موسی موصولتر مکان بوجود آمده و در زمان ارتحال و انقضا
مال حیل و پنج ساله بود و در دارالملک خیر القامت داشت از پنج پسر زاده بوجود آمد اول سلطان حسین میرزا که هشت

میر عبد العظیم سیف حسینی که از امر او معتبر کیلان بود اما وقاضی جهان بود متولد شد و در آنوقت هزده ساله بود و در آن
جنت مکان اقامت داشت و احوال او در زمان سلطنت عثمان اسماعیل میرزا فرزند ملک پان میکرد و دوم شاهزاده
عالمقدار سلطان حمزه میرزا که از نواب مریم شان محمد علیا حبیبیه قدسیه میر عبد الله خان والی مازندران متولد شد
در آنوقت ده ساله بود و با پدر عالی که در شیراز میبود سیم حضرت علی شاهی ظل الهی که از نواب مریم شان محمد
متولد گشته در آنوقت پنج سال و نیم از عمر شریف او گذشته چنانکه گشت حکومت و دارائی خراسان منصوب گشته و در
هرات تشریف داشت چهارم ابوطالب میرزا که سال چار ی شاه جنت مکان از نواب مریم شان متولد شده و درین
ارتحال جد بزرگوار خود دو ساله بود و پنجم طهاسب میرزا که بعد از ارتحال شاه جنت مکان از گتم هم قدم بعمر نه و دو
نماه در دارالملک شیراز از محمد علیا متولد شده و چون جد بزرگوارش از عالم رحلت نموده بود و با اسم سامی او
موسوم گشت پسر دوم شاه جنت مکان اسمعیل میرزا که او نیز از ستیره عظمی سلطانم متولد شده و چنانچه قبل ازین قوم
ملک بیان گشت در قلعه قفق مجبوس گشته تا چهل ساله بود و در آنوقت زیاده از یک و ختر که از صیبه مرتضی اعظم شاه
نعمت اندیزی داشت و با والده اش در یزد میبود و سنزدی دیگر نداشت سیم سلطان حمید میرزا که والده اش
از نبات عظمی کرستان در سلک زوجات مطهره شاه جنت مکان انتظام داشت پست و دو ساله بود و او نیز زیاده
از یک و ختر نداشت چهارم سلطان سلیمان میرزا که از همشیره شمال سلطان جرجس که او نیز از زوجات مطهره بود
متولد شده و پست و یک ساله در پای سریر عالی بود و پنجم سلطان مصطفی میرزا که والده اش از طایفه گرجی و از جمله سرایان شاه
جنت مکان بود و در آنوقت پست ساله بود و در خدمت والده بزرگوار میبود و دو و ختر نداشت ششم سلطان محمود میرزا
که از جواری متولد شده و هجده ساله بود و در آنزمان شاه جنت مکان حکومت شروان منصوب گشته اولین خان اردلو
بلکه کی اوقین یافته اما چنین در آنحال در پای سریر عالی توقف نموده بشروان نرفت و یک پسر طفل داشت که محمد قریب
میرزا موسوم بود و ختم امام علی میرزا که از همشیره نه اول یک گرجی متولد شده چهارده ساله بود و شاه جنت مکان
والی لاهیجان گردانیده و در آن خطه اقامت داشت و پسر محمد خان استاجلو حاکم کیلان به لکلی او مفوض بود و ششم
سلطان احمد میرزا که شاه جنت مکان او را سلطان احمد بغدادی خطاب میکرد و هزده ساله بود و والده اش از
جمله جواری بود و امیر اصلمان سلطان ارشلوی افشار لاله اش بود و پنجم سلطان علی میرزا که برادر بزرگوار سلطان
مصطفی میرزا بود و در بلده کنجه اقامت داشت و ابراهیم یک زیاده از علی یکبار یکی قرا باغ لاله او بود و او در آنوقت
چهارده ساله بود و ناسات مظهر شاه جنت مکان گشت نواز اول که هر سلطان خانم در جلاله نظام سلطان کبر اندام

وله بهرام میرزا بود و دوم پیکان حاکم که نام زو بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا بود و اما با و هنوز سپرده بودند سیم
خدیجه سلطان یکم که در جلاله جمشید خان والی کیلان سپید بود و چهارم زینب سلطان یکم که شاه علی بیگ شالمو قوچی
شمشیر لداش بود و او اسمیل میرزا او را بعلی قلی خان شالمو حاکم هرات نواده و در پیش خان داده بود و اما تصرف او در دنیا
پنجم مریم یکم همشیره اعیانی بود که در زمان نواب سکندر شان بجای خان احمد خان والی کیلان درآمد هشتم فاطمه
سکندر خانم که در زمان نواب سکندر شان بجای امیر خان موصولتر کمان حاکم تبریز درآمد و در منزل او فوت شد
هفتم جانش سلطان یکم که در زمان نواب سکندر شان بجای سلیمان خان استاجلو ولد شاه علی میرزا خواهرزاده
شاه جنت مکان بود و درآمد در منزل او فوت شد هشتم شهر بانو یکم که در این ایام بجای شاه نعمت الله ولد میرزا
یزدی درآمد و این دختران از اراج و جوار می محال مختلف بودند و در تفصیل آن زیاده فایده نیست اولاً
بهرام میرزا برادر اعیانی شاه جنت مکان سه نفر از اول سلطان حسین میرزا که در زمان شاه جنت مکان حاکم قندهار
بود و از پسران او سه نفر اند که منقرض بودند و مشهورند محمد حسین میرزا که در خدمت شاه جنت مکان در اردو بود و باز
ساله و رستم میرزا و مظفر حسین میرزا و از ده ساله که هر دو در قندهار خدمت والد بودند شرح حال ایشان در ضمن
وقایع زمان حضرت علی شاه یحیی خلل آبی رفته و ملک بیان خواهد گشت و بهرام میرزا سلطان ابراهیم یکم
شاه جنت مکان در درگاه معلی منصب ایگ قاسی باشیکری میوز و سر ملندی یافت و در خدمت عم بزرگوار
و از جند بود و پوای یک دختر فرزندی نداشت و برادر او بدیع الزمان میرزا که در سیستان حکومت ولایت
نیمروز مشغول بود و تیمور خان استاجلو لداش بود و و پسر داشت یکی سنج و دیگری شمس معلوم نشد و دو دختر
و ذکر اعظم امرا و ارکان دولت زمان شاه جنت مکان امرای عظام و خوانین و الامتاع سلطان نور و کلان
در حین ارتحال بر سر برامارت و امرای سرافراز و اکثر صاحب بل و علم بودند از ثبت و فائز دیوان معلوم نشد که
و اسامی چند نفر از طبقه که معلوم الانساب بودند درین صحنه درج میشود و در تفصیل حال هر یکی فایده نیست از طبقه
رفیع شالمو که معظم طوایف قزلباش و بقدم خدمت از همه در پیش و سر دفتر او میاقانند و در زمان خاقان
ایبستان و اوایل جلوس شاه جنت مکان امرای بزرگ و خوانین عالیشان در میان آن طبقه بودند و چون قزلباش
بشرف میصاهرت این دو دمان سرافرازی داشتند درین هنگام پنج نفر پیش بودند معظم ایشان وای حلیقه کوچی
که حاکم مشهد مقدس بود و اکثر میرزا و اعیان شالمو ملازم او بودند و دیگری اولاد حلیقه که حاکم همدان بود و دیگری
سلیمان حلیقه که از حکومت استرآباد عزل شده و در درگاه معلی بود از طبقه استاجلو حسین بیگ و در حسن بیگ یوزباشی

که از جمله ارکان دولت قاهره بود و مراد خان سفرچی مشهور که بختش کورتر شده بود و اله قلی خان ملک غلی که در حال سکونت بود
همه محمد خان جابو شلو امیر الامرا کیلان و الله امام قلی میرزا بود و محمد نجف مشهور بنحاف امیر الامرا چو ز سعد بود و در
بابلجکری روم رفته بود و چندی یک تو جلوبو حاکم ری بود و شاه قلی سلطان بیکان امیر الامرا خراسان و در هریت
ابراهیم سلطان و شاه قلی سلطان بیکان حاکم درخس بود و محمود خان صوفی او غلی حاکم ترشیز بود و علی خان خنجی
شرفلو حاکم خوان و باخر خراسان بود و تیمور خان و مراد خان سفرچی حاکم سیستان و الله میرزا بدیع الزمان بود و
سلطان جابو شلو حاکم شوشتر و وزیر فول بود و قارچو غلی حاکم تفتیس که جستان بود و بهمانت و او در خان کرجی
معات او قیام داشت مصطفی سلطان و له کجل شاه و روی در خراسان بود و در ذکر تمامی ایشان چندان غایت
از طایفه ترکمان غلام ایشان امیر خان موصوفو نواده امیر خان ماضی که له شاه جنت مکان بود و در خوارری اقامت داشت
محمد خان موصوفو قوم او بود و مغول شده بود و مرتضی قلی خان پرنایک در اصفهان بود و سلیمان خلیفه و در تون طبرستان
بود و جید سلطان جابو قی ترخان که حاکم قم و از امرای معتبر درگاه محلی بود و ابوالمعصوم سلطان و له یادگار محمد خان
که از امرای درگاه محلی بود و از طایفه موطو و میش خان حاکم شران بود و حسین قلی خلفا و درگاه محلی منصب خلیفه
الخلفائی داشت و بنایت معتبر بود و لو بود اوق از خوی آمد و برگاه محلی بود و در فرمان سلطان در درگاه محلی بود و
طایفه نو و القدر محمد قلی مهر دار و له شاه قلی خلیفه و درگاه محلی از ارکان دولت بود و محمد خلیفه عمراده ابراهیم خان جابو
حاکم استرآباد بود و دولی سلطان قلی نجفی غلی حاکم شیراز و له نواب سلطان محمد میرزا تبه آقا حاکم جام خراسان بود و
خلیفه حاکم حواری و از طایفه افشار خلیفان که کوه کیلویه اصلان خان حاکم کرمان شده بود و له و درگاه محلی بود
و در زمان اسمعیل میرزا قورچی پاشی شد اسکندر خان در هزار جریب بود و اسمعیل قلی سلطان حاکم فرهاد بود و دیگر
امرای افشار بودند بزرگ این چند نفر اختصار نموده و از طایفه قاجاریوسف خلیفه بود و زیاده غلی بجای برادر کوچک
قزاق و الله سلطان علی میرزا شده بود و اما هنوز در درگاه محلی بود میرزا سلطان علی از امرای معتبر درگاه محلی
و دیوان یکی بود و علی خلیفه انچه قونیلو حاکم دامغان و بسطام بود و از طایفه تکلو مولای حسین در کیلان بود
و دوفندی خلیفه در کیلان بود و از طوالتش بایند رخان در استارای طوالتش جزیره سلطان از امرای حاکم شود
کل مجوز سعد بود و از خوشگویی سلطان میرزا از معتبران بود و از اگراد شرفان از امرای درگاه محلی بود و حاکم
تنگابن کیلان بود و از اموات تیمور اردلان بیکان حاکم تلکان بود و شاه رستم عباسی حاکم خاد و اکثر رستگان
بود و خلیفان سیاه منصور حاکم سهاوند و غیره در صدرالدین خان و له معصوم بیک صوفی از امرای درگاه محلی بود

آب میگذشت چنانچه طامان تا دور بعد شوش از میان برف و یخ میگذرانیدند و شتران و اسبان الاغان
لاغر که قوت شتادند و قوت مجاول ببارف و یخ نداشتند در میان آب از قوت افتاده غرق میگشتند و آنچه
قوت دار بود و نه از بار چای برف و یخ که پی در پی می آمد و روی آب را گرفته بود و مردم که و باز میگردیدند و از خطر
اشتم میگردیدند که بکنند و آنچه در میان آب دست و بازده عاقبت غرق میشدند و آنچه رنم نمیکردند از رسیدن
بار چای یخ که راه بر اسبان و الاغان و شتران مسدود میشاخت غنان تاب شده تا نیم فرسخ بلکه فرسخ بعد
فلاکت بشناه پیرون می آمدند مجمل انقضا و خمدان بسیار دیدن مجور بعد اگر منصوره رسید چندان از دو آب شتران
فرودست که از اخصا و شمار پیرون بود و القصد موبکب جایون غالی از عقبه سامان گذشتند صبح روز شنبه دهم
ماه رمضان بیاسا پیش لشکر برداشتند با این شایسته کوالی قلعه آمد و از بالای کوه احتیاط اطراف و جوانب شهر
جهت نزول اردوی معلی که ربع فرسخ از قلعه دورتر بود اختیار فرموده و نزول سعادتمند و دتر و میوه که قریب
شش هزار گرس بودند در دوپ قلعه را مانند ابولسب و دولت بردوی خود بسته و دست بکالت مجاهد و مجاول گذاشتند و در
قلعه شامی و آنچه در آن چون بتقدیر آن روزی داد چون موبکب اقبال در پای قلعه نزول اجلال
نموده و هو از غلام سید فام تری یافته که چون هزار چشم گیتن آغاز نمود و کثرت بارندگی و بسیاری کل و لای بجای رسید
و بر تیر انجا مید که عبود مردم در میان اردو بازار برپا داده و سوار و شوار گشت و راه آمد شد مردم بیرونی مسدود
گشته بودند و شکر و در کمی آورد و نریخ ماکولات روی در ترقی کرده و گاه حکم غنا گرفت اکثر اهل اردو و الاغان
باری و سوار بی حاجت افتادان علی ایضاً برای کنار آب که همیشه غلغله و خشک میدان و فرستادند و تا ده ماه
افتاب و آفتاب سرد و آفتاب احتیاج بطلت آب کشیده و چه نمود و اکثر اوقات هوامتر شج بود و شیار و
بارندگی انقطاع نییافت و در آن دوسه ماه عساکر منصوره و کمال صوبت اوقات گذرانیدند و چون بهایم
باختام رسید حضرت عالی متوجه محام محاصره قلعه و امر قلع و کیری شدند لیده شامی در میان دسه واقع شد
طول شهر و قلعه در عرض دهر و افتاده اصل شهر که بیوت و مساکن رعیت است و دامنه کوه طرف خوبی
افتاده و خانهای حکام و سلاطین و مردم نامی را که در جانب شمالی اتصال داده اند و قلعه در جانب شمالی
در مکان مرتفع ترتیب یافته و بروج عالی اساس سپهر عمارت سنگی که یک ساخته و پروا خندان که از فایت
ارتفاع کنند اندیشه از کنگره تنجیر آن کوتاه است و از محکم و استواری از همین اساس کوه رخنه در آن صورت
بند نیست و سیب آوردن از جانب شمالی که در مقابل این بروج عالی افتاده بغایت دشوار است و محله ملاحظه

اطراف و جوانب شهر و قلعه کرده و جانب شمالی با تمام اسب و پیر و پیکان قرار گرفت از جانب غربی که طول قلعه و شهر و
نزول اردوی معلی است اول سیه قوری باشی و قوریچان عظام پیر خند و بعد از آن سیه و الفکار خان و لشکر
آذربایجان و بعد از ایشان سیه قوریچای یک و غلامان خاصه شریفه و قشکیان و بعد از ایشان سیه کجیلینان
و در آتشیهای جانب غربی سیه علیقلینان ایستاد قاسی باشی شالو قریافت و سایر ارباب عظام و عساکر طغریام که در
سیه اند کور معین گشته و در جانب شرقی و جنوبی کسی تعیین نیافت و چون مصالح سیه و پای قلعه نبود از راه دور
آوردن جهت بارندگی و کثرت کل و لای و عدم شتر و الاغ مبارزان عساکر اقبال به تعلیم شهریار ستود و خصال که
عالم جوانی و دانش آموز جوانان و پیران کار دیده و تجربه به کار آورده بودند از راه دور شروع و در خور نبود و در
چند قدم برج کوه ترتیب داده بر در آن خندق پرید و قشکی و کانداز و مردم و لیر چکی بقصد احتیاج در آنجا گشت
در محاطت کارکنان جز سینه و بخت و در بنیطریق پشته میرفتند و با وجود بارندگی شب سرد آرام نگرفته و سپه
کار میکردند و در میان دناقل حال کمال سختی و غم و اندوه و در آن شتر قوی جنوبی که کسی نبود و چون آورده و در
کوه صفت گشته و ستودرم و قتال میکشید و بعضی اوقات پشته آمد و آنکس خبر و ساز میدادند از بیطرف چون
اسبان اکثر سپاهیان و صحرا بود و میر میشت که بعد از آن و لیر از محاذ کوشالی داده از بلندی اعتباری میبردند
و روز بروز پای بی اعتباری پشته نهاد و سر راه بر میزد و دین اردوی معلی گرفته و ستودرم می نمودند و بعد از آن
الفرمان قضا جریان جمعی از قوریچان و غلامان و ملازمان در گاه که قدرت اسب و کلاه داشتند و بخت و سپه
خود را میجرا آوردند و در دو کلاه داشتند یک و در مرتبه که بعد از آن و در میان هر دو کلاه آنکس جنگ نمودند
از مبدات سپاه منصور میخواستند و جریان نیز جوانی قلعه نزدیک سیه سپه استقامت یافت و در میان ترکان
جرات و دلیری کرده و در چهار دیو در قلعه خیزید و چند از قلعه بر سپه پشته با اهل سپه جنگ و پیوستند و اهل
ساخته بر گردیدند و از بیطرف سیه را پشته برده و در جبر و عقب زدن اتمام نمودند و توبه های بزرگ که در حین
محاصره قلعه کنیز ترتیب یافته در آنجا مانده بود حکم شد که بسای قلعه شامی نقل نمایند چون قبل از فتح محبت شیا
احوال مجر و وزیر دستان تعیین حاکم ضابطه لازم بود عنایت شهریار می نمود و الفکار خان قرا و کور شایسته
این منصب والا دانسته او را باین پایا عالی اعتماد بخشید و ایالت و لایت شامی و باد کوئیه و امیر الانرا می کل و لایت
شیراز با توکل یافت و چون در حین محاصره بعضی فتوحات روی داد که ذکر آن لازم بود اکنون بنا بر حین
نمود که نخست وقایع ایام محاصره و بعضی فتوحات در یک بیان کشیده روی بقصد آوریم ذکر میست آورد

تقاع فلک ارتفاع باو کوی در بند بیروی اقبال و در بند بیروی دولت و بد چونند بر کار آگاهان و قایم امور است
منوری و سلطنت منعی پوشیده نیست که هرگاه در جهان آفرین ابواب نصرت و فیروزی بر روی سعادتمندان
لواهی دولت و ارتفاع آسمانی باشد اسباب آن بدست یاری اقبال فراموش شده کارهای مشکوک در دیده و بالغ نظران
تکرات اندیش و شوار نماید بیای هر دی بد مکشایان سر لوق غیبی با سائر وجهی جلوه ظهور و در مصدر انی تقاع
بدست در آمدن تقاع سبب ارتفاع باو کوی و در بند است که اطراف آن از یک طرف مدیای خضر اتصال دارد و طرف
که در جانب خشک است بنوعی شانت و استحکام یافته که عروج باخاک زیر آن از اندیشه خیال هر دست و آن یکسبب
و سه سکنه مشهور و معروف است از غایت ارتفاع نامین قلعه و دیوار است شهر که نامیان در یکشده شده
از توفیق و بیان ستغنی است و در او ان توجه رایت جهانگشا بصوب سروان قرار داد و خاطر و میان آن که در
شروان گذارشته قلعه در بند روند در خاطر بعکس از در باب جلالت و صاحب بصارت قرار می گرفت که تخریب آن و قلعه
آسمان بودند درین اوان امکان وقوع تخریب داشته تا آنکه غبار اوبار دیده رویا از تنگ و تاریک گردانیده
چشم از آن اندیشه پوشیده و خود در قلعه شامی محصور رنج و عاگردانیده زیاده اهتمامی در ضبط این قلاع کردند
چنانکه کوتوالان قلعه از نیک و بد بدست سیمد کس نمیرسیدند آن هم اکثر مردم بومیه آنجا بودند که در ملک
سپاهیان تسلیم شده صاحب قلعه و تیار کشته بودند بعد از چند روز که موکب جایون و شامی شروان اجلال فرود
عساکر اقبال با بر حماره قیام نمودند بعضی از صواحب باو کوی شاد و دلخواهی این دو مانق اقدس ظاهر ساخته
رفته رفته مردم را بجانب خود کشیده با یکدیگر مواضع نموده قصد گرفتن کوتوال کردند و هنوز خاطر از شوم
نموده با اتفاق ایلی آنجا جمع شده بود که کوتوال آنجا و ملازمان او کان زد و غدر گشته دست نظام اول دراز کرده
در مقام دفع سرکشان شدند و چون اهل مواضع نفوس نمودند که در میان مواضع ایشان فی الجمله آگاهی
یافته اند پیش دستی کرده با اتباع و مردم خود بر سر کوتوال رفته و او را بدست آوردند و اتباع او را جایی گرفته
که هر کس در مقام ستم از قبل آورد و جمعی از مردم بومی که ملازم و صاحب تیار که وک شده بودند در مقام
مداخله نشده و در گوشه ها خزیدند و حقیقت این دو لشوای را بپایه سریر اعلی آوردند و در ازای این نیکو خدمتها
بنوازشت شادمانه بر یک کشته اکثر انقوم را بخلایع کرانمایه و انعامات و سیور خالات امتیاز بخشیدند اموال و اسباب
و متعلقات مخالفان که مردم باو کوی بخیطه مضبوط در آورده بودند با نعام ایشان مقرر شد و قلعه بان متاعین
بدین آسانی بدست در آمد و نمایان تعیین گشت چون دو لشوای صواحب باو کوی در ولایت شروان استنهار یافت

امالی در بند رانیز که اکثر ایشان ملازم شده و ملک سپاهیان مستطعم بودند این محوس در صعبه جایگیر آمده و در مقام و توجیه
شدند و نه خواج محمد در بندی که پیشش در زمان شاه جنت مکان ضربت پسندیده و در شروان بجای آورده اند جمله
دولتخواهان و مشهور انظار شفقت شاه جنت آشنیان بود بیشتر از دیگران و درین امر ساعی گشته شعار و دلخواهی
ظاهر ساخت و چون در ایامی که انکاجه مغرب مرادفات اقبال بود و همخان قتیاق همیشه منصب کفایت اعلی راه
اخلاص می سپرد و بنمونی قاید بخت و دولت بعتبه علیه سده مرتبه آمده کمال اخلاص و یکجتهی بطوری آورده و عتبه
شهریاری شامل حال او گشته انکاجه در بند را با نوید داده بود و در اوزار آل کت جانی رخصت انصاف یافته با
منشور لیاقت در بند روانه شده بود و درین هنگام که معصوب در بند مراد اطاعت و انقیاد در میانه سپید راه
متابعت و دو مانا قدس اعلی نمودن گرفتند کس نزد اسمی خان قتیاق فرستاده او را طلب داشتند و بابت
سپید کس در بند رسید امالی شهر شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته در وازه کشوده او را بشهر در آورده و درین
پاشا که زک دران او ان بنوید پاشائی و حکومت در بند متقبل گشته داشت قلعه مذکور شده بود و از قیوم انجبال
خود را بنارین قلعه کشیده با شخصت و افتخار تفری که رومی الاصل و محل اعتماد او بودند بجا فطرت نارین قلعه سپاه
قلعه داری پر داشتند و ولد خواج محمد در بندی با مردم خود و بایر سر بر گردون محصور آمده سعادت کو نش و طاعت
همایون استغفار یافتند و حضرت اعلی در ازای این نیکو خدمتیها انعامت را بجماع فاخره و انعام مرصع الکات
سر بلند گردانید و توجیهات و الماک ایشان را بسیر غلال عنایت فرمود و مردم شهر را از تکالیف دیوانی معاف
و در قیوم القلم گردانیدند و منشور عاطفت با اسم اسمی خان قتل در آمده او را بسلوک طریق پسندیده و ترغیب نمود
در سفارش عجز و زیر دستیان حباله فرمودند و همو چه یک غلام خاصه شریفه که بوفور کاروانی معروف بود
اجمعی از تشکیلات چغتائی و خراسانی و با قی و طاعتی تعیین یافت که بکوتوالی حصار و محافظت طریق قیام نمود
نارین قلعه را بدست آوردند و بعضی از امر او عا کر نیز مثل شاه نظر یک توکلی که عاقبت به رتبه خانی و ایالت شهاب
مقدس صعود نمود و نعمت اند سلطان صوفی و شاه قلی سلطان بیات و غیر هم بگو یک ایشان با مکر گشتند و نام
بروگان در بند رسید و با اتفاق اسمی خان و تنخیر نارین قلعه سبی نمودن گرفتند و جبر و تعقیبها بر سر ج و با
رسانیده کار بر محصوران تنگ ساختند که در جن چون از محافظت و ستیز و آویر عاجز گشتند و در دامن
استیسان زده کس نزد او فرستاد که اگر محبت شاهانه شامل حال من گشته باز قیام در خود بجان و مان در مان
باشم قلعه را بسپرده و در دولت سرامی شاهی رفقه غامضه ملازمست بر دوش میگیرم و امر اتمس او را عرضه داشتم

حکام استقامت با هم او در صد و بیست و هفت و مقرر شد که امر احاطه و غنای خود را در اطراف ایشان داده و روانه درگاه محلی گردانند تا از
طوایف و کربا قلعه را سپرده روی امید باستان آسمان پایه آفریده سعادت لازمست دریافت و انوار عاطفت شاهی بجا
احوالش یافته و در ملک لازم این درگاه مشغول گردید و آن سید سید و صد حدید که یکطرف آن کوهای بلند است
که بالیند که ستمت ششمار دارد و عبور مرگب او ام از انجا محالست و یکطرف آب دریا پوسته و عبور میترودین داشت
خند و قبحاق و دروس و غیر هم که ولایت شروان می آیند جز از یک دروازه در میان آن سید سید است و بیابان بود
استدبار یافته ممکن نیست و نیز وی اقبال و امداد خود آسانی بدین آسانی تصرف اولیای دولت قاهره و رادمیر جلالت
الدین حسن محمد سلطانی در تاج فتح در بند کشته است فتح در بند جوشد اتفیغی میکت فتح در بند بدین فتح که شجران
مصحف دل چو کشتایم بر آید تاج فتح در بند جایون جایون آمده و از مردمان روزگار دیده آن ولایت شجاع رفته که
در از منتهای کاروانی از جانب شش قبحاق و خند شروان می آمده چون بدر بند رسیده اند شب در پرون فرو آمده اند
صبح که در و از دلمان در و از دکنش و داند از کلمه و ان و کاروانی اثری نیافته اند چون راه دیگر نیست معلوم شد که از
کنار ویرا که آب آن شبه اتصال دارد که شسته اند و زیاد و غرق اند و بیکت توج لب و در و جند و دریا آب تک میگرد
و نیز منی نزدیک میشود که امکان عبور سب و شتر داشته باشد رای جهان از ای حضرت اعلی با حکام باب الا بواب
توجه و در قنبر یک سکه را شاهی کوزی بیو کلور را بر کار می تغییر بروج استحکام سید قدیم تعیین فرموده مهارانی فرستاد
صاحب فرامست و مهارت فرستاده ام فرمودند که هر قدری در میان دریا که از توج و جند و حاکب تک میشته
باشد و امکان عبور داشته باشد اندکجا پیشرفته و جانی که دیگر احتمال این و خند نباشد برج عالی بلند سلسله میا
آب سنگ و آب که در دلتانجا و یوز و یوزین تا برجی که حالا است کشیده یک کیر اتصال فرستاد و از آن برج تا دامن
البرز که که که ششای آن سید سید است یکدیگر علامت بروج و باره نموده نوعی استحکام دهند که از تصور و تصور و توج و توج
باشد و مستحکم پدار دل در این برج عالی و سایر بروج ممکن بود و در وقت و کلبانی مشغول باشند و قنبر یک
باستقامت و محاسن بلیان بدینکار نظر صلاح اعانت سامان نموده در میان دریا و محل مناسب اساس برج نهادند
و در تهای جدید آن عالی اساس توجی که اندکس با دران راه نیست تمام پذیرفته آن دیوار دیوار سانی اتصال
یافت از نوادرات مقامات چنین مسموع شد که در محلی که اساس برج نهاده شده است و ان کاروان بنبون غریب
از محل بنا خالی کردند آثار و علامات عارت از سنگ و آجر نمایان شد که در از منتهای سابقه پیش از ظهور اسلام
همانجا برج عظیمی ترتیب یافته بود و از تان و تعاریف دوران و لطمه آب طوفان اندام یافته یا با دشمنانی که

بجست عیونش که خراب کرده اند و پادشاه که بعد از ایشان مرصه فرماید می پویند و در مقام تعمیر آن شده اند و جایی که
پادشاه دشت قجاق و زبان ملک شرف جوانی از انرا به ناز و بایجان کند و صاحبقران مغفور امیر تیمور کورگان از
آذربایجان از انرا به دشت قجاق بر سر توغوش خان رفت پس الجو خین مشهور است که مدد کنند و ذوالقهرین
که در آن مجید ذکر آن شده همین سد باب الالبوست اما صورت وقوع ندارد و نیز اگر آن سد در اقصی بلاد شرقی
و شمالی بوده که مابین آمیان و باجوج و باجوج بروی و آهن و در صاص ترتیب یافته چون هر شی را در مقام
بغیر کامل نسبت میدهند محضت که این سد را از غایت استحکام نسبت بآن سد کرده اند و می کنند می نمایند و باشند
سجانی که کجا بودم و جبر سرائیدم و سخن بگشاید مجاز از فتح این دو قلعه بلند اساس سپهر کرباس که اولیای دولت
این استان آسمان حماس را روی نمود و موجب توزیع خاطر و پرتانی محصوران شامخی گشته بخت بختی و ادب
خود و غیره ز مندی لشکر قربان متیقن شدند و در خلال این احوال حاجی پیرام خان از جانب فانی کرای خان آمد
باتفاق طالب یک برادر ابوالقاسم یک یوزباشی ایواغلی که قبلاً ازین از جانب حضرت علی بخت نظامی
و دوستی بر سر مسالمت نزد و رفت و آمده نامه اخلاص آئین و تحف و هدایا آورد و خان اشارت نمود و از جانب
محبان و معتقدان این دو دمان شمرده آنقدر اخلاص بندگی اظهار نموده که کلاه حقوق ایام سابق و گرفتاری
جور با اتفاقات شاهزاده مغفرت آنها سلطان حمزه میز او بجات یافتن از حبس و قید قلعه الموت نموده بود که
فریدی بران تصور نمود و بعضی نیز باعث یاس و نویدی محصوران قلعه که بنوید کاذب شخص الدین پاشا
کو ملک لشکر تار میسر و کند و دید روز بروز دست ایشان از کارزار باز مانده اسباب خوست و بولدرشان
آگاه تر میگشت تا عاقبت الامر بخیرای کردار که از غایت غرور و خندار ظهور آورده نصایح از چند شاهی
در ایشان موثر خفتا گرفتار کردید و آنچه مقرر آئینی بود ظهور یوست چنانچه در سیاق کلام آئینه ظهور
می چونند و من الله الامانه و التوفیق و قلع سال جایون خالی قولی که مطابق است عشر و الف که سال است
یکم جلوس جایون شاهی قلل آئینی است نوزدین سال جایون خالی و در روز چهارشنبه بیست و دوم
شهر ذی قعد کشته شمس عشر و الف که در روی کیهان پیوی در بای قلعه شامخی نزول احوال در دشت و قلعیات
و جنود بارندگی و سر از ششتر تیغ ندین غلام آفتاب که قریب بسا در نقاب احتیاج بلاد از غلام یافته و
او بیک چهار پایه فلک چهارم سعادت پذیر شرف و اقبال خسرو افلاک و انجم که روزگار شادان
ریاضین را بعد از زیب و بهار آراسته فرج بخش انجمن بهار گشت اراضی و تجماری بلده تمامی از سبزه و ریاضین

حضرت و نصرت بانه یافت و کل دلائی از طرق کم شده اهل سودا و معامله تر و دواخانه نهادند و حضرت و تنگی بفرمانی
بدل گشته اسباب حاجت و خرمی فراهم آمد شریای اقبال شایسته کام این جهان گشته خرم و جویند جوانان بفرمودی خسرو
نیمروز از خانه روزگاری و شب بگوروز عبا کر فیروزی با شرب حبس افروان قضا جریان در مقام قلعہ کبری و این بیان در
شب روز قرار و آرامند داشتند حسین قلی یک تاج چار برادر میر کوخان توپهای بزرگه که در کعبه بونیروی اقبال
شاهی اسانی از کتاب که کند اینده با عواید و گردان بامدودی علی آفند و بکتوب و کتوبه سینه اند و در بخان و بکتوب و کتوبه
قرجای یک نصب نمودند و پیر بود اخیان حاکم بزرگ که مشروط طلب با سیم او غرض و دریافت بود با تشوین و راسته بکوب
جایون رسیده بعد از نیمه قوام سیر سلطنت میر میر محمد شد که در جانب شرقی قلعہ کتافایت کسی از طرف معین نشد
بود و در و کده از اطراف سینه پیش برو و در میان ان لشکر منصور از هر طرف نقبها بزمین نهاده سینهها پیش برو
بجوالی قلعہ ساینده و التما ترتیب دادند و توپهای جنگ انداختن مشغول شدند و چون که جیان کاخ
اتباع الکسند خان که اندک دای سلطنت دوم بوده القاس حکومت که جستان بجهت ظهورش غلن نموده بود
و مسئول ایشان با جایت افغان یافته ظهورش خانزاد چنانچه که شت بکومت حاکم موروث سر بلند ساخته
استقل شده بودند که بتلاقی تصویر است گذشته و تخریر شروان انواع خدمت و جان سپاریا بتقدیم رسانند
و اندک حکم جهان مطاع لظهور بپوسته بود که ظهورش خان با لشکر آراسته پای قلعہ آمد و بخدمت جوعه قوام
نمایه مشارالیه باغواهی جنبدی از مفسد ان که او را بپوسته از طریق مستقیم مخرون ساخته از آمدن متقاعد شد
بمعاذیر محمود که حبه القاس نمود که او را از آمدن معاف سازند که لشکر آنچه مقرر شد باشد با والد و اشتر
و پیش که رقی و توفیق حمام حاکم با دوست بفرستند حضرت اعلی فرمودند که مبلو انیا من او و نظر دای
پنان شنبه بمجموع نظام القیا و کشته او را بجهت ان شتم دارند و موجب رسیدگی دیگر حکام اطراف کنند
بهانها پیش که بزمین است که خود به بسیاری لشکر متبینه شده بطریق ایفاد آمد و طاعت نمودند و خدمت
طاعت یافتند و از رفتن خود لشکر را با والد و اشتر بفرستند و درین مرتبه نیز تحریر کس خدمت ان خدمتای موجب
گفتند توفیق سعادت خدمت یافت و والد و اشتر با جمعی از کرجیان که نیک و بد بکمر از فرشتن بودند شهادت
و بجوالی از دوی علی رسید ظاهر خطیر اشرف اگر چه از حرکت ناچار او بخانیه داشت اما بنا بر ملاحظه و آفتاب
سینی که سینه علیه آن محنت قیامت و سلک محنت است و استار سلطنت نظام داشت و مادر او بر بنده است
تعظیم مادر فرزندی بجای آورده بدیدن او تشریف بردند و روز دیگر جمعی باستقبال رفته لشکر کرج در کما

و در آن وقت قباب داخل اردوی معلی شده و در محلی مناسب که قریب بحرم سرای اقبال بود فرمود آمدند و والده
محمود خان بلا قیامت پروکیان سراق سلطنت فایک دید و شمول عنایت شد تا چند گاه که از کجاست
در اردوی معلی بود و هیچ خدمتی نمودند و همچنین حکام و غسکان و میرزا و پاشای هر کس عند کاه معلی آمدند
آغاز نهاده بر او در کسب خان و اسمی خان و علی پاشا و خوری و معصوم خان و الی طبرستان و امثال فلک بک بک
سده سلطنت مشرف گشته و جین امانت بر زمین ثابت نهادند و چون مردم و غستان که در حسی منتقل
نمانند و در وحشت آلود نامردی نشو و نما یافته از طریق افسان لغت و رند معصوم خان بختی توهمی بخود داده
بر حضرت از اردوی هاپون رفته زاده طبرستان پیش گرفت حضرت را علی طالع فخره و منشور عنایت از بی او
خاطر او را ازین حرکت ناخوار و اطمینان بخشیدند و در خلال این احوال از حوادث روزگار و طواریق ایل و نهار
امر محض و در بارگاه معلی به وقوع پیوست تبیین انتقال آنکه در روز یکشنبه عید الصبح حضرت معلی در ایوانی که بنام
یچو بنا و ستونها و جنب دیوارخانه هاپون ترتیب داده بی پیشینده بودند ترتیب مقدمات جشن فرمودند
و فرستادگان کون کسرت فرمانبران در صدر مجلس جهت جلوس هاپون نشستند تا آنکه پادشاهان نصب
نمودند و صدر عظام و علماء اعلام و امرا و وزرا و ارکان دولت هر یک بر اساس جمیع شده و نظر
که بشرف عتبه بوسی مشرف شده زبان به تعینت عید و مبارکبادی آنروز سعید گشایند قریب نظری که حکام
برون آمدن حضرت معلی بود و مقرر شد که حاضران بارگاه معلی از صدر و علما و انبای ملوک و سلاطین و میرزا و
و غستان و اهلای شروان و اعیان قزلباش هاپون رفته هر یک در مکان مناسب قرار گیرند که بعد از اجلاس
مجلسیان حضرت معلی شاهی ظل اللهی هاپون تشریف خواهند آورد و ایشان قاسیان هر یک از آنوقت در
جای محلی بودند هنوز و جو و آنکه مردم قرار گرفته بودند که از تقریر فلکی ترزل و در میان ثبات و قرار هاپون
فرود آمد میرزا و مردم و غستان که در یک طرف نشستند بودند و آغاز فرود آمدن خبره او شده بود و در این وقت
و صدر علما که دست و پای حرکت نداشتند و در هر یک از وجوب ماندند از اتفاقا حسن جمعی از سلاطین
خاصه شریفه در برابر ایوان که کور طرح باغچه از آخته کار میکردند فی الفور هجوم آورده و بکل سبکدوش
بختی زیر ماند بار یک یک بیرون می آوردند شاه قوام الدین حسین و علامه العالم میرزا ابراهیم معلی و شیر محمد
پاشای حاکم قارص که در جنگ سردار کشتا کشته و خورشید شده و مغرور و محکم بود و در میان خطه برآمد
شناخته جمعی دیگر که حیات داشتند خصوصاً قاضی خان صمد و میر علی الدین حسن صمد و میر سید محمد شای

[illegible]

اخبار نو و کس قلم اندیشه چنین می نگارد که امیر کونخاں را فایروان بیامین اقبال سفیر از فزون سعادت نشان بعضی
 فتوحات در سال گذشته و بعضی مدین سال سوئی داد و سود و اوراق بنابر توطئه سخن قصایمی حال از کس
 بیکدیگر اتصال داده بیان می نماید که چون امیر و همکاران نظر نشان بکمبر قلع بیدوان پرداخته و خیره و برق سرانجام
 یافت و امیر کونخاں و اتباع او را که در چندت سال در التماس و دعا و سالی در بخت و ان سیر میبردند در اینجا
 که اشتهار اید بنیر وی شجاعت و مردانگی و هوس های فضائی در راه و علی العت و دل خلاص گزین که بهیچیک
 ایندست دل بر گزم آبی و اقبال شاهی بسته بدان خراب آباد که مطلق خاکس وادی و فایغ یاری نبودند و این دست
 سر ای بی سر انجام شری از آبادی و افتخار نیستند ساکن گشته اند از امانت این و اتباع و مردم خود و هر کس را محمل اقتصاد
 در قلع جای داده و یکبار از او بیرون و مواضع قریب که خراب و ویران بود و جانی آده مسکن که در بیند و از هر
 ایل و اوس و ترک که متفرقه اند با یکجان جمعی را مستال که سنانید بیدوان تور و دیماق و غنچه و نیا و قلع آباد
 موسی اعلی بیات که حسب الامر اعلی از عراق آمده بکار مست و یای مور بود و در محال نامید و این شرو
 یورت قشلاقی داد چون اکثر اوقات عیویش کرد و می از طرف اید و انست چنین قرار یافت که تا استقرار
 محاسن از بایجان آنحال از موضع و ویران نبوده باشد تا در مقام ورود و دشگر مخالف و خیره نایا باشد
 و امیر کونخاں و عوین داشتند که اگر نخست جایون باشد خانیاں یکت علق پس این بقصد بعضی
 و ووالی و حواشی قلعه بنیانید که قبل از رفع حاصل آوانده و در دشگر مخالف بوده باشد فی الفور رعایت
 ضایع و نابود میتوان کرد و اگر کجاست در قلعه آورده و موجب توسعه معاش خانیاں کرد و بکار
 گسبان و نیز در بسیار سر انجام کرده با کاد و می فادتی و مردم ایل و بیماق و خانیاں بداعت بسیار
 حد و قلع و مواضع قریب که در بعضی رعایای خود نایید و در آن نیز که در گوشه ها خیزد و استقامت قش
 استخوانند آشتند بوی کباب وانی شنید و یکیک صوم و در موضع و و خانه و خانه بهر سیر و خدگری
 میکرد و نجات بلند و اقبال از چند شاهی مساعدت نموده و بهار آید و میید و قدرت اندیش و
 بخصایر سید و موسی در معاش خانیاں بهیچیک و امیر کونخاں همیشه خانیاں و اتباع و قدرت اکا
 مخالف میفرستاد و آثار استیلا و اقتدار بنظر آورده و در آن سرحد بلند آوانده گشته مخالفان سرحد و
 خایف و منززل بوده از بیم شکر او در جا و مقام خود قرار و آرامی نداشتند و او را می که او را بنیر و
 اقبال بلا شاهی موسی را وید دست و زامن قلع و معاویر است که در این قلع و روان و قلع و قاص

واقع است و حقیقت آن برین نوعست که چون قارص حسن قلعه می و آنحد و تا حوالی ارزن الروم لکه کوبید و مردم آنرا
بودند و دو آمد و شد بر مستحقان قلعه مغایر دشوار گشت و از بیم سلطت قزلباش در چند دیوار خیزید و چند گاه در کل
نقب اوقات گذرانیدند و از حکام قارص و ارزن الروم که بخود در مانده بودند مددی ایشان نپرسید بالضرورة
مس نزد امیر کونیه خان فرستاده اظهار شای سیونی کردند و او ایشانرا استمالت داده بتا بهت و انقیاد و ولایت
گردانید که در اوسط بونت ییل خمس عشر و الف عطاء آنجا عت که مقدم ایشان علی یک مغایری بود خود را از شکر
تنگنای قلعه نجات داده بغرم شای سیونی نزد امیر کونیه خان آمدند و سایر الناس سر خود گرفته متفرق شدند و قلعه
بصرف اولیای دولت قاهره درآمد و وقتی که رایات جلال از تخیر شر و ان معاودت نموده مدارا نطت
البیر نیز رسید امیر کونیه خان آن مردم را بپایه سریرا علی فرستاده فرار و حال جهت هر یک بموجب تعیین شد
که در تاجیکان شارایه بخدمت آن سرمد مشغول باشند و بعد از آن قلعه کنکر و که آن نیز از توابع خور سعد است بست
درآمد و مستحقان قلعه نیز از اقامت آنجا و دست نیامدن علوفه و تیار و ضیق معاش تنگ آمده استند و قلعه
دارینند استند بمردود و فوجی از لشکر قزلباش از غایت خوف و هراس ترک ستیز کرده بیرون رفتند و
قلعه بصرف درآمد و از وقوع این حالات دومینه که در قلعه قارص بودند اظهار قدرت وجود کرده از حاکم
نیز استخدا نموده تا سیصد کس از مردم قارص و ارزن الروم بغرم دستبرد بیرون آمده از راه مغایر بر سمت
روان شدند و در حوالی مغایر در میان دره فرو آمده بودند که لشکر امیر کونیه خان بی آنکه اطلاع از حال
ایشان داشتند شدند و وقت ایشان رسیده از بلند می مشاهد نموده اند که لشکر رومی در میان بحر افرو
آمده فی الفور آما و جنگ گشته جلور نیز بر سر ایشان تاختند و رومیها از آن لشکر قزلباش خبردار گشته بمقابل
تمام رعب هر کس نزدیکتر بود زین کرده تا یکصد نفر گامش بجا ربه آمدند و از صد من و لیله اند و غازیان قارص
معاودت بناورده شکست خوردند و اکثر ایشان ملحقه شمشیر کجاسته قلیلی بعد فدا گشت و او بار راه فرای پیونده
نخستین متعلقه قارص رسانیدند امیر کونیه خان مظلوم منصوب بودند و ملازمان او سر او اخترا ماهماه مخالفان را در
شماخی بپایه سریرا علی مجایزه و جلد و سرافرازشند و القصد بعد ازین فتح رومیان ارزن الروم نیز بجلال خلیفه
روزگار گذرانیدند و همیشه از جنود قزلباش هراسان بودند و پاشای آنجا با امیر کونیه خان طرح آشنائی انداخته
بدر اسلوکی میکرد و بعد ازین سال الوند یک روزگی که وکیل ضیاء الدین خان و در شرف خان کرد حاکم تبلیغی
و در سالی که آمد و در دینان نیز بر سر شریف دست اظهار شای سیونی کرده همراه او بپایه سریرا علی آمده رعایت

و تربیت یافته بود و با مصطفی یک محمودی حاکم باد کوی و قلعه بایزید که با ظهور عصیان مورد الطاف بی پایان شده بود و
او بار بر فرق خود پنجه از تبریز فرار نموده بوان بجا انان پوستند و امیر کونه خان کس بر مصطفی یک سر مستاد و جماعت
محمودی و اتباع او طاقت مقاومت قلعه مذکوره نیا ورده بجانب و ان نقتند و قلعه باد کوی و قلعه بایزید تبریز
اولیای دولت قاهره در آمده جمعی از غازیان پات را بجا فطت قلعه مذکور تعیین نمودند بعد ازین قضای
قلعه قارص بسی آن خان شجاعت نشان بکلیه تصرف نمود بان این آستان سدره نشان در آمد و قارص
ولایتی است از ارمنه صغری ما بین آمدن و از زن الروم که حالا بین الجمهور بارض روم مشهور و معروف شده
واقع است مولف از تهمته القلوب نوشته که از ارمنه صغری بالتام داخل ولایت ایرانست و زمان سلاطین کجایان
تابع خجور سعد بوده و بعد از آنکه ولایت از زن الروم و از رنجان تبریز سلاطین و دودان عثمانی در آمد ولایت
قارص در میان حکام خجور سعد و از زن الروم و در کس کس جابین بود تا آنکه در زمان سلطان سلیمان خان رویه
اراده نمودند که استحکام قلعه داده تصرف در آن ولایت نمایند و چون ولایت مذکور ولایت شوره کل و غلجه
که تابع خجور سعد است پوسته انجمنی شاه جنب مکان را از ان پسندیده می آمد تابع میشدند و چند سال که میان
سلطان سلیمان شاه جنب مکان فتنه و نزاع در میان بود و بعد از آنکه فیما بین آن دو پادشاه ذی جاه
رفع غبار کلفت بوساطت نیک اندیشان شدند و صلح و توافق یافت بکلی شروط صلح این بود که قلعه قارص
در میان خراب و بکنولایت ویران باشد و از هیچ طرف تصرفی در آن و در آن نزد و تا شروط صلح برقرار بود
قلعه و ولایت قارص آبادانی نداشتند در زمان سلطان مراد خان که مصالح احتلال پذیرفته اول نقض
عهدی که واقع شد آن بود که لشکر مستاد و فتح قلعه قارص را آبادان کرد و رعیت از اطراف و جوانب
ارمنه آورده مواضع و مزارع آنرا معمور ساخت و همیشه یکی از پاسبانان با سیه نفر در آن قلعه حاکم و مختار
بودند و تا حال که سنه قوایل ست عشر الف شمسی سال تمام است که آن قلعه معمور و آبادان و حاکم نشین است
تا در سنه اول ثلث عشر الف دیات جهانکشی ای نهای بعد از فتح و تسخیر قلعه ابرو و ان تا آنکه در در حرکت
کر راعا که منصوره تباحت و غارت آن ولایت امور کشته تمامی مزارع و عات با تش لی نیازی سوخته گردید
و تمامت سکنه و رعایای آن ولایت از مسلمانان و ارمنی بعضی را کو جانیده بدین طرف آورده بعضی دیگر
بقید اسیر کار کفار آمدند و آن ولایت خراب و ویران گشته احوال مردم قلعه افتاد است که لات احتلال
پذیرفت و در سالی که جنال اخلی در حوالی تبریز جنگ کرده شکست یافت و کشته شد بسیاری از مردم

قارص که در آن شکر همراه بودند قتل و غارت یافتند و شیر احمد پاشا که حاکم قارص بود در جنگ نده که غارت شدند و
پاشا نامی که بعد از آن حاکم شده بود چنگاه در کمال میامانی بوقامت گذرانید و از عسرت و تنگی قلعه را با قایان و
مستحقان گذارست و بار زن الروم رفته در اینجا می بود و از از زن الروم مددی با نروم نمی رسید و اکثر آن
ساحت آنولایت وزیر سیم ستور شکر قرلباش بود و دیگر تبه اظهار تجدد و وجود نمود و تا حوالی معاذیر آمدند از شکر
سعد چنانچه که شت شکست فاش خورد و بیشتر از بیشتر بریشانی و میامانی بحال بقیة السیف راه یافت و روز بروز
استملاک و بریشانی زیاده شده و مردم بیخونیت متفرق میشدند چهل و پنجاه نفری که مانده بودند با ملازم و قلعه و عیال و اطفال
و دیت و سیم نفر میشدند پنج ششماه در کمال عسرت روزگار گذرانیدند و در اواسط سده قویلی که امیر کونیه خان
تاخت و غارت الکاه مخالف و تخیر قلعه مذکور بیرون می آمد سکنه قلعه مذکور هر سان کشته بجهت میانیت نفس
و اهل و عیال چاره کار منحصر در آستیان دانستند از امیر کونیه خان استمالت یافتند و شعار شاهی سیولی ظاهر ساخته
سالک و غانما بایروان آمدند و قلعه قارص تصرف منسوبان دولت ابد قرین شاهی در اید حسب الامر اعلی
خراب و ویران شد و یراق قلعه از توب ضربزن و تفنگ و سرب و باروت آنچه بود و نقل بقلعه ایردوان شد و
رویشنبه و شهر ریج الشالی خبر فتح قلعه قارص بار دوی معلی رسید شاهی سیونان اینجا جمعی ملازم خاتمه پذیر
شده مواجب تعین یافت و جمعی ملازمت امر اختیار نمودند امیر کونیه خان بیشتر از بیشتر در آن سرحد استغفال یافت
و صیت تسلط و اقتدار منسوبان دولت روز افزون شاهی بیشتر گردید و رومینه از زن الروم نیز در چهار دیو قلعه
خریده در کمال خرم و احتیاط زندگانی میکردند و درین سال مجد قلی یکپ ولد علی قلی یکپ سلطان سعید لوگوش
همیشه در سلک امر انجور سعد منسلک و حاکم قرمان بود و او در زمان رومیه بخار و لشوای پادشاه روم نامی
ساخته بالظرف روی نمود و تا غایت در میان رومیه محل اعتماد بود و درینولاشاهی سیون شده بایروان
فرانخور حال مواجب و دیول باو شفقت شد که در تابین بیکر یکپ انجور بعد بجدات سرحد قیام نماید و در سوخ
و قضا لایق که درین سال در ملک خراسان بظهور پیوسته درین سال که سده قویلی ست عشر و العت
چون جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان و یار محمد میرزا که در غوجستان اقامت داشتند همیشه نقش خیال فتن بلخ
در دل ایشان رسوخ یافته با غلبه و از و عام تمام که قریب بیه و دوازده هزار کس بودند متوجه انصوب شدند
در محمد سلطان پسر کوپکتر تلم خان حاکم بلخ در وب قلعه را مسدود ساخته در مقام قلعه داری شدند و ایشان
بجمله قیام نمودند و درین اثنا ولی محمد خان برادر باقیان که بعد از برادر پادشاه باو انهد شده بود ولایت قری

آمده در آنجا خبر لشکر کشی جهانگیر خان و محاصره بلخ استمالت نموده قریب بیست هزار کس که با او بودند تمامی را اسیر داری
محمد باقی قلیماق و شغال میرزا و قوری میرزا بعد از آنکه از دست او و آنجا محاصرت از گذارت ترند بخور نمود و با این طرف تاب
آمدند جهانگیر خان و یار محمد میرزا از آمدن لشکر او و آنهم خبردار شده دست از محاصره باز داشتند بفرمود محمد باقی
لشکر او و آنهم کردند چون تقارب فریقین روی نمود نخست شغال میرزا و قوری میرزا با بانه لغز با در آن می
پشت آمدند بمقدمه الجیش که جهانگیر خان قریب شدند از این طرف نیز بهادران جنگ آزمای عازم جنگ و نیز گشتند
بیک حمله کردند و هر که میجا بملک تیر کرد در ساینده و مار از نهاد آن کرده بر آوردند و اکثر طوطی شمشیر و دهن تیر تقدیر شد و از
تسلط و اقتدار جهانگیر خان با طرافت و جوانب سبیده جمع کثیر از طوایف اوزبک که روی بجانب او آورده جهانگیر خان
را جمیعت تمام فراموش کرده اند اما و آنهم غلبه و از دام لشکر خانرا جهانگیر معلوم کرده خوف تمام بر ایشان مستولی
جست رعایت خرم در محلی که فرو آمده بودند بر حوالی خود خندق کفده از یک طرف آب همچون راحه خار خود کرده و در
روی لشکر خند بار را بجهت استوار کردند و احتیاط تمام و جنگ کردند و اینگونه بودند و اینمغنی موجب دلیری مردم جهانگیر خان
شده در محل نامناسب بغزو و موفوق طرح جنگ انداختند در میان اوزبک که سوای شیخ قومی را نمیرسد که بر تمامی
لشکر قنوق و بزرگی جوید و کمال مرتبه شجاعت میان ایشان یکبار است که در موکه نبرد با شمشیر برنده تا نصف
مخالف رفته و دوسه کار نمایان کرده باز کردند بهادرانی که در خدمت جهانگیر خان جمع شده بودند گاهی ازین
حکایات بیان آورده و در بزرگی او سخن داشتند و مشارالیه که فی الواقع جوان دلیر و بهادر مردان بودند و نوعی
که قاعده یک تار از آن نوز گشت از جهالت و غرور نفس طمع جاسدان بچل اراده کینه نازی کرده با شمشیر آخته بر صف سپاه
و دشمن تاخت و دلیرانه بر جبهه و راست جبهه و خندق سب انداخته چند کس را زخمی ساخت و در عین مراجعت
دید که شخصی از بیادگان لشکر مخالف تیری در کان نهاده قصد او دارد و یار محمد میرزا عیان مرکب بطرف او گردید
خواست که بغیر شمشیر او را از پا دارد و چون بارگی گشت از تک و دو مانده بود از طرف دیگر پا دهنه تاخت و تک
بقصد او انداخته کلوله بر اسب یار محمد میرزا خورده اسب بر در آمد و بعضی نقل کردند که زمین آتش کروی
یار محمد میرزا از اسب افتاد و مجلا بیا و با خود در این سر او انداخته و دستگیر کرد و چون صف سپاه جهانگیر خان در تر
بودند مدتی نرسید محمد باقی قلیماق و امرا اوزبک که مصلحت ندیدند که او را زنده نزد او بجا بماند
لنگه بقتلش برداختند چون قضیه گرفتاری و کشته شدن یار محمد میرزا بر لشکریان جهانگیر خان معلوم شد که
پای ثبات و قرارشان متزلزل گشته دست محاربه کشیده و تفرقی و بر آمدن کس تمام بحال ایشان راه یافت و تفرق

با جمعی بطرف برخان بدر رفته جمعی دیگر محمد علیم سلطان را بر دوش بسته بطرف دیگر بردند و مال حال او معلوم شد جدا گانه
خان از شعبه باز می جرح می شود و با و نه برادر کس که با او مانده بودند خان بطرف فرستادند و متعلق کردند
و چون در کارخانه مشیت اینده کار تمام شد جمعی را که خان ملاقات کرده اند و در این وقت شکست
روی داد و بی جنگ خونریزی ملک جمعیت در آن هم با شمشیر و فتح و ظفر قرین مال لشکر و لی محمد خان کشته و چون این خبر
بهجت اثر بولی خان رسید با جنود شکستنی که سپاه خود را آید بکوشید و لشکر را از امانت فراسان با سپاه خسته بطرف
مار و جاق و با و نه نفر فرستاد و سر کس بطرف خود در حال داشت و شکری که بجانب امان و جاق آمده بودند
خونخا آن بدستینه سده و زور پای آن قلعه وقت خود و در حین آن کتب انباشت که عیناً خان در آنجا می
و برات ترتیب داده و در محاصره بود و در آن شب آخر یکی از ملازمان پیکار یکی برات با چند نفر متشکی و سپاهی بجای
آن قیام دارند و ملازمان از آن بزرگتر می شود و خبری از امانت شده و جمعی را با امانت بجا می نهند و در آنجا و جمعی را بر سر
الوسات و امانات با و نه نفر فرستاد و ملاک را خسته نمود و بجا می نهد و شکری که بر سر رفته و در آنجا
که بخار اند و دیگر است و می نمایند و بیشتر از اصول و در یکدیگر بین خان امیر لاهور و خواهران از آن شکست خورده
کس از طرف و جوانب فرستاده بود که در آنجا مال خود را بجا می آورده و دست فرستاده و تفکیک بسیار بجا می آورده
میسازند و داده باشند و خود نیز بکشتن لشکر و سامان و سپاه تمام جدا نموده و از یکسپرداخت که با آنجا صلاح است
قاهره باشد عمل نماید و درین اثنا از اقبال بی سوال شاهن که بعضی لطیف آتی بر و عظیم بارید و خود در منطقه
در سبزه بنوعی سرافراشته و یافت که سپاهیان از دست کار و کار از دست رفته بجز با کشتن جبار و یافتند
بسیاری از آنجا در آن اندک کشته و در آنجا با و نه نفر بر و نه نفر از سرافراشته اند و در یکدیگر بعد از وقوع
مستطرب الاحوال از پای قلعه خونخا کوی کرده بعضی اموال نیز که از اطراف جمع کرده بودند چون بهون خسته
بود تمامی را بکشته روانه شدند و در وقت مراجعت قناتقان و در حین خان که در قلعه مانده و جاق بود جمعی را
بشماقیب ایشان فرستاد و در بالا در غاب نفوجی از آن بزرگتر که باز کشته می رفتند و جوار شده جنگهای مردانه کرده
مشتاق و مشتاقان قتل آورده و در آن لشکر که بجز در رفته بودند از اطراف و جوانب بر و نه نفر از اموال و سپاه
و مواشی و اقلام بر و نه نفر و بطرف چهار جوانده و بکیش خان استاجلو حاکم مر و سبزه نفر از مردم خود را
در قلعه مرد که کشته بکند و از او و در دست کس از غازیان جلالت شعار بجاق ایشان بدون آنکه شکست
مقدور لشکر کرده اند و کشته شدند و دیگر با او بودند چون سپاهی از یکس که فوج غلام خود را بر سر و نه نفر

شدند پس ششصد کس که مقدمه پیش بودند فدای دادند و با برادران خود و اکثر اقوام را متفرق و پراکنده ساخته
فرستادند جنگ و صف آرایی نمودند و اکثر غنیمت شد و با اکثر پیش کزفتند و سرداران و بهادران نامی نامها را
پانصد نفر از میان اموال خانی برون آید و در یک طرف استوار و مستعد گماردند که پیش خان خود و بمو که رسید
بعد از رسیدن پیش خان بهادران و وزیر که مقدمه یافت و توان جنگهای هر دو که در دقیقه السیف طاقت مجاهدت
در خود میداد و خان در مو که نبرد و با اموال خانی را که داشته برون رفته و بصلحت وقت و ضرورت کار است
از قاصد باز داشته بصلحت اموال پرورخت و درین مو که قاصد از بیچاره پانصد نفر از وزیر که مقتول و کشته
شدند و بقیه السیف خایب و خاسر از کردید و بتامیج رفتند و جانشینان خود را که بقعه ملازم پیش خان در پای
قلعه خانی آمد و یک نفر از کشته شد و در مو که نبرد و دست در آید و در وقت جنگی که پیش خان بهادران که
واقع شده بود و قتل نموده گفت سیصد نفر مقتول شدند و نفر از هر یک گرفتار شدند و اندو پیش خان بنظر و منصوب
برآمده اموال و اسباب به اصحابان مال رسانید و متعاقب ایشان چند از ملازمان پیش خان که در جنگ
مروانگها کرده بودند آمده و در دوازده نفر از میان نامی از جمله کشته شدند و بدگاه علی می آورده اند و در راه
از میان سرای خلخال که میکنند و بیشتر از یک پیکار و دست خود را کشوده و دست نفر و گیر را که در شانه و در
پای و در وقت خلاص کرد و در چهار باقی را که کسود و یکی از ملازمان پیش خان که بیشتر زنده بودند واقف شده
به مردم خلخال خبر داد و در یگان روی یکجا شد که نهاده و در رفتند و مردم از بی رفته چند نفر را که قند
و دست نفر و گیر را چون شب شده بود و درین سنگ و خار خریده بدست نیامدند و هفت نفر بهادر نامی را
شاهی آورد و در قهرمان قهرمان و شاهای بسیار است ایشان و از میانان و با ما رسیدند و یکی از ایشان
جوانی خوش قیافه بود که هنوز زخمی بود و شده سیاست کنندگان میخواهند او را قتل آورند و او را به
نموده و هم امید و که با پادان طبعی سازید و بکلمه بسیار قتل رسید و در فتح قلعه شاهی و قضا یابی
که در این صحن وقوع یافت قبل ازین صحن گذارش یافت که عساکر اقبال با پیشانی و ملازمان و کسب
شاهنشاهی از اطراف و جوانب شهر و قلعه کشته از هر طرف سید را پیش بردند و حوالتها تر تپ داد
نوبها نصب نمودند و از اسب سنگ توپ که فریب نمی بود و نهاده و بیج و باره پدید آمد و قهرمان از خندق کشته
بزیار داده و کشته هر چند در میه سیر مخالفت در روی کشیده آثار جلالت بطور آورده و در لازم قلعه و در می
انعامات کوشیده اثری برانها مترتب گشته تسلط و اقتدار عساکر اقبال شاهی روز بروز ظاهر شدن گرفت

تزلزل در میان تاج و تخت و فرار و پیدایش موت مجادل و محاصره و ضعف و کمونی گرفت اسباب یورش قلع است
بنام داد و جنود منصوره شاهی نظر از فرمان پادشاهی بود حضرت علی با آنکه در این حال محبت برایشان تمام نمود
نمیخواستند که قلع یورش و قهر و غلبه متوج کرد و چه در صورت سپاه را از غارت قتل منع نمودن خلاف
قاعده سلطنت و چنانچه در این قلع کیری و کشور کشانی است و در باران کبر و در سپاهی و رعیت و یکنوا
که یکدیگر را یک پنج خیمه دارند و تر و خشک یک شعله قهر میوزند بدین جهت تجویز یورش نمیوزند و منتظر بودند که
شاید تفرقه قلع صلح و آنان نیز پذیرد و امر او میر و اران سپاه بی امر فرمان قضا جریان بخود سر جرات این امر که قلع
نمیگردد و در روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر در شب قرقجای یک چند نفر از غلامان فرصت یافته از رختن بری
که بیک کتوب بران شده بود و بالا و دیده و جنود منصوره به قلع یورش از همه جا هجوم کردند و جمعی از سید برج داخل
شده و از برج درون خانه های قلع و در اند فرجای یک از خطاب و عتاب شاهی که نمونه است از قهر و
سخط الهی اندیشیده و مانع مردم گشت و کشته شد و ستاده جمعی را که از برج بپایان رفته و داخل خانه شده بودند باز
گردانید و چند کس خوب از آنجا که منصوره دیدن رفت و آمد ضایع شدند و چون حکمت بالغه الهی اقتضای آن بود
بود که احوال ساکنان قلع شامی از رعیت و سپاهی و غلامان عظیم پذیرفته دقیقه از وقایع قتل و غارت و غصب
اموال و اسیران و عیال فرو گذاشته نشود و سپهر پیرانغ تقدیر توانست شد و روز جمعه بیست و هشتم ماه ذی القعدة
سجده ساعت از آن روز که کشته بودند و نفر از محصوران که از قلع داری بجان آمد و بودند از برجی که در مقابل است
ذوالفقار خان بود و پاپن آمد و اظهار نمودند که درین برج بغیر از ما و کس دیگری نبود و الحال برج خالیست و
اراده صورت و پشت باشند و نمیست چون اساس عمرو و دوات انظار شرف برانند ام شده بود و از غلامان
نجات برشتگی و او بار و دران چند روز در بلوی خان برج موندی و در ذبح از دیوار قلع چند کتوب فرو ریخته
رخته بهم رسید و بود طار زمان ذوالفقار خان بی آنکه حقیقت را علام نموده و شخص که در بار او حضور نمود
چه میدانستند که اگر با او علام نمایند و احمی که از جانب حکمت اعلی مرخص سازون کرد و حرات اقدام بران
ندارد و حضرت اعلی آسان رسانیدین امر که تفرقه قلع رسید و در مقابل سید ذوالفقار خان جمعی تفرقه کار نمایان
عالم تفرقه بی اختیار از آن رختن بالا و دیده و داخل قلع شدند و قریب یکصد و پنجاه نفر داخل شد و بودند که
ذوالفقار خان خبر رسید و او از حقیقت حال آگاه گشته دانست که اگر اندک تعللی واقع شود جامع کتوب
شده اند و در معرض تلف اند و مردم شهر و کتوب نیز واقف گشته دانست که سیر مخالفت در روی کشید و اندک تعللی

اشتمال پذیرفته با چار شکر بیان خود از رحمت داد و خود به بالای هیچ پیماید با چاره و اخیر خوانش در آمد و چون
عقله سپاه بکوشن قریحای یکسر رسید و شخص شنکر مردم و اول قلعه شدند و نیز تاب توخت
نیاز ده غلامان را از خدمت یورش داد و کرد و می نیز از برجی که توب خراب کرد و قید بستند و با خود نمودند و از
کرمای و صناعی کور که دو کس کیند آبنوس سجد و غافل گیر و داد و لیران قلعه کشای آشوبند و در ستیخه در کیند و در
سپه انداخت و با طراف جوانی خبر رسید و هر کس از امر او صا کرد و طرافت سید داشت یکی یورش نمود و تبلیغ
فرورختند و می تاب صدمه افواج نیاد و در خود و از بروز و باد و بشهر انداخته در نماخانه استواری میشدند
جانشان به دست شخته قدر گرفته و دیگران بقی می گشتند مجلا بطرفه العینی سه چهار نفر از نفر قتل در آمده
اموال ایشان به بیست و تاراج رفت و تمامت شهر غناخی بجا و بتا و تهر رفته شد و آسیبی ازین یورش بعد که
ظفر آثار نرسید و زیاده از دو کس ضایع نشدند و اند ویر دیمات و قوری باشی و جمعی که در طرف شمالی قلعه
بالا سید داشتند چون احمد پاشا و سپهر بکی و غلطای رومی و دیگران بجا قتل قیام نمودند و در مدت یک ماه
جوانان کار آمدنی از بی طرف بزرگ تشنگ ایشان ضایع و نابود شده بودند لی امر و اشار و با یون جرات
یورش کردند و در جای عالی اساس و در انطرف بود که هنوز چنان شده بود که بر آنها صعود ممکن باشد احمد
پاشا و محصوران قلعه بالا بعد از آن که شهر و قلعه پانین از دست رفت بیشتر از بیشتر در قلعه داری مجید و
سامی گشتند اما حرکت اندوچی بود که پنج شش روز که در هیچ اثری بر سعی ایشان مترتب نشد و اتهام ایشان
در قلعه داری و دفع قضای حضرت باری گشت و جمعی از عساکر منصوره که بشهر در آمده بودند از خانه بخانه
سوراخ کرده نقیبهات بر تیر برج و باره قلعه بالا که فاصله بین القلعتین بود رسانید و منهدم ساختند و قوچان
غلام که بجا صر قلعه بالا قیام داشتند بلا حظه تنگ دام شب روز قرار و آرام گرفته نقیبهات بکشدق رسانید
ازین خندق در شب باهی بر پوشید و بر انجام داده و بکسر هیچ رفیعی که از غایت بلند و ارتفاع سر نقیبهات جزا افزاخته در
سیمه ایشان واقع بود و در آمدند و بر برج را در دو دود خالی کردند و نو پیمان متعاقب یکدیگر توب می انداختند و
یک طرف آن برج فرو ریخت اما چنان شده بود که محصوران آسان توان نمود و از چم قریب یکصد و پنجاه نفر از
جوانان جان نثار و دلیران مکر که کارزار که نثار و دیشار نقد جان و دوشاه راه رسیدند و بدینسان ادنی از
اخلاص میدادند و در قدم بر پای دلیری نموده سپهر را بر دوش کشیده و درین جادوت برج آتش میزدند
و در میه که بقای آن برج را مستلزم بقای خود میدادند و در می فلت آن سعی طبع کجای می آوردند و در فلت

کشته تیر و تفنگ و قاصور با و لفظ و یراق الشبازی که بخت موری چنان ساخته و پیر و اخته بودند بطریق باران بر
تور چنان میر میختند و ملازمان آمد و بر دیخان نیز از سپه خود جنگ انداخته و او مرد انگلی دادند و در آن روز آتش محاربه بنوعی
افروخته گشت که جان بر دلان میخند و در میان آتش غوطه میخورد و هر چند رو میزدند دفعه و آتش فانی بیشتر کوشیدند
فدیوان جان شاد قدم مروی محکمتر استوار و بیشتر زد و خورد میکردند تا آنکه به نیروی اقبال پسر و ال شاهی چند نواز
از تور چنان با شمشیرهای اخته و سپرهای برافروخته خود را بر عنوان که بود و بر بالای برج انداخته بار و میزد که محافطت
برج مشغول بودند دست و گریبان شدند و میان با کلاه خود از ستیزه و آویز عاجز گشته از برج بیابان آمدند و از
در و بام خانها غازی را به تفنگ گرفتند و غازیان در پیش روی خود جایلی ساخته سپه کوه تزیین کردند و می گفتند
نموده و دفعه نکایت خصم از خود میگردند و هر چند رو میزدند که غازیان از برج دور گشته صورت نیافت
و مرتبه مرتبه جوانان دلیر از زمره تور چنان به پیش رفتگان ملحق شده ساعت ساعت قوت و قدرت ایشان
زیاده میشد تا آنکه برج را متصرف شدند و پلانها که سپاه و اخرا این و اموال و میزد که درین قلعه بودند بفارغ تاراج
رود و تامل نموده از برج داخل قلعه میشدند و رو میزدند از مشاهده احوال کار از دست و دست از کار رفته اکثر از محاربه
و مصداق دست و پا داده و استند که دیگر قلعه داری مقدم و ایشان نیست و سعی و اهتمام بیفایده است و قلعه از دست
رفته رضا بقصد او و دست از کار کنار کشیده از برجها پائین آمدند و پادشاه چند قول شکری و سایر مردم مجاز
ترغیب میکرد و انظار به جان خود و رانده سر اسیر و در کس نزد آمد و پیر دیخان فرستادند و طالبان شدند
اما پادشاه خود با چند نفر از ملازمان خاصه و سکا تا آنکه همراه داشت بیالای کوشکی فدی تا آن مسکن سلاطین شروان بود
در راه تیر و تفنگ بقور چنان و غلامان می انداخت و در محاربه می و کوشش بسیار مینمود تا آنکه مردم او نیز بسوخته
ترک جنگ کردند و پادشاه و مردم و او بود چون در اول حال سر از مصالح و مهاده پیچید و محاربه اختیار کرده بود
تا قوت و قدرت داشتند و خود را کرده و صحیح القولی از زبان احمد پادشاه نقل کرد که گفت غلامی و دشمنم زخمی
که همراه من بود و از خایض ادب هرگز با من جرات نکرد تا گشت و در مدت ملازمت انواع جان بسیاری از او
مشاهده شده بود و وقتی که قزلباش بر برج مستولی شد و مردم از قلعه داری بایونس شدند و من غلام و و تفنگ
و دست و دشمنم او یک یک میگرد و و بیست من میزد و من از بی که میگردی انداختم چون لفظ برآمد پس گفت
ای صاحب سعادت عجب از تست که اینم خود و از آنچه میداری نوم ترک جنگ کرده رضا بقصد او انداخته را
رو کار چه ستیزمست و از ماد و کس چه چیز و فایده این تفنگ انداختن چیست حیات الشب را غنیمت شمار

تا به پیغمبر فراداد و از بزرگواران چرخ داین سخن گفت و روی از من کرد و انید هر چند تفنگی که داده بودم که بر کند طلبیدم
چون دیدم غلام ز خرد عتاد و بی با من خیر شده دیگر فرمان نبرد و حیران کاخانه تقدیر گشته وستم که او بار روی
شعر با قضا بر نیتوان کند با قدر و نیتوان کوخت سهم تفنگی که در دست داشت انداختم در منافض
آسمانی داده و بلا یقه قربان بش که بر برج برآمد و بوزنه فریاد کرد و دم دست از محراب بیازد و آید که با ترک قلع و دار که
و قلع و محضرت شاه تعلق دارد و محرابا پاشا تا یکستیز در کیش قدرت خود داشت بجانب قربان بش انداخته جنگ میکرد
چون کار بجان رسید کس نزوال و در دیوان فرستاده القاسم نمود که شب قلع و از قوس لشکر بایان محفوظ بود با
که فردا آنچرخ رضای خاطر اشرف علی بود و باشد تن آن در دیند الله ویر و دیان و قورچی باشی حقیقت برض
رسانیدند و حکم شد که در شب کسی قلع و نرو و اما از هر طرف پاس داشته نوعی نمایند که متعقی در شب از قلع و
نواز رفت صبح روز هشتم که روز چهارشنبه دوم صبح الاول بود و صا شالی از طرف شمال سایم فتح و فیروزی
وزیران گرفت حاجیان بارگاه علی حسب الامر علی مجلس عالی شلاله و فضل تعالی باو شایان و ترتیب داد و حضرت
بعد از سپاس ستایش آفرید کار جل شانه و توجه با هر یک و باطن بار و اح مقدم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیه بر جمیع بر تخت فیروزی جلوس فرموده و تارای شایان و نواز شمس را و
فرخای یک و غلامان و تفنگیان خاصه شریفه را ضبط قلع و محاطت و رویت باور فرمودند و حسین و یک با جی شی
قور و القدر را قلع و فرستاده احمد پاشا و شمس الدین پاشا را با برادرش بر کوک او که حرکت داده و فتنه و فساد
بودند و کوک حسن و چند نفر دیگر را طلب فرمودند احمد پاشا و آمدن تقاعد و زریده بجا جی باشی که گرفت و کوک
از نهایت بی لولی نسبت بغلامان در گاه شایعه و ریافته سستی سیاست و عقوبت شد و ام و شایستگی دخول
محسین علی ندایم ممول کی از ملازمان در گاه را اندر شود که در عین جا با برادرهای خود رسانیده سر را بنظر
اشرف رسانند حضرت اعلی خاطر او را بنوید عا طفت محبتان بخشید و طلب فرمودند پاشا با جماعت مذکور مجلس
بهشت امین در آمده مجده خجالت بتقدیم رسانید و چون مرو عاقل خندان بود و سخنان عاقلانه که مناسب وقت
و مقام بود و عرض داشت حضرت اعلی با وجود کمال قهر و غضب که در این روز بر طبع های دولتی مستولی بود پاشای
مذکور بنظر محبت توجه فرموده سخن عتاب نیز فرمودند اما شمس الدین پاشا عتاب و خوار آغاز نهاد و اعمال
و افعال مفید او شمردن گرفت که کج من مجلس خود را و خوش آمد کوی تصور نموده با شمس الدین پاشا خط
کرد که قوم را قدرت متقابل با حضرت شاه نبود و ترک شروان گفته بر بنده میرفتند تو نگذاشته و خود بد و از دست

تخت چل با خراب کرده مردم را بجا برانگشت و دعوی ولایت میکردی و میگفتی که بمن از او داد و اقطاب خبر رسید
قرنباش بدین قلعہ فیروز خواهد شد ملک علی یک جارجی باشی که همیشه در بارگاه عالی بخصت منزل و مطایبه داشت
شمس الدین پاشا کیلولی الحزمه بود و گفت عجب محاسن شیخان در آن کردند چون دعوی ولایت و کرامت میکردی
دروغ پرور آنم و آنچه بقوم میگفتی برعکس تهمید و او بعد ازین تعجب و در محله شیخان شما مطلبها مقرر است تبرکات الله
آن بسیار خوب است و پاشا در عالی دست بر محاسن او زد و میبار را برکنار گرفت و دیگر مواز و قاضی حیات
نامرعی گذاشت و آتش خشم شهریار بنی نسبت با و نمودی زبان کشیده بود که جزایب سیاست و عقوبتهای کوفتاکون
منطقی نمیکشت مجله شمس الدین پاشا را برادرش و یک پسر که یکدو و سه نفر دیگر که خاطر مبارک اشرف
اطوار نامبار سخنان پسر دانه نامبار ایشان بسیار مکتوب خشم آورد و بود مورد قهر و غضب پادشاهی شسته با و
عقوبات معذب گردانید و بعد از خراب انصره ایشان را بار و بار برده قطعه قطعه کردند و ذرات نامی که در اصل
شدنی بوده و در میان دو میان و میان نشو و نما یافتند جمله معتبران شده بود و خود از شجاعان و وفکار
و تیر اندازان نامدار میدانست و در اول حال اظهار جلالت و ولیری نموده بر تیر نام خود نوشته بجانب
ملازمان و کوب هایون می انداخت و ستایش خود میکرد و یکی از ملازمان در نگاه برادرش بر خیم تیر و قتل نموده
بود استعدا قتل او کرده و اجازت یافتنی انصره قلعہ رفت و سرش را که سر مست با و نموت بود بر زمین خراشید
اشرف رسانید و خود رویه اگر چه سستی قتل و سیاست شده بودند بظاهر اشرف رسید که انجامت قطع تعلق
از اصول ظاهری خود کرده بطریق خونیها بنود اقبال دهند بعد از آن مطلق العنان بود و بهر جا خواهند روند یکی
انجامت با الطوع و الرقت قبول این معنی نمودند از جمله محصوران برادر خواجہ حاتم الدین کیلانی بود و وزیر خان
احمد کیلانی که در آن وقت منصب قورچی باشی میکردی داشت و او را بهان نام قورچی باشی میخواندند در وقتی خان
احمد کیلانی فرار نمود و بشروان آمد و از آنجا بروم رفت و بشروان توقف نمود و بمول مشهور و در پیش و میان
معتبر بود و اشرف و بدین معنی برومیان حسن کفایت ظاهر سیاست و خاطر مبارک اشرف از برادران او که عیث
فنا و کیلان بودند متحرف بود چنانچه یک برادر چند سال قبل ازین در در السلطنت قزوین معوض تنی با و
گردید قورچی باشی که در ایام محاصره قلعہ دولشواهی برومیان نموده ملازمهای ایشان بود و در روز فتح قلعہ
که بلاذرت اشرف رسید به کرب بانی و سخنان دروغ و پیروغ که مکر و طبعیت کیلانی است چند روز خود را
شش برده اظهار کفایت دیوان نمود و متقبل شد که انزال اهل قلعہ بنجاه هزار تومان کفایت دیوان نماید چند

برخی از ائمه و اشیاء بود که با جمادی بر احوال کاوی و اوست او را بکلیله و رو باه بازی چند روزی خود را از دست نهاد
باشاهی میانت نمایه بصلحت وقت وجهت ظهور غبار کار او با و تملط آغاز نهاد و بخلع فاخته سر او از گردید
و او را بنوبه وزارت کیلان بلکه صفایان و از اندران خوشوقت گردانیدند و او زبان جالبوسی شهنشده که
آنچه غریب بموصول میگرد و دفتر داران رومی را طلب نموده اسامی لشکر را که در هنگام محاصر محصور بودند
از روی دفتر موقوفه و تیار تعلیم گرفته هر کس در حیات بود مبلغی باسم او در قلم داد و جمعی دیگر که در مدت محاصره مقتول
و متوفی شده بودند مبلغی باسم متعلقان آنجا محترم رقم کرده و مبلغی نیز باسم که خدایان و سکنه شاهی که بار و میره قطع
محصور بودند برسم ترجمان مال کمان بر رقم در آورده و مجموع آنها زیاده از موانعی هزار تومان نشد با جمله آن مبلغ و میانه
غلامان و قوریان و آقایان و تنگیان خاصه شریفه که در پای قلعه خدمت کرده بودند تقسیم یافته هر جماعت یا یک
طایفه سپردند که آن رقم شده در عوض خونبها و اصل سازند و هر کس استغنی باشد مصلان رجوع بقورجی یا کسی که
که خاطر نشان ایشان نماید قورجی باشی مذکور یا بحال چندگاه در میان ایشان شیر و مزارالیه بود و بازار اخذ کرد
داشت از چند نفری که فی الحقیقت و سامانی داشتند وجه ترجمان بوصول رسید اما اکثر مردم بعضی نصف و بعضی
ثلث و بعضی ربع و جو گرفته آنچه باسم متعلقان متوفیات و مقتولان رقم شده بود و قلیلی صورت یافته تمام
لم بعمل شد چنانچه از کل اموال قلعه زیاده از پنج شش هزار تومان لغازیان عاید نشد چون شرارت و بد نفسی
و قوت طامع قورجی باشی بطور رسید و گفتار کردار او از بر تو صدق و راستی فروغی نیافت بجای اعمال سبائی
و لاجی گرفتار آمد و بعد از مصاوزه و مواخذة قتل آمد احمد پاشا را با دو خدمتکار بقلعه قهقهه فرستاد و بعضی از اشیاء
و اموال و اسباب مشارالیه را با و داد و مدتی در قلعه قهقهه بود و دیگر خبری از و نیامد و جمعی از اهالی شروان از حمله
محصوران بودند که در زمان مدتی تربیت یافته و مسلک از غلامان و آقایان و در میان یک کس دیده بودند و مسلک
ملک اقتضای آن میکرد که آنجا محتمل غایت شایکی بوده و در وقت تعرض بایشان نزد و چکل اهل شروان
سالها با طبقه آمیخته اظهار و خواهی کرده بودند و تعرض بانجماعت موجب میدی سایر آن س میشد چند نفر از
ایشان از تربیت کرده هر کدام دوسه موضع قبول و سیور خالات و انعام داده و مقرر فرمودند که پس از آن برادران
ایشان در مسلک ملازمان خاصه شریفه مشغول و در رکاب جایون بوقایع بیایند و احکام کرامت بدیج ولایت یافتند
از وجود آنجماعت برداشتند و سایر لشکر یا از امر شد که چون سالها با شروانیان آمیزش نموده یکی با جمعی طریقه کرد
و قریب سیسی دارند آنجماعت را با اهالی شروان سپارند که بمقتضی آشنائی و مردمی با ایشان عمل نموده هر کس را در راه

نزدیک باشند تا دو یا سه مد میوه به طرف خواب کسب کرده اند و ایامی شروان که سمیت داده و تو ایرو میان بودید
 هنگامی می نمود که در خود از این سمت خبر نگردانیده و شمار و تو ایرو قریب شش ماه می نماند و یعنی در محل براتحاد نمود
 در شاهی سیونی و مخالفت در میان غلو کرده فوج فوج را قتل گاه آورده و عرض تیغ یا سیمیکردانیدند از انظار یک
 علی از قیام بی نام و نشان بکشت یافته بودند و اکثر عرض تیغ شروانیشان کشته اند و انظار خان علی شاهی
 ظهور یافت و حاجت بکشت آن گرفتار آمد و در زمانی که رستم خان برادر بزرگتر او از خصوصیت و عناد و اهل طوایف
 و پیم خندان تاب توقف در یورت و مسکن خود نیامده و باراداران و اتباع از آب که کشته بشروان رفت و بر رویان
 توسل جسته بی در این دیار برسد چون در مسیر احوالی بجانب ایشان بود و وقوع اجتماعت طوایف و اهل و هم دانسته
 رستم خان را با یکدیگر و برادر و اتباع او قتل کردند و فرما و خان که برادر کوچک رستم خان بود و از انظار خان و اولاد
 یک برادران کوچک از آنجا فرار نمودم و از بیابان آمدند چون تحت سلطنت بیروان بود و فایض الحو حضرت
 علی شاهی ظل اللهی زیر زینت یافته سرکش قریب شش ماهی اعمال خود رسیدند ایشان بیاید سر بر علی آمده و
 ملازمت اشرف بر تاب علیه فایض گردیدند و برخی از احوال او و برادران در محل خود سمیت کنارش یافته بالجله
 یک همشیره ایشان باد و صبیبه رستم خان و دیگر خدمه و اتباع در شروان در دست دومیه اسیر و گرفتار ماندند
 بعضی از اقایان دومیه هر سه تنده را بجا از کفاح و آورده بودند و درین حد سال از ایشان فرزند آن دگور و آن
 بهر سیده بود و در وقت که قلعه مفتوح شد و حکومت شروان بدو انظار خان تعلق گرفت شوهران محضات
 بر نور باستعمار و معاونت ذوالنظار خان کس نماند و فرستاده استمدای صیانت احوال خود و حفظ ناموس
 اهل و عیال که بجهت قرابت سببی بر و لازم بودند و مشایخ حقیقت بعضی اشرف رسانیدند و آن جماعت
 بنما و پوست که همشیره ذوالنظار خان و صبیبه های رستم خان با شوهران و فرزندان و ملازمان و کینه ها
 ذوالنظار خان اسوده احدیرا بایشان کاری نباشد چنانچه مبلغی که قورچی باشی یک یک باسم اجتماع رقم کرده
 جوایم رو میوه بود تجویل ذوالنظار خان مقرر شد که خدمه مان داده و اصل ساز و تحصیل دارد و دیگر مدد خاندان
 شرو و مشایخ حقیقت جا بلاندر غیرت قریب نماند و نامده از حاجت آن فعل شنیع ننید شیده آن هر عقیقه
 با فرزندان و شوهران و ملازمان و خدمه و اتباع ایشان که قریب پست و هفت نفری سی و هفت نفر و آن
 القولین بودند در کیش ملاک ساخت حضرت علی بعد از اطلاع بر این عمل مذموم شنیع انکار بلیخ نمود و او را
 اقامت بسیار کردند و چون قطع جمله رحم قانیر داشته و کلب قتل جو را قتل مظلومه بکناه و اطفال دگور و آن

ایشان نو مشتمل بر حقیقی و معانی و دی قطع رشته حیات او کرده از عمر و دولت بخور داری ندید چنانچه غنیمت بر کل
 خود بهجت گذارش می باید باطله بعد ازین قنایا مملکت شروان بمر اعظام تقسیم یافته ایالت کشاخی و قوایم آن ایالت
 خان تقویض یافت و حکومت در بند و سایر آنحد و دیگر ایغ سلطان کر امپا استاجلوم جرج کشه خورش
 شاه لکریک تکی با اتفاق مشار الیه در از حد بوده باشد و سایر مردم که در بند فتنه بودند بهجت نمودند و در اتفاق
 در ساعت نامحدود غیر مسود بشهر رفته بکمر شکسکیهای قلعه و تغییر بروج و باره پر داخته نقیبا و جبار امسد و ساحت
 و موکب هایون خال از امتزل کوچ فرموده چون هوای بسیار گرم شده بود بجانب ایلاقات کشاخی در حرکت آمد
 چنگاه در قتل خیال منانل و لکشا و جادای غلف زار و چشمهای خوشکوار اختیار نموده و او خرمی میداوند و لکشا
 و خستای و جرجس چه انگه در درگاه اصلی بودند و بعضی که اظهار دلخواهی نمود گسان خود را بایه سریر خلافت مصیر
 فرستاده بودند بجلای فائزه و انعامات و نوازشات اختصاص یافته جهت دستم خان و خستای تبرکات الله
 فرستاده و چون خاطر مصوم خان والی طبرستان از ان حرکت ناخوشانه بی رغبت از اردوی اصلی فرار نمود فتنه
 بودند و غدا او بود و هنوز اطمینان تمام یافته بود و توقف موکب هایون در آنحد و موجب تزلزل و اختلال
 احوال مردم طبرستان بود حضرت علی جهت تسلی خاطر او صبیحه که داشت در سلک پیر و کیان سراوق سلطنت نظام
 داده محمد صالح یک و نیز شروان را با بعضی اقمه و یراق بجهت آوردن او به انصوب فرستادند و این فرموده و الا
 تسلی بخش خاطر والی طبرستان گشته بدین عطیه از جند پیران اقامت سر بلند گردید و در آن چند روز آن محذره
 باین شایسته محبوب محمد صالح یک زبور و متحیدان خود روانه در کاه اشرف گردانیده و در سلک حمله نشینان
 بارگاه سلطنت نظام یافت و در مراجعت موکب اقبال شروان بعبوب تبریز و از آنجا آنک عراق نمودن و رفتن شدند
 تقییس امام و ابن الانساری بنی الرضا علیه السلام تحفه و الثنا و از آنجا مراجعت نمودن بمقر سلطنت و بقیه
 و در حین مراجعت دوی داد چون خاطر خطیر از نظام مصامت شروان و و خستای فراغت یافته غم محبت
 مصمم گردید علیخان یک جوان شیر را حکم شد که بجو آورفته بترتیب جبر بردارد و مشار الیه در اندک دوزی جبرگی
 کمال استحکام ترتیب داده بعد از اتمام جبر کوس مراجعت بلند و از گشته از جبر عبور نمود و از راه دره و درخت
 دار السلطنت تبریز فرموده حضرت امرا و ارکان دولت و اغرق اردوی هایون را از راه اهر روانه فرموده
 خود بنفس شریف با چندی از مخصوصان و متربان بقصد زیارت سلطان الاولیا و مشایخ کرام صفویه بخت
 دار الادش و ارباب شریف بودند و بعد بنور در آنجا بمر اسم طواف و زیارت مشایخ عظام و اجداد عالی مقام

قام نموده بغیر وی و اقبال برادر سلطنت تبریز رسید و بار دوی مغز فرین طغی گردیدند و چند روز اوقات کرامی فتن
انجراح مطالب و احکامات کتاب ابرار اعیان اوزار ایمان و نظم و نسق امور سرحد فرموده و اطمینان و رسولان که از
جانب مشرف حاکم جزیره و ذکر ایمان و سایر اگر اندک از حکمت تنبیه فتح شروان باستان سده نشان آمده
بودند بجای غافره و نوازشات کونا کون متحرک و انیده متغنی المرام نخست معاودت و لوند و چون سلطنت بنا
غازیکر ایمان تا مار از خدمت اشرف التماس نموده بود که خندان آقا مشرفه آقاسی را که در جنگ و ان گرفتار
غازیان شده بود و با او طریق اشتغالی تمام داشت مطلق العنان فرمایند حسب التماس خان مشارالیه او را
با پسر اش از قلعه بیرون آوردند مشارالیه که مدد قاتل سخندان بود و بمقتضای مغربه خاطر اشرف را بمبارا
ساخت و متقبل شد که پسران او در خدمت اشرف بوده باشند و او بروم رفته با اتفاق غازیکر ایمان و تمهید
مقتضای صلح پوشیده و فراموش کرد که پیشتر زبان شاه جنت مکان فیما بین مصالحه وقوع یابد نواب اشرف نیز
ترغیب حال خلایق او را با فرستاده غازیکر ایمان و او القاسم یک یوزباشی ایوان علی بر سالت نزد خان جلالت
اندر راه جرکس مدانده نموده غازیکر ایمان نام محبت آمیز نوشتند و ایشان از تبریز روانه شدند اما چون بالکاه او
جرکس رسیدند در ان اثنا خبر فوت غازیکر ایمان ایشان رسید که عالم فانی را وداع کرده و جهان باقی
و اوتی نامی از حکام جرکس که جایان غرضان ملاکیند و یوبند و رسیدند و داشتند در وقتی که از ابو القاسم یک یوزباشی
بو و جوی از جرکس فوت یافتند و خبر او را بدیدند و او را قبل آوردند و او را سم و در ان موقع با جوا که جنگهای مراد کرده
نزد او رسید و او را به او در ان وقت شایع خبر کرد که رفت با لاشه و اوتی جرکس از مصابت حضرت علی علیه
از بیم اشتقاق غور و کلبلا شد و نموده بود و بعد از گذشتن خندان آقا پسر اش خندگاه و خدمت اشرف نیز
و محترم بر میر و نه حاجت بنا که بطریق فرار گشته بودند و رفتند شرح این واقعه و نزول حسین و فترت نموده
کتاب بیان نموده شد و چون کل روایت اوزار ایمان و ایدوان و جرکستان و شروان که در زمان شاه جنگ
و تصرف مشوایان برین و در ان و او را بود و فریب هست و پنج سال که در میانه از تصرف قرلباش بیرون بودند
قسط و اوقه از انظار یافته بودند و بمن حمایت الهی و نیروی اقبال شاهی تصرف در همه جمیع قلاع متین زمین
انواریت که کمال از بیرون کاری و اسباب و لوازم قلعه داران بود و نوعی که در طی وقایع هر سال در شش
تجربید و از بقوت قاهره نیروانی و تائید آسمانی فتح فرموده مساحت فیج المساحت آن مرز و بوم از غلظت
مخاطبه ان مصطفی کردید و مظهر حیاق با مبداء کشیده فریب خیال بود که انشکر قرلباش در رکاب نصرت تاسا

اشرف تبحر قلاع و حرب و قتال استعمال نموده در کتاب انواع شده اند و سخن نموده بودند و از زمان سلطنت
 و کشور کشانی صاحبقران مغفور امیر تیمور کورگان الی آن که قریب به صد و پنجاه سال است هیچ پادشاهی و شوکت
 در کتاب مغرب باقی نمانده بود و چنین فتوحات بی دریغی که بندهکان علی را میرگشت و در ازمنه سابقه
 کمتر روی داده بود و غم را حجت بقدر سلطنت جرم فرموده اند و از ارکان دولت را از فرمودند و در سلطنت
 تبریز چند روز بان عساکر نصرت نشان برداخته بعد از آن هر یک با کلاه محال قبول خود روند و چون حضرت شاه
 این فتوحات را از پرتو حسن ارادت و صفای عقیدت و غلامی آستان عرش نشان شاه و لایحه و ایامه و
 سلوایه امده علیهم اجمعین خصوصاً مجاورت و خدمت رومند مقدس سپهر نشان حضرت امام ثامن فاضل میدانند
 شعر امامی که در بند خاکدشت این خلایق بزرگان طایف شهباز آید رومند مقدس است و اوست فرموده بود
 بشکر این مواب الهی غم طوافه و زیارت آن رومند مقدس نمودند که اختتام مغربین سعادت ابدی فرمود
 هیچ راه شقت گاه و بگاه را که لازمه مغرب است از جا بکوشی که کعبه امان بر احوال و اسودکی مبدل سازند
 و بعد از استعلا و تساو و غلبه بقر سلطنت نزول فرمایند و با معصوم و از قربان توجه انصوب با مواب
 شدند و در سلطنت قزوین چراغان و آیین بندی کرده چند روز خروجی و نشاط کنند اینده از آنجا با قول
 نیاز و محل اخلاص دوی توجه بطلب اصلی آورند و در اندک مدتی بآن سعادت غلبه مستفید گردیدند
 حسین خان حاکم هرات و اکثر از خراسان و مشهد مقدس شرف ملازمت یافته بودند شایسته از آن
 شدند بعد از فراغ از سیاست مواب الهی و در غلبه زیارت امام الحسن و الحسن بن علی بن ابی طالب و در روزی که در
 تاج پست و ششم رجب المرجب بر تو و وصول بابا سلطنته اصفهان انداخته و دیگر باره در خطه خود و حسن باشند
 بفرط طبعت همایون زینت افزوده و شهباز را آیین بسته چند روز در هم میسر و خرمی بود
 آسودگی بخش خلایق گشته اند و از ارکان دولت حسب الامور اشرف و در تبریز ملازمت سلطان عساکر نصرت نشان
 فرموده اهم با هم تعلیم داد و روزی که درین خیال اعلان موکب هیئت خلعت کبسته و از هم رباب
 اشرف بودند و انکه با حسن خدمت که درین سفر از هر کس بگوشه آمد و بود و یک اسم آنکس ثبت نمود
 که از خورتن مورد الطاف شایسته از امثال و اقوان ممتاز باشد و بنده کاه و ...
 سپردند و لشکریان اجازت یافته رو بساکن و او طمان آوردند و در اعظم عالم مجال یونس و در قند حجاب
 اصفهات اعتماد الدوله مرحوم میرزا حاتم یک خدمت دشن از او با و حاصل فرمود و در روز یمن

عواطف و الطاف شاهي در وطن اصلي بيشتر و كامراني ببرد و بعضي عمارات در آن بنهه دلگشا طرح فرمايند و رام حرم
چون اكثر اوقات شرف محالست بخت شرفي بوده همیشه در صحت طاعت و معاشرت از ایشان ميراني پيش
شاه بود و بطور حقيقت بيش از يك صنف خاص تمام گرفته بود و با وجود بياق جمال و ميلاخ خاطر طراقات
چون منار قوت ایشان بر طبيعت دشوار بود و منزه انكليف و رفعت و ترخيب تمام ميرموند و در مناخاي خاطر شريف
انصاف دولت كشته فيض محبت كثر البتة بخت بخت ببرد و بگذارد و در حج و نسك بجزای ایشان بود و از او با
و در آن سفر بخت شرف الواله العظام ميرزا ناصر و له سید مبارک والی عربستان بودند و در وقت که از عهد صبي
يونس حسب الامر الاعلى در سايه تربيت و شفاق بدرانة الان عاليه نشو و نما يافته بود و حضرت صاحب سعادت
مسلطني پاشا که از امر معتبر و ميه و در سلک هند بوده و در جنگ خيال اعلى اسير و مستکبر شده بود و در مقابل شرف
محبت نيكو اخلاق بود و بنايت عربي را خوب تبج کرده شعر فارسي و ترکي خوب مي فهميد و شش طبيعت بود و شرف
اعلى مشار اليه را بخواست و اعتقاد و له بگوي بود و در نوبت ميرزا با خد متش صاحب از اختلاط ميرموند و همیشه
جاء اعظم مجلس عالي بخت بخت بود و مير محمد حسين تفرشي که از سادات عالي درجات تفرش و القبايل و کالات اعلى اعلى
در استور و رفيع انشا و عبارات و استعارات با نزه سليقه در دست و رتبه عالي و در چند سال بود که تعليم
خلف صدق انصاف اقبال اعنى محمد زاده جهانيان ميرزا طالب خان اطلال مد عمره قيام داشت و مير
عبد الفتى تفرشي که از اقوام مشار اليه و سيد نيكو اخلاق خوش صحبت بود و در تمام با اتفاق مشار اليه و در مدس
علامه العلامه ميرزا امير جلداني با کتساب فضائل مشغول نموده در ملازمت آنجناب بود و در نظم اشعار با
عالي داشت و مولانا سطر في تفرشي که خلاصه اهل او و له و در حسن صوت و گويتد که ميرزا در روزگار و فضل
قول و علقش دستور العمل نقش بندان نا و کار است و صاحب طبيعت نظم و نديم و بد که کوي خوش صحبت افتاد
و استاد حيدر علي عودي برفراز ملازمت و مرافقت آنجناب شرف نموده و بخت ميرزاني همیشه در مجالس خاص
با اغزة مذکور صحبت شعر مي داشتند و بخواندن تاريخ و نقل و حکايات و روايات مسرت بخش خاطر همگان بودند
بروز لاکور داشت که دو موضع است از موضع در اوار داشته سدوز توقف فرمودند و اين دو موضع
کنار و خانه ارس بر جانب جنوبي واقع شده و اقسام ميوه مخصوصا انار شيرين که در باب ذائقه و تميز بر انايز
دائر قوه و قلم و کاسان و شاه و در ساد و ترجيح مي دهند و ايجاي آن دارد و اقسام انکور هاي لطيف رنگ
الوان در آنجا خوب ميشود و در انموسم ميود و بار بار بسيار بود و تخصيص انار که آن مقدار بجا مل می آيد که تمامي نهم

وزیر یا کجای بل شروان و ایران و کرجهستان لعل میبایند و همه کس با کماست بکلا این دو و طوایست
 از ریاض جنگ با غات آن بهم بوسه و دلیس خلیفه در راهی که با غنیمت و غنای و در مار منسک بود
 و اولاد عظام موسی یک خنداری و در آن هنگام بمن شقت حضرت شاهی و تربیت و شقاق آن عالیجایی
 بکومت و در دانی آنکلت سرافراز گشته و در قریه جنت مثال جودال منازل در غروب ایوه نهایی بلند اسانس بر قات
 و نشینی و دلکشانی ترتیب داده بودند و در آن گوشه نرمت بخش جوان کرم گسترده بقدر مقدور تقدیر اهل آنند
 و رفته نموده طریق همان خوانی میباشند و اولاد موسی یک سرور یا حیدر یکسکه در میان کف و شایان
 معتبر منسک است و شایان یک کجایان قابل خوشنویس بر نیز کاروان مستعدان روزگار است و ایوم
 در خدمت اشرف بوزارت قوریان عظام رتبه سرافرازی و اولاد الیاس خلیفه مذکور با همی اقوام لوازم میرمائی
 که در خور محالی چنان باشد قیام نموده شکفت پیش از پیش بودند و همی لغزه که بر فاقه و بصیرتی جناب زرتشت
 بودند طایران و منصوبان و اهل خدمت را حسب اقتضا و توافقی شکفت او میانه بطور آوردند و عالیجن
 میرزائی جناب خلافت بجایی و اولاد و کرامی موسی یکسکه و غات و در محالی لایق داده بکلی اقوام و مردم آن سلسله
 خلعتهای فاخره عطا فرمودند و بعد از آن توجیه خطه اردو باد شدند و بسعادت سعد داخل بلده مذکور شدند
 در منازل بشت اساس آباد اجداد و نزل فرمودند و صواب عظام آن بلده از بزرگ و کوچک و وضع
 و شریف لوازم استقبال قیام نموده آثار بخت و شاد کامی بطور آوردند و جناب آصف مختات میرزائی
 بمقتضای علوفت و شقاق جلی با کاف مردم آن بلده یا رانه و برادرانه سلوک فرموده انواع مردمیها که
 سر او از بزرگی و بزرگ منشی بود بطور آوردند و مستعبدان آن سلسله علیه نفیریه را بجلال و کرامتای و در محالی
 خواسته جمیع صواب و اعیان و ریش فیدان هر طبقه از اهل معرفت و صنعت خلعتهای فاخره داده
 بابل صلح و فقر او درویشان و عورات تحفه عطا یا ارجمند فرموده تا بپست سوز و در آن خطه طیبه توقف
 فرموده و بعد از آن جنبهای طوکانه و محبتهای بزرگانه طرح میفرمودند و لوازم آن بیرونی و لوازم جلیان
 از حد و قیاس مرتب و میباشند و در روز اکلیس تشریف برده و خطه اوقات شریف را در کمال محترمت و شکفتی میگردانند
 و در میان باغات آن بقعه شریف کوه بلندی واقع شد که آنرا نظاره می نامند و میرگاه مردم آنجا است و باغات
 و بساتین شهر که در دامن آن افتاده و آب از کس که از جانب غربی می آید بغایت مطهر و در آن آب
 عطا و اولاد آب از کوههای بلند آورده بطور بالایی نظاره برده و در سطح آن کوه ساری بر سر سلسله بر و شستن

که هر طرف ایوان داشت باشد طرح فرموده بالای آنرا کالاری ساخته اند که آب بر روی آن جاری میگرد و در ایوان
خوضی قرار داده اند و بر جانب جنوبی قطاره ده فرس با این تزیینی واقع شده که تخمیناً سه چهارم جریب بوده باشد
در او دو ایستگاه که آنرا همواره ساخته خوضی بزرگ در میان آن ترتیب داده و در آنجا باغچه نمائند و از بالای قطاره
آب را بنوازه بکوه بزرگ که بطریق تحت منزهات که در آب هوا مشهوره آفتاب است آب از نواری میان خوضی
بالای جبهه باشد تا هنوز آنچه کنون خلد شریف ایشان بود بطور نیامده بود که از گردش خرج جفاکار و عادت
مالوفه روزگار بجناب واقع ناگزیر پیش آمد امید که خلف صدق آنحضرت که بمن التفات شاهانه داشته باشند
مسند نشین اورنگ وزارت اند با تمام آن موفقی گردند الی اصل تمناهای آنکسان بترتیب بخش عم پرور گشت
دل و قطاره آن روشنی افزای دیده قطار کیان افلاک بود و این رباعی در آن هنگام از مطلع خاطر سرزده بود
و چون مناسب بود و در وقت تحریر و تنظیم ثابت افتاد رباعی این بقعه که آفتاب سیاره اوست در اوصاف است
جمله در باره اوست مذهب چشم نهان بر زیر پرده بخت است در روشن کن چشم خورشید قطاره اوست نه بالجلد اول او
رجب المرجب از آن مقام فرج انجام مراحت واقع شده تا اشتهادان و از جانب الیاس خلیفه و اقوام او همراه
بودند و از آنجا بدارالارشاوار و پل آمد و منازل جناب وزارت ماب خواجہ محمد رضا و زیر آنجا در کن رودخانه
و مکان خوب واقع شده محل نزول علی گشت خواجہ مشارالیه جوان مستعد و عتیقه مطایبه و دست صاحب طبع است
مولد آنجناب باغچه موضع جوین من اغال قزوین است پدرش خواجہ ملک از اهل سیاق و از باب قلم بوده و در
بخدمت نویسنده امر اعظام قیام داشت از حوادث روزگار و فتور خراسان از آنجا فارست زده و بر نشانی
ببراق آمده و در موطن اصلی ساکن گشت و چون جناب خواجہ زاده صاحب قلمت و بقیه پرور بود و از و نشینی بزرگ
زده و بتنگ و دولازمت و در آمد و همت بر علوم مرتبه کمال کاشته بعد از سعی و تکاپوی بسیار که دولت ملیک
روزگار از آن چاره نیست ملازمت ذوالفقار خان قزاقان کو اختیار نموده روز بروز در خدمت او اعتبار یافت
مرتبه مرتبه بدینجه و زارت ترقی کرد و چند سال من حیث الاستقلال برانهم پرداخت چون آثار شد و کار آمد
از جناب احواش ظاهر بود و بالاخره در سلطنت و زوال باب قلم دیوان اعلی اشقام یافته بخدمت آنجا رسید
تا مور گردید و در سفر کرجستان بخدمت لایحه و خدمت جان سپاری که در طی آن سال مرقوم ملک پان سگزی
لقب بارجنه فدوی یافته از مره متربان مجلس سبب آیین گشت و در آن هنگام در دارالارشاوار و پل مجدداً
مرجوع دیوانی مشغول داشت و بصحبت شعر و ادب و باب فضل و اهل استعداد انس و الفت تمام گرفته بقدر مقدور

همت بر تقدیر احوال ایشان می کاشت الحی می نمود می بد که کوی خوش صحبت و نکات شیرین و کلمات مطایب
 رنگین و لطایف و ذرات بسیار از طبع موزنش سر میزد و شعر خوب میگوید این رباعی از منظومات ثوابت
 رباعی آنم که خرمین خسته تن می آیم جان بسجده تبار برین می آیم مانده غباری که بسجده بر باد سجده و باده خون
 می آیم در غزل ایات عاشقانه و معانی رنگین بسیار و دین تمام زیاد و دین سبب یاق تبارخ نبود و بالجملة
 اعتقاد الدوله سه روز در آنجا توقف فرموده بعد از زیارت خطیره مقدسه سلاطین اولیا مشایخ کرام علیهم السلام
 کئی الواقع انوار تجرد و خداجوی از مراقده منوره آن محرمین خلوت سرای وحدت چون افتاب تابان در لمعانت
 مستعد بودند و جناب فردی الاقطاب از فرط اخلاص و محبت در مقام خدمتکاری درآمده و در تقدیر احوال
 خود را معاف داشت و از جانبین تواضعات بزرگانه بوقوع بهوست و از راه غلغل روائه عراق کشته جناب
 وزارت کتب چند منزل بشایعت آمد در لوازم خدمت بجای آورده و در آنجا طی منازل نموده بدار السلطنه فرو
 رسیده بمنزل روح اقزای عالی که در محنت خیابان باغ سعادت کباب واقع است نزول فرموده بعد از سه روز
 از آنجا روانه شدند و یک روز در ساوه همان حضرت سید ناصر ولد سید مبارک عرب بودند و حکومت آن
 باو تعلق داشت و از آنجا بقم درآمده و در آستانه مقدسه معصوم فرو دادند و شرف زیارت آنحضرت در آنجا
 و موالی و خدمت آن روحه مطهره را بعطایای ارجمند نوازش فرمودند و حضور الهی قم که انارهای لطیف کباب
 بودند انار در بازار حاضر ساخته ارباب ذائقه و هوش تمیز کردند انار در بازار شاد ابر و نازکتر بود اگر چه الهی قم
 بیسوی قبول نمیکردند لکن انصافی میکردند و از آنجا بدین المومنین کاشان رسیده یک روز در آنجا توقف
 و متوجه دار السلطنه اصفهان شدند و از راه ساوه تا اصفهان در هر منزل بعد از استراحت آنسوی که در کوفت
 یکی بنقا مجلس عالی حاضر گشته بصحبت مشغول میشدند و اهل فقه و ساز و مجلس عالی عشرت پیرا بوده بخت لاوین
 و ترنات شکر نیز نیکند و حاجی خواهر بودند بمضمون ایتمثال ترنم شعر هر وقت خوش که دست و پنجه نرم
 کس را تو نیست که انجام کاجیست تمامی آن سفر بجزرت و شادمانی و شکفتگی میرآمده و کنان از شرف
 و مجالست عالی انصاحب فیض تاب بوده آن چند روز را خلاصه عمر شمرند و بالجملة تبارخ هشتم شده شعبان
 اصفهان سعادت کورنش همایون و ملازمت سده سینصد نفر از شدند و از جانب ایشان تملقات خوش
 و نوازات ظهور یافت و هر چند کمال این احوال نیاده مناسبتی بسبب تبارخ داشت اما چون تمام حروف با جناب
 اعتقاد الدوله و رفیق آن سفر بود و در راه انواع اشتقاق و ملاطفت که از ایشان مشاهده میشد بخاطر رسید که

حقایق مالات را در رشته تحریر کشیده که هم پاس حقوق ملک خوردگی داشته باشد و هم شیوه ستوده مردم نوازی انجمن باب
و ستود العمل کاراگاهان و قایم مردمی کرد و انصاف حضرت علی چندگاه در دولتی مبارکه نقش جهان بعیش و عشرت نشو و
کند ایند بعد از فراغ از سیر و محبت و شکار و دلور و هی خلایق و انتظام محاسن عواقب اراده سیر و شکار را نذر آن
بشت نشان از خلط و خلیه جان و سر بر زده جناب عطاء الدوله و صد و عظام و امر او را کان دولت را بجهت
فیصل محاسن دیوانی در صفا بان که داشته با معدودی از متربان مخصوصان بجانب باز نذر آن توجه فرموده و سران
و بهار و در شهرت آن دیار که از قطعات ریاض جهان نشان میدهد که زانیده در فصل پائیز و بهار از کثرت گیاه
و از بار و لاله و رنگین زار بهترین بلاد عالم و مردم آن ولایت را همیشه از کلهای تازه و تر و داغ جان معطر است
بجز می و اقبال که زانیده و او خوششلی داد و از سوانح این سال آنکه در مشهد مقدس محلی میانه میرزای عالیان و محرابان
قاجار حاکم مشهد با فساد و فساد آن و بچو مسلکی جناب نصف نشان که طرف پستش لیریز باد و نوبت و غرور شده بود
و حساب و حشمت اما در کشته منجر آن شکر که از بیعت و عطاء میرزای عالیان و محرابان از مقام او و فضا که
که تا فایده مسکو میداشت عدول نموده با و خیر شد و چون صاحب چش و شکر بود میرزای عالیان بچستی
از و متوهم شده باستانه مقدس متبر که تحصن جیت و کس اطراف و جوانب فرستاده تنگی بسیار جمع کرد و از جان
حقیقت حال با پای میر میر جلال که زانیده و حضرت علی از اعمال جناب میرزای خط و داغ و نشا جنون فحیده
آورد و طلب داشت و در باز نذر آن جلالت و شرف شرف کشته زیاده التناهی نیافت و تخفیف و نوبت و غرور
او که مایه جنون و خط و داغ جز آن نبود و مطلوب بود و جناب خواج محمد رضا که خود رتبه و زانست و از با بجان
نیافته بود و باز نذر آن شرف بسیار بوسی در یافته بود و خلاصی چون خدمت ملائمه و کنایه و دیوان مطلوب
انظار شفقت و تربیت کشته بر تو انوار عالمیت شاهی بود و جناب حوالش یافت و بر تبت و نارت و میری کل
ولایت آذربایجان ترقی کرد و بدین الاقرا و بدین بایده الا سیر نمایی یافت و بدین سال منصب حیدر امانت
و بعضی محال که بمیر جلال الدین حسن ملا می منضم شده بود و بعد از فوت او میرزا رضی را بدور زوده او که شایسته
آن منصب عالی بود و تقوی یافت و اگر در وقت غیبت حضرت علی شاهی که در خدمت خود و حضرت چهارم و معصوم علیه السلام
و البسمه درین صواب جای شرف علی که مشاطه طلیه غیبی و روشنی بخش دیده با یک چنان و لایق لایق است
بر نمونی توفیق است میدانی و تائید است آسمانی که همیشه قرین حال خیر مال آنحضرت است جمیع احوال و اموال و قضا
تعامه نمود که در زمان دولت و افزون ناز و اکتساب بار حیطه ملک و تصرف شرعی آنحضرت قرار گرفته بود

قیمت حدوداً آنها زیاده از پنجاه هزار تومان و حاصل آنها بعد از وضع موانع بسیر و سطر قریب شش هزار تومان
 تخمین میشود و وقت حضرت عالیات چهارده معصوم علیهم السلام فرمودند و بدین توفیق که سعادت ابدی و رزق
 موفقی کشته بشش هزار تومان حاصل منظور داشته چهارده حصه کردند بدین طریق که حصه اول از حصاتی است
 و ثانی از ثالث و ثالث از رابع و همچنین تا چهاردهم که حصه اول مخصوص حضرت رسالت نباه و صلعم و حصه چهاردهم
 بترتیب مخصوص حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و اجمعین و آنچه بربیک از حضرت اختصاص یافته چند مجل
 که حاصل آن ارباب از وضع موانع در راحت و موزنی آسایش تواند بود مخصوص آنحضرت فرمودند و تولیت
 مادم بیت الحیات که بزبان نمود صاحب الامر متصل با بذات اشرف خود و بعد از آن بیادشایمان که ارمی ترا
 که در محاکم ایران مسند نشین تخت شاهی و جالس سر بر پادشاهی باشند تفویض فرمودند بشرطی که در وقت مقبول
 که علماء العلماء مجتهدان زانی شیخ بهاء الدین محمد مرقوم قلم افادت رقم گردانید و بدین دستور است و صارت
 معصوم آنها را برای متولی نمود گردانیدند که بعد از وضع حق التولیه بصلحت وقت و اقتضای روزگار و
 هر سرکار و وجه معاش هر خدمه و مجاورین و زوار و ارباب فضل و صلاح و طلبه علوم هر محل بطریقی که رای متولی
 اقتضا نماید صرف کند و ثواب آنرا باریاح مقدسه حضرت چهارده معصوم علیهم السلام هدیه فرمودند و چهارده مهر
 بزرگ که هر کدام از دیگری کوچکتر باشد با اسم حضرت عالیات بسرکادی اعتماد الدوله مرحوم و جناب میرزا
 رضی صده و پانزدهم شهر شوال که ساعت سحر بود در دار السلطنه اصفهان بترتیب یافته آنچه وزیران
 حیوة هر یک از حضرت بقدس ساحتش نگین مبارک بود و علماء اسلام در کتب مناقب اهل بیت ثبت نموده
 نقش نموده بدو یو ایت ترخیص داده و جناب میرزا رضی سپردند که داد و ستد هر سرکار بآن مهر مبارک میشد
 و همچنین بر جمیع مملکات سرکار خاصه شریفه رقم و قفیه کشیده بود و درین باب مبالغه کردند که گران باریان
 الهام بیان آنحضرت شنیده شد که جمیع اشیاء سرکار من حتی این چو دانگ ختری که در دست دارم و قفیه لیکن
 مشروط بر آنست که بهر طریق رای هوایانهای شریف که متولی آنهاست اقتضا کند صرف نمایند امیداریم نیست
 نیت صافی طویت اگر در دنیا بختی مقاصد عالیه فایز گشته بشرف و اراک ملازمت حضرت صاحب الامر
 مشرف گردند و در عقبی از ثنات شفیع روز محشر و دستگیری ساتی کوثر و بهر بیان انشاء الله تعالی و اگر تا
 شریفه آنچه تصانیف کتب عربی و علمی بود از فقه و تفسیر و حدیث و امثال ذلک وقف روی نموده نام
 نامن ضامن ابوالحسن علی ابن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام فرموده مقرر شد که بر هر یک از این فقیه

مایون قلمی نموده رواسته استایه مقدس نمایند و آنچه کتب شعری و کتب بای فارسی بود با تمام چینی آلات لکیری
بزرگ فغوری و مرتبانه با و دیگر ظروف نفیسه چینی و فغوری که در چینی خانه اشرف موجود بود و وقف استایه بزرگ
صفیه صفویه فرموده نقل به آن استان سدره مکان فرمودند و همچنین المیه های اسپان تازی اشرف ترازو پاک
نژادان رومی و کرجی و پاتی و اشتهای حصاری و بدخشی و مادرانندی که در سرکار هیچ پادشاهی چنین فراهم
نیامده و کلهای کشته و کوه سفند و سایر مویشی و اغنام که اندر دایره لشکر و او با هم پروانست و وقف فرموده جهت
بریک مصرفی معین کردند و در از مشه ما فی هیچ یک از پادشاهان صاحب تخت تاج و کمر توفیق این سعادت
علمی نیافته اند و چون قتلاد و اشهر و کادگانان خود پروردگار و قهر شهنشاهان خارج از ملک و پندکان بیکی
شایع عناصر و افلاک اندیده تا مل و انصاف نظر بر این امور خجسته اندازند و در خاطرشان پنهان بوند که در عالم
اسباب تعلق و مقتضی طبع بشریت و هوای پرستی که جزو اعظم سلطنت و فرمانرواییست و قوع انیال از جو صلا
خیال ارباب تعلق پروانست و بی مثل تجرد که شیوه خلوت گزینیان عالم معنیست صورت پذیر نیست بلکه
بی هر میان عالم اسباب که تخی و داستان خود و تنگ مایگان رسته بازاردانی اند نظیر امور متعارف از آن
انداخته شخصی را مستبعد میسازند اما خود چشکان و دقیقه شناسان فکر اندیشان عالم مثال و قیاس مانند که قات
اقدس مایون شاهی که از دو دمان سیادت و ولایت بلند در روشنائی جهان نور عالم افروزی که از انوار
هدایت نازی و ساخت قدس مساحت لم یزل بر باطن فیض او امل حضرت سلطان الاولیا و المحققین
صفی الحق و الدین طاب ثراه که بدینهم آنحضرت و اولاد کرام عالی مقام او که باریا فیکان و حدتسرای قدس
و مرحله جایان با وید تجریدند بر تو امانت روشنی افزای سالک امرار غنی بنده بودند بیداد بصیرت نظر بر
شاهراه قویم تجرد انداخته در جهان سلوک سلوک میجایند و در عالم تعلق اشکام بخش کارخانه بی تعلقی گشته
از جزوهای البریز بهوش که در و اشکان خنجر سلطنت ما اندان چارده نیست و هوای پرستان اقلیم نازد
از آن گزیرا باده خوشگوار و شکاری می نوشند و در خراب آباد صورت بهجوری عالم معنی میگوشتند و درین
ذات اقدس عالی فطرت که کوهریت شاهوار صدق بر و بر عمیق روزگار که بغوامی و دانش و پیش مهال
نمودارده تی هرش فروغ عالم بخش صورت و ضمیر افروزش جمعیت آباد عالم معنیست و قوع این امور چرا و نایز
رجا و اثنی است که زمان دولت این شاهنشاه زمان ظهور حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله و علیک
الرحمان اتصال یافته عالمیان از سلطوت جاه و جلالتش در بسته آسودگی غنود و کلاز همیشه بهار آسودگی از شرف

در زشار معدلت و انصافش تازه تر باشد آملی تو این خادوالاته که هست از کمان و همان پادکاره بکار
بر آورنگ فرماده ای که زیباست بر تخت شامش می قایم سال جیل تر که مطابق سید بنی عشره و الف که سال
پست و دویم جلوس تو حضرت اعلی شاهی علی الهی است و در این حال غیبه آغاز سعادت انجام روز غیبه سیوم می شود
الحرام بفرخی و فرخندگی اتفاق افتاد و اوت ایام بهار نرمت بخش گلشن روزگار کردید و عالم که از دم سهری
روی سهری تمام یافته بود نشاط جوانی از سر گرفت حضرت اعلی شاهی علی الهی در ولایت ماندند و ان حضرت نشا
و مسرت پر او به سیر و شکار مشغول و مشتغول بعد از آنکه هوای ماندند و ان از درجه اعتدال تجاوز نمود و روی بوی
آور و نشاط سیر و شکار در صفا و بستان و در خاطر اقدس چه دیده ساید عاطفت بر مقاریق متوطنان ان دیار
کستوند و از انجا با تمامت امر و اعیان و نیلا قات کنیز الیک و غریه و ن تشریف برده چند روز در آنجا و غمت
پر او بودند و در ان ایام اخبار مسرت آثار از جانب و در السلام بغداد رسید که موجب مسرت و نشاط کلی گشته
مکنان بفتح بغداد و بدست در آمدن آن بهشت آباد و امید و شادمانی چون بمقتضای الامور سر و نه و باقی
هر امری رازمانی مقصد است و هنوز زمانه و در آن گزینان نگردیده بود قضیه فتح بغداد و عقد تعویق افتاد و بنفشه
ظهور نرسید شرح این سرگذشت آنکه قبل ازین صحت کنیزش یافت که بعد از فوت او زن احمد محمد پاشا پیش
شمار و دلخواهی او و مان عثمانی ظاهر ساخته در کمان دولت عثمانی مصلحت وقت پس از او را با دای دولتخواهی
و گرفتاری چه تربیت فرموده خاطر ایشان از اعمال سابق چه المینان بخشیدند و منشور حکومت بغداد
محمد پاشا و سنجاقی حلیم پاشا برادرش مصطفی پاشا فرستاده خلعت و بطور که رسم و میانیست ارسال داشتند
و ایشان را اجتناب و انقیاد و دو مان ال عثمان را غلب ساخته و محمد پاشا در طریق اطاعت و انقیاد
سلوک نموده تمامت آن سرحد را ضبط نموده کمال استقلالی یافت و باینکه آن حضرت علی ابواب ولایت
سد و ساخت اما بجهت آنکه لشکر بغداد را مخلوب و ساز و دوازده خامه که در میان رومیان بکبان
مشهور است بسیار برسانیده اکثر منافع و در اخل هوای بغداد و در علف و در سومات ملازمان او معروف
سیکشت و بدین وجه علف و تیمار و عا شکریان بغداد نقصان پذیرفت و آقایان بغداد با او دل و کمر کوی
در مقام عذر شده و در دفع و دفع او تمهید پنداشیدند اکثر سبکبازان و قدرت استقلالی که یافته بود و کمون خاطر
خود را بطور نمیتوانستند آورد و تا آنکه یکد و نفر از هر کمان مواضع نموده ایشان را بغوای بعضی آقایان درین
قلعه او را در کوشکی که خلوتخانه خاص او بود در هنگام فرستادن سبکبازان بر سر مصطفی پاشا ازین

جمعیت نمود بکومت بغداد رقم اختصاص کشیدند و مشارالیه دست بخونریزی برد و جمعی را که منتهی فساد و فحشا
داشت قتل آورد و هموای اسباب ایشان را بکبانان داد و قوت و قدرت تمام یافت و لشکر باین بغداد و نزد
متوهم گشته میاد ایشان چند روزی بوساطت مسلمانان که کشتی روی نموده طوقا و کرباقم در دایره متابعت
اونها زد و خلال این احوال سلطان احمد خان خوانده کلید مردم را در پاشا که در زمان فرمانروائی سلطان احمد خان
امیر الامرا و قزاق بود و همراه عثمان پاشا سردار و برتیز آرد و در محاکم کارزار و جبهت لشکر قربان شکر گشته
شش سال در قلعه قیقه محبوس بود و در اوان جلوس حضرت اعلی که میانه آنحضرت و سلطان روم صلح روی نمود
حضرت اعلی او را اطلاق فرمود و از دستاورد و هر چند که بکسر یکی ولایتی بود چون همو عاقل بود کار دیده
کاروان و تجربه روزگار مذکور گشته بود و بوزارت اعظم و سردار می منصوب گردانیده و انتظام ممالک عثمانی را
که از استیلا و ترکیه و طغیان جلای برهم زدگی سرحد قزلباشان لکد کوب حوادث شده بود برای دور بین احوال
فرموده درین مقام او را بدفع جلای در نظام امور سرحد فرستاده بودند و او چنانچه در طی احوال جامع
جلای بر قزوه ملک بیان میکرد و در حدود طلب غیمه اقامت نصیب نموده و بتدبیر امور مملکت واری مشغول بود
و چون اخبار بغداد و استیلا و مصطفی پاشای بسر کوبکتر اوزن احمد استماع نمود و محمود پاشا و ولد جمال اعلی را
بکومت بغداد و نصب نموده با قایان لشکریان بغداد استالانها می فرستاده و دستاورد حکام و سرداران
عرب و اگر در سواد عراق و جزایر می بودند بمعاذرت و همراهی او ترغیب نموده مشارالیه بحدود عراق و حبشه
در بغداد و کهنه نزول نموده قدرت آمدن بشهر نداشت اما قایان و لشکریان بغداد چون از آمدن محمود
پاشا خبر یافتند سر از اطاعت و متابعت مصطفی پاشا سجده خیر که آغاز نمادند و ابواب موافقت مسدود
نموده و در مخالفت گشودند و محمود پاشا را طلب داشتند تا برین قلعه بغداد و در دست مصطفی پاشا و طایفه
سکبانان و شهر و دست لشکریان و اقایان بغداد بود مصطفی پاشا چون حال برینحوال دید و توسل بدینگاه
جهان پناه شاهی بسته عراقین و کتابات بخدمت اشرف و امراء سرحد قلمرو طیش کر نوشته بر مختار ولد
سولایح حسین قلمرو که در زمان قدرت ترکان و قلمرو بغداد و رفت و در آنجا میبود و آنه پایه سریر اعلی کرد
و عرض نمود که هرگاه رایات جلای بمنصوب و حرکت آید یا جمعی از لشکر قزلباشان بسرداری یکی از امراء
عظام بدینطرف متوجه گردند شهر و قلعه بغداد را بمنسوبان آن درگاه سپرده خود به بندگی آنحضرت علیهم
حسن بن بکر سکی قلمرو طیش کر و امراء آن سرحد خصوصاً قاسم سلطان بیاتلو که بدینحال و قوت یافتند

اگر چه بی امر و اراده یابون شاه ای جزایت دقت نموده یکبارگی انار لب ماهی داشت که سرحد قلم و علیش گشت رفته در آنجا
شدند که هرگاه امر و اراده عالی صادر شود پیش رو و بعد از وصول عرایض مصطفی پاشا بدگاه جهان پناه شاهجهان علی
نصرت پسر تخریب و او کاشته جهت مصطفی پاشا خلعتهای فاخره فرستاده احکام احتمالات غرضمند دریافت کرد و مردم خود را
بوده و در نگه داشتن سعی نمایند که اینک موکب اقبال میرسد و بامداد آن سرحد امر شد که مستحضر و رش بغداد و کردند که
چون صاحب قلم و علیش که ضرب مراد قات جاه و جلال کرد و ایشان بیشتر روانه شوند و میانه خود و بغداد و سبکان
و مصطفی پاشا نایره حرب و قتال اشتغال یافته هر روزه بین الجانین کشش و کوشش بطوری آمد و محمود پاشا عصیان
و طغیان و ازین احمد و بی اعتدالی سبکانان و اتجار و اویدرگاه و الانشان و آوازه و لشکر قزلباش شنیده با وجود
سبانه و تحریک خود بغداد و جزایت آمدن نیکو و درین اثنا روزی سبکانان هجوم نموده از قلعه بشهر و محلات برآمده
شروع در قتل و غارت نمودند و خود بغداد و که در شهر بودند آوازه آمدن محمود پاشا و لشکر عرب شایع ساخته سواره
بر سبکانان گرفته میانه ایشان جری و نهایت صعوبت اتفاق افتاد و خود بغداد و غالب آمد و جمعی کثیر از سبکانان
در کوچه ها و محلات بر سر تیغ فنا گشته بقیه الیف رو بقلعه نهادند و محمود پاشا ازین خبر بفریغ و ظفر امیدوار گشته بجای
و استنظار میرزا نادر و له منشا عرب که با جمعی کثیر معادنت او آمده بود از جمله گذشته بغداد و آمده و لشکریان
بغداد و قوت گرفته در محاصره نارین قلعه و تضییق محصوران ساعی گشته و مصطفی پاشا چون ملاحظه نمود که بسیار
از مردم لو گشته شدند و محمود پاشا بشهر در آمده و لشکر بغداد و قوت گرفته اند از قصبه برادرش یار آورده بسیار
مردم خود بی اعتقاد گشت و خوف و هراس بسیار با و راه یافته چند روزی صبر نکرد که فرستادگان آواز دکان
معلی خود نمایند و مدد لشکر قزلباش با و رسد کس نزد محمود پاشا فرستاده تمهید معذرت برداخته بخون صلح
بمیان آورد و قرار داد که چون حله حسب الامر پادشاهی سخاقتی منست از جانبین مقرر دارند که لشکریان متخلف
یکدیگر نکرند که او بغداد را پاشا که داشته با اموال و اسباب و ملازمان خاصه بجله رود و محمود پاشا که مرد عاقل بود
این مصلحت را غنیمت دانسته رضا باین معنی داد و از جانبین محمد و جهان بیان آمده مصطفی پاشا با مردم خود و اموال
و اسباب ملازمان خاصه از یک دروازه بیرون رفته روی بجله آورد و محمود پاشا از یک دروازه دیگر قلع و عمارت
شد و بجا کومت مشغول گردید و متعارف و وصول پیرامان و در قضا بار دوی حسن خان و اما از پنجه بدیشان رسید
رایات نصرت آیات در یللاق آتی انکس همان بود که عرایض امر رسیده حقیقه که نتایج حجوم گشت رای
جهان را بران قرار گرفت که چون غنیمت تخریب بغداد و در خاطر تقصیر یافته چند روزی در یلاقات مملکتی رفتند

که شاید شدت کرمای بغداد و صورت حرارت آفتاب بر وی کمی نمود و نفس شهر بغداد و متوجه بخیر انولایت که سالها در غیر شهر
رسوخ یافته گردید و چند روز در حدود همدان و در جزیرین با نظام امور مملکت و در او و وی خلایق و سیاست و در وقت
الطریق الولد اگر او پدر را تحت پرورش و تربیت خود پرورش نمود و مشغول بود که اخبار ازین جلایان شایع گردید و آن غم را
عاجی گشت و ذکر احوال جلایان بیان بخار باستان ایشان و آمدن فوجی از ایشان بدرگاه سدره نشان
برخیزد و نشان تیر و شمشیر و نیزه و نشان سخن و شمشیر و نشان که در درین نشخه عالم را تخصیص و رویا و کتاب شاعری
بان شد که هر چند مراد از تسویه این اوراق شرح احوال ایران نیست اما بنا بر ارتباط سخن و اطلاع بر احوال نو و کهن
ناگزیر قلم و قاجار است که اندکی از احوال هر طایفه که موقوف علیه مقصد اصیاست بر سبیل اجمال در طی تحریر و قاجار
ایران نگاشته ملک بیان کرده اند که بر تو شعور مطالعه کنندگان بر بشکاه آن تافته اموری که ضروری در ریاضت طلب
مبهم نماید اندک اجمالی از احوال جلایان بدست یاری ملک قضیه بر دوازده قوم محیفه راز میگرداند و مجلاد میان رومی
جامعتی را که پادشاه زمان عامی گشته بنظم و غارت و تخریب ولایت مشغول میگردد جلای میمانند و تیره جلایان
آنچه بخاطر اقصای مرید است که جلایان طایفه مظاہر جلایان که غفو و صغ در ایشان نیست با جله اول کسی که در ولایت
روم شورانگیزی کرده جلایان گشت شخصی بود مشهور بقربایا بچی که از نویسنده کان فرومایه روم بوده و در آن
و پادشاهی سلطان محمد خان بن سلطان برادر خان و در احوال با مسیه و توقات آغاز شورش و فساد کرده جمعی از
اجامه و او با شورش را بنیاد احوال و ایشار و مردم و دیار که از قطع طریق و غارت متروکین و تجارت بهم رسانیده بود
فریب داده و آواز شجاعت و سخاوت و در طراعی جوانان ولایت انداخت و جمعی سبست با یان هرزه کار
و نوندان آشفته روزگار بطبع و مردم و دیار فراهم آمده هر چند روز ولایتی را میخواست و هر چند در مقامی رمل
اقامت می انداخت و لشکر ایشان بکجا شورش و در رسید و بین ایشان بایزچی مذکور با جلایان فوت شد و حسن بیک
نام برادرش قائم مقام گشت چون تمام بایزچی در ولایت مردم مشغول شده بلبه آواز کی یافت بود و از تیره بطریق
برادرش بایزچی متعجب گردیده و زیاده از برادر و ولوله و آشوب در انولایت انداخته کار نامها بطور آورده
و در کان دولت پادشاه و بیکار یکبار میان مملکت و مردم در اول حال زیاده حسابی از بایزچی نگرفت و در رفع فساد
اوصاف اهل اهل نمود و چون با دست طبقه جلایان بر برادر و برادر گرفت آواز صلابت و محاسن شجاعت
و سخاوت او زیاده از برادرش شایع یافت آشفته رایان هر طبقه و تیره کاران هر طایفه که علاقه تالی نداشتند
بر سر او جمع شده و قتل سپاهیان دوم یعنی جامعه که محنت لازمیت پادشاه و از زمانه احوال ایشان اندک

طبع تیز کرده و بر خلاف برادر متوضیح تجار و رعا که می شد اما قتل غارت مردم به چنان مبالغه میکرد که هر کس بچکانه و مردم
می افتاد و مکان خلاصی داشت و از قتل و غارت و مردم و هر کس با و بازگشت و کشتن می کرد و از قول که فتنه متوجه
مقتصد میشد باندک مشکلی از ایشان قناعت نموده متوضیح مال ایشان نمیشد و همچنین ابالی هر ولایت که با و متوجه میشد
میسوستاند از نهب لشکر او و رمان بودند و مردم هر جا که با و در مقام می رسید و هر کس در می آمدند آن مردم را بجا
نهب و تاراج میرفت اکثر حکام و پاشایان اطراف را میزد و میزد و یافته و قلعها خنجر و قدرت مافوق او داشتند
و مردم شهر و ولایت بجز اطاعت امر او چاره نمیبافتند و در لشکریان او بیعت می کردند و کس و سید و مجملاتش
در اکثر ولایت جاری گشت و هر بطنی که بجال و دفتر در آن ولایت می داشت نوشت بموصول موصول شد و بجا
رفت مال ابالی گرفتند و پاشایان اطراف در مقام دفع فساد او در آمدند و بیکر تبه بقصد جمعیتی نمودند و مشارالیه
خبر یافته بیک نفعت سلک جمعیت ایشان را متفرق و پراکنده ساخته غنیمت فراوان بدست آورد و در کان دولت
پادشاهی متوجه دفع آن حادثه گشته بیکر تبه سرداری از پاشایان معین که موسوم بود بنمبر و پاشا تعیین نمود و با جمعی
از نیکوکاران و قاپو قولی که عبارت از ملازمان پای تخت پادشاهی بر سر او فرستادند و پاشای مذکور شکست یافت
کاری ساخت و بلاطیه کریمیه و یازبچی بعد از آن از امر خسرو پاشا اساس سلطنت طرح انداخته در میان مردم خود
پادشاه شد و او بلوک با شیان تعیین کرد و مرتبه دیگر حسن پاشا محمد پاشا را که در زمان سلطان سلیمان پاشا
وزیر اعظم بوده و خود از امر او روم کثرت مال و منال و افزونی تجارات و احوال و انتقال امتیاز تمام داشت
و در آن چین با کمال شتم و علو شان بیکر بکی بغداد و طعنا بیت های و تبه و شجاعت مردانگی محل اعتماد
بود و در فرموده بیکر بکیان از دین الروم و در آنچنان و شریف پاشای بیکر بکی از دین و سایر پاشایان حکام
آن خود را بجهای او بدفع یازبچی مامور کردند و ایند حسن پاشا در کمال شوکت و اقتدار از بغداد و بزم دفع او بر روی
آمد به جانب توقات رفت و لشکریان با و پیوستند و او روی خود و غرق و خزان و احوال و انتقال را که در شکست
با هستگی آورد و بالشکری مسیاری روانه شد و یازبچی در کمال نخوت و غرور زیاده حسابی از حسن پاشا و
شکست مردم که بار او را و بگوشت گرفته خود و متوجه محاربه او نشد و امر او بلوک با شیان خود را با شکست و بجا
او فرستاد و در حوالی توقات تلافی فرستاد و او را و محاربه عظیم بوقوع پیوست و حسن پاشا طرف ساخته
شکست بر جلای افتاد و در آنکه بسیاری از او با شجاعت جلای راه عدم می بودند و بقیه سیف پراکنده شدند
و یازبچی خبر شکست مردم خود را شنید و با بقیه خود جلای از توقات بیرون آمد و متوجه رومیان شد و چون

و شمع سید و قلعو مستلک لشکر و خیزدیت خود و نیکو بعد از آنکه مرد و سالک طریق فرار شد و با سه چهار هزار کس
بالو بود و خود را بگوستان دور و دست کشید و حسن پاشا مظلوم و منور و توفات زوال نموده دست از تعاقب
جلالیان باز داشت و خود مردم انقوام را علی السویه بکشت و یکبار در حرکت از محمل انکاشت اما یاز یکی مذکور
چند روز در کوههای صعب السالك بسر برده جمعی از پراکندهگان جلایی با و پیوستند و خود را چنان بی نام و نشان
ساخت که اصلا ندانند و مردم خود را ندانند و اثری ظاهر نشد اما در خیزدگان توفات نیز ستاد و قلعو احوال نمود
حسن پاشا با بعد و وی از طرازان قاص و قلعه قاصت داشت و سایر شکیان در شهر کمانها دریده امیاب
ثروت و کثرت ایش و عشرت مشغول بودند و اکثر مردم بی بضاعت جفت و گنج خوار خود و علق اسبان با
و جوانب متفرق شده بودند و چون یاز یکی از احوال حسن پاشا و مردم او کانیغی خبر یافت غرمت آن نمود که ایلغار
نموده علی الفلک شهر توفات در آید و جمعی را بجا فلت و دوزب قلعه کاشته شکر یابی را که در شهر باشند تیرنج
اشقام بگذرانند و دستبردی نمایند تا هفت هزار کس که بر سر داشت بدین غرمت و حرکت آمد و کثرت اقبالی
که اورا بد کرد و این بود که خانه کوچ حسن پاشا و مردم او با خزان و وفایین و احوال و احوال او که از عقب می آمدند
قریب بکنار شهر بار و سوازی یکبار از نفر اسبهای و خدمتکاران همراه بود و چهار او شد یاز یکی و این که در ابر
محیط کشته سپاه میان به تیغ اشقام کشته شده تمامی شاه و میان و پسران صاحب جلال و خزان و اموال و مویج
آلات او که سالها انداخته بیکر مکان بود و دست یاز یکی در آمد و خاطر از ضبط آنها فارغ بجا خیزد برق و بلور
سیاحتار کرده بر سر توفات رفت خبر آمدن او و واقعه راه چون بکوش پاشا رسید از غایت غرمت که ازین
بی ناموسی بلوغ غلبه کرده بود راه جواب کم کرده دید بعد از آن که پسران جا و نشو و نشسته کشت و سرانگی تمام
بحال او و شکر مردم را یافته فرمت جمعیت و قدرت مقابل نیافتند و نیز حاجتی حیات غنیمت شمرده بطرف
رفتند و حسن پاشا جز تخمس و قلعه در ری چاره نیافتند و کال سپاهانی و زارین قلعه تخمس که سید یاز یکی شهر
در آمده هر کس را در آنجا یافت برده عدم و ستاد و غنیمت فراوان بدست جلاییان و برده و از روی قدرت
و اقتدار قلعه را احاطه نمودند و چون پناه حیات حسن پاشا از با و عجب و غرور بر شده بود از قضای الهی کلاه
تنگی که از جانبی می آمد و در جی اند بر وج قلعه بر خورده قالب تی که در وسایر مردم از زبان طلبیده قلعه بر
طبقه جلایی از اموال و اسباب حسن پاشا و جامه و روید صاحب ثروت و کثرت کشته از تنگستی بهالی یافتند
و حسن پاشا را که مرغ و وحش از نفس جان بر دوز نموده بود از دروازه قلعه از خلق او کثرت که میت قدرت جلایی

او در ملک و امثال باد و جد او چند فرزند از آن فرزند سلطنت بود و قلمرو قوای مجتهد و اجتهاد یکی در راه از راه
 ما من خود ساخته جامع تقریر کردند و حسن و بشماره بنویسید و از آن قلمرو شکور بی آرام شسته از غایت غیرت علم
 غصه و الم قطع تعلقی از حیات مستعار کردند و خود را سموم ساخت و بعد از آن با یکی اصلیت جدا و حکم کردند
 را هم حروف این قول را ضعیف میخواند و علی التقیدین چون با یکی با فتح چنین روی نمود و دیگر باده رونقی
 کار و بار او پیدا کرد و دست قی کار و رای دولت بود و بعد از وقوع اینحال تغییر بسیار بحال او راه یافته افعال
 خود را با اعمال جنبه تبدیل ساخت و نظر بر خواست آن کار و شامت آن افعال انداخته از سنگ و ما و نصب
 اموال خلائق ملالت تمام روی داد و به واسطه سلطنت که گسترده بود و در هم نور دیده از انحراف نور بخشن و نکته انجمن
 و حصول مطلب عالی که پیش گرفته بود و از آن چاره نبود و هنوز اندکی از بسیار بنحویه نیامده بود و شیان کردیم
 و چاره مدارک اعمال افعال قی خود و از آن دانست که از خدمت پادشاه ذی جباه روم استعدای تقویت
 خود نموده و محافظت تقوی از ثغور اسلام باور کرد که بقیه عمر فخری کنار اشتغال نماید و هر کس یا به سر بر
 صیر سلطان خیر خان در دستار و اظهار شد است کرده استعدای ایجاب تمس خود نمود و ارکان دولت با دینی
 که در دفع فتنه اقبال بودند بعضی را مغزوی عظیم دانسته و او را با یالت و دارائی ولایتی از ولایات روم ملی
 که با لکافر نک اقبال داشت منصوب کردند اینند و خلعت و طوق فرستاده خاطر او را بر احم پادشاهی ملین
 ساختند و یا یکی انشیا و امر نموده ترک آن طوق را بخار کرده روانه انصوب کردند و از طایفه لوندات که نزد او
 بودند بعضی در فاقه و صراهی او اختیار نموده جمیع دیگر از و متخلف شدند و او به ولایت رفته و سال با کوفه
 غزای نمود و شخصی بدو ایست کرد که در میان کشتی که بتوجه غرابو در فرمان یافت و از جماعه متخلفان جهان فولاد می
 متکفل ریاست جماعت جلای شده و در حدود حلب آغاز شور و شغب و فتنه انگیزی کرده جان شیوه پیش
 گرفته بسیاری از مردم اباش قلاش نزد او فرستادند و او قلاش نامی را نیز در حدود و ارض روم این پس
 در دل پدید آمد حسین را زده پیش گرفت و چون سلطان محمد خان تخت سلطنت را وداع نمود و فرزند و جانشین
 سلطان احمد خان قایم مقام سریر دولت عثمانی کرد و چه حضرت اعلی شاه فیصل آلمی علم ملک ستانی بصوبه ایجا
 انفرخته قلمه تیریز و ایرادان و نیز از افتخار نموده سلطان احمد خان سنان پاشا بنحویه اعلی را جانچه که پشت
 سر و در کرد و بر سر قلاش فرستاد و او قلاش را به لایق و نصاب از آن شیوه نارسا و در راه و در راه
 و انشیا و پادشاهی را غلب ساخت و در ارض روم سر و در را ملاقات نموده و در ملک انما انعام با و در آن

منوچهر و دیوهر و جنال اعلی بود و با جان فولاد و در حد و طلب ترقی دست داد و از احیان طلب تجار و دین مسلمانان را در کمال
بال بسیار گرفته بشکر این داد و بخش و نصاب میر بخیر اطاعت دینی آورد و سال و یک که جنال اعلی در روان و رسولک سپا
فرمانش فرار نموده مجرای خوش مفتیالت و ولایت طلب و توابع را بجان فولاد و کور نامزد نمود و بیکت او احکام
نستاد و در سالت اهل سال و شسته اند و در دفع سپاه قزلباش استعانت نمود و او بدین مژده سر و کشته ترک
مخالفت داد و در حد و کور که با قشون کار استنباط و دیو سر و دین نموده و در روزی که میان جنال اعلی و لشکر قزلباش
محراب اتفاق افتاد و او با پست هزار کس بطیوح رسید و بود بعد از انعام چنانچه در محل خود دست که از رخ یافته
که بخیلکان بشکر بطیوح رسیدند جان فولاد و نیز سالک طریق فرار گشت و در حد و دوان با سر و در ملاقات نمود
جنال اعلی با خود اندیشه که میدی یا که بدام افتاده اند دست که از شش از قتل دور است در میان و آن
دیو بکر و در مجلس مورد عتاب خطاب گشته و با شاره جنال اعلی قتل رسید پس جان فولاد که بجان فولاد اعلی
مشهور گشت طبل مخالفت کوفته طلب در کجوب ضبط و در دو حلقه جلای بر سر او مجتمع گشته و او در ولایت
طلب و آن حوالی مال و اسباب پنهان گشته بشکر داد و او تا پست و چهار هزار کس بر سر او جمع شده و او
مخالفت پادشاه روم بلند کرد و اینده پادشاه محمود بن محمود اعلی نیز که در سلک چاوشان و درگاه عالی سلطنت
بود بغایت بزرگ منش و بلند و از او در جانب سر و در حاکم محض شد و حاکم سابق او را تکلیف نکرد و بیک
در مقام قضا و در حد و نفعی سال و یک سر و در و اندسته سر مخالفت در دیو کشید و اعلی شد و چون جنال
در میان بکر طبل رحیل کوفته به عالم آخرت شتافت محمد پادشاه در دین امر ترقی عظیم دست داد و نهیب قتل
و تحریب ولایت مشغول گشت و تا بر سالک پای تخت سلاطین سابق عثمانی بود و در حد و کور قهر بر بقره پادشاه
عثمانی زد و تمامی صند و قو و شهاب و قنابل طلا و نقره و خطی و زین و کور خاندان عثمانی تصرف نمود و دست
لوندات داد و در میان بدفع او غارم گشته که تیر بشکر از استنبول بر سر او آمد و کاسی ساخت و قبل ازین
تیر طویل نامی سرخیل کرد و می از لوندان و از باب لغیان گشته و در این طلب و دیو بکر و ای مخالفت
برادر اشته بود و او را نیز جمیع تمام دست داد و او ای بلند نامی بر می افراخت و مجازات نموده بر سالک
روم تمام ولایات اناطولی با بیال هم ستور جلای گشته خرابی تمام مملکتها را راه یافت و سلطان احمد خان
خوانده کار و در کان و دولت خانه لای عثمانی دفع دشمن خانکی را از پیکانه احمد و اولی و اندسته بفر دین جلای
افتادند و مراد باشا که مرد و قائل روزگار دیده صاحب مای و در میر بود و شمه از احوال او که گشت وزیر اعظم

و سر داری کرده بر حد فکریه فرستادند بودند از خیال خبر دادند و او مصلحت وقت اقتضای زمان فکریه را کرده
با جمعی صلح بیان آورد و مدتی معین کرد و این که در آن مدت متعرض محکمت جانین نگردد و در جمعی دیگر از فکریه
تاج نهاد و بحسب ظاهر رعایت نمود و شاه شاهی تظور داشت با این بعضی مسامحت نمود و محاسن سرحد
بمقتضی عقل و دانش فی الجمله صورت ظاهر داد و خاطر از آن سرحد جمع کرده و ساووت نمود و لشکر عظیم از ارم
ایلی و قاپونولی و لالطولی و منشا ایلی و طرابلس و سایر محاکم عثمانی مرتب داشت به دفع فتنه جلای که حرکت است
و غلبت بجانب حلب و دفع فتنه جان فولاد اعلی توجه نموده پسر جان فولاد اعلی با بیست هزار کس از لوند
مقابله نمود و پادشاه که مدح اهل کار و این و در حمله های آشوب و فرزند روزگار بود و اول حال تن
بجانبه و در داده بود و غلبه و بد جنگ را در خیر تاخیر انداخته از وعده و عهد سخن مانده و در این معنی را حل ضعف
و زبونی لشکر روم کرده از شرایط خرم و احتیاط و ساختن حرب فاضل افتاد و پادشاه بقانون سپاهیکری
در رعایت نام و تنگ برور آمده جنگ بحد و با تخون کرده و قید و میان میانیت نهاد جان فولاد اعلی
نیز سر کیمه در خود را ساخته حرب کرده و لشکر متقابل از او را مدد بین الجانبین قتالی فاحش روی داده شکست
بجانب لوند افتاد و بسیاری از انانیت در مملکت بجا آورده تیغ خاکش جان فولاد اعلی روی از مو که بر
نافه خود را بشهر حلب رسانید و در قلعه محصن کشته بطن بر ج و باده و حکام در و از مشغول گشته که نتوان
محو که اکثر بار و روی لول و فتنه و بر سر او جمع شدند و پادشاه در ظاهر طلب خیمه اقامت نصب نمود و خیمه قلعه
مشغول کرد و در محکم می بود پسر فرای صاحب قلعه مایه دست آورد و جان فولاد اعلی فولادیان از کشته
و صاحب انولایت از کشته و از قتل انانیت با کبر و دامن محنت به دفع سایر جلایان پرمیان زد و اقتضای
الهی ملول که سر کرده انانیت بود و قوت تمام گرفته بود و محصن حیات از اینها فانی برای آخرت کشید و یک
نام برادر او که هنوز متحی نشده بود با و در سر هزار کس بجه پادشاه قلندر اعلی پوسته قرار معید تیر که از او ابوب
جلالی شده بود و از شجاعت و جلا و تش و روم منتشر شده با و ملحق گردید و طایفه جلای بار و روی او مجتمع شدند
علم و دولت قلندر اعلی بالا گرفته بر شهر و ولایت که رسید آنچه خواست گرفت و بیای هر قلعه که وارد گشت
آنچه از سپاه و رعیت طلب نمود و خبره او را چاره نیافتند و ملوک پادشاه را از آن خبر دادند که در
همانقدر و قشلاق نموده متوجه دفع ایشان شده و درین سال جمعی علی که موافق بر سر
روم راجع نموده بجانب جلایان در حرکت آمد و قلندر اعلی نیز پادشاه و سر داران و ملوک باشیان که متوجه

ایشان فراموش نبرد و اول در حیدر و اقامت بدین پری و گنج محمد حسین پیک در مادت و توکل اعلی و غیر ذلک که بودند بجای
او توجیه نمود که بر کوچ بجانب اردوی و در راه و انداختند و چون باز بار و میه جنگ کرده باید که مردمی بسیاری از ایشان را
شکستیده بودند و درین مرتبه نیز زیاده حسابی از لشکر روم گرفته و در کمال نخوت و غرور مسافت می پیمودند تا بین نفرین بعد
مسافت قریب بمیل گردید و با پادشاه از جلالت ایشان اندیشه فرزند کوهی را جهت نصب خیم اردوی رومیه
نموده خود را به بلندی کوه کشید و عرابه و زنجیر بر دامنه کوه که پیش بر لشکر بوده کشید و با خود قرار داد که با نجاحت
بتندی جنگ کرده بطایف ایل تفرقه در میان لشکر ایشان انداخته و اما قلند اعلی و اتباع او از بعضی زبونی و ضعف
شترس نموده و در جنگ قتل گردید و با پست هزار کس از اردوی خود در کمال نخوت و غرور بزم جنگ بیرون آمد و هر
کدام پادشاه را انداختند و او بر فرزند خان بلندی صوفی که است مستعد قتال گشت تا مردم خود را خست پانین آمدند
جلالیان صدمه امنه آن کوه تنگ و دور آمده و لیر پیا کردند چون بعضی سپاه روم نزدیک شدند سپاه جلالیان
از فرزند و شیب آن کوه از تنگ دو بسته گشته بود و توپچیان و نیکیان توپ و تفنگ بر ایشان میخند و مسلک
جمعیت ایشان را از هم میخند درین اثنا پادشاه لشکر از خست محاربه و ادوار و ام با سپاهان آرسوده
روی بموکه آوردند و جلالیان نیز و او مردانکی و او میانه آن دو گروهی موجب اتفاق افتاد و غلبه از جانب
رومیان بوقوع پیوست بسیاری از جلالیان و در آنوقت قتل آمدند و آخر روز جلالیان صفت لشکر خود مشاهده
نموده دست از محاربه کشید و بجانب اردوی خود در حرکت آمدند و زمینه نیز دست از تعاقب باز داشتند و بدوی
رفته قلند اعلی و سران جلالی از جلالت و پیش دستی که کرده بودند پیشان گشته مجار و جوی شدند و دانستند
که دیگر مقابل مجاور با آن لشکر از خست ایشان بیرونست و دیگر رومیه دست از میزدن خود نخواهند داشت
و از روی غلبه و قدرت بمیصل مهم ایشان خواهند پرداخت و جانب اردوی خود را بر جا گذاشته احاطه
و تقاطع ریخته جریده و سبایی با دوزخ و فکین بطرف ارض روم روی آورده و در آنشب تا دوازده فرسخ راندند و پادشاه
رومی که در فرار ایشان اطلاع یافته از آن بلندی کوچ کرده در مکان مناسب خیم نصرت و فیروزی نصب کرد
از روی جلالیان غرور و تراج رومیان گردید و پادشاه مهم پادشاه مشهور با کمک اعلی را با پست خود کس تعاقب جلالیان
نامزد کرد و کمک اعلی در عقب ایشان حرکت آمد تا از روم و در محل ایشان رسید و بین ایشان محاربه
بوقوع پیوست و مرتبه اول غلبه از جانب جلالیان واقع شده و میان کاری نداشتند و چون جماعت
جلالی را از آن پیچید و سپاه ایشان زبون شده بود و مع ذلک از ایوار و شکیر می آموذند کمک اعلی دست

از تقاب ایشان باز داشتند مرتبه دیگر در حدود اوزن الروم بدان طایفه رسید آهنگ محاربه سازد و چون کو
و قدرت محاربه در ایشان نمایده بود در حمله اول جمعی کثیر از انطاينه برخاک ملاک افتادند بقیه السیف و در محاربه غل
خود کوشید جنگ کثان راه نبرست نمودند و خود را بر حد الکای قتلباش رسانیدند و چون داخل الکای قتلباش
شدند رویه قدم باز کشیدند و از اینجا اهرام استلام عقبه اقبال شاهی بستم کس نزد امیر کونه خان پیران و دست
و از آمدن خود اعلام دادند و قلعه را علی خود با ملازمان خاصه بر ساقه اشکر ایستاد و سرداران بلوک روانه ایران
گشتند و امیر کونه خان حقیقت حال بدگاه سدره مثال عرض نمود و متعارف انجال حسین پیکان نوات از جانب
محمد شاه قلندر اعلی و جامع جلای آگاه عرض داشت و او را که پایه سر بر اعلی نوشته اند امارت خلوص عقیدت شاهی
سیونی کرد و چنین نموده بود که از همه مخالفت که با رویه نمودم بابر محبت و دوستی شاه عالیجاه و دوستی انجمن
بود و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رعایت آداب فرمان فرمایان عالم ظاهر نمود و دستاوردی او را بجمع فائده اند
نوازش فرموده احکام استعالت باسم پادشاه سرداران فرستاد و مقرر فرمودند که در انچه وقت و در انچه
که یکی از امرا و ارکان دولت قاهره باستقبال ایشان مامور گردد و در اینجا تدارک احوال ایشان نمود چون
نرستان نزدیک رسید و لشکر را جای اشتقاق تعیین نماید و پادشاه سرداران را نیز از غرور و احترام نموده و پایه سر بر اعلی
در میان ذکر و گفتن جناب امیر کونه خان انگاه از او حکایت یک بدار السلطنه تبریز باستقبال جلایان و بیان
که درون سرداران ایشان در السلطنه صفایان جنت نشانی بقیه بوسی درگاه پادشاه جهان طوطی شکر حال
قلم و شکرستان قصه پر دانی شرح آمدن جلایان بدین ترتیب و اینها یکدیگر چون حضرت اعلی از آمدن این طایفه
آگاه گشت و دستاوردی ایشان را نوازش فرمودند چون هنوز بر کنون خاطر فساد اند و انقلب اطلاع تمام حاصل
نشده بود و خرم و احتیاط مقتضی بدین بود که انقوم بر ایشان مقرر کار که بلون می عادت کرد و همیشه شورش طلب
و فتنه اندوز بوده اند محل اعتماد نبوده باشند ای عالم از اقتضای آن کرد که یکی از کاروانان بیاط سلطنت
که بنیور عقل و تدبیر آراسته و بکلید تور و مخافت و شجاعت پر است باشد باستقبال انطاينه فرستند که نظر در
مشاهدات احوال انقلب نموده و اگر آنچه اخلاصی از اهل و ایشان استقام نماید و درین سال در ولایت اوز را بجا
جست ایشان تعلق تعیین نماید و محمد باشارا با سرداران و بلوک باشیان و خواص ملازمان باندوی قلعه نشان
نور و دلا به انچه صلاح دولت ظاهره و اندر عمل آورد و بعد از اتمام کمال هر یک از امرا و ارکان دولت و احوال
حضرت جناب اصف صفات اعتماد و اندر آنکه تصدیق بصفت مذکور و جامع کالات صوری و عمومی بود و

و سرور دیده بدین خدمت ماسوره بودند و چون همان لشکر را با شوالیان ایشان شده بودند و مصلح دوازده
هزار تومان در آن وقت دوازده هزار دینار کوهن و دست هر روز در علم بخت بد و خرج آنجا است سائمان و سرانجام
یافت و راقم حروف به افت جناب اصنی ماسوره کردید که در آن سفر در خدمت بود و تجریر احکام و امثال ضروری را
و تو امیر بیاض بمرکز آن زمین گردانیده بمقتضای اوله و ثانیه سپردند و آنچه احتیاج افتد و آن دستور صاحبی
مصلحت دولت قاهره و داند در قلم آمد و جمعی از تو حیان عظام و ملازمان خاصه شریفه به افت ماسوره کردند و
مقرر شد که آقا سلطان مقدم حاکم رنجان نیز با قشون که راسته بانجام ملحق گشت و در موبک عالی بوجهات قیام
نمایند و جناب اعتمادالدوله و جده و جلال از روی نظر نشان جدا شده متوجه دار السلطنه تبریز گشت اما اول
بلایان آنکه چون آن طبقه سپهروسانان بیرون رسیدند امیر کونیه خان جمعی از امرای و خواص ملازمان را استقبال
فرستاد و در اوج مجلس که فرخی ظهور یافت محل نزول ایشان قرار داد و منزل و مسافری بقدر مقرر فرستاد و خدا
شایسته کرد و طرح میافت انداخته در خارج قلعه در عرصه وسیع برابر درگاه خیمه و سایبانهای دیوار نقش افراشته
و فرشهای ملون گسترده مجلس ملوکانه آرست و جناب پشایار با امرای و سرداران و بلوک پشایان و خواص ملازمان
طلب نمود و در آن مکان با ایشان ملاقات نمود و عذرخواهی کرد که چون قلعه خانه پادشاه است و دستور نیست که خارج
قلعه گردیم و آن دولت از بی خدمت پادشاه از قلعه بیرون دهند از آن جهت استقبال و توقیف نشد با جلالت و سربازان
از آنجا است بقیافت امیر کونیه خان حاضر شد و دو نوعی سامان و مسوا انجام اسباب میافت بدوخت و حلیات
و تنقلات و میوه های الوان و الطعمه لذیذ و عایض ساخت که جمیع آنرا در محفل کشته نهاده و داشتند و تا سید نور
تکلیف نمود که بجام قلعه آمده خود را اندر فلک کرد و با دست مبارک بپای در پی شست و شوی داده و ستراحتی نمایند و پادشاه
بامروز در آن خواص ملازمان بخانه خود برده و بلوک پشایان هر یک را همچنان که از آنرا تاملین و اقامت ملازمان
کرد و مقرر داشت که بجام برده اسباب پوشیدنی تکلف نمایند و در منزل خود مجلس عالی ترتیب آید و بالین
مجلس ملوکانه و دوخت و مصلح بعد از اتمام زخمت پوشیدنی فراخ و حال هر یک بر سر جام آورده و صنایع
لذیذ و کشیده ترین را بخورد و احترام ایشان را کسب کرد و عده جلایان آنست که اکثر اوقات در مجلس و محافل
از شجاعت و شرفی که از ایشان میداد و به شرف میگویند و فراتر از آن هر یک که تفوق میجویند و محبت ایشان
برین گفتگوست و بزرگی و کوچکی میان ایشان نمایان مری نیست چنانچه مجلس امیر کونیه خان میان پادشاه و فرستاده
در حالت مستی از احالات که نشسته و مبادرتها که واقع شده گفتگو میشود و فرستاده ای او بانه در عرض جواب در آید

او را بکین بدلی سوب بسیار و چون از منزل میر کوته خان بیرون آمده توجیه یورت خود میشوند پاشا و قرا سید یلدیران
بمیان زنت میخوانند و آن هر دو کجا زده چهل و غور و سیستانهای شعبان مثال دست گرفت با یکدیگر در خبر دادند و پاشا
بقرا سید زخمی زد و که در حیدر و آقا جیدن پری میان دماء و ایشان را جدا کردند قرا سید و برادر طویل با مردم خود
یکجوره شدند و پاشا با ملازمان و جمعی که خواهر او بودند یکجوره که در حیدر و آقا جیدن پری یکجوره بودند بعد از چند روز
که در اوج کلیسیا توقف نمود و از ریخ راه آسودند و هر جوی متعبد بر فاقه و دیگری نشسته بار او خود کوچ کرد و یکی
در دروازه السلطنت تیریز جمع شدند یکسره و بر پیر و آقاخان و یک روز جناب ستوری بلو از مضافت پر و اخذند ایشان
در آمدن بیاید سر بر اعلی تعجیل و اشتیاق چنانچه بعضی از سرداران با مردم خود از تبریز بیرون آمده توجیه و افاق نمودند
بودند که درین اثنا فرمان واجب الادمان شاهی رسیده از آمدن جناب اعتماد الدوله واقف شدند و پاشا جمعی
که در بیرون نیامده بودند و تبریز توقف نمود و منتظر وصول آنجناب شدند و در محضر و در میان ایشان آمدن جناب اعتماد
الدوله وزیر آذربایجان شامان میره او القصد چون جناب اعتماد الدوله شامان انصوری وجه لایق سر انجام فرموده و
بمقتصد آوردند و در السلطنت تبریز هر روز یکصد تنگری طعام الوان بر سپیل مانتبه در مجلس عالی کشیده میشد و از امر او
تورجیان و غلامان و یسا و لان هر کس همراه بود و مجلس عالی حاضر میگشتند و طایفه و بالوده و دیوه بدین دست و پا
قطعتی از زندان و نخل و منقش و درانی بافت و کتان و طلس و قطعی و اقسام چهار قسمی و تبدیل الوان سیر و شکر
و دستار سفید و نقیده که باید و شاید سر انجام نمود و همراه داشتند و نبات و آب لیمو و عطران و سایر ضروریات
شربتخانه مطبخ علی بنو القیاس و تا در السلطنت تبریز جمعی از جلایان که از شهر بیرون آمده بودند نگه داشته کرده
در راه دوچار میشدند و در خود چایی قرا لاجین با باغچه و در قصبه بجان کج محمد با باغچه و در نیک باغچه
توالی با سید نفرو قلی بیگ کرد با یکصد و چهل نفر محمد یکسره سید نفور و در میان احمد یار بیگ بلوک باشی چهل نفر
و چهار شده ملاقات نمودند و جناب اعتماد الدوله نیز هر جا ملت مضافت لایق نموده نصف مردم ایشان را
بیشتر خلعتهای فاخره و اکثر راقبا و بالا پوشش و تبدیل داده و جنت هر جا جنت محل تعلق معین نمودند و از دروازه
و یسا و لان یکی را احسان و یکی را تحسین از خلوقه گردانیده و مقرر نمودند که از جمله اقطاع مشهور و ساوری که حضرت
اعلی تعین فرمودند آنچه حصه ایشان میشد باشد محل خود و ساکنان را و در تسلیم معانند و نمائند که صرف معیشت
ایشان نمایند و قرار دادند که سرداران و بلوک باشیان بعد از نوز و نوز سلطان با مردم خود و با تعلق که گشته
خود با دوسه نفر از خواص مردم خود ملازمت اشرف مشرف کردند و هرگاه جمعی از جلایان وارد میشدند ملازمت

نیافت ایشان اما در آینه هر روز میشد چون در قرینه فوج نیز نزل واقع شد جناب نذارت مابین حاج محمد رضائی بر
آذربایجان با استقبال هر یک عالی بلاقات جناب میرزائی غایب گشت و شب توقف نموده جناب میرزائی مجلس خلوت
آرست با جناب نذارت محبت یارانه داشت روز دیگر میرزای داتقان حاکم تبریز با قشون آمد است با استقبال آمد
و قرینه مذکور بلاقات غایب گردید و از آنجا که کمال شوکت و اقتدار با کرده انبوه از ابرو تو چنان و غلامان
و پناوان که همراه بودند و ملازمان خاص و سایر افواج قاهره و رومند شهر شدند شهر و نواحی با استقبال بیرون
جمعیتی عظیم در خیابان واقع شد چنانچه تمامیت خیابان از افواج قاهره ملو بود و جماعت اندر خیابان شهر
که قریب نیم فرسخت از دو طرف سوار و پیاده صف کشیده جوق جوق پیش آمد و عادت محبت بجای آمدند و
سواران ایشان از اسب پیاده میشدند و جناب میرزای نیر عایت جانب معان کرده اند اسب فرود آمد شرط
مسانحه و معانقه بجای آوردند و جناب میرزائی بزبان مملوفت و اشتاق با ایشان در لکلم آمد نخست از جانب حضرت
اعلی شاهی پیشش حال و تفقد احوال میفرمودند و از جانبین تواضعات و دستخاسته بود و بیست و پنج نفر
از سوار و پیاده ده هزار کس بنظر رسید سواران از ابرو پیاده با تفنگ برده و دانه بودند که در میان ده هزار جلای
آشفته رای بی مل که اعتماد هر دو دستی و دشمنی ایشان نبود و باشند و در آمدن موجب تفرقه خاطر با میکشت اما بجا
آصف صفات اند غایت نور اصلا از آن قوم اندیشه نگارده و فراغ خاطر و اطمینان قلب میانه آنجماعت در آمدند و
با اتفاق بشهر درآمد و جناب صاحبی در منزل میرزا حیدر المین جهانشای تدرول فرمودند و چون در راه بالسه و نوا
نکور میشد که الکبجی افعلی رفتن بلایان را با کافران باش برادر اعلام نمود و مقتدر شده که او با بجان پست برادر
که بر سر دراز از راه ایروان و جمعی دیگر از راه وان یا کافران باش آمد و دستبرد می یافتند که چه نوازه و حصول جناب
اعتقاد و دل به تبریز و کثرت از دام حاکم طرف فرجام که در روز استقبال از خیابان تا شهر بنظر ملایان درآمد
باز زن الروم محسب الکبجی افعلی جلوت آمدن مکر و انا جناب اعتماد و الدوله بکثرت احتیاط پیر بود و اتمانرا متفرق نمود
که با قشون خود تا نجوی و سلامتی هفته از سرحد وان خبردار باشند و سرحد ایروان به خبرداری و کاراگانی میر
کوزخان منوط و متصل گشت با بکل چون جناب صاحب اعظم شهر داخل شدند روز دیگر بمیدان محمد پاشا و ملا
طویل و قراغین و سواران رفته بر سینه های رسمی و تواضعات عادت می بگور آمد و بعد از آن کاتبان آنجا گشت
طلب نمودند که تفصیل اسامی آنجماعت را در قلم آورند که فراخور آن مخرج و علوفه داده شود و سوا پیش آمدن
سینه هزار و شصت و پنج نفر قلم آمد شکر کار آمدنی با آنجماعت از تنگهی و سوار و پیاده بی زیاد و نقصان ده هزار نفر

که دو هزار و شصت نفر از پاشایان و تهم از امرا و سرداران و بقیه متر و سایرین داشت اعلای بود و در جناب صغری طرح می
شد اخته قرار یافت که یکصد و هشتاد و پنج نفر عام منقده ساخته از بقیه را ضیافت نمود و بعد از آن و بلوک پاشایان و اقامیان
و هر کس از انظار ایستاده و سستی داشتند به خدمت و بعد از آن مجالس خاص ترتیب داده هر روز فوجی از سرداران
و اعیان و طایفه را ضیافت نمایند نخست ضیافت عام در باغ جهانشاهی بوقوع آمد و منتهی باغ مذکور یکصدان و دوازده
زمین را که محل جلوس و دوازده کس تواند بود و همواره که در ده چیمها و سایبانها برای کمر و فرشتههای ملوک گزینند
سرداران و بلوک پاشایان و خواص انظار ایستاده و کس مجلس در باغ داخل شد تهمه مردم فوج فوج در هر گوشه
باغ نشسته صحبت مشغول شدند خواندند و از آن سبب چهار روز ترتیب سبب ضیافت مشغول بود و شربت داران
سراکار خاص جناب میرزا و امرا و عظام و جمیع قادیان و علویان شهر سه چهار شیار و در می خنجر و ترتیب جلوس
و مریات قیام داشتند و همچنین تا موازی یکصد نفر طایف جمع کرده و در قرقان و فطرون چینی و مس و کاشی آنچه
در سراکار خاصه شریفه و امرا و مردم شهر بود جمع آورده و در روز ششم که داخل شهر شده بود و مجلس ضیافت قیام
منقده گشت و قرار یافت که سوهی پاشا و سرداران و بلوک پاشایان از هر یکصد نفر مریات قرار خلعت دهند و در آنجا
از دوازده هزار کس و دوازده کس مجلس گردیدند و آنرا اعلی و اوسط و ادنی کرده و معنی قیامی محل در بخت و دارائی پاشا
و میک و مطبق و بالابوش محل ساده و مندی لالوان شیر و شکر و چند نفر را چهار در می نیز اعانه نمایند و کوه
قیامی میک و بقیه در خنجران محل و دستارهای سبز و زرد و ادنی را قیامی دارائی و قطنی و دستار سفید دهند
بجست باغا قیامی در بخت ملاقات و بالابوش محل در بخت طرح عمل دستار غیای و مندی لالوان سراسر ندرتاری
و چهار در می در بخت و حقیقه از صبح و اسب اعلی یازدن که مجموع دوهصد تومان میشد و از بلوک پاشایان و اقامیان
و ملازمان او قریب با صد کس با بقا عده متر خلعت و دهنه و برادر طول را به دستور پاشا قیام و مندی لالوان
و چند و اسب و ادنی که قیمت آنها تخمین پنجاه تومان میشد و قرار میداد با بقا و بالابوش در بخت و مندی لالوان چهار در می
و اسب و حقر مع زلف داد و کرد و حیدر و قاجار و بیری و کنعان آقار از حسن که خدا او کیل برادر طول و سایر بلوک
پاشایان را به دستور خلعتها و فاخره داده ملازمان ایشان را از هر یکصد نفر مریات کس را به دستور خلعتها و ادنی خلعت
بر قیام کان مجلس ضیافت حاضر شده و در آن عرصه که هر کس در مکانی مناسب قرار گرفتند و سایر مردم و حواری
و بلوک بلوک در حوالی و خواشی مجلس و خارج مجلس صحبت مشغول شدند و چون مختار و وصول جناب اعتماد و اولاد
سلطنت شاعر ملک خان و در منوچر خان کرجی که دختر زاده سمیون خان بود و با چند نفر از کشیشان و ملازمان

بسمه تعالی شرف آمد و داخل شهر شده بود و او را نیز طلب داشت مجلس میافت حاکم کشت و بشارت را نیز خلعت لایق و جرجی
و منزل و مسافری دادند بعد از خوردن اقسام کفایت از سفر و غلبه و غلبه و غیره فلک قنوجان بیالهای قنوه بکشد
در آورند و قنوجانی هزار و هشتصد عدد خوان قتل که چندند و آنرا بنفون غریبه بکشند و خود بیک اقامت میباشند
ریخته و ران قنیه کرده بودند کشیدند و جلایان بعد از خوردن خوردن قنیه را بستاندند و با کما خالی کردند و در آن
و بعد از آن سه هزار نفر حلو و بالو و میوه کشید و شد و غریزه و بندگان و انکور و سایر میوه را در بر مجلس
خرمن و انبار کردند مردمی که در خارج مجلس بودند جوق جوق آمد و میزدند بعد از اکل آنها شروع در کشیدن طعام
کردند و سه هزار قاب طعام مجلس در آورده قریب یکبار دیگر در خارج مجلس حرف شد و املی عظیم مجلسی بود زبان
قلم از تحریر و قایق آن ضیافت و خصوصیات آن مجلس و بسیاری اطعمه و اشربه و حلویات و میوه باغچه و قصور و غیره
دار و دوران مجلس عشرت افزا جناب بستوری خواج محمد رضا و اکثر ملازمان خاصه شریفه که در آنجا بودند ملازم
بیایستاده خدمت میکردند راقم حروف غیر قنیه مقدور بجداتی که از دست می آمد قیام داشت بعد از آنکه لوازم
مهمانی بمل آورده و مورد تمکین فلک و ملک گردید و زبانها با فرین گویا کشت متوجه نظم و نسق مهمات ایشان شده
هر که وی را در محل مناسب قشلاق تعیین کردند که لشکریان درین رستان انجا قشلاق نمایند و سرداران و مجامع
ملازمان بخدمت شرف آیند و در اول حال سرداران جلای که در میان فرمایش و خشی صفت بودند توهمات نموده
راضی نمیشدند که از لشکر خود جدا شوند جناب میرزا بدلائل مقبول و سخنان دلپذیر خاطر نشان ایشان کردند که چون
رستان نزدیک شده وقت حرکت لشکر نیست و حضرت اعلی بدار السلطه اصفهان بپیر و محبت مشغولند و بعد
مردم را بدرگاه معلی بدون موجب عسرت و تشویش و تعیب لشکر است اوئی نیست که بشکریان هر طریقه و احوال
که بقشلاق ایشان معین شده بعشرت و فراغت خود مشغول بوده و در مقام بهار که رایات جلالت در سیاق باشد
کجا مجتمع گشته بنظر شرف در آیند بعد از گفتگوی بسیار راضی شدند پاشا و امرا و سرداران و بلوکباشیان کلام
چند نفر از خواص ملازمان و خدمتکاران خود را جدا نموده تمام رانقشلاقات فرستادند و جناب میرزا در عرض روز
مهمات ایشان را فیصل داده جهت هر که وی محل مناسب قشلاق و آنوقت تعیین کردند و با مهمانان و تفصیل اردو
فرمودند راقم حروف احکام مطاعه در قلم آورده فوج فوج را روانه نمود و روز اوقات صرف مهمات ایشان
میشد و شب مجلس خاص ترتیب داده هر شب جمعی را طلب میفرمودند و پیروان قنوجان که تا سلاسل بسته بودند و داخل قصر
جمع کرده چون شخص شد که در میدان آوازه و در وقت کرد و آمدن وزیر اعظم با قراش بسیار ترکمان اراده نموده

او نیز مراجعت نموده بشهر آمد روز دهم جناب اعتمادالدوله بفرمان اجازت از شهر بیرون آمده و در محله فرمودند
و در روز یکم بیرون آمدن پاشا و بعد کردن جلایان بقضایات خود و شمس آباد توقف فرمودند و در سوم
کونج کرده متوجه درگاه محلی شدند علوفه و بکلیج سرکار پاشا و رفقا که با نقد فرمودند تا دار السلطنه اصفهان از سرکار
نواب میرزا داده میشود و در سوای راتبه مجلس عالی لهاهای الوان و خلویات علیحدّه ترتیب داده و برسم تکلف
یا بود و بنازل جلایان نیز مستانده و هر روز یک قطار ستر محضری از اقسام مریات و علاوه و تملکات نمودار
سایر مسایب محضریان می یافتند که در اثنای راه بکار میرفت و چون رایات نظار شعار بعد از امینان خاطر از شهر
سرحد از محل اقامت کوچ کرده متوجه مقر سلطنت شده بود و جناب اعتمادالدوله به دست و دو کوچ با صفهان رسیدند
یک روز در کاشان توقف کرده دیگر باره جهت پاشا و سرداران رخوت پوشیدنی بر سر جام فرستادند و القصد از
ابتدای آنها دقیقه از وقایع هماننداری و بذل و احسان فرود گذاشتند یک روز در باغ تاج آباد نظار مجلس علما
ترتیب داده و محبت بزرگانه انعقاد یافت همانا وقت سواری بعضی جلایان که از پاشا از روی داشتند با ملازمان
او پیستی آغاز نهاد و یکدیگر را زخم زدند و منزل پاشا اطلاع بر این معنی یافته او نیز بدستانه و در مقام اشتقام درآمد
و همین پنج شیوه نامحمود و در رسم مهود و انطایفه است از هر طرف جمعی بکایت برخاسته رفتند و یک لحظه کل انطایفه
و ده کرده کشته مکمل و مسلح شمشیر آخته یکدیگر را میخند و نزدیک بان شد که فتیله عظیم حادث گشته از طرفین خونبار گشته
شود و جناب دستوری اطلاع یافته فی الفور متوجه رانده تا هفت مشت نفر از ملازمان که حاضر بودند سوار شده بمیان
آن کرده به دست بی مالی درآمد و بعضی را بقتاب نزدش و بعضی را بکوب و کتک تا دیب نموده پاشا را از آن
جمل و بدستی ملامت کرده و آن خنده را تسکین دادند و از آنجا بدو کوچ بدولت آباد اصفهان آمدند اما کمال دولت
خدمات لایق تقدیم رسانید روز دیگر که سیوم شهر شعبان المعظم بود روانه شهر شدند اما اوارکان دولت و ملازمان
درگاه بر حسب فرمان باستقبال آمده پاشا را قرین افراز و احترام بشهر روانه نمودند و بجا محبت و درگاه دولت
مبارک نقش جهان سعادت کباب بوس و ریافته حضرت عالی شاهی علی اللهی بآنجا محبت بزبان عطف و محبت
کتری و همان نوازی که ذات خسته صفاتش بهمان مجبوس است حکم فرموده نواز شات خسروانه بطور آوردند و بجا
بعد از تقبل توایم سر بر سلطنت و معیر و اظهار خوشنودی از سلوک پسندید که دستور روشن نمیداد یک بنابر آن تعیین
یافته بود فرود آمدند و منزل و اقامت لایق از سرکار عامه شریفه شفق شده مطابق ایام از عطا یابی
کرانبار کردید خدمات آن دستور عالیجاه بجهت قبول موصول گشته مورد نوازش و الطاف و محبت رسید و حضرت

در آن سرستان در دار السلطنه اصفهان عشرت پر بود و همه پادشاهان میباشند و اکثر اوقات پادشاهان جلایای باج
خاص طلب داشته از نشانهات سرست میگردانیدند و بتفحص و دلیلی ایشان پرداخته تحقیق حالات میفرمودند و بمشورت
ایستمال که نسبت عشق و مهر شربی کیفیتی دارد و غریب یک شربت این و یک شربت دیگر کون دهد تا بهر یک بطرز خاص
پیش آمده نقد عقاید و اخلاص ایشان را بر ملک تجربه و امتحان میزدند و هر کدام بخواهی این کلام که از کوزه همان برون تراشد
کنون غلط خود را بر طبق عرض میماند و چون از جانب پادشاه اینک اخلاص و راستی بیشتر است تمام میشد او را زیاده از رفتار
سور و تعلیمات و کرمیات گردانید و احترام تمام میفرمودند و در جماعت تا هنگام بهار سعادت طاعت فایز بودند
و همواره انوار عاطفت شاهی بر وجناب حوالتان می یافت و احوال آن گروه در قضایای سال آینده نگاشته ملک
بدایع نگار خواهد شد ان شاء تعالی و قایم منسوخ که درین سال بطور پوست حضرت علی شاهی ظل اللهی بجاز
استماع آمدن جلایان تعاقب نمودن الکیمی غلی بنا بر رعایت ادب خرم و احتیاط سوازی یکبار از غرض تفکیک آن
اقدس بزرگوار کی لا جین یک نام غلام خاصه شریفه بدار السلطنه تبریز فرستادند که اگر قضیه روی دهد بمعاضدت امرای
سرحد قیام نماید انقدر که خود را از او از و وصل جو و اقبال صورت وقوع یافت و تشلای که کور دین سال در نوای تبریز
قرار یافت و از سوانح این صلی خبر فوت غازی که اینان ابن دولت که اینان تاتار است که از شعبه سلاطین تاتار و
جوجی خان بن جنکیز خاست و پدر بر چند در دشت قباچ پادشاه الوسن تاتار بوده و در آنجای سرای نشین دارند رسید
شرح احوال سلاطین انطبقة که چه گونه مطلع امر و فرمان پادشاهان آل عثمان شده اند و محمد کرامی و عادل که این غازی
کرامی و برادران او بچه جهت شروان آمدند و عادل کرامی چه گونه در شروان گرفتار و فتنه نشان شد و شاهزاده
شمید سلطان حمزه میرزا بچه سبب غازی کرامی خانرا که در قلعه الموت محبوس بود و بیرون آورده و او در تبریز در
سال فرار نموده برومیه پوست غالباً در صحیفه اول در ملی احوال عادل که اینان نگاشته ملک در رفتار که قصه
چون غازی که اینان بروم رفته بخدمت سلطانم اودخان خود کار و روم رسید بعد از فوت محمد که اینان خود کار
سلطنت الوسن تاتار را با توغویض نمود و جنو و تاتار بخدمت انقیاد پیش آمده سلطنت او را که ارثا و اکتسابی است
آن داشت پذیرفتند و او در سلطنت و پادشاهی تاتار تکلیف یافته با خود کار و مقام اطاعت و انقیاد بوده و قدم
از جاده متابعت بیرون ننهاد و در زمان سلطان محمد خان ابن سلطانم اودخان بر حسب اشاره او چند مرتبه لشکر
نیزگستان کشیده با فرنگیه محی باب عظیم و بزرگای قوی کرد و یکسال در تبریز تمام محلی از خود تشلای نمود و بطریق
خود غازی گردید و چون جلوس جایون شاهی ظل اللهی واقع شد و بار و میره صلح کون و وقوع یافت غازی که اینان

تاریخ مصادق این مصحوب حفظ اقا ش تبریزی که در تبریز حبس او بوده همراه رفته بود بخدمت اشراف و شرفیه و کمال
حقوق تربیت شاهزاده مغفرت اقا سلطان حمزه میرزا و پاس نکور دکی این دو دمان والا نموده و آنها را خلعت
و ارادت صمیمی کرده بود و پیرام قلی یک فتحعلی مستاجرا که در قلعه الموت نگهبان او بوده و بنیکو نیهایا و کرده بود
طلب نمود حضرت اعلی نیز مکتوب محبت امیر مخوی بر اظفار محبت و دوستی و خدمت خد متبها اعیان قزلباش که بعد از
بیرون آوردن قلعه بنابر فرستاده شد عسکر و م و حوادث چنانچه باید و شاید با حوالل او نیز داشته بودند قلی فرمود
تحت و هدایا فرستاد و در قلی آن محبت نامه نامی اندر بچ یافته بود که مغایرت و پیکانگی فیما بین بالکلیه موع بود که
استخاین و یار آنچه خواهد بی تکلفانه طلب نمایند و پیرام قلی یک مذکور در لباس کج بکشد و فرستاده از آنجا بخدمت خان رسید
و او از ورود آن منشور عاطفت و ظهور الفت و دوستی پیش از پیش حضرت اعلی سرور و شادمان گشته او را قرین اغوار
و احترام روانه ساخت و نسبت با بیستادگان پایه سر بر اعلی شاهی مخلصانه پیش آمده و رعیت اخلاص این بخط خود نشود
بی تکلفانه حسب اشاره عالی بعضی اشیاء طلب نموده بود و نیز مرتبه حضرت اعلی شاهی ابو القاسم یک یوزباشی
ابو اعلی را با مکتوب ملاطفت این و فزاین متعدد هدایای این دیار و آنچه طلب نموده بود فرستاد و در سل و رسید
تکرار یافته فیما بین عقد مصادقت اتفاق یافت و در سینه قوی لست عشر و الف که حضرت اعلی بخیر ولایت شروان
مشغول بودند حاجی پیرام نام معتمدی را چنانچه در وقایع آن سال تحریر یافته بخدمت اشراف فرستاد و متعاقب ابوالقاسم
یک ابو اعلی نیز فرمود و مکتوب مصادقت اسلوب مخلصانه نور درو میرزا محبت مندی اطلاع یافته با او بهانه خود
آغاز نمود و از اولاد و ملک گرای سلامت گرای را که در استیول بود و سلطنت الواس تا زمان فرمود داده و در مقام تشریف
در آمدند و در هنگامی که حضرت اعلی شاهی شکر آفرین بجا می کشید و بنیر قلاع آنجا مشغول بودند و وزیران و ارکان دولت غلام
بخاری که آنجا بکار تکلیف کرده بودند که بجانب شروان لشکر کشیده و در معاونت پاشایان و محاریر خود قزلباش سی موفور
بنظیر آورد و او بنابر ارتباط مودت و دوستی قوا بعلی از نیمنی هر باز زده و مجازیر و پذیر ترسک حبت و درین اثنا
اجل بسیج او را دریافته عالم غانی را و داع نموده و پیمان باقی مشتاقان امر او اعیان تا تاریخ توقیفش گرای سپهر و اقام
مقام کردند و اندام ارکان دولت عثمانی لولا و غازی که ایوا بنابر آنکه بر سرش بدوستی قولش متهم میداشتند
شایسته دولت نموده سلامت گرای را بجهت غانی کردند و دیده بکشد فرستاد و وعظای انظار یافت و حده و دو غیب با لیت
و انقیاد او ترغیب نمودند آنجا حجت بی حقیقت حقوق رعایا و سلطان عات چندین ساله غازی که آنجا از ارکان
انگاشته بنابر عافیت و سلامت طلبی لولا و او را از آنجا لغت فرمود کار و منازعه نموده مانع از عافیت سلامت گرای

غیبت نمودند و ام بی ملحق و سنان علی بن برسنغانی زنده و دودان و دودان کیان بر او و درین سال که سی و هجری است سبغ خضر
و الفیعت بر سر سلطنت و خانی الویس تا تارنگین دار و نسبت بخوند کار کمال اعلی است و متابعت سلوک میدارد و در
از خدمت بخوند کار مقصد نموده بود که لشکر بجانب شروان کشید و دریافت رویه بغلات را از تصرف و کلباش پون
آرد و با چون بمقر سلطنت رسید ریش سفیدان قوم او را ازین خیال محال باز آورد و خاطر نشان کردند که سفر شروان
منافعه و کلباش بدو مانع مبارک نیست زیرا که در اول حال که محمد کرای لشکر شروان فرستاد و بدو در آن خود را در
کذاشت عادل کرای گرفتار جنود و کلباش کشته قتل رسید و بعد از آن غازیکرای نیز گرفتار شده چند سال محبوس بود
و ثالث آنها مباحش و از کلام مجرب مشهور را قشی شی الاوقه ثلث اختر از نمای سلامت کرای را این سخن و ضمیر جلیه
آمد از آمدن اجتناب نمود و با فراد که مواری ده هزار کس اندر راه کف و طرابلس با نا طولی در سنده که بشکر سر دار وین
ملحق کشته بخدمت قیام نمایند حسب الوعد شش هفت هزار کس فرستاده و در جنگهای جلالیان همراه وادباش
سر دار بودند بعد از آن سر دار ایشان را بکرجستان فسخ و اخته فرستاد که در آنجا بزرگتر بدست هیچ جمعی از اطفال
در معارک قتل رسید و بعضی با وطن مراجعت نمودند و دودان نفری کاپش در اخته مانده چل پاشا را حاکم
ایشان کردند خاتمت احوال ایشان و کشته شدن چل پاشا در طی وقایع سال است تسع عشر و الف که ماد پاشا تبریز
آرد و قوم ملک بیان خواهد کرد و بدست سلطنت غازیکرای خان در الویس تا تارکست و پنج سال بود و او پاشا
قابل مجاهد غازی بود ترکی و فارسی بسیار دار و غزال مختص میکرد این منقطع ترکی از دست پست ای غازی
نید و بشود در بارنگ ایله موفت ملکتی آل خسر و تمار لوله کور آغاز سال سعادت انجام تخاقوی سل ترکی انضیا
موافق سبع عشر و الف و بعضها موافق ثمان عشر و الف که سال سیست و سوم جلوس اقدس جایون علی
و سوانح و وقایع آن ایام مشاهیر و نگارستان مخوری و مجله آریان شهبستان گفته پوری عوایل بکار شیر و
اخبار را بدینگونه زیب آرایش داده اند که نور و زفر و زاین سال جایون فال و روز و شب چهاردهم ماه ذی الحجه
سبع عشر و الف اتفاق افتاد و موشان بیاحین که از دستبرد سپاه دی پای و در امن خمول مجده بودند جلوه
آغاز نموده و مانع روزگار از نکمت بهار و شمیم شکوفه و انهار غنبر اکین گردید باغ جهان آرای نقش جهان صفای
از نکمت کل و سر و دلیل رشک جنان و طراوت بخش روضه رضوان کشت پادشاه مویه منصور در کمان سمجت سرور
بطریق مهود و در باغ مذکور جشن عالی طرح فرمود و مظاهر انهرابی را که از میان باغ جاریست نفوذ بزمکی بر مثل
در باغ در میان آن ترتیب یافته سلاطین با ضیاعه صوم حضرت خاقان جنب آشیان ابوالقاسه اسمعیل علیه السلام

والمصنوع عمارات و کشتادکنار حوض و بالایی هنر آب ساخته و پرداخته اند و فی الواقع مکانی نرمت کشتانی
از روضه دار القواد و محمد اقی جناب تکی من تحتها الامتار است با کابرو اعیان دار السلطنة مذکور و یلو کشتان
خیزسان من صاحب تبریز و تجار و اصناف خلایق که در پای تخت میایون بودند علی قدر مراتب قیمت فرمودند و هر طبقه
مجلسی طرح انداختند و اطراف درجه آن دریاچه را با مراد و زرا و ارکان دولت و متربان بارگاه سلطنت اختصاص
دادند و محافل فیض بخش محبت فراغت و یافته در برابر مجلس چهار طاقا افزاشته است و آن بخا و عین
ناور و کار بنیون غریبه انواع میاکل پرداخته چراغها را بران ترقیب و تعبیه کردند و همه شب البصیر روشن
سپهر مینائی که مجلس اربابان عالم علوی و نرم افزان عشرت سرا میگویند بهروزان چشم حسرت بران چراغان
مجالس نبشت نشان نگریستند و شہر یار عشرت انین محفل آرا همه شب دران مجالس روح افزا سیر فرموده و در میان
که دلشین خاطر انور میشد آرام گرفته صحبت پر ابودند و نغمه سرایان خوش آنکس مغنیان نیز جنگ نغمات دلایو
و ترنمات شکر زین غمز وای خواهر بود و کلر خان لاله عذار از بادای خوشگوار دماغ مجلسیان تازه و تر و شادان
تا به شبانه روز محافل میش و نشاط افتاد و یافته واد خوشی و خوشدلی دادند و می پاشاد امرای جالی اکثر اوقات
در مجلس نبشت آئین بفرح مجالست و مصیبتی مشرف و سرافراز بودند از سوانح این سال که هنگام بهار و ایام
نشاط افزا و نور و زینطور آمد آمدن مصطفی پاشا بهروزان احمد است منهل این مجمل آنکه در سال گذشته حکمت
تخریب یافت که مصطفی پاشا مذکور در بغداد و بلازمان و مردم خود بی اعتماد گشته با محمود پاشا و در جلال علی صلح
کرده حکومت بغداد را بیاو گذاشته بکله رفت و در اینجا معلوم کرد که رومیه بدینجهت که او بپایه سر اعلی بازگشت
نموده و رانده داشت که ولایت بغداد را بمنسوبان این دولت روز افزون دهد با او عداوت دارند و جهت
برافنا و عداوت او میکارند و به نزدیکان و محرمان خود نیز بی اعتماد گشته متوهم می بود و خواست که خود را از بغداد
دور تر اندازد و بجای کرکویه من اعمال شهر زور را التماس نموده از حله بانجا نقل نموده و کلا و ملازمانش تفرس
نمودند که مقصد او از آمدن کرکویه آنست که خود را با کاکا قزلباش اندازد و با او در مقام عداوت درآید و برکیده
عده انجامت آنکاه گشته از خون جان ترک اموال و اسباب کرده حیات را غنیمت دانست با چند نفر از محفل
خود را پیرون انداخته داخل قلعه و میایون شد اکثر جهات او را و کلا و ملازمان نا اعتماد متصرف گشته بار بپای
بغداد رفتند و مصطفی پاشا بغیر وی بخت بلند و طالع ارجمند غنیمت پایه سر بر آسمان چو برده بیدان آمد و
از اینجا متوجه ساحت سر بر خلافت مصر گشته در دار السلطنة اصناف در اثنا جشنهای مانع نقش جهان بستان

ساده و شایان رسید و بنابر طبعی فایز گردید و منظور نظر التفات کشته بجلااح فخره و احصام و اسب و زرین و حقه مرصع و کمر
و شمشیر و شال و کلاه و بلیغ زر نقد سرافرازی یافت و التماس نمودن اعمال قلعه و عیش و مکر و قبول و اقطاع و موقوفات
و کوی و قریه فرستادن جلایا نسبت به جانب که در استان شرح این واقعه آنکه بعد از انقضای ایام صحت شایان
چون نوروزی توجیه مهم جلایان کشته بخاطر انور رسید که جمعی از امرا و کاتبان و رفیق ایشان کرده بجانب کربلا
فرستند که چون سرخیلان اگر او در دم نماند و فتنه انگیز این فساد و دزد و بختی و قصد نماند و در سرحد با حال ناشایست
اقدام نمایند فی الجمله کوشالی یافته از خواب غفلت بیدار گشتند که اعمال ناخوار نمایند و چون شمه از اطوار جلایان
و طبقه نوزاد است و درین اوقات شایان که مردم شور انگیزی مال اندازد و میان مخالف باشند از خوف جان بایکدی
حال خصومت و دشمنی در نزد حضرت اعلی شاهی ظل اللمی که منظر و انش و اکاهی اند که را انطایض و موافقت دوستی
و رفیق و دوست و یار بایکدی که ترغیب نموده محمد پاشا را امیر الامرای الطبقه گردانیده و یکی را فصلیح و پذیر شفقانه
فرمودند که او را بجهت مقدم خود و دانسته پاسبی و صواب دیدار که متضمن مصلحت دولت باشد عمل نموده از سخن و صدا
و توجاهت نکند و گوش هوش ایشانرا بجهت ابرار فصلیح گردانید و از یکی عهد و میثاق گرفتند و متعهد داشتند که
روانه اندوز بایمان کشته در سلاطین براندر محل قیامت اندازند که مردم ایشان که در قیاسات اندر جمع شده و جمعی
امرا و سپاه و کاتبان که بمراقت ایشان با مود و بیکدیگر و در طبعی کشته روی توجیه بمقتضای نوزاد و یکی را بنوازش و الحاح
شایان سرافرازی فرموده از فقر و ویران و احتیاج انعامات و اموال و دار السلطنه اصفهان مدد نموده و در حین کدایا
جلال و دار السلطنه فرمودند و قول اجلال داشتند حکم معالی بنفاد پیوست که حسن خان مستاجلو بیکر یکی حداد
و غیر و عیش و کربلا که از نوروز مردم خود و امرا و قلعه و عیش و کربلا که در خان میر مقدم بایکدی که کس از ایل مذکور نیست
سلطانیه صوفی که صاحب چهار صد گن بود و خیر و سلطان میر لوی و کران بانی که قصد کفر بودند و قبا و سلطان
بیکدی که قتل و حاکم کاوند و دو حاکم و قریه خان که چهار صد گن داشت و خلیل سلطان میر سبیل پیر که سبیل نموده بودند
برادر و فتنه بجهت پاشا جلایا بودند و قبا و خان مکرری حاکم مراغه را بنحو و ملحق ساخته از آن راه بولایت کردستان
تا ویدار بکر و کشته و در هر یک از امرا اگر او را اهل و انقیاد نمود و با مردم خود و ایشان ملحق کرد و ببلو و کلا
و غیرت و متعرض نکردند و هر کس مخالفت و زندقه و سر از اطاعت و متابعت از ایشان بجهت اول دفع او کوب
و فتنه و غیرتش بر دخته الکاه و او را متصرف شده باطل جلایا و در از آن راه بجهت و از مردم در آمد و بیکدی که
بیکدی که بنحور سعد و امرا که بتاقت انولایت با مود و بیکدی که در حکم اشراف با هم امیر کونستان بلو و حاکم

غرض در یافت که چون او از تنگ و بد معاملات کربستان توارع عبور لشکر واقف و اکامست چرخ این لشکر بود
و جان سپاریهای و دشواریهای بطور آورد که موجب از دیاد اعتماد و الطاف شاهانه کرد و آنجا محنت حسب فرمان جان
اصلی روانه آنکه دست شد شرح رفتن ایشان به انطراف و مخالفت امیرخان و وقایعی که مدی داد بعد از خبر سوانح
و وقایعی که در هر طرف سخت ظهور یافته مرقوم قلم غیرین رقم خواهد شد ذکر اجمالی فرستادن بکاتب هندوستان بعد از رفتن
جلالیان چون سه سال بود که پادشاه مرحوم جلال الدین اکبر پادشاه فرمان فرمای هندوستان بعالم عقبی شتافت و
ولد ارشدش محمد سلیم قائم مقام پدر و الا که گردید بنا بر رابطه دوستی و قاعده محبت که همیشه فیما بین این دو سلسله
مرعی و مسلوک بوده و دست اراده خاطر حقیقت منظر آن بود که یکی از معبران طایفه بعلیده قزلباش پسرش تیره
پادشاه مغنور و تهنیت و مبارکبادی جلوس فرزند ارجمندش روانه آن دیار کرد و آنند بنا بر مشاغل غلبه ساق
آذربایجان و شروان فرصت آن نشد و بیوقت که در مقرر سلطنت معز افزون اتفاق نزول افتاد و بود و کنون خلط
نور را بطور آورد و بعد از اتمام نظر بحال هر یک از کاراگاهان بکین عزت و طرز و زمان بباط سلطنت جناب
امامت عالی یادگار علی سلطان طالش پاک از میرزاوهای طبقه قزلباش و غیره خلیفه الخلفا بود که در زمان حضرت
خواجه سلطان این فردوسی شایان حاکم دارالسلام بغداد بوده و بوفور دانش و فنون و جرب دانی از اقوال
و اشال امتیاز دارد و سرور این امر دیده بر سالت و سفارت تعیین فرمودند و مکتوب محبت آئینه مشربش توش
والله بزرگوار و تهنیت جلوس جابونش در قلم آورد و جناب امامت عالی بروجه لایق مبالغه و سر انجام آن سرچرخ
با آنها مقرر آفتابان و ملازمان که حکمی اسپهائی بدو سوارسی و کوتل و حقه و یراقی و کمر بپندیده و داشتند این
شایسته و تربیع زینت تمام تر و اندیشه از راه قصد بار توجیه مقصد گردیدند از جمله تحف و هدایا که در سمرقند
فرستاده شد پنجاه داس سب تو بجا قزلباشی و کرجی و یاقی بود که در اینجهای خاصه شریفه بهر سیده بودند و
آنست که در سرکار هیچ پادشاه و شوکت صاحب کنت یکی از آنها یافت نشد و مع جلای زینت و محفل بر فرا
لایق و سه توب بوسه نرسد سپاه در از نو که از ولایت اربوس آورد و متومان صاحب درایت هرگاه
بش متومان و نو متومان شاهی عراقی امتیاع نموده بودند زیرا که چنان مدیاد سیاه رنگ در اندوهنا و واقع
میشود و دیگر از دیار هند و اقمشه نفیس و سایر امتعه و اقمشه نیند و کاشان از محفل زینت طلا باف و نفوس
و زینت و دیبای زیبای طلا و نقره و چهار درختی ندر یافتند و طلاهای فرنگی و کمر تحف و هدایای لایق
از هر نوع که سرور و رتبه و شان طرفین بود و تفصیل آن موجب الطاب میشد در سوانح اقبال که

بیروی دولت پیر و ال درین سال بطور پوست اول قضیه گرفتاری محمد پاشا و لند زل پاشا رو میست که حاکم
 و عابد پوز بود کیفیت واقعه آنکه محمد پاشا مذکور خود را از شمعان بدو نکار شمرده و پوسته بیال نخوت مغرور در هوا می
 پروازی طیران نمود و میخواست که در سرحد قزلباش دستبرد می چند نموده آوازه تسلط و اقتدار بلند سازد و در میان
 رویه جهان تفاخر نموده موجب تربیت و اعتبار او گردد و وحشت در کین فرصت شسته متعرض سرحد قلعه و جاپون
 میشد درین سال سلطان سلطان سوباشی دیشلی که از جانب اشراف حاکم الکاجور س است و با او قرب جوار دار حقیقت
 بی اندامی و بد سلوکی او را بهر بود اتقان حاکم تبریز که امیر الامرا آن سرحد است اعلام نموده است که اگر کرده بود که
 او را که عثمانی و بهر بود اتقان دوست نواز غازیان ترکمان مردم خود و یکصد نفر از ملازمان امرا آن سرحد بزرگی
 یکی از مقتدران کار دیده فرستاد که سلطان علی گشته بخت و غارت الکاجور چس و عابد پوز و تنبیه و
 کاویب پاشای شور که نیز فتنه ساز پر دانه سلطان سلطان با فرستادگان مذکور و مردم خود که مجموع با فصد
 کس بودند بجا آمد که در تاحالی از چس که مسکن و بمقام محمد پاشا بود عنان باز نگشاید و در اینجا دوست کس را
 بسای قلعہ او را دستار و یکصد نفر را بگو یک آنجا حلت تعیین نمود که اگر محمد پاشا بیرون آید جنگ صحرانگانه را یکجا
 برآمده بد افتخار تمام نمایند و دوست نزدیک بخت و غارت مشغول گردیدند از جمله پیش رفشان جمل دنیا به
 نفری بسای قلعہ سیده بودند که پاشا خبر و ارادت از جلالت و مردانگی که با خود قرار داده بود نظر بان فوج قلیل
 انداخته بانکه مردمی که حاضر بودند از قلعہ بیرون آمده جلوز نیز خود را بان کرده رسانید و دست بآلت قتل
 کشود و لاوران ترک بانش نیز شعله سنان آتش در خرمن وجود مخالفان انداخته فیا بنیران قتال مشتعل
 یافت غازیان شیر شکاری و در پی سحیده دارم و انکی دادند محمد پاشا تسلط غازیان و ضعف لشکر خود مشاهده نمود
 بنف با شجرب کشه با یکی از ترکمانان و هم کوینت و آن شخص او را شناخته بنوک سنان از صد زمین در
 سلو و بهر روی زمین افکند و خود را بر سر او انداخته خواست که با تمام کارش بدوزد پاشا از بیم جان نام خود
 بد و شیر روی دولت قاهره و شکیه گردید و رو میشت یافته روی بهر میت نهادند و تا پای قلعہ اکثر طوایف
 ابدار بنو و طوایف شکار گردیدند و آن جماعت نسیب و غارت یافته غازیان سالک و غامض منظور و تصور معاد
 نمودند بهر بود اتقان او را با یکدیگر علی فرستاد قبل از آن ولایت خندان آقا که در خدمت اشراف نور محمد
 بودند مکرر در مجلس بیست آیین زبان شجری و توصیف محمد پاشا کشود و تعریف قابلیت و جماعت و عظمت
 و استعداد او بسیار کردند و بگویند حضرت اعلی شاهی ظل العالی که بعد از فو حاکم و احسانند بار مالت صلی

و قاعده مهو و بزم محبت و التفات توجه حال او گشته ام فرمودند که او را بطریق محال فرزند محترم نگاه دارند رفته رفته بسکوت
مجلس خلوت این برادر گشته از جمله حاضران حضور خاص و حریف بزم اختصاص گردید و چون نثار طبعش لبریز باد
مرحمت و الطاف شاهی گردید و باغش از شاخ و ثمر و غروبش کرم تر گشته بفرخار آن نمی افتاد و همان در عالم
بلند پروازی سیر نموده در مجلس سخنان پرفرغ از سر میزد و از مضمون این مقال که مسلم الثبوت جمهور خردمند است
بیت سخندان پورده هر کس بیندیشد آنکه گوید سخن بجایات ناخودماند که در چنین حال بهتر از آنند که در
حد و سکوت بر لب نهادن اولیست ندان میکشاد تا آنکه از خدمت اشرف التماس نمود که شخصی را بجانب روم بفرستاد
که فرزند آن و مردم خود را از سلامتی و فراغ مالی خود و خبر ساند بعد از استجازه و رخصت غلام خواججه سرائی را که همراه
او آمده بود فرستاد و کتابات که نوشته بود بنظر اقدس در آورد و چون حضرت اعلی عیار کار او گرفته بود
بامه اسر حد اشاره شد که غلام مذکور را بهمانه آنکه بی عرض کمر نمی توانیم گذاشت توقیف نموده مکاتب و مکاتبات
که همراه او باشد گرفته همچنان سر هر یک خدمت اشرف فرستاد حکام سر حد حسب الفرموده علم نموده چون مکاتبات
بنظر انور در آمد سوای آنچه بنظر اشرف در آورده بود سخنان لطایل در باب قریب باش نوشته بود و بنحالیان
راه نمایانها که چون چنین خیانتی از او ظهور رسید و دیگر شایستگی سلوک سابق نداشته شکامی که رایت
جلال از مشوچ نیز قریب باغ بود او را در تبریز گذاشتند که با پر بود اتقان و قلع و قمع تیریز باشد چون مدتی بود
رجحان داشت در پنجابی خانی که کور راه قدم می نمود و یکروز سوانج و قنای سر حد که قناری پاشایانست در
جند اخته و قتل تاراق در کرجستان بفضل این محل اگر غالب در مجله اول این اوراق است تحریر یافته که در قنای
که میانه حضرت شاه خجست مکان و سلطان سلیمان پادشاه روم صلح واقع شد و مسنور و عمر مدعیین گشت که جند
قتل که والی آن پسر متوجه خان و نامادیمون خان بود و داخل سنور قریب باش گردید و ولایت اخته و قنای
ارو که بر خدای روم پسر از اعمال قنای است و در میان نواب سکنه رشان که علی پاشا شکریه یار عجم
کشیده از آن راه بشروان آمد اول ولایت اخته و قنای را به تصرف در آورده قلع و قمع کرد و تا آینه خانم که
زوجه منوچهر خان و عورت صاحب غیرت بود را به طعن و تندی داشت و بعد از آنکه پسر و والی
سلطه خود را در پشته ها و کوهستان آن ولایت محاط میگرد و در دست داشت و چنانکه که در جند تاراق
باقیام تاراق و خراج که از او میمان بود و در صورت مذکور سبب کرد که پسر و والی را به دست و پا کرد
که ولایه که در جند تاراق میگردید پسر او که تا یک نام دارد که از آن پسر که در میان موالی و دیکن

اقلای معاش او و مادرش در انولایت مقرر کردند و بختی روزگاری میکند رانید در ایامی که نصبت جایون بکانه ایلیان
اتفاق افتاد و محامره قلعه ایروان کرده بودند شاه یوسف که از میرزاهای اخته بود مسلمان شده از جانب خود کار
روم مرتبه پاشائی یافته حاکم بعضی از انولایت بود و دیگر تبه بعضی از جنود و قزلباش را بر سر دکی حسن خان استاجلو
چنانچه در ضمن وقایع آنال سمیت مکر یافته تا بخت ولایت مذکور دستاوند بعضی شکست جمال افلی که امیر کوزه خان
و جنود قزلباش در آن خود نمکس و استقلال یافته تا حد و دزدان الروم همیشه لکه کوب عا کر قزلباش بود و کرا
قره ابرو و دهن و اخته را تا بخت میکردند احوال شاه یوسف پاشا و رومیان که در اخته بودند اختلال پذیرفت
و نیا ده قدرتی نداشتند این خانم استغاثه بد کاه جهان پناه نموده استمداد نمود که بمحاورت منسوبان ایروان
ولایت اندوخته رفته را بدست آورد و حضرت عالی شاهی امیر شمس الدینلو و قزاق و غیر ذلک را که در قتلش
و خستاید و لوری بودند بگویند و هر ای از آنکه در فرمودند و او در قبولیست عشر و الف که حضرت عالی شاهی بخیر و آت
شروین توجه نموده بودند با اتفاق امیر قزلباش و ملازمان قدیم سلسله منوچهر خانی تسخیر مملکت مذکور که دست بر سر
شاه یوسف پاشا رفته بر طرف یافت و او را با یکصد و پنجاه نفر از رومیان گرفته قلعه اخته را که معظم قلاع انولایت
بدست در آورد و اکثر محال اخته را در حیطه تسخیر و تصرف در آورده و تا پنج روز یکشنبه چهار و هم پنج انالی سنه
مذکور کان این خانم و امیر و شاهی بدر کاه جهان پناه آمده حقیقت انحال که بنیروی اقبال شاهی روی نموده بود
عرض کردند امیر قزلباش هر یک بمقر حکومت خود بازگشته آینه خانم با پریش اتابک خان که در آنوقت شانزده
سال بود در انولایت بودند چون بیکدیگر یکی از دکان الروم این اخبار را بر او پاشا که بعد از جمال افلی هر دو شده
برفع جلالی مشغول بود اعلام نمود و پاشا بعد از جلالیان جل پاشا نامی را حاکم شکر غارتگر تا که سلامت
که اینان چنانچه که نشست بر خود و دستاورد و خود و او را با فراد پاشا و له پاشا که از میرزاهای حاجی حیات
مذکور بود و مسلمان شده در میان رومیان تربیت یافته بود با اخته دستاورد و ایشان در دو و آخر بخیل شش و عشر
و الف با اخته آمدند و پریش را که در حسن و طاعت افتی بود و مضمون این باغی که میر شمس الدین محمد خنصری که
در زمان سلطان حمزه میرزا بخت کار صاب میرزا پسر سایید خان گفته بود بروم و باقی بود و باغی تر سا بخت
اکثر افروخته شد و کاتش زده و در حرمین صد و هشتاد و چون همگی کسان جلایانش که عاشق رضوان محمد شاک
طوبی اردو بخت بد کاه جهان پناه شاهی دستاورد و اوایل این سال امیر شمس الدینلو و قزاق و غیر ذلک
با جمعی از لشکر کرجی اتباع و اوصاف خان تا بخت اخته رفته امیر بسیار آورده بودند جل پاشا تا دوازده کس لشکر تا

و فرمود پاشا محمد پاشا که برافقت او آمده بود و بدفع ایشان و تاخت کرجستان کار تیل فرستاد و انجا عت بمیان انکار
تاخت و غارتی چند کرده مجاورت نمودند لشکر او را و صاحب خان حاکم کار تیل در کدزای تنگ میان پشه سر راه بر ایشان
بسته از یک طرف لشکر قزلباش و یک طرف کرجیان ایشان را بمیان گرفتند و پاشایان هر دو گرفتار گشته لشکرتان را که در
پیکان بودند چون بهر طرف میرفتند سر راه و کدز را بار بسته میدیدند از غنیمت دست برداشته بمیان پشه برانگند
میخندند و کرجیان تنگ در ایشان نماده تا موازی هفت نفر تا نوار طوطی شمشیر آید ارشده و بقیه السیف را که در جنگ عت
کرجی بریده کرده بودند و دیواره و حریان خود را با حقه رسانیدند و پاشایان را بر کلاه جهان پناه فرستادند و پاشا
حسب االتاسین سلاطین کرجی مورد بخشش شد بطبر محمد پاشا یا سار سید دیگر از سوانخ اقبال که در ولایت شروان
قرین حال اولیای دولت نروال که در وچنگ ذوالفقار خانست با والی طبرستان قلعہ ساختن در آمد و تبین
اینتقال لگه در زمان قدرت شروان و آمد و ناحیه از نوای شایران که بالکای طبرستان اتصال دارند و مردم آنجا
متصرف شده بودند و در زمان رویه چون در میان باده و طبرستان مستطیر بودند و در مقام انکار و داشتند
درین اوقات که ولایت شروان محض اولیای دولت قاهر گشته مردم طبرستان بطبع خام افتاده آن ناحیه را چنانچه
باید بمصرف حاکم شایران نمیدادند و آمدند ملازمان حاکم از آسیب طبرستان در آن ناحیه دشوار بودند و
صوابهای شریف که همیشه در آینه ضمیر جهان افروزش امر و صورت فردا جلوه گر است بنا بر رعایت خرم و عیال
اقتضای آن کرد که در آن ناحیه قلعہ تربت دهند ذوالفقار خان را امر فرمودند که با امرای شروان تا حدود طبرستان
رفته در آن الکا قلعہ در کمال استحکام ترتیب نموده ذخیره و یراق قلعہ گذاشته جمعی از غازیان و تفکیان را
بما قلعہ آن تعیین نماید که دست مردم را غنیمت از آن ناحیه کوتاه باشد و مردم قزلباش و شروانیان را بتسلط
مردم آن قلعہ نرود و اسوده حال با ولایت نرود و نبوده از تعرض دیو صفیان و غنیمت صون محفوظ باشند و
خان حسب فرمان متوجه انجام آن خدمت شد نخست کس نرود محصور خان و والی طبرستان و ستاد و حقیقت
احوال بعد اعلام کرد و در نوبت قلعہ استخانت جسته خاطر نشان کرد که اصلا در ترتیب این قلعہ ضرورتی
نمیرسد بلکه متوجع انواع نوااید است و والی طبرستان مضایبان نداده و در مقام محافظت شریف که ذوالفقار خان
بلجا رفته جای قلعہ را تعیین نموده شرفیغ در کار کرده بود و والی طبرستان و هزار چاه و هزار چاه و هزار چاه و
بجانب ذوالفقار خان آمد و چون ذوالفقار خان بمحاربه او با مور و مخص نبود و کمر را رسولان فرستاد و
از و خامت عاقبت و مساو خامت عاقبت و تجدید نموده مفید نمیداد تا آنکه کمین نالی لشکر قزلباش رسید و دیگر

سپاهدار استه بمقابله لشکر منصور در آمده ذوالفقار خان با ضرورت بترتیب مقتضات جنگ متحول گشته قدم در صف
کارزار نهاد و چون از جانبین دست با استقبال کشت قتل بر دین لشکر طبرستان تاب یکصد نه چرخان لشکر قریش
نیاورده در حمله اول سلک جمعیت ایشان از هم فرو ریخت و بطرفه العینی تا یکصد نفر طبرستان را بر سیاهلی نیاز یافت
و والی طبرستان بهر محبت غنیمت شمرده خود را از سو که بیرون انداخت ذوالفقار خان چون بفتح و ظفر اختصار یافت
لشکر یاز از قتل و کشتن طبرستانی منع نموده در تعاقب ایشان با لشکر خود چون ملاحظه داشت که چون بی امر لشکر
بدین محاربه قیام نمود مبادا این صورت طلیم مزاج شهر یاری نبوده باشد مجملات بقیه السیف در جنگها و پیرونها خیر نیجا
بسلامت بیرون بردند ذوالفقار خان در اندک روزی قلعه ترتیب داده و ذوقه و براق که اشته عارسان تهنیت
مراجعت نمود و حقیقت حال را بپایه سر بر اعلی مروض داشت و با وجود آنکه معصوم خان پای از دایره ادب بیرون نیفتاد
بر سر قریش لشکر کشید اما چون صید او در سبک بر و کیان سر ادق سلطنت اشتقام داشت حضرت علی ظاهر بران فضیله
انکار کرده و ذوالفقار خان را امر فرمودند که کس نزد معصوم خان فرستاده خاطر او را تسلی بخشد مشار الیه حسب التوفیر
عمل نموده و طبرستان نیز از آن حرکت با انجاری و جبارتی که کرده بودند وادام و پشیمان گشته در مقام اعتدال آمدند و رفتن
امرای آذربایجان بقراجه اردهان تاخت و غارت و ولایت رفتن امیر کوزه خان صحرای خوش و منصور باز گشتن
سابقه کور شد که جل پاشا با خیل تانار باخته آمده امیر کوزه خان از تاخت و غارت تانار اندیشیده جمیعت ایشان را به
اخته موجب تفرقی و پرتیانی بر سرده خور سعید است حقیقت بخدمت اشراف قدس علی عرض کرد که بیشتر از آنکه از انظار
دست داری بر سرده واقع شود و دفع شر ایشان کوشیدن اولیست بنا بر آن حکم قضایا صادر و بر پوست کتاج
امراء آذربایجان بانگشایان خاصه که در سال گذشته به تبریز فرستاده شده بود و بایردان رفته بیکرودی که امیر
خان تافراجه اردهان اخته و دانه زن الروم رفته و دفع مخالفان و تاخت و غارت آن ولایت و سوختن
فلات دقت فرود گذشت و دانه زن از نواز جلالی از امر فرمودند که ببرداری قرا سعید و آقا جلدن بگریز
قریش پوسته دران سوخته را باشند حسب فرمان قضایان بیرون بود و آقا خان از جانب تبریز و محمد خان ننداد
افلی از جانب قرا باغ با سایر امرای عظام و جماعت جلای از جانب مراغه بایردان جمع آمده لشکری ترکشت
که در از مشه سابقه اکثر اتفاق افتاده بود و امیر کوزه خان چند روز بقیافت امراء اعظام و ملازمان در گاه که بود
برداخته باین شایسته متوجه مقدمه گشتن مخالفان در مسیر و تانار چون مقابل بان سپاه در خیزه قدم نهادند
در قلعه خیزه بای در و امن عافیت کشیدند و خوش منصور و ولایت کرج در آمده آتش نهب و تاراج در ولایت

روند و بسیاری از سلاطین و مصلیان کوفه کرج بلا میری آورده و ملکیت ملازمین را شفاعت انداخته و امیر کونیه خان چون بنید که
جمع از رویه و صحرای موش جمعیت نموده خیال و سبب بدی قیامند ایشان خامه خود و امیر تاپین را نظرت توجه نمود
سلک جمعیت آنها را بکنده ساخته قرین نصرت و اقبال معاودت نمود و پنج یک از اسیران و آنچه لیاقت سرکار
خامه شریفه داشت جدا کرد و محبوب علیخان یک جوان شیر درگاه جهان پناه فرستادند و شوکت و اقتدار بسیار
منصور در حدود از زن الروم و آنولایت پشتر از پشتر سمت ظهور یافته احدی از پیکر پکیان و پاشایان رویه قیامت
مقابل با سپاه منصور نیافته بهار به و ده افغان ایشان حیات و دلیری نتوانستند نمود و امرای عظام کامیاب و شکست
مراجعت نموده هر یک بمقر حکومت خود شتافتند و کز توجه موکب ظفر نشان محبوب آذربایجان و لشکر فرستادند و پشتر
اورمی شهر قلعه و دهم و شلاق نمودن و قزاقان و آنچه دران ایام حادث شد چون حضرت اعلی شاه علی شاه و در سلطنت
اصفهان بجات ضروری سلطنت برداشتند و امرای کرمی آورد و هنگام توجه ببلاقات شد رایات نصرت نیابت غیر و محلی قبل
متوجه ببلاق فریدون شد و چند روزی که ببلاق مذکور مضرب خیم اقبال بود و از ده خاطر شرف بدان متعلق کسی که برده
بجانب اصفهان نمود و نموده چند روز از مشاغل امور سلطنت آسایش یافته از راه کاشان و قزوین روانه آذربایجان شدند
و امرای عظام را بار دوی معلی مقرر داشتند که از راه بلاق با استیلا در حرکت آمده و در حین سلطانی توقف نمایند و خود
باسم دوی از خاندان محقران و خواص ملازمان بجهت ان تشریف برده و در جاده باغ لوازم آب پاشان که در میان ملوک
فرس رسم بوده و آنحضرت هر سال شکل گرفته اند معلی آورده از آنجا بکاشان تشریف برده از کاشان بدار سلطنت
قزوین نزول اجلال فرمودند و بار دوی معلی و عساکر منصوره از راه بلاقات همدان بکند و ابرارند و از آنجا بچمن سلطنت
رسید و بفرمان نرسیدت فراموش بر اوقات جاه و جلالت شد و تا جمل روز حضرت اعلی شاه در و لشانه مبارک قزوین
عشرت بر آورده و بار دوی ظفر نشان در سلطانی توقف داشت و در سلطنت قزوین حکم معلی بنهاد و پوست کس حسن
خان بیکر یکی همدان و قلم و عیش کربا بیکه از کس از ملازمان خود و امرای عساکر و عیش کربا اتفاق اسکندر سلطان
میر مقدم که صاحب بیکه از کس بود و نعمت اند سلطان مصوفی که چهار صد کس داشت و خسرو پیکر یوزباشی میرزا که
که هفتصد کس داشت و قبان سلطان بیکه لی حاکم کاورد و سار و فرغان که چهار صد کس داشت و مراد پاشا جلنی
که سیصد کس داشت و خلیل سلطان میر سیل بیکه سیصد کس است و برافره رفته بمحمد پاشا جلالی بنوخته و قبان
خان کرمی حاکم مرغه را ملحق بخود ساخته از راه اورمی بولایات کردستان تا دیار بکر و آنجد و در فتره بنوعی که گفته
شده هر کس از امرای اگر او که مخالفت و رزید و سر از اطاعت و متابعت لشکر قزاقان جدا کرد و او را بداخته

و در آنوقت شده بجلالی و به و از آن راه بگذرد و از زن الروم آمده بامیر کونه خان و امر که بتاخت آنولایت بنشیند
چونند و حکم اشرف با اسم امیر خان برادر دوست حاکم او رمی غرضه دریافت که چون او از نیک بد معاملات که بشما
و آنوقت چرخ این لشکر بود و خدمات بطور آورد و بجماعت حسب فرمان قضا جریان روانه آنحضرت شدند و در آن
محمد یک و در حسین قلی خان بود و ملوک خلفا که بایلی بگری روم گرفته بودند و در اجبت نمود و خیرالدین حسین جاووش که از جلای
جاووشان معتقد و گاه اعلی خوانده کار بود و بهرامی مشارالیه برسم رسالت بخداست اشرف حضرت اعلی فرستاده بودند
باردوی محلی رسید حضرت اعلی از دار السلطنه قزوین تشریف آورده در چمن سلطانیه بارودی محلی تلخ کشته شد
باز گاه در آن چمن شربت بخش با وج همراه برافراشتند و خیرالدین جاووش بوسیله امرای نامدار بفرقه بوسی
در گاه فلک سار مرافرازی یافت و عوایض مکاتب مراد پاشای وزیر اعظم و ارکان دولت عثمانی که بکشت
اعلی دارکمان دولت شاهی نوشته بقاعده که قبل ازین بوسالت سایون خان کرجی و درویش پاشای وزیر اعظم
و مصطفی پاشای استانبولی اعلی نوشته بود و در باب قطع ماده خصوصیت و مزایع و مصالحه جانین بخنان دولتخانه
خیرخواهان قلم نموده بودند و رسانید حاصل فرستادن خیرالدین جاووش آنکه با حضرت اعلی شاهی ملل الهی و
دیگری تکلم نموده مافی الضمیر اشرف را در باب صلح و کفایت آن قاعده که بچه و بچه ممکن مضی خاطر اشرفست معلوم
نموده معلودت نماید و القاس نموده بودند که چون در آن مرتبه بکتابه و مکتوبی از جانب اشرف بکشت
پادشاه نداشت و بجز ملازمت پادشاهی فایز نکشت و نیز تبه هر کس آید مکتوب محبت از شعر بخنان صلح
امیر بکشت پادشاه قلمی نمایند و چون تا غایت آثار سلطه و اقتدار از جانب حضرت شاه عالیجاه بطور
و ولایاتی که در زمان سلطان لوه خان چه حضرت سلطان احمد خان از حیطه تصرف قریبش چون رفقه و
سفر کرده اند و چندین هزار نفر از سپاهی و رعیت عثمانی قتل و غارت یافته باین حال ازین جانب و صلح
این فرمانروائی نیست و مع ذلک در نظر سلاطین فرنگ که همیشه با اهل اسلام در جدال و قتال اند موجب
که شوکت اهل اسلام میشود و همیشه فرمانروایان ممالکستان آنرا میدید که عالم و صفایت عالی از ارباب
عالیه جهان و او در ای سودکی بر روی حقایق کشود و دهند که حضرت شاه عالیجاه با دمی متدافع میگشته
و بنا بر تمامی اشغالی فرمایند بنحوا و در این معنی با محبت و دفع نقایب و عجب بکشته و و لشو با هزارا گفتگو
به پیروی که خصوصیت و اتفاق طرفین بر آنست و سلاطین دوستی بوفاق تبدیل می یابد حضرت اعلی که
معدلت صفاتش بفریه احوال خلایق و عباد و اهل معصوم و محمول بود و جاووش که در آغاز و احترام فرموده است

نیزمان فرمای مالکند و سخنان محبت آمیز بیان فرموده زبان رفیع و طایمت باطنی اظهار فرمودند که چراغ دولت
روان کل عثمان بر دهن غزا و جهاد روشنی یافته و سعادت خدمت حرمین محترمین نژادها به تعالی شرفا و تظایر
شرف اندیزین دورتر گرامی بین السلاطین منتهی و سرافراز و برجست اعلی اسلام معاونت ایشان لازمت و نوعی
که مکرر اعلام شده و مقصد اصلی بدست در آمدن مملکت موروثی بود که سلطان نزار و خان اشعار فرصت نموده چندی
نقص عهد و پیمان پیمان رضوان مکان نسل بعد نسل بایمان منظمه تاکید یافته بود و روا داشته بفسبب تصرف
شده بود اکنون که بیض فضل الهی احقاق حق شده هرگاه حضرت خواند کار مضائقه بآن نکرده بدستور عهد و پیمان
در مقام الفت دوستی باشند یا نیز محبت رفاهیت مسلمین از نزاع و جدال گذشته از مسلک محبت و دوستی محلی
خواهم محبت و تضامین و صلاح بقائند نهان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان داده قرار دادند که حسب العاده
مراد پاشای وزیر اعظم و سایر دولتمندان خبر اندیش که باعث امر خیر انجام مصالح شده اند محبت آمیز بخوند کلام
نوشته ابواب مصالح و دوستی مفتوح کردند و شرح فرستادند او نامه نوشتن و تمهیدات و شرح در سیلی
سال آینده رقم زده ملک و قایم نگار خواهد شد ان شاء تعالی با لفظ نواب علی چند روزی که در حین زبانش
سلطانیه محل اقامت انداخته حضرت هایدون بجانب آذربایجان اتفاق افتاده از میانجی بفرم طواف مرقد
منور حضرت سلطان الاولیاء الباکلین و مشایخ عظام صفویه بجانب دارالارشاد کویل و حرکت سبب بدین
سعادت غلظی مراد فرزند چند روز در الارشاد مذکور مضرب بر اوقات جاه و جلال بود و در خلال این احوال از جاک
محمد پاشا جلای خبر رسید که در حیدرآباد که از امرای جلای و صاحب کبیر کس بود و بدو و نه نفر از مردم بقتل
آورده و سبقت قتل او نگذاشته و در بازوی شجاعت و مردانگی مغرور بود و بیعت پاشا غالبانه احتلا و میکرد
و بخنان در شت میکرد پاشا اگر چه بحسب ظاهر او واقعی نمینهاد اما باطن از او در حساب بود و آنار فساد
و طغیان از تاضیه احوال او مشاهد می افتاد روزی در منزل محمد پاشا مجلس شرب منعقد گشته چون سرایمی ایستاد
از بازو تخت گرم کردید که در حیدر در شتای محاوره که ظفری نموده بعضی سخنان تمسید آمیز که مخزون خاطر او بود
زبان آورده و با شکله حفظه باو ای اعتقاد بود از سخنان تمسید آمیز بودی که در شت مضاعف گشته به پیر
اقل خدمت که در میسلج اعلانی میگویند از خانه قتل بفرستادند و ایستاد در ساعت شش و شصت دقیقه حیات
با و نفر از مستعدان که همراه او بودند قطع رسانیدند طافا انفس چون بپوشیده و در شت مضاعف گشته به پیر
کردند و پاشا یکی خود منسوب گردانید و استالیت داد و در حساب احوال او را با قایم و طول ایشان محبت نمود

و بنده کانی بشارت دادند و بستان فرمودند متعاقب آن خیر خالفت و عسکریان و زید بن امیر جان برادر و بست حاکم بود
رسید که با حسن خان و محمد پاشا مخالفت و نوبه و نروانشان بنام و دو بین الجانین هم یک یک و عدل انجا میبود و در قلع
تخص جسته در اطاعت بستان و اب غلاف کشیده و دست شریح احوال میر خلیل که عبرت بخش عالمیانست خطه مستخرج بود
جوابی سخن بخش و کیفیت محاکمه او را در یک با میر خان از عسکرت گذارد و برادر و سرست و در زمان شاه جنت مکان قزاق
نامی از ان طبقه شاهی سیون شده و در ملک از ان این دولت منتظم بود و شاه جنت مکان الکای مذکور را که بولایت
اورمی و او شنی پوست است با طبقه از انی داشت بود و بعد از او قوه شاه جنت مکان که و میه طمع در ملک ریایان
کردند و قبایل و عساکر اگر اذیت رومیه شدند شاه محمد یک نامی از میرزا و دای برادر و دست بکام خواند کار میر غیث
و صاحب سنجی برادر و دست بود و امیر خان مذکور از بلند پروازی سر با طاعت او در میان و در هر چند گاه بکار دست یکی
از امرا و از یک اگر اذیت نمود و مدتی لازم نمی یک حاکم نروان بود و یک دست او در حرکت جنگی او را با خصمان دست او
از بندید و در خطه کشته با میر یک جولا ق مشهور شد و در سالی که غلظه در ایات جهان کشای شاهی و از دیاجان
بلند آواز کی یافت که کب جویون متوجه تیر خجوان و ایروان بود و مشار الیه باستان اقبال اشیا و شاهی آمده
انهد شاهی سیونی و اخلاص کرد حضرت اعلی او را منظور نظر التفات گردانید و لاریت عسکرت برادر و دست الکای
مذکور را با بو عسکرت فرمودند و بقلب در چند خانی سرافراز ساخته الکای اورمی و او شنی را که از نواح اذربایجان
و در زمان شاه جنت مکان همیشه حکومت انجا یکی از امرا اعطایم قزلباش مخوف بود و با و بر حمت نموده و علاقه
الکاه قدیمی او فرمودند و حسب الامر الی اعلی دست او ان مذکور خاصه شریفه دستی از طلا و آجر بکشت او تریب داده
بجو ابرو لالی شین مرصع ساختند که با عده می بست چنگاه و دست او را دست بر سینه اخلاص نهاد و ملازمت
عسبه حلیه شاهی و سده مسینه شاهی می نمود و بعد از آنکه رخصت یافته بولایت مذکور رفت از و فور شد و
کاروانی با استیلا رشفقت و التفات شاهی روز بروز بجای عسکرتی نموده بر تمامی امثال و اقربان
برتری یافت و چند الکاه و ولایت امر از اگر اذیت رومی و کم خطه ضبطه تصرف در آورده و در میان حکام کردستان
بلند آواز کرد و دید که اکثر میرزا و دای قبایل و عساکر اگر اذیت او و تقرب بسته راه خدمت می سپردند او خود را
بخش و شکر و ملک و دیده تخت و غرور بکاخ و مانع او راه یافت بعد از جنگ جلال اعلی که در روی محلی در سلاس
بود پایه سر میرا اعلی آمده و بعد عسبه بوسی سرافراز شد و بنده کانی حضرت اعلی جنت تالیف قلوب و گریبان سایر
امرا اگر او که دشمنی مفتان طوایف افسانند او را نگاه داشتند فی القوم همان خدمتی رخصت الکاه داده و او خود را

از جمله خبر و بیان جان بشمار و اما باطنی بجهت نصب نسیب امر از لیاقتش که در سر حد بود و غنا و است و زبده
سودای استقلال استبداد و در سودای ظاهر و غایب که در قلمرو قدیم
ارومنی و اسلام و اندلس یافته قابل تمیز نیست و اما در اندلس و بنده و امصار که از شرف خاندان میانت مل
و محاکمات اعلیٰ و عیال توان نمودند مستلزم رخصت جایون باشد چنانچه بوداری و در محل مناسب ترتیب نماید
اعلیٰ نظر بر ظاهر حال او انداخته و خدمت دادند و در مدتی فرسخ بلده امر می که در اعلیٰ و انکار است در بالای
کوهر شریف طرح انداخته در میان اگر او چنین نه گویند که در قرون با ضمیمه قبل از ظهور اسلام در جان محل قلعه بود
که بقعه و عدم اشتغال و در شرف بود و افغان حاکم تبریز که از اهل از نفاق آلود و او خبر داری بود و همیشه آثار عصیان
و طغیان از نامیه احوالش مشاهده می نمود و بخدمت اشرف عرض کرد که امیر خان بای از جاوه اخلاص بیرون نهاد
هوای عصیان و طغیان در سر دارد و در بی نهایت قلعه بلند اساس طرح انداخته که روزی که در کار آید و قلعه
ساختن او مصلحت دولت در دوزخ و خون نیست حکم اشرف بنیاد پوست که چون او بیکلر بیکلر است
و نیک به مساحات آن سرحد و در حد و اتمام اوست هرگاه صلاح دولت ظاهر شود و باشد از طلب خود کس نخواست
امیر خان از قلعه ساختن منع نماید پس بود و افغان حسب الامر اعلیٰ کس نزد او فرستاد و اعلام کرد که او دعوی خانک
و غلامی حضرت شاه عالم پناه نیاید و در سلک امر اعلام شاهی مسلک گشته تربیت کرده و اخفیت است هر چند
اعلیٰ او در دعوی اخلاص و غلامی مصدق داشته محل اعتماد است اما از قلعه ساختن او را مخیر بگویند که شود
اگر سبب قلعه ساختن او بچشم حضرت و آسبید و میسر است هرگاه رومیان بدین ولایت آیند ازین قلعه تا قلعه
تبریز داری و این معلوم است که چه قدر مسافت بوده و باشد هرگاه او را عاود شده پیش آمد با غلامان درگاه
که بمحاکمات سرحد امور می بگویند و در این حادثه اعلیٰ جایز تو انیم داشت جمع نهاد و در جان حصار قبیله
او را می گنجند روزی محاکمات خود و قبیله برادر و دست تواند نمودن کافی است اولی آنست که زبان بدگویان
بر خود در از کرده ترک قلعه ساختن نماید و در خدمت اشرف خود را تمت ندو و عصیان کند و این نصیحت را
که متضمن مصلحت دولت اوست قبول کند و فی الواقع نصیحت مشتاقانه بود و در آنکه بجهت آن قلعه مال حال و نگاه
و وبال کشید القصد امیر خان اصلا گوش بدین سخنان نکرده و ملازم بر بود و افغان را تحریک او اگر در از دست قبل
نکردند و او قلعه در کمال استحکام ترتیب داده و از دوقه ویرانی بقعه کشیده از او رمی با تفنگ کند و در روز
فدا حکام قلعه و اسباب قلعه داری گوشید فی الحقیقه حمت خود و اسباب و بار سر انجام میداد و بی درستی

دو تنی بودند که قدم نهادند از جلای خان لعلی که بر دستش حیدر که با حضرت علی بی بود و از بیم عساکر اقبال شاهی
در صورت و مسکن قدیم مجال اقامتشان نموده بی سرو سامان میگذشتند و در وقت بیست نفر از خویشان خود را و بنا به
امیر خلایق و در آن قلعه جا و آسایش و مجلس خود گردانیده رعایت نمود و با کجلیه و ردیاب و بازی کسان خود را با غرض
اخلاص خدمت اشرف فرستاده اظهار قد و سب و کجتمی میکرد و در وقتی که از اصغیان جماعت جلای را در و میفرستاد
و بر بود و آفتان حاکم تبریز را سر کرده عساکر منصوره مذکور فرستاده بودند امیر خان این خبر استماع نمود و بارگاه
دولت ظاهره اعلام کرد که میانه سپهر بود آفتان غبار تقاضای ارتفاع یافته و رفاقت من با او دشوار است لهذا
منشور استالت باسم او و قلم آمد چون بمقربان بارگاه غرض جلای نوشته بودی که رفاقت من با شکری
که بر بود آفتان سر کرده آن باشد متعذر است و سخنان غرض او در بارگاه من محروم میدارد و بلا خطه حاضر
او بر بود آفتان را بطرف کرده حسن خان را که از امرای عراق و مرد عموار خوش سلوک بغرض است تعیین فرمودیم
مع بد آنرا داشته باشد رفاقت حسن همان نماید و اگر بجهت موانع ضروری خود نتواند رفت یکی از بزرگان قایم
خود را باد و سید سید نور محمد نماید که بجهتی او نسبت بدین دولت بر امر او حکام اگر اذکار داشته محل فرستاد
نمایند مشارالیه با ایتمه عنایت و التفات و مدارا و موااساة که از جانب اشرف بطور سید و رعایای لغیان
امر را نمود و بالجهل چون حسن خان امر بقدر لباس مجید پادشاه جلای ملحق گشته از مرافه روانه اروم میباشند
امیر خان را اخبار نموند که حسب فرمان قضا جریان اگر خود رفاقت نماید کار سازی کرده آموده همراهی باشد
یا از بزرگان و قایمان با جمعی که صاحب وقوف معاملات کردستان بوده شایستگی مشاهده و محاوره داشته
باشد همراه نمایند که چرخ بوده باشند امیر خان و وراس اسب بر تخفیه بجهت حسن خان و محمد پادشاه ارسل داشت
و پیغام داد که آن من نزد ایشان بچند وجه متعذر است خلاصه آنها آنکه جماعت جلای مردم خود را بی امان
اعتدال اند و اعتماد را نمیشایند و هر چند امرای عظام قریب باش رفیق اند اما حوصله آن نیست که با شکری که
هفت هشت هزار جلای باشند همراهی نمایم ایشان از هر راه که صلاح دانند توجع نمایند که من جمعی با متعذر
خواهم فرستاد و امر این نافرمانی و سرکشی را در بدایت سفر نپسندیدند و بخود قرار دادند که بر حوالی قلعه او که برست
راه واقع شده نزول نموده او را بر طریق باشد رام سازند چه هرگاه امیر خان با منسوبان در گاه شایع بین باشد
بر اهر رود از دیگران چه توقع توان داشت و چه هم از پیش توان برد فرستاد و ای او را کسب کرد و سخنان
امیر دوستانه میخام نمودند و اعلام کردند که چون عبور از آنجا واقع میشود همان پذیر باشند که کیش بجواز

خواجه میر محمد و دروازه کاشی نمود و بدینجه صلاح او باشد علی بنایم امیر خان جلایان حکایت گفتند که در وقت
و هر کسی اصرار نمود و ندی که مقتدر لشکر بکوالی قلعه او رسید اگر او دست محکم و مسلح و در برابر او ایستاد
از مردم جلای که در پیش بودند غار محاربه نمودند و بین الجانبین دست بازی واقع شده و دو نفر از جلایان
تقبل رسیدند و چند کس در میان رخم و انداختند چون این خبر بجن خان امیر رسید کسی ستاده پیش رفتند باز
گردانیده از جنگ جدال منع کردند و نیم فرسخی قلعه رسید و در محل مناسب نزول نمودند اگر او بعد از رسیدن
امرا خود را بقلعه کشیده بواب قلعه میزد و ساخت و توبه گفت که بمسکرا امرا می انداختند حسن خان مرتضی که
کس نزد او فرستاده از سبب آن حرکت پرسید عذری چند گفته بواب دشمنانی اسد و ساخت اگر آن
فوج از قلعه بیرون آمده بهر کس از جلای و قزلباش که بکشت آوردن آذوقه و با محتاج بود وضع تر و می نمود
دو چار شده قتل و غارت می نمودند این صورت تکرار یافته رفته رفته بین الجانبین جنگ جدال قائم شد و محمد
پاشا نیز بکشت آنکه چند نفر جلای در دست اگر او تقبل رسید بود در مقام عناد و انتقام و او در وقت جلایان
تبعید محاربه جوق جوق تلپای قلعه می رفتند و از اطراف اگر او بدافع پیش که جمعی زخمی و کشته می شدند
از رفیق و مدارا کشته مخالفت و عقیان و سمت ظهور یافت جماعتی از جلایان که از کشتن که حیدر سکا از جلایان
خایف و هراسان شده بودند خصوصاً محمد پیک برادر طویل و اتباع او دفعه دفعه می کردند ان شده و قلعه
تا سید چهار صد نفر از ایشان ملازم امیر خان اختیار نمودند و مشارالیه از کثرت ایشان اندیشیده بر سر
با جمعی در قلعه داشتند و تهم را بقلعه های دیگر فرستاد و رعایت ایشان می نمود و این معنی نیز علاوه که در وقت محمد پاشا
نابود شده بین الجانبین نیز آن خصوصیت اشتغال پذیرفت و محمد پاشا بر طبق فرمان قضا جریان که نمود و در باب
کل اگر او صد و زیافته بود عمل نموده الکاء او رمی را تصوف نمود و حسن خان بالضرورة در منزل توقف نمود
حقیقت خال با ستاد کان پایه سر را علی عرض کرد و در هنگامی که حضرت علی از دارالارشاد و دلیل عالم
زیارت سلطان المحققین عارف ربانی شیخ راه کیلانی این اخبار رسید رای عالم آرای که روشنی بخش
عالم اعجاز است بران قرار گرفت که جناب اعتماد الدوله حاتم پیک وزیر ارکدای عقیده کثایش مفتاح ابواب
دانش و ضمیر میرش نور افزای دیده بخش است بجانب او رمی فرستند که بدیده بصیرت آنرا بر احوال آن
انداخته اگر دفع فساد امیر خانی و تسخیر قلعه او به دولت میسر باشد آتش طغیان او را باب سپه و تادیب منطفی
گرداند و الکای او را در میان جلای قسمت نماید که در انجام اقامت نموده همت بر قلع و قمع سایر طغیان

اگر او معروف و خارند و اگر صلاح دولت و زافزون دادن بود و باشد امیر خانز استمال شتت شاهی گردانیده و لولار
برده و خجالت پروان آورد و خلط او را از وقوع با موری که بی اختیار واقع شده و طمان و در چون با نیز نزدیک
جامه جلای در از پای قطعه امیر خان کو جانیده و در الکاکه مصلحت داند بدستور سال گذشته قشلاق و در و نیز توان
ز رتبه از خانه سموره همراه او فرستادند که بعد خرج حاجت جلای قسمت نمایند و جناب امیر خان عطاء الله
از اردبیل بجانب تبریز کرده امام علی بن حاکم لاری را سر کرده و فوجی از عساکر سموره بسلام فرستادند که تا رسیدن
موکب مایون از آن هر چند خبر دارند باشند و خود بنفس نفیس متوجه دیار قطب العارفین شیخ زاهد کیلانی بنیدند
خان پیکر یکی شروان حسب الاستعداد و خصلت آمدن به پدیه سرور علی یافته و بار بار شاد و اردبیل آمده و معادست
لایزمت مشرف گشت و در رکاب قطب انساب با ستارفته چند روز در سیر و شکار قزل آغاج همراه بود و از آنجا خورشید
بشروان رفت و هر دو اقلان حاکم تبریز را امر فرمودند که به رافقت اعتماد الله و له و الله انصوب کرد و با قصد نفوذ تنگیان
تبریز و با فتنی خراسانی و اصفهانی تبریز را که دید و مسود و اوراق نیز حسب الامر علی به رافقت جناب صفی مامور گردید
حسن خان و امر احکایت آمدن اعتماد الله و له شنید و در الکای او رمی رحل اقامت انداختند و حضرت علی بعد از آن
حضرت قطب العارفین و سیر و شکار قزل آغاج بجانب دارالسلطنه تبریز آمده اند و آنجا راه علی در می بجانب باغ
در حرکت آمده قشلاق مایون و از آنجا قزاقانست که بخیلی نزد تر برنگزاشته اگر اعتماد الله و له دابد و کوکب احتیاج فتنه
باور می رفته باو ملحق گرد و اکنون خامه سخن برد از مسود و اوراق تجربه قضایانی که با جناب دستور اعظم رفیق بود و شکر است
که خصوصیات آن سفر را که برای العین مشاهده نموده از اطالالت و اطناب اجتناب نموده و مشر و محاور رشته تحریر
گشت و الله المستعان و ذکر رفتن اعتماد الله و له حاتم یک بر سر او رمی سوار ایام محاصره قلعه مدام چون جناب عطاء الله
آسمت منات از حضرت مشرف دستور می یافته اند از مدخل تبریز آمده تا در روز و در طبعه تبریز با آن و سرانجام قزاقان
سیر و اختیارات خلق پر بود اقلان حاکم تبریز در خورد و یک این توپچی باشی و توپچیان و تفکیکان که به رافقت او
مأمور بودند و الله متعجب گشتند و در هزار نفر از جلایان که بسر کردی قزاقان و آنجا جلدن هر یک تا تحت قراجه را
در فتنه باز گشته تبریز بر آید بودند همراه شدند و در راه خان امیر و له غازی یک کرد که حاکم سلامت بود و او را
و که کو زینت لایق توأم او که حاکم از آن سو پای بود و ملحق گشته تا به پنج روز سه شنبه بیست و هشتم شهر شعبان
و داخل اود می شدند و در و یکری پای قلعه رفته حسن خان و محمد پاشا و امیر اعظام رفیع الشان که در حوالی قلعه زول
و داشتند باستقبال مبادرت نموده با یکدیگر ملاقات کردند و جهت نزول مکان مناسب که از یورت امر اقلعه

نزدیکتر بود اختیار فرموده و آمد نزد دیگر یکی از ملازمان با اتفاق ملک اقامه طسوجی که بامیر خان طریقه اشنائی داشت
نزد او فرستاد و بعد از نصایح مشتاقانه خیر خواها و تکلیف کرد و مذکور حکم قلعه با یکدیگر ملاقات کرده بانی الصیبر و الطلاع
با چند تنی که مقتضای خیر اندیشی بوده باشند عمل فرموده و حاضر رسید و او را آرام بخشید زیرا که غرض از فرستادن مقام
الدوله که در باب قلم و سرور و تهنیت صلاح اندیش است خبر رفع ناو و دشت و نزاع نیست و امیر خان قبول انجمن نمود
از قلعه باین آمد و جناب دستور اعظم نیز با چندی از ملازمان بجوالی قلعه رفته بلا ملاقات نمود و در قلعه با یکدیگر نشستند
و در باب سخنان بسیار آمد و در امیر خان ظاهر اظهار اخلاص و غلامی حضرت علی شاهی ملل الهی کرده چنان
که الله و محمد پاشا و جلالیان توهم نمود و نتوانستیم ایشان ملاقات کرد و در تقدیر و ثوق و اعتماد بر حمایت و محافظت
حسن خان در ششم تا چار بدین چار دیوار محض نمود و محمد پاشا شخص مرا بهانه ساخته مرا بمخالفت حضرت شاه جهان
و طبع در الکاهن نمود اکنون مجلس آنست که خدام عالی مقام متکفل بخدمت تقصیرات من در خدمت ایشان شوند و اگر صلاح
در آمدن بایه سریرا علی باشد می ایتم و اگر درین رستان بر ازیں تکلیف معاف دارند یکی از پسران خود را با پیشکش در
مراقت عالی میفرستم و در ایام بهار که دیات نصرت آیات بیلای آید بدرگاه عالم پناه می فرستم و جناب اعتماد الله
متکفل محاسن او شده قرار دادند که جماعت جلای را از اینجا کوچانند و بهمان دستور آنو لایت را بر سر و مسلم دارند و
درین وقت تکلیف آمدن بویایه سریرا علی نمود و بهرستان و پسر و پیشکش اکتفا نمایند مشروط بر آنکه چون خیر عیال
و قلعه بندی او باطلت و جوانب رفته بطلا خط و دشت بیرون آید و باخیل و خشم بامراقرن باش ملاقات نماید و او را
مراقت نمود و لایت که رستان انشار یا بدو قبول انجمنی نموده قرار داد که روز دیگر همان اعتماد الدوله باشد
و بعد از آن اعتماد الدوله و له از قریب باش قلعه رفته روز دیگر همان او باشند و بامرا عظام آمیزش نمود و از جانب
بلو از مرسوم عادت پروازند و او پسر را با پیشکش رفیق اعتماد الدوله نماید که بایه سریرا علی برزند بعد از گفتگو می نشست
از یکدیگر جدا شده هر کدام بمنزل خود معادوت نمودند و روز دیگر جناب اعتماد الدوله حساب ضیافت بزرگان
ترتیب داد و مجلس عالی را رسته امرا عظام قریب باش را طلب داشت و چون امیر خان از محبت محمد پاشا و جلال
جلالی تماشایی بنمود ایشان را طلب نداشت و منتظر آمدن او بود چون اثری ظاهر نشد دیگر باره اقامه طسوجی
بطلب او فرستادند از اطوار او چنین معلوم شد که آنچه در روز پیش میگفت محض جابلوسی و خیل اندوزی بود
با پیشش را از آن خبری نیست و امروز خلافت آنها بطور می آورد و مجله بعد از قیل و قال به این حدیث گفت که حاجتم
اگر او میگوید که مرا اعتمادی بامراقرن باش و جلالی نیست و اگر بامرا مقام عند دربار و الدوله که میگوید

و داخل ملکست چرمی باید مانع لشکر من شده اند مجمل کریبان خود را بدست شما میدهم اگر بوستان یکی از پسران و شکستی
مینایند خدمت میکنم و هرگاه خواهم بار او خود بدرگاه علی بیایم والا درین حصار خزید و خر قلعہ داری چاره ندارم
مجله خشت باطن خود را با هر ساخته بمشانت و استحکام قلعہ نمود و کشته سلوک طریق عناد و استکبار اختیار نموده جواب
سبح و ستاد و جناب اعتماد الدوله و امراء عظام در محرم امیر خان شوره نموده اینقدر سامحه در محاطه او جایز و شستن
اسلام مناسب دولت قاهره ندیند چه با وجود انتشار مخالفت در قلعہ بندی او و آمدن جناب مستوری که وزیر عظم
و معتقد علیه دولت ابد قرین شاهیست و بی نیل مقصود بازگشتن منیع مناسبت عظیم بود از انجانب نیز خاطر ما بر محاصره
قلعه گیری قرار گرفت و حقیقت حال بپایه سریر علی شاهی عرض نموده شروع در محاصره و سرانجام قلعہ گیری کردند قلعہ
نذکور بر بالای کوه بلندی بر سنگ یکپارچه طولانی کم عرض واقع شده که سطح آن کاه و دیالت در طرف جنوبی و شمالی
دره عمیقی است که از زیر آن بیالایخ و بریان خیال توان رفت و از غایت ارتفاع احتیاج بجهار نداشته و حصار
نکرده از دو طرف دیگر که عرض قلعہ است و حصار کرده اند هر طرفی تخمینا یکصد ذرع باشد طرف شرقی آن بر بلند است
و بحال اتصال دارد و حصار می که مضبوط ساخته اند یک دوازده دار و دو غربی آنکه بر زمین نزدیکتر است و حصار دارد
و در جانب جنوبی حصار پائین در دوازده ساخته از انجا تا پائین راهیست در میان سنگ در غایت تنگی که عبور کرد
از انجا دشوار است مجله سیم پیش بر بلند بخرد و طرف شرقی و غربی میسر نیست و در جانب شرقی آن چون از باجهار
تا یک تیر پرتاب سنگ و بعد از آن خاکست و بلا حظه آنکه در خاک جرمیتوان نشد یکصد قدم تخمینا بلکه بیشتر و دورتر از
در دوازده در کنار دره برج عظیم در کمال ارتفاع ترتیب داده اند فی الحقیقه انهم قلعہ است که باصل متصل شده و مخفی
بر آن کاشته اند که تا آن برج بدست در نیاید محالست که سیدیه بای قلعہ توان بر و آب قلعہ از حوضی است
که آب باریان بر میشود اما در آن دره در جانب شمالی در جنب دیوار قلعہ چشمه آب قلیلی است امیر خان در زیر انچه
حوضی مفت ذرع طول و چهار ذرع عرض و دو ذرع و نیم عمق ساخته که از اول شب تا صبح بر میشود و در طرف
شرب خواص اهل قلعہ میشود و بر روی حوض کنبدی با یک و آجر زده پشت آنرا باز زمین هموار کرده اند که از پیر
ظاهر میشود و آنرا سولق مینامند و بکمت محافظت آن حوضخانه برخی در جنب دیوار قلعہ ساخته راه روی بکمت
آب بردن که بکمت پایه بالا میرود و ترتیب داده اند و راه آن بر مردم پیرونی مخصوصست و فی الحقیقه آن برج قلعہ
که در خارج قلعہ واقع شده باصل قلعہ اتصال دارد و در جانب و جنوبی نیز پنج دانی در جنب قلعہ ترتیب داده
که در بوستان پنج و برون بر میسازند و حوضی در زیر آب آن ساخته اند که هر چه در بوستان از پنج و برون آب است

خوض جمع بشود و در وقت غلبت آب بکار آید و این یکبار از این قلعچه کرده اند و تفنگ انداز کرده اند کمال استحکام داده
بجوزقی و قاریق نیز می نامند و راه آن نیز بطریق راه سولق بر مردم برونی مخفیست مجلا قلعچه همگوشه مثل برج قلع است
یکی اصل و یکی قلعچه پایین و یکی سولق و یکی جوزقی و یکی برج بزرگ قلعچه که مذکور شد هر پنج در کمال استحکام که یک نیز کام
او هم را عبور و مرور به خیال را مرد و بر آن محال میاید انقضه جناب اعتماد الدوله بود و حقل و دانش تکیه بر قبال حالت
کرده و کند همت بر نگه نشین آن قلعچه انداخته بدین امور قلعچه کیری مشغول گشت درین اثنا موازی با نصب قلعچه تفنگچی
مانند آن نیز از جانب اردوی محلی با اتفاق سوغلی یک جنگی بکوک سیدند و کجیلینان جاگم کرمان نیز که در تبریز بود
با قشون و لشکر آراسته کرمان بکوک نامزد شد حسن خان با بعضی از امر که بر فاقه او آمده بودند و تفنگچیان اصفهان
بجانب شرقی رفتند و جانب غربی را که بطرف قلعچه پایش است به پر بود قحان و امرای رفیق او و تفنگچیان خراسان
و باقی قرار گرفت و تفنگچیان تبریز را با امر او سلطان جنگی و میر خلیل سلطان سیل بهر جانب خوبی برابر قلعچه نوین
زیستاد و محافظت قلعچه پایش بعد کجیلینان نمودند و تفنگچیان از اندرانی را با سوغلی یک و قورچان جنگی
بجانب شمال که برابر سولق است فرستادند و بر خوردار یک انیس را مقرر داشتند که دو توب بزرگ و یک توب نیز
دهد و قبان سلطان پیکلی بخدمت تو بخانه و سرکاری توب تعیین فرمودند و محاله الوقت توب کو جلی که در قلعچه
کو کر بلیق بود کشتی از دریای سلاسل آورده در سیدیه حسن خان در برابر برج نصب نمودند و محمد پاشا را و خلل انحال نصف
قلب و پاری می لاری کشته خود از خدمات معاف بود و اما جمعی از جلایان بکوک هر طرف تعیین نموده و مسلح بجهار
تومان تبریزی که بجهت مدخرج جلایان آورده بودند در میان انجماعت فرخوز حال قیمت نمودند جهت هر کس
قتلای در آنجا و تعیین یافتند و عا که منصوره طرح قشلاق انداخته خیام اقامت نصب نمودند و هر یک بر کار
خود رفتند امیر خان چون از انحال خبر یافت در شبکه اضطراب افتاد و کمر را گران بخدمت اعتماد الدوله کشید
اطهار ملائمت پیش از پیش نموده خواست که بطلایف الحیل شرا انجماعت را از خود دور کند چون مکرر کرد
خدیعت او را هر شده بود و سخنان روی اندود او بموقع قبول راه نیافت لاجرم در مدافعه و قلعچه و در
کوشیدن گرفت و چند نفر از میرزاهای برادر دست نمودند از قلعچه انداخته شاهی سیون شدند و هر کس قلعچه
می آمد تقریر میکرد که مردم قلعچه از غلبت آب در غدا باند زیرا که در وقت آن خوض کم شده و آنچه مانده
عفونت بهر ساینده از آن بجهار بایان میدهند و در آب اهل قلعچه آب سولق است که طرف طرف نموده
قلعه قیمت میمانند و چون سولق در خارج قلعچه است و نصب بزرگ آن میتوان بر دوهرگاه سولق است که بزرگ است

[illegible]

و قلعه کلوه تفنگ می باید و از یکت مدوی بخاریان بیکر سید غازی از دست انکار و کار اندوخت ماند باز
کردیدند و جوانان و لیر و مردم کار آمدنی از حسن خان و امرا و دین یورش منقطع شد و بسیاری از خردا شدند
و حسن خان از آن جلالت با طاعت بخت ندره و پریشان حال گردید و چون اموی و قلع خود و جناب عتقاد و لاله
خاطر او را تسلی داده و در عالم سپاهیکری تخمیر قلعه بی اینها نمیشود و درین اثنا و سنا و جوی که سر خمیده را بیدار است
رخم تفنگ خود را مقبول شد و سایر جاها جوانان بی سر خمیده نمیشوند که قلع را هم طرفی از آنجا و طرفی از آنجا
که نقب پیش میرفت سوراخی یا لاکر و علامتی نصب میکردند که معلوم شود که یکی از سینه بکلوه از قلع میرونی
خبردار شده و از قضای الهی درین دوسه ماه درستان نیز از آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
چون مای در شبکه اضطراب افتاده و لمیدن آغاز نموده و نیم شب در نقب بخت التفنگی آن باندندالی و
سفر قلی یک و در جیان کلکی که سر کار و نگهبان نقب بودند جنگی و محاصره جنگهای عظیم کردند و هیچ ششی از
از محاصره بود که انداختند و فرصت کار بجا جوانان پیدا نداشتند و در دوزخ سده که در صفای و شوال و دوزخ
باشد بدین وتیره زود و خود و همیشه در دوسه مرتبه از عورات و اطفال قریب هزار نفر از قلعه برون کردند و
بکفایت العطش نمان خود را بجوی آب رسانید و اکثر دوسه روز گذشته بود که آب نخورده بودند و آب پیر خا
و یکی بقل قلع بخت بر محاکمت سولای که داشته خدای و در میکوشیدند کار نقب بدو سه آتشید و راه تخریب
بر دو نیش جناب عتقاد و لاله و در انجا طر و سید که از روی زمین میباید بالای سولای برده کنند سولای با سورا
نمایند و توب بزرگ ریخته شده بود که بخت و پنج من سنگی انداخت بر دیوار و در بان پایه راهرو آب
بهت از آفر و دارند که وی آن کشود و کشید و مردم قلعه سولای اندوختند و نمانند نمود و نقب بران در زیر
زمین بپستور در کار باشند تو بچیان حسب الفرمود و عمل نموده و امر با زکی و مقدم و صوفی مقرر شد که دست
از سینه ها نخورد و بر داشته بر سر سولای میباید از حسن خان نیز مقرر شد که قایمان و طائران خود را در سینه خود
گذاشته سر کاری امر مذکور نموده باشند و پیروان آنها نیز مقرر شد که از طرف سینه خود یک سینه بر سر سولای آورد
و امر اعظام حسب الفرمود عمل نمودند چون محل اقامت جناب ستوری تا تو بچانه و سینه ها مذکور را دور
بود و همه روز آمد و رفت و شوار می نمود و از غایت اجتناعی که در تخمیر قلعه سولای و داشته تو بچانه گذاشته
در سینه و تو بچانه بزرگ و همه روز از صبح تا شام با خاقان توب و محاکمت سینه ها قیام نمودند و شب نیز
خدمتی بهر یک از امر ارجح میشد و ملاحظه آن میکردند و اگر تقصیری شده بود صاحب این سینه را عاقبتی

مینمودند و اهل قلعه اهتمام امر را در تیر سولی که حیات مردم قلعه بود باین متنبه میسازید که در شب یکدست
جوانان جلاد را در محل و مسلح بیرون آمدند و در سرتیغ جنگ غایب نمادند و داد و دلاوری میدادند و از این طرف مشغول
شدند و در روشنائی مشاغل تفنگچیان بنا خیز کردند و هر شب جمعی از طرفین مقتول و زخمی میشدند
در که کوه معاند بود و مشرف بر بام سولی اگر او از زیر آن مغاره نقبی میزدند که بآن مغاره آمده از آنجا با غازیان
که سید بر سولی می آوردند محاربه نموده مانع شوند بعد از اطلاع قرار یافت که پیش از آنکه اگر او مغاره را تصرف
شوند سی جمل نفر از غازیان قریب باش و تفنگچیان خود را بمغاره رسانیده از آنجا محاطت نمایند سی نفر از یک
جوانان سر کشته از ملازمان امر او تفنگچیان متقبل انچه مدت شدند روز و شب هر دانه و این سی جوان
دلی و مردانه از دهنه سببه تا مغاره از برابر قلعه دویدند خود را بمغاره انداختند مردم قلعه تفنگ بسیار انداختند
زیاده از یک کس در آن دویدن ضایع نشد اما چون شب شد امرای عظام تا نصف شب بر سر پشتهای خود
محاطت مینمودند و بعد از نصف شب جماعه اگر او در جوق بیرون آمد یک جوق از طرف بالا آمده با اهل سببه
جنگ در پیوستند و آنمردم را بنحو مشغول ساختند و جوق دیگر از راهی که در زیر مغاره ساخته بودند بر مغاره
هجوم آوردند و با اهل محاربه مینمودند مردم مغاره تا کلوله تفنگ و تیر داشتند با اگر او جنگ کردند و مجال دخول
بدیشان ندادند و بعد از آنکه یراق ایشان آخر شد تا ده نفر ایشان ضایع شده نزدیک بآن رسیدند و در که کوه
داخل مغاره شوند لا علاج شده پست نفر دیگر دست چپشیر بازید خود را از مغاره بمیانند و اگر او انداختند که
جنگکنان بیرون رفته در اجل هر کدام که تاخیری باشد خود را بسلامت بیسپارسانند و پشت نفر از آنجا رفت
زخمی شده بیرون آمدند و پشت نفر کشته شده و نفری که یکی تفنگی اصفهائی و یک نفر بازکی بود زخمی گردیدند
بروند امیر خان از مردانکی ایشان تعجب نموده راضی بقتل ایشان نشد چندگاه معالجه نموده بعد از آنکه صحت یافت
بیرون فرستاد و قریب بصبح این قضیه ظاهر گشته اجاد قتیلا را که بر در مغاره افتاده بودند دیدند و در اجل
تمام مجال غازیان راه یافت و جناب اعتماد الدوله نهایت متاثر گشته با امراء مقدم و بازکی و صوفی و عتقا
آغاز نموده تمهیدات فرمودند اما در عالم سپاهیکری و رفع شتمات اعدا اغراض عین از آن قضیه نموده زیاده
از همه روز و کار خود اهتمام میکردند چهل نفر از غازیان استاجلو از ملازمان حسن خان از غیرت مردانکی
متعهد نگاه داشتن مغاره شده بداد و در رفتن کردند جناب اعتماد الدوله در آنجا آن متروک و از قضیه شب
که کشته اندیشه ناک بودند حسن خان بمبالغه تمام متقبل شد که خود را امشب با سید کس تا صبح باساحت

داشته به آنکه اگر اوقیام نماید جناب ستوار عظمی و غا و کربا رعنا و دوند و قبان سلطان یکدی و امام علی
اجر و رانیز مقرر داشتند که بافتون خود مشبک را درین خان نموده پاس دارند و حسب الامکان و ده فوج
از طایران تعیین شد که مجموع پنجاه نفر باشد همان لحظه با اسباب یراق ضروری جنگ و خیزه چند روز به تألیف
بالا دیده و خود را بمخاره انداختند اگر ازین دلیری تعجب نموده چون شب شب بازه از شب گذشته بیرون
آمد از همه طرف جنگ در پیوستند و درین شب جنگ عظیم فیما بین بوقوع پوست و حسن خان و امر تفکیک
از بیرون داخل مخاره از اندرون تا طلوع صبح خبر از زامانی کرده جنگ حدال قیام داشتند درین شب که او
با وجود سعی بسیار کاری نداشتند و غایب و غاسر بازگشتند و خانان مردانه و در مخاره را نگاه داشتند و
نفر از اگر که تا صبح از سوتی آب میکشیدند بر خم توب بالیز و تفنگ نابود میشدند تا آنکه امر مسیها را بر سر حوض سوتی
رسانیده سر حوض را سوراخ کردند و از آن سوراخ راه آب میدادند بی بر چشیده بودند و اگر او جاری میشد
از میان عقبه دوم بیرون جنگ کرده اراده داشتند که عقب را بر خیزد و در آب متصرف شوند اما اعظام در نزد هم شریقی
وقت نذر سوراخ سوتی که بسیار بر آنجا ریخته آتش زده گاه دو دو کردند و جماعت کرد که در حوض خانه بود و باب توقف
نیارده از دود خود را بیرون انداخته حوض سوتی را متصرف شدند و راه از اتاده پایه بالا رفته نخست وکل مسدود
و در آن روز غوغای عظیم در پایین قلعه واقع شد و اگر در جنگهای مردانه کردند اما هیچ اثری بر سعی ایشان مترتب نگشت و
سوتی سوزانویای دولت قاهره کشته محاکمت آن در عهد تفکیک از زندانی شده اما هر یک بسببهای قدیم خود
رفتند و جناب اعتمادالدوله نیز از مسیبه منزل خود رفته و مردم قلعه تا پانزده روز باب متعین حوض بزرگ قلعو قلات
کرد و امیر خان و چند نفر از خواص گوالی که در یوزلی بودند و پنج بهم میرسید روز کنشیدند و از غایت تقصیر
در مقام استیصال نشده همچنان در قلعه داری میکوشیدند اما آب از بندگان خدا باز گرفتند پسندیده و درگاه الهی
نیفتاد و هر چند آن طبقه بر اطل میبشتند اما حضرت باری تعالی که پروردگار کافراهم و اصناف نبی اکرم و نسا و صبیان
و مضامی انقوشم رحم کرده بارانهای عظیم بباریدن گرفت و تا پست روز یکماه باران انقطاع نیافت و چندان آب
در قلعه میرسید که اهل قلعو قلاتش ماه از آب بی نیاز گشتند و سعی و اهتمامی که در عرض سباه و تسخیر سوتی واقع شد
با پنجاه شصت کس از جوانان خوب ضایع شدند و پیاده بود چون دفع تقدیر بسیار می شد و پرازدیشته و در پست
تقدیر بران بسببها مترتب نشد و مردم قلعه خاطر از آب جمع کرده در قلعه داری بیشتر از پیشتر کوشش کردند و چون
در بای قلعه جمیع جلایان بی اعتماد و تنفر کلی روی اکنون مناسب سخن نیست که برخی از احوال جلایان و نجات

کار ایشان و وقایع متنوعه که در او آخرین سال وقوع یافته نگاشته ملک نکته پر دازگشته شرح تنجیر قلع و احوال از
در طی وقایع سال آینده سمت تکریر باد نشانه تعالی ذکر احوال لطایفه جلای و مال کار ایشان سابقا
گذارش یافت که چون مراد پاشا بر جامعه جلای بفرستاده محمد پاشا و رفقای او روی ارادت بالکافراش آمد و در
مالک محروسه شاهی شدند و مراد پاشا در ولایت و تم تحقیق افراد جلای پرداخته در بدست آوردن اتباع الطبقه
بنوعی مبالغه نمود که هر کس یک روز با الطبقه آشنائی کرده بود بدست آورده مسافر ملک نیستی گردانید و عرصه ولایت
روم را از وجود ایشان خالی کرده نام جلای را از روم بر انداخت و بمن سعی و اهتمام مراد پاشا تمام سلطنت ایشان
آن عثمان که از توکل افتاده بود در وراج و رونق تازه یافت و چون ازین محلات فراغت یافته بخدمت پادشاه رسید
از حسن خدمات او راضی گشته آتحان نمود و اما بعضی از اصداد و مقام تنجیر او در آمده آمدن جلای را بمیان گذاشت
از سوی تدبیر او شمرده پادشاه خاطر نشان گردید که آنچه از مراد پاشا واقع شد موافق مصلحت نبود و از تنظیم امور
دولت دور میشود و چنانچه سلطان احمد خان برادر پاشا گفته بود که ای الله سعی بسیار در دفع ارباب عصیان و بغیان
کردی و بنا خوب واقع نشد که دوازده هزار سپاهی چهارم خود را جلای را بشکر دشمن ملحق ساختی و بعد از تسلط و
انهدار مبالغه در بر انداختن الطبقه نمی بایست کرد بلکه عموم الطبقه را نویذ و غنوغ بخشش داده خاطر ایشان را ملین
می بایست ساخت که اگر معدودی از سرداران اعتماد کرده میرفتند اما عموم سپاه که از گشته شدن اطمینان می
یافتند ترک اوطان نمیکردند با جلای اصداد مراد پاشا خصوصا از صبح پاشا که بیکر سکی دیار بکوبد و در آن سرحد
اسباب بلند پروازی سر انجام میداد و از روی وزارت و سرداری داشت در مقام استتالت جلایان در آمد
بامر او سرداران اجتماعت استتالت امهای بر اکنده روانه ساخته بادن روم و ولایت نموده بود و سوای محمد
پاشا و قواسم که نظر بر کردار خود داشتند امید نجات نداشتند سایر قوم بدیده و افون رومیان و فتنه
دل و گرون کردند و چون در روم بخود سری و خود را بی برآمد به تبه کاری معتاد شده بودند و در ولایت قریب
چمن محدثت هایون شاهی بهوای نفس خود عمل نمیتوانستند کرد و از سلوک ناسند محمد پاشا نیز از روی داشتند بر فتن
روم را غلبه شده بودند القه اول کسی که از جلایان ساکن طریق فرار کرد و به عاجدن پیری بود که در الکای
اوشنی قتلای نموده الکای مذکور با و نهمز شده بود با نافه کس بجانب کوی رفت و چون خبر رفتن او بوضع
جناب اعتماد و له با سایر جامعه جلای به کمان شده با محمد پاشا در باب بقیه جلایان مشوره نموده مشاریک گفت که
بیکر محمد که منفذ کس دارد منطقه فرار و فتنه انگیزی هست و از دیگران خاطر جمعست و من کفیل همه ایشان میشود

اعتماد الدوله حقیقت بخد مت شرف عرض نمود و حضرت اعلیٰ فی فرستاده گنج محمد را بشفقتهای بادشاهانه نوید و لوده بارود
طلب داشتند و حکم عالی باهم جماعه جلای انبیاذ پوست مضمون ایشان آنکه مردم غریب اند و باین ولایت آید و همانا شدند
و این ولایت توقف دارند اما در لوازم همان داری تقصیر نداریم و هرگاه میل رفتن داشته باشند مانعی نیست اگر چه محارز
آن در باروت است و رفتن با جازت با آنهم مقید نیستیم هرگاه اراده رفتن دارند از جانب ما مخص از جلایه فلان
رفته عارفان بخود پسندند که مبادا اهل عالم را بخاطر رسد که از طایفه ذکباش خوفناک شده و رفتند و موجب بدی
ناکرد که از راه عالم همان درند بقتوت جایز نیست بعد از ورود این مشور سعاد و جناب اعتماد الدوله مجمعی خسته
جمع سرداران جلای با طلب فرموده مضمون این عنایت نامیده می را خاطر نشان ایشان کردند و قرار دادند که کرم
میل رفتن داشته باشند بد قدر گرفته علانیه روانه شوند و مجموع آن طبقه از رفتن با نموده متفق اللفظ گفتند که باین
آمد ایم غریق بفرغم و احسان شاه عالم پناه شده بفرغت روزگار میکنند و سبب رفتن چیست جمعی بید و آنان که این
عمل کردند ماثله اعمال ایشانیم اگر چه این منقوله حکایات بسیار گفته شده لایزال و متفاوت بر دیده ایشان کشیده
شده بود و اندیشه فرار در خاطر صغاریه قرار گرفته محمد پاشا که چاری لویو مانیوئا اشتداد می یافت بر ایشان خاطر
و بد مزاج شده بود و با تلبقه بد مزاجی آغاز نهاد و تهدیدات میداد و در این اوقات چند نفر از بلوک بشتیان و دونه
با هم اتفاق نموده از راه سماس و الیاق بجانب دیار بکر بخدمت نضوح پاشا رفتند و اینجاست ملاحظه حق نمکخوردگی
کرده حضرت عالی و جهانی با جدی از رعایا نمیرسانیدند و بعد از رفتن ایشان محمد پاشا از پای قلعه کوچ کرده بهانه
جلالت خوردن ببلیده او بر می رفت که چند روز در شهر بمعالجه خود مشغول باشد اما سخن طباعل نیکرد و برای خود
عمل می نمود و از ضعف و ناتوانی قوت ضبط و ربط و تیر و دندان داشت و جمعی که از وانه رده بودند مثل حسین بیک از وانه
محمد و مال اعلی و قرا باش بلوک باشی و غیر ذلک را جناب اعتماد الدوله استمال ساخته سمیت ملازمت و نوکری خاصه
موسوم ساخته و پایی قلعه نگاهداشته میراق و خرجی عنایت فرمودند چند روز که پاشا در شهر بود و موازی یکبار نفر
از ملازمان خاصه او از راه مذکور رفتند و روز از رفتن ایشان گذشته بود که ابراهیم آقا وکیل پاشا که محل اعتماد او بود
با هفتشتصد کس اراده رفتن نمودند و طویله خاصه پاشا را صاحبی کرده از راه سماس روانه شدند پاشا از رفتن
ایشان خبر یافته با دوست سید کس از ملازمان اعتمادی که از وانه می شدند سوار شده اراده تعاقب ایشان نمود و
چون بدیشان رسید ایشان استاده اما دهنده و قاتل گشتند و کس نیز پاشا فرستادند که من نک تو خوردیم
محاربه ترا کردیم و میخاریم اولی آنست که باز گردی و الا بالضرره بکرب قتال می بر داریم چون پاشا از دست
مست

بارگشت اما از پنجاهت و در راه بی اندامی بسیار قصد دریافت و اسب و شتر و اموال بی نهایت از قریب و دوردست
درین کبابی قلعوی آمدند که گرفته رفتند چون خبر رفتن ایشان و بیرون سپاه پاشای قلعہ رسید خراب و زیر آسمان
اسب خوب بخت پاشا فرستاده و بلانده نمودند که یکدیگر بودند و در شهر مصلحت نیست مباد از این جلالیان و ملازمان او در
رسد لایق اگر کوچ کرده پاشای قلعہ آید و شادمانی چند روز از نوروز گذشته پاشای قلعہ که ضعف جگر و درد معده داشت
از اسپر تا مسموده بمعالجات ترکانه عمل می نمود و در معالجات دنیا بی نهایت حریص بود و در اوقات بخود می انداخت
مرض بود و سستی یافته و راه آخر راه صغریوت شده و بعد از فوت او تفرقی در میان بقید انجاعت با وی داده و کس
بطرفی رفت یک و بعد از بلوک با ششیان ملازمان او و ولایت کجی مد کس کاوش درین ولایت می نمودند چون واری
قواب کا میاب اشرف جمیع اموال و اسباب او را از اسب و شتر و خیمه و دیبا و غیره جمع نمودند و نقد اشرفی
که تخمین هفتش هزار تومان میشد بفرستید و محتاج فرمودند و بعضی از مردم محرم پاشا بلا دست خاصه شریفه اختصاص
یافتند و خواه مردم فراسید و خواه کجی محمد و غیره و کس زیاد و باز یافتند و درین ولایت می ماندند و درین سال لایق
شاه نظر سلطان توکل که مالک جام بوده و در درجه مجا فلت قلعہ قیام داشت بر تبه لیاقت و خانی رسید و حکومت
عشقه مقدس معلی بدو مفوض گشت و خواجکمال الدین حسین بهمنیانی وزیر مشهور شد و ذکر توفیات از اعیان
شاهی در علی سردقاب کشته شد و اول عمره علی شاهی علیا جانبیم سلطان یکم صبیح شاه خجست مکان کوه جالان
احمد والی کیلانی بود و اصنافان بکار رحمت الهی پوست و این خجست اثر در یلاق آقانی که همان کجست
و عشیره و حیانیه اش نصیب سلطان یکم و صبیحش که از محمدات مستار سلطنت است رسید و حضرت علی
بسیار خورده قاضی سلطان قاضی سعیده رضویه را که در اردو بود و مقرر داشتند که نقش سلطان آرم هم را بر صفت
مقدس نقل نمایند و مشارالیه بجهت قیام نموده در حرم آن روضه مقدس مدفون ساخت و دیگری میرزای
عالمیان میرزا محمد شفیع است که ششم از احوال او گذشت وی از مشایخ که کن من احوال نیشابور است و غرض آن
نزد و وزیر و کتاب مرتضی قلیخان پیرنگ کسب نویسنده کی نموده ملازمت کاظم قلیخان برادر او اختیار نمود و چون
کاظم قلیخان در سال اول جلوس جایون در فرودین فوت شد و خواجہ مشارالیه منصب وزارت ابراهیم خان کاک
ساکم ساو و یافت چون هنوز کوکب طالعش در حقیض و بل بود خان مشارالیه بعد از شش ماه از حکومت منواعت
اختیار نمود و او در اردو بی سامان و سرگردان میگردید و در اول توشقان نیل سده الف که فرخان بیفر
خراسان و شوش نیشابور را مورد مشارالیه خدمت خان رفته عرض حال نمود و در التماس مراقت و ملازمت

نموده چون پیشاوری بود و خدمت ملاصحت همراهی یافت و در آن سفر تحریر مکتوبات و جواب عریض قیام نموده و در آن
نماز هرگز نرفته و رفته اعتبار یافت و بر شد کار وانی نمود و باخته خدمت کسینا یافت و بالاخره بر تبه وزارت ترقی کرد
روز بروز عزت و اعتبارش می افزود و چون کرار فرما و خان و خدمت اشرف از زبان تبوصیف او گشوده از کلمه دالی
از نظر شنودی کرد و در مجلس جایون نیز راه خدمت پیدا کرد و بعد از قضیه فرما و خان وزارت کل کیلانات منصوب شد
برین پایه دلاله از جنبه می یافت و در آن منصب خدمت پسندیده بجا آورد و قریب منزلت تمام یافت تا آنکه خطاب
عالی میرزای عالیخان برین کشته وزارت ترقی نیز علاوه معات او شد تا در سینه یونیت پیل سینه فک و وزارت
در ترقی و ترقی معات کل ولایت خراسان اضافه مناصب سابق او گشته و ارقام مطامع و عرصه دریافت که در آن منصب
جمع روز او محال و کلامه از آن خراسان منوط برای او بوده قول او را قول اشرف و رضای او را منوط بر رضای اشرف
و خلعت او را که بام او هر کس و خدمت اشرف شهادت طرف طبیعت او بخایش از همه التفات نیانیده بام از خراسان
خصوصاً محراب شان حاکم مشهور مقدس سلوک نامیاریش گرفت و خاطر اشرف ازین حرکات بقصد تفرات یا فله و
طلب و اختتامه در آن زمان اشرف ملاصحت رسیده زیاده التفاتی نیافت تا بسایه نیمه بی التفاتی نیانیده و سلطنت
اصفهان مرخص گشت و پادشاهی او اشتداد یافته و ترقی یافت و در اوایل پیل از مال و ملک جده و منصب دیناها
تا پایدار دل برداشته غریمت مغرور گشت نمود و اصلان چپک و ذی قریوس و میرزا جواد القاسم قوم ابو زریار از دران
و خواجه کمال الدین حسینی اصفهانی وزیر مشهور مقدس شد و دیگری از مشایخ متوفیان بکیم خان استا و حاکم دولت
مشاور الیه از او میاق مانلو استا جلوس است و کیل مرشد قلینان بیکان بود و در سال اول جلوس جایون که در سلطنت
اصفهان بیرون مرشد قلینان تعلق گرفت بکیش خان از اجانب او در خدمت اصفهان شد بعد از قتل مرشد قلینان
چند گاه هرزه کار میکشت بعد از آن مقصدی بعضی محال اصفهان شده و از آن محمول شده مدتی پریشان
حال میکرد و در سال ایت سل سته الف که فتح خراسان شد و مشارالیه بر تبه وزارت مضاف شد و حاکم قلعه
مار و جاق شده و در تعمیر قلعه و ضبط آن سرحد مرد و نگهبان از و بنظر آمد و در هر روز اعتبار باخته صاحب جیش و لشکر
شد و در سه شنبه پیل ثمان الف که از نور محمد خان اوزبک عصیان بنظر آمد و گرفتار گشت حکومت مرو شاهیجان
با و متعلق گردید و مکرر او را در حدود مرو با اوزبک مجاریات قوی روی داده و در جمیع معارک منظور و منصور گشته
ببین دولت قاهره و اقبال شاهی در آن سرحد بلند آوازی یافت و تا این سال جایون فال که تخا قوی پیل ثمان
و الف است ده سال بود که در کمال شوکت و اقتدار حکومت مرو بنمود و درین ولایت با جلال طبعی و بیست و تعلق اصلاح

سپرده حکومت انولایت بکوه انجان قاجار که حاکم شده بود و توفیق یافت دیگر از متوفیان محمد زمان سلطان بنید که با بچه و پسران
بایند برتر کانت بد رانش همیشه از زنده ارباب عقیده و انصاف بین و دودمان ولایت نشان بوده حق خدمت قدیمی داشته اند
شار الیه در اول حال و آنکار جوانی در خطه یزد ملازمت میر میران ولد شاه نعمت الله می نمود و بعد از آن بلازمت شاهزاده منصور
سلطان حمزه میرزا رسیده در سلک متربان نظام یافت در ایام طغیان ترکان و تملک خراسان رفته در هرات بکانت
اشرف رسید و بلاقات علیقلیان شاملو فایز گشته چندگاه در هرات بود و همشیره او جان آغا خانم که عورت غصیفه عاقله
روزگار است در جباله علیقلیان مله و آنکه حضرت اعلی شاهی و پسر و زنده آن نور پور دالتی بود و الیوم نیز در حرم کجا
اقبال سعادت بخدمت پردکیان سداق جلال مشرف بکتاب تنکی و بغیر بلند رتبه ماموری سرافراز است برادرش علیان
فضایای خراسان که بواقی آن خطه یزد رفته چندگاه بزرگداشت و عمارات املاک خود مشغول بود و توفیق زیارت
بیت الله طرام یافته از یزد متوجه سفر خیر اثر حجاز شد بعد از محاورت دیگر باره بخدمت اشرف آمد و در سلک ندما
و متربان خاص نظام و تاحین فوت کاهی در کمال غرت و اعتبار و کاهی از ستم ظریفی و شوخی طبیعت مورد عتاب
و خطاب بود تا درین سال که در رکاب نصرت انساب اشرف در قزوین مرست باوّه التفات بود و پهلوی برتر تا توان
هناده در روز ششم جاری رخت مستی از اینچنان غالی بر بست مردیم خوش صحبت شرف هم سلیم النفس هم وار بود و در ایام
تقرب در القای کلمه التقریر فیکر و اباحه از اورا کسج بیت الله طرام بخوابش طبیعت یا حب جاه و دنیا پرستی که
بار خود را بجاهی الوده کرده اند امید که حضرت ارحم الراحمین از تقریر اش که شسته منصور کرده اند دیگری از متوفیان
حسین قلی پیک برادر امیر کونیه خان قاجار است که پسر کیلانی تبوهم آنکه دست درازی بکانب لونا میه در ملک متی
دو سه زخم خنجر بر زده بان زخمها در گذشت و آن پسر نیز بجهت ضبط و نسق جاها لایق بقصاص رسیده دیگری از امیر
متوفیان حاجی او هم پیک برادر اعتماد الدوله حاتم پیکست که در شیراز محل اقامت امناخته مسکن داشت و شمه از
اوصاف حمیده او در وقایع سال یوننت یل خمس عشر و الف در طی احوال ملک بهرام و والد مشار الیه و اولاد و عظام
او در سلک تخریر در آمده بنگر در محتاج نه است بالجله در سال که از طواف مرقد منور حضرت امام الرضا و الاثر معاودت
نموده بشیر از آمد پهلوی برتر تا توانی هناده مرخص گشته و اطباء از معالجه و مداوا عاجز آمده عاقبت بغمیمت سواد فوشت
روی قابل چه پاکیزه روزگار بود و دنها بود که دامن از محاسن دیوانی در چیده در اماکن شریفه و کنج انزوا
بطاعت و عبادت میکنند اینده و در دارالارشاد و دپل این خبر محنت اثر برادر زنده میرش حاتم پیک طفت
سدقش میرزا عبدالحسین که بمنصب والای انشا حاکم سرافراز است رسیده و لوازم تعزیت بقبل آمد حضرت

خدمت خلق به یک شغف نموده تسلی بخش ظاهر بازمانده کان گردید چون قضایای سال تجاوز میل اتمام پذیرفت اکنون وقت است
که گیت خوش خرام قلم او در میدان تحریر و قلم سال ایتیل جولان در آوردن مناصب الا عاتنه والتوفیق وقایع سال
ایتیل مطابق ترکی سنه تسع عشر و الف که مباد سال بیست و چهارم جلوس شاه فیصل علی است باز نیز عالم افروز
که سلطان جهان باش افلاک است از طول کشت و قشلاق جدی و دلو و حوت طول کشته میل توجه بجانب بیت انشرف نمود
یعنی آغاز سال ایتیل ترکی بفرخی و فرخندگی شده کوس نوروزی در عزمه جهان بلند اواز کی یافت و آفتاب جهان تاب
ند و در کیشینه بیست و پنجم شهر ذی حجه الموام موافق شان عشر و الف بجزی سیح محل تحویل نموده و مانع روزگار که از دهم کی
دی افسردگی داشت از مرد و مجسم روح بخش بهار عطر سالی آغاز نموده نرمت آباد جهان تبار کی خرم بخش عالم جهان گردید
و در وی که با پیروی در یورت قشلاق فرا باغ نزول اجلال داشت و شهر یار کارام کارایام نشاط انگیز بهار را در تشریفات
قربان و شکار کند باده و دوی و کام بخشی خلایق مشغول بودند از سوانچی که در یورت قشلاق بطور چوپانستان
مقرب حضرت قرجای بیست بجانب شروان که چون بعضی از حکام و دغستان و دغشی صفقان طبرستان از قضیه قلعه
ساختن در حد و طبرستان و استیلا ذوالفقار خان رسیدگی یافته بمنظور آنکه استیصال آنکلاف بکمون ظاهر انشرف
در اندیشه تها افتاده پیرامه میرفتند مقرب حضرت مشاء الیه را با فوجی از غلامان و عساکر حضرت نشان شروان فرستادند
که ذوالفقار خان و امرای شروان را بنحو دلبتی ساخته تا شایران بر دند و تخت استمال نامها بحکام و دغستان و شروان
ظاهر دغده آلود و انطباقه را اطمینان بخشند و هر کدام در مسلک بگیتی و دوشوای ثابت قدم بوده بایشان بدشدند
متعرض نشدند چند نفر از پسران و برادران و اقربا بایشان همراه گرفته بدگاه معلی آورد که ملازم رکاب اشرف
باشند و هر کدام سالک طریق خلافت و سرکسی باشد برای او در کنارش نهد مقرب حضرت مذکور حسب الامر نموده
شروان کشته با اتفاق ذوالفقار خان و امرای عظام غریت شایران نمودند و از سوانچی آن سفر قضیه عبرت بخش گشته
شدن ذوالفقار خانست که بی سببی ظاهر از موقف جلال حکم قضایا و قتل او نماند کشت و قرجای یک پیکر
آنکه رقی از جانب اشرف رسیده که با اتفاق در خلوت کشوده بمضمون آن گل نمایم بچینه اورفت و بعد از ملاقات
و تواضعات رسمی خیمه را خلوت کردند قرجای یک پیکر نواز غلامان که همراه برده بود و اشامه کرد که از جیب است
اورا بشمیر گرفته قتل کردند قرجای یک پیکر از ملازمان و مردم او را که سر اسیمه شده بودند متاع گردانیده
اطمینان داد حکام و دغستان که از ذوالفقار خان خایف و پراسان بودند از قضیه قتل او بدشدند و قرجای یک پیکر
و دشت قرجای یک پیکر آمد و شد نموده اظهار اخلاص و دوشوای کردند و کسان خود را با متاعهای لایق همراه

مشاوران به بدگاه و الا فرستادند و ایالت و دارائی شروان پور سفغان بهر شکار باشتی که سابقا حاکم استرآباد و بونویس
یافت و خواص طرازمان و ذوالفقار خان و در سنگ قورچان عظام در آمدند و بقیه قشون و لشکر او به دستور بکارت
پور سفغان مامور شدند آنچه مرد و مملکت هر بن از قتل او و فرس می نمودند بجز رنهای حکام و دغستان که از و رسید و بودند
عجب دیگر بکمال انبیا سید اما قتل او مرد و در اندیش می داشتند که سبب قتل خان عظیم القدری چنین بی ترز و قتل
نبود که در بنیان اخلاص او چه بد آمد نقش خیالات باطله و اندیشه های تبا که به ستیاری و یوغ و زور و پندار و صغیر و خفاش
رقم تصویر پذیرفته بود و در آینه غیر شرف اعلی شاهی کل اللهی که ذات تجلیات صورا شیاست انعکاس یافته نری
بی اخلاصی در کنار خود دید پس مرد و خرمند و در بین عاقبت اندیش می باید که در شاه جاده و بزرگی و علو شوکت
و اجلال عویش افزا بود و از شراب نخوت و غرور به دست نکرده و پای اندیشه اش از شاه راه خردمندی بلند و بلند
بعد از نظم و نسق محاسن شروان چون اگر او شهرت داده بودند که حکام شروان و عاویه و غیر ذلک از نصوص پاشا
که در دیار بکراست استوار کرده متوجه اوست می کردند و امیر خان از رنگنای محامره بجات دهند حضرت اعلی رعایت
خرم و احتیاط کرده و امام قلی خان حاکم لاری با جمعی از امر او و حاکم قورچان و غلامان بجانب سلاسل فرستادند
که در اینجا بود بهر خدمتی که از جانب اعتماد الدوله مامور گردند قیام نمایند چون این اخبار فروغی از پر تو صدق
نداشت مقرر شد که آن لشکر و صحرای سلاسل محل اقامت انداخته از سرحد آنحد و خردار باشد که هرگاه
در پای قلعه احتیاجی بکوک افتد طلب دارند بعد از رفتن ایشان چون هوای قریب باغ روی بکرمی آورده و هنگام
توجه به نیلاقات بود آن اراده تصمیم یافته بود که قضیه فوت اعتماد الدوله حاتم یک در پای قلعه وقوع یافته
بر عرض اشرف رسید و حضرت اعلی از قضیه فوت چان وزیر مایل و ناخبر اندیشش فرید محمد و اسطوی خندان بود
متأسف گشته بلا حلقه حقوق خدمت چندین ساله آن سلسله که درین دولت دارند بتخصیص اعتماد الدوله مذکور
که قریب پست سال بود که در خدمت اشرف در کمال ماستی و درستی و اخلاص بخدمات جان سپاری قیام
داشت میرزا ابوالیاس خلف صدق او را که بنر یور قابلیت و استعداد داراسته با وجود خور و سالی با صدق
کلام الولد سر بریده بود بمنتصب جلیل الاعتبار وزارت دیوان اعلی مرفراز گردانیده جای پندار و زانی داشتند
از یورچت شلاق کوچ فرموده توجه نیلاقات تبریز گشتند و مقرب الحضر محمد یک یکدی را که از نزدیکان
بساط قرب بود بمطمنه انگه مبادا از قضیه فوت اعتماد الدوله محاسن قلعه در معرض اختلال باشد بجانب اوردی
فرستادند که باتفاق امر لا اخلاص پیشه در توفیر قلعه اتمام نمائید ذکر تفصیلاتی که در پای قلعه اوردی بعضی

پیش از واقعه اعتمادالدوله و بعضی اعدایان وی داد و ستد سحر قلعه و قتل امیر خان مجید حضرت یزدان خان و فرج
نگار و حیدر انبیا را بدین عنوان آید که قبل ازین صحت که ازین یافت که بعد از سحر سواقی و اضطرار منصوران از حکمت
بالله الهی سحاب نیسانی متواتر و متعاقب گشته مردم قلعه از آب بی نیار گشتند و چون از آن مکر مقصود و بکسول نه چوست
قرار دادند که حکلی امر اعظام سپهها بگویند پس رفته قلعه را برز و باروی مردانگی و قهر و غلبه مفتوح سازند و جناب
اعتمادالدوله از مترقی که داشتند کوچ فرموده جوانی سپه حسن خان آمده در میان سپهشین قرار داده و حمل اقامت گشته
و یک سپه مخصوص طایران و کاه شاهای ساخته سرکاری آن بهر قلی یک چکنی رجوع شد و شب روزی شروع نمود
جمع شتران اردو و جوب سب می کشیدند و سب باقان سب می یافتند و جمعی دیگر خاک و گل جهت سپه میان سب می کردند
بجهت آنکه کارکنان از آسیب کلاه ضرر زن و تفنگ محفوظ باشند و تنه سب می از این جوب روی کشیده کرد و کوچ
کرده و در برابر کوچ سب می داشتند و در عقب کار می کردند و بدین وسیله درع درع پیش می رفتند و در این
که در هر شب دو سه کس از آسیب ضرر زن و تفنگ ضایع نمیشدند و شب کار می کردند و روز باس آن می نشستند
نخست حسن خان و جماعت قرار داد و غلوه و تفنگچیان اصفهانی که سر کرده ایشان میر فتح تو مشتبوه و بطریق که مذکور شد
سپه را بیای برج بزرگ خارج قلعه برده و در برج رسانیدند و جماعه اگر او محافل آن برج که سر کرده ایشان
قراپک و کل امیر خان بود و بالای برج بجا فطت مشغول بودند تفنگچیان و دو سه روز در زیر برج کار کرده و جوبها
که جهت استحکام حالت در میان خشت و گل کشیده بودند و آتش ده سوخته تزلزل در اماکن آن برج هم رسیده
قریب بطریقی که تفنگچیان و کارکنان بجهت اکل و شرب بیرون آمده بودند یکجا نب برج که بطرف دره بود و در گشته
فرود آمد جمعی از مستحقان در میان خاک پائین دره افتادند و چند نفر دیگر در خانهها در زیر خاک ماندند و چون حالت
مشاهده افتاد و جناب اعتمادالدوله کس نزد حسن خان فرستادند که دیگر چه جای ایستادست بهیچ یورش محاصره
کرد حسن خان اهل سینه خود را بیورش امر کرد و اول کسی که قدم بر بالای برج نهاده قراپک به تفنگ زده و مرش او را
به ملوان محمد نامی از تفنگچیان خود را فی اصفهانی بود و از بی لوده و دوازده نفر متعاقب یکدیگر رفته برج را تصرف کردند
و شش هفت نفر را بالای برج قتل آورد و هر یک را هزاره امیر خان که جوانی صبیح الوجه بود و در کمال حسن خلق
از بالای برج نیز افتاده اسبی چنان چنان با و زخمیده بود یکی از غازیان چکنی که در میان در کشت یک گاه می نشست
او را گرفته همان لحظه بقتلش پرداخته و مرش را و در جناب اعتمادالدوله تا مغرب تا خورده آن شخص با طاعت
نموده اصلا جایزه و جلد و ندادند و مجمل برج تصرف در آمد مستحقان آتش کشته قتل رسیدند و در روز غازیان

میشکافتند و منت منت نفر و دیگر ظاهر شد که در زیر خاک مانده بودند و سحر برج مذکور باعث افشاح قلوب گشت چنانکه غریب
و ناشسته ملک بیان خواج گشت راقم حروفند که درین تیر و دوات رفیق اعتماد الدوله بود این رباعی که از خاطر سر زده
بود منت تحریر یافت شعر این برج که یافتی بختش تا بدید از مطلع این برآمدی چون خوشبخت کوه تاه بدی ز فتنش کویان
از دامن خاک نیر بود دست امید بعد از تسخیر برج کارخانان تاسان گشته سیه بار در عرض ده روز و پنجالی قلعہ برسانیدند
و توجان نصب نموده تو بهار بر بروج قلعہ بالا و کتب و کتابها را به پانین سپید و آتخان بسط شروع در شویب انداختن کردند
و کار بر محصوران تنگ گشته امیر خان مر اسید شد و اگر اودل بر مرگ نهاده یکی مردانه میکوشیدند چون بسیاری از اعوان
و انصار او درین مهارک قتل رسیدند بعضی از کرا و جلالیان که در قلعہ بودند شتران گشته غازی چون آمدن کردند
هر روز ده بست کس خود را بسپه انداخته انهار شاهی سیونی مینمودند و جناب اعتماد الدوله دست بر بندل و احسان
کناد و بیرون آمد و از انجلاخ فاخره و اعتماد الدوله می نواخت مبعلا مهم میانی رسید که در آن دوسه روز قلعہ مفتوح گرد
که بقضای آسمانی قضیه فوت اعتماد الدوله بی آنکه بیماری داشته باشد روی نمود و شرح این قضیه آنکه روزی اعتماد الدوله
و امیر احسان کجلیان بودند و تاشب در انجا صحبت داشتند آخر روز که اعتماد الدوله بمنزل آمد توجان رفت و فرمود که
تو بی چند انداخته و تو بی از انوار شات و انعامات و احسانات نبود وقت شام که چراغها روشن شد و یونان
آمده باوای غار قیام نمود و مجلسی انش جمع شد تا نصف شب در کمال شکفتگی با یاران محبت داشت و بعد از آنکه
اهل مجلس خواب آلوده شدند بفرماست توجان که خود رفت و اهل مجلس نیز توجه و اقامتای خود شدند راقم حروف که
رفیق ایشان بود هنوز بوفات خود نرسیده بود که کس طلب بدید و اند فقیه متحیر شدم که چه واقع شده باشد و دیگری
گفت جناب امیر زانی از هم که شت ممکنان را موجب ستعجاب شد بعد از انعامات را انجا بنمودیم یکی جمع خدمت
بخدمت اشرف عرض کردند در تاشب غرض او را از پای قلعہ زیر لورده تحصیل و تکمیل چه داخته او هنوز در انجا
تیریز کردند و کس نزد امام قلیان و امیر او عساکری که در سلاطین بودند متکبر شده شکیه بدغن بیای قلعہ حاضر
و از وقوع این واقعه فی الجمله افسردگی دست داده و کلا قلعہ که نزدیک رسید و بعد تبویق افتاد و مردم قلعہ که فوج
بیرون می آمدند استعجاب گشتند و زمین تا آنکه محو یک یکدیگر شامو که بسپرداری موسوم گشته بود بیای قلعہ رسید
و امیر انعام سابق و لاحق و قورچیان و غلامان بپیر جد و اجتهاد شروع در پیش بردن سینه تو به انداختن کردند
و در اندک روزی سپه های طرف بالای و پور شیر حاجی و سپه های پانین بیای بروج رسید و بفریب تو به نزل
در میان بروج افتاده رخنه های آید و از جانب بالا غازیان هجوم آورده و در بروج متصرف شدند و از طرف

غریب غازیان ترکمان ملانمان پیردخان بیای هر دانی بر بروج قلعه پائین که پسر بزرگتر امیر خان در انجاست بود معوض
نمودند پسر امیر خان و محافظان آن قلعه از معصومه عاجز شده دست از آن باز داشته بقلعه بالا که گنجینه و آن قلعه
بصرف غازیان در آمده و از انجا شروع در کندن دیوار اصل قلعه کردند و کار مردم قلعه با نظر از انجا میسر می نمود
بوزلق کس نزد امیر فرستاده باطلیب و بوزلق را تصرف نمود و چون قلعه پائین بوزلق از دست رفت اگر از
از معصومه و قلعه داری عاجز گشته یکی بجایه امیر خان که در انهم نایب قلعه کرده بودند در آمده چاره جوی شدند و غازیان
از بالای برجا که رفته بودند بقلعه پائین اخته سوای خانهای امیر خان بسیار خانها تسلط یافتند چون امیر خان از همه
طرف بلار بر خو و محیط یافت اگر دور از جنگ جدال منع نموده کس نزد محمد پسر فرستاده التماس نمود که او با غازیان
شاملو بقلعه در آمده و او را از حسن خان و لشکرانش که خوف بسیار از ایشان داشت میبایست نماید که با پسران خود و
مستعینان قلعه بیرون آمده و همه او را بخدمت اشرف روند و بدین اثناء خان ابدال کری با چند نفر از جانم کری مردم خود
بیرون آمد و ایشان را انجاسته لیا س خلیفه فراد قلعه فرستادند که همان او باشد بعد از آن محمد پسر برادر طولی و عیسی
جلایان که در قلعه بودند بیرون آمدند ایشان را نیز چند نفر را بجا معنی سپردند که همان ایشان باشند بعد از آن
محمد پسر حسب التماس امیر خان بقلعه رفت امیر خان پسر بزرگ خود و اقایان عشایر برادر و دست و سایر خانها
نامواری یکصد کس یکی زره پوشان با شمشیر و تفنگ و میاق و اسلحه جنگ از خانه خود بیرون آمده محمد پسر ملاقات کردند
و بادیست نمود و دیگر ده کس که داشته محمد پسر یکی را تعیین کرد که محاربت اهل قلعه فرموده متوجه غازیان اگر اندوخته او را با انجا
برد داشته بمنزل خود آورد و خیمه و اله جوق علی و جهت ایشان نصب کرد و کس نزد حسن خان و امیر فرستادند که حاضر شوند
با امیر خان ملاقات نمایند که در جواب بدینچه مصلحت دولت روز لغوون باشد بصلح اهل غازیان نمایم و محمد پسر با برادران
خود نزد امیر خان در غایت شسته و از هر نایبی بجا می آمدند و طعام کشید همیشه که حسن خان بکوالی خیمه محمد پسر سیده
کس فرستاده او را بیرون طلبیده و از میان حسن خان مجلس بیرون رفتن محمد پسر یک نفر را بی در احوال انجا معنی پدید
و حسن خان با محمد پسر گفت که عجب انداختی و دانش تو که با انجا معنی ما از یکدیگر متفرق ساخته امیر خان و پسران او را در خیمه
خود نگاهدار و رفقاء او را بخدمت بسیار تا حقیقت بخدمت اشرف عرض نمایم و بدینچه حکم شود عمل کنی محمد پسر بصلح
حسن خان کس نزد امیر خان فرستاد که برون شاه انجا معنی یکجا امیر فرستاده و پسران او را در خیمه پدید
امیر نمایند که بیرون آمده در خیام متحد و اقامت نمایند و شما خود طعام خورده بامهراحت مشغول شوید امیر خان بر میآورد
اما رفقا را رضی نشدند و امیر خان گفتند که ترا خاطر جمعیت که امیر خیمه حضرت شاه بقتل تو جرات نمی نمایند و ترا از جنگ

و شرفی بر نه ایلیکت از نازنده نمیکند و معهود میباید و تو این بود که بر سر یک یک گشته شوم حالا تو حیات دور و زور را بخت شمرده
از بعد امیشوی با جدا نمیشوم و اگر گشته باید شد بر سر یک یک گشته که دریم و جواب بیرون فرستادند و درین وقت آمد از منزل ایلیک
خلیفه آوردن شورش و غوغا برخواست و چنین معلوم شد که وقتی که خان کردی لایزال بمنزل خلیفه بروند مشارالیه در سینه بود و لایزال
بود و از هم جدا نمی توانستند قیام نمود و درین اثنا ایلیک خلیفه که مرد صوفی ساده لوح و صاحب
اشفاق بود با سه چهار خند شکار از سینه خود بر سر دوایند و آن خنده که در اندام ایشان تو اضعاف شده می نمود و بلازمان
که در منزل بودند و تاب و خطبای فایده میفایده که درین شدت که تا غایت چه التکلیف کشودن اسلام و براق بیایان کردند
که با ستراحت مشغول شوند و بطراحی اشارت میفایده که بشیر و براق حضرت را کشود و مختلف سازید فی الفور خان ابدال و قضا
از جا بسته بشیر را کشید و در میان خرگاه و دوسه زخم بر ایلیک خلیفه و دوسه نواز اقوام ملازمان او که بی براق در میان
خرگاه بودند و در غاریان قرار او غلو خبردار شده از بیرون بشیر را کشید و خرگاه درآمدند ایلیک خلیفه را با دوسه از اقوام
او مقتول یافتند خان ابدال و فقار پاره پاره کردند این قضیه بعدی قول حق خان شد و لشکر قرباش دست بشیر
کرد و شروع در قتل مردم قلعه کردند و بدین صفت بشیر از بیرون بیرون آمد و بدو نه خواهر و خواهر جلای کرد و بدو تیغ میانی افشاد
آنرا بر نهاده شورش و غوغای عظیم پیدا آمد و امیر خان و دهقانان او نیز از جای خود حرکت کرده و ملاحظه نمودند که لشکر قرباش
بر روی میچک گشته اند ایشان نیز سرور احاطه شدند و خرگاه کرده شروع در تشنگی انداختن کردند و چون کانیان رسید
از بیطرف نیز تشکیان آن خیمه و خرگاه را تشنگی کردند تشکیان درون تشنگی خود متوال گشتند و ایشان تشنگی
آنچه بیرون آمد و جنگ کنان قتل رسیدند و لشکر قرباش نوعی دست قتل و غارت کرد و در آنکه چند نفر از
ایشان که شش ماه بود بیرون آمد و شای سبونی شده بودند و درین غوغا قتل و غارت یافتند بعد از قتل و غارت
که در این قلم بر سر خانه امیر خان مانده بودند بی تاب و توان رضا بقدرت بودند و از تقریر بعضی اگر تحقیق پوست که
امیر خان و دهقانین کشاکش کرده بودند که قرباش را نازنده نخواهند گشت ایلیک است با بیرون میر و همه امرا
در مجلس جمیع میشوند دست بشیر را کشید و دهقانین در شدن همه بیرون امرا را در میان خیمه قتل می کردند و اگر توایم
بیرون رفتند و امیر خان و دهقانین خون خود را گرفته بر روی گشته شدند با شیم و از آنجست از خان ابدال این جبار
نمودند و ایلیک خلیفه را قتل کردند و در آنرا خطام چون از بیخالی خیمه یافتند احتما و بر احدی نگرد و تمام اگر او را از
تیمین قلعه حاکم امیر خان بیرون آمد و در بعضی میبایست که دانند و مجملات بعضی از او را و جلای ابقاشد که در کون
و بعد ازین واقعه اموال و اسباب ببران که یکبارگی غارت اهل خانه امیر خان را کرده آوردند و سایر اموال اهل خانه را

تسليم نيت و حقيقت قتل امير خان و فتح قلعه را در وقتي كه اردويي كردن شكوه در پاي قلعه كاو و دل شسته فائز پايان
تقبل عام اگر دكري مشغول بودند بخدمت مشرف عرض كردند و مقرر شد كه كنجكيان با جمعي تفكيكيان در پاي قلعه بوده
بقدرت كبري او و نفوذ قريبن بودند و امر اعظام در چمن قراچوق آتسه بموكت بخايون پرستند و ايلت و دارايي اكا
او و قبايخان بر او هر يك تفويض یافته مبلغ ستره هزار تومان زر نقد جهت تهيه ايت قلعه و دفع خارجيان و
شنتقت شده و مقرر شد كه از حدود سارا و تورخان و كا و دول تا سلاسل هكي امرا و حكام از سمن و صلاح او پرورفت
بجا و طراحي را حاضر كردند و مشاور ايله با مشون آتسه بسته با بخار گرفته بغير قلعه و ايل و ايلي اكا بر داخست و كنجكيان
و تفكيكيان ببله دوي همايون آتسه بموكت معلى طي شدند و ذكر توجه ايلت و قرايات شايي نقل ايلي با كاي را
و قتل عام طايغه كمرى طبع سخن بر دوز عنوان جزا را در پاي و بيا چر قياق آتسه مابست ياري اقلام غلام غلام
نوايان چمن حكايات و غنچه سرايان انجمن روايت اند به چگونگي آرايش صيد كه غيبت كمرى از قديم الايام و زنده
منايعان اين دولت دوز افزون نمى كند بوده و دكا و ويل مران و سلسله در ميان و و آب توامت شدند
و در زمان شاه جنت مكان بوش آشيان با است ايل و غيبت كمرى با تيريك كنجكيان متعلق بود و بعد از سنج واقع
شاه جنت مكان و او ان جلوس نواب كنده بستان سلطان محمد با شاه كه سلطان اراخان فرمان فرماي قوم
نقض عهد پيش تو و ده عالم ارميده را بشورش آورد و دكا و ويل مران و سلسله در ميان و و آب توامت شدند
كشور و دولت سارايي بموكت قزلباش ميگرفتند امير يك شكوه كه سالها نكند پرورنده شاه جنت مكان بود و
حرام نمى و حصيان و طغيان پيش گرفته بدو لشكري در ميان قتل و غارت اوسات ساكن سلسله و در ميان ايل
و آتسه و قتل عام نمود و بر سوار ايل قراچوق آتسه و ايل قبايخان شريف حضرت شاه جنت مكان كه اسب قراچوق آتسه
شور عالم است و جمعي كثير از ايل قبايخان قتل آتسه ايل قبايخان شريف حضرت شاه جنت مكان كه اسب قراچوق آتسه
ميشد و محارب بايت نمود و در وقت قتل ايل قبايخان و غارت و سر عورت و اطفال قزلباش فرو گذاشتند و
و بعد از فوت امير يك شيخ خييد و له مشاور ايله بوساطت يكي از پسر كنجكيان تيريك ايل و غيبت كمرى يافت
نياد و از پسر مستقل گشت اما در زمان سلطان محمد خان با جغتو شاه كه پسر يكي تيريك بود و كنجكيان ملك ميگرفتند و ايلت
شايسه تهديم نيز شايد و چند مرتبه كسان خود را با ايل قبايخان خلاص آين بجهت شاه
نمود و هنگامى كه عايات عايمون قاتل شايي و جغتو ملك فرماي شاهنشاهي تيريك ايل قبايخان بخندى ايفتخار
بشرف آتسه بوش مشرف شده و از شرف محبت شاه حضرت ايلت ساقي قلعه كمرى را بغير و اخاف مقرر كردند

والکاه را خود توابع را که در زمان شاه حسن و سلطان محمود یکی از اماره عالیقدر و قریب باش حکم انجامی بود باو مرحمت فرمودند و او در کمال
نصرت و اهتمام شاهی در پای قلعه ایروان چنانچه در طی آن احوال تحریر یافت در سر که در میان قتل رسید و حضرت اشرف با حلقه
حق خدمت او مارت ایل مری و الکاهی مراغه و قزوین را بدستور قبا و خان پسر او که هنوز طفل بود پیشیت فرمود و در پیش نهادن
ایل و عشیرت مکریر استمالت داده مقهور داشتند که بر سر قبا و خان جمع آمده در خدمت او باشند و تا بزرگ شدن او از سخن
و صلاح و ملذذه گو که ارباب اعیان قزلباش دعوت عاقله بودند و چون یک برادر دیگر شیخ حیدر که طالت مارت
ایل بود و از تربیت طفل خود دو سال طریق حصیان طغیان پیش گرفته جمعی از قبایل مکریر بر سر خود جمع کرده آثار خلاف
بنظور میرسانید و حضرت اعلی شاهی ملل الهی بکسب استقام احوال قبا و خان مکرر شکر بر سر او فرستادند و ملک جمعیت
از کم سپهر گرفته شده بالاخره او پناه با میرخان برادر دست برده چنانچه مذکور شد باو می بود و پسر تربیت و انتقام
شاه مکرر و خان استقلال یافته کل عشیرت مری باو تعلق گرفت و در میان سرخیلان مری جمعی منفعت خانی و طینت
شاه با طاعت بودند که در بادیه خود سری نشو و نما یافته از طریق قزلباش و در بادیه قزلباش و ملازمان
در کاه شاهی که در مراغه و آنحد و دلاک داشتند سلوک نااهوار پیش گرفته بطریق ارباب طغیان بعنف تکیه صیاحان
در املک نمیدادند و ادب اطاعت و انقیاد از ایشان بنظور نمی آمد و قبا و خان نیز که بن رشد و تمیز رسید از فتنه
جمل خست باطن باغوائی منفعت آن مری رقم تملک بر کل ولایت مراغه کشیده با طبعه قزلباش سلوک نااهوار پیش گرفته
و بعد از حکام پادشاهی را انقیاد ننمود و هر چند درین چند سال نافرمانی و اطوار ناپسند از منفعت آن مری بنظور می آمد
و خاطر مبارک اشرف غبار آلود میشد بحض رفت جلی و جان فشالی شیخ حیدر بفرمود و اغراض شاهانه مقبول میگرفتند
تا آنکه بد سلوکی و نافرمانی ایشان از حد اعتدال تجاوز نمود و دیگر اخلاف امر مطاع بنظور آوردند و چون خبر شد
که او بجهت مساعدت والد و لرزفته در تسخیر قلعه امیرخان خدمات تقدیم رساند از آن نیز تخلف جهت نرفت و چون میدادست
که در مقام بسیار ریایات نصرت شعاری بکسب مهم قلعه امیرخان متوجه نیلاقابت مراغه و آنحد و خواهد شد با ضرورت بجهت
از ملازمان متوجه فرمایند شده بخدمت اشرف رسید چون تشبیه و تادیب او و منفعت آن مری در خاطر انور رسوخ می نمود
که چون با انصوب بخت جایون واقع شود دفع دفعه انظار ایستاد و سرکش بر نهاد بنظور آید بنا بر حکمت و ادب عملی و نظام
سلسله دولت استقامت در بار کوه بنظور می آمد تا آنکه ریایات جلال بکسب مهم امیرخان و انتظام معاملات
کر بستان متوجه نیلاقابت میزدند از آنجا بجهت و مراغه منفعت واقع شد و او بکسب اسباب خیرات و خیرات
رضعت یافته بورت و منزل خود رفت و درین اثنا سیاه جلال رسید که قبا و خان پیش نهادن مری بکسب

آنکه مباد حضرت اعلیٰ علی بن قریب و قریب را طلب دارند و مقام کم و حیل در آمده اسبانی خوب طبعی را بجای می آورد دست
میروستند و پادوی چند در حوالی خود نگاه داشته اند که اگر حکایت طبعی میان آید همانرا بنظر رسانند و رفته رفته
شد که مندر آن کمری همیشه با مردم و محالان این دولت باز گشت نمود که من مخالفت نمیزد و با آن
و رعایا بداند که شیعه مذهب اند باین طریقه و تمکات را در سلوک نموده و در از نهادن مظلومان کبره شیر رسیده و دست
تندی ایشان از کربان مظلومان کوتاه گردانیدن بر سر و جوب کشیده و مجملاتش قدر غضب پادشاهی در بار
الطبقه نبوی مشتمل گشت که خبر چون آن خون کفر فشانان لطیفی پذیرفت و دفعه هر انقوم بد کیش که از مسلمانان خبر
نامی انداختند بر دست محنت خروانه لازم آمده رفع قباد خان و قبل عام ایشان در خاطر مصلحت آیین شاهان
از پیشتر رسوخ یافت چون موکب هایون خال کجالی قلعه کا و دول که مسکن او بود رسید قباد خان با صندلی
نواز مردم معتبر خود بفرم پادشاهی شرف متوجه اردو شد و دولتمندان هایون را در محل مرافع نصب نموده بودند
حکم شد که چون قباد خان به پادشاهی در آید مظلومان خاصه او را در میان سر پرده گرفته تقبل آورند و بنا
حکمت علی که کسی از آن به کیشان بلا زمان رکاب اقبال نرسد علیقلیان ایشان افساسی باشی شالمو و پرون
آقایان و ملازمان او را یک مجلس طلبیدند چون داخل سر پرده شوند فوجی از مظلومان خاصه شریفه تقبل ایشان
پرواخته اجساد ایشان را بعتب کوه سر پرده کشند که هر کدام داخل شوند نظر ایشان بر اجساد قتلان میفتد و
حضرت شاهی از مجلس در خواسته در عتب خرمگاه نظاره می نمودند القه قباد خان قریب نماز عمر بار دوی علی آمد چون
بجای خود بارگاه رسید به اشتباه رسید از اسب فرو آمده با سه چهار نفر از اقربای خود داخل سر پرده شده گاه
داران کشیدن موزه او مشغول شدند و امر نخست بتعلیم او برخاسته در وقت موزه کشیدن غلامان او را
باز قضا بیان گرفته بکرا ایشان را به تیغ تیر تیر کرده بریزد و در محال حرکت و دم زدن ندانند و اجساد ایشان را
کوچه سر پرده کشیده و ایشان افساسیان بیرون آمده آقایان و ملازمان را که بعضی سوار و برخی پاوه صف زد
ایستاده بودند یک یک را بطلب می داشتند و علیقلیان ایستاده و قهقهه ایشان را با نغز و ناله میفرستاد
و سگس داخل سر پرده میشد بیاران طبعی می گشت تا بپست می نواز اعیان بدین قهقهه تقبل رسید سایر
از پنجمت که هر دفعه زیاده از پیشتر می کشید می کشید اندکی بدکان شبنم که یکی از ایشان کتبیان سر پرده
دید خون بسیار ریخته و قباد خان و پیش آمدگان درین مجلس می نشستند فریادی کرده دست خود بر دواز حاضر
بارگاه علی یک شالمو از رخ زده و دوسه نفر دیگر که همراه او بودند خود را پس کشیدند و ملازمان قباد خان

ند چویم سر بریده ایشانرا قتل نمودند بیگیت سایر جماعت مری خیردار شده بجانب اسپان خود شتافتند و پراکنده
شدند حضرت علی شای هم دولت و اقبال سوار شده بر سر قلعه کاو دول تو حفر نمودند و شکرت قریش حق جوق
قتل و قناعت قبال و هشایر مری مامور گشته با طراف و جوانب رفتند و پاسی از شب که شش پهای قلعه رسیدند
هنگامی که قلعه رسید و بود که عاقل اقبال داخل قلعه شدند و هر کس در آن وقت بدست آمد قتل رسید و علی قلی خان را بر قلعه
دیگر که در آنجا بود فرستادند و تا دو سبقت نواز مردم آن قلعه دوست و کردن بسته بدگاه والی آوردند و برابر
بارگاه بازداشتند و بیک اشاره ابرو و شمیر در ایشان نهاده براه عدم فرستادند و بسیاری از انبیا و اعیان را می آوردند
پس از آن ابرو پیل سر و مغز ایشانرا در یکدیگر میکوفتند و چهل تنجا نواز بجماعت که باتفاق امیر خان بیک بر او
حیدر کرده و بودند از سفید یک اوجی با شمشیر خوب که بود به نفع ایشان امور شد و اوایل کار کرده بیشتر از آنکه این
انتشار یابد و رارسانیده نقش وجود او را با اتباع از لوح حیات ستوده کس بیای قلعه آورد می فرستادند که
حسین سلطان برادرزاده شیخ حیدر که با جمعی در پای قلعه بود قتل رسانیدند و قتل عام انبیا و اعیان بقلم تقدیر و مقرر
روزگار ثبت شده بود و هفت و شصت روز که در پای قلعه کاو دول بودند فوج و گروه کرده و گروه کرده می آوردند و مقرر
نخستین سبقت گشته بر احدی ابقا نمیشد و بسیاری از ایل و ایماقات در بادلی و غیر ذلک که در میان مری ماند بودند
با آنجا که می آمدند و بجز آنکه در میان انبیا و اعیان وقت نموده در میان تسلط و میوه میانه قریش نیامدند گشته نمیشدند
و در آن روز بزم خون آشام نموده تیغ زدن و خون ریختن نمی آسود و مجله دو و از دو مان مری بمانده اکثر مهران و اکثر
آنکه در آنجا و اسپان ببل اسیری در قیامت گرفتار آمدند بعد از چند روز که فی الجمله سورت غضب پادشاهی تسکین یافت
شیر بک نامی از آنجا که است که با حضرت اعلی دم اخلاص بود و لشوای میزد و مقصود بیک برادرش در سنگ ایستاد
نظام اسپان و دهگاه معلی نظام داشت و در عنایت شاهانه فرموده حکم کردند که هر کس از جماعت مری بر سر اوج
شود و از قناعت قتل این بماند و باشد قلیلی از بقیته السیف مری بر سر اوج شدند و بعد از آن از پای قلعه کاو دول
بچمن قریش و قریه جوده و از اوقات فرخنده سعادت بدین اسپان ایلی قریش و قریه جوده شده الکاهان
باقی سلطان مقدم قریه جوده یافت و بدین اثنا که سید سلطان بماند بدگاه جهان نیامده و امراء اگر او و عشیرت
با آنکه در آن روز میره شای حکومتی بهار الیه اختیار نموده و بایک پسرش بدگاه معلی شای آمده چند سال که سوار
ملازمت موکب های او می نمودند بعد از فتح قلعه امیران الکای بماند که از قوا و اعیان است و بشفقت فرمودند و بعد از آن
آثار عسبان و طغیان از و ظهور آمد و از ملازمت موکب های او تقاعد و زبیده دیگر بار در نیامد و خاطر مبارک

از اظهار ناپسند او خوف گشته تنه و تا ویست و مکنون خاطر افورشته بود و در وقت که اقدس غصبت پادشاه آمد و در باره بلخ که از
شعله افروز بود مشارالیه با تبع و کنس بدرگاه محلی آمد و مشرف مازمت دریافت بلخ و دنگ و دفع شتر او از بلخ و دشمن
چندین مصلحت بود حضرت اعلی از جرئت این چنین اصل تشجب فرموده فقط که باز فرمودند که اعمال نا شایسته که از تو ظهور
آمده است میسیاست شده و ترانده اند دست کند اشتق مشج مناشد عظیمست اما چون خود آمده و در اینم تهنیدار است
تو که شتریم و اگر من بعد علی سوا می دوشوای از تو ظهور رسد آمده سیاست باشی که عقوبت شعله غصبت شاهانه
خرمن جیات ترا سوخته بیا و فنا خواهد داد مشارالیه در غایت خوف و وحشت روانه شد و از راهی که برود غلبه کرد
بود و دیگر آن روی آمدن نکرد اما عاقبت بجزان نعمت گرفتار شد از سوان این سال اول سلطنت پناه ولی محمد خان
فرمان فرمای محاکم تو در این ترکستان شاه محمد میرزای اوزبک خواجه را بر رسم رسالت و احکام قواعد صداقت
و دوستی پایه سر بر علی فرستاد از تاریخی که دین محمد خان برادر بزرگتره در بهرات باشند کان حضرت اعلی شاهی ظل الهی
مصاف داد و باز موی که کارزار از محمد در پیرون رفته بعالم بقا شتافت و باقیخان برادرش در ماورالنهر و ترکستان
بر تبه بلند سلطنت و فرمانروائی غایز گردید آن سلسله با این دو دمان قدس نشان عداوت می در پیوسته اند که
در سنه یازمیل احدی شتر و الف نوعی که سمت گذارش یافته سفر بلخ اتفاق افتاد ساحت اولا بیت بجا و ب
نصفین غارت رفته شد بعد از آنکه باقیخان با جل طبعی از هم گشته سلطنت ماورالنهر و ترکستان را بعلی محمد خان
برادر کوچکتر او قرار گرفت و در سنه نویل خمس عشر و الف که جهانگیر خان بر سر بلخ رفته با محمد میرزا و دیگر که قبل بر سر
و جهانگیر خان منزه بود جستان آمد حضرت اعلی شاهی ظل الهی و دیساق شروان بودند ولی محمد خان با بی اندامیر ملا
پرون نهاد و شکر عظیم تا بخت خراسان فرستاد اما این نوعی که قوم ملک بیان کردید شکر اکارسی بناخته خایب و
خاسر باز گردید ولی محمد خان از آن حرکت پشیمان شده آمده بود که با ولایای دولت قاهره مخصوص و دوستی
وزندگان خود را نزد سپهر بکیان غلام خراسان فرستاده و ابواب آشنائی منقطع ساخته و نسبت بکفایت
التمار اخلاص و هوا خواهی نمود اما غلام حقیقت حال پایه سر بر علی عوض نمود و حضرت اعلی نیز بمشغول نگذاشت
چون دشمن دوستی و نزدیکی تو هم چون دوستان کن و دوستداری که در بلخ محبت خود کار و نهالشی
دوستداری آورد و باره بشار الیه در مقام الفت و اتحاد در آمده و نامه محبت آمیز فرستاد و میسر از آنی بک
یوزباشی ترکان فرستاد و ولی محمد خان بنوید عاطفت و اشتقاق بسرور و مبارک گشته شاه محمد میرزای خواجه را که از
مقران بباط دولت او بود نوعی که مرقوم کردید بر رسم رسالت بخدمت اشراف فرستاده و تحفه و هدایای لایق ارسال

نمود و مشارالیه بفرستادن سوسه مرافق کشته بمرکز پادشاه از اختصاص یافت حسب الامر الاثر و محلی امر و ارکان دولت
در ملک قریب جوق ایلی مذکور را طومر و ملوک و ملکها و مستانه بطور می آوردند و هر روز در منزل یکی از متوابع محفل و الا
عشرت پر بود و دیگر از سواستقبال آمدن خلف السلاطین بواسطه بخل و اکی که جنتان خبره سبایون غایت که درین
سال از ارم تسلیم این کعبه امان بسته با والد خود دیدی فال که صبیحش در سلک پدر و کیان بر اوق سلطنت اشغال
سوانه درگاه محلی که وید حسب الامر علی محمد یکسره آوردند و القاب خواججه رفیعی وزیر آذربایجان بر رسم استقبال
قیام نموده منزل بمنزل طوفان و اقامت داد و منزه و محترم پایه سریر علی رسانید و در چمن مذکور سعادت مستایب و رفاه
با انواع نواز شاد و مسکنات خرم و از اختصاص یافت از حکم ولایت تغلبس که از بلاد مشهوره که جنتانست و قلعه
آن از غایت نفعت و منفعت محافاتی آسمان و الکامی آوردنی او بود که معروف مدینه در آمد قریب بی سال در منزل
رومیان با نذر و در پیوست یک چرخ و این چنانکه در طی سوانه آن سال سمت تحریر یافته نیروی اقبال تصرف
اولیای دولت قاهره در آمد و تا حال محمد سلطان شمس الدینلو بر حسب فرمان قضا جریان بدارائی آن قیام داشت
درین سال و دارائی حقوق و لشوای طایون احقاق حق فرمود و آن الکابلوار صاحب خان مذکور عنایت فرمودند
مشارالیه جوان نیکو منظر خوش صورت با صباحت و در سن هفده سالگی بود که بشرف ملازمت شرف مرید سی یافت
و امشب شاه با والد باش ملازمت و کعبه هایون میخواندند و علی از لطایف هوای آن ولایت اکثر سلاطین نادای که جنتان
بل عموم مردم آنجا اندوخته و انات بکسب خود و اذین زیاده حسن و جمال و در دستگی خط و قال مجبوط ایضا انسان سمیت
سزیت و در جهان دادند و در و نشان یوسف لقا که افروز سوسه از نامه حالشان پیدا است و اعجاز عیسوی چنین
کنار و لطیف که در شان هوا و چند دین ترسانی در آن ولایت شیوع دارد اما از جرح وحدت آن مکان هم میشت
بر اقالیم عالم ترجیح میتوان نهاد و زبان محل نظر کیان انجمن خوبی در لطافت آن سرزمین این مقال ادینا شد
بر طایفه یکی عیسوی از پرده برون باری مریم که با داری کونی بجای اندد و دیگر از قایمین بایام خیر الدین جلوش کند و سال گذشته
از روم همراه محمد یکسره ملوک که بکشت کشکوی صلح آمده بود در خدمت انصرفت یافته شمول انواع تقاضات و نواز شاد
روان شد حسب الامر اسرار ادا شد بدین مرتبه نیز یک مذکور که سنجده صلح اندیش ندان حال است بخیرت پادشاه
والا به در و هم دست و نهاد مجسمه که در دستخانه در قلم آورده اظهار فرمودند که هرگاه از انظرط طریق و دوستی بکشت
سلوک بود و باشد از اینجانب خطر و فاق و حسن اتفاق امری بطور خواهد پوست محمد یکسره از عرض ساختن کعبه
شاه جنت مکان و سلطان بجان خان توادد مصالحی را استحکام دهد و مشارالیه بفرستادن سوسه مرافق کشته بمرکز پادشاه از اختصاص یافت حسب الامر الاثر و محلی امر و ارکان دولت

وان و دیار بگردانده شدند و در لشکر و متاع و بر داری میروند خان بخت و ولایت ازین الروم و تخریب شد احاطه ای
مرز و بوم و قضاای که تا آمدن مراد پاشا بطور سوخت چون او نماند آمدن مراد و سمع میشد و خاطر انهم صانع
و مکر را از رویه عذر و اتفاق بطور آید بود حضرت علی شای نال اللهی احتیاط را از دست نهاد و امیر کوخان قلیا بیگلربیکی
خجور سعد را با محمد خان زیاده اعلی بیگلربیکی قزاق و لشکریان ایشان امر فرمودند که تا ازین الروم که دو از ده روزه راه
محل عبور لشکر روم است کمن غلبه دست نیاید و محمولات آن ولایت که بکسار و کشید باقی فرستاده غلبه بطلان توانند
بر دو امر اعظام حسب الزمان قضا جریان تبیه جمعیت لشکر برداشته نیز کوخان با خروج خود پیشتر روانه شده تا ازین الروم
دقیقه از او از منب غارت و تفرغ و تخریب در احوال فرکان داشت کرده و خود لشکر قزاق و کشیده بود و که با بیدار الروم
رسیده بیسپاه منصور جمعیت نموده و بر داری امیر کوخان کشیده و محل مناسبت استاده و بعد و لشکر آمدن الروم
کمل و مسلح از شهر بیرون آمد و صف سپاه را بسته یوزم قال شپش آمدند و از آنجا تبیه غازیان و غلظتانی مستالث
نبرد و برده و حرکت نرم کردید و در میان حملات متواتر نمود و چون لشکر قزاق بهر که اقبال رسیدند نزدیک
کشیده و بود که چشم قزاقی سپاه منصور رسد امیر کوخان پاجی مرواکی استوار داشتند غازیان و غلظتانی و تخریب و تخریب
قزاق نیز یکبار حمل نموده و نصف محالقت افتاد و جمعی از غازیان بر اکتد خیز کرده و در لشکر قزاق باغ و راه افتاد نموده
از اطراف و جوانب بر که کارزار داشتند و بصدام بهرام اشقام و ماراد و غلظتانیان جلاد و کسیم فتح و غارت
بر بزم رایت منصوره امر اعظام شای یوزیده و مدینه روی با تمام در خود و با تبیه و قلع و قمع و خلافت لشکر
ازین الروم درین حرکت طویشگیر از غازیان کشته غنایم خود و بر دست سپاه منصوره و راند و امر اعظام در
آنجایم و قاصت نصب نموده و کاسه و غلظت در کال شکوه و دانداده ها اگر غلظت غارت تبیه قاصت و خرابی ملکیت
قیام داشتند و بعد از سه روز مظلوم و منصور بل جیل کو فتره حاجت نمودند و درین جنگ امیر کوخان اندک نصیری
بمحمد خان بیگلربیکی قزاق استناد میکرد و ناراضی بود و مانند کان اشرف که بحقیقت رسیدند محض التالی بود
و از ایشان و از تبیه نصیری نشد و بود و القصد پاشا ازین الروم فریاد جیان بهر و پاشای وزیر اعظم که سرانده
بآمدن او بایجان بود و فساد قزاقان باغ نموده بودند استنبول چون آمده و در سکونت نشسته و غلظتانی
ایلی میکشید و دستا و چنان نمود که قزاقان تبیه ازین الروم آمد و قلع و قمع و تخریب و تخریب و تخریب
آرام کشته و رحمت و استیصال کوچ بر کوچ روانه شدند و ایشان با طرف و جوانب مستشاره لشکر می کردند و روی
باین صوب نهاد و زندگان حضرت علی شای از قزاق و جوق حد و مراغه با جمعی مخصوصان متوجه تر شدند و امر اعظام

عاکر منصور و امیر فرمودند که میانجی رفتن برسان عاکر نصرت نشان قیام نمایند که چون رستگاری نزدیک رسید و دیگر
احتمال آمدن لشکر و مردم نداشتند و بعد از آن میانجی و قوتی شاد و خوشنود و اعظام بقراچین میانجی آمده بعد از آن تمام
سان و یک کوچ بکامپ و اوقاف شده بود که توارزه آمدن کرد و از شیوع یافته حسب الامر علی معاودت بکامپ تبریز واقع
و حضرت علی شاهی در شهر توقف نموده بعد از عاکر را بجانب مرند فرستادند که در آنجا توقف نموده آمدن سردار
از مرند را که تحقیق بودند و بمقتضای وقت و صلاح دولت قاهره عمل نمایند و شرح آمدن سردار و بازگشتن او و محل
خود سمت گذارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی دیگر از خروج غریب این سال طبعان مجوسان قلعه فقه است کیفیت این
سرگذشت اینکه این قلعه عالی اساس در اکانیا فت من اعمال قراچه داغ بر فراز قلعه کوهی رفیع آسمان بودند واقع شده
از یکپارچه سنگ که ساکن نش با سنگ فلک لافلاک و ساز و پاس با نش باشد زنده و ازان فلک ثوابت همراهند از آنکه
قلعه که دامن آن کوه است تا فراز قلعه نیم فرسخ راه است برابا لا در غایت تنگی که عبور سواره ازان در کمال سوارگی
یکنفر تفنگچی مانع فوج کثیری میتواند شد و در زان شاه جنت مکان که چند مرتبه از آمدن سلطان سلیمان خان کاکا و هم
در آنجا بایجان فترت بود بنا بر استحکام آن قلعه خزاین پادشاهی بآنجا نقل شده بود و اسمعیل میرزا و القاسم میرزا و اسم
میرزا و اولاد ایشان نیز در آن قلعه محبوس بودند و هیچ پادشاه و شوکت کند همت برکنند تخریب آن قلعه عالی
بنیان پیداخته و آرزوی گرفتن آن در خیال هیچ یک از سلاطین کشور که صورت بسته همیشه یکی از امر اعظام که
محل اعتقاد بوده اند ببارت و کو توالی آن قیام ننمودند و بدین هنگام کو توالی قلعه را بابی بسین ضلیفه را و خلوص
قراچه داغ که از جمله صوفیان صادق العقیده این خاندان و سر حلقه از باب عقیده و محل اعتقاد بود و تعلق داشت
و چون مشارالیه خود با لشکر قراچه داغ بر فاقه اعتقاد الدوله حرم قسطنطنیه اومی بامور گشته بود و هم آمدند و
بخدمت قیام داشت مملوک یک نامی از طایفه تورانی خلکو که محل اعتقاد بود و به نیابت او کو توالی قلعه میکرد
و چند نفر از رویان و اگر او که در محارک گرفتار شده بودند معلّم ایشان مصلحتی پادشاه احمد پاشا و کو حرم و
بهر غایتی آن که پادشاه قلی پاشا و خالد پاشا و محمد پاشا و لد قوجی یک نفر از ایشان درین قلعه محبوس بود و با یکدیگر
اتفاق نمود و پنج شخص نفر دیگر از مردم ترک و تاجیک که ولایت دیار آنجا بودند از جمله دو پسر و برادر حسن خان افشار
حاکم بانی کولیس و برادر طاهر خان و دیگران خود متفق ساخته تمامی ایشان که تا بستم نفر بودند سر از جیب همیان بر آورده
خافق بر سر کو توالی که جنین امری هرگز در مخبر اش نگذشته بود و رفته او را قتل آوردند و اسلحه تفنگ و براق و
متمم شده چند نفر از ملازمان او را که در قلعه بودند بیرون کرده و دروازه را بسته قلعه را متصرف شدند و اقوام

و ملازمان الیاس خلیفه که از بعضی خبر یافتند بر در قلعه حجت نموده هر چند سعی نمودند که دفع این حادثه بطایف الحیل و آن
که و صورت نیافت بالضرورت حقیقت بخیرت اشراف عرض نمودند و در آنوقت که خبر آمدن در او پادشاه و عکس گریه
و آند بایگان شیوع داشت این قضیه خالی از شناخت و بدنامی نبود و احتمال مناسبت عظیم داشت و خبر بر فتن و طاعت
و کجالت ملازمین جبارت و دلیری بآوردن علاج نبود و در میان که متکلب این امر شده بودند بموضع نصیحت
سر کبریا اعتدلی آمدند و در اول حال مطلب ایشان آن بود که شاید فرجه یافته خود را از جسد قید خلاصی داده
بطرفی بروی توانند رفت چون راه بدر رفتنی را رسد و بیاقتن آوازه آمدن سردار نیز بدیشان رسید و با خود
قرار محاربه و قلعه داری داده تا در و ما خود را و قلعه را محاطت کردند و بهیچ وجه فتح البابی نمیشد تا آنکه آمدن سردار
تحقیق گشته بخواهی الکافراش رسید حضرت اعلیٰ بواج مقصود علی که از مردم که کیلوی و شریف مسلح معوره است
و سابق از نویسند های کفر خانیان افشار بود و با پسران و برادران او کمال ربط و آشنائی داشت بقلعه فرستاده و هم
استالت به پسران و برادران حسن خان نوشته تقصیر لاحق و سابق ایشان بعفو و اغاض مخرون گردانیده نوید
عاطفت بی نهایت دادند و بواج کور بپای قلعه رفته حقیقت آمدن خود را بایشان اطلاع دادند چون کلبه قلعه را
و میان داشتند ایشان بواج مقصود علی را بر پسران بالا کشیدند و او ایشان بخواهش شاهانه امید و ابر ساخته
مژده امن و امان و نوید لطف و احسان داد و پسران و برادران حسن خان افشار چون صوفی زاده قدیم و کمال
این دو دمان بودند بر صمیم القلب مسلح و متقا گشته و مدافعه و میان چاره جوی شدند و جماعت و میره ازینجا
خبردار گشته چند روز بناتعت آغاز نهادند و بیامین بعد از قتل و قال بسیار مهم کیدال و قتال انجامید و چنانچه
دیگر از شاه سیونی که ده و ده کرده شدند و از جانبین دست باستعمال الت و قتال برده و با یکدیگر لوطه زدند
کردند و در میان و اگر او که هفت هشت نفر بودند دل بریدند و هر دو میکوشیدند آخر الامر شاه سیونی
همچونم کرده بیروی اقبال شاهی بر در میان غالب آمد و یکی را بجزا و سزا رسانیدند و قلعه تصرف اولیای او
قاہرہ در آمد و آن قلعہ لشکین یافت و بواج مقصود علی با پسران و برادران حسن خان بجهت کاه و علی آمد و خدمت او
بمستحسن افتاد و پسران و برادران حسن خان در مسلک تور جهان عظام اندراج یافته مورد شفقت و رحمت
گشتند و نواب اشراف اعلیٰ شاهی ظل الکلی بکثرت حسن عقیده و حقوق خدمات الیاس خلیفه و انصاری و کور و پای
قلعه اور می بدست اگر از قتل رسیده بود این خطای عظیم را که از بی برداری ملازمان و سوکی تدبیر او بظهور آمده بود
بروت شاهانه عفو و اغاض مخرون گردانیده از آن سلسله گناهانند بطن الدین خلیفه در آن وقت

بجای والدت ملاحت موسوم گردانیده در ملک طغای ابراهیم و ان بنقص و سلطان موم او عایت فرمودند و رحمت
و کو تو الی قلعه مبارکه که مقدمه است بر بلخ سلسله تقویض یافت و در لشکر کشیدن مراد پاشای وزیر عظیم سر دار روم باو بیجا
در رسیدن بدین سلسله تیر و بیانی مقصود بماند گشتن سابقان کور شد که مراد پاشای وزیر عظیم را سلطان احمد
خان پادشاه روم سر دار و در بدفع فتنه قربان شد و استرداد مالک شروان و آذربایجان امور ساخته صلاح و قضا
این امر را منوط برای او گردانیده و چون در مشارالیه روزگار دید مکارانه نموده بود و باطلای فتنه قربان شد چنانکه در پیش
اول این دفتر فاش شده ملک کشته گردانیده چنانکه در فتنه کار خیر داشت از خود خیر اندیشی صلاح را بستر از خاک است
کفتگوی صلاح میان او و بنابر ترفیع حال مسلمانان و خیرخواهی عباد الله خواست که میان پادشاهان حوزه اسلام فوج
مصلحت را استحکام داد و این نام نیکاران وزیر صلاح اندیش بر صغیر و بزرگاریا و کارخانه اندیش خیر الدین پادشاه
بنوعی که در نگارش یافت همراه محمد یکیم استراج و استعلا رضای قاضی شرف علی شای قاضی الملک و مستاد بود
و خود را استیجول بیرون آمد در اسکودر توقف نمود و کارسانی صغیر مشغول بود و در نظر آمدن ایلی خیر داشت
که فریاد جان از جانب اندون روم رسید خبر آمدن لشکر قربانان را بر سر از روم اندون نمود و او را
آن نزد روم را که بر لغت او را بود بدین جمع آمده کوچ بر کوچ و اندیشه تا از روم عیان باز نگشاید
و چون خیر الدین پادشاه و محمد یکیم ایلی از راه او بسیار بگردانیده بنوعی پادشاه ایلی نقد و یونان که از راه او
استیجول شوند در اینجا آمدن خود را استماع نموده با اتفاق پادشاه کور بار دوی استوار شدند و حال اندون
با و ملاقات کردند و مکتوب عنایت سلوک شاهی که با رسم سر دار و کور و قلم آمده بود را دریافتند و مراد پاشا
انهار نموده بود که اگر شایان آمد و اسکودر بودیم میر رسیدیم این حضرت واقع نیست باطل که جمعیت هم که روی داد
خزاین پادشاهی صرف لشکر شد و بهر صیحه ای که میخواستند تا بر زمین باطل خط و دست دشمن با جبار است
نشد اند چون ایلی رسم از جانبین آمدن آمدند خود را بچند لایق حال و مناسب احوال طر فین باشند
خواهر شد و ایلی از همراه خود که در روانه آذربایجان شد و در عید و قیام کی از جاده سلطان حقیق را با هم که
نخستین شرف در ستاد و اعلام نموده بود و که عرض اصلی ازین نهفت قرار و مدد از معالو است و چون حضرت
خواند کار صلاح و قضا و این را استیجول برای این دو لشکر که داند و ایلی حضرت بران صوفیست که با سلطان خیر الدین
طر فین بدوسی این خواند بهر حاله قیامین حضرت و قیام و ایلی را بجهت آن نگاه داشت که بعد از تمهید تعین
صلح و قرار مدار که قیامین داده شود او را همراه بنده حضرت خواند کار بر دو نیز ایلی را ای قند و با بنده حضرت پادشاه

رفتن مناسب نیست و جاوش مذکور در ارباب طعنه تیریز و سیکه امر او مقربان بساط و الا بهر حال بوی بخت
مجلس نشست آئین مغز گردید و نواز شات پادشاه به انتقام یافت و جواب مکتوب مراد پاشای سردار بمقصود
نوشته شد که چون دستور اعظم خیر اندیشی نموده گفتگوی صلح بمیان آورده و نیز بخت رعایت مسلمانان و اینست
و استقامت عالم باین مناد ایم و محمد یکسار با ناله صلح امیر فرستادیم و سخن جانست که باو گفته ایم اگر بمصلحت که قیام
سلطان سلیمان و شاه جنت مکان واقع شده و از جانبین بخلایق ایمان نگیرد یافته بود و یا منی انداخته و تیر انداخته
و نزاع کرده رشته صلح میانیم و الا آنچه در شیت الهی بوده باشد ظهور خواهد کرد و استعاری که در باب تحفه فرستاد
نموده بودند چون هنوز امر مصالح قرار یافته در انتهای خصوصیت نزاع تحفه فرستاد و مناسب وقت نبود
بلکه باین می نمود و نخواستیم که در اول حال روانه نمایم الحال که آن دستور اعظم بای در میدان مصالحه نیاورده
و در تحفه فرستاد و دید یک شامه غیر شهاب علی بوزن یکزار و شصت و شتال که استادان زندگیندی از
از طرف مشبک که از صفت من طالع بقون غیره ترتیب داده اند حضرت پادشاه عالیجاه سلیم پادشاه فرمان
فرمایند برسم تحفه فرستاده الحقی اقتدار غیر شهاب علی اکتس نمیده یکبار چه کمتر اتفاق افتاده و در خوانده
هیچ یک از سلاطین و کشانی یافت نشده بخت عالی بخون مکتوب بخدمت پادشاه ذی جلال و جلال فرستادیم
که اگر از آنجا نیز یکجه بخت شهاب و در امر مصالحه بر وجهی که مرقوم گفته خصوصیت باید ابواب انست شهاب
که تا غایت حد و حدت مفتوح کرد و بعد الیوم اطمینان و فرستادگان از تحفه و هدایای لایق خدای شهاب
و جاوش تیریز و سیکه مذکور در ارباب طعنه تیریز و سیکه امر او مقربان بساط و الا بهر حال بوی بخت
قلعه ایوان و سر انجام کسب بابت قلعه داری کوشیده اند که اگر سردار بایر و ان که به حاضره قلعه پیدا و در و در
قلعه داری مردان بوده باشند که تیریز و سیکه مذکور در ارباب طعنه تیریز و سیکه امر او مقربان بساط و الا بهر حال بوی بخت
بود و یا شهاب و طالع بقون خواهد نمود و اما سر و در چون بجهت شد که خبر سعد و استحکام قلعه و استعداد
قلعه داری امیر کوخان خبر یافت عنان از ان راه بجهت و از راه جالدران روانه شد چون مردار که گفتگوی صلح
میشود و بوالی می آمد از یک فرسخی قلعه نوی که شصت و شصت طرف سلاطین که سمت داده تیریز و سیکه امر او مقربان بساط و الا بهر حال بوی بخت
که مطلب سردار ازین حد و حدت بجهت انده متعارف آن بود که در آنکه باقی قیامت محاربه نماید طالع بقون
تا به تیریز و سیکه مذکور در ارباب طعنه تیریز و سیکه امر او مقربان بساط و الا بهر حال بوی بخت
لو از راه سلاطین و طالع بقون تیریز و سیکه مذکور در ارباب طعنه تیریز و سیکه امر او مقربان بساط و الا بهر حال بوی بخت

طلب فرمودند و با امر او دولتمردان در قضیه صلح و جنگ سردار مشهور نموده و ایام بران قرار گرفت که قلعه تبریز را استحکام
 داده شهر و موضع قریب را که عبور و میان از آنجا خواهد بود از رعیت خالی سازند و یکسره در قلع و در آنجا بمانند
 و اردوی اعلی از مقابل احد ایک سو شده و جنگ در جنگ و چیز تاخیر اندازند که چون سردار تبریز رسید گفت
 و یکسره لشکر و مردم و منفعت و قدرت ایشان مشخص کرد و بدینچه مصلحت وقت باشد بجل آید و کس بر شوارع و دستاورد
 که رعایا را از موضع قریب راه که چنانچه محصول آنچه توانند برداشتند و ده یکم غله در آن محال نگذاشتند و رعایا و موضع
 نزدیک شهر احکم شد که غله خود را نقل اخبار قلعه نموده قیمت واقعی از سرکار دیوان باز یافت نمایند و تمامی غایبان
 از کان و تگور و خواه ملازم امر او خواه قوجان عظام مقرر داشتند که بر فاقه تبریز و اطفال در قلعه تبریز توقف نمود
 بلوازم قلعه داری قیام نمایند و جمعی از تفنگچی این قدر اندازد که کاب و شرف تبریز بدان خدمت مامور شدند چون عیالت
 شنب غازان تبریز که ساخته و پرداخته مهارت پادشاه مرحوم سلطان غازانست و مدارس و خواجهان و مردان
 ساخته شده و کنبه که مقبره آن پادشاه مرحوم است در رفعت و بلند می مشهور عالم و از غایت ارتفاع با کنبه
 مهر و دعوی برابری میکند جای حکم است و شایستگی قلعه نمودن داشت بلا خطه آنکه مبار و میوه از آنجا که در آن
 و یراق که داشتند که در آنجا آن مبولت میسر نکرد و با آنجا نیز از قوه و توب و تفنگ و یراق کشید و فوجی از تفنگچی
 اعتمادی و کوب جایون با محاطت آن تعیین فرمودند و کس اخبار میر کوزه خان و انداز جوهر و محمد خان زیاد اعلی
 و امیران که قرائن فرستاده ایشان را نیز طلب داشتند و چون سردار از طسوج و شبستر که شش پیش از آنجا تبریز آمده است
 شهر بلطراف جوانب فرستاده شهر را از رعیت و اردو خالی کردند و کوب جایون از بلده تبریز کوچ کرده و غیب
 کوهر خاب کنار رودخانه ای محل اقامت اختیار فرمودند که چون سردار به تبریز رسید و شخص شود که کمون و خاک و توب
 بمقتضی آن محل بود و درین اثنا ای دیگر از جانب سردار و علی پاشای دنا و او که بیکر یکی آمد و علی بود و رسید و غایب
 بخدمت شرف و کتبات بود و او را در کان دولت شای نوشته بودند و رسانید مضمون آنکه چون اصلی از آمدن است
 که در قریب جوار شرف تمسک و خدمات صلح بر نهج خواهد شد نموده شود و جنگ و جدال با آنکه قریب باشد و ظاهر نیست
 و دلیل بر صدق این طوی آنکه از سردار و مردم تا تبریز بچند قلعه از قلاع که در تصرف امیر عظام رسیدیم و تحویل
 قلعه شیم و مری از لشکر و ملکا جلدی از رعایا رسید و صلح دید و بودند که ایلی و دیگر تعیین شدند و با تحکیم
 لایق فرستاده شود و خود را با ایلی سفارش نموده بودند که چون ما در مقام جنگ هستیم از حضرت اعلی پاشای محل الکلی نیز
 التماس نماید که لشکر قریب با از جنگ و جدال منع نمایند حضرت اعلی جواب کتوب فرستاده و تبریز سابق نوشته است

نمودند که سخن گیت و محمد یکس که فرستاده ایلم معتبران طایفه لباسش است اگر حضرت خواند کار بصلی که فها بین احمد و علی
یعنی شاه جنت مکان جبر جاپون و سلطان سلیمان جلوس علیه الرحمه و الرضوان واقع شده قایست تاثیر رضا بان داد و عظم
از جانبین آنچه خدا خواسته باشد چنان خواهد شد سفارشی که در باب جنبه شکر قربا بش نمودند که بار و میره در مقام مجاز
نموده دست درازی نمایند شکر قربا بش باحد و یارای آن نیست که بی امر و مشا الله جاپون اسلحه تواند پوشید چه کجا
چنگ و جدال با جمعی از امر او را اگر با بخت حیانت احوال عجزه و اطراف و جوانب تعیین نموده ایم و شکر یان شما
که بخت نسیب و نفاذ بدست آوردن خیره بواضع میروند بالفوره چنگ واقع خواهد شد هرگاه ایشان هر جنگ ندارند
مردم خود را منع نموده گذارند که از در و پیرون روند و آنچه در باب فرستادن تهنه و یا نوشته اندازش از اعدا
چون مصالحه واقع شود و خصوصیت فتنه بخت و دوستی تبدیل به آنچه لایق و شایان طرفین باشد بعمل خواهد آمد و چون
رعایای بعضی مواضع تیریز که در میان کوه جانب دست چپ روییده واقع است هنوز کوچ نکرده بودند حسن خان شاهلو
حاکم مدائن با جمعی از عساکر و تشکیلات جیشای و خراسان تعیین فرمودند که در آن حدود بوده اگر روی دست و رازی
بواضع و محال میان کوه میموده باشند مانع گردند همچنین علی قلیخان شاهلو و امام قلیخان و اید ویر و یحییان بعضی
از امر او را اگر بواضع جانب دست راست و میسکه طرف خورشید و آنوالی باشد فرستادند که در کمین کاها با او
هر کس از روی سبک نسیب و عمارت مواضع از اردوی خود پیرون رود بدافع قیام نمایند و حدود در و دست چهار
شهر شعبان العظم بر کنار رودخانه اچی کنار شهر آمد و در آن طرف آب تنه دل کرد و امر او را چو سعد و قزاق و سایر عساکر
منتهی در آن اطراف و جوانب بگو بکس جاپون پوسته و رنگ روزی آنچنان لشکری بمعسک جاپون فراهم کرد که آن
و کوه اچکل آن بست و اندوخت و خیره در اردوی روییده نایاب بود و در میان بخت علیق اسپان فوج و کوه
بواضع برکنند و میانه ایشان و شکر قربا بش که بمانعت آن محال نامور بودند مجاریات روی میدادند
سختند و از خرمه بکس که محلی می آوردند و سرور که در مقابل بودند کار دیده عاقبت انشیش بود و جمعیت لشکر قربا
و اسودکی اسپان و کثرت آذوقه و استحکام قلعه تیریز با خود قرار مقابل با حضرت اعلی و جنود قربا بش نمیتوانست داد
و محاصره قلعه تیریز بی پروا خستند راه حیل و تواضع پیش آمد خواست که لشکر اسامان و غانما از چنگال شیران بپشت
آجاند آیند و بیلاست بود و بخت دفع طعن اعدا و خود را بین تنی و کتا بکریز آمد چون قیاس کوه بکس شد
وقت محاصره قلعه تنگ شده بود بالفوره بازگشت اما دهنده عظیم داشت که در هنگام آن محال مبادا اسازان
خود اقبال عنان شهب تیر کام اندیشه را از طریق مصالحه حمیده بفشار چنگ و جدال انعطاف دهند و دیگر باره علی قنار

شخصی از رومیان را در میان اهل آنجا نبی علی پاشا بر سلالت بخیرت اشراف و ارکان دولت قاهره فرستاده اظهار نمود و بدو کتیبه
 حضرت خواند کار این دو شجره را در برین مهر و کیل کرده ملتزم است که حضرت والا بجاه نیز خص و مادون سازند که بصلحت
 طرفین امر صالح را استحکام دهد و محمد پیک نیز عرض داشت نوشته بود که مطلب مراد پاشا ازین حکایت آنست که در
 تعیین امور سنور و سرحد و دیگر مقدمات از جانب اشراف و خص باشد حضرت علی شای قلی اللهی فرمودند که سخن مردان
 نیست چون آن دستور اعظم اراده نموده که خصومت و نزاع طرفین با مخصوصیت و دوستی مبدل سازد و از جانبین
 نعم و الوکیل باشد رعایت ناموس هر دو طرف را کرده بنوعی که مکر نوشته ایم قرار صلح دهد و اهلجی را رخصت داده در
 سه چهار روز که هر دله در کنار رودخانه اجی و حریم شهر و قلعه اقامت داشت و صلواتی بر شهر و قلعه نداشتند و از
 سپاهیان هر کس بجهت بدست آوردن حلیق اسبان پیروان میرفت بدست لشکر قزلباش افتاده قتل و گرفتار
 میگشت تا جارجند نفر از پاشایان و سنجی پکیان را با طبل و علم و بیراق جنگ بلایند و افغانی همراه کرده بطلب فرجه
 فرستادند نوبت اول جمعی که بموضع دست داشت رومیان که طرف خسرو شاه و محمد و باشد رفته بودند چون
 یکدوم فرسخ از اردو پیرون آمدند علیقلی خان و امام قلی خان غازیان که با فتنه ایشان رفته بودند از کین
 کاها پیرون آمده بطرف مخالفان تا خند و رومیه تاب مصلحت دلیران قزلباش نیاورده منتهم کشیدیم بجانب
 خود معاودت نمودند غازیان تا کنار رودخانه تعاقب نموده جمعی کثیر طوطه شمشیر و برخی اسیر و دستگیر شدند و اسب
 بسیار و غنایم پشمار بدست چوش منصوره قزلباش درآمد چند روز دیگر جل پاشا سر کرده متار را که در میان
 شجاعت و دلوری مشهور و اعتماد و استظهار رومیان بود و در فوجی از جنود عثمانی گرفته و با اسب و الا بسیار
 بموضع دست چپ میان کوه فرستادند و جل پاشا دلیری کرده غنایم و چپالی از لشکر قزلباش گرفته بمحله دریا
 و کوهها و جاهای خطرناک درآمد و حسن خان بارتق و تشکیان بمقابل او در اندامها بین آتش جهاد و فتنه گشت
 جل پاشا از جنود عثمانی و شجاعتی که داشت هتیرانده بنفس خود بجایه مشغول گشت و چون جهاد اجلس بریز شده بود بدست کما
 از تشکیان بقتل درآمد و رومیه شکست خورده و بانهزام آوردند تا کنار اجی رومیان را تعاقب نموده جمعی کثیر قتل
 و سر جل پاشا را با سرهای متولان و گرفتاران و اخترمه و بیراق بسیار بنظر اشراف و فرستادند و چون خبر گشتن
 جل پاشا و انزام لشکر باریک کردار رسید سر اسکی عظیم در میان لشکر و نموده بکوچ کردن و خود را بجا من
 رسانیدن چاره نیافتند و نور اهلجی ایشان که در تبه سیوم فرستاده بودند خبر بدیشان رسانیده بود که کلمه العود
 احمد بر زبان آورده روز پنجم طبل ارجمال کوفته از حوالی شهر کوچ کرده در کمال بریشانی و اضطراب رجعت نمود و جمیع

امر و خطام و ریش بخیدان قزلباش هجوم نموده مصلحت در آن دیدند که چون آمدن او بهتر از اجتناب از آن بود
و پریشانی سپاهی و رعیت کردید حالاً بهیات اجتماع تعاقب ایشان نموده و در هر حال مصلحت باشد صفوف قتال را بسته
به نیروی اقبال جاپون استیصال انظار را و چون جهت سازیم چنانچه هر است که رو میزد با این منظور و پریشانی
شکر و زبونی اسپهان ملاقات متناوبت با کوه اقبال شاهی نیست و هرگاه این لشکر را توفیق کرد که کار را به کوه کردیم
معلوم نیست که دو سه سال دیگر رو میزد و جمعیتی چنین دست و ده حضرت اعلی فرمودند که هر چند طبقه رو میزد بکر و جل
مشهورند با چون مراد پاشا از ابتدا تا انتها گفتگوی صلاح اندیشی بمیان آورده و در الفت و تشنهانی نذرده و یک
و جدال کناره جهت با نیز با بر نظام سلسله نظام از جهت باطن ایشان نظر پوشیده و بنا به مصالح داده ایم حالا
خلاف آنچه گفته و نوشته ایم جایز نمیداریم و نیز ماه مبارک رمضان که از شهر حرام است در نده هرگاه قدم
میدان محاربه کنیم و این دولت شکر عظیم بیکدیگر قال و جدال آغاز نمایند بدست که چندین هزار نفر قتل
از جانبین مقتول خواهد گشت نمیجویم که درین ماه مبارک که محاربه حرام است آلوده با این همه خونریزی کردیم
و اجماع هر دو فتوی گفته اجداد عالیقدر میراث دارند پیش آمد و تجویز محاربه و خونریزی نکرده و اما بجا حفظ
مباد و در مقام رجعت کسی از ایشان بقلعه خوی رسد حاکم خوی را از خدمت داده و بعضی تشکیان ستان
و بیات لغت کلمات نیز با شستر و طسوج چند کوچ متعاقب فرمودند اما لشکر باز مانع فرموده حکم نمودند که کما
پرخت بفرم دستبر و داغ غنیمت متروک رو میزد و در مع ذلک مردم مجهول فوج و فرج در سر کوچ کجالی دارد
رو میزد رسیده سر و زنده و دختر جمعی آورده و مراد پاشا در وقت باز گشتن سه چهار نفوی از مردم مجهول را که
آمد و رفت بدست رو میزد و کفر فاش شده بودند خلعت داده با کس خود و یک نفر لازم محمد یک باز فرستاده و بوجه
معامله صلح را تکرار نموده و اظهار کرده بود که نواب شرف الدین آمد و شد خبری بخاطر مبارک فرستاده که این
جاست بجهت الطمانی جرات بعضی جهلای رو میزد بود که سر مست با ده نخوت و غرور انداخته غایت کوشش خود
نموده بودند اتفاق افتاد انشاء الله تعالی من بعد قضیه صلح با سانی و رضای شرف صورت خواهد یافت و هر یک
به جهت همراه بود که در خدمت حضرت خواند کار امر مصالح را احکام داده خاطر او را مطمئن فرموده باز فرستادیم
اعلی نیز قریب جبل خجانه نواز رو میزد که نیگری بودند و فانیان در وقت مراجعت بدست آنکه میزد از او
فرموده خلعت داده باز فرستادند و اعلام نمودند که سخن کبیت بجهت اقراری که در اول حال نکرده بودیم
خود را از جنگ و جدال باز آورده حضرت آن دستور مغفرت را که در آمدن تبریز القا نموده بدین فرستاد و خبر روز را

طسج توقف واقع شد شکر روم از ایاق که تخته بجای و آن رسیدند جمعی که اناد کرد و بار برده بودند باز آمده تفریر کردند که
مراد پاشا از حضرت اعلی بسیار منت و در بود و چند میداشت که خلاف اقرار از دو دمان ولایت و کرامت بطور بی آیه
امور سر هر کوچ که او اندر رسیدن لشکر قزلباش میانه اوام میر رسید و باعث شورش و اضطراب الطبقه میکشت مجمل
لشکر روم ازین صغریات پریشان و بد حال معاودت نموده خلق بسیار و هب و استریشار خلف شد مراد پاشا
بیار بکر رفته در آنجا افتلاق کرد و محمد پیک را با جاووشی معتبر همراه کرده بخدمت خواند کار باستنبول فرستاد و در باب
صلح بخاندکار عرضه داشت نموده مبالغه بسیار کرده بود که چون حضرت شاه از خصوصت و نزاع گذشته بپایان آمد و
دوستی مینماید اولی نیست که مصالح بدستور سلاطین ضمیمه واقع شود که صلاح دولت خاندان عثمانی و اینست محمد پیک
بحضرت خواندکار ملاقات نموده مکتوب محبت اسلوب شاهی را با شانه غنبر که برسم یاد بود فرستاده شده بود که ایند
و خواندکار بمراد پاشا نوشته بود که ما اختیار میدادیم هر چه مصلحت دولت دادند عمل کند و جواب مکتوب تیر به طریق
نوشته بودند که آنچه مراد پاشا صلاح دیده ما را از آن تجاوزی نیست محمد پیک از استنبول مراجعت نمود و نزد مراد پاشا
آمد و مراد پاشا جاووشی همراه دیگر ملازم محمد پیک نمود و بکثرت تبلیغ این خبرها عاجلا بخدمت انشرف فرستاد و در وقتی که پاشا
نصرت آیات از سفر خیر اثر آذربایجان مراجعت نموده در دار السلطنه اصفهان کامیاب شرفت بودند فرستادهای مکرر
آمد و مقامات صلح را عرض کردند و محمد پیک بکثرت تعیین سفود سرحد در دیار بکر نزد مراد پاشا و هنوز فرستاده
مراجعت کرده بودند که از قضای آسمانی قضیه فوت مراد پاشا روی نموده استوار لم مصالحه بکثرت و عقیده و توفیق یافت
بالجمله ریات نصرت آیات بعد از تقاب و میان بدار السلطنه تبریز نزول اجبال فرموده بندگان حضرت اعلی بکثرت
و رضای جوئی بخور عایا پر دخت و بعضی از مواضع تبریز را که از عبور رومیه رعایا پاک شده شده بعضی از محمولات
ایشان صنایع و ثا بود شده بود آن سال و سال دیگر از مالوجات و اخراجات دیوانی معاف فرمودند و رعایا
مستقر و امیدوار شده بجا و مقام خود نمود و شروع در زراعت و عمارت و آبادانی کردند چند روز در تبریز
بکثرت سان مسا که نصرت نشان توقف نموده اند و بعد از رخصت داده بالکاف خود روانه فرمودند و طبقات چشم
از قورچی و غلام و تنگچی و غیر ذلک که دو سال بود که در سیاق بودند فوج فوج ملاحظه فرموده و رعایای که داشتند
با نجاج مخروم ساخته رخصت میدادند که بمنزل خود روند و وقتی که بندگان حضرت اعلی شاهی ملل آلکی را در فرستاد
که در تبریز قلعه ترتیب دهند چون رومیه در امور قلعه سازی و قلعه داری مهارت تمام دارند و عثمان پاشا
که مرید بر کاروان بود در زمان سلطان مراد خان بمنزله ترز آمد اطراف و جوانب شهر را احاطه نموده و ولایت قدیم

مناسب یافته از قلعه اختیار گرفته بود و در بابای و تدبیرها بجا آصلحت میداشت حضرت اعلیٰ نیز موافقت جمعه
نموده در آنجا قلعه ترتیب دادند اما همیشه میفرمودند که آب و چاه منسوب به آنست و از حرم قلعه میگذرد و بر قلعه
مشرف است اگر در پیش رو و خانه بندی به بند احتمال مضرت و ویرانی قلعه دارد و اکثر اوقات بزبان کبریا میگفت
که چندان وثوق و اعتمادی برین قلعه نیست و در دامن کوه سرخاب ریح رشیدی را مناسب قلعه یافته بودند اما بلا خط
آمدن لشکر و در فرصت ترتیب قلعه نمیشد درینوقت که در او پاشا آمد و بقاعده که گذشت معاودت نمودن اراده از قلعه
خطیر بر نزد و منوچهر یک غلام خاصه شریف را بر کاری عمارت قلعه تعیین فرمودند و احکام مطاع صادر شد که تنها
بنا و عمل و فعله عمارت از مالک عراق بفرستند تا نوروز سلطانی مصالح از عمارت شنب غار آن بجا کشیده و در طی
بدر شروع در قلعه و عمارت نمایند و مشارالیه حسب فرمان قضا جریان بآن خدمت پرداخته بر وجه احسن با تمام
رسانید باطله حضرت اعلیٰ شاهی ملل اللهی بعد از فراغ از سان لشکر و تسبیح و زیارت عمارت قلعه و کسب جهانگشای بقدر
سلطنت و حرکت آمد و از راه اردبیل روانه شدند و در خلال این احوال ظهورت غان و الی کرجستان کاخ یک کجست
آوانه آمدن سردار احرام ملازمیت بسته روانه درگاه معلی شده بود و در کشته و شرف استانبولی شرف کشت
و حضرت اعلیٰ توجیه بود و او را صاحب غان و الی کرجستان کار تیل و تقطیس که در ملازمیت شرف بودند هر دو را شرف
شاه از سرافراز گردانیده و حضرت انصاف دادند و ایشان مقتضی المرام هر یک با کانا خود رفتند و چند روز در راه گذشت
اردبیل به اسم و علو و خواریت حضرت سلطان الاولیا پرداخته از راه خلخال و طارم قزوین تشریف آوردند و در
قزوین نیز چند روز کامیاب عشرت بوده از آنجا به دار السلطنه انصافان تشریف برده و در تفرقه سلطنت نزول اعیان
فرمودند و چنانچه در منزل و لنگهای دولتی از مبارک نقش جهان بخت و شاد کامی گنایند امید که توفیق
رفیق و بخت مساعد گشته که یکسخت خرام قلم را در میدان تحریر و قلع سال آینده بکمالان در او نوشتند و آنست
و هذه العزیز ذکر متوفیات از جمله مشایخ و اعیان که درین سال تحقیقهای الهیه کردند از اجداد عالم لایست اخرون و اولاد
استقامت شربت ناگوار موت چشیده در مضاجع خاک غنودند اول وزیر بی شپه و نظیر عالم یک است که در شب
جمعه ششم ربیع الاول شمس در پای قلعه اوردی چنانچه در طی احوال قلعه سمیت گذارنش یافته بغیا در گذشت و نقش
اورا بر تیر بریده از آنجا بمشهد مقدس معلی نقل نموده در گنبدی که پاپین بای حرم مبارک حرم ام البنین و الان
تعمیر یافته مهار نقش بود و دفون گشت و هر چند اوصاف حمیده و الطوار پسندیده آنحضرت از خیر احضار فرود
و از دایره تصویر بر دست اما چون شیشه از حالات ستوده آنجا بقبل ازین سمت تزیین یافته ارمایه یک شیشه

زبان قلم در کام خاموشی شیشه‌گری از متوفیات محمد پاشای طایست که او نیز در پای قلعه اورمی مرافض علی شته در او هر
شهر مذکور و در وقت بیاض و مقتضای اجل سپرد و احوال او نیز در طی حالات جلایان تفصیل مرقوم خامه بلاغت
گشته دیگر که محمد سلطان پات حاکم نشا پور است و بی علی بابا الیاس که با محمد شیخ بنیدیل قرابات خراسان
از قبایل جغتای باشد بود و از زمان خروج و ظهور خاقان قدوس از شیطان سلیمان شان ایل مذکور در حقیقت قریش
میکند و در زمان منصب بکنند شان و ایام اقتدار شد قلخان و در زمان محمود و بکنند نام برده او را منصب
امارت ایل و او لقب سلطانی یافت و او را ایام اقتدار و بکنند بابر و دران و اقربا و بسیاری از ایل مذکور
قبض رسید محمد پاشا با جمعی بلازمست اشرف رسید منظور نظر شفقت گشت و درازا این جانب پاری کل ایل
بیست و از جمیع تکلیف و یوانی معاف گردانیده و در ملک مسجایان اشقام داده محمد سلطان بنوعی که در سالهای
پیش مرقوم قلم صاحب اندیش شده بعضی اوقات حاکم اسفراین و سبزوار و درین هنگام و از ده سال بود که
خفت الاستقلال حاکم پاشا بود و در اول این سال دعوت حق را اجابت نموده فرمان یافت و امارت ایل مذکور
و از کادیشا بود و محمد سلطان و له و شفقت شد دیگر که از احیان توفیان میر فیض ابد و نیز فلاح است و علی له
میر مقصود است که در ساعات غلام و هوای شوره مقدس محلی است بسیار و شرب و بنده کوی و خوش صحبت بود
و در خرفه خراسان اوراق آمده بلازمست اشرف شرف گشت بقدر حسن صوتی داشت و طنبور می نواخت و بدین
تقریب در مجلس بیست آئین را میافته مورد توجهات شایان گردید و حضرت اعلی شفقت احوال او گشته بنا بر محبت
سیادت و او می زادگی و شفقتی که بجوم ایل خراسان داشتند بنجدت مجلس نویسی برادر از گشت و منار الی غیر
در تی مجلس نویسی بودند و در آنست غلامان که درین عهد منصب بزرگست و پیر محمد القادر موسوی قوم او
داشت و او در جنگ جلال اعلی بدست دومیه متغول گشته بود و با توفیق یافته علاوه مجلس نویسی گردید و بر سر
عزت و اعتبار یافته محسود ام او را باب قلم و محل اعتماد شایان گردید و در اواسط این سال در چمن فرج پوری
از منزل سوار شده که بدو شانه هایون بود و بر سر اسب حال بد متغیر گشته تا پایان آمدن اجلت فجاء و گشت
و هم درین سال مخلص ابوبکر ابوالمعالی نظری که با محمد درین دولت ابد بودند حق خدمت دارند و محمد
از عهد حبیبی الی یونان به ایل از ملت اشرف و خدمت اشرف طویله قیام داشت مفوض گشت آغاز سال فرخ
قال نکو زیل ترکی بعضیها موافق اصدی و عشرین الف که سال بیست و پنجم جلوس اقدس شاهی
نیل الهی است نوروز این سال حبه مال بفرخی و فیروزی در روز جمعه ششم شهر محرم الحرام ششمه هجری اول فروردین

جلالی واقع شد یعنی شاهنشاه فلک چهارم که تیرا محکم و عطیه بخش عالم است از نهادن حوت بهر طرف که حمل رسیده
فیض و عالم نباتات گردید و کوشش روزی او از عالم افزونی در کون مکان انداخته نو خروسان گیتان بکوه کروی در آمدند
چهار طوطی تازه پدید آمدند و حضرت خاقان فلک قدر کیتی سلطان مشهور را کام بخشید که از آن غنی فرمانروای ایران شاهنشاه
زمان حضرت اعلی شاه علی شاه که در عهد افعولان نمود با درگاه جهان مستور است و او که در درگاه سلطنت اصفهان که
مستور است آن خمر و قضا قدرت قدس توان بهین بهشتش بهر جامع و خلاصه ملک ایران و از آن خلد برین فضیلت بغیر
و اقبال نزول اجلال داشتند و بجهت ایام عاشورا که شیعیان و موالیان اهل بیت در توبه رسیده اند از احوال
عجایب اسب کواری پوشیده اند و در طلال بر جایست و طولی بود و بولد هم قدس و در اسب جبین و سروران در روزی
و بایام قیام نمود و بعد از فراغ کوازم توبه عاشورا که طراوت بهار و ایام بهر نعمت آثار آن بهر جنت نشان از حضرت
بخشید و بوی عزیزین شکفته و از بهار و باغ روزگار بچیده و مسرت بخشید و ایام و خرمی افزای خاطر حکیمان گردید و
معمود و در باغ نقش جهان از قضا نفاذ به ترتیب جشن عالی بقادریست و امیر و اهل بیت و وزراء و مقربان و رکاب و کلاه
و احیان قلم و عیون که در دروغ سلطنت ابد نفوذ و حاضر بودند مع تجار و طبقات اصناف بر حسب شان و جایون
هر یک در محلی مناسب طرح جشن عالی انداختند و غیام زده کار و سایبانهای طلسم و دیبای خطایی افزوده مجلسیست
نشان ترتیب دادند و باطل قمار و برابر مجلسی بنفون غریب آراسته و جواهران گردید و بر روی خلائق بهر اوجبت
و خرمی کشید و در مجالس ساقیان همین ساقی در هنای رواقی در گردش آورد و چند روزی و در خرمی و دوش
در خلال انجبال کس از جانب خراجان قاجار حاکم مرو گنده خبر آمدن ولی محمد خان پادشاه اوزبک فرمان فرمای
حاکم و دانه و ترکستان که بر سرحد سلطنت و فرمانداری انولایت من حیث الاستقلال ممکن داشت آورد و کتابی
به شتم شهر محرم اندازید و چهار جوهرم ملاقات هایون اعلی و اهل خطه مرو شد و رفقه محبت امیر که خود بکعبه شریف گشته
بود ز ساینده و در و این خبر محبت اثر موجب مسرت و شادمانی خلد انور گشته جواب تقدیر از روی اشفاق و اظهار
مشغل بر نکات دلپذیر گشته فرستادند و حکم شد که بالکاه هر یک از اهل احوال آن که در و در پیشگاههای اعلی
کشید و منزل بمنزل هر روز اطعمه و اشربه و خلایات و حساب تنعم و احتیاج او و ملاقات و این همه لایق به انجام نمود
بنوعی خدمت نمایند که مرضی و مستحسن باشد و حاکم مشهور مقدس تاج پادشاه بود و حاکم نیت بود و حاکم سبزه و از
تا باطو الهاک منزل بمنزل بدین قاعده خدمت نمایند و فریدون خان حاکم استرآباد و بطام آمده تا چشمه الهاک
استقبال کند و در حین بطام لوازم شکش و ضیافت پرداخته تا بعد و همچنان که الکاه اوست منزل بمنزل ضیافت

لایق نموده رضاجوی خاطر شریف او باشد علیقلی ان ایشک قاسمی بشی شامور که از اعظم امر او محمدان در کماست استقبال
آن پادشاه دی جا که بر عثمونی قاید اقبال روانه درگاه کرد وین بارگاه بود فرستادند که تا بلده سمنان استقبال نموده بشی
لایق کند اینده تا دار السلطه اصفهان منزل بمنزل خدمات شایسته تقدیم رسانیده و ما بحتاج سرکار عالی را بالتام
بر وجه لایق سامان و سرانجام نماید و اتمام محبت باغ و جشن و نوروزی را موقوف نمایند او داشته تمامی بازارها و
قیصر و حوالی نقش جهان را مقرر شد که این بند شرح آمدن ولی محمد خان و سبب فتور احوال او بجهت کیفیت بوده غریب
در محل خود سمیت گذارش خواهد یافت و دوستان علیحده در آن باب بمقام قلم بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی در خط
این احوال جا ووشان از جانب مراد پادشاه سردار که در دیار بکر قشلاق نموده بود و نوعی که در وقایع که شتت بر ریوت
آمده کتابات غرایض در باب صلح آورده جواب مکاتیب ایشان بر وفق مدعا نوشته فرستادند و درین اثنا خاطر
اشرف جایون که صحیفه تصویرات غیبی است متوجه آن شد که قلعها نهادند را تعمیر نمود و استحکام دهند و مغرب الحضرت مدعی
قلی یک جنای بخدمت مذکور را مورد هم در اوایل این سال فرخنده آغاز نخست انجام شهریار حضرت فرین مغفور جام
همگی نیت خیر بران میروفت گشت که در حوالی نقش جهان ببنای مسجد عالی که در بلاد ایران بل معوره جهان مثل آن نشانی
نموانند داد و پروانند و چون دار السلطه اصفهان از عمارات عالی و منازل دلگشا و باغات مدوح افزا و انوارین
نموده خلد برین کرد اینده که اگر چه مسجد عالی و در رسد در جانب شرقی و شمالی میدان نقش جهان ترتیب داده بودند اما
انها و برابر سمت بلند الحضرت پست نمود و میخواستند همچو عمارات و باغات و قیصریه و اسواق آن بلید جنبه شمال
رنگ بلاد مصدوقه در ذات العباد التي لم یخلق مثلها فی البلاد است مسجد عالی و مدارس و قبایع خیر الحضرت نیاز فرخ
مساجد و قبایع ایران در زینت و صفا از بیت المعمور مسجد اقصی نشان دهد و تا موازی می هزار تومان در هیچ شایانی
در مصارف آن صرف شود و بعد از ملاحظه میدان نقش جهان جانب جنوبی آنکه در آنجا خالی بنده کتبیب یافته مانده
بالفصد تومان خرج آن شده نزدیک با تمام رسیده بود و اختیار فرمودند و عمارات خان مذکور را کنند و در ساعت
که اهل تعمیر از آنجا بچه طالع جایون استخراج نموده طرح مسجد و مقصوره انداخته شروع در کار کردند از غایب حالات انوار افشا
پیداشدن معدن سنگ مرمر است در حوالی اصفهان که در هیچ زمان کسی از آن نشان نیافته بود و اما که سنگداری
مذکور در آن مکان و ولایت نهاده دست قدرت از نیست که تا غایت بخت زیب و زینت این مسجد شریف از خط و طاقی نهایی
از میان بخت بلند و نیت از چند این خسرو فرزند بود که درین عهد ظهور یافت و از نمجنی استدلال توان کرد که این
نمجنی آیتی است روشن و علامتی واضح بر صدق نیت و حسن اعتقاد بانی این بنا و قد و منزلت در درگاه مبدع جهان

کچین سکنهای تل بارچو طویل عیض منقوش الوانه که مثل آن در محوره جهان نمیتوان یافت آرایش این تالی بیت الموعود
شعر تاج این نجسته بناخو استم زول از شوق گفت کف نمانی نباشده امید که این عمارت عالی بروقی نیست آن پادشاه
خیر مادل با تمام رسیده مکنه این بلده جنت نشان سالهای بسیار در ظل ظلیل دولت آن شهریار کار مکار اسوده حال
و فارغ البال در آن معبد کعبه مثال الطاعت و عبادت و تلاوت کلام ملک علام قیام و اقدام نمایند و مشروبات آن عاجل
و اجلا بر فردا نرخته و تار جادون عاید گشته موجب از دیاد و عمر و ثبات دولت ابد متعون گردد و دیگر امور جزوین
خیر موفقی گردند این یارب العالمین و درین سال سید ناصر و سید مبارک والی عربستان که از عهد صبی پدرش بایر
واله فرستاده درین دولت نشو و غایافته بودند و نیز مصالحت برادران ساخته بمشیره مملکت خود محمد علی شاه بکم را با و تزویج فرمودند
و سید مبارک و والد او بدین نسبت و الایمن الولاة امتیاز یافت و کسان اعتمادی بایشان و پیشکش مرغوب برگاه محلی
فرستاده و سرافرازی و مبارکات بخرج برین افراشت ذکر آمدن ولی محمد خان اوزبک پادشاه ماوراءالنهر و ترکستان
استقلال دولت او باره تقدیر ملک نشان جمله از لیان انکار معانی و پیرایه ندان بخشیمندانی عشرت کاه سخن باینگونه آرایش
داوده اند و در الملک مضی را بدین مبطالین بسته که چون ولی محمد خان ابن جانی یک سلطان نوا ایزد و عبد الله خان
فوت برادرش باقیان بر سر سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان جلوس نمود و امراء اوزبک پادشاهی و دایره متابعین نهادند
و در امر سلطنت و فرمانروائی تمکن و استقلال یافت و ولایت بلخ و اندخود و شبرغان و توابع و مضافات را که در زیر
آب امویه است و در زمان برادرش بکمر بر لیل باو تعلق داشت به برادرزادگان خود امام قلی سلطان و دیگر سلطان
ولدان دین محمد خان اغویض نمود و جهت هر یکی تالیقی تعیین کرد و ایشان مدتها در اطاعت و فرمان برداری
عم عالی اقدار ثابت قدم بوده و سر از طوق طاعت گذاری نمی بچند و رفته رفته امام قلی سلطان که پسر بزرگتر بود و در
ازش اغور و چانی هر مست کشیده بیک طبع جاه و دست جوهرست و انخواهی جمعی جا بلان فتنه اند و ز که نزد او فرام
آمده بودند تالیق خود را بقتل آورده و آثار خلاف بطور آورد و ولی محمد خان از جبارت و خودرانی برادرزاده آزرده
شده اعمال و اطوار او موجب انحراف مزاج پادشاه گردید و بجهت تادیب و کوشش برادرزاده و تفریق منهدان و جان
غریبت بصوب سمرقند معطوف داشت امام قلی سلطان تاب توقف نیاورد و از آنجا ^{از آنجا} آتش بلخ شد و از آب
آسوی عبور کرده نزد محمد سلطان برادر کوچکتر خود پوست او نیز افتد و برادر بزرگ کرده ^{بسی} بی خود را که با صبح
برادران بود بقتل آورده هر دو برادر بجوانت یکدیگر خیال استقلال کردند و با هم بزرگوار دل و گروین ساخته و
کس بخدمت عم فرستاده و عرض گشتند که حاصل ولایت بلخ و مضافات که بمجلسان عنایت شده بر سوم شکران

و اخراجت هر دو برادر کفایت و التماس نمود که انولایت را مخصوص او گردانیده و لایحه را به شاه فرستاد
و بقلان و توابع را که بولایت اقرست برادر کوچکتر تقوی فرستاد ولی محمد خان چون از اظهار برادرزاده استنظام
را بکند خلافت و عهد نمود و بدو نوشت که در این باره مکنت و سرور بوده باشد این التماس از حلیه قبول عاری از دلتان
بکوز طهرانی از بدو بدو بکند که نسبت بولی محمد خان بجز این اخص است تقوی فرستاده و حفظ و رعایت طایفه
این شرط میماند بولی او در دوازده خیمه این بکند عیار بقاری ارتجاع یافت ولی محمد خان نیز برادرزاده کاکان به اعتقاد
گشت که در سال میلاد ایشان بعضی اوقات بخش و در بعضی اوقات حاکم و الفت طاهری بود هرگاه انجمن
امام قاسم خان جدید بی ادبی طاهری بخت ولی محمد خان بصلح بد فرزندانش امیر از این اتفاق منبسط و بولی و غیر
بمعاف و بدین ترتیب که برده از مدتی شاه مصلوب بر بنده است تا آنکه جمعی کثیر از بچه جوانان او بکند که امرای بزرگی
در سر داشته و از تربیت ولی محمد خان بپس چند بنده شدیم نزد امام قلی سلطان جمع شده فتنه اندوزی کردند
و در وقتیکه ولی محمد خان با چند کاکان حضرت اعلی شاه قلی سلطان در مقام اخص و امر خواهی در آمده ابد است بپای منوع
مستحق از جانب جهان شریف میرزا علی که بوزاری ترکان با بی کسری تروا و فرستاد و بولی محمد خان بفرمانش بولی
او را اغوا نمود و بدو که بنده میباشند که در ماهم نزد او را اغوا و خلافت و فتنه اندوزی بخواهی بجان منگس نزد عم بزرگوار
فرستاده بکنند و در بعضی عرض کرد که اگر امر او در بخت الفت و شنیدی پادشاه قولش از این حضرت بر حسب مقام
فتنه اندوزی اند ولی محمد خان کوشش سخنان واهی از باب جمل نموده ای می ندکوارا فرین اغوا شود احترام رو اندوز
و شاه محمد میرزای عراقی را از این بخت قتل ازین کدشت بکسرم رسالت با نامه اخص این بخت است اشراف برستند
اما سخنان و سوسه امیر از باب نفق با غث شد که ولی محمد خان با بعضی امرای کاکان شده در مقام ان شد که این اتفاق
و شقاق در از از باب اخص منیر کرد اند فتنه و فتنه جمعی کثیر با و بدین فتنه که کس استنظام را بکشی اتفاق منبسط و حلیه
کس نزد امام قلی سلطان فرستاده و از این اتفاق عم و دولت و در این ترغیب و تویس میکرد و نوبی چند نفر از امرای
نفق شربت با یکدیگر اتفاق نموده عهد داشتی با امام قلی سلطان فرستاده بودند که هرگاه هر یک بکشد طایفه از
آب عبور نموده متوجه حلیه را کرده و بندگان که خدمتکاری بر میان بسته او را بر سر سلطنت و پادشاهی که ایشان
باو نفق و آمد منکر میباشیم بی از از باب مواضع این فتنه را از ولی محمد خان عرض نموده کس بر سر راه فرستاده کس
باشند از این فتنه که هر یک هر فرد بر پشت این فتنه بودند و دست آورده و چون چند نفر از این فتنه حاضر بودند و چند نفر
دیگری است که طرف فتنه بودند بیغ یا چند رغیبات فرستاده که بعد از آمدن یکی را بفرستاد و بفرستاد

برسش ان فتنه ناپذیر چون اخلاقی این حکایت را احضار بجای میسر نبود و احوال شهرت و پشت ولی محمد علی
چنین کرد و جی را که حاضر بودند بسیار گفتارش طلب نموده اظهار این حکایت که پیش از انکار مبلغ نمودند و بنابر این
سخنند هر یک ملاحظه نمودند که در هر چند اینجاست معذرتها گفتند که ارباب عرض تعلیم مکر کرده اند یعنی رسیدن و قائل
گرفته در میان محبوس که در دگر گفتن غیبیان نیز مردم معتقد ارسال داشت این که بجای رسیده هر کس که داخل این محبوس
افرا و خوش این که پس ایشان را بطاعت استانی هم داشت اعتبار و زنده از خوف جان فرار نموده نزد امام قلی
سلطان رفتند و چون امر انفاق پیش نه نزد او جمع شدند او را معقب غانی که میانه او ز کجاست نه با و شایسته
فی طلب ساخته و با و شایسته گفتن آغاز نهادند امام قلی آن که ناخیز سلطان لقب داشت از غلوی خوش آمد
کوبان خود را خان بهشت و پادشاه نافذ فرمان تصور نموده بعد از کوس مجامعت ولی محمد خان کوفته پرده از
روی کار برداشته هر یک از امر او احوال او ز کجاست که او شایسته نفاق بود بر سر امام قلی آن جمع شده و او درین سال
با صفت نزد کس از هیچ که سوختن او بود و غلبت او را هنوز نموده و از اب آموخته که شست تا حد و دگرشی آمده و
محمد خان چون از غلبت او خبر یافت او نیز امر او عا که از کجاست که فریبی بکار کس بودند از جهل بیرون انداخته و
طایفه آن رفت اما امر او و مغروران خود بنایت بد نظری اعتقاد شده بود و امام قلی آن چون تاب مقاومت
با محمد بهشت آن نه داشت در تحمل مناسبست تا آب آموخته و آده بر روی لشکر خندق کند که کس بکشت عم فرستاد و
حکایتی شکایت میبرد و کجاست که از راه میان آورد و امر انفاق پیش نه و محمد آن جهل اندیشه ابواب که چنان شود
از مردم نه استماع شده که ولی محمد خان با طبع میجو است که قیام این باب و انظارش این بود که اگر امام
قلی ای که کرده اند بود و پیش از آنکه نزد او جمع آمده اند بر آنکه ساخته در مقام اعتقاد باشد و بهمان حکومت
بجای خلع کشته به سربانی نفاق و مطیع عم کرده و او نیز پذیرفته به سربانی حکومت میجو را با و از زانی و آرد از قضا بای
قلی و حوادث ستمناشی در کنار اردوی ولی محمد خان و کس که رسد شک از میان بی نزاری بیرون آمده بجزای اردو
میان خیمه داری آینه مردم واقف شده و فریادکنان از خیمه بیرون دو به یک شک شکستل میکردند و غلظت و
خونخای مردم بیرون آمده و محض حال می نماید بعضی مرز که بان پی خود را ان میگویند که گویا امام قلی آن لشکر او است
که ششون آورده اند چون خانی از و سوسه شیطانی بجهل را از جیب با طبع را فتنه شک خط این گفت و کی در میان
اردو شایع میکرد و مردم هم بر آمده اسلحه ای می پوشید و سواره میباده بر در شایع و کالیاس پاش می جمع
میشدند و ولی محمد خان با امر او لشکران بد نظری اعتقاد بوده ملاحظه داشت که بعد از ارباب نفاق او را در

خوگاه این طاعت قبل از جمعیت کربان خود سوار شده با چند نفر از محمدان که در آن وقت با او بودند از راه
اصطفا خود را بکنار کشیده در حوالی اردو در بندی برآمده نظاره داشت بدین بخش حواشی بگوید که صورت
حال چگونه است و چون کربان که بر در خوگاه پادشاهی جمع میشوند از شهری از دینی باشند بعضی بگویند که پادشاه فراموش
و جسی دیگر از غم این بود که او ز کجای او را ضایع کرده اند و امام علیخان را پادشاه میکند با آنچه معارف سپاه
بعد از این از بدین پادشاه روی میدهد بدینگاه امام علیخان آورده او تینت سلطنت بگوید و ولی محمدخان
تا صبح در این بندی است و صبح میشود که مردم اردو بطور آه و غرور آه بدینگاه امام علیخان نهاده اند این حکایت
شخص بر ماسی یافت که این خیز از قضا بای فلکی اتعانی روی نمود و با جمعی موافق بودند و بعد از این مقدمه کرده بودند و غم
ولی محمدخان این بود که اینقدر بر میان خواص شکرت به پیشه و ساخته و پرداخته انجمن بود علی ای تقدیر برین ولی محمدخان
در کمال این دوران پادشاه روی بوی بخت بخدا آورده و نخل شهر شوخا کم بخار که در ارک می بود احدی پادشاه و این
پریشانی و مشهور معلوم نمود ارک را قاجار کرده عزیزت پادشاه کرده و کسین فرستاده بیخام داد که عنقریب امام فقیح چند
روند بقیه تمام به بخار می آید و پادشاه را محضر کشن لایق نیست اولی نیست که از شهر بیرون فرستاده اند بشیر بر ماسی
در محلات خود فرستاده ولی محمدخان از شعیبه باز بهی فلک که رفتار و پوختی الهی در کار نیست که کسین نزد ارک
ارک فرستاده از محرمات متعلقان که در ارک می بودند بهر کدام که متعلق داشت طلب نمود که تال فلو طلب که دارا پروان
فرستاده بعد از سه روز سپر خود را با بعضی از متعلقان و چهار صد نفر از مغربان و ملازمان و عجمادی همراه گرفته بفرستاد
سفر فرستاد بعد از آن چو در اینجا تیر معین و نامری گمان نه داشت و مردم بدکان بوش و فتن بر فرستاد
و احدی ابران و کشته او نمودن بفرستاد علی شاهی در ظاهر نصیحت داده از زیر خاشاک نهفته بفرستاد و جوی امام
و پیشش ستم سلطان را با بعضی از بیابان خرسین کشته شد و ستم علی فرستاد که خود نیز خاشاک نهاده از ستم و ستم
مخوایان حاکم در فرستاده از اموال خود اعلام نمود و مخوایان اموال او را ببرد و الباقی نهفته بفرستاد از آن در خوا
و او متعلقان خود را در فلو چهار جوی کشته شد و فلک را یکی از اهل اعتقاد سپرده با بقیه رفقا و ملازمان که عهد
ایشان خود را ببرد و این بود و بنگ و بدید و دست فرستاده نیز سپه متوجه بودند مخوایان استقبال نمود
او را در کمال اعزاز و احترام بشهر آورده و همان محبت کسین به پیشش علی شاهی علی الله فرستاده حقیقت قدم
شریف پادشاه او را بکشد و عرض کرد ولی محمدخان نوعی مردم خودی اختیار شده بود که روزی بفرستاد مخوایان گفتند
که دوشه روز است که از خود جدا باشند و اتفاق خواب کرده ام با آنچه چند روزی در مردم ستر احمی نموده مخوایان گفتند

نخست میزبانی پر از چمنه بهکشیهای لای که رانیده و ضیافتی با دشنام کرده از اینجا روزی ششصد نفر معنی کرده
 در چهار ریاض مشهور نزل فرمود و میرزا خوب برادرش و نظیر خان ترکلی که از جانبته برادر و از خدمت بود و امرا
 عظام که در آن خرابی بودند و از خدمت پر از چمنه قریب بیست روز در مشهور مقدس توقف کرده از پنج راه
 و گشت گاه و بگاه آمد و گشت و از مشهور مقدس غایت عراق نموده امرای عظام که در سمت راه بود و خوشی
 که امرای شرف و در شده بود و هر یک به جلالی بهکشی کشیده منزل منزل خدمات نموده ضیافت میکرد و چون بولایت
 رسید به سینه فرعون خان حکام استراده حسب الامر اعلی از استراده و اینجا آمد و چندی استقبالی نمود و توقف
 و بنایا گذرانیده خدمت مشهور تقدیم رسانیدند و دخول سنان فریدون خان و وکلای او خدمت میکردند
 از خوار و عظیمین اینک لای بکشی شاه که حسب الامور قضا جویان چنانچه آمده بایان شده استقبالی او فرشته
 بود بعد از خدمت رسید بعد از کوشش و او اب خدمت اول از جانب حضرت اعلی شاهی ظل الهی پر کشی نمود و بخان
 اشتقاق امیر عرض کرد که بعد از آن خدمت میفرمایند و بعد از آنکه از خدمت یافت پر از خدمت بهکشیهای لای
 بقرون و مخصوصان این سائر ملازمان او و اخصایا آدمیان به نظور آورد و از آنجا منزل غیر خدمات
 نموده تا بکاشان آورده و اهل کاشان بعد از آنکه چرخان کرده خدمات لای بقدر خدمت رسانیده
 و آنحضرت دو سه روز در کاشان استراحت نمود و از آنجا روانه و از السلطه اصغیان گشت
 گفتار در این ولایت خاتمه کرد و کاشان را به پیشانی و منقالت نمودن این
 پادشاه عالیچند به جنبه و کاشان و قهرمان زمان و بایکشتن قهرمانان این
 و استان سرایان و بختن قهرمانی بکگاه بعد از آن به سینه پادشاهان را به منقالت آید سینه آمد
 که چون وصول ولی محمد خان بمطهر کاشان بمسماع جاه و جلال رسید از فرموده که موازی
 شصت هزار تنگی از بدو بدو کات اصغیان و حمان قریب شهر شهر و ده در روز استقبالی
 از او و از شهر موضع دولت و باد که سه فرسخ است و در رویه صف زده استاده
 با پیشرو اهل اصغیان حسب الامور قضا جویان بعد از آنکه این خدمت مشغول گشته
 در آنکشت روزی شصت هزار تنگی حاکم کرده تا مدت که چهار از نقش جهان قهرمانان
 و قهرمانان را آینه بندی کرده شهر و بازار حمان فرمود پس مجدداً در آنکشت با خدمت و در روزی که ولی محمد خان
 داخل شهر شد حضرت اعلی شاهی ظل الهی با اتفاق امرا و ارکان دولت که در پای سر اعلی حاضر و در میان

و قورچی باغی و بدرخان مهر دار و سایر امر او عیان استقبال فرمودند و زمان شاه جنت مکان که پادشاه مغنور بمان
پادشاه از هندوستان از صولت سپاه افغان بایران آمده در سوزن سلطانی فیما بین اتفاق ملاقات افتاد و در روز
استقبال بعد از امر او ارکان دولت برادران کرام شاه حمزه سام میرزا و بهرام میرزا با استقبال سوار شدند و شاه
جنت مکان در دولتشاه مبارک توقف داشت تا وقتی که جایون پادشاه سواره بجای سوار پادشاهی رسید
فرود آمد و داخل دولتشاه مبارک شد چون بجوای مجلس رسید شاه جنت مکان از خرگاه بیرون آمده پاوه مار طایفه
خیمه مبارک استقبال نموده با پادشاه مصافحه و معانقه کردند و همچنین سلطان بایزید و ولد سلطان سلیمان خواندگان
پادشاه هزار کس بایران آمده در دراز سلطنت قزوین ملاقات شاه جنت مکان فرمایند که دید شاه جنت مکان بدستور
چون او بکنار مجلس رسید از مسند مبارک برخاسته چند قدم استقبال کردند و زیاده از آن بفعل نیامور و زیاده
حضرت علی شاهی ظل اللہ از غایت بی تمیزی و همان نوازی آداب پادشاهانه را منظور نداشته از بی تکلفی بپادشاه
سوار شده تا دولت آباد که سه فرسخست شریف بودند بلکه آداب پادشاهانه این بود که از آنحضرت بطور آید و از غایت
عظمت جلی و اخلاق حمیده و مروتی از دولت آباد چند کام پشته نموده با او ملاقات کردند اگر چه سلاطین حکیمی
که بحسب اقتضای روزگار بدین دیار آمده خدمت اشرف توسل حسیه کامروالی یافته تجسس از حاجی محمد خان پادشاه
خوارزم و نور محمد خان پادشاه و دیگر بزرگی و بزرگ منشی داشت و تملق و چوب دانی که در چنین حال از تقصیر
عقل و در بین و شرایط خرم خرد سعادت گزین بهره نداشت و در وقتی که با حضرت علی قریب شد از غایت کبر
و تجبر و کبر جلی و نادان بود و از پیدایش پادشاه شده همچنان در سر است فیما بین ملاقات واقع شده بلوایم مصافحه
و معانقه برداشتند با جلد چون ملاقات سراسبی واقع شد امرای خطام قریب باش نیز در سراسب ملاقات نمودند
و آداب مصافحه و دستبوس سلوک گشت اما حضرت علی از غایت همان نوازی انواع اشفاق و مهربانی اظهار
فرموده بر شهبای دوستانه و تواضعات یارانه بی تکلفانه بطور آوردند و احوال یکدیگر را از امر پرسیدند و
مهربانی می فرمودند اما کمال دولت آبادی از خدمت اشرف رخصت جهانی او طلبیده بهر انجام سباب مبیافت
بر دانه آنچه لایق دانست بمصلحت جایون بگلش کرد و از دولت آباد سواره شده متوجه شهر شدند تا نقش جهان
از جانب جایون علی افتد و اجناس برسم بای انداز گسترده شده بود و از دو طرف تشکیم بیل بسته ایستاده بودند
حضرت علی ایستاده طی مسافت ننمودند و باولی محمد خان کمال مهربانی بطور آوردند و در دوازده شهر چند
خان توقف فرموده خرجهای شاد کامی نوشیدند و صحبت سراسبی مبداء کنند که مردم و از دام خلائی بنوعی بود

که عرض خیال گنجایش داشت چون جوانی در دوازده دیوار بست برون شهر رسیدند از کثرت خلق و ضیق طرق عبور شاه
باسپاه یکسان بود و اقمشه پای اندازد و زیر دست چهار پایان و هم ستوران پیمال گشت و حضرت اعلی و ولی محمد خان
بعد تشویش باندرون دروازه رسید و چون داخل شهر شدند امر شد که دروازه را به بندند لحظه دروازه را بستند
تا از کوههای شهر و بازار گذر کنند و میا ولان خاصه شریفه که بعبط اقمشه پای اندازد و مور بودند آنچه بعبط ضبط
بلازمان هر جلوه ولی محمد خان سپردند و مسائل مرغوب جهت نزول او تعیین شد علیقلی خان بهمان دستور هماندار بود
مضربیات هر کار او همه روزه از هر کار خاصه شریفه سرانجام می یافت شوا بلا غت آثار در آمدن او تواریخ مرغوب
یافته در سلک نظم کشیدند از آنجمله خواجه شعیب جو شقا که از اکابر و اعیان جو شقا است و درین مقام در سلک فزرا
و متصرفان معات دیوانی منسلک است و بسیار شیرین کلام و صاحب طبع است این تاریخ گفت قطعه چون
گروههای چرخ منقلب گشت پیدای بخارا انقلاب شاه در کستان و لیخان آنگاه است زین بخش مسند و اسپاس
و نمون شد دولت او را تا نماند و بعد گاه بشا لک رکاب شاه عباس قدر قدرت که هست کامران و کتبخان و اسپاس
این قران سعد را تاریخ جوی چون که شد از عالم علوی خطاب ساخت و شن شمع مجلس او گفت شاه شد محالی بود
این معجزه هزار نوده است موافق تاریخ تو جواد است ایران اما چون بخدمت شرف رسیدند هزار و پست طرده بودند
نیز بتعجیل حاصل میشود که مراد اند و شن ساختن شمع مجلس لعل شیشه تحصیل الف است تاریخ دیگر فرزندی در تبندی محمد
صالح برادر زاده معز و اوراق گفت موافق هزار و پست آن تیر شتافتاد عباس شد آن سپه احسان که بر تو
اوست زینب ایران آید پیش روی اخلاص بردست گرفت کتخه جان خاقان زمان ولی محمد او نیک نشین
ملک توهمان جستم ز خرد و خوسال تاریخ گفت آمد پادشاه توران روز دیگر حضرت اعلی بنیرل او شریف بردین
بنسکی و همان نوازی پیش آمد که مرزا پرشهای مشتقانه و تواضعات و دستاورد بطور آور و جناب عالی از ساد و جوی
و نادانی یا از بزرگ منشی که در چنین هنگام زیاد و از دیگر ایام بدنا و همنه است هر چند سر و اختلاطی میشود حضرت اعلی
شاه فی ظل الهی از برای قبض خاطر و کدورت و ملای که از گردش چرخ متمکار داشت حمل نموده شکفتی و کلام غلامی
بپشته فرمودند چون یکد و روز از پنج راه آسایش یافت و در سیم تکلیف معانی نموده در خلوتخانه جناب مجلس و شایان
آراستد و جناب عالی با چند نفر از خواص و مقربان و ملازمان بآن مجلس ارم زمین در آمده بندگان شرف بنفس نصیب
در آن انجمن بیعت افزانی گفتفانه بلو از خدمت در مجلس آرائی قیام نموده و بری چه کان لاله صادره ان عشرت کی
از شادانی بادای دوستگامی که کش در آورده مطربان خوش آنک و منینان نیز جنگ جوانی دلکش از یک دای خاطر گشته

نوع و سان عراقی و خراسانی بر قاضی در بده خماش و جلوه کری آغاز نهادند بجلال الطسم در آن فرخند و بر زم خلوت خاص
همی بودی از شادی نه هر رقص و بهر گوشه خندان و لیستیانی بهر بزم روان آرام جالی از کلهها بود مجلس چون گلستان
گلستان چه بودی و یوسفیان دولی محمد خان از مشاهد آن مجلس نسبت نشان و نظاره چندین جور و فلان حیرت
افزا بود و ظاهر آنجا به بحث و خرمی بطور می نمود و اما باطن چون خاطر شریفش از گردشش غلبه گرفتار بقدر ملاشت
قبض خلوصی معلوم میشد و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بفرستادنی دریافتن سخنان دلکش و مهربانی که در چنین اوقات
پسندیده عالمیاست تسلی بخش خاطر اند و بکین او بودند امرو مقربان او را بحسن عهد و وفاداری و رعایت
حق نمک خوار کی ستوده و وعده های جمیل میدادند و تا نزدیک صبح محبت پادشاهانه اتفاقا دریافتن نواب اشرف فقیر
از دقایق همان نوازی فرو که داشت نکردند و روز دیگر اقامت و ساوری از نقد و اجناس و انواع ملبوسات کول
و ضروریات پونات و غیر ذلک آنقدر که شایسته معانی چنان و در خور همت عالی میزبان چنین باشد ارسال داشتند
چون تفصیل آنها موجب تطویل میشود و مناسب بقیای تاریخ نیست عنان قلم از تحریر آن کشیده داشت روز دیگر
و عده محبت میدان نقش جهان جوکان بازی و بقی اندازی فرموده قرار دادند که چهار بازار قیصریه و کاوان و سرالار
که این بند می نمودند چراغان نمایند و چون شام شود و جوکان بازی و بقی اندازی فارغ کردند و میدان
نقشبازی کرد و قلعه ها و اقسام اسباب نقشبازی را که موشک سازان و نقشبازان بطنون غریبه ترتیب داده بودند
آتش داده بعد از آن تماشا می خواشان بردارند در روز موعود حضرت اعلی بمیدان نقش جهان تشریف آورده با
مقربان و یک سواریان قزلباش و قزلباشان شروع در جوکان بازی و بقی اندازی کردند و نظارگیان تماشا می از
ذکور و انات حوالی میدان را فرو گرفته نظاره آن محبت عالی می نمودند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی حسب الوهله ساعت
باعت انتظار آمدن لوی کشیده تا آنکه روز باختر رسیده محبت جوکان بازی و بقی اندازی بانهما انجامید
و شام شد و باندهای قیصریه و خانان را چراغان کردند و نقشبازان و قلعه ها و اسباب نقشبازی میان میدان
آور و مستعد آن کار شدند و چون حضرت اعلی منتظر آمدن ولی محمد خان بودند تاخیر در آنها می کردند و آخر الامر
فرستاده طلب فرمودند خان قباحت تا فهم میانه گفت صداع از آن انجمن کنار جسته از آمدن جهان انجمن که
رشد گلشن چنان بود تقاعد و زبده نیامد هر چند این گونه سلوک بطبع همه کس خصوصاً پادشاهان گران می آید
و اما حضرت اعلی از فراخ حوصلگی و عذیبندگی شریک با محض و صان و مقربان بزم عشرت آن محبت را منتقد ساخته از میدان
بقصر تشریف آورده تا نصف شب سیر و چراغان کرده و خرمی بخش بزم ناهید و بخت افزای انجمن دلهما بودند و روز دیگر

از اطباء سی انفس حکیم سلمان شیرازی را که بخدمت او در آن ایام برادران و نادره دوران است بجهت محصل استیلاج
مرامج او فرستادند که اگر فی الواقع کوفتی عارض شد نباشد بدو او بر داند و انواع مهربانیها بطور آوردند و محله هندیان
از جناب خانی اطوار از انبار در ایام معاشرت بطور می آمد سلوک او بر هیچ طبع شریف نبود و حضرت عالی در بی تعلل و تواضع
می افزودند و کرم اشتغال می و حسن خلق بیشتر از بیشتر بطور می آوردند اما مشار الیه هر چند وزیر کبریه شرف ملاقات
در می یافت یکمرتبه در میدان نقش جهان عاده صحبت جوکان بازی و تفریح اندازی فرموده انقباض جان جایگست
انقباض اینهای غریب کردند و بعضی از اسباب انقباضی در فیل بندگی از انقباض پادشاهی تعبیه کرده بودند و در
وقت انقباض دادن و توبه انداختن انقباض فیل افتاده حرکات عجیب و حکمای مهربانان فیل مشاهده گشته و چون
انقباض خاطر جناب خانی و حاضران بساط اقدس گردید و مکرر صحبت چراغان قیصریه و مجلسهای باغ نقش جهان بوقوع
انجامیده و در اول تحول سرطان که بوقت ایل علم و شکون کسری و حجم زد آب پاشانست با تعلق در چهار باغ منور
تماشای آب پاشان فرمودند و در آن روز تا ده پانزده هزار نفر و خیابان چهار باغ جمع آمد و بر یکدیگر آب می پاشیدند
انگشت خلائق و بسیاری آب پاشی نمایند و در خوشی پذیرفته در آن رودخانه و یا مثال آب پاشان و فی الواقع تماشا
خوبیت با جلوه چون چند گاه از آمدن او گذشت و لوازم سیر و صحبت بفعول آمد تا به امور سلطنت و جهان داری بایان
آمد و حضرت عالی از اراده خاطر و مافی الضمیر او استطلاع فرمودند و مشار الیه قصه خود و قوری که بسبب طغیان برادر
ناراده با غوای منفردان و به عهدی ملازمان باقتضای قضایا باحوال او راه یافته بود و تفصیل باز نموده چاره جوی
گشت که بمن معاونت و معاضدت نواب کامیاب شرف بولایت خود بازگشته و یکبار به برکت سلطنت و پادشاهی
نمکن با حضرت عالی شاهی ظل اللهی فرمودند که چون عانت و اندوه حضرت خانی بر او کل طبعه تفریبش لازم شد
و طریق ابرو آنست که موکب جایون در مرافقت عالی بجانب خراسان در حرکت آمد و از خراسان شمار بسیار
کران روانه ماورالنهر گردانیم و اگر نعمت جایون با احتیاج افتد زود تر لوازم مدد و کوکب بطور توانیم آورد و لیکن
درین سال سفر خراسان را امید نیست بسبب آنکه سردار روم که در سال گذشته با بدباجان آمده بود و گفتگوی
صلح میان نمود و بازگشت با لشکر عظیم در دیار یکسر که سرحد ملک ما است قشلاق نمود و صدق و کذب اقلام و میان
معلوم نیست و ایچی که بجهت مقدمه صلح بخدمت پادشاه روم رفته در آنجا است و هنوز سه ماه است که در آنجا
نیافته و از این با لشکر قربان با بدباجان می باید رفت که در مقابل لشکر روم ایستاده و ما و صلح و جنگ باشیم
اکنون مناسب آنست که خانه ما را خانه نشود و دانسته از حاکم محروسه هر جا اختیار نمایند محل اقامت انداخته و جزا

بناش و تراخت پر دارند که با ذریعان فتنه بخش محاسن جناب جان و معاهدت و همراهی او هر گونه مداند
مساحه که در قضیه صلح رویان باید کرد و فعل آورد و انشا الله تعالی عامل صلح را قرار و استواری داده نوعی نایم که بر
مار بهر خد که ذریعان گرفتاری نباشد و در سال دیگر که خاطر از جانب رویان جمع شده باشد بهر تکرار تمام بهر فتنه
و هر ای ایشان بر انصوب نهضت نایم مشارالیه اظهار کرد که یعنی نزد این جانب مفتوح تمام دارد که حضرت علی شاه ای دین
سال بحکمت انجام محاسن سلطنت و مصلحت دولت نهضت آذربایجان ضروریست و نسخ آن لایق دولت قاهر است
اما توجه این جانب بجانب ملوکانه کنکاش اتابکان و بهادران رفیق که در طایفه پایان فرزند و شیب حوادث اندر رود
لازم است و تاخیر و تعویق مناسب وقت نیست زیرا که اکثر امر و حکام اوزبکیه که در اطراف و جوانب و از انزلی و کتکان
اند کاشته و نصب کرده این جانب اند و تا غایت نزد ما طایفان نیامده چشم انتظار بر شاهراه بهر طرف دارند و تا هنوز
او را شوکت و قدرت تمام حاصل نشده و هوای او این جانب بر کبر لطافت او دنیا و دانه معاودت بهر جهت است
بیز روی اقبال مناسب دولت میناید و چون از فکر سلف و اخبار ماضی تحقیق پوسته که تا غایت هر کس از ملین
اوزبکیه و جنای بدین و دودمان قدس که از خاندان ولایت و امامت منشعب اند توسل به تبه بر حسب احوال و کام
روا شده اند مخلص نیز تمنا و تیر کاید بهر صوب آمده سعادت ملاقات شرف غایض کردید که کرامت ازین دولت است
روی مقتصد و درجا و اشی است که بمن توسل این دودمان ولایت و کرامت بر حسب مقصود و کامیاب است
و بنده کان شرف را در یافت این جانب بطرف خراسان در حرکت آمدن لازم نیست چرا که تا غایت میانه اند که
و طبقه درین من موافقت و دوستی نبوده و یکت مغایرت منسوب به تیره متعصبان الل مننت التیام این دودمان
با یکدیگر ممکن نیست هرگاه که درین باش با من همراه باشد موجب میدی اوزبکیه با کفله میکرد و دودمان و دودمان
با من خصوصت و نزاع خواهند کرد مناسب وقت آن میناید که از خدمت شرف نخست یافته بهر ای جنود و وجود
محنت باطن و اندک و دگر او بار روی با خطاطی نمود و باشد و اقبال یاری نماید چون بگوید و الله اعلم
و از جوانان و ملازمان جلوس سپاه که در اطراف و جوانب اند جمعیتی روی دهد و اعلی نفی و طغیان که هنوز استقامی
مترک گشته جمیع ایشان روی بهر اکنه کند که در اگر آنچه مکنون خاطر است فاعل نیاید و کویک امای تویش
لازم باشد همان امر او شکران خراسان کافی اند و فرمایند که بکلی خراسان با جنود و فرود و درین باشد
و الله و کویک بوده هرگاه از جانب مخلص اشاعه شود و از جانب مجاز و اندک دند و بنده کان حضرت علی شاه علی غل الله
راضی یا معنی نمیشد و ملاحظه داشتند که میباید اقرار و الا خاطر خراب غالی و در فقا صورت نه بند و کس مطلوب نموده

رضا خاطر اشرف آن بود که در تدارک اختلال احوال او که امریست عظیم و کاریست بزرگ تامل و تانی فکری بصواب پیشیده
تجلیل در آن صایب بیشتر و نه چه اگر فحوائی کلام او و رفتار و گفتار درین چنین معلوم گردد و بداند که او زبکیه عقاید خود را
نسبت با وفاسد گردانیده اند و موقوف و اعتمادی بر احوال و افعال ایشان ننماید تا آنکه چند مرتبه مجلس کلماتش انعقاد یافته
ریش نشیند این و معتمدان که همراه داشت رفتن او را بپشتیال داشت که قربان صایب شده و سالانه تبرید و اطراف را
و از جانب خراسان نیز اخبار رسید که جمعی کثیر از جنود او زبکیه بودند و از این جانب خراسان سهرورد خراسان آمده انتظار آمدن او
در این اخبار تحریک ما و رفتن نموده جناب خانی نیک و بد این امر کردند و خود گرفته جانب فتن زد تهر جمع دادند و
با چند نفر از اعیان او زبکیه که رفیق او بودند بمنظور بود و آنجا محنت نیز نصیده از طرفین و غدر غمناک بودند از محنت
اشرف و خدمت ج طلبیده و شخص گشته انا کفران خدمت و امن گیر گشته بطلب رسیدند و حضرت اعلی شاه چو گشته
قادر رفتن او دادند و محاسبات بکنجای هر کار او و ملازمان از اسب بخشد و براق و موتات و سایر ضروریات
با و شایان بود و جمالیق از سرکار خاصه شریفه سرانجام داد و فرستادند و روزی که بندگان حضرت اعلی شاه فی ظل العلی
تجاعت سودی بکشت بساق او و بایجان اختیار فرموده و خیام اقبال در کنار رانیده و دو نصب فرموده از شهر باجها
نقل نموده بودند جناب خانی را طلب فرموده و تشبیه یکدیگر صحبت مخصوصانه داشتند و بسیاری از عثمان حقیقت را
بر زبان الهام بیان آورده و در امور ملک داری و تالیف قلوب ملازمان و مغفون نمودن از جرایم گناهانی عظام
حقایق اومی و سوانح غیبی سفارشات بلوغ فرمودند و جمعی که با ایشان بمنظور بودند بر فتن ج غریبت فرمودند و
مراقت ایشان کردند و از سایر همراهان خصوصاً خواهر حمیدی التالیق و جمعی که اظهار اخلاص و دوخواهی می نمودند
در باب خدمت و جانب داری عهد و میثاق گرفته یکدیگر را و ادعای کردند و حضرت اعلی زینل خان یکدیگر شایان بود که
از عثمان بطایفه است تعیین فرمودند که در خدمت آنحضرت بوده و ملازم خدمات و هماننداری قیام نمایند باجها
خانی در قلم و جویون باشد و وزیر و زینل و ساوری و او و هراسم خدمت بتقدیم رسانند و مبلغ چهار تومان بپردازند
و زینل بکشت و خرج ملازمان او و خراسان نوشته شد که حسین خان حاکم هرات بمراتب انجام نموده و تسلیم نماید و جناب
بعد از و از حضرت اعلی شاه فی ظل العلی و وزیر دیگر در شهر توقف نموده روانه شدند و ذکر تو چند نمودن فی محمد خان
از عثمان بجانب خراسان و از آنکه ممکن یافتن بر سر سلطنت ایشان چون ولی محمد خان نموده که نگاشته قلم و قایم نگار
کردید از خدمت اشرف جدا شده روانه گشت ملازمان و مردم و خلایق و تاهواری پس رفته و نصیب غصب
بر متعینان باطل الظبقة مسئولی گشته و مقام اتار و هزار استیجیان شدند و بپانچ چند کس از مردم در ویش و فقر بکان

که در آن ایام بمقامات خاطر او بر یکدیگر معان شده بودند بالکلیه سلب بود و در جم زده بی اعتدال و بهر حال پادشاه چنانچه
خند کس بقبل رسیدند و مردم بلا خطه آنکه مبادا پسندیده خاطر اشرف نباشد صبر نموده در مقام شتغام و تادیب ایشان
انقضه ولی محمد خان از حوالی اصفهان کوچ کرده از راه سیاه کوه کاشان روانه خراسان گردید اکنون سخن را در اینجا گذاشتن
و بهیچ از حوالی امام قلیخان و سوانج ماورالنهر نگاشتن مناسب نیست زیرا حوالی مشارالیه آنکه چون علی محمد خان از موافقت لشکران
با یوسف گشته از بخارا بیرون آمد و بموتم سیاه کوه در حوالی قرشی در سوکب ولی محمد خان بودند از رفتن او آگاه گشته
روزی توجه بمقام قلیخان آوردند مشارالیه بدولت و اقبال که بجان باوردی آورد امیدوار گشته بجانب بخارا حرکت
آورد و در آن سلطنت بخارایابی پسند سلطنت پادشاهی نهاد و خطبه و سکه باکم و لقب خود مرقین ساخت و کو تو ال را که بخارا
مستحق دروب و خزاین تسلیم کرد و پای دهد دایره متابعت نهاد و ولایت پنج و معنایات را به بند محمد سلطان تفویض نمود
اور ابدان محبوب فرستاد چون سموعه اگشت که ولی محمد خان متعلقان خود را با یکدیگر کوچک در چهار جوی گذاشته و
اراده تخیل آن قلعه نموده جمعی از لشکریان و متعلقان خود را بر سر چهار جوی فرستاد و کو تو ال آن قلعه بقدم انقیاد پیش آمده طوعا
و کرها قلعه را بدست داد و متعلقان و مردم ولی محمد خان را که بجا نمانده به بخارا بردند و قلعه را پسکی از اهل اعتقاد سپردند اما قلیخان
بعد از ملاقات متعلقان عزم بر گوار پسکی از اندواج او که بغایت جمیل و محبوبه بود و عشق آغاز نموده از اوده معاشرت میبایست
نمود و عقیقه میبایست حرام راضی نشد اما قلیخان دست در امن قاضی و منفی زده از ایشان چاره جوی گشت چنین جمیع
رفت که متشرعان بخارا یکی ازین مقدمه کنار جستند اما قاضی دین بیاد داده دنیا پرست بخارا بروقی رضای امام قلیخان
فتوی نوشت که چون ولی محمد خان شعار رفته گرفته از جریده اهل سنت و دایره مسلمانی بیرون رفت حکم فرمود جاری
و از واج بر مطلقه اند و ایشان را بحال دیگر در آمدن جایز قاضی شریعت بخارا ندانند که بجهت تجویز عقده ناکه مذکور
مورد شفقت و التفات گشته از امام قلیخان رعایت و تربیت یافت و انجیل را بوجه شرع تسلیم داده میان او و امام
قلیخان عقده ناکه و تزویج انعقاد یافت و ارتکاب این عمل شنیع که نزد خدا و خلق مذمومت نموده تصرف در زوجه
عم کرد و ای برخان خلقی که این شیوه مدینه ایشان موافق ملت و مطابق شریعت باشد ای پنجم صریح آن است
در خلال این احوال سلاطین زاد های قزاق که در از روی چنین دوزی بودند طبع در ملک ترکستان و ماورالنهر گشته اند
بجمله منبسط و آورده بر سر سمرقند لشکر کشیدند و امام قلیخان بجهت دفع لشکر قزاق بجانب سمرقند در حرکت آمدند
سلطان برادرش را مقرر داشت که لشکرهای پنج و انجمه و در جمع آورده در سمرقند بایستند و چون مشارالیه
بسمرقند رسید سلاطین زاد های قزاق طبع از سمرقند گشته و دایره ولایت تا شگنده و انجمه و تا قریب بسمرقند

برینان باز گذاشت و ریش سفیدان طریقت حکایت صلح میان انداخته از جانبین حرب و صلح را در بانی گذاشتند و تفرقه
یکدیگر نشدند و چون اعتمادی بر اقوال انطاغیه نمودند و با و الله در سمرقند محل اقامت انداخته بودند و درین اثنا تجاری و ولایت
امام قلینان رسید و او را شوق معاشرت محبوبه غالب بود و بعضی احوالش گریه را در سمرقند گذاشته بعیادت و توبه و الله و بعد
از خواص بخارا رفته روزی بغرخت میبندد ایند که سلطه بایات نصرت ولی محمد خان در انولایت بلندی گرفته موجب
تفرقه خاطر و پریشانی منیر امام قلینان گردیده در بخارا محال اقامتش ننماید و سه روز قبل از آمدن ولی محمد خان از بخارا بیرون
رفته والده و شعلخان و محبوبه را بیدار داشته توشی رفت اکنون بر سر تخته احوال ولی محمد خان باز گردیدیم چون جناب خانی
روانه مقصد گردیداراده داشت که به دار السلطنه احوال دفترش بر آید و در هرات بود و بطریق ساخته حسین شاه لومعه
هرات را و بخود قریب باش که در آنجا الله کو یک خود گردانیده بجانب بلخ در حرکت آید و نخست انولایت را که در وقت
از صاحب وجودی خالیت تحت تصرف در آورد و لشکریان آنکه دورا جمع آورده علم ملکستانی بصوب بخارا آورد
اما چون قدم ملک خراسان نهاده فوج فوج از هواداران و ملازمان او که از بخارا او آنکه و دلبطلب او آمد و بعضی درو
و بعضی در مشهد مقدس توقف نموده انتظار آمدن او داشتند روز بروز میر رسیدند و رفتن او را از مر و چهار جوی
صواب میشمردند و بر رفتن بخارا ترغیب کرده میگفتند که چون امام قلینان بالشکریان در سمرقند است و بخارا خالی الکلا
مر و برویم امید است که در دار السلطنه بخارا که شکارگاه سلاطین از یکبار است با سالی به دست دراید و چون آنحضرت را
محمد و او تخت سلطنت و مقصد دولت خود جلوس از یک اتفاق افتد و او از نه و وصول موکب عالی در او را الله شریع
یابد موجب ثوابی و پراکندهی مخالفان کشته معات بر وفق دلا و در دستان صورت پذیر خواهد شد جناب خانی برین
کنکاش مظلومه از مشهد مقدس خبر و تشریف بردند و محمد اجمان نیز رفتن ولی محمد خان را بی کو یک قریب باش کاره بود و صلاح
نمیدانست در قضا دلائل معقول او را تشکیک دادند فی الجمله محمد اجمان جنود و نوز یک را در بیرون شهر جاودا و او را
در قلعه فرود آورده و خدمات شایسته تقدیم رسانید و بعضی از جنود او را یک که در قلعه چهار جوی بسیار بود و غارتگری
قلعه اطلاع داشتند خصوصاً کمال خواججه متقبل شمر آن قلعه شدند ولی محمد خان بصوبه بد محمد اجمان انکسارت را با فوجی
از او یکبار گردید و کی خواججه تیردی اتالیق بهادر بر سپیل ایلخان بر سر چهار جوی فرستاده خود تیر متعاقب در حرکت اند
و محمد اجمان چند فرسخ شایسته نمود و به یکت آنکه بالکلیه موکب از کو یک قریب باش خالی نبود و پاشا موزی پانچید نواز
غلیان قریب باش و تشکیکیان خود را لازم موکب عالی ساخت که هر جا صلاح دولت باشد و نواب خانی خواهد
نموده بلوایم خدمت و جان سپاری قیام نمایند و هرگاه بعضی از آنها از گردند و پیش آمد با ایلخان فرموده و

بسیج پای قلعه چهارجوی آمدند و از رخنه که میداشتند جمعی بالا رفته بقلعه درآمدند و در آنجا کشتود چهارجوی نزول کرد و حاکم
چهارجوی بمعرفت ایشان در آمد و بوجوه احوال چاره نیافت و جناب خانی چهارجوی را بمحمدان سپرده چند نفر از تنگین
مرا بجا نراند و بجا گذاشته برپیل تعجب روزی که از کنار آب شد و کمال نواج را بخت فرستاده شد و او را بچهارجوی کشته
روی توج بنیاد آورد و چون او را در وصول موکب پادشاهی در حد و بخارا مشیوع یافت جمعی از اطراف با و پیوستند
امام قلیخان که جریده و مسیاهی بنیاد آمده بعش و عشرت مشغول بود و از آمدن موکب پادشاهی خبر یافته مضطرب
گشت و قوت متقابل و خود نیافته با والد و متعلقان چنانچه بجزیر چوشت از بخارا پیروان رفته بجانب قرشی
گرفتند ولی محمد خان از فرار او خبر یافته بجمعی دیو انالی را بخت فرستاده خود متعاقب در حرکت آمد و در حرکت
شهر حیدرآبادی داخل بخارا گشته روز دیگر کاذب خایق استقبال موکب خانی نمودند و در جمعه جناب خانی از بخارا
و سرور قلب داخل دارالسلطنه بخارا گشته دیگر باره در مقرر سلطنت خود پای برستند چنانسانی نهاد و خطبه و سکه
و لقب و مزیّن گشت مساوات و علما و ارباب و الهی بخارا بخدمت آمد و بگوشن خانی بستم و بقیه وقت و تابعت
و کامرانی و شاد کامی ظهور آمد اما ولی محمد خان بجهت آنکه برادر زاده اش زوجه معنوده او را که کمال خلاق او داشت
تصرف نمود همراه برده بود بغایت مشوش و پریشان خاطر گردید و سرست و شکفتی که در وقت از لوازم بود
بر امون خاطرش شکست و قاضی را که کفیر نواب خانی کرده و بخارا و بقیه امام قلیخان در آمده بود بموضع غوغا
حاضر کردند از آن امر ناپسند استیبار نمود و در مقام سیاست و انتقام قاضی بداد بخارا قاضی محتاجات
در پیش انداخته عدلهای ناموجه میگفت و آتش غضب خانی در باره قاضی بخارا بگوشن خانی بگوشن خانی
حیاتش منطقی نمیشد فاقش بجهت حفظ شریعت و رعایت خلائق بجهت لایعنت و تعظیم مقام و علایق
نخواست شد غمت و خوارگی بسیار کشید و بجهت این منطقه از بکیده و اعیان بخارا جمعی کباب و خنجر و بوقالی
کرده بودند بموضع بر خود را آورده از غایت آزرده که داشت با جماعت بمقتضای عقل عمل کرد و صبر و پایداری
و فرصت هرگاه جست که در امور سلطنت و مقتضیات عقل و لوازم خدم و احتیاط در گشت منظور داشت گشت
ایشان را که بپایند و شخصی بر طایفه انقوم که این آمده با عتشان شد که عوام الناس بجهت عدالت و قضاوتش که حاصل
اوشده بودند و او را بکینه خصوصاً جمعی که با او بی ملکی داشتند از بیم سیاه و عقوبت و استقامت بکینه
در مقام عدل در انداز سلطنتش متفر گشتند که در ظاهر دعوی اخلاص و فرویت می نمود اما باطلان و مقام
نفاق بوده و خطا را در نظر او صواب شمرده و بدینجهت صلاح او نبود و امر را میکردند تا آنکه کنون خاطر خود را بطور

آورده عاقبت از بد عهدی اعمال فساد امیر از بکر رسته حیات او از یکدیگر سخت چنانچه از کلام اینده بوضوح می بیند
و در نصرت ولی محمد خان از بخارا سمرقند بجانب دجانب او با امام قلیخان و اختتام حوال آن پادشاه بر کشته سخت بی پایان
چون نمیشی و با این تضاد و طغیانش محمود بن فعل الله پادشاه طغرای نوای قوی الملک من تشا و تشرع من تشا و تشرع من تشا
از مشهور دولت ولی محمد خان بگذرک نقدیر متک ساخته بر قم تزل من تشا و تشرع من تشا و تشرع من تشا و تشرع من تشا
خاید و نداد و هیچ تدبیرش موافق نقدیر نمیشاد و آنچه بظاهر خیر او می نمود و عاقبت شترتجه و او با جلد چون ولی محمد خان
بهر سلطنت مستقر خلافت قرار گرفت کاشین دولت او که از خشک سال جوارث و نواب روی بر سر زدگی آورده
بود که بزرگی آقاخان و با او در دوش و شایان که از طرف و جوانی رسیدند آیدند بجهت جلودس عالی بجای آوردند و
و از دمام تمام در پای شهر سلطنت میر شش بدید و مشخص نبود که امام قلیخان که ام طرف رفته جمعی ناقص خردان
خوش آمدگویان چنین نمودند که امام قلیخان را در راه و از شهر محال اقامت نمادند و مغر و متوری نداد و بجانب بلخ رفتند
تا که برادر کوچک الطاعت از بخارا که در غایت و رفت و سوای آنکه بکابل رفته از آنجا غنیمت مند و سستان نماید
نوعی دیگر محفل غنیمت و شکریانی که در سمرقند اند هرگاه نزول موکب عالی را در بخارا دانند و امام قلیخان استیلا
نماید فوج فوج روی رسید بجهتگاه اعلی آید و غاشیه بندگی پر دوش خواهند گرفت و اصلا طریق دیگر را
ایستادند ولی محمد خان بخارا نیز از هجوم خوش آمدگویان و سخنان اتفاق امیر از بکر بیکه بظاهر شعار و شایان
بظهور آورد و بیاصلی اسباب اذیت او را بر انجام میدادند و راه صواب کم کرده از طریق خرم و دور اندیشی خال
ساخته و خود را پادشاه مشعل مطلق الزمان تصور کرده و قائل به خلاص امیر محمودی برنگین و استیلا خود بر بر
سلطنت مغر و امام قلیخان و الطاعت و انقیاد چند روز بک بجهت اخراج از شهر سال داشت و الطاعت
قول فوج جمعی با غنیمت انصراف داده و روی را نگاه داشت که چون امر او اجماع او بکر بیکه در سمرقند
بجویش عالی استیلا و طاعت و خاطر ائمان مخرج کرد و ایشان مشاوه نموده باز کردند و در آن چند روز که در
بجندار حل اقامت انداخته بود و اکثر مردم از بیم تهدید سبیلست و طاعت و هر سالان کشته شدند و در این اثنا بود
چونست که امام قلیخان با طبعه قرشی داده که بخارا توقف کرده ولی محمد خان از شنیدن این خبر بی آرامش
مکز و دولت طاعتی که کشته بودند از سمرقند هزار کس که در موکب او جمع آمد و دوند از آنجا بیرون آمد و در راه
بش گرفت که اگر امام قلیخان محصور کرد و قلع و قرشی را محاصره نموده او را بدست آورد و اگر از آنجا فرار نماید
کبارگی از درجه اعتبار ساقط کرد و بعد از آنکه دو سه کوچ بجای شش رفت ریش سفیدان و بهادران کبار

صلاح در آن دیدند که اول بجانب سمرقند چون پادشاهی در میان ایشان بخت موعود گردید و در این وقت
خواهند نهاد بعد از آنکه لشکر را بخود ملحق ساخته باشیم از روی استظهار و استقلال دفع امام قلیخان بر دایم ولی محمد خان
بریش سفیدان قریب باش خصوصاً بوداق یک قاجار که همراه بودند مشورت نموده ایشان گفتند که در این وقت امام قلیخان
با قلیلی در قرشی است و احوال انصار او در سمرقند بمرعت و استعجال خود را بر قرشی رسانیده او را بدست می باید آورد
و اگر او به لشکر سمرقند پیوندد کار مشکل میشود و محمد خان خواست که زودتر خود را بر قرشی رساند و پیش سفیدان
او را بکیه مانع آمد رفتن بجانب سمرقند را صواب شمرده در آن باب غلو کردند جناب خانی نیز آن را می خطا که از روی
مکر و حیل اندیشیده بودند عمل نموده عنان از راه قرشی بجانب سمرقند منعطف ساخته روانه شدند و ولی محمد خان بطلب
محبت آمیز ببلالین از او بای قزاق نوشته ایشان از طریق سلوک موافقت دلالت نموده و عهد می چیل داد و اما
و اعیان او را بکیه که در سمرقند بودند در اول حلال که خبر آمدن ولی محمد خان و ممکن و استقلال او در بخارا و فرار امام قلیخان
استماع نمودند بعضی بر اطاعت و انقیاد ولی محمد خان دل نماده و در مقام اعتدال بودند و بعضی دیگر که از مخالفین
و هراسان بودند در مخالفت و موافقت متزدد بوده در میان خوف و جبار روزی شب می گویند بعد از آنکه بودند
امام قلیخان در قلعه قرشی و محطه عنان ولی محمد خان از قرشی بسمقند نزد ایشان محقق گشت اندوم بدو گزیده
فوجی شعار دو لشواری ولی محمد خان و برخی مخالفت انجامت و زریده هو خواهی امام قلیخان پیش نهاد محبت گشت
و چند نفر از هو احوال امام قلیخان در سمرقند بمرعت برق و باد بجانب قرشی رفته امام قلیخان از موافقت
لشکر خبر داده او را بر داشته از راه غیر مسعود ایلغار نموده بسمقند رسانیدند و چون امام قلیخان بسمقند رسید
بلشکر ملحق شد دیگر باره بدولت و اقبال خود امیدوار گشته که محاربه هم بخت پر میان بست و کرد و امام قلیخان
بر کرده ولی محمد خان تسلط یافتند و ایشان را از سمرقند بیرون کرده متفرق و پراشیدان ساختند ولی محمد خان قتل
از این مقدمات بتانی روانه جانب سمرقند بود و وریش سفیدان و بهادران که در ملازمت خانی بودند عرض کردند
که اگر موکب علی باستعجال در حرکت آید موجب زیادتى و شت اندوم گشته اکثر سالک طریق فرار میکنند
صلاح دو گیت است که ایشان را استال گردانیده آهسته آهسته طی مسافت نمایند که خوف و وحشت از اندوم
زایل گشته استقبال موکب عالی آیند و جناب خانی بصواب دید ایشان عمل نموده آهسته آهسته میرفت لحظه
فقطه مشغور و دهر وریش سفیدان کمر قیام بود و بخاطرش خطو نمیکرد که حرف خلاف از زبان احدی جاری
تواند شد و چون دولت پادشاهی از آن عمل تعجب معاندان پاک و معنی تصور نموده از حیل و نفاق او

مافصل بود که جمعی از جانب سمرقند رسیدند جناب خانی را از وصول امام قلیخان و اتفاق آمدن مردم را در محالفت عسکریان تفرق یافت
هوخواهان آگاه گردیدند و از جانب خانی از وصول امام قلیخان از خوب غفلت بردار گشتند کی از حمله اتفاق ملازمان و کسب عالی
که او را از رفتن قزاقی باز آورده میدی که پاستورام گرفتاری شده بود و بایند نگاه شده بایشان خطاب و عتاب افغانها
و انجاعت او را بچند بانی معروف و حکایت تسلی داده چنان نمودند که مردم سمرقند را که اندک یا مردمی اند چهره و بیاری
انگه در مقابل توانند در آمد بلکه با عیث آوردن امام قلیخان و دلخواهی پادشاهی است که بتلافی تصویرات او را دست آوریم
ساخته خدمت عالی آورند و غریب او را گرفته خواهند آورد و اگر چنین نشود جمعی که تحت زده خلاف عسکریان از قریب
پادشاهی ایمن نیستند امام قلیخان را بر داشته بجانب مغلستان فرار خواهند کرد و سایر شکر عطا خدمت عالی میرسانند و غنی
دیگر احتمال نمیدادند و خاطر ولی محمد خان اگر چه از این پنهان پنهان نمی یافت اما علاجی نمیداشت که را کسان فرستاد
که بکمیقت و کیت آن لشکر رسید خبر جزم آوردند فرستادگان آمد و نقل نمودند که انجاعت از نیکو بد نیز آمده
نیستند و خندق در پیش روی خود کنده حرات چش آمدن ندارند ولی محمد خان با امر انگاشتن نموده و راه کرده که
که چون لشکری در پوکب عالی اند زیاد از لشکر مخالفت پیدا خطره بر سر ایشان رفته این قضیه استوک ناوک و دلد
و شعله تیغ جانور بقطع رسانند درین اثنا خبر رسید که سلاطین زادهای قزاق که و برادر بودند با پنجاه کس که
و داد پادشاهی میان بسته متوجه ملازمت عالی اند آمد و او را بکمیقت اتفاق عرض کردند که امام قلیخان اتباع و احوال
سلاطین زادهای قزاق مستظهر و امیدوار بودند حال ایشان بکومت پادشاهی ملحق میگردد موجب یاس و امید می
قلیخان کشته سلک جمعیت او ازین مقدمه بریشان میگرد و صلاح درین است که تا آمدن سلاطین زادهای قزاق چه
نموده بعد از وصول ایشان بیا پنجه صلوات باشد عمل نمائیم تا آنکه ولی محمد خان بجای سمرقند رسیده تلافی فرستند
انجامید در روزی که ولی محمد خان مجاربه دشمنان را در خاطر تصویر داده مستعد قتال و جدال گشته بود خبر وصول سلاطین زاده
رسیده جناب خانی جمعی را باستقبال فرستاد یک برادر با سیمد کس شتر آمده و ملازمت عالی رسیده و بلا خطره و راه
چنگیزی نزد ولی محمد خان زاده کورنش نمود و جناب خانی نیز او را در انوش مهر بانی کشیده رسم معانیه بجای آورد
شارایه عرض کرد که چون شوق ملازمت پادشاهی غالب بود و مقید بشکر نشد از روی اخلاص بانکه مردمی آمد
و برادرم فردا با پنجاه کس آمد و بچند ظفر و روپا و پادشاهی ملحق میگردد در پیش سفیدان و اتالیقان نواب عالی عرض
کردند که چون برادر شما را زاده دور نموده آمده است و کوفت دارد و امر و زحمت دارد و تخریب تاخیر انداخته
با و محبت دارند که امروز و امشب او نیز از پنج راه آسیا بخت فرار کند و در پیش لشکر با و میگرد و متوجه مخالفان

کشته معامله ایشانرا فیصل و بیم جناب خانی در آنروز فتح و غنیمت محاسبه نموده مجلس الهی و ترتیب بسیار صیافت پر و اختصار
با سلاطین نداده فراق محبت کوکانه داشت و روز دیگر که در پیشینه منقسم شهر و جیب شده بود قزاقان خبر رسانیدند که در
از روی امام قلیخان شورش و غوغای عظیم افتاده لشکریان فوج فوج چیده و براق پوشیده سوار میشوند و اندام عرض فرستادند
که چون تاب توقف در برابر وصولت پادشاهی ندارند و از کوک و مدد فراق یوسین شدند و ابداً فرار دارند و اکثر مردم
همین لحظه بظلال اعلام پادشاهی استطلاع میشوند ولی محمد خان نیز عاریت خرم و احتیاط نموده جنود و کوکب عالی را
فرمود که جبهه و براق پوشیده حاضر گردند بعد از اجتماع سوار شده میمند و میسر و صف سپاه را رسته تا در هر وقت قل
کردید دیگری از قزاقان آمده اظهار نموده که لشکر امام قلیخان یکجا جمع شده بسیار عظیم بنظر در می آید و اصلان قهر
و پراکنده کی از اطوار ایشان معلوم نمیشود بلکه داعیه حرب دارند چون تا غایت هر کس در می آید عدد لشکریان بهم قند
زیاده نداده هزار نشان نمیدانند جناب خانی از تهور و مردانگی که داشت جمالی از ایشان میکشید و بچکس میگفت
که میانه این دو گروه جنگ خواهد شد تنزل و اعتلال ناصیه احوال او بدید که یکی از اتالیقان جنگ دیده کار از او
خود را فرستاد که از دور آن لشکر را بنظر احتیاط و آورده از کیفیت و کیت آن آگاهی بخشد و چون مکرر از کوهها
او بکینه خلاف ظاهر شد و بر قول ایشان زیاده اعتقاد داشت بوداق بیک قاجار ملازم محمد امانزاده که مرد جنگ بسیار
کار از موده بود و همراه اتالیق مذکور کرد که ملاحظه لشکر کرده خبر واقعی رساند صحیح القولی از بوداق بیک مذکور نقل نمود
که میگفت چون همراه اتالیق بیشتر بر بندی برآمده ملاحظه لشکر نمودم زیاده از هشت هزار کس بنظر در آمد که کل لشکر
کر دیده و وصف سپاه آراستد باین شایسته جنگ پیش می آمدند ساعت بساعت آتد پیش آمدن ظاهر میگشت
با اتالیق گفتیم که خانه شما خراب شود و نمک این پادشاه بر شما حرام باد که باو عهد کردید و در خدمت باو یک سخن به شما
نگفتید که در خور آن فکری مانند شد اتالیق گفت که ما هم این معامله را چنین تصور نکردیم و بدیم حالا واقع شده
اگر خبر واقع بگوئیم موجب خوف و هراس لشکر میگردد و مجلا اتالیق باز کشید و مزاج کوی چند که در این حق حقیقت و قوی
عرض کرده گفتیم که این جماعت با تو عهد میکنند و مخالفان بعد و عدت از ما زیاده اندکاش جماعت قزاقان با شما
نمیدادی اگر چه اندک مردمی بودند و ملازم کوکب حاکمیت پادشاه کرده و اگر شکستی واقع میشد پادشاه را از موکب سلطنت
مخبرون تو نیستیم بر و حالا بهر حال جمعی را از قزاقان لشکر کشی که همراه اند از حوالی خود دور سازید که بخیر است نشان
بخندمتی دیگر ما موزکر و در جناب خانی از خبر خرابی خطیر بگشت بوداق بیکد با قزاقان را خبر کرد که از حوالی ختیم خانی
دور نشوند و موکب خانی بوزم جنگ پیش می آمدند و محمد خان نیز پیش می آمدند در دست جب حصار خرابی بنظر در آمد

تا یقین گفتند که مباد جمعی از مخالفان این خرد به در آمد و کین گاه سازند چون بیشتر رویم از عقب قول بزرگ و در آمد
دست بردی نمایند اولی آنست که از جنود پادشاهی جمعی بجا فطرت این خرابی تعیین کردند و از او بگریه بدین خدمت نامور
تا یقین گفتند که چون خود قزلباش بدوق اندازند و حصار داری بهتر از او بگریه میکنند قزلباش با همراه می باید کرد و
خانی با منی با منی نبود و ناریش سینه این امر از خود و درین باب مبالغه بسیار فرط را رسانیدند جناب خانی بوقت یک لحظه
کرامت طلب نموده بدین خدمت فرستاد و بوق یکبار و بیست نفر از قزلباش تشنگی و پانصد نفر از او بگریه متوجه حصار شد بسیار
در پای حصار کذاشته بسیار و بیایا حصار در آمد و چون جنود امام قلی این نزدیک شدند دو سوار کس با حصار فرستاد
قزلباش را با حصار جنگ عظیم کرده و ضرب کلوله تشنگی جمعی کثیر را در پای حصار کجا کجا بپاشیدند و محال مداخلت ایشان
نداد و باز کردند و این خدمت دیگر دو سوار کس آمد و کاری ساختند درین نزد خود و خبر بولی محمد خان رسید که برادر کوچک
نواب خانی می آمدند بدلاست یکی از خواجای تشنگی که مرشد طبقه او بگریه اند و سلاطین را وای خدای خدای دست اند
با و داده بودند و امام قلی نیز پیش نهادت ساخته بشکر او ملحق گردید جناب خانی از کوه کوه و دایره کشته قوت
و قدرت لشکر محالفت و بی اتفاقی لشکر خود مشاهده نموده در شبکه قلاق و اضطراب افتاد و کس فرستاده بود و اتفاق
طلب نمود که با جماعت قزلباش در آمده از موکب عالی جدا شوند او بگریه که در حصار بودند و بیاید و کس را
روید مخالفان و دیگر کثرت بر باطن می باشد و در موضع تعلیم مانع شده نگذاشتند که قزلباش از حصار بیرون روند و
یک خبر بخان فرستاده از مخالفت ایشان معلوم کرده مقرر شد که قزلباش را در اینجا گذاشته خود و با چند نفر که
تواند آورد بیاید و بوق یکبار و بیست نفر از حصار بیرون آمده خود را بموکب خانی رسانید و خانه را مضطرب
و بغایت اند و جنگ یافت و پادشاه از قراق که با سید نفیرا بود عرض کرد که چون لشکر امام قلی این
در سر راه بودند برادرم را با بیطرف نیافته بی اختیار بجا انان ملحق کشته عفو و عیب سپاه مخالفان را ویران
کرده با بیطرف خواهند دیدن ایشان کی از مردم قراق اسب تانان آمده خدمت پادشاه داده رسید و در کوشش
سخنی گفت باز کردید و پادشاه را عرض کرد که برادرم پیغام کرده که اینک با بیطرف می آیم اگر از جناب خانی باشد جمعی بیشتر
برویم که اگر مخالفان تعاقب برادرم نمایند به افقه قیام هر چند خان میدانست که این حکایت فحش و غی از من
باشد و لا علاج رخصت داده مشارالیه با جنود قراق چون انکی از موکب پادشاهی جدا شد و تهاور بیشتر و وفای نیز
کرده بجا انان پیوست و این معنی بر هر دو کی قول و تفرق سپاه خانی گردید و متعارف این حال ده بانزده هزار کس بسیار
امام قلی خان کیان رفتاری و از تاخت و تازی محمد خان که مشاهده این حال نمود و کلامی از بیعت و فرار نمود و از توانست و اوج

از غلات کشیده بنفش خود و بمقابل آنجا است تخت و لشکر قول و اکثر میان او و یکدیگر یا او بودند عنان از مجاری بکشد خود را
بس کشیده رفاقت او کردند و او باد و است سینه نفر خود را بشکر دشمن داده و در ریای بیجا غوطه خورد و از کثرت کرد و
غبار غالب از مغلوب متمیز نیست چون غبار فرشت است یکی از شکران ایام قلیخان در مکه که خانرا شناخته دید زخمی
افتاد و قدرت حرکت ندارد از اسب پایین آمد و او را برداشته بنظر امام قلیخان رسانید امر او را یکی که با او خلعت
کرده خمیر پاره فساد بودند قتل او تمیل نمود و همان لحظه نقش وجود آن پادشاه عالیجاه را از او حیات تیر کردند و بقایا
لشکر که خویش و تبار مدیکر بودند با هم در آن محله درین مکه که زیاده از دولت سینه کس او را یکی که قتل رسیده بود و آن
قاچار و رفقا بعد از مشاهده اینحال از حیات بقیه قریب باش که در آن حصار بودند نو می گشته سر خویش گرفته جنگ کن
خود را از جنگ او را یکی که پانیده چون شب درآمد اسبها را انداخته بغیر لباس کرده شب ملی مسافت نموده روز مخفی
میگشتند تا آنکه خود را پیاده بعد فلاکت بخارید ساینده و از آنجا با سوداگران هرودی رفیق شده و در لباس تجار بود
رسیدند و بتدریج از آنجا رفت که در آن حصار پانیده بودند سی چهل نفری یکی که دود و بلطایین الیسل سلامت بر سرین
و بعضی شربت ملاک چشمیدند بوداق یکدیگر در درار السلطنه تبریز خدمت اشرف رسیده حقایق حالات را بنوعی که
در رشته تحریر داده تقریر نمود و اب اشرف تا سف بسیار خورده کس نزد ستم محمد سلطان سپرد که در هرات بود و
بهارم پرستش بجای آوردند و خلعتهای فاخر پادشاهانه بجهت او فرستاده بچین خان شاملو حاکم هرات امر شد که
شزل و ساوری و مایحتاج او و ملازمان او را سامان داده او را از قضیه بدستلی بخشد که انشاء الله تعالی چون خلعت
اشرف از هرات و میر جمیع که در و لطف الهی شامل حال باشد ما دو همراهی که نسبت به بدش کنون خاطر انور بود است
با و سمع ظهور خواهد یافت ذکر توجیه موکب حصون نصرت تشایع بویوب از بیجاان و بازگشتن و قتلاقی نمودن آن
بهشت تو امان سوانح ایام مختبایان درین سال جایون قال شهر یار بی حال غنی حضرت علی شای غل الهی مساهل بهار
در دار السلطنه اصنمان بعثت و شاد کامی کند ساینده و همانند وانه نمودن پادشاه او را یکدایت نصرت یزید بنعم
توجه از بیجاان در حرکت آمده از راه سیلاق فریدون و اتق النکد وانه شدند از اتق النکد واری کیسایونکی
را بجانب سلطانیه فرستاده با مسعودی از قزاقان وند میان رکاب قدسی نشان بنماوند تشریف بردند و قتل و نمانند
که بسی میر حسن خان و محمد یقلی یکدیگر خود بخوابی تعمیر یافته بود و ملاحظه نمود چند روز در مشربات بنماوند و در قریب
و آنکه کور ویران بوده و چون سلطانیه بار دومی بطریقین لغی گشته و بالنت پناه آمد و در میان با امر او عسکر فارس در
چون سلطانیه موکب جایون بوستند و چند روز در حصار محل لشکر طوارق در چمن مذکور توقف فرموده بعد از آنجا آمد

و محکم مالک و قوچیان و قلامان و لشکریان شاه شریف از آنجا کوچ نمود و اردوی کردون شکوه بجانب اوجان تبریز
حرکت آمد و بندگان حضرت علی اراده طواف مرتضی و حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام صوفیه نمود و با مخصوصان
و متوکلان از اردوی حضرت نشان جدا شدند و به اراد شادان و دل شریف بر دزد و بعد از شریک طواف و زیارت تشریف
آورده در ییلاق اوجان بار دوی لغز نشان چوبستند و قبل از آن خبر رسید و بود که مراد پاشا همی دار که در دیار کبر فشان
نموده بود و پاهای در میدان مصالحه نموده میانه این دو پادشاه اراده صلح داشت و بنام جبرستراتوئی نموده عالم غافل
بود و فرمود و درین هنگام خبر فوت او تحقیق پوست و بعد از فوت او نوح پادشاه هم داریر از پیش خود گرفته قطع و فصل
مهام سرحد مشغول است و از جانب پادشاه روم نیز امر سرداری بدو تفویض یافته بعد از چند روز یکی از ملاهای انقلبه که
قاضی ماروین بود از جانب نوح پادشاه برسم بر سالت بخدمت اشرف که خلاصه سفارت آنکه از جانب حضرت خوانند
کلمه سرداری و اختیار صلح و جنگ و تشریف بنوعی که مراد پادشاه منوض بود باین خبر خواسته تفویض یافته و سخن جانست که
مراد پاشا گفته و قلم نموده بود و این بنده بجهت حصول نیکنامی و نیکوای مسلمانان و فرین آن غریمت را با مضامیر سلام
و بشکرت آنکه این نام نیک و صوفیه در کار از من باقی ماند و امن در میان نموده محال صلح را بجهت کام میباید یک تن
آنست که چون محمد پیکر ایلچی سابق بجهت استمراج مصالحه آمده بود و از جانب حضرت خواند کار استرخا حاصل کرد و ملا
از امرای دی شان قزلباش با دلیا و تحت لایقه بجهت استحکام این امر عظیم و استوار این کار بزرگ بفرستند و چون
ایلچی مذکور از اهل شریع بود و نواب اشرف امر فرمودند که در منزل عالیناب عمارت پناه اسلام ملاذ قاضی خان
که بجائی رتبه عمارت عظام و تقدم ارباب عایم محاکم و سرافراز است فرود آورند و ایلچی مذکور که در مقام
سجده کاروان بود بعد از انتقال قوایم سرسلطنت بمعبیر کابینگی اودار سالت و سفارت نموده بموافقت پادشاه
منقول و مهابی گشت و ریایات نصرت آیات در اول ماه رجب از اوجان کوچ نموده در دار السلطنت تبریز نزول
اجلال واقع شده کافه خلق آن دیار استقبال موکب نموده زبان صدق بیان به عاوشا شهریار کامکار کلام
گشادند و قاضی خان را که عند ایران رسید بزرگ عالیشان متعالی مکان و صاحب ثروت و کثرت بود و بر سالت
روم تعیین فرمودند و نوری سه هزار تومان زر رایج شاهی عراقی نقد و بعضی امتعه و احاطه فرمودی آن فر
بواقام فرمودند و تحفه و هدایا لایقه برسم از محان بجهت پادشاه دی جاء روم از امتعه و هدایا از اوجان سلطان
بأنواع مختلف و سایر امتعه محاکم که در خدمت بلند شاهی و پاشایان رتبه قیصری بود و تعیین فرموده بودند
یک ملازم خاصه شریف که از سادات عظام مرعشی و موسی و صدق و طبع و سخنان بود که به رفیق قاضی کردند

و مکتوب محبت اسلوب پادشاه روم علمی شد و بعضی از سخنان حکمت آمیز و نکات بلند بر حقیقت چرا که مشهور مطالب عالم
دینا و عقوبی بود و در آن درج فرمودند و بقیات متشرع و پادشاه عثمانی مناشیر اقبال اصداد یافت که چون حضرت و اهل بیت
کافه اهل اسلام را بمناسبت شریعت غزای احمدی و مسلک ملت بهضای محمدی هدایت فرموده و سلاطین عدالت آیین را بخط مشهور
اسلام و حیانت احوال مسلمین مامور گردانیده نظام مدام عالم بقانون شرع توکیم و قواعد ملت مستقیم منوط و مربوط است
بنابراین سید شاد الهی را که از افاضل علمای عجم است به انصوب فرستادیم که با اتفاق علماء و افاضل آن و دیدار قانون شرع را
منظور داشته در هر باب آنچه موجب تقویت اسلام و انکسار لولای کفر و ظلام و طغیان خال مسلمین باشد از طرفین بعمل آورد
شود و از آن عدول بگویند و از افاضل این دیار قاضی معزض صفهانی و مولانا سلطان حسین نرگشی نیردی که از دانشمندان
روزگارند و قاضی موسی صفهانی که سابقا قاضی صفهانی بودند و حکیم ابوعلی را با چند نفر از جوانان قزلباش
رفیق قاضی خان فرمودند که در سفر روم همراه بوده بلوازم محبت و معجبتی او قیام نمایند و او بنوعی که مکرر وار و تکرار
ولایت صدارت بود و سلمان و سرانجام آن سفر به داخته با موافقی یکصد نفر از رفقاء ملازمان باین شایسته و از
مقتصد گردید و حضرت اعلی شاهی ملل الکلی ماه رجب و ماه شعبان و رمضان آنهمی و کدکامی در خطه دلهیز تبریز گذراند
همه روزه بعد از فراغ از امور ضروری دولت و انجام مقاصد و مهمام ارباب حاجات و داد و دهی سپاهی و عت
و سیر و شکار جوکان بازی و طبق اندازی نشاط افزا بودند چون ماه رمضان با حتمام رسید چند روز باین مسکن نظر داشت
و عرض ملازمان رکاب اقدس و یساقیان پر داخته معدودی از ملازمان و مقربان بزم اشرف را نگاہ داشته
سایر عا که را رخصت دادند که بمنازل و مساکن خود روند و دیوانیان اعلی و ارباب مناصب را فرمودند که
بدار السلطنه صفهانی رفته علوفه و مرسمات لشکریان را سرانجام دهند و خود بنفس نفیس اراده سیر و فکر کیلان
و مازندران بهشت نشان فرموده اند و راه و طوافش روانه شدند از سو آنجی که در دربار السلطنه تبریز بنظر پست
تخریب قلعه سابق آنجاست که قبل ازین مذکور شد که در ربع رشیدی جانب شرقی تبریز قلعه مجدد طرح فرمودند
چون بانجام رسید بود حکم تخریب قلعه عتیق صادر شد اطراف و جوارب آن را برامرای عظام و ملازمان کاک
مقدس و طبقات ختم نصرت شیم تقسیم فرمودند در عرض ده روز قلعه باین مناسبت و ارتقاء بعضی غازیان اندام
ببرفته بازین یکسان شد آب رودخانه را بمیان قلعه بستند و سوامی دولتخانه قدیم که منازل مرحوم حسن پادشاه
دشاد است مکات و عمارات بران افزا شدند و سایر عمارات میان قلعه و منازلی که درین چند سال تریب یافته
بود آثار نماید و ذکر توبه شاه کیتی مستان و احداث بهشت نشان بر کل در میان چون حضرت اعلی شاهی

از تبریز بوم سیر و شکار با جمعی از خصوصان و محانان و مقربان وند ما و ارباب طب و قوت بجان و سایر ملازمان و کاه
که برافتت موکب جایون مامور بودند بجانب نازند دانه و دانه شد بر محل از محال لواشم کیلانات که میرسند بچند
در ان مقام اقام گرفته در کمال فرح و انبساط نشا و سیر و شکار پرداخته مسرت بخش خاطر گلخان بودند با جمعی که در آن
بزم ملازمت اشرف بهمنانی در کباب قدس هر روز بودند به سیر و شکار محانان سلوک فرموده مکمل با نیاز ایشان شدند
و فرمان بران حسب الامر فرموده قضا جریان روز بروز و منزل بمنزل سلواری و اقامت هر کس با خواهر حال از سر کار خارج بکام
میسودند تا در ان ولایت دلکش اقامت داشتند کل رفتار از تنعم و افزوده پادشاهی بهره مند بودند و بهین طریق علی مسافت فرمود
در کمال شگفتگی و انبساط قدم ولایت دلبندیر بازند ان نهاده در خطه ارم بنیاد فرج آباد که در کنار دریای خزر و است
و قبل از ان بطایان موسوم بودند که اقامت انداختند و در منازل بنیاد است اسافردوس خاک که محالست بخت
و در ان مکان بخش نریت طرح فرموده بودند مسکن گرفته بعیش و فرجی پرداختند و چون مکان نریت بخش
غیرت و استعداد تربیت داشت زیرا که رودخانه تجرود و از میان آن میگذرد و ماضق روضه و بهر سلسل
آن بقعه ارم مثال و نه کوثر مثال اوست آب دریا همیشه منظر نظار کیان بایع صنایع حضرت ذوالجلال است و از
خاطر اشرف بان متعلق گشت که در ان دولخانه جایون طرح انداخته انرا شهر نمایند و چون در مدت اقامت
آنجا همیشه فرح و سرور در خاطر نزدیک و دور افزایش داشت آن خطه فرح بخش را بفرج آباد موسوم کردند اینند
و در کنار بنجبه رود و دولخانه مبارک طرح فرموده یکی همت بترتیب آن بلده مصروف داشتند و هر سال در عتبات
عالیه آن افزوده بارگاه و حمامات و مساجد و کاروان سراها بنا فرموده با اتفاق آنها موفق گردیده اند خیابان
از فرج آباد تا بلده ساری که چهار فرسخ است طرح فرموده بجهت بازسازی و کثرت کل ولای که از خواص مکنه
دریا کنار تخصیص ولایت دارالمز است خیابان مذکور را سنگ بست قرار داده اند که از معایب کل ولای
میرا باشد و جمیع امداد ارکان دولت و اعیان حضرت منازل مرغوب در اطراف و جوانب خیابان و کنار
شهر ترتیب دادند بتصاریف ایام از اطراف و جوانب طبقات انام و اصناف خلایق روی امیده انصاف
آورده در آنجا اقامت گزیده هر طبقه و طایفه در یک محله منازلی گرفته اند تا لایزال ترتیب داده اند نوعی
که آب تجرود و از میان حقیقی شهر میگذرد و ایوم بتوجه عالی جایون اعلی آن بلده طب از بسیاری عمارات
و باغات و بساطین فردوس نما و کثرت خلایق مصر جامع است در حالک ایران بی چاره جهان شهری بان
عظمت نشان نمیتوان داد و در سایر قصبات آنکه خصوصاً ماضی و بهاری و بار فرو شده که هر یک از ایشان

نشانی نذر و مژده رضوان و هر قلعه رشک فرمای قطعات جنانست عمارات دلکش و باغیات مع افراط و موده در کمال پرب
و بهای و نهایت خوبی و صفات تمام یافته و محوم سکنتان دیار و طلال عدلت شامانه آسوده حال روزگار میکند آند و از
قدوم حضرت لزوم منافع بسیار و فواید بسیار غایض میکند القصد حضرت علی رستگار نوران بده فردوس مقام بایان
رسانیده بایام نشاط انگیز بهار در آن روز و حضرت کجاست آثار اقامت داشتند که گوید رایت نوروزی و وطنه جهان افروزی
تغافل در زمین و زمان انداخت از مشایخ و متوفیان که درین سال از جام ابل شربت ناخوشگوار محبت چشیدند
یکی از حکام یک وزیر قوریان عظام است که چند ماه قبل از فوت مرض شد بجم رسانیده بود بعد از مدت بسیار
دو سنگ بزرگ بهمن بهبات با قلا از مجری بول او افتاده بعد از آن سلسل بول بهر رسانیده بود اما با قوت ضعف از
حرص شربت بدستور سابق متردد و بلو از خدمت قیام ننمود و چون از تریز بیرون می آمد در راه ضعف قوی گریز
او طاری شده در هر منزل الم سواری علوه آن شده ضعف قوت میکرد تا در میانجی تاب و توان شده در
رو در دنیا سفر عقبی اختیار نمود و مشکله الیه با عنجه از ملک کان سعد آباد من اعمال همان و مقدم و اعیان انولایت
بود و از جوانی بخواند بعد از ترودات روزگار در مشهد مقدس در سلک ارباب قلم حضرت اعلیٰ منک کشته
مستوفی قوریان عظام شده بود و بعد از قتل مرشد قلیخان در عراق بوزارت قوریان سرافراز شد و آدمی نیکو خلق
بود با شمار ترکی و فارسی بط تمام داشت دو سال قبل ازین متوجه سفر خیر اثر مجاز کشته بسعادت و دراک جوی
اطرام وزارت بدو و حضرت خیر الانام سرافراز کشته بود و نقش او را بمشهد مقدس برده در آن روضه متبرکه مدفون
گشت و دیگر میر ابو القاسم ترشیزی که دانا و میرزای عالمیان بود بعد از فوت او وزیر مازندران شده بود درین سال
متوجه عالم بقا کرد وید و خواجہ کمال الدین حسین اصفهانی وزیر مشهد مقدس معلی بود درین سال بکار رحمت ایزدی
پیوست و در آن استان عرش اشیان مدفون گشت و دیگر یکی از متوفیان شاه ویردی سلطان محمود است که عالم
کیچ و کمران شده بود درین سال در هنگامی که ازین فعل می آمد و حوالی اصفهان بجای بقا پیوست شریازی سلطان
برادرش بجای او حکومت بن فعل منصوب گشته متور شد که بخیلیان حاکم کرمان با نولایت کشته و قلعین فعل را
همین نمود و با وسایط قلا الفتح اصفهانی تیر که غده ارباب قلم و فن محاسب مستوفی سرکار خاصه پادشاهی بود در
رکاب حضرت انتساب روانه مازندران بود و در کیلان مرایض شده بجای عقبی شتافت آغاز سال بخت بال شجاعت
ترک متعلق شد و شریک سال است و ششم بول غلظت و در این سال سمنت مال در روز سه شنبه ظهور
اتفاق افتاده یعنی افتاب عالم تاب که در این عالم و مرتب بخت حاج نبی آدم است بکمت بالغه الهی سرج حمل تحویل نمود

طراوت بام بهار عرصه چهارچون دل خوان الصفا نور و ضیا بخشید دیگر باره شاهان چین که جمله شینان عالم خاک بودند
بکلم آفریننده ما نغم و افلاک از پیر معاک هر بر آورد جهان از طراوت بهار و ترشح امطار تازه تر کردید و از کرمات غیر این
ریاضین دامن جان را حشر شد و حضرت علی شای علی علی بن ابی طالب در ولایت پشت نشان نامند در آن سیر و شکار شغولی
چون بام نشاء افروز بهار پیری کشته هوای آن دیدار روی بکرمی آورد و نشاط شای جشن و سور و جانی که مقام مردم
کیلاست از خاطر خطیر مرزده از فرج آباد بجانب کیلان توجیه فرمودند رسم مردم کیلاست که در بام خسته مستقر که یک
اصل تنجیم آنکه بعد از انقضای سده بهار قرار داده اند و در آن پنج روز را بدین طریقه خرمی میکنند اندوه الحی تراش
غریبی القعه حضرت علی بقصر روده میر از اعمال را نگو کیلان که این محبت بخت نغمه منعقد شده بود و رسیده و تماشای
آن سور و سرور نمودند و بنزد یک وزیر آنجا بخت بعضی تغییرات سابق و لاحق مواخذه و مغضوب گشته تحصیل بقایا
و تحقیق اموال دیوانی بام عمل او بشاه و پیری یک یساول صحبت پیری دل و لطیف خان یک دولت و جمع
شده و از آنجا اراده در الموصی بن فروین فرموده از راهی که چون دلی بنخوان تنگ بود و عبور فرموده و فروین داخل
شده و در دو تخته هایون نزول اجلال فرمودند چند کاه در آن مکان دولت افزون جمیع غلات و دانه پذیر موسوم به عمارت
نوک احداث کرده عمارت و الانعت شاهی است عشرت پرور و میدان سعادت یک مکان بانی رفیق اندازی نشان
افزایند و درین سال حکومت فروین سلیمان خان و ولد شاه قلی میرزا و استاجلو که همشیره و اراده شاه بخت مکان
و خود معاهرت این دو دمان هر از فرزند و مرجع گشت اما مشاء الیه خواهی ملازمان خیس نادان عمل اعمال با اجاره
کرده و دخل و دخل مهات فروین کرده و در اندک روزی مردم از بد سلوکی و قوت طامع او بغیر یاد آید و مورد و قوت
و مصادر گشته تا دو سال بعد از اسوی اعمال در قیاس سلاسل و اجلال بود القصر و کتب هایون فال با آنجا بغیر و زنی
اقبال بجا و تشریف برده از راه یسلاق مار و فیروز کوه بقصد زیارت حضرت امام ابن النعمان مشهور بشهید مقدس
گردیده و در روز در آن در و منه مقدس با و زیارت موازم خدمت پر و اخته حسین خان شالو بیکر یکی خراسان
از هر استامعه و دی بقصد ادراک ملازمت اشرف گنده در بین مراجعت موکب بنایون که حوالی هزار متره که خواج
سراج التمیمیم دولت و اقبال بود رسیده و دیگر باده دیده و خلاص کمال الجواهر تریب اقدام شای علی علی شای
افزود و چند روز در ملازمت اشرف گنده حضرت انصاف یافت در آن سفر خواججه بنان ^{خواججه بنان} بدین البرغورانی خراسان
شایسته تقدیم رسانیده بنا بر بطور کم طبعی و کمال دانی حسن و در سلوک بوزارت کل خراسان منصوب گشته و عالم
خطیر جهان را که بمجوری اقطاع و آبادانی امتناع و تعمیر بقیاع و ربا و منطور و همت عالی بر آن مقصود است تعمیر

خواجہ بزرگوار متعلق کشته عمارت مرعوب طرح انداخته در زیر بنیست آن بمالند تمام فرمودند و همچنین خاطر فیض از بوسه
محی مبارک روضه مقدس متعلق کشته چون محن سابق در قطعت و الانعت تنگ و تنگ نمیدود و ایوان نیز علی شکر که در کما
روضه مقدس است در جانب جنوبی محن واقع شده روی شمال دارد و در یک گوشه صحن افتاده بنایت بد نما بود
حکم فرمودند که محن را وسیع کنند بوسی که ایوان مذکور در میان حقیقی واقع شود و ایوانی دیگر در برابر آن جانب شمالی
محن که روی جنوب داشته باشد و دو ایوان دیگر در جانب شرقی و غربی عمارت کنند و نیابانی از دروازه غربی
تا شرقی طرح فرمودند که از هر طرف بصحن مبارک رسیده از میان ایوانها بگذرد و محاران مهندس استادان جایگشت
شروع در کار کرده بمرکاری شاه نظر خان حاکم مشهد مقدس در اندک وقتی که اکنون خاطر مبارک بود در کمال زینت و
بنا تمام رسیده چون سالکان مشهد مقدس علی از قلت آب در مذبح بودند انهار و قنات مجدد احداث کرده مقدس داشتند که نیز
از میان خیابان بشهر آورده حوض بزرگ در میان محن موسی مذکور ساخته از آنجا بمنزل و باغات و باغچه جاری باشد و ایوان
او لا از فیض مقدس حضرت امام تاسمین ثانیاً بوج خاطر اکبر تا شیر حضرت اعلی مشهد مقدس معالی معمر ترین طایفه
خراسان و رشک روضه رضوان است امید که ثوابات آن پرور کار فرخنده آثارهای یون عاید کشته موجب افزونی
عمر و استقامت دولت گردد و آئین بزرگوار عالمین القصه روز دهم خان غنیمت بصوب مراجعت الخطاف داده اند
دشت بخراسانیان سیرکنان و شکار افکنان بدارالمومنین استرا با در رسیده و چند روز با انجام مطالب باب
حاجات آن ملک توجه فرموده فریدون خان حاکم آنجا کاین بنی بلوازم ضیافت و خدمت پنداخت و از آنجا بفرم
قتلاق بازندران داخل ارم بنیاد فرج آباد شدند ذکر عمارت قصه شریفه اشرف بازندران بهشت نشان
در همین سال معاشرت والا حضرت اعلی شاه فی ظل الهی که دست آموز چندین صنایع و بدایع کارخانه ایردیت
در قصه شریفه اشرف از قضایات بازندان که فی الحقیقه به نراست و خرجی اشرف لکنه لکن و بار است عمارت
عالی جهت نزول های یون طرح انداخته حمامات و چوئات و بازار را بران افزودند استادان جایگشت
دران همزمین بلند و پست حسب الامر فرمان ده زمان شروع در کار کردند مولانا محمود بهشتی کیلانی این قطعه
در تاریخ بنای عمارت اشرف بنظم آورده قطعه سرور آفاق شش کامیاب آن محکاملن هر خوب نوشت که در چو
اشرف بازندران طرح بنایی بعضی چون بهشت از دره اقبال از فیض قدم آب و گلش با گل و صبر بهشت
دست سعادت که تاریخ آن بردار آن دو لوح اشرف نوشت چون آن مکان شریف با جمیع جهات
مساحی آتش سبک نمود دارد و قائل تربیت یافته رفته بوجهات اشرف شرافت افزوده باغات و باستان

جست این مثل برکات و حوض خانها در کمال زیبایی و دلکشی از ترتیب یافته ابهامی خوشگوار از کوچه بلند بیاض کوه
آمین دریا بیاض بارش زمین آورده و بارها بنفون غریبه و صنایع بدیده از میان هر حوض لبان شعله ناز که سر بر می کشد
و چون کل بویان که آتش از آن ناز باروت سازند در نور است و چون اکثر اوقات در زمانه در آن قصبه طیفه
مسکن شهر بار کامر است مقربان و ملازمان مکاتیب نیز منازل مغرب ساخته اند و اکنون آن قصبه نیز شهری بزرگ است
ترتیب آنحضرت از بلا و مشهور است سوانچی که درین سال بطور پوست کشته شدن محمد خان قزاق حاکم نوری و چند
نواز آقایان معتبر است بدست از ناوران کرجی ملازم لوار صاب خان حاکم کار تیل سبب قتل او آنکه همیشه طایفه قزاق
و غارت کرجستان کار تیل نموده گاهی بر علانیه و گاهی بر پیل دزدی می نمودند و میان کرجیان از اسیر نموده می فروختند
و بدین جهت مردم کرجیان از قزاق کشیده می ریدند و دل داشتند و در زمان سردیسکه جعفر پاشا بر سر مومن خان کرجستان
آمد نظر سلطان و محمد خان که گفته کرد که آن سرزمین بودند قلاوژی لشکر روم کرده و همون خانرا گرفته بجعفر پاشا
بود و فیما بین بمومن الحبی توارث و البنقض توارث گفت و عنان و روشی بود درین اوقات که محمد خان بخدمت رفت
آمده از تعمیرات و زلات و انقاض شده بود قرار یافته بود که با یکدیگر صلح نموده من بعد طریق موافقت و دوستی
سلوک دارند لوار صاب خان حسب الاشاره های یون با او گفت و گو در میان آورده طرح ضیافت نمودند و او را
با خواص معتبران طلب داشت و مشارالیه دعوت او را اجابت نموده بجلن خاص محافی رفت لوار صاب خان
و کرجیان با و عنده نموده در مجلس تلب او و رفقا اقدام نمودند هر چند محمد خان تحت قتل بود زیرا که طبیعت او بیغی
برشته از صدق و راستی بهره نداشت و قدر شفقشای شاهی را ندانسته هوای میان او و سردار روم اسلالت دوستانه
واقع میشد و لهذا اجرای عمل بر سر لوار صاب خان و کرجیان نیز عاقبت بشامت مندی که با دوست و دشمن می نمود
که قتل آمدند و حضرت علی شاهی ظل اللهی بابر امارات سلسله طاهر و افضای صلحت اندیشی که بهین شیوه فرمانروایان
عالم صورتست مصطفی یک برادر او را بر تبه خانی و امارت طایفه قزاق برافرازد فرمودند و ایل مذکور باین طریق
سرور و شفقت شاهانه منکر و امیدوار شدند و دیگر از سوانج رفتن سار و سلطان یکدیگر شالموست که حاکم سار
و غرقان و کاور و دود و بر سر اگر امانه قبل ازین مذکور شد که سکندمانه در چمن قراچوق از خدمت شرف حضرت
یافته بالکاه خود رفت بدستور طریق نبی و عصیان سلوک داشتند از اگر امانه دست و پا می کردند
واقع میشد سار و سلطان با فوجی از مبارزان خود شالموست و غیره متوجه تنبیه و تادیب آن گروه مخدول شده
اگر امانه بعد از استیلا و نیز از مقاومت عاجز آمده راه اندام میبودن گرفتند و سار و سلطان قلع را کسند و بابت

آورده تا موازی مقصد نواز انقوم بر کشته روزگار را روانه و یار عدم ساخت بقیه السیف اواره و یار اوار شدند درین سال
ستم محمد خان ملکی محمد خان بی اجازه و خصیت حسین خان بگلرکی خراسان پوشیده و پنهان بوختان رفت و سبب قتل او یک
جمع از او باش اوزبکی که در هرات بر سر او جمع شده بودند چون اعتقادی بجانب ایشان نبود و پادشاه ازاده از مردم خود جدا نشد
حسین خان ایشان را در پیرون شهر جا داده بود و یکدوم مرتبه اراوه رفتن نمودند حسین خان از هند و پوهانی اوزبکی اندیشیده
تجویز رفتن پادشاه ازاده نمی نمود و بخود سربازی رخصت نواب هایون اعلی شاهی ظل اللهی شکر قزلباش همراهی توانست کرد
تا آنکه بنود اوزبکیه شعی پادشاه ازاده طوغا و کر با بر داشته بطریق فرار ایغار نموده بطرف کرجستان رفتند حسین خان
از بیم عتاب و خطاب شاهی که مبار دارفتن او محمول بر غفلت مشارالیه کرد و اندیشناک گردید تا چون شاهزاده بوختان
رسید مردم بوختان بر حسب فرمان هایون که در باب خدمت و رعایت او بایشان رسیده بود و مقدم آمد که اگر می
داشتند و اطاعت و انقیاد بطور آوردند و بر سر جمعی که بدو لشکر اهی اند محمد سلطان والی بلخ باو مخالفت نمودند و رفتند
و غارت کرده اموال فراوان بدست آوردند و یکت حسین خان الوش بخا و ستاده مجددا اظهار اخلاص نمود و خواهی
و پاس حقوق ملک شاهی نموده هند رفتن خواسته بود که چون جناب عالی بنا بر رعایت خرم و احتیاط تجویز فرمایند
و اظهارانی که در ملک عالی جمع آمده بودند در تردد و سواری که معقول اوزبکیه است مبالغه داشتند بنا بر این مقید بر
و بطلب کو مک نشد و رفیق هرگاه حادثه روی نماید که اقامت درین دیار نتوانیم نمود باز مرجع و ملجا درگاه عرش باشد
شاهی و ما من ممالک محروسه پادشاه است خاطر حسین خان فی الجمله اطمینان یافته حقایق اخبار مذکور را بدگاه
جهان نهایه عرض نمود و از آنجی که در او اخیرین سال بطور آید مضروب کشتن اسد قلی بیک تورجی باشی قاجار است
مشارالیه بسیار معتبر و مقدر شده بود و شفقتهای پیش از حد و قیاس شاهی و جان سپاریهای خود نمیکرد و درین
کستخانه در خدمت اشرف بسیار میگفت و نظر افتهای بلند میکرد و حضرت اعلی بشکفته طبعی و کو چکدلی و بی تکلفی
کنند اینده بداشت و خرمی بیشتر میفرمودند چون علانیه خطا و کنایه ای از او بطور نیامده بود و ممکنان سبب اخراج
مزاج اشرف کستایه های او را پنداشتند تا آنجه بزبان مبارک اشرف در باب او مکرر جاری کشت لفظ عکس حرامی
بود چنین محله میشد که با مرشد و ولی نعمت بد دل شده در مقام تربیت یکی از شاهزاده درآمده بود و فی الجمله فرار
او را بپیری کست شور بقرابری قرانلو گیرانیده اموال با سباب او بکلیه ضبط درآمده موازی سی هزار تومان اموال
و اسباب و املاک بود و الا او سوی مرصع آلات و نفوذ آلات و شتر و یراقی که بکس ضبط شده بود و محصول موصوف
و چون سیاحت و قلع و قمع سلسله او در خاطر مبارک رجوع یافته بود بعد از قیس و شکوه بسیار خیم بود و بر نفس کش

بالآخره عبرة للناس من در زیر جو محملان گشته شد آری تو باولی نعمت از برون ایلی که سپهری که سرگون است و هم درین
سال عبدی خان و لک سید یک این معصوم یک منوی که بر تبه ولای مصاهر شرف سرفراز و از تبه یوزباشیکری بدو
ایالت ترقی نموده بود بعد از مغضوب شدن اسد علی خان قاجار منصب قورچی باشیکری بدو تفویض یافته الخی چون
خلیق آدمی شایسته نر او دولت و برکست دیگر از یونانی این سال گشته شدن علی خان یک جوان شیر و میر حسین است
ایل جوان شیر از ترکات قرا باغ است که چون می و دو قبله اند با توریکی موسوم و اباعنجی میر کل عشرت مذکور ایشان
بوده اند در زمان رومیه میرز حسین یک لطاعت و میان کرده بایل و عشرت و قرا باغ مانده بعد از چند سال علی
یک مذکور بدو که معالی آمده از نرزه مغربان گردید بواجبی رعایت و تربیت یافت و در وقتی که موکب جهان کشای
شاهی تخر از ریجان در حرکت آمد چون وقت مقتضی باز خواست اعمال سابق نمود بدستور ایالت ایل و تفویض
یافت و بین الاخوان بر سر امارت و بزرگی بغداد انجامیده و در وقتی که علی خان یک حسب الامر اعلی به تعمیر خانه گنجینه
در آنجا بود و روزی که محمد خان زیاده اعلی حاکم گنجینه میر رفته در شهر میر فرست یافته قصد گرفتن برادر نمود و او که گنجینه
خود را بمنزل محمد خان زیاده اعلی انداخت علی خان از عقب رفت و خود را از اضطراب بحرم سرائی محمد خان انداخت
علی خان حرمت حرم خان نگاه نداشته از عقب او رفته او را قتل آورد چند نفر از غازیان قاجار ملازمان سلسله
زیاده اعلی ازین سحر متی متاپ و توان شده همان لحظه علی خان را یک بشمشیر تیر تاویب نموده قطع رشتة حیاتش کردند
او بنایت بر شید و خود را می و زیاده از حد بلند پر واز بود چون هر دو قطعه موافق مصلحت دولت قاهره واقع شده
بود در باز خواست آنها اجتماعی نشد ع چه خوش بود که بر آید یک کرشمه و کلاه مشامیر متوفیات که درین سال
سفر عالم بقا اختیار نمودند اولی قور محمد خان یوز بک و دلبا و محمد خان ابن دین محمد خان بن الو س خان که از نرزه جوی
بن چکنیز خان بود و همانکه سبق ذکر یافته در شیراز اقامت داشت در ظل رافت عاطفت شاهانه روزگار را
بعافیت و فراغت میگذرانید و هر روز دو تومان شاهی عراقی به خرج او شفقته شده بود و درین سال عالم
را و دواع نموده در سرائی آخرت منزل گزید و دیگری افضل العلماء و المجتهدین مولانا عبد الله شوشتری که چند سال بود
که از نجف اشرف بولایت بم آمده و در دار السلطنت اصفهان اقامت داشت محمودیه انوار توجیه و التفات
شاهانه بروجناب احوالش می یافت و در روز جمعه بیست چهارم محرم الحرام اندک عارضه راه را طاری گشته و روز شنبه
میر محمد باقر و اما و شیخ لطف الله مدنی که مدتی بود در محنت مباحثات علمی و مسائل اجتهاد و فقهی اینان جدا
نقار ارتفاع یافته بود و بیاد او رفتند جناب مولانا بابا ایشان معانیه کرد در کمال شگفتگی صحبت داشته نشسته

پست و ششم قریب صبح بعد از اقامت نماز تجمعه و نوافل بیرون آمد که ملاحظه وقت نماید چون خود نماید در وقت از برای افتاده ای که
معمولت سخن گفتن با بد و محبت حق را اجابت نموده مرغ و خوش از نفس بدن بر و از نمودن جناب مولانا در کمالات نفسانی تقوی
و بریز کاری و بی تعلقی دنیا و رجب عالی داشت از اثر بر و اخذیه و تنوعات دنیا بسدر متقی قناعت نموده اکثر اوقات میام
بود و بشور بای بی گوشت افطار میکرد و مدت سی سال در نجف اشرف و کربلای معلی ساکن گشته و خدمت مجتهد مغفور
مولانا احمد اردبیلی استفاده علوم دینی نمیکرد و از مولانا مذکور اجازه نماز جمعه و جماعت و تلقین سایل اجتهاد
یافته بود و در روز فوت او آواز ناله و نفیر صغیر و کبر خلایق با دوح آسمان میرسید اشرف و اعیان آرزو میر و ذکریه
تیمین و تبرک دستی بر خیز بازه مغفوت اندازه اش رسانند از غلوی خلایق میر میشت نقش او را در آستانه امام زاده
واجب التعظیم و التحبیل امام زاده امیرعلی که اشته از آنجا نقل کرد بلای معلی نمودند از باب نظم و استعداد پنج مرغوب
در ملک نظم کشیدند میر مجتبی نقوشی این تاریخ یافته بود ع آه آه ای مقتدای شیعیان دیگری گفته بود ع حیف
از مقتدای ایران حیف و شیخ محمود عرب خدایری مات مجتهد الزمان یافته بود دیگری از متوفیات محمد بیگ بیگ است
که از زمره مقربان و مجلسیان اشرف بود و در زمان دران چهار شده حکیم سلمان بمعالجه او اشتغال داشت اما او
اصلاً بر نیز نمیکرد و غایبانه حکیم سخن ترک لبیبان عمل نموده و غذای مناسب بکار میبرد و رفته رفته مرض او اشد
یافت و در اول رستمان بکار رحمت ملک منان پوست حضرت علی شاهی ظل الله تعالی تعالی تکمیل و بجزیه او شده
نقش او را بمشهد مقدس معلی فرستادند و در پریش برادران و باز ماندگان او نوازشات شاهانه نمودند و او را
مشاور الیه صاحب ثروت و کثرت بود و اطاکی که داشت وقت خیرات نموده و سایر اموال و متروکات او چون
فرزندان نه داشت حسب الاشاره به برادر اعیانی او حیدر سلطان که ایشک افغانی حرم علیه بود و تعلق گرفت
کفایت و قضایای او ذیل ترک که مطابق سینه اشقی عشرین و الف که سال است و ختم جلوس و سینه او را در بجا
افروز این سال در روز چهارشنبه است و منعم محرم الحرام سنه ۱۲۸۵ اتفاق افتاد و خورشید جهان را بعد از انقضا
نه ساعت و ده درجه و دوازده دقیقه و روز یکشنبه کور از برج حوت بمنزل غرور شرف یعنی برج حمل تحویل نموده آغاز
بهار خجسته آغاز شد جهان تازه گشت از نسیم بهار در و دشت شد میر لاله زار از کلان کلکشت عجز
زمین و زمان شد جو باغ بهشت حضرت علی شاهی ظل الله تعالی در روز جمعه است و نیم که سه روز از نور فرشته
خرقچ الشعاع شده بود و عبادت و اقبال از لبه طیب فرج آباد بجانب دارالسلطنه اصفهان در حرکت آمده
در ساعت سعادت و در آن مله جنت نشان شدند و اکابر و اهالی بعبادت سجده اشرف سرفراز گشته دیده

ایشان از مشاهد طاعت عبادین روشنی افروزد و اهل معرفت و ارباب معارف و تجار بازار و صیغره و چهار سوق را اینستند چون در
باین منور نقش جهان وقوع یافته چند روز کافه خلایق بشارت و شاد کامی گذرانند حضرت اعلی در آن زمانه خدمت اهل
اصفهان که مستحسن طبع عبادین شده بود مال سه ساله اربابی و عربی انولایت و ده یک کل محصولات دیوانی که مجموع قریب
هزار تومان عراقی میشد باریاب و رعایا و رای اطاک دیوانی یا اهل اصفهان انعام فرمودند این عطیه و الا علا و سایر
مواهب و عطایای از چند شاهنشاهی شده موجب دعا و خیر کافه خلایق اند یار کردید سوانح اقبال که در اوایل این سال ظهور است
فتح قلعه بن فعل من اعمال کج و مکران است که کنجیانی حکم کرمان بآن مامور شده بود حسب فرمان قضا جریان لشکر کرمان
و سر واران قبایل انولایت رفته قلعه بن فعل را محاصره نمود و در هنگام فرست از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده
بورش کرد و ملک شمس الدین و ولد ملک یار و الی انولایت و سایر محصوران از مصا و مده عاجز گشته دست از محار
قلعه کوتاه کردند غازیان یک بر قلعه سیلایافته مسخر و مفتوح گردانیدند و ملک شمس الدین با فرزند ان و متعلقان بدست
محبوب محمدان بدرگاه سده نشان فرستاده شد در دار السلطنه اصفهان بنظر اشرف در آورده و در عموم مردم
خفی و بعضی شافعی مذهب اند چون مشارالیه دعوی سیادت میکرد و خود شیعه مذهب بود و حضرت اعلی آنوقت
از آنرا و امر او در گذشته مقرر فرمودند که بهار الامان کرمان رفته با فرزند ان و متعلقان در انولایت بفرست
روزگار گذرانند بچون کرمان رسید دست از حراست ملک بدن کوتاه کرده و مؤخرت اختیار نموده بهار الامان ملک
عقبی شتافت البته از پادشاهان جهان جز نامی شنیده بودند و هرگز از ان ملک بیرون نیامده دست حوادث زمان
بر کریمان دولت ایشان نرسیده بود و از سخامت و معقلی تصور نمیدادند که خلاصه معوره جهان ولایت کج و مکرانست
و ایشان پادشاه بزرگ و رفیع الشان که سایر سلاطین عالم را با ایشان رتبه برابری نیست و لهذا شاه شاهان شمس الدین
نقش نگین او بود و پادشاهش ملک دینار از خرد بهره داشت از مقام کمربندی فرود آمده این بیت را نقش گین خود
کرده بود و خود خوانده چنانکه اگر بتودی ملک بسیاری نماند ادی کج و مکران را چنین از ان بدیناری یک سوانح آن امام
آمدن پادشاهان و اهل بیان فرست که از جانب پادشاه اسپانی که بزرگترین پادشاه فرست پادشاه اعلی آمده درین
جهان اصفهان بمعاودت بساطبوس شاه جهان مافراز شدند و تحفه و هدایا گذرانیدند چون سلاطین و حکام و اعیان
اعلی شاه فی ظل الاهی ابواب الفت و گشائی مفتوح داشته نمایان طریق مراسله آمده شد مسئله که است ازین بکسر
یک یوزباشی اردو که در و جوب زبان و مخد ان بود و بر مهم رسالت بجانب فرنگستان فرستاده بودند و جهت
و قوت علامه اعمال داشت که مرضی خلد اشرف نیست از مده و ریافته برض اشرف رسیده بود و در دولت کبابی ان

از کور خود نموده بلازمیت اشراف رسید همان لحظه مضروب گشت هر چند خواست که سخن در آمده بحرب زبانی عذر خطای خود
گوید و این سخن کند شسته شسته سیاست قدر طاعت قهر و شاهی گوش و چنی او را بریده هر کون بهادر جبر است او سخت و عقوبت است و سواد
که کس میباید و عالم عقبی شتابت و عیون او را یکی از پادریان فرنگی بخشیدند از اعمال فحشه او یکی آن بود که در کوچه تکلیف افروز
که حاکم آنجا بود و در شرف اشرافیت پادشاهی بر داشته او را از مضمون آن آگاه کرده بود و این بی دینانی و خردست این
خطای عظیم است و باین بهادر پادشاهان کشودن گناه بزرگ دیگر آنکه رسم قدیست که اطمینان بقنات سلطین عیون
ولایت که در این لباسی که عرف و عادت مالوفه خود است بوده در کل مواد بطور خود سلوک مینماید و در هیچ عصر و
زمن پادشاهان جهان را از این عیون و عادت لباسی ستم خود تکلیف نگردد و در وقتی که در کیزیک در پایتخت
پادشاه اسپانیه و در پادشاه فوت شد پادشاه و معارف و در خای ملک عیون عادت خود سیاه پوشی شده بود
و در پادشاه خوش آمد پادشاهی آنکه تکلیف لباس سیاه پوشیده بود و طریق آن بود که اگر در امکلف بآن سازند و
کو یک به مبارک پادشاه و در ایامت من سلامت است و این لایق که سیاه پوشی که رسم و عین عندی بود لایق و سخن سخن
امساک و قوت طامع و از حدی که است لباس فاخره این عمل نشسته و بنده و در دیگر آنکه کتبی که حضرت اعلی هم
پایا که خلیفه ملت مسیحی است نوشته و محبوب او فرستاده بود و یکی از بندگان و بعلی اندوخته بود و آن تاجر خود
و کیزیک نام نماده مکتوبه را رسانیده رعایت یافته بود و این عظیم خطایا که موجب سیاست بود و دانست که با ملازمانی که
همراه بودند خدائی بد سلوکی نموده و آنرا میگرد که چند نفر را عینی بدین تیرسانی شده و بکشت آنکه از خور او خلاصی یافت
سبحی اختیار نموده در ولایت فرنگی مانده بودند و در آنجا که در مدین که در دیگر آنکه از تیرانی مرابعت قاضی است
از ایلچی روم و در آن مصطفی پاشا مشهور با تجل و جاورش اتفاق این واقع که حسب الاستعدادی فوج پاشا
و در عظم قاضی خان بکشت تاکید امر مصالحه بودی که هر قضایای سال تکمیل نوشته شده فرستاده شده بود و او در
بکر مضروب پاک رسیده و پاشا با او کمال اغراض و احترام یکای آورده بعد از تقدیم تواضعات رسمی که از طرفین استقبال و قضا
روانرا استقبال شدند و مضروب پاشا پیشتر شهر و داخل شده بخدمت سلطان احمد خان پادشاه روم رسیده و در این
حالات عرض کرده و وزیر دیگر جمیع پاشایان و امر از اعیان و مدینه و غنوم شکریان استقبال قاضی خان بیرون
با غر از اعظم تمام شهر و در آنجا به استعجاب مضروب پاشای وزیر اعظم بخدمت سلطان احمد خان رسیده و در آنجا
بنوکی که در حضور قاضی خان بود و او را حضور پادشاه کرده و او را ای رسالت و سفارت نموده و تحت و پا پاک رسانیده اند و در آنجا
پادشاه نیز از آن عظیم و مکریم بطور آمده و چون که قاضی خان در استقبال بود و در پاشایان و معنیان و علماء و قضات

بدین اواخر در باب قرار مصالح گفتگو می نمودند بعد از قیل و قال بسیار امر مصالحه برنجی که قانون زمان شاه جنت مکان سلطان
سلیمان بود قرار یافته بخیل و جاوش و شایر برسم رسالت تعیین نمود و با مکتوب محبت آمیز و تحفه ای ای لایق با اتفاق
خان روانه نمودند و ایشان در دار السلطنت اصفهان وارد گشته بعد از خدمت لشکر سرافراز شدند و بخیل و جاوش
مشکو نظر عواطف و التفات شاهانه گردید و چون از جانب خواننده کار تعیین سنور و سرحد آمدن بایجان بجهت محمد پاشا بیک
و این سنور طرف عراق بجهت محمد پاشای بیکر بیک بگذارد و در جبال افلی شده بود و اتفاق تعیین کرد و ای شرف اعلا
برستور زمان مکرر قطع رسانید و بایجان نیز حضرت امیر علی شایق الملک امیر کوزه خان بیکر بیک خود در حین تعیین سنور آمدن بایجان
و مقرب حضرت محمد باقری بیک برادر خورشیدی خجندی را بایجان می برد و می نمود و در سنور چون از صلح زمان شاه جنت مکان
و سلطان سلیمان چندین سال گذشته بقایای زمان و انقلاب و در آن اختلاف بسیار در آن شده بود و از جمله اگر جنت
تقی و قلال اختصار که در زمان شاه جنت مکان داخل سنور این طرف بود و در طرف رومی است تا فایت تخریب شده
بعضی قلاع محال طرف بغداد و عراقستان و داخل سنور رومی بود که الیوم در تصرف مشغولان این درگاه است و بیک
و تسلیم آنها از طرفین نشو و اراولی نیست که در حین عقد مصالحه آنچه در تصرف مشغولان هر طرف باشد کماکان تهر بوده
از جانبین مضایقه در اراضی است و در سفر شش فرمودند که این طرف را از مشهور داشته سنور و سرحد برین قاعده
قرار دهند و امیر کوزه خان حسب الزمان قضایایان سلطان یافته بایجان را با برادر و ماه و اوقات دیرین گفتگو
نموده برنجی که مشکو کشته سنور و سرحد تعیین یافت و سنور نام نهشته شده محمد پاشا و سنجی بیکیان سرحد و اعیان
بامیر کوزه خان دادند یکی بامیر امیر کوزه خان و امیر ای طرف محمد پاشا سپرده و نوکیله کرد و جدا شدند اما محمود پاشا چون بیک
بعد از و در حین آن اختلاف بسیار واقع شده بود و در حین تعیین آن توانست نمود و بعضی پادشاه موقوف و شست
بنا بر آن سنور از طرف تعیین یافت و با آن محمود پاشا و کریم خان و اگر دو سفری اختیار کرد جنتان قضیه صلح بر خرم خود
در آن هنگام موقوفی یافت و دیگر باره از طرفین نیز آن فتنه اشتغال پذیرفت چنانچه از سبب کلام آینه ظهور می جوید
در فتنه رستم خان و لدولی محمد خان از غرضستان بهر بلج و منظم بانه شتر با شوش طبع و مذاق بلج و اول سال امام
قلینان پادشاه اوزبک از بخارا بجهت دفع لشکر قزاق که بر تاشکندستولی شده متوجه خواشی ملکیت سمرقند میشد و محمود
سمرقند شد و برادرش محمد سلطان از بلج بخارا و نیت ملکیت داشت و او بهانه آنکه رستم محمد سلطان از غرضستان
نشسته و در کین بلج و فتنه فرصت است سعادت گفت از رفتن ابانمود و نام قلینان و طایفه او سالو کبر و در
رسانیده در محمد سلطان تکلیف برادرش جمعی از لشکرمان بلج بیکو یکس و روانه سمرقند کردید و رستم خان برادرش محمد سلطان

در خجستان اجتماع نمود با مواری سبزه زار کس بر سر داشت با یغارت و سرچشمه و الی بلخ قوت و دفعه و فرصت استحکام بدو
شد و نیافتد که تخمین شود و شهر را با و گذاشته و نیز باین دفعی و ولایت پنجم داد که چون خانه کوچ و متعلقان در ارکان
مخافت کن از لشکر بکانه لازم بود و الا ملکیت بشما تعلق دارد و در میان جدائی نیست و الله و نه محمد خان که همیشه
نیز از ابو طالب بنویسند و حکومت عاقله نیست از حق بلکه میباید اقرار و غلبه را که با سواران و سولان چندی بمان
نزد ستم محمد خان فرستاده اظهار شقاق و مهربانی او در فرزندانش گفت که همیشه در سلطنت تو میدهم
و میباید تو را در عاقله و ملکیت من بماند که هر چه را بدانی باید که سلوک نمائید و این صورت بهتر از خصوصیت
و جنگ و جدال است و این را باین میباید که بماند و چون بفرستاده لشکر جمع نموده در دفعه اوسانی
بودند ستم محمد خان چه میفرمود و ایشان را باین گفته شد که در کمال غفلت میگذرانید و در ملکیت تفرق گفت
چرا دوستی شما را باین شکل بود که در این صورت و در این جمعیت و در این دفعه و در این کس میفرمود
رستم محمد خان باینست کس که پیش میباید و باینست که در این صورت و در این جمعیت و در این دفعه و در این کس میفرمود
کردند که در این صورت و در این جمعیت و در این دفعه و در این کس میفرمود
در این صورت و در این جمعیت و در این دفعه و در این کس میفرمود
انکه محاطات نبات یافتن چون با خیال این چنین است و در این صورت و در این جمعیت و در این دفعه و در این کس میفرمود
از جانب ما و از آن خبر بفرست و باینست که در این صورت و در این جمعیت و در این دفعه و در این کس میفرمود
باینست که در این صورت و در این جمعیت و در این دفعه و در این کس میفرمود
و کن از قدیم الایام نسبت به اوقات و احاطه برین عصبه علیه کرد و در این صورت و در این جمعیت و در این دفعه و در این کس میفرمود
میر خلیل خوشنویس را که از اسادات نظام ولایت با خبر خراسان است و در این صورت و در این جمعیت و در این دفعه و در این کس میفرمود
و دوران است و بحسب تقدیر ولایت و کن در این صورت و در این جمعیت و در این دفعه و در این کس میفرمود
شاه میرزا که باینست که در این صورت و در این جمعیت و در این دفعه و در این کس میفرمود
بحسب الظاهر فرمانروای هندوستان متعوض ملکیت ایشان میشوند استغاثه نموده بودند و چون در میان
قدس نشان مغویه و سلاطین عالیشان سلسله علی تموری و در این صورت و در این جمعیت و در این دفعه و در این کس میفرمود
حضرت علی شاه فیصل الکلی و حضرت بادشاه و الا جا کرد و در این صورت و در این جمعیت و در این دفعه و در این کس میفرمود

بنت شش ساله مصداقت و دوستی و شیوه محبت و برادری اعمی است تحت نام محبت که بر خیزد است آنحضرت نهفته سفارش
سلطین و کن نمودن آنحضرت حسب اشاره جلیون ترک محاسن ایشان ننموده بر پنج دوازده سلطان مذکور عمل فرمودند و حضرت
اعلی شاهی قل الکلی حسین یک تبریزی قیاجی را با بلجکری قطب شاه در ویش یک مرعشی را با بلجکری نظام شاه و یک
عزیز بهادر سلسله نظام شاهیه و شاه افغانی یک زیک را با بلجکری عادل شاه و حسین فرموده بکاتبین عطف و نیز
سعادت افرا که منشور عنایت و اقبال ایشان تواند بود و قلمی فرموده جهت هر یک خلعت فاخره و اسپان تازی
و منسوقات لایقه عنایت فرموده و سال داشتند چون محمد قلی قطب شاه بکوار حضرت الکلی به سلسله سلطان محمد قطب
بمادر زاده او بر سریر قطبش ای کس یافته بود و او از هم پرسش فرمایا که با تو تقدیم یافتی ای پسران مذکور و اینها از حد
اشرف مرخص گشته با تعلق ایچان ایشان در خانه مقصد شدند و در ویش یک که چون اخیر فرموده رسید فوت شد و یک
یک تبریزی که یاسیدین خدمت امیر داشت و شاه قلی یک تبریزی و چند روزی که است آنجا و ساعت تا غیر
و قتل در رفتن نموده بود و هم فرموده است و آنست که سید دین سال به محبت رفتن ایشان جمالیق افتاده
یک با خود بقیه علی ای قطب شاه و در کن شدند میر خلیل خوشنویس ایچان و شاه و در شیراز باز گشته بکار
اشرف رسید شرح رفتن ایشان در محل خود رقم نموده ملک ایچان نور که گشت از این سال ایاز حضرت قلی
یکم حسین که حکیم میرزا ابوسعید علی و ابوسعید شاه بن امیر الدین محمد باقر شاه با پادشاهان و عالی تجار سلطان
علی میرزا که کمال و له شاه و حضرت ملک و عهده مرا که وانه و اوج ایچان یافت شرح این و واقعه آنکه حضرت قلی شاه
در حال نکاح شاه فرزند شاه سلیمان ابن سلطان ابوسعید میرزای مشهور ایچان میرزا ابن سلطان محمد
میرزای ابن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا امیر شاه بن امیر تیمور که در کان بود شاه فرزند او و
فوت شد و او نقش شوهر خود را بر داشت و تقدیم ملکه و مدینه مشرفه و فرس نماید سفر بخار اختیار نموده از بیم خود
و آسب عذاب بادیه مانا مقصودش حصول بهر پوسته بود و نقش را بجا نه مکاربان داده و روانه نمود و خود
بر حسب تقدیر آسانی به بفره آمد و از آنجا رو بهار لاسن و لاسات ایران کرده بشیر از آمد و در بخان و از آنجا
و احترام بجای آورد و با صفتان و ستمان و نهاده از یک سال در صفتان بود درین سال که موکب بایون فال و سلطان
صفتان رسید حضرت قلیاب مومی ایها بلاقات جملة شیان بر اوقی اقبال فایز کرد و حضرت علی او که با شاه
مذکور عم نزد که از خود نسبت فرموده اما میانه او و شاه از و صورت القی روی نموده ای که کمال آنکه در میسر
از حضرت میون به نیت فرا بصوب که چنان قصه و نادید که چنان ایمان و ایمانی که در آن تو

دولت فرین وی داد قبل این قوم قلم و قاجار رقم گشته که ظهورش خان ولد دادو خان ابن الکسند خان اکیلا
کاغذ و اوراق صافان و لکه کرکس خان بن میمون خان والی ولایت کاتیل که هر دو نصب کرده و تربیت یافته جانان
اعلی تانده و شیرای هر دو در ملک پروکیان برادق اقبال انظام دارند در سال ایت یل که مراد پاشا به تبریز آمد و مراد
نمود هر دو در ملازمه مشرف بودند در حین انصراف از خدمت مشرف التماس نمودند که چون اوصاف باز در انشت
نشان و شکارگاههای آن بلده بسیار اجتماع شده خاطر سیر و شکار انجا میل است هرگاه حضرت عالی توجیه سیر و شکار
مانندمان باشند ایشانرا از انچه سازند که جریده و اسبابی خود را موکب جلایان رسانند و سیر و شکار را ولایت
در رکاب قدس باشند و قرار داد ایشان در خدمت مشرف بود که هرگاه رای جانان ارا اقتضا حضور ایشان
برید سرع السیر و دستاورد طلب نمایند جانان لحظه غرم توجیه خرم نموده جریده و اسبابی معنائ صبا و شمال خود
بوکب محلی رسانند تا بران در زمستان سال گذشته که رایات جلال متوجه انصوب بود حسب المصود و حکم محلی بطلب
ایشان اصدار یافت مدتها میر قلی نام جلوزاری را که رفته بود کاه داشته برایت و عمل میکند آیند و هر که امان
خود را بآنها نیکدیکر موقوف داشته ان مقدار تعالی اگر دزد و جوی مانندان کرم شد و حضرت عالی از ان ولایت بیرون
آیند و جلوزاری بیل مقصود باز گردانیده مشرف ملازمت مشرف شد و چنین معلوم شد که با آنها و چند نفر از کرجیان
خصوصا مشرفان نامی با یکدیگر وصلت نموده عهد و بنده کرده اند که من بعد با هم متفق بوده تا ممکن باشد ارجا
و مقام خود حرکت کنند و کریبان بدست قزلباش نه بدهند و فی الحقیقه کجاست در تحریک دولت ایشان کوشیده
اسباب بدولتی و ادبای ایشانرا سرانجام دادند القصد بمعنی بغایت بر نواح اشرف کران آمد و خاطر اقدس نوی
خبر آلوده گشت که مطلقا بصیقل حرف و حکایت و معاذیر انجلا نمی پذیرفت رای میو انجا بدان قرار گرفت که چون
سلاطین زلزلای مذکور را کب جمل و غور و غور سیلی روز کار بخورد و خوب عاود شد در کتب عقل کوشش بصیقل
نیوش ایشانرا بر سر نخبه تا ویس بر شافته تجرید روز کار مذهب گشته اند بنوم تادیب و کوشش ایشان توجیه قرابان
گشته که اگر ولایه کرجستان بقدیم اقتدار پیش آمد استقبال موکب جایون نمایند و اخبار اینه ضمیر مشرف را نظر
در کاب بوسی معذرات غریب پاک و صغی سازند و بشیوه ادبایا خلاص عمل نمایند بایشان بمقتضی روح و
احسان شایسته سلوک فرمایند و اگر مقتضی الاین نایست قرین و حشمت و در اشت بوده بعبادت کوشش جانان
مستعد نمرد و ایشانرا از خواب غفلت بیدار سازند چند روزی که جوای دار الملک صفایان کرمی داشت بکاف
فرمود و بر غیر شریف برده چون هوار و با عدال احمد و مبر دولت و مستقر سلطنت باز گشته تبارخ و نخبه

دویم ماه مبارک رمضان از دار السلطنه اصفهان در حرکت آمده عنان غریمت بصوب نغرای کرجستان مسطوف و بلند
و انجیلو جاودش اعلی روم را مقور داشتند که تا در اسنور سرحد بغرا خبال در اصفهان سایش نماید چون نوبت
سرحد از بیابان و بغداد و عربستان برسد و خاطر انان مخرج کرد و او را بر وجه لایق روانه نمایند و با هستکی
طی مسافت نموده و در هر مرحله فوجی از خود طوفان و سید و موکب مسود ملحق میگردند و سعادت و اقبال بر الله
از دجل رسید و در آنجا زیارت بر قدس حضرت سلطان الاولیا و قطب الاصفیا شیخ صفی الحی و الحقیقه
طاب ثراه و مشایخ کرام رضوان مقام قیام نموده از آنجا سلطان محمد یک طالش را بر سر رسالت بجانب قم
نزد نضوح پاشای وزیر اعظم فرستاد و حقیقت غم سفر کرجستان را با و اعلام دادند که مبادا اهل عرض در باب او
بعنوان دیگر که منافی مصالح باشد مذکور سازند و در نتیجه فتنه سعی نمایند و از دارالارشاد روانه شده شکار کنان
و بنجر افکنان بقرایان رسیدند چون دیده بعیرت ایشان خصوصاً ظهورت بید دولت را که بیده دشت غفلت
پوشیده بود و از طریق مستقیم مخوف گشته راه صواب کم کردند چون دل خلاص گزینند داشتند بکسانت پیشه و کل
منور گشته بیابانوسی فایز نگشتند و حضرت اعلی شاه بی ظل الهی بر بوقاق خان حاکم تبریزه ابابعلی ادر اقلان
و سرکردی دلو محمد شمس الدینلو که از امر او قریب است و بکمت قریب از شوارع و مضایق کرجستان و نیک بآنگاه
گاه بود و از جانب غلیس فرستادند که در این الکا کاخ و کار تیل بوده خوارج را نیکو ضبط نمایند که در
بید دولت از کاخ بکار تیل و محل دیگر نتواند رفت و یوسف خان پیکر یکی شروانرا فرمودند که با عا اگر او
از طرف شروان بکاخ آمد ظهورت را شکاری وار در میان گیرند و موکب محلی با عا که ظفر افغان و قوین
الهی مذاب که جو فرموده بکرجستان کاخت در آمده و کنار رودخانه قریب نزول اجلال واقع شد ظهورت خان
چون از رود و موکب مسود خبر یافت اندکی از پوششی پوشش آمده سر کشید که در رود و بنود نامجو و خود را از پیاده و سوار
جمع آورده از میان جنگل و پیشه و محل مضبوط جبر بریده صوره آسار میان آشیان گرفت که چند روزی خود
از جنگل شهباز و غنای بلند پرواز قاف اقبال میانست نماید و چون مشارالیه در ظل تربیت جایون اعلی
شاهی ظل الهی نشو و نما یافته بودند مکان اشرف اعلی بالطبع را غیب بودند که تربیت گردید و در یکبار با
اعتبار اندانند و ذکر اقای قوشچی را که در گاه محلی با ظهورت بر لوط بود نزد فرستادند که در انصیحت
بینه غفلت از کوشش او بر آمد و با و شک سعادت بیابانوسی ترغیب نماید که سعادت همه کس جایون و انصیحت
ندارد و او عجز و محارکی خود اظهار کرده عرض کرد که خوف و داشت بر من مستولی شده از سیر نه و عصب یادش

حاصله آن بود که خود بطلب دست رسم والده خود را با و سپرد که داشت و چند نفر از نادوران معتبر و کشیشان در میان کجی فرستاد
که شفیع تقصیر و گناه او بوده باشد اسند عا نموده که درین مرتبه حضرت اعلی از جریمه او در گذشت و معاودت فرمایند که فوت
دیگر که شفقت شاهی و عفو و انعام بود شاهی بطور آید فی الجمله اطمینانی حاصل شده باشد باستان اقبال کشیان ایبه
و آنچه امر حضرت اعلی باشد بعمل آید بشو با و چنین گفت کای نیک زرت تو خواهی مگر عند تقصیر من شدانی که اینها از ملوکی
سر انجام نادان شجانی است و رستادگان مذکور در کنار آب قبری رسیده والده ظهورش و محذرات آن سلسله تیره
بوسی شرف کشیده مورد توجهات شایانه شدند و حضرت اعلی حسب الاستدعای محذره مذکوره در مقام عطف و عفو
تقصیرات او درآمدند و درین اثنا کتابت نامه جاری که از روی جمل و نادانی به بکرات میرزا غمنازه و اور صاحب خان الی
کار تیل که همواره ملازم رکاب اشرف و از زمره مقربان بساط اقدس است بخط کرجی نوشته بعضی سخنان که منافی آن
گفت و گو و مناسب الوقت نبود درج نموده بود و او چون از بیم نفاق از باب شقاق اخفای آن نتوانست نمود بکشت
اشرف آورد از مضمون مکتوب نایره غضب شاه و جهان مشغول گشت که بصراحت اهل شفاعت انظافانی پذیرفت و لایحه
طهورت را با پسران او و جمعی خدمه که همراه او بود با مستعدان روانه عراق فرمودند و از نا و از انرا بر دم کار دیده سپرده
بر سر او کوچ کردند و ظهورش این خبر شنیده تاب توقف در محل اقامت خود نیاورده با کوچ و متعلقان خود با قلیا
از نا و ران و کرجستان عظام که گامش با قصد شتمن نموده و یکجانب کار تیل کرخت و در آنجا ملور صاحب خان ملحق شده
او نیز از واهمه که از بیم آسیب عا که منصوره بر دستولی شده بود و راکا خود توقف نتوانست کرد با اتفاق یکدیگر
افزوده و پریشان حال بجانب باشی اوج رفته بکرگین خان و الی آنجا که از تبعه پادشاه دوم است پناه بردند و تیره
احوال ایشان و وقایع کرجستان بعد از تحریر بقیه سوانح این سال که در طی سفر کرجستان ظهور پست و ذکر توقی
سند مذکوره و رسال آئینه رقم زده ملک بیان میکرد و از سوانح این سال که در شانای سفرویی داد و فرستاد و سید
ناصر و سید مبارکست بجانب عربستان و خان احمد خان و ولد یحیی خان اردلان بجانب کرجستان شرح این آنکه
سید ناصر راستی مدید بود که پدرش بپایه سر بر اعلی فرستاده در رکاب مقدس اعلی نشو و نما یافته بشرف مصاهرت
چنانچه که شت بهر افراتش بود و سید مبارک مکرر التماس نموده بود که او را رخصت دهند که بهرستان که به
عهد طافا از نه نموده چند گاه با او بوده باشد و دیگری از فرزند ازادر محوض او بهر گاه والا فرستد و این مسوالت
غایت درجه قبول نیافته در عقد توقی مانده بود و درین سال خبر رسید که پسران خدیو سید مبارک سید بدر و سید
هر و فوت شدند در وقت رای جهان کار اقطاعی آن کرد که چون سید مبارک بسیار پیر شده و مصلح دولت

در آنست که سید محمد باغبان بخاطر آنکه سید مبارک که تاگزین بر نیاورست روی و در شاره در آنجا حاضر باشد که قوی
در ملک و بستان واقع شود و لهذا او را در خص فرمودند خان احمد خان اردلان نیز از او ان مغولیت در ملازمت اشرف نشو
یافته یکی محبت و الا نعمت تربیت او معروف بود و مخزون خاطر اشرف آن بود که بجای والد برسد حکومت اشرف اردلان
یابد او را نیز نزد پدر فرستاده و اعطای دادند که چون پرونا توان شده و معاو فی در میان قابل و عا نیز نزد پدر
فرستادیم که من بعد در خدمت پدر بوده باشد و هر دو در کین از خدمت اشرف عباش شده روی بمقتضی آورده باقی احوال
ایشان در سال آینده از مساعدت بخت مامولست متوفیات در ایام بهار این سال نونمال گلشن سلطنت و اقبال امنی
شاهزاده مغفور اسمعیل میرزا که در از در هر طایفه از مراحل زندگانی طی کرده بود و در دار السلطنه امینان بایض گشته و در جمیع
در شهر حمید الشافی که در ایات جلال در سلاقی بود بر حمت ملک مغفور پوست نقش مطهرش را در هزار امام ناده و التظیم
و التبجیل امام زاده اسمعیل بمانت گذاشته بعد از چند روز که هواروی با خدای او و بشهد مقدس محلی قتل نموده در آن
استان ملک کشیان مدفون گشت که بقای عمر و له نامدارش باید بر باد و دست عاوده باز یال دولت پروانش بر ساد
بمجد و آل الامجاد هم در اوایل این سال اسد ویر و یحان از فارس باصفهان آمد و در روزی که موبک جاپون از بازنده
بدار السلطنه امینان تشریف آورده داخل شهر میشدند با استقبال موبک جاپون آمد و سعادت و کمال بسی برافراشت
اندر صحنی از بشیر او ملاحظه میشد حضرت علی جانور با الهام ملهم غیبی بوکرامت تار پی که از لویا اعظام میراث و زنده
نوت او خبر دادند بالجله بعد از چند روز که در ملازمت اشرف میر بر دم بایض گشته و در روز و شنبه چهار دهم شهر ربیع الثانی
که روز چهار دهم جاری بود دعوت حق را بابت نمود بجزار رحمت الهی بپوست و حضرت علی شاهی ملل الهی مبلغ
تومان بند طلال جنت اخراجات دفن و کفن و سایر ضروریات تکفین و تجمیع او از خزانه معوره رحمت فرموده و قبال
تشیع جنازه او فرموده و توقیر و احترام تمام بخش او را بمشهد مقدس فرستادند که تا در کبندی که در جوار روضه مقدسی
حضرت امام الحسن و الحسن بنیاموده با تمام آن موفق گشته بود مدفون ساختند از نوادر اتفاقات آنکه در آن چند روز
لازمی که سرکار آن عمارت بود آمده خان از و تحقیق عمارت و تربیت زینت آن بنحو و آن ترک ساخته لوح کف که کفند
عالی و ایوانی که جنت مدفون تزیین یافته بود در کمال تکلف و نهایت تزیینت تمام پذیرفته منتظر ورود مقدم
جناب خانمست جمار مجلس او را به نادانی طعن کردند خان فرمود که از غیب بر زبان او جاری شد تا با حکام آن
و در همان روز امام قلیخان پسر او که حاکم لار و امیر دیوانی بود بجای پدر بایالت و در آنجا در آنجا کشته ملائکه
الکاح سابق او شد روز دیگر بمنزل او تشریف برده و بطی بازانده کان فرمودند و انواع شفقت و رحمت بطور آورند

مشاریه از امر او خوانین این سلسله علیه بآوردید و شکست و افزونی جاه و حمت و کلمات بزرگانه منفرد و ممتاز بود و سخاوتی
بکمال داشت و داد و دوش و ابرطاق بخندی نهاده بود که دست هیچ یک از اقوان باین نرسید و مسکن اماکن شریفه و
مشاهد مقدسه از ادارات و احسان او بهره و بر بونده و بترتیب عادات عالی و بنامای خیر و موفق گشته بجایت صاحب علم
و جیا و پاکیزه روزگار بوده رحمة الله علیه دیگری از متوفیات شاه صیدی یک سال و صاحبیت باسد و دوست کماز نزد و
درگاه بقدم خدمت و مزید تقرب و اعتماد اختصاص داشت و در سال گذشته در کیلان چهار شده او باز نشان آورده
بعد از نوروز که ریاست جلالت متوجه اصناف شده او بجهت اشتداد مرض همراه توانست آمد و در فرج کتاب و مانند روز بروز
ضعف او قوی تر گشت و اوایل این سال بچار رحمت لایزال انتقال نمود مشاریه صاحب کنت و ثروت بود و تمامیت
متروکات لا حسب الاشارت بفرزندانش او تعلق گرفت و ندگور شد که در کیلان یکی از درویشان بی سرو پای مجذوب
نزد او رفته سخن نا هوار می گفته بود مشاریه آن درویش را از اربل بیگی کرده آن مجذوب دنگستان روی در دونا لاول
حواله بکند اگر در جهان روز بپلوی بستر تا توانی نهاده و قضیه فوت مشاریه موجب از دیاد اعتقاد کیلانیان نسبت بآن پیش
مجنوب شد و بعد اعلم ذکر قضایای بارس تلک مطابق سده ثلاث عشرین و الف که سال بیست و نهم بود چون فصل تابستان
پنجامید که کعبه بار خجسته آثار و منتقلای سپاه خسرو ثابت بسیار نمایان گردید و جنود و افسر و دهی انعام یافت و رات
فروز نوروز در محصل کتی افزایسته سالیانه تربیت بر معارف نو خطان بهاتین جهان نماند تحت یعنی در روز جمعه و ششم
صفر شش آفتاب عالمتاب از خلوت گدازه حوت پرول خرامیده بایوان بلند ارکان حمل که خانه شرف و اقبال است
برآمد و جهان از مقدم نوروز چون عارض خوابان نور افروز گردیده طراوت بهار و قنار و ش اطراف نرمت افزای گلشن
روزگار گشت نظم و کرباره بهار عالم انسر و زده بآبان ماه و دی گردید و فیروزه شده از مقدم نوروز سلطان جهان
عشر نگه عالم گلستان همه روی زمین از لاله گل بهجوروی گلر خان از نشانه ملخ هو از بوی گل چون غنچه ترن
دیباغ قدسیان کرده و محظنه اردوی کیهان پوی در روز پخش شب نوروز از آب و دخانه قانق کثالث بجلالت
عبور نموده در مکانی از اراک اسبق نزول نموده روز دیگر دران سرزمین نرمت بخش بلو از جشن نوروزی و سوره
و سرور برداختند و چون ظهورت پید دولت چنانچه مرقوم شد از صولت سپاه ظفر نیا روی یکانب قرار آورده باشی
اجوق کریمت زلف پیکران شهر باد جهان لیالت و دارائی که جستان از بعضی خان ولد که کین میزد از واسطه الکسند خان
عمراده ظهورت که در اوان کودکی بخدمت شرف آورده بودند و ظل تربت شاهانه نشو و نما یافته شرف اسلام
مشرف شده بود و توفیق فرموده و او بسک که معظمان او را ان کرجی بود و بوب کالت او مصین گشت و رسم ولین کج

اورا بر سرند ایالت نشاند ز زشار کردند و اعیان قریب باشن کرجیان موافقت نمود و تقوای بعضی از اعیان را بر سرین
و همین زشار و ایشار نمودند و عظام اعیان کرجیه سوای جمعی که بر افتت ظهورت اختیار کردند بر سر او جمعیت نموده اطاعت
و انقیاد بنظر آوردند و سلطت قاهره خمر وانه بنوعی حراست و صیانت اموال کرجیان فرمود که هیچ صاحب کلاهی باقی
تصرف بر کلاهی از خرمین رعایا نبود و چند نفر از جمله سپه و لئان که در وقت عبور بمنازل کرجیان که خالی از صاحبان بود
تصدیه دست درازی شتر ایشان ایشان کرده بودند شکم پاره کردند و آن گونه سیاست موجب عبرت دیگران کردند و در رعایا
باغچه کرجی که از بیم ضرر و آسیب لشکر قیامت اثر پراکنده گشته در کوشه شهر پیشه خرید و بودند و از آوازه معدلت شاه
بیروت و مقام خود آید و مثال عنایت پادشاهی شدند و از ولایت قفق کوچ کرده و تصدیق کیم کشمین و حکومت کاهلین
که جهت نزول اجلال فرمودند و الحی آن قصبه مکانی خرم و نمونه ریاض ارم هست و در اینجا کلیسای است و رعایت
مکلف و صفای نهایت زینت و بها که از مبداء ظهور اسلام تا غایت تعالی مسلمانان کوشش ساکنان آن مقام بر سریده بود
و سکنه آن مرزین خبر بهائان ضلالت این کسی دیگر ندیده و اکثر قوم شقاوت فرجام از شعار اسلام و کیش مسلمانان
جز نام نشنیده پادشاه دین بهجت اعلا ی کل لاله الا الله بکلیسای مذکور تشریف برده و موقوفات خوش الحان مکتب
سعادت قرین بر فراز آن مجید ضلالت آیین برآمده کلابانک محمدی بلند آوازه گردانیدند و همچنین بر کلیسای که میر سید
اقامت و اذان فرموده ندای فرج افزای کل لاله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله بمسامع کربان علم
بالا رسانیدند و از اینجا کوچ کرده و کلیسای الاور که معظم معابد و کلا بس نصاری کرجیان و فی الواقع عمارت عالی و بنیده
متعالیست محل نزول اردوی گردون شکوه گردید بمسامع جلال رسید که در قلع طراغاک و هی از کرجیان گمنام نموده تا
غایت اطاعت عیسی خان نموده اند و بعضی از بحال و احوال ظهورت در آن قلعه است جمعی از عا که نصرت نشان
بر بر دکی محمد تقی پیک تبریزی مین باشی و لشکریان آنند با بجان بر سر آن قلعه فرستادند محصوران بعد از جنگ و جدل
از مصادم عاجز آمد و راه فرار یچووند و قلعه تبرق و اولاد دولت قاهره در آمد و تمامی اموال و حساب بیکسری ضبط
در آمد از جمله غایم قلعه تاجی بود در مع و کلل پذیرد و اقیست که شیخ و مقتدای نصاری که منصب الاوردی داشت
و متولی کلیسای الاورد بود در ایام متبر و اعیان و بزرگ و منکام عبادت پوشیده و در معبد مذکور کیش تر سلطنت
قوم تقامت مینمود و نصاری بدان زمین و تبرک میجستند و میر فیان جوهر شتا بعد تو ای کواقی قیمت
کردند بخاطر آنو خطور نمود که حصاری بر دور آن ترتیب دهند و جمعی از لشکریان حاکم که اقبال همیشه در آنجا سکون
داشتند باشند اطراف جوانب از ابرامی خلباش و طبقات لشکر قیمت کردند و سنگ و آب که در آنجا نیافتند

از محال دور آورده در عرض سپید و زلفه نود کور تمام یافت و به میل یک سلی میانی بادوست نرسیدگی از بیجان بخت
آن مامور شدند چون ظهورش خان لوار صاحب خان الکا باشی جوق را از محلی جاو جبال صعب السالك و اینک والی آنجا تبع
خواند کار است مامن و بجا خود تصور نموده باستظهار آن پناه بجا بر دند غیرت شاهانه حمیت خروانه اقتضای آن کرد
که تایشان از بدست نیاورند دست از طلب ندارند از آنجا عنان غنیمت بجانب کار تیل که عبورشکر از آنجا دشوار است
مسلطون داشتند و آن را ایستاده در تنگ که ششپش سیم کاو زمین و فرازش با منازل قرین است از ضیق طرق
و صعوبت راه هرگز حکام که جستان از باخیل چشم عبور از آنجا میسر نشد به تخصیص و ایام بهار که شبان روز چشم سحاب از آنک
فشانی باز نمی ایستاد و از انبوهی درختان نور آفتاب هرگز بران شافتی و کثرت کل ولای اقبال قوی یکل خیال از آنجا
جبال عبور نیاخت هر چند اردوی کیهانپوی و جنود نامعدود از مجبوری آنرا در نظر خاص و عام دشوار بلکه محال می نمود و لای
عالم آرای شرف اعلی عبور نمودن از راه که متضمن چندین مصلحت و تدابیر کلید و دران منطوی بود مهم کشته طبقات چشم فوج
و جوق جوق کوچ کرده در عرض سه چهار روز از آن فده تنگ گذشته در شیب و فراز آنرا هر دو محل شتر و الاغ بسیار از
عساکر طغشعار و مردم اردو بانار بکوبلاک فرو رفتند و در کمال صعوبت از آن که و ک گذشته در کنار رودخانه که مزج
آب قانی و قبری است نزول نمودند و آن سرزمینی بود از نراست و خرمی و بسیاری اشتیاقی و ریاحین و نازکی که
عبر الین رشک فردوس برین که بموجب حدیث الدنیا سخن المؤمن و جنت الکافر مسکن و ماوای کرجیان بی ایمان شده
بود چون مردم از راه و بیابانات که در مابین کاخت و کار تیل واقع شده اند دلیل ظهورش کشته بود از راه غیر معمول
برده اند و احوال آنرا که منصوره را که بر کرده کی محمد خان شمس الدینلو پیش راه او را گرفته بودند مطلع ساخته بودند و غلای انظار
سرخی کرده بعضی خان بازگشت نموده بودند آتش غضب پادشاهی درباره آن ظاهر شد که سران و رتبه فرمان برداری و اطاعت
شکر اسلام سجده بودند التهاب یافته و اگر منصوره بتاخت و غارت آن الکا رخصت یافته فوج فوج بر پشت و چکان
قریب بی هزار اسیر و چهل هزار گاو و گوسفند بدست در آمد بعد از قرار جنس که بر سر کار پادشاهی متعلق تیره نجا که متوجه
شعلی گرفت و ثواب عظیم آن امر رحیم که سی هزار کافر بی دین شرف اسلام در یافتند و بلاشبه موجب استقامت است
و رستگاری آخرت است که بروز کار فرخنده آثار جانیون علیه گردید و چون کنار رودخانه نوک جالی که فاصله آنجا
و کار تیل است محل نزول موکب مسعود گردید رای جهان آرای بدان متعلق گشت که یکی از کاروانان بناطون عزت را بر سر
نزد کرکین خان حاکم باشی جوق فرستند ظلمه بنیاد آنکه میان نواب جانیون ملو حضرت خواند کار روم قوامه مصالح
و دوستی استحکام یافته و یکی از شرائط صلح آنست که منسوبان طرفین حمایت نموده نگاه ندارند و او توابع حضرت خواند کار

و ظهورش خان و نورصاب خان که منسوبان به طرفه کمر خیمه با نجاشه اند طریق است که ایشان را گاه نه داشته باز میزند و الا
 لشکر قیامت اثر قربایش جهت گرفتن ایشان روی توجیه انصوب دارند و ملاحظه داشتند که مردم کرجستان و خشی صفقان
 نائل و ظهور شد و نورصاب هر دو جا اهلان خسته پرست و نا اهلان بدست اند و اخبار صورتی روی نماید که بالضرورت مشاغل عظیمه
 پیش آید و اوج محمد رضای وزیر آذربایجان از روی اخلاص و کجمنی مستعد مانوده که این خدمت با رجوع شود و حسب استعدا
 روانه متعهد شده و با والی باشی اجوق و سلاطین داد می اند که ملاقات نموده و نورصاب خان که بجهت خود را شریک عصبان
 ظهورش کرده بود و نصایح اندخته نموده و بعد از گفت و گوی بسیار کئی در تواضع کئی و تئیر: بکوب بانی و حکمت پرتوی
 آن و خشی صفقان بی مال را از مقام حمل و نفاق کنده اند و بشیوه و فاد و فاق ناغب ساخت و کرجی خان نیز در مقام مخبر
 و مامور گفته بود که راه ندادن ایشان با قرابت و خویشی و نسبت هم کشی از مروت بود و اکنون استعدای قیام هر دو را
 و جناب دستوری جواب داد بود که گاهی زلات ایشان بغیر مروت و بیگانه بود که هر دو روی اداست بدگاه و خوش شنباه
 آورده بنده و از طریق چاکری سلوک دارند و ایشان نیز معذرتی چند القا نموده گفته بودند که اگر بجان از بابس خط شاهانه
 ایمن بشیم سر قدم ساخته باستان اقبال کشیان می آیم و هر یک معتمدان همراه کرده بدگاه فلک بارگاه فرستاد و بیجا
 دستوری نیز مصلحت در مراجعت دانسته و بدورت حوالی کوری بقبیه علیه رسیده و فرستادای سلاطین مذکور بفرست
 استانبولی سرافراز شدند و خدمت او تحسن افتاده و در فور عقیدت و جان سپاری که در آن سفار و بطور رسید مقب
 از چند فدویت غایب گشته مقرر شد که منشیان دیوان اعلی من بعد در مشاوره و احکام در القاب او فدوی و دیوان
 خلافت مکان افزایند در خلال این احوال سلطان محمد یک طالش که با یکجکری روم رفته بود و مراجعت نموده مذکور
 ساخت که توقف آنچلو جاوش و منفعت نوکب جایون بجانب کرجیان مفیدان سرحد با احتلال امیر مصالحه چنانچه
 سخنان غیر واقع عرض نمودند و از حاجب کرجیان نیز عراض جاگرا نه رسیده و خود را از منسوبان دولت ال عثمان شمرده
 بودند و این معنی موکه احوال مفیدان گردیده چون حضرت اعلی زبان صدق بیان بقول مصالحه گویا گردانیده بودند و متعینا
 آید که میر و انتقضا الامیان بعد توکید بانقض عهد و پیمان رضامند اند که کس فرستادند که چنین یک محانه از آنچلو
 جاوش را از اصفهان بکرجستان آورده که از آنجا روانه روم گردانند و ذاکر آقای قوشچی را تا جابلایر سمر رسالت
 بخدمت خوانده کار فرستاد و مکتوب محبت آمیز مشهور استوار مصالحه و رسوخ عهد و پیمان در قلم آمد و بکجرا از نو صفات
 دوستانه و تحریر رسوم عادات شاهانه مرقوم گشت که چون بجز از سعادت غرا و کسب و ثا و بقیه در خلعت حقیقت
 بنیان رسوخ داشت جمعی از کفره کرج که از قدیم الایام تابع و خراجگزار این دو دمان بودند سر آرجیب عسکریان و طغیان

بر آورد و بودند بعضی علما و اهلای اسلام و پیروان او بکریان تفاوت فرجام بدلتوب سخت نمود و عبادت جماد فایز ندیم
و بسیاری از کنایس و معابد نصاری ساجد اهل ایمان گردیدند و نمایم کریان تاج مملکت مسدود که مذکور شد و دیگر تحف و هدایا
بجست خوانند کار فرستادند و در اندک روزی اینچنین لاجاوش در حدود کوری و تغلیس کرجستان بدر و ی نصرت نشان رسید
قاسم یک سپهسالار از نهران مشهور به برون قاسم با یک پیکری روم تعیین نمودند و تحف و هدایای لایق به انجام یافته اورا
بانام مصالحه امین روانه نمودند و از اسارای رومیه هر کس در حیات بود و اراده رفتن داشت مثل مصطفی پاشا و لدغیه
خان و محمد پاشا و لدغی پاشای وزیر اعظم سابق که پسر پسر علی پاشا بود و جمیع کثیر که در اردو و هر محل قدیم بودند تا بکثر از فریق
مذکور کرده روانه دیار روم گردانیدند و چون سنور سرحد از ریجان تعیین یافته سنور نامه بمرام اویش سفیدان سرحد که از
جانبین بدین خدمت مامور بودند رسید و بصورت آنرا نیز فرستادند درین اثنا خبر رسید که در استنبول امضا و توضیح
پاشا و رایسعی امور که منافی و دشواری بوده متمم ساخته بقتل آورده و محمد پاشا نامی را که پیکری مکرر بود با استنبول آورده و
اعظم کرده اند و در کرجستان کار تیل بخاطر اشرف مبارک خطور نموده و قلعہ کی در سوران که قریب اخته و باشی اوج است
و یکی در کوری که از قدیم الایام حکومتگاه سلاطین کار تیل است بنامند فرمان بران حسب فرمان قضا جریان قلعہ را
بناموده در اندک دوری هر دورا با تمام رسانیدند و در خلال این احوال بعضی سید که اوس نام ولایتی است از توابع
اوج و کفره آنجا ملاحظه ملت حضرت عیسی علیه السلام اند به تحقیق طرق و استحکام مکان و ارتفاع جبال که با نیز کوه اتصال
دارد مرغ او با هم خبر بیال خیال در هوای آن طیران نتواند نمود و یک سریع الیر نظر آن مسافت بعید را بدشواری تواند طی
نمود و موزر کشته اجماعت حاکم باشی اوج نمینایند رای شرح آرا بفراد و جهاد انظار یافتند و ناخوب و بایل کشته فوجی از عساکر
اسلام را بر سر کردی پیکری وی یک ملازم با هم قلینان پیکری فاریس که با فوجی از مردم بود در کتاب سعادت انتساب بود
بر سر ایشان فرستادند عساکر منصوره از صعوبت راه و در راه پیر بر فتنه و دزدان رفت آنجا کثرت بسیار کشید و جمعی که بیک
پیش آمده بودند از سبب و سنان غازیان جان نبرده بدار البوار شتافتند و موزی سه هزار پانصد نفر اسیر و دوازده هزار
گا و کوسفند بدست آورده و منظر و منصوره پایه سر نیز اعلی نمودند و از سوان اقبال که درین حین بطور آمدن شاهین
کرایخان بن سعادت کرایخان پادشاه از دقتا تار است که در استنبول بوده ارکان دولت عثمانی او را سلطنت مورد
قوم تاتار و پیده داده بودند و چون خبر رسید که قبایل تاتار سلطنت جانی کرای غمرازه و اتفاق نموده و میان با و در مقام
هند قندهار اراده حبس و قید او داشته اند و تاتار را به از الطوار ایشان آغشی نفوس نموده خود را در مقام محال بیرون خسته
بقصد طار مت اشرف بطریق فرار بولایت محم ایلیخار نموده و در حدود کوری با بدوی کر زون شکوه رسیده و سعادت

کوشش و محاسن مجلس یون استماع و یافت حضرت علی تقی علی طبع سلیم و شیوه همان نواری که جلی ذات حمید و صفای
برادران با او سلوک نموده انواع تعظیم و تکریم و تکلفات لایق ظهور آوردند و یکی از سوانح آن مغرورین محکم یک یونس یک
پیران خندان قاست قبل ازین دفرده ملک بیان کردید که پیران خندان آقا منظور نظر عنایت و التفات شاهی و از فرقه
مقربان بساط اقدس برید توجهات پادشاهی ممتاز بودند و در اصطفا همان منزلت نشان بر ایشان شفقت شده هر دو
درین ولایت شامل گشته صاحب فرزند شده بودند و هر روز لطیف تازه و مرحمتی بی اندازه شامل حال ایشان شده با فعلات
و افزه از اسپان تازی شراد و اسباب تجلات مرصع آلات و ظروف و ادافی طلا و نقره بهره و میکشند اکثر از مقربان
و بزرگان اردو بایشان تارانه و دوستانه مصاحبت و اختلاط نمودند هرگز در تخلیه احدی قرار نیکرفت که ایشان
اینهمه مواظف و التفات شاهانه را بعقوق عصیان متقابل داشتند از ده فرار نمایند درین اوقات که غلبه کوری مخیم حیا
سعاد و اقبال بود روزی بزم میر و شکار سوار شده و سه نفری از ملازمان را که محل اعتماد نبوده اند از صحرای مجتبی با موی
باز میکردانند و یاد و سه خدمتکار رومی هر یک بارکاب و سابس خانه و اسب کوهل از اسپان خاصه شاهی که بایشان عطا
فرموده بودند فرزندان و اهل و عیال را که در اردو همراه بودند با اجمال و انتقال انداخته راه فرار پیش گرفته بطرف حقه
خود را بقلمو اخته انداخته از انجا روانه و پلید و م شدند روز دیگر فرار ایشان معلوم شده هکنان را موجب استعجاب
و حضرت عالی فرمودند که اگر ایشان بوفانی گردند ما نمیکشیم خدمتکاران و عمله و فعلیه سرکار ایشان بدستور کوه و متعلقان
ایشان بوده باشند و همی خان یک تورچی باشی را که بایشان صاحب بودند که از احوال فرزندان ایشان غافل
که هرگاه کس طلب ایشان آید فرستاده شود و یکی از سوانح این سفر مضروب شدن فرهاد یک توپچی جرکس است و او را
مقربان بساط اقدس و مدکال غمت و اعتبار میر شکار بود جمعی او را بک حرامی شتم ساختند که با جناب میرزا که بعضی از
استمدار یافته بودند در خضیا اختلاطی داشت میر و بعقوق و عصیان نسبت به والد عالیشان ترغیب نمودند و بایر غضب شایان
در باده او اشتغال یافته در مجلس او را گیرانیدند و سیاست او بجناب میرزا مرجوع شد ملازمان جناب میرزا فرموده او
بقتلش پرداختند و بایرون او بر کار جناب میرزا تعلق گرفت و بمضمون آنکه رخ که محرم یک نقطه مجرم شود و در باره او
سمت ظهور یافت و یکی از سوانح این سال که در سفر کرجستان روی داد آنکه چون در ایام تور و میو جمعی کثیر از رعایای شاهی
و قرا باغ کرجستان کاخ رفتن آنجا را امن ساخته تا فایستد در ان ولایت بودند درین وقت که در کرجستان رعایای شاهی
کرجستان از شر وانی و قرا باغی و یهود و ارمنی چون رحمت الاصل کرجستان نیستند کوچ کرده بکایت رمدان پشت
نشان رفته در بلده طیب فرج آباد اقامت نمایند و یکی از سوانح آنکه شاه نظر یک سیاقی باشی در کرجستان برین شده و

سالگرد او امید یافت و حاجت بقیه ناکرین دل نهاده به عالم بقا پوست چون فرزند می داشت که جانشین برگردد و منصب او بیاورد
بکوشش تفویض یافت ذکر قضایائی که درین سال در خراسان روی داد و درین سال چون سفر کرجستان بآمد و کشیده
کرفزاری لشکر قرباش بدان سرحد بر او زبان ظاهر شد ای ملک تو بشهادت از کس از خود او یک بی سرو سامان لغائی
جمع آمده بودند از آب چون از معبر چهارچوی گذشته بمرآمدند و محرابان حاکم مرو از آمدن خود او یک خبر یافته جمعی از غازیان را
که بقوالی فرستاده بودند و اولان خود او یک دو جبار شده و چابین قتال و جلال روی داد و غازیان آثار جلالت و مردانگی بنگریدند
آورده و اولان او یک را مغلوب میسازند و در اثنای جنگ خود او یک فوج فوج متعاقب یکدیگر نمایان میشوند و غازیان
توقف نیاموده راه انزلی می پویند و جمعی در جبهه شهادت یافته بقیه ایشان جنگ کنان بازگشته بمرآمدند و محرابان از
کثرت جنود او یک مطلع شده و دستکام قلعه کوشیده و تنگنایان قدس از سیرج و باره درآمدند بالنگ تو بشهادت
آمده چند روز در حوالی مرو اقامت نموده لشکر بایزیت باخت و غارت فرستاد و از مرو تا حد و دشت مقدس آمده بعضی
احشام سیمای عواید بچاه را تاخت و غارت کرده چون خبر نزول بایات جلال بدمازندان مسموع او کشت طبل
رحل کوفته معاودت نمود و بسیاری از رعایای مرو را کوبانیده همراه برد و دیگر از سواران این سال تقبل آمدن چند از غازیان
و صوفیان قراجه داغست شرح این واقعه آنکه جمعی از مردم ولایت قراجه داغ از قدیم الایام دعوی ارادت و اخلاص
سلسله علیه صفویه نموده و نمایند مدزانی که حضرت خاقان سلیمان شان ابوالقاسم اسماعیل نور احمد مرقد از سیم عادی
بکیلان تشریف بردند و چند سال در لاهیجان اقامت گزیدند و صوفیان این سلسله بخدمت آنحضرت آمد و پیشه نمودند
جمعی از صوفیان قراجه داغ نیز آمد و شدند و اشتهارند و الیوم بقصد می آید و خواهران این سلسله بصوفی قدیم لاهیجان
مطوفند و بدین لقب بر سایر صوفیه تفوق می جویند و در هنگام خروج آنحضرت و غازیان و غازیان این ولایت صوفیان
ذکور بمحافظات و سیور غالات سرفرازی یافته اند و در زمان قدرت و مدبر که بخت پادشاه در ولایت تبریز تکیه داشت
شاه وردیخان و خلیفه انصار که از زمره خلیفان او کان در اوقات حاکم قراجه داغ بود و در وقت بر خاسته سلسله
خو کشیده بطرف دومیان پوشیده بعضی اقدس رسیده بود که در وقتی که مشارالیه اراده اطاعت دومیان نمود و بود
بهر خود از دجیر پادشاه فرستاد و فرستاده های پادشاهت اخذ بیعت ایمان قراجه داغ نزد شاه وردیخان آمدند و مشارالیه
اگر ایمان موافق دادان مجمع طوفا و که حاضر ساخته تکلیف بیعت نموده و جمعی از آن کرده موافقت نموده بی تاج پادشاه
مجمع آمده بودند و چون طریق و آداب بر یکدیگر و مرید می آید که از باب اخلاص و شدت و رغبت از دامن مکه کمال
بابند آشته با انواع بلا یا صاب بشنند و رضای هر شد کمال از بر غرض دینی و چون داند شاه وردیخان که بادی این شیخ

نشت چنانچه در قضایا سالها گذشته که شست مکافات بدینتی یافته بخوار رسید درین سال حکم شد که تحقیق و تحقیق معافان
پروانند مقصود سلطان که از زمره دربان عقیدت و حکم فرموده بود با اتفاق محمد علی خلای روملو که منصب خطبه المملکت
داشت تمیز و تحقیق اینقدر که در اکثر آنجا است که در آنوقت روسیای کرده بودند و روی از مرشد کامل بر تافته جزای
عمل یافته بدیار عدم رفته بودند جمعی بدین علت از خلیفه و صوفیان که در حیات بودند بفعل آمد بخوای عمل رسیدند
اصلی آن بود که من بعد از طبقه از دایره صوفیگری خارج بوده صوفی از با صوفی متمیز بوده باشد یا نه دیگر آنکه در عین حیات
سفر جستان در قصبه شکور قراباغ مصطفی خان قزاق در دست دولت محمد سلطان گمشده نیل و قتل آمد حسب قتل او که خطیر
سلطان پیرا و با طایفه قزاق ازین دولت در گردان شده بر میان توکل حبس بر نه پاشائی یافته بود و بود
آذربایجان محمد خان برادر مصطفی خان قلعه کوری نگهداشته کوس مخالفت قزاقان و دولتی رومیان زده
معلی نیامد و بعد از تسخیر کج و قلعه انحد و دو انخراط استیلا رومیان جزو رده بسکاه معلی آمد با آنکه مشمول غنایات
شاهانه گشته از اعمال سابقه اغراض شده پوسته تار نفاق از اطوارش مشاهد می افتاد و آنکه بدست کرجان چنانچه
سبق ذکر یافت قتل آمد مکافات نکو می یافت و بدینجهت مصطفی خان نیز محمل اعتماد بود و خرم و احتیاط متعظی آن
که من بعد کل طایفه قزاق و دو نوکنا اعتماد در آن سرحد نباشند باطله بعد از قتل مصطفی خان عمارت کل ایل مزبور
ششمی خان قزاق که در سال اول یورش آذربایجان که هنوز قلعه ایروان بدست در نیامده بود و از روی اخلاص
بدینکار دون منافع آمد محل اعتماد شد و قرار یافت و او حسب الوان هایون ایل شکور از سرحد قراباغ
کوبانند و بجانب طبرستان و فارس که با قطایح او و تیول او محنت شده بود بر دیگری از سوانج آنکه در عین معاودت
کرجستان در کنار رود ارس میر محمد امین مشهور بر جمله که باز هند دکن آمد و بدینوقت که با بعضی اشراف همراه گشته نواز
و احترام یافت وی از سادات عظام نهمه خان اصفهان و علم میرزا رضی صدر است که چند سال قبل ازین بجهت
دکن رفته بحسب تقدیر ملازمت قطشاه والی مملکت کلکنده اختیار نموده بود بنا بر ظهور کورانی بر تبه وزارت کبریا
آنجا میر جمعه می نامند رسیده صاحب ثروت و مکنت شده بود چون محمد علی قطشاه بکوار رحمت الکی پوست سلطان
برادر زاده و دامادش جانشین سریر قطشاه می گردید میرزا کوراز و فور رشت و بلند پروازی استقلال سابق نیافته
میانه او و پادشاه طرح بدینست آنکه از جناب میر استماع افتاد این بود که میگفت حب وطن و از روی آمدن ایران
و خوشنما اصفهان و ادراک پایبوس شمنشاه زمان در دل رسوخ تمام داشت می عرف خود را با طوع و الرغبه بخش
کرده رخصت آمدن یافته و چون بر جای بر رسیدم ابراهیم عادل شاه والی آنجا مانع آمدن گشته تکلیف توقف میکرد و بنویس

دو هزار تومان مرصع آلات و جواهر و سایر مخزونات طوعاً و ضرراً بپادشاه داد و چون امام العلم عند اعلیٰ مجلس
لایق از جواهر و اسباب گنجانیده چند گاه در اردو بود و بسیار کار شد و بلند پروازی بخنان کز آنکه هرگز در سخن
طبیع سلیم نبود و جز وزارت دیوان اعلیٰ و وکالت نفس مایون هیچ منصبی از مناصب دیوان راضی نمیشد بطلبه مطالب
او در آن اوقات بمصوب نه پوست و در باز در آن شخصت با فتنه باصفهان آمد و با آنکه در وطن اصلی منازل خوب و املاک
مرغوب داشت و اسباب معیشتش بزرگانه آماده بود و مرغ طبعش در هوای منصب عالی و جب جاه پرواز میکرد و دیگر باره
جلای وطن اختیار نموده فرزند آن و متعلقان او صفایان گذاشته از راه بیابان بقصد ادراک ملازمت حضرت پادشاه
و آلاجه شاه سلیم فرمانفرمای مالک هندوستان روانه اندیاز کردید و حضرت اعلیٰ اغاض پادشاه فرموده اصلاً از
فرار او اظهار نقاری نفرمودند و فرزندانش در سایه معدلت شاهانه اسوده جالی روزگار میکنند از سوانح خوب
این سال که در قعده رشت کیلان بطور آید قضیه گشته شدن محمد باقر میرزای مشهور بصفتی میرزا است که از تقدیرات الهی
و قوع یافت شرح واقعه آنکه متی بود که جمعی هزاره در ایان خوشامد کوی و خوش آمدگویان تقرب جوی عند و فتن
نسبت به پدر بزرگوار با او اسناد نموده بعضی شرف میرسانیدند و خاطر نشان شرف نموده بودند که جناب شاهزاده
با خواهی جمعی بید و نشان فتنه انگیز که در خفیه با او امیرش میبایند امام عند الله باید پدر بزرگوار دل و گرو کون کرده از
جمل و غور خیالات فاسده و در مسواریت از فرط تهور و فریاد حوصلگی آن حکایات باوقعی ننهاد و این
مقوله بکنایه و صریح با او اظهاری نفرموده این مقدمه را بنسبت ایزدی باز گذاشته بتغافل پادشاهانه و اغماض
میکند رانیدند تا آنکه در سفر کرجستان همان خوش آمدگویان خانه برآمد که بظاهر ادعای کمک عملی نموده در مطمح
اسباب فتنه و فساد سرانجام میدادند خصوصاً که و نواز چند و منسوبان و ملازمان میرزا مکرر در خفیه حکایاتی
که مشور صدق این اقوال باشد بعضی رسانیدند و قضیه فراموش چنانچه تهریر پوست و قوع یافت معده بکنایه
بنفرزند ارجمند اظهار نموده همان تغافل پادشاهانه را بشیوه و شعار ساخته بودند از مرده غلامان چکر کشید و
پیکار داعی حقیقت دزدی و پاس حقوق و لی فتنه با خود اندیشه قتل او مخمر ساخته در تاریخ سیوم شهر
محرم الحرام این سال در خط رشت بحسب اتفاق یا بعد اعلیٰ ای تقدیرین در چنی که میرزا بقصد ادراک ملازمت
اشرف متوجه دوله شانه مایون تنها بود در کوچه باو دروچار گشته علی الغفله دروا و کینت و زخمها و ملک برآورده
جناب میرزائی بآن در گذشت و چون خود سر بچنین امری دلیری کرده بود از خوف و بیم عقوبت شایسته پناه گشت
غزو جهاد که پشت و پلجا و هواخواهان این دو دمانست برده بطریق سایر باب جرایم از و الله بطولیه خاصه

نظاره نمود که چون حرف عند خیانت نسبت بولی محبت ماسمعه کردید بنا بر تک حلالی و رفع تحت علامان چنانکه با او بودی
القصه در مقام الفیض میرزا رضی صدر بقعه و حضرت اعلیٰ منوچهر تکفین و تجویش شده نقش او را حسب الامر در الارشاد و ارباب فرستادند که در
خطبه مقدمه و جو را با و بعد از وفات سازند و چون بود و دعای تک حلالی داشت بنا بر چندین مصلحتهای صوری و معنوی که
بر عقلای دهر و خردمندان روزگار دیده سعادت بهر ظاهر و روشن است جانب غفور و غافض راجع آمد و باز خواستی نشد و
بسیار مذکور شد که اطمینان یافته حقیقت این واقع بر عامه که ظاهر جهان عالم صورت و از جهان معنی بجز پوشیده بود اما
کلی الحال بدین نوع است که تجویر پوست و شاپه خلانی در آن نیست و در وقوع این گونه امور و دشواریان روزگار و زلف کلاه
تجویر کار از حکمت بالذات الهی امری در خاطر خطور ننماید امید که ذات مقدس بجا بون علی از جمیع آفات و عیبات و حفظ آن
حکمتان بود و خلایق و عباد و اسد و ظل دولت و سائیه معدلتش آسود و حال باشند آیین کرب العالمین تسبیح سحر کرب
شمارج یک و کجیلینیان حاکم دارالامان کرمان که از زمره امر اذنی شایان و سفید ریشان دولت ابدینان است روزی
که از عقبه بامین کاخ و کاخیل عبور و رق میشد از اسب در کشته بمیان دره آن عقبه افتاد و جگرش قصور یافته بعالق معنی
شکافت دیگر ملک علی یک جارجی باشی ناجی پوکست که مریض و علیل متعاقب اردوی محلی بکرستان آمده و او نیز در آن
عقبه رخت هستی برای آخرت کشیده مشارالیه صفائی الاصل و مرد نهال شیرین کوی شیرین زبان مطایبه دوست بود و هرگز کرد
که ورت و الم بر این خاطر نشستی هر کس اغنوه ضعف و تنگی بافتی بنیان دل تو نیز و طرافتهای مطایبه انگیز در کمال آفتاب
و خرمی چون گل خندان ساختی و هرگاه بجهت امری از امور منادی کردی آن مدعا را بکلمات رنگین و حکایات طبع شیرین
ادامودی و اگر بقتل سیاست مجرمی یا مورثی یا سیاستگاه بآن مجرم خندان نزل و مطایبه کردی که آن سیاست را
چون احب کو دکان بر و آسان نمودی با کمال شکسته طبعی خالی از مصایب نبود و گاهی که تاج مرصع مکمل که مخصوص او بود بر سر نهاده
کو شواره بزرگ مرصع از دو طرف او نزل کرد و بجا جماعت ناجی پوک و اتباع خود که هر یک خود را بصورت خاص و لباس
غیر متعارف آراسته بر بار پاژشاهی حاضر میشد چنان بهت بنظر نگار کسان در می آمدند که از مشاهده آن هیاهو کل غریب
رعب و هراس بدل باره می یافت و حضرت اعلیٰ از فوت چنان ملازمی که نادره زمان بود و اظهار تاسف بسیار فرمود
در اواخر حقوق خدمات چندین ساله منصب او را بعضی قلی یک پسرش که جوان استعداد ارزانی داشتند اماع کجا که پسر
بای رونق و عاقبت از جهالت و خود مری رسید با و آنچه رسید و عقوبت در محل خود که از شواهد یافت بکری اظهار قضا
یک تورجی گفته شمشیر شالمو است که از زمره متربان بود چند روزی در کربستان در معین گشته به عالم بد بوست و فرزند می شمرند
که با ششین برید و منصب او را با خان یک قوم او متعلق کردید و در قضایای او متعلقان لیل مطابق سینه ارج غش و این که

پست و ختم جلوس شاهی است درین سال هجرت آغاز حجت انجام سلطان چهار باش ایام که مسند نشین تخت چهارم فلک مینا
غام است یعنی خوشبید جهان آرا از مسکن افروخته دی سیل طر سبانه غلوشن نموده یازده ساعت شب شنبه پست و ختم
ختم انداخته و الطغریج حمل تحویل نمود و نوروز فریاد جهان افروز روز شنبه اتفاق افتاد بهار دل آرا خرمی افزای گلشن و رنگارنگ
کشته موشان به یاجین چون سیه چنان زهره جبین فتنه گری آغاز نهادند و لاله و گل چون خوشبید رخان خطا و جین با کشت
عینین صحن چمن زمانه را رنگین ساخته در نهایی آرزو و بر روی خلاق باز گردند و هوسناکان با دشت شاد مستعد کشیدن
چرمهای شاد کامی از پاله و لاله شدند نسیم لاله دی بشتی با شمیم گل و نیل آمیخته در ریاض جهان وزیدن گرفت بوخت
رایت نوروز آسمان فرسای زمانه لالهستان کشت و دهر لاله ستای شمیم سبیل و گل در دماغ جان بچید بهار نافه کشت
عطر خوشگشای کشید چرم بکر از پاله و لاله که کشت شاخ گل سحاب چهره های در چنین هنگام شاد افزا حضرت علی شاهی
در دار السلطنه فرج آباد و سایر اکنه لطیفه مانند آن جنت نهاد که از سایه ابر و ترشح هوا انصاف و نازکی دشت و گلشن در
بهار و خریف یکسان و اعتدال هوای دایه همیشه صحرائی دلگشایش پر گل و ریحان بعیش و سرور و مسرت و حضور میکند
و چون رستم محمد خان و لاله ولی محمد خان بنوعی که کشته شد در بلخ منتهی کشته بریشان حال دار السلطنت هرات آمده آرزوی آمدن
بر کلاه معلی داشت و حضرت علی زمان یک غلام خاصه خمرینه را که از زمره مقربان بساط اقدس است با یلغار طلبت الیه
فرستادند که درین ایام بهار که هنگام لطافت اظهار است او را پایه سریر اعلی آورد و که هم در آتشیان رفیق و موبد لغت
نشان بود از تماشای شکارهای دارالملک تخصیص شکار گوزن و حیوانات و کوه کیلان بهره و ر بود و باشد هم
چندگاه معاشر حضور اقدس بود بر جوهر ذات او اطلاع حاصل شود زمان یک کشته کور از فرج آباد یلغار نموده در عرض هفت
روز پست مرحله را طی نموده به دار السلطنت هرات رسیده پادشاه زاد او را یک داند که وری بفرج آباد رسانید و با
نشاط انگیز بهار را در کمال فرح و انبساط خاطر میگذرانید که فلک شعبه دریا که کینه فتنه و فساد کرده ایام چون زلف همدشان
بریشان گردیده و چشم زخم زمانه بواب فراغت و عافیت مسدود ساخته چشم فتنه باز شد و جهان آرسیده بهر هم خورد و لاله
و آشوب از سر گرفت دست عاوده درازی نموده عهد آن دیگر باره فساد و کینه خیالات فاسده بکاخ و مانع شان یافت
بریشان شد ایام چون زلف یازد بر آشوب شد عزمه روزگار ناآرامی اقبال جایون و مساعدت اختر نجات میمون هر گونه
فتوری که روی نمود مغرب با صلاح مقرون گشت چنانچه هر یک محل خود محبت گذارش خواهد یافت و در وقایع قلعه دوم هم
در اوایل این سال بطور پست از سوانح غریبه عجیبه است اگر ابرار دوست است بکلیه و نزدیک قلعه لور می مشهور بقلعه دوم
کیفیت آن بهر حد و سر کشته است اینک ایالت ولایت اورمی و محارست قلعه مذکور بنوعی که سبق ذکر یافت و بر تو مشهور آن میانه

بنیان خان یکدیگر را بر وجه یک تعلق و رجوع بود یکی از اراج میر خان جولا و جمعی مردم مجهول اگر در این قلعه ماندند و
قریبا شش مینمودند و بنیان خان را غفلتی دست داده بخاطرش برسیه که از طبقه اگر در چند مجهول و خد متکار باشند در این قلعه
کسی مانده از دو کای بشکار میرفت آن یک برادر دست که قوم امیر خاست چون بوم چند روز در ویرانهای آن حدود بر سر زبان
عورت و جماعت اگر در بر اسلحه و بنام مواعظ مینماید که در هنگامی که خان در قلعه نبوده باشد او را خبر دارند نمایند و زنی قبای خان
بیرون رفته بود شب آن یک بنمای آنجا جماعت با چهل غماهی نفری از گردان پای قلعه آمده اهل مواضع را خبر داد که وایده
ایشان بخونجی در یک برج سولق که در جنب قلعه است نموده آن یک مردم او یک یک آن برج داخل شده علی الغلظه حاضرین
که در خواب بوده بقتل آورده و از آن راه بقلعه درآمدند و هر کس در هر برج که خوابیده بود بر راه عدم فرستادند و بنهار خانه فرستادند
نقاره بنام خود بنوازش در آوردند و از اگر در کس در هر برج و قلعه بود بر سر او جمع شدند اهل قلعه را خبر شده صورتی که هرگز
در بر و خیال شان سرخ نینمودند شاید نموده سر اسیر بازگشتند و چون شب یکجور غلظه و آشوب در قلعه افتاد و ملائکه و
بر کیفیت و کیت محالان اطلاع یافتند و از خوف و بیم هر یک دلی میزدیم از اطراف و جوانب قلعه خود را بیرون انداخته
سیکرتختند چون صبح طلوع نمود از قریبا شنید کسی در قلعه نبود اگر در قلعه ستولی شده خانه های قریبا شش را قسمت کرده و باقی
ایشان را تصرف در آوردند و از محالان اگر ادعای بقدر غن کر و می غلب نمودند این خبر موخش بنیان خان رسید انکشت
نه است بلب کزید جمعی را حجت تحقیق خبر دستا و اقا سلطان مقدم نیز در مراغون خبر شنیده بیای قلعه ایغا نموده از
مویدات اقبال و اتفاق حسنه در وقتی که یکصد انچه اگر ادب کوک می آمدند اقا سلطان و مردم قبای خان دوچار شدند و بمان
جنگ در پوست و اگر از شکست یافته و جمعی قتل آمده بقیه السیف راه فرار نمودند و باقی حاکم تبریز و شیر سلطان
مکری نیز این خبر شنیده و ایغا نموده پای قلعه رسیدند و قبای خان در کمال خجلت و انفعال با برالمحتی شده مشخص شده
که زیاده مردمی در قلعه هستند با تمام تمام در آن یک پورش بودند که آتش فتنه ایشان بر لال اقبال منظمی گشت آن یک
روزی در قلعه باروت بتفنگیان خود قسمت مینمودند و شراره بیان باروت حسته شعله کشیده یکطرف روی الو سوخته و موج
و ناتوان گردید و کرده اگر دلا محظه نمودند که لشکر فیر و زنی اثر قریبا شش اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفته اند و مردم دار
ایشان سوخته آتش بوس و حرمان گردید از تردد عاجز گشت و احوال کوک ایشان معلوم گشت از کوک دیگر مایوس
بودند و قدرت قلعه داری در خود ندیده خوف و هراس متیان بر ایشان مستولی گشته و بار بخت نایافته در شش منظم
که چون دل اهل ادبار تیره و مار بود احوال و اقبال قلعه آنچه توانستند بر اسبان قریبا شش که در قلعه بودند بار آورده و سر خود
بر اسی بسته علی الغلظه در وازه کشود و راه فرار پیش گرفتند چون برای نظام اطلاع یافتند جمعی را بقا قبای ایشان و رشتند

اما برایشان رسیدند و یکبار قلعہ مذکور کہ نشان آنکس با قلعہ چرخ اخضر برابر است بدست عساکر اقبال آهست روز گرد و در قلعہ
بودند چون خبر تسلط اکراد و سیم اشرف رسید موجب کراه خاطر انوشده بود متعاقب این خبر بهجت اثر رسید برادران قبایلیان
در خدمت اشرف نجل زده غفلت برداشتند و حضرت علی شاهی ظل اللمی از فراخ حوصلگی این خطای عظیم را از آن سلسلہ کندی
در مقام مکافات نشاند اما قبایلیان از ایالت انولایت منوکل گشته بهر بودا قحان شفقت شده بالاخره با قاسم سلطان
مقدم قرار یافته جمعی از نوپجیان و تنگیان خاصه شریفه خراسانی سپرداری مجنون یک یوزباشی کجوتالی معین گشتند و ذکر
عصیان طغیان کرجیان و جمعی از تراکه شروان و آمدن ظهورش کرجی بالکامی کاخ ت بسبب آواز آمدن سردار سلطان
و فتنه آید که در انجمن طرک و چون عهد و پیمان رو میان بر مثال خانه اطفال که بر رکذ سبیل نیانند استوار است اکران دولت
عثمانی بعد از قتل نصوص باشا که مرد عاقل صلاح اندیش کاروان بود بختان دروغ جابل نادان کرجی و اغوای مفسدان
اکراد خصوصاً اولاد شاه قلی بیلیان از جاده مستقیم صلح و صلاح منحرف گشته با آنکه قاسم یک سپهسالار مازندران کج
رفته در استنبول بود محمد پاشای وزیر اعظم را سردار کرده بجانب عجم فرستادند و چون بر تو این خبر بر پیشگاه ضمیمه انوز یافت
حقیقت صدق انجمنی وضوح تمام نداشت و امری که موجب اختلال امر مصالح باشد صدور یافته بود نیاز بر عایت جم
و احتیاط علیقلین ان اشک آقاسی باشی شاطور از ده گاه محلی بجانب دار السلطنه تبریز فرستادند که با اتفاق امر اعظام
آذربایجان در تبریز اقامت نمود و مدتی خبردار باشد و کسی فرستاده قلعہ کنج را که اعتمادی بران نبوی خراب نمودند
پیکر سکی قزاقی را امر فرمودند که قلعہ تغلیس نقل نموده من بعد در اینجا اقامت نمایند این اخبار بشروان و کرخستان
رسیده و محمدان به طایفه راهوای عصیان و طغیان در سرفا و دایو یک کرجی را که وکیل عینی خان شده بود و موس
یاغیکی در دل بدیده کرجیان کاخ در روزی که عید نصاری بود بهجت اقامت نماز و عبادتی که رسم و قاعده
ایشان بود بکلیسای آلاورد آید و بودند تنگیان مستحق قلعہ غلگت و زریده شرط بقظ و آگاهی بجای آورده بودند
و خلق بسیار از طبقه کرجی را بکلیسای راه و داند کرجیان بعد از ادای لوازم عید دست تقاول دراز کرده بانخواستی داد
یک شروع در گرفت و کیر تنگیان قزاقان نموده اکثر آن بکار کارناز شربت شهادت چنانیدند و او و یک سرعی
نزد ظهورش فرستاده او را بآبدن کاخ تحریک نموده جمعی از مردم شروان نیز که متمم بوافقت رو میان گشته محمد
براجلا ایشان شده بود خصوصاً سلیم پری سرخیل تراکه قبله و فارستان که به لولمک شتار دار و عصابه عصیان
بر سر بستر طرف داغستان را امن خود ساخت و جمعی پیدلستان او باش و فتنه لکنیزان بد معاش شروان بر سر او
دست تقاول بجوای مملکت دراز کردند و مردم شروان که همیشه خواهان قتل و آشوب اند آغاز شنی نموده حکام را زایل

اقتداری نماند و لو ملک نیز کس نزد ظهورش فرستاده اظهار دوستخواهی او کرد و ظهورش بی دولت نادان باغواهی جمعی از ماوران
کرجی که همراه او بودند تحریک باغیان مذکور غافل از آنکه کوزن نیز شاخ هر چند قوی باشد با شیر زبان پنجه تواند زد و بدولت خود
فرقی کشته بالکای کاخست درآمده تکیه بر سنده حکومت زد و طایفه کرجی بر سر او جمعیت نمودند و او و پیک را با جمعی بر سر بکشت
پیک یوزباشی فرستادند و قورچیان که در زخم بودند فوجی قلیل بودند و صرفه در جنگ ندیده بار آورده بیرون آمدن کربان بست
کرجیان دادند آن گروه بی ایمان یوزباشی مذکور را که علیل و مریض بود با همگی رفقا بدرجه شهادت رسانیدند و لو ملک
نیز با طغیان شروانی بر سر محمد حسین سلطان که درارش بود آمد محمد حسین سلطان در حینی که مملکت شروان بر بخورده ارباب
بنی و عصیان بود و سر از جیب طغیان بر آورده بودند از جبل و غرور از قلعه بیرون آمده با معدودی به استقبال خانه کوچ
خو و بکنار گرفته بودند لشکر شروان غافل بر سر او ریختند و او بانه که مردی که همراه داشت دست جلالت از آستین تپور
بر آورده تماشای که مقدور ایشان بود کرد و دهکی مردانه و از جرعه شربت فنا نوش کرده سرخ روی دنیا و آخرت کشته و آنچه
از اموال و اسباب محمد حسین سلطان و غازیان قورغلو و ملازمان او در بیرون قلعه بود تصرف یاغیان در آمد بعد از
واقع شدن کور سایر ملازمان محمد حسین سلطان چون راه بیرون شدن مسدود یافتند خود را بقلعه کشیدند که چند روزی خود را
ضبط نمود و شاید بعد و همان از جنگ بدخواهان خلاصی یافته خود را با مانی رسانند و لو ملک با اتباع خود و بارش آمده
در برابر قلعه محل اقامت انداخت و غازیان قورغلو که قوت و قدرت قلعه داری نداشتند در بگر تحیر افتاده چاره
جوی میکردند که خبر رسیدن لشکر قرباش به یاغیان رسیده سر کیمه کوچ کردند و غازیان نجات یافته سرخوش گرفتند
کیفیت این واقعه آنکه چون اخبار آمدن ظهور کرجیستان و قتل قرباش به و فتور و برهنگی شروان در مانده آنکس
جاء و جلال رسیده و موعده خود و میان که شش ماه بود که سر دار درین سال در دیار بکر قتلای اختیار کرده که
در سال آینده لشکر بر سر قرباش کشد و لهذا اسفرت علی مقرب الحضرت اسفند یار پیک اوچی باشی غوغا بکر نور باکر و
از نفعینان رکاب اقدس از درگاه علی بن النضوب فرستاده حکم مایون بنفاد پوست که عیقلینان شامو از سر قریب
ستوج قرا باغ کرد و تمامی قورچیان و غلامان آذربایجان محمد خان زیاده اعلی و امیرای قرا باغ با و ملکی کشته به سرداری
عیقلینان لشکر کرجستان کشیده درین رستان بدفع قتل و فساد ظهورش و شروانیان بردارند و عیقلینان حسب
النوام قضا جریان برعت و استیصال تمام متوجه النضوب گردید و اسفند یار پیک صلاح در توقف ندیده از راه نعلین
قدم بولایت کرجستان نهاد و قریب پانزده هزار کس از ما و قورچیان و غلامان جریک آذربایجان جمعیت نمود
در کنار رودخانه غوک جانی که امین کرجستان کاخست و کار تیل است خیم اقامت نصب نمودند و کرمی را ظهورش عیقلینان

و عا کر منصوره و سکت یافتن لشکر قلباش بحکمه بالغه ملک منان چون شیت امور عالم و مصلح احوال بنی آدم در فتنه
قدرت حق قدر و سرخه اقتدار خالق هر صغیر و کبر است هرگاه حکمت بالغه الهی اقتضای امری نماید که از خیر قوت بفعل آمده از بد و فتنه
بجلوه گاه ظهور آید اسباب آن که هزاران مصلحت و رضمن آن منطوقست بدست یاری کار فرمایان قضا و قدر بر انجام می یابد
و بسی عقلای دوز کار و تدبیر بران تجربه کار تغییر بران راه نیاید بعد اقی این سیاق محاربه ظهورت بدولت است با جنود اقبال
که از جمالت و نادانی جرات نموده خود را عاقبت در ورطه هلاک و بوار انداخت چنانچه در محل خود ستم گذاریش خواهد یافت
القصه چون غلیظان و امرای عظام در کنار غرک جانی نزول نموده محل اقامت انداختند و سر راهبهارا مضبوط ساختند
ظهورت با حشری از جنود کبریه که بر سر داشت بزم محاربه قلباش با انطرف در حرکت آمد امرای عظام شوارع را مسدود
ساخته بغرور و غرور در محل اقامت آسوده نشسته بودند که خبر آمدن ظهورت بزم رزم رسید محمد خان زیاده اعلی بیکر سکی
قربان را با فوجی چرخ می نموده از امرای قزاقان بیکر سلطان ایگرمی دورت و دلو محمد شمس الدین را بمعاضدت چرخ می ناموگر می نمودند
و در دور در جای خود گذاشته سبای بزم رزم سوار شده در محل مناسب صف سپاه آراسته و میمنه و میسره جنود اقبال
با امرای نامه ارو عا بر نصرت شعار استوار گردانیده مستعد محاربه گردیدند بعضی از کرجیان که اظهار دلخواهی پادشاه
جهان نموده در خدمت امرابو دند خبر رسانیدند که ظهورت هنوز دور است و درین روز باین حد و نمیرسد بعد از
اشتباه بسیار چون اثری از وظایف نداشت بازگشته هر کس در محل خود قرار گرفته لشکریان پراکنده شده بودند که از جانب
قزاقان خبر رسید که اینک مخالفان نمودار شدند دیگر یاره امرای عظام و عا که بر ام امتیاع سوار شده بودند گاه
نبرد آمدند درین مرتبه فرصت صف آرایی و تفرک لشکر بر نیچ و لخواه نشد هنوز از لشکریان بعضی در بار و مانده بودند که
ظهورت با خیل و سپاه خود که قریب پنج شش هزار کس بودند با اسلحه و اوراق کل رسید بهایت اجتماع خود را بر فوج چرخ
زدند و چرخیان تاب صد آن کرد و دانه و دانه میزدند که شکر سلطان ایگرمی دورت و دلو محمد خان و دست
معاونت نیافته هر یک با فوج خود بطرفی افتادند و محمد خان زیاده اعلی با چند نفر وظایف قاجار بزم سیف و سنان
کرجیان بر خاک هلاک افتاده درجه شهادت یافتند و این معنی موجب دلیری کفره کرجی و دشمنی جنود اسلام گردید
و کرجیان همچنان بهینیت اجتماعی دلیرانه جلوه ریز بر سر قول داندند میمنه و میسره سپاه قلباش از اندام چرخیان
کشته شدن محمد خان سر اسیر شده بودند از جمله دلیرانه سپاه کفر و ضلال بهم برآمده بی آنکه دست باستعمال الت
حرب برند راه اندام بودند و فوجی از میان میانان جنود و وظایف شاملو و ملازمان حلیتلیان که در قلب
مجال به افعه و محاربه نیافته کرجیان چون ملای اسانی بهر کدام که رسیدند از پای در آورند لشکر قول تبر بهم برآمده کس

سرخوش گرفت عیقلینان و اسفندیار پیک که هر یک در شجاعت و دلیری یکسانه روزگار بودند چون پراکنده کی شکر شاه بود
خطه بلا خط نام و شک و درم که در یک نمودند چون چو پنهان بود و با لغز و زهره خان از مو که سجده بطرف تغلیس در حرکت
آمد و کوه که کجی بخون دلیران دلیر تر شده تیغ اشقام از نیام بر آوردند و چشم زخمی چنین بخود اسلام رسیده و بین
کردی بدیده شهادت غایب شدند ظهور شدادان که مست باد غفلت بود از غلبه که او را دست داد سرور و شاه
کشته بار و وی قزلباش در راه و خود و خیمه عیقلینان فرو داده منازل هر یک از امر او اعیان را یکی از غطا و میان
خود داده اموال و اسباب اهل اسلام تنبیه را بکفر و ظلام گردید و از این غنی غافل افتاده که ملک تیر منقار هر چند
بلند پرواز باشد از چکل شاهین اوج اقبال باز نتواند رست بدین بی ادبی که کرد عاقبت در معرض قهر قهرمان زمان در راه
خود و انکاء محکمت خود را بادی نیازی داد القصد عیقلینان و اسفندیار پیک و سایر امرای نظام بی سرو سامان تلغیه
تغلیس رسیده پراکنده لشکر با جمیع آمدند از امر او معارف سپاه و محو خان زیاده اعلی و حسین خان حاکم کوهم کیان
کشته کشته آهنگی سلطان هونی زخمی گشت و مرتضی قلیخان که با مردم خود در یک طرف معرکه ایستاده بود بعد از کشتن خود
گره از عقب ایشان در راه جهل پنجاه نفر را قتل آورده و در عقب امر تغلیس رسیده عیقلینان توقف خود را در تغلیس
صلاح ندیده قلعه را بر شد قلی و له محمد خان زیاده اعلی و فوجی از تشکیلات سپرده بکنجه آمده در خرابیهای کجی تزلزل نموده در کجای
طرح قتل انداختند و حقایق حالات بعضی عاقلان شده جلال رسانیدند هر چند طبع آتش خوی اشرف اعلی از این
دشت انگیز چون آتش سوزان و دریا مثال بوشان و خروشان گردید از فراخ حوصلگی رعایت سلسله ظاهر فرموده
مشور عاقلان نمی بر استقامت عیقلینان و افتاد ستاندند که در طریق سپاه پیکر و آیین حربی قتال از ازل الازل
بهزیمت و ظفر قرین یکدیگر انداز چشم زخمی که با قلمای قضا و تقدیر آسمانی بخود اسلام رسیده باشد اندوهناک نموده
ورود و کتب مسود و بوده باشند که اینک عاقلان در عینت به انصوب مخلوق کشته عقوبت توفیق الهی مصمم زیاده فاعلم نیام
اشقام اخته جزای بی ادبان بدگیش و بدگیشان عاقبت نا اندیش و کنارا ایشان نهاده خواهد شد چون از نوازات
خبر و از خاطر دغدغه آلود ایشان اطمینان یافته در قتلای کجی بی سرو سامان میکنند و آیندند که غنظنه ریایات فخر و ذیبت
نجاه و جلال مساوات بلند می گرفته اعلام کشورهای ارتفاع آسمانی یافت شرح آن در آغاز سال جایون فال اند
نکاشته قلم سحر ساز و مرقوم ملک نکته پرداز میگرداند شاه و الله تعالی و تقدس تصدیق ماه مبارک رمضان درین سال
حضرت علی شایخ غل اللهی که معصوم آثار خیر و منظر خود و احسان و مطمح اشعه انوار فیضات ملک و نافع بیالهام آسمانی و فنی
ربانی مال و خراج دیوانی و مستقالات یکماه هر سال شهر رمضان المبارک که بمثلوق شهر رمضان آلهی انزل فیہ النور انزل

ایام و اعظم شعور و انعام و هنگام طاعات و عبادات حضرت ملک العلام است بشیعیان کل مملکت ایران صدق فرمودند
که از مطالبات دیوانی معاف بوده در آن ماه مبارک دست تقدیر علی طلبکاران از گریبان زبردستان کوتاه باشد و همگی
دیده بر غلّه و هتان مسکین چون خوشه پروین نتواند افکند و خرمن کاه نزارغان بر مثال کماشان فلک از آسینب محاسن
ایمن بوده جز بخت حیرت بآن نگاه نتواند کرد تا فراغ بال و اطمینان قلب ماه میام را با اختتام رسانیده بطاعت عبادت
پروردگار عالمیان مشغول باشند و درین باب مناشیه رحمت تاثیر بمالک محروسه ارسال یافت و این عطیه والا که اعظم
عطایاست علاوه سایر بخششها و تصدقات گردید و همچنین وجود احداث جمیع ممالک که در وفات دیوان اعلی ابواب
جمع قانونی بود و در سنوات سابقه سلاطین عدالت آیین ضمیمه غافل افتاده بودند که ناخذ و جوه احداث پرستش قضایا جزئی
مجرمانست و آنرا خود دار و حکامان بعمل آورده حاصل احداث دایمی بایند و علیحدّه جمع قانونی احداث بدست و ال از رعایا
کرفتن موهم شایسته نگار است در حین عرض محات دفتر حضرت اعلی شای نعل النبی این نکته بظهورت عالی دریافت
خاطر نشان محاسبان دیوان فرمودند که بصدیق کرده زبان بر عاوشنای انحضرت کشوند و آن وجه نیز در قلم و دیوان
و ممالک محروسه بتجیف مقرر گشته حکم جایون نافذ گردید که مستوفیان غلام هر دو جوه را که در ممالک محروسه بعمل عال و قبول
داران تخمینا قریب مبلغ سی هزار تومان شای عراقی میشد در وفات خلوت بتجیف اعتبار نموده شاید تغییر و تبدل مصون و
محروسه ششامند امید که ثوبات آن بر ذرکار فرخنده آثار جایون عاجلا و اجلا عاید گردد و بالنسبه و الله المحصون ذکر
سواهی که درین سال در خراسان تحت ظهور تاج درین سال از سرداران مجتهد و از یک فقره تقویم نام کبر حد و دلج ترقی نموده
که وی از طایفه المانچی بر سر خود جمع کرده بر هر طرف می یافت رفته رفته چهار پنج هزار از یک فاکتور خوشنوار بر سر او جمعیت
نمودند یکم تیره بولایت خراسان آمد و جام و خواف و باختر را تاخت نمود و بکشت بسیار بدست آورده بود و یکس اتفاق
کسی با او مقابل نموده درین سال نیز هوس تاخت خراسان نموده باختر و شکاوت و رودی جانب قلعه کرخ آمد و میان
جامعت جمشیدی محافظان قلعه مذکور و از یکم محارب واقع شده از طرفین جمعی مقتول شدند و از آنجا کاری ساخته
بطرف هرات رود آمدند و از اطراف و جوانب غنایم بدست آورده بطرف کدستان رفتند حین غایب شالو و حاکم
جمعی از شکیان پل سر و سامانرا که اسم و رسمی نداشتند فریب شدند و مقتصد نفوس بر کردی بر ارم یک شالو بر سر ایشان نهادند
که منتظر فرصت بوده در هنگام محال دستبرد نمایند از رفتن آن گروه بخاطر آورده که انجمت هر چند مردم مجهول اند
اما که شکسته ایشان رسد موجب بدنامی اوست و لیست جوان بهادر نامی کار دیده را بر کردی خسرو یک که الحال
حسب الامر اعلی بخیر و سلطان موسوم شده حاکم مار و جاق است بعد از ایشان فرستاد و برام یک خبر از یکم که قریب

ایشان در حرکت آمد شب از پهلوی انجاعت که در کمرستان فرو داده بودند که شدت قریب بصبح ایشان قرب کهنه از جاده بخشیدی که از محل نزول او بیکه خبر داشتند و چهار شدند ایشان قلاوژی آن لشکر کرده وقتی که جنود او بیک بعضی سیدار شده و بعضی هنوز در خواب بودند بکنار اردوی ایشان رسیدند و بیکه از شهید اسپان ایشان خبر داشتند بیک از قتل مردم خود و کثرت مخالفان اندیشیده و بظاهر آورد که چون صبح طلوع نموده جهان روشن کرد و دو پنج ساعت سیدار شد چهار بیکه از کشتن از سپاه قزلباش را مجال خلاصی نخواهد بود و توکل بر کرم الهی کرده بر سران کرده ریخته هفتصد نفر از نور بیکه بر اسیر بطرف اسپان دویده شوار شدند که قزلباش ملافی کشته در حمله اول بسیاری از ان لمبقه را بطعن جان ستان و ضرب بلاد کبدار آتش نشان بر خاک هلاک انداختند و در انشای جنگ جلال و کرمی حربه قتال خسرو سلطان با بهادران نامی که متعاقب می آمدند بمعرفه رسید و از طرف دیگر کرنا می نواختند و چون بلای آسمانی بهر وقت ایشان سیدار او بیکه آواز کرنا می را بآدم حسین خان حمل نموده مجال اقامت نیافته بودی بودی فرار آوردند تیغ بمانی غازیان افتاد آغاز نهاد بهر کس که رسیدند از پای در آوردند بقیه السیف پیاده و سوار بدشت و کوه پراکنده کشته بسیاری از ان گروه در میان از کرسنگی و تشنگی هلاک شدند قریب یکصد هزار مرد و زن و تا دوازده هزار مرد و زن غازیان در راه با خنجر و نیزه معاودت نمودند و قرائقه معلوم شد که قتل رسید یا بطرفی دیگر بیرون رفته نام نشان او پدید نیامد از فتح حسین که غازیان روی داد او بیکه پای در دامن او با چیده و تنها از روی الدن خراسان از دل ایشان بیرون رفت بگری از سواج کشته شدن قزاق خان و در حسین خان بیکه بیک خراسان که حاکم مار و چاق بود کیفیت این قضیه اگر جمعی از طایفه ادرات که همراه چله سلطان بدین و دمان ولایت نشان که در راه و محلات می بودند چله سلطان با دغای اگر از اطو در ایشان صورت خلافت و اتفاق مشاهده نمود و از روی دلتخواهی جمعی از غلای انطایفه را بقتل آمد و درین قضیه بقیه ایشان خایف و هراسان گشته بودی بودی فرار آوردند حسین خان بیکه بیک خراسان در هرات از قضیه قتل ایشان آگاه گشته انجاعت را که رو بودی فرار آورده بودند از رفتن مانع آمد ایشان اظهار عداوت چله سلطان نسبت بخود کرد و برات دزد خود را از شایسته خلاف پاک کردند چون مردم سپاهی کار آمدنی بودند حسین خان ایشان را استعمال کرد و ایند بار و چاق فرستاد که در ملازمه قزاق خان ببرد بود بحراست سرحد قیام نمایند و ایشان متنی انجا قیام نمود و محل اعتماد شده بودند پس سارده روی از ان قوم پیش خدمت قزاقان بود بکمان دست دست درازی بخود یا به تعلیم بدو اقوام العلم عند الله که شبی او از افراد ما چشم افتاد بود و مجلس از غیر برداشته شد هر کس بخوابگاه خود رفته بودند آن شب با کوه الماس کون ببرد آمده پس بن برون مسافت نموده منزل خود رفته و اقربا و عشیرت خود از قضیه قتل قزاقان خبر داد و یکی ان قوم مستعد فرار شد و دروازه قلعه را شکست

پیش گرفته بیانه او بیکه انجاء شدند و اهل قلمه ازان واقعه حیرت بخش گاه کشته شدند حیرت بر لب گرفته غلغل و استوب
بقلمه افتاده در آن شب دیگر اهل قلمه بخود رسانده کس تعاقب ایشان نموده فی النور خیر حسین خان فرستادند و او را
فرزند و بلند اند و بنا که شده چون قلع و اضطرار بودی انداخت دست و در امن شکیبانی زده خسرو سلطان را بجای
مردم کار دیده بجانب قلمه فرستاد که مبادا فتوری بران سرحد واقع شود و او نیز رفت برق و باد قلمه رسید و هر است
مشغول گردید و چون حقیقت بعضی شرف رسید حکومت انولایت و کوتوالی قلمه حسب الامر اعلیٰ بمهر و سلطان تعلق
گرفت ساخته دیگر است که هنگامی که دار السلطنه اصفهان از فرزندول موکب هائون رشک جهان کردید میرزا محمد
قزوینی قتل آمد وی از سادات حبشی و متقیم دارالموحدین قزوین است که عبادات یعنی مشهور و معروف اند و خط حقیق
ترقی عظیم کرده رقم نسخ بر خطوط استادان با تقدیم کشیده در تراکت قلم و قدرت کتابت یه پنا و درجه اعلیٰ داشت
خطش بی اصلاح و خوش اندام و با مزه بود و میر عبد الغنی تفرشی این رباعی در شان او گفته رباعی تا کلمات در شوق
اعجاز نماست مبر معنی اگر گفته کند ناز رواست زهر دایره ترا فلک حلقه کوش منهد مترادفات ایام بهاست تا و
بن جمهوریت سنن مشهور بود از اهل قزوین استاد مقصود پیکر از غلوی تشیع یار فاعلنه نسین که عاظم مردم انولایت بآن
مشتم اند مرکب قتل او کردید ذکر آغاز سال یوئیل ترکی مطابق سنه خمس عشرین و الف که انجام کفرین سعادت فتح
از جلوس اقدس شاه علی توجیه موکب بحر جیان بصوب کرجستان قلع و قمع کوه فطالت نشان و بنیق پروردگار
چون اراده ازلی و مثبت لم یزل تجزیه ولایت کاخ و قلع و قمع کفر انجاء و بکلیه اسلام و دین همه از فضل انساو
مبیا آن پدینان تعلق گرفته بود و ظهورش تدویر کار از بخت برشتگی اسباب ادبار خود بر قتل و آوارگی آن گروه
مختول سر انجام داده بنوعی که مذکور بجله جنود مسعود و جرات و جبارت نمود چون بر تواین خبر درازند در آن برخجاه
ضریع شرف مقدس محبت نایره حمیت شاهانه و شعله غضب پادشاهانه بنوعی التهاب یافت که شراری از آن برق نمرین
عالمی بود انداختند کرجستان و بر انداختن پدینان انجاء که قتل مسلمانان و لیریک کرده بودند و ضمیمه انور و سونج فیه
حکم محلی بنفاز پیوست که امرای عظام و صاحبان فرجام بر عت و استیصال تمام توجیه یاق کرجستان کشته اماده
و جهاد کفاد آن دیار کردند چندین هزار لشکریان قدر اند از اصفهان و سایر محال عراق تعین یافت که بکار و مجاری
حاکم شسته موکب نصرت قزوین شهر یزدان و زمین پونند چون صلاح دولت و مراقت سلاطین زارادی کرجی
نمود و لو بهاب غار از انفریدون حاکم استرآباد سرده عیسی خان را با وند فرستادند که هر دو در انجاء معاودت هائون
بوده باشند و در ساعت سعد از دار السلطنه فرج آباد و حرکت آمده از راه کیلان و دریاکنار روانه شدند و بای

چون که آن حضرت بیوج درآمده و در هر حلقه کردی از عا که نظر شمار بود کبیر و زی اناری پوست موسی که بختار بهار وجود میان
و از بار چون فتح و نصرت از زمین و بسیار استقبال موکب باه و جلال می نمود و در روز شنبه دهم ربیع الاول شصت و نه خورشید
جهان آرا با شکوه اقبال و لطفه باه و جلال بمنزل خود شرف فرامید کوس و نوروزی آواز نه فتح و فیروز و در کعبه حضرت آنحضرت
شعر جهان رونق از چندی گرفت از نور و فیروز مندی گرفت نیزم دلارای سلطان باغ ناز لاله بگردش در طایفه
و کراره و دهقان اردی بهشت به صحن چمن سبیل و لاله گشت نسیم غبار بهار چون مشک تار در زمین آمد و طایفه جبار
چون دل اهل ایمان محط گردانید و هوای فرح افزای ماه فروردین طر سالی آغاز نهاد چون شعله جلال در خان عالم
سین جوان صفایتش اقلیم جهان و ضیاء رسان حوضه دوران گردید شهریار کامکار مجلس نیزم نوروزی را گفتن نیزم
و سور بر سر و فتح و فیروز می بدل ساخته بلوازم جشن و سرور برداشتند و کوچ بر کوچ روانه شدند و در حوضه و در حوضه
کنجعلین و امر استقبال آیات ظهور آیات نمودند و سعادت و کباب بوسی سرافراز شدند حضرت علی پروانی
را با امر ارفیق او که از تبریز آمده بودند رخصت دادند که بجانب تبریز رفته از آن سرحد خبردار باشند کنجعلین عالم
که باز از این خبر خاص نمودند که با شکری و خیل خود که متعاقب می آیند بر سر آورفته بود و کوک امر قیام نمایند و چون
تغلیس محل تردد موکب بر چس با سیم گردید غایت خسر وانه شامل حال کبریا میزای این و او و خان که در زمان
جنت مکان شرف اسلام دریافتند بود گردید و بقیار حجه عالی و خطاب مستطاب عمی سرافراز گردانیده و ولایت
با و از زانی داشتند و از اینجا ساحت ولایت کرجستان مغرب مرادفات خود اقبال گشت ظهورت بجهت آمدن برادر
که در دیار بکر قشلاق نموده بود و مکان نداشت که درین سال لشکر قزلباش با فرصت آمدن کرجستان باشد چون از
نصفت موکب های یون خبر یافتند سر اسیم و میران در کمال یاس و حرمان و دوا کرجستان گردیده با سعد و دی چندین
باشی اوجی کریمت و در میان کرجیان علامت دوز قیامت ظاهر گشته مفهوم بود مفر الم من اخیه سمیت ظهور یافت
حضرت اعلی عا که منصوره را بچند گروه منتقم ساخته هر گروهی را بر سر کردی یکی از ادای عظام از یک طرف و ستاد
یوسفخان و ادای شروان را فرمودند که از انطرف بکرجستان آیند و اردوی کیهان پوی نیز با فوجی از افواج
از یکطرف در حرکت آمد و مقرر شد که مساکن کرجیان را از چهار طرف احاطه کردی شکاری وارد میانی کردند و هر گروهی
که رسد مردان ایشان را که با اهل اسلام جنگ کرده کافر حربی اند بمقتضای اقلو الشکرین کافیه عرصه تیغ نغز اوجاد
گردانیده بر مقتضای ازان پدیان ابقا کنند و زنان و کودکان را بر اسیر نموده اموال و اسرار غنیمت ایشان را غارت
باشد طایفه کرجی از محطوف خود را بایسته دام ملا دیده چون بای در شبکه اضطراب و در برده و برده میان جنگبار

و پیشتر درخت و جلای مستحکم که یکراش انداخته در فتنه متناق کرده بر اطراف و جوانب خود هر جا که امکان عبور داشت
خندق کند آب انداخته و در کشتیهای بسیار با خلک کوچ و اموال متناقته در آمده یکی اسلحه و دیگری جنگ مرتب داشتند
و چون حال خود را بدیدند چون اکثر متناقته و اطراف آب فانی و در یام بهار بارندگی و طغیان آب بود و عبور از آنها بجز کشتی
میسر نداشت و کرجیان تمامی در قتل و کشتن بهانه کرده بودند حضرت اعلی شای غل ملکی اردوی انوشیروانی را در این طرف آب
که داشته در خان ذوالقدر و در راه دو پکی و کلب علی یک میا و در محبت شامور اجلدس و لوتخانه های یون که در راه
عبور فرمودند بجهت فتنه ان کشتی عا که منصوصه رحمت بسیار کشیده است و کشتی و شتر بسیار از راه آب که از آنجا
القدر عا که منصوصه حسب الفوان قضا جریان کرده و در فوج فوج بمیان پیشه و جکل در آمدند بهر متناق که رسیدند
بروز بازوی مردانگی از هم با کشیده و در روزهای قتلان و اسیران کرجی بنظر های یون در می آوردند حسین یک یوزباشی
ذوالقدر که از جانب قورچی باشی با فوجی از افواج قاهره در پیشه و جکل بجهت و جوی نصاری مامور بود و متناق بزرگی کشیده
که قریب ده هزار خانه و در کرجی و جمعی کثیر از سپاهیان و در باب جلادت در اینجا اقامت داشتند و امکان مستحکم قتل
خندق داشت بر آب بزرگ راه تنگ و تاریک که از جوب بر روی آن بسته بودند و داشتند که روی از قورجیان و غلامان
و تشکیلات بی انگه بر کیفیت و کیت اهل متناق مطلع کردند و صلاح و فساد آنرا بنظر احتیاط در آورند تا موارعی سید
چهار صد نفر سپاهیان خود را در پیرون گذاشته از آن راه تنگ و تاریک پاوه بمیان متناق در آمدند و در کمال غفلت و
بی پروایی هر کوی طلب غنیمت بر طرفی دویدند و جنود کرجی خبردار شده فوج فوج با اسلحه و بر آتش یک پیش آمدند و خبر جو کلام
بمومندم یکا بحین یک رسید و در رفتن و ده و کومک فرستادن تعطل کرد و روی از کرجیان از عقب غازیان پناه
راهی ناکه قتل باش آمده بودند خراب کرده اطراف و جوانب ایشانرا گرفته جنگ در پیوستند غازیان قتل باش تشکیلات
که هر فوجی در طرفی بودند فرصت جمعیت نیافته تا تیر در کیش و کلوله و باروت با تیرش داشتند دست و پا میزدند و با کلام
از یراقی خالی شده کرجیان هجوم آورده و اظهار مغلوب کرده هر کدام راه فرار پیش گرفته چون راه خراب شده بود
راه دیگر بجهت پیرون شدن نیافتند و بهر نیان نیز بدو نتوانستند رفت چون از راهانی شهادت آن گروه کشته شدند
اکثر ایشان بدیده شهادت قایض کشته و قلیلی از غایت اضطراب مجروح و زخمی خود را بر لب نه چند نفر پیرون کردند
این خبر عرض اشرف اعلی رسیده موجب افروختگی آتش غضب شاهانه کشته اول حسین یک را طلب نموده در معرض
یرغ و خطاب و خطاب در آورده که تو بیک متناق مامور بودی چون متناق رسیدی می ایست سپاهیان
تحقیق نیک و بد و آن کثرت و قلت آن مردم نموده و حقیقت بقورچی باشی که ریش سفید او است و او را بدین حدت

ساخته ایم عرض نمایی مردم بی سر را از یک ماه بمیان پیشه و جنگل که متناقض می باشد بی اگر از اوضاع ایشان خبر یافته یکی
چرا که داشتی و اگر مقید بر خصمت نوشته و بر خود رفتند احتیاجی نمی آید آن بود که بر سر راه و در چند جا محل مهود و مهود تیر تیر
و بی و جمعی را با محفلت باها تعین نموده با باقی لشکر متناقض در آمده مردم را بقاعده و در مهود یک یک ترغیب نمایی
که آنجا محفلت دل تو قوی داشته جنگ کنند و اگر صلاح در جنگ نباشد انقیاد یابند اگر شکستی روی نماید راه بروی
شعبه و بپایه باشد که سلامت بیرون توانی رفت مشارالیه از راه نموده که لب بخدایت کشاید حضرت اعلیٰ اورا بسنجی بگذشت
بعقوبت و سوانی که مینا و سیاست فرموده و جد او را در تمام اردو بمیان لشکر کرد و اینند که حضرت دیگران کشته در
امثال اینگونه محاطات عظیم غفلت و بی پروائی کتب بعد از سیاست آن تعزیر حضرت قرقچان یک با جمعی کشیدند
ظفر بهر بر سر متناقض مذکور فرستادند قرقچان یک با آنجا رفته اطراف و جوانب آن پیشه را احتیاط نموده و چار
که مناسب را یافت بچوبهای قوی تریب داد و غازیان را باین شایسته بمیان متناقض فرستاد و چند بار اگر چنان
نیز چوبسته از عقب میر تیر و تفنگ می انداختند و مردان جنگ چیر باغ آمده از اردو و توبه طلب نموده تو چنان چار
بغیر کلوله توبه ضرب زن از هم پاشیدند و کرچیان نیز مردانه جنگ ایستاده کوششهای مردانه مینمودند و تا آورد
بجرب قتال اشتغال داشتند آخر روز کرچیان از ستیزه و او نیز عاجز آمد و ترک محاربه نموده یکی جمع کرده بهلوانر یک
قیام نمودند سپاهیان اهل متناقض چهار صد پانصد نفر که با بوی سواری و یاری داشتند بعضی سپاهی و بعضی عبت
عیالان خود را پس بیکر گرفته از عقب متناقض باقی کشوده ندانسته کوه داغستان رفتند سایر مردم که برجا بمانده
بودند که روز دیگر که لشکر ظفر اثر هجوم کرد و نملقات محاربه در خود دید هر طرف که دویدند بگریزی از لشکر ظفر
دو جا شدند تیغ میانی غازیان آغاز سرافشانی کرده مردان همه طبعه شمشیر آبدار و زنان و کودکان بخل قیست
که قمار کردند و غنایم موفور دران متناقض به دست لشکر ظفر منصور آمد و تمامست آن متناقض صورت قافا
صف صفا کردند و همچنین هر جا متناقض بود و توفیق آتی و نیروی قابل بر و ال شاهی بر تیر تیر و قدرت سپاه
اسلام از هم پاشیدند و قصه تا پست روز موکب هایون در کنار آب قانق توقف فرموده مجاهدان حضرت
قرین قطع و قطع کفره بدین اشتغال داشتند بوسف خان و امرای شروان که از طرف ترک می آمدند بهین قاعده عمل
میکردند روزی در کنار رودخانه فرو داده بودند که نصاری ترک که بطایفه افشار موقوفند حمیت عظیم نموده باین
جنگ بر سر لشکر شروان آمدند مبارزان جنود شروان نیز بجای جلالت بموکه دلاوری نموده میا بین جنگ عظیم
در پیوست و حضرت آتی شامل حال اهل اسلام کشته انجماعت مغلوب شدند و بسیاری از آن گروه موضع جاد شدند

قلیدی بسند فلاکت با طراف و جوانب پراکنده شدند و غازیان ساکن آنجا بعد از ایران نموده در شهر زم از آبادانی اثر نگذاشتند
و در کل ولایت کاخست باین شیوه عمل شد آنچه بشومی بی ادبی و عصیان ظهورش از قتل و غلبه و اسیر و خرابی در الکای نصاب
کاخست آمده معلوم نیست که از زمان ظهور اسلام الی غایت در زمان هیچ پادشاه ذی شوکت عمل آمده باشد و ملک خنای
چنین ویران کرده باشند و خزان را لایزال طاعت صاحب جلال و پسران یوسف لغای کار بسته بریو خط و خال که بقید و
گرفتار آمدند از تحریر محاسبات خیال بیرون بودند تمامت سیران که از نظر خجسته اثر میایون یکدشت قریب یکصد هزار قلم
درآمد و با اعتقاد را قلم حروف نهاده از سی و دو گوشه و کنار اسیر شد که بنظر در زیاده و خود قتلان از پنجاه هزار تن تجاوز
و چون سه ماه از نوروز سلطانی گذشته سردار روم و صحرائی هوش خیمه اقامت نصب نموده بجمع آوردن لشکر و
سفر مشغول بود زیاده ازین توقف در کرجستان لایق دولت نمیخورد فی الحقیقه سورت غضب شاهانه بتکین یافته بود و غنا
غریبت بصوب مراجعت انطاف داده از راه مرزا نقوب بطرف کار تیل آمد و چند روز در بلده قلیس اقامت نموده
و نسق قلعه و بکرات خان پرداختند و از راه آخستاباد به ییلاق میبایست توجه نمودند و چون اسپان قزلباشان کثرت
نمود و در کل ولای کرجستان زبون و ناتوان شده بودند قریب به واه در ییلاق مذکور توقف نموده از آنجا به ییلاق
کوچه تنگیزه تشریف بردند و تا هنگامی که محمد پاشای سردار آید ییلاقات مذکور مغرب سراققات لشکر منصور و شرح
آمدن سردار و قضایا ساخته در ذیل دفتر ثانی از مساعیت بخت ممولست ذکر میارزید که در سلاطین میان امرای و
و تکلو پاشای بیکریکی و ان و سنجی اگر دو موضوع پوست و کشته شدن پیران بقیان بقید یک میان قبل ازین قوم
قلم و قایم نگارتم گردید که در حد و کرجستان پیر بود اقیان حاکم تبریز را با امرای ان سرحد رخصت دادند که تبریز رفته
بجای فطرت ان سرحد قیام و اقدام نمایند و کنجلیان حاکم کرمان را نیز بعد و ایشان امور ساختند و پیر بود اقیان بجهت وقوع
اگر او خصوصاً اولاد غازی بیک بن شاه قلی که کسکیان که نقله قاریارق در آمده دست درازی بسلاطین نمودند
با نظرون رخصت نموده از امرای ان سرحد مقصود سلاطین کنگر و سلمان سلطان سوباشی و ابراهیم بیک برادر فدوی
و دودمان ولایت نشان وزیر آذربایجان با چریک ان ولایت و محمد تقی بیک مین باشی تشکیلات آذربایجان بگروه
تفکیک با وطنی کشته بطرف قاریارق در حرکت آمدند که او کس بجانب و ان فرستاده از محمد پاشای بیکریکی و ان
مشهور بیکلو پاشا و امرای گردیده ان نمودند تکلو پاشا با جنود و رومیه و زریل خان محمودی حاکم خوشاب و سایر امرای
کرد و ماموزی شش هفت هزار کس جمع کرده قزلباشان سلاطین آمدند چون خبر آمدن مخالفان به پیر بود اقیان
که کایش قریب به پنجاه هزار کس بودند رسیده همچین امر اصل راه کرده بغرنیه و قیاس معلوم کردند که مخالفان در چه

بسلامت رسید و جماعتی نیز که بجز کبری فرستاده بودند موافق آن تفریر کردند و پیر بودا خان کس طلب کجیلینان تبعیل ستاد
کردند و در بازگشت کجلی کردید و نادره حربه و قتال باشند اتفاقاً یک روز پشتر از روز مهو و امر که نادره جنگ نشد و کینه
فروخته بودند و کجیلینان بطریق رسیده بود و قراولان خبر آوردند که طلیعه لشکر مخالفان نمایان شده امر اکمل
اضطراب و نوازش شده مقصود سلطان کنکر بواجب کجلی کبری مانور شدند تا از استن صفا سپاه قول ترتیب دین
میمنه و میسره لشکر مخالف چرخهای از مغلوب ساخته بهیت اجتماعی رسیدند مقصود سلطان و چرخیان یک طرف
افتاد و خود را قبول توانستند رسانید جماعتی که بر قافه لشکر بودند تاب حمله مخالفان نیاورد و پشت برود که
کردند و نهیمت لشکر قول بهم برآمده متفرق و پراکنده گشته راه اندام بودند سلمان سلطان بواباشی و محمد تقی یک
میر بواباشی با تفنگچیان و جمعی از فانیان که قریب بمحوطه یاغی فرو رفته بودند راه فرار رسد و یافته از روی اضطراب
بمحوطه دد الله و رخصتای یاغ را گرفته شروع در انداختن تفنگ کردند و پیر بودا خان که شاید به خیال نموده از غایت
غیرت و شک بدنامی عار فرار نکرد و فرار توانست داد و مهر که ثبات قدم و زنده بعد از شکست لشکر بواباش و غیر
ملازم عنان او را گرفته باز گردانیدند درین اثنا نایل خان محمودی با جمعی از عقب او در راه بی انگه کجال او شل کرد
زخمی مکر باز و یکی از ملازمان خود را بر سر خان انداخت اگر او آن ملازم را نیز قتل آوردند و پیر بودا خان نیز خیمه
گشته کردید و میسر و اگر او را چنین فتحی دست داده اموال و اسباب قریب بواباش آنچه در بیرون محوطه بود همه نصیب
مخالفان گشت روز دیگر بر حصار محوم او کردند و اهل حصار بفریب کلوله تفنگ ایشان از آباد گردانیده جمعی را بر خاک
انداختند و دوسم تیر نیز و راوردند کاری توانستند ساخت و هر تیر جوان کار آمدنی ضایع شدند و صرفه جنگ
حصار دیدند و آواز پیران آمدن موکب بایون نصرت نشان از کرجستان و نهضت دیات احوال بطرف
آذربایجان برایشان رسید بطبل ارجحال گرفته باز گشتند و اهل حصار بجات یافته بجانب تیریز کوچ کردند و کجیلینان
طسوخ این خبر شنیده ابراهیم یک و مننه مان لشکر باور رسیدند چون مدی با اهل حصار از و مقصود بود و در برابر
شش هزار کس رفتن او را لایق نمی نمود باز گشته بشهر آمد و خبر گشته شدن پیر بودا خان و استیلای مخالفان بشهر
رسیده مردم شهر متوجع بهم برآمده سر اسیم گشتند که دست از پای نمی شناختند و یکی دست اهل عیال گرفته
ار او فرار داشتند که کجیلینان بشهر رسیده مردم فی الجمله آرام گرفتند و منتظر ورود مخالفان بودند که متعاقب
خبر بازگشتن ایشان رسیده خاطر تیریزان با کلمه اطمینان یافت حقیقت انجیل در جینی که را با این خبر از انجیل
بجانب یلاقات میرفت بار دور رسیده موجب که ورت خاطر اشرف گشت اما چو مله یاد دهنده در اندیشه

حالت نمودند شاه بنده یک پسر پسر و افغان را بجای پدر امیر الامرا تبریز فرموده بطبق از چند خالی سرافراز کرد و چون
سلطان سلطان سوباشی که در جنگ مردانگی ظهور آورده بود و مورد شفقت شاهانه شده و وزیر لقب خالی سرافراز گشت و محمد
تقی یک مین با شاهی شمول شفقت شاهانه کرد و چون او از آمدن سردار شیوع داشت بنابر عایت خرم و احب کلاک
یک سال محبت شالو را به تبریز فرستادند که امر او عا که اطراف را با قشون و لشکر آراسته جمع نموده از آنکه و خبر داد
باشند حسن خان بکر یکی قلم و عیث که را نیز با قشون آراسته به آنجا فرستادند که با اتفاق امر او از بیجان بگذشت
آنکه قیام نمایند و ایشان جمعیت نموده بطرف سلاطین سفره حل اقامت انداختند و بعد از آنکه آمدن سردار بطرف
خجور سعد تحقیق پوست بازگشته چندگاه در شهر می بودند تا وقتی که حاکم مایون بطلب ایشان فرامنداریافت
و در حدود ایروان بکسر طغ فرین پوستند و از سوانخی که دین سال در حد و کوچه ظهور پوست مخصوب شدن سیاه
یافتن مرشد قلیخان بنیاد اعلی بکر یکی قزاقی که پدرش محمد خان در راه دین و دولت بدرجه شهادت رسیده بود حضرت علی
را که همواره احقاق حقوق خدمت گذاران جان سپار و رعایت بازماندگان ذوالحق جلی ذات اشرف است از او
خاطر انور بدان متعلق بود که جای و منصب او را یکی از پسران او تفویض فرمایند در وقت مراجعت درین باب پیش نهاد
ایل و عشایر قاجار و اکمدران آن سلسله مشورت فرمودند که بریک از پسران که راضی باشند داده شود زیرا که مرشد قلیخان
اگر چه پسر بزرگتر و جوان نمایان خوش سواد و کسب ظاهر شایسته تربیت بود اما جوانی بطبعش غالب بود چون بدستان
باده غرور اعمال و افعالی که از مشیوه مردمی دور است بایل و شیرت و تنسیب آن خانواده از ظهور می آمد و سخنان طوطا
و پخردانه از دوسرینزد و هرگاه چهل و خون بهستی در یک طبیعت جمع آید و غرور جاه و حکم رانی بآن متعمک و هر آنکه بجز اعمال
زشت پخردانه از او و سرزنش بد آنحضرت حضرت اعلی شاهی ظل العالی رضا جوی خاطر تنسیب آن سلسله شدند و
چند روز آنجا بیکدیگر کشاکش کرد و آنرا خواهر و عادت توره منظور داشته چون پسر بزرگتر بود بکجاست و راضی شدند
حسب الرضای ایشان بدین مرتبه و الا سربیندی یافتند و یکی بامای قزاقی مجلس شراب منعقد ساخته صحبت میداد
سیاه بکر سلطان ایگرمی دورت حاکم بود و مجلس سلطان قیام کو حاکم خست با در کشکی میشود و بکر سلطان
مجلس بیرون میرود و مجلس سلطان خود را باور ساینده زخم کار دی با و میزند و مرشد قلیان که بکر یکی ایشان بود
تغافل و زبده در مقام تادیب دنیاده بنابر این بکر سلطان و حکمان این عمل را بجهت کینه او عمل نمودند
و چون اینگونه جهالت و دلیری در اردوی مایون نمودن در میزان طبع عدالت مرشد مایون با علی سنجیدست
و در قانون سبهداری ضبط و ربط کرجای تغافل از ظهور این بدستی نایره خشم شاهانه اشتغال یافته حکم شد که

اول شد قلیخان طغی که کار دزد و غایب و بعد از آن مرشد قلیخان نزد کیشم کشدن و دیدهای او را از مشاهده
آنکی که بدترین عتوبانست حاصل ساخته سیاست فرمودند و ایالت کج و امیر الامرای قزاق محمد قلیخان برادر کوچکتر که
کوهر و نقش از آینه صفاتش نمایان بود تفویض یافت گفتار و لشکر کشیدن محمد بشای وزیر عظم و سردار مردم بحاج
و نزد بیخان محاصره نمودن قلعه بیروان و بانیل مقصود بازگشتن سپه آریان معرکه مخموری صغوف و از خط مخوف
سخن باد مغضار بلاغت بدین نظر آراسته اند و شمه لوی آسمان فرسای حدیث را بدینگونه پراسته اند که سلطان احمد
خان سلطان محمد خان ابن سلطان مراد خان پادشاه روم بعد از قرار مصالح و جهان که میان او و حضرت اعلی شاه طغی
و قوی یافته از طرفین پیمان بخندان آمد و شد نمودند و هنوز قاسم یک سپه سالار ماندن در آن که از طرف ایلان نامه محبت
نشان با یکدیگری رفته در استنبول بود و چون آنکه توری که در ملک شروان و کرجستان چنانچه که بتجربیه پوست وقوع یافته
جمعی چهل و شان ببال و نادان و فرومایگان خیس مثل ظهور شکری و دیو ملک شروانی و دیگران بهواریب عصیان
و طغیان برآورد و فتنه انگیزی بود بدینسان در روع و اخبار کاغذی بی فروغ از باب فساد و بگوصلگی کرد و باخواهی چندی
از نزدیکان خود که در حرم دولت و سرای عزت نشو و نما یافته از سرخیه حادثه سیلی روزگار خورده اند و از مرحله چالی نشیب
و فر فرود رفتن آبله بانی گشته از عالم تجربه محله و پیمان سست بنیان خود را بر طاق نیسان نهاده و رسال که گشته
محمد پشایار که حاکم مصر بود وزیر عظم و سردار کرده بر سر قلیباش فرستاد و او چنانچه شایسته بدان رفت و برآید بفرستاد
نموده درین سال بر حسب فرمان لشکرهای ملک روم از روم ایل و اناطولی و میان ایل و مصر و شام و حلب و طرابلس
و بلاد قرمان و موصل و دیار بکر و سایر بلاد خرمه و از آن روم و میران سنجی و قبایل و عسایر اگر دبا و پوسته جمعیت
عظیم و دست و پا که در هیچ محصور زمان سپاه روم باین کثرت و استعداد پیران نیامده بودند تمامی وزیر و پشایان
و ارکان دولت حضرت عثمانی حتی نیکی یاقاسی که خانن ایشان نیست که از موکب پادشاه جدا شوند همراه شده
لشکر کردان و عسکر پیکران و توپهای کوچک و کلان و عراده بسیار و غرضین و باولج پشایار روی توجیه بدین دیار و
از روم بطرف ایران در حرکت گشته و دیایات جلالت در سیلاق کوکبه تنگیز اقامت داشت که خبر آمدن سردار بفرج
بهوست حضرت اعلی شاه طغی که باطن فیض موطن خود را بر یزیر توکل آراسته بحسب عمن توکل آمدند و چون بطن
آنی را داخل مقام خاص و عام میدادند رعایت سعادت ایل بر نموده متوجه استحکام قلعه ایروان داشتند و مقام مهم قلعه را
شد و توجریان نظام قاجار و جمعی کثیر از تشکیلات جلالت قار که با قدس صفایانی و خراسانی و با قی و غیر هم
بسرکردگی سرداران هر طبقه سامیر فتح مینا نشی تشکیلات اصنافی که در کار دیده و جنگ نموده قلعه دار بودند

[illegible]

قطار و الاغ بطرف کرنی که سمت راه پخوانست بطلب و غیره رفتند امام قلیخان بالشکر خراس خبر یافته بر سر انجاعت رفته و خبری
که لشکریان اکثر بخانه او آمدند و قلیخان بطلب و غیره مشغول بودند رسیده و باین جنگ و پیوست و نیروی اقبال
انجاعت را مغلوب ساخته تا یکبار و پانصد سرور زنده و دویست هزار را اسیر است و الاغ و اختاره فراوان بدست
آورند و بقیه السیف را زنده بی حصول مقصود بکسر پوستند مرتبه دیگر و ادای نظام که از شیر زاده با دلیلی شد بود
و در خدمت و کرنی اقامت داشتند جنود و رومیه قرب جبل هزار کس با نجاه شصت الای بجزم محارب ایشان و حرکت کردند
حاسو سان و قراولان قریضای یک خبر باور رسانیدند و او فوراً با امام قلیخان اخبار نموده و احتیاط و در زنده اند
خود را از آنجا کوچانیده بالاتر فرستادند و لشکر سپاهی ایستاد و میل بستند که طلیعه سپاه مخالف نمایان شد و چرخان
جنود اقبال خصوصاً کنگه خلیخان حاکم کرمان یک و روی یک با جماعتی از قشون آراسته امام قلیخان و سایر بزرگان
پای جلادت در میدان مبارزت نهاده و حمله اول تا پست می نمود و چرخان سپاه روم قتل و دستگیر شدند و پیش
لشکر قول رومیه با خلیفه و از دحام تمام جلوریز میبرد که در اندک کنگه خلیخان که گفته سپاهی جنگیده و کار از او بود
صرفه در جنگ ندیده خود را بر کشیده بقول ملحق شد و امام قلیخان سپاه قول را از پیش رفتن مانع آمد و خود را بدست
کو کشیدند اما یک و روی یک از غور شجاعت و خود را بی باک روی یک جنگ ایستاد و تاب مقاومت آن گروه انبوه
نیاورد و منتهی گشتند و یک و روی یک تا جمل نجاه نفی از تشکیان سپاه و مردم مجهول قتل آمد و بقیه لشکر سلاطین
بقول پوستند رومیان نیز صرفه در پیش آمدن ندیده و همان گفتا کرده باز گشتند و دیگر آنکه خلف یک سفر جی باشد و
رفقا که حسب الفغان قضا جریان در کنگه کیر بودند کوزجی و قراول و دیده بآن تعیین نموده از آمد و شد قلع خبردار
بودند از مردم رومیه و لا و پاشا و مردم او که در آن سمت بودند از آمد و رفت قزلباش واقف گشته مکرر با مردم
ایشان و مبارزان جنود اقبال دست بازی واقع میشد یک مرتبه رومیان دلیری کرده پشت کردند و جنگ جویان جنود
سفر و نیز تنهائی کرده میان آن گروه در آمد جنگ و پوستند جهانگیر خان کشیاری که با و دست نفوز مردم
خود همراه بود دلیرانه با اندک مردمی بجو و رومیه حمله نموده نزدیک آن شده بود که گرفتار کردند و رومیان را
بر طبق نام قبیل خود بختیار کرده و دفع نهایت خصمان نموده بسلامت بیرون آمد و از عا که منصور و دیگران را
رسیده غالب آمدند و چون جنود رومیه فوج فوج بدو میرسیدند قازیان بعد از غلار دست از محارب
باز داشته سپاهیان خود را بر کشیدند رومیان نیز جرات پیش آمدن نکرده هر یک بتمام خود بر گشتند و دیگر آنکه
جمع از رومیان و طایفه اگر از آن طرف و آن و کرستان می آمدند مقصود سلطان کنکه و حاکم خوی و نچوان که

بجزواری آن ماه مأمور بود بان گروه دو جانشین بعد از حربه قتال جمعی کثیر طوطی نمیشد کشته احاطه انتقال بسیار غنیمت و کثرت
شمار شد شتران سرکار حافظ احمد پاشا که از آنجا ذخیره می آوردند بدست درآمده داخل غنایم مذکور گویید و دیگر آنکه هنگام
ارتحال رومیه دلاور پاشا و جمعی دیگر از رومیه وان و دیار بکر انقوش خود را با قوچی از رومیان و اگر از انبای قلعو بطرف
وان میروستادند تیمور یک میا و ل صحبت احوالی با جمعی از دلاوران پر خاشجوی بر سر ایشان رفته بعد از محاربه طوطی
غنایم بسیار بدست آوردند و دو توپ شمس الدینلو که بخره گیری و ضبط راه از زن الروم و قارص مأمور بود مکرر در آن راه
بمترودین رومیه برخورد و محاربات بوقوع پیوست و دستبرد مانوده جان و شان که از روم آمده احکام از جانب
خواند کار سیر داری آوردند و جمعی که از نزد سردار ایض و مسکاتیب می بردند بدست آورده مردم او مجموع آنها را
بنظر اشرف در می آوردند لای اصل سبانه طغریانه در مدت محاصره قلعو از دستبرد خالی نبود و رومیه را اسود نمیکند
و همه روز سرورنده و اختر منظر اشرف در می آوردند اما جمعی که بتیمور قلعو گریخته بودند خصوصاً آنکه بی اقامتی و طایفه
دیگر چند جاسیها و توپها ترتیب داده توپهای قلعو کوپ نصب نموده بجهت تمام از طرف دیگر خاک پش آوردی
غیر محصور در اوزم قلعو گیری میکوشیدند و غازیان قاجار و بیات و تفنگچیان و سایر محافظان قلعو هر مانعت
بر روی کشیده نهایت جان سپاری و مردانگی بطوری آوردند و حضرت اعلی شاه بی نعل اللهی خدو زکسان عیاشیه
کارگاه فرستاده از احوال قلعو خبر میگرفتند و در اوایل حال که قلعو محصور گردید چون زیاده از سیصد هزار نفر از خود
اشترار ایشان را مرکز و در میان گرفتند اهل قلعو اندک خوفی و ترزنی داشتند اما رفته رفته دل قوی کرده دلیر شدند
القصر و میان و توپچیان رومی و فرنگی شبانروز از توپ انداختن خالی نبودند و دو سه برج دروازه قلعو را بجز
سنگ توپ و کلوله باریج منهدم ساخته روزی جمعیت عظیم نموده بجانب قلعو دویدند از جانب قلعو نیز توپچیان
و تفنگچیان قدر انداز که فی المثل اگر چشم مور را نشاند سازند تیر او شان برسد و مقصود راست آمد خطا نمی افتد
کلوله ضربزن و تفنگ بر مثال تکرک التشن که از گروه اخیر باربران گروه میر میقتند هر چند بیای سعی دویدند
امید شان بخاک ریز مقصد نرسید جمعی کثیر بفریب تیر و تفنگ اهل قلعو بر خاک هلاک افتادند و کاری ساخته
غایب و خامس بازگشتند حضرت اعلی شاه بی نعل اللهی احتیاط ورزیده و موزی یکبار تفنگچی از تفنگچیان رکاب افکند
همانجا فرستادند که از طرف کنه گیر رفته در کمین فرستادند در هنگام مجال مردانه خود را در قلعو اندازند
و ایشان حسب الفرموده بد آمدند و در فتنه علیه حضرت شب کس قلعو فرستاده امیر کونه خان را خبر کردند و صبح
تاریک دروازه شمالی کنه گیر را کشوده تفنگچیان چون برق لامع قلعو در آمدند و تقاریبای شادمانی بنویشتند و آوردند

و پسر و تیان از بعضی خبردار گشته بنزد ارشد و در توب انداختن و سیم پیش آوردن اهتمام میکردند روزی یکباری آقاسی در کلبه
با چند نفر از پاشایان که زیاده از دیگران قلعہ کبری غلوه داشتند بنیوان آمد و در توب انداختن سعی نمودند از تقدیر استعلا
و تائیدات اقبال شاهنشاهی قوی از قلعہ بنیوان انداختند و کلو توب برنگری آقاسی خورده از کشته شده برنگری پسر و از
برنگری رسیده تا هفت نفر از پاشایان و معتبران رویه بفریب یک کلو توب مناج شد و خرمن جیاتان با تیش حادثه تحت
و جمعی که خاکش می آوردند و بخندق رسانیدند خندق را انباشته میکردند اکثر اوقات غازیان قاجار مبارزان محکم
کیر و در چون شیر خنک از قلعہ بیرون دویده بران محاذیل حمله آورده از خاک بستی سینهها متوق ساخته تفنگ و اسلحه
و یراق بسیار بدست آورده قلعہ می آوردند هر روز بین الجانین جنگ جدل واقع شده جمعی از رومیان قتل می شدند
و روز بروز اهل قلعہ دلیر تر شده خوف و هراسی که مردم قلعہ را می باشد با کلبه از ایشان زایل گشت و پسر و تیان را پس
و نومیدی می افزود و چند کس با که بر ناگیری آورده بودند تفریر کردند که چون چند برج بفریب توب اندام یافته
در خنجا پدید آمدند و قرار یافته که در روز معین جنگ سلطانی انداخته یورش قلعہ نمایند حضرت اعلی این قلعہ را نمود
کردانیدند که در آن روز غافل بوده مردان باشند و ادای عظام نیز در آن روز از محل اقامت خود حرکت کرده و از اقامت
و تغییر بلند گردانیدند القصد در روز مقرر در میان چون مورد بلخ پایی قلعہ شتافته و توبها بقلعه انداخته نیام
قلعه دویدند مستحقان توب بر حفظ و حرارت ملکشان نموده دست تیر و تفنگ کشادند از صبح تا پاشکاه
از جانبین تلاش نموده اجاب و قتلان بر خم تیر و تفنگ قلعہ داران بر زیر یکدیگر افتاده از کشته شده پدید آمدند و
چهره از رویه مراد روی نموده بی نیل مطلوب و حصول مقصود باز گشتند و میان بخاطر آوردند که چون اهل قلعہ
دفع لغایت خشم کرده از محاب و تلاش بسیار ستوده آمد اکنون فارغ بال نشسته اند درین غفلت و فرسودگی و
دیگر می باید که شاید مقصود بحصول بوند دشو وقت پیشین استوای نماید که بجان نشسته خستی زنده دیده و حاکم
نقوده پایی سعی فلک فرسوده در میان با بنان تشبانه حمله آور شدند دیگر باره غازیان از ترس بسیار مضطرب
خاک کشته هنوز بماند خود رسیده بودند که از غلوه و آشوب برخاسته دیگر باره از اطراف و جوانب یورش
عظیم کردند غازیان و تفنگیان بر بروج فی الفور خروج نموده دست بآلت انداخته کشتند و مصدات دلیران کشتند
که هجوم آورده بودند بفریب کلو تفنگ دفع نموده و نیز تیر بنیز خلقی کثیر هفت سهام تقدیر شدند و کاری از پیش نبرده
باز گشتند و چون بل جه خود نمودند و اثری بر سعی ایشان مترتب نگشت و دست محاصره بامداد گشت و از وقت میدان
شکر تنقیص پذیرفت بلکه نایاب گشت و جنود در آن هجوم آورده جاری در میان ایشان پدید آمدند و در جمعی از ایشان

مختصا فتنه سرور که از تخریب قلعه مایوس شده راه خلاص منجات بجهت گفتگوی صلح میان آورده مکررا پیمان پیمان خا
نای از معتبران رومیه را بخدمت اشراف فرستاده و شرایط صلح سابق را عاده نموده و عده چندی درین آیدن القا
نموده ازین جانب سار و یک بیکدی با یکدیگر رفت و آمد شد طرفین بکار یافته بعد از آن سار و یک بیکدی بکار
که اسباب استاجلو با یکدیگر رفت و آمد در اظهار نموده بود که بعضی از شرایط صلح که میان نصوح پاشا و قاضی خان
قرار یافته بود ازین جانب شما بصلح نیامد و بقیه الحاق است پانی را با این طرف اسناد مینمود و حضرت اعلی فرمودند که
آیا واجد انقض پان و بعد روانه انداشتم و ازین جانب شرایط صلح کاینی بود ایشان بجهت انقض پان کرد و
بار افش فتنه مشتعل ساختند تصور نمایند که درین بهشت بخیر بخش خونهای خلائق که درین ماه مبارک رمضان
بوقوع پوست بجز خسران دنیا و آخرت چه منفعت بدان دولت رسید اکنون که در مقام اصلاح در راه هستند
یکی و آنچه در باب شرایط صلح اظهار نموده اند که میان نصوح پاشا و قاضی خان قرار یافته اگر نصوح پاشا در عیادت
قاضی خان را بفرستیم که در حضور جمعی دیگر که گاهی حالات اطلاع دارند مثل داور پاشا و باقی پاشا و دیگران مواجه شده
آنکه در خدمت اشراف قرار یافته بود خاطر نشان نماید و حسب الاستعداد قاضی خان را روانه نموند و ترا بجهت
شهر سوال که هنوز قاضی خان با ایشان نرسیده بود و سرور کس بقلعه فرستاده اعلام نموده بود که میان ما و قریش
صلح واقع شد بجهت کوچ کرده خیم و طبل احتمال گرفته بجانب اردن الروم بازگشت قاضی خان در راه باوریده
سرور پاشا پشیمان اعزاز و احترام او نموده از بیم تعاقب قزلباش سلامت خود را در اوقات او دیده تا از الروم
با و تکلیف هم نمی نمود و در اینجا بعضی مطالب پیش گرفته قاضی خان را قبول آنها مجبور ساختند که سرور از آن دست
او بفرستاده در خدمت پادشاه سعی خود را اظهار سازد قاضی خان چون مبادی حال امر مصالح را که میان او و پادشاه
و الامهات امری عظیم و کاری بزرگست سر انجام داده بود بنا بر خیرخواهی مسلمانان و ترغیب حال خلائق و اسودکی اهل
اسلام و اینکه ساخته و پرداخته او استوار یافته نقصان پذیرد بعضی مطالب ایشان را قیام نموده بود که در خدمت
اشراف صورت دهد و سرور را بفرستاده شده بود که در خدمت خواند کار امر مصالح را بنوعی که فایده بپوشد
فصل پذیر کرده اند قاضی خان را از اردن الروم روانه نموده خود را خواص اعیان توجه استنبول کرد و درین
آمد و رفت قریب بچهل هزار کس از جنود رومیه چه در پای قلعه و چه در محاربات که در خارج قلعه روی میداد
و چه از سوار و پیاده رخت لبوی آخرت کشیدند اسب و استر که در فقدان علق سقط شده از جهاب و شایسته
در هنگام مراجعت از خوف تعاقب قزلباش در پیهم حمله یک و ز مجال توقف و اسودکی نداشتند قاضی خان

در فضای او نقل می نمودند که در هر محله از مدفن چاربان اردو که فوت می شد قبرستانی بنظر در می آمد و در وقت کوچ فرستاد
بار بر دار چندان خیمه و حرگاه برجا می گذاشتند که کوپا اردو کوچ نکرد و نصف لشکر بلکه بیشتر پاوه میرفتند و قصد
چون خبر کوچ روی میان بار دوی معلی رسید و ده هزار نفر شصت و دو هزار و اثنایست که مخصوص بودند از میامین اهل طایفه
و اعداد و اطنج حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین صلو الله علیه هم اجمعین را
و ثمنان نجات یافتند موجب سرور خاطر خوانان و دو دمان اقدس نشان منسوب گردیده فی الحقیقه آن روز سعید
شیعیان کشت ارباب علم و اصحاب طبع تواریخ یافتند در ملک نظم کشیدند از آنجمله خواجہ محمد یوسف فروغی
که از ارباب قلم اهل و استفاده است این تاریخ نگفتند چون که سر داشتند و می دادند ملک این کشته
دو سه ماهی بدور قلعه نشست امر برباط عربده چیدند و یکصد نفر شیعیان علی بن ابی طالب شکرش حاصل رسید
که مکر بر میان بر بست چار و جزو از خویش دیدند تا ماه شوال چون زیست گذشت و در آخرین نصف رسید
دولت شاه دین مبارک شد و مردم منظم گردیدند و تاریخ آن خبر و گفتار آمد و در شیعیان از اعیان و اول
حال مکر می حرب و قتال خواجہ علی اکبر صغاری که از ارباب قلم و مستوفی خافه سرکار حضرت اعلی است شمس در عالم دیانت
نموده بود که از شخصی سوال می نماید که فتنه عظیمی حادث شده و دو لشکر قرین یکدیگر کشیده اند آیا مال حال یکی می رسد
فتح و نصرت کدام طرف روی می نماید جواب میگوید که فتح از پسر علی روزی صاحب واقعه و افعه خود را نقل نمود
حروف فکر میکرد که این عبارت که در عالم رویا القا شده بوزن در باید و تاریخ فتح تواند بود و یا نه مضافه
عالی ولی بوزن در آمده موافق تاریخ افتاد و از تنگی قافیه برین طریق در ملک نظم درآمد آمد و دیار روم که پیشتر
سر کرده اختراب گردانیده او است زبرد و او شاه جهان فوجی رنج و حق بعد از علی است که پیش از لطف
برز و میان خویش و امانت میخواست یکی زبندگان در شاه و در واقعه چند از قضای ازانی تا زین و کرده و مع از کشته
کین باز خنثی شود و باو نیک است بشنید و باقی که می گفت غیبت فتح از پسر علی عالی ولی این نادره که این مدعی غیبتی
تاریخ فضای او شد از لطف علی بعد از زیست و میان چون در سده هزار زیست پنج قلعه پیروان که مجد و تعمیر یافته
بود چنانچه حضرت اعلی شاهی مشاهده فرموده بودند اردوی اغرق را بجانب برکشاد فرستاد و خود بنفس اجمعی
از مقربان بساط اقدس ابروان شریف بودند و خرابی قلعه و نیک بد آنرا بنظر احتیاط در آوردند و میر کونستان
بخطاب سار و اصلاان مغز کشت جماعت در میر قلعه و ادوی و قلعه گیری شهر جهان آمد در زمان دولت ابد
مقرون شاه علی ظل اللهی مبارزان خود و قشایش هم در قلعه گیری برایشان فایز آمده و کوه پیروان و کوه و شاهی را

چنانچه شروحات درین دفتر مسطور است از ایشان گرفتند و هم در قلعہ داری راجع اند و هم در دیوار و هم با سینه زار
مرد و دیو قلعہ گیر بدل نموده میان قلعہ نمودند الحی در قرون ماضیه کثر اتفاق افتاده که از طوایف قزلباش خبیث قلعہ گیر
بظهور آمده باشد که از خود قلعہ گیر روم میان قلعہ باشند و در میان مکرر انصاف داده زبان تحسین و آفرین کشودند
بعد از مشاهده قلعہ عثمان غنیمت بصوب مراجعت انعطاف داده در حد و پنجوان بسان عساکر طغرشان پرداخته لشکر
حماک را رخصت مراجعت با وطن خود دادند و از راه دره علی به برکشاط آمده بادی اعزق پوستند و از آنجا شکار
کنان بقراباغ و کنار آب کر آمدند چون هم کرجستان و قلع و قمع کرجیان ضلالت نشان چنانچه مکنون غایب غیرت شربت
اشرف بود و شیت یافته بود و ولایت و انقیاد از اعمال شکلی که دهنه کرجستان مناسب قشلاق دیده از آب کر عبور
نموده در آن دوستان در دانی قشلاق فرمودند قاضی خان صدر در دانی بادی و یون رسیده و شرف بکلیه
مغز گشت اما احوال سردار اگر در اندک روم لشکرهای حماک را رخصت محالوت بالکای خود داده روانه استنبول
شد جمعی از ارکان دولت عثمانی که اصداد محمد پاشا بودند او را در محراب قزلباش و قلعہ گیر که تحسیر متهم داشتند
به پنجمت سلطان احمد خان پادشاه روم او را از منصب وزارت و سرداری غول نموده خلیل پاشا وزیر اعظم سردار
کرده ده سال دیگر که ییلان نسل ستمه عشرین الف باشد او را فرستادند و او در انسال سردار بکر قشلاق نمود که در سال
یونست نسل سبع عشرین الف لشکر بر سر قزلباش کشد و جانی بیک کرجیان پادشاه تاتار را که بمحافظت طلبند
بود و بیست هزار کس از خود تاتار بولایت روم در آمد و بادی و وزیر در بکر و آنحوالی بجای قشلاق دادند که در سال
آینده در مغرب قزلباش رفیق سردار باشند و از انجماعت خبری بسیار در مملکت روم واقع شد و در خلال حال
از قضای ملک متعال سلطان احمد خان پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده رخت بپوشید و رخت عالم در کرد
چون دو بکر کوچک خورد سال داشت دیش سفیدان آن سلسله بفرورد سلطان مصطفی برادر سلطان احمد خان
که تا غایت یکمت خفت محفل و چون بجایت محذرات سلسله عثمانی رفت و سالم ماند و بقتلش پرداخته بودند پادشاهی
اختیار کردند و خبر جلوس او را با طرف و جوانب ممالک روم فرستادند و انفعی پسندید و طبع خلیل پاشای سردار
شد و بسلطنت سلطان عثمان و له سلطان احمد که دوازده ساله بود اتفاق نمودند بعد از ششماه که سلطان مصطفی
پادشاه بود و او را خلع کرده سلطان عثمان بهریر دولت عثمانی جلوس نموده شرح سلسله خلیل پاشا و پادشاه تاتار
و محاربه نمودن لشکر فیروزی اثر قزلباش و مغلوب شدن اگر عثماتی باشد و توفیق رفیق کرد و در مملکت علی
که آغاز قرون دوم است از جلوس اقدس شاهی ظل الهی در رشته تحریر نظام باید انشاء الله تعالی اکنون وقایع

تعلق با دین و بیعت بپایان می نگار و توفیق الهی و عونه ذکر و شکر و ستودن تعالی سبب کربان گشت و ساحت ولایت از عبادت
و ناطق بر خیزد چون غیرت شایسته و حجت خروانه مقتضی آن بود که در ازاجار تدریجی دلی ظهورش و کربان گشت و ناطق
بشعله غضب قیامت لب جان سوخته کرد و که بالکلیه از خیزش اشفاق افتاده کفره آنجا نوعی معروض تیغ سیاست شتافت
که دمان دیار از آبادانی مفار و از صامت و ناطق نشان نبوده باشد و در اول سال بخت او از ده آمدن سردار و روم و صفت
آن نشد که مکنون غلظت اشرف ظهور آید درین هنگام مباح جلال رسید که دلو ملک ثروانی و دوا و دیک و طما سب قیام
گشت آمد جمعی از بزرگان کرجی را از سپاهی و رست جمع آورده در هر موضع چند خانواد و جمع آمده و حل اقامت افتاد
حضرت اعلی شاهی ظل الهی جمعی از قهرمانان و غلامان و تنگیان را بفرست کرد که عیسی خان پیک قورچی باشی بر سر ایشان نشستاد
و خود اقبال بپایان کربان در آمد و بخت ولایت قریب را پاک کرده در دمان طعمه شمشیر آید و زنان کو دکان اسیر غازیان
تلف شاعر شدند بعد از آن خبر داد و دیک و رفقا گرفته بر سر ایشان ایستادند و از معیوبت راه و پشته و جنگل که شوار و عدا
برف پوشیده بودند شواری بپایان آن بخت برشتگان رسیدند ایشان یک خطه بیشتر زور و دگر و اتفاق گشت و حال
و اقبال انداخته با معدودی عواربت خود را بر پس سپان گرفته از راه تنگ بر برف بپایان طرف دغستان که نخته بودند و نرسیده
ایشان از غایب نشد بود که طلیعه لشکر نمایان شد و غازیان دست از تعاقب باز نداشتند بجای رسیدند که در میان برف
از تنگی راه رفتن و دوا و میر نو و دیک یک می ایستاد و دوا و دیک کرجی و طما سب قیامی و رفقا اکثر اسبان خود را با خود
پیش انداخته و جنگل بپایان پاد و میر فتد حین یکی یک بر او بر یک سلطان ایگر می دورت که در تعاقب ایشان بود و دیگر
بشی گرفته بود و در خرم تنگ ایشان از پای در آمد میر فتح مین باشی نیز تنگ خورده تسلیم شد چون باین روش رفتن
تفصیح جوانان کار آمدی پیشه و آفتاب نیز غروب کرده و شب بیان در آمد عیان باز کشیدند و تقه دین بر نیز انکاست
از جنگل بپایان بردند اما درین پورش مواری ده هزار اسیر کار آمدی که زید و خلاصه کربان بود و در مرتبه اولی خود را
حفظ نمود و بدست دریاد بودند درین مرتبه شدت سربا و بسیلای می برف که شوار و عدا را گرفته بود و مجال حرکت فرار
نیافته بدست در آمدند و غنیمت بسیار بدست عیان که ظرف شاعر در آمد و نظیر و منصور باز گشتند و از کربان در آن دیار
دیار نمایان چون طرف شمالی که جستان مذکور به دغستان پیوسته است همیشه مردم دغستان بطریق دزدی و تولا
آمد و اسیری بردند و بوقت که قوری چنین با ولایت راه یافت و عمارت لکها بپایان و این
بتفصیل و تبیین اسیری برداخته اگر در گوشه و کنار میان پشته و جنگل قلیلی اندک بودند و در دهم از دغستان
خود را بولایت دید و او و باشی اجوق و کاتیل انداختند و مجا بولای از آبادانی در آن ولایت بشام نرسید و بجنس حالت

محمود شاه و آن ولایتی که هر سال لاف و الواف منافع و حاصل آن بود و بر آن شصت و شصت قاصص منار رفت کرد و بی
از طایفه اخیل و جمعی از کرجیه که در زکم و آنکه و دمی بودند تا دوسه هزار خانوار از هم جان و اسیر و غارت بکلا راضی شده اید
رفتند و در الامان ماندند و آن واقامت نمودن و فرج آید و نمودند و حسب فرمان قضا جریان آن کرده غریمت را کرده
بسلامت بفرج آید و رسید و محل اقامت انداختند و قایم نمودند چون بمساح جلال رسید که از مردم و انقی که از سر عای
حاکم کنج اند در زمان قدرت ظهور عصیان بنمودند و جمیع را قتل و اختیار نمود و چند نفر از ملازمان محمد خان زیاد غایب
کنج را که در میان ایشان بودند قتل آورده بودند و اندر بی وقت که الکای مذکور محل نزول و قتلان شهریار منظور
بود و سر کشان و سپه و لسان انبطع را بمعرض بر خود آورده و بعد از ظهور عصیان و ثبوت کناه ملک انجاسی هزار نفر از
علاء اهل عصیان مورد سخط و غضب شاهان گشته و بیاسار رسیدند و جمعی دیگر که محل اقامت بودند از آنجا اخراج نموده بفرج آباد
فرستادند و دیگر و یورت قشلاق حکام و اخیستان و طبرستان کسان خود را با پیشکشهای لایقه به کاه جهان فرستاد
بجلاخ فاختره و نواز شات و افره سرافراز شدند و محامات ضروریه آنکه در حسب و نحوه سرانجام یافت و در دستند و یورت
قشلاق بجاییت و فراغت گذرانیدند و درین سال چون فتوحات عظیمه فرین حال متنبیان دولت پسر واک گشته
اعادای مخدول العاقبت منکوب گشته چندین هزار کافر بی دین بقیع انتقام مجاهدان معرکه جبار را عدم محمود و با بلاء
شتافتند و لشکر پشمار روم چنانچه مذکور شد که بالشکری از حد و حصر افزون هجوم آورده بودند و پیروی اقبال
و مساعدت بخت فرخ فال کاری نساخته راه اندام بمپوزند چشم زخمی که از اصابت عین الکال لازم بود و در خراسان
و قوچ یافت شرح این سرگذشت آنکه در او اخر این سال قریب یکصد و دویست نفر از بک و خوار و بکر و دی و کج
قلی دومین از لهرای اوزبکیه بار و یازی با بن سرخس و بهرات آمدند و خسرو سلطان حاکم مار و جاق با جمعی از
سازمان رزم آنهای مار و جاق بدافعه ایشان که بسته روانه شد ابن حسین خان حاکم سرخس ابن میر حسین سلطان
فیروز جنگ مشهور با فوجی از طایفه جغتای که همیشه در آنکه و دبا اوزبکیه پسر و آزمائی کرده و دیکه با بطور آورده و بخیر
سلطان ملحق گردید و اتفاق با اوزبکیه رسیدند و از جانبین دست بآلت قتال برده و با بن حرب در پوست
خسرو سلطان از جهالت و غرور و شجاعت و خود را کی پتالی گنده و محل نامناسب طرح جنگ انداخت اگر چه
کو ششهای مردانه نموده اما عاقبت مغلوب گشته از معرکه بیرون رفت ابن حسین خان که کینه سپاهی کاریده جنگ
آزمود و وجود عارف را بخود قرار توانست داد و بر ایشان حمله نموده در انتای کیه و در میر سلطان حسین نام پیش قتل
رسید از اجتماع و افقه بفری لاکم گشته نخواست که خرم جیات قره العین خود را بیاورد و خود را سلامت جوید چنان

تلاش کرد که با چند نفر از غازیان جغای در کاس اجل شربت و البسین شهادت نوشیدند غازیان جغای بعد از قتل این جنین خان
خود را بطرف جوی که از جنگ گاه بر کنار بود کشیده آنجا را مختار خود ساخته تا آخر روز خود را حفظ نموده مردانه از آن محرم که
بیا من سلامت رسیدند در قشلاق و انقی چون حقیقت بعرض اشراف رسید عاقلان شهر یاری که هموار و باحقایق حق محبت
گذاران جان نثار متوجه احوال از آن زمان است مظهر حسین خان بهر دیگرش با بجای پدر بر تبه ایالت فغانی سرافراز نمود
الحاکم ای قضاط بدرد ابر استور سابق باور زانی داشتند بخلای فخره سرافراز گردانیدند متوفیات درین سال علامه
فی الزمانی بهر زار ابراهیم حسین هدائی که شمه از اوصاف حمیده و فضایل و اخلاق پسندیده آن سید داشتند در صحیفه
اولی این دفتر در تحت اسامی شریفه سادات و علما از آن شاه حضرت جنت مکان رقم تحریر یافته جهان فانی را در این
کتاب خانه حیات را از صحیفه هستی پر دوخت میر فانی کرمانی در تاریخ واقعه میرزا گفته مرغ روح روان ابراهیم
که در روز سومی بلغ نعیم آن نبی ولی سرت فطرت که عدیش بهر بود و نعیم گفتش سال فوت با دلش سر رسید
مقام ابراهیم سرافراز دل ریش تحصیل عددیاست که بتجیه هزار و پست و پنج است دیگر از متوفیات سید مبارک خان ولی
عوبستان جویر است که درین سال با جل طبعی در گذشت وی سید شیعه مذمب اک اعتقاد بود و بعد از ارتحال شاه جنت
مکان بزرگوار بنویسند و انکی انولایت را بحیطه انصرف در آورده لوای حکومت برافراخت قبل از جلوس و ایام قدرت
بعضی اوقات با امر او قریب باش در مقام خلاف در آمده اما بعد از جلوس سیاحون فاشیه فرمان برداری برداشتن گفته
آنها عقیدت و اخلاص بظهور می آورد و سید کامر بهر خود را در ادوان کو دکی جنت از دیار مراتب اخلاص بهایه نیز عا
فرستاده به کل تربیت شایسته نشود نمایافت و درین سال حسب الاناس میرا و راضیت عربستان اند و بعد از
فوت والد حسب الامر اعلی حاشین پدید و متصرف ملک موروث گردید اما او نیز در او اخرا این سال مرخص گشته
در عالم جوتانی و داع عمر و زندگانی کرده از دولت و کامرانی تمتعی نیافت و حکومت عربستان حسب الاناس غلای
قبایل سید را شد بر او زاده سید مبارک تفویض یافت شرح حال او انشاء الله تعالی در وقایع قرن ثانی مرقوم
میکرد و دیگر از متوفیات میر قلیاح مین باشی اصغر نیست که در کرجستان چنانچه مذکور شد زخم تشنگ خورد و چون
لور با بد و دور و ند عمر سپری کرد و غنایت شهر یاری بهر رشید و رایجای بد نصب نموده میر قلیاح ثانی اقبیلان و
خطاب و رختم یک مجلد ازین کتاب مجله را بایان عرایض مخوری و مشاطان الکاز کتبه بروری که از سوا الف و را
و سوابق از آن بهر الکلام معانی و چهره شاه ان الفاظ را در نظر خوانندگان عالم شوق و آرزو مندان شواهد
بند غنچ و دلال و ادایش خط و حال بکوه در آورده چون بنمایان تلاری رفت و حسب عرصه صورت و عا

جهان محض کرده اند شو سخن هر چه آن گفتی گفتند بر و بوم معنی همه رفته اند خاصه را قان می یافا نشا و اخبار و مورخان
حدیث آرای سخن گذار که جزو اقسام غمخواران از باده خوشگوار معنی بریز و هوای سخن سرای از شمیم انقاس قدسیه ایشان
عجیب آفرینی طبع در رفتارشان آویز گوش و کردن مستعدان روزگار و منابع بدایع ملک که سبک آن هنرمندان
کار و عرصه جهان یادگار است هر چند دست از روی طالبان نکات معنی اندامان سرانق اقبال کوتاه است
و عقل انصاف کزین از امر از نکات حکمت آئین ایشان خسرو نگاه اما طبع سلیم و ذهن مستقیم مضمون این مقال که
گویند بیتی سخن تازه ننماید است این نکته نه مقبول دل نکته گذار است در عرصه خریدار نماید است و اگر نه
در برده غیب است هنوز آنچه بکار است را هم این خطاب مشکین نقاب از پرده حجاب بیرون آمده میگوید که ابواب
قبوضات الهی همواره بر چهره آمال طالبان جواهر معنی گشوده است و محزن لای بحر سخن سرای هرگز از جواهر و این نکته پیرایه
خالی نبوده شکر کس نه پر زخمت در جهان هرگز نماند از عمل و بجز از مرجان مهر گاه طبع سخن گذار در باده جویان
اخبار بقدر خواستش و از رو بکا بود و در اند خود را مستعد فیضان کرمیت از لی گرداند و چون سایلان کوی صید
در یوزده هر مقصد اعلی و مطلب اقصی نماید بلا سائیه بجهول مطلب و وصول مقصود و اصل کرد و غر تو مستعد نظر
شو کمال و قابل فیض که منقطع نشود فیض هرگز از فیاض حاصل این ارقام آنکه ارقام حروف در زیبا جویان نه عالم
آرا بجام جارت رقم نموده که صادرات احوال فرخنده مال کرامی حضرت پادشاه و الا جاه گردون بارگاه سلطان
سلاطین زمان زبده و خلاصه فرمان رویان عرصه جهان که از نو را خلاص خود را غلام خاص بخلص حضرت
امیر المومنین و امام المسلمین علی ابن ابی طالب سلام الله علیه و اولاده المعصومین میداند بلکه از خلوص عقیدت
و پاک اعتقادی کلب استان ملک اشیا آنحضرت می شمارد و بدان افتخار دارد بطریق رموز بی اثر اتم فیض عباد
و سلاطین الفاظ و استعارات بقید کتابت در آورده بر صحنه بیان نگار که مستعدان روزگار و موهبان بکات
شمار را اصلاح و دست افزاری باشد بحد و المنة که توفیق تسوید آن یافته و قایم زمان فرخنده نشانش با از روز
ولادت با سعادتش که ساحت ملک خراسان از پر تو انوار سلطنتش فروغ بخش عرصه جهان بود و از زمان جلوسش از
ایران که در ولایت خراسان نشو و نما یافته در صحنه اول و از او ان جلوس مایون که در سنده جهان آرائی عالمک
فیج السالک ایران و تحت فیروز بخت اجداد عالمکان بوجود شرفش زیب و زینت پذیرفته تا غایت که سنین
هجری پنجم عشرین و الف رسیده یک قرن سعادت افتراست از ایام فرماندهی درین اوراق که یک مجلد از صحنه
تثانی است در رشته تحریر کشیده رقم اختتام پذیرفت که چون سلاطین زمان و فرمانروایان عرصه جهان نظر برین

در بیاچه اقبال اندازند کارنامه‌های سنجیده و قوانین پندیده اش را دستور العمل کردار و شعار خود سازند امیدوار
که اولاً مقبول طبع همیون آنحضرت افتاده دست این باب محمد و محمد و محمد و در این باب خود از او تکلیل طاهره آن کوتاه
کشیده باشد و ثانیاً پسندید طبع مطالعه کنندگان اخبار و طایبان آثار بود و از مضامینش محفوظ و از فحاشی
مستبعد و سرور و لذت بخش و در آن کتابی که در این کتابهای باستانی کفایتی تاکی بکفایت سخن گوشتن ز فکر
نکته‌های تازه پوشش انشاء الله تعالی از آغاز قرن دوم جلوس عیون که بزبان حضرت صاحب الاموال
و سلامه علیه معلی باد اگر شرف و فاکند مجلدی علیحدّه ترتیب داده خاتمه کتاب که در مصلحت دفتر ایمانی شده

بان مجلد انضمام در به یغفل الله ایشا و حکم مایر شیخ

خداوند ارفع پیرانت بده جادو حرم استنانت

شعبت سیاه روزگار بدین مقصد دلم فیر و کردار

و تمت الکتاب چون الله الکتاب

